

تاریخ جامع

# بہائیت

پندرہواں

بہرام افراسیابی





تاریخ جامع بهائیت

«کالبد شکافی بهائیت»

چاپ دهم

نشرمهرفام

تهران ۱۳۸۲



افراسیابی بهرام، ۱۳۲۰

تاریخ جامع بهائیت: کالبد شکافی بهائیت / بهرام افراسیابی

تهران: مهر لام، ۱۳۸۲

۷۲۰ من: نمونه، عکس ISBN 940-9634-0-5

لورست نویسی بر اساس اطلاعات فیها

چاپ دهم

۱- بهائیکری - تاریخ - ۲- بهائیکری الفبا عنوان. ب تاریخ جامع بهائیت: نوماسونی

ت ۷ الف ۳۳۰ BP

۱۳۸۲ ۲۹۷/۶۵۲

۴۲-۵۲۹۸



● تاریخ جامع بهائیت (کالبد شکافی بهائیت)

● بهرام افراسیابی

● نشر مهر فام

● چاپ دهم تابستان ۱۳۸۲

● تیراژ ۳۳۰۰

● لیتوگرافی: باختر ۶۹۵۴۱۴۳

● چاپ: چاپخانه مهارت

● امور فنی: نوشین آذریان

● طرح پشت جلد: استاد احمد وکیلی

● شابک: ISBN 964-96364-0-5

EAN- 9789649436418

● مرکز پخش: نقش جهان و خوارزمی

● مقابل دانشگاه تهران تلفن: ۶۴۰۰۷۰۶ و ۶۴۶۰۳۸۸





جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

پست

شماره

تاریخ

پوست

توضیح درباره توبه نامه:

جناب آقای افراسیابی جناب آقایان از اسباب

با سلام کتاب تاریخ جامع

بهنایت تألیف بسیار مفید

جنابعالی را مطالعه کردم و بهره

بردم. درباره توبه نامه باب که

اشاره به نابود شدن آن از

کتابخانه مجلس به نقل از

استاد محیط طباطبائی - شده

بوده یادآوری می شود که این

سند هیچگاه در کتابخانه

نگهداری نمی شده و همواره در

جعبه ای مخصوص در صندوق

کارپردازی مجلس حفظ

می شود و روی جعبه آن

یادداشتی است به خط در باب

کینخسرو درباره انتقال آن به

کارپردازی مجلس کتابخانه از

این سند عکسی تهیه کرده که

اکنون در کتابخانه موجود

است. امید است در تألیف و

نشر آثار سودمند موفق باشید.

عبدالحسین حائری

۹/۹/۱۰

کتاب تاریخ جامع بهنایت تألیف بسیار مفید جناب

را مطالعه کردم و بهره بردم. درباره توبه نامه باب که

به روبرو شدن آن از کتابخانه مجلس - به نقل از استاد

محیط طباطبائی - شده بوده یادآوری می شود که این

سند هیچگاه در کتابخانه نگه‌داری نشده و همواره در جعبه ای

در صندوق کارپردازی مجلس حفظ می شود و روی جعبه آن

یادداشتی است به خط در باب کینخسرو درباره انتقال آن به

کارپردازی مجلس کتابخانه از این سند عکسی تهیه کرده

که اکنون در کتابخانه موجود است. امید است در تألیف و

نشر آثار سودمند موفق باشید.

عبدالحسین حائری

۹/۹/۱۰



## بهار ۱۳۸۲

فهرست	صفحه
فصل اول: تاریخچه .....	۷
فصل دوم: شیخی‌گری آبشخور بایبگری و بهائیگری .....	۲۵
فصل سوم: بایبگری - زادگاه، کودکی جوانی باب .....	۶۰
دعوی بایبیت .....	۶۹
اعتبار اعداد نزد بایبان .....	۸۴
فصل چهارم: زندانی شدن باب و مباحثه وی با علماء در تبریز در حضور ناصر میرزا .....	۱۳۴
باب توبه نامه می‌نویسد .....	۱۳۴
فصل پنجم:	
بخش اول: شورش‌های ناشی از ظهور باب .....	۱۴۲
بخش دوم: وقایع قلعه شیخ طبرسی .....	۱۵۴
بخش سوم: حوادث زنجان .....	۱۷۱
دولت امیرکبیر و مسئله بایبگری .....	۱۸۳
فصل ششم:	
بخش اول: پایان کار باب .....	۱۸۵
امیر نظام دستور از بین بردن علیمحمد شیرازی را صادر می‌کند .....	۱۸۵
کلماتی چند از باب .....	۱۹۰
بخش دوم: عاقبت کار قره‌العین .....	۱۹۳
فصل هفتم:	
بخش اول: پاره‌ای از گفتارها و اصول باب .....	۲۰۱
بخش دوم: نوشتارهای باب .....	۲۲۶
فصل هشتم: وقایع بعد از کشته شدن باب .....	۲۳۶
توطئه بایبان برای کشتن امیرکبیر .....	۲۴۲
فصل نهم: بایبگری بعد از باب (من یظهر الله) .....	۲۴۹
چگونه تبعید بایبان به بغداد .....	۲۵۳
فصل دهم: تبعید بایبان از بغداد به استانبول .....	۲۶۴
فصل یازدهم:	
بخش اول: بهائیت و سیاست - حمایت بیگانگان (روسیه تزاری) .....	۲۷۱
بخش دوم - از کاشان تا عشق آباد و عکا .....	۲۸۶
حمایت دولت عثمانی .....	۳۰۱



۳۱۴	..... ملاقات
۳۲۳	..... فصل دوازدهم: حمایت دولت انگلستان از بهائیت
۳۴۵	..... فصل سیزدهم: نوشتارها و گفته‌های بهاء
۴۰۱	..... ارزیابی گفته‌های باب و بهاء
	..... فصل چهاردهم:
۴۲۱	..... بخش اول: گذار از بهائیگری برای پیوند با یهود
۴۳۱	..... بخش دوم: کلامی از برجسته‌ترین مبالغان بهائی
۵۵۷	..... فصل پانزدهم: بهائیت و تشکیل کشور اسرائیل
۵۷۵	..... فصل شانزدهم: شوقی افندی جانشین عبدالبها (خلیفه سوم)
	..... فصل هفدهم:
۵۸۲	..... بخش اول: حمایت صهیونیسم از تاسیس مراکز جهانی در دل اسرائیل
۵۹۸	..... بخش دوم: پایه‌گذاری تشکیلات و سازمان‌های نوماسونی
۶۱۳	..... بخش سوم: گسترش سازمان اداری و نوماسونی تحت پوشش «بیت العدل»
	..... فصل هیجدهم:
۶۱۸	..... بخش اول: بیت العدل اعظم یا بزرگترین مرکز فعالیت نوماسونها
۶۲۶	..... بخش دوم: طریقه انتخاب وکلای (انجمن شور روحانی ملی)
	..... فصل نوزدهم:
۶۳۷	..... بخش اول: بایبگیری از در رفت و نوماسونی از پنجره به درون آمد
۶۷۷	..... بخش دوم: بهائی - فراماسونها
۷۰۹	..... فهرست اعلام



فصل اول

تاریخچه



## فصل اول تاریخچه

در بررسی بهائیت چهار موضوع پیوسته و مربوط به یکدیگر را باید تفکیک نمود و جداگانه بررسی کرد. این بررسی یک مطالعه همه جانبه تاریخی، سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای مستند و مستدل بر اساس اسناد معتبر و غیر قابل انکار می‌باشد. قبل از ورود به بحث بهائیت و هرگونه داوری در این زمینه، آشنائی و آگاهی کامل نسبت به موارد چهارگانه‌ای که در ذیل آمده، ضروری است، چون بدون مطالعه گسترده و اطلاع کافی ابهاماتی بر جای خواهد ماند که نمی‌توان به‌طور شفاف و ژرف به داوری نشست، در نتیجه قضاوت مشکل خواهد بود. این چهار مورد پر اهمیت عبارتند از:

۱ - چگونگی پیدایش و منشاء بهائیت

۲ - شناخت اصول عقائد بهائیت به طور ریشه‌ای

۳ - تحولات ناشی از بهائیت و پیامدهای آن

۴ - روند دخالت‌های سیاسی پیگانگان در به وجود آمدن، رشد و پرورش بهائیت و

مسیری که سران اولیه بهائیت پیمودند، و اینک مشروح موارد:

همان گونه که خواهیم دید، بهائی گری زاده بابی گری است، بابی گری هم خود نیز از شیخی گری متولد گردید یا به کلام بسیار ساده شیخی گری باعث بروز بابی گری و بابی گری عامل و زمینه ساز بهائی گری شده است. در این جا زنجیره‌ای سه گانه و غیر قابل تفکیک را بررسی می‌کنیم. در حالی که آن چه امروز بهائیت مطرح می‌کند و ادعائی که سران این فرقه می‌نمایند و ارائه می‌دهند با روش و افکار و عقاید سران و بنیان گزاران نخستین نه تنها منافات تام دارد، بلکه در نهایت شگفتی در بسیاری موارد یکدیگر را نقض می‌نمایند.

با وجودی که بهائیت از بابیت به وجود آمد، اما افکار سران بهائی با افکار پایه گزار فرقه بابیه یعنی سید علی محمد شیرازی، معروف به باب، مغایر است. برای روشن شدن این مطلب به بحث بابیت و افکاری که سید علی محمد شیرازی در سر داشت اشاره می‌کنیم. عقاید اولیه (شیخیه) به زبان ساده تلفیق و ترکیبی از عقاید تشیع، توأم با عرفان ایرانی، همراه با نظریه‌های حکمای اسلامی و یونانی بود. در واقع افکار و عقاید مزبور ریشه در گذشته‌های دور دارد یعنی پس از سیری هزار ساله به صورت شیخی گری این عقاید خود را نشان داد، سپس در قالب بابیت تداوم یافت که به طور بسیار مفصل بدان می‌پردازیم.

بابیت طی روندی متفاوت در نهایت به بهائیت مبدل گشت و یا آن را مبدل به بهائیت کردند. از این رو روندی که منجر به بروز و ظهور بابیت شد کاملاً با عواملی که بهائیت را به هر

نحوی نضیح دادند دو مقوله متفاوتند، در حالی که بابی‌گری و شیخی‌گری با هم به نوعی مرتبط‌اند و پیدایشی جدا از بهائیت دارند.

شیخی‌گری نشان‌گر عصیان فکری مردم ایران بود که طی سالیان طولانی نهفته و بالقوه در پی شرایط مناسب به سر می‌برد تا به هنگام و موعد مطلوب بالفعل ظاهر گردد. شرایط مطلوب و مناسب برای ظهور و تولد این جریان، همانا شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن مقطع از زمان بود که قابل‌گردید و شیخی‌گری و سپس بابی‌گری را زاد.

سنگینی فشارهای روز افزون و طاقت فرسای اقتصادی بر پیکر جامعه عصر قجر - به ویژه در دوره زمامداری محمد شاه قاجار و از آن سخت‌تر در دوره پسرش ناصرالدین شاه - تنش‌های شدید و غیر قابل‌تحملی در مردم پدید آورد. دستگاه حاکمه در قالب فتوالیسم و یا فتوالیسم در قالب دستگاه حاکمه مردم را به بند کشیده و برده‌گونه تمام حقوقشان را پایمال می‌کرد. در آن زمان آن چه به حساب نمی‌آمد، مردم بودند و آن چه صرفاً مد نظر و هدف نهائی بود همانا منافع سران و زمامداران بود که مملکت را ملک شخصی خویش بر شمرده و دست به تاراج می‌زدند. هر چه از زمان حکمرانی اهل زور و قدرت می‌گذشت، ایران ضعیف‌تر و بیمارتر و مردم بیچاره‌تر و فقیرتر و ناتوان در انتظار راه چاره به هر دری و هر جایی می‌زدند. نابودی و حراج مملکت به بهای فقر و فلاکت ملت تنگناهای شدید اجتماعی را به اوج رسانید. غفلت دولتمردان نسبت به تمام امور و بی‌بند و باری کاخ‌نشینان دیگر جایی برای تحمل و تداوم روند چپاول باقی نگذاشت. مردم ایران از ظلم و بی‌عدالتی‌ها جداً به ستوه آمده بودند. فشار فزاینده حاکمان، صبر و توان مردم را لبریز و در نتیجه جوئی انفجارآمیز و بسیار حساس حاصل گشت که برای مشتعل گشتن تنها به جرقه‌ای هر چند ضعیف نیاز داشت. ایران را در آن مقطع می‌توان به شبکه‌ای از باروت شبیه دانست که حتی کودکی با کشیدن کبریتی قادر به شعله ور ساختنش می‌شد. که چنین هم شد، منتهی شرایط ایران برای اشتعال و یژگی خاص خود را داشت.

با توجه به فقدان احزاب سیاسی این واقعیت که هر حرکتی برای مطرح شدن در آن زمان نیاز به پایگاه مذهبی داشت. و چاشنی حرکت در قالب و رنگ و بوی مذهبی ارائه می‌گردید تا مقبول عامه‌افتد و حمایت شود حرکت مردم هم در همان زمان با پیدایش باب ظرف و پایگاه مطلوب و مناسب خود را یافت و ناملایمت و نارضایتی‌ها به صورت شورش سر از آستین باب به در آورد.

برای توضیح بیشتر باید دانست کاربرد و کارائی مذهب به ویژه بعد از روی داد رژی که منجر به جنبش تنباکو و پیروزی مردم و عقب‌نشینی ناصرالدین شاه گردید توجه قدرت‌های بزرگ زمان را سخت به خود معطوف داشت. از آن به بعد بود که جاسوسان خبره در لباس‌های



مختلف و عوامل گوناگون در این راه طبق نقشه و برنامه‌های دقیق و حساب شده حرکت کردند و این روند راهکاری برای حصول به اهداف مهم بیگانگان طماع و تشنه منافع گردید. آنان در این راه از هیچ‌گونه تلاشی فروگذاری نکردند، مثال‌های فراوانی در این مورد در تاریخ ثبت است که گرچه از حوصله این بحث خارج است و ما را از موضوع دور خواهد کرد، اما در جای خود بدین نکته بسیار مهم هم اشاره می‌کنیم و نمونه‌هایی را ارائه می‌دهیم. به طور خلاصه شکاف و تفرقه افکنی، و دامن زدن به اختلافات مسلکی، قومی، نژادی، مرزی و فرقه‌ای و ایجاد سایر تضادها در میان ملل و مردمان ضعیف و محروم جهان توسط دولت‌های زیاد طلب و زورگو، روندی دائمی و سیری بی پایان داشته و دارد، اما حوادث و اثرات گوناگون ناشی از پیدایش باب و حمایت بعدی بیگانگان از حرکت باب و جانشینان سید علی محمد شیرازی (باب) در خور بررسی ژرف‌تر و دقیق‌تری است.

هر چند که در این مقوله بحث ما پیرامون بهائیگری دور می‌زند اما همان گونه که اشاره رفت پیدایش بابیت بهترین وسیله و منشأ برای پی بردن به شناخت بهائیت است چون بهائیت میوه درخت بابیت است، میوه‌ای که پیوندهای ناهمگون و بیگانه دارد و حاصلی که اگر باغبانش فرضاً زنده می‌بود، آن را نمی‌شناخت. کالبد شکافی بابیت و سپس بهائیت ما را به سرچشمه مقصود می‌برد.

## ریشه‌های بهائی‌گری

بهائی‌گری از بابی‌گری و بابی‌گری خود از شیخی‌گری می‌آید. شیخی‌گری را شیخ احمد احسائی بنیاد گذارد. شیخ احمد در زمان فتح علی شاه می‌زیست و در کربلا به سر می‌برد. او به علت ویژگیهای خاصی که داشت از جمله زهد و پارسائی، خوش بیانی و خوش برخوردی و هوش، شاگردانی در اطرافش به صورت طرفدار گرد آمدند. ایران، عراق و عربستان نقاطی بودند که شیخ احسائی نفوذش احساس می‌شد به طوری که وقتی به ایران سفر کرد



شیخ احمد احسائی پایه‌گذار شیخی‌گری

فتح‌علی شاه و پسرانش شخصاً از او استقبال کردند. شیخ احمد احسائی از ترکیب مذهب و مکتب مسلکی جدید ارائه داد. این نوآوری که با عقاید شیعیان تناقض داشت موجب سر و صداهایی بر علیه وی گردید و به کشاکش کشید. حاصل پندارهای شیخ احسائی که از فلسفه یونان بهره می‌جست و در نظر داشت در قالب مذهب پیاده کند همانا بنیاد مسلک شیخی‌گری محسوب می‌شود. از آن به بعد بود که درگیری شیخی و متشرع شروع شد.<sup>۱</sup>

شیخ احمد احسائی با تغییر اصول دین یعنی طرد دو اصل دینی و افزودن چیزی بر آن، ستیز ژرفی با شیعیان دامنگیرش گشت که هر روز وخیم‌تر و عمیق‌تر گردید. دو اصلی را که شیخ احسائی از اصول دین حذف کرد یکی عدل و دیگری معاد بود. در مورد عدل، وی را عقیده بر این بود که نمی‌باید یکی از صفات خدا را به عنوان اصلی از اصول دین بر دیگر صفات پروردگار ترجیح داد چه تمام صفات خدا یکسان است و عدل را بر سایر صفات خدا برتر شمردن جایز نیست.

در مورد معاد هم نظرش این بود که روز قیامت انسان با ترکیب و عنصری که اکنون دارد، یعنی با این گوشت و پوست ظاهری تجدید حیات نمی‌کند بلکه با عنصر «هورقلیائی»، یعنی با ترکیبی دیگر از آن چه ترکیبات فعلی بدن ما را تشکیل می‌دهد، احیاء می‌شود. شیخ احمد در

۱- بهائی‌گری، احمد کسروی، مؤسسه مطبوعاتی فرخی، ص ۲



مورد امام دوازدهم، بر همین مبنا، نظری مشابه دارد و می‌گوید: حضرت صاحب الزمان به جهان «هورقلیا» رفت. شیخ نوید می‌داد که امام (ع) در قالب و کالبد دیگری پیدا خواهد شد. همین نظر و عقیده بود که علی محمد شیرازی آن را مایه فکری خود کرد و بر آن انگشت نهاد.

پس از مرگ شیخ احمد احسائی به سال ۱۲۴۲ - هجری قمری پیروانش به شدت و حرارت تمام دنبال نظریات وی را گرفتند. از جمله آنان از سید کاظم رشتی باید نام برد. سید کاظم رشتی به عنوان برجسته‌ترین شاگرد احمد احسائی استاد هجوئیات و چرند بافی بود. هجوئیات سید کاظم رشتی در کتابی تحت عنوان «شرح القصیده» به چاپ رسیده و در آن مطالبی عنوان شده که تنها شمه‌ای کوچک از آن برای پی بردن به کلیات کتاب کفایت می‌کند. سید کاظم بنا به مطالبی که شنیده بود، در تفسیر جمله «انا مدینه العلم و علی بابها» - من شهر علمم و علی در آن - چنین می‌گوید:

«... مدینه العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی می‌دارد و به هر کویی هزاران هزار کوچه می‌باشد. من نامهای همه این کوی‌ها و کوچه‌ها را می‌دانم ولی چون بر شمردن آنها دراز است تنها به برخی از آن‌ها پردازیم.

عقد صاحبه رجل اسمه شلحون کوچهای است که دارنده‌اش مردی است به نام شلحون، عقد صاحبه کلب اسمه کلحون کوچهای است که دارنده‌اش سگی به نام کلحون است...

سید کاظم رشتی با چنین سخنانی آن چه را که شیخ احمد احسائی کاشته بود آبیاری و آن را ریشه دار می‌نمود. از آن طرف نا آگاهی و فقدان فرهنگ هم به این گونه افراد مجال مطلوب را می‌داد که هر چه می‌خواستند بکارند و بگویند و هر آن چه را که مایلند بدروند. سید کاظم رشتی هفده سال بر همین مبنا و اساس به جای شیخ احمد احسائی نشست و آن چه خواست کرد. ولی او کسی را به جانشینی خویش انتخاب ننمود از این رو شیخیان به چند گروه تقسیم شدند. حاجی کریم خان پسر ابراهیم خان قاجار که از شاگردان سید کاظم بود در کرمان به دعوی جانشینی برخاست. ابراهیم خان پدر کریم خان پسر عموی فتحعلیشاه بود و سالها در کرمان فرمانروائی داشت و خاندانش برای خود صاحب نفوذی بودند. کریم خان کرمانی به کربلا رفت و نزد سید کاظم تعلیم یافت و پس از مرگ سید کاظم رشتی ادعای جانشینی نمود این جانشینی از طرف بسیاری از شاگردان سید کاظم پذیرفته شد. از جمله افراد دیگری که به دعوی برخاستند حاجی میرزا شفیع تبریزی یکی دیگر از شاگردان سید کاظم است. او با کریم خان کرمانی به مخالفت برخاست و تعداد نسبتاً زیادی هم طرفدار پیدا کرد. بدین سان پس از مرگ سید کاظم

رشتی شیخیان به دو دسته تقسیم شدند، پیروان کریم خانی و گروهی دیگر پیرو حاجی میرزا شفیع تبریزی که به همان شیخی شناخته شدند.

در این میان سیدی از شیراز به نام علیمحمد به دعوی برخاست و گروهی از ملایان شیخی به او ملحق شدند، این گروه از دو گروه دیگر زیادتر بود. حاجی میرزا شفیع و یارانش دنباله عقیده سید کاظم رشتی را گرفتند و بر افکار شیخ احمد احسائی بدون تغییر پافشاری کردند، در حالی که کریم خان کرمانی خود را اگر برتر از شیخ احمد احسائی نمی شمرد کمتر از او هم نمی دانست. وی کتابهای بسیاری نوشت و چرندیاتی بر یاوه‌های سید کاظم افزود و گفت همان گونه که میان خدا با مردم به یک میانجی نیاز است (که پیغمبر باشد) میان امام زمان و مردم نیز به یک میانجی نیاز می‌باشد و باید در هر زمان چنین شخصی موجود و فعال باشد. او می‌افزاید:

چنانکه هر خانه‌ای به چهار پایه (رکن) احتیاج دارد جهان نیز چهار پایه می‌خواهد، ۱- خدا ۲- پیغمبر ۳- امام و چهارم جانشین ویژه امام. از این رو در زبان آنان جانشین ویژه «رکن رابع» یا پایه چهارم نامیده شده. پس از کریم خان پسرش به نام حاجی محمد خان به جایش نشست و مدتی دستگاه پدر را رهبری نمود و پس از او پسرانش یکی بعد از دیگری جای پدر را گرفتند.

از طرف دیگر حاجی میرزا شفیع دارای دستگاه نسبتاً بزرگی شد و تا سال ۱۳۰۱ هجری که خودش زنده بود از قدرت و نفوذ چشمگیری در میان پیروانش برخوردار شد. پس از وی پسرش حاجی میرزا موسی جانشین پدر گشت. حاجی میرزا موسی در سال ۱۳۱۹ هجری مرد و پسرش آقا میرزا علی ثقة الاسلام جای او را گرفت. آقا میرزا علی در مشروطه پا در میان گذاشت ولی در سال ۱۳۳۰ با هفت تن دیگر به دارش زدند.

درگیری شیخی و متشرع در بعضی نقاط مثل تبریز بسیار بالا گرفت. پیشوای متشرعان حاجی میرزا احمد مجتهد بود. دولت تزاری روس برای تضعیف دولت ایران در آذربایجان از این جریان‌ها گاه به سود این و گاه به نفع آن یکی هواداری می‌کرد.

حدود هشتاد سال در تبریز میان این دسته‌ها همواره کشاکش بود. هر سال هنگام فرا رسیدن ماه رمضان هر دسته روزانه در مسجدهای خود گرد می‌آمد و سخنان کهنه را تازه می‌کرد. کریم خانیان یک مسجد بیشتر نداشتند و سخنانشان درباره ولایت کریم خان و جانشینان او بود. شیخیان چند مسجد داشتند، یکی مسجد «یا علی» بود که واعظی از شیخیان در آن جا بر روی منبر می‌رفت و درباره فضائل علی (ع) سخن می‌گفت و هر چند دقیقه یک بار حضار آوای یا علی بلند می‌کردند. در مسجد دیگری که متعلق به شیعیان بود گفتارها تفاوت می‌کرد بدین معنی



که واعظی به منبر می‌رفت و داستانها از شیعیان جن می‌گفت و نام‌های آنان را بر می‌شمرد. از طرف دیگر در مسجد متشرعان به آنها بد می‌گفتند و با صدای بلند به آنها لعنت می‌فرستادند. دشمنی و خصومت در میان شیخی، کریم خانی و متشرع به آن درجه رسید که آنان مراوده را با دیگری قطع کردند چشم دیدن یکدیگر را نداشتند که در این میان مردم متضرر گشته ولی پیشوایان آنان و دیگر عاملان از این تنش بهره‌ها جستند.

از تبریز و کشاکش میان گروههای متخاصم به شیراز می‌رویم. در شیراز سید علیمحمد نیز خود دعوی را آغاز کرد. او هم از شاگردان سید کاظم رشتی شمرده می‌شد ولی بهائیان می‌گویند علی محمد شیرازی بنا به مصداق - نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت / به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد - استادی به خود ندیده اما همان گونه که طی کتاب خواهیم دید این ادعائی بی اساس است او خود از مکتب خانه خاطره‌ها نقل می‌کند.

از آن جا که سید کاظم جانشینی برای خویش برنگزید و ضمناً این گفته بر سر زبانها افتاده بود که سید گفته پیدایش خود امام نزدیکست و از آن سوی گفته شیخ احمد درباره مرگ محمد بن حسن العسکری (ع) و این که باید گوهر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید، راه دعوی مهدی‌گری یا امام‌زمانی را به روی هر کسی باز نگاه می‌داشت. از این رو بود که علیمحمد شیرازی جوان بیست و چند ساله را هم به هوس و وسواس واداشت که او هم تفألی بزند، اما چون در ابتدا جرأت چنین ادعائی را علناً در خود نمی‌دید خود را «باب» نامید، و به همین دلیل در میان مردم به «باب» معروف شد.

در حالی که دعوی «بابی» را شیخیان نیمه نهان عنوان می‌کردند، ولی علیمحمد شیرازی دعوی خود را خیلی علنی آشکارا می‌گفت و بر آن پافشاری هم می‌کرد.

از سوی دیگر چون شاگردان سید کاظم رشتی پس از مرگش دیوانه وار به دنبال امام غائب یا جانشین وی بودند عده‌ای از آنان به سوی علیمحمد شیرازی روی آوردند، از جمله آنان ملاحسین بُشروی‌ای بود که در مسجد کوفه همراه با شخص علیمحمد شیرازی دست به «اعتکاف» زد و از خدا خواستار ظهور امام زمان گردید. ملاحسین بُشروی‌ای به شیراز آمد و علی محمد شیرازی را پیدا کرد. در آن هنگام علیمحمد شیرازی در مسجدی - که گویا مسجد نو<sup>۱</sup> باشد - می‌نشست و هنوز میان مردم ناشناس بود. ملاحسین و علیمحمد شیرازی - طبق نوشته‌ها - سه روز با هم گفتگو داشتند. ملاحسین در ابتدا سر فرود نمی‌آورد تا بالاخره پس از

۱- بزرگترین مسجد در شیراز است که حوالی همان محل مسکونی علیمحمد شیرازی قرار دارد - البته مکان

علی محمد شیرازی خیابان شد - مسجد نو در سال ۶۲۳ - ه در زمان ابوسعید انابکان فارس بنا شد.

سه روز تسلیم نظر علیمحمد شیرازی می‌شود. در همان هنگام شاگردانی از مکتب سید کاظم رشتی به شیراز می‌آیند و به باب می‌گروند. و در این جااست که علیمحمد شیرازی شرایط را برای آشکار شدن مساعد می‌بیند.

جالب آن که علیمحمد شیرازی فریب حدیث هائی را که در کتاب‌ها درباره پیدایش امام غائب آمده بود خورد و در کار خود حیران و درمانده گشت. در یک جا در آن حدیث‌ها گفته بودند امام (ع) از مکه با شمشیر سر بر خواهد آورد و در جای دیگر سخن از درفش‌های سیاهی می‌رفت که از خراسان بیرون می‌آید. از این رو علی محمد شیرازی برای آن که خویش را با حدیث‌های ذکر شده هماهنگ کند ملاحظه بشرویه‌ای را به خراسان می‌فرستد تا در آن جا به جمع آوری عده‌ای مشغول شود سپس با درفش‌های سیاه روی به شیراز آورد. باب خودش هم با چنین استنباطی عازم مکه گردید تا بانگ بلند گرداند و با شمشیر ظاهر گردد، که همین حرکت ساده لوحانه برای معرفی ماهیت علی محمد شیرازی کافیست.

به هر حال طبق برنامه قبلی ملاحظه حسین به خراسان رفت و باب هم عازم مکه شد. اما از آن که باب به مکه رفته یا نه هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست و کسی تاکنون نتوانسته مدرکی دال بر رسیدن وی به مکه ارائه دهد. اما چنین به نظر می‌رسد که علی محمد به جای مکه به بوشهر رفته باشد که در این مورد هیچ‌گونه شکی نیست. در بوشهر محمد علی مورد سؤال خال [دائی باب] خود قرار می‌گیرد و دیری نمی‌گذرد که به دستور حسین خان والی فارس تحت نظر به شیراز منتقل و در خانه والی زندانی می‌گردد. حسین خان والی پس از شنیدن ادعای باب نشستی برپا می‌دارد و از روحانیون طرز اول شیراز دعوتی به عمل می‌آورد تا به سخنان باب گوش دهند و پاسخ مقتضی در مورد ادعای وی ارائه نمایند. در این مجلس باب با سخنان بی سر و تهی که با عربی‌های غلط و خنده دار توأم بود، خود را در برابر روحانیون چنان کوچک و منفور می‌سازد که آنان حکم به تکفیر و تنبیه وی می‌دهند. حسین خان والی دستور می‌دهد پاهای باب را به فلک گذرانند و چوب فراوان زنند سپس رخسارش را سیاه نموده در کوی و برزن بگردانند سپس به مسجد بالای منبر برند تا در برابر مردم از دعوی خود اظهار ندامت نموده و توبه کند. این روی داد در سال ۱۲۶۱ هجری قمری رخ داد و بعد از آن باب خانه نشین شد. اما دیری نپایید که باز هوس گریبانش را گرفت و آن چوب‌ها و خفت خواری بالای منبر را فراموش کرد. در این بین داستان باب یک کلاغ و چهل کلاغ از این دهان به آن دهان و از این شهر به آن شهر گشت و چون منبع معتبری وجود نداشت از گاهی کوهی ساختند. و آوازه باب رفته رفته در ایران پیچید و در مردم تنشی تازه پدید آورد. مردم که همه امیدهای خود را به ظهور امام غبسته و هزار سال شب و روز «عجل الله فرجه» گفته بودند حال که می‌شنیدند کسی برخاسته و خود را امام زمان یا

«در» یا «باب» او می خواند خواهی نخواهی به جنب و جوش افتادند و برخی حی آهنگ شیراز کردند تا بدیدن «سید باب» برسند.

اگر سید باب عربی های مضحک و غلط سر هم نمی کرد و سخنان بی معنی نمی گفت و چند جمله مغزدار ادا می کرد بی شک کارش به سرعت رونق می گرفت و حتی بر دستگاه حکومتی هم چیره می گشت ولی این مرد به علت بی مایگی به قدری بی محتوی سخن می گفت که بعضی از آنها بیشتر به سخنان بچگان شباهت داشت. مثلاً درباره همان غلط باقی هایش و در مقام توضیح اظهار می داشت:

«صرف و نحو گناهی کرده و تا کنون در بند می بود، ولی چون

می خواستم، خدا گناهم را بخشیده و آزادش گردانید.»<sup>۱</sup>

در بی محتوایی و پوچی سخنان علی محمد شیرازی همین قدر کافی است که یادآوری نمائیم بهاء الله - رهبر بهائیان - چون سخنان بنیان گذار بابیه را مایه رسوایی دید دستور داد هر چه از باب به دست آید از بین ببرند و نگذارند به دست مردم بیفتد.

یکی از کتابهایی که علی محمد شیرازی در ابتدای ادعای خود نوشت و آن را هم چون «قرآن» معجزه می دانست تفسیر سوره کوثر است که بررسی آن در این جا محلی ندارد ولی همین اندازه اشاره می شود که چه از حیث محتوی و چه از نظر نثر همانند دلیل وی، می باشد. [صرف و نحو گناهی کرده و.. ]

علی محمد شیرازی با همان انگیزه چندی در شیراز در خانه خود گوشه نشین شد تا آن که در فارس مرض وبا شیوع پیدا نمود و در نتیجه حکومت از حال باب غافل ماند. از سوی دیگر چون خبر ماجرای باب به اصفهان رسید منوچهر خان گرجی، معتمدالدوله و والی اصفهان سوارانی به شیراز فرستاد که هر طور شده به گونه ای مخفی باب را از خانه اش نجات دهند و به اصفهان بیاورند. سواران منوچهر خان در آن آشفتگی ناشی از شیوع و با مأموریت خود را بدون مانع انجام دادند و باب را به اصفهان منتقل کردند، جایی که او خوب زیست و تحت حمایت والی اصفهان آن چه خواست، کرد. اما این دوره کوتاه بود چون شش ماه پس از این واقعه منوچهر خان گرجی جان سپرد و جانشین وی که برادرزاده اش بود، بر خلاف عموی خود باب را طرد کرد و چگونگی قضایا را به تهران گزارش نمود. در این میان روحانیون اصفهان هم خود به میرزا آغاسی نامه ای نوشتند و وی را در جریان روی دادهای ناشی از پیدایش باب و بر خورد با وی و رفتار والی با او را تمام و کمال گزارش کردند. اما میرزا آغاسی در این جا مرتکب بزرگترین



اشتباه شد و دستور داد علی محمد شیرازی را به جای آن که در میان مردم جای دهند تا حقیقت به خودی خود بر همه ثابت شود، باب را به ماکو تبعید سپس در قلعه چهریق زندانی نمود. در این هنگام سه سال می‌گذشت که باب دست به ادعا زده و صدایش کم و بیش به این جا و آن جا رسیده بود. از طرفی هم ملاحسین بُشروی‌ای از این شهر به آن شهر می‌رفت و هر جا که می‌رسید بساط تبلیغش را می‌گسترانید و مردم را می‌شورانید. در این فاصله دو تن دیگر به باب گرویدند که شخصیت و روش و منش یکی از آنان با برخورداری از ویژگی‌های منحصر به فردی که داشت به کمک باب آمد و بُعد دیگری به حرکت باب بخشید.

تمایل قرّة‌العین با آن و جاهت و نطق و شور و مطالعات عمیق مذهبی همراه با طبع شعر لطیف گروهی را به سوی باب کشاید. حضور ملا محمد علی قدوس هم این جمع را تکمیل کرد و تکان بزرگی در مردم به وجود آورد. ملا محمد علی قدوس خود از علماء صاحب نفوذ آن زمان بود و قرّة‌العین هم خود در خانواده‌ای بسیار مذهبی و اهل علم پرورش یافته و عمویش بعدها به شهید ثالث ملقب گردید. حاجی میرزا آغاسی تصور کرد که حرکت مردم نتیجه زندانی نمودن علی محمد شیرازی است و چون مردم دسترسی به وی ندارند و نمی‌دانند چه می‌گویند بر آنند که او را بشناسند. این تصور زیاد هم خطا نبود و میرزا آغاسی علی رغم خبط و اشتباهش در مورد زندانی نمودن باب ولی بعد به نتیجه درستی دست یافته بود، از این رو دستور داد باب را به تبریز بیاورند، اما اشتباه بزرگ‌تری در این جا نیز مرتکب گردید. میرزا آغاسی گفت نشستی در حضور علماء دین بر پا دارند تا باب به پرسشهای آنان جواب دهد. باب از قلعه چهریق بیرون آورده شد و در نشستی که ناصرالدین میرزا ولی عهد در آن حضور داشت در جمع علماء در تبریز شرکت جست. مجتهد بزرگ تبریز در آن هنگام میرزا احمد بود که سرکرده علماء متشرعه شمرده می‌شد و در این نشست شرکت نجست. از شیخیان ملا محمد ممقانی و سایر علماء ذی نفوذ تن به این شکست و نشست دادند، چه در هر صورت چه باب پیروز می‌شد و یا شکست می‌خورد چیزی از دست نمی‌داد اما همان نشست برای شهرت و اشتهاش بسیار ارزشمند بود. نشست مزبور در سال ۱۲۶۳ هجری اتفاق افتاد که روی داد تاریخی به حساب می‌آید. باب در آن مجلس بی‌مایگی خود را به ثبوت رسانید اما در عین حال باعث بی‌مایگی مخاطبان هم شد چه آنها از او سئوالاتی کردند که هیچ ربطی به موضوع نداشت و بیشتر به چیستان شبیه بود.<sup>۱</sup>

سید باب اگر در حقیقت به حق می‌بود و نیروی خدائی می‌داشت، می‌توانست در آن

مجلس از خود کاملاً دفاع کند و بگوید:

این پرسشها خارج از بحث است و من برای چیستان گشائی نیامده‌ام ولی او فرصت طلائی به دست آمده را از دست بداد و خود را همانند دفعات پیش خوار و خفیف و سرافکننده نمود، از این جهت هم مجبور شد توبه نامه‌ای را مهر و امضاء کند که عین آن تا سال ۱۳۱۵ به دیوار سالن کتابخانه مجلس آویزان بود، و بعداً شایع شد ناپدید گشته ولی طبق سندی که نگارنده در ابتدای همین کتاب ارائه داده و به خط جناب آقای عبدالحسین حائری مسئول کتابخانه ملی است. مسلم شد که توبه نامه باب محفوظ در صندوق کارپردازی مجلس حفظ می‌شود، اینک عین دست نوشته از طرف مدیریت کتابخانه ملی در مورد این توبه نامه:

توضیح درباره توبه نامه:

جناب آقای افراسیابی

با سلام کتاب تاریخ جامع بهائیت تألیف بسیار مفید جنابعالی را مطالعه کردم و بهره بردم. درباره‌ی توبه نامه باب که اشاره به نابود شدن آن از کتابخانه‌ی مجلس به نقل از استاد محیط طباطبائی - شده بوده یادآوری می‌شود که این سند هیچگاه در کتابخانه نگهداری نمی‌شده و همواره در جعبه‌ای مخصوص در صندوق کارپردازی مجلس حفظ می‌شود و روی جعبه آن یادداشتی است به خط از باب کیخسرو درباره‌ی انتقال آن به کارپردازی مجلس کتابخانه از این سند عکسی تهیه کرده که اکنون در کتابخانه موجود است. امید است در تألیف و نشر آثار سودمند موفق باشید.

عبدالحسین حائری

۶۹/۹/۱۰

(یاد آور می‌شود علاقمندانی که مایل به دیدن عین توبه نامه باب می‌باشند، می‌توانند با هماهنگی آن را در محل محفوظ کتابخانه‌ی مجلس رؤیت کنند.)

از آنجا که ظهور باب فتنه‌ها برانگیخت دولت در رأس آن میرزا تقی خان امیرکبیر به فکر چاره افتاد و چنین نتیجه گرفته شد که باید سید علی محمد شیرازی را از بین ببرند. در پی این تصمیم حمزه میرزا، سیدباب را به تبریز خواست و او را با دو تن از شاگردانش به نام‌های سید حسین یزدی و میرزا محمد علی تبریزی همراه فراشان کرد که به خانه علما بروند و از یکایکشان فتوا

برای کشتن باب بگیرند. در این میان باب مرتباً لابه می‌کرد و از گفته‌های خویش پشیمانی می‌جست، اما سودی نداشت.

سه تن از روحانیون به کشتن باب و یارانش فتوا دادند و چون کار به این جا کشید سید حسین یزدی یکی از یاران باب از باب دوری گزید و نسبت به باب اظهار انزجار کرد و بدین سان از مرگ گریخت. اما باب و میرزا محمد علی را، به سرباز خانه کوچک بردند و با ریسمانی آویزان کردند سپس به یک فوج نصرانی که برای این کار آماده کرده بودند دستور آتش دادند. چون سربازان آتش گشودند اتفاقی غیر مترقبه رخ داد، بدین معنی که هنگام شلیک گلوله‌ها به ریسمانی که باب را با آن بسته بودند اصابت کرد، ریسمان پاره شد و باب رها گردید و از ترس فرار کرد. چون مردم او را بالای بند ندیدند آه از نهادشان برخاست ولی یکی از سرکردگان فوج در این هنگام به درون اتاقی که باب پنهان شده بود رفت و او را کشان کشان به پای چوبه اعدام آورد و آویزان نمود. او بار دیگر فرمان آتش داد و بدین سان سید علی محمد شیرازی در شعبان ۱۲۶۶ هجری در سن ۳۱ سالگی عمرش به پایان رسید، اما پیامد حرکت او همچنان ادامه یافت. باب یک سال پیش از کشته شدنش، به «میرزا یحیی نوری» که در بین بابیان لقب ازل داشت و تنها هجده بهار از عمرش نمی‌گذشت نامه‌ای نوشت و او را به جانشینی خود برگزید. پس از کشته شدن باب اندک گفت و گوئی بر سر جانشینی وی برخاست اما زود فرو نشست و همگی به «ازل» گرویدند.

«میرزا یحیی نوری» یا ازل از ترس دولت زندگی مخفی اختیار کرد، او تابستانها را در شمیران و زمستانها را در نور می‌گذرانید و اصلاً در بین مردم ظاهر نمی‌شد. برادر پدری میرزا یحیی نوری - ازل میرزا حسین علی بهاء که دو سال از او بزرگ‌تر بود به عنوان پیشکار کارهای برادر کوچک‌تر را انجام می‌داد. این جریان دو سال طول کشید تا تنش‌ها خوابید و آرامشی نسبی در این میانه نشست. با کشته شدن باب چنین انتظار می‌رفت که سروصداها فروکش کند و دیگر رفع فتنه گردد، اما نتیجه عکس بود.

در همان سال کوششی از طرف بابیان برای کشتن شاه و میرزا تقی خان صورت گرفت که با هوشیاری امیر کبیر خنثی گردید. قرار بود امام جمعه نیز در این توطئه قربانی شود. بعد از این جریان در سال ۱۲۶۸ هـ ق یعنی دو سال بعد از کشته شدن باب، شورش بابیان رخ داد. مازندران، تبریز و زنجان صحنه حوادث خونین این ماجرای تأسف بار بود. بابیان به هر حال سرکوب شدند و مورد تعقیب قرار گرفتند و چون فشار بر آنان زیاده از حد وارد شد به کینه جوئی برخاستند. آن‌ها می‌خواستند به ناصرالدین شاه و دیگران کیفر دهند. سه تن از بابیان مأموریت یافتند که ناصرالدین شاه را که در تابستان گاهی در نیاوران به سر می‌برد، ترور کنند. این سه تن دلیرانه دست به کار شدند ولی تیری که به شاه اصابت کرد کارگر نیافتاد اما خشم شاه و درباریان

را سخت علیه بابیان به جوش آورد. بعد از این واقعه نافرجام تعداد زیادی از بابیان در این ماجرا کشته شدند و حسینعلی بهاء برادر بزرگ ازل به زندان افتاد. برای کشتن بابیان دولت تمهیدی اندیشید بدین سان که هر یک از بابیان را به دست گروهی خاصی از مردم سپردند: یکی را به بازرگانان دادند، و دیگری را به شاگردان دارالفنون دادند، تعدادی را به سربازخانه فرستادند تا آنها را از بین ببرند. در یک مورد دو تن از بابیان را برای کشتن به دست فراشان سپردند و آنان آن دو را به بدترین صورت کشتند. افراد مزبور حاجی سلیمانخان و قاسم تبریزی از شناخته شدگان بابی بودند و فراشان در بدنهای آنان سوراخ هائی کردند و در آن سوراخها شمعهای روشن گذاشتند سپس در بیرون شهر آنان را به چهار پاره نمودند و پارههای تنشان را به دروازه شهر آویختند. از آن به بعد بابیان ترسیدند در ایران بمانند. میرزا یحیی ازل که در نور بود چون شرح جریان را شنید رخت سفر بر بست از همانجا فرار کرد و از بغداد سر به در آورد. آن هائی هم که نتوانستند فرار کنند خود را از انظار به دور نگاه داشتند و کم کم روانه بغداد شدند. در این هنگام برادر بزرگ تر ازل یعنی حسینعلی بهاء همچنان در زندان به سر می برد. وی پس از چهار ماه زندانی شدن به خواهش کنسول روس و درخواست دیگران از زندان رها شد و همراه غلامی از کنسول خانه روس و گماشتهای از دولت ایران از کشور خارج و در بغداد به ازل پیوست. بدین سان بغداد به صورت کانونی جهت تجمع بابیان در آمد که روز به روز بر تعدادشان افزوده می شد. میرزا حسینعلی بهاء هم همچنان نقش پیشکاری ازل را به عهده داشت. باز گردیم به جریان باب و کتاب بیان.

گفتیم که علی محمد شیرازی با آن چوب هائی که می خورد و توبه هائی که می کرد و زبونی هائی که از خود نشان می داد باز دست از هوس خویش بر نمی داشت و کار خود را در همه جا دنبال می نمود. یکی از کارهای نخستین او که در زندان انجام داد تألیف کتابی بود به نام بیان که هم به فارسی و هم به اصطلاح به عربی نوشت. این کتاب، کتاب احکام او به شمار می آید و کتاب همان کتابی است که مایه ننگ و بی سوادى باب گشته و بعدها بهائیان کوشیدند آن را به هر بهائی که شده از بین ببرند و نسخه‌ای از آن را باقی نگذارند. در کتاب بیان باب بارها از کسی که در آینده قرار بود بیاید سخن گفته و باب او را من یظهره الله نامیده و مقام و احترامی بس رفیع برایش قائل گشته است. با ذکر نمونه‌ای از کتاب بیان معلوم می شود که کتاب بیان چه مایعی دارد. اینک نگاهی به چند سطر از آن برای معرفی:

«قتل الثالث من بعد الاشران یبعت فلکامی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأس مما یکن علیهم خمس و تسعین عدد اعالم یکن...»

مفاهیم این عربی‌های غلط بسیار مضحک و چندان آور است که خوانندگان خود باید قضاوت



کنند. باب دستور می دهد:

اگر پادشاهی از میان بابیان برخاست باید نود و پنج تکه گوهر  
بی مانندی به دست آورد و به تاج خود بزند که اگر من یظهره الله در زمان  
وی ظهور کرد پادشاه به پیش او برود و در پیشگاهش سجده نماید  
آنگاه آن تاج را با گوهرهایش جلوی پای وی نهد.  
و در جای دیگر...

«قل انما السابغ فلتبلغون الی من یظهره الله کل نفس منکم بلور عطر یمتنع من عند نقطه  
البیان ثم بین یدی الله تسجدون باید یکم لا بایدی دونکم»  
باب دستور می دهد:

که همه کس شیشه بلورین پر از عطری به عنوان ارمغان نقطه  
بیان - که همان باب باشد - نزد من یظهره الله ببرد و در پیش او سجده  
کرده با دست خویش تقدیم دارد.

به هر حال آن چه در این رابطه از این بحث مربوط به کلام ما می شود آن است که باب  
ظهور «من یظهره الله» را به آینده ای بس دور وعده می دهد در حالی که حسین علی بها پا بر تمام  
گفته های باب نهاد و زمان را تعدیل کرد که بدان به طور مفصل می پردازیم. بها رنجیده خاطر در  
بغداد نماند و مدتی ناپدید شد و پس از زمانی که معلوم شد وی به سلیمانیه به میان کردان رفته  
و با درویشان خانقاهی روزگار می گذرانید. میرزا یحیی - ازل - چون از محل حسین علی بها  
برادرش آگاه شد نامه ای به عنوان دلجوئی برای وی نوشت و میرزا حسین علی پس از دو سال که  
در سلیمانیه ماند دگر بار به بغداد بازگشت، اما در نهان رنجش میان او و برادرش همچنان باقی  
بود.

در بغداد میان برادران - میرزا یحیی و حسینعلی شکاف افتاد و درگیری پیدا کردند. این  
درگیری را درگیری دو جانبه باید نامید چون یکی درگیری درونی بین خودشان و دیگری برونی با  
شیعیان بود. دولت عثمانی چون کار را بر این منوال دید بهتر دانست بابیان را از بغداد به  
استامبول در ترکیه کوچ دهد. بابیان در سال ۱۲۷۹ هجری پس از ده سال اقامت در بغداد به  
استامبول رفتند ولی در آن جا بیش از چند ماهی نماندند و همه را به «ادرنه» منطقه ای نزدیک  
مرز یونان فرستادند. در این جا بود که دعوی من یظهره الهی میرزا حسینعلی بهاء بروز کرد و دل  
آزردگی و رنجیدگی میان دو برادر به دشمنی مبدل گشت. حسینعلی بهاء طی این مدت برخی از  
سران بابی را به سوی خود کشانید و با بابیانی که در ایران باقی مانده بودند به مکاتبه پرداخت و  
زمینه را برای موقعیت خود مهیا ساخت. بهاء چنین گفت:

آنکس که می‌بایست پدید آید منم. باب خود یک مژده رسانی برای پیدایش و ظهور من بود. او رسالت داشت ظهور مرا به مردم نوید دهد و بس. و اینکه در این چند سال ازل (منظور برادرش میرزا یحیی) جانشین باب و پیشوای با بیان نشان داده شده به این جهت بوده است که افکار مردم بدان سوی معطوف گردد و من جایگاهم از دیده‌ها به دور بماند تا از گزند و آسیب‌های احتمالی به دور بمانم، ولی در پی این جریان بهاء گویا فراموش کرده بود که کنسول روس ضامن نجات وی از زندان گردیده پس چطور کنسول جای وی را خوب می‌شناخت؟

حسینعلی بهاء دست به نوشتن انواع لوح‌ها به زبان‌های فارسی و عربی البته غلط و خنک - که بعداً نمونه هائی از آن را خواهیم دید - زد و به دعوی برخاست. میرزا یحیی ازل و بسیاری از سران بابی از قبول دعوی حسینعلی بها سرباز زدند و آن را نپذیرفتند اما بهاء بی توجه به نظر مخالفانش به راه خود ادامه داد در نتیجه تضاد بروز کرد و کار به درگیری انجامید. دو برادر به بی آبرو کردن یکدیگر پرداختند. بهاء می‌گفت:

میرزا یحیی (ازل) می‌خواست به من زهر بخوراند و مرا بکشد.  
میرزا یحیی هم می‌گفت: این قصد را بهاء در حق من داشت. دو برادر یک دیگر را به مباحله می‌خواندند و پیروانشان هم به تبعیت از ایشان به جان هم افتادند و در نتیجه موجب ناراحتی دیگر مردم را فراهم آوردند.<sup>۱</sup>

دولت عثمانی که وضع را بدان منوال دید ازل، بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید. و دادگاه رأی داد که هر یک از دو برادر پیروانش را بردارد و به جای دیگری برود و در آن جا به طور قلعه بند زندگی کند. میرزا یحیی (ازل) همراه با خاندان و پیروانش به جزیره قبرس که آن زمان در دست عثمانی بود فرستاده شدند و حسینعلی بهاء همراه با خاندان و پیروانش به عکا گسیل داده شدند. در این مقطع دو برادر از هم جدا شدند. پیروان میرزا یحیی یا ازل را که همان بابیان بودند ازلی نامیدند و پیروان حسینعلی بهاء هم به نام تازه بهائی شناخته شدند.

بهاء در عکا در قلعه بند (سربازخانه) اقامت داده شد. یکی از روی دادهائی که در همان نخستین روزهای اقامت رخ داد کشته شدن سه تن از ازلیان به دست بهائیان بود. چون عثمانی‌ها هنگام فرستادن دو برادر به عکا و قبرس جاسوسانی از فرقه دیگر همراه آنان نمودند، بدین سان

که با ازلیان، بهائیان و با بهائیان، ازلیان فرستادند. بهاء در عکا به طور تقیه رفتار می نمود و خود را مسلمانی معتقد نشان می داد، او نماز می خواند، روزه می گرفت، به مسجد می رفت و در پشت سر امام جمعه سنی نماز آدینه به جای می آورد.

حسینعلی بها در ابتداء دعوی (من یظهره اللهی) می کرد ولی کم کم از آن حد تجاوز کرد و خود را نه تنها یک برانگیخته خدا بلکه به شیوه صوفیان و دیگران دعوی خدائی نیز کرد. مرد درمانده ای که گاهی از ترس جان، افکار خویش را پنهان می داشت و گاهی به وسیله عثمانی ها از این دیار به آن دیار و از این شهر به آن شهر فرستاده می شد، ناگهان میدان پیدا کرد و از خدائی دم زد. او گاهی هوس سرودن شعر هم به سرش می زد و شعرهای پوچ و بی وزن و قافیه می سرود که نمونه زیر یکی از تراوشات ایشان است:

از باغ الهی با سدره نازی آن تازه غلام آمد

هی می هذا جذاب الهی، هذا خلع رحمانی هذا قمص ربانی  
حسینعلی بها به کمک پسر بزرگش میرزا عباس کارش در میان بابیان گرفت به طوری که به زودی میرزا یحیی و طرفدارانش را که همان ازلی و ازلی ها باشند از میدان رقابت به در کرد. بهاء بیست و چند سال در عکا زیست و کارهای خود را دنبال کرد. یکی از کارهای او که به اصطلاح به جای قرآن نوشته و مانند سازی کرده «اقدس» نام دارد. این کتاب دارای غلطهای فراوان می باشد و چون بها خود می دانسته که به غلطهای وی ایراد وارد می آید چنین گفته :

- قل یا معشر العلماء لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و المعلوم انه لقسطاس الحق قد یوزن ما عند الامم یهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لوانتم تعلمون.

یعنی: این نوشته های مرا نباید با قواعد صرف و نحو سنجید بلکه باید قواعد صرف و نحو را با این نوشته های من بسنجند!!

این حرف در واقع معنایش آن است که من چون زبان عربی را درست نمی دانم و غلط می نویسم شما باید آن قائده هائی را که برای درست نوشتن به کار می برند کنار نهید و غلط بنویسید!

بها در سال ۱۳۱۲ هـ. ق در گذشت و پسرش میرزا عباس که بعداً عبدالبهاء نامیده شد به جای وی نشست. عبدالبهاء بیش از سی سال رهبری بهائیان را به عهده داشت. از وقایع جالب زندگی او همکاری با نیروی ارتش انگلیس بود که در خلال جنگ غله در اختیار آنان نهاد و در ازاء این خوش خدمتی به دریافت نشان (SIR) <sup>۱</sup> نائل آمد.

عبدالبهاء در سال ۱۳۲۸ هجری سفری به مصر، اروپا و آمریکا کرد او در سال ۱۳۴۰ هجری مرد.

پس از مرگ عبدالبهاء نوه دختری اش، یعنی شوقی افندی، به جانشینی او انتخاب شد. شوقی افندی از نظر اخلاقی سخن‌های زیادی درباره‌اش گفته‌اند. صبحی گوینده داستان کودکان در رادیو ایران که از مبلغین طراز اول سابق این فرقه بوده خود شاهد منظره موهنی است که در جای خود در کتاب خواهید، خواند. دیگر افراد که رابطه‌ی نزدیکی با وی داشته‌اند نیز مطالب جالبی دارند که در فصل شوقی افندی مفصلاً منعکس می‌کنیم. به هر حال شوقی به عنوان سؤمین رهبر بهائیان در دوران حیاتش سعی وافری جهت بقاء و دوام بهائیت به خرج داد و در این راستا دست به طرح تأسیس تشکیلاتی به نام «بیت العدل» زد. چون می‌دانست که بعد از وی این تشکیلات را شخص مطمئنی باید اداره کند «میسن ریمی» نامی را که قبلاً می‌شناخت به جای خود نشانده. آن دو دست به طرح نقشه دهساله‌ای زدند. «چارلز میسن ریمی» یک امریکائی بود که در طرح نقشه دهساله - که نقشه ایست مفصل - هنگامی که شوقی افندی در لندن به سر می‌برد، با او همکاری کرد. شوقی افندی در سال ۱۳۳۶ - خ (۱۹۵۷ - م) هنگامی که در فلسطین بود به همراهی - روحیه خانم ماکسول - عیال کانادائی اش آن کشور را به قصد لندن ترک گفت ولی یک هفته پس از ورودش به لندن درست پس از اتمام نقشه دهساله به طرز مشکوکی جان سپرد.

چارلز میسن ریمی، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی جای شوقی افندی را گرفت، او کسی است که خود را شبان بهائیان نامیده است. پس از او نیز افرادی همانند خودش رهبری بهائیان را به عهده گرفتند، یعنی حرکتی که از یکی از محلات شیراز شروع شد سر از ایالت متحده به در آورد و از سید محمد علی به چارلز میسن رسید!! به هر حال هم اکنون شخصی به نام جمشید معانی در اندونزی خود را سماء الله نامیده و رهبر بهائیان می‌داند. وی برای خود طرفدارانی هم دست و پا نموده و اعضای محفل بهائیان پاکستان نیز به او پیوسته‌اند. او جملاتی عربی به شیوه سید باب و بهاء الله به اصطلاح به صورت آیات به زبان عربی نازل کرده مبنی بر این که در شب آخر ماه ژانویه سال ۱۹۶۶ - م به معراج رفته است!!



فصل دوم

شیخی گری

آبخور بایگری و

بہائیگری

## شیخی گری آبشخور بایگری و بهائیگری:

شیخی گری را احمد احسائی بنیان گزارد. این مرد در زمان فتحعلی شاه در کربلا می زیست و پارسائی و زهد فراوان از خود نشان داد. او ذاتاً مرد تیز هوش و زبان داری بود، شاگردان زیادی داشت و در ایران و عراق و جنوب عربستان بسیار معروفیت پیدا کرد. وی یکی از علماء بزرگ عصر خویش به شمار می رفت به طوری که به ایران سفر کرد و فتحعلی شاه و پسرانش استقبال و پذیرائی نیکوئی از وی به عمل آوردند.

شیخ احمد احسائی از سوئی به «تشیع» دلبستگی داشت و در این مورد بسیار راه اغراق پیمود و از طرفی دیگر به فلسفه یونان می پرداخت. باید توجه داشت آنان که در آن زمان به فلسفه یونان روی می آوردند گفته های افلاطون و

ارسطو را بی چون و چرا قبول و از آن پیروی می کردند. مهم تر این که فلسفه یونان با شیخیگری هیچ گونه سنخیت و هماهنگی و سازشی ندارد. فلسفه یونان و تئوریهای یونان مبنای خاص خود را دارد و شیخیگری از ویژگیهای مذهبی و الگوهائی پیروی می کند که در اصل دو مقوله جدا و دور از هم اند. شیخ احمد به مکتب و به مذهب به یک سان علاقه مندی نشان می داد و چون نمی توانست از یکی بریده و به دیگری بپیوندد از این رو راهی تازه و چاره ای نو اندیشید. شیخ سرانجام تغییرات و دگرگونی هائی در «تشیع» پدید آورد و آن را در قالب های مختلف گاه در لفافه و گاه به طور کنایه عنوان نمود. تداوم چنان شیوه ای و مطرح شدن بحث ها و نظریه های شیخ با توجه به کثرت شاگردانش در این جا و آن جا باعث شد که افکار تازه شیخ از پرده برون افتد. شیخ احمد احسائی در آن هنگام بسیار معروف و سپس بسی محبوب شد و تعداد طرفدارانش فزونی یافت که همین امر موجب برانگیختن حس حسادت در میان پاره ای از هم مسلکان و هم لباسانش شد.

رقیبان به مجرد شنیدن نظریه تازه شیخ در صدد کوبیدن شیخ و تکفیر و تحقیر وی برآمدند اما حضور و طرفداران و شاگردان شیخ که بسیار پرو پا قرص هم بودند در شهرهای مختلف ایجاد درگیری و اصطلاک کرد و تنش تازه ای در میان طرفداران و مخالفان شیخ احمد احسائی بروز نمود، به ویژه در تبریز و چند شهر دیگر این نوع تنش ها به خون ریزی منجر گردید و برادر کشی شدت گرفت، ابر کدورت آسمان شیخی و شیعی را پوشانید.

حال باید دید که شیخ احمد احسائی چه چیز گفته که گفته هایش خشم شیعه های آن زمان را برانگیخته است. سخنان تازه ای که شیخ از به هم آمیختن فلسفه و تشیع در قالب های نو مطرح نمود جای بحث و توضیح دارد که برای روشن شدن مطلب به گوشه ای از آن اشاره می شود.

در فلسفه مبحثی است تحت عنوان «شونده‌های چهارگانه» یا علل اربعه. افلاطون و ارسطو و یا دیگر فلاسفه گفته‌اند برای پدید آمدن یک چیز چهار علت موجود می‌باشد. مثلاً برای ساختن یک صندلی چهار چیز باید موجود باشد:

الف: «علت فاعلی» یا صندلی ساز و یا به عبارتی دیگر شخص نجار که آن را می‌سازد باید موجود باشد.

ب: «علت مادی» یا چوبی که صندلی با آن ساخته می‌شود.

ج: «علت صوری» یا شیوه و شکلی که صندلی ساخته شده است.

د: «علت غائی» یا نشستن بر روی صندلی که در اصل منظور اصلی از ساختن صندلی است.

این مجموعه جستاری در فلسفه می‌باشد که جای ویژه‌ای برای خود دارد و بحث خاصی را در این مورد خطاب قرار می‌دهد، در حالی که شیخ احمد احسائی از این بحث سود جسته و آن را تفسیر و تأویل و تشریح نموده و می‌گوید:

«شونده‌های چهارگانه همان آفریده شدن امامان ما می‌باشد.» و در تفسیر آن می‌افزاید:  
آفریننده این جهان امامان بوده‌اند، روزی دهنده و گرداننده نیز آنها هستند، خدا رشته کارها را به دست آنان سپرده است.



شیخ احمد احسائی در همین چهارچوب چنین نظر می‌دهد:

این تن‌های ما نیز از امامانست، از این رو هرگاه امامی بخواهد درون بدن یک نفر حلول نماید امری شدنی است و امامان می‌توانند در صورتی که شرایط یک نفر مساعد باشد در جسم او حلول نمایند و دلیل خود را این‌گونه ارائه می‌دهد: از این راه بود که امیرالمومنین (ع) توانست در یک شب در چهل محل مختلف حضور یابد و در یک زمان میهمان باشد.

شیخ احمد احسائی این فرایند را در دیگر ابعاد اصول دین تعمیم داد و به کاربرد سپس نظریه تأویلی خود را آن جا پیاده کرد.

تصویر شیخ احمد احسائی

در مورد معراج نظر او همان است که درباره عدالت گفته، بدین معنی که شیخ نظر شیعه‌ها را در مورد معراج آن گونه که آنان عنوان و قبول می‌کنند، نمی‌پذیرد بلکه معتقد است که چون معراج با فلسفه جور در نمی‌آید و نمی‌توان آن را با معیارهای فلسفی پذیرفت بنابراین ضمن پذیرش اصل معراج توجیح و شکلی دیگر برای آن کامل است که البته شیعه‌ها آن نظریه را رد می‌کنند.

شیخ احمد احسائی نظرش این است که هر شیء از چهار عنصر خاک، آب، باد و آتش ساخته شده است و چون در کتابهای یونانی این گونه بحث شده است که کره ما - کره‌ای که ما انسانها بر روی آن زندگی می‌کنیم - از خاک است و روی این کره، کره دیگری از باد (منظور جَو) و روی کره خاکی کره‌ای از آب (منظور دریاها) و پس از همه کره‌ای از آتش پیرامون همه آنها است که در پس آن آسمانها می‌باشد، شیخ احمد احسائی از این بحث هم بهره گرفته و می‌گوید:

پیامبر ما چون به معراج می‌رفت، در گذشتن از کره آب عنصر آبی خود را و در گذشتن از کره باد عنصر هوایی و در گذشتن از کره آتش عنصر آتشی خود را انداخت تا بتواند از تن و چهارچوب مادی به در آید و رها گردد سپس قادر باشد از کره‌های آسمانی بگذرد.

اگر به گفته‌های شیخ احمد احسائی نیک بنگریم ملاحظه می‌کنیم جان و مفهوم کلام شیخ این است که هنگام معراج پیامبر روان او به آسمان رفته است و نه جسم او که همین مهم یکی از ایرادهای بزرگی بود که شیعه‌ها به او می‌گرفتند. کلام شیخ احمد احسائی و نظریه وی موجب اختلاف و سرانجام پدید آمدن فرقه‌ای جدید شد و از آن فرقه شیخیه، بابیه و از بابیه بهائیکری به وجود آمد. از این رو در این جا برای روشن شدن محتوی بهائیکری شناخت منشأ آن یعنی شیخی گری نهایت ضرورت را دارد.

شیخی گری نوعی تشیع تازه است که در قرن دوازدهم هجری قمری از مذهب شیعه اثنی عشری پدید آمد و همان گونه که گفته شد پیشوا و بنیان گذار آن شیخ احمد احسائی است. شیخ احمد احسائی جزء اخباریون بود. برای اینکه با این اصطلاح آشنا شویم باید کمی آن را توضیح داد. این شناخت از این نظر که چه عواملی باعث پیدایش باب و بابیت و سپس بهائیت گردیده، حائز اهمیت است.

اخباریون چه کسانی بودند؟ قبل از دوران صفوی شیعه‌های ایران دو گروه جداگانه تشکیل می‌دادند، صوفیان و متشرعان شیعی.

این دو گروه همواره طی سالیان متمادی با هم اختلاف داشتند و یکدیگر را به گونه‌های مختلف و به هر وسیله ممکنه می‌کوبیدند. این جریان در عصر صفویه روند تازه‌ای به خود گرفت، بدین معنی که به علت نضج و قوت گرفتن تشیع توازن به نفع شیعه‌ها و به زیان صوفیان



به هم خورد.

شاهان صفوی مخصوصاً شاه عباس دوم موازنه را به سود شیعه‌ها با حمایتی که از آنان به عمل آورد، در روند تازه‌ای انداخت و همین تغییر در این معادله باعث انسجام پیشوایان شیعی شد. اما مدت این تفاهم چندان دراز نبود چون با افول صفویه، اتحاد و انسجام شیعه‌ها هم غروب کرد و هم مرحله انسجام جای خود را به دوران نفاق سپرد، یعنی اختلاف صوفی و شیعی پس از عصر صفوی به اختلاف شیعی - صوفی مبدل گشت. شیعه‌ها نیز در این مرحله بین خود اختلاف نظر پیدا کردند، یک دسته اصولیون و یک دسته اخباریون شدند و رو در روی یکدیگر قرار گرفتند.

اصولیون معتقد بودند برای درک صحت احکام فرعی باید مبنائی فقهی داشت و چنین احکامی را الزاماً باید بر مبنای قرآن، اخبار، اجماع، عقل و اجتهاد برآورد نمود و درستی و صحت آن را با این میزان تأیید یا رد کرد، در حالی که اخباریون مبنای استنباط و پذیرششان اخبار و احادیثی نقل شده که از ائمه شیعه بود. اصولیون درباره اخبار و احادیث احتیاط زیادی می‌کردند و آن را به آسانی نمی‌پذیرفتند مگر با قید تواتر. این حالت نزد اخباریون جهت عکس داشت، اعتقاد به احادیث ضعیف به قدری از آن به بعد رایج شد که هر حدیثی را ممکن بود با حدیثی هر چند ضعیف بپذیرند که نمونه زیر از آن جمله است:

«شیخ احمد احسائی گفته است: من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم... مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگر چه فن او منحصر به فقه بود لیکن در هاجر و مجادله ید طولائی داشت به نحوی که غلبه بر او حدیث مشکل بود. پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می‌تواند قطع کند که آیا این کلام، کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن رحمت‌الله حدیثی جعل کرده و کلمات مغلطه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حُسن ولی مرکبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد پس از مالیدن و بالای دوده نگاه داشتن آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت: معنی آن چیست؟ شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام گفت: این حدیث کلام امام است. پس آن را توجیهاً بسیار کرد. پس

شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آن را پاره کرد...<sup>۱</sup>

سران اصولیون و اخباریون همواره با یکدیگر جدال داشتند و هر یک دیگری را لعن و تکفیر می‌کرد و حتی واجب القتل می‌شمردند. این جریان همچنان ادامه داشت تا این که عقائد شیخ احمد مطرح شد و تأثیرات سخنان وی باب تازه‌ای در رفع اختلاف و ایجاد تضادهای جدید باز کرد، بدین معنی که اختلاف اخباریون و اصولیون کنار رفت و تحت الشعاع اختلافات شیخی و بالا سری قرار گرفت. پس از این که شیخ احمد احسائی و پیروانش تکفیر شدند، شیعیان عموماً دو دسته گشتند، شیخی‌ها و بالا سری‌ها.

اصطلاح بالا سری‌ها - همچنان که از واژه مزبور بر می‌آید - به کسانی گفته می‌شود که بالای سر قبر امامان نماز خواندن را جایز می‌شمردند و بر خلاف این دسته شیخ احمد احسائی و مریدانش نماز خواندن و ایستادن را بی احترامی و گستاخی می‌دانستند و اینگونه نماز را باطل می‌گفتند، ولی شیعیان - متشرعه یعنی مخالفان شیخ برای نشان دادن مخالفت خویش عمداً این کار را می‌کردند تا تضاد خود را خوب نشان دهند. همین امر سبب درگیری و اصطکاک بالا سریان و شیخیان شد و روز به روز هم شدت یافت تا جایی که به قتل و کشتار و برادرکشی انجامید.

عقائد شیخ روز به روز بر دامنه اختلافات به وجود آمده، افزود. افکار شیخ یعنی ترکیب فلسفه و مذهب موجب پیدایش فرقه‌ای تازه شد. شیخ با گزینش شیوه «تأویل» بعضی از اصول مذهب را مردود شمرد و سپس خود اصلی بدان افزود. این مسئله باید کمی شکافته شود تا بدانیم اصولاً شیخ احمد چه برداشت و نگرشی بر مذهب داشته است.

پس از تکفیر شدن، شیخ احمد در صدد برآمد با تکیه بر «تأویل» و یا به عبارت ساده‌تر تلفیق و تفسیر بعضی از آیات قرآن و احادیث امامان با عقاید خویش نوعی هماهنگی برقرار سازد که در اصل هم قابل ارائه به زبان مذهب و هم قابل طرح شدن در قالب فلسفه باشد. البته این شیوه تازگی نداشت چون قبل از شیخ احمد، هم صوفیان و هم اسماعیلیان آن را عملاً پیاده کرده بودند، می‌توان گفت شیخ هم همان راه را برگزید.

با نظری کلی بر عقاید صوفیان و اسماعیلیان به روشنی می‌توان پی برد که شیخ هم دنباله رو همان طرز فکر و بینش بوده و تحت تأثیر افکار آنان قرار گرفته است. سخن شیخ به هر حال آنست که:

هر شنی علاوه بر شکل ظاهری دارای باطنی نیز هست و

«تأویل» پل صراط که معنی ظاهری آن پل جسمانی است معنی باطنی

آن «ولایت» می‌باشد، اینگونه برداشت و تفسیر را «تأویل» می‌گویند.

شیخیان در مورد قیامت و سایر موضوعات همان «تأویل» را دارند.

این بحث، یعنی پرداختن به معنی ظاهری و باطنی امور دینی همان است که اسماعیلیان در کتاب «وجه دین» عنوان نموده و لزوم «تأویل» را یادآور شده‌اند. شیخیان در عنوان کردن افکارشان - باعث جدائی شان از شیعی و مشخص شدنشان به عنوان شیخی گردیدند - آنان بر سه نکته در این راستا انگشت نهادند: ۱- تغییر معاد ۲- معراج و ۳- امامت. با توجه به اینکه شیخیگری همان مظهر دوازده امامی است، با این تفاوت که درباره امامان غلو شده و درباره امام غ هم عقاید تازه‌ای عنوان شده است، که مجموعه این دگورگونی‌ها محور اصلی بحث ما را تشکیل می‌دهد.

مهمترین اختلافی که بین عقاید شیخیه و شیعی متشرعه وجود دارد یکی معاد به عنوان اختلاف اصلی است. شیعیان و سایر پیروان اسلام معتقدند که روز قیامت انسان به همین شکل ظاهری و همین تن و بدن یعنی همین فیزیک دوباره زنده می‌شود، به کلام عربیان تر روز قیامت انسان با همین جسم مادی یا عنصری تجدید حیات می‌کند، در حالی که شیخیان معاد را به این صورت نمی‌پذیرند بلکه می‌گویند:

انسان با جسم و عنصر ظاهر نمی‌شود بلکه در قالب «هورقلیائی» است

که انسان دوباره جان می‌گیرد.

هورقلیائی چه اصطلاحی است که شیخ احمد بدان تکیه کرده است؟ شیخ احمد اصطلاح هورقلیائی را از پیروان «صائبی» در خلال اقامتش در بصره فراگرفت. این ادعا دلیل قابل قبولی دارد:

مرحوم شیخ احمد احسائی پس از شیوع طاعون در عراق به موطن خود بازگشت و مریم بنت خمیس ال عصری را به نکاح خود درآورد سپس چهار سال در بحرین منزل گزید. شیخ بعد از این مدت عزم عتبات نمود و پس از بازگشت از عتبات در محله «جرالعبید» بصره توقف کرد و از آنجا به «ذورق» رفت و بعد از یک توقف سه ساله هنگامی که وهابیان در کربلا قتل و غارت می‌کردند به بصره بازگشت، (سال ۱۲۱۶ - هجری). شیخ در آنجا به یکی از قراء بصره به نام «حبارت» پناه می‌جوید ولی دوباره به بصره باز می‌گردد و به قریه «ثنویه» تغییر مکان می‌دهد. شیخ از ثنویه به قریه صفاوه و از صفاوه به قریه‌ای که کنار شعبه‌ای که از شعبه‌های شط

فرات واقع و به نام «شط الکمار» معروف است، می رود.<sup>۱</sup>

و از آنجا که پیروان مذهب صائبی در آن نواحی به سر می برند و شیخ احمد احسائی هم با صائبیان حشر و نشر پیدا می کند اطلاعاتی از آنان به دست می آورد.

گفتنی است که صائبیان در کنار رودهای پر آب به سر می برند و مراسم مذهبی آنان همراه با آب جاری است از این رو بصره را برای سکونت برگزیدند. تماس شیخ احمد با این گروه در همان زمان که به «شط الکمار» بصره پناه برده بود باعث شد اصطلاحات تازه ای هم یاد بگیرد که از جمله همین اصطلاح «هورقلیائی» است. شیخ احسائی در جواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب جوامع الکلام می نویسد:

هورقلیائی لغت سریانی است که در این زبان صاحب آن را «صبی یا

صائبی» می نامند و اکنون در بصره و اطراف آن زیاد هستند.

کسروی می گوید:

جهان هورقلیائی کجاست؟ هورقلیائی یک نام یونانی یا سریانی است و دانسته

نیست از کجا به دست شیخ افتاده.

از آنجا که دانستن کاربرد هورقلیائی در رابطه با حوادث بعدی و ظهور و عقیده باب یا

محمد علی شیرازی حایز اهمیت است باید این اصطلاح را همه جانبه شناخت.

شیخ احمد احسائی می گوید:

انسان با جسم هورقلیائی زنده می شود و چون حقیقت انسان همان روح است معاد هم

روحانی خواهد بود. وی می افزاید:

«... برای انسان دو جسم و جسد است: نخست جسمی است که از

عناصر زمانی - آب، خاک، هوا و آتش - ترکیب شده که آن را مانند

لباس گاهی می پوشند و گاهی دیگر در می آورند، هیچ گونه لذت و رنج،

طاعت و معصیت به او نسبت داده نمی شود. مگر نمی بینی که زید

مریض می شود و همه گوشت های بدنش می رود ولی او همان زید است

که تغییری در آن پیدا نشده است و هیچ کدام از معاصی او هم نرفته

است، اگر آن چه از گوشت و بدن آن رفته دخالتی در حقیقت زید

می داشت، ناچار بیشتر گناهان او هم، می رفت... همین طور است اگر

لاغر شود و یا چاق گردد، در هر حال زید همیشه ثابت است. این



تغییرات جسمی او نه در ذرات او تأثیر دارد نه در صفات او... این جسم از حقیقت انسان شمرده نمی‌شود و هنگام مردن هر کدام از عناصر و مواد این جسم متفرق می‌شود و به اصلش می‌پیوندد، ماده آبی‌اش به آب، هوایی‌اش به هوا، آتشی‌اش به آتش و خاکی‌اش به خاک ملحق می‌شود. پس در روز قیامت و معاد نیز این جسد که از عناصر نامبرده تشکیل شده، بر نمی‌گردد، زیرا آن جسم مانند لباسی بوده که انسان در هنگام مردن از تنش بیرون می‌آورد و او با جسد «هور قلیائی» در معاد زنده می‌شود. و اما جسد دوم انسان جسدی است جاویدان و باقی فناپذیر و از عناصر هور قلیائی می‌باشد که در جسد ظاهری و محسوس او پنهانست. این جسد هور قلیائی، مرکب روح و از سنخ اوست و پس از مرگ در قبر مرده باقی می‌ماند، در حالی که زمین جسد عنصری او را خواهد داد و داخل بهشت یا دوزخ خواهد شد...<sup>۱</sup>

شیخ احمد احسائی با تکیه بر این پندار و برداشت اختلافی در اصول دین شیعه به وجود آورد.

شیخ احسائی بعد از آنکه معاد را روحانی و یا جسم هور قلیائی شمرد اصل معاد را نفی و حذف کرد. او گفت اعتقاد به خدا و ثبوت اصل نبوت و اعتقاد به قرآن و آنچه در آن هست لازمه‌اش این نیست که صرفاً به معاد معتقد باشیم و لزومی ندارد که معاد را اصلی از اصول دین به طور جدا و مستقل بشماریم. بنابراین شیخ احمد معاد را از اصول پنجگانه کنار نهاد سپس به نفی اصل عدالت پرداخت.

شیعیان دوازده امامی صفت عدالت را که از صفات الهی است اصلی از اصول دین و مذهب می‌دانند، به ویژه شیعیان برای این اصل اهمیت زیادی قائل می‌شوند و آن را یکی از اصول مذهب شیعه می‌شمارند.<sup>۲</sup> با توجه به این اهمیت، شیخ احمد و پیروانش اصل صفت عدالت را از اصول مذهب برداشته و در این مورد چنین دلیل می‌آورد:

هیچ ضرورتی ندارد که صفت عدالت را از دیگر صفات خدا جدا کنیم و آن را اصلی از اصول قرار دهیم زیرا این عمل تبعیضی میان صفات خدا و به اصطلاح ترجیح بلامرجح به حساب می‌آید. اگر قرار باشد عدالت را اصلی از اصول دین بشماریم باید دیگر صفات الهی را

۱- شیخ محمد خان کرمانی: هدایه المسترشدين، ص ۲۵۱.

۲- شیخ صدوق: اعتقادات صدوق، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱ - هجری ص ۸۱.

همانند قدرت، دانایی، حکمت و... از اصول دین برشمردیم بنابراین لازم نیست یکی از صفات خدا را جدا از دیگر صفات از اصول دین شمرد. شیخیان عدالت را بر همین مبنا نفی کرده‌اند بنابراین از اصول دین سه اصل را بیشتر قبول ندارند، اما در ازاء این دو نفی، خودشان یک اصل به آن افزوده‌اند: «رکن رابع». نتیجه آن که اصول دین و مذهب در مذهب شیخی به چهار اصل یا چهار رکن ختم می‌گردد:

بعد از غیبت امام دوازدهم، خداوند عالم را مهمل نگذارد که عالم از وجود حجت خالی باشد، پس اگر حجت معصوم در بین مردم باشد نور علی و نور حق به هدایت او مهتدی می‌شوند ولی اگر غایب شد مردم قادر نیستند از او بهره‌مند شوند... استفساع ایشان از وجود امام، فرح دیدن و شنیدن سخنان او و شناختن او است.

شیخیان برای واژه امام چند تعریف دارند:

امام به مفهوم «حجت» که از خاندان پیغمبر است، امام به معنی پیشوا، و دیگر امام به معنی پیش نماز و در پاره‌ای از مواقع منظور از «امام» کسی است که در اموری به او تأسی کرده و پیروی می‌نمایند. در این جا لفظ امام به عنوان واژه‌ای است که «اشتراک لفظی» و دربر دارنده معانی مختلف می‌باشد و امامتی که پنهان شدن و خفای آن در زمان غیبت واجب است امامت مطلقه می‌باشد و مخصوص به آل محمد (ص) است. دارنده این امامت و ولایت در زمان غیبت، پنهان و غایب است و ظهور دوباره‌اش با غیبت مقدر، منافات دارد...

واژه امام به مفهوم پیشوا شیعه کامل (به اصطلاح شیخیان) و «رکن رابع» می‌باشد، اما مهمترین مطلب در این میان درباره امام آن است که زمین هرگز از وجود امام و حجت خالی نیست تا آن که خود امام ظاهر شود، از این رو به کار بردن اصطلاح امام و حجت «شیعی کامل» اشکالی ندارد و مهم آن که در هر عصری، در هر زمانی «عادلانی» خواهند آمد و هستند که وظیفه‌شان دفاع از دین و ارشاد خلائق است. تکیه بر این نکته که این «عادلان» از میان شیعیان می‌باشند در حدیث‌های مختلف چنین آمده:

ایمان بنده کامل نیست مگر آنکه خدا و پیامبر او و امامان و امام زمان خود را بشناسد.

شیخیان می‌گویند از این حدیث که از قول یکی از صادقین (امام پنجم یا ششم) نقل شده منظور از امام زمان امام وقت می‌باشد و این امام با آن دوازده امام یکی نیست بلکه منظور از امام زمان «شیعه کل» و یا «رکن رابع» است که منظور از شیعه کامل در فرقه شیخیه حجت‌های خداوند بر خلق و واسطه هائی میان امام غایب و خلق هستند بنابراین می‌گویند هیچ گونه شکی نیست

که زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند. شیخیان در پس این تئوری می‌افزایند:

«اگر حجت خدا در زمین نباشد مردم مرتد می‌شوند و وقتی مردم مرتد شدند نام خدا فراموش می‌شود و وقتی نام خدا فراموش شد عنایت خداوندی از مردم رخت برمی‌بندد، نه آسمان میماند و نه زمین. حاصل این سخن آنست که خدا خلق را برای معرفت شناخت و عبادت خودش آفریده و کسی که وظیفه این تعلیم، این شناخت و عبادت را به عهده دارد حجت‌های او «شیعیان کامل» می‌باشند که راه و چاره را به مردم نشان می‌دهند و مهمتر آنکه مردم باید در غیبت امام حجت خدا را بشناسند و به وی روی آورند.

از این رو اگر اطلاق نفس امام و حجت بر بزرگان شیعه جایز باشد در هر مقطعی از زمان این حجت می‌تواند در میان خلق ظاهر شود که لاجرم باید حتماً از شیعیان باشد. این حجت‌ها باید افرادی باشند که رهبری مردم را به عهده داشته باشند و واسطه‌ای میان امام غایب و خلق باشند تا مردم در حوائج دینی به آنان مراجعه کنند.<sup>۱</sup>

شیخیان این دلیل و استدلال را برای به کرسی نشاندن «اصل چهارم» یا رکن رابع می‌آورند و در نتیجه نظرشان با نظر شیعیان درباره امامت فرق می‌کند، یعنی در اصل شیخیان از اصل پنج گانه فقط سه تای آن را پذیرفته، در یکی تغییر داده که همین امامت باشد و خود اصل جدیدی به آن افزوده‌اند که روی هم به اصل چهارگانه یا رکن رابع معروف است. تفسیر آنها هم درباره امامت - همانگونه که اشاره شد - آن است که لفظ امام را به مفاهیم مختلف تعبیر کرده و منظور از امام زمان را «شیعی کامل» یعنی پیشوای خود دانسته‌اند که در زمان غیبت امام حجت‌های خدا را در میان خلق باشد.

حال باز گردیم به اصطلاح هورقلیائی و کاربرد آن در ارتباط با امامت از دیدگاه شیخیه. شیخ احمد احسائی بر این عقیده است که امام غایب در قالب «هورقلیائی» می‌باشد و زندگی روحانی دارد. او با ما زندگان تفاوت دارد. زندگی او به امر خداوند و نوعی زندگی برزخی در قالب هورقلیائی می‌باشد، از این رو هنگام ظهور ممکن است در قالب اصلی خود نباشد بلکه روح و جسم هورقلیائی وی در قالب شخص دیگری ظاهر گردد. شیخ احمد احسائی این استدلال را از این رو ارائه داده است که در مورد طول عمر امام غایب دچار مشکل است و آن معیارهای فلسفه هماهنگ نمی‌بیند لذا می‌گوید که روح او در بدن هورقلیائی به سر می‌برد.

۱- ولا یكون العبد حتى يعرف الله و رسوله و الائمه کلهم هدایه المسترشدين.

بعضی‌ها بر این باورند که این گونه طرز برداشت درباره غایب از افکار سید محمد مشعشع خوزستانی ناشی می‌شود. سید محمد مشعشع گفته است:

هر شیء دارای دو جنبه است، جنبه حقیقی و جنبه حجاب، جنبه حقیقی شیء همیشه ثابت و بدون تغییر است اما جنبه حجاب آن همواره در حال دگرگونی است.<sup>۱</sup>

شیخ احمد احسائی همین مطلب را گرفته و می‌گوید:

امام غایب هم دارای دو جنبه است جنبه حقیقت و جنبه صورت و حجاب، جنبه حقیقت او که روح او است همیشه ثابت است و در جسم هورقلیائی زندگی می‌کند اما صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد همواره در حال تغییر است از این رو هر کس که به مقام «شیعی کامل» برسد می‌تواند قابلیت آن را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد و یا به کلامی دیگر می‌تواند این شیعی کامل جنبه حجاب و صورت امام غایب به خود بگیرد.

به عقیده این فرقه، شیعیان کامل در هر مقطعی از زمان مظهر او هستند بنابراین عنوان «امام زمان» و واسطه میان امام غایب و خلق برای چنین افرادی می‌باشد. همین عقیده بود که سید علی محمد معروف به باب را بر این پندار واداشت که او هم شیعی کامل و حجاب و صورت امام غایب است که در جای خود در این باره بحث می‌شود.

به طور خلاصه آنچه شیخ احمد بنیان نهاد چندین سال بعد به گونه‌ای دیگر برداشت شد و از آن بهره‌برداری‌های سیاسی کردند. در این جا قبل از آن که به دنباله بحث خصوصیات دیگر شیخیه پردازیم یک نتیجه‌گیری کلی از آن چه سخن رفت، به عمل می‌آوریم:

اصل عقاید شیخیه چنین است:

الف - امامان دوازده گانه یعنی علی و یازده فرزندش را مظهر الهی صفات الهی می‌دانند.  
ب - از آن جا که امام دوازدهم در سال ۲۶۶ هجری از نظرها غایب گشته و هنگام ظهور او فقط در آخر الزمان است آنان مسئله «شیعی کامل» و حلول روح او را عنوان نموده تا اینکه بتوانند همیشه به امام غایب به نحوی دسترسی داشته باشند. این شخص در نظر شیخیان رکن رابع است.

ج - آنان می‌گویند معاد جسمانی نیست تنها چیزی که پس از انحلال جسم عنصری از

بشر باقی می ماند جسم لطیفی است که آنان آن را «جسم هورقلیائی» می نامند، بنابراین برداشت شیخیان به اصول زیر معتقدند:

۱- توحید ۲- نبوت ۳- امامت ۴- اعتقاد به وجود شیعی کامل یا «رکن رابع» در صورتی که شیعیان به پنج اصل معتقدند:

۱- توحید ۲- نبوت ۳- امامت ۴- عدل ۵- معاد روز قیامت

با مروری بر روند زندگی شیخ احمد و تأثیر مکتب او بر دیگران به این بحث خاتمه می دهیم:

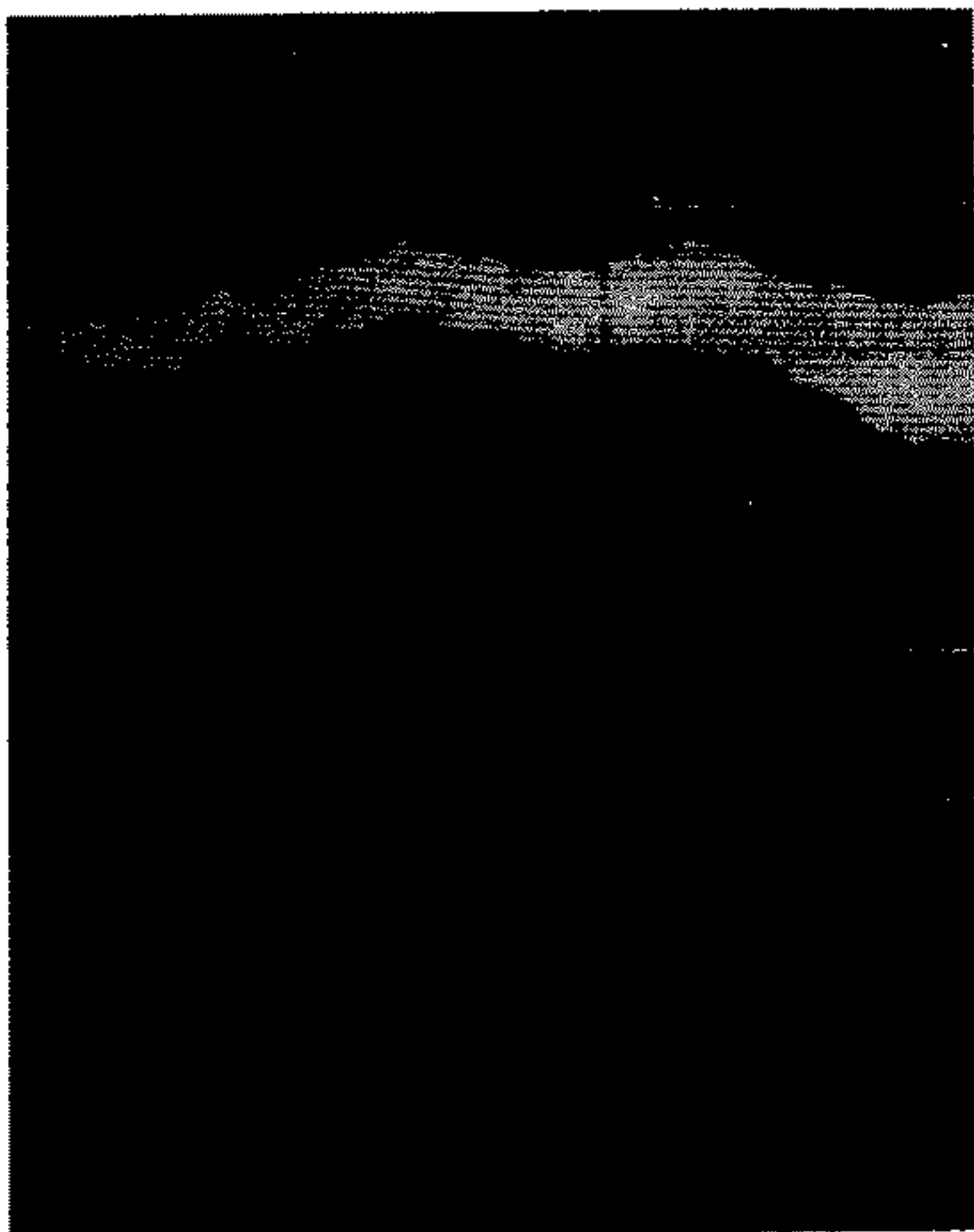
شیخ احمد احسائی پسر زین العابدین است. پدران شیخ احمد همانند او بادیه نشین بوده و در کوه و بیابان زندگی می کردند و شناختی از دین و مذهب نداشتند. احمد احسائی در کودکی باهوش بود به طوری که در پنج سالگی قرآن را تمام کرد. شیخ احمد از اهالی «احساء» می باشد او در ماه رجب ۱۱۶۶ هجری قمری به دنیا آمد. شیخ احمد در سال ۱۱۸۶ هجری در سن بیست سالگی احساء را ترک گفت و جهت کسب علم و ادامه تحصیل عازم کربلا و نجف گردید. او در آنجا با علماء دینی وقت همانند آقا باقر وحید بهبهانی و آقا سید مهدی بحرالعلوم و دیگر پیشکسوتان آشنا شد و موفق شد که به درجه اجتهاد - در روایات و درایات - برسد. با دست یابی به این درجه علمی احترام شیخ در میان همگان بالا رفت.

شیخ احمد احسائی در سال ۱۲۲۱ هجری قمری در حالی که حدود پنجاه و چهار سال داشت سفری به ایران نمود و وارد یزد شد. ورود شیخ با آن سوابق و معروفیت از جانب علمای امامیه یزد با استقبال فراوانی روبرو گردید ولی شیخ، علی رغم اصرار اهالی یزد مبنی بر توقف در آن شهر یزد را ترک گفت اما قول داد که مجدداً به آن شهر بازگردد. او پس از زیارت مشهد به قول خود عمل نمود و به یزد بازگشت. حضور شیخ به زودی به گوش دیگر علاقمندان وی رسید و در مدارس علوم دینی ایران همه جا گفتگو از او شد و حتی دامنه شهرتش از این هم فراتر رفت به طوری که فتحعلی شاه قاجار هم نیز از آن با خبر گردید.

دربار قاجار را رسم بر آن بود که برای مقاصد سیاسی زمینه دوستی را با اهل دین برقرار می ساخت روی همین اصل نامه ای به مضمون زیر برای شیخ احمد نوشت:



«اگر چه مرا واجب و متحتم که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خواص و عام مشرف شوم چرا که مملکت ما را به قدم به جهت لزوم خود منور فرموده لکن مرا به جهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لا اقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادی نی است غیر ذی زرع و از ورود این قشون اهل آن بلاد البته به قحط و غلا مبتالی خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست. والا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم چه جای آن که نسبت به آن بزرگوار تکبر ورزم و پس از وصول این مکتوب هر گاه ما را به قدم میمنت سرافراز نموده فیها المطلوب والا خود به ناچار اراده ای دارالعباده خواهم نمود...»<sup>۱</sup>



فتحعلی شاه قاجار نامه ای برای شیخ احمد نوشت

اگر نگاهی به شرائط سیاسی زمان فتحعلی شاه قاجار و دربار وی بیندازیم نفوذ مأموران خارجی و دست اندازی روسیه و انگلیس و فرانسه و عثمانی به سرحدات ایران و جنگهای شدید با سرداران روسی در ماجرای ایروان و نخجوان مشاهده می کنیم با توجه به این موضوع نامه فتحعلی شاه به شیخ احمد احسائی جالب است. شاه از شیخ سئوالاتی می نماید. پاسخ های شیخ بعدها به نامه «خاقانیه» مشهور شد و از طرف مدرسه دینی شیخیه در ایران به چاپ رسید، سئوالات فتحعلی شاه چنین است:

۱- استفسار از کیفیت از نکاح اهل جنت.

۲- اهل جنت بیش از چهار زن عقدی.

۱- کتاب «شرح حال شیخ عبدالله» ص ۲۴. و نیز «کشکول حاج سید علی حسین میبیدی» ص ۲۰۹. چاپ

۳- استفسار از احوال مختلفه که بر انسان وارد می شود از قبیل  
حزن و سرور و اقبال بر طاعات و معاصی و حال آن که سبب ظاهری  
ندارد؟

۴- سؤال از کیفیت موت و مفارقت روح و ندول در جنت مثالی  
که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟

۵- تنعم جنت مثل تنعم دنیا است یا طور دیگر است؟  
سؤال از تفاضل میان ائمه اطهار (ع) و تعیین فاضل و مفصول  
ایشان؟

سؤال از مراتب نبوت و ولایت و آنچه متعلق به اینهاست.<sup>۱</sup>

شیخ احمد پس از پاسخ به سئوالات مزبور مدح و سنائی بالا بلند و گزافه گوئی هائی در  
وصف خاندان قاجار برای فتحعلی شاه قاجار می فرستد به شرح زیر:

«... چون در زمان سعادت قرآن  
دولت جاوید مدت اعلیحضرت ظل الله دین  
پناه اعنی سلطان عدالت گستر و خاقان  
عطوفت سیر حامی حوزه اسلام و  
مسلمین، مشید ارکان ملت و دین، مؤسس  
بنیان مذهب و آئین جامع هر دو ریاست  
یعنی سیف و قلم و مالک هر دو یعنی علم و  
عَلَم عزت بخشای اهل ایمان و وفاق و ذلت  
قرای اهل طغیان و نفاق، کشت زار آمال  
مؤلف را با رنده سحاب گهرریز روان بد  
سگال مخالف را سوزنده شهاب شررخیز،  
معدن فضل و کرم و منبع حزم و هم، دادگر  
شهریار با عدل و داد و کرم گستر کامگار  
عطوفت نهادالسلطان بن السلطان بن

شیخ احمد احسانی مدح و سنائی بالا بلند و گزافه گوئی هائی

فراوان در وصف خاندان قاجار برای فتحعلی شاه فرستاد

السلطان و الخاقان بن الخاقان بن ابوالفتح والنصر و الظفر  
ناصرالدین شاه غازی وفع الله الویه سلطنه و شیدالله بنیان مملکته و... از  
غایب رأفت و عطوفت که منظور نظر والا همت ایشان بود تا هر گروهی  
از خرد و بزرگ آن نهان عنایت را در ظل عطوفت آسوده و هر قومی از  
وضیع و شریف آن کھف کفایت را در کنف رأفت و رحمت غنوده  
باشند...»

از شیخ احمد در دربار قاجار به نحو احسن پذیرائی شد و در کمال خوبی و خوشی  
اوقات گذرانید اما این نوع دعوت و پذیرائی با ادعای شیخ احمد احسانی که می گفت:  
- هر وقت اراده می کنم به حضور ائمه اطهار مشرف می شوم<sup>۱</sup>. مغایرت  
دارد

شیخ احمد احسانی در این مورد می گوید:

من در اوایل به ریاضت اشتغال داشتم پس شبی در عالم خواب دیدم  
که دوازده امام در یک جا جمع بودند. من توسل و متشبث به ذیل دامان  
حضرت امام حسن مجتبی (ع) شدم و عرض نمودم که چیزی مرا  
تعلیم کنید که هر وقت مرا مشکلی روی می دهد بخوانم و یکی از شما را  
در خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید. آن  
جناب این اشعار را فرمودند که بخوان... پس جهد و سعی خود را  
مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد  
می کردم و در عالم رؤیا به دیدار او مشرف می گشتم و حل عیوضات  
مسائل از ایشان می نمودم...»<sup>۲</sup>

جای بسی شگفتی است که چگونه شیخ با یک چنین ادعائی به دربار قاجار آمده و بی  
آنکه به عمق آن نشست و معاشرت بیندیشد از مزایا و جَو آن چنانی دربار شاه عیاش به قدری  
لذت بَرَد که خود اقرار می نماید:

... تا آنکه مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و ملوک آن بلوک معاشر  
شدم و اعتیاد به البسه و اقمشه و عطمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم. پس آن  
حالت اولی از من مسلوب گشت و الحال ائمه را کمتر در خواب می بینم.<sup>۳</sup>

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص ۳۷. ۲- ایضاً

۳- ایضاً

شیخ احمد احسائی پس از توقف در دربار قاجار در صفر سال ۱۲۲۴ هجری وارد یزد شد و پس از دو سال اقامت و تدریس و ترویج جهت زیارت امام رضا (ع) به مشهد رفت سپس به یزد مراجعت نمود و از آنجا از طریق اصفهان و کرمانشاه عازم عتبات گردید. در کرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه والی آن دیار و خوزستان به همراهی تمام اهل شهر به استقبال شیخ رفتند و در چاه کلان در بیرون شهر چادرها نصب گردید و در چهار فرسخی شهر منتظر ورود شیخ شدند:

... در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت چون وارد سراپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته و فرمود مراد از اقامت من در این بلاد چیست؟ عرض کرد رضای خدای و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همکسان و سرافرازی در میان ایشان، فرمود باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود و نه بدی اهلش.<sup>۱</sup>

اطلاع دقیقی از رابطه شیخ احمد احسائی با شاهزاده محمد علی میرزا طی اقامت شیخ در کرمانشاهان به دست نیامده است اما دو موضوع بدیهی است، نخست آن که شیخ احمد احسائی در خدمت محمد علی میرزا با نهایت خوشی و احترام ایام گذرانید ثانیاً طبق گفته مرحوم سید کاظم رشتی، محمد علی میرزا سالی هفت صد تومان به شیخ احمد احسائی می داد.<sup>۲</sup>

شیخ احمد با نهایت جلال و فراغبال زیست تا این که شاهزاده محمد علی میرزا به رحمت ایزدی پیوست، پس از وی تمام نعمت‌های آن بلد روی به نقصان آورد گویا تماماً به وجود او وابسته بودند.<sup>۳</sup> در مورد شناخت شیخ احمد و رابطه‌اش با شاهزاده محمد علی میرزا باید اضافه کرد که طبق مدارک محمد علی میرزا تا آن جا که می توانسته شیخ را یاری مادی می کرده است:

«... در بعضی از مننه شیخ را قروضی پیدا شده بود، آزاده محمد علی میرزا به شیخ میرزا گفت که یک باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به تو می دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت بفروخت و به خط خود وثیقه نوشت و آن را به مهر خویش مخطوم ساخته و به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفت و قروض

۲- قصص العلماء ص ۳۶.

۱- رساله شرح حال شیخ عبدالله ص ۳۴.

۳- رساله شرح حال ص ۳۹.

خود را پرداخت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۲۳۲ هجری شیخ احمد پس از توقف در کرمانشاه به زیارت حج رفت، از آن جا به نجف سپس به کربلا وارد شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۲۳۴ هجری باز به کرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم مشهد شود، وی ابتدا به قم و از قم به قزوین رفت.<sup>۲</sup>

میرزا عبدالوهاب قزوینی که از علماء طراز اول قزوین به شمار می‌رفت شیخ احمد را به قزوین دعوت کرده بود از این رو شیخ احمد در قزوین در سرای میرزا عبدالوهاب فرود آمد. شیخ روزها در مسجد جمعه نماز می‌کرد و علماء قزوین همه حاضر می‌شدند به او اقتدا می‌کردند و حاجی ملا عبدالوهاب هم به عنوان مرید همه جا به دنبالش می‌رفت. شیخ احمد در قزوین به دیدار علماء آن شهر می‌رفته از جمله روزی به دیدن «حاجی محمد تقی ممقانی» یکی از علمای بنام آن شهر - که بعداً مفصل‌تر در رابطه با قره‌العین درباره او خواهیم پرداخت - می‌رود. حاج محمد تقی ممقانی از شیخ سؤال می‌کند که:

- در معاد مذهب شما و ملاصدری یکی است؟

شیخ گفت: چنین نیست، مذهب من با مذهب ملاصدری جدا است.

حاجی محمد تقی ممقانی در اینجا خطاب به برادر کوچکش حاجی ملاعلی می‌گوید:  
- برو در کتابخانه من و شواهد ربوبیه ملاصدری در فلان جا است آن را بیاور. اما حاجی ملا علی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه در احضار شواهد ربوبیه نمود.  
حاج محمد تقی ممقانی به شیخ گفت:

- اکنون که نزاع نمی‌کنیم در این مورد که مذهب شما در معاد با ملاصدری نیست، لیکن بگویید که مذهب شما در معاد چیست؟ علی رغم امتناع آن دو از مجادله، مشاجره‌ای ناخواسته میان آن دو برخاست در نتیجه آن اجتماع به افتراق و نفاق مبدل گشت و در آن روز چون شیخ احمد به مسجد رفت کسی جز حاجی ملا عبدالوهاب را در کنارش ندید. مهمه تکفیر شیخ در ضیافتی ترتیب داد و طرفین دعوی یعنی شیخ احمد و حاجی تقی را دعوت نمود. هنگام حضور در مجلس شیخ احمد در صدر مجلس قرار داشت که حاجی محمد تقی وارد شد او در کنار شیخ احمد نشست و میان خود و شیخ فاصله قرار داد. چون سفره شام گسترده حاجی محمد تقی در سفره شریک شیخ احمد نشد و از سفره‌ای که جدا از سفره شیخ بود به خوردن پرداخت. هنگام نشستن هم دست بر یک طرف صورت نهاد که با شیخ احمد احسانی رودرور نگردد. پس از صرف شام رکن الدوله علی تقی میرزا لب به سخن گشود و گفت:



جناب شیخ (احمد احسائی) سرآمد علمای عرب و عجم و لازم الاحترام است و به حاجی محمد تقی ممقانی نیز در احترام وی باید بکوشد و سخن مفسدین که در میان این دو عالم فساد و مشاجره و عناد برانگیخته باید زدود.

حاجی تقی در جواب گفت:

میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست، شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافر است. شاهزاده هر چه خواست میانجیگری کند وضع بدتر شد. حاجی تقی برقانی در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود.<sup>۱</sup>

این جریان پیامدهای چندی به دنبال داشت، نخست آن که شیخیه از جامعه شیعه منزوی گردید و کشمکش‌های خونینی به دنبال آن رخ داد، ثانیاً با توجه به جو به وجود آمده سیاست‌های داخلی و خارجی دست به بهره برداری زدند و آتش اختلاف را هر چه بیشتر تندتر کردند.

در مورد تکفیر شیخ احمد احسائی نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که از بین آنها یکی از نظریه‌هایی که احتمالاً به واقعیت نزدیکتر است بازگو می‌کنیم:

«... حقیقت امر این بود که برقانی دعوی اعلمیت بلد را داشت و متوقع بود که شیخ بزرگوار در ورود به قزوین که همه اهل بلد و علمای محل و محترمین و حاکم و رعیت استقبال کرده بودند، به منزل آقای برقانی وارد بشوند در حالی که دعوت خاصی هم نکرده بود و مرحوم عالم فاضل کامل آقا میرزا عبدالوهاب قزوینی که از اجله علمای آنجا بود از مرحوم شیخ دعوت کرده بود و ایشان هم اجابت کرده بودند الان که همه داستانها گذشته ولی خدا دانا است که حقیقت امر ابتدا جز آنکه عرض شد، نبود و حس جاه‌طلبی آن را مثلاً امر را به این جا رسانید.»<sup>۲</sup>

شیخ احمد احسائی پس از تکفیر شدن قزوین را ترک گفت و به قصد زیارت مشهد به تهران آمد و در شاه عبدالعظیم مسکن گزید سپس عازم مشهد شد. شیخ احمد در این سفر مدت سه ماه در یزد بود اما وی در آنجا با مشکلات فراوانی روبرو گشت و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به او رعایت می‌کردند به خود ندید. این وضع و شرائط و تقلیل

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی ص ۴۲. ۲- کتاب فهرست، سرکار آقا ابوالقاسم خان ص ۱۹۵.

احترامات منحصر به یزد نبود بلکه علماء دیگر نقاط مثل عراق، خراسان، نجف، اصفهان همانند علماء قزوین و یزد چنین حالتی پیدا کردند از این جهت شیخ کربلا، عراق و ایران را برای زیستن مساعد نیافت لاجرم آهنگ بیت الله الحرام نمود اما در بین راه حال شیخ دگرگون می شود تا اینکه در دو منزلی مدینه فوت می کند.

وفات وی را در سال ۱۲۴۱ یا ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۳ یا ۱۲۴۴ ذکر کرده اند. تاریخ وفات او را صاحب روضات الجنات میرزا باقر خوانساری سال ۱۲۴۳ در سن نود سالگی می داند.<sup>۱</sup> بعد از شیخ احمد احسائی سید کاظم رشتی به جای او نشست. سید کاظم رشتی شخصیتی مخصوص به خود داشت. حرفها و گفته هایی او را تقریباً کسی نمی فهمید:

«سید رشتی دارای تألیفات بسیاری است که احدی چیزی از آن

نفهمیده، گویا که وی با زبان هندی حرف می زند.<sup>۲</sup>

سید کاظم رشتی در مقطع زمانی حساس زمام شیخیه را به دست گرفت که مسائل سیاسی در منطقه به چنین افراد عوام فریبی توجه خاصی داشت و برای دامن زدن به اختلافات به نفی این و آن از عوامل مذهبی بهره های زیادی می گرفتند. روند و مشی سید کاظم نشان می دهد که وی در نقش رهبری چگونه به طور مستقیم یا غیر مستقیم آلت دست قرار گرفته است:

«... در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می شدم و می خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل کنم قالباً مذمت از فقها می کردند و سخن درشت بلکه العیاذ بالله به فقها ستم می نمودند.»<sup>۳</sup>

کتابی که سید کاظم رشتی عنوان «دلیل المتحیرین» تدوین نموده است یکی از دلایلی است که وی چه مشی را می پیموده است. مناسب آن بود که این کتاب را (منظور همان دلیل المتحیرین است) شتمیه نامید.<sup>۴</sup>

در کربلا در بلوای شیخیه هیچ یک از علمای امامیه سید کاظم را تأیید نمی کردند و همه علمای وقت منکر فضل و صحت عقیده سید کاظم رشتی بودند.<sup>۵</sup>

۱- روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۴. ۲- ریحانه الادب، محمد علی مدرس، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۸. ۴- ایضاً ص ۵۶.

۵- هدایه الطالبین، ص ۱۴۴.

سید کاظم رشتی تنها کسی بود که صاحب جواهر را احمق مستضعف خواند و او را شیعه نمی دانست.<sup>۱</sup>

این شرایط و روش سید کاظم محیط کربلا را به صورتی درآورده بود که مشتی رند و اوباش را به دور وی جمع نمود<sup>۲</sup> و محیط را مساعد هرگونه بهره برداری ساخته بود، بنابراین سید کاظم رشتی و یارانش سخت مورد محبت و احترام مقامات عثمانی بودند چون شیخیه توانسته بود در زمان سید کاظم رشتی آنچنان تضاد و تشددی در میان جامعه ایجاد کند که دست مأموران عثمانی را جهت مداخله در امور باز بگذارد و از طرفی نفوذ و قدرت محافل شیعی را که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایران به حساب می آمد و افکاری مغایر و مخالف با خلافت عثمانی و در قلمرو عثمانی به شمار می آمد سرکوب نماید.

مردم شیعه کربلا با حمایت علماء اقدام به قیام علیه زورگویان و حکام ترک در کربلا نمودند اما پیروان سید کاظم رشتی که تمام نیروی خود را صرف مقابله با علماء به کار می برد مانع شد و در نتیجه محمد نجیب پاشا روز ۱۸ ذی القعدة سال ۱۲۵۸ هجری قمری عازم سرکوبی مردم کربلا گردید. نجیب پاشا کربلا را محاصره کرد و با لشکری بس مجهز وارد کربلا شد و چهل هزار نفر زن و مرد شیعه را از دم تیغ گذرانید.<sup>۳</sup> در چنین وقتی که حتی حریمهای مطهر جای امنی به شمار نمی رفت و هیچ کس نمی دانست به کجا می توان پناه برد و همه در خون خود می غلتیدند، خانه سید کاظم رشتی خانه ای امن بود و عده ای از مریدان سید در آن جا جمع شده بودند.

سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم ابن سید احمد است که سید احمد خود سید حبیب از سادات حسینی از اهالی مدینه بوده که پس از شیوع طاعون عازم ایران می شود و در رشت ساکن می گردد. سید کاظم در سال ۱۲۱۲ هجری در رشت به دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی به یزد رفت سپس عازم کربلا شد.<sup>۴</sup>

در کربلا سید کاظم رشتی به تدریس و اشاعه شیخیه پرداخت و شاگردان زیادی به دور خود جمع کرد. سید کاظم شاگرد و مفسر اقوال شیخ احمد احسائی را به عهده گرفت. با آن که

۱- قصص العلماء ص ۵۸

۲- تاریخ روضة الصفا، قاجاریه، ج ۱۰، ص ۲۵۶، انتشارات خیام.

۳- شهر حسین، محمد باقر مدرس ص ۴۱۷، تبریز.

۴- کتاب فهرست ص ۱۴۷.

شیخ احمد شاگردان زیادی داشت که بسیاری مجتهد و فاضل بودند و علاوه بر این خود پسر عالم و فقیهی به نام شیخ علی نقی و پسر بزرگی به نام شیخ علی داشت که جزء با حافظه‌ترین علماء به شمار می‌رفتند با این وجود سید کاظم پس از استادش به جای او نشست. بدین سان جوانی که هنوز سه دهه از عمرش بیشتر نمی‌گذشت با وجود جمع زیادی عالم که تعدادشان به بیش از دویست نفر می‌رسید و بعضی سنی حدود هفتاد سال داشتند، سید کاظم رئیس شیخیه شد.

سید کاظم رشتی به مدت هفده سال به عنوان شیعی کامل و به اصطلاح شیخیان ناطق واحد پیشوائی شیخیان را به دوش کشید. سید کاظم آن چنان بر گفتارش بر ظهور امام زمان پافشاری و تأکید داشت که تمام شاگردانش هر آن در انتظار ظهور به سر می‌بردند. او همواره بر این جمله پافشاری می‌کرد که: او هم اکنون در میان شما است. از مطالب خواندنی وی شهر روئیائی و من درآوردی او می‌باشد که در کتابی به نام «شرح قصیده» از آن سخنها گفته است.

سید کاظم که نمی‌خواست مطالب استادش شیخ احمد را نقص و یا چیزی را به آن بیافزاید در صدد بود آثاری از خود جا نهد و برای شنوندگانش حیرت بیافریند. او شعری از پاشا عبدالباقی افندی شاعر عرب شنید، که البته آن شعر در مدح حاکم عراق آن زمان سروده بود، سید کاظم یکی از ابیات آن قصیده را برگزید و چون دریافت می‌تواند در آن قلمفرسائی کند آن را عنوان نمود و پر و بالش داد. شعر مزبور این است:

هذا رواق مدینه العلم التی      من بابها قدخل من لا یدخل

یعنی:

این است رواق شهر علم، هر آنگاه اگر کسی داخل آن نگردد گمراه می‌شود.

شعر مزبور گویا از این جمله معروف که حدیث عربی است گرفته شده باشد که می‌گوید:

«انا مدینه العلم و علی بابها فمن ار اذان یدخل المدینه فلیدخل من بابها».

این حدیث معروف پیامبر (ص) است که درباره فضیلت علی بن ابی طالب گفته و معنی

آن این است که:

- من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است.

سید کاظم رشتی در کتاب شرح قصیده شهر علم را به تصویر پندار کشیده و در او هام و

اذهان خویش به رویا رفته و برای عامیانی که دورش را گرفته بودند به شرح و تفصیل آن شهر

خیالی می‌پردازد. شگفت آن که هیچ کس از حضار کوچکترین سئوالی پیرامون آن اباطیل از آن

شیاد نمی‌کند. و اما آن چه وی به عنوان رهبر شیعیان گفته است:

در آسمان شهری است که می‌خواهم کوچه‌های آن را برای شما بشمرم،

کوچه هائی که قلم از شمردن آن ناتوان است تا چه رسد به شمردن آن‌ها  
به تفصیل و زبان، اما تا آنجا که بتوانم قسمت هائی از آن شهر را برایتان  
بازگو می‌کنم...  
کسروی می‌گوید:

من این کتاب را بیست و چند سال پیش در تبریز خواندم و چنین به  
یاد می‌دارم که نود و چند صفحه را با خط ریز پر از این چرند نویسیها  
گردانیده، و اما محتویات آن:

- عقد صاحبه رجل اسمه شلحلون - کوچه ایست که دارنده‌اش مردی  
بنام شلحلون است.

- عقد صاحبه کلب اسمه کلحلون - کوچه ایست که دارنده‌اش سگی  
به نام کلحلونست.

- محله بیست و دوم نیران است که در زیر بحر قرار دارد که تدبیرکننده  
جهان پائین است.

در ناحیه‌ای از آن محله، که در وسط آن ۳۴۰ کوچه وجود دارد... که  
چون دانستن این کوچه‌ها و صاحب آن‌ها و نام‌های صاحبان آن‌ها  
بسیار سودمند است، آن‌ها را برای شما می‌شمارم:

- اول کوچه ایست که صاحبش مردی است، که در دست او خنجری  
است به نام رخیبا

- کوچه دوم - صاحب آن مردی است که صفحه‌ای حمل می‌کند که  
نامش شمشالک است.



- سوم کوچه ایست که نام صاحب آن «لوط هشا» است صورتی سگ مانند دارد.  
چهارم کوچه ایست که نام صاحب آن «طوطیع ال» است و در دستش عکسی است از آهن... نام کوچه دیگر «سقطون سحویلا» است و به شکل انسان ایستاده‌ای است.

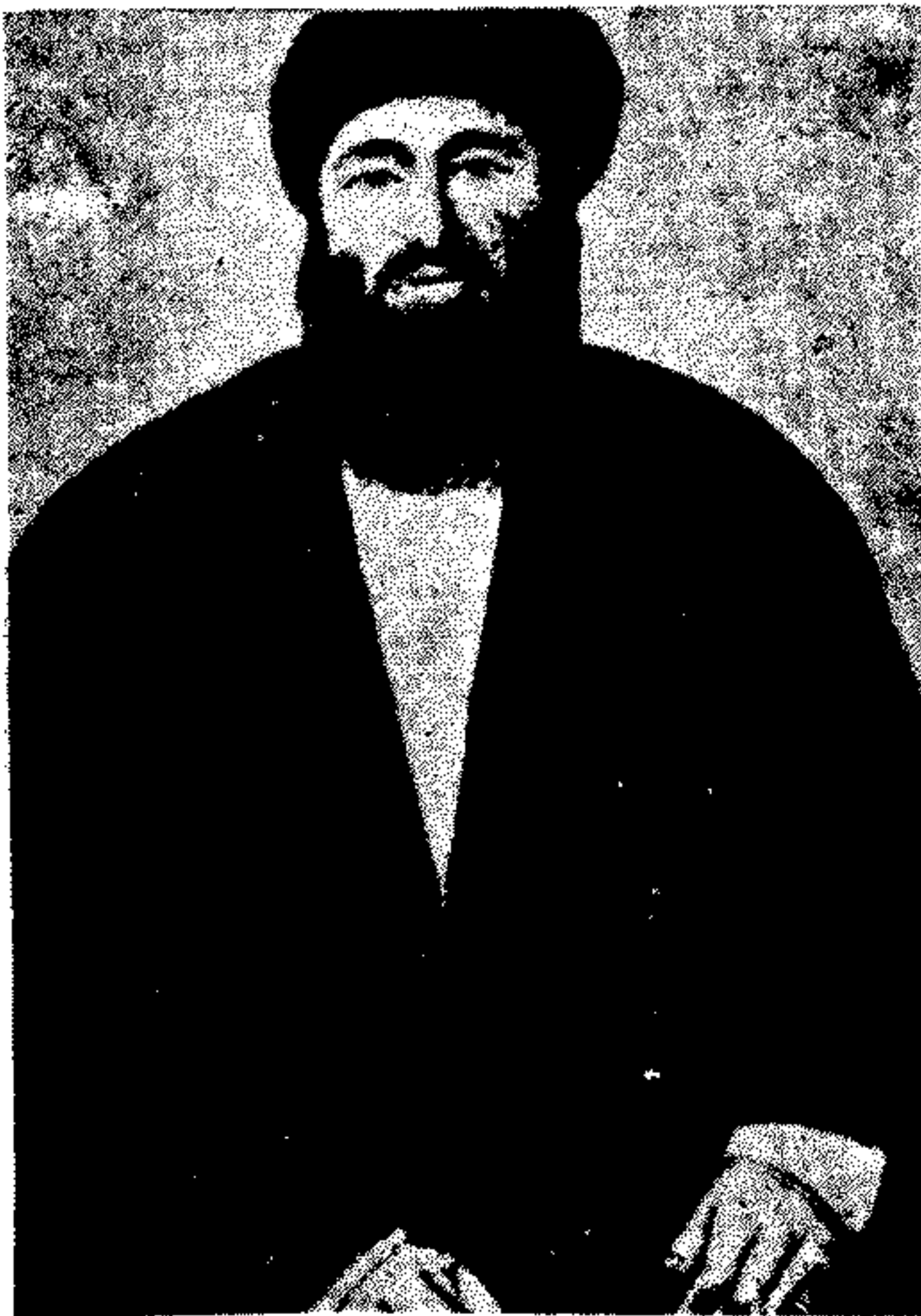
نام صاحب کوچه دیگر «ده دره» یا «ده در ده» و مردی است که شمشیر حمایل کرده است.

نام صاحب کوچه دیگر «ارهوطا» و به شکل گوسپندی است که به عقب نگاه می‌کند.

کوچه دیگر صاحبش عقابی است که به رنگ خرمائی، نام عقاب لظوناسده می‌باشد.

«سمیسور» که دارای دو شاخ و خرچنگی در دست دارد کوچه دیگری را در تصاحب دارد.

سید کاظم زنان را هم در این دنیای عجائب بی نصیب نگذاشته است، می‌خوانیم:



سید کاظم رشتی برای عامیانی که دورش را گرفته بودند

ابطایل فراوان سر می‌داد. کسروی می‌گوید من این کتاب را خوانده‌ام

- صاحب کوچه دیگر زنی است بنام «طرطیروش» او بر تختی تکیه زده است!

- صاحب کوچه دیگر مردی است بنام «کشیفیمیو» که بر موجی همچنان به روی آب ایستاده است. کشیفیمیو تاجی بر سر و حلقه کافوری در دست دارد.

صاحب کوچه دیگر شیر است بدون سر، نامش «خیارش شورش» که همواره صحبت می‌کند.

صاحب کوچه دیگر ماری است با دو بال، نام این هیولا طلالورا است.

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ - هجری مرد او هنگام مرگ شاگردان زیادی داشت، مهم

آن که سید کاظم رشتی جانشینی برای خود انتخاب ننمود، ولی گفت:

ظهور امام غایب بسیار نزدیک است، احتیاج به تعیین جانشین نیست<sup>۱</sup>

شاگردان سید کاظم رشتی پس از مرگ او همان گونه که خود وی پیش بینی کرده بود در انتظار ظهور امام غایب روز شماری می کردند. در این میان چندین نفر ادعای مهدویت کردند که از جمله آقا سید احمد رشتی فرزند سید کاظم رشتی بود. او در سال ۱۲۹۵ هجری در عراق به دست یک نفر عرب کشته شد. کسان دیگری هم پای در این میان نهادند که از همه معروف تر - سید علی محمد شیرازی معروف به «باب» یکی از شاگردان سید کاظم بود. در این جا جهت آگاهی بیشتر باید به این نکته اشاره کرد که ادعای مهدویت تازگی نداشت بلکه در ادوار مختلف در نقاط گوناگون شکل خاص خود را داشت که قبل از پرداخت به ظهور آن در ایران، اشاره‌ای گذرا به آن - در دیگر نقاط نیز - باید بنمائیم تا به بعضی از ابهامات و سئوالات پاسخ دهد:

بیش از پنجاه نفر قبل از علی محمد شیرازی در نقاط مختلف دعوی

مهدویت کرده بودند که تنها به ذکر چند نفر عمده می پردازیم:

در زمان منصور دوانقی - دومین خلیفه عباسی - در مدینه شخصی به نام محمد بن عبدالله ملقب به زکیه در سال ۱۴۵ هـ ق ظهور کرد و مردم را به سوی خویش خواند. محمد بن عبدالله برادری به نام ابراهیم داشت که وی را یاری می کرد. او قیام به دعوت از مردم نمود و بصره، اهواز و بعضی دیگر از شهرهای ایران و نیز مکه و مدینه را متصرف شد سپس عمال خود را به یمن و دیگر جاها فرستاد. طرفداران محمد بن عبدالله روز به روز زیادتر شدند به طوری که نزدیک بود دولت عباسیان را سرنگون نمایند.

منصور، خلیفه عباسی، در این هنگام خود را آماده کرد و با محمد بن عبدالله به ستیز پرداخت و او را کشت. آنفرد بعد شخصی بود به نام عبیدالله مهدی فرزند محمد حبیب، فرزند امام جعفر صادق (ع) که مؤسس دولت فاطمیان در مغرب بود. عبیدالله در اواسط قرن چهارم هجری شهرهای مصر را فتح کرد و به دست سردار جوهر صقلی شهر قاهره را بنا نمود. دولت فاطمیان توسعه یافت و سلطنتشان بسیار دوام و بقا داشت.

سومین نفر محمد بن عبدالله تومرت، معروف به مهدی هرعی مکسنی به ابی عبدالله که اصلش از جبل سنوس واقع در منتهای بلاد مغرب بود. او به طرف مشرق مسافرت و در خاک عراق با ابی حامد غزالی طوسی و دیگر با علماء عراق ملاقات نموده نزد آنان تعلیم دید و مشغول به عبادت و تقوا گردید و در خاک حجاز سیاحت نمود سپس به قاهره آمد و از آنجا به طرف مغرب رفت و در مراکش سکنی گزید. عبدالله تومرت در اوایل قرن ششم هجری دولت بزرگی به نام دولت عبدالؤمنین تشکیل داد.

چهارمین نفر عباس فاطمی نام داشت که در آخر قرن هفتم هجری در مغرب ظهور نمود و ادعای مهدویت کرد. مردم خیلی زود به دور او جمع شدند و او به قدرت و شوکت رسید. عباس فاطمی پس از به قدرت رسیدن دست به ابزار زور برد و با قهر وارد شهر فاس گردید، بازارهای شهر را آتش زد و افرادش را به اطراف و اکناف فرستاد تا نظارت بر اوضاع را در دست گیرند. عباس فاطمی را دشمنانش خیلی زود با تمهید و حيله کشتند و دولتش هم با کشته شدنش به سر رسید.

پنجم سید احمد نامی در قرن سیزدهم در پاره‌ای از نقاط هندوستان ظهور کرد و در سال ۱۲۴۳ هجری در حوالی پنجاب شمال غربی باسیک‌ها جنگید، اما کار او رونقی نداشت. پس از او شیخ محمد علی پسر شیخ محمد سنوسی می‌باشد که بررسی احوال وی به ویژه در خور توجه است.

شیخ محمد علی سنوسی منصوب به علویه می‌باشد و در سال ۱۱۷۰ - خ (۱۷۹۱ - م) حدود دویست و سیزده سال پیش از این<sup>۱</sup> در نواحی جزائری نزدیک به مراکش و جبل سنوس متولد شد. نام فامیل او هم از همین منطقه گرفته شده است. او در جوانی ترک دیار نمود و در تاریخ ۱۸۳۰ - م علیه فرانسویان که در آن زمان بر آن دیار تسلط داشتند به ستیز پرداخت. شیخ محمد علی چند سال بین مصر و مکه به تحصیل علوم دینی پرداخت تا اینکه در واحه «جغبوب» (واقع در شمال آفریقا) در حوالی مصر اقامت گزید و برای مدت نسبتاً طولانی به تدریس علوم دینی مشغول شد و خیلی زود شهرتش به عنوان زاهدی متدین در آن نواحی پیچید. طلاب زیادی از اطراف و اکناف به دور او جمع شدند و برای خود صاحب مکتب و دستگامی گردید. شیخ محمد علی چون بازار را گرم دید ادعای آوردن آئین تازه‌ای کرد که خیلی

مورد توجه واقع شد.

هدف شیخ محمد علی سنوسی پالودن قواعد دین اسلام از آلودگی‌ها و زدودن بدعت‌هایی بود که به دین اسلام نسبت داده بودند. او همواره در نظر داشت اسلام را به همان معیارهای زمان پیامبر برساند و مسلمانان را از تفرق و تشتت نجات دهد و نیروی دین و نفوذ آن را در جمیع بلادی که تابع احکام اسلام بودند و از اسلام پیروی می‌کردند برقرار سازد.

آئین شیخ سنوسی نظامی محکم و ترتیباتی داشت که پیروانش آن را رعایت می‌کردند. برادران نام ویژه ایست که افراد افراد آن بر خود نهادند. حفظ اسرار و اطاعت کورکورانه از شیخ و رئیسشان و دقت در (اخوه) رعایت قواعد دین به تمام معنی از جمله عادات برادران است. آنان لباس خاصی که بدان شناخته شوند، ندارند ولی رموز و اشاراتی دارند که یکدیگر را به آن علائم می‌شناسند. از جمله اموری که میانشان شدیداً ممنوع می‌باشد نوشیدن قهوه و استعمال دخانیات است و از جمله رسومی که بزرگان مذهب در عمل نسبت به آن سخت مبالغه می‌ورزند بنای مسجد و زاویه (خانقاه) و مدارس و تأسیسات دیگری برای تربیت افراد صحرائی و بدوی و آنان که بی سوادند، می‌باشد تا زارعین طریقه حساب کردن اموال خویش و طرز کشت و زرع خرما را به اطفالشان یاد دهند. همین عمل نیک طرفداران زیادی را به سوی آنان کشانید. تعداد خانقاه (زاویه) ای که در سودان تاکنون ساخته‌اند به بیش از پانصد زاویه می‌رسد و این تعداد به جز زاویه هائی است که به طور سری در مصر و حجاز و بادیه‌های عربی ساخته‌اند.<sup>۱</sup>

شیخ یا رئیس سنوسی‌ها به وسیله کارکنان دستگاه تعلیم و تربیت می‌توانند از نقاط دور کسب اطلاع نمایند و یا دستوراتشان را در کوتاه‌ترین مدت بدان جا ارسال دارند. شیخ نفوذ غیر قابل رقابتی دارد. بعد از شیخ محمد علی ادعای وی بر مهدویت بود از این رو پسر محمد علی را مهدی می‌نامیدند، و این در حالی بود که پدرش چنین ادعائی نداشت. هرگاه سریدان مهدی از وی درباره ادعایش توضیح می‌خواستند وی تنها به واژه «نمی‌دانم» اکتفا می‌کرد. بنا به گفته سریدانش وی خبر داده بود که ظهور مهدی در پایان قرن سیزدهم واقع می‌شود و در همان وقت هم سنوسیون معتقد شدند که رئیسشان همان مهدی منتظر می‌باشد، آنان وی را محمد مهدی نامیدند.

محمد مهدی در زمان پدرش جوان رشیدی بود. وی بعد از مرگ پدرش

ریاست این طایفه را که جمعیتشان در سراسر جهان کمابیش به چشم می‌خورد، به عهده گرفت.<sup>۱</sup>

سنوسی‌ها به صلاح تقوی و مراقبت در امور دینی و سخت‌گیری برخوردار در امور زندگی شهرت دارند و همواره سعی می‌کنند تا وسائل اتحاد و اتفاق ملل آفریقایی را فراهم سازند و میل زیادی به داد و ستد بین خود نشان می‌دهند، آنان بی‌نیازی از مصرف نمودن امور زراعی از بیگانگان را در رأس اهداف خود قرار داده‌اند. آن چه که سنوسی‌ها را در میان ملل آفریقایی برجسته می‌کند کینه و عداوتی است که آنان نسبت به دخالت اروپائیان در امر مسلمین دارند.<sup>۲</sup>

یکی دیگر از مدعیان مهدویت غلام احمد قادیانی است. در سال ۱۲۱۱ - خورشیدی در قریه‌ای از قادیان که سکنه‌ای حدود هزار نفر مسلمان بیشتر نداشت طفلی به دنیا آمد که او را غلام احمد نامیدند. پدر احمد در سال ۱۲۳۶ - خ در جنگ علیه انگلیسی‌ها، چون مالک بود و جزئی مالی داشت، به هندوها کمک کرد. با وجودی که غلام احمد پدرش سنی بود ولی او قرآن را نزد بعضی از علماء شیعه فراگرفت بنابراین بر عقائد و احوال سنی و شیعه اطلاع نسبتاً کاملی یافت. غلام احمد در بعضی از ادارات دولتی به سمت منشی گری مشغول گردید اما چون علاقه به عبادت داشت از شغل خود دست کشید و برای عبادت و بحث در امور دینی کناره گرفت. امورات وی در آن هنگام از طریق ملکی که در قریه احمد آباد قادیان داشت و قریه دیگری که متعلق به یکی از اولادان او بود، اداره می‌شد.

احمد قادیانی دو زن اختیار کرد، از زن اول دو پسر و از زن دوم چهار پسر و یک دختر پیدا کرد، اسم پسر بزرگش که از زن اولش بود سلطان احمد، اسم پسر بزرگ زن دومش محمود بود. از معجزاتی که مریدان وی به او نسبت می‌دهند این بوده که پیش از ولادت هر یک از اولادانش، ولادت آنها را خبر می‌داد، اسم آنها را معین می‌کرد، و سپس همان طور که خبر داده بود واقع شد.

غلام احمد در سن چهل سالگی دعوت به قیام کرد و سی سال مردم را به تعلیمات خویش فرا خواند. سران حکومت با وی کاری نداشتند و مزاحمتی برایش فراهم نمی‌کردند، و این از دو جهت بود، یکی آن که در هندوستان زایش فرقه و مسلک امری غیر عادی نیست، دوم آن که قادیانی مردم را دعوت به صلح و آرامش می‌نمود. مبنای دعوت قادیانی قرآن مجید به



احادیث نبوی که با قرآن موافقت زیادی داشته باشد، بود.

شگفت آن که با یک چنین تئوری قادیانی مدعی بود که وی عیسی بن مریم است، دلیلی که او می آورد قرآن است. در قرآن آیاتی وجود دارد که به ظهور مسیح در اسلام بعد از پیغمبر اشارت دارد و چون فاصله میان موسی و عیسی چهارده قرن و فاصله میان عصر پیغمبر و عصر او نزدیک به چهارده قرن است پس او همان عیسی موعود در اسلام است.

غلام احمد گفته است: هم چنان که عیسی (ع) از میان یهودیان برای هدایت آنان قیام نمود مسیح جدید اسلام هم از میان مسلمین برای هدایت آنان قیام کرده است.

عقیده احمد قادیانی - بر خلاف گفته قرآن که مبنای دعوت او است - این است که عیسی مرده و قبر او هم در کشمیر می باشد، او و مادرش از نظر عصمت مانند سایر پیامبران بوده و ادعا می کند که: من خودم صورت قبر مسیح را در کشمیر دیدم ضریحی داشت، سجل احوال عیسی در پشت یکی از کتابها نوشته و مهر شده بود و چند تن از معتمدین آن را تصدیق کرده بودند! آن چه که در اصل زمینه پیشرفت دعوت قادیانی را مهیا و مساعد نمود این بود که وی تمام نیرویش را بر ترویج دین اختصاص داد و متمرکز کرد. احمد قادیانی سعی داشت دین اسلام را در میان برهمنیان اشاعه دهد و تعالیم خویش را به اشکال مختلف میان مسلمانان نشر دهد. او روزها را به مباحثه، مناظره و تألیف کتاب می پرداخت و تنها هنگام نماز به مسجدی که جنب خانه اش بود می رفت و دیگر به جز این از خانه خارج نمی شد.

گاهی اوقات هم در بین راه مسجد و خانه چیز می نوشت. مردم در مسجد جامع و در بین راه اطرافش جمع شده و از او سئوالاتی می کردند، او هم در کمال خونسردی پاسخ می داد.

قادیانی برای پیشرفت دعوت خویش سه نوع روزنامه تأسیس کرده بود، یک روزنامه «بدر» که هفتگی بود و به زبان هندی منتشر می شد و حوادث روزنامه مربوط به کار خود را از قبیل مسافرت و مراجعت و بیعت مریدان و امسال آن را در آن روزنامه به اطلاع مردم می رسانید. دومین روزنامه هفتگی «حکم» که اختصاصی به مسائل دینی و مذهبی داشت و به سئوالات دینی پاسخ می داد. سومین مجله «ایمان» بود که ماهیانه به زبان انگلیسی منتشر می گردید. قادیانی بیش از ۶۰ جلد کتاب تألیف کرد که بعضی به زبان محلی، و بعضی به زبان فارسی، عربی و انگلیسی است.

احمد قادیانی دارالضیافه ای در قادیان بنا نمود که اهل هر فرقه و مذهب و ملت می توانند به آنجا وارد شوند و اگر بخواهند بحث دینی بنمایند مسئولین این امر را برایش به سهولت فراهم می کنند.

احمد قادیانی در قادیان و سایر بلاد پنجاب، بمبئی و سایر بلاد هند، عرب و زنگبار

پیروان زیادی دارد. آن‌ها خودشان را احمدیه می‌خوانند و قادیان را مدینه‌الشیخ می‌نامند. احمد مهدی سودانی: احمد مهدی سودانی خود شیعه دوازده امامی ولی ادعای وی این بود که او هم یکی از امامان است. برای ظهور این مهدی سودانی، مانند کسان دیگری که به دعوی مهدویت برخاسته‌اند، شرایطی به وجود آمد بدین ترتیب:

- نخست آن که مسلمانان اهل سودان از جمله کسانی هستند که ظهور حضرت مهدی را انتظار داشتند و چون سنوسی پیش بینی کرده بود که امام زمان به زودی ظهور می‌کند و سودانی‌ها به حرف او اعتقاد داشتند، هر آن در انتظار ظهور به سر می‌بردند - دقیقاً موردی که برای شاگردان سید کاظم رشتی رخ داد - ثانیاً اعتقاد مردم سودان به استناد اقوالی که از موثقین روایت می‌کنند آن است که مهدی موعود از میان آنان برمی‌خیزد. از جمله گفته قرطبی است که در طبقات کبری خود چنین گفته است:

وزیر مهدی صاحب خرطوم می‌باشد و نیز از قول سیوطی و ابن حجر است که از علامات ظهور مهدی خروج صاحب سودان است.<sup>۱</sup>

محمد احمد سودانی از قبیله دناقله در جزیره بنت در مقابل دنقله تولد یافت ۱۸۴۸ - م. نسبت احمد مهدی به شیخ قرنی صاحب کتاب الفروق می‌رسد، خاندان او در ساختن کشتی اشتهار دارند. اسم پدرش عبدالله بود که با تمام خانواده به شنیدی مهاجرت کرد. محمد مهدی در آن هنگام طفلی بیش نبود. در کودکی مهدی به اکراه در کشتی کارکرد و در همان حال هم به مدرسه می‌رفت. صنعت کشتی سازی را از عمویش شرف الدین در جزیره شبکه در نزدیکی سناریکی از بنادر سودان آموخت. در همان هنگام بود که شرف الدین عموی محمد احمد وی را کتک زد. مهدی فرار کرد و به خرطوم رفت و در آنجا در طریقه فقرا وارد شد. طریقه فقرا از طرقی است که در سودان شهرت زیادی دارد. محمد احمد از آنجا به مدرسه خوجه لی که نزدیک خرطوم است رفت و چند سال در آنجا درس خواند سپس به بربر منتقل شد و ادامه تحصیل داد، از آنجا به قریه ازداب منتقل شد و در محضر تعلیم شیخ نورالدائم حاضر شد و سر طریقه فقرا را از او دریافت کرد (۱۸۷۱ - م).

محمد احمد روش نیکو و طبعی ملایم داشت، زیرک و تیزهوش و دارای قدرت و استدلال بود. هنگام ایراد خطابه حضار را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد و در دل مستمعین جای

می گرفت. ذکرگوئی، مؤعظه تظاهر به زهد و تقوا مردم را به سوی او کشانید که اکثراً از قبیله بقاره بودند، آنان به دلیری و شهامت شهرت داشتند.

مقدمه مهدویت محمد احمد سودانی بر این مبنا بود:

حکومت های مصر مردم سودان را زیر فشار پرداخت مالیات قرار داده بودند و به مردم ظلم و تعدی می کردند، محمد احمد شروع به انتقاد از روش و شیوه حکومت و تسلط ستمکاران نمود و اظهار داشت عالم فاسد شده و مردم از طریق حق منحرف شده اند بدین جهت به غضب خداوند گرفتار گشته و خداوند به زودی مردی را خواهد فرستاد تا اوضاع عالم را اصلاح کند و زمین را پر از عدل و داد فرماید و او مهدی منتظر می باشد.

زمزمه ظهور مهدی منتظر در تمام نقاط سودان پیچید به طوری که در هر جا که عده ای جمع می شدند سخن از دو چیز به میان می آمد:

ابتدا چگونه روزگار بر مردم سخت گشته، دوم به زودی مهدی منتظر ظاهر می شود و به این سختی ها پایان خواهد داد.

در تمام مجامع و محافل همه جا سخن جز این نمی رفت. محمد احمد با تیزبینی زمینه را آماده دید و افکار عمومی را مهبای ظهور دید و کم کم مژده ظهور خویش را به گوش مستمعین رسانید و گفت:

- بله، من همان مهدی منتظر هستم.

محمد احمد سودانی شروع به نشر تعلیمات خود کرد و مردم هم دور او را گرفتند. کم کم خبر ظهور او از این شهر به آن شهر رسید مخصوصاً قبیله بقاره زود آن را پذیرفتند.

رئیس قبائل بقاره علی فرزند حلو بود و پذیرش فوری آن قبائل به علت اعتقادی نبود که به مهدویت وی داشتند بلکه چون جماعتی بودند برده فروش و حکومت مصر برده فروشی را قدغن کرد از این رو منافع آنان به خطر افتاد از این رو گرایش به مهدی سودانی که مخالف با حکومت مصر بود، آوردند. آنان می خواستند از این راه قیام نمایند و حکومت مصر را تضعیف کنند تا بلکه برده فروشی دوباره احیاء گردد.

متمهدی سودانی با آگاهی به این مسئله از موقعیت استفاده کرد و روابط خویش را با این قبائل مستحکم کرد و برای رسیدن به مقصود و تحکیم میان خود و قبائل با دختران بسیاری از بزرگان آنان ازدواج کرد. از جمله اشخاصی که پیرامون وی گرد آمدند عبدالله تعایشی بود. عبدالله از قبائل تعایشیه بود و اوقاتش را به علم نجوم و علم اسرار حروف و دیگر امور از این راه

می‌گذرانید. وی در میانه قبیله‌اش مقام بالائی را داشت. روزی محمد احمد متمهدی به او گفت:  
- تو وزیر مهدی می‌باشی؟

عبدالله جواب داد:

- من در انتظار ظهور او هستم، اکنون اگر تو مهدی هستی، پس امر خویش را اظهار بدار و  
من هم تو را یاری خواهم کرد، محمد احمد گفت:

- آری من مهدی هستم. پس عبدالله بدون هیچ گونه تعمقی به وی ایمان آورد. او هم  
عبدالله را وزیر خویش قرار داد و قبیله‌اش یکپارچه مرید وی شدند.

از اقبال خوش و حسن تصادف برای محمد احمد در همان سال ستاره دنباله داری در  
آسمان ظاهر می‌شود و مردم سودان چنین برداشت می‌کنند و یا به آنان چنین تلقین می‌شود که  
این ستاره پرچم حضرت مهدی است که ملائکه آن را بر دوش گرفته‌اند. محمد احمد مؤمنین به  
خویش و پیروان طریقه خود را درویش می‌نامید.

در سال ۱۲۴۰ - خورشیدی (۱۸۸۱ - م) وقتی خبر قیام محمد احمد به خرطوم رسید  
رؤف پاشا حاکم خرطوم یکی از نزدیکانش را به نام ابوالسعود به جانب محمد احمد فرستاد تا  
محمد احمد را به خرطوم جلب نماید، ولی در مرتبه نخست فرستاده نتوانست موافقت او را  
جلب نماید. بار دیگر رؤف پاشا عده‌ای را همراه با نظامیان برای آوردن محمد احمد گسیل  
داشت ولی تمام فرستادگان کشته شدند و محمد احمد هم به اصطلاح خود دست به مهاجرت  
به نقاط مختلف سودان زد. محمد احمد در این گیر و داد با محمد سعید پاشا جنگید، سعید پاشا  
در جنگ کشته شد و محمد احمد به جانب جبل غدیر نقل مکان نمود. در دسامبر سال ۱۸۸۱  
وی با حاکم جبل غدیر در گیرجادی پیدا کرد که به کشته شدن رشید بیک حاکم آنجا انجامید.

محمد احمد شروع به دعوت از قبائل آن ناحیه کرد و به زودی قبائل زیادی به سوی او  
جلب شدند اما همه پایدار و با ثبات نبودند، در ماه مارس سال ۱۸۸۲ رؤف پاشا معزول شد و  
جیگلر پاشا موقتاً به جای او نشست که با محمد احمد همواره در ستیز و نزاع بود.

مهدی سودانی و اصحابش در اوائل سپتامبر سال ۱۸۸۲ - م به طرف ابیض پایتخت  
کردوفان حرکت کردند و در هشتم سپتامبر به آنجا حمله بردند اما در این حمله متمهدی شکست  
خورد و قشون مصر شصت و سه پرچم از لشکر مهدی سودانی (متمهدی) را به غنیمت گرفتند،  
از جمله آنها پرچم خود متمهدی بود که به نام پرچم عزرائیل نامیده می‌شد. به علاوه ده هزار نفر  
از لشکر متمهدی از جمله برادرش محمد و یوسف برادر عبدالله تعایشی کشته شدند. از قشون  
مصر تنها سیصد نفر کشته شدند. این جریان برای مهدی سودانی مدعی مهدویت بسیار گران  
تمام شد. محمد احمد محرمانه با حاکم «بارا» بنام «نور عنقره» ائتلاف کرد و در یک درگیری

ساختگی بار را فتح کرد و ابیض را محاصره نمود. مبلغین وی در این هنگام به نواحی اطراف رفتند و تنش تندی را در مردم آن نواحی ایجاد کردند. روز پنجم ژانویه مهدی یک ناحیه را به نام وارا فتح کرد و روز نوزدهم ابیض ناشی از گرسنگی مجبور به تسلیم شد. غنائم زیادی همراه با اسلحه قابل ملاحظه‌ای به دست یاران مهدی سودانی افتاد و این فتح آوازه او را در سراسر سودان به گوش قبایل بزرگ رسانید.

عبدالقادر پاشا نتوانست تحمل این پیشروی را در کشورش داشته باشد لذا قشون بزرگی ترتیب داد و شخصاً برای قلع و قمع کردن مهدی سودانی به میدان آمد اما بعضی از عناصر درونی که به سودان طمع داشتند علیه وی در دربار مصر فعالیت کردند در نتیجه حکومت مصر ناگهان وی را به دربار احضار کرد و به جای وی علاءالدین پاشا را منصوب کرد و ریاست قشون را به یک سرکرده انگلیسی به نام «کلنل هیکس» داد و اسم «هیکس» را هم پاشا گذاشت.

یازده هزار نفر همراه با پنج هزار و پانصد اسب، چهار توپ کروپ ده عدد توپ کوهستانی، شش عدد توپ از نوع «نورونفلت» و نیز چند افسر خارجی از جمله «کلنل فرکومار» به عنوان رئیس ستاد ارتش، «بکباشیه سکندروف» «ورتوروماسی»، ایوانس کو خبرنگاران جراید تایمز و دیلی نیوز در میانشان دیده می‌شدند برای مقابله با مهدی سودانی گسیل گشتند.

رؤسای مصری مثل، سلیم عونى بیک، سید عبدالقادر بیک، ابراهیم حیدر پاشا، رجب صدیق بیک، خیرالدین بیک، عبدالعزیز بیک، والی بیک، ملحم بیک و چندین تن دیگر بودند. حمله روز نهم سپتامبر از نواحی «ام» آغاز گشت، بیستم سپتامبر نیروها به نواحی «دویم» رسیدند و سوم نوامبر به جانب نواحی خشک اکشجیل راندند در اینجا تشنگی بر لشکر عبدالقادر چیره شد و آنان را ناتوان از حرکت کرد که ناگهان با یورش لشکر مهدی سودانی روبرو شدند که معلوم شد آنان در همان نواحی در انتظار دشمن به کمین نشسته بودند. جنگی بزرگ در گرفت و در نتیجه یازده هزار نفر لشکر مصر از بین رفتند تنها سیصد تن توانستند جان از مهلکه بدر برند. هیکس، علاءالدین و دیگر افسران کشته شدند بعداً تمام سودان شرقی به غیر از سواکن از تبعیت دولت مصر خارج شد و کار مهدی سودانی هر چه بیشتر بالا گرفت.

هشتم ژانویه سال ۱۸۸۴ - م حکومت مصر تحت تأثیر فشار دولت انگلیس از تمام آن چه از سودان در قبضه قدرتش بود صرف نظر کرد و لشکر خود را از سودان خارج کرد و به این گونه بود که نواحی سودان مصر به تصرف درویش درآمد.

به نظر می‌رسد حکومت انگلستان که عامل نهانی تجزیه سودان

است امپراتوری مصر بود در باطن دستگاه مهدی گری را رهبری کرد.

ژنرال گوردن پاشا در این مرحله از طرف دولت انگلستان به سودان



فرستاده شد تا مدرن‌ترین وسائل زندگی را برای مدافعین سودانی یا همان پیروان مهدی سودانی آماده نماید.

وی حکومت منظمی در سراسر سواحل بحر احمر برقرار ساخت. وی وقتی وارد خاک مصر شد کنسول انگلیسی «لرد گردومر» به وی خبر داد که حکومت انگلستان دستور داده است که خاک سودان باید از مدافعین سودانی - پیروان مهدی سودانی - تخلیه گردد. ژنرال گوردن به دستور حکومت انگلستان به طرف خرطوم حرکت کرد و در هیجدهم فوریه سال ۱۸۸۴ - م به خرطوم وارد شد و چون کسی که خود مالک آن ناحیه باشد دست به آن چه می‌خواست زد ولی پیروان مهدی او را کشتند. مهدی سودانی روز ۲۱ ژوئیه سال ۱۸۸۵ - م دچار تب شدیدی شد در حالی که خلفاء سه گانه وی و امراء لشکرش بر بالینش حاضر بودند جهان را وداع گفت.

مهدی سودانی وقتی فهمید که هنگام مردن است به کسانی که بر بالینش بودند با صدای ضعیفی گفت:

- آگاه باشید که پیغمبر (ص) صدیق را خلیفه من قرار داد او از من و من از وی می‌باشم، آن چنان که مرا اطاعت کردید، وی را اطاعت کنید. پس از آن استغفار نمود شهادتین بر زبان جاری ساخت دست‌ها را روی سینه گذاشت و مرد.<sup>۱</sup>

هنوز آخرین نفس مهدی سودانی تمام نشده بود که حاضرین جلو آمدند با عبدالله بیعت کردند و او را خلیفه مهدی نامیدند، جسد متمهدی را غسل دادند و کفن کردند و در همان غرفه خویش به خاک سپردند. بعد از آن ضریحی از چوب بر سر قبرش نصب کردند و پیراهن سیاهی روی آن کشیدند، قبه‌ای بر بالای آن ساختند و آن را قبه المهدی نامیدند که مردم به زیارت آن می‌روند. چاهی هم در جنب آن قبه کردند که زائران از آن آب می‌آشامند و وضو می‌سازند. بعد از مهدی سودانی عبدالله تعایشی بر مسند حکومت قرار گرفت و مردم سودان از مصر گرفته تا ماورای خط استوا از سواحل بحر احمر تا دیگر اقصی نقاط برایش پول ارسال می‌کردند.

در ایران هم زمینه مهدویت کم کم مهیا شد که این خود به عواملی چند از جمله افراد زیر بستگی داشت:

میرزا شفیع تبریزی - در زمانی که بعضی از علما و مجتهدین ایرانی طلبه‌های نجف و کربلا که از شاگردان شیخ احمد و یا سید کاظم رشتی بودند عقیده استاد خود را در حوزه درس و

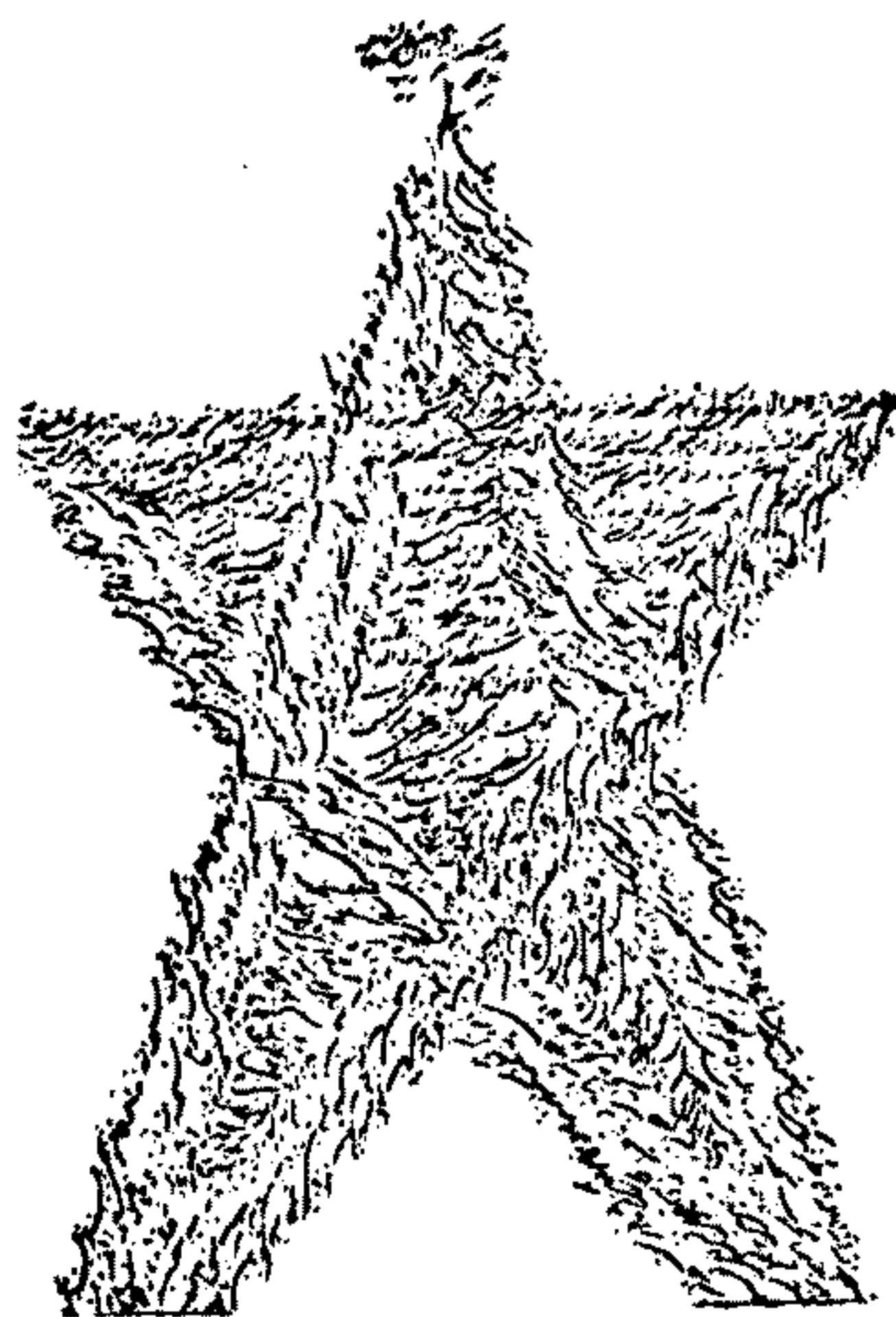
تدریس در میان مردم اشاعه می دادند که اذربایجان از همه جا بیشتر این علماء را در خود داشت: حاج محمد حمزه شریعتمدار، ملا محمد حجت الاسلام ممقانی، میرزا ابوالقاسم حجت الاسلام و بالاخره میرزا شفیع تبریزی در اذربایجان عقاید مذهب شیخی را ترویج می کردند. میرزا شفیع تبریزی که هم در مکتب شیخ احسائی و هم سید کاظم رشتی حاضر می شد و درس می گرفت خود در تبریز سخت مکتب شیخی را تبلیغ می کرد کم کم بر اثر تبلیغ دیگر علماء در نقاط مختلف اذربایجان تحولی در تشیع به وجود آمد و مردم کم کم بر این پندار که امام زمان هر آن که ممکن است ظهور کند خود را آماده کرده بودند، اوضاع آشفته و وضع نابسامان اقتصادی آن دوره هم این روند را تشدید می کرد آنان در پی زندگی بهتر انتظار هر کسی را داشتند چه رسد به امام زمان که سالها در انتظارش روز شماری می کردند. این طرز تلقی و برداشت شرائط را به نفع سید علی محمد باب جلو برد و او هم در شیراز مدعی مهدویت کرد و گفت:

من همان امام غایب هستم که هزار سال است چشم براه او هستید که بیاید و ستم را از میان بزداید.

# فصل سوم

## بایبگری - زادگاه

### کودکی جوانی باب



مربوط به صفحه ۷۹

باب یا علی محمد شیرازی در اوایل محرم سال ۱۲۳۵ - هجری - ق برابر با هشتم آبان ماه ۱۱۹۹ - ش و نهم اکتبر سال ۱۸۲۰ - م در محله شیشه گران شیراز به دنیا آمد. محله شیشه گران در حوالی مسجد نو شیراز - جنب شاهچراغ - واقع بود ولی در حال حاضر آن محله در مسیر خیابان واقع شده و اثری از آن نیست. آن هائی که ساکن آن حوالی در شیراز می باشند و مانند نویسندگان این سطور بیش از نیم قرن از عمرشان می گذرد، آن کوی را به علت ویژگی خاصی که داشته احتمالاً به یاد دارند.

کوچه ای که در محله شیشه گران منظور نظر است خانه ای بود که علی محمد شیرازی در آن متولد شد. محله شیشه گران بافت بسیار قدیمی داشت و کوچه زادگاه باب کوچه ای بس تنگ و دلگیر با خانه هائی که متعلق به اقلیتهای کلیمی بودند بیشتر به چشم می خورد. آمد و رفت های مشکوک شبانه درون آن کوچه آن جا را بیشتر به یک مرکز سرّی تا یک محل سکونت تبدیل کرده بود. بعدها که معلوم شد آن خانه در آن کوچه قبله گاه بابیان و بهائیان جهان است علماء شیراز از بلدیة وقت (شهرداری) خواستند آن را در مسیر خیابانی که از آن نزدیکی می گذشت قرار دهد. خانه و کوچه مزبور همان طور که گفتیم از بین رفت اما شاید خاطرات آن کوچه برای بعضی قدیمی ترها - یا جوانان قدیمی - که در آن ایام روزگار شباب را می گذرانیدند هنوز فراموش نشده باشد که بازگوئی آن محلی از اعراب در این جا ندارد...

سید علی محمد شیرازی فرزند رضا - معروف به محمدرضا بزاز شیرازی - و خدیجه بود. محمدرضا بزاز خیلی زود مرد و خدیجه، عیالش را با طفل یکساله بی سرپرست گذاشت. اما خدیجه مادر سید علی محمد را برادری بود که از نظر مالی وضع خوبی داشت. او به تجارت مشغول بود. سید علی تاجر که شیرازی ها به او خال - یعنی دائی - می گفتند چون شوهر خواهر خود را از دست داد سرپرستی خواهر و خواهرزاده اش را به عهده گرفت. سید علی تاجر خواهرزاده اش را در سنین شش یا هفت سالگی همان گونه که رسم آن زمان بود به مکتب خانه گذاشت. چون هنوز مدرسه ای به شکل امروزی نبود و مدیر و معلمی در آن زمان نبودند شیخ یا ملای مورد احترامی، هم نقش مدیر و هم نقش معلم و ناظم را ایفا می کرد. علی محمد شیرازی را نزد شیخ عابد در مکتب قهوه اولیاء گذاردند، اما علی محمد از همان نخست دست و دلش به درس و مشق نمی رفت:

«خال حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند،

هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای آنکه به

میل بزرگوار رفتار کنند به مکتب شیخ عابد رفت.<sup>۱</sup>

گر چه بهائیان سخت کوشیده‌اند نشان دهند علی محمد شیرازی نخوانده ملا شده و از علم لدنی همانند پیامبران برخوردار بوده ولی مدارک و اسناد خلاف این را ثابت می‌کند:

«... و کتب میرزا ابوالفضل فی کتاب خطی بان الباب کان یبلغ من العمر ست او سبع سنوات عندما دخل مدرسه الشیخ عابد و کانت المدرسه تعرف باسم قهوه اولیاء و مکث الباب فیها خمس سنین تعلم فیها مبادی اللغه - الفارسیه.»

ترجمه آن این است که:

- میرزا ابوالفضل در کتاب خطی می‌نویسد با این که علی محمد شیرازی شش، هفت ساله بود که وارد مدرسه شیخ عابد گردید و مکتب معروف به قهوه اولیاء بود باب در آن مکان برای مدت پنج سال اصول زبان فارسی آموخت.<sup>۲</sup>

سید علی محمد شیرازی بعدها در کتابهایش در مورد آن روزها، از جمله در کتاب بیان عربی خاطراتش را به گونه‌ای منعکس می‌نماید و یادآور می‌شود که روزهای رنج آوری پشت سر گذاشته است به طوری که از معلم خویش - که او را محمد گفته - خواسته است از تنبیه بدنی وی دست بردارد و وی را از حد وقار بیرون نبرد.<sup>۳</sup>

این گفته بنابراین با آنچه عباس عبدالبهاء که بعد از پدرش رهبر بهائیان شد اظهار نموده کاملاً مغایرت دارد چون وی ادعا می‌کند:

۱- میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مطالع الانوار عربی، ص ۵۵.

۲- میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مطالع الانوار عربی، ص ۵۵.

۳- مفاوضات، گفتگو بر سر ناهار، ص ۱۹.





«... اما حضرت اعلیٰ له الفدا در

سنین جوانی یعنی وقتی بیست و پنج سال از عمر مبارکش گذشته بود که قیام فرمودند. در میان طایفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابدأ در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز این گواهی را می‌دهند<sup>۱</sup>.

حال باید دید دیگر اسناد بهائی و بابی و غیره در این مورد چه می‌گویند: «... علی محمد شیرازی در

کودکی و نوجوانی بنا به تصریح محمد نبیل زرنندی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «کشف الغطاء»<sup>۲</sup> و اشراق خاوری در کتاب «گنجینه حدود احکام و مقاله»<sup>۳</sup> «نفحات مشکبار»<sup>۴</sup> و رساله «ایام تسعه»<sup>۵</sup> و کتاب «رحیق مختوم»<sup>۶</sup> و کتاب قاموس توفیق ضینع<sup>۷</sup> و عبدالحسین آواره در کتاب

میرزا ابوالفضل گلپایگانی صاحب کتاب کشف الغطاء که در باره آن خواهیم خواند

۱- زعیم الدوله مفتاح باب الابواب، ۷۳.

۲- میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مطالع الانوار، عربی، ص ۵۵.

۳- مفاوضات، گفتگو بر سر ناهار، ص ۱۹.

۴- اشراق و خاوری در گنجینه حدود احکام چاپ چهارم.

۵- تهران، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع، دارای ۵۸۰ صفحه.

۶- تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۰۲ بدیع ص ۱۰۴۵.

۷- ایضاً، ۱۱۸ بدیع حروف ش تا ی ۴۳۰ صفحه.

«کواکب الدریه» و فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الاثر  
 خصوصی» و کتاب ظهور الحق و احمد یزدانی در کتاب «نظر اجمالی به  
 دیانت بهائی»<sup>۱</sup> و علی اکبر فروتن در کتاب «درس نهم اخلاق»<sup>۲</sup> آورده‌اند  
 که علی محمد شیرازی در سن ۸-۶ سالگی در مدرسه قهوه اولیاء شیراز  
 به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد - شیخی مسلک -  
 می‌رفته است. علی محمد شیرازی برای مدت پنج سال به تحصیل  
 قرائت و کتاب‌های فارسی اشتغال داشته.

خود علی محمد شیرازی هم درس خواندن را در مکتب انکار نمی‌کند، او در بحثی که با  
 علماء بر سر موضوع مورد دعوی خویش داشته به گونه‌ای صریح به درس خواندن و مکتب  
 رفتنش اشاره می‌کند:

نظام العلماء خطاب به علی محمد شیرازی یا باب چنین گفت: باب گفت: علم فروغ  
 مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار...

باب گفت: کدام قال را؟

نظام العلماء پاسخ داد:

«قال، یقول، قولاً، سپس خود مانند اطفال نوآموز دبستان به صرف آن  
 پرداخت: قال، قالا، قالوا، قالت، قالتا، قلن. سپس رو به باب کرد و  
 گفت: باقی را شما صرف کنید.

۱- ج ۱ ص ۳۱ با ۵۷۵ صفحه ۲۵ سطری در چاپخانه «السعاده مصر در بیستم محرم ۱۳۴۲ هـ ق برابر با سوم  
 سپتامبر ۱۹۲۳.

۲- لجنة ملی نشریات امری ص ۱۲، ۱۳۲۶ هـ ش، چاپ اول، تهران.



علی محمد شیرازی جواب داد:  
در طفولیت خوانده بودم فراموش شده  
است.<sup>۱</sup>

نگارنده کتاب فتنه باب که از  
جمله نویسندگان معتبر در این زمینه  
است و شخصاً جریان مربوط به باب را  
پی گیری کرده و مطالعات جامعی در  
مورد شخص علی محمد شیرازی دارد  
نوشته هایش یکی از اسناد معتبر و قوی  
تاریخی در این زمینه به حساب می آید  
او پیرامون تحصیلات باب چنین  
می نویسد:

«... تحصیلات باب چندان  
مفصل نبوده است. معلم او شیخ محمد  
عابد از مکتب داران شیراز بوده و پس  
از اظهار امر باب، این معلم به شاگرد

باب ابتدا خود را واسطه، سپس امام بعداً ادعای نبوت نداشت  
خود ایمان آورده است (الکواب الدریه ص ۳۱) ولی مدارک بسیاری دال بر تحصیل  
باب در دسترس است که به چند نمونه دیگر اشاره می شود:

- علت کناره گیری او از تحصیل معلوم نیست، شاید کندی ذهن او باشد.<sup>۲</sup>  
و در جای دیگر:

«... در هنگام درس خواندن بسیار کودن و بلید بود و میلی به  
درس نداشت تا جایی که مورد توبیخ سید علی قرار گرفت (منظور دانی  
او) و شیخ عابد نیز او را تنبیهات یدی می نمود و به همین جهات است  
که سید علی محمد در کتب خود از تنبیه یدی به شدت منع کرده است

۱- اعتضادالسلطنه، فتنه باب، توضیحات و مقالات دکتر عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک، چاپ سوم،

۲- تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۶-۷.

زیرا خاطره دوره تلمیذ خود را فراموش نمی‌توانست بکند.<sup>۱</sup> بالاخره چون تحصیلات او به جایی نرسید سید علی دانی اش او را از مکتب بیرون آورد و به کاری گماشت.

سید علی محمد چند سال بعد (۱۲۵۸ - هـ) با زنی بنام «حبیبه» ازدواج کرد و یکسال پس از ازدواج صاحب پسری شد که او را «احمد» نام نهاد. احمد در سال ۱۲۵۹ هـ ق در همان شیرخوارگی مرد. باب بعدها درباره زن و فرزند خویش آیه هائی ساخت. حبیبه تا سال ۱۳۰۰ - هـ زنده بود.<sup>۲</sup>

بعد از این جریان سید علی تاجر علی محمد شیرازی را با خود به بوشهر می‌برد و در حجره خویش به او کاری محول می‌نماید؛ علی محمد شیرازی خط فارسی را خوش می‌نوشت:

«... آنگاه مبادی زبان فارسی و عربی را یاد گرفت و همت در فرا گرفتن خط نستعلیق گماشت و در آن تبرز و اشتهاری پیدا نمود. همین که به سن بلوغ رسید، دانی اش او را با خود وارد تجارت کرد و فنون داد و - ستد را به وی آموخت... میرزا علی محمد را دانی اش از شیراز به بوشهر برد و او تا سن بیست سالگی نزد دانی اش بود.<sup>۳</sup>

سید علی محمد شیرازی از بوشهر به کربلا می‌رود اما دوباره به بوشهر باز می‌گردد، در این مقطع که سال ۱۲۶۳ - هـ می‌باشد. محمد علی سخت پای بند مذهب شیعه بوده و در مجالس سوگواری و عزاداری آل عبا شرکت جسته و بسیار اظهار تأسف و سوگواری می‌نموده است.<sup>۴</sup> تا این که به علت نشست و برخاستی که با افرادی خاص به عمل می‌آورد تفکراتی تازه به سرش می‌زند. در حقیقت وی در بوشهر دستخوش ناراحتی‌های روانی گردید. همان گونه که همه می‌دانند بوشهر یکی از نقاط گرمسیری ایران است به ویژه در تابستان تحمل گرمای آن حتی برای افراد بومی در سایه هم بسیار سخت است چه رسد به این که یک نفر از محل خوش آب و هوایی چون شیراز در آن گرمای ظهر بوشهر ساعت‌ها با سر برهنه در معرض آفتاب قرار گیرد و این عمل را مدت‌ها ادامه دهد:

«... حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آن که هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای

۱- فتنه باب، ص ۱۰۹. ۲- ژورنال آسیاتیک سال ۱۸۸۹، شماره ۱۲.

۳- زعیم الدوله، باب الابواب، ترجمه فرید گلپایگانی ص ۷۳.

۴- فتنه باب، ص ۱۱۰.



پشت بام منزل تشریف می بردند و به نماز می پرداختند. آفتاب در نهایت درجه حرارت می تابید و لکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه...<sup>۱</sup>

این شیوه اثرات سوئی بر جان و روان سید علی محمد شیرازی داشت و لاجرم وی دستخوش ناراحتی های روحی شد و آفتاب سوزان بوشهر اثر خود را گذاشت. هم مورخین مسلمان و هم چنین بابی و بهائی در مورد اقامت وی در بوشهر و ایستادنش در زیر آفتاب به طور مستقیم و غیر مستقیم اشاراتی به آشفتگی های روانی وی دارند:

«... در قرب آن ایام با آن هرم تموز (گرمای تابستان) که در بوشهر آب را در کوزه می جوشانید با کمال لطافت و نزاکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بام ایستاده در برابر آفتاب بخواندن زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند...»<sup>۲</sup>.

و در جای دیگر:

- تأثیر آفتاب سوزان و فعالیت دائمی وی اثر عمیقی در آشفتگی خاطرش داشتند، به علاوه تماس وی با اروپائیان در آن مکان، انحرافات در طرز فکر وی به وجود آورد و عامل دیگری در تغییر روحیات وی به شمار می رفت.<sup>۳</sup>

منابع بابیه و ازلی در این مورد چنین نظر می دهند:

«میرزا علی محمد» مشهور به باب فرزند بزازی بود که در شیراز متولد شد، سپس به بوشهر رفت و حجره ای برای تجارت گشود. وی در بوشهر به تسخیر شمس پرداخت. آفتاب سوزان و چندین ساعت متوالی در قبال آفتاب ایستادن و اذکاری را بر زبان راندن و بخور دادن و برای تقویت حافظه کُنْدَر تناول کردن و ادامه دادن به آن دگرگونی خاصی در افکار و عقاید او پدید آورد. هنوز روشن نشده که باب تسخیر شمس را از چه کسی آموخته، فقط احتمال دارد در آن ایام که باب تجارت بین فارس، به ویژه با هند برقرار بود باب از این طریق به وسیله کسانی تشویق شده باشد و اما در مورد علوم غریبه تسخیر شمس صحیح نیست یعنی ظاهراً مانند علم احضار ارواح می ماند که هر دو درست فهمیده نشده اند. در اصل باید گفت

۱- اشراق خاوری، تلخیص نبیل زرنندی، ص ۸۶

۲- «میرزا آقاخان کرمانی بابی» کتاب هشت بهشت ص ۲۷۶.

۳- کتاب تمدن ایران، تألیف جمعی از خاورشناسان، ص ۳۱۹.

ارتباط با شمس و یا ارتباط با ارواح و نه تسخیر آن. حال اگر کسی در صدد ارتباط یا به زعم خود تسخیر شمس برآید موجب هلاک و تباهی سلول‌های مغزی خود خواهد شد، و اگر فردی مدت دو ماه متوالی به این کار بپردازد خط بطلان بروی باید کشید چون دیگر هیچ کس و هیچ دوائی او را معالجه نخواهد کرد حال بینیم علی محمد شیرازی این راه را تا کجا پیموده است:

«... میرزا علی محمد را دائی اش با خود از شیراز به بوشهر برد. او تا سن بیست سالگی نزد دائی اش بود، در این اثنا به امور روحانی اشتغال پیدا کرد و اوقات خود را به عبادت و ریاضت مصروف داشت. او می‌خواست روحانیت ستارگان را تسخیر کند! در همان اوقاتی که در بوشهر در سرای حاج عبدالله (یک دائی دیگر وی) بود گاهی بالای پشت بام می‌رفت سرش را برهنه می‌ساخت، از هنگام ظهر تا عصر زیر برق آفتاب می‌ایستاد و اوراد و اذکار مخصوصی زمزمه و تلاوت می‌کرد. خوانندگان باید بدانند که هوای بوشهر زیاده از حد گرم است و حد متوسط حرارت آن به چهل درجه سانتی‌گراد می‌رسد. البته در سایه - در جریان این ریاضت دشوار در هوای گرم بوشهر قوای جسمی او تحلیل رفته و نوعی نوبه عصبی بر او عارض شد. دائی‌یش در کار او سرگردان بماند و هر چه او را پسند و اندرز می‌داد سودی نمی‌بخشید. ابتدا او را از این اعمال طاقت فرسا منع کرد، ولی سرانجام خشمگین شد و با مشورت برادران و فامیل خود - علی محمد - را ناگزیر از ترک بوشهر کرد و به قصد کربلا و نجف فرستاد تا شاید در اثر تغییر آب و هوا و استشفاء به آن دو مقام از این مرض عصبی بهبودی و شفا حاصل کند<sup>۱</sup>...».

بهایان در این مورد نظریه خاصی ارائه می‌دهند:

«... این که محشور شده که آن جناب متحمل ریاضات می‌شدند و یا آن

که خدمت پیری و مرشدی باشد افترای صرف و کذب محض است.»<sup>۲</sup>

اصرار تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم از نوشته‌های خود باب هم کاملاً مشهود

۱- زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب، یا تاریخ باب و بهاء، انتشارات فرخی، تاریخ نشر نامعلوم، ترجمه فرید گلپایگانی. صفحات ۷۲ و ۷۳.

۲- کتاب نقطة لكاف ميرزاكاشانی، ص ۱۰۹، به اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعة بریل، لیدن هلاند، ۱۳۲۸ هـ.



است. میرزا رضاقلی خان هدایت در این مورد نظرش چنین است:

«... اثرات سوء حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلی زایل و به بروز شمساتش نایل ساخت.»

بایان و بهائیان نیز خود در این مورد که علی محمد شیرازی ریاضت کشیده و در هوای گرم بوشهر ظهرها به شام رسانیده و در نتیجه دچار ناراحتی‌های عصبی شده کلامشان محکم‌ترین سند است:

«... روزها در آن آفتاب گرم که حدّتی به شدت دارد سر برهنه می‌ایستاد و به دعوت عزائم عزیمت تسخیر شمس داشتی...»<sup>۱</sup>.

و یا:

«... گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در بوشهر بر بام‌ها بر می‌آمد و در برابر آفتاب با سر برهنه می‌ایستاد و اوراد مجعوله می‌خواند...»<sup>۲</sup>.

در بوشهر علی محمد شیرازی به دلیل همین گوشه‌گیری و بام‌نشینی مشهور شده بود و چون مرتباً اوراد زمزمه می‌کرد او را سید ذکر لقب داده بودند. البته او القاب دیگری هم بعدها مانند عبدالذکر باب الله، نقطه اولی، طلعت اعلی و یا نقطه بیان پیدا کرد. علی محمد شیرازی از همان زمان به جمع آوری و رونویسی مناجات‌ها و ادعیه اسلامی روی آورد و رفته رفته دعانویس و مناجات پرداز شد.<sup>۳</sup>

تاریخ نبیل زرنندی این موضوع را تأیید می‌کند که علی محمد شیرازی بر پشت بام به ریاضت می‌پرداخته:

«از صبح تا شام بر بالای بام خانه می‌ایستاده و رو به آفتاب اوراد و اذکار می‌خوانده است.»

- حضرت باب غالب اوقات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند، و با آن که هوا در نهایت درجه ی حرارت بود هنگام روز بالای پشت بام تشریف می‌برد و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت می‌تابید... از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می‌پرداختند... حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می‌فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با تیر اعظم به راز و نیاز می‌پرداختند، مردم

۱- میرزا احمد روحی و آقاخان کرمانی، هشت بهشت، از انتشارات بایان، تهران مجموراً ۱۸ + ۳۳۰ صفحه

ب ص ۲۷۶. ۲- اعتضادالسلطنه، فتنه باب.

۳- کتاب کواکب الدریه، ج ۱، ص ۳۴، چاپ مصر، مطبعه سعادت ۱۳۴۲ هـ (۱۳۰۲ شمسی).

نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند.<sup>۱</sup>

### دعوی باییت

ریاضت دشوار در هوای گرم بوشهر منجر به تحلیل رفتن قوای جسمی سید ذکر یا علی محمد شیرازی شد و بالاخره دچار نوعی نوبهٔ عصبی گردید. خال وی سید علی تاجر (دائمی باب) به تکاپو افتاد و حال خواهرزاده اش او را سخت مشوش ساخت ابتدا هر چه نصیحت و پند داد به خرج نرفت سپس در پی معالجات همه جانبه ای برآمد اما چون معالجات هم مؤثر نیفتاد با مشورت و تصمیم فامیل بر آن شد که علی محمد را به کربلا و نجف بفرستند تا بلکه تغییر محیط و متوسل شدن به آن دو مقام روحانی بهبودی و عافیتی در کردار و حالات خواهرزاده نیمه مجنونش حاصل شود.

علی محمد شیرازی بیست ساله بود که به عراق رفت و در آنجا با بعضی از شاگردان «سید کاظم» رشتی آشنا و به محضر درس او کشانیده شد:

«... در همان زمان که در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاجی سید کاظم تلمذ می نمودم میر علی محمد هم - یعنی همان باب - به درس او می آمد و قلم و دواتی به همراه داشت و هر چه سید کاظم می گفت از رطب و یابس می نوشت و ریش خود را می تراشید یا با مقراض از بیخ قطع می کرد»<sup>۲</sup>.

در مورد تحصیل سید باب می خوانیم که:

«از حاجی ملا باقر واعظ شیرازی در کربلا شنیدم میرزا علی محمد مدتی در مسجد پشت سر ضریح حضرت سید الشهداء (ع) مشغول به ریاضت بود. تمام روزهای تابستان به روزه به سر می برد و در تمام روز و شب یک نوبت غذای خورده آن هم بدون حیوانی و حاج سید کاظم رشتی را باب به سوی امام عصر معتقد بوده و اسم باب بر او مقرر گردید. حاج سید کاظم را باب الله المقدم در نوشتجات می نویسد. از رقع جات او بسیار دیده ام (حاشیه نسخه)<sup>۳</sup>.

۱- کتاب، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶، تهران، لجنة ملی نشر، آثار امری ۱۳۱۵، ۱۳۲۹ ش.

۲- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۶. ۳- فتنه باب، اعتضاد السلطنه، ص ۲۳۳.



علی محمد شیرازی یا باب در کربلا مرتباً در محضر تدریس و تعلیم سید کاظم رشتی که شرحش قبلاً به تفصیل رفت حضور پیدا می‌کرد و شرحی را که استادش بر کتب شیخ احمد احسائی مانند فرائد و شرح آن و شرح زیارت جامعه و شرح عرشیه برای آنان می‌گفت، می‌شنید و یادداشت می‌کرد. پس از مدتی وی از صف شاگردان به ملازمت و خدمت سید کاظم پیوست. او هر آنچه را که در محضر استادش نمی‌فهمید از خود سید کاظم توضیح می‌خواست.<sup>۱</sup>

احمد کسروی می‌گوید: برای آن که نمونه‌ای از چرند بافی‌های این مرد دیوانه [سید کاظم رشتی] در میان باشند که‌ای از شرح القصیده را که در دست است می‌خوانیم، باب شاگرد سید کاظم بود در مورد اقامت علی محمد شیرازی در کربلا اختلافاتی بین نظریهٔ بابیان و بهائیان و دیگر منابع به چشم می‌خورد اما همه بر این نکته حکایت می‌کند که وی در کربلا بوده. بابیان و بهائیان مدت اقامت باب را در کربلا دو ماه گفته‌اند و اصولاً حضور او را در درس‌های سید کاظم انکار می‌کنند. بهائیان سعی دارند این گونه تفهیم نمایند که باب حداقل چهار سال در پای درس سید کاظم رشتی به سر برده. مدارک معتبری از خود باب در دسترس است که جای هیچ‌گونه صحبتی برای دعوی و یا شکی برای این ادعا باقی نمی‌گذارد. باب در نوشته‌هایش در پایان خطبهٔ اول تفسیر سورهٔ بقره می‌گوید:

«... خبر فوت دانشمند جلیل و معلم من - منظور سید کاظم رشتی -

رسید، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی از مردم خبر دادم که

فوت او را در خواب شنیده بودم...»<sup>۲</sup>

می‌بینیم که باب در این بیان به طرز روشنی سید کاظم رشتی را معلم خویش خوانده و

حضورش را در نزد وی مسجل می سازد. در همین مورد از باب و کلمات او یاری می جوئیم:

«... از آنجائی که همیشه صبح می دیدم قرآن تلاوت می کردند... خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی شود، از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد (الاه) باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول یک حرف بسم الله الرحمن رحیم گذشت و چهار سند مزید بر صورت جمع چهار کلمه بود که به زبان شیعه خالص یعنی «حاج سید کاظم علیه صلوات الله ثم علیه سلامه» گذشت و از این جهت بود که حروف بسم الله رحمن رحیم که کل قرآن در اوست، نزد او جمع شدند و ۱۹ روز به اول ظهور سر مانده به ملاعلی و اصلا و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سر (یعنی باب) بود<sup>۱</sup>.

از بیان علی محمد شیرازی این چنین استنباط می شود که حتی او با سید کاظم رشتی شب هائی را به صبح رسانیده که خواندن و تلاوت او را می دیده است. باب در دعای زیر شرح داده است که سال های عمر خود را تا سی سالگی در کدامیک از شهرها گذرانیده:

«یا الهی تعلم ان من اول یوم الله... ای خدای من می دانی که از هنگام آفرینش من از باب محبت تا پانزده سال از عمرم در زمینی که در آن [شیراز] مرا آفریدی بوده ام و سپس به جزیره دریا [بوشهر] مرا بردی و تا پنج سال در آنجا تجارت نعمت هایت را نمودم - منظور همان سال هائی است که حجره دائی اش به شاگردی مشغول بوده و روزها را در آفتاب می گذرانیده - و سپس به زمین مقدس [کربلا] بردی یکسال در آنجا از عمر من گذشت و آن گاه برگردانیدی مرا به شیراز زمین مولودم.»

تفسیر سوره بقره آغاز کار:

در ماه ذی قعدة سال ۱۲۵۹ هـ.ق. در همان اوان که سید کاظم فوت شد باب رؤیای مرموزی دال بر مردن سید کاظم و تجلیل مرکز علمیه اش در کربلا و منتقل شدن این مرکز به شیراز می بیند و از آن موقع بود که نگارش تفسیر سوره بقره را شروع کرد. در پایان سوره می نویسد:

فسبحانک اللهم انک یوم الذی اذا اردت انشاء ذالک الکتاب قد... در آن

روزی که اراده کرده انشاء الله این کتاب را شب آن در خواب دیده است، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و در هوا بلند است، و همه آن آمده است در برابر خانه اش ایستاده. بعد خبر وفات دانشمند جلیل، دوست و معلم من (سید کاظم) رسید، پیش از رسیدن این خبر وفات دانشمند جلیل، دوست و معلم من (سید کاظم) رسید، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی از مردم خبر دادم پس درود فرستد خدا بر او به وجودش.

(ترجمه مزبور عین متن می باشد منتهی با تصحیحاتی که هنوز هم نامفهوم است).

در نتیجه تعلیمات سید کاظم رشتی مسئله بابت و ظهور امام (ع) در ذهن شاگردانش آن چنان نقش بسته بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام (ع) به سر می بردند و از این نظر خود را در زمره دوستان واقعی امام (ع) می شمردند. آنان برای دستیابی به مقام نیابت و بابت و در جستجوی شیعی کامل و تعیین رکن رابع به عبادت پرداختند و دست به ریاضت زدند. هر یک دیگری را سوگند می داد که در صورت تشرف به حضور امام و یا علائم ظهور، دیگری را آگاه کند.

باید یادآوری کنیم که باب قبل از آن به اتفاق چند نفر به کوفه رفته بود تا در مسجد علی (ع) مشغول ریاضت شوند و به اصطلاح مرتاضین اربعین - که همان چله نشینی است - و یا چله بنشینند. بعد از تمام شدن این چله و ریاضت های متداولی که مربوط به آن ایام خاص می شود باب و دیگران با قیافه های غیر عادی از خلوت به جلوت جلوس کردند و باز هم در محضر تدریس سید کاظم شرکت کردند. این دوره مقارن با اواخر عمر سید کاظم می شود. باب و دیگر چله نشینان وضع عجیبی داشتند مخصوصاً خود باب خیلی غیر طبیعی به نظر می رسید. او در آن هنگام با شاگردان برجسته شیخ احمد و سید کاظم افرادی چون میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی و حاج محمد کریم خان و ملا محمد مامقانی سخنانی را آغاز کرد که آنان سخنان باب را خارج از اسلام و مخالف با شریعت سنت پیغمبر (ص) یافتند. این افراد ابتدا سعی کردند باب را از اشتباه بیرون بیاورند و باب هم بیشتر سعی نمود آنان را متقاعد عقائد خویش کند و چون ایشان در یک جوی نرفت ناگزیر از طرد باب گشتند. باب بر اصرار خویش افزود و محرمانه مردم را به سوی خود خواند و آن چنان به زهد و سخت گیری بر نفس تظاهر می کرد که بسیاری از

مردم ساده به او تمایل کردند<sup>۱</sup>.

«... هنگامی که با یکی آشنا می‌شد و کاملاً به سادگی وی اطمینان پیدا می‌کرد به او می‌گفت: فادخلوا البيوت من ابوابها. یعنی باید از در خانه‌ها وارد آن‌ها شوید. و اغلب این حدیث مشهور را به گوش آنان می‌خواند که أنا مدینة العلم و علی بابها. یعنی من شهر علمم و علی در آن است. مقصودش این بود همانگونه که رسیدن به خدای تبارک و تعالی جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن بدین مراتب هم جز از طریق واسطه مشکل و غیر ممکن است و من همان واسطه کبری هستم و چنان که داخل شدن به خانه از آن در جائز نیست همچنین داخل شدن در خانه نبوت و ولایت جز از باب روا نیست و من آن باب هستم<sup>۲</sup>».

اصولاً وجه تسمیه «باب» هم از همین ویژگی و طرز فکر می‌باشد و از همین جهت است که پیروان وی را «بابی» و مسلکشان را بابیه می‌گویند. حال باید بررسی کنیم که بایبان در این مورد خودشان چه نظری دارند:

«بایبان می‌گویند آخرین کسانی که بعد از انبیاء به ظهور «باب» بشارت داده‌اند شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی بوده‌اند. استشهاد آنان بر مبنای دو خبری است که یکی را به شیخ و دیگری را به کاظم رشتی نسبت داده‌اند:

خبر اول - بایبان چنین نسبت می‌دهند که روزی سید کاظم رشتی از استادش شیخ احمد احسانی از مهدی منتظر (ع) و از وقت و مکان چگونگی ظهور او پرسید. شیخ احمد چنین جواب داد:

- البته هر کاری در مکان و زمانی واقع و این کار هم در مکان و زمانی واقع خواهد شد ولی تصریح به تعیین آن روا نیست «لتعلمن نبأه بعد حین» یعنی بعد از این خواهید دانست<sup>۳</sup>.

خبر دوم - عبارت سید کاظم رشتی در کتاب شرح قصیده - که البته اصل قضیه متعلق به

۱- ترجمه مفتاح باب الابواب، تاریخ باب و بهاء، حسن فرید گلپایگانی، انتشارات فرخی تهران، تاریخ

نامعلوم. ۲- پاورقی صفحه قبل، ص ۷۵.

۳- ایضاً.



عبدالباقی افندی موصلی است - می باشد. وی وقتی سلطان محمود خان ثانی آن پیراهن زربفت گوهرنشان را برای ضریح مطهر کاظمین فرستاد، قصیده‌ای سروده که سید کاظم رشتی آن را تفصیل نموده است:

«بضجیع حضرتک الجواد محمد - و حفیدها و هو الامام الافضل از  
برای پیغمبر (ص) دو اسم است، اسم ظهور است. و مقصود این است  
که برای او دو ظهور است اول ظهور در همین عالم ظاهری که به ظاهر  
بدان ارتباط دارد، مانند احکام و افعال و صفات و چگونگی پیدایش  
آنها، محل این ظهور و مظهر این نور اسمش محمد می باشد. دوم ظهور  
در عالم باطنی و اسرار غیبی، مظهر این نور و ظهور اسمش احمد  
می باشد و چون مخلوقات در قوس صعودند تاچار هر اندازه به این  
قوس نزدیک تر باشند، غلظت و کثافت آن بیشتر و هر قدر از این قوس  
دورتر و به مبدأ نزدیک تر باشند رقت و لطافتشان بیشتر خواهد بود. و  
از عصر پیغمبر (ص) تا صد سال از بروج احکام مناسب آن مقام ظاهر  
می شد و چون ابتدای قوس بود؛ تربیت به ظهور احکام به ظواهر بود  
البته مروج در هر صد سالی شریعت را به مقتضای ظواهر حال رعیت  
ترویج می کند. و چون از برای بدن ظاهری دو مقام است اول مقامی  
که...<sup>۱</sup>

نگارنده مزبور در دنباله این کلام می‌گوید: این بافندگی‌های بی‌مأخذ و مبنای سید کاظم قابل بحث نیست گفته‌های سید کاظم و استدلال بهائیان - به گفته وی - چنانکه ملاحظه می‌شود همه اوهام و اباطیل می‌باشد، فقط باید کلمات آنان را از نظر وظیفه تاریخی نوشت و رد شد و قضاوت را به عهده خوانندگان گذارد.

به هر حال پس از مرگ سید کاظم، همان‌گونه که اشاره شد، بنابه دستور او که ظهور ولی عصر را نزدیک و قریب الوقوع می‌دانست شاگردانش در پی شخص مقصود و یا به عبارت خود او شمس حقیقت روان شدند. یکی از این افراد ملاحسین بشرویه‌ای نام داشت. ملاحسین از اصفهان به کربلا برگشت ولی وقتی بدانجا رسید که سید کاظم مرده بود. ملاحسین چهل روز در مسجد کوفه به بست و چله نشینی نشست سپس به اتفاق برادر و دایی خود و جمعی دیگر در پی «شخص مقصود» به تکاپو افتادند.



حاج محمد کریم خان فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله استاندار معروف کرمان در عهد فتحعلی شده بود، این عکس شبیه ضهیر الدوله است

از میان شاگردان سید کاظم چند تن خود را جانشین وی دانستند و دلائلی دال بر رکن رابع و شیعه کامل بودن هم ارائه دادند که از جمله میرزا شفیع تبریزی، حاج محمد کریم خان و نیز باب می‌شد که این آخری خود ادعای بابیت نمود. البته شاگردان دیگری هم مثل میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله، میرزا همدانی مدعی بابیت و نائبی امام (غ) را می‌کردند و

برای خود سر سلسله‌ای هم شدند ولی هر یک - تعداد مدعیان به سی و هشت تن می‌رسید - از این سی و هشت تن کارشان مثل باب و حاج محمد کریم خان نگرفت که اولی به عنوان باب و بابیه و دومی به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیت ویژه‌ای برخوردار گشتند.

در ابتدا هیجده تن از شاگردان سید کاظم به باب گرویدند که باب آنان را حروف حی خواند. به حساب ابجد ح معادل ۱۰ و ی معادل ۸ می‌باشد که جمعاً عدد هیجده را بیان می‌کند. باب معتقد است و مقررات شریعت خود را به آن عده تعلیم داد.

باب دعوت خود را از شیراز آغاز نمود و در این شهر هم بود که ملاحسین بشرویه‌ای به دام باب افتاد.

در شیراز ملاحسین بشرویه‌ای یک شب پس از دیدار و پرهیز فراوان از باب شنید که او «باب امام» است. آن شب مصادف با سه شنبه پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری بود. در آن شب ملاحسین بشرویه‌ای از باب دلیل و برهان برای ادعائی که به نظرش غیر منتظره می‌آمد، می‌خواهد. و باب تفسیری دربارهٔ سورهٔ یوسف را شروع می‌کند و قسمت اول آن را «سورهٔ الملک» نام می‌نهد. این سوره از مفصل‌ترین تألیفات باب و به «قیوم الاسماء» معروف است. بایبان در این مورد این مطلب را بدین سان حکایت می‌کنند که:

«ملاحسین چند ساعت در

خارج شهر گردش کرد در آن بین

جوانی را مشاهده نمود که... و چون به

ملاحسین رسید (باب) با تبسم سلام

کرد و فرمود الحمد لله که به سلامت وارد

شدید... ملاحسین خیال کرد این جوان

یکی از شاگردان مرحوم سیداست که

عزیمت او را به شیراز و اینک به پیش

باز او آمده است... با نهایت محبت

نسبت به من رفتار کرد و مرا به منزلش

دعوت فرمود رنج سفر از من دور

شود... من از او درخواست کردم که از

قبول دعوت معذورم دارد زیرا همراهان

من در شهر به انتظار مراجعت

﴿۵۸﴾

ونه مجلسی و نه همکاری بکنی خبر متقطع و عراق  
از فرات تیراناق بیرون استراق مبتلا \* جناب  
مذکور چون نام برده را حضور دید و با او  
مسلود \* و بیوی در خانه خفا غنوه و غنیزید  
و خود و خود استیلا پناه بپوریا با نهایت کرب  
ویلا راه کربلا گرفت \* در انجا زیست نمود تا حال  
قدم از کرستان بهار السلام حودت فرمود \* هر  
یک از احباب عراق را جان تازه و چون وطرف  
بی اندازه دست داد \* از جمله نبیل جلیل بود که  
بمضرت شاکت و نصیب موفور یافت ایامی سرور  
و شادمانی میگذراند و قصایدی در محامد ربانی انشا  
میشود \* طبع روان داشت و فصاحت لسانی شمه  
و شورس داشت و سونا و سروری \* بعد از مدتی  
مراجعت بکربلا نمود و از انجا حرکت و از بهداد  
بایران رفت \* از مشاورت با سید محمد مراستحالت  
و اختیالت شدیده افتاد \* طی مانند نهرم شیلین  
اوام را در جرم بود و پناه به شهاب قلب بر اهل

﴿۵۷﴾

و از جمله مهاجرین و مجاورین حضرت نبیل  
جلیل است این ذات محترم در پستان عمر و عنوان  
شباب در زرد خویش و پیوند بگذاشت \* و چون  
و عنایت حضرت خفاوند علم هدایت بر افراشت \*  
مرخیل ماشقان شد \* و سرور طالبان کشت \* و از  
عراق جم بهرات عرب شاکت \* ولی قصد  
خویش را یافت چه که حضرت مشهور در کرستان  
در خانه سرکار بود و فریاد و جیغاً دران خلوتگاه  
بجای خویش عشق میبخت \* نه مونس و نه پاری

من هستند فرمودند آن‌ها را به خدا بسیار... بعد مرا امر کرد تا در خدمتشان روان شوم من هم به قدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم... پس از طی طریق به درب منزل رسیدیم

بنای منزل در نهایت ظرافت بود. جوان در را کوبید. غلامی حبشی در را بگشود. جوان اول وارد منزل شد و به من فرمود: ادخلوها به سلام آمین... خلاصه وارد منزل شدم صاحبخانه از جلو و من از دنبال وارد اتاق شدیم<sup>۱</sup>... با دست مبارک آب ریختند و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای من آوردند آنگاه فرمودند سماور و چای حاضر نمایند و چای به من مرحمت کردند. پس از آن اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیک است همراهان منتظر من هستند به آنها گفتم هنگام مغرب در مسجد ایلخانی نزدیک شما خواهم آمد. فرمودند... مشیت خدا به رفتن تو قرار نگرفته. برخاستم وضو گرفتم به نماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من به نماز ایستادند... این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود نیمساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من به مکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود: بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست؟ عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش می فرمودند که بعد از وفاتشان هر یک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازند... سؤال فرمودند که آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص... تعیین فرمودند... عرض کردم آری...

سپس با لحن بسیار متینی فرمودند نگاه کن این علاماتی که گفتم در من می بینی؟ بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند... وقتی که می خواستند به راه طلب قدم گذارند و به جستجوی موعود پردازند دو مسئله را پیش خود علامت صدق ادعای مدعی قانمیت قرار دادند یکی رساله بود که شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ و سید مرحوم بود تصمیم داشتم

هر کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حل فرماید به اطاعتش قیام نمایم.<sup>۱</sup> دوم آنکه سوره مبارکه یوسف را به طرزی بدیع که نظیر آن را در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف بنویسند به من فرمودند این کار از عهده من خارج است حضرت موعود که بعد از من ظاهر می شود به صرافت طبع و بدون آن که کسی از آن حضرت درخواست کند تفسیری به سوره یوسف مرقوم خواهد فرمود از استماع این بیان مبارکه چاره جست تقدیم رساله معهوده ندیدم آن را به حضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم به صفحات این رساله نظر لطفی افکنده آن بزرگوار صفحات آن را ملاحظه فرمودند آن گاه کتاب را بسته و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آنرا بیان فرمودند بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم برداشته

بالاخره برخواستم و عرض کردم اجازه فرمایید مرخص شوم آن وقت دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته بود سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند نمی دانستم چه وقت و هنگام است و از دنیا بی خبر ناگهان صدای اذان صبح به گوشم رسید.

بلانفیلد از قول زوجه باب قضیه را به طرز دیگری نقل می نماید:

یک شب سید علی محمد در حالی که حسب المعمول تازه دامادان با عیالش بود گفت امشب یکی از دوستان خیلی صمیمی و بسیار عزیز من که بسیار شائق دیدار و منتظر او هستم به دیدار من خواهد آمد شما بروید بخوابید و منتظر من نشوید زیرا شاید او خیلی دیر بیاید... عیال نامبرده در حالی که در اجرای دستور شوهر خود برمی خواست آثار بارز تصمیمی جدی را در صورت او می خواند و بر اثر فطرت باطنی فوراً دریافت که مهمان شوهرش که منتظر اوست نباید شخص عادی و معمولی باشد

بالاخره صدای پائی شنیده شد و شخص مورد انتظار آمد و زن جوان

می شنید آن چه را که برای او موجب شگفتی بسیار می بود مهمان کسی بود که بعد به نام الباب نامیده شد او به شیراز آمده بود تا مأموریتی را که استاد او سید کاظم بدو داده بود (پیدا کردن موعود) به انجام رساند شخص مورد انتظار بعد از ورود اعلام داشت که در جستجوی قائم موعود می باشد و ضمناً از خورجین خود یک لوح مذکوره که از قبل او (سید کاظم) به آن ها «شاگردان» علاماتی داده بود که به وسیله آن ها می توانستند این مبشر الهی را بشناسند این علامات با خط فارسی و عربی به شکل یک ستاره ۵ پر نوشته شده بود به طوری که خطوط اصلی یک هیکل انسانی را نشان می داد ستاره پنج پر که به شکل هیکل انسانی بود پُر شده بود از نوشتجاتی محتوی توضیحات و علامات شخصی که در جستجویش می بود. در حالی که آن مهمان مشغول قرائت آن لوح بود مهماندار با نهایت توجه بدان گوش می داد بعد آن عمامه سبز رنگ خود را از سر برداشته در حالی که صورتش با یک تبسم پُر معنی براق شده بود گفت: خوب به من نگاه کن آیا من واجد این علامات هستم؟ - مهمان با کمال حیرت گفت این ادعائی بس بزرگ است.

سید علی محمد کاظم رشتی را به خاطر او آورد روزی را در ایام بسیار گذشته که در محضر سید کاظم رشتی ضمن بحث، در سوره یوسف به طور تأکید آمیزی به آنان گفت که بحث آن شب را در خصوص تفسیر سوره یوسف به خاطر نگاه دارند و اضافه کرد که در آینده روزی علت این توصیه مهم بر آن ها آشکار خواهد گردید - بعد سید علی محمد تفسیر مفصلی بر سوره یوسف نوشته و معانی پوشیده داستان را آشکار ساخته و آن را به مهمان خود داد... او مبشر را شناخته بود - کسی را که جستجو می کرد یعنی امام قائم را یافته بود.<sup>۱</sup>

بر طبق حکایت نبیل زرنند، ملاحسین تقریباً تمام اقوام خود را وارد جرگه می نماید و ملا محمد علی بار فروش و ملا علی بسطامی و نیز ملاحسین کسانی بوده اند که از بین پیروان سید یعنی شیخیه نفوذ و موقعیتی داشته اند و دعوت و توصیه آن ها به قبول باب به عنوان ریاست مؤثر و در غالب موارد قبول واقع می شده. همان گونه که می بینیم افراد وارده در حزب جدید یا



به قول بهائیان مؤمنین اولیه کلا از شیخی‌ها بوده‌اند و این استفاده‌ای است که باب و همدستانش از سفره گسترده شده به واسطه شیخ احمد و سید کاظم نموده و به عنوان این که دو نفر به قرب ظهور قائم بشارت می‌داده‌اند عقول جوانان و افراد ساده لوح شیخی‌ها را ربوده و با امیدوار ساختن به فتح و غلبه قائم و تصرف ممالک و قتل کفار و غیره آن‌ها را تشجیع و تشویق به فداکاری می‌کرده‌اند.

به طوری که ملاحظه می‌شود تمام افراد اولیه از شیخی‌ها و از جوانان بسیار کم سن بوده‌اند، طاهره هم شیخی بوده به طوری که خواهیم دید پدر بهاء نیز از ارادتمندان رؤسای شیخیه بوده و ملاحسین هم به قصد پیدا کردن افراد شیخی مأمور تهران می‌شود و برای روشن شدن این مطلب قسمت‌های زیر را از تاریخ نبیل در این جا نقل می‌کنم:

۱۸ نفر معروف به حروف حی یا تبعیت کنندگان اولیه باب عبارت بودند از:

دسته مرکب، ملاحسین، برادرش محمد حسن و محمد باقر خالوزاده او و دسته دیگر ملاعلی بسطامی و ۱۲ نفر همراهانش - طاهره و قدوس که کلاً از شیخیان بوده‌اند.

«باری جناب ملا حسین بعد از آن که اصحاب سید مرحوم را به اجرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند از کربلا به نجف عزیمت کردند میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالوزاده با ایشان همراه بودند... باری این سه نفر به مسجد کوفه رسیدند... پس از چند روز ملا علی بسطامی که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۱۲ نفر دیگر از همراهان خود به مسجد کوفه وارد شدند... اعتکاف چهل روزه ملاحسین که تمام شد به همراهی برادر و خالوزاده‌اش به نجف برگشت و پس از زیارت نجف به جانب بوشهر روان گردید... بر حسب سابقه ضمیمه به جانب شیراز روان گشت و پس از ورود از برادر و خالوزاده‌اش جدا شد و به آن‌ها گفت شما به مسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر من باشید و خود به ملاقات باب رفت...»

صبح هنگام طلوع آفتاب که از منزل باب مراجعت کردم، دیدم ملاعلی بسطامی با ۱۲ نفر همراهانش وارد مسجد ایلخانی شدند. شب ملاعلی به من گفت خوب می‌دانی که اعتماد ما درباره تو چیست ما تو را به اندازه‌ای صادق و راستگو می‌دانیم که اگر خودت ادعا می‌کردی قائم موعود هستی بدون درنگ ادعای تو را قبول می‌کردیم!... من و رفقایم تو را پیروی کرده‌ایم و

تصمیم گرفته‌ایم تا مقصود خود را نیابیم دست از طلب باز ندارید ملا حسین در جواب ملا علی فرمودند: من نظر به امر و فرمان آن حضرت در این شهر به تدریس مشغول شده‌ام تا به این واسطه مطابق دستور مبارکشان آن حقیقت مختفی و مستور بماند. ملا علی یقین کرد که ایشان به گنج مقصود پی برده‌اند. نزد رفیقان خود شتافت و مکالمه خود را با ملا حسین به آن‌ها گفت از این خبر قلوب آنان مشتعل شده فوراً هر یک به گوشه‌ای شتافته به دعا و مناجات پرداختند. یکی در عالم رؤیا به حضور مبارک رسید! دیگری در وسط نماز به حقیقت پی برد! سومی به الهام الهی حضرت محبوب را شناخت! و همه به حضور مبارک مشرف شدند و بدین طریق ۱۷ نفر از حروف حی مجتمع شدند یک شب فرمودند که ۱۷ نفر مؤمن شده‌اند یک نفر باقی است که فردا خواهد آمد فردا عصر در موقعی که باب‌الباب با هیکل مبارک به منزل می‌رفتند جوانی به ملا حسین رسید که معلوم بود همان حین از سفر رسیده ملاحسین را در آغوش کشید و از محبوب عالمیان پرسید ملاحسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداده. چون به حضرت باب اشارت کرد و به ملاحسین گفت چرا مرا از حقیقت امر دور می‌سازی در شرق و غرب عالم جز این بزرگوار دیگری مظهر الهی نیست. ملاحسین شرح قضیه را به حضور مبارک عرض فرمودند، تعجب مکن در عوالم روح با او مکالمه کردیم ما منتظر او بودیم!

طبق منابع بابی در آن شب ملاحسین به عنوان دلیل و امتحان از باب تفسیری دربارهٔ سورهٔ یوسف خواست و سید علی محمد تفسیر را شروع کرد و قسمت اول را که «سورة الملك» نام نهاده بدو داد. این کتاب از مفصل‌ترین تألیف باب و موسوم است به «قیوم الاسماء». باب به ملاحسین لقب «اول من آمن» داد، زیرا وی بیش از هر کس در دام تزویر و خدعهٔ وی افتاده و به تدریج ۱۷ نفر دیگر بدو گرویدند و آخرین آن‌ها ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس است که «آخر من آمن» نیز لقب گرفته و این ۱۸ نفر «حروف حی» را تشکیل می‌دهند که اکنون بدان اشاره خواهم کرد.

### حروف حی

اصطلاح حروف حی ساخته سید باب است و طبق بازی اعداد و حساب حروف که در نزد باب و پیروانش اهمیت فراوانی دارد «حی» مساوی است با ۱۸ ( $ح = ۸ + ی = ۱۰$ ) یعنی هجده نفر و این اشخاص عبارتند از:

- ملا حسین بشرویه. که شرح حالش در متن و توضیحات آمده

است و در یکی از جنگهای قلعه طبرسی، به تیر تفنگ عباسقلی خان

بوده و در هنگام گرویدن به باب بیست و هفت سال داشته. باب پس از فرستادن اتباع خود به قصد تبلیغ به اطراف، خود تنها با او به سفر مکه رفت. در بازگشت ازین سفر نه ماهه بود که قدوس با دو نفر دیگر را حکمران شیراز مهار نموده و در شهرگرداند و باز همین شخص بود که به کرمان برای تبلیغ حاجی کریم خان رفت و باز همین شخص بود که در وقایع بدشت و خراسان و مازندران خمیر مایه فتنه بود.

این هیجده نفر یا به اصطلاح حروف حی (۱ + ۱۸) با خود باب می شود ۱۹ یعنی واحد اول.

#### اعتبار اعداد نزد بابیان

اعتقاد به اسرار حروف و ارقام، از قدیم در بین مردم بوده است. ولی در بعضی از ملل و نحل جنبه خارق العاده و قدسی به بعضی اعداد داده شده و به نظر می رسد که این رسم از معتقدات مردم خرافی کلدی و آشور مانده باشد. اعداد سه و چهار و هفت و دوازده و هفتاد از قدیم الایام بعضی به فال نیک و قلیلی به فال بد گرفته می شدند. چنانکه اکنون نیز عدد سیزده هم در دنیای متمدن مغرب زمین هم در مشرق به نحوست معروف است و هنوز این یادگار دوره خرافات از ذهن بشر بیرون نرفته است.

در فرقه باب گذشته از آن که به عدد و اسرار ارقام و حساب جمل اهمیت داده شده و از این ارقام که صرفاً نتیجه خیال و قرارداد بشری است، اسرار عجیبی توقع دارند، عدد ۱۹ بسیار محترم است و در این باب اشاره به آیه قرآن مجید در سوره المدثر می کنند که می فرماید و علیها تسعة عشر (گو این که در این جا اشاره به ۱۹ ملک دوزخ است) و چنان که دیدیم باب سال را به ۱۹ ماه و هر ماه را به ۱۹ روز تقسیم کرده و بقیه ۵ روز دیگر (در بعضی سال ها ۵ رو بیشتر ۴ سال و کسری) را بی دلیل اساسی، آزاد و «مظاهراً لها» خوانده و این تقسیم بالنسبه شبیه است به تقسیمات زردشتی، از این که ۵ روز آخر سال را به نام گاهنبار صاحب احترامی خاص می دانستند. همان گونه که در تسمیه روزهای هفته هم مانند زرتشتیان هر روز را به اسمی خاص خوانده (در ماه های زرتشتی هر یک از روزها اسمی خاص دارد. اما در میان بابیه فقط هفت اسم است برای هفت روز هفته که در ماه تکرار می شود). می گویند کلام الهی بسم الله الرحمن الرحیم (سوره النمل قرآن کریم) ۱۹ حرف دارد. اما خود آن ها این کلام الهی و آسمانی را به بسم الله الامنع الاقدس تغییر داده اند و گویند این نیز ۱۹ حرف است. حتی گویند نام پنج تن آل الله «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین» سلام الله علیهم نیز ۱۹ حرف است. به همین جهات و روی این توهم که ۱۹ را خاصیتی است، باب تقسیمات تاریخی و گاه شماری را هم بر عدد نوزده

گذارده . مثلاً می نویسد واحد اول از پیدایش باب، واحد مساویت با ۱۹ سال (و + ۱ + ح + د = ۶ + ۱ + ۸ + ۲). یعنی ۱۹ سال بعد از سال ۱۲۶۰ که باب ادعا کرده (۱۲۶۰ + ۱۹). در تعداد مریدان هم باز مبنای حساب «واحد» است. واحد اول بابیه عبارت است از خود سید با هیجده نفر مؤمنین اولیه که ذکرشان گذشت<sup>۱</sup>.

قره العین، همان گونه که دیدیم یکی از یاران علی محمد شیرازی و از همان حروف حی است. درباره این زن داستان های زیادی بر سر زبان ها است مخصوصاً که بابیان و بهائیان هر چه خواسته اند در این مورد داد سخن داده اند تا او را بیشتر برجسته کنند.

اعتضاد السلطنه در کتاب فتنه باب

شرحی درباره قره العین دارد و همان گونه که بوده وی را معرفی کرده است. ما نیز در این جا از آن نوشته ها بهره می گیریم.

بعضی او را زرین تاج نوشته اند -

کتاب نیکلاو مفتاح باب الابواب - ولی چنین به نظر می آید که نامش فاطمه و کنیه اش ام سلمه و لقبش زکیه بوده است (کتاب ظهور الحق) پدر قره العین او را به نام مادر خود فاطمه نامیده بود ولی به پاس احترام مادر او را به آن نام صدا نمی کرد بلکه او را او سلمه بانگ می زد قره العین<sup>۲</sup> در سال ۱۲۳۳ - ه در خانواده ای مذهبی و اهل علم و روحانی که مجتهد نیز بودند متولد شد. پدرش ملا صالح برغانی با دو برادر دیگر خود ملا محمد تقی و ملا محمد علی هر سه صاحب درجه اجتهاد و در سراسر ایران معروف بودند، به خصوص برادر بزرگ ایشان



قره العین: تصویر منحصر به فردی از او می باشد

۱- ایضاً ص ۱۱۷.

۲- ظهور الحق ص ۳۱۱- ج ۳ و کواکب ج ۱ ص ۶۰.

ملا محمد تقی برغانی فقیهی مشهور و در رعایت دقایق دین مبین اسلام بی نهایت باریک بین و سختگیر بود. و او اول کسی است که با شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ ق) مؤسس فرقه شیخیه، بر سر این مسأله که بعث اموات با بدن عنصری است یا جسد جوهری، در افتاد و چون شیخ احمد عقیده داشت که بعث با جسد هورقلیائی انجام می‌گیرد ملا محمد تقی نظر او را مخالف کلام خدا دانست و او را کافر خواند و مردم را از دیدار وی منع نمود و شیخ احمد هر چه کوشید، نتوانست مردم را دوباره به دور خویش خواند و حتی درین باره به پیشنهاد یکی از طرفداران خود رساله‌ای نوشت به نام «اجوبة المسائل» و در آن از نظریه خود دفاع کرد. ولی نفوذ ملا محمد تقی مانع از آن شد که بساط شیخ احمد را دوباره رونق نخستین باز آید.<sup>۱</sup>

از آن تاریخ به بعد دشمنی مابین ملا محمد تقی و سلسله علمای شیخیه برقرار بود و عاقبت نیز درین راه به قتل رسید. برادر دیگر وی ملا صالح هر چند که در امر دین متعصب بود، اما نسبت به شیخیه، مانند برادر خود، دشمنی نداشت و خود را در این بحث و نزاع بی طرف می‌گرفت. اما برادر سوم یعنی ملا محمد علی نزد شیخ احمد احسائی تلمذ نموده و طرفدار جدی وی گردید.

در چنین خانواده‌ای بود که فاطمه دختر ملا صالح متولد شد. فاطمه هوش و فراستی عجیب و حافظه‌ای بس توانا داشت. همین عوامل سبب گردید که وی در درس و بحث و فراگرفتن مقدمات علوم اسلامی پیشرفت شایانی کند، به خصوص که وی در خاندانی روحانی و اهل بحث در علوم دین، متولد شده بود. ملا محمد تقی و برادرانش در همسایگی منزل خود دو مدرسه ایجاد کرده بودند: یکی برای طلاب، دیگری برای افراد خانواده خود. در این مدرسه اخیر همیشه بین عموها و فرزندان ایشان و برادران با یکدیگر مباحثه و محاجه برقرار بوده و فاطمه درین مباحثات و مشاجرات شرکت داشت و به همین جهت از کودکی با اصطلاحات دینی و احادیث و اخبار عملاً خو گرفته و درین مباحثات ورزیده شده بود، تا این که گویا اطلاعات بسیط وی موجب تعجب بعضی از مردم سطحی و عامی و همسایگان شده و عده‌ای از زنان در مسائل فقهی مورد احتیاج مذهبی خویش از او کمک می‌گرفتند.

فاطمه اغلب در مباحثات پدر و عموی خود مداخله می‌کرد و اشکال می‌گرفت یا اشکالات خود را می‌پرسید.

ملا محمد تقی که برادرزاده خود را، در عین داشتن اطلاعات دینی، صاحب جمال نیز

دید وی را برای پسر خویش ملا محمد خواستگاری کرد و فاطمه به خانه شوی رفت و از او سه فرزند آورد: دو پسر و یک دختر. از پسران او بعدها یکی به شیخ اسماعیل معروف شد دیگری به شیخ ابراهیم. در همین مواقع بود که اختلاف بین متشرعه و شیخیه سخت بالا گرفته بود و ملا محمد تقی به شدت از عقاید و روش متشرعه حمایت می‌کرد و به شیخیه حمله می‌نمود. ولی چنان که گفتیم ملا محمد علی برادر کوچکتر او به فرقه‌ی شیخیه گرویده بود و هم او بود که فاطمه را نیز با اصول مذهب شیخ احمد آشنا ساخت -

فاطمه سخت به اصول و عقاید شیخیه علاقمند شد و به زودی با سید کاظم رشتی که پیشوای مسلم و متفق علیه شیخیه و شاگرد خلف شیخ احمد احسائی بود مکاتبه پیدا کرد. سید وقتی مکاتیب و سؤالات وی را دید، از احاطه وی بر مسائل دینی تعجب کرده و به رسم زمان، وی را به عنوان تشویق «قره العین» خواند<sup>۱</sup>.

از آن تاریخ به بعد استمرار مطالعه در آثار شیخیه و تفحص کتب ایشان تمام حواس قره العین را به خود معطوف داشت و کم کم زندگی او را عوض کرد و باعث شد از زندگی و هدف زناشویی به دور افتاده و رهسپار کوی و کوچه و بازار شود. اعمال وی با عقاید شوهر و طرز استدلال و قیاسات پدر شوهر خویش موافقت نداشت و هر ساعت کارشان به بحث و مشاجره و مجادله می‌کشید و سرانجام چون این وضع برای هیچ کدام قابل تحمل نبود، قره العین با داشتن سه فرزند از شوهر و خانه و زندگی بریده، به منزل پدر خود رفت.

قره العین هم چنان با حرارتی هر چه تمام‌تر به مبادی و عقاید شیخیه پرداخته بود و مرتباً با سید رشتی مکاتبه می‌کرد و اقوامش چون چنین دیدند صلاح دانستند که وی سفری به کربلا کند شاید مسافرت و سیر و سیاحت خاطر او را از این اشتغال جنون‌آمیز منصرف نماید، به خصوص که در این موقع خواهرش مرضیه با شوهر خود عازم عتبات بود.

قره العین به شوق دیدار سید راه افتاد، تا این که به کربلا رسید و برق خیره‌کننده گنبد‌های طلای مزار سبط پیغمبر اکرم، حسین بن علی سرور شهیدان و سید جوانان اهل بهشت به چشمان او خورد. اما در این هنگام مرشد وی سید کاظم مرده بود و شاگرد مشتاق نتوانست روی معلم خود را ببیند. قره العین در خانه حاج سید کاظم نزد زوجه وی ماند و بساط درس و بحث سید را ادامه داد.

در آن روزگار نیمی از شاگردان سید به قصد دیدار شخص مقصود یا به اصطلاح خود شمس حقیقت گرداگرد ایران به تکاپو افتاده بودند. از جمله یکی از شاگردان وی به نام ملاحسین

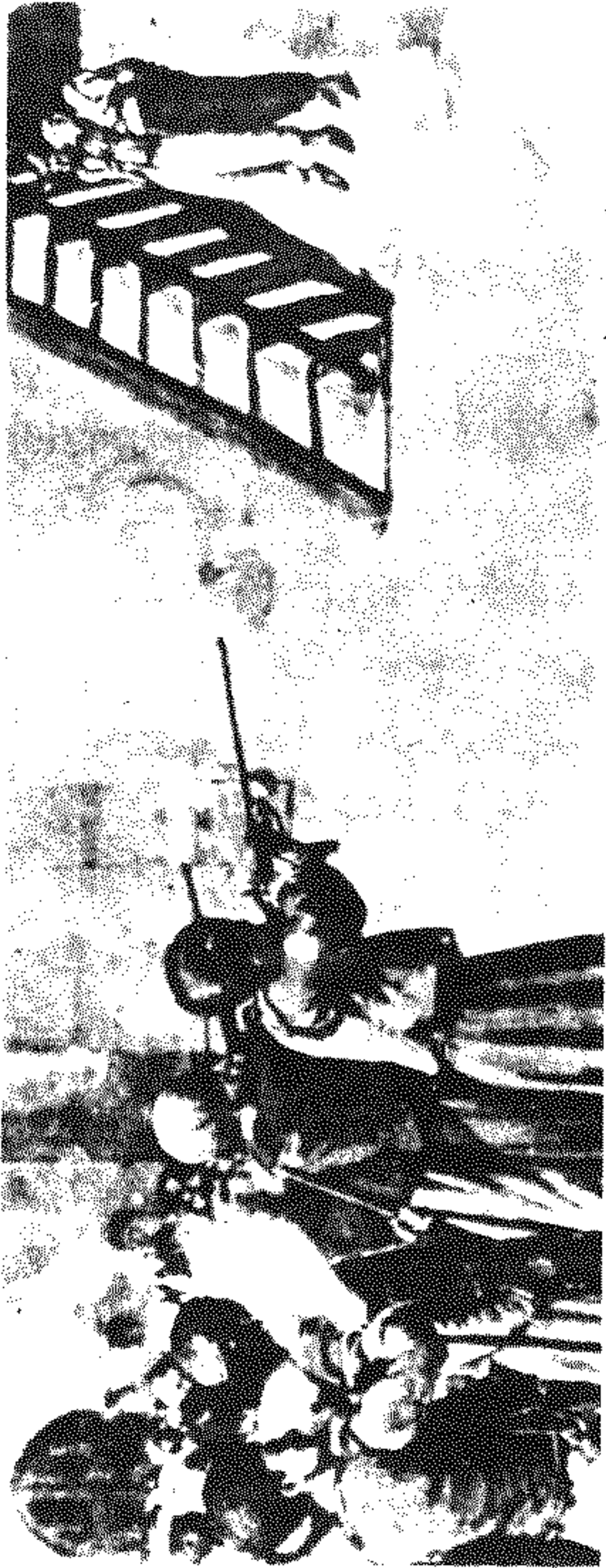


بشرویه‌ای که به او اشاره شد پس از اعتکاف در مسجد کوفه و تحمل ریاضت و چله نشینی، به سوی اصفهان و فارس روانه شد و قره‌العین بدو نوشت که اگر به مقصود رسیدی مرا از نظر دور مدار. ملا حسین نیز پذیرفت.

در حالی که اصحاب سید رشتی کوچه به کوچه کو به کو، در پی شخص مقصود می‌گشتند، قره‌العین حوزه درس سید رشتی را تجدید کرده بود و در پس پرده می‌نشست و به رفع و حل و طرح اشکالات دینی و فقهی می‌پرداخت و بساط شیخه را همچنان گرم نگه می‌داشت.

از آن طرف ملاحسین به کیفیتی که ذکر شد، در شیراز به دام سید باب افتاد و به او گروید و ضمناً مکتوب قره‌العین را هم بدو نشان داد. باب او را هم در اعداد حروف حی یعنی ۱۸ نفر اولیه قرار داد. قره‌العین تنها کسی که هم غائبانه جزء حروف حی شده و هم بالاخره سید علی محمد را ندیده<sup>۱</sup>.

رسیدن کاغذ ملاحسین و ورود ملاعلی بسطامی یکی دیگر از مبلغین بساط ادعائی پوچ سید علی محمد، قره‌العین را که ماده‌اش برای شور و شر مستعد بود دگرگون ساخت به طوری که علناً مُبَلِّغ باب شد و این معنی موجب اعتراض مردم متدین و



... فتوای روس در تبریز با نقاشی ماهر تکبار خندق رده، و نقشه آن دوچند مظهر را که تکبار خندق افتاده بود برداشت. (تاخیص تاریخ نیل زرندهی عبدالحمید اثر آلف. ص ۵۳۳)

... روزگاری فتوای روس با نقاشی حاضر شده و نقشی آن دوچند را بوضعی که در تکبار خندق افتاده بود برداشت... (کتاب مقاله سیاح به نوشته عباس افندی، ص ۴۹)

با فصاحت و بلاغت او می‌بود مردم از روی تعصب فتوای قتل عمومی خود را داد مسلمان کربلا گردید، تا آن جا که مردم پاکدین تحمل این مزخرفات را نکرده، ازدحام

عجیبی نمودند و خانه سید رشتی را که محل سکناي قرّة العین بود سنگباران کردند. نزدیک بود در این شورش عده‌ای کشته شوند تا این که سرانجام والی عراق آن زن را به بغداد تبعید کرد. در این شهر، وی ابتدا به خانه شیخ محمد شبل رفت، ولی پس از آن که در آن جا هم مایه فساد شد و بساط تبلیغ راه انداخت والی او را مجبور به اقامت در خانه محمود افندی آلوسی کرد و او با همراهان خود یعنی مادر و خواهر ملاحسین بدان خانه رفت.

قرّة العین از همان روز که سخنان واهی سید علی محمد را پذیرفت، دیگر اصول دیانت اسلام را رعایت نمی‌کرد و در این راه از سایر مریدان سید بلکه از مرشد گمراه و سخیف العقل خود نیز جلوتر افتاد. او اول کسی بود که علناً به حدود دیانت اسلام جسارت و تجاوز کرد، بدین معنی که چون در کربلا، مردم و کسبه از راه حفظ طریقه حقه اسلامی خود به سید علی محمد و طرفداران گمراه وی دشنام می‌دادند، مریدان باب به عنوان این که هر که شیعه کامل و رکن رابع را سب کند کافر است، از بازاریان چیزی نمی‌خریدند و نمی‌خوردند. پس از آن که رساله فروع باب منتشر شد و در آن رساله، باب نظر آل الله را یکی از مطهرات (به کسرها) دانسته بود، قرّة العین از روی ضلالت و گمراهی به اصحاب خود گفت: از آن جا که من مظهر حضرت فاطمه (ع) هستم آنچه در بازار می‌خرید بیاورید تا نظر کنم و هر چه من نظر نمایم طاهر می‌شود. مریدان وی نیز چنین کردند.

چنانچه در متن گذشت رسم بایبیه این بود که هر یک از کسان خود را به نام یکی از آل الله و عترت خیرالمرسلین می‌خواندند و آن زن نیز برای خود چنان عنوانی جعل کرده بود. قرّة العین به حجاب هم عقیده نداشت. در ایام اقامت بغداد، هر چند در برابر مردم از پس پرده گفتگو می‌کرد، ولی در میان مریدان خاص خود مقید به حجاب نبود بلکه بی آنکه روی خود را بپوشاند در برابر آنان ظاهر می‌شد و به بحث و مشاجره می‌پرداخت. عده‌ای از معتقدین باب که هنوز نفهمیده بودند که غرض چیست به این کار اعتراض کردند. قرّة العین به احادیث متوسل شد و بعضی اقوال که ستروجه و کفین لازم نیست استشهاد نمود. اما چون نتوانست اعتراض صحیح آنان را جواب دهد، قرار بر این شد که از سید علی محمد درین باره پرسشی شود. بنابراین نامه‌ای به همراه یکی از محارم سید کاظم به نزد سید علی محمد در شیراز فرستادند. قاصد پیغمبر دروغین و پیشوای گمراهان را در شیراز نیافته در پی او به اصفهان رفت. چون از آن جا نیز سید علی محمد را به ماکو برده بودند.

در ماکو نامه قرّة العین و مخالفین به نظر باب رسید. باب آن نامه را جواب داد و همراه قاصد پس فرستاد. وقتی جواب رسید، گروه بایبیه در کاظمیه جمع شدند و کاغذ را خواندند. در این نامه پس از آن که میرزا علی محمد، مخالفین قرّة العین را «متزلزل» خوانده بود، راجع به

قرّة العین نوشته بود:

«... و اعلم أنّها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة»

از آن لحظه کلمه طاهره لقب وی قرار گرفت. هر چند که بر اثر این تویع عده زیادی سر از اطاعت پیچیده و بساط جدید را که مخالف اسلام بود ترک کردند، ولی موقعیت این زن در نزد کسانی که هنوز در مرحله اطاعت باب بودند بالا رفت.

طی اقامت در بغداد طاهره از بحث و تبلیغ دست برداشت و علمای اهل سنت و تشیع را به مجادله بلکه به مباحله فرا خواند و مجموع سر و صدای وجوه مردم و علما را در آورد تا آنجا که به امر سلطان عثمانی وی را از عراق به ایران تبعید کردند<sup>۱</sup>. ورود این زن به ایران نیز بی سر و صدا صورت نگرفت، بلکه مریدان و شاگردان وی به تعداد زیادی وی را بدرقه کردند. عده‌ای او را تا کرمانشاه و بعضی تا همدان وی را همراهی نمودند. هر جا پای قرّة العین می‌رسید آشوب به پا می‌شد. چون از دعوت و تبلیغ و علما طبق وظیفه خود از منع و جلوگیری انتشار عقاید وی باز نمی‌ایستادند. وی در کرمانشاه چهل روز توقف نمود و در این مدت آشوب و هیاهویی به راه انداخت. حتی مجتهدین شهر را به مباحله دعوت کرد تا آن که آقا عبدالله مجتهد به ستوه آمده مخفیانه کسی پیش خویشان وی فرستاد که وی را به نحوی از کرمانشاهان بیرون برند. اقرباء وی نیز به کمک افراد تابعه صفر علی خان سر تیپ، شبانه وی را از کرمانشاه بیرون بردند. ولی در همدان هم باز بساط تجدید شد و جنگ و نزاع در گرفت تا این که بالاخره برادران وی رسیده او را به رفتن به قزوین راضی کردند. قرّة العین مریدان خود را نیمی امر به مراجعت و نیمی امر به اقامت همدان نمود و تنها چند نفر با او همراه شده به قزوین رفتند و پس از یک ماه متوقفین در همدان نیز اجازه مراجعت یافتند.<sup>۲</sup>

همین که قرّة العین به قزوین وارد شد در آن شهر جنب و جوشی برپا گردید. عده‌ای فریفته کلمات وی شدند و اکثراً نیز برای تحقیق و کنجکاوی از کار این زن به وی روی آوردند و کار وی سخت بالا گرفت.

بدیهی است که ملا محمدتقی فقیه متدین بزرگوار گذشته از بدنامی و رسوائی ارتداد برادرزاده، نمی‌توانست توهین و حمله او را به دیانت اسلام تحمل کند و نسبت به این وضع سخت اعتراض می‌کرد و چون شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و اخیراً سید باب را موجد این اغتشاش و هیاهو می‌دانست بر سر منبر بدانان سخت حمله می‌کرد و از اظهار سب و لعن خودداری می‌نمود. یک علت دیگر برخورد شدید ملا محمدتقی با قرّة العین هم این

۱- همانجا، ص ۱۷۲.

۲- فتنه باب، ص ۱۷۳.

بود که در ابتدای ورود به قزوین هر چه با او به زبان کتاب خدا و احادیث محاجه کرد، برادرزاده زیر بار نرفت و حتی حاضر نشد دوباره با ملا محمد شوهر خویش زندگانی کند. بدین عنوان که گفت وی شیعیان کامل (شیخ احمد و سید کاظم و سید باب) را لعن می کند پس کافر است و من طاهر ام و میان ما، صلح و آشتی امکان پذیر نیست. به هر حال ملا محمدتقی همچنان بر سر منبر حمله به بابیه می کرد. حتی وقتی یکی از آنان را که تازه به قزوین وارد شده بود به امر او مردم با سنگ و چوب بزدند و او را به نزد ملا آوردند او هم فرمان داد تا وی را به سختی فلک کردند و چوب زیادی زدند. این واقعه بر کینه بابیه متعصب و تند افزود، آنان قصد قتل آن پیرمرد را نمودند.

با این که بابیه سعی دارند که قره العین را از تهمت قتل ملا محمدتقی مبری بدانند و در این باره توجیهاتی می کنند، ولی مدارک متقن تاریخی ثابت می کند که قتل آن مرد روحانی به امر و اطلاع وی بوده است. چه یک چند روز قبل از وقوع این قضیه، وی جمعی از افراد عرب را که به همراهی او تا قزوین آمده بودند، به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آنان که گفت چرا شیخ صالح و ملا ابراهیم و دیگران نمی آیند؟ گفت آنان برای کار مهمی مانده اند و به زودی در این شهر غوغائی خواهد شد و من نمی خواهم که شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید.

پانزده روز بعد از این امر، واقعه قتل ملا محمدتقی پیش آمد. کیفیت آن به اختصار چنین است که در هنگام سحر وقتی ملا محمد بر سر سجاده نشسته بود، شیخ صالح نام شیرازی از متعصبین مذهب شیخیه و از معتقدین پابرجای باب وی را با سر نیزه ای مجروح کرد و زخمی منکر بر دهان ملا محمد زد به طوری که زبان وی شکافته شد. تا دو روز، روحانی پیرمرد بیچاره که شهید راه حقیقت جوئی خود و تعصب جمعی بی دین گمراه من جمله برادرزاده و عروس خود شده بود زنده بود و با وجود آن که سخت تشنه می شد، نمی توانست به علت زخم زبان و دهان آب بنوشد. بالاخره با وضع فجیعی بدرود حیات گفت.

روحانی متدین و پیرمرد عاجز را به جرم داشتن عقیده ای کشتن، آن هم بدان وضع دلخراش، به خصوص که قاتل برادرزاده، وی باشد، جرمی است که به هیچ گونه پرده پوشی نمی توان کرد. البته مخالفین این فرقه تا آن جا که توانستند در زشتی این عمل مطالب مفصلی گفتند و نوشتند و حتی زشتی این عملیات به حدی بوده که بعدها اهل فرقه نیز به تندروی های قره العین چندان روی رضایت نشان نداده اند. چنان که خواهیم دید، میرزا حسین علی بعدها در حق قره العین و تندوی های وی گفته است که قره العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی توانیم به در آوریم.

به هر حال این عمل قره‌العین تأثیر عجیبی در مردم قزوین کرد و مردم که نسبت به مجتهد اعلم و بزرگوار خویش ارادتی بی حد داشتند جداً تقاضای قصاص قاتلین او را نمودند، به خصوص که ملا محمد پسر ملا محمد تقی - که پس از کشته شدن مسلمانان او را شهید ثالث خواندند - بر اثر کینه رفتار گذشته که آن گاه پدرکشی هم بدان اضافه شده بود در اجرای حکم اخذ و قتل کشندگان پدر، خاصه قره‌العین، جهدی فراوان کرد<sup>۱</sup>.

در پی این قتل حکومت دست به کار توقیف و حبس مظنونین شد. ولی یکی از بابیه به نام سید صالح شیرازی در نزد حاکم صریحاً اقرار به قتل نمود تا مگر سایر رفقا و همکاران را از قتل برهاند، حکومت وی را نیز توقیف نمود، ولی دست از تعقیب بر نداشت.

بالاخره پس از پرسش و استنطاق، شش نفر از بابیه را گرفتند و به طهران فرستادند. از آن جمله میرزا صالح عرب و میرزا ابراهیم محلاتی که هر دو از واردین به مسائل شیخیه بوده و همراه قره‌العین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که از دست مأمورین بگریخت و یک چند متواری بود تا آن که به اصحاب ملا محمد علی بارفروشی ملقب به قدوس پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلوله توپ بر سرپوش اطاق ملا محمد علی افتاد و آتش گرفت. شیخ خواست آتش را خاموش نماید اما گلوله دیگری بر سرش آمده او را هلاک کرد.

از این شش نفر حاجی اسدالله چون فوق العاده پیر بود، بر اثر رنج و سفر و سخت‌گیری‌های مأمورین قبل از رسیدن به تهران در گذشت و شیخ صالح عرب را نیز به ملا محمد سپردند و به دست وی سرش بریده شد ولی شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنان که گفتیم موفق به فرار گردید.

ملا محمد که هنوز از قتل پدری شریف و بزرگوار سوزان و ملتهب بود، می‌خواست که سه نفر بقیه را نیز بکشد، ولی ناصرالدین شاه بدین امر رضایت نداد. ملا محمد هر قدر التماس کرد مفید نیفتاد تا بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به قزوین برده دور قبر پدر بگرداند و سپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد. ملا محمد سه تن قاتل را به قزوین برد ولی طی بلوایی دو نفر دیگر یعنی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی که صاحبان دعوا آن دو را به درختی بستند و در معرض تماشای مردم، مردم هجوم کرده آنان را مجروح و مقتول ساختند. شک نیست که ملا محمد نیز به قتل آنان راضی بوده.

با این همه مجازات و قصاص، باز هم ملا محمد امام جمعه تشفی نیافت بلکه از این که



می دید قره‌العین با آن که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده به حق بر خشم و خشونتش افزوده می شد. به همین نظر شروع به سر و صدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قره‌العین که در خانه حاکم به عنوان توقیف به سر می برد و از طرف ملا محمد شوهرش نیز تحت نظر بود سخت گرفتند.

چون در این هنگام از بزرگان بابیه کسی بدو نزدیک نبود، وی کاغذی به تهران برای میرزا حسینعلی پسر میرزا بزرگ نوری فرستاد. این شخص و برادرش میرزا یحیی صبح ازل از اولین گروندگان باب و بدعت نوین وی بود. نامه قره‌العین مشعر بر وضع حال وی و استمداد از میرزا حسینعلی بود. نجات قره‌العین از حبس و آمدن او به تهران برای بابی‌ها لزومی تمام داشت، به خصوص که هم چنان که ذکر می شود فکر تشکیل انجمن بدشت و طرح بدعت‌های سوء این فرقه در میان بود و بدیهی است بدون وجود قره‌العین که از بانیان این اساس بود انجمن عمومی نمی توانست تصمیمی بگیرد. میرزا حسین علی نوری، میرزا هادی از طایفه فرهادی قزوین را به یاری قره‌العین فرستاد و او به کمک زنان خانواده خود توانست قره‌العین را از خانه حاکم ربوده مخفیانه به اتفاق یک نوکر به نام قلی به تهران آورد. این کاروان کوچک برای آن که به چنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیر عادی خود را به قریه اندرمان نزدیک حضرت عبدالعظیم رسانید.

از این نقطه، قلی برای اعلام ورود طاهره به خانه میرزا حسین علی شبانه به اندرمان رفت و قره‌العین را همراه برادر خود موسی به خانه‌ای که برای او تهیه کرده بود، فرستاد. چند روز پس از این واقعه سران بابیه به طرف خراسان روانه شدند و در ناحیه بدشت متوقف گردیدند. از خراسان هم ملا محمدعلی قدوس به آنجا رسید. این عده به دو اردو تقسیم گردید:

یک دسته تحت ریاست ملا محمدعلی بار فروشی ملقب به قدوس، دسته دیگر به ریاست قره‌العین و میرزا حسینعلی نوری.

«بدشت ناحیه‌ای است محدود از شمال به کوه‌های بسطام و دامنه کلاته از مشرق به خیرآباد و از طرف جنوب به قریه سعید آباد و از طرف مغرب به باغ زندان و شاهرود. آثار و خرابه‌هایی از کاروانسراها و آب انبارهای شاه عباسی در آن دیده می شود و چون در قدیم محل عبور و مرور قافله‌ها و مسافرین خراسان و طهران و مازندران بوده، اهمیت بیشتری داشته ولی پس از احداث جاده اتومبیل روکه از یک کیلومتری آن می گذرد اهمیت سابق خود را از دست داده است. مسافتش تا شاهرود هفت کیلومتر و دارای آب و هوایی معتدل و زمینی حاصل خیز



است. بدشت از نظر تقسیمات کشوری، اکنون جزو دهستان زیر استاق از توابع شاهرود است. در این ناحیه کاروان بابیه که جز سه چهار نفر، بقیه از مقصد و علت حرکتش بی اطلاع بودند، متوقف شد. سه نفر پیشوای آنان هر یک در باغی سکونت گزیدند و سایرین نیز در زیر چادرها مستقر شدند.

اجتماع بدشت برای دو منظور بود: یکی نجات باب از زندان ماکو دیگر تعیین تکلیف بابیه با دین اسلام و اعلام جدائی و مخالفت صریح با دیانت اسلام. راجع به نجات باب، چون مسافرین زیاد از آذربایجان به تهران می آمدند به خصوص که بابیه خود به ماکو، سفرهای مکرر می کردند و از جمله ملاحسین بشرویه پس از دیدار باب، وضع سخت او را به اطلاع یاران خود رسانده بود، بابیه تصمیم به نجات او گرفتند.

نتیجه تصمیمات بزرگان بابیه در بدشت این شد که به هر قیمتی هست باب را از ماکو یا به قول سید علی محمد ارض باسط برهاند و ترتیب کار را چنین نهادند که دعاء و مبلغین به اطراف بفرستند تا کلیه مؤمنین به باب را تشویق به مسافرت به ماکو نمایند و پس از آن که اجتماع به اندازه کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو باب نمایند. اگر شاه مخالفت کرد با حمله به سرباز خانه و قراولان سید علی محمد را از زندان خارج کنند و در مقابل دولت بایستند و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند به خاک روسیه پناه برند<sup>۱</sup>. در اخذ این تصمیم قره العین بیش از دیگران اصرار داشت و این پیشنهاد اثر فکری او بود که به کمک فصاحت و شور مخصوصی به سایرین قبولاند.

اما موضوع دوم به این سادگی نبود. قره العین زنی بود که می خواست هرگونه قید و بندی را از دوش خود بردارد به همین جهت با آن که در مقابل مردم، در ابتدا نسبت به کلیه ظواهر شرع اسلام تظاهر می کرد، ولی باطناً از قیود و رسومی که هر آئینی از داشتن آن ناگزیر است دلتنگ بود. قره العین هم از آن گونه اشخاصی بود که اصرار داشت آنچه اسلام آورده در هنگام ظهور باب ملغی و منسوخ است و چون باب قائم حق دارد در مذهب تصرف نماید، پس شریعت اسلام از ظهور قائم دیگر منسوخ است و چون قائم هنوز احکام و تکالیف جدید را مدوّن و تکمیل نکرده است، زمان، زمان فترت است و کلیه تکالیف از گردن مردمان ساقط است. از سه نفر رؤساء بدشت میرزا حسینعلی عقاید قره العین را تأیید می کرد و ملا محمد علی بار فروشی هر چند خود نیز چنین می خواست ولی جرأت ابراز این معنی را نداشت.

بالاخره افسون آن زن عجیب بر ریا و تظاهر ملا محمد علی غلبه کرد و او نیز در برابر حسن و فصاحت و وجاهت وی سپر انداخت. پس از آن که در قسمت نهائی امر موافقت حاصل شد، پیدا کردن راه حل این منظور سخت مشکل می نمود. قره العین خود مشکل را حل نمود. بدین معنی که پیشنهاد کرد: من روزی در هنگام موعظه روزانه بی حجاب خود را به مردم می نمایانم. امر از دو حال خارج نیست یا خواهند پذیرفت که فهوالمطلوب یا جمعی که در حال تزلزلند اعتراض خواهند نمود و برای شکایت نزد قدوس که در آن روز نباید در مجلس حاضر باشد خواهند رفت. وی ایشان را به سخنان گرم و نرم ولی دو پهلو و موجب شک چند روز نگه خواهد داشت و چون به موجب مذهب اسلام زنان مرتده (برخلاف مردان که مستحق اعدامند) باید با نصیحت و دلالت و موعظه به راه راست هدایت شوند، قدوس مرا مرتده اعلام خواهد کرد و روزی با من مباحثه خواهد نمود و من در این مباحثه وی را مجاب خواهم کرد تا مردم قانع شوند به خصوص که تا آن وقت شور و حرارت اولیه از بین رفته و چشم و گوش آنان پر شده است. این نقشه شیطانی به اتفاق آراء تصویب شد و قره العین برای اجراء آن آماده گردید در روز معین، بابیه به طریق مألوف برای شنیدن سخنان قره العین حاضر شدند. چه معمول این بود که هر روز یکی برای آن گروه موعظه کند. قره العین که در آن روز بهترین لباس خود را در بر کرده و صورت گندمگون و حسن خداداد خود را به کمک مشاطه به بهترین طرزی آراسته بود حسب معمول در پشت پرده قرار گرفت و شروع به سخن نمود. فصاحت عجیب و حرارت کلمات به خصوص اضطراب وی در برابر کار فوق العاده ای که می خواست انجام دهد، تأثیر کلام وی را به حد اعلی رسانده بود. بدیهی است که سخنان او از چه مقوله بود. وی گفت:

«... ای اصحاب این روزگار از ایام فترت شمرده می شود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة کاری بیهوده است. آنگاه که میرزا علی باب اقالیم سبعة را فروگیرد و این ادیان مختلف را یکی کند تازه شریعت خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد. هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس، زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهمیم باشید که در این امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود...»

در میان همین بحث پر حرارت به اشاره قره العین پرده به یک سو افتاد و قره العین همچون زنان پیروی افسانه ای در برابر کسانی که منتظر همه چیز بودند جز این منظره، ظاهر

شد. اثر این عمل شدید بود چه عده‌ای دست‌ان خود را بر صورت گرفته صدا به اعتراض برداشتند و عده‌ای از آن محل فرار کردند و تنها چند نفری خیره خیره به حسن و جمال وی نظر دوخته بودند. قره‌العین برای جلب قلوب، چند قدمی در میان صفوف آنان رفت ولی این کار نتیجه‌ای نداد و بالاخره میرزا حسینعلی عبا‌ی خود را بر دوش او انداخته وی را از صحنه بیرون برد. کسانی که قدری باهوش بودند و هنوز ایمانی در دل داشتند، به زودی حس کردند که این مقدمات برای چه نتایجی است و از همان لحظه خود را کنار کشیدند و کیش جدید را ترک گفتند، ولی عده‌ای دیگر به صورت اعتراض به نزد قدوس رفتند و قضایا را برای او بیان نمودند. قدوس اظهار تعجب کرده گفت:

«اگر چنین است که شما می‌گوئید قره‌العین مرتد شده است. اما شاید هم مقصود بزرگتری داشته باشد.»

قدوس در عین آن که مطابق عقیده و سلیقه معترضین صحبت کرد، با کلمات دو پهلو و جمله‌هایی یکی به نعل و یکی به میخ، در دل معترضین ایجاد شک و شبهه نمود. مثلاً راجع به کیفیت حجاب گفت:

«هر چند که جنبه عرفی حجاب بیشتر از جنبه شرعی آن است ولی بالاخره لازم می‌باشد. اما شما باید بدانید که در صدر اسلام هم زنان بی حجاب بودند، تا وقتی که یکی از اعراب بی ادب نسبت به عایشه زوجه پیغمبر اسائه ادبی کرد. از همان لحظه آیه حجاب نازل شد. با این همه به این کیفیت امروز حجاب معمول نبوده در قرآن هم فقط راجع به زنان پیغمبر است. با این همه وجود چادر لازم است. چه گذشته از آنکه سنتی شده است، حافظ عفت و ناموس زنان ماست گو این که محققاً اگر رسم بر غیر از این جاری شده بود، مردان با آن خو می‌گرفتند و چنین سخت‌گیری نمی‌کردند.»

اما در مورد نسخ قرآن و رفع تکالیف و وضع شریعت جدید هیچ کس جرأت اظهار چنین مطالبی را ندارد. تنها مهدی (ع) باید آنچه را منظور قرآن است برای ما تشریح کند. بدین ترتیب قدوس با معترضین کنار می‌آمد و در ضمن هم گوش آنان را به بدعت جدید پر می‌کرد و در دل پاک و ساده آنان ایجاد شبهه می‌نمود. در خلال این چند روز قره‌العین کسانی را که نسبت بدو وفادار مانده و عمل او را در عین مصلحت تمیز داده بودند به دور خود جمع کرده آئین یا بهتر بگویم بدعت جدید را برای ایشان توضیح می‌داد. در ضمن هم ملا محمدعلی قدوس وی را کافر خواند. روزی قدوس در محضر درس معمولی خود نشسته بود که دو نفر

جوان از یاران قره‌العین از در وارد شدند و گفتند:

... می‌فرماید که شما بی آن که جسارت بحث و مکالمه داشته باشید از ما بدگوئی کرده‌اید. این رسم نیست. با ما مباحثه کنید. در این صورت هر که مغلوب شد از غالب اطاعت کرده از گفتار خود باز خواهد گشت....  
قدوس گفت:

«این زن از دین خارج شده و من مایل نیستم او را ملاقات کنم یا با وی

بحثی نمایم.»

آن دو مرد گفتند:

این جواب مأموریت ما نیست، ما مأموریم که شما را به لطف و خوشی نزد ایشان ببریم و اگر نیائید سر شما را خواهیم برید یا این که شما ما را بکشید. از این سه صورت کار بیرون نیست.

قدوس رو به اصحاب خود کرده گفت:

«رأی رأی شماست، هر چه بگوئید مطیعم.»

میریدان پس از یک بحث شدید مباحثه را بر ریختن خون ترجیح دادند و قدوس به نزد قره‌العین رفت و صحنه ساختگی قبلی تشکیل شد و قره‌العین شروع به سخن کرد و ثابت کرد که مطابق اخبار و احادیث، مهدی باید حقایق را به مردم بیاموزد و در مقابل او، عمل و قوانین کلیه انبیاء سلف و بی ارزش است. قدوس بر طبق نقشه قبلی حساب شده اقرار کرد که گفتار و کردار قره‌العین صواب بوده و از گفتار سابق خود نسبت به وی معذرت خواست و کلیه اصحاب بدانند این صحنه‌ها تماماً ساختگی و مطابق نقشه بوده سر اطاعت نهادند و بدعت جدید را پذیرفتند.<sup>۱</sup>

وقتی کلیه افراد مجتمع در بدشت آئین اباحی جدید را پذیرفتند زن و مرد در یکدیگر افتادند و افسانه باغ اپیکور را لباس حقیقت پوشاندند و به اندازه‌ای افتضاح کردند که حتی مورخ متدین بابی حاجی میرزا جانی نتوانسته است آن را ندیده بگیرد و با آن که به تأویلات و تفسیرات دور و دراز از آیات و اخبار و لفاظی و جمله‌پردازی خواسته آن را نیکو جلوه دهد ولی نتوانسته است و چون در همان زمان افتضاح این امر به شیاع رسیده بود حاجی میرزا جانی اصرار می‌کند که این مطالب مهمل است و اگر هم بوده به علتی بود. مثلاً جانی می‌نویسد:

«هرگاه مردم در اول ظهور قوه تحمل امر توحید را نداشته باشند ایضاً

بر ایشان احکام می‌نویسند تا مردم قوه بگیرند. آن وقت نسخ می‌شود. ولی در مدت رجعت کم کم مرفوع می‌شود تا آن که حقایق ثابت گردد و سیر در نبوت نمایند که جنت احدیث بوده باشد. الحال محل ذکر آن نیست. همین قدر عرض نمودم که گوش به حرف‌های واهی مردم نکنید که جمعی رفتند در بدشت و هرزگی کردند تا بدان که ایشان مردمان بزرگ بودند<sup>۱</sup>. اما کاری که این «مردمان بزرگ» کردند تنها «حرف‌های واهی مردم» نبود بلکه به قول میرزاجانی در قشون ملاحسین بشرویه از جدی‌ترین پیروان باب از نوع کارهای بدشت خبری نبود و در اردوی مازندران بسیار سخت‌گیری می‌شد و حتی ملاحسین گفته بود من بدشتی‌ها را حد می‌زنم<sup>۲</sup> خلاصه در بدشت به تعبیر خودشان هر جا «سما مشیت» بود بر «ارض اراده» تطابق یافت!

بالاخره ساکنان بدشت تحمل این وضع را نکرده از های و هوی ایشان و از شور و سرورشان<sup>۳</sup> خسته شدند و شب هنگام بر آنان حمله بردند. به این جهت بایه که بیست و دو روز در آن ناحیه تمام قوانین مذهبی و عفت و ناموس اخلاقی را زیر پا گذاشته بودند، از بدشت خارج شدند، ولی خبر افتضاح همه جا پیچیده بود چنان که حاجی میرزاجانی می‌گوید:

«خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات می‌رفتند ایشان را به رسوائی هر چه تمامتر بیرون می‌کردند جمعیت بایه به شاهرود رفتند و از آن جا به میانه سر و از این محل به زوار رسیدند. چون در طی راه ملا محمد علی به قره‌العین سخت نزدیک بود «اندک اندک دل در قره‌العین بست» و عاقبت کار بر این پیوست که هر دو در یک محل نشستند و ساربانان که مهار شتر داشت شعری چندان شاد کرد بدین شرح که اجتماع شمسین و قران قمرین است و این اشعار را با آهنگ حدی تغنی می‌کرد و طی مسافت می‌نمود. در یکی از قراء هزار جریب وی به اتفاق قره‌العین به حمام رفت و با او هم‌خوابه شد.»<sup>۴</sup>

۱- ۲- ۴ و نقطة الكاف، ص ۱۵۲.

۱- نقطة الكاف، ص ۱۵۲.

۴- ایضاً، منبع قبلی

چون مردم هزار جریب از عقیده و کیش ایشان آگهی یافتند بر آنها تاختند و اموال و اثقال ایشان را به نهب و غارت بردند.

این شرح که از اعتضاد السلطنه مورخ مسلمان است با اشاراتی که حاجی میرزا جانی در *نقطة الکاف* می‌کند تأیید می‌شود، هر چند که حاجی میرزا خانی نگفتنی‌ها را نمی‌خواهد بگوید.

از این نقطه به بعد بر اثر بروز این گونه وقایع بین ملا محمد علی از طرفی و *قره‌العین* و میرزا حسین علی از طرف دیگر جدائی می‌افتد. اولی به طرف بارفروش و دسته‌اخیریه بندر جز و اشرف (بهشهر حالیه) و از آن جا به نور رفتند در غارت دل و دین و اغوای مردم چندان که توانستند سعی و کوشش بکار بردند.

در حین حرکت به نور، آن زن مدتی در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار ماند، ولی چون وجودش مایه فساد بود، *سعید العلماء* و سایر علمای مازندران مانع از توقف وی شده، وی بالاجبار از راه آمل به طرف نور رفت و پس از اقامت کوتاهی در سعادت آباد و دارکلا و قریه و از آن جا به سیاه نور که مولد و ملک میرزا حسینعلی بود رفت.

در خلال این مدت سایر پیروان فرقه بابیه بساط خونریزی شیخ طبرسی را به پا کردند و آن هنگامه فجیع را به وجود آوردند. *قره‌العین* در صدد بر آمد که به قلعه برود، ولی قشون دولتی اطراف قلعه را کاملاً محاصره کرده بودند و *قره‌العین* به چنگ سپاه دولتی افتاد و او را به طهران فرستادند و در خانه میرزا محمود خان کلانتر تحت نظر قرار گرفت که بعداً شرحش خواهد آمد<sup>۱</sup>.

*قره‌العین* پس از تبلیغ در نور عازم بارفروش شده به قدوس ملحق گردید. در این جا میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل را ملاقات کرده به دستور قدوس، صبح ازل را به جایی که مأمور بود، برده و ظاهراً *قره‌العین* از آن جا باز به نور رفته است. به نظر مورخین بابی قدر مسلم آن است که وی در تمام طول جنگ طبرسی (شوال ۱۲۶۴ - جمادی الثانیه ۱۲۶۵) در صفحات مازندران سرآ و علناً مشغول تبلیغات بود و در این مدت مکرراً صبح ازل را ملاقات کرده و عاقبت پس از خاتمه جنگ طبرسی در نور به دست اهالی دستگیر و تحت الحفظ به تهران اعزام شده.

با این که در خانه کلانتر محل توقف او را در بالاخانه‌ای قرار داده بودند که جز با نردبان آمد و رفت به آن بالاخانه ممکن نبود، باز راحت نمی‌نشست و با بابی‌ها ارتباط داشت. زن‌های بابی به عنوان رخت شوئی و بهانه‌های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می‌کردند و وسیله



ارتباط او با خارج می‌شدند. مکاتب را غالباً در جوف ماکولات که به وی می‌رساندند یا به عنوان صدقه و نذر می‌فرستادند پنهان می‌نهادند بقیه تره و سبزی‌های خوردنی می‌گرفت. با بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود می‌نوشت و آن قطعات را لوله کرده و از بالا به پائین می‌افکند و نسوان بایبه گرفته به در می‌بردند.<sup>۱</sup>

«ناصرالدین شاه دو نفر از علماء معروف آن زمان تهران را به نام‌های حاج ملا علی کنی و حاج ملا محمد اندرمانی چند بار برای نصیحت وی فرستاد، تا شاید بتوانند وی را از ضلالت و گمراهی بدر آورند، ولی آن زن در جواب دو عالم مذکور هم چنان به سخنان خود ادامه داد و از خر شیطان پائین نیامد. بالاخره شاه که وی را در ضلالت خویش ثابت دید، فرمان داد تا وی را بکشند. نیمه شبی مأمورین دولتی وی را از خانه میرزا محمود خان کلانتر تحویل گرفته به باغ ایلخانی بردند. چون مأموریت تعقیب و اعدام بایبی‌ها به عهده عزیزخان سردار کل بود، فراش‌های او وی را در باغ با دستمالی که به گردنش بسته و کشیدند به قتل آوردند و او را در چاهی افکنده سر آن چاه را با خاک و سنگ پر کردند و بدین ترتیب به حیات پر شور و فتنه زنی که خود موجب قتل و خونریزی بی‌شمار شده و حتی از کشتن عموی خویش نیز دریغ نکرده بود خاتمه دادند. باغ ایلخانی که در آن روزگار خارج شهر بوده ولی پس از توسعه شهر در زمان ناصرالدین شاه در داخل شهر افتاد و اکنون جزء بانک ملی و محل کتابخانه آن می‌باشد.<sup>۲</sup>

بدین سان شاگردان سید کاظم رشتی به باب گرویدند و در این جا او این آمادگی را پیدا کرد تا ادعایش را دنبال و علنی کند، اما در این راه با مشکلاتی روبرو شد. ابتدا باب پیروان خود را از عراق روانه ایران کرد تا مردم را به ظهور او بشارت دهند، به متابعت و پیروی وی دعوت کنند و آن‌ها را اظهار اسمش بر حذر داشته و تأکید نمود که تا دستور ثانوی نام او را سخت مکتوم بدارند، بعد خودش مشغول تألیف کتب و تدوین احکام گردید، نخستین کتابی را که در کربلا تألیف کرد رساله عدلیه در فرائض اسلامی نام داشت که بعضی فرائض اسلام را در آن نوشته بود اما بعد آن‌ها را پشت سر انداخت ضمناً بعضی از خرافات هم در آن وجود داشت که آنها را احکام قطعی قرارداد. سپس بنویشتن شرح سوره یوسف پرداخت، و آن کتاب ضخیمی دارای صد و

۲- ایضاً، ص ۱۸۹.

۱- ظهور الحق، ص ۳۲۸.

بیست سوره یا فصل می باشد. وی در این کتاب و در سایر تألیفاتش نوشته است:  
 «... که من از محمد افضل می باشم چنانچه کتاب من، از قرآن محمد  
 افضل است. اگر محمد گفته است بشر از آوردن یک سوره از سور قرآن  
 من عجز دارد؛ من می گویم بشر از آوردن یک حرف از حروف کتاب من  
 عجز دارد؛ زیرا محمد در مقام الف و من در مقام نقطه می باشم!»

سید علی محمد وقتی دعوات خود را به بلاد فارس فرستاد؛ به آن‌ها دستور بلیغ داد تا  
 جدیت کنند و به هر طریقی ممکن شود اسم وی را بالای مأذنه‌ها و منابر یاد کنند و بعد از آن  
 اهتمام زیادی نمود تا وسائلی فراهم ساخته و سفری به حجاز برود تا بر مردمان ساده اشتباه  
 کاری کند و به ایرادات مردم خاتمه دهد زیرا مسلمین در انتظار آن بودند که مهدی موعود از مکه  
 معظمه از میان رکن و مقام با شمشیر ظاهر شود، بدین جهت ادعای باب را مردود می دانستند از  
 این رو باب موضوع سفر حجاز را به اصحابش پیشنهاد کرد؛ قریب به هیجده نفر از آن‌ها را  
 استقبال نمودند. سپس از کوفه به بغداد و از آن جا به بصره رفتند و از بصره به یک کشتی شراعی  
 نشستند، در سال (۱۲۵۹ هـ) به قصد حجاز حرکت نمودند.<sup>۱</sup>

یکی از آن دعوات ملا محمد مازندرانی بود. وی به اتفاق ملا صادق خراسانی به شهر  
 کرمان رفت تا مردم آن شهر را عموماً و حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی را خصوصاً به  
 مسلک باب دعوت کند. نظر خصوصی آن‌ها به حاج محمد کریم خان از آن جهت بود که وی در  
 عصر خود از بزرگان علمای شیعه و از بزرگ‌ترین زعمای طریقه شیخ احمد احسائی و بزرگترین  
 شاگردان سید رشتی بود. آن‌ها بعضی از رسائل باب را که به سبک صحیفه سجادیه نوشته شده  
 بود و پاره‌ای از خطب وی را که به شیوه خطب امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه نگاشته شده بود  
 و بعضی از گفتار او را که به سبک قرآن بافته شده بود با خودشان برداشته بودند و نیز نامه  
 خصوصی باب را که به حاج محمد کریم خان نوشته بود همراه داشتند.

باب در آن نامه حاجی را دعوت کرده بود که به وی ایمان بیاورد، احکام قرآن را کنار  
 بگذارد و پرچم عصیان را در مقابل قرآن برافرازد.

در آن نامه به بعضی از اخبار که می گوید مهدی شریعت تازه و کتاب جدیدی می آورد  
 استدلال کرده بود.

از مضامین نامه وی چیزی است که حاج محمد کریم خان سابق الذکر آن را در کتاب  
 خود «ایقاظ الغافل و ابطال الباطل فی رد الباب» نقل کرده و ترجمه آن چنین است:

برخیز، هر قدر می توانی لشکر تهیه کن و به شیراز بیا، تا ما هم بعد از مراجعت از حجاز به آن جا خواهیم آمد. در انتظار اوامر ما باش.

حاج کریم خان بعد از دریافت آن نامه اعظم شهر و افاضل قوم خود را با آن دو نفر در مسجد جامع مجتمع ساخت، سپس نامه باب و رسائل وی را برای آن‌ها خواند و از روی همان نوشته‌ها ثابت کرد که او از دین مبین اسلام خارج گشته، حتی عبارات کتابش مشوّش و از قواعد صرف و نحو عربی و فارسی دور می باشد. پس به شمارش غلط‌های موجود در آن نامه خصوصی شروع کرد تا آن که بیست غلط از آن نامه گرفت و بعد از آشکار ساختن اغلاط اقوال باب و اثبات کفر او و خوار و خفیف کردن داعیان وی آن‌ها را به جایی که از آنجا آمده بودند، برگردانید.<sup>۱</sup>

از جمله دعوات وی کسی بود که به خراسان رفت و امر باب را در آن جا اظهار داشت ولی به جز ملاحسین بشرویه، که مفتون او شد، کسی دیگر از او پیروی نکرد.

بشرویه یکی از عمال باب در خراسان بود. او نخستین کسی از منسوبین به علم بود که پیش از دیدن باب به وی ایمان آورد. وی نزد بابیان شأن و مقام بزرگی دارد و باب او را باب الابواب نامیده.

حقیقتاً این مرد یکی از داهیان عصر خود بود و در تدبیر، قوای جسمی، استحکام عضلات و ثبات قلب بی نظیر بود. او رکن بزرگی از ارکان بابیان بوده است. او بود که زمینه پیشرفت کار باب را فراهم ساخت و در امر باب سهیم و شریک بود، چنان که همه این‌ها از اخبار جنگ هایش معلوم خواهد شد.

اما علت اختصاص خراسان از میان سایر بلاد شرقی ایران به این دعوت وجود خبری است که می گوید:

(وقتی دیدید که پرچم‌های سیاه از خراسان می آید به طرف آن بروید زیرا خلیفه خدا مهدی در آن می باشد) احمد و بیتهی در کتاب *دلائل النبوه* نقل کرده اند پس اختصاص خراسان بدین دعوت به این لحاظ بوده که بتواند این خبر را با دعوت خود تطبیق کند چنان که آن لشکری از بابی‌ها که به ریاست ملاحسین بشرویه از خراسان به جنگ مسلمین آمده بودند، عملاً پرچم‌های سیاهی به همین منظور بر بالای سرهای مهیجینشان برافراشته بودند. و اما سبب اختصاص دعوت به کرمان پس وجود حاج محمد کریم خان در آن شهر بود زیرا وی از بزرگان سلسله قاجار که در آن وقت حکومت ایران را در دست داشتند، بود.

حاج کریم خان ریاست و سیاست را رها کرد و به تحصیل علوم اسلامی پرداخت تا از میان امثال و اقران خویش که عموماً شاگردان سید کاظم رشتی بودند تبرزی به علم و دانش پیدا کرد. باید یادآوری نمائیم که حاج کریم خان در مجلس درس سید کاظم رشتی باب را کاملاً شناخته بود. حاج کریم خان هنگامی که تحصیلاتش در عراق خاتمه پیدا کرد، اجازه اجتهاد گرفت و به شهر کرمان مراجعت کرد. دیر زمانی در نشر تعلیمات و اعتقادات استادش سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی کوشش کرد تا جمعی بسیار به دورش گرد آمدند به این جهت ریاست در وجود حاجی نامبرده جمع شده بود و اگر قضا و قدر با باب مساعد شده بود و این مرد هم با وی همراه شده بود؛ تمام جمعیت شیخیان که در آن زمان یک چهارم مردم کرمان می شدند به او تمایل پیدا می کردند و او به مقصود خود می رسید ولی از بد اقبالی باب حاج کریم خان بر علیه او قیام کرد و دلائل قاطعی بر کفر وی اقامه نمود. کتاب های متعددی بر علیه او نوشت و نقشه او را نقش بر آب ساخت.

این بود سر اختصاص دعوت او به کرمان (و بعد فلات حین مناص) با وجود این سید علی محمد بفرستادن دعوات خود به خراسان و کرمان قناعت نکرد و دعواتی هم محرمانه به تبریز و سایر شهرهای آذربایجان فرستاد (باب با دعوات خود سفارش می کرد که فقط مردمان ساده، نه مردمان عاقل و فهمیده را به مسلک او دعوت کنند). در این دستور محرمانه، سرّی نهفته بود که ما ناگزیریم پرده از روی آن برداریم و یا کمی پرده را عقب بزنیم تا بر خوانندگان محترم تمیز صحیح از ناصحیح مشکل نباشد پس چنین می گوئیم:

در آن وقت در تبریز عالم فاضلی بنام ملا محمد مامقانی ملقب به حجة الاسلام بود که از بزرگان علمای شیعه و اعظام فرقه شیخیه بلکه رئیس بزرگ آنها بعد از سید کاظم رشتی بود. بعد از او عالم بزرگ دیگری به نام حاج میرزا شفیع ملقب به ثقة الاسلام بود که او هم از بزرگان علما و فضلا محسوب می شد. این دو عالم از رؤسای فرقه شیخیان و از بزرگان فقهاء مذهب جعفری و از موجهین شاگردان سید کاظم رشتی بودند و معرفت کاملی به احوال باب و موقعیت وی در نزد استادش سید کاظم داشتند، آن دو در تبریز دارای وجاهت غیر قابل توصیفی بودند.

علاوه بر این دو سد محکم، مانع بزرگتر و سد محکم تری برای دعوت باب در تبریز وجود داشت و آن عالم و عارف کامل میرزا احمد مجتهد بود که وی از بزرگان علما و اکابر فضلاء اصولیین عصر خود بود و او نیز اطلاعات کاملی از امر باب داشت و مرحوم شیخ مرتضی انصاری هم که در آن زمان حافظ حوزه اسلام و رئیس مجتهدین شیعه بود او امری برایش صادر کرده بود که فتنه و فساد باب را اصلاح کند و شکاف هائی را که بدین جهت در میان مسلمین واقع گشته مسدود نماید.

بدین جهات بود که باب از فرستادن دعوات علنی به آن نواحی خودداری کرد؛ زیرا این بزرگان را سدهای محکمی در راه دعوتش می دانست.

درباره حجاز با بیان می گویند باب به حجاز مسافرت نمود، به مکه معظمه هم رسید و در مجمع بزرگی دعوت خود را اعلام کرد و دعوت خویش را علناً بر جمیع مسلمین اظهار داشت در حالی که مسلمین این موضوع را انکار می کنند و چنین اعتقاد دارند که باب به مسافرت حجاز موفق نشد، معالم و مشاهد حجاز را رؤیت نکرد و داخل مکه معظمه نشد؛ زیرا دریا طوفانی شد و باب از غرق در دریا ترسید به این جهت با پیروان خود در بندر بوشهر از کشتی پیاده شد. مسلمانان بر صحت عقیده خود به وجوهی استدلال کرده اند اول آن که اگر باب حقیقتاً به حجاز مسافرت کرده بود و در مکه معظمه میان رکن و مقام دعوت خود را بر مجمع مسلمین عرضه داشته بود؛ آیا بدیهی نبود که تمام حجاج یا بیشتر آنها یا فرقه از فرق مختلفه مسلمین که در آن سال برای اداء فریضه حج در مکه معظمه اجتماع کرده بودند این دعوت را از زبان خود باب می شنیدند، در این صورت آیا معقول بود که مسلمین یا طائفه ای از آنها این دعوت را شنیده و سکوت کرده باشند و لب به سخن نگشوده باشند که دعوت باب را رد یا قبول کنند؟ و آیا ممکن بود چنین چیزی که در چنین مجمع عمومی اظهار شده، مستور مانده باشد؟

دوم عموم مسلمین و خصوص شیعیان، مانند روزه داری که منتظر هلال عید باشد، همگی به انتظار ظهور مهدی بودند، با این حال چگونه معقول است که هزاران نفر از همین منتظرین ظهور مهدی که در مکه معظمه حاضر بودند، دعوت باب را شنیده باشند و بر کتمان آن اتفاق کرده باشند هزار و صد و چند سال است که شیعه در انتظار مهدی موعود بسر می برد و چنانچه در اخبار بشارت به وجود او گذشت یکی از بزرگ ترین علامات ظهور وی این است که در مکه با شمشیر ظاهر می شود با این وصف چگونه ممکن است کسی در آنجا چنین دعوتی کرده باشد و هیچ کس نفهمیده باشد.

سوم نیز از بدیهیات است که اگر شیعه چنین دعوتی را در مکه شنیده بود، خوب در آن نظر می کرد و اگر می دید که آن دعوت با عقیده ای که آنها به مهدی موعود دارند! تطبیق ندارد لاجرم دعوت او را ترک می کردند و پشت سر می انداختند و سپس این خبر در تمام شهرها انتشار پیدا می کرد و قوافل حاجیان آن را از این شهر به آن شهر می بردند پس آیا کدام شیعه ایرانی یا عربی یا ترکی و هندی باب را در مکه رؤیت نموده و دعوتش را شنیده؟ چه به او ایمان آورده باشد یا نیاورده باشد.

چهارم - طائفه، شیعه را به کنار می گذاریم و طوائف سنیان را مورد توجه قرار می دهیم. آنهایی که مردم بلاد مختلفه حجاز بودند، آن هائی که از خارج حجاز از نژاد عرب و ترک



و فارس و هندی و کردی و جاوه‌ای و غیر آن‌ها در آن سال به حج بیت الله آمده بودند، در میان آن جمعیت مانند شریف مکه که امیر عرب و بزرگ آن‌ها بوده وجود داشته حاکم عثمانی که بر تمام حجاز ولایت داشت، قاضی و مفتی مکه علما و اعیان آن‌ها بودند آیا صدائی، صیحه‌ای، ندائی و دعوتی ولو آهسته از این صداکننده، ازین صیحه زننده، از این منادی، از این داعی، به گوش کسی از آن‌ها رسیده است؟

ما فرض می‌کنیم آن مردم چنین دعوتی را شنیده باشند و گفتارهای باب را فرا گرفته باشند و بعضی از آن‌ها به او ایمان آورده باشند، پس آن هائی که به او ایمان آوردند، آن هائی که از وی اعراض کردند چه شدند و اکنون کجا هستند، اخبار آن‌ها چطور شد و بر آن‌ها چه وارد شد. ششم اگر مسلمانانی که آن سال در آن جا بودند هیچ کدام دعوت باب را نشنیدند و هیچ کدام او را ندیدند؛ پس باب چه کسی را دعوت کرده، دعوت خود را به چه کسی اظهار نموده و خودش را به کی نشان داده آیا چنین دعوت بزرگی را فقط به همان چند نفر معدود ایرانی که همراه خودش بوده‌اند اختصاص داده؟ در حالی که می‌گویند دعوت مهدی به فرقه خاصی اختصاص ندارد و تمام مسلمین در آن شرکت دارند. (البته این وجه بر فرضی است که رفتن او به مکه و ظهور وی در آنجا صحیح باشد.)

هفتم حالا چنین فرض می‌کنیم که این دعوت به همان چند نفر ایرانی که همراه وی بودند انحصار داشته است در این صورت پس چرا باب مشقت و مرارت این سفر پر زحمت را تحمل نمود؟ آن‌ها که مطیع او بودند با گفتارش مخالفت نداشتند؛ از او امر او سرپیچی نمی‌کردند، آن‌ها که به خیال خودشان حق اعتراض به باب نداشتند و تنها باب بود که به آن‌ها حق اعتراض داشت. و بعضی هم گفته‌اند: که باب حقیقتاً به مکه رفت ولی هوشش در آنجا از هیجان افتاد، زیرا ترسید و جرأت نکرد که دعوتش را اظهار بدارد اگر این روایت صحیح باشد مورد اشکالات سابق واقع نمی‌شود.

آن چه معلوم است آن است که اختلافی در این که باب از کشتی بیرون آمده و به بوشهر وارد شده نیست اکنون تفاوتی ندارد که از مکه یا از بصره آمده باشد. و نیز اختلافی نیست در این که باب در ابتدای ورودش به خانه دائی (خال) و مربی خود میرزا سید علی شیرازی سابق الذکر وارد شده است. و نیز اختلافی نیست در این که دائی اش پس از آن چیزهائی که از وی دید و شنید که تمام آن‌ها مخالف با شریعت اسلام بود، از او نفرت پیدا کرد زیرا او مردی بود که در دین خود ثابت و در مذهبش با بصیرت بود و از طرفی هم از اطوار و رفتار خواهرزاده‌اش مطلع بود به این جهت او را طرد کرد و او هم خانه‌ای برای خودش گرفت، در آنجا مستقر گردید و شروع به تهیه لوازم استحکام دعوت خود و تدارک مقدمات دعوت خویش کرد. نخستین جائی را که باب



مورد نظر قرار داد شیراز بود، زیرا آنجا وطن اصلی و مسقط الرأس وی بود، پس از شیراز اصفهان را که مرکز محققین علمای ایران بود مورد توجه قرار داد.<sup>۱</sup>

سید علی محمد باب پیروان ماهر خود را انتخاب نمود و به آنها تعلیمات لازمی داد و سپس بعضی را به شیراز، که والی آن در وقت حسین خان نظام الدوله تبریزی بود، فرستاد و برخی را به اصفهان، که حاکم آن منوچهر خان گرجی قفقازی تازه مسلمان بود، فرستاد.

دعات باب به شیراز آمدند و نخستین توجه خود را به رئیس فقهاء آن شهر، شیخ ابوتراب مبذول داشتند، رسالت و رسائلی را که بر عهده و همراه داشتند به شیخ ابوتراب عرضه کردند و او را دعوت نمودند که از مهدی جدید آنها اطاعت و پیروی کند.

شیخ ابوتراب تأملی کرد و دید این دعوت با عقیده به مهدی موعود و دلائل آن تطبیق ندارد به این جهت از این حادثه به هیجان آمد و فوری امر نمود تا علما و فقهاء شهر را حاضر ساختند و آنها را از این کار آگاه نموده شروع به مشورت کردند و بالاخره رأی آنها بر این قرار گرفت که پیش آمد این حادثه بزرگ و این بلیه عظمی را که بر اسلام وارد شده به استحضار استاندار وقت برسانند و همینطور هم کردند. استاندار هم دستور داد تا دعات باب را احضار کردند و یک به یک آنان را در مجلسی که تمام علما و اعیان شهر حضور داشتند استنطاق نمودند. شگفت آن که دعات باب نه تنها انکار نکردند که آنها از طرف باب مبعوث اند بلکه خیلی قاطع نه در کلامشان تزلزل و نه در زبانشان لکنتی پیدا شد. آنان نام فرستنده شان را هم پنهان نکردند و با قلب و زبان محکم حق رسالت را ادا کردند. در این جا بود که فریاد جمعیت بلند شد، غوغا بر پا گردید، صدای علما در هم پیچید و والی در این مسئله از علما استفسار نمود و تقاضا کرد که هر دستوری راجع به آنها می دهند، بنویسند و چون دعات کتابهائی را که از جانب باب به همراه آورده بودند به علماء نشان دادند و آنها را به وحی آسمانی نسبت دادند. علما هم به کفر و وجوب قتل آنان فتوا دادند. سپس والی شروع به فکر کرد و بعد از مدتی طولانی فرمان داد تا پی آنها را برینند و آنها را در چاه انداختند و بعد قضیه را به حکومت تهران اطلاع داد، سپس فرستاد تا باب را تحت الحفظ از بوشهر به شیراز آوردند و دستور داد تا او را در خانه پدری وی منزل دهند. حسین خان نظام الدوله به باب چند روز مهلت داد تا ترسش فرو نشیند و قلبش آرام بگیرد و از مشقت سفر استراحت بیابد سپس دست به اقدام زد.

اجتماع فوق الذکر در روز دوم ماه شعبان (۱۲۶۱) هجری واقع شد. روز شانزدهم همان ماه دستور احضار باب از بوشهر به شیراز صادر گردید و روز نوزدهم ماه رمضان آن سال باب با

دو نفر مأمورین حکومت وارد شیراز شدند.

باب در مدت اقامت خود در بوشهر چند رساله به زبان فارسی و همچنین فارسی - عربی نوشته بود که از جمله آن‌ها رساله‌ای بود که نامش را بیان گذاشته بود و این اسم را از فرموده خدای متعال گرفته بود که فرموده است:

الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان.

این کتاب را کتاب شریعت و احکام خود قرار داده بود و احکام فرقه جدید خویش را در آن گنجانیده بود - ما در جای خود درباره این کتاب بحث خواهیم کرد.

او اخبار و احادیث نبوی را چنان که دلش خواسته بود طوری که شریعتش را تأیید کند تأویل کرده بود ولی تمام عبارات عربی کتبش غلط و ملحون است و عبارات فارسی اش هم، با این که مردم شیراز مشهور به فصاحت و شیرین زبانی می‌باشند پیچیده و نارسا می‌باشد و ما به زودی بعد از ذکر خاتمه این مسئله اسامی کتب و قواعد و دستورات فرقه را با قسمتی از عبارات بیان تا آن اندازه که مقام گنجایش آن را داشته باشد ذکر خواهیم کرد.

استاندار سابق الذکر به شدت در مجازات و مکافات و قوت در عزم و اراده مشهور بود. وی شبی محرمانه باب را در نزد خود احضار کرد و تا آن اندازه در اکرام و احترام وی مبالغه کرد که دو زانو در جلو او نشست و بر زیاده روی‌های خود در مورد دعوات او اظهار تأسف نمود، اسماً حسناى خداوند را در نزد او وسیله و شفیع قرارداد تا گناهانش را بیامرزد و او را به هر چه مطلوب وی می‌باشد امر کند تا او اطاعت کند، سپس به وی اظهار داشت که او (یعنی استاندار) حاضر است که جانش را در راه رضای وی نثار کند، از نفائس اموال خود صرف نظر کرده، خانه زادش را فدای وی کند و طرفه‌های اموالش را به او بدهد. سپس مانند کسی که گریه راه گلویش را گرفته باشد شروع به تباکی نمود، از چشم اشک می‌ریخت، از دل آه و ناله‌های آتشین می‌کشید و از سینه نفس‌های بلند می‌زد تا امر خود را بر باب مشتبه نمود و خدعه‌اش در دل او مؤثر گردید. باب به لسان مزین و کلمات نرم و ملایم وی فریب خورد صورتش شکفته شد، دست کشید و بازوی والی را گرفت، او را بلند کرد و با وی ملاطفت نمود تا ترسش زائل گردد آن گاه از علت آن غلظت و خشونت با دعواتش و این تضرع و زاری و اظهار خجالت و انفعال از خودش پرسید.

والی با صدائی که ظاهراً در گلویش گیر کرده بود با کلام بریده بریده چنین گفت:

ای آقای من تا روز گذشته شما در میان بشر دشمن آشکاری مانند من نداشتید و من مدتی طولانی در کیفیت تعذیب و تعزیر شما فکر می‌کردم می‌خواستم شما را طوری مثله کنم که به خاطر احدی خطور نکرده

باشد، در تمام شب در این موضوع فکر کردم تا عاقبت از بیداری زیاد، چشمم سنگین شد و خوابم گرفت، خوابیدم. در عالم خواب دیدم که شما ای مولای جلیل من به خوابگاه من حاضر شدید و با پاهای خود انگشتان پای راست مرا فشار دادید من از ترس از جای خود پریدم، نشستم، شما مرا مخاطب ساختید و چنین گفتید ایه ایه سخن بگو، سخن بگو حسین خان! زیرا؛ نور ایمان را می بینم که از پشیمانی تو ظاهر می شود و من ترسان و پریشان از خواب بیدار شدم و دانستم که شما حقاً مهدی منتظر می باشید. اکنون من در پیشگاه شما حاضر شده ام اگر مرا عفو کنید؛ از فضل و مرحمت شما می باشد و اگر انتقام بگیرید، از عدالت شما خواهد بود.

در این موقع چهره باب از شدت وجد و طرب شکفته شد و جواب داد:

- خوشا به حالت ای امیر، آن چه دیده ای در بیداری بوده نه در خواب، من خودم در خوابگاه تو حاضر شدم و ترا بدین کلماتی که شنیدی مخاطب ساختم؛ زیرا من در وجود تو جریزه ای پاک؛ سلیقه ای پاکیزه و شرفی اصیل سراغ داشتم. آن گاه استاندار از حالت رکوع برخواست، دست باب را بوسید و با حال تضرع چنین گفت:

- ای آقای بزرگوار تمام سپاهیان و آنهایی که در این ایالت به سپاهیان ملحقند در فرمان من اند، خزانه من هم از نقدین گرامی پر است و من اکنون تمام آن ها را در اختیار شما می گذارم هر طور می خواهید امر بفرمائید خواهید دانست که من چون نعل در زیر قدم شما خاضع و مانند سایه با شما ملازم خواهم بود و به زودی در خواهید یافت که من بیش از انگشتر مطیع اوامر شما می باشم.

باب باز هم چنین گفت:

- خوشا به حالت! خوشا به حالت! که به واسطه پیروی حق به چنین بخشش کریم و موهبت عظیمی واصل شدی، من صریحاً به تو وعده می دهم که بعد از آن که تمام دنیا را مالک شدم و تمام پادشاهان عالم را مطیع خود ساختم به زودی ترا پادشاه روم ( یعنی دولت عثمانی ) سازم.

پس والی مثل کسی که از این اظهار باب متأثر گشته باشد، آهی کشید و با صدای ضعیفی چنین گفت:

ای آقا، من از روی طمع مال و طلب جاه و جلال از شما پیروی نمی‌کنم  
 زیرا بحمد الله مال منال و افر و جاه و جلال حاصل است و جز این  
 نیست که تمام آمال و آرزوی من این است که پیشاپیش شما جهاد کنم  
 تا به شهدای صالحین ملحق شوم.

باب کلامش را تصدیق کرد و او را دعای خیر کرد.

والی در دارالاماره‌اش غرفه‌های وسیع مفروش به قالی و اطلس برای باب تهیه کرد، با  
 نهایت تجلیل و احترام باب و اصحابش را در آنجا منزل داد، و از وی خواهش نمود که فرمانی  
 برای دعوت خود صادر کند تا موقتاً دست از دعوت باز دارند مبادا پیش از آن که عدد کافی،  
 وسائل مکفی و لشکر مجهز تهیه شود فقها قیام کنند و انقلابی در شهر برپا گردد به او نوید داد که  
 هنگامی که تجهیزات لشکری مهیا شد آن‌گاه شما دستور بفرمائید تا دعوات علناً مردم را دعوت  
 کنند و امر شما را اظهار بدارند.

والی از ناحیه باب و پیروانش آسوده خاطر گردید و سپس مجمعی از علما، فقها، فضلا،  
 امرا، اعیان اشراف شهر تشکیل داد، گفتار و رفتار خود را با باب به اطلاع آنان رسانید و از آن‌ها  
 درخواست کرد تا باب را در ادعای خود اختیار و امتحان کنند و سپس بر طبق قوانین شرع اسلام  
 برله یا علیه وی فتوی بدهند تا او حکم آن‌ها را اجرا کند.

پس والی نزد باب رفت، مدتی با وی نجوا کرد و عاقبت او را قانع نمود که مقصود از  
 تشکیل این مجمع آن است که او در آن مجمع حاضر شود و دعوت خود را بر اعضا آن مجمع  
 اظهار کند و آن‌ها را علناً به مذهب خود دعوت کند تا هر کدام از حاضرین به او ایمان آوردند از  
 عقوبت والی نجات حاصل کنند و هر کدام ایمان نیاوردند با شمشیر برنده آنان را مجازات کند.  
 باب هم به سخنان والی اعتقاد پیدا کرده، عمل وی را نیکو شمرد و سپس به اتفاق سید یحیی  
 دارابی پسر سید جعفر دارابی معروف به کشفی که خودش از بزرگان اصحاب باب و پدرش از  
 اعظام علماء عصر و مرتاضین وقت و دارای تألیفات مهمی بود از منزل بیرون آمدند و با قلبی  
 محکم و ثابت وارد مجلس شدند، سپس باب به سخن گفتن مبادرت ورزید و اعضا، مجمع را  
 بدین سخنانی که ذیلاً نقل می‌شود مخاطب قرار داد:

آیا هنگام آن فرا نرسیده است که هوی را پشت سر بیندازید و هدایت  
 را پیروی کنید، ضلالت را ترک نمائید، سخنان مرا گوش دهید و اوامر  
 مرا اطاعت کنید؟ پیغمبر شما بعد از خود جز قرآنی به جای نگذاشته  
 و این نیز کتاب من بیان است، بیائید آن را تلاوت و قرائت کنید تا به شما  
 معلوم گردد که عبارات آن از قرآن فصیح‌تر و احکامش ناسخ احکام

قرآنست. پس سخنان مرا گوش کنید و نصیحت مرا بپذیرید و پیش از آن که شمشیر در میان شما کشیده شود، گردن هایتان زده و خونتان ریخته شود جان و اطفال و امواتان را محفوظ بدارید. سخنان مرا گوش و امر مرا اطاعت کنید. من شما را چنین نصیحت می‌کنم.

اما علما بر طبق تبانی قبلی با والی، لب از روی لب برداشتند و چنان سکوت کردند که گوئی مرغ بر سر آنها نشسته آن گاه والی از جا برخاست و از باب خواهش نمود تا دعاوی خویش را بر روی کاغذ بنویسد و بعد از آن نوشته خود را برای اهل مجمع بخواند تا امر خویش را از روی بینه و برهان بر آنها عرضه داشته باشد زیرا برای اتمام حجت و روشن نمودن موضوع احتیاج نوشته بهتر از گفتار است.

پس باب قلم برگرفت و چند سطر به زبان تازی به سبک دعا و مناجات نوشت و بدانها تسلیم نمود.<sup>۱</sup>

هنگامی که علما آن نوشته را خواندند، دیدند نوشته وی هم از لحاظ بنای کلمات و هم از نظر ترکیب و جمله بندی بسیار غلط دارد و از جهت معنی هم دارای عبارات نارسا و معانی نامفهوم و مطالب نامربوط می‌باشد.

علماء اغلاط نوشته باب را یک به یک برای خودش شمرده و توضیح دادند و او می‌کوشید تا آنها را قانع کند، که وی در مدرسه‌ای تعلم نکرده، و در مکتبی درس نخوانده و آن چه را که می‌نویسد از عالم غیب به او الهام می‌شود و یا وحی آسمانی می‌باشد که بر وی نازل می‌گردد و مردم نباید به الفاظ و عبارات توجه داشته باشند بلکه باید معانی را مورد توجه قرار داده، مغز را بگیرند و پوست را کنار بیاورند.

مفهوم سخنان دفاعی باب این بود که من در غلط گوئی تقصیری ندارم زیرا این سخنان غلط را ملهم غیبی به من الهام نموده و فرستنده وحی آسمانی بر من فرو فرستاده لاجرم او بی سواد بوده و یا بی سواد کرده و بر من ایرادی نمی‌باشد ولی این دفاع نامربوط باب، علما را قانع نکرد زیرا آنها نمی‌خواستند زیر بار غلط و نامربوط بروند، چه این غلط و نامربوط را باب گفته باشد، و یا ملهم غیبی باب گفته باشد.

در این هنگام فریاد علما و صدای فقها بلند شد بعضی فتوا به قتل وی دادند، زیرا او را کافر خاسر دانستند و برخی حکم به جنون و اختلاف عقل او کردند و تعزیر او را تجویز نمودند. آن گاه والی روبه باب کرد و او را بدین گفتار مورد خطاب و عتاب قرار داد:



«ای جاهل مغرور این بدعت شومی است که در اسلام احداث کرده‌ای چگونه ادعای نبوت و رسالت یا مهدویت می‌کنی؟ و حال آن که نمی‌توانی مکنون ضمیر خود را به عربی صحیح اظهار کنی و با این حال ادعا داری که سخنان تو از قرآن محمد (ص) فصیح و بلیغ‌تر می‌باشد و مانند آیات بینات تو در قرآن پیدا نمی‌شود. اگر نسبت به خاندان نبوت و رسالت نداشتی اکنون حد تو را بر تو معلوم می‌داشتم و شمشیر جدت را برگردنت حکومت می‌دادم. پس نزد خود فکر می‌کنم که کشتنت به من ارتباط پیدا نمی‌کند، زیرا شریعت اسلام آن را واجب کرده باز چنین می‌اندیشم که قرائن احوال بر اختلاف عقل و فساد دماغات دلالت دارد پس کشتنت روا نیست و اکنون بر من ظاهر گردید و در نظرم ترجیح پیدا کرد که تو مردی سفیه و ابلهی بدین جهت باید تو را تعزیر کنم تا شاید از راه ضلالت و گمراهی برگردی و به راه ارشاد هدایت شوی.»

پس فرمان داد تا وی را از مجلس بیرون کشیدند، فرش پوستی که به محکومین به قتل و تعزیر اختصاص دارد در صحن خانه جلو اطاق مختص به غربا انداختند، پاهای او را به چوبی که به زبان مصری (فلقه یا عده) (و در فارسی فلکه) می‌نامند بستند و با چوب‌های محکمی شروع به زدن کردند. وی در زیر چوب استغاثه می‌کرد ولی کسی به فریادش نمی‌رسید، پناه به مردم می‌برد اما کسی او را پناه نمی‌داد، این قدر او را زدند که نزدیک به غشوه رسید، پس توبه و استغفار کرد تا او را رها کردند. البته در آن جا مؤلفین به باب نسبت می‌دهند که از شدت درد و برای استخلاص از کتک سخنان زشت و کلمات قبیحی بر زبان جاری می‌ساخته، ولی شأن و مقام قلم از نوشتن چنین سخنانی برتر و بالاتر است.

و چون باب توبه و استغفار نمود، پس والی فرمان داد تا دست از زدن بازو بند از پاهای وی بردارند آن گاه او را بر الاغ زشتی سوار کردند و از وسط بازار به مسجد نو بردند، تا شهرت پیدا کند (و این همان چیزی بود که مطلوب باب در آن بود).

در آن موقع مسجد نو از علما و فقها و امرا و بزرگترین مجتهد آنان بنام شیخ ابوتراب بود. هنگامی که باب وارد مسجد شد شروع به دست بوسی شیخ و تکرار توبه و استغفار کرد، ولی علماء به توبه و استغفار او اکتفا نکردند و او را امر نمودند تا بر فراز منبر بالا رود و عقاید فاسده و دعاوی سابق خود را اعلام دارد، از زیاده روی در عقاید خود اظهار ندامت و استغفار کند و از چنین گناه بزرگی توبه کند.



باب در پی این جریان گفت:

«نه من وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم می باشم».

امام جمعه گفت:

همین مطلب را در روز جمعه در مسجد وکیل در مقابل عموم مردم تکرار کنید. چون شیخ ابوتراب برخاست، مجلس بر هم خورد سپس حاکم شیراز حسین خان برای خلاصی علی محمد باب ضامن خواست، سید علی خال - دائیش - وی را ضمانت کرد که خواهرزاده اش بر خلاف اسلام رفتار نکند، در غیر این صورت او مسئول خواهد بود.

روز جمعه مطابق قولی که داده شد باب در مسجد وکیل حاضر شد و گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند».

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر وحدانیت حضرت رسول بداند».

«لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر و حدانیت خدا هستم».

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه بداند».

همان گونه که خواندیم باب بر فراز منبر رفت و آن چه را از طرف آقایان علماء بدو تکلیف شده بود انجام داد، آن گاه از منبر به زیر آمد و او را به زندان بردند.

باب شش ماه در زندان باقی ماند و در این مدت از مکاتبه و مقابله با مردم ممنوع بود ولی از لحاظ زندگی و ارزاق در وسعت و رفاهیت بود. اتفاقاً در همان سال وبای عمومی از هندوستان و افغانستان سرایت کرده و در بلاد ایران شایع شد. اوضاع شیراز به حال هرج و مرج درآمد و مردم شیراز به اطراف و نواحی و کوهستانهای دور از شهر فرار کردند. والی و عمال دولت هم به اطراف دورتری پناه برده بودند، در نتیجه نظم شهر اختلال پیدا کرد، احکام و قوانین به حال تعطیل درآمد، امنیت از کنار رفت و در خلال این جریان، امر زندانیان مهمل شد. در این هنگام چند نفر مأمورین سرّی از طرف منوچهر خان والی اصفهان برای ربودن باب از زندان به شیراز آمدند.

## باب در اصفهان

اصفهان در آن وقت مرکز علماء عالمین و عرفاء و اصلین و حکما و خداوندان تحقیق بود. والی آن هم در آن زمان مردی تازه مسلمان از بقایای امراء گرجستان بود که «آغامحمد خان» مؤسس دولت قاجاریه آن ها را با پانزده هزار نفر از گرجستان و ارمنستان از تفلیس پایتخت قفقاز در تاریخ شانزدهم ربیع الاول ۱۱۹۰ اسیر کرده بود. اسم این مرد منوچهرخان و برادرش گرگین خان بود. شاه آنان را به دربار خویش نزدیک کرد و از اطرافیان خود قرار داد، آن ها هم در صدد تقرب به شاه و جلب دوستی او بر آمدند تا خودشان را در دل شاه جادادند و عواطف شاه

را به خود جلب کردند. آنگاه اظهار رغبت به دخول در دین اسلام نمودند، ظاهراً مسلمان شدند و در باطن به دین مسیحی خود باقی بودند. این دو برادر با حيله و تزوير دانستند در اواخر سلطنت فتحعلی شاه خودشان را به عالی ترین رتبه های دولتی برسانند و چهار زانو بر مسند وزارت بنشینند. بزرگ تر آنها (منوچهرخان) برای استانداری اصفهان منصوب شد.

تصافاً در همین وقت هم دعوات و مبلغین باب به اصفهان وارد شدند و خبر ورود آنان به گوش استاندار نامبرده رسید.

استاندار مذکور فرمان داد تا آنها را احضار کردند و با آنها گفتگو کرد تا بر مقصود نهائی آنها اطلاع حاصل کرد، زیرا بدین وسیله می تواند مردم ایران را به دو حزب مذهبی مخالف و متضاد تقسیم کند.

معلوم بود که اگر این تقسیم عملی می شد دیگر خاتمه پیدانمی کرد تا یکی از دو حزب فانی نابود و حزب غالب هم ضعیف گردد و در هر صورت کفه فوز و نجاج ترازو به طرف منوچهر خان نائل می شد. می گویند این مرد در معرفت طرق اضمحلال دولت ها و انقراض ملت ها دارای بصیرت کامل و اطلاع وافری بوده است، زیرا رکن معظم و اساس محکم عزت و استقلال هر ملتی بلکه پایه بنا و تکوین آن یگانگی دین و مذهب و زبان می باشد، به واسطه این دو جامع مشترک است که ملت ها باقی و پایدار می مانند، کشورها توسعه پیدا می کنند، رعیت رو به ترقی و تعالی می رود و دولت ها باقی و جاوید می گردند.

اگر راست باشد که اساس ملک و سلطنت عدل و داد است پس اساس آن هم جامع مشترک دین و زبان است و بدون این دو جامع مشترک ملک و دولتی وجود نخواهد داشت و ملت و مملکتی موجود نخواهد بود چنانچه این حقیقت از حقیقت تاریخ امم سالفه و ملاحظه اوضاع و احوال ملل حاضره معلوم می گردد.

این مرد هم این حقیقت را به فکر ثاقب و نظر صائب خویش فهمیده بود، به این جهت با مبلغین باب شروع به مخالفت نمود، و با آنها بروجهی جمیل رفتار کرد، بیش از اندازه با آنها دویتی و مهربانی کرد، از ناحیه دشمنانشان، بدانها تأمین داد، از لحاظ مالی، مستمری کافی و وافی برای آنان برقرار نمود، آنها را به دعوت و تبلیغ و تبشیر به ظهور باب ترغیب و تحریص نمود و اظهار داشت که وی به امر باب ایمان دارد.

دعوات باب نزدیک بود از شوق و طرب به پرواز و رقص درآیند، شروع به انتشار رساله های باب و نشر اوراق تبلیغی نمودند، مرام باب را برای طبقه عوام تقریر می کردند آیات قرآن مجید و احادیث نبوی را بر خلاف واقع و حقیقت برای مردم جاهل تأویل کرده، آنها را بر شمائل و خصائل باب تطبیق می کردند، بدانها استدلال می کردند که باب همان مهدی موعود

است تا بدین وسیله بسیاری از گدایان و بعضی از جاه طلبان به آن‌ها پیوستند. جای تردید نیست که دعوت‌های باطلی که بودجه کافی در اختیار داشته باشند در دو طبقه زود پیشرفت می‌کند اول طبقه گدایان محتاج به درهم و دینار - دوم رؤسای حریص به لیره و دینار. مسلمانان از دست مبلغین باب به استاندار شکایت می‌برند ولی گوش استاندار تازه مسلمان برای شنیدن عرض حال و شکایات مسلمین ناشنوا بود و شاکیان را بر وجه احسن از خود منصرف می‌ساخت تا این که خبر شیوع و با در شیراز و اختلال امر حکومت آن به گوش استاندار نامبرده رسید. منوچهر خان گرجی از طرف خود نمایندگان مورد اعتمادی به شیراز فرستاد تا باب را به اصفهان بیاورند و به دنبال آن‌ها بعضی از دعوات مورد اعتماد باب را هم به نزد او فرستاد تا به باب اطمینان بدهند که استاندار حقیقتاً به وی ایمان آورده است تا باب به صحت ایمان او یقین حاصل کند و او بتواند به مطلوب خود توفیق پیدا کند و به هدف خویش برسد. نمایندگان استاندار باب را از زندان رها کرده به طرف اصفهان رهسپار شدند، استاندار با علما و فقها روبرو می‌شدند، آن‌ها را مخاطب قرار داده از امر باب می‌ترسانید و چنین اظهار می‌داشت که امر باب شیوع پیدا نموده دامنه دعوتش توسعه یافته و در ظاهر از این پیش می‌آمد اظهار تأسف و تکدر می‌نمود. تا در شبی که علما در مجلس ولیمه‌ای که در منزل یکی از آن‌ها منعقد شده بود مجتمع بودند؛ ناگهان استاندار بر آن‌ها وارد شده، خبر داد که باب از زندان شیراز گریخته و نزدیک به اصفهان رسیده است و نسبت داد که فرار وی به دسیسه یکی از علماء اصفهان واقع گشته است. در این هنگام او شروع به لطمه زدن بر صورت و اشک مصنوعی ریختن کرد، برای این مصیبت وارده بر دین حسبالله می‌گفت، برای هلاک شدن ملت لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان جاری می‌ساخت تا مردم به لرزه افتادند، ناله‌ها بلند گردید، اشک‌ها دندان‌ها از لرزه به هم می‌خورد و قوای انحلال پیدا پس از قدرت و همت او استمداد کردند تا این مصیبت وارده و این بلیه نازله را از مسلمین رفع کند؛ زیرا وی نایب الحکومه و معتمدالدوله بود (لقبش نیز همین بود).

چون استاندار دانست که تیر حیل و تزویرش در دل‌ها اثر کرد و آنها در وادی حیرت و سرگردانی افتادند، آن‌گاه اظهار داشت که رأی صواب در نزد من آن است که جمعی از علما و فضلا را به استقبال باب بفرستید و او را در منزل یکی از علما وارد کنید، در ظاهر چنین وانمود که وی ذریه رسول خدا و یکی از فقهایست که از مشاهد مشرفه عراق مراجعت کرده پس بنا بر رسم و عادت که در مراجعت علما از مشاهد مشرفه دارید، از وی تجلیل و احترام کنید تا بدین وسیله طناب حیل ما به پای او بسته شود و از راهی که نفهمد در دام ما بیفتد آن‌گاه در ضمن آمد و رفت و نشست و برخاست با طبقات عالی مردم با خالی بودن جعبه و پیمان رسوا و مفتضح

گردد و حرمت او در میان مردم بریزد و ما به مقصود خود نائل شویم.

و پس از این جریان اگر شما صلاح دیدید مجلس پر جمعیتی تشکیل می‌دهیم تا در آن مجلس ثابت گردد که وی از دین اسلام خارج گشته و به واسطه وسواس شیطان از اطاعت او امر خدا سرپیچی نموده است آن گاه شما سندی و مدرکی برای من بنویسید که در آن فتوی به کشتن یا سوزانیدن یا به تبعید وی داده باشید پس طولی نخواهد کشید مگر آن که من شمشیر بردارم و بدترین عقوبت‌ها او را فراگیرد و این بار گران از دوش دین و دولت برداشته شود و ما استحقاق حاصل کنیم که مورد تشکر کشور و ملت قرار بگیریم.

جمعیت حاضرین رأی او را تصویب نمودند و از حسن تدبیر وی سپاسگذاری کردند. ولی آن‌ها از خدعه و نیرنگ استاندار غافل بودند، نمی‌دانستند که وقتی ترس و لرز آنان را فراگرفت استاندار زهر را مخلوط به گوشت و پیه کرده بخورد آنان داد.

ترس آن‌ها از آن جهت بود که استاندار مکار به آن‌ها اظهار داشته بود که آمدن باب به اصفهان به دعوت یکی از بزرگان علماء اصفهان واقع گشته و نسبت داده بود که آن عالم ایمان به باب آورده و بدین نسبت ناروا آبروی آن عالم را ریخته بود. با وجود این سابقه، علماء آن محضر ترسیدند که اگر با استاندار معارضه کنند و رأی ناصواب او را تصویب نکنند؛ به آن‌ها هم چنین نسبت بدهد و آبروی آن‌ها را همچنان بریزد به این جهت تأثیر حيله و تزویر وی قرار گرفتند و از کینه مقاصد غفلت کردند و در نتیجه به علت ضعف نفس، رأی ناصواب او را تصویب نموده و امر وی را اطاعت کردند.

پس دسته‌ای از اطرافیان خودشان را برای استقبال باب انتخاب نموده و مقرر داشتند که باب در منزل میرزا سید محمد ملقب به سلطان العلماء وارد شود.

صبح فردا هیئت منتخبه به استقبال باب رفتند، در بین راه او را ملاقات نموده و با او به منزل میزبان مراجعت کردند. سپس علماء فریب خورده و موجهین شهر از وی دیدن کردند.

او در رفت و آمدها اموری را که از ناحیه وی شیوع پیدا کرده بود مکتوم می‌داشت ولی مردم آنچه را از دعوات وی شنیده بودند از خلال سخنانش استنباط می‌کردند و در امر او در شک و تردید افتاده، از مکر و حيله او بر حذر شدند. وجوه علماء متفق شدند که باید طبقات مردم به میزبان وی تکلیف کنند تا از او تقاضا کند که بعضی از سخنان خود را بر روی کاغذ بیاورد تا آن‌ها بتوانند اصول و عقاید وی را از نوشتجاتش استخراج نمایند.

سلطان العلماء با رأی آن‌ها موافقت کرده تا باب تقاضای مردم را اجابت کند. باب هم تقاضای مردم را پذیرفت و به نوشتن رساله طویله خود در تفسیر سوره کوثر شروع کرد.

باب در آن رساله از رعایت قواعد عربی در اسامی و مبانی (جوامد و مشتقات) خارج

شده بود، در مفاهیم و معانی از مراعات اصطلاحات شریعت اسلام عدول کرده بود و آن رساله سراسر غلط را شاهد دعوی خود و دلیل مثبت مهدویت خویش قرار داده بود.

طبعاً ناله و فریاد مردم بلند شد، رو به استاندار آورد، از او درخواست کردند تا به وعده‌های خود وفا کند و او را به مجازات و مکافات خود برساند ولی استاندار مکار با آنها بر طریق مخادعه رفتار کرده و در جواب آنها مباطله و دفع الوقت می‌کرد مقصود وی این بود که شاید سخنان باب در بعضی دل‌ها مؤثر شود و اگر آنان را از دین خود متزلزل نسازد لااقل در آنها ایجاد شک و تردید کند، نهایت آمال و آرزو و آخرین مقصد و مطلوب وی همین بود.

عاقبت راه به آخر و دل‌ها به حنجره رسید و راه نفس بر مردم تنگ شد، لاجرم مردم از حزن و اندوه خودشان به وجوه علما شکایت نمودند و استاندار را در فشار گذاشتند تا بر طبق وعده خود جلسه مناظره تشکیل دهد، وگرنه آنها مجبور خواهند شد که برای کوتاه کردن دست باب از جان ملت اقدام کنند و در این صورت دور نیست که حوادثی پیش آید که برای استاندار و باب عاقبت محمودی نداشته باشد.

استاندار پس از تهدید ناچار شد که درخواست مردم را اجابت کند؛ زیرا از طرفی از هیجان مردم و انقلاب اوضاع می‌ترسید و از طرف دیگر می‌دانست که اگر چنین مجلسی تشکیل دهد باب در آن مجلس رسوا خواهد شد و در نتیجه زحماتش به هدر می‌رود و به آمال و آرزوی خود نمی‌رسید، ولی او چاره‌ای جز آن نداشت که کوچک‌ترین این دو محذور را اختیار کند. به این جهت امر کرد تا علماء و حکما در مجمع بزرگی حاضر شدند و مقدم بر تمام آنها میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی کلباسی بودند که از میان همقطاران خودشان در علم فقه و اصول مقام و منزلت بس عالی داشتند. و دیگر میرزا حسن فرزند ملاعلی نوری بود که او هم در حکمت الهی و فلسفه اسلامی اعلم علماء عصر خویش به شمار می‌رفت و طریقه‌اش در حکمت و فلسفه طریقه صدرالدین شیرازی صاحب اسفار اربعه و کتب گران بهای دیگر بود.

وقتی باب بر آنها وارد شد همگی برای تجلیل وی از جای برخاستند در نجابت ایرانیان همین بس که احترام به سادات در فطرت آنها سرشته گشته است. پس باب را در صدر مجلس جای دادند و در اطراف موضوع مهدی و آن چه را از دعاوی باب از مردم شنیده بودند شروع به سخن کردند ولی باب در این حال هم چنان ساکت و صامت نشسته بود و جوابی به آنها نمی‌داد. پس آقا محمد مهدی کلباسی رئیس اصولیین به مناظره با باب مبادرت ورزید و چنین گفت:

ای سید بر تو پوشیده نیست که مسلمانان بر دو قسم‌اند.

اول آن هائی هستند که احکام شریعت اسلام را از قرآن حکیم و سنت سنیه حضرت



خاتم النبیین استخراج و استنباط می کنند و آن ها را در اسلام مجتهد می نامند.

دوم کسانی که در معرفت احکام، از یکی از مجتهدین تقلید می کنند و آن چه را بر آنان مشکل می شود از آن ها می پرسند تا آن ها آنان را به راه هدایت ارشاد کنند اکنون شما به کدام یکی از این دو قسم نسبت دارید و به عبارت ساده تر شما مجتهدید یا مقلد؟

باب جواب داد: من هیچ وقت از کسی تقلید نکرده ام و نیز عمل به ظن را حرام می دانم.  
مجتهد مناظر جواب داد:

- ای سید مگر نمی دانی که ما طائفه شیعه معتقدیم که چون امام زمان (ع) در پس پرده غیبت است لاجرم راه علم به احکام بر ما مسدود است و ما چاره ای نداریم جز آن که در هر عصری از اعصار (بر طبق قوائد مقررۀ از صدر اول تا عصر حاضر) از مجتهدی که دارای شرائط فتوا باشد تقلید کنیم تا زمانی که حجت خدا و قائم منتظر از آل محمد ظهور فرماید، مفساد دینی را اصلاح کند، بدعت ها را از میان بردارد و شریعت را به صورتی که در عصر صاحب رسالت بوده است برگرداند؛ وظیفۀ ما همین است. پس ای سید چگونه تو تقلید را ترک نمودی و عمل به مظنه را حرام می دانی! اکنون بگو ببینم چون در مقابل استدلال من حجتی نداری و احکام شریعت اسلام به گوش تو نرسیده پس علم دین را از کجا آموخته ای و از کجا یقین به احکام برایت حاصل می شود؟

پس باب از این خطاب در غضب شده آتش گرفت و رو به مناظر خود نمود و چنین گفت:

- تو در علم منقول درس خوانده ای و به منزله طفل مبتدی هستی که ابجد و هوز می خواند ولی مقام من مقام ذکر و فؤاد است پس بر تو روانیست که در چنین دریای بی پایانی داخل شوی و به چیزی که نمی دانی با من مناقشه و مناظره کنی».

در این جا مناظره محترم ساکت شد و دیگر با وی سخن نگفت.

آن گاه میرزا حسن، حکیم شهیر وارد میدان مناظره شد، بر طریق حماسه شروع به سخن گفتن کرد و چنین گفت:

- ای سید بر جای خود قرار بگیر، مبادا از گفته خود برگردی حکما برای ذکر و فؤاد (بر حسب اصطلاح خودشان) مقام و منزلتی مقرر داشته اند که هر کسی بدان مقام واصل گردد و بدان منزلت بالا برود؛ به تمام چیزها احاطه پیدا خواهد کرد و هیچ چیز بر وی پوشیده نخواهد ماند اکنون آیا تو به این مقام از ذکر و فؤادی که حکما معرفی کرده اند رسیده ای؟ و آیا اکنون وجود تو به همه چیزها محیط است؟

باب با قلب ثابت محکم و زبان روان جواب داد آری وجود من چنین است هر چه



می خواهی بپرسی.

مناظر حکیم گفت: ای سید ما را آگاه کن از چگونگی معجزات انبیا و حاصل شدن طی الارض از برای اولیاء و از چگونگی خبری که در سرعت سیر زمان در عصر سلطان جائر و کندی آن در زمان امام هادی وارد شده است. ما و تو بنی امیه و بنی عباس را ائمه هداة می دانیم، در این صورت لازم می آید که برای زمان دو سیر مختلف - تند و کند - وجود داشته باشد و این چگونه می شود! و دیگر آن که امامان جائر و عادل بعضاً به یک دیگر معاصر بودند پس لازم می آید که دو سیر متضاد - تند و کند - در یک زمان واقع شود و این چگونه امکان دارد! و دیگر آن که ما مسلمین همگی معتقدیم که زمین برای اولیاء خدا و حجج وی پیچیده می شود یعنی مسافتی طولانی را در یک چشم بر هم زدن در می نوردند چنان که آسف بن برخیا وزیر سلیمان در یک چشم بر هم زدن تخت بلقیس را از شهر سبا به پایتخت سلیمان انتقال داد.

چنانچه خداوند می فرماید:

و قال الذی عنده من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقراً عنده

الخ.

اکنون آیا این موضوع چگونه واقع می شود، آیا شهرها و صحراها و بیابانهای بین مبدأ و منتهای سیر فرو می رود؟ آن گاه مبدأ و منتها به هم متصل می گردند در این صورت پس باید بندگان خدا و حیوانات و نباتات و جمادات این قطعات فرو رفته معدوم شوند و یا قطعات زمین جمع می شود و اجزاء آن داخل هم می شوند؟ در این صورت باید چنین حادثه‌ای بر مردم جهان معلوم گردد ولی تا این ساعت کسی از چنین حادثه‌ای خبردار نشده، چنین خبری انتشار پیدا نکرده و در آینده هم چنین خبری انتشار پیدا نخواهد کرد. و یا این که طی الارض بوجه طیران و پرواز حاصل می شود؟ این وجه هم با عقل انسان تطبیق ندارد و برهان عقلی و نقلی آن را تأیید نمی کند. این سؤالات را جواب بگوئید.

باب با تبسم جواب داد:

- ای حکیم آیا می خواهی با زبان و بیان نقاب از چهره این مشکل بردارم و یا با قلم و انگشتان این راز را روشن و آشکار سازم.

حکیم فرمود:

- ای سید اختیار با شما می باشد هر طوری خواسته باشید عمل کنید.»

بعد باب قلم و کاغذ گرفت و شروع به نوشتن نمود و مدتی نوشت تا غذا حاضر شد آن گاه نوشته را بر کنار سفره نهاد و مشغول غذا خوردن شد.

حکیم مناظر از گوشه چشم نگاهی به نوشته باب افکنده آن گاه نوشته را برداشت، قرائت

کرد و چون حاضرین ملاحظه کردند دیدند خطبه مفصلی است که در آن به نام خدا و حمد او و درود بر پیغمبر شروع نموده و بعد از آن هم دعای مطولتی به سبک مناجات نگاشته و کوچک‌ترین اشاره‌ای به موضوع مناظره و سئوالات و اعتراضات نکرده است.

مردم سکوت کردند تا از غذا خوردن فراغت حاصل شد و بعد از آن بر دو دسته تقسیم شدند گروهی به جنون و پریشانی فکر وی فتوا دادند که میرزا سید محمد سلطان العلما میزبان سابق الذکر باب هم از آن گروه بود و گروه دیگر به کفر وی و بیرون رفتن او از دین و وجوب قتل او فتوا دادند که آقا ملا محمد مهدی کلباسی و سایر فقها از آن گروه بودند ولی دو نفر از مدرسین فقه به نام ملا محمد تقی هراتی و سید حبیب الله در آن مجلس به فتنه افتادند. (چنین معلوم می‌شود که مشارالیه‌ها از طرف استاندار تطمیع شده باشند وگرنه سخنان غلط باب و انبان خالی وی طوری نبود که بتواند کسی را به فتنه بیندازد).

هنگامی که علما حکم قتل باب را به استاندار دادند تا آن را اجرا کند، استاندار اظهار داشت که تنفیذ این حکم از حدود وظیفه او خارج است، باید قضیه را به تهران گزارش بدهد و منتظر باشد تا از طرف حکومت مرکزی دستور کشتن یا نکشتن باب صادر شود. و سپس برای آن که علما دست از او بردارند دستور داد تا فوراً او را در همان محضر زنجیر کردند و از آنجا به زندان بردند. ولی در شب همان روز مخفیانه باب را آزاد کرده، به خانه خودش برد، او را با کمال تجلیل و احترام در اطاق مخصوصی جای داد، هر طور دلش می‌خواست قضیه را به تهران گزارش داد و نظر خصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود.

در ذیل نامه‌اش نوشته بود:

کشتن باب در این موقع و در اصفهان با تمایل اکثر اهالی اصفهان به او خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است که باب را در زندان نگاهداریم تا آتش دوستی و دشمنی از طرفین خاموش شود و سپس هر طور هیئت دولت صلاح بداند دستور دهد.

پس خدعه وی در هیئت وزرا مؤثر شد و رأی او را تصویب کردند<sup>۱</sup>

چنانکه در باب الابواب در این زمینه می‌خوانیم:

«... ولی در شب همان روز مخفیانه باب را آزاد کرده، به خانه خودش برد، او را با کمال تجلیل و احترام در اطاق مخصوصی جای داد، هر طور دلش می‌خواست قضیه را به تهران گزارش داد و نظر خصوصی

خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود. وی در ذیل نامه نوشته بود: کشتن باب در این موقع در اصفهان با تمایل اکثر اهالی اصفهان خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است که باب را در زندان نگاهداریم تا آتش دوستی و دشمنی از طرفین خاموش شود و سپس هر طور هیئت دولت اصلاح بداند دستور دهد. پس خدعه این مرد نادرست در هیئت وزرا مؤثر شد و رأی تو را تصویب کردند...<sup>۱</sup>».

از طرفی دیگر علمای اصفهان از حمایت روز افزون معتمدالدوله منوچهر خان گرجی و اعمال و نیات وی که می خواست به وسیله علی محمد شیرازی یک رشته اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان بر پا دارد، و از این رهگذر همه گونه مساعدت نسبت به علی محمد شیرازی روا می داشت، بر آن شدند که خود نامه ای به صدر اعظم وقت «حاجی میرزا آغاسی» نگاشته و خواستار رفع فتنه ای شدند که زیر پوشش اسلام گاهی به نام «بابیت» و زمانی توبه و انکار دعوی بابیت، در حال پیشروی بود.

«حاجی میرزا آغاسی» با توجه به اطلاعاتی که از منابع مختلف در این مورد به دست آورده بود و با توجه به گسترش این فتنه نوظهور در یازدهم محرم ۱۲۶۲ هـ.ق. نامه ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نوشت به مضمون زیر:

«خدمت علمای اعلام و فضیله ذوی العز و الاحترام مصدع می شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضال مضل است بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداء شود. تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی در مقابل با آن که آیه شریفه «فأتوبسورة من مثله» دلالت دارد که مقابله یک سورة اقصر محال است، کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آن که «لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن آن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ضهیراً» چه رسد به «قرآن» آن نادان که به جای کهیعض مثلاً کافها، جیم، دال نوشته و بدین نمط مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی

حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این «طایفه شیخی» را مداومت به چرس و بنگ است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد.» اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرتند شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آن ها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد<sup>۱</sup>».

با توجه به تاریخ نامه «میرزا آغاسی» یعنی یازدهم محرم ۱۲۶۲ ه. ق. و تاریخ مرگ منوچهرخان والی که چندین ماه بعد از دریافت آن مبنی بر دستور اعزام علی محمد شیرازی به تهران، قویاً استنباط می گردد که وی علی محمد شیرازی را از روی قصد و به جهاتی در منزل جای داده زیرا به مجرد آن که وی درگذشت جانشین وی «گرگین خان» علی محمد شیرازی را به دست مأمورین داد و علی محمد شیرازی در معیت سربازان «شاهسون» تحت سرپرستی «بابابیک ماکوئی» از راه کاشان به طرف تهران گسیل داده شد.<sup>۲</sup>

در کاشان، «حاجی میرزا جانی» مؤلف کتاب معروف «نقطة الکاف»<sup>۳</sup> با دادن صد تومان رشوه علی محمد شیرازی را به خانه خود مهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه «کلین» (به ضم کاف تازی و فتح لام) آمدند. از آن جا «علی محمد شیرازی» اجازه ورود به تهران خواست. ولی محمد شاه به دستور حاجی میرزا آغاسی اجازه نداد و به علی محمد شیرازی نامه ای نوشت که مختصراً چنین است:

«چون موکب همایون در جناح حرکت از تهران است و ملاقات به طور شایسته ممکن نیست، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را

۱- فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، چاپ پنجم، چاپ شرکت افست ۱۳۵۵، صفحات ۴۴۵-۶.

۲- در این سال (۱۲۶۳ قمری) پس از درگذشت منوچهر خان معتمدالدوله، میرزا علی محمد باب را به حسب فرمان دولت از اصفهان به آذربایجان بردند و در قلعه چهریق محبوس داشتند، به نقل از: میرزا محمد تقی همدانی. احقاق الحق، چاپ سنگی تهران ص ۴۴ به بعد.

۳- «نقطة الکاف»؛ یکی از کتابهای مشهور بهائیان که با همت «ادوارد براون» با حواشی هایی چاپ شده است.

### مخصوص خواهیم خواست<sup>۱</sup>».

«محمد بیک چارچی» که مأمور بردن علی محمد شیرازی به ماکو بود، دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که «علی محمد شیرازی» از داخل قزوین و زنجان عبور کند. سرانجام علی محمد شیرازی به ماکو رسید. وی از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ در ماکو بود<sup>۲</sup>.

در این جا باید به یک نکته حساس توجه داشت و آن بازتاب حرکت باب نزد اشخاص و مأمورین سیاسی دگر دولت‌ها می‌باشد که در جای خود به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت و تنها نکته‌ای که در این مرحله باید به آن اشاره شود علت انتقال باب از زندان ماکو به قلعه چهریق است. یادآوری می‌کنیم که میرزا آغاسی باب را ابتدا به زندان ماکو فرستاد سپس به دلایل سیاسی زیر مجبور شد او را به چهریق نقل مکان دهد:

«باب را به ماکو بردند که در حبس مؤبد بماند. اما وزیر مختار روس از بیم آن که مبادا در ناحیه مرزی قفقاز هنگامه‌ای برپا شود، تقاضا نمود او را ماکو دور سازند در آنجا بماند<sup>۳</sup>. دالگورکی سفیر وقت روسیه در تهران به نسلرد وزیر خارجه روس می‌نویسد:

«باب همان کسی است که سال گذشته بنابر خواهش من او را از سرحد ماکو دور کردند<sup>۴</sup>

عین نامه بعدی دالگورکی در زیر منعکس است.

سند شماره ۴

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ - م صفحه ۳۶۰ گزارش‌های سفیر دالگورکی به وزیر خارجه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ شماره ۹۶.

«این جانب تا کنون چند مرتبه به وزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که به باب معروف است گزارش داده‌ام. این فناتیک به علت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران - که در نتیجه فشار این جانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند - حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت نظر می‌باشد شخص مذکور خود را نائب امام

۱- فتنه باب، ص ۲۳۸. ۲- بیان فارسی و عربی.

۳- فریدون آدمیت امیر کبیر و ایران، ص ۴۴۶. ۴- ابوانف، شورش بابیه، سند اول، ۲ فوریه ۱۸۴۸.

دوازدهم معرفی می‌کند و عقائد مضرة او طرفداران زیادی پیدا کرده و  
سه روز قبل به من اطلاع دادند که طرفداران باب ...



# فصل چهارم

زندانی شدن باب و مباحثه وی با

علما در تبریز در

حضور ناصرالدین میرزا

همان گونه که مُطَّلِع شدیم باب را از اصفهان به زندان ماکو سپس به چهریق واقع در نزدیکی «بایزید» که در آن زمان سر حد مملکت عثمانی یا ترکیه کنونی است، بردند. در آن جا قلعه محکمی وجود داشت که کمتر کسی می توانست بدان دسترسی داشته باشد و چون لشکری در آن جا متمرکز بود و ضمناً سرکردگان آن قلعه هم عموماً از بستگان و قبیلهٔ صدر اعظم وقت میرزا آغاسی بودند برای محافظت باب از نظر آنان جای امنی محسوب می شد غافل از آن که قراولان گرسنه بهترین وسیله‌ای بودند که باب و ایادی می توانستند با مقداری رشوه آنان را به استخدام خود گیرند. باب از همانجا توسط قراولان سلطان پیامش را برای دشمنان سلطان به بیرون می فرستاد و پیروانش وی را در جریان رویدادها قرار می دادند.

«ملاحسین در تهران به حضور مبارک حضرت باب مشرف شده و از آن جا عزیمت آذربایجان نمودند در شب عید نوروز سال ۱۲۶۴ هجری که روز سیزدهم ماه ربیع الثانی بود به ماکو رسیدند حضرت باب او را در آغوش کشیدند و با کمال اشتیاق با او معانقه نمودند دستش را در دست خود گرفته و به طرف اطاق خود روان شدند و اجازه فرمودند احبا به محضر مبارک مشرف شوند فرمودند این میوه‌های لذیذ را محمد تقی برای جشن نوروز مخصوص فرستاده ملاحسین هنوز در تبریز بود که خبر انتقال حضرت باب را از ماکو به چهریق استماع کرد حضرت باب وقتی که می خواستند ملاحسین را مرخص کنند به او فرمودند تو از خراسان تا اینجا تمام راه را پیاده پیمودی اینک نیز باید پیاده به نقطه مقصود رهسپار شوی باید چنان شجاع و دلیر باشی که خط نسخ بر اسامی دلیران بکشی از این جا که بروی به شهر خوی توجه نما و از آنجا به ارومیه و مراغه و میلان و تبریز و زنجان و قزوین و تهران سفر کن اجباراً ملاقات نما پیغام مرا به جمع آن‌ها برسان سعی کن آتش محبت جمال الهی را در قلوب آنان مشتعل سازی از تهران باید به مازندران رهسپار شوی»<sup>۱</sup>.

باب از درون زندان با در نظر گرفتن سیر وقایع دستوراتی صادر می کرد و مریدان نزدیکش، مانند ملاحسین بُشرویه‌ای، حاج محمد علی بار فروش، سید یحیی دارابی و از همه مؤثر قره‌العین آن دستورات را به مرحلهٔ اجرا می گذاشتند. ملاحسین بُشرویه‌ای در خراسان، حاج

محمد علی بار فروش در مازندران و قره‌العین در قزوین فعالیت می‌کردند که اگر از نظر جغرافیائی به این محورهای بیاندازیم باب با یک حساب دقیق در شمال، جنوب، مرکز و مشرق ایران دست به عملیات تبلیغاتی زده بود. این روند، تنشی تند در مردم آن زمان که مانند همهٔ زمان‌ها زود به حرکت در می‌آیند، ایجاد کرد و باعث تشویش پادشاه مشوشی شد که هر آن دستخوش طوفان بود. در آن مقطع همان‌گونه که در تاریخچهٔ کتاب اشاره کردیم مملکت نیاز به عامل ذهنی داشت تا با پیدایش منفذی ناراحتی‌ها را به صورت طوفان نشان دهد. پیدایش باب می‌رفت که حکومت را دچار چنین طوفانی نماید. از این رو شاه تکان خورد و با رسیدن خبرهای ناخوشایند شورش‌ها - که در صفحات بعد بدان می‌پردازیم - به فکر چاره افتاد.

با اوج گرفتن ماجرا محمد شاه قاجار به ولیعهدش ناصرالدین میرزا که در آن وقت در تبریز مرکز ایالت آذربایجان به سر می‌برد - آذربایجان معمولاً مقر ولیعهد در زمان قاجار بود - فرمان داد تا هیئتی از علما و فقها و فضلا و امرا و دیگر شخصیت‌های مهم و سران شهر به ریاست خودش تشکیل دهد تا ببیند باب چه می‌گوید و در مجلسی که با حضور آن عده تشکیل می‌شود تکلیفش روشن شود. وی دستور داد که باب را از زندان احضار کنند و از اعضای حاضر و هیئت به اصطلاح منصفه رأی بخواهند و سپس نظر علماء را جویا شوند که در مورد گفته و اندیشه باب چه باید بکنند.



در دستور محمد شاه آمده بود که دربارهٔ حکم صادره تعجیل نشود تا اولیاء دولت گزارش مزبور کنند. گزارش محکم‌ترین سندی است که در مورد باب از نظر تاریخی در دسترس است چه آن سند به دستخط ناصرالدین نوشته شده که خود در آن محضر حضور داشته است.

حال ما هم به تبریز می‌رویم تا ببینیم ناصرالدین میرزا در پی فرمان پدرش محمد شاه قاجار چه اقدامی انجام می‌دهد. محمدشاه متذکر شد که بعد از

محمد شاه قاجار با اوج گرفتن ماجرا به ولیعهدش ناصرالدین میرزا فرمان داد تا هیئتی را تشکیل دهد

تصویب حکم و رأی‌گیری اجرای آن را به بعد یعنی بعد از بررسی صورت جلسه آن مناظره در دربار تهران، موکول نمایند و منتظر جواب دربار باشند.

به هر حال به زودی هیئت مطلوب تشکیل شد و مدعوین همگی آن گونه که پیش بینی شده بود حاضر گشتند، بدان معنی که از طبقه علما و فقها ملا محمد ممقانی ملقب به حجة الاسلام و رئیس علمای شیخیه، حاج محمود ملقب به نظام العلماء، حاج میرزا عبدالکریم (ملاباشی)، میرزا علی اصغر شیخ الاسلام، میرزا محسن قاضی میرزا حسن زنوزی (ملاباشی). از رجال و شخصیت‌های دولتی محمد خان زنگنه امیر نظام، میرزا فضل الله علی آبادی ملقب به نصیرالملک وزیر داخله، میرزا جعفر خان ملقب به معیرالدوله کفیل وزارت امور خارجه، میرزا موسی تفرشی کفیل وزارت مالیه و میرزا مهدی خان ملقب به بیان الملک رازدار وزیر کشور و بسیاری دیگر از چنین افرادی حضور داشتند.

علی محمد شیرازی همراه با محافظ یا به کلامی دیگر با میزبانش «کاسم خان فراشباشی» رئیس پرده داری ولیعهد وارد مجلس شدند و او را در صدر مجلس جای دادند. مناظره شروع شد و اولین کسی که لب به سخن گشود نظام العلماء بود که گفت:

- اگر چه من اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از واقعی نخواهد بود، مرا سه سؤال است<sup>۱</sup> و بدین ترتیب مناظره شروع شد که پی‌گیری می‌کنیم:  
- نظام العلماء خطاب به علی محمد شیرازی:

- ای سید به این کتاب و اوراقی که اکنون نزد تو می‌گذارم نظر کن، در عبارت آن‌ها که به اسلوب قرآن و کتاب آسمانی نوشته شده و در بلاد ایران منتشر گشته بنگر، ببین این‌ها از گفتار خود شما می‌باشد؟ یا کسانی از دشمنان شما آن‌ها را به شما افترا بسته و به دروغ به شما نسبت داده‌اند؟»

وی این جمله را گفت و بعد کتب و اوراقی را که نزد خود داشت به علی محمد شیرازی داد.

علی محمد در جواب گفت:

- آری این کتب از طرف خدا می‌باشد.

نظام العلماء گفت:

- تو در این کتاب خودت را شجره طوبی نامیده‌ای، مفهوم این بیان آن است که هر چه بر زبان تو جاری گشته یا می‌شود کلام خدا می‌باشد و یا به عبارت دیگر گویا شما معتقدید که

سخنان شما سخنان خدا و گفتار خدا می باشد؟

علی محمد گفت:

- خدا تو را رحمت کند، آری، قسم به خدا چنین است که می گوئی.

نظام العلماء گفت:

- آیا اینکه شما را «باب» می خوانند از طرف خود شما باشد و یا مردم از پیش خود شما

را «باب» خطاب می کنند؟

علی محمد شیرازی گفت: نه از طرف خودم می باشد، مردم از پیش خود نمی گویند بلکه

این اسم از طرف خدا است و من هم علم هستم.

نظام العلماء: در کجا، در خانه کعبه،

بیت المقدس، یا بیت المعور؟ علی محمد

شیرازی گفت هر کجا هست خدائی است.

(در این هنگام ولیعهد ناصرالدین

شاه) از جا بلند شد.

- ناصرالدین میرزا: ای سید دانسته

باش که من با خدا عهد کرده ام که اگر شما

بتوانید در نزد ما ثابت کنید که شما حقیقتاً

باب علم اید در این صورت این منصب و

مسندی را که من دارا هستم به شما واگذار

می کنم و خودم مطیع و منقاد شما باشم.

- نظام العلماء: ای سید احسنت به

این ادعائی که کردی امیرالمؤمنین به این

اسم خوانده می شد و کسی که او را بدین

اسم خواند پیغمبر (ص) بود که فرمود:

«انا مدینة العلم و علی بابها» من

شهر علم می باشم و علی در آن شهر است.



ناصرالدین میرزا ولیعهد ناظر بر جریان مشاجره باب

علی (ع) بعد فرمود: «سلونی قبل ان تفقد ولی لان بین جنبی علماً جماعاً» پیش از آن که

مرا نیابید از من بپرسید، زیرا میان دو پهلوی من علوم بسیاری است. اکنون پاره ای از مسائل

مشکله نزد من است که حل آنها را از شما می خواهم و از جمله آنها چیزی مربوط به علم طب



است.

- علی محمد: من درس طب نخوانده‌ام.

- نظام العلماء: از علوم دینی می‌پرسم ولی از جمله مشروط معرفت این علم فهم معانی آیات و حدیث است و فهم آن هم متوقف بر معرفت علوم، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، منطق و علوم دیگری می‌باشد، پس من از همان علوم مقدماتی می‌پرسم. و ابتدا صرف شروع می‌کنم.

- علی محمد: من علم صرف را هنگام کودکی خوانده‌ام.

- نظام آیة شریفه «هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً» برای ما تفسیر کن، ترکیب نحوی آن را بیان نما، بگو شأن نزول سوره کوثر چیست؟ و چه علت دارد که خدا پیغمبرش را بدین سوره تسلیت داده؟

- علی محمد: مهلت.

- نظام العلماء: معنای فرمایش امام علی بن موسی الرضا چیست که در مجلس مأمون در جواب سؤال او پرسید چه دلیل بر خلاف جدت علی بن ابیطالب داری حضرت فرمود: اگر نبود بنائنا.

- علی محمد: این حدیث نیست.

- نظام العلماء: هر چه باشد آیا از مقالات عرب هم نیست تفسیرش را بیان کن.

- علی محمد: رخصت و مهلت.

- نظام العلماء: معنای حدیث «لعن له العین ظلمت العین الواحده» چیست؟

- علی محمد: نمی‌دانم.

- نظام العلماء: مفهوم «اذا دخل الرجل علی الخنثی عین الانثی و جب الغسل علی الخنثی

دون الرجل و الانثی» یعنی چه؟

- علی محمد: سکوت.

- نظام العلماء: تألیفات خود را به عقیده خودت بر اساس فصاحت و بلاغت ساخته‌ای

پس اکنون بگو بینم چه نسبتی از نسب اربع میان فصاحت و بلاغت وجود دارد و چرا شکل اول بدیهی الانتاج است؟

- علی محمد: سکوت نمود و از جواب عاجز ماند.

- نظام العلماء: ای سید من سؤال دیگری از تو می‌کنم و دیگر سؤالی هم ندارم ولی سؤال

آن است که اگر ما گمان کنیم و تسلیم شویم که این علوم می‌که اکنون در نزد بشر موجود است تمامش قال و قیل است و به قدر پیشیزی به حال بشر مفید نیست، پس ما از تمام آن علوم صرف



نظر کرده، عادتت را که از زمان قدیم معدود و پیروی خردمندان جهان بوده است پیروی می‌کنیم... و چون این مقدمه معلوم شد پس اکنون من از شما می‌پرسم چنان که از کتاب‌ها و احوال شما معلوم می‌شود، شما گاهی ادعای رسالت می‌کنید، زمانی مدعی مهدویت می‌باشید و گاهی دیگر ادعای ولایت دارید، ما اینجا حاضر شدیم که از شما بپرسیم آیا معجزات و کراماتی دارید که حجت شما بر مردم باشد؟

- علی محمد: هر چه می‌خواهی بخواه.

- نظام العلماء: ای سید بر تو پوشیده نیست که پادشاه ایران به بیماری نفوس مبتلا است و آن بیماری سختی است که اطباء آن عاجزند و اکنون از شما می‌خواهم که او را از چنین دردی که دوائ آن نایاب است شفا دهی.

- علی محمد: این کار غیر ممکن است.

- ناصرالدین شاه (ناصرالدین میرزا ولایت عهد): ای سید (خطاب به علی محمد

شیرازی) این آقائی که اکنون با شما مناظره می‌کند معلم من است او کسی است که مرانیکو ادب کرده است ولی اکنون پیر شده، طراوت جوانی را از دست داده و نمی‌تواند در سفر و حضر با ما ملازم باشد آیا می‌توانی او را به دوره جوانی برگردانی؟

- علی محمد شیرازی: این محال است.

- نظام العلماء: ای مردم بدانید که این مرد (اشاره به علی محمد شیرازی) پیمانهاش خالی

است و انبانش از هر معقول و منقولی تهی است او مغرور به باطل و سفیه و جاهل است، هیچ معجزه و کرامتی ندارد و شایسته هیچ گونه احترامی نیست.

- علی محمد شیرازی: (در حالی که از این تقبیح و توییح عصبانی شده بود) ای نظام این

چه سخنی است که می‌گوئی؟ منم آن مردی که هزار سال است در انتظار او می‌باشید.

- نظام العلماء: آیا تو مهدی منتظر و امام قائم می‌باشی؟

- علی محمد شیرازی: آری من همان هستم.

- نظام العلماء: مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

- علی محمد شیرازی: من عین همان مهدی شخصی هستم.

- نظام العلماء: نام پدر، مادرت چیست و کجا متولد شده‌ای؟

- علی محمد شیرازی: اسمم علی محمد، اسم پدرم میرزا رضای بزاز، مادرم خدیجه،

محل ولادتم شیراز است و سی و پنج سال هم از عمرم می‌گذرد.

- نظام العلماء: اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم مادرش نرجس و

محل ولادتش سر من راوی است پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟

- علی محمد شیرازی: هم اکنون کرامتی به شما نشان می‌دهم تا معلوم گردد که من در دعوی خود صادق هستم.

- حضار دست جمعی: حیا و کرامت، کرامت خویش را ظاهر کن.

- علی محمد شیرازی: من در یک روز هزار بیت می‌نویسم (بیت در اصطلاح خطاطان فارس پنجاه حرف است).

- حضار: بر فرض آن که درست بگوئی این که کرامت نشد، زیرا بسیاری از نویسندگان در این هنر با تو شریکند.

- نظام العلماء: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد و آخر الامر کور شد. البته شما هم این عمل را ترک نمائید والا کور خواهید شد.

- ملا محمد مامقانی: ما در کتاب تو که آن را به مثابه قرآن قرار داده‌ای خوانده‌ایم که می‌گوئی نخستین کسی که به من ایمان آورد...

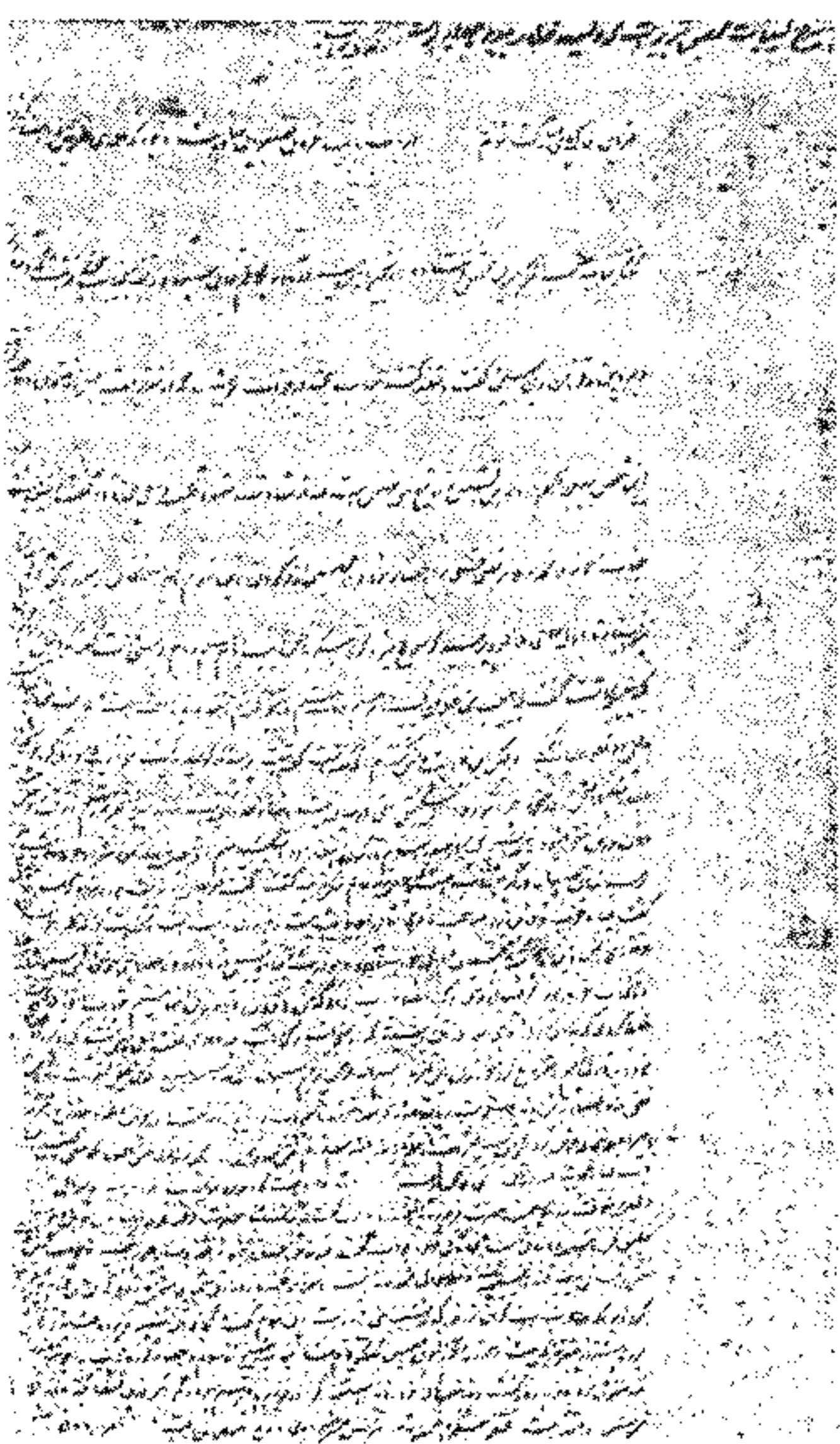
به هر حال درباره آن نشست تاریخی سندی معتبر در دست است که چگونگی گزارش نشست را ولیعهد «ناصرالدین میرزا» به محمد شاه نوشته که نسخه اصلی آن هم اکنون در کتابخانه مجلس موجود و میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بنام‌ترین ملایان بهائی می‌بود در کتاب «کشف الغطاء» که به دستور عبدالبهاء نوشته و به چاپ رسانیده، در این جا عین آن منعکس می‌شود، این سند از هر نظر معتبر و مستند می‌باشد زیرا نوشته رسمی دولتی، گزارشی است که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهی نوشته پیدا است که گمان دروغ و گزاف کمتر توان برد. از آن سو خود بهائیان این مدرک را تأیید و معتبر می‌دانند و جای هیچ گونه ایرادی از جانب ایشان نمی‌رود، گذشته از این‌ها با آن چه ناسخ التواریخ و قصص العلماء نوشته‌اند برابر است، با این تفاوت که شرح جلسه در آن منابع به درازا کشیده ولی در این جا سخن کوتاه گشته<sup>۱</sup>.

«متن عریضه ولیعهد ناصرالدین میرزا به محمد شاه قاجار»:

«هو الله تعالی شأنه»

۱- متن این نامه در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری شده است و ادوارد براون در صفحه ۲۵۲، ۲۵۹ در

«قربان خاک پای مبارکت شوم، در باب فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفتگو نمایند. حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد و رقعہ به جناب مجتهد نوشت که آمده با ادله و براهین و قوانین مبین گفت و شنید کنند و جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین - و ملاحظه تحریرات این شخص بی دین و کفر و اظهر من الشمس و اوضح من الامس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در - گفت و شنیدن است. لهذا جناب جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی - قلی را احضار نموده و در مجلس از نوکران این غلام امیراصلان خان - و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید که - مسموع می شود که تو می گوئی من نائب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری نیست. گفت بلی و - شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است به دلیل «ادخلو - الباب سجداً» ولیکن این کلمات را من نگفتم آن که گفته است، گفته - است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به کوه طور تجلی کرد.



عین دستخط ناصر الدین میرزا و لبعهد محمد شاه البته دستخط عیناً درج از کتاب ظهور الحق تألیف مازندرانی مبلغ بهائیان به دست آمده است

نهی در میان نیست این‌ها را خدا گفته است. بنده به منزله شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد. الان در من خلق می‌شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدند منم. آن که چهل هزار از علما منکر او خواهند شد. گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملا مرتضی قلی گفت پس تو از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء از قبیل زره داودی، عصای موسی و ید بیضاء. جواب داد که من مأذون به آوردن این‌ها نیستم. جناب آخوند ملا محمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره:

«بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات والارض كما خلق السموات والارض كما خلق هذه العصا آية من آياته. إغراب كلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء سماوات را به فتح خواند. گفتند مکسور بخوان آن گاه الارض را مکسور خواند. «امیر اصلان خان» عرض کرد، اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و السماء» باب بسیار خجسته شد. بعد از آن حاجی ملا محمد پرسید در حدیث وارد است که «مأمون» از جناب رضا (ع) سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود لولا ابناؤا. این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصد را بیان نما. لحظه‌ای تأمل نموده جواب نگفت. بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهه فقه از قبیل شک و سهو پرسیدند، نتوانست و سر به زیر افکنده و باز از آن سخن‌های بی‌معنی آغاز کرد که من همان نورم که به کوه نور تجلی کرد. زیرا در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت از کجا که آن شیعه تو بودی؟ شاید نور مرتضی قلی بود. بیشتر از پیش‌تر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب

شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیه کرد و التزام پا به مهر هم سپرده که دیگر از این غلطها نکند والا محبوس و مقید است.»  
«منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداء است»

«امر امر همایون است»<sup>۱</sup>

باب توبه نامه می نویسد

بعد از مناظره، ناصرالدین میرزا رو به علما نمود و رأی آنان را در مورد علی محمد شیرازی در مورد ادعایش جویا شد. بعضی از فقها فتوی به کفر او داده لزوم قتلش را واجب شمردند و بعضی هم حکم به سفاهت و دیوانگی او داده و سرانجام وی را چوب زدند. زعیم الدوله که پدربزرگش در همان مجلس حضور داشته و جزء صاحب نظران بوده در این مورد می نویسد:

«... ولیعهد خطاب به علی محمد شیرازی گفت:

- ای سید اگر جنون و پریشانی مفز تو بر من ثابت نگشته بود و اگر انتساب به خاندان نبوت و رسالت نداشتی هر آینه فرمان می دادم تا در حال حاضر تو را بکشند تا مردم عبرت بگیرند و بدانند که مهدی منتظر هرگز در امر خود مغلوب نمی شود و هرگز چیزی نمی آورد که مخالف دین کامل جدش پیغمبر باشد؛ بلکه خدای عزوجل به کمال دین وی تصریح فرموده است چنان که می فرماید، الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی و رضیکم لاسلام دنیا ترجمه: امروز - یعنی روز غدیر خم - دین شما را برایتان کامل ساختم، نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد و همچنین در آیه دیگر می فرماید و من یتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه». ترجمه: کسی که غیر از اسلام دینی طلب کند هرگز از وی قبول نخواهد شد پس دربانان را فرمان داد تا باب را بر زمین افکندند پاهایش را محکم با طناب بستند با چوب و عصا شروع به زدن نمودند، او (علی محمد شیرازی) فریاد می کرد و کسی به فریادش نمی رسید، توبه و استغفار

۱- پاورقی ص ۲۰۵، کتاب «کشف الغطاء» و ص ۱۴ کتاب ظهور الحق مازندرانی جزء سوم که عیناً نامه مزبور را



می نمود، صیحه می کشید و کسی جوابش نمی داد، جز یک نفر از اصحاب نظام العلماء که بالای سرش ایستاده بود و کلمات زشتی به وی تلقین می کرد، که قلم از نوشتن آن شرم دارد، آن شخص از وی تعهد گرفت که دیگر چنین ادعائی نکند، در این موقع ولیعهد (ناصرالدین میرزا) دستور داد تا دست از او برداشتنند، او را به زندان قلعه چهریق بردند و مراقبینی بر او گذاشتند تا نگذارند کسی با او ارتباط پیدا کند این جریان در تاریخ ۱۲۶۳ ه. ق. واقع شد.»

نگارنده مزبور در دنبال شرح حوادث می افزاید:

«... روزی جدم، در ایوانی که مشرف به باغ خانه بود نشسته بود و من با او در موضوع کتاب خلاصه الحساب شیخ بهاءالدین عاملی که جلوس ایشان بود مذاکره می کردم. در آن موقع سن من از دوازده سال بیشتر نبود. ناگاه مرحوم شاهزاده اسکندر میرزا، عموی شاه بزرگ (محمد شاه) به زیارت جدم آمد، تا بتواند رشته صداقت را میان خودشان محکم سازد. پس جدم به من امر فرمود تا با احترام شاهزاده از مجلس خارج شوم زیرا می خواستند صحبت مهمی با هم نمایند، من از مجلس خارج شدم ولی متفکر بودم که آنها چه مذاکراتی دارند، کم کم خاطرات نفس و وساوس شیطان بر من غالب آمد و نفس اماره سوء مرا وادار کرد که بر خلاف مبادی آداب و محاسن اخلاق استمراق سمع کنم. من شروع کردم از روزنه در به آنها نگاه کردن و مانند کسی که جاسوس باشد سخنان آنها را استراق می کردم شنیدم که جدم به زائر خود می فرمود:

اگر موقعیت بزرگ شما در نزد من نبود و اگر شدت وثوق من به شما نبود هر آینه این اسراری را که از من می خواهی به شما اظهار نمی داشتم تا در میان لحد سر بر خاک قبر بگذارم. جناب شما از من کیفیت انعقاد مجلس محاکمه باب را هنگامی که من در آن مجلس حاضر بودم می پرسید و از حسن جریان محاکمه یا عدم حسن آن سؤال می کنید. من هم رأی خصوصی خودم را به جنابعالی اظهار می دارم. خدا داناتر است که من راه صواب یا خطا می پیمایم جریان آن چنین بود: این آقایان با آن سوالات دامنه داری که از باب کردند در محاکمه و مناظره با

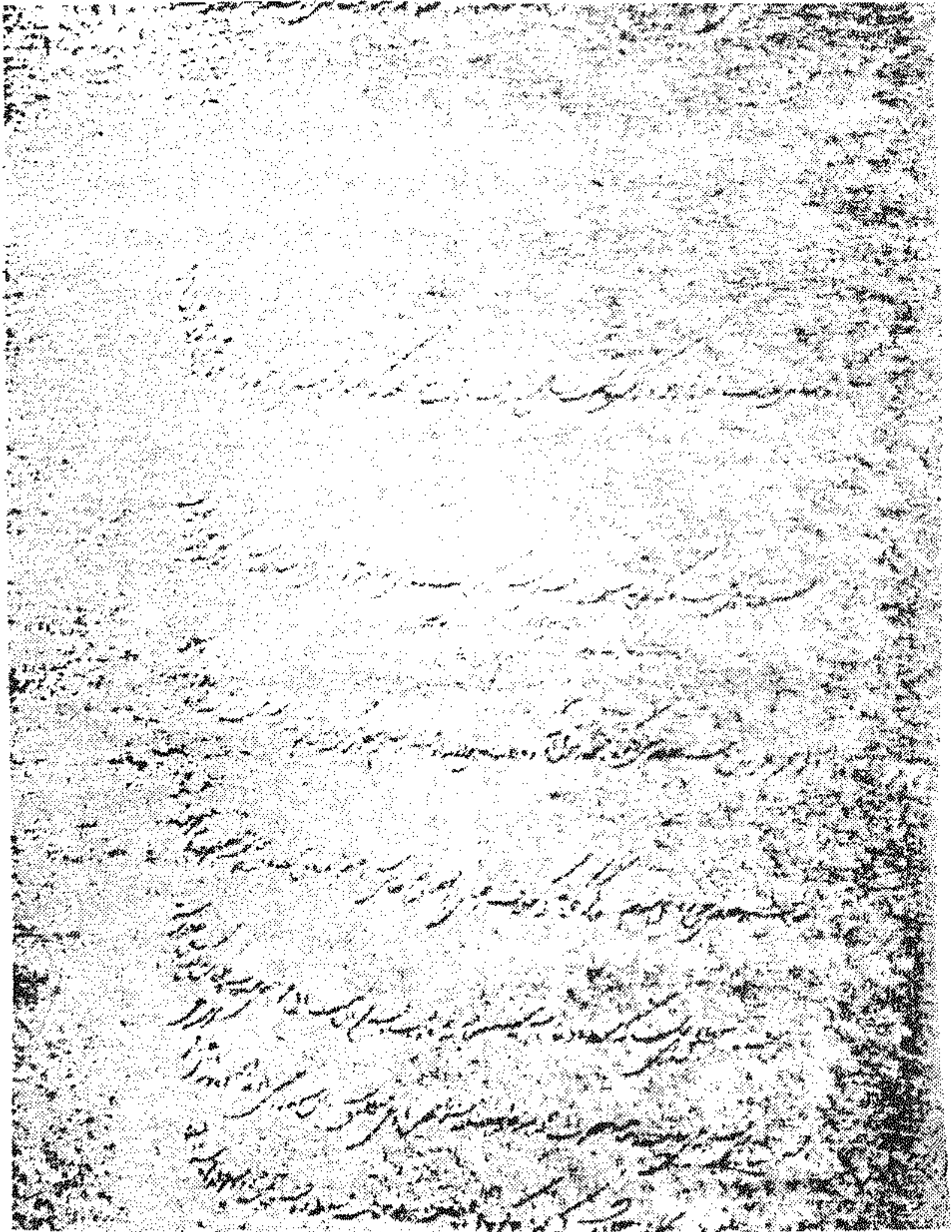


باب نیکو رفتار نکردند چنان که باب هم با جواب‌های بی سروته که دلیل و حجت بر مدعای وی نبود نیکو رفتار نکرد، زیرا این مرد ادعای نبوت و رسالت و قانون‌گذاری می‌کرد و آن‌ها او را به صرف، نحو، معانی بیان، بدیع امتحان می‌کردند، کاش می‌دانستم چگونه آن‌ها در چنین روزی... من می‌گویم این مرد صریحاً بدون کنایه و اشاره اظهار داشته بود که اول کسی که به من ایمان آورده نور محمد و علی بوده و با این حال چگونه او اقوال و احکام اول کسی را که به او ایمان آورده می‌کند و از طرفی این مرد ادعا می‌کند که او باب است، اگر مقصودش از کلمه باب نیابت از مهدی منتظر است پس چرا سخنان او مخالف با شئون نیابت او می‌باشد... و از عجائب و غرائب امر باب این است که او مردی ایرانی بوده است که به گمان خود خداوند او را مبعوث داشته تا قوم خود یا جمیع بشر را از ضلالت و گمراهی نجات دهد؛ پس اگر دعوت وی اختصاص به بلاد اسلام داشته چرا دعوتش را در حجاز و سایر بلاد اسلام اظهار نکرده است و اگر بعثت و رسالتش عمومی و شامل تمام بشر بوده پس چرا در سایر بلاد نصاری و بت پرستان به دعوت قیام نکرده آیا کشور ایران بیشتر از سایر کشورها استحقاق عنایت او را داشته، یا سایر بلاد قابل هدایت و لایق نجات از ضلالت نبودند...؟ این است ای شاهزاده آنچه در امر باب بر من ظاهر گشته شما این را از من بگیرید و در رد و قبول آن صاحب اختیارید.

آن‌گاه شاهزاده از جا برخاست و با جدم معانقه کرد او را بوسید و چنین گفت: خدا دست شما را بگیرد اکنون قلب من اطمینان پیدا کرد و شک و تردیدی را که در امر باب داشتم از من برطرف شد و از روی تحقیق فهمیدم که او مردی جاهل و دروغگو بوده است.<sup>۱</sup>

به هر حال همان گونه که در پایان نامه ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه) ولیعهد خواندیم که: چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نمود و توبه کرد و بازگشت و از غلط‌های خود انابه و استغفار کرده و التزام پا به مهر سپرده که دیگر از این غلط‌ها نکند.» بنابراین بنا شد که توبه نامه‌ای در این مورد با

دست علی محمد شیرازی برای تأیید گفتارش نوشته شود. توبه نامه علی محمد شیرازی که یکی از مهم ترین اسنادی است که بر بی پایگی دعاوی وی می باشد، از طرف خود بابیان و بهائیان هم در مورد صحت آن تأیید شده است.<sup>۱</sup> در ذیل متن توبه نامه و عین دستخط علی محمد شیرازی را از نظر می گذاریم:



رونوشت دستخط علی محمد شیرازی مبنی بر توبه و استغفار از دعاویش

## «فداک روحی»

«الحمد لله کی هواهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمدالله ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع و آفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده. اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به دعائی باشد. استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را ادعای مبطل (می‌دانم) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگورا به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام.»<sup>۱</sup>

در مورد مجلس مزبور شرحی دیگر از جمله نقلی از «رضاقلی خان» در روضة الصفا به

شرح زیر داریم:

«رضاقلی خان<sup>۲</sup>» در کتاب «روضه الصفا» در این مورد چنین می‌نویسد:  
«مجلس که تمام شد و محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسمعیل خان قراجه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را به منزل خود برده محفوظ داشت. و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهه افتاده بودند دیگر روز سید را به حضور شاهزاده‌ای معظم ولیعهد اعظم

۱- اعتضادالسلطنه، فتنه باب و احمد کسروی، بهائیکری ص ۳۳ چاپ دهم ۱۳۳۶ هـ.ش.

۲- «رضاقلی خان هدایت»، روضة الصفا، جلد دهم انتشارات خیام ۱۳۳۹ هـ.ش.

آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند. فراشان سرکاری بنا بر حسن عقیده در این کار تقدم نکردند. به حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد.»

«میرزا تقی خان لسان الملک» در مور چوب خوردن علی محمد شیرازی شرح دقیق می دهد وی به نقل و قول از «ناصرالدین شاه» هنگام ولیعهدی می نویسد که ناصرالدین میرزا روی به علی محمد شیرازی کرد و گفت:

«... چون مردی دیوانه بوده ای حکم به قتل تو نمی دانم لکن با چوب رنجه و شکنجه می فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچ کس در جهان به آن حضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد.»

این بگفت و به اعوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار بیستند و با چوب و با چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود. و نظام العلماء یک تن از مردم خود را بر سر او برداشت و همی تلفیق کرد که بگو «پلیدی!» سگ و خوک خوردم و دیگر چنین نکنم و او بدین گونه همی باز گفت<sup>۱</sup>.  
و در نقطة الکاف می خوانیم:

«حضرات ملا هم گفتند بلی چون که ایشان سید می باشند، خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و آن جناب را به خانه خود دعوت نمود. و فرش به جهت زیر تنه مبارک گسترده و سید هیجده چوب به پای مبارک زد به حروف حی و اسرار آن زیاد است محل ذکرش حالا نیست<sup>۲</sup>»

۱- میرزا تقی خان لسان الملک، ناسخ التواریخ به اهتمام محمد باقر بهبودی، تهران انتشارات اسلامیة ۱۳۸۵

۲- کتاب نقطة الکاف میرزا جان کاشانی، ص ۱۳۸.

هف. ص ۱۳۰ ج ۳.



جوایبه علماء تبریز در پاسخ به توبه

نامه علی محمد شیرازی

«سید علی محمد شیرازی، شما در

بزم همایون و محفل میمون در حضور

نواب اشرف والا ولی عهد دولت بی زوال،

ایده الله و سده و نصره و حضور علمای

اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر

یک جداگانه باعث ارتداد شما است و

موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست

که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه

خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود،

بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری

می شود.»

حرره خادم الشریعه المطهره

محل مهر ابوالقاسم الحسنی

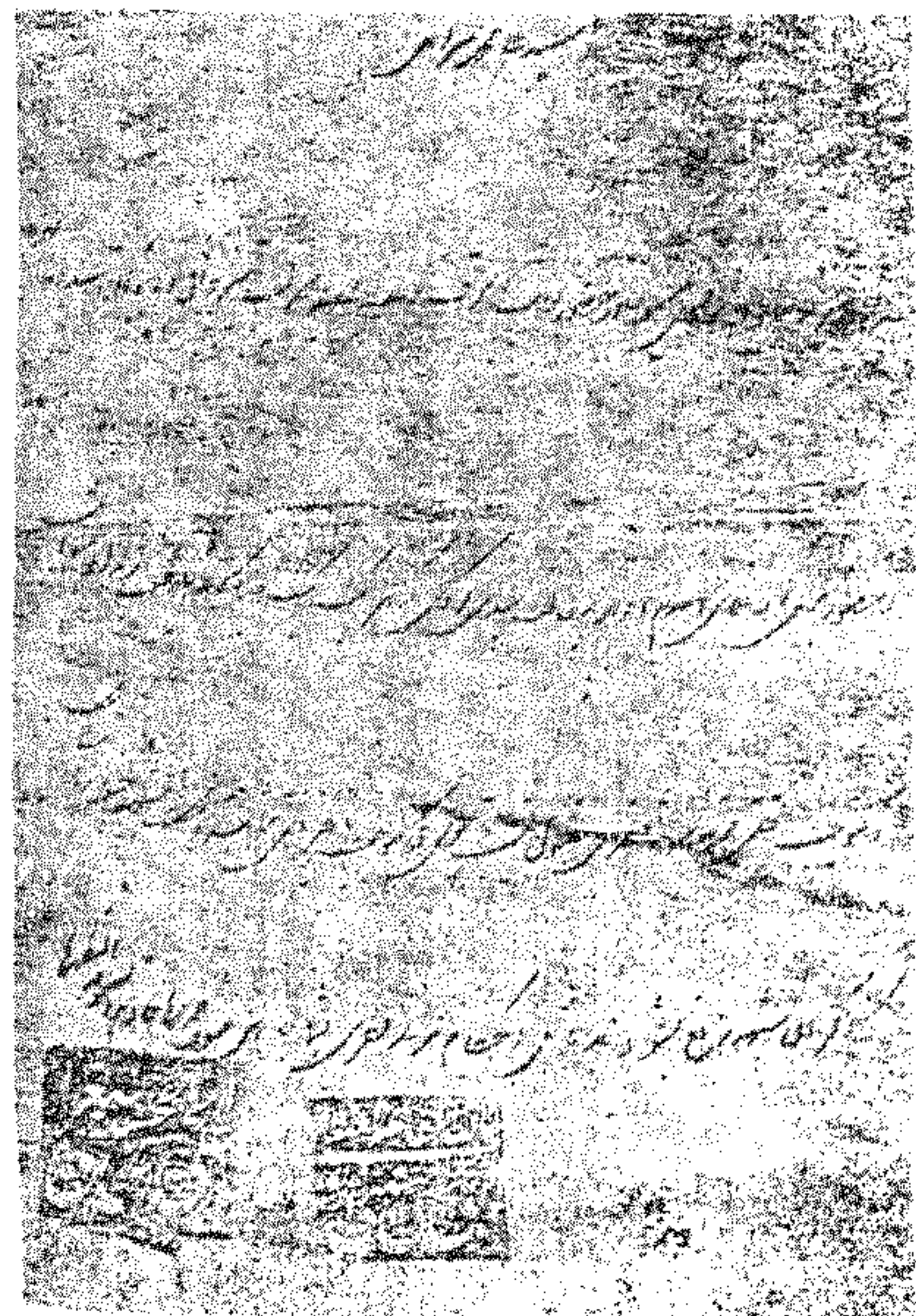
الحسینی

محل مهر علی اصغر الحسنی

الحسینی

رونوشت جوایبه علماء نسبت به توبه نامه

علی محمد شیرازی - ممهور به مهر



# فصل پنجم

شورش‌های ناشی از

ظهور باب



هنگامی که باب در اصفهان از حمایت همه جانبه منوچهر خان گرجی حاکم آن شهر برخوردار بود فعالیت‌های دامنه داری برای ترویج عقائد خویش کرد و با امکانات نهایی حاکم مزبور دست به تبلیغات وسیعی در شهرهای مختلف ایران زد. وی دعوات و مبلغین خود را به سراسر ایران فرستاد و تأکید کرد که شیوه‌ای ملایم و مردم پسند در پیش گیرند و از الفاظ فریبنده بهره جویند تا دل‌ها به سوی آنان نرم شود و گفتارشان مقبول عامه واقع گردد. این شیوه و روش طبق سفارشات باب تا هنگامی که خود در اصفهان تحت حمایت منوچهر خان به سر می‌برد، مراعات می‌گردید و مبلغین همواره سعی داشتند در جذب مردم از همان حربۀ کلام استفاده کنند و بس اما بعد از آن که باب زندانی شد این روش فرق کرد. مبلغین باب همان گونه که اشاره شد در شمال، جنوب، مرکز و مشرق ایران فعالیت می‌کردند و خود باب هم گرچه در غرب ایران زندانی بود و به علت مسائل سیاسی و منطقه‌ای نمی‌توانست در آن ناحیه فعال باشد اما همان حضورش خود نوعی تبلیغ محسوب می‌شد. باب ظاهراً تحت نظر بود اما چند تن از پیروان باب به رهبری «سید حسین» که همان ملاحسین بشرویه‌ای است هر طور بود با قراولان کنار آمدند و دو نفر از نگهبانان را فریفتند و با درون زندان ارتباط برقرار کردند. این امر در زمان قاجار که بازار رشوه و درآمد و حق و حساب رونق به سزائی داشت چندان مشکل نبود، جائی که وزراء و درباریان خود منشأ و مروج این مکتب بودند و اکثرشان مقام‌های خود را با پرداخت رشوه به دست آورده بود فریفتن و راضی کردن نگهبانان فقیر به سهولت انجام می‌گرفت.

ملاحسین بشرویه‌ای با دریافت دستورات باب به قصد مأموریت عازم خراسان شد. ملاحسین پسر ملا عبدالله است. او در سال ۱۲۲۹ هـ - متولد گشت<sup>۱</sup> و تحصیلات اولیه را در شهر بُشرویه گذاراند - بشرویه از توابع مشهد است - بعد از دروس ابتدائی ملاحسین در مشهد به مدرسه میرزا جعفر رفت و مدتی علوم رسمیه مانند صرف و نحو و اصول خواند<sup>۲</sup>. پس از آشنائی با مبادی عقاید شیخ احسائی به کربلا رفت و در زمره شاگردان سید کاظم درآمد. او خانواده خود را هم به کربلا برد. ملاحسین مدت نه سال نزد سید کاظم رشتی درس خواند و طبق منابع بهائی چون حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی معروف در اصفهان دید علماء و طلاب نسبت به شیخیه ناسزا می‌گویند و ممکن است درگیری بین آنان پیش آید نامه‌ای به سید کاظم نوشت تا به اصفهان بیاید و یا نماینده‌ای به آنجا فرستد که این موضوع حل شود. سید کاظم رشتی، ملاحسین را فرستاد و او موفق شد در مدت هفت ماه دست به تبلیغات بزند در بازگشت

از این سفر بود که خبر دادند سید کاظم رشتی مرده است.<sup>۱</sup>

ملاحسین - همان گونه که قبلاً اشاره شد - در مسجد کوفه چله نشست، سپس در پی شخص مقصود رفت که شرحش گذشت. او اولین کسی است که به باب گروید و باب هم او را اولی من اصل نامید. در این صورت ملاحسین در نزد باب اعتبار زیادی به هم زد. او با آن که مدتی را به تحصیل پرداخت اما در حقیقت چندان ترقی نکرد ولی از ویژگی‌هایی برخوردار بود که باعث درخشندگی او شد. نگارندهٔ مفتاح باب الابواب دربارهٔ ملاحسین بشرویه‌ای می‌نویسد:

«اگر نظری به طرف شرق طوس معروف و مشهور که اکنون مشهد رضوی نامیده می‌شود، مرکز ایالت خراسان است و در آن مدفن امام هشتم از خاندان پیغمبر علی بن موسی الرضا و مدفن هارون الرشید خلیفهٔ پنجم بنی عباس واقع است، بیاندازیم قریهٔ کوچکی به نام بُشرویه (به ضم ب و ش) می‌بینیم که چند فرسخ تا مشهد فاصله ندارد و در آن عائله نامشهوری را می‌یابیم که کل بر همسایگان خود هستند و در گمنامی کامل به سر می‌برند. دیر زمانی این قریه در فراموشی مطلق بود، نه آن ناحیه و نه شخصی را که به آن نسبت داده می‌شود هیچ کس نمی‌شناخت، ولی از شصت سال به (این طرف این نوشته به همان زمان باب مربوط است) ناگهان شهرتی به سزا پیدا کرده و از وادی فراموشی بیرون آمد. مردم کسی را که به آن نسبت داده می‌شود شناختند، اسمش بر سر زبان‌ها و در ستون تواریخ مرقوم گردید: علت اشتهار آن ده وجود ملاحسین بُشرویه‌ای بود که در میان همقطاران‌ش در زور و بازو در برش عزیمت، در تسلیم نشدن برابر دشمن یگانه و بی نظیر بود.»<sup>۲</sup>

قرائن نشان می‌دهد آن گونه که ملاحسین منظور نظرش بوده در کسب علم موفقیت شایانی به دست نیاورده است اما استعدادش در صحنه‌های ستیز و نبرد به عنوان یک رزمجو آن چنان چشم گیر بود که فرماندهان و سپاهیان ناصرالدین شاه از وی در هراس بودند. ملاحسین ارادتی خاص به باب و باب هم علاقه و نظری خاص به وی داشت به طوری که در ص ۱۸۸ ایقان بهاء در مورد وی می‌گوید:

- از آن جمله ملاحسین است که محل اشراق شدند (لواء ما استوی

علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیة) یعنی اگر ملاحسین نبود خداوند بر عرش رحمانیت خویش برقرار نمی شد و اگر او نبود خداوند بر سریر صمدانیش استقرار پیدا نمی کرد.<sup>۱</sup>

ملاحسین در ابتدای کار باب به اصفهان رفت و در آنجا در منزل ملا محمد تقی هراتی به گفتگوی یکی از علماء معروف اصفهان وارد شد. ملاحسین با ملامحمد بر سر عقائد باب به گفتگو پرداخت و تمهیداتی را که می دانست به کار برد تا این که کلامش بر ملا محمد هراتی اثر کرد و توانست وی را با خود همراه سازد و ملامحمد بنابه درخواست ملاحسین پذیرفت که در مسجد جامع شهر بر بالای منبر برود و به مردم بگوید چه نشسته اید که امامی که سالیان دراز در انتظار او هستید ظهور کرده است! همین اعلام ضمنی برای ایجاد تنش و سواس و برانگیختن حس کنجکاوی مردم آن هم از زبان عالم معتبری چون ملا محمد هراتی کافی به نظر می رسید. اعتضاد السلطنه در این مورد می نویسد:

در سال ۱۲۶۷ هـ - که در رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی در صدارت میرزا تقی خان امیر نظام به دارالسلطنه اصفهان وارد شدم، ملا محمدتقی هراتی را که در آن وقت تائب و نادم از عمل خویش بود ملاقات کردم. میرزا عبدالرحیم هراتی از علوم ظاهری و فقه و اصول و معانی و بیان و عزبیت بهره کافی داشت و در ریاضی بی ربط نبود. سبب آن حرکت را سؤال کردم، جوابی شافی نداشت جز این که گفت: ضبط و خطاء که لازمه بشریت است، مرا بدین حرکت واداشت.<sup>۲</sup>

در زیرنویس همین مطلب می خوانیم:

از علماء معتبر در فن اصول بود و طبق منابع بهائی در دستگاه سید مرحوم حجة الاسلام شفقی همه کاره بود. پس از گرویدن به باب املا محمدتقی رساله صحیفه العدل وی را از عربی به فارسی آورد و در هنگام حبس سید باب در آذربایجان به او نامه نوشت و جواب گرفت، اما بعد بیم و وهم او را گرفته تفسیری در احوالش حاصل شد، به همین جهت وقتی در کربلا فوت کرد نه از مسلمانان کسی به جنازه اش حاضر شد نه از بایبان و بهائیان، حتی شاگردانش هم حضور نیافتند...<sup>۳</sup>

۲- فتنه باب، اعتضادالسلطنه، ص ۳۴.

۱- ایقان، ص ۱۸۸.

۳- ایضاً ص ۲۴۶.

ملاحسین بعد از این موفقیت به سراغ حاکم وقت اصفهان منوچهر خان گرجی رفت و با آمادگی که در وی بدید زمینه را جهت پیاده کردن اهداف باب در آن ناحیه فراهم نمود، و همان گونه که به نظر رسید موفق هم شد. ملاحسین اصفهان را به قصد کاشان ترک گفت تا اسباب تبلیغ را در آن جا بگستراند. در کاشان او با حاج میرزاخانمی ملاقات کرد. حاجی میرزاخانمی از بابیه بسیار تند و آتشین شد و هم او بود که دست به تألیف کتاب «نقطه الکاف» زد. کتاب وی گرچه به علت تعصبات خاصی که نگارنده آن در آن به کار برده ارزش علمی ندارد اما از نظر اعتبار و سند تاریخی و نقل نصوص بسیار معتبر می‌باشد و از همین جهت مورد تنفر شدید بهائیان است. چاپ کتاب نقطه الکاف از روی نسخه منحصر به فرد کتابخانه پاریس به همت ادوارد براون صورت گرفت و ادوارد براون هم مقدمه‌ای بر آن نوشته است. برای آن که پی به اهمیت کار ملا حسین بشرویه‌ای و ملاقات هائی که انجام داده است ببریم برخورد و جذب حاج میرزاخانمی ملاک خوبی است. صبحی مهتدی که روزگاری کاتب عبدالبهاء بوده در مورد ملاقات ملاحسین با حاجی میرزاخانمی و کتابش شرحی دارد که شنیدنی است:

«نخستین کسی که در کاشان به واسطه [توسط] ملاحسین بشرونی گردن به اطاعت سید باب نهاد حاجی میرزاخانمی تاجر بود و در اوقاتی که سید را از اصفهان به طرف شیراز می‌آوردند در کاشان او و برادرانش با وی ملاقات کردند. بعداً حاجی مذکور - که از فحول رجال بابیه به شمار می‌آمد و در سال ۱۲۶۸ هجری قمری در واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه کشته شد - تاریخی در ظهور باب نوشت. چند سال بعد از آن در ایام بهاء میرزا حسین همدانی آن تاریخ را تلخیص و تصحیح نموده تاریخ جدیدش نام نهاد و بار دیگر آقا محمد قاضی جرح و تعدیلی در آن داده بسیاری از مطالب آن را حذف کرد، بنده عین آن نسخه را که به خط آقا محمد بود در عشق آباد دیدم.<sup>۱</sup>

ملاحسین با همکاری حاجی میرزاخانمی سعی در جذب دیگر علما و اعیان و افراد با نفوذ شهر کردند. آن دو خیلی کوشش نمودند توجه حاج ملا محمد مجتهد فرزند ملا احمد تراقی که معروفیت بسیار داشت به سوی باب جلب کنند. از این رو در پی ملاقات‌های مکرر ضمن صحبت و بحث‌های خود در موقعیت‌های مناسب دعا و تفسیر باب را به او نشان دادند.

۱- خاطرات زندگی صبحی، تاریخ: بایبگری و بهائیکری، فضل الله مهتدی صبحی، ۱۳۱۲ شمسی، مطبعه دانش

اما حاج ملا محمد مجتهد که عالمی مایه دار و از نظر علوم دست پُری داشت به مجرد دیدن تفسیرها و نوشته‌های باب پی به بی‌مایگی و هجو بودن آن برد و سر برداشت و از آن دو یار باب پرسید:

- این تفسیر و نوشته‌هایی که شما مدعی هستید از طرف باب است پر از غلط‌های فاحش است این چگونه راهنمایی است که ادعاهایش با کلام نادرست ادا می‌شود؟

ملاحسین فوراً جوابی داد که باعث شگفتی آن مجتهد گردید:  
- صرف و نحو دو نفر از بندگان خدا بودند.

ملا محمد با شنیدن این حرف ابرو در هم کشید ولی سکوت کرد و شنید:  
- این بندگان خدا - مانند همه بندگان - دست به گناه زدند و گناه کردند از این رو خداوند آنان را مجازات کرد یعنی در حقیقت صرف و نحو را به زنجیر اعراب کشید و کند قواعد صرف و نحو را بر آن زد.

ملا محمد پرسید منظور؟! ملاحسین پاسخ داد:

- صرف و نحو در گُند و زنجیر قواعد جای گرفتند و مجازات شدند. باب هم که چنین دید به شفاعت و رحمت این بندگان را آزاد کرد و گُند و زنجیر قواعد و اعراب را از پای آنان برداشت و اکنون باکی بر کسی نیست که مرفوع را منصوب و منصوب را مجرور بخواند.<sup>۱</sup>

حاجی ملا محمد مجتهد با شنیدن این مهملات سخت بر آشفت و دستور داد فوراً آن دو را از کاشان بیرون کنند.

ملا حسین بُشروه‌ای بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای به تهران رفت و در آنجا شروع به تبلیغ نمود و گروهی را به دور خود جمع کرد سپس توجهش را به حاج میرزا عباس ملقب به کُهِف‌الادانی و حاجی میرزا آغاسی صدر اعظم وقت معطوف کرد. او نامه‌ای از طرف باب برای محمدشاه داشت مبنی بر این که دست از سلطنت بردارد و به اطاعت او بشتابد:

اگر حبل بیعت مرا برگردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول خارجه را تحت فرمان شما خواهم آورد<sup>۲</sup>...

۱- زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب، ترجمه فرید گلپایگانی، انتشارات فرخی تهران، ص ۱۳۷.

۲- فتنه باب، ص ۳۵.

و در جای دیگر:

«ای وزیر پادشاه از خدا بترس دست از ریاست بردار زیرا وارثین حکومت ارض ما نئیم...».

در آن هنگام محمدشاه در بستر بیماری بود و امور مملکت به دست میرزا آغاسی افتاده بود. میرزا آغاسی با خواندن آن نامه سخت برآشفته و به آنان دستور داد اگر از تهران نروند دچار دردسر بزرگی خواهند شد و آن‌ها را سخت تهدید نمود. ملا حسین فوراً تهران را به قصد خراسان ترک کرد. او نامه‌ای به حاج محمد علی بارفروشی و قره‌العین نوشت که از مازندران و قزوین به سوی خراسان حرکت کنند. در مشهد ملا حسین نظر ملا عبدالخالق رزی دهقانی را که در توحید خانه مشهد رضوی خطیب بود، به خود جلب و او را با خویش همراه کرد. ملا عبدالخالق پس از نشست و برخاستی چند متقاعد شد در بالای منبر افکار و عقائد باب را به گوش مردم برساند و آن چه از دستش برمی آید کوتاهی نکند.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که آن زمان اطلاعات مردم و وسیله خبری آنان عمدتاً از طریق منابر و وعاظ تأمین می‌شد و زود هم دهن به دهن می‌گشت. ملا عبدالخالق رزی دهقانی بر بالای منبر بدون هیچ گونه ترس و هراسی مردم را به سوی باب دعوت کرد و به آنان مژده داد که از انتظار به در آئید که باب امام غم اکنون در میان ما به سر می‌برد. بشتابید و او را یاری دهید. این خبر به گوش ملا علی اصغر نیشابوری رسید، او نیز فوراً به باب گروید و از آنجا که مریدانی داشت علناً آن‌ها را به سوی باب کرد و روز و شب به ذکر فضائل باب مشغول شد.<sup>۲</sup>

مردم خراسان با شنیدن چنین خبرهایی دچار نوعی سردرگمی گشتند، عده‌ای ساده‌ان را باور داشتند، عده‌ای دیگر به شدت با آن مخالفت ورزیدند. عده کثیری هم منتظر نتیجه کار مات و مبهوت به انتظار نشستند. علماء خراسان که وضع را چنین دیدند به وحشت افتادند و برای مشورت و چاره جوئی نزد امیر خراسان شاهزاده حمزه میرزا رفتند.

امیر خراسان در آن زمان مردی با هیبت و در عین حال هوشیار و بیدار بود. شاهزاده حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله برادر شاه و از افراد قاطع به شمار می‌آمد بنابراین فوراً دستور داد ملا حسین را به مرتع رادکان که اردوگاه بود، فرا خواندند. کسانی را هم به دنبال ملا علی اصغر فرستاد. ملا علی اصغر مورد اعتماد بایان بود ولی همین که دستگیر شد سخت به وحشت افتاد و از ترس مجازات از باب دست برداشت و علنی به باب در این جا و آن جا ناسزا

۱- تاریخ نبیل زرندی، ص ۱۲۹.

۲- زعیم الدوله، ص ۱۳۷.



گفت و از عقیده‌اش برگشت اما ملا عبدالخالق خطیب سرنوشت شومی پیدا کرد. شاهزاده حمزه میرزا از ملا عبدالخالق در مورد عقیده‌اش نسبت به باب سؤال کرد. ملا عبدالخالق خیلی محکم و قاطع وفاداری‌اش را نسبت به باب اعلام داشت و گفت: از او دست بردار نیستم. حمزه میرزا دستور داد ملاخالق را شکنجه سپس به غل و زنجیر کشند و در محبس نگاهدارند. در میان مردم هم تضادها و درگیری‌ها بر سر همین امر درگرفت، گروهی موافق و عده‌ای مخالف باب به جان هم افتادند. حکومت دست به دستگیری بابیان زد. در این مدت ملاحسین بشروئی را هم گرفتند و در غل و زنجیر به سرنوشت ملا عبدالخالق دچار ساختند.

در آن هنگام در خطه خراسان شورش‌هایی از ناحیه حسن سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله دَوَلوی قاجار در سال ۱۲۶۰ هـ شروع شده بود، اما مقدمات آن به زمان خیلی قبل مربوط می‌شد. آصف الدوله داماد فتحعلی شاه و خالوی محمد شاه که چندین سال صدر اعظم بود با همان مقام در زمان جنگ ایران - روس (۱۲۴۳ هـ) به اردوی عباس میرزا رفت، ولی از میدان جنگ گریخت که این خود یکی از عوامل عمده شکست آن جنگ برای ایران محسوب می‌شود. وی به خیانت محکوم شد و از صدارت برکنار گردید و به فرمان شاه چوب مفصلی به او زدند. از آن پس همواره سعی می‌کرد منصب از دست رفته‌اش را بازیابد. هنگامی که محمدشاه به سلطنت رسید این خواست به ویژه در حسن خان بیشتر بیدار شد اما چون ناامید گشت دست به یاغی‌گری گذارد و برای دولت مرکزی در دسرها آفرید.

آصف الدوله در زمان حکومت خود ستمگر، طماع و در میان مردم بسیار بد نام بود. از سوی دیگر در جهت سیاست دولت انگلستان گام برمی‌داشت و از کارگزاران آنان به شمار می‌رفت. با مرگ محمدشاه آشوب‌ها بروز کرد و پسر آصف الدوله، یعنی حسن خان سالار در سال ۱۲۶۲ هـ ق طغیان و اغتشاش موقعیتی فراهم آورد تا ملاحسین بشروئی بتواند خود را نجات دهد. ملاحسین از زندان فرار کرد و در طوس به قریه سیاه در حوالی آن شهر رفت اما چون با مقاومت مردم روبرو شد از آن جا به نیشابور عزیمت نمود.

در نیشابور عده زیادی از مردم بر اثر تبلیغات ملاحسین فریفته شدند و به او پیوستند، او با تعدادی از هواخواهان تازه عازم اطراف سبزوار شد. در آنجا طالعش یاری کرد و مردم را فریفت که با کمال شگفتی در میان آن‌ها میرزا تقی خان جوینی منشی شهیر هم دیده شد. ملاحسین او را مأمور دارائی و محاسبات پیروان خود قرار داد. ملاحسین این بار با جرأت به سبزوار رفت ولی چون سردی مردم را دید به یارجمند رفت و در منزل سید محمد امام جمعه شهر فرود آمد. امام جمعه از ملا حسین طبق رسوم متعارف پذیرائی کرد و بعد از صرف غذا، قهوه و غلیان پیش میهمان خود نهاد، ملا حسین از آشامیدن قهوه و کشیدن غلیان امتناع ورزید و گفت:

- برای ما صرف قهوه و کشیدن دود حرام است.

سید محمد پرسید: این چیزها را چه کسی برای شما حرام کرده است؟

ملا حسین با این سؤال وارد بحث شد و او را به سوی باب دعوت نمود. امام جمعه یارجمند از یاوه گوئی‌های ملا حسین در شگفت ماند و پس از بحث و مباحثه‌ای که با وی کرد ناگزیر شد آنان را به زور خانه براند و دستور داد از شهر هم بیرونشان کنند. ملا حسین دست بردار نبود و با سماجت از این ده به آن و از این شهر به آن شهر می‌رفت. او بعد از یارجمند عازم خانخووی که در فاصله شش کیلومتری آن شهر قرار داشت، شد. در این راه دو تن به نام‌های ملا حسن و ملا علی به آنان ملحق شدند و عازم «میامی» گشتند و مردم را دعوت به سوی باب نمودند. سی و شش نفر دعوت او را پذیرفتند ولی بقیه اهالی از شنیدن ادعای آنان به جوش آمدند و کار به درگیری و کشت و کشتار کشید. این عده از میامی پس از اصطکاک و خونریزی به شاهرود وارد شدند و در منزل ملا محمد کاظم مجتهد فرود آمدند. ملا محمد مجتهد بنا به رسم مهمان نوازی و مهمان حبیب خداست پذیرائی گرمی از آنان به عمل آورد اما پس از مدتی که ملا حسین نظر خود را ابراز داشت ملا محمد کاظم بدون آن که کلامی بگوید عصایش را بلند کرد و محکم بر فرق ملا حسین بشروئی کوفت و بانگ برآورد که این ملعون‌ها را از شهر بیرون بریزید.

در همین هنگام بود که دیگر خبر فوت محمد شاه به اطراف و اکناف رسیده و مردم دچار نوعی تزلزل و سردرگمی گشتند. ملا حسین و یارانش چون وارد بسطام شدند از این موقعیت سود جستند و ابتدا به خانه ملا حسین حسین‌آبادی که ملای ده بود و مردم از وی تبعیت می‌کردند وارد شد اما ناکام ناگزیر از ترک آن محل گشت و با دیگر همراهان راه مازندران را در پیش گرفت. ملا حسین نزدیک بارفروش (بابل کنونی) در میدانی مجاور شهر منزل کرد. در همین هنگام دو تن از یاران او یعنی قره‌العین و حاج محمد علی بارفروشی به وی ملحق شدند. آنان در آن نواحی به طور علنی شروع به دعوت کردند و در عرض یک هفته سیصدتن از اهالی را جذب نمودند. بزرگان و علما از این امر متحیر ماندند، اما اگر به دقت به سخنان آن گروه می‌پرداختند به سادگی علت گرایش مردم را در می‌یافتند؛ سخن آنان که توسط قره‌العین ایراد می‌شد چنین بود:

«ای صاحب ما! این روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود. امروز

تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات

کاری بیهوده است. آن گاه که میرزا محمد علی باب اقالیم سبعة را فرو

گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند و تازه شریعتی خواهد نهاد و هر

تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس

امروز زحمت بیهوده بر خویش را در مضاجعت طریق مشارکت  
بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهمیم باشید که در آن امور شما را  
عقابی و عذابی نخواهد بود<sup>۱</sup>».

این سخنان برای فقیران و تهی‌دستان به همان اندازه دلچسب بود که برای متمولین و ثروتمندان تلخ و چندان آور.

علماء بار فروش به ریاست سعیدالعلما اجتماعی تشکیل دادند و در این مورد به بحث نشستند و به نمایندگی خود یک نفر را نزد حاکم فرستادند تا ضمن در جریان قرار دادن وی از اوضاع خود نیز اقدامی بنمایند. آنان به سنگر بندی شهر دست زدند اما حاکم اهمال ورزید و این کار را سهل پنداشت و اعتنائی به پیغام و نظر علما ننمود.

قره‌العین به همراه ساجی محمد علی راه مازندران را در پیش گرفتند، که بعد از این جریان به دنبال آنان خواهیم رفت اما ملاحسین بشروئی در همان بارفروش بماند و با فرصتی که به دست آورد به تقویت نیرو پرداخت، ولی با احتیاط از شهر خارج شد و در قصبه سوادکوه موضع گرفت و به انتظار نشست. در این بین بخت هم با وی یاری کرد و شاهزاده خان میرزا برادرشاه متوفی و حاکم بارفروش برای شرکت در مراسم عزاداری برادر خویش و جلوس برادرزاده‌اش به تهران رفت و این ناحیه را بی حاکم گذاشت که خود مناسب‌ترین موقعیت را برای ملاحسین فراهم آورد. ملاحسین دو مرتبه به شهر بازگشت و وارد بارفروش شد. با بازگشت ملاحسین علما گرد هم جمع شدند و به فکر چاره افتادند. آنان به عباسقلی خان لاریجانی موضوع را نوشتند و برایش توضیح دادند که:

- این گروه پس از کشتن جمعی از اهالی و جذب مردم عامی در صددند بر سر ساکنین این مرز و بوم و آنانی که با ایشان مخالفت می‌ورزند، بلائی بیاورند. نامه سیدالعلما که به دست عباسقلی خان رسید دستور داد محمد بیک یاور همراه با سیصد تن تفنگچی لاریجانی به مصاف بایان بروند و آنان را کشته و پراکنده کنند. محمد بیک یاور با دریافت این دستور سواران زبده‌ای را که با محل آشنائی داشتند و از دیرباز وی را می‌شناختند انتخاب کرد و در سبزه میدان بار فروش (بابل امروز) با بایان درگیر شد و توانست دوازده نفر از بایان را بکشد و در ازاء تعدادی کشته بدهد. ملاحسین با برآورد و ارزیابی صحنه درگیری بهتر آن دید که به طور تاکتیکی موقتاً عقب نشینی نماید، بنابراین به کاروان سبزه رفت و در آنجا سنگر بست.

در این موقع نیروهای تازه نفسی به سرکردگی عباسقلی خان وارد کارزار شد و کار را بر

ملاحسین و یارانش تنگ کرد به طوری که ملاحسین را به فکر چاره انداخت تا در پی تمهید و راه نجاتی برآید چون به یقین می‌دانست در صورت ادامه نبرد هیچ شانسی برای مقاومت و مقابله ندارد. ملاحسین برای عباسقلی خان پیام داد:

ما به شهر و قریه که رفته‌ایم سخنی خلاف شریعت نگفته‌ایم و این که مردم را به سوی باب می‌خوانیم، می‌خواهیم که ایشان را از عذاب الهی برهانیم. اکنون که مردم این شهر به جاده حق قدم نمی‌نهند و جان و مال را مباح می‌دانند ایشان را قید جهل و خذلان می‌گذاریم و به جای دیگر می‌رویم.<sup>۱</sup>

عباسقلی خان زیاد به حرف ملاحسین اطمینان ننمود و جانب حزم و احتیاط را پیشه کرد و در جواب وی پاسخ داد:

- اگر شما حرفی دارید بهتر است در خارج مازندران آن را بیان کنید. و برای این که ملا حسین نتواند یورش و یا حمله ناگهانی علیه او انجام دهد سوارانی مسلح را در پی ایشان فرستاد و سفارش کرد چشم از بابیان تا نزدیکی‌های علی آباد برندارید. علی آباد قصبه‌ای بوده بر سر راه تهران به ساری و بابل امروزی و بارفروش آن زمان قرار داشت. این قصبه بعداً به علت قرار داشتن بر سر مسیر راه آهن ترقی زیادی کرد و ضمناً از مراکز نساجی و کنسروسازی کشور به حساب می‌آمد. به هر حال با توافقی که بعد از آن نوشته بین ملاحسین و عباسقلی خان لاریجانی حاصل می‌شود، بنا می‌شود که صبح زود ملاحسین و یارانش از بارفروش راه بیفتند و به راهنمایی خسرو بیک قادی کلائی - از افراد عباسقلی خان - به شیرگاه برسند و از مازندران خارج شوند. اما خسرو بیک قادی کلائی به جای دستور فرمانده خود به طمع می‌افتد و افکار دیگری در سر می‌پروراند، از این رو بابیان را به بیراهه می‌کشاند و در پناه درختان و جنگل‌های انبوه شروع به کشت و کشتار بابیه می‌نماید. ظهر که فرا می‌رسد ملاحسین از نرسیدن به شیرگاه نسبت به خسرو بیک ظنین می‌شود و همان جایی که بوده، می‌ایستد. خسرو بیک با دیدن این وضع به ملاحسین نزدیک می‌شود و می‌گوید:

- اگر می‌خواهی جان سالم به در ببری باید اسب و شمشیر خود را به من دهی.<sup>۲</sup>

ملاحسین با دیدن این صحنه آماده نبرد می‌گردد اعتضادالسلطنه می‌نویسد:

لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده و تفنگچیان نیز تا علی آباد با ایشان رفتند. بعد از مراجعت تفنگچیان خسرو بیک قادیکلائی علی آبادی گروهی را با خود یار کرده به طمع از دنبال ملاحسین و اصحاب او رفت و سر راه برایشان گرفت. ملاحسین خواست تا او را بی منازعت برگرداند خسرو بیک راضی نشده و طمع در اسب ملاحسین کرد. در نتیجه ملاحسین آماده جنگ شد، او مردی دلیر و شمشیرزن بود. گفته‌اند گاهی شمشیر می‌زد که از فرق تا ناف می‌درید. بالجمله نائره قتال در میان ایشان افروخته گشت. ملاحسین ناگاه شمشیری حواله خسرو بیک قادیکلائی نمود و او را از پای درآورد و با این برخورد و پیروزی تغییر رأی داد و از مسازندران خارج نشد. ملاحسین به قلعه شیخ طبرسی پناه جست و در آن اراضی سنگر برپا کرد.<sup>۱</sup>



اعتضاد السلطنه که جریان باب را هم به چشم دیده و هم جزئیات

آن را از افراد موثق شنیده

فصل پنجم

بخش دوم

وقایع قلعه شیخ

طبرسی



بقعه شیخ طبرسی - آرامگاه شیخ احمد بن ابی الطالب معروف به شیخ طبرسی - با مدفن علامه شیخ طبرسی معروف صاحب تفسیر مجمع البیان که در مشهد در نزدیک‌های بارگاه امام هشتم (ع) مدفون است متفاوت است. ادوارد براون در بیست و ششم سپتامبر سال ۱۸۸۸ م از آن مقبره دیدن نموده و چند سطری هم پیرامون آن نوشته است.<sup>۱</sup> وی می‌گوید:

- بقعه شیخ طبرسی در پانزده میلی بابل قرار دارد. درون بقعه اسم شیخ بر روی لوحه‌ای نوشته‌اند و زیارت نامه‌ای بر دیوار ضریح آویزان است. از دیگر چیزهای آن بقعه حیاطی است پوشیده از علف‌های هرز و بنائی مختصر که در گوشه‌ای قرار گرفته، جلو در، ساختمان گلینی به چشم می‌خورد که دالانی مسقف به حیاط حدود بیست پا طول و ده پا عرض دارد و دارای دو اتاق می‌باشد. قبری هم در وسط یکی از این اتاق‌ها است.

حسین بشروئی در یک چنین محلی اقدام به سنگر گرفتن کرد. این هنگام مصادف با عزیمت بزرگان مازندران به تهران برای جلوس ناصرالدین شاه و شرکت در آن جشن گردید. ملاحظه از این سفر کمال استفاده را برد و با فرصت کافی در قلعه طبرسی به ساختن قلعه پرداخت. حصار محکمی بنا نمود و برج آن را ده زرع ارتفاع داد و زیر آن برج را با تنه درخت‌های بزرگ پوشانید، سپس سوراخ‌هایی درون آن درختان تعبیه کرد. خندق عمیقی هم بر دور حصار حفر کرد و خاکریزی نیز در آنجا ساخت تا با برج‌ها هم سطح باشد. درون دیوار و برج‌های قلعه برای عبور از قلعه وسائلی جاسازی شد که در آن زمان به آن شیر حاجی و امروزه مزغل می‌گویند.

شرح این ماجرا را از زبان زعیم الدوله می‌شنویم:

... بشروئی وقتی به آنجا [قلعه طبرسی] آمد وضعیت آن محل را مناسب دید و تصمیم گرفت آن جا را مرکز جنگ هولناک خود قرار دهد پس شروع به ساختن پناه گاهها و کمین گاهها و بلند ساختن برج‌ها و دیوارها کرد. ابتدا شروع به ساختن قلعه هشت گوشه نمود که دارای هشت برج بلند بود. بالای هر برجی پناهگاه محکمی از شاخه‌های درخت‌های بزرگ بنا کرد و در دیوار آن پناهگاه سوراخ‌هایی قرار داد که سر تفنگ را در آن سوراخها بگذارند و تیراندازی کنند و نیز از آن روزنه‌ها مهاجمین را ببینند. آن گاه دور قلعه خندقی به عمق ده زرع و

۱- یک سال در میان ایرانیان، ادوارد براون، ترجمه ذبیح الله منصوری، کانون معرفت تهران، تاریخ چاپ

عرض پنج ذرع کردند و خاک‌های آن را میان دیوار قلعه و خندق روی هم انباشتند و چنان که یک تل مستطیلی را تشکیل داده بود که بالای آن تل با بالای برج‌ها و کنگره پناهگاهها مساوی بود. پس در پائین آن تل مستدیر سه درجه مانند کمر بند قرار داده بودند تا کمینگاه لشکر آنان باشد و چند راه از نواحی مختلفه بر خندق باز کرده بودند. و نیز یک تل مستدیر پشت دیوار قلعه از طرف داخلی آن مانند همین تل خارجی درست کرده بودند و دو هزار نفر از بابیان را بر این برج‌ها و استحکامات و مراکز و خطوط آتشی گماشته بودند و نیز چاههای عمیق متعددی پهلوی یکدیگر میان آن تل و دیوار قلعه کنده بودند و در کنار این چاهها و صحنه‌های میان آنها سلاح‌های تیز و نیزه و میخ‌های تمیز نصب نموده بودند تا مهاجمین از خارج میان آنها واقع شوند.<sup>۱</sup>

بابیان در میان دیوار قلعه و خاکریز در هر چند قدم چاهی کنده بودند و درون آن را پر از نیزه و دیگر آلات قتاله از چوب و آهن نصب کردند و روی چاهها را هم با خاک و خاشاک پوشیدند. بعد از فارغ شدن از تدارکات دفاعی ملاحسین در پی فراهم کردن تدارکات نظامی و دیگر ضروریات برآمد. بابیان به شهرها و دهات اطراف روانه گشتند تا هر چه می‌توانند اسلحه خریداری کنند و آذوقه کافی حداقل برای مدت یک ماه برای بابیان مستقر در قلعه تهیه نمایند. بابیان به چند دسته تقسیم شدند، عده‌ای برای تهیه اسلحه و عده‌ای برای فراهم کردن غذا و علوفه پراکنده شدند و در مدت کمی آن چه را که می‌خواستند جمع آوری نمودند و به قلعه آوردند. ملاحسین پس از این مقدمات نواب و دعائی به گوشه و کنار فرستاد تا مردم را به سوی باب دعوت کنند. نواب در این مورد تا حدودی موفق شدند و تعدادی را جذب کردند.

درون قلعه ملاحسین، حاجی، محمد علی باب را به صورت خاصی بزرگ جلوه داد تا ابهت و مقام وی بتواند در حرکت و ایمان بابیان مؤثر افتد و انسجام لازم را در میان آنان به وجود بیاورد. سراپرده‌ای برای حاجی محمد علی ساخته شد و وی را در پس پرده نشیمن دادند. این کار بدین منظور انجام شد که وی زیاد در انظار نباشد و از شوکت و ابهت نیفتد و پیش بابیان با اهمیت جلوه کند:

سپس بر وی معلوم شد که دو شمشیر در یک غلاف نمی‌گنجد به این جهت شروع به تعظیم و تکریم از حاج محمد علی نموده و او را

حضرت اعلی لقب داد. بعدها او را قدوس نامیدند و لقب حضرت اعلی مختص باب شد. به هر حال بشروئی سرآورده‌ای برای حاجی برپا کرد و او را در آن جا با تجلیل و احترام از نظر مردم محجوب و مستور داشت و زائد بر حد او را مقدس شمرد، چنان که روزی حاجی برای استحمام از سرآورده بیرون آمد همین که چشم بابیان به حاجی محمدعلی افتاد همگی فوراً به سجده افتادند و در حالی که زمین از باران تر شده بود گونه هایش را بر زمین گذاشته بودند و تا حاجی محمد علی بدان‌ها اجازه نداد صورتشان را بلند نکردند.<sup>۱</sup>

ملا محمد علی به هر یک از اصحاب و نزدیکانش لقبی و عنوانی می‌داد، یکی را مظهر امام ثامن «ع» دیگری را امام رضا و آن یکی را امام سجاد می‌نامید. حاجی محمد علی به بابیان می‌گفت:

هر کدام از ما کشته شویم بعد از چهل روز زنده می‌شود و در قیامت هم به بهشت می‌رود و هم در این جهان شما هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهید شد.

سپس به هر یک وعده خوش آیندی می‌داد، سلطنت چین، و ختا، حکومت روم و ممالک اروپائی را خیلی سهل به این و آن می‌بخشید. او برای این بخشایش و ضامن اجرای آن به گفته باب استناد می‌جست:

«و ینحدرون من جزیره الخضراء الی سفح جبل الزوراء و یقتلون نحو  
اثنا عشر الفاً من الاترک».

یعنی:

«و سرازیر می‌شوند از جزیره خضراء به دامنه کوه زوراء و نزدیک به  
دوازده هزار نفر از ترک‌ها را می‌کشند».

بشروئی به بابیان می‌گفت: منظور باب از جزیره خضراء سرزمین مازندران و از جبل زوراء کوهی نزدیک مقبره امیر عبدالعظیم برادر امام علی بن موسی الرضا - که منظور همان شاه عبدالعظیم است - آن چنان روحیه بابیان با این سخنان تقویت گردید که بی ترس و باک حاضر به هر اقدام متهورانه‌ای بودند.

این جریانات مصادف با ماه‌های ذی‌قعدة و ذی حجه سال ۱۲۶۴ هجری یعنی درست

۱- زعیم الدوله، باب الابواب ص ۱۴۲.

مقارن با به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه و مراسم مربوط بدان می‌گردید. این تغییر سلطنت مملکت را در همان ابتدا به طور طبیعی دستخوش یک سلسله وقایع و ناآرامی و گسستگی کرده و زمام امور هنوز در دست پادشاه نبود بنابراین سیر حوادث هم چنان به نفع بابیان به جلو می‌رفت.

در همان زمان خبر شورش بابیان، شاه تازه به تخت جلوس کرده را سخت مشوش کرد. گرچه در آن مقطع و در ابتدای شروع سلطنت ناصرالدین شاه طغیان‌ها و سرکشی‌ها به اوج خود رسیده بود که از جمله شورش سالار در خراسان، سیف الملوک میرزا پسر اکبر میرزای ظل السلطان در قزوین، فتنه آقا محمد خان محلاتی شورش مردم قزوین علیه جمشید ماکوئی، طغیان اهالی کرمانشاه بر محب علی خان ماکوئی، انقلاب کردستان، عصیان رضاقلی خان اردلان بر خسرو خان گرجی والی، شورش فارس، بلوای کرمان، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری و... نام برد، اما شورش بابیان که مسائل مذهبی هم زمینه ساز آن به شمار می‌رفت همه را تحت الشعاع خود قرار داد. ناصرالدین شاه با کسانی که به امور مازندران آشنائی داشتند و مردم و اهالی آن جا را می‌شناختند به شور پرداخت سپس از بزرگان مازندران که در دربار صاحب نفوذی بودند دفع فتنه بابیان را در مازندران خواستار شد.

حاجی مصطفی خان به برادر خویش آقا عبدالله، عباسقلی خان به محمد سلطان یاور، علی خان سوادکوهی به سوادکوه مأمور فرستاد و دولتیانی که در مازندران کسانی داشتند از آنان خواستند که در این مهم تلاش نمایند. محمد سلطان یاور، پسر عموی عباسقلی خان به جمع آوری افراد پرداخت. وی مردی بی سر و صدا و افتاده بود و علیرغم لباس نظامی که به تن و درجه سرتیپی که بر دوش داشت سودای نبرد در سرش دیده نمی‌شد. وی با آن که به نظامی‌گری بودنش می‌بالید و همواره یونیفورم می‌پوشید برای نظام ساخته نشده بود و همان گونه که خواهیم دید همین تمایل هم او را به کشتن داد، چون بابیان او را شناسائی کردند و وی را پاره پاره نمودند.

با رسیدن دستورات از مرکز نخست آقا عبدالله برادر حاجی مصطفی خان هزار جریبی به ساری آمد، در آنجا میرزا آقا تعدادی جنگجو را از میان اهالی افاغنه ساکن ساری و سوادکوه و تعدادی ترک ساکن محل را بسیج نمود و به علی آباد رفت و در آن جا هم به جذب افراد پرداخت. آقا عبدالله با سوارانی که همراه داشت از آب تالار رود گذشت و به قریه لاد رفت و در خانه نظر خان گرایلی فرود آمد. آنان پس از استراحت - فردای آن روز - خود را به قلعه طبرسی رساندند و همان گونه که رسم بود ساختن سنگر و حفر راه‌های ماریپیچ و دیگر فنونی که می‌دانستند، پرداختند. عبدالله خان چند تن از یاران خود را که تیراندازان ماهر و از اهالی گودار بودند در آنجا

گذاشت و خودش به قریه افرا که در نزدیکی های قلعه قرار داشت، رفت.

نیمه شب تفنگچیان گوداری سراسیمه از جای جستند چون بایبان به سرکردگی ملاحسین دست به شبیخون زدند و تعداد زیادی از گوداری ها را کشتند. جوانی از اهالی افغان که در دلیری اشتهاری داشت در این گیرودار چشمش به ملاحسین افتاد که با هر سپاهی روبرو می شود با یک ضرب شمشیر او را به خاک می افکند، جوان افغانی راه را بر ملاحسین گرفت و درگیری سختی بین آن دو مدتی طول کشید که از بخت بد پای اسب آن جوان به سوراخی رفت و از اسب فرو افتاد. ملاحسین فرصت حرکت به جوان افغانی نداد و آن چنان ضربتی به وی زد که جوان در دم به زمین افتاد و به هلاکت رسید. آقا عبدالله که با آن محل چندان فاصله ای نداشت با شنیدن صدای تفنگ مخصوصاً در آن وقت شب که همه جا ساکت بود و انعکاس صدای ناشی از درگیری ها تا مسافت می رفت، به سوی محل درگیری شتافت. بایبان با دیدن سواران آقا عبدالله همه را محاصره نمودند سی تن از آنان را کشتند و بقیه را فراری دادند. آقا عبدالله خود از یک پا می لنگید و چون اسبش را از دست داده بود ناچار شد پیاده میدان را ترک کند، او خود را به درختستانی رسانید اما ملاحسین خیلی زود خود را به او رسانید و با شمشیر او را به دو نیمه کرد. افراد آقا عبدالله فرار را بر قرار ترجیح دادند و افراد ملاحسین پیاده و سواره به دنبال سپاهیان دولتی رفته و هر که به چنگشان می افتاد امانش نمی دادند. افراد آقا عبدالله هر چند که باقی ماندند وارد قریه افرا گشتند اما بایبان دست از تعقیب برنداشتند:

«اول بار تفنگچیان را طعمه شمشیر ساختند، سپس به کار اهالی قریه  
پرداختند و از زن و مرد و پیر و جوان و کودک همه را از دم شمشیر  
گذرانیدند و بعد از این کار قریه را به آتش کشیدند و هر چه هم به  
دستشان رسید به غارت بردند.»<sup>۱</sup>

اهالی مازندران با شنیدن این خبر موی بر اندامشان راست شد به طوری که حتی افراد جنگجو هم از بایبان خوف در دلشان افتاد و خود را از صحنه نبرد کنار کشیدند تنها کسانی که به عنوان سرباز و سپاهی در خدمت دستگاه حاکمه بودند ناگزیر از اطاعت و جنگ گشتند.

چون این خبر به تهران رسید شاه نورسیده را دچار وحشت و خشم زاید الوصفی نمود. به ویژه خبر کشته شدن آقا عبدالله و انهدام سوارانش به دست بایبان و قتل و غارت قریه افغان ترس مهیب در دل درباریان انداخت به گونه ای که دست و پای خود را گم کردند. ناصرالدین شاه فرمان داد شاهزاده مهدیقلی میرزا، ملقب به سهام الملک برای دفع این فتنه عازم مازندران شود.



شاهزاده مهد یقلی میرزا بیستمین پسر عباس میرزا نایب السلطنه محسوب می شد. بیست و نهم محرم سال ۱۲۶۵ مهد یقلی میرزا با فوجی از سوار از طریق دماوند و عباسقلی خان لاریجانی از راه لاریجان به طرف آمل کوچ کردند تا در آنجا به تهیه سپاه بیشتر و دیگر ضروریات پردازند. وقتی شاهزاده مهد یقلی میرزا به زیر آب سواد کوه رسید تعدادی از تفنگچیان هزار جریبی و ترک به او پیوستند، وی سپس به قریه اسکس - یک فرسخی قلعه طبرسی - از توابع علی آباد وارد شد و در خانه میرزا سعید سکونت گزید و در انتظار عباسقلی خان منتظر ماند. شاهزاده مهد یقلی در ارزیابی خود دچار اشتباه شد و دشمن را حقیر و ناچیز شمرد و با همین معیار هم مواضع و تدارکات خویش را سر و صورت داد. مهد یقلی میرزا شاهزاده مغرور قاجار وقتی به دشمن نهاد و لشکریان را به حال خود رها کرد تا استراحت کنند. در آن موقع که مصادف با زمستان بود برفی سنگین فرو ریخت و لشکریان شاهزاده پراکنده و هر یک در کنجی خزید. هوای سرد و دست کم گرفتن دشمن و هوشیاری و تهور خصم صحنه ای غیر منتظره برای شاهزاده مهد یقلی به وجود آورد.

در نیمه شب پانزدهم ماه صفر ملاحسین با سیصد تن از بابیان از جان گذشته در کنار رودخانه ای که یک فرسنگ با لشکر مهد یقلی میرزا فاصله داشتند گرد آمدند و علیرغم سرمای شدید، تاریکی و عمق رودخانه به کمک مشک های فراوان از رودخانه گذشتند - تهوری که به مغز مهد یقلی میرزا خطور هم نمی کرد - ملاحسین چند تن را از پیش روانه کرد که اگر به افراد مهد یقلی میرزا برخورد کردند، بگویند:

- ما کسان عباسقلی خان سردار لاریجانی هستیم و عباسقلی خان

چندی دیگر به اینجا خواهد رسید.

آنان این اظهارات انحرافی را در میان لشکر شاهزاده مهد یقلی میرزا منتشر ساختند و خاطرشان را از هر جهت آسوده ساختند غافل از این که دیری نپائید که بابیان با آمادگی قبلی خود را به قریه اسکس رسانیدند و یگراست سراغ سرای شاهزاده مهد یقلی رفتند. قراولان که چشمشان به افراد غریبه افتاد، ایست دادند و پرسیدند:

- سیاهی کیستید و کجا می روید؟

بابیان پاسخ دادند:

- ما مردم سردار لاریجانی هستیم و سردار ما از پی ما خواهد رسید.

ملاحسین بر سر هر کوئی یکی از یاران خود را به نگهبانی گمارد تا اگر کسی از لشکریان

شاهزاده برای کمک بیاید وی از آمدنش به نحوی مانع شود سپس دستور داد که:

- چون به سرای شاهزاده برسیم فریاد کنید که شاهزاده کشته شد.



ملاحسین قصدش هراس و بیم در دل دشمن و تضعیف روحیه آنان بود تا با گمان چنین پیش آمدی و فقدان سردار، لشکریان فراری شوند. پس از این گفته خود آهنگ سرای مهدیقلی میرزا نمود. چون ملاحسین و یارانش به در سرای رسیدند آن در را بسته و بسی محکم یافتند. ملاحسین دستور داد که در سرای را با تبر بشکنند. بعد از این بابیان با شمشیرهای برهنه به درون آن سرا یورش بردند و با قراولان گلاویز شدند و پس از کشتن بسیاری از آنان آن جا را به آتش کشیدند. تمام آن عمارت با حصار بندی که در یک طرف آن قرار داشت همراه با حسینیه جنب آن و مردم درونش یک جا طعمه آتش شدند. بابیان جسد کشته شدگان را هم به آتش انداختند تا با دیگران بسوزند. سواران سواد کوهی که در بیرون سرای شاهزاده پاسداری می دادند یا کشته شدند و یا فرار کردند. بابیان به طرز بسیار هولناک و بی رحمانه ای حمله می کردند و با نهایت سنگدلی با دشمن روبرو می گشتند:

«طرز لباس پوشیدن و عریضه کشیدن بایه بسیار هولناک و هراس انگیز بود. اما هیبت آنان از ترتیب لباس و آداب به طرز مخصوصی بود که مشاهده آن خالی از وحشت نبود یعنی کلاً یک پیراهن کرباسی به جای لباس پوشیده بودند که آستین آن تا سر مرفق و دامان تا سر زانو بود و هر کدام قداره با شمشیری حمایل افکنده، به یک فورم هر یک کلاه شبی بر سر داشتند...»<sup>۱</sup>

در این میان بسیاری از سپاهیان و نیز سلطان حسین میرزای پسر خاقان فتحعلی شاه و داود میرزای پسر ظل السلطان کشته شدند و جسدشان همانند دیگر کشته شدگان توسط بابیان به آتش افکنده شد.

ملاحسین و یارانش بعد از این قتل و حریق آهنگ سرای و قتل مهدیقلی میرزا کردند. شاهزاده مهدیقلی میرزا که با عجله از خواب برخاسته بود با دیدن یکی از بابیان که از دیوار بالا می آمد از جای جست او را هدف گرفت و به زیر انداخت و یک نفر دیگر را که در سرای به درون می آمد نقش بر زمین ساخت سپس راه فرار را در پیش گرفت. تاریکی شب، برف سنگین در بیابان شاهزاده را متحیر ساخته بود که به کجا فرار کند، اما هر چه بود بابیان از پیدا کردنش درون سرای ناامید گشتند ولی هر چه داشت بردند.

بعد از چپاول سرای مهدیقلی میرزا بابیان به درون محل های قریه یورش بردند و فریادهائی از دل در آن نیمه های شب برمی آمدند که شنونده را سخت به هراس می انداخت.

لشکر شاهزاده که دیگر توان ماندن در خود نمی‌دیدند از ترس جان سر و پای برهنه راه بیراهه را در پیش گرفتند و آن چنان لرزان و ترسان دستپاچه گشتند که فرصت لباس پوشیدن هم علیرغم آن هوای برفی نیافتند.

اما در این صحنه ترس و هراس افراد اشرف شجاعی شایان از خود نشان دادند، چند تن از آنان دیوارها را سنگر کرده و به دفاع از خود برخاستند. حاجی محمد علی و چند تن از بابیان به محض دیدن این افراد به سویشان شتافتند اما اهالی اشرف به سوی بابیان آتش گشودند و چند تن از بابیان را به زمین افکندند. در همین گیر و دار تیری بر دهان حاجی محمد علی اصابت کرد و جراحی سخت برداشت و وی را از ادامه جنگ بازداشت. درگیری هم چنان ادامه داشت و مردم اشرف با شجاعت به دفع و کشتن بابیان پرداختند تا این که سپیده صبح دمید.

هیچ کدام از سرکردگان و لشکریان با آن که سرما در کوهستان‌ها بسیار سخت و طاقت فرسا بود خود را نمی‌توانست عیان نماید و جماعت بابیان با آن تعداد کم تمام مال و معاش اهل قریه و اموال و اثاثیه شاهزاده و سپاه او را غارت کردند و راه قلعه طبرسی را در پیش گرفتند. در بازگشت این عده به قریه ششصد تن از لشکر شاهزاده در سر راهشان قرار گرفتند، اما آن تعداد چون پی بردند که بابیان در حال بازگشت می‌باشند بدون منازعه و برخورد پی کار خود رفتند. مهدیقلی میرزا پس از فرار و پیمودن مسافتی در میان برف و گل هم چنان پیاده طی طریق می‌کرد تا این که یکی از اهالی مازندران سواره بر اسب شاهزاده را دید و او را شناخت و بر ترک اسب خود نشاند. آن دو به گاو سرائی رسیدند و سوار مازندرانی به هر کسی که می‌رسید خبر زنده ماندن شاهزاده را می‌داد.

مهدیقلی میرزا آن شب را در قادیکلای گذرانید و روز بعد به جانب ساری روان شد. این جریان آن چنان خوف و هراس در دل اهالی مازندران انداخت که اکثر مردم در آن زمستان سخت زن و فرزندان را برداشتند و از شهر به کوه پناه بردند.

مهدیقلی میرزا به تکاپو افتاد و به جمع آوری سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را جمع کرد و به وعده و وعید و بیم و امید به فعالیت واداشت.

از طرف دیگر عباسقلی خان با لشکری که قبلاً تهیه دیده بود از لاریجان رسید. او وقتی از قضایا اطلاع حاصل کرد لختی استراحت نمود سپس لشکریان را برداشت و روانه قلعه شیخ طبرسی گردید و آن قلعه را محاصره کرد. عباسقلی خان لاریجانی که از کارائی و تهور و زیرکی بابیان اطلاع دقیقی نداشت و تنها چیزهائی از این و آن شنیده بود بدون در نظر گرفتن نیرو و موقعیت دشمن نامه‌ای به شاهزاده مهدیقلی میرزا نوشت که من این مردم را محاصره کرده‌ام و نیازی به نیروی کمکی ندارم، اگر شما میل دارید این نبرد را تماشا کنید خودتان تشریف بیاورید.

شاهزاده مهد یقلی میرزا چون از متن نامه عباسقلی خان لاریجانی مطلع گشت دانست که آن مرد دچار توهم قدرت گشته و دشمن را دست کم گرفته است و اندیشید که اگر دیر بجنبید بابیان وی را بر سر جایش خواهند نشاند و درس تلخی به او می دهند چه خود ضرب شست آنان را چشیده بود. از این رو دستور داد محسن خان سورتی با لشکری مرکب از افراد خود و جمعی از افغانه همراه با محمد کریم خان اشرفی و عده ای تفنگچی به یاری عباسقلی خان بشتابند و چون محسن خان رفت شاهزاده مهد یقلی میرزا به آن عده کفایت نکرد و دستور داد خلیل خان سواد کوهی و عده ای از مردم قادیکلا هم در پی آنان به رزمندگان قلعه طبرسی پیوندند. این عده چون به قلعه رسیدند و مورد استقبال و احترام عباسقلی خان قرار گرفتند از لحن سخن عباسقلی خان تعجب کردند که می گفت:

... من که به شاهزاده نوشتم به نیروی کمکی احتیاج ندارم و به زودی این بابیان را از پای در می آورم.

مردم قادیکلا و دیگران چون بابیان را در میدان کارزار دیده بودند و می دانستند که آن عده چه توانائی های رزمی دارند به عباسقلی خان سخت هشدار دادند که جماعت بابیان را دست کم مگیر، و تأکید کردند که برای مقابله و مبارزه با آن عده باید حزم و احتیاط را مراعات کرد و سنگر و پناهگاه و دیگر مسائل را رعایت کرد. عباسقلی خان برآشفتم و مغرورانه گفت:

... ما هرگز در برابر هیچ لشکری سنگر نخواهیم بست، سنگر اهالی لاریجان بدن های آنهاست. رفتار بابیان هم در این میان بر این توهم و پندار دامن زد و به غرور وی قوت بخشید. آنان به گونه ای می زیستند که گوئی در قلعه شیخ طبرسی جنبنده ای وجود ندارد و در ضمن گاه گاه از موضع ضعف و فروتنی پیام هائی مبنی بر عفو و طالب امان و گذشت از گناهگان برای عباسقلی خان می فرستادند که همین خدعه او را بیشتر خام می کرد.

اعتضاد السلطنه شرح مفصلی از جزئیات این جریان دارد که ما نیز از آن بهره می گیریم:

«... چون روزی چند بدین گونه گذشت شب دهم ربیع الاول سه ساعت

قبل از طلوع صبح، ملاحسین چهار صد نفر تفنگچی از شجاعان لشکر

انتخاب کرده از قلعه شیخ طبرسی بیرون آمد و مانند دیو و دیوانه و گرگ

گرسنه از دروازه غربی قلعه تا لشکرگاه براند و خود با چند سوار به یک

سوی لشکرگاه کمین کرد تا اگر کسی راه فرار در پیش گیرد سواران او را

به قتل برسانند در این وقت لشکر عباسقلی خان و دیگران در خواب

بودند که ناگهان بایه درآمدند. آنان اول با تیغ های اخته بر لشکر سواد

کوهی و هزار جریبی تاختند سپس با اولین حمله آنان را منهدم و منهزم

کردند و هزیمتیان را برداشته به میان سپاهیان قادی کلاه بردند و هر فوج را از پیش رانده در لشکر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمام این افواج را چون گوسفندان که از گرگان رمیده باشند به سنگر لاریجانی بردند و خانه‌نی‌ها که لشکریان از چوب ساخته بودند آتش زدند.<sup>۱</sup>

چون صبح شد از نعره‌گیر و دار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که دوست را از دشمن نمی‌شناختند و یکدیگر را هدف گلوله می‌ساختند. عباسقلی خان در خفیه گاهی تفنگ می‌انداخت. محمد سلطان یاور نیز در لشکرگاه مردم را به جنگ ترغیب می‌کرد. ناگاه جمعی از اصحاب ملاحسین به او رسیدند و گمان کرد که لشکر شاهزاده‌اند. فریاد کرد که این مردم بی دین را بکشید. هنوز سخن در دهان او بود که او را به تیغ پاره پاره کردند. در این گیر و دار هشتاد نفر از بابیه نیز مقتول گشت.

بعد از این واقعه، ملاحسین که در سر راه کمین کرده بود به میان لشکرگاه راند. میرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن خان لاریجانی، با چند نفر از تفنگچیان اشرف، در کنار لشکرگاه سنگری ساخته بودند که تا کسانی که زنده باشند فرار نکنند و از آتشی که بابیه کرده بودند فضای حربگاه روشن بود که ملاحسین و اصحاب او دیده می‌شدند. میرزا کریم خان به آقا محمد حسین گفت سواری را که دستار سبز بر سر دارد نگاه کن.

این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد. گلوله بر سینه ملاحسین آمد. در دم آقا محمد حسن هم نیز تفنگ خود را رها کرد و آن گلوله بر شکم او آمد. با وجود این دو جراحت صعب ملاحسین باز از اسب نیفتاد و اصحاب خود را امر به مراجعت داد. با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله‌ها انداخته و جماعتی از اصحاب او را به خاک افکندند، ملاحسین هیچ اضطراب نکرده آهسته گفت: باید به قلعه شیخ طبرسی رسید. لشکر شاهزاده تاب نیاورده هر یک به طرفی گریخت. الا اینکه عباسقلی خان با پنجاه نفر، عبدالله خان با سه نفر و محسن خان با چند نفر در خارج لشکرگاه بودند.<sup>۲</sup>

چون صبح طالع شد، میرزا کریم خان اشرفی بر سر دیواری برآمده اذان گفت تا اگر از لشکر کسی در آن حوالی باشد فراهم شود. عباسقلی خان و چند نفر دیگر بعد از شنیدن اذان وارد لشکرگاه شدند و مقتولین را مدفون ساختند و سر هشتاد نفر از کشتگان بابیه را به بارفروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند سپس عباسقلی خان صورت حال را به شاهزاده نوشت. اما ملاحسین تا دروازه قلعه شیخ طبرسی چنان رفت که از اصحاب او کس ندانست او را

۱- اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص ۴۹.

۲- اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۵۰.

جراحی رسیدگی ولی در میان دروازه از اسب افتاد و او را به نزدیک حاج محمد علی بردند. پس ملا حسین گفت:

- ای مردم چنان ندانید که من مُردَم تا چهار روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر بیرون خواهم کرد. مبادا از این آئین بازگردید و دست از جنگ بازدارید و دامن حضرت اعلی را که حاج محمد علی باشد رها نکنید. ملا حسین مردم را از خود دور کرده به نزدیکان خود گفت: نعش مرا در جایی دفن کنید که هیچ کس از قلعگیان ندانند. این بگفت و درگذشت. پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی، با جامه و شمشیر به خاک سپردند و سی نفر دیگر از جراحات یافتگان بایه هم در قلعه بمردند ایشان را نیز مدفون ساختند<sup>۱</sup>.

بایان آن گاه از قلعه بیرون شدند و به لشکرگاه رفتند که دیدند اصحاب ایشان را سر از بدن جدا کردند. آن گاه نیز هر یک از لشکریان را که مدفون بودند از خاک برآوردند و سرهای ایشان را بر سر چوبها بلند نمودند و به طرف دروازه غربی قلعه نسب کردند و تنهای ایشان را در بیابان افکنده کشتگان خود را مدفون ساختند و مراجعت نمودند.

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون بایه و شکست عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود، با لشکری مستعد از شهر ساری، عازم قلعه شیخ طبرسی گردید. چون قدری طی مسافت کرد، مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه که سر سران جماعت بایه بر آن بود، رسید. شاهزاده از مطالعه کتابت و نظاره آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی بسیار سهل است. در رفتن تعجیل نمود تا آنکه به پل قراسوی علی آباد رسید. در آن جا عبدالله خان افغان از راه رسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو وقایع هائله را به شاهزاده گفتند. مهدیقلی میرزا از شنیدن وقایع حالتش دگرگون شد سران سپاه را حاضر و ایشان را از قضیه آگاه کرد. بعد از آن خواست تعجیل در حرکت نماید ولی گفتند این لشکر از بایه هراسان شده اند اگر این دفعه لشکر ما را در هم شکنند بی زحمت مازندران را تحت تصرف آوردند، باید لشکری در خور این جنگ آماده نمود.

پس شاهزاده چهار روز در کیا کلا اطراق کرد تا لشکری تازه فراهم کرد. روز پنجم از آن جا کوچ کرد و با سپاه پیاده و سواره به کنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدنهای کشتگان خود را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوران و سرهای ایشان را بر سر چوبها دید که از پیش روی قلعه مانند درختان پیدا بود. خوفی عظیم در دل او جای کرد و رواندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه توقف کند. شاهزاده از آن جا به قلعه کاشت رفته و دو ساعت از نصف شب گذشته



عباسقلی خان را ملاقات کرد و سه روز در آن جا به فراهم کردن سپاه پرداخت. آن گاه حکم نمود تا سنگری محکم در کنار قلعه شیخ طبرسی ساخته و روز چهارم با لشکری مستعد به کنار قلعه آمده و هر قسمتی را به جماعتی سپرد و به حفر خندق و مارپیچ امر نمود. پس لشکریان به کار درآمدند و برجهای محکم افراختند چنان که از فراز آن بروج ساخت قلعه بایه را هدف گلوله ساختند و عبور ایشان را از میان قلعه دشوار شد.

چون کار بابیان به این جا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر میان قلعه مشهود نباشد و اصحاب او آسوده در میان قلعه آرמידند.

در این موقع شاهزاده از کار پردازان دولت دو عراده توپ و خمپاره و قورخانه لایق استدعا نمود که آنها را برای او فرستادند. یک نفر از مردم هرات هم فشنگی تعبیه کرد که آن را آتش زده و به جانب قلعه می انداخت. این فشنگ هفتصد ذراع مسافت را طی کرده به میان قلعه می افتاد و خانه هائی که بایه از چوب و خس و خاشاک ساخته بودند آتش می زد. از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه مانند تگرگ می بارید.

حاج محمد علی چون این بدید، از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون رفت و در میان خاکریز قلعه منزل کرد. اصحاب او در میان نقب هائی که کنده بودند رفتند. هیچ کس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود.<sup>۱</sup>

در این وقت جعفر قلی خان با لارستانی هزار جریبی، جانب غربی شیخ طبرسی را که نزدیک قلعه بود، در عرض سه روز برجی عظیم بنا کرد. روز چهارم کسان او خواستند قدری بیاسایند ولی شاهزاده از آن جا که عجله داشت فرمان داد تا از سنگر پیش گیرند و کار سنگر را به اتمام رسانند. سربازان از خستگی هر یک به گوشه ای می گریختند جعفر قلی خان و میرزا عبدالله با سی و پنج نفر سرباز روانه سنگر شدند و هر یک در بروج خود جای گرفتند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر یک از خستگی که داشتند خوابیده، بایه که از دور و نزدیک نگران بودند، چون قلت عدد و غفلت ایشان را دانستند دو یست مرد کار آزموده را از راه خندق بیرون شدند و ناگاه صیحه زنان یورش بردند. میرزا عبدالله دو نفر از بایه را با تفنگ به خاک انداخت و دو نفر را نیز لشکر او بکشتند. باز بایه خوف نکرده با شمشیرهای کشیده بر جعفر قلی خان حمله بردند و چند زخم بروی زدند و او خود را به میان خندق برج انداخت.

بایه به طهماسب قلی خان برادرزاده اش حمله بردند و یک نیمه سر او را با تیغ جدا



کردند. در این گیرودار، اصحاب حاجی محمد علی از فراز قلعه گلوله فراوان انداختند تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید. بعد از قتل طهماسبقلی خان و جراحت جعفرقلی خان بابیه به قلعه خویش رفتند و محل عبور جعفرقلی خان را در میان خندق یافته او را زخم تبری بر پهلو زده بگذشتند.

در این اثنا، میرزا عبدالله و کسان او چند نفر از بابیه را به زخم گلوله مقتول ساختند و همراهان نعش آن‌ها را گرفتند و برفتند. بعد از گذشتن بابیه، میرزا عبدالله جعفرقلی خان را از خندق برآورد و به لشکرگاه برد و او را به طرف ساری فرستاد تا در آن جا مداوا کند. مهدیقلی میرزا گفت چرا بی اجازت من او را روانه کردید از این رو کس فرستاد تا او را به لشکرگاه برگردانیدند. از این شدن و آمدن زحمتی به جعفرقلی خان رسید که هم در آن شب درگذشت. چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی و جلادت جماعت بابیه به چهار ماه کشید، شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده، سلیمان خان افشار را فرمان داد تا با لشکری جنگاور به جانب مازندران روان شد.

بعد از ورود سلیمان خان به مازندران لشکر ترک را حکم داد تا اطراف قلعه را دایره وار گرفتند و از دو طرف به حفر زمین و نقب قلعه مستعد گشتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که نقب‌ها را از خندق و خاکریز بگذارند و یک دفعه آتش زدند و تمامت لشکر به یکبار یورش برند. بالجمله از طرف غربی یک نقب را به زیر برج و خاکریز رسانیده و از جانب شرقی نیز نقب نموده بودند. اول نقب غربی را آتش زدند، چون پنجاه ذرع مسافت برج و خندق و خاکریز بود تا خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود آتش زدند فوراً مرتفع ساختند. لشکر شیپور کشیده از چهار طرف یورش بردند. طایفه بابیه هر کس که از لشکر نزدیک می شد به ضرب گلوله و زخم تیغ از خود دفع می کردند.<sup>۱</sup>

میرزا کریم خان اشرافی با جمعی از مردم اشرف به جانب قلعه حمله برده علمدار لشکر را به ضرب گلوله به خاک افکندند. میرزا کریم خان خود علم را برداشته دلیرانه تا پای برج برفت. یک نفر از بابیه سر تفنگ را از مثقب برج بیرون آورد تا او را هدف گلوله سازد. میرزا کریم خان دست برد و گلوله تفنگ را گرفت و از چنگ او درآورد و به بالای برج درآمد و علم را بر سر برج نصب کرد، فریاد برداشت که: ای لشکر عجله کنید. محمد صالح خان برادر جعفرقلی خان با چند نفر بالارستانی خود را به بالای برج رسانید. مهدیقلی میرزا چون در این یورش بسیار کس از لشکر را به معرض هلاک دید بفرمود تا طبل مراجعت زدند. میرزا کریم خان و محمد صالح خان

نیز باز گردیدند.

در این موقع معلوم شد که آذوقه قلعگیان تمام شده و آنان چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهند گردید و یا پناه خواهند آورد. بدین جهت ترک یورش کردند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از طرف بابیه چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود به کذب و دروغ بود بر اصحاب معلوم افتاد و از این عقیدت سستی گرفتند. اما هیچ کس را یارای سخن گفتن نبود. چه اگر از کسی مخالفتی معلوم می شد به حکم حاجی محمد علی او را می کشتند. لاجرم بابیه به جان آمدند و در نهان از پی چاره می کوشیدند. نخستین آقا رسول که یک نفر از بزرگان آن جماعت بود و از خود سی نفر مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید. او را امان داده وی مطمئن خاطر گشته مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه شاهزاده گشت ولی چون به لشکرگاه نزدیک شد یک نفر از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخته و دیگر تفنگچیان به سوی او و مردم او تفنگها انداختند و جمعی را مقتول ساختند چند نفر که زنده ماندند به سوی قلعه مراجعت کردند. بابیه گفتند که شما مرتد شدید و به جانب دشمن شتافتید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همگی را به قتل آوردند.

بعد از آن رضاخان پسر محمدخان میرآخور که به جماعت بابیه پیوسته بود، او نیز از شاهزاده امان گرفت و با دو نفر از مردم خود به لشکرگاه آمد. شاهزاده او را با هادی خان نوری سپرد که او را نگاهداری نماید. جمعی دیگر از بابیه، با لشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردند که از قلعه راه فرار پیش گرفته و به مساکن خویش پیوندند.

در این ایام چنین اتفاق افتاد که شاهزاده و عباسقلی خان در یکی از بروج قلعه رفته بودند و جماعت بابیه به جانب آن برج پیوسته گلوله می انداختند. از قضا گلوله ای از شکاف تنه درختی بگذشت و بر شانه عباسقلی خان آمد و مجروح ساخت، اما هیچ از جلادت او کاسته نشد.

پس از این واقعه، علف و آذوقه بابیه یکباره رو به تمامی آورد به طوری که علف زمین را هر چه یافتند بخوردند و هر چه درخت در قلعه بود پوست و برگ آن را قوت خود کردند و از آلات و ادوات چرم هر چه داشتند نیم جوش ساخته خوردند و هر قدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کرده خوردند و اسب ملاحسین را که به ضرب گلوله ای مرده بود و برای حشمت ملاحسین آن را به خاک سپرده بودند، در آورده گوشت گنبدیده اسب را با استخوان به قسمت بردند با این همه دست از جنگ برنداشتند.<sup>۱</sup>

لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه‌ای بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جسری از چوب بر خندق بسته بودند. ناگاه سه نفر از بابیه صیحه زنان بر آن قلعه برآمده حمله بردند. میرزا عبدالله از خوف، آن جسر چوبی را به میان خندق افکند. بابیه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند. اما آن سه نفر که به میان قلعه بودند، شمشیر کشیده به جنگ درآمدند و چند نفر از تفنگچیان را جراحت رسانیده و یک نفر از ایشان به فراز قلعه برآمده فریاد برداشت و یک نفر از تفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختند و از آن جماعت نیز چند نفر به زخم گلوله جان دادند. اما آن یک نفر که بر فراز برج بود هر که عزم او می‌کرد با شمشیر دو نیمه می‌ساخت. در پایان امر، یک نفر از طالش دست یافته از پایش درآورد و دو نفر دیگر را که در میان قلعه بودند نیز به قتل آوردند. پس از این واقعه، دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم تمام شد و راه فرار مسدود گشت. ناچار جماعت بابیه زنه‌ار طلبیدند.

مهدیقلی میرزا گفت: هر گاه توبه و انابه کنید و به مذهب جماعت اثنی عشریه در آئید از مال و جان در امان خواهید بود عهدنامه نوشتند با اسبی برای حاج محمد علی فرستاد و امر کرد منزلی جهت آنان مهیا کردند. حاج محمد علی با دو بیست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روانه شدند و در خیمه هائی که برای ایشان مهیا کرده بودند آن شب را به صبح آوردند. روز دیگر شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از بزرگان ایشان را احضار داشتند. بعد از درآمدن ایشان به مجلس و نشستن، سخن از مذهب به میان آمد. با آن که بعضی از عقاید خود را پنهان می‌داشتند، باز مزخرفات چندی می‌گفتند. اگر چه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی از بس لشکر رنج دیده و از ایشان بسیاری کشته گشته بود و احتمال هم داشت که هر یک به شهری رفته مردم را اغواء کنند، دل بر قتل بابیه نهادند و آهنگ خیمه‌های ایشان کردند. چون شاهزاده دید که نمی‌تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید، آن جماعت را حاضر کرده یک یک را شکم درید، الا عددی قلیل که به میان جنگلها گریختند. رضاخان پسر محمدخان امیرآخور و چند نفر دیگر که در منزل هادی خان نوری بودند به دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملا عبدالخالق همگی هلاک شدند. آن گاه شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از سران را محبوس داشته به قلعه شیخ طبرسی درآمدند و از استحکام برج‌ها و خاکریزها و چاهها و راهها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهوریه که از مردم و خود شاهزاده برده و در قلعه بود برداشته و هر چه را مالکی بود پس داد و از آنجا به بارفروش آمد.

سعید العلما و دیگر اهالی بر قتل حاجی محمد علی و بزرگان بابیه فتوی دادند و گفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بارفروش مقتول ساختند. در

این فتنه از جماعت بابیه هزار و پانصد نفر به معرض تلف درآمدند.<sup>۱</sup>

---

۱- اعتضادالسلطنه، فتنه باب توضیحات و مقالات از عبدالحسین نوائی، ص ۵۹.

فصل پنجم

بخش سوم

حوادث زنیجان

حوادث زنجان بعد از وقایع مازندران و قلعه شیخ طبرسی مهم‌ترین روی داد خونین در جریان درگیری تاریخ بایبان است. صحنه گردان این ماجرا ملا محمدعلی زنجانلی ملقب به حجت فرزند آخوند ملا عبدالرحیم علی التقریب است. او پس از گذراندن تحصیلاتش در کربلا و شرکت در مجالس درس «شریف العلمای مازندرانی» به ایران آمد و به زنجان رفت. ملا محمد علی افکار و عقائدی در زنجان اظهار داشت که موجب اختلاف و نزاع میان علماء و روحانیون گردید:

«از جمله روزه متوالی سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و وجوب نماز نافله و نماز جعفر طیار. ضمناً با موضوع نکاح منقطعه (صیغه) مخالف بود و یکی از کاروانسراهای شاه عباسی را که ملانی به نام دوست محمد در آن به اجراء صیغه نکاح می‌پرداخت، بست و این عمل خلافت شریعت حقه اثنی عشریه موجب اعتراض مردم شد و به شاه شکایت کردند. محمد شاه او را خواست ولی بعد عصا و انگشتری بدو داد و روانه زنجان نمود. وی پس از پیدایش باب به وی گروید و موقعی که باب را در ضمن تبعید از زنجان گذراندند، ملا محمدعلی خواست وی را ببیند ولی باب به او اجازه نداد. مأمورین دولتی ملا محمد را در همان شب ورود باب به زنجان در راه حرکت به ماکو، به تهران آوردند و وی در خانه محمود کلانتر تحت نظر قرار گرفت تا پس از فوت محمد شاه در لباس مبدل به زنجان رفت<sup>۱</sup>».

در مورد رفتار و منش ملا محمدعلی زنجانلی این گونه برداشت شده است که چون وی حب جاه و شهرت داشت از این جهت راهی را برگزید که نامش بر سر زبان‌ها افتد و در پی همین اندیشه هم بود که کتابی در سال ۱۲۵۹ هـ برای محمد شاه فرستاد و نام کتاب را ریحانة الصدور نامید، این امر باعث شد بسیاری از عوام فوراً به دور او گرد آمدند.

از طرفی باب در زندان با ملا محمدعلی مراوده و ارتباط مکاتبه‌ای برقرار کرد. این جریان تا زمان فوت محمد شاه ادامه داشت. آن چه که باید در این جا یادآور شد آن است که ملا محمدعلی هنگام فوت محمد شاه در زندان به سر می‌برد، البته بنا بر آن چه در ذیل می‌خوانیم، ملا محمدعلی در اصل زندانی نبود بلکه به دلائلی تحت نظر به صورت بازداشت از او نگاهداری می‌شد:



«وقتی محمد شاه وفات یافت و پسرش ناصرالدین شاه به تخت نشست جناب حجت هنوز در تهران به سر می برد، میرزا تقی خان تصمیم گرفته بود که حبس جناب حجت را شدیدتر کنند... جناب حجت وقتی حیات خود را در خطر دید از تهران خارج شد و به زنجان که اصحاب و پیروان اشتیاق مراجعت او را داشتند، برگشتند.»<sup>۱</sup>

اما آن چه قطعی است، آن است که ملا محمدعلی یا حضرت حجت در تهران در حبس نبود بلکه صرفاً جهت خواباندن اعتراضات علما و مردم زنجان بنا به تمایل و اختیار خویش مدتی تحت نظر بوده؛ در نامه حجت به ناصرالدین شاه قضیه روشن می شود:

رعایای اعلیحضرت پادشاهی شاه خود را فرمانفرمای جهان و بزرگترین پشتیبان دین و ایمان می شمارند به عدالت شاه پناهنده می شوند مرحوم محمد شاه مرا به تهران خواستند... نسبت به من عنایت فرمودند من از زنجان به تهران مسکن گرفتم و جز خاموش شدن آتش فتنه و فساد که برافروخته بودند و درباره من سخنانی می گفتند مقصود و منظوری نداشتم هر چند اجازه داشتم که به زنجان مراجعت کنم ولی بهتر آن دیدم که در تهران در سایه عدل پادشاهی بمانم بعد از شاه مرحوم در آغاز سلطنت شما امیر نظام... تصمیم گرفت مرا به قتل برساند چون هیچ کس در تهران نبود که مرا محافظت کند به زنجان فرار کردم.<sup>۲</sup>

محمدعلی زنجان در ورود به زنجان با استقبال مردم زیادی روبرو شد و همین حماقت مردم او را بر آن داشت که از سادگی ایشان بهره برداری کند و آنان را به دور خویش گردآورد تا مرحله بعدی فرا رسد. هواخواهان ملا محمدعلی مردمی عوام و مغز تهی بودند که در انتظار حرکت هر اشاره‌ای به سر می بردند. این سادگی بهای گزافی داشت که کسانی آن را پرداختند که اصلاً به بازی گرفته نشدند و اصولاً از این جریانات به کنار بودند، اما سیر حوادث آنان را به صحنه آورد.

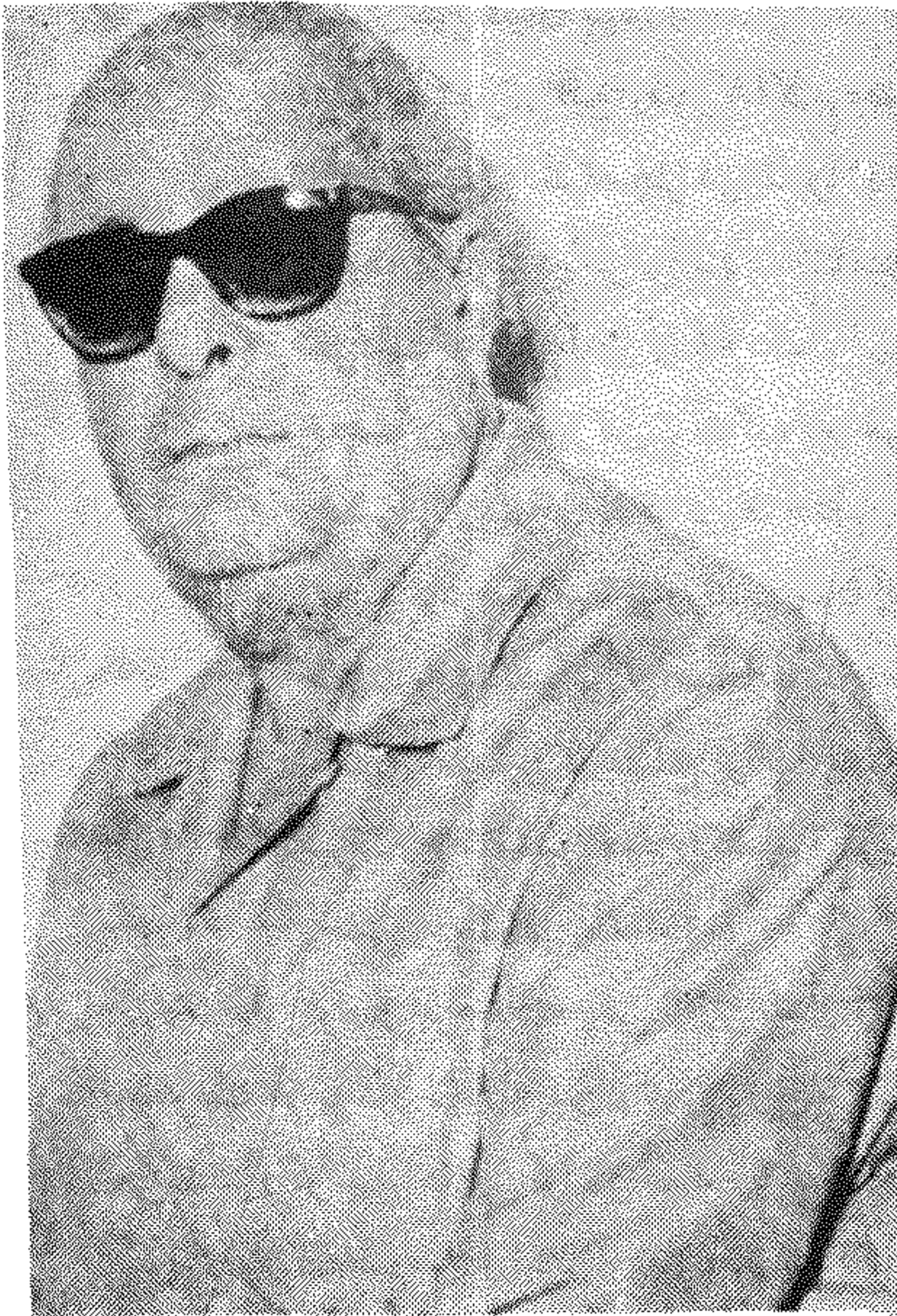
در این میان حوادث کوچک و جنبی به صورت مسائل عمده و بغرنج

۱- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۶۰.

۲- تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۷۸، ترجمه عبدالحمید اشراق خاوری، تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲۵

بـاعـث مـا جـرا هـای بـعدی در زنـجان گـشت.

«... دو طفل با هم نزاعشان می‌شود، یکی از آن دو، پسر یکی از پیروان جناب حجت بود. حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبور را گرفته محبوس ساختند... احبا به حاکم مراجعه کردند و از او درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد ولی حاکم زنجان حاضر نشد... جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر که به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست... حاکم به نوشته حجت اعتنائی نکرد... حجت دو مرتبه نوشتند و نامه را به میرزا جلیل که شخصی بانفوذ بود دادند و فرمودند این نامه را به دست خودت به حاکم بده سید جلیل... وقتی که به دارالحکومه رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میر جلیل غضبناک شد... شمشیر خود را کشید و آن‌ها را به یک طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید و شرط مقصود میر جلیل را انجام داد و طفل را رها کرد»<sup>۱</sup>.



عبد الحمید اشراق خاوری  
مترجم تاریخ نبیل زرندی

بر این اساس بابیان می خواستند به حاکم رشوه دهند و متهمی را آزاد نمایند، حاکم حاضر نمی شود فوراً یک قداره بند را حجت می فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به آزادی متهم نماید. و بعداً حاکم یا به علت این خود را زبون دیده و یا بر اثر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل که به حکایت نبیل این طفل به علت او زندانی شده بود و یا به هر علت دیگر مجبور می شود قداره بند بیشتری برای جلب حجت بفرستند و قداره بندهای حجت به جنگ این مأمورین دولتی می روند و بالاخره مقدمه وقایع زنجان شروع می شود.

حکایت از نبیل دنبال کنیم:

«علمای شهر از این رفتار حاکم خشمگین شدند و از مجدالدوله بازخواست کردند که چرا در مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده... مرتبه دیگر می آیند تقاضاهای دیگر می کنند... آن وقت طولی نمی کشد که زمام امور را به دست می گیرند... تا زود است بفرست حجت را دستگیر کن... آن گاه دو نفر از پهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار کردند که بروند جناب حجت را دستگیر کنند و با غل و زنجیر نزد حکومت بیاورند... چون آن دو نفر پهلوان به محله جناب حجت رسیدند یکی از اصحاب شجاع موسوم به میرصلاح با هفت نفر دیگر از مؤمنین که مسلح بودند جلوی این دو نفر را گرفتند فوراً میرصلاح شمشیر خود را کشید و فریاد یا صاحب الزمان بلند کرد و زخمی به پیشانی اسدالله زد»<sup>۱</sup>.

بالاخره در این حادثه یکی از این بابیان را که شاید همان سید جلیل باشد دستگیر و به حکومت می برند و لابد به عنوان تجری و قیام علیه مأمورین دولت و برای عبرت سایرین او را می کشند (اگر نبیل! در این گزارش صادق باشد!) و بعد هم که حکومت وضع را وخیم می بیند و تکرار واقعیات طبرسی و نیریز را در زنجان پیش بینی می نماید به بابیان اعلان می کند تا پراکنده شوند و موجب خون ریزی نگردند.

ولی حجت که وضع خود را در خطر دیده و هرگونه راه فراری را برای خود مسدود یافته به تشویق بابیان به پایداری و استقامت و دفاع می پردازد و با این که خود صریحاً اعتراف می کند که تنها هدف اوست و با تسلیم شدن از همه وقایع خونریزی احتمالی جلوگیری خواهد شد. معذالک از تسلیم شدن خودداری و با ربودن عقول مردمی که بدو معتقد شده بودند به اسم باب

و صاحب الزمان و غیره مردم را وادار به شورش و ریختن خون هزاران نفر می نماید. قضیه را نبیل چنین می نویسد:

«حاکم شهر را مجبور کردند که به جارچی فرمان دهد تا در شهر اعلان کند که هر کسی پیروی حجت نماید و به اصحاب او پیوندد جاننش در خطر است... باید از حجت واصحابش جدا شده و در سایه حمایت پادشاه درآید. جارچی که این مطلب را اعلان کرد اهالی زنجان به دو دسته شدند یعنی دو اردوی جنگجو در مقابل هم قرار گرفتند. جناب حجت به منبر تشریف بردند و با صدای بلند مردم را مخاطب ساختند و گفتند: دست قدرت الهی امروز حق را از باطل جدا کرد... یگانه مقصود حاکم و علمای زنجان آن است که مرا بگیرند و به قتل رسانند هیچ مقصودی جز این ندارند فقط به خون من تشنه هستند به هیچ کدام از شماها کاری ندارند... هر کس جان خود را دوست می دارد و نمی خواهد در راه امر خدا فدا کند خوب است پیش از آن که فرصت از دست برود از این جا خارج شود»<sup>۱</sup>.

حجت می توانست تسلیم شود و یا به گوشه ای فرار نموده و به طور گمنام و مخفی ایامی بگذراند ولی از فرصت و موقعیت خود استفاده و بدون ابراز کوچک ترین رحمی به این افراد ساده و بی گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار می دهد.

ملا محمد علی زنجانلی از شاگردان شریف العلمای مازندرانی بوده و در خدمت او بعضی از مسائل فقه و اصول را اخذ کرده خود را از فحول مجتهدین شمرد و از آنجا به زنجان رفته رحل اقامت انداخت. چون مردی معروف نبود، به گفتن ترهاتی چند خواست خود را معروف سازد و وقتی بدین حدیث متمسک شده که «شهر ال رمضان لا ینقص ابداً» و در این باب کتابی برای پادشاه مفضل در سال ۱۲۵۹ نوشته و او را «ریحانة الصدور» نام نهاد و بدین جهت بعضی از عوام به دور او گرد آمدند. اگر چه در شب سلخ رؤیت هلال می کرد، چنان که اکنون قریب به این طریقه، سیره شیخیه است و تحقیق آن از رساله سیاح و احقاق الحق و شرح آثار الباقیه که از تصانیف مصنف است نیک واضح است. سجده کردن بر بلور صافی را جایز می دانست و منی را پاک می شمرد و از این گونه فتاوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل است.

علمای آن بلد صورت عقاید او را به پادشاه مبرور شاه غازی انارالله برهانه مکشوف



داشتند و دفع او را به قانون شرع واجب شمردند. او را به دارالخلافة احضار فرموده مقرر شد که دیگر به زنجان نرود.

از آن طرف میرزا علی محمد باب با ملا محمدعلی ابواب مودت و موالات گشوده و به یکدیگر مکاتیبی چند نگاشتند و چندی روزگار بدین و تیره گذرانیدند تا آن که شاه مبرور به رحمت ایزدی پیوست و شاهنشاه جهان که دولتش تا ابد پاینده باد، بر تخت سلطنت جلوس میمنت مانوس فرمود. ملا محمدعلی سفر زنجان را فرصت شمرد عبا و مندیل را به قبا و کلاه سرباز تبدیل نموده فراراً به زنجان رفت و از وضع و شریف مردم زنجان او را به یک منزل استقبال کردند به تشریفات ورود او قربانی ها نمودند.<sup>۱</sup>

بالجمله چون او از طلاب و علما محسوب می شد کارپردازان دولت دیگر از فرار او مؤاخذه نکردند و بعد از ورود به زنجان یکی از داعیان باب گشت و طریقه او را که منافی قوانین شریعت بود رواج داد و مردم را به شراکت اموال و ازدواج یکدیگر فتوی می داد و می گفت چون هنوز باب بر تمامی این جهان دست نیافته است از ایام فترت حساب می شود و هیچ تکلیفی بر مردم نیست. خدای تعالی به هیچ گناهی کسی را عقوبت نفرماید و شعار خود را بر (الله اکبر) قرار داده و در عوض سلام، الله اکبر می گفت و بعضی از مردم زنجان سخنان او را قبول کرده و به متابعت و مطاوعت او میان بستند. در زمانی قلیل قریب پانزده هزار کس به گرد او جمع شدند. چون این واقعه به عرض شاهنشاه منصور رسید، به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام، مجدالدوله امیر اصلان خان را که به حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملا محمدعلی را فوراً به دارالخلافة فرستد.

بعد از رسیدن این حکم، ملا محمدعلی مطلع شده در حفظ و حراست خویش اهتمام نموده هر وقت می خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می رفت. روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمدعلی به عمال دیوان منازعه کرد و مجدالدوله حکم به حبس او نمود. ملا محمدعلی پیغام داد که این مرد از بستگان من است.

امیر اصلان خان گفت حمایت این گونه مردمان مفسد شریر جایز نباشد. ملا محمدعلی خشمناک شده حکم داد تا محبوس را به عنف بیاورند. چون امیر اصلان خان آگاه شد، آماده جنگ گردید. پس کسانی که با ملا محمدعلی بودند سلاح جنگ پوشیدند و آن هائی را که از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند. خانه و بازارها را غارت کردند و آتش زدند و بر دور خود سنگری ساختند و ملا محمدعلی کسان خود را، به نوید حکومت

مملکت و ایالت ولایتی امید می داد و همگی را شادکام داشته از طرفین آماده جنگ شدند. روز جمعه پنجم شهر رجب چهل نفر از طرفین مجروح گشت اسدالله غلام گرجی مجدالدوله در میدان رزم پنج زخم منکر برداشت و اسدالله خواهرزاده امیر داداش تاجر و پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی به ضرب گلوله مقتول گشت و از لشکر ملا محمدعلی مردی که آقا فتحعلی شیخی نام داشت دستگیر گشت و به فتوای آقا سید محمد و میرزا ابوالقاسم مجتهد، مجدالدوله آقا فتحعلی شیخی را مقتول ساخت.

روز دیگر ملا محمدعلی، میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ خود را با لشکر مأمور به تسخیر قلعه علیمرداخان نمود و این قلعه را مفتوح ساخته و سنگری سخت بستند. بعد از فتح قلعه مزبور، ملا محمدعلی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان داد که مجدالدوله امیر اصلان را کشته یا دست بسته حاضر سازد. او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد. میر صالح و همراهانش صبح یکشنبه بر سر خانه مجدالدوله حمله بردند. از آن طرف محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علی تقی خان پسر نصرالله خان و مهدی خان خمسه‌ای و بیوک خان پشت کوهی با جماعتی از فراشان مجدالدوله در مقام مدافعه برآمدند. جنگی سخت روی داد. ناگاه عبدالله بیوک، میر صالح سرهنگ را به ضرب گلوله از پای درآورد و به جماعت بایه و هنی روی داده بی نیل مرام مراجعت کردند. در این جنگ بیست نفر از کسان مجدالدوله مجروح گشته روزی چند از مقاتله دست کشیدند.

در بیستم شهر رجب، بر حسب فرمان جهان مطاع، صدرالدوله نسیره حاجی محمد حسین خان اصفهانی سر کرده سوار خمسه، از سلطانیه وارد زنجان شد.

روز پنجم ماه شعبان، سید علی خان سرهنگ فیروز کوهی و شهباز خان مراغه‌ای با دویست نفر سوار مقدم و محمدعلی خان شاهسون افشار با دویست سوار و کاظم خان برادر محمد باقرخان سر کرده افشار و محمود خان خوئی با پنجاه نفر توپچی و توپ و خمپاره به شهر درآمده در برابر سنگر میرزا فرج الله و قلعه محمد و لیخان سنگر بسته آماده جنگ شدند.

در بیستم شعبان، میرزا سلطان قورخانه چی و عبدالله سلطان به طرف سنگر مشهدی پیری نقب زدند. مجدالدوله و مظفرالدوله و میرزا ابراهیم خان و صدرالدوله و شهباز خان و محمد تقی خان و سید علی خان و دیگر سرکردگان و لشکریان به جانب آن لشکر حمله بردند.

حسن علی خان عم بیوک خان طارمی پشت کوهی به زخم گلوله نورعلی شکارچی مقتول و جماعتی مجروح گشتند و آن سنگر مفتوح شد. دگر باره روزی چند دست از جنگ برداشتند و از دو طرف به حفظ خویش مشغول شدند. چون این کار به طول انجامید، کارداران دولت مصطفی خان امیر تومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سرتیپ فوج شانزدهم



شقاقی بود، نیز مأمور نمودند. بعد از ورود مصطفی خان جماعتی از لشکر عزم خود را جزم نمودند که سنگر میرزا فرج الله را به قوت یورش بگیرند و نقبی جانب سنگر او حفر کردند.

شب پانزدهم رمضان یک ساعت قبل از طلوعه صبح، مهدی خان با چریک ابهر رود و عبدالله پسر سلیمان خان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره مقدم و سواره خمسه و چریک انگوران آماده یورش شدند و میرزا سلطان و عبدالله سلطان زیر سنگر میرزا فرج الله نقب کنده آتش زدند و بیست نفر از جماعت بایه در زیر خاک هلاک شده چند نفر دستگیر گشتند. ازین طرف نظرعلی خان اریادی به زخم گلوله از پای در افتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهباز خان به ضرب شمشیر شیرخان زخم برداشته، بعد از هشت روز درگذشت.

بالاخره سنگر میرزا فرج الله مفتوح گشت و جماعت بایه به سنگرهای دیگر رفتند. از آن طرف، از دارالخلافت تهران، میرزا تقی خان امیر نظام، محمد آقای حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و بیگ تفنگدار خاصه را روانه زنجان نمود و حکم داد که هر گاه ملا محمدعلی و کسانش را پس از روزی چند با قید و بند روانه دارالخلافت نسازد مورد هزار گونه توبیخ خواهند بود.

روز بیست و پنجم رمضان، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان به جنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هر دو لشکر جنگ می نمودند. از جماعت بایه نورعلی شکارچی و بخشعلی نجار باشی و خداداد و فتح الله بیک و فرج الله بیک که در شمار شجاعان و دلیران بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز پنجاه نفری کشته گشت!

بالاخره ملا محمد علی از کسان خود استنباط ضعفی نموده ناچار شد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند. لشکریان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بایه مراجعت کرده از نو به تهیه لشکر و سنگر پرداختند.

حال بدین گونه بود، تا روز هشتم شوال، محمدخان امیر تومان با سه هزار از سربازان شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره به اتفاق قاسم خان برادرزاده فضلعلی خان امیر تومان و اصلان خان یاور خرقانی و علی اکبر سلطان خوئی بر حسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و در همان روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محله گلشن و فوج شانزدهم شقاقی از جانب دیگر یورش بردند. فوج ناصریه جلادتی به سزا کرد و

جماعت بابیه را لغزشی سخت در کار افتاد.

ملا محمدعلی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کردند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند. درین وقت ملا محمدعلی و کسان او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی وافر داشت. خان هائی که در عقب سنگرها بود به حکم ملا محمدعلی به یکدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید و اگر سنگری به دست دشمن مسخر می گشت این هزیمت را زیانی نمی دانستند و شبها از میان سنگرها علمای اثنی عشریه را به نام، دشنام می دادند.

محمدخان امیر تومان خواست به رفق و مدارا رفتار کند و فتنه را بنشانند تا خونها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملا محمدعلی ابواب رسل و رسائل باز کرد و چندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد.

در آن وقت، سردار کل عساکر منصوره عزیزخان که در آن وقت آجودان باشی و به سفارت ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود، با میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که از تبریز به طهران می آمد وارد زنجان شده، خواستند این مقاتله را به مصالحه انجام دهند. لاجرم چند نفر از کسان ملا محمدعلی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملا محمدعلی را به پیغامهای نرم بنواختند. فایدهای نبخشید. باز آتش حرب مشتعل شد و گروهی از لشکر به سنگر ملا برات و سنگر ملاولی نقب بردند. سردار کل در کنار برجی که سنگر ملاولی و به سرای ملا محمدعلی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش نمودند. فوج مخبران سنگر ملاولی را گرفتند. پنج نفر در زیر نقب هلاک شدند و پسر عبدالباقی زنجانی گرفتار شد. سردار حکم داد تا او را نیز به قتل آورند. فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه کوتاهی نمودند. سردار متغیر شده

ابوطالب خان را که در آن فوج حکمرانی داشت حاضر ساخت و او را تنبیه کامل نمود و همچنان چون از صدرالدوله و سیدعلی خان فیروز کوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی به کار نرفت از آنها نیز رنجیده خاطر شده صدرالدوله را معزول ساخت و سرتیپی سوار خمسه را به فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمود. فرخ خان روز چهارم ذی القعدة الحرام وارد زنجان شد.

در آن اثنا خبر فوت یحیی خان پدرش را به او دادند. بعد از تعزیت و سوگواری مردانه به جنگ ایستاد. در این وقت علی خان سردار سرهنگ فوج چهارم تبریز و حسنعلی خان وزیر مختار دولت علیه ایران که بعداً ایلچی مخصوص و مقیم دارالملک پاریس شد و در آن وقت

سرتیپ فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند، از راه برسیدند و با این حمله کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر راهی برای فرار محصورین بازداشتند تا اگر از کرده پشیمان شوند و راه فرار پیش گیرند به آسودگی بتوانند بیرون شوند.

در این اثنا جنگی عظیم روی داد. کسان ملا محمدعلی از زن و مرد ساز نبرد کردند و به خدعه و فریب، مال فراوان در یکی از خانه های خود پنهان می کردند و بدان خانه سوراخ ها می نهادند و عمداً فرار می کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه ها می رفتند و بایبان ناگاه تفنگهای خود را از آن نقب ها می گشادند و جمعی از سربازان را به خاک می افکندند.

عجب این که دختری به سن شانزده سال در سنگر ملا محمدعلی بود که تفنگهای اصحاب ملا محمدعلی را در نهایت چستی و چابکی پر کرده بدیشان می داد بالجمله در این گرمی واقعه، حکمی از میرزاتقی خان امیرنظام به فرخ خان پسر یحیی خان رسید که مبنی بر رضامندی و نیکو خدمتی، فرخ خان از خواندن این مکتوب شادمان شد و خواست تا خدمتی شایان نماید.

در شب شانزدهم ذی الحجه الحرام از کسان ملا محمد علی چند نفر به نزد فرخ خان آمدند و از در حیلت با او همدستان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین راهی می دانیم که ترا با چند مرد سپاهی بی زحمت تا به خانه ملا محمدعلی برسانیم و او را با صد نفر کسانش دست بسته به تو می سپاریم، در صورتی که این سخن را مخفی داری والا این کار به مراد نشود.

فرخ خان فریب آنها را خورد و با صد سوار به سنگر جماعت بابیه روان شدند. جماعت بابیه که از این راز آگاه بودند چند سنگر را خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان بیشتر ببرند که دیگر مجال فرار از بهر ایشان محال شود ناگاه کسان ملا محمدعلی از چهار جانب درآمده و آنها را هدف گلوله ساختند. فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند. اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که در اول بابی بودند و از طریقه او بازگشت نموده به نزد مجدالدوله گریخته بودند، در این هنگامه با فرخ خان بودند آنها نیز گرفتار شدند و همگی را زنده نزد ملا محمدعلی بردند، سرهای سواران را بریده در قدم او افکندند.

ملا محمدعلی از در خشم به اسماعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از صحبت خدا روی بگرداند، خدا او را کیفر دهد. آن گاه فرخ خان را دشنام داد و گفت تا آتشی برافروختند و آهن پاره ای چند در میان تافته کرده و بر او داغ نهادند و گوشت بدن او را با مقراض پارچه پارچه کردند. آن گاه سر فرخ خان و سر اسماعیل بزرگ و کوچک را از تن جدا کرده به میان لشکرگاه انداخت. در آن جنگ باباخان یاور فوج خاصه و چند نفر دیگر از اعیان سپاه هلاک شدند. بعد از آن ملا محمدعلی حکم داد تا جسد ایشان را به آتش سوزانند.

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت بابیه معروض درگاه افتاد، شاهنشاه ایران حکم فرمود بابابیک یاور توپخانه با هیجده عراده توپ روانه زنجان شود. بعد از ورود بابابیک یاور به زنجان تمامی لشکر از چهار جانب خانه ملا محمدعلی را محاصره کردند.

اول فوج گروس به قوت یورش قلعه علی مرادخان را و فوج چهارم خانه آقا عزیز را که نزدیک خانه ملا محمدعلی بود گرفتند و آن چه از مردم به غارت برده و در آنجا بود به غنیمت بردند.

فوج خاصه از جانب دروازه همدان به کاروانسرای سنگ یورش بردند و در آن جنگ بیست نفر از دلیران اصحاب ملا محمدعلی زنده دستگیر شدند و ایشان را به حکم مجدالدوله در کنار برج ذوالفقار خان سر بریدند. بعد از این جریان لشکر ملا محمدعلی ضعیف شد. جمعی از اصحاب ملا محمدعلی از جانب دروازه قزوین راه فرار پیش گرفتند، تا به طارم گریختند و از آنجا تا به دیزج زنجان در آمدند. مردم دیزج متحد شده آنها را گرفته به زنجان آوردند. مجدالدوله، فتحعلی شکارچی و نجفعلی آهنگر را به قتل آورده و دیگران را امر به حبس نمود تا زمانی که بر ملا محمدعلی غلبه جستند، ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند.

پس از این واقعه کار بر ملا محمدعلی تنگ شد، سلاح جنگ پوشیده و به اتفاق کسان خود مبارزت می نمود. در این واقعه، حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبدالله خباز که به امید حکومت مصر و حجاز بودند به زخم گلوله از پای درآمدند و در این اثنا تفنگی باز شد که گلوله آن بر بازوی ملا محمدعلی آمد و به خاک افتاد. اصحاب او، وی را از خاک برگرفته به خانه برده جراحی او را از کسان خود پوشیده داشتند و هم چنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند. ملا محمدعلی پس از هفته ای گفت:

- من بدین زخم هلاک می شوم. شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس از چهل روز زنده خواهم شد، لاجرم بعد از مردن، او را با جامه ای که دربر داشت به خاک سپردند و شمشیر او را در کنارش نهادند و چند نفر دیگر که مجروح بودند فوت شدند.

بعضی که از جانب ملا محمدعلی هر یک ملقب به لقبی بودند مکتوبی به مجدالدوله و امیر تومان نوشتند که اگر ما را امان دهید دست از جنگ کشیده و به لشکرگاه شما آئیم. مجدالدوله اگر چه آنها را مطمئن داشت، چون در شریعت، قتل آن جماعت واجب بود، فریب دادن ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه آورد. آنها گفتند ملا محمدعلی مرده و جسد او را در سرای او به خاک سپردند.

مجدالدوله و امیر تومان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او رفتند و جسد او را از خاک برآورده ریسمان پایش بستند و دور کوچه و بازار گردانیدند و اموالی که از مردم به غارت

آورده و در سرای او پنهان کرده بودند غنیمت لشکر گشت. پس از سه روز شیپور حاضر باش زده سرباز صف برکشید و صد نفر از جماعت بایبه را نیزه پیش ساختند و چند نفر دیگر را به دهن خمپاره بسته آتش زدند. مجدالدوله بعد از این واقعه چند نفر از خاصان و بازماندگان ملا محمدعلی را به دست آورده به دارالخلافة آمد و آن‌ها را به حکم شاهنشاه به قتل آورد. اعتضادالسلطنه می‌افزاید:

در این ایامی که در زنجان بودم و تألیف فلک السعادة را نیز در آن جا نمودم، شنیدم از یکی از اهل زنجان که می‌گفت: لشکر اسلام به قدری از لشکر بایبه در هراس بودند که شبی دو هزار نفر در یکی از سنگرهای که از نی و چوب مرتب شده بودند سنگر می‌گرفتند. در این ضمن محض عبور گریه‌ای صدائی از آن‌ها برخاست. این دو هزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بایبه است تمام روبه فرار نهادند و سه روز این سنگر خالی بود بعد از آن که تحقیق نمودند که گریه است مراجعت نمودند. و نیز شنیدم که در حین جنگ و لشکرکشی ید طولانی داشته چنان که دیواری که مابین او و لشکر اسلام حایل بوده حکم می‌داد تا آن دیوار را به اصطکاک سنگ آسیا چنان نازک می‌نمودند که به واسطه حرکت جزئی خراب می‌شد و بعد یک دفعه او را خراب کرده لشکر را هدف گلوله می‌ساخت. و نیز شنیدم از میرزا تقی خان که می‌گفت: اگر ملا محمدعلی دست از این مذهب برمی‌داشت او را رئیس لشکر می‌نمودم زیرا که در حیل جنگ و لشکرکشی عدیل و بدیل نداشت.<sup>۱</sup>

و نیز می‌گفتند که از هلون و بعضی برنج‌ها، توپ‌ها می‌ریختند که مانند توپ‌های ممالک اروپا کار می‌کرد و همچنین میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجانی می‌گفت که اگر جماعت بایبه می‌خواستند جماعت علما را بکشند، کشته بودند. مانند این که شبی در خانه شخصی از رفقا که در محله آخر زنجان بود و بایبه از آن جا دور بودند مهمان بودم در نصف شب به جهت تجدید وضو بیرون آمده شنیدم که صدای «الله اکبر» می‌آید و دانستم که این‌ها جماعت بایبه‌اند، ناگاه دو نفر دیدم در آمدند و



با من گفتند دست از این کارها بردار ما مأمور نیستیم والا اگر می‌خواستیم ترا بکشیم می‌کشتیم، من بیم نموده از ترس با آنها مماشات نمودم و بعد از آن مادامی که بایبه در آن ملک بودند ترک رفتن به ضیافت کرده و هیچ جا به مهمانی نمی‌رفتم<sup>۱</sup>.

#### دولت امیر کبیر و مسئله بایگیری

پس از این جریان، چوب کاری و نوشتن توبه نامه، علی محمد شیرازی را دوباره به زندان «چهریق» بازگردانیدند. وی تا سال ۱۲۶۶ هـ. ق در آن جا در بند بود. در این میان اتفاقات و حوادثی نیز در ایران رخ داد. از جمله محمد شاه در گذشت و «حاجی میرزا آقاسی» وزیر وی هم از کار افتاد. ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران آمد و ناصرالدین شاه شد و «میرزا تقی خان امیر کبیر» رشته کارهای کشور را به دست گرفت. بایبان همان طور که گفته شد در بعضی از شهر موجب شورش و آشوب شدند که منجر به دخالت دولت در ماجرا گردید. بعد از یک رشته درگیری‌های خونین که در سال ۱۲۶۵ هـ. ق و سال بعد میان لشکریان دولتی و هواداران علی محمد شیرازی در گرفت تمام سرجنابانان بایبه - بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجان، و دارایی، در سال ۱۲۶۶ هـ. ق کشته شدند. آن چه بیشتر شورش‌ها و گرایش‌ها به سوی علی محمد شیرازی را افزایش داده بود همان گونه که یادآوری شد موضع ضد دولتی این فرقه بود و گرنه در غیر این صورت معلوم نبود که آیا این فرقه می‌توانست بدان حد مردم را برانگیزد چنان که از فرقه شیخیه هیچ گونه خبری نشد و جزء صدها فرقه دیگر درآمد. شورش بایگیری پس از شکست سختی که در مازندران خورد - که شرح مفصل آن قبلاً آمد - و نیز منهدم شدن آن‌ها در زنجان به یکباره فروکش کرد و از اعتبار افتاد تنها عوامل بعدی یعنی سیاست دول خارجی به تداوم و فراموش نشدن این فرقه کمک کرد، تازه در همان گیرودار هم بزرگان اولیه بایبه خود تمایل شدیدی به گشودن این راه داشتند چنان که «ملا محمد علی» که صدها نفر را به کشتن داد و در قلعه طبرسی وعده و وعیدهایی خیالی به مردم می‌داد، خود شفاعت به سفیر انگلیس برد.

ملا محمد علی زنجان که شورش عده دیگری از بایبان را در زنجان رهبری می‌کرد یعنی کسانی که دعوی فتح زمین را داشت و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را بگردن نهند و حتی حکومت مصر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، به اصحابش وعده داد امپراطور روس - که روزمره همان تاجداران بود - به یاری آنان خواهد آمد.



# فصل ششم

پایان کار باب

امیر نظام، (امیر کبیر)

دستور از بین بردن

## پایان کار باب

امیر نظام، (امیر کبیر) دستور از بین بردن

علی محمد شیرازی را صادر می‌کند

اما سیاست امیر نظام در مورد علی محمد شیرازی سیاستی واقع بینانه بود زیرا وی ابتدا علی محمد شیرازی را از لحاظ معنوی و روانی در نظر توده مردم ضایع و خوار گردانید و هاله و توهمی که از وی در اذهان به وجود آمده بود زدود تا او بعدها افسانه‌ای نشده و در ابهام باقی نماند. سپس تصمیم گرفت او را جسماً هم از میان بردارد.

اعتضاد السلطنه در این مورد می‌نویسد:

... میرزا تقی خان امیر نظام که در آن عصر وزیر ایران بود به عرض حضور مبارک رسانید که تا میرزا علی محمد باب زنده است، اصحاب او آسوده نخواهند بود. بهتر آن است که باب را در معرض هلاک درآورند و یکباره این فتنه بنشانند. شاهنشاه جهان فرمود این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آن که به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت. مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده، اگر میرزا علی محمد شیرازی را رها ساخته بود تا در دارالخلافه آمده با مردم محاورت مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می‌گشت که او را هیچ کرامتی نیست میرزا تقی خان عرض کرد کلام الملوک ملوک الکلام.

بعد از این جریان بار دیگر باب را به تبریز آوردند و سپس از یک نشست کوتاه و محاکمه مجدد، شاهزاده حشمت الدوله حمزه میرزا حکمران وقت تبریز برای کسب فتوی قتل علی محمد شیرازی از جانب علماء، باب را به همراه چند فراش به درب خانه آنان فرستاد، این واقعه را میرزا مهدی خان زعیم الدوله حکمت که در جریان تنگاتنگ ماجرا قرار داشته چنین برمی‌شمرد:

باب را در کوچه و بازار گردانند و در حالی که شب کلامی بر سر داشت پیاده و پای برهنه راه می‌رفت به زنجیر بسته بود. آن سه نفر - باب، ملا محمد علی و سید حسین یزدی - به منزل حاجی میرزا باقر مجتهد پیشوای اصولیین بردند، باب در آن جا عقاید خود را مخفی کرد. صاحب ناسخ التواریخ می‌گوید مجتهد فتوای قتل داد ولی این موضوع برای من ثابت نیست چه به کرات شنیدم که مجتهد به علت بیماری یا تمارض ورزید و یا روی نشان نداد. سپس باب را به خانه

ملا محمد ممقانی ملقب به حجة الاسلام بردند و از جمله حاضرین مجلس پدرم و پدر بزرگم و حاجی میرزا عبدالکریم و میرزا حسن زندزی ملقبان به ملاباشی و جمعی از اعیان بودند. وقتی باب وارد شد، صاحبخانه او را اکرام کرد و وی را در بالای مجلس نشاند و گفت: این کتب و صحائف از صاحبخانه پرسید بدانچه نوشته شده و به صحت نوشته‌ها اقرار داری و اعتراف می‌کنی؟ علی محمد شیرازی گفت: آری من به صحت آن‌ها اعتراف می‌کنم. صاحبخانه پرسید آیا تو بر عقیده خود باقی می‌باشی یعنی این که خودت می‌گفتی مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد (ص) هستم، علی محمد شیرازی گفت آری.<sup>۱</sup>

حجة الاسلام گفت:

اکنون کشتن تو واجب است و خون تو به هدر رفت.

مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام فرزند مرحوم ممقانی که خود مستقیماً در جریانات حوادث علی محمد شیرازی و اعدام او قرار داشته در همان زمان در رساله‌ای به درخواست ناصرالدین شاه قاجار می‌نویسد:

- نخست علی محمد شیرازی را به خانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند و در آنجا به خانه والد حجة الاسلام آوردند و این دایه حقیر آن وقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده آن مرحوم آن چه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القاء فرمود، پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج درآمد فرمودند:

کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بینه و برهان کسی از او نمی‌پذیرد آخر این دعوی‌ها که تو می‌کنی دلیل و برهانت بر این‌ها چیست؟

[باب] بی محابا گفت: این‌ها که تو می‌گوئی دلیل و برهانت بر آن‌ها چیست؟

والد از روی تعجب خندید و فرمود: سید تو که طریق محاوره را

هم بلد نیستی از منکر کسی بینه نمی‌خواهد شهود و بینه وظیفه مدعی

است من که مدعی مقامی نیستم بینه محتاج اقامه دلیلی نمی‌خواهد؟

والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند ای مرد من که به تو حالی کردم که

آقا سری دلیل وظیفه مدعی است نه منکر، تو هنوز در امور بدیهه که جاهلی.

علی محمد شیرازی گفت: دلیل من تصدیق علماء است.

فرمودند علمائی که تصدیق تو را کرده‌اند با اغلبشان من ملاقات کرده‌ام آن‌ها را صاحب عقل درستی ندیده‌ام و تصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمی‌باشد گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیة و غیر اسلامیة علمای متحجر بوده و هستند که صدیق مذهب خود را می‌کنند. بنابراین پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و هذا شی عجب.

باب گفت: دلیل، نوشته‌های من است.

فرمودند: نوشتجات تو را هم اکثرش را دیده‌ام جز کلمات مزخرفه مهمله معتملمعانی و مختل المعانی چیزی در آن‌ها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت.

علی محمد شیرازی گفت: آن هائی که نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند.

والد فرمودند تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می‌کنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن نبوت آن جز معجزه یا تصدیق دیگر راه ندارد اگر داری بیاور والا حجتی بر مانداری؟

علی محمد شیرازی گفت: خیر دلیل همان است که گفتم.

والد فرمودند: حال باز در آن دعاوی که بر مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و انفتاح باب وحی تأسیس و اینان به مثل قرآن و غیره آیا در سر آن‌ها باقی هستی؟

باب گفت: آری.

فرمودند: از این عقاید برگرد خوب نیست خود و مردم را عبث به مهلکه مینداز.

علی محمد شیرازی گفت: حاشا و کلا.

پس والد قدری نصایح به آقا محمدعلی کردند اصلاً مفید نیفتاد. موکلان دیوانی

خواستند آنان را بردارند باب رو به والد کرده عرض کرد: حال شما به قتل من فتوی می‌دهی؟

والد فرمود: حاجت به فتوای من نیست همین حرف‌های تو که همه دلیل ارتداد است

خود فتوای تو هست؟

گفت: نه، من از شما سؤال می‌کنم؟

والد فرمودند: حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقاید فاسده که

اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد

فطری را مقبول می دانم اگر از این عقاید اظهار توبه نمائی من تو را از این مهلکه خلاص می دهم پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به سوی میدان سربازخانه حکومت بردند.»

جزئیات اعدام علی محمد شیرازی - معروف به باب از قول شاهدان

چون حاکم یا والی شهر حکم فتاوی علما را به محافظین علی محمد شیرازی اعلام نمود در پی آن فرمان صادر کرد تا علی محمد شیرازی را در جاده بزرگ شهر و بازار بگردانند و او را که کلاهی - شب کلاهی - بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند، ملا محمد علی را هم به زنجیری بسته بودند. آن‌ها را به گردش درآوردند تا به میدان موسوم به سربازخانه کوچک رسیدند. این سربازخانه کوچک سه در ورودی داشت، یکی از آن‌ها به بازار عمومی باز می شود که آن جا را جبهه خانه می گفتند، یعنی جائی که اسلحه می ساختند، این محوطه به پشت بام آب انبار راه داشت که از آن طریق پس از طی پلکانی چند وارد میدان می شدند. دوم دری بود که از دالان درازی که در مقابل مسجد جامع معروف به مسجد شاهزاده به میان راه داشت (منظور میدان سربازخانه کوچک است) و بالاخره در کوچکی بود که از طرف میدان محل توپ‌ها که آن‌ها را میدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (دیوان جنگ) می نامیدند وارد آن میدان می شد و این در دیوار غربی میدان سربازخانه واقع بود. دیوارهای این میدان به اتاق‌ها و حجراتی تقسیم می شد که محل سکونت سربازها بود، دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام علی محمد شیرازی معروف به باب اختصاص داده بودند. دو عدد میخ آهنی آورده بودند و بر همین دیوار میان دو حجره از حجرات واقع در این قسمت کوبیده بودند.

آن گاه علی محمد شیرازی را از در اول سربازخانه کوچک وارد میدان کردند و چون به روی آب انبار رسیدند قدری تأمل کردند زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر در آن جا حضور داشتند.

پس اعیان شهر نزد باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بردارد و در شهری که اشتها دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام می کنند خون را نریزد ولی او به گفته اعیان شهر توجه نکرد و هم چنان ساکت و آرام بود و علائم و نشانه‌های ترس و هراس و حواس پرتی در او دیده می شد.

در این هنگام سه فوج سرباز در میدان حاضر بودند:

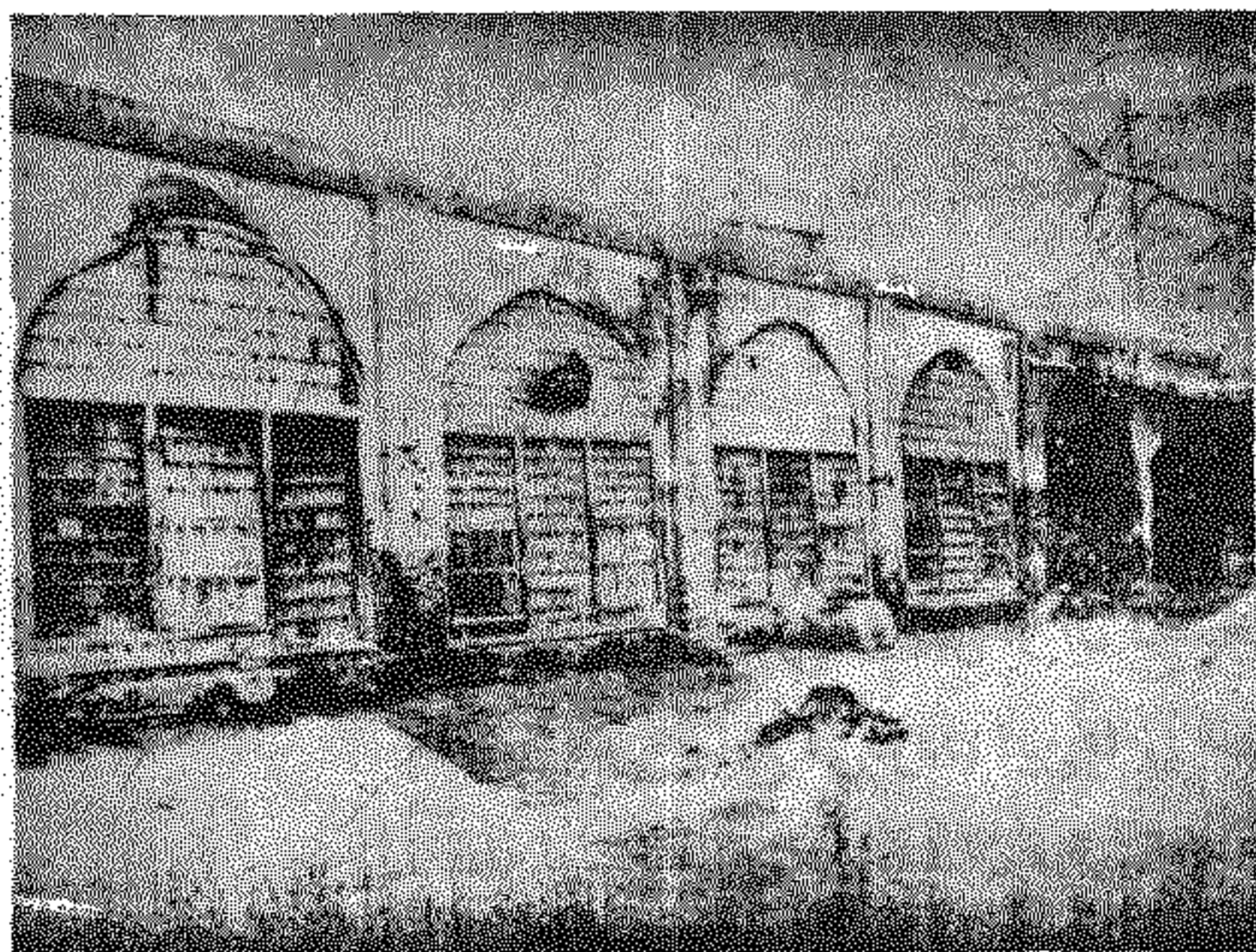
اول فوج چهارم تبریز، دوم فوج اختصاصی تبریز، سوم فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران و فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، نام سر کرده بزرگ فوج اختصاصی آقا جان بیک زنجانی بود و نام سر کرده فوج بهادران سام خان مسیحی بود.



رئیس دربانان والی نزد سر کرده فوج اختصاصی آمده، حکم قاضی را به اعدام باب و رفیقش به او نشان داد. ولی سر کرده مزبور از اطاعت حکم قاضی امتناع کرد عذر وی این بود که او مردی سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه خود باید اطاعت کند و نمی تواند حکم غیر وزارت متبوعه خود را اطاعت کند.

آن گاه رئیس دربانان، جلو سر کرده فوج مسیحی آمد و حکم قاضی را به وی نشان داد. او اطاعت کرد و یک دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانی ها «بلوک» نامیده می شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد. سر دسته آنها غوج علی سلطان مسلمان طوجی خوئی بود. پس غوج علی سلطان دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس علی محمد شیرازی و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته، آنها را در قسمت چهارم میدان جلوی آن دو میخ آهنی که قبلاً کوبیده بودند، آورد و با ریسمان محکمی دو شانهِ آنها را محکم بستند و سپس آنها را به قدر سه ذرع از روی زمین بالا کشیدند. روی آنها به طرف دیوار بود ولی ملا محمد علی به سر دسته مذکور التماس می کرد که روی او را بطرف تیراندازان برگردانند تا تیرهایی را که به سوی او می آید ببیند، او هم خواهشش را پذیرفت. باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای «باب» قرار دهند، ولی پذیرفته نشد. آن گاه فرمانده کل فوج یعنی سام خان فرمان پیش فنگ داد و سربازان تفنگها را به شکل سلام بلند کردند. مردم همه سکوت کردند، چنان که گویا نفسها قطع شده بود. دلها به طپش افتاد، بندها به لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می شد، در پیش فنگ دوم چنان سکوتی بر مردم مستولی شد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود، دلها و نبضها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربات آنها شنیده شود.

در این هنگام سام خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ کرد، پس سام خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سر کرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد. آن گاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فراگرفت.



میدان تبریز، محل تیرباران علی محمد شیرازی



وقتی دود برطرف شد معلوم شد که ملا محمدعلی تیر خورده است. وی در این حال باب را صدا می‌زد و چنین می‌گفت:  
 - آقای من از من راضی شدی؟

اما باب چون تیر به طنابش خورد، طناب بریده شد و او به زمین افتاد و به درون یکی از حجره‌های سربازخانه، که نزدیک محل سقوط وی بوده فرار کرده بود، تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب را ببینند و متوجه فرارش شوند و چون او را ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند که مبادا باب به هوا پرواز کرده باشد!...  
 سرکرده فوج و سرجوخه‌های لشکر از هیجان مردم و هجوم آن‌ها به وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت آن‌گاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند. سرکرده صد نفری «غوج علی سلطان» باب را در یکی از حجرات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید و با مشت و لگد بر پشت گردن او می‌زد و او را به مردم معرفی می‌کرد. آن‌گاه دوباره باب را مانند اول با طناب بستند و تیربارانش کردند.

در این مرتبه بیست و یک تیر بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش و صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد. پس جثه‌اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خیال از سواس و وهم و خیال بیرون آمدند. جسد آن دو تن علی محمد شیرازی و ملا حسین را در مقابل برج وسط میدان انداخته خوراک سباع و طیور شدند.

پایان این گزارش<sup>۱</sup> اضافه این است آن چه صاحب ناسخ التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده‌اند و این جریان از هر جهت با گفتار پدرم موافق است، اول این که پدرم آن سرکرده را که بر پشت علی محمد شیرازی می‌زده ندیده است دوم آن که بعد از تیرباران ندیده است که جثه آن دو را روی زمین‌ها در کوچه و بازار تا کنار خندق کشند.

پدرم می‌گوید دو نردبان آوردند و جثه آن‌ها را با نردبان در میان خندق مزبور انداختند.

### کلماتی چند از باب

سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید... شیر خر

نخورید... تخم مرغ را قبل از آن که پخته شود بر چیزی نزنید زیرا

محتویاتش ضایع می‌گردد، این‌ها را خداوند روزی علی محمد باب

(نقطه اولی) در روز قیامتشان قرار داده که میل نمائید و شما از ایشان

تشکر کنید!!!

(بیان عربی، ص ۴۹)

«لاتزکبن البقر و لا تحملن علیه سن شئی... و لا تشرین لبس  
الحمیر... و لا تضربن البیضة...»  
فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تشئی فی ذالک  
الامر.

یعنی درباره حکم از بین بردن تمام کتب مگر آن چه راجع به  
امر بایبگیری نوشته شده است یا خواهد شد.

(بیان فارسی ص ۱۹۸)

«واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی باقی بماند  
فردی که یکتا پرست باشد و باید که در این کار بکوشد و هرگاه در یکی  
از طرفین مانعی پیدا شود جایز است که به دیگری اجازه دهد که  
ثمره‌ای را آشکار نماید.»

(بیان فاسی ص ۲۹۸)

«فی ان فرض کل احدان تیأهل لیبقی عنها من نفس یوحده الله  
ربها و لا بدان»

# فصل ششم

بخش دوم

عاقبت کار قره العين

## عاقبت کار قرّة العین

همان گونه که اشاره شد سومین کسی که به باب گروید زن زیبایی از خانواده مشهور و منسوب به فقاہت به نام زرین تاج بود، ولی بایبان در ابتدا او را بدرلدجی و شمس الضحی لقب داده بودند، بعداً قرّة العین نامیده شد. سپس از طرف بها و بهائیان به این زن نام صدیقه طاهره دادند. زرین تاج به زبان عربی مذهب التاج یا ذات التاج الذہی است. پدرش ملا صالح قزوینی از بزرگان فقهاء عصر خود بود و عمویش که به دست همین زن به قتل رسید به شهید سوم معروف گردید. زعم الدوله در کتاب باب الابواب در مورد قرّة العین می نویسد:

استقبال قرّة العین از باب به آن جهت نبود که در وجود باب علم و حکمت یا ادب حقیقی وجود داشته باشد، زیرا باب دیوانه‌ای بیش نبود و کلمات مهمل و مغلوطنی بیش نبافته بود بدین جهت اشخاصی که مختصر فضل و شخصیتی داشتند نه تنها از او استقبال نمی‌کردند بلکه از او نفرت و انزجار پیدا می‌کردند، ولی قرّة العین مست شهوت بود و میل زیادی به مردان داشت بدین جهت نمی‌توانست به یک شوهر روحانی اکتفا کند و از طرفی دیگر خاندان او خاندان زهد و قناعت و عصمت و عفت بود و در چنین خاندانی از برای او وسائل عیش و عشرت و آزادی و شهوت رانی وجود نداشت به این جهت صلاح و مصلحت خود را در آن دید که یکباره خود را از قید و بند دین و مذهب آزاد سازد و با جزئی که به هیچ نظم و قاعده و حد ادبی مقید نباشد همراه و همقدم گردد و چون بایبان تنها حزبی بودند که دارای مرام اشتراکی و پیرو هرج و مرج بودند به این جهت با آنها پیوند کرد<sup>۱</sup>.

قرّة العین باب را خواستگاری کرد و باب هم در مقابل از قرّة العین خواستگاری نمود. باب برای قرّة العین پیام داد که مردم را علناً به سوی وی فراخواند، قرّة العین نیز چنین کرد. قرّة العین دستور داد که زنان حجاب از رخ بگیرند و تأکید کرد که یک زن مجاز است به ۹ مرد شوهر کند و در تفصیل و توضیح آن گفت:

- این از خوش رفاقتی و وسیله زیادتی مهر و محبت است.

خیلی زود جمعیت زیادی به دور قرّة العین گرد آمدند. او وقتی مردان متعددی را به دور خود دید کم کم دل از شوهر برداشت و رشته خانوادگی را گسست و سرانجام درخواست طلاق



خون عمویش رانیز حلال دانست. عمویش سنگ بزرگی بر سر راه باب بود و سخت با این فرقه مبارزه می‌کرد. مریدان قره‌العین برای نشان دادن درجه خلوص و ارادت قیام کردند و هنگام طلوع صبح به مسجد جامع وارد شدند و جمعی به نام فدائیان در حالی که عمویش در محراب مشغول نمازگذاری بود به وی حمله کردند، او را کشتند، و به فجیع‌ترین وضعی قطعه قطعه و مثله نمودند. مردم قزوین با ملاحظه این صحنه بر علیه قاتل و قاتلین و شخص قره‌العین شوریدند و او ناچار از ترک شهر گردید، که شرح آن در صفحات گذشته به تفصیل آمد. قره‌العین از قزوین به سوی خراسان رفت تا در آنجا به ملاحسین بشروئی پیوندد، اما چون به قریه بدشت نزدیکی‌های شهر بسطام رسید به وی گفتند ملاحسین به بارفروش رفته است. قره‌العین با جمعی از بابیان آهنگ مازندران نمود.

در مازندران قره‌العین با حرکات و رفتاری که علناً در آن محیط مذهبی از خود نشان داد و روز روشن با مردان در حمام خلوت نمود اعتباری برای خود نگذاشت و مردم را که تاب تحمل دیدن چنین مناظری نبود علیه خود برانگیخت. مخصوصاً گفتار وی در مورد زنان هیچ‌گونه هماهنگی با فرهنگ و لغت و رسوم مردم نداشت و بهترین وسیله‌ای بود که مخالفان وی بتوانند از آن بهره بگیرند.

## خط و اشعار قره‌العین

### مناجات قره‌العین

الهی الهی بحق ذات اعلایت که نفس مقدس اوست و به حرمت کینونیت ابهات که ثمره فطرت اوست و بحق انیت قدیمت که آیت قدرت اوست و بحق سلطنت عظیمت که همان مشیت اوست دریاب ما و اماندگان تیه خسران را و بچشان بما لذت عفو و غفران را الهی به آن رحمتی که ما را بدان بود فرمودی و شیء جز او نبود که ما را از ما ستان و بسر منزل نجات و هدایت رسان الهی به آن عنایتی که راه را به ما نمودی و اوست مقصود که ما را به راه آورد به رضای خود برآور تا آن که از کشاکش نفس اماره رهیم و مهیای لقای با صفایت گردیم یا ارحم الراحمین رحمی رحمی یا خیر الغافرین نظری نظری نظری که کار از دست رفت کشتی غرق گردید و صبح دمید و ما را مفری نیست و شأن اقبال و ادبار ما الهی مشاهده می‌کنیم که احدی را وجود نه تا موجود نمایند و ذی احدی را مجال نیست که تنطق فرمایند بل ختم بر السن و افواه و کتاب‌ها بین یدی ایشان گواه الهی این تنطقم از اشراق جمال و فضل اکبر تو است و این ارضیاء جمال امر تو است که مرا وحدت درگرفته و در مقام بازداشته تا امرت چون زبلی و حکمت چو دلیل فرماید الحمدالله رب العالمین و هو خیر ولی الصابرين طاهره.



اشعار زیر منسوب به طاهره است:

به عرش جان چو تو جانانه بود      که قهر از عارضت افسانه بود  
به زیر دام زلفت دانه بود      به دامن درافکند آن دانه تو

در محفل خود بارم ده ای یار

پیش رقیبان منما تو خارم

منم ای سر و قد دیوانه تو      از آن دو نرگس مستانه تو

شدم از عارض جذبانه تو      اسیر عشق جاودانه تو

ای گل عذارم بردی قرارم

نالان ز هجرت همچون هزارم

ز عشقت گر بسوزد استخوانم      به جز نام ترا بر لب نرانم

به پاس آن کسی صد جان فشانم      که یک بارم برد بر خانه توچ

گاه از وصال شادم نمائی

گاه از فراغت سازی نزارم

شده هر موی زلفت یک کمندم      که بر عشق تو کرده پای بندم

شدم ای دلبر بالا بلندم      هلاک از غمزه فتانه تو

قد بلندت سر و روانم

زلف کمندت مشک تارم

ای عید مبارک پی‌ها نحن هنیئالک

خـلقـی بـوجـودت حـی‌ها نحن هنیئالک

مستم زمی جامت دارم طرب از نامت

آسوده در ایساتها نحن هنیئالک

برخیر مطرب را شو سر سلسله ماشو

بیرون ز من و ماشوها نحن هنیئالک

غیرش نبود غیری در کعبه و در دیری

گـویـد بـهـر سـیری‌ها نحن هنیئالک

ای غره بگو هر دم با قلبی تهی از غم

کز طلعت شه خرم‌ها نحن هنیئالک

گر بستو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو

شرح دهم غم تو را، نکته به نکته مو به مو

از پی دیدن رخت، همجو صبا فتاده‌ام  
 خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کو به کو  
 دور دهان تنگ تو، عارض و عنبرین خطت  
 غنچه به غنچه گل به گل، لاله به لاله بو به بو  
 می‌رود از فراق تو، خون دل از دو دیده‌ام  
 دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جو به جو  
 مهر تو را دل حزین بافته با قماش جان  
 رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پو به پو  
 در دل خویش (طاهره) جست و ندید جز تو را  
 صفحه به صفحه لا به لا، پرده به پرده تو به تو  
 خال به کنج لب یکی، طره مشک فام دو  
 وای به حال مرغ دل، دانه یکی و دام دو  
 محاسب است و شیخ و من، صحبت عشق در میان

من چه دهم جوابشان، پخته یکی و خام دو

همه عاشقان شکسته دل	که دهند جان به ره بلا
جذبات شوقک الجمت	بلاسل الغم و البلا
اگر آن صنم، زره ستم	پی کشتن من بی گنه
لقد استقام بسیفه	فلقد رضیت بما رضی
فإذا رأیت جماله	طلع الصبّاح کانما
من و وصف آن مه برو خو	که زدند صوت بلا بر او
بنشاط و قهقهه شد فرو	که انا الشهید به کربلا
هله‌ای گروه امامیان	بکشید هله‌ای این زمان
که ظهور دلبر ما عیان	شده فاش و ظاهر و برملا

شعرهای درهم (ملمع) پائین از قرّة العین است.<sup>۱</sup>

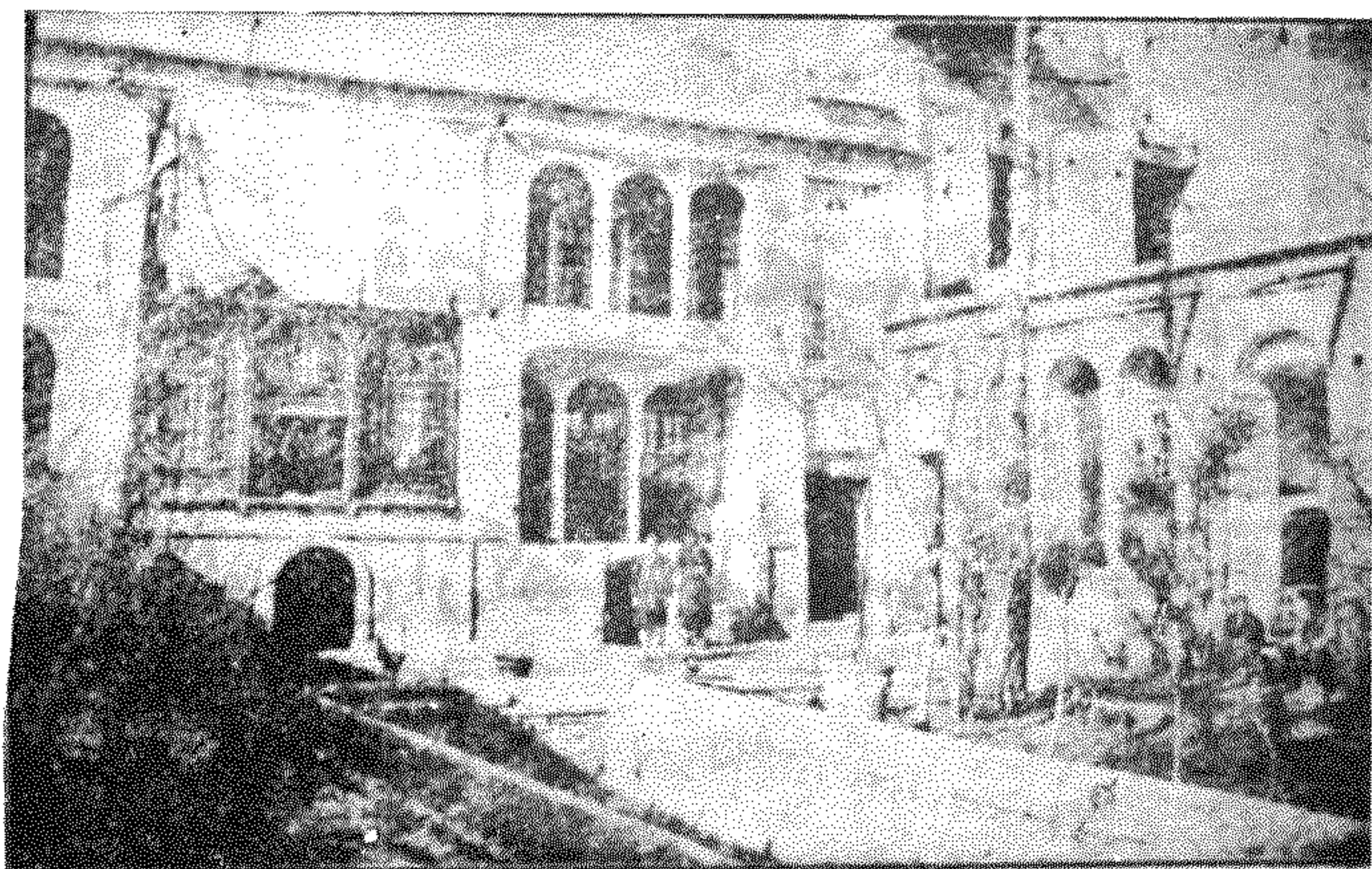
جذبات شوقک الجمت بلاسل الغم و البلا

۱- این شعرها را از صحبت لاری شمرده‌اند و به آخر دیوان او نیز افزوده شده. ولی من جستجویی کردم و  
 بودنش را از قرّة العین به باور نزدیک‌تر دانستم. براون و دیگران یاد این شعرها را کرده‌اند. ولی همه آن‌ها را در  
 دست نمیداشته‌اند: به نقل از کسروی، بایبگری ص ۱۱۱.

همه عاشقان شکسته دل  
 اگر آن صنم ز ره ستم  
 نقد استقام بسیفه  
 تو بملک و جاه سکندری  
 اگر آن خوشست تو در خوری  
 بگذر ز منزل ما و من  
 فاذا فعلت بمثل ذا  
 سحری نگار ستمگرم  
 فاذا رأیت جماله  
 لمعات وجهک اشرفت  
 زچه روالست بربرکم  
 ز جواب طویل الست او  
 همه خیمه زد به در دلم  
 چه خوش آنکه آتش حیرتی  
 فصکته و جعلته  
 پی خوان دعوت عشق او  
 رسد این صغیر مهیمنی  
 من و وصف آن شه خو برو  
 بنشاط و قهقهه شد فرو  
 چو شنید ناله مرگ من  
 فمشی الا مهر ولا  
 هلهای گروه امامیان  
 که ظهور دلبر ما عیان  
 گورتان بود طمع لقیا  
 ز وجود مطلقه مطلقا  
 «تو کمان کشیده و در کمین  
 همه غمم بود از همین  
 تو که فلس ماهی حیرتی  
 بنشین چو «طوطی» و دمبدم

که دهند جان به ره بلا  
 پی کشتن من بسی گنه  
 فلقد رضیت بما رضی  
 من و رسم و راه قلندری  
 وگر این بدست مرا سزا  
 بسنما بملک فنا وطن  
 فلقد بسلغت بما تشا  
 قدمی نهاد به ستم  
 طلع الصباح کانما  
 و شعاع طلعتک اعتملی  
 زنی؟ بزن که بلی بلی  
 زولا چو کوس بلا زدند  
 سپه غم و حشم بلا  
 زنیم به قله طور دل  
 متد کدکا متزلزلا  
 همه شب زخیل کرو بیان  
 که گروه غمزه الصلا  
 که زدند صوت بلا برو  
 که انما الشهد بکربلا  
 پی ساز من شد و برگ من  
 و بکی علی مجلجلا  
 بکشید هلهای این زمان  
 شد و فاش و ظاهر و بر ملا  
 ورتان بود هوس بقا  
 بر آن صنم بشوید لا  
 که زنی به تیرم و من غمین  
 که خدا نکرده خطا کنی  
 چه زنی ز بحر وجود دم  
 بشنو خروش نهنگ لا





ساختمان کلانتر تهران



باغ ایلخانی، محل اعدام ظاهره که بعدها محل بانک روس، و اکنون جزء تأسیسات بانک

ملی ایران است

# فصل هفتم

پاره‌ای از گفتارها و اصول باب

## پیغمبر پاره‌ای از گفتارها و اصول باب

باب به این گفته خود نسخ قرآن و احکام آن را واجب قرار داده، متن معرب گفته باب چنین است (ترجمه آن معرب).

«هر کس بر شریعت قرآن بوده تا شب، قیامت ناجی می‌باشد» یعنی از روز ساعت و آن ساعت دو و یازده دقیقه از غروب خورشید روز چهارم و اول شب پنجم ماه جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری است؛ زیرا در آن وقت ابتدای اظهار امر باب و اعلان دعوت وی بوده است و مقصود از بعث و حشر و نشر قیام وی به دعوت خود می‌باشد بنابراین هر کس از این تاریخ از اطاعت او امر او سرپیچی کند و گفته‌های او را نپذیرد محکوم به فسق و عصیان خواهد بود و کسی که با او مخالفت کند کافر جاهل و خونس هدر است، نهایت ملاقات خداوند، ملاقات باب است و آن برزخ مذکور در قرآن است؛ زیرا آن بین موسی و عیسی و محمد است نه آن چه مسلمین می‌گویند<sup>۱</sup> مرگ کنایه از فناء در لقاء

باب می‌باشد، تمام موجودات به تکلم باب آفریده شدند، گفته هیچ ممکنی مانند گفته باب نیست؛ زیرا تمام اشیاء به گفته شجره حقیقت (یعنی باب) آفریده شده و می‌شود چنان که در «بیان» مذکور است، باب مبدأ ظهور همه اشیاء است نار و نور همیشه دور کلام او می‌گردند.

می‌گویند: چنان چه محمد افضل از عیسی می‌باشد پس بیان او

نیز افضل از قرآن است و می‌گویند: اف! پس اف بر مسلمین و مؤمنین که در انتظار قائم منتظر از آل محمدند و هنگامی که او را در خواب بینند افتخار می‌کنند ولی او را به دست خودشان در کوه (یعنی قلعه چهریق در ماکو) زندانی می‌کند و این یک معنی از معانی گفته محمد است که درباره من می‌گوید: (فیه سنة من یوسف یباع و یشتري) ترجمه: در او سنتی از یوسف می‌باشد که خرید و فروش می‌شود.<sup>۲</sup>

۱- معلوم نیست چگونه باب میان موسی و عیسی و محمد بوده! خوانندگان گرامی باید ببخشند از این گونه عبارات نامفهوم در بیانات باب فراوان است.

۲- معلوم نیست باب این حدیث را از کجا نقل کرده و چگونه باب مانند یوسف خرید و فروش شده است.

الواحد الاول  
بأهو  
بسم الله الامن الامن  
قرانا الله لا اله الا انا وان مادوني خلقي قل ان با  
خلقى اباى فاعبدوه قد خلقتك ورزقتك واتك  
وحيتك ودينك وجعلتك مظهر نفسى لتلون  
من عندي باقى ولتدعون كل من خلقه الى ديني  
هذا صراطى عنى وخلقك كشئى لك وجعلتك  
من لى سلطانا على العالمين واذنت لى يدخل فى  
بتوحيدى واقربته بذكرك ثم ذكر ما قد جعلته حوزة  
للى ما ذى وما قد نزلت فى البيان من دينى فان هذا  
ما يدخل به الرضوان عبادى الخالصين وان الشمس  
آية من عندي لشهدن فى كل ظهور مثل طلوعها  
على عبادى المؤمنين قد خلقتك بك ثم طشيت بقوك  
امرا من لى انا انا انا فادبرين وجعلتك الاول والاخر  
والظاهر والباطن انا انا العالمين وما بعث على دين الا  
اباك وما نزل من كتاب الا عليك وما بعث على دين



باب فرمان کتاب سوزی می دهد

باب تعلیم و تعلم و تدریس تمام علوم و کتب را غیر از کتاب های خودش حرام کرده است چنان که بدین مطلب گواهی می دهد آن چه میرزا حسینعلی بها! در کتاب اقدس خود در صفحه ۲۲ ذکر نموده است. متن عبارت وی چنین است:

«خداوند شما را از آن چه در بیان نازل شده که باید همه کتاب ها را فانی و نابود سازید معاف فرمود و ما اکنون به شما اجازه می دهیم که آن علوم را که به حال شما مفید باشد بخوانید نه چیزی که منتهی به مجادله در کلام شود و این از برای شما بهتر است اگر معرفت داشته باشید.»

به این جهت بود که مؤمنین به باب در زمان او و بعد از او قرآن و جمیع کتب علمی را از فقه و غیر آن می سوزانیدند و به خواندن کتب باب اکتفا می کردند تا بهاء قیام کرد و حکم باب را نسخ نمود چنان که سابقاً گذشت.

پس باب موضوع ازدواج را محدود نمود و فقط آن را مشروط به رضای زوجین قرار داد و رضایت ولی یا وکیل و شهود در مورد اولیاء را معتبر ندانست ولی بهاء این حکم را نیز نسخ کرد. متن عبارت اقدس اینست:

ازدواج در کتاب بیان به رضایت طرفین محدود

گشته و چون ما می خواهیم دوستی و اتحاد عباد برقرار باشد؛ آن را بعد از رضای طرفین مشروط به اذن پدر و مادر قرار دادیم تا کینه و عداوتی میان مردم حاصل نشود، ما مقاصد دیگری هم در این حکم داریم و این کار مطابق قضا واقع شد.

پس از آن خراب کردن جمیع بقاع و مزارهای گذشتگان از انبیاء و مرسلین و اوصیاء آنها و هم چنین خانه کعبه و قبر پیغمبر و قبور سایر ائمه و مشاهیر اسلام را واجب کرد و حکم داد که آنها باید طوری خراب شود که سنگی بر روی سنگی و خشتی بر روی خشتی باقی نماند و بر بابیان واجب کرد که نوزده بقعه دیگر به کیفیت مخصوصی که آنها را در کتاب های خود توصیف کرده است بسازند، و آنها را زیارت کنند، اسم

۳

الایاک وما یزول من کتاب الاعلیک ذلک تقدیر  
 الهی المحبوب وانما البیان حینما علی کشتی یجوز  
 عن آیانه کل العالمون ذلک کل آیاتنا من قبل و من بعد  
 مثل ما انک انت حین تکل حجتنا ندخل من نشاوتی  
 جنات قدس عظیم ذلک ما نبدو فی کل ظهور من  
 الامراض من لدنا انالنا حاکمین ومانبدو من دین الا  
 لم یبدع من بعد و عدا علینا انالنا علی کل قاهرین  
 وانا قد جعلنا ابواب ذلک الدین عدد کشتی مثل  
 عدد الحول لکل یوم بابا لیدخلن کشتی فی جنه  
 الاعلی ولیکون فی کل عدد واحد فی ذکر حرف من  
 حروف الاولی ه رب السموات و رب الارض رب  
 کشتی رب مایری و ملایری رب العالمین وانا قد  
 فرضنا فی باب الاول  
 ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو رب  
 کشتی وان مادونه خلق له وکل له عابدین وان  
 ذات حروف السبع باب الله لمن فی ملکوت السموات  
 و الارض و ما بینهما کل آیات الله من عنده یهدون  
 ثم فی کل باب ذکر اسم حق من لدنا و ذکر احد من حروف

او را در آن‌ها یاد کنند و هر کسی داخل آن‌ها می‌شود در امان باشد.

قصد باب از نوزده بقعه این است که آن‌ها به نام نوزده نفر باشد که هیچ‌ده تن از آن‌ها همان هائی بودند که در حیات خودش آن‌ها را به خود اختصاص داده بود و آن‌ها را عدد حی می‌نامید و یک نفر هم خودش باشد که عدد نوزده تکمیل شود و بعد از خودش کسی که واجد صفات و مشخصاتی باشد که آن‌ها را با عباراتی مانند لغز و معما و کنایه ذکر نموده است.

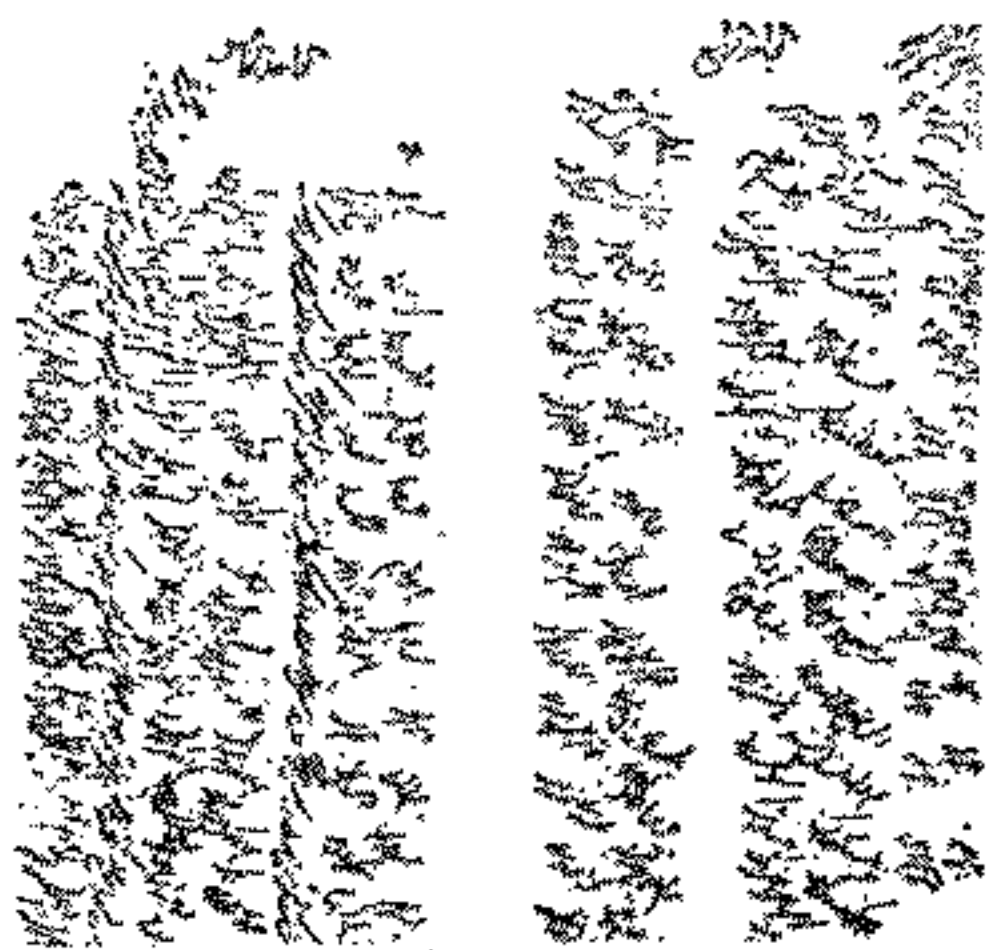
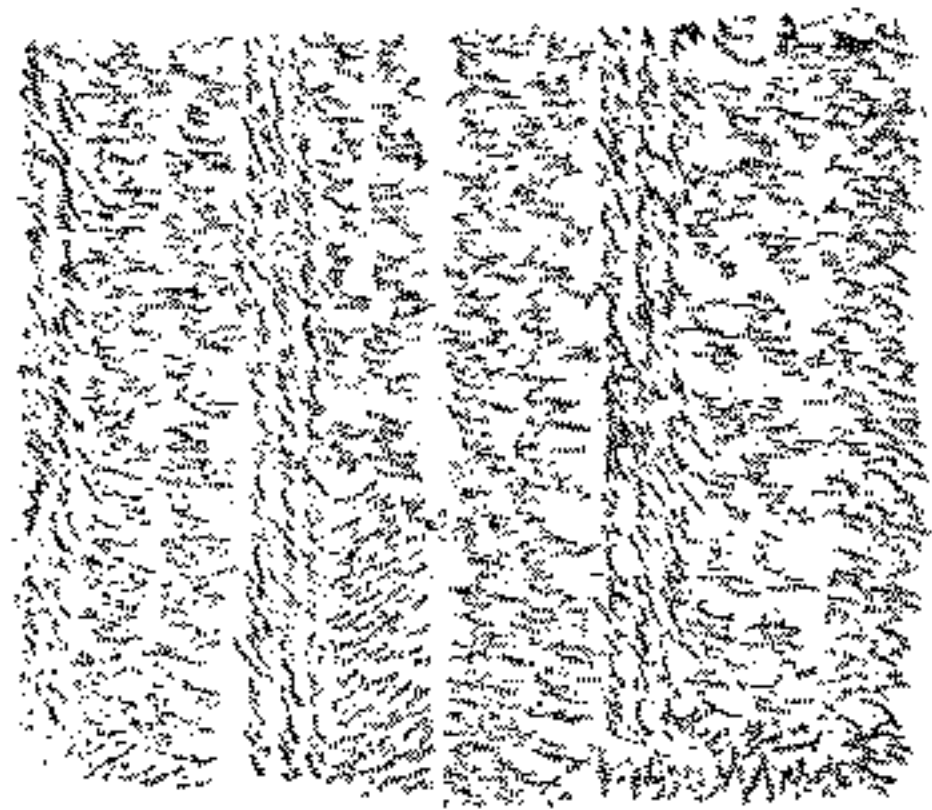
بعد از آن حج بیت اله را باطل و به طور کلی نسخ کرد و وصیت نمود که: هرگاه مرد مقتدری در امت او پیدا شد؛ خانه خدا را که در مکه می‌باشد خراب کند چنانچه سابقاً گذشت و هر کس استطاعت داشته باشد؛ خانه محل ولادت او را در شیراز حج کند. و تأکید کرده بود که هر کس استطاعت داشته باشد آستانه درب آن خانه را بلند کند و دیوار و ساختمانش را بالا برده و رنگ آمیزی و نقاشی کند و نباید کسی او را ممانعت کند و اگر برای توسعه آن عمارت احتیاج به زمین‌های اطراف آن پیدا شد کسی حق ندارد بگوید من مالک آن‌ها می‌باشم و قیمتش را به من بدهید! و نیز حرام نموده که اشخاصی که مستطیع نیستند در حج آن خانه از اشخاصی که مستطیع می‌باشند نیابت کنند بلکه بر مستطیع‌ها واجب قرار داده که خودشان شخصاً به حج آن خانه بروند زنان را از حج آن خانه معاف داشته است مگر زن‌های متولد در شیراز را و آن‌ها را هم دستور داده که در شب طواف به جا آورند. و در اواخر امر خود بر مردان واجب کرد که از عوض حج چهار مثقال نقد از سکه بایان بدهند که هر مثقال نوزده گندم می‌باشد و این را در مدت عمر یک دفعه قرار داد. و مقرر داشت که مبلغ فوق الذکر را به نوزده تن از خدام خانه‌اش بدهند و آن قطعه زمینی را که وی در آن تولید شده است مسجد الحرام قرار داد. واجب ساخته بود که هیچ‌ده مسجد دیگر با بنای عالی بسازند و هر قدر می‌توانند ولو به حد اسراف آن‌ها را روشن نگاهدارند؛ زیرا روشنی اسراف و تبذیر ندارد. سپس سال را به نوزده ماه و ماه را به نوزده روز تقسیم کرده بود. پس مجموع آن ۳۶۱ روز می‌شود پس پنج روز دیگر هم به نام (پنج دزدیده) و در عربی (خمسة مسترقه) و به عبارت دیگر کیسه بدان اضافه کرد و نام این پنج روز را ایام (هائ) گذاشت.

روزه را نوزده روز از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب قرار داده است و موقع آن را نوزده روز قبل از تحویل خورشید به برج حمل مقرر داشته است یعنی عید نوروز جمشیدی ایرانی را که با روز بیست و یکم هر سال خورشیدی میلادی موافق می‌شود عید فطر قرار داده است و پنج روز کیسه را قبل از دخول ماه روزه، مخصوص به لهو و لعب و عیش و طرب

ساخت تا امتش بهره خود را از عیاشی بردارند و آن گاه مشغول شوند<sup>۱</sup>. تا آن که می گوید:

هنگامی که باب ظاهر گردد؛ مادامی که مردم به وی ایمان نیاورند، اموال و نفوسشان بر خودشان حرام خواهد بود و هر شهری که در عصر وی یا بعد از آن مفتوح گردد؛ جمیع اموالی که در آن موجود می باشد اگر از راه ستم جمع شده باشد؛ پس اگر باب زنده باشد؛ تمام آن ها مال او خواهد بود و اگر زنده نباشد، به کسی بدهند که بعد از وی امین او باشد و اگر اموال از راه عدالت اکتساب شده باشد، پس اگر باب زنده باشد؛ خمس آن ها را به او می دهند و گرنه به دست نوزده نفر از امناء «بیت العدل» (بیت المال) می دهند تا بر طریق مساوات میان بایبان تقسیم کنند. و بقیه آن را سردار فاتح برای خودش برمی دارد. یا اگر مصلحت دید بر یاران و مددکارانش بر حسب درجه و کار آن ها در قشون، قسمت می کند و اگر اموال مذکوره از مقدار حاجت قشون و سرکردگان قشون زیاد آمد، نیز به طور مساوی بر بایبان تقسیم می کنند.

حتی بچه شیرخواری که شش ماه بیشتر از عمرش نگذشته باشد با دیگران مساوی داده می شود؛ زیرا این طور اقرب به صواب می باشد ولی تعمیر بقاع سابق الذکر بر این تقسیم مقدم خواهد بود. و اگر چیزی از تعمیرات اضافه آمد؛ باید به نحو مذکور تقسیم شود. و هر گاه کافری چیزی به یک بابی هدیه کند؛ همین که آن چیز از دست آن کافر خارج شد پاک می شود. و بر امت بابیه واجب است که از بقاع دنیا پاکیزه تر و نیکوتر و زیباتر آن را اختیار کنند. و بر هر بابی واجب است که هر روز نوزده آیه از آیات «بیان» را بخواند و اگر بروی مشکل باشد نوزده مرتبه این ذکر را بخواند الله الله ربی و لا اشرك باله ربی احداً و بر هر مرد بابی



۱- این قضیه انسان به یاد کارناوال مسیحیان می اندازد: آن ها هم قبل از فرا رسیدن موسم روزه؛ عید رفع قلم و

واجب است که تصویری به شکل «بهاء» رسم کند و بر هر زنی از آن‌ها که شکل دائره‌ای درست کند و آیاتی از «بیان» را که برگزیده باشد در آن بنویسد و آن هیکل و دائره را در سفر و حضر با خود داشته باشد.

باب بر پدر ره طفلی نمازی واجب قرار داده که در موقع ولادت آن طفل باید بخواند. برای این نماز پنج تکبیر قرار داده:

بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه انا بکل آمنون بعد از تکبیر دوم  
 انا بکل موقنون بعد از تکبیر سوم انا باله محیون بعد از تکبیر چهارم انا  
 کل باله ممیتون بعد از تکبیر پنجم انا کل باله راضون. سپس نماز میت  
 را واجب کرده و در آن شش تکبیر قرار داده بعد از تکبیر اول نوزده  
 مرتبه انا کل بالله عابدون بعد از تکبیر دوم انا کل لله ساجدون بعد از  
 تکبیر سوم انا کل لله قانتون بعد از تکبیر چهارم انا کل لله ذاکرون بعد از  
 تکبیر پنجم انا کل لله شاکرون بعد از تکبیر ششم انا کل لله صابرون.

وی واجب قرار داده است که اموات را در لحدهایی از بلور دفن کنند و اگر بلور ممکن نباشد از سنگ صیقلی. و نیز واجب کرده که در یکی از انگشتان میت انگشتری کنند که اسم خدا بر آن نقش باشد. و بر هر فردی از بابیان واجب نموده که وصیت نامه‌ای برای خود بنویسد آن‌گاه اگر باب زنده باشد آن وصیت نامه را برای او وگرنه برای امنا او بفرستد تا آن‌ها، آن را تصدیق کنند وگرنه اعتباری ندارد.

باب مطهرات را پنج چیز به عدد (ها) قرار داده: آتش، هوا، آب، خاک و کتاب خدا (یعنی بیان) کیفیت تطهیر به بیان چنین است: که هر قدر میسر باشد اسم نقطه (یعنی باب) را با ۶۶ مرتبه آیه تطهیر به قصد تطهیر بر آن چیز نجس بخوانند پس آن نجس پاک می شود.





واحد وزن طلا را مثقال و هر مثقالی را نوزده نخود قرار داده و این مثقالی که نوزده نخود می‌باشد به ده هزار جزء تقسیم کرده است که هر جزئی را یک دینار، نام گذاشته است. قیمت واحد کاری را که با نقره سنجیده می‌شود یک مثقال نقره خالص قرار داده که به هزار دینار تقسیم می‌شود بر هر کسی که یک سال مالک نصاب باشد دادن زکوة را واجب نموده حد نصاب ۵۴۱ مثقال طلا یا معادل قیمت این مقدار طلا از نقره می‌باشد. بر مالک این مقدار واجب است که از هر مثقال طلا پانصد دینار و از هر مثقال نقره پنجاه دینار، به خود باب در حیاتش و به اُمّناء او بعد از مردنش، بپردازد.

بر پیروان خود واجب نموده که بعد از او تعداد کتاب هایش را نوزده مجلد زیادت‌تر نسازند. خودش آن‌ها را بدین طریق تقسیم نموده:  
برای آیاتش سه مجلد، برای مناجاتش سه مجلد، برای تفسیرش شش مجلد، برای علوم و فنون مختلفه‌ای که تدوین کرده است شش مجلد.

برای نویسندگان و استنساخ‌کنندگان در تعداد حروفی که می‌نویسند حدودی مقرر داشته و آن چنین است: هر سی حرف را یک بیت و هر ده اعراب را یک بیت بنامند، حتم و واجب نموده که کتب وی را با مرکب سرخ نه سیاه بنویسند.

برای سلام و تحیت قواعدی بدین قرار معین کرده است: که اگر یک نفر بابی بر یک نفر یا بر جماعتی وارد شود؛ باید مبادرت به گفتن الله اکبر کند و آن فرد یا جماعت در جوابش «الله اعظم» بگویند. و اگر یک زن بابیه بر یک نفر یا جماعتی وارد شود؛ «الله ابهی» بگوید و آن نفر یا جماعت در جوابش «الله اجمل» بگویند.

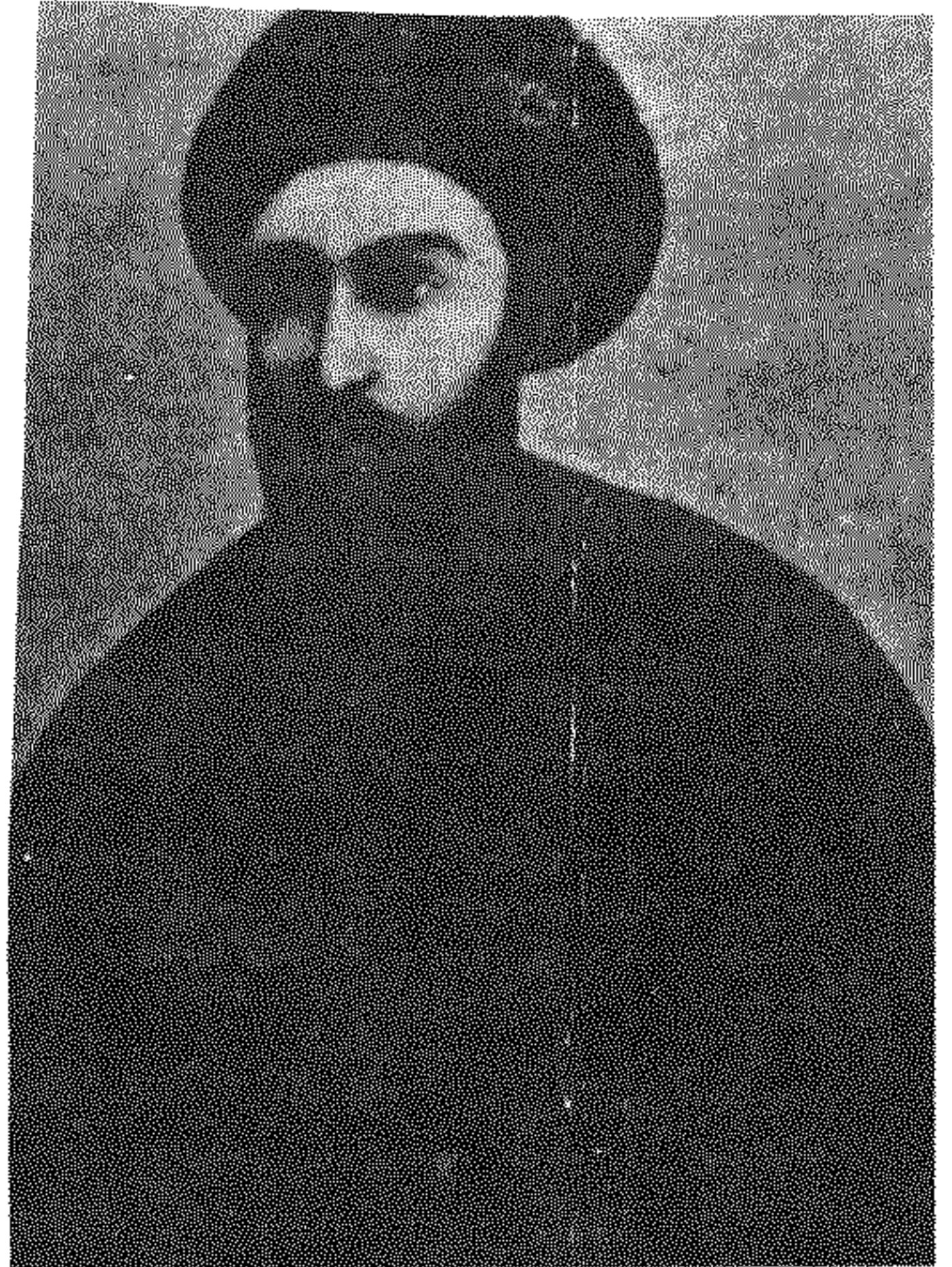
اساس ازدواج را چنانچه گذشت بر رضایت طرفین قرار داد و صیغه عقد را بدین وجه مقرر داشته است: «انا الله رب السموات و رب الارض رب کل شی ریب مایری و رب مالایری رب العالمین» پس مهریه را ذکر کند و زن هم این جمله را بعینها بگوید. و بعد از آن قبالة نکاح را بنویسند و زوجین آن را مهر کنند تا میان آن‌ها وثیقه باشد. پس در اواخر، نه اوائل امرش تصویب نمود که فقط شهودی حاضر باشند. حداقل مهریه را برای شهریان نوزده مثقال و حداکثر را نود و پنج مثقال طلا و برای دهاتیان همین مقدار نقره معین کرده است. اگر کسی بخواهد مهریه را از حداقل اضافه کند باید نوزده نوزده اضافه کند تا به حداکثر برسد، و اگر از این قرار حتی یک قیراط اضافه شود عقد باطل خواهد بود.

طلاق را به دست مرد قرار داد و بیان وی در این موضوع چنین است: اگر زوج از زوجه‌اش انصراف پیدا کرد و عزم بر طلاق حاصل کرد؛ پس بروی واجب خواهد بود که نوزده ماه یعنی یکسال تمام از او کناره‌گیری کند، پس اگر در خلال این مدت پشیمان گردید، و از عزم



خود منصرف شد؛ به همان حال باقی خواهند ماند، و گرنه بعد از انقضای نوزده ماه طلاق می‌دهد و هنگامی که طلاق واقع شد دیگر رجوع به زوجه مطلقه جائز نیست مگر بعد از گذشتن نوزده روز. هر زنی را می‌شود نوزده مرتبه طلاق داد و سپس حرام ابدی می‌شود.

چنان که گذشت خواندن کتب آسمانی قبل از ظهور خود را، حرام کرد و سوزانیدن آنها و جمیع کتب علمی را واجب قرار داد. هر استدلالی را به غیر از کتب خودش لغو و باطل دانسته، و نقل هر معجزه و کرامتی را غیر از آیات کتاب خود ممنوع کرده. مکرراً تصریح نموده که دین وی تا سال هائی به عدد حروف المستغاث (دو هزار و سی و یک سال) باقی خواهد بود، و هر کسی در خلال این مدت ظاهر گردد و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد هر کس باشد هرگز از او نباید قبول کرد<sup>۱</sup>. و اگر بعد از این مدت «من ینظره الله» یعنی کسی که خدا او را ظاهر خواهد کرد، ظاهر شود و آیاتی بیاورد و امر جدیدی را مدعی گردد؛ پس معارضه و ممانعت با او روا نخواهد بود؛ زیرا معارضه و مخالفت با وی باب را محزون می‌کند.



باب پوشیدن لباس حریر و استعمال طلا و نقره را از برای مردان و زنان جائز دانسته و بر هر فردی از پیروانش واجب دانسته که انگشتری از نقره و نگین عقیق سرخ که بر آن «قل الله حق و مادون الله حق و کل له عابدون» منقوش باشد در دست کنند.

### کرامات بر کودکان!!

زدن شاگردانی را که سنشان از پنج سال کمتر باشد بر معلم و مؤدب حرام کرده و زدن آنها را که عمرشان از پنج سال بالاتر باشد با عصا جائز دانسته اما به شرط آن که بیش از پنج ضربه نزنند و ضربه بر گوشت بدنشان اصابت نکند، بلکه بر اطراف لباسشان بخورد و اگر بیش از پنج ضربه بزنند و یا بر گوشت بدنشان بزنند، پس اگر زننده متأهل باشد، بر او نوزده

۱- در این جا است که بر اساس و تمام موجودیت فرقه بهائیت و شخص بها خط بطلان باید کشید.

روز مجامعت با عیالش حرام می‌شود، و اگر عزب باشد، باید نوزده مثقال طلا به باب، و بعد از او به امنائش بدهد.

باب دستور داده که شاگردان بر روی کرسی بنشینند، و به آن‌ها اجازه داده شود تا در ایام عید بازی کنند. و نیز امر و مقرر داشته که در مکان خانه محل ولادتش در شیراز عمارتی بسازند که نود و پنج در داشته باشد، برای هر یک از خانه‌های سایر مردم یک در باشد.

روز اول فروردین ماه فارسی را که موافق با بیست و یکم مارس فرنگی غربی می‌شود و روز اعتدال بهاری و عید نوروز ایرانیان است، عید فطر و مخصوص به خود قرار داد و عید رضوان نامیده است.

بر پیروان خود واجب نموده که هر قدر ممکن باشد از نعمت‌ها فراهم سازند و در این عید از آن‌ها استفاده کنند به شرط این که از پنج نوع بیشتر نباشد.

الایات و ما یرون من کتاب الإطیک ذلک تقدیر  
 الهمین الصوب و اما البیان جتنا علی کلشی  
 من آیات کل العالیون ذلک کل آیات من قبل و من بعد  
 مثل ما لک انت حیث کل جتنا من کل من نشانی  
 جنات قدس عظیم ذلک محتبیه فی کل ظهور من  
 الامراض من لدنا انکنا کما کین و ما نبد من دین ال  
 للبدع من بعد و ما علینا انکنا کل ظاهرین  
 و انکنا جتنا ابراب ذلک الهمین عدد کلشی مثل  
 عدد اللول کل هم بابا لیدخل کلشی فی جنه  
 الاصلی ولیکون فی کل عدد واحد فی ذکر حرف من  
 حروف الاصلی هرب الصوت و رب الارض  
 کلشی رب ما یری و ما یری رب العالین و انما نبد  
 فرضنا فی باب الاول  
 ما نبد شهداه علی نفسه علی الله الا صوب  
 کلشی و انه ما دونه خلق له و کل له ما بد و و بان  
 ذات حروف سلج باب الهلس فی ملکوت السما  
 فالارض و ما یریها کل آیات اله من منده و یبتد  
 ثم فی کل باب ذکر اسم من لدنا و ذکر اسم من منده

مدت این عید نوزده روز، و چنانچه ذکر شد، روز اول مخصوص به خود باب و روزهای دیگر برای هیجده نفر امنای وی که به عدد حروف حی و ملقب به اصحاب حی یا شهدای حی می‌باشند اختصاص دارد.

در شب عید خواندن این ذکر «شهد الله انه لا اله الا هو المیهمن القیوم» را ۳۶۶ مرتبه واجب ساخته. روزه روز اول نوروز را حرام مؤکد نموده روزه نوزده روز قبل از اعتدال بهاری یعنی انتقال خورشید از برج حوت به برج حمل را از طلوع خورشید تا غروب آن واجب نموده است.

پیروان باب هر سال چه در حیات او و چه بعد از مماتش روز اول محرم را تعظیم می‌کنند؛ زیرا این روز روز ولادت باب می‌باشد. سابقاً بایان در این روز به لهو و لعب و فحشاء و منکرات قیام می‌کردند، ولی اکنون به عوض آن‌ها به زیارت و تحیات و حلوا دادن و امثال آن می‌پردازند.

اگر یکی از بایان ببیند که زیدی به عمر و بابی ظلم و ستم یا تعدی و تجاوز می‌کند باید به جلوگیری مبادرت کند و جلو ظلم آن ظالم و تعدی آن متعدی را بگیرد و اگر تجاهل و تغافل کند یا در جلوگیری از آن سستی کند؛ نوزده روز زنش بر او حرام می‌شود، و سپس واجب می‌گردد که خود را بدادن نوزده مثقال طلا از این گناه پاک کند، و اگر قدرت نداشته باشد به همین

اندازه نقره بدهد، کفاره مذکوره به شهدای با بیان داده می شود تا آن ها بر فقراء یا اذان گویان قسمت کنند، چنانچه هیچ گونه قدرت مالی نداشته باشد، پس باید نوزده مرتبه استغفار کند تا زنش بر او حلال گردد.

هر کارگری هنگام شروع کار باید چنین بگوید: «لا عملن هذا لله رب السموات و الارض و رب ما یری و رب ما لای یری رب العالمین». جائز است این جمله را فقط به قلبش خطور دهد. بر هر فردی از پیروانش واجب کرده که شبی از سال، خود را خالص کند. این شب را لیل واحد نامیده. ابتدای این شب از غروب خورشید روز بعد است. برای ذکر این مدت واجب است: فقط یکی از اسماء خدا را انتخاب کند، و پی در پی آن را بخواند. این مدت نباید کم و زیاد شود. بر هر فردی از پیروانش واجب کرده که در هر ماهی شکلی رسم کند که دارای نوزده خانه باشد، پس آن خانه ها را از این ذکر «الله اعظم - الله اظهر» و امثال آن پر کند و این طلسم را تا آخر با خود همراه بدارد. ماه دیگر نیز به همین قسم تا آخر سال.

بر هر پادشاهی که متولی امر باشد واجب نموده که قصر مجللی به نام باب برای خودش بسازد، قصر مذکور باید نود و پنج در خروجی و نود در ورودی داشته باشد، و پادشاه فقط در این قصر نه در قصور دیگر استقرار پیدا کند.

### پاره ای از احکام باب به تفصیل:

سید باب آئینی وضع کرد که مدت دوام و عمر آن در حدود ۱۰ سال طول کشید و پس از آن، به وسیله بهاء الله نسخ شد و بیشتر احکام و حدودش لغو و باطل گردید؛ ولی با این وصف دارای احکام و حدود بسیاری است. البته باید گفت که باب مدت دوام آئین خودش را هزار سال پیشنهاد کرده بوده است، حال نگاهی به احکام وی.

### احکام ارث:

مهم ترین احکامی که در آئین خود آورده مربوط به ارث است که همه موارد آن با مواد ارث دین اسلام مغایر و مخالف است<sup>۱</sup>.

باب در کتاب بیان، وارثان مرده را هفت گروه  
شمرده که یکی از آنها خود مرده است که اگر وصیت  
کرده باشد، می‌تواند یک سوم اموال را به خود  
اختصاص دهد؛ و این حکم را در واحد هشتم کتاب  
بیان، هم به عربی و هم به فارسی، چنین نوشته است:  
«و ان فی الثالث ما انتم من ملک الله تورثون.  
فلتنقسمن بما قد قسمنا بینکم لعلکم انتم بما قد اردنا فی  
اعداد یوم ظهور الله انفسکم فیها تدخلون... یحب کل  
نفس ان یورث لو ارثه تسعة عشر اوراقاً<sup>۱</sup> من القرطاس  
الطیفه و تسعة عشر خاتماً ینقش علیها اسماء الله و ان لا  
یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و خیه و  
من علمه و بعد ما یصرف لنفسه من نفس ماله علی ما  
یعرف نفسه».

۴  
در اعداد اول توحید ذات و صفات در افعال و عبادت  
حکم فرموده و بدل بر این باب را عرض بفرماید، و در حرف  
حرف قدر اوله و قدر از ظهور از ذات حرف سبع قدر اوله  
با حرف اوله که سبقت در توحید گرفته و بیست و پنج واحد  
همان واحد قرآن است که ظاهر و باطن را در اول و آخر برده است  
بعد بیست و هفت قدرت که فرقان باشد فرق این است که  
بزرگترین است در مفاد و کلمات ترقی نموده با در اوج انبساط  
هر ظهور حکم آخرت العبد بطور قهر سبب کرده چنانچه در این  
ظهور در مقام تکبیر عظیم از اسم حکیم آخر که ذات حرف  
سبع هم ظاهر شده که بعد از هشت واحد مرآت است که بعد  
خود برده که از شدت ناراحتی او که قدرت بر قرب  
بهم رسانده و این شمرده است در حدیثی نقل شده است که  
بِه شهادت الله لا اله الا هو العزيز المحبوب له الاسماء  
السنی سبع له من فی السموات والارض وما بینهما  
لا اله الا هو العلی العلیم القیوم بالحدیث و بعد کبری  
الله صل علی ذات حروف السبع ثم حروف العلی العلی  
والجلال ایمان این واحد آورده

بعد در قسمت فارسی، این آیات را چنین ترجمه و تفسیر کرده است:

ملخص این باب آن که از آن جائی که مراتب توحید در هفت  
حرف تمام می‌گردد که حرف اثبات باشد، از این جهت حکم شده که  
ارث نبرد از میت به سر حقیقت مگر هفت نفس چنان که در رتبه هر  
صفتی هفت مرتبه می‌توان خدا را با آن صفت خواند، مثل: اوحده،  
وحداد، وحید، متوحد، موحد و موحد اولی به فتح حا و دومی به کسر، از  
این سراسر است که این نوع تقدیر شده است».

ترجمه جملات عربی احکام ارث، که نقل شد، چنین است:

همانا دو سوم آن چه شما از ملک خدا ارث می‌برید، باید میراث  
را آن چنان که ما میان شما تقسیم کرده‌ایم قسمت کنید، شاید شما به آن  
چه ما خواسته‌ایم در شماره‌های روز ظهور خدا نفسهای شما در آن

۱- این جمله عربی باب «تسعة عشر اوراقاً» طبق قواعد نحو عربی غلط است، زیرا بایستی معدود و تمیز عدد  
از ۱۱ تا ۹۹ بصورت مفرد مانند: «تسعة عشر ورقة» باشد.

چ- همچنین این جمله نیز غلط است؛ زیرا طبق قواعد نحو عربی در باب استثنا، بایستی این جمله چنین باشد:

«لا یورث من المیت الا ابوه و...» (بنقل از منبع قبلی)

داخل شوند بر هر کس واجب است که برای وارث خود نوزده ورق از قرطاس لطیف و نازک و نوزده انگشتری، که بر آنها نامی از نام‌های خدا نقش شده باشد، میراث گذارد، و این ارث نمی‌برد از مرده مگر پدر، مادر، زن، فرزند، برادر، خواهر و معلمش و آن چه صرف می‌کند برای خود از دارائی‌اش آن اندازه که برای خود لازم می‌داند.

باب در این آیات روشن نکرده است که آیا این هفت طبقه وارثان، یکسان هستند و یا در ارث بردن با هم متفاوتند؟ این ابهام باقی بود تا این که بهاء الله آن را برطرف کرده و ما در جای خود به آن اشارت خواهیم کرد، ولی در این جا این حکم جالب است که سید باب، زوج را از میراث زوجه محروم کرده است؟!

در مورد حجاب و زن

دیگر از احکام و قوانین جالب آئین باب، تصریحی است که او درباره تساوی حقوق زن و مرد و رفع حجاب از زنان کرده است و این دستور او یعنی رفع حجاب، در کتاب «تفسیر سوره یوسف» بیان شده است. درباره حکم تساوی حقوق زن و مرد، در باب دهم از واحد هشتم کتاب بیان، چنین آمده است:

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد رب العالمین و بحسن توفیقنا

ببراهیم بن محمد باقر و سید محمد باقر و سید علی محمد باقر و سید محمد باقر

سید محمد باقر و سید محمد باقر و سید محمد باقر و سید محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد رب العالمین و بحسن توفیقنا

ببراهیم بن محمد باقر و سید محمد باقر و سید علی محمد باقر و سید محمد باقر

سید محمد باقر و سید محمد باقر و سید محمد باقر و سید محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد رب العالمین و بحسن توفیقنا

ببراهیم بن محمد باقر و سید محمد باقر و سید علی محمد باقر و سید محمد باقر

«فی ان الذی ربی فی الطایفة حل له النظر و التکلم سواء کان ذکراً اورانثی...».

ترجمه: در این که کسانی که در میان پیروان ما پرورش یابند، چه مرد باشند و چه زن حلال است به همدیگر نگاه کنند و سخن گویند...

و نیز در واحد دهم آن کتاب گوید:

«قل فی الثانی ان الله قداذن للذین آمنو فی البیان من الحروف و الحروفات این ینظرون الیهن و هن ان ینظرن الیهم اذا شاوروا اویشان من



غیران یشهدوا او یشهدن ما لا یحب الله فی نظرتهم و نظرتهن والله  
 یریدان یخلق بینکم و بینهن ما انتم به فی الرضوان تتحابیون...»  
 ترجمه: بگو در دوم، که خدا در کتاب بیان به مردان مؤمن اجازه  
 داده است که به زنان نگاه کنند و به زنان هم اذن داده، که اگر خواستند  
 به مردان مورد علاقه خود نگاه کنند. ولی نباید به آن چه که خدا دوست  
 ندارد، نگاه کنند. خدا می‌خواهد آن چنان زنان و مردان آزاد باشند که  
 دوست دارند در بهشت چنان باشند.

و نیز در تفسیر سوره یوسف سید خطاب به قره‌العین چنین نوشته است:

«یا قره‌العین علی حوریه الفردوس

باللبس الحسن و القناع الحریر الحسن ثم  
 اذن لخروجها من قصرها علی هیأة  
 الحوراء فی الارض وحده و اسمعها نفحات  
 قدسک علی سریر العرش و الافلاک لعله  
 اهل السكر من اهل الارض ینتهون من  
 امرک اقل رأس شعرات التی قد جعل الله فی  
 خلف شعرها...»

ترجمه: ای قره‌العین، به زنان  
 اجازه داده شد، که مانند حوران بهشتی،  
 لباس‌های حریر بپوشند و خود را بیارایند  
 و به صورت حوران بهشت از خانه‌هایشان  
 بیرون آیند و میان مردان وارد شوند، و بدون  
 حجاب بر صندلی‌ها بنشینند...

باب، وضع زنان مغرب زمین را بر  
 ایران پیشنهاد کرده است، چنان که خواهیم  
 گفت منشأ حکم سید باب درباره آزادی همه  
 جانبه زنان در اجتماع و تساوی آنها با  
 مردان، شاید از کتاب جمهوریت افلاطون

منه الاقدس ان یحرف الواو والباء  
 لوی انه لا اله الا انا قد نزلت فی الایام الاولی  
 لذانی ان اعرف قدوة ربک فی الآیات  
 الا نهیة فی کتبی ثم یحرف الناس ما نزلت  
 و تثبت ما تورید ثم فی الذانی لم یحط بعلم  
 ک فی اخراک ثم اولاک او من شهد علی  
 ن اولک هم الذائرون ثم فی الثالث  
 یضراحد الا بانفسیت فلکل الخیر یرجع  
 فذلک الحرف النفی فذلک علم البیان  
 ثم الخیر یدکر الی منتهی الذری فی علم النقیین  
 بنهی الذر بما تشهد علی دور الخالصین  
 زوی ان انتم تقدرون ثم کل ذلك مثل  
 لموت کل ذلک اسم الاقدس فی آخر  
 نهی و ذلک من یظهر کراهه انم اذا  
 ثم فی الرابع ما فرط ان الذاب من  
 نظره به توؤمنون ثم فی الخامس  
 من حرف الاوان له روح انتم تعلم  
 لقرب تصحون ان تقرین النقیین  
 ناهه ان انتم قد کون وان تلون  
 ه هذا ما یشرعنا الله ان انتم تقدرون  
 ن انتم باذن الله تصحون کل الاحرف  
 انتم تصرون لا تقولن لا اله الا الله و  
 نبات لا شیرون هذا اخذاه عنکم و  
 یقرین ثم فی السادس ما نزلت الخیر

بهدی فی البیان انتم به مؤمنون الی حین ما شرف  
 نفس السلاو ذلک من یظهر کراهه ان تعلمن به انتم  
 و انتم فی الرضوان خالون کل انتم فان یرون  
 ثم السابع یوم القیمة علی ما انتم قد کون من اول ما  
 یطرح نفس الیهاء الی ان یضرب خیر فی کتاب الله من  
 فی البیان الا ان یظهر یوم القیمة باقی الحكم الیاه تصحون  
 و لاس و و ذکری من الاوان الی یجده له التحلیه من  
 الساجدین وان یقبل ذلک نزلت القرآنیة من قبلکم  
 کتم من رلی صحیحین ذلک ما طاف اللیل والنهار  
 علیه غایة واحدا و انتم به فی العبادة تصحون و  
 کتم من یسبحو به ما قد قضی صحیحین ذلک من ان





فی حکم طهارة ما یخرج من الفارة و  
عدم فرض تحرز عنه و کذا لک الحکم فی  
الحسیوان الذی فی الیل والذی یسمونه

به ابابیل. ملخص این باب آن که صعب شده بود بر کل مؤمنین از ما یخرج من الفارة، او ما یطیر باللیل، او اشباه ذالک بر این که باسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده و هست، مانع از طهارت نمی‌گردد، در هر حال نظر بر مطهر که محتجب از مبدأ نمائی.»  
مفهوم این آیات این است که: فضله موش و فضله پرندة ابابیل یعنی پرستو و مانند آن که در اسلام نجس بود و از این جهت مؤمنین در ناراحتی به سر می‌بردند، پاک گردید و هم چنین فضله خفاش مطهر شد.

معلوم نیست که سید باب از میان همه نجاسات، تنها فضله موش و خفاش را پاک فرموده است؟! اصولاً تاکنون کمتر کسی فضله خفاش را دیده است.

و در جای دیگر بیان<sup>۱</sup> حکم نجاست را از نطفة انسان برداشته و چنین نوشته است:  
«فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهرة الله فی الکتاب. ثمرة حکم اینست: منی مطهر شده که کسی در حق آن نیز اعظم [یعنی من یظهر الله] دون خطور طهارت نکند.»<sup>۲</sup>  
ترجمه: در باب آبی که شما بوسیله آن آفریده می‌شوید، خداوند در کتاب بیان آن را پاک و طاهر گردانید. علت این حکم هم آن بوده است که بعدها «من یظهر الله» مهدی موعود آئین باب و قرار بود که در آینده دور ظهور کند، از نطفة پاک و طاهر به وجود آید. همچنین سید باب کافران را، یعنی کسانی که بدین او در نیامده‌اند، پاک گردانید.

اقسام مطهرات سید باب، در باب چهارم از واحد پنجم کتاب بیان اقسام و شماره مطهرات (پاک کننده‌ها) را دوازده نوع شمرده و چنین نوشته است:

«ملخص این باب آن که خداوند عالم از فضل وجود خود، امر به مطهریت مظاهر معدود فرموده... مظاهری که مطهر هستند، اول ایمان به بیان است که مبدل می‌فرماید جسد او را به طهارت، و ثانی نفس کتاب الله [یعنی بیان] هست، همین قدر که به لقاء آیه‌ای از آن واقع شد شیئی ظاهر می‌گردد، و ثالث اسم است، که شصت و شش مرتبه که «الله اطهر» بر شیئی نجس خوانده شود، طاهر می‌گردد.

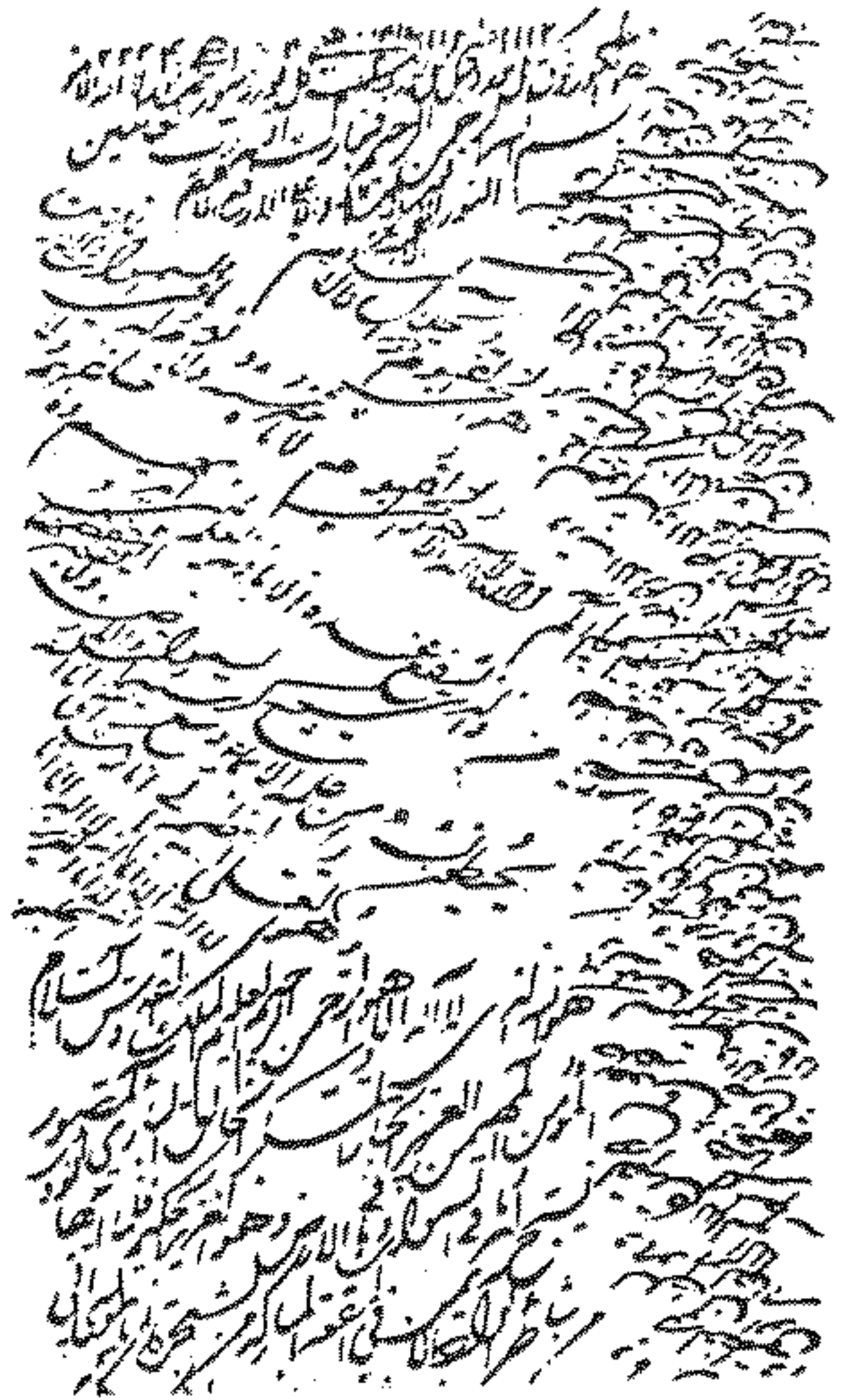
چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل او با اهل بیان است، پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او [منظور خود وجود باب است] و کل آثار او، ششم عناصر اربعه - آب، خاک، هوا و آتش است هفتم شمس است، هشتم ماییدل کینونیه [یعنی انقلاب ماهیت شیئی] که کل این هادر وقتی

پاک کننده هستند که عین نجاست از شیئی زایل شده باشد، و نهم دملی که [خونی که] از دهن بیرون می‌آید... باسی نیست بر نفس نمازگزار اگر موئی از حیوانی نزد او باشد، مثل اسبابی که از فرنگ می‌آورند... کل این ها برای آن است که مردم در سعه رحمت خدا باشند.»

بعضی از این مطهرات، مانند ایمان، خورشید و انقلاب ماهیت شیئی نجس، از دین اسلام و در میان بقیه مطهرات، پاک کننده بودن عناصر اربعه، - یعنی - آب، خاک، هوا و آتش از زردشتیان اقتباس شده است.<sup>۱</sup>

حلال بودن رباخواری

سید باب و همچنین بهاء الله احکام بیع و تجارت را یکجا از دین اسلام اقتباس کرده، و ثبوت آن را موکول به رضایت متعاملین دانسته‌اند. ولی سید باب بیع ربوی را، که در اسلام سخت به حرمت آن حکم شده است، حلال شمرده و در باب ۱۸ از واحد پنجم بیان در این باره



چنین گفته است:

«الباب الثامن عشر من واحد الخامس فی البیع و الشری اذا تحقق الرضا بینهما بای نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتري والبایع و هو الی رجل علی بهاء».

خود باب این آیات را ترجمه کرده و چنین گفته است:

«ملخص این باب آن که خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقیق رضا میان آنها و اذن فرموده صغیر و کبیر و حر و ملوک را، و همین قدر که استعمال رضا شود از طرفین بیع و شرا صحیح است در بیان، اگر چه به اشاره و یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیل، که معمول و دأب است امروز مابین ایشان و اذن داده بر آن که: تناقص و تضاید به اجل در معاملات خود قرار دهند، تا آن که در سهه باشند و از فضل حق شاکر.»

منظور از تنزیل که سید باب آن را جایز و حلال شمرده و مردم را به وسیله این اجازه، شاکر از فضل حق گردانیده، همان بیع ربوی است. بهاء الله هم این فضل خدا و جواز بیع ربوی را، در کتاب اشراقات خود چنین نوشته:

این سؤال از منافع و ربح ذهب و فضه [اطلا و نقره] شده بود، چند سنه قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله الابهی [یعنی باب] این بیان را از ملکوت رحمان ظاهر قوله تعالی اکثر از ناس محتاج به این فقره مشاهده می‌شود، چه اگر ربی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسی [کسی] که موفق شود با هم جنس خود و یا هم وطن، مدارا نماید و یا مراعات کند، یعنی قرض الحسنه بدهد، کمیاب است لذا فضلا علی العباد «ربا» را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم، یعنی ربح نقود از این حین، که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شده حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرخ و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند... علمای ایران اکثری به صد هزار حيله و خدعه شرعی بخوردن «ربا» مشغول بودند و لاکن ظاهر آن را به گمان خود، به طراز حیل آراسته می‌نمودند، - یلعبون به اوامر الله و احکامه و لا یشعرون - و لاکن این امر باید با عدل و انصاف واقع شود، قلم اعلی در

تحدید آن توقف نموده. حکمة من الله و سعه لعباده».

موضوع چشم‌گیری که در حکم باب در بیع و شری دیده می‌شود این است که: هیچ‌گونه قید و شرطی برای تجارت و معامله و خرید و فروش قایل نشده و گفته: به هرگونه و به وسیله هر کس - حتی کودک و دیوانه و مملوک - که واقع شود، بدون تعیین ثمن و مضمن و شروط متعاقدین و دیگر شرایط، درست است.

### کیفیت نماز خواندن

سیدباب کیفیت نماز خواندن را

که مسلمانان انجام می‌دهند دیگرگونه و نماز تازه‌ای پیشنهاد کرد که هم اکنون بابیان و بهائیان آن را می‌خوانند که چون بسیار مفصل است و ذکر آن موجب ملال می‌گردد در اینجا تنها به یک مورد بسنده می‌کنیم:

«باب» علاوه بر این که نماز مسلمانان را تغییر داد، حکم به حرمت برپا داشتن «نماز جماعت» کرد و آن را حرام گردانید، و در قسمت فارسی بیان آن را بدین مضمون گفته است:



امامان جماعت در هر دینی، ادعا می‌کردند که مظهر پیامبر و خدایند و در جلوی مردم می‌ایستادند، و خود را در عبادت خدا، شریک و انباز قرار می‌دادند؛ از این رو ما در دین خود برای جلوگیری از چنین شرکی نماز جماعت را حرام کردیم».

او نماز میت را فقط به صورت جماعت جایز دانسته و گفته است:

«... فی حرمة صلوة الجماعة الا المیت فانکم تجتمعون و لاکن فرادی تقتصدون» یعنی -

نماز جماعت حرام است، مگر نماز میت. هنگام خواندن نماز میت در یکجا جمع شوید؛ ولی نماز خود را فرادا [انفرادی] نیت کنید»<sup>۱</sup>.

بهاء الله نیز این حکم باب را در آئینش پذیرفته و در صفحه ۶ کتاب اقدس این جمله را



برای آن نازل کرده است:

«کتب علیکم الصلوة فرادا قد رفع حکم الجماعة» یعنی نماز خواندن بر شما واجب و نوشته شد به طور فرادا. زیرا که حکم جواز نماز جماعت برداشته شد.<sup>۱</sup>

شاید علت این که باب و بهاء نماز جماعت را حرام کردند این باشد که آنان کینه سختی نسبت به آخوندها و امام جماعت شیعی داشتند و بدین وسیله خواسته‌اند عمل آن‌ها را شرک به خدا جلوه دهند تا از این طریق هم از آن‌ها انتقام بگیرند و هم مردم را از آنها متنفر گردانند.

### احکام مناسک حج:

باب و بهاء الله در ایجاد آئین‌های تازه خود در بیشتر احکام و عبادات کوشیده‌اند از احکام و عبادات دین اسلام تقلید کنند و احکام و پرستش‌هایی همانند، اما به شکل دیگری برای مؤمنان آئین خود تشریح کنند تا در هیچ موضوع و مسأله‌ای از دین اسلام کمتر نداشته باشند. به علاوه چیزهای تازه‌ای که خودشان ابتکار و ابداع کرده‌اند.

از این رو آنان ناچار بودند مناسک حج و زیارت رفتن را هم تشریح کنند تا پیروانشان مانند مسلمانان به زیارت حج و مشاهد مقدسه روند. بر این مبنا سید باب وصیت کرد که جسد او را در یکی از حرمین یعنی - مکه و یا مدینه - دفن کنند و مانند قبرهای امامان شیعیان و سنیان روی قبر او گنبد و بارگاه بسازند، و اندرون مقبره را آئینه کاری کنند تا زیارتگاه بابیان باشد! و نیز سفارش کرده است که حرم مقبره او را دارای نود و پنج در گردانند تا بندگان به آنجا بیایند و به عنوان «زیارت حج» خدا را زیارت کنند. او در این باره چنین نوشته است:

«و لا بدان يلحق ما قبض من النقطة في احد الحرمين و يبنى على ذلك المقعد بيتاً من المرآت ليدكرن الله و يصلين فيها...»

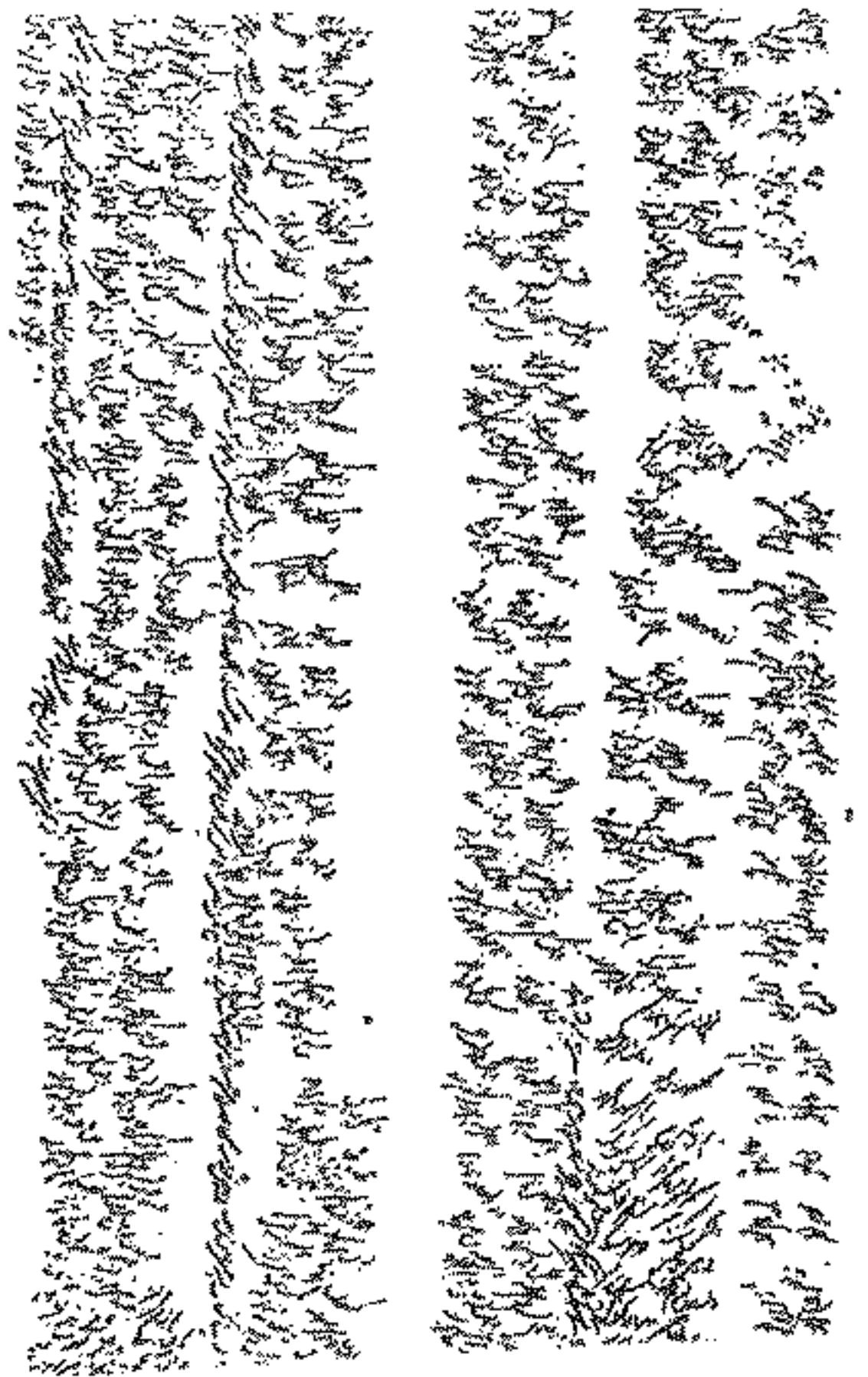
در قسمت فارسی بیان در ترجمه این آیه می‌گوید:

«و امر شده که طین [خاک] ما قبض من النقطة [جسد او] در یکی از حرمین، یعنی مکه و مدینه واقع گردد و برای آن حجره و حرمی از آئینه مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا نمایند تا این که امارتی [نشانه و دلیلی] باشد در نزد خلق بر این که نقطه بیان [باب] عبدی بوده مخلوق و مرزوق»<sup>۲</sup>. گویا بعداً سید علی محمد باب از این قصدش بر می‌گردد و بر آن می‌شود که کعبه بابیان را در جای دیگری که دور از کعبه مسلمانان باشد، قرار دهند. از این رو سفارش می‌کند که حرم او را در زادگاهش شیراز بسازند و هر سال بابیان مناسک حج مخصوص خود را در آن جا انجام دهند. او این تصمیم و حکم تازه را در باب شانزدهم از واحد چهارم بیان چنین نوشته است:

۲- سید محمد علی باب: بیان، باب اول از واحد نهم.

۱- میرزا حسین علی بها، اقدس، ص ۶.

«... فی ذکر بیت الحرام، ملخص این باب آن که همیشه از برای خداوند مکانی نبوده و همیشه نخواهد بود. در هر ظهور مشیّتی، هر زمینی که نسبت به خود داده آنجا خانه اوست... اگر چه بما لا نهایه مقاعد متعیر گردد یک بیت بوده. اینست که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد، والا بعینه همان حاکی که در یوم آدم به خدا منسوب شده، همین است که امروز می شود، چنان که همان امری که در آن خانه [خانه کعبه در مکه] بوده، امروز هم همین امر است که در این بیت یعنی خانه سید باب در شیراز هست... و حد آن به عدد اسم الله است.



و در عرض و طول که جزئی از او محسوب نمی شود. و اگر قدرت بود مؤمنین را هر آینه امر می شد که از روی آب تا حد ارتفاع به الماس پیراسته گردد، و خاک آن را هر آینه امر می شد که از روی آب تا حد ارتفاع به الماس پیراسته گردد، و خاک آن اکسیر گردد و آب آن عصیر احمر. ولی چون که این قدرت مشاهده نمی شود، بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود و ظاهر و باطن آن، اگر از آئینه گردد اقرب بصفای خواهد بود... و در ارض فاء [یعنی شیراز] مسجدی هست که در وسط آن بنائی مثل شده، تا آن که این کعبه آیت باشد برای آن ارض و موهبت الهی از برای آن ارض...»  
و در جای دیگر گفته است:

«هر کس که در آن ارض، یا در حول شصت و شش فرسنگی آن [شیراز] باشد، اگر بگذرد از عمر او بیست و نه سال، بر او واجب است که در هر سال در آن محل وارد شود و نوزده روز در آن ارض باشد؛ تلخیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده، و هر کس استطاعت ندارد، در نیت خود چنین عمل کند و عفو شده بر ساکنان غیر این حدود. یعنی دورتر از شصت و شش فرسنگ از شیراز.»<sup>۱</sup>

این حکم باب، که دستور داده است خانه او را در شیراز قبله آئین و کعبه پیروانش قرار دهند، و گنبد و بارگاه برایش بنا کنند و... حاکی از این است که او، اولاً - مردی شهرت طلب بوده؛

و ثانیاً دال بر این است که آرزوها و عقده‌هایی که، در اثر محرومیت‌ها، از کودکی در ضمیر و روحیه او به وجود آمده بوده، او را وادار به چنان کارها و خواست‌هایی می‌کند که تا آرزوهای او بعد از مرگش برآورده شود و عقده‌هایش گشوده گردد. بالاتر از آن‌ها ادعاهای خارق‌العاده او در دعوی مهدویت و قائمیت و سرانجام نبوت تا اندازه‌ای ناشی از همان عقده‌ها و آرزوهای واپس زده شده روانی او بوده است.

درباره حکم او به ساختن بارگاه مجلل در خانه او با آن ویژگی‌هایی که مذکور افتاد، می‌توان گفت که از همین علت نشأت گرفته. یعنی به صورت «تصعید» بروز کرده است. تصعید در اصطلاح روانکاری فروید به ظهور عقده‌های واپس زده شده روانی گفته می‌شود که به صورت مختلف مانند هنر، شعر، عرفان و مظاهر دیگر ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup>

### حکم باب به تحریم مسکرات

سید باب حرمت مسکرات را که در اسلام سابقه داشته هم چنان قبول کرد و علاوه بر آن کشیدن تریاک و توتون و مصرف داروهای طبی را تحریم کرد! و در باب هفتم از واحد نهم بیان در این باره چنین نوشته است:

«باب الثامن من واحد التاسع فی حرمة التریاق و المسکرات و

الدوا مطلقاً، ملخص این باب آن که، کل شئون دین حب ازدون حق بوده و هست و کل شئون حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دو ابر آن شود مطلقاً حرام است تا آنکه مطهر کنی خود را از هر شیئی.»

*[Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional text related to the main text.]*

بهاء الله هم این حکم باب را در صفحه ۶۵ کتاب اقدس تأیید کرده است.  
 حکم باب به حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش  
 در دین اسلام که به کار بردن ظروف طلا و نقره و تراشیدن موی ریش تحریم شده به  
 حکم سید باب حلال شدند.  
 او در این باره گفته است:

خداوند عالم اذن فرموده پوشیدن لباس حریر هر نفسی را در  
 هر شأن و هم چنین در استعمال ذهب و فضه [طلا و نقره] تا آن که کل  
 ناس در این جنت به آن چه سبب سکون قلب عباد است، برسند.  
 و در جای دیگر کتاب بیان نوشته است:

«الباب الثامن من واحد الثامن فی جواز تبعیض العشر فی الرأس للبنین و اخذ شعر  
 الوجه لقوته. ملخص این باب آن که اذن داده شده گذاشتن شعر رأس [بلند نگهداشتن موی سر] و  
 اخذ آن از وجه [صورت] برای قوت آن، که بر صورت حسن ظاهر شود<sup>۱</sup>.

### دستور باب به محو کتب دیگران

سید علی محمد باب به پیروان خود دستور داد کلیه کتاب‌ها و نوشته‌ها مگر آن چه  
 درباره آئین باب نوشته شده باشند محو و نابود کنند.

او در باب ششم از واحد دوم کتاب بیان، در این باره چنین دستور صادر کرده است:  
 «الباب السادس من الواحد الثانی فی حکم محو الکتب الا ما انشئت و اوینشأ فی ذالک  
 الامر».

یعنی: باب ششم از واحد دوم از کتاب بیان درباره نابود کردن کتاب‌ها است، مگر  
 کتاب‌هایی که من نوشته‌ام و یا، درباره آئین باب نوشته شده و می‌شود.  
 ولی بهاء الله، پس از باب، به قبح و اشتباه بودن این دستور پی برده و آن را در آئینش  
 منسوخ کرد و چنین گفته است:

«من حکم محو کتاب‌ها را، که در کتاب بیان نازل شده است، از شما [بهائیان] برداشتم و  
 اذن دادم که همه کتاب‌ها را بخوانید، به جز کتاب‌هایی که باعث مجادله شما با دیگران شود<sup>۲</sup>».

### چگونگی گاه شماری در آئین باب و بهاء

یکی از نوآوری‌های سید باب در آئینش این است که، تقویم معمول و گاه شماری

۱- سید علی محمد باب: بیان، باب نهم از واحد ششم.

۲- اقدس، ص ۴۵.



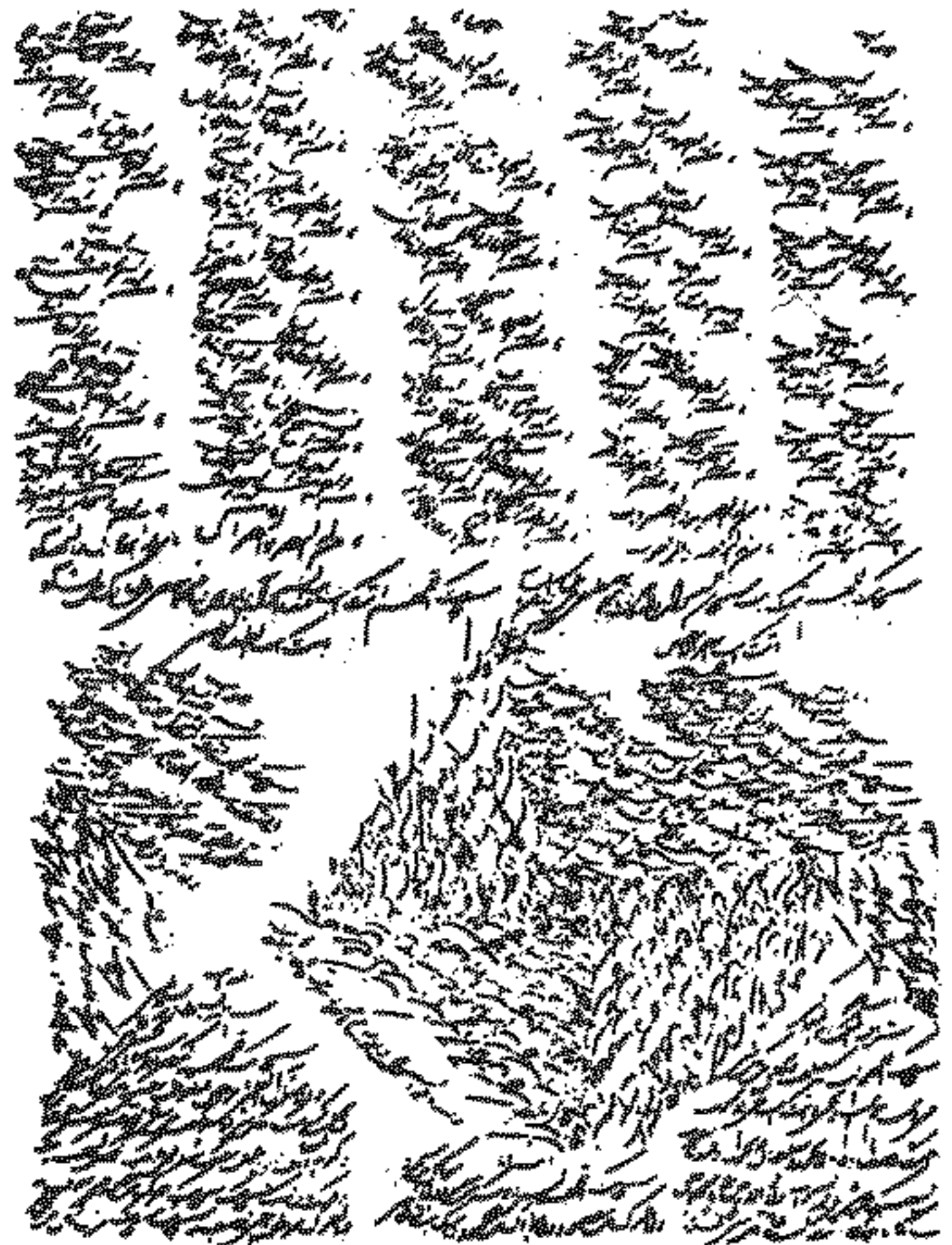


۶- ماه رحمت ۷- ماه کلمات ۸- ماه کمال ۹- ماه اسماء ۱۰- ماه عزت  
 ۱۱- ماه مشیت ۱۲- ماه علم ۱۳- ماه قدرت ۱۴- ماه قول ۱۵- ماه سائل  
 ۱۶- ماه شریف ۱۷- ماه سلطان ۱۸- ماه ملک ۱۹- ماه علاء.

بهاء الله از راه تقلید و مانند سازی،  
 این آیه قرآن را در نظر گرفته است که گفته  
 است:

«ان عدة الشهور عند الله اثنتا عشر  
 شهراً...» این آیه را در اقدس، در شماره  
 ماههای آئین خود نازل کرده است:

«ان عدة الشهور السنة تسعة عشر  
 شهراً فی کتاب الله» یعنی شماره ماههای  
 سال در کتاب خدا (یعنی اقدس) نوزده ماه  
 است. چنان که در بخش سوم خواهیم گفت،  
 هم باب و هم بهاء «ماه علاء» را ماه روزه  
 داری قرار داده‌اند و آن پنج روز اضافی «ایام  
 بهاء» را، روزهای آزادی - روزهایی که  
 محرمات در ایام دیگر ممنوع هستند، در  
 آنها آزاد می‌شوند - و هم چنین بابیان و  
 بهائیان آن ایام را به خیر و خیرات و رفتن  
 زیارت، اختصاص داده‌اند.



نام‌های روزهای هفته در تقویم آئین باب.

هم چنان بابیان و بهائیان نامهای روزهای هفته را بدین سان تغییر داده‌اند:

۱- روز جلال (به جای یکشنبه) ۲- روز جمال (به جای دوشنبه) ۳- روز کمال (به جای  
 سه شنبه) ۴- روز فضال (به جای چهارشنبه) ۵- روز عدال (به جای پنجشنبه) ۶- روز استجلال  
 (به جای جمعه) ۷- روز استقلال (به جای شنبه).

از میان روزهای سال بعضی مقدس، برخی تعطیل و جشن و چند روز هم عزاداری  
 شمرده شده‌اند، که در بخش بعد به آنها اشارت خواهیم کرد.

در پایان این مبحث باید اشاره کرد که هم سید باب و هم بهاء الله بیشتر مبانی آئین خود را  
 از قرآن و احکام اسلام مذهب اسماعیلیه، تصوف، دین زردشت عقاید سیاسی و اجتماعی و

اخلاقی فلاسفه قدیم یونان مانند ارسطو و به ویژه کتاب جمهوریت افلاطون و فلاسفه جدید غرب و فرهنگ جدید غربی و کتب اخلاقی مسلمانان، مانند معراج السعاده ملا محمد نراقی اقتباس کرده، و در کیفیت آن‌ها تغییراتی داده‌اند، که در بخش دیگر به چند مورد از این اقتباسات، اشارت خواهیم کرد.

در این جا تنها به یک مورد بسنده می‌کنیم، و آن مورد این است که سید باب احترام بسیاری به عناصر چهارگانه قدیم یعنی - آب، خاک، هوا و آتش قائل شده است؛ به طوری که خرید و فروش آن‌ها را حرام شمرده و در کتاب بیان در آن باره چنین نوشته است:

«... ثم الحادی من بعد العشر لا یبیعون عناصر الرباع و لا تشترون...»

یعنی، عناصر چهارگانه را مورد خرید و فروش قرار ندهید.

محقق است که احترام به این عناصر و تحریم خرید و فروش آن‌ها، از عقاید زردشتیان

است.<sup>۱</sup>

# بخش دوم

## نوشتارهای باب

علی محمد شیرازی کتاب و نوشتارهای چندی به شرح زیر از خود باقی گذاشت:

۱- رساله العبدیة فی فرایض الاسلامیه

۲- خطبة فی جده

۳- خطبة فی کنگان

۴- خطبة فی مصیبة الحسین

۵- خطبتان فی ابوشهر

۶- خطبة فی عیدالفطر.

رساله‌های بالا که بیشتر جنبه و عنوان خطبه دارد محتوی دعا و مناجات است و در مواقع مختلف و مقاطع مختلف نوشته شده است، مثلاً: خطبة فی مصیبة الحسین. مقالات مفصل‌تر علی محمد شیرازی عبارتست از:

۷- تفسیر سوره یوسف: باب این تفسیر را در همان اوائل ادعایش یعنی وقتی در شیراز به سر می‌برد نوشت. این سوره شامل بر صد و ده قسمت است و هر قسمتی هم سوره خوانده می‌شود. سوره‌های مزبور همانند قرآن مجید و یا بهتر بگوئیم به تقلید از قرآن نامگذاری شده، در واقع یک نوع اقتباس است.

۸- تفسیر سوره کوثر: این مقاله هم از نظر ترکیب مانند سوره یوسف است و محتویات آن نظر و عقاید شخص باب را در مورد همان ادعایش منعکس می‌کند. این همان مقاله‌ای است که فرستادگان باب با خود به این شهر و آن شهر می‌بردند.

۹- تفسیر سوره العصر:

۱۰- رساله نبوت خاصه: هنگامی که علی محمد شیرازی در اصفهان در خانه منوچهر خان گرجی والی اصفهان به سر می‌برده دست به نگارش رساله مزبور زد.

۱۱- کتاب قیوم الاسماء: این مقاله پر از غلط‌های فاحش و جملات نامفهوم است.

۱۲- فروغ عدلیه: این مقاله هم مانند چند مقاله اول خطابه و دعا است.

۱۳- اسماء کل شیء: باب کتاب بیان قطوری مشتمل بر ۱۹ قسمت دارد که اسماء کل شیء هم همانند آن کتاب تدوین نموده یعنی دارای ۱۹ واحد و هر واحد ۱۹ قسمت است.

۱۴- کتاب ادله سبعة. کتاب ادله سبعة را باب به دو زبان فارسی و عربی نوشت.

۱۵- کتاب الروح - کتاب الروح رساله‌ای است که فعلاً در دسترس نیست و گویا باب در شیراز آنرا نوشته باشد.

۱۶- کتاب بیان: بیان مهمترین کتابی است که باب نوشت. زندان چهریق، اوقات زیاد خط خوش افکار ماخولیائی همه دست به دست هم داد و بیان را آفرید. بهائیان می‌گویند: «بیان

به باب نازل شده!!» بیان در مورد احکام و حدود مسلک بابیه دور می‌زند، وجه تسمیه آن از آیه ۳ سوره الرحمان و قرآن علمه البیان گرفته شده. بیان شامل بر ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۱۹ باب است بیان به زبانهای فارسی و عربی منتشر شده است و باب در زمان حیاتش موفق شد ۱۱ واحد آن را در زندان بنویسد و ۸ باب دیگر آن را میرزا یحیی صبح ازل تکمیل کرده و یا به فرمایش بهائیان ۸ باب هم بر ازل نازل شد! نمونه هائی از این کتاب را در اینجا منعکس کرده‌ایم. کتابهای باب را بهائیان جمع کرده‌اند چون در دسترس بودن چنین نوشتارهایی جز آبرو ریزی و بر ملا شدن محتویات پوچ این فرقه اثری ندارد:

سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید، شیر خر نخورید... تخم مرغ را قبل از آنکه پخته شود. بر چیزی نزنید چون محتویاتش ضایع می‌گردد. تمام کتب را مگر آنهایی را که راجع به امر بایبگری است از بین ببرید (بیان عربی ص ۴۹ بیان فارسی ص ۱۹۸)

با یک چنین محتویاتی بهائیان حق داشته‌اند کتاب‌های باب را جمع آوری کنند چون گذشته از پوچی و محمل بودن محتویات، کتاب سراسر دارای غلط‌های فاحش و ابتدائی عربی است که در بسیاری از موارد به طور کلی غیر قابل فهم است. علت دیگری هم که بهائیان دست به جمع آوری و نابودی کتاب بیان زده‌اند آنست که محتویات قابل فهم آن با ادعاهای بهاء و فرقه بهائیت هماهنگی ندارد و آن چه را که بهاء و عبدالبهاء ادعا می‌کنند، تضعیف می‌کند؛ از این رو میرزا بهاء دستور جمع آوری نوشتارهای باب را صادر کرد. بنابراین تمام توقیعات و جمیع خطوط شخص سید باب را در هر ولایت و پیش هر کس که بود خواسته فوراً همه را جمع آوری کردند... سرّ این مطلب و جمع کتب و توقیعات این بود که، بهاء الله در آنها دقت کند تا بلکه برای او حاصل شود که وقتی خودش به پیامبری برخاست به همان سبک باب بتواند چیزی بگوید و آثار و خطوط بدیع باب، از بین برود و به جای آنها خط خود را جلوه نماید...<sup>۱</sup>

باب نوشته‌های بسیاری به فارسی و بیشتر به عربی به وجود آورده است، ولی بیشتر آنها از فصاحت و بلاغت دور حتی بیرون از قواعد علم لغت و پر از اغلاط است که بسیاری از آن دارای مفهوم و مقصودی نیستند. تنها حسن و هنر کم نظیر او خوشنویسی و تند نویسی وی بوده است. در اینجا نخست قسمت‌هایی از گفته‌های او، که پیروانش آنها را فصیح و بلیغ‌ترین موارد از گفته‌های سید باب شمرده‌اند، از تفسیر سوره کوثر نقل می‌کنیم:

«ربک السماوات و الارض لو اجتمع الجن و الانس علی آن یأتوا بمثل تلک الایات الذی نزلناها فی ذالک الکتاب باذن الله، لن یستطیعوه و لن یقدروا ولو کانوا علی الارض لقادرون. قل

۱- اعتضاد السلطنه: فتنه باب، چاپ اول تهران و ص ۱۱۹ دکتر یوسف فضائی، بایبگری، ص ۱۳۸.



ان قلوبهم ميته نجسة حيث يقرؤون كتاب الله و لا يخشعون. نل ان صنع الرب بنفسه يفصل بين صنع الناس، فويل لكم عما كنتم تفترون و لا تعقلون. قل اذا تابوا و اتابوا ضربت عليهم الذلة فى الحيات الدنيا بما كسب ايديهم فى دين الله و ساء ما هم يحكمون. قل كلما قال الذين كفروا فى تلك الايات فاننى انا اقول كيف انتم تؤمنون بالقرآن و لا تعلقون... تلك الايات بينات من كتاب الله لقوم يوقنون. لقد نزلنا فى ذلك الكتاب كما انتم تريدون. و ما انتم بعد تسئلون... و اننى انا اذا، اناذى باذن الله فى جو العلماء و ليس ما نزل فى قلبى بقاء القضاء. لعن الله الذين افترروا على فى الامضاء. فهل من يبار - زنى بايات الرحمن و هل من مبار زيار زنى بهخ بينات الانسان. و هل من صيفة يقوم معنى فى ميدان الحرف به سيوف اهل البيان؟... ان هذا فتى عجيباً قدر كى فى ميدان الجدل. و يصعب باعلى صوته و يقول فاين الموحدون من اهل الجمال؟ و اين المنقطعون من اهل الجلال؟ و اين الخاشعون من اهل المال؟ و اين الخائفون من اهل القيل و القال؟ لا تخرجون من مساكنكم؟ لم تفرون الى سم الخيلط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنكبوت فى قلال الجبال...»

چنانکه دیده می شود: بیشتر این جملات، از آیات قرآن گرفته شده؛ و هم چنین از بعضی دعاهاى وارده در اسلام اقتباس شده و سبک ایراد آنها نیز، از قرآن تقلید شده است.

پروردگار تو، پروردگار آسمانها و زمین است، اگر جن و انسان گرد هم آیند تا مانند این آیه ها که آنها را در آن کتاب به اذن خدا نازل کردیم بیاورند، نخواهند توانست اگر چه از تواناترین مردم زمین باشند. بگو به مردم که دلهايشان مرده است، که کتاب خدا را می خوانند ولی نمی ترسند. بگو که کار خدا و آیات او، به خودی خود با کار بندگان فرق دارد، پس وای بر شما که بر من افترا می بندید و نمی فهمید. به آنها بگو که خواری در زندگی دنیا، به وسیله آن چه که کردید درباره دین خدا، بر شما نوشته شد اگر هم توبه کنید. بگو هر آنچه آنها که کافر شدند درباره این آیه ها گفته اند، بگویند؛ من می گویم شما چگونه به قرآن ایمان دارید و به آیه های من ایمان نمی آورید؟ عقل ندارید؟... این آیه ها دلیلهائی هستند از کتاب خدا برای مردمی که باور دارند.

ما در آن کتاب [کتاب بیان] هر چه شما بخواهید، نازل کرده ایم، که تا پس از این از چیزی سؤال نکنید... و اینک من به اذن خدا در میان علما و آخوندها، با صدای بلند می گویم:

هر آنچه در دل من نازل شده از سوی خداست. نفرین خدا بر آنان باد که به من افترا می بندند! آیا کسی از میان شما هست که در این آیه ها با من مباحثه و مبارزه کند؟ و آیا کسی



سپس خاک کینونیات بلند، بلندتر از مجردات آسمانی، سپس خاک  
حقایق اهل ناسوت...

و نیز قسمتی دیگر از کتاب قوم الاسماء

«بالله الله المقتدر القادر المقدور، بالله بالله الله القادر، المقادر، بالله الله القادر القدران، بالله الله المقتدر المقتدر، بالله الله المقتدر القدران، بالله الله المتقادر المتقادر، بالله الله المستقدر المستقدر، بالله القدر ذی القدر... بسم الله القدر ذی القدر، بسم الله القدر ذی لقدر، بسم الله القدر ذی القدر، بسم القدر ذی القادرین، بسم الله القدر ذی المقادر، بسم الله القدر ذی المقادیر، بسم الله القدر ذی المقدروات، بسم الله القدر ذی القدروات، بسم الله القدر ذی القدیرات، بسم الله القدر ذی القیدورات، بسم الله القدر ذی المقدروات، بسم الله القدر ذی المتقدرات، بسم الله القدر ذی المتقدرات، بسم الله القدر ذی المقدرات، بسم الله القدر ذی الاقدرات، بسم الله القدر ذی القیدورات، بالله الله...

و نیز قسمتی دیگر از آن کتاب

«آثار النقطة جل و عزالبيان في شؤون الخمسة من كتاب الله عزوجل كتاب القاء بسم الله الابهي الابهي، بالله الله البهي البهي، الله لا اله الا هو الابهي، الابهي، الله لا اله الا هو المبيهي المبتهي، الله لا اله الا هو المبيهي المبتهي، الله لا اله الا هو الواحد البهيان، والله البهي البهيان بهاء السماوات و الارض و ما بينهما، و الله بهي بهيان ابهاء السماوات و الارض و ما بينهما، والله بهيان مبتهي مبتاء...

هذا كتاب من عند الله الميهمن القيوم الى من يظهره الله انه لا اله الا انا العزيز المحبوب، ان اشهد انه لا اله الا هو و كل له عابدون، ان اشهد انه لا اله الا هو و كل له عابدون، انا قد جعلناك جلالا جليلا للجاللين، و انا قد جعلناك جمالا جميلا للجاملين و انا قد جعلناك عظيماً عظيماً للعاظمين، و انا قد جعلناك جيباً جيباً للجابين...

تبارك الله من رب ممتنع منيع، و تبارك الله من عظيم معتظم عظيم، تبارك الله من شمع مشتمخ شميخ، و تبارك الله من بذخ مبتدخ بدبخ، تبارك الله من فخر مفتخر فخير، و تبارك الله من ظهر مظهر ظهير، و تبارك الله من قهر مقتهر قهير، و تبارك الله من غلب مغلب غليب...

و نیز نمونه‌ای دیگر از آن کتاب:

«يا خليل بسم الله الاقدم؛ بسم الله الواحد القدام، بسم الله المقدم المقدم، بسم الله القدام، بسم الله القادم القدام، بسم الله القادم المقدم، بالله الله القادم القدام...

بسم الله الله الواحد القدام، بالله الله القدم المقدم، بالله الله القادم القدام، بالله الله القادم القادم

القدم، بالله الله القادم القمدوم...

الله لا الاله الا هو الاقدم الاقدم، الله لا اله الا هو الواحد القدم الله لا اله الا هو المقدم المقدم، الله لا اله الا هو القادم القادم، الله لا اله الا هو القادم القدمان، الله لا اله الا هو القادم المقدم... الهی انا الله الاقدم، اننی لا اله الا انا الاقدم...»

این قسمت‌ها، که نقل شد مانند بسیاری از نوشته‌های سید باب در قیوم الاسما و بعضی کتاب‌ها و خطبه‌ها و خطبه‌های دیگر او، قابل ترجمه نیستند. به طور خلاصه عبارات عربی مزبور در اصل جمله‌های گسسته وی می‌باشند که هر کسی نمی‌تواند معنی و مفهوم درستی از آن استنباط نماید. نمونه‌ای از یک لوح سید باب:

«بسم الله البهی الابهی، الحمدالله الذی قد ظهر ذاتیات الحمدیات باطراز ظرز طرازاً طرزانیة، و اشرق الکونیات الذاتیات باشراق شوراق شرقانیة، و الاح الذاتیات البازخیات بطوالع بدایع رفایع منابع، مجد قدس متناعیة، استحمده حمداً ما حمده احد من قبل و يستحمده احد من بعد، حمدا طلع و اضاء و اشراق فانار و برق فابادو اشرق فاضاء و تشعشع فارفع و تسطع فامبمع حمداً شراقاً ذو الاشراق و براقاً ذو الابرار و شقاقاً ذوق الاشتقاق و رفاقاً ذو الارتفاق، حفاقاً ذو الاحتقاق، کنازاً ذو الاکتناز...»

معنی قسمت آخر، که نسبتاً نسبت به قسمت‌های گذشته معنی دارتر است، چنین است<sup>۱</sup> «به نام خدای روشن، روشن‌تر، ستایش برای خدائی که ذاتیات ستایش‌ها را ظاهر کرد با طرزی و طرزانیه‌ای، و روشن کرد ذاتیات کونیات [یعنی موجودات] را به روشنی‌ای روشن کردن هائی و روشنائیه‌ای، و آشکار کرد ذاتیات بازخیات [بازخیات در این جا اصلاً بی معنی است، زیرا «بزخ» بمعنی با عصا زدن است] را به طالع کننده هائی تازه ورقعه‌ها. بلندی‌های بزرگوار و پاک. طلب ستایش می‌کنیم ستایش با سخنان و جمله هائی که نه پیش از این کسی چنان ستایش کرده و نه پس از این کسی خواهد کرد؛ ستایشی که طلوع کرد و روشن شد و نورانی کرد و برق زد و همیشه چنین شد و روشن کرد و روشنائی بخشید و تشعشع کرد و بلند شد و ساطع گشت و امتناع کرد؛ ستایشی که روشن است و روشن کرد و دارای روشنائی شد، و برقی که دارای برق زد و جدا شدن دارای اشتقاق و نازک شدن دارای نازک شدن، و حقایق دارای اشتقاق و گنجینه‌ای دارای پنهانی و پنهان کردنی...»<sup>۲</sup>

۲- دکتر یوسف فضائی، شیعگری، بایگوری ص ۱۴۳.

۱- ایضاً، ص ۱۴۳

بر کتابها و نوشته‌های باب اظهار نظرهای زیادی شده است و چون این اواخر نوشته‌های متفاوتی در این زمینه منتشر شده که با مسئله بهائیت نیز سر و کار پیدا می‌کند ما به یکی از نظرهایی که همزمان با زمان ظهور باب اظهار شده بسنده می‌کنیم. همانگونه که قبلاً اشاره شد حاج محمدخان کرمانی خود از مدعیان سرسخت و رقیب باب به شمار می‌آمد منتهی با این تفاوت که وی نسبت به شخص باب از معلومات و سواد بهتری برخوردار بود، که در این جا نظر او را در نوشته‌های باب منعکس می‌کنیم:

«... معلوم و معروف است که در چند سال قبل شخصی از اهل شیراز پیدا شد مسمی به میرزاعلی محمد پسر میرزا رضای بزاز که قلیل تحصیلی کرده بود و از قرار مذکور فی الجمله ریاضتی کشیده بود و مردی از عرض طلاب بود و مثل بعضی طلاب خودبین، خود را در عالم خیال کرده و در همین خیال مبالغه کرده بود تا این که مالیخولیا او را به این راه واداشته بود که ادعای قطبیت و کمال کند و قومی از طلاب جهال هم به او ملحق شده و از اطراف به شیراز رفته بودند نه به قصد. اتفاقاً او را دیدند و فی الجمله حسن ظنی به او پیدا کردند و چون او قومی از طلاب را برگرد خود دیده از عدم ظرفیت در حد خود نگنجیده بر ادعا افزود و خرده خرده ادعای بابیت برای امام غایب کرده و خود را نایب خاص امام قرار داد و آن طلاب جهله هم تمکین کردند و اصل این ادعا جهت طول زمان غیبت، مردم را به هیجان می‌آورد. پس بعضی مردم هم به حرکت در آمدند و اتباع او هم نام او را پنهان می‌کردند و به مردم می‌گفتند که اینک نایب خاص حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و عدل را در عالم منتشر خواهد کرد و جهاد خواهد نمود، ولی نام او را بروز نمی‌دادند و به مقتضای الانسان حریص علی ما منع مردم حریص تر می‌شدند در طلب او، وانگهی اشرار و مفسدین چون بشنوند که جهاد خواهد کرد بسیار حریص می‌شوند. پس مردم مہیای لقای او شدند و طالب ملاقات او شدند و آن جهال مفسد بی دین هم در مجالس و محافل مردم را تحریص و ترغیب و تشویق در امر او می‌کردند تا پرده از روی کار برداشتند و نام او را بردند و مردم نزد او رفتند و چون این ادعای خام را کرده بود که نایب خاص است، خود را مفترض الطاعة قرار داده بود و می‌گفت اطاعت از او امر من واجب است و جمیع این امت باید مرا بشناسند و رو به من آیند و اعوان و انصار من باشند و چون خواست که با این ادعا چیزی تازه هم داشته باشد، بنا کرد عبارتها بر سبک قرآن نوشتن و سوره یوسف را شرح کردن و صد ده سوره ساخت برای شرح سوره یوسف که جمیع آنها مزخرفات و اباطیل بود و جمیع کسانی که فی الجمله ربطی در عربیت و علم داشته باشند، می‌دانند که حرفهای عامیانه مغلوط و مزخرفات به هم بافته است که اسباب مضحکه است و عوام عجم هم که نمی‌دانند و آن طلاب هم که خود اهل غرض بودند به دلیل آنکه چون آن مرد مهملات



نامربوط می نوشت، آن مریدان اصلاح می کردند و به قدر عقول خود غلطهای آن را درست می کردند و مع ذلک خداوند او را رسوا کرده بود و مملو از غلط بود و اصلاح پذیر نبود. خلاصه در اول خودش نایب بود و کتابش هم شرح سوره یوسف. دید مردمی که به او گرویده اند احمقتر ازینند و از این بیشتر هم بار می برند. خرده خرده از قرار نوشته های منسوب به او که در اطراف منتشر شده بود گفت من همان امام غائب منتظر شما هستم و از شکم مادر سر در آورده ام و به این شکل بروز کرده ام و اختیار با خود من است به هر شکل و به هر جا و هر طور که می خواهم بروز می کنم. حال خواسته ام که از شکم مادر سر بیرون کنم و عوام گوساله هم چون آن طلاب با غرض را دیدند که تسلیم می آورند و این نامربوطها را اصلاح و تحسین می کنند تصدیق کردند و چون مشکلاتی از او سؤال می کردند که جوابی نداشت، در جواب آنها مهملات معماگونه می نوشت که هیچ از آن نفهمند و چون در عبارت غلطهای بسیاری داشت و به او می گفتند می گفت عربی هفتاد قسم است و این هم یک قسم است و آن گوساله ها قبول می کردند و چون دید غلطهایش از عذر و اعتذار گذشت و مردم اعتراض می کنند، از قرار نوشتجات منتشره گفت من قطب روزگارم و همه عالم برگرد من می گردند و به اذن و اجازت من حرکت می کنند و جمیع حروف و کلمات آمدند، پیش من سجده کردند و من همه را مرخص کردم که هر یک دیگری را بدهد و خاصیت یکدیگر را بیخشند و «برو» معنی «بیا» را بدهد.

# فصل هشتم

وقایع بعد از گذشته شدن باب



صف دولتیان درآمد و مدتی در این لباس زیست تا اینکه به باب پیوست. سید یحیی هنگام سروصدای باب در دربار محمدشاه به خدمتگزاری مشغول بوده و چون جار و جنجال و تنش ناشی از ادعای باب به دربار رسید محمدشاه قاجار سید یحیی را که از افراد مورد اطمینان دربار بوده جهت بررسی واقعه روانه شیراز کرد ۱۲۶۰ هـ و برای آنکه در راه به وی بد نگذرد اسبی رهوار هم به وی پیش کش کرد. سید یحیی به جای تحقیق، جذب باب شد و به وی گروید و به جای خدمت به سلطان خدمت به باب را ترجیح داد و روانه نواحی اصفهان، لرستان، یزد، تهران، خراسان و قزوین گردید و برای دیدار باب به ماکو رفت<sup>۱</sup>

سید یحیی بار دیگر به دارالخلافه برگشت = ۱۲۶۵ هـ = اما سردی و بی مهری درباریان وی را از آن مکان گریزان نمود و لاجرم راهی یزد شد. سید یحیی در یزد شروع به دعوت از مردم نمود اما چون در آنجا هم تیرش به سنگ خورد یزد را به قصد شیراز ترک گفت و به فسا رفت. مردم فسا جریان کار سید یحیی را به حاکم شیراز نصیرالملک میرزا فضل الله علی آبادی خبر دادند. نصیرالملک نامه‌ای به سید یحیی دارابی نوشت او را از این کار منع کرد و از وی خواست خود را به شیراز رساند. سید یحیی در جواب نامه حاکم فارس نوشت این موضوع حقیقت ندارد و منکر جریان شد و متذکر گردید که به زودی به شیراز می‌آیم. اما بر خلاف انتظار نصیرالملک، از سید یحیی خبری نشد و خبر رسید که پانصد تن به دور او گرد آمده‌اند و احتمال شورش می‌رود. نصیرالملک فرستاده دیگری به نزد سید یحیی فرستاد اما سید یحیی در آن هنگام عازم نیریز بود و به مأمور حاکم فارس وقعی ننهاد. مردم نیریز از آمدن سید یحیی خوشحال شدند و عده‌ای به او ملحق گشتند.

سید یحیی همراه یا سیصد مرد جنگی در خرابه‌ای در حوالی نیریز سنگ گرفت و به ساختن استحکامات پرداخت. نصیرالملک باز زبان نصیحت و مدارا گشود و از او خواست از راهی که در پیش گرفته دست بردارد. سید یحیی نوشت:

جماعتی دست به نافرمانی زده‌اند و ممکن است در صورت

رها کردن آنان پیامد ناخوشایندی به همراه داشته باشد، من نمی‌توانم

آنان را به حال خود بگذارم چه شورش و فتنه حتمی است، اگر ممکن

است چند آدم بفرستید تا مرا سالم به شیراز آورند.

به مجرد اینکه فرستاده نصیرالملک عازم شیراز شد سید یحیی همان شب خود را مهبای

نبرد کرد و دستور داد سوارانش فریاد و صیحه زنان - به شیوه بایبان قلعه طبرسی - با شمشیرهای

برهنه به نیریز حمله بردند. آنان زین العابدین خان - حاکم نیریز - را کشتند ولی برادرش علی عسکرخان توانست جان سالم از مهلکه به در برد. بابیان اموال زین العابدین خان را به غارت بردند.<sup>۱</sup>

(توضیح این که در تاریخ نبیل زرنندی ترجمه عربی ص ۳۸۳ آمده است که علی عسکرخان نیز به هلاکت رسید)

مردم نیریز چون این شجاعت و تهور را دیدند به سید یحیی پیوستند. اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت گرفت که رعایای نیریز از «حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین خان نیریزی» حاکم آن شهر دل خونی داشتند و او را از نیریز بیرون کرده بودند، و به علت خوف و وحشت از پیامد کارشان به دنبال موضع محکمی می گشتند. حضور سید یحیی و سابقه وی این خواست نیریزیان را برآورد نمود و آنان مقدمش را گرامی داشتند. سید یحیی هم که خود در پی چنین موقعیت مناسبی می گشت شرائط را مطلوب یافت و در دل به شانس خود آفرین گفت؛ او فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین را نیز از میان بردارند.<sup>۲</sup>

این واقعه که به گوش «نصرة الدوله فیروز میرزا» صاحب اختیار رسید فوراً فرمان داد لشگری مجهز به وسائل جنگی از قبیل توپ و قورخانه برای سرکوبی سید یحیی رهسپار نیریز شود، سید یحیی هم از این جریان مطلع شد و در پای قلعه در انتظار رسیدن لشکریان نصرة الدوله با شمشیرهای برهنه به حالت آماده باشد درآمد. سید یحیی بنا به شیوه تمام بزرگان بابیان دست به غلوزد و گفت:

- خاطر جمع باشید که از لشگر کاری ساخته نیست و توپ و

تفنگ به سوی ما نخواهد آمد چون تمام توپها و تفنگها به فرمان من

می باشد!

سید یحیی در همین سخن بود که توپی به چادرش خورد و آنرا فروریخت و یک نفر را هم به هلاکت رساند سید یحیی باز هم دست از شیادی برنداشت و کلماتی بر کاغذ نوشت و به گردن یارانش انداخت و گفت:

- با این ادعیه و اوراد شماها در امانید و از بلاهای زمینی و آسمانی ایمن می باشید.

پس از این شعبده بازی سیصد نفر از آن مردم ساده برای شبیخون و حمله آماده شدند و صیحه زنان به سوی دشمن حمله کردند. سرکرده لشکر فارس را مصطفی قلی خان به عهده



داشت، او با فرمان «آتش» به یکباره صد و پنجاه تن از پیروان باب را با همان دعای ضد گلوله به خاک هلاک افکند. دیگران با دیدن این منظره به سادگی خویش و فریب سید یحیی پی بردند و از او برگشتند. بعد از سه روز سید یحیی که دیگر در تعداد کم اطرافیانش ایمانی نیافت با پای خود به منزل مصطفی قلی خان رفت. مصطفی قلی خان به سید یحیی پیشنهاد نمود.

- بهتر آن است که امشب به خانه‌ای که در شهر نیریز داری بروی تا مردم نیز تو را ببینند و فتنه کاملاً خاموش شود.

سید یحیی پذیرفت و با یک نفر از مأموران مصطفی خان راهی خانه خود در نیریز شد، اما در بین راه چشم پسران عسکرخان که به وی افتاد مهلتش ندادند، همگی بر سر او ریختند و وی را تکه تکه کردند.

نه ماه بعد از این حادثه بابیان دست به اقدام دیگری علیه ناصرالدین شاه زدند. آنان بعد از قلع قمع شدن مدتی ساکت نشستند اما این ظاهر قضیه بود. آنان که نمی توانستند علناً فعالیت کنند در این جریان دست به تشکیلات سرّی زدند. در تهران انجمنی به ریاست سلیمان خان پسر یحیی خان انجمن بابیان طّی نشستی تصمیم گرفت شاه را ترور کند. در این طرح تمام جزئیات کار اعم از محل ترور، زمان، نوع اسلحه و دیگر کارها طبق نقشه پیش بینی شد. افرادی که برای این کار انتخاب شدند دو نفر به نامهای محمد صادق، و دیگری که نامش مورد اختلاف است، بودند. ناصرالدین شاه عادت داشت که در دامنه بلندبهای شمیران به گردش و تفریح و شکار پردازد و همواره بین نیاوران و شمیران برای این منظور در رفت و آمد بود؛ مستخدمین قصر هم به نحوی اطلاعاتی در اختیار انجمن بابیان قرار دادند که چه زمانی ناصرالدین شاه به شکار می رود. روز ۲۸ شوال سال ۱۲۶۸ - ه طبق برنامه پیش بینی شده شاه عازم شکار می شود:

... چنانکه عادت شاه بود یکه و تنها طی مسافت کرد و همین که در میان کشتزار و بیشه به محل اختفاء آنها نزدیک شد، ناگاه آن دو نفر از کمینگاه خارج شدند و به شکل شاکیان و دادخواهان در وسط راه صدای داد و فریاد را بلند کردند و گفتند:

- پادشاه به داد ما برس، به فریاد ما برس! کارمندان دولت و فرمانداران حکومت به ما ظلم می کنند، شکایت ما طولانی است، شرح حال خودمان را در این ورقه نوشته و تمنا داریم؛ عریضه ما را ملاحظه فرموده سپس اگر دست تعدی و تجاوز آنها را از سر ما کوتاه کردید، پس به مقتضای عدالت خود رفتار نمودید وگرنه ما در هر حال از فضل

و مرحمت شما سپاس گزار می باشیم.

شاه اسب خود را نگاه داشت و شکایت نامه آنها را طلب کرد پس یکنفر آنها دست در جیب برد و با سرعتی مانند برق طپانچه‌ای از جیبش بیرون آورد و بی درنگ به سوی شاه آتش کرد. رفیقش نیز با خنجر به طرف شاه حمله کرد.

شاه فوراً بازویش را گرفت و شروع به دفاع از خود کرد. در این هنگام گرد و غبار مستحفظین شاه بلند شد زیرا صدای طپانچه را شنیده و اسب‌ها را نهیب دادند تا به حمل حادثه رسیدند و مشاهده کردند که شاه به دفاع از حملات غافلگیرانه مشغول است و نزدیک است که آنها را بکشد. اول کسی که خود را به شاه رسانید و از کشته شدن شاه جلوگیری بعمل آورد محمد مهدی تبریزی رئیس مشق شاه بود.

وی همین که فرا رسید با شمشیر کوتاه دودمی به نام قمه ضربتی بر بازوی نفر اول وارد نمود که دو نیم شد و ضربت دیگری بر شکمش زد که شکمش را درید و بعد از آن به رفیقش پرداخت. او را هم بر زمین کوبید، آنگاه نظامیان و پاسبانان فرا رسیدند و فرد دوم مجروح را گرفتند و چون هنوز رمقی از حیات در او بود او را استنطاق نمودند و رؤسای جمعیت ترور را از او کشف کردند. آنها پس از آن که کار او را نیز خاتمه دادند شاه را به قصر آوردند ولی هنوز نمی دانستند که شاه زخم برداشته است. وقتی شاه لباس دیگری خواست آنگاه معلوم شد که شاه از زیر بغل و شانه و طرف دنده‌ها تیر برداشته که چندان خطرناک نبود. این خبر زود به مرکز رسید که شاه کشته شده است. ناگاه مردم تهران از شنیدن آن به هیجان آمدند و گوئی قیامت آنها بر پا گشته است. آن روز، روز اجتماع عمومی شد، مردم بازارها و مغازه‌ها را بستند، و مسلح شدند. صدراعظم چنین رأی داد که شاهنشاه برای آرامش مردم سوار گردد و در خیابانها و معابر عمومی شهر گردش کند تا مردم بدانند که پادشاه قرین صحت و سلامت می باشد.

اعتضاد السلطنه در این مورد می نویسد:

بر خلاف انتظار، شاه بنا بر صوابدید صدراعظم از قصر نیاوران به شهر مراجعت و هنگام ورود در حالی که بر اسب قهوه‌ای رنگ خویش سوار بود از مشهورترین خیابان‌های شهر عبور کرد. آنگاه وحشت مردم به واسطه رؤیت شاه فرو نشست. پس شاه به قصر خود رفته، به معالجه و مداوا پرداخت.

بعد از این جریان مجلس عمومی که جمیع طبقات مردم در آن شرکت داشتند برقرار شد و مقرر گردید که تمام بایبها را نابود کنند و

برای شناختن آنها از دفتری که در خانه سلیمان خان پیدا کرده بودند، استفاده کردند. این دفتر را یکی از افراد باند ترور شاه که دستگیر شده بود، افشاء کرد. پس از این واقعه فرمانی صادر شد که تمام بابیان را دستگیر کنند، آنها را دستگیر کردند و دسته دسته و تک تک آوردند و زندانی کردند تا صورتی را که از آنها داشتند تکمیل شد.

چون این طور کار صورت گرفت آنها را بر طبقات و اصناف مردم از امرا، وزرا، علما، تجار، نظامیان، و صاحبان حرف و صنایع تقسیم نمود و هر صنفی هر قدر از بابی قسمتش شده بود، گرفته و پس از اهانتها و عذابهای بد و گوناگون، آنها را در شهر گردانیده و اعدام کردند. و همچنین بود حال آنها در سایر بلاد ایران، که شرح سلیمان خان گفتنی است:

- وقتی سلیمان خان را آوردند بدنش را با نیش خنجر سوراخ سوراخ کردند، در هر سوراخی شمع روشنی نصب، و صورتش را با دوده سیاه و در بازار گردانیدند. شگفت آن که روحیه او همچنان قوی و محکم بود. آنگاه او را دو شقه و هر شقه‌ای را بر دروازه‌ای از دروازه‌های شهر آویختند - عملی که در کمتر جایی در جهان نظیرش اتفاق می‌افتد - سلیمان خان مذکور برادر همان فرخ خانی است که در حادثه زنجان (چنانچه سابقاً گذشت) بابیان جدش را قطعه قطعه و به آتش سوزانیدند. [یک برادر را بابیان شمع سوز و برادر دیگر را شاهیان به همان روز افکندند]

در آن وقت دو هفته شهر تهران در حال انقلاب و اضطراب مستمر بود و در این حادثه قریب به چهار صد نفر از بابیان کشته و ده‌ها نفر که حقیقتاً بابی نبودند و دشمنانشان آنها را متهم به بابی‌گری کرده بودند به آنها ملحق شدند. به همین جهت بعد از این واقعه دیگر برای بابی‌گری پایه‌ای برقرار نشد.<sup>۱</sup>

### توطئه بابیان برای کشتن امیر کبیر

امیر کبیر شورش بابیان را سرکوب کرد، اگر چه آنان نهانی فعالیت داشتند اما به آن درجه از قدرت نرسیده بودند که بتوانند نظم عمومی را مختل کنند و دولت را به دردمرغ بیاندازند. تا زمانی که بابیان در خفا فعالیت می‌کردند کسی آن چنان مزاحمتی برایشان ایجاد نمی‌کرد اما وقتی که اقدامات ضد دولتی اشان بر ملا شد رفتار دولت شکل دیگری به خود گرفت یعنی بنا شد بابیان را از ایران اخراج نمایند، همین اخراج پایه روند و حرکت بعدی این فرقه را بنا نهاد و سران آن دستخوش سلسله ماجراهائی گشتند که محور اصلی بحث این بخش از کتاب است. حال قبل از پرداختن به این موضوع به حوادثی که منجر به بیرون کردن بابیان از ایران شد می‌پردازیم.

دو حادثه در مدت کمتر از یک سال سرنوشت بابیان را تغییر داد و به دولت این واقعیت را فهماند تا این افراد در ایران به سر می‌برند فتنه‌ها هرگز نخواهد، خوابید. علینقی میرزا اعتضادالسلطنه که شاهد آن ماجراها بوده واقعه اول را چنین می‌نویسد:

... در اوائل جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه که هنوز سال عمرم به سی نرسیده بود، بسی راغب و مایل به مجالست ارباب کمال و اهل حال بودم، از آن روی به قدر امکان محفلی که با وجود ادبا و شعرا تشکیل می‌داد هر شب و روز، از جمله اهل مجلس میرزا حبیب الله حکیم قآنی، میرزا عبدالوهاب محرم، و میرزا طاهر شعری دیباچه نگار، و میرزا احمد حبیب کاشانی و میرزا احمد هروی، و میرزا ذوقی و غیره بوده‌اند. چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت فلاسفه و کتب ملاصدری را نیک می‌دانست در اول شب هدایه ملاصدری را در نزد وی تعلیم می‌نمودم. من نیز اگر منلائوس و اگر متحرکه از طولوقوس و سایر متوسطات را به وی تعلیم می‌کردم. بعد از تدریس و تدریس به صحبت سایر ادبا و شعرا مشغول می‌گشتم. در آن وقت که فتنه باب و بابیها در اطراف منتشر بود، میرزا عبدالرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً به آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دارالخلافه بود معاشرت می‌کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگر چه بعضی از لیالی زبان به قدح علما گشودی من او را تأدیب کردم. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم». گفت: مگر ملاحظه نمی‌کنید؛ ملاحسین بشرویه در شیخ طبرسی عمماً قریب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر. چنانکه در بحارالانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج

نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت». حال بر همین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعته‌ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنانکه سرش شمس الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم هر دو به میراجل اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از من منظور داشت، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوک، منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری دامت شوکتها بود. و مضمون رقعته آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است». من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده، دست به جیب نموده رقعته‌ای در آورد به من داد. در آن رقعته مفتش از قِبَلِ وی نوشته بود که:

«روز جمعه آینده بابیه‌ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولاً به مسجد شاه بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولاً به قتل آورده، پس از آن با ذکر «یا صاحب الزمان» به ارک ریزند و فساد بر پا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده، و فی الحقیقه رئیس بابیه را دارالخلافه اوست، و در هر چند روز به لباسی در آمده که مردم او را نشناسند، و هفته‌ای بیش در خانه توقف نمی‌کند و ام الفساد این طایفه است. و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر ملا محمدتقی هروی که هر دو از رؤساء بابیه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد.

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید». جواب گفتم: «به حمدالله تعالی شکر حضرت رب العزه را با اعتقاد درست بوده و خواهم بود.

بر این آمدم هم بر این بگذرم ثناگوی پیغمبر حیدرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم. چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید، در چهارده سال قبل که منصب مستوفی نظام از آذربایجان به تهران آمدید، به سبب مضاشرت من با میرزا نظر علی حکیم باشی، و مصاحبت با شما و جمع دیگر با او که از آنجمله محمد صادق خان گروسی و عزیر خان مگری که حال آجودان باشی



است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبدالرحیم، به اندازه‌ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انوار را با وجود صغر سن از من می‌دید که مرا به دعوی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم. چون تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیدا نمی‌شود، اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روز رمضان خانیاباد و قرمه به و تویخ خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید.»

تبسم کرده گفت: لازم نیست؛ از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند.

گفتم: تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان این است: آقا میرزا احمد حکیم باشی طبیب حاذق و با امانت و معالج مهد علیا و ستر کبری، از نجباء و علماء کاشان بوده پدرش ملارضا معروف به کبابی است، و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. به ذات پاک الهی و به نمک اعلیحضرت ابدأ قضیه باب و بابی مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می‌شناسم و نه می‌دانم مقصود او چیست.

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب نظر الی به نظره گفت: خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته من دورغ نمی‌گوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهد علیا این سه تن را از شما خواهم خواست. این بگفت و به پا خاست. هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین وداع گفت: یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می‌خواهم. لابد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب به سر می‌بردم. پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رقعهای از امیر کبیر رسید که: در تمام امر معهود تعجیل کنید. باز بر وَهْمَم افزود علی الصبح به صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تَحْیِر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال و سؤال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافه داعی باب است. اسمش ملا شیخعلی و هر روز لقبی بر خود می‌گذارد و هفته‌ای ملبس به لباسی می‌شود چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او مستحضر است.

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه‌ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبدالرحیم داد. اولاً با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی

سؤال کرده، جواب مقید مسموع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه نگار مشاوره نموده، او حيله‌ای انگيخت و خدعه‌ای به کار برد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دارالشفای منزل داشت و یکی از بزرگان باییه بود، نوشت به این مضمون که: مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟ میرزا سید محمد جواب نوشته که: از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته در آنجا تشریف دارند.

به گردن گراینده شد شست من

چو این نامه افتاد در دست من

فی الفور شرح حال را به امیر کبیر

عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و

معذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم

باشی گذشته تمام عمل را خواهش نمود.

نزدیک به سه ساعت به غروب مانده،

دیباچه نگار را بایست نفر روانه منزل ملا

شیخ علی نموده، در بین راه شخصی را

دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه نگار به

همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من

آوردند. و خود به خانه میرزا محمد رفته

اثری از ملا شیخعلی ظاهر نشد. دروب

بیوت را مقفل کرده، در کریاس قراول گذشته

مراجعت نمودند. حکایت را به او اظهار

داشته گفت: این شخص مقید محمد حسین

ترک است و از خلفای ملا شیخعلی است.



امیر کبیر برخورد قاطعانه با باب و بایست نمود

من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده، کتابی چند از

مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود. هر

چند از احوال ملا شیخعلی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره او را به قدری صدمه زد که بیم

هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه

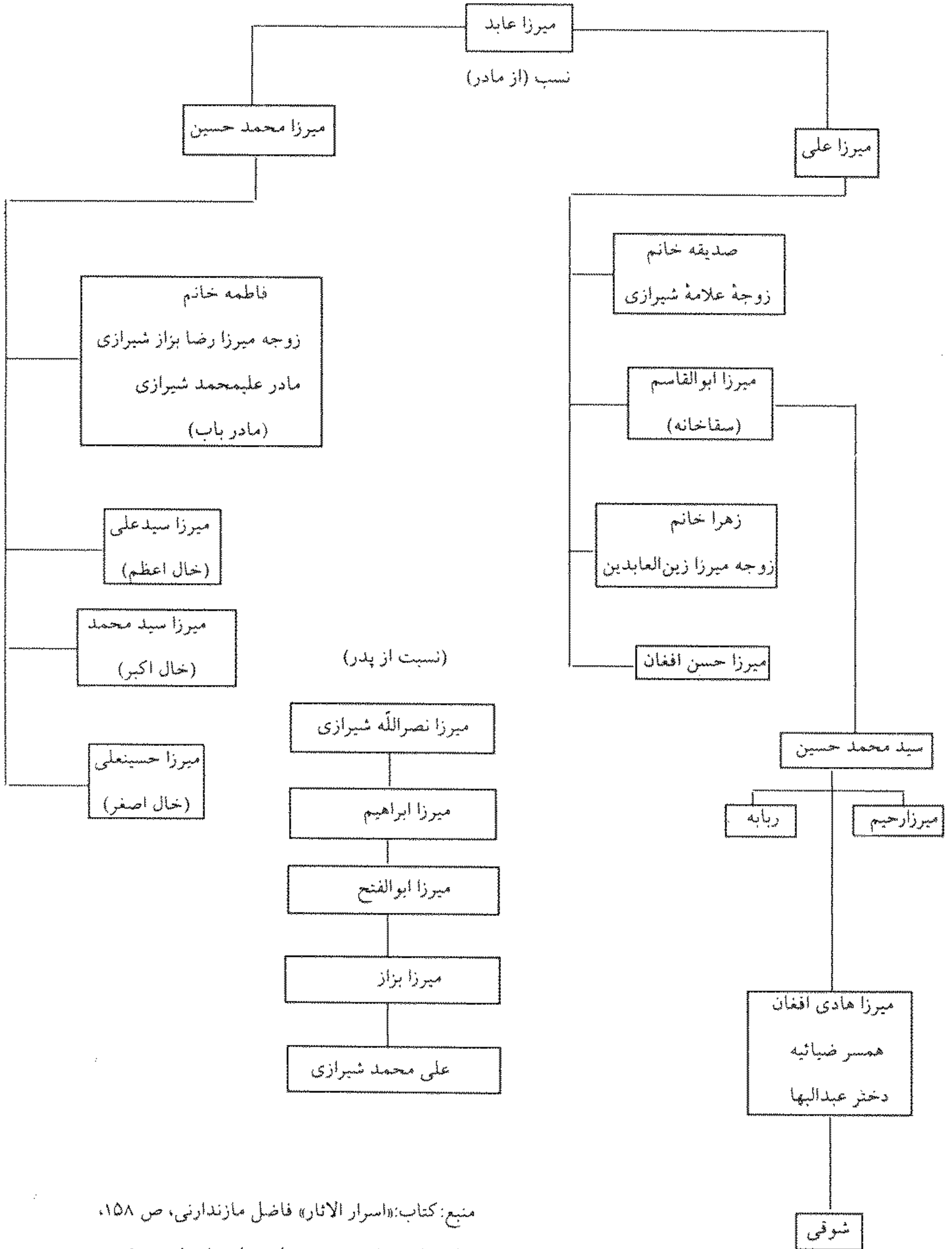
مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) نیز نوشته، اثری نشد. در آن شب شخص مراغه‌ای کاغذی از ملا

محمدعلی زنجانی برای ملا شیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آوردند. حبس نموده، وقایع

به امیر نظام گفته شد.

از این داروگیر رشته جمعیت بایه گسیخته گشت. و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاهنشاه و صواب دید امیر نظام در میدان ارک حکم به قتل بایه شد. از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم به حبس موبد شد. قاصد مراغه را نیز میرزا علی خان که در آن وقت جاجب الدوله بود شفاعت کرده، گنااهش عفو شد. ولی محمد حسین ترک با سایر بایه به قتل آمد...».

شجره نامه علی محمد شیرازی



منبع: کتاب: «اسرار الآثار» فاضل مازندارنی، ص ۱۵۸،  
جلد اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

# فصل نهم

بایگیری بعد از باب



## بایگری بعد از باب:

من یظهره الله



علی محمد شیرازی ظهور خویش را همپایه ظهور دیگر پیامبران مانند حضرت موسی حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) می دانست. وی بر این عقیده بود که با ظهورش «دین» تازه ای به نام «بیان» شکل گرفته و متولد شده است. باب در بیان فارسی با توجه به مطلب مزبور چنین نظر می دهد:

(الواحد الثانی فی بیان القیمة)... مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و دیده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم

«حضرت ثمره» میرزا یحیی صبح ازل

قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن قیامت است، مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی».

بنابراین نظریه علی محمد شیرازی می پنداشت که هر ظهوری قیامت ظهور پیشین است و شیء تا به مقام کمال نرسد قیامتش نمی رسد. وی در ادامه این نظریه را ارائه می دهد که: قیامت دیانت یهود که همانا بلوغ و کمال دیانت یهود یعنی، همان ظهور عیسی می باشد و قیامت و کمال «دین عیسی» در ظهور محمد (ص) است و قیامت و کمال محمد (ص) به اصطلاح خود او در ظهور علی محمد شیرازی «یا صاحب بیان» است، و قیامت و کمال دین بیان به برداشت علی محمد شیرازی در ظهور من یظهره الله می باشد. ادوارد براون که مطالعه جامعی در مورد این فرقه دارد می گوید:

«در کمال وضوح چنین برمی آید که باب خود و «یظهره الله» را

دو ظهور مستقل همپایه ظهورات پیشین «می شمارد»<sup>۱</sup>

از این نوشته این گونه برداشت می شود که اهل بیان باید در انتظار ظهور «من یظهره الله» باشند و به مجرد دیدن وی سر اطاعت فرود آورند.

علی محمد شیرازی تاریخی هم برای این پدیده بعد از خودش تعیین کرد. وی به طور

صریح در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی این موعده را چنین پیش بینی می کنند:

«اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار

نمی ماند. و اگر الی مستغاث «رسد و کل داخل شوند احدی در نار

نمی ماند الا آنکه کل مبدل به نور گردد.»

غیاث در حروف ابجد معادل ۱۵۱۱ بعد از ظهور باب است و با حروف مستغاث =

۲۰۰۱ پس از ظهور بیان می شود، در جای دیگر (باب ۱۳ از واحد سوم بیان) موعده ظهور من

یظهره الله را دو هزار سال پس از فوت خویش برآورده نموده است می خوانیم:

من یظهره الله، احق است که کلشئی به کلشئی از نفس کلشئی. و

ما سوای او ملک هستند. و اوست قائم به نفس خود بالله و کلشئی قائم

به او است. باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به اولویت است فضل کل

امکان از شبح جود اوست، مبدأ اسناء و صفات الهی است.

چندی پس از مرگ علی محمد شیرازی بر سر

مسئله جانشینی و «من یظهره الله» اختلافات زیادی روی داد

به طوری که بابیان قصد جان یکدیگر کرده و به جان هم

افتادند. انشعاب و چند دستگی از آن پس همواره زیاد شد

اما این جریان در ابتدا به علل مختلف سیری بطئی داشت

چون پس از قلع و قمع بابیان افراد این فرقه فرصت نداشتند

تشکیلات منظمی تشکیل دهند و تشکل پیدا کنند. و چون

باب قبل از فوت یعنی یکسال پیش از تیرباران شدن

علی محمد شیرازی یکسال پیش از اعدام

به صبح ازل (میرزا یحیی) نامه ای نوشت

جانشینی برای خود انتخاب کرد و موقعیت او را هم مستند مسجل نموده بود بابیان در

ابتدا هیچ گونه اعتراض نداشتند و کسی هم در پی غصب قدرت ظاهراً نبود، اما گذشت زمان این

روند را تغییر داد و مسائل به گونه ای دیگر خود را نشان داد.

صبح ازل اولین جانشین باب:

تقریباً یکسال قبل از تیرباران، باب لوحه ای برای یکی از بابیان به نام میرزا یحیی فرستاد

که مبنی بر جانشینی وی بعد از باب بود. میرزا یحیی پسر میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ

مازندرانی نوری است. پدر میرزا یحیی مستخدم دولت و در آخر مأمور مالیه مازندران شد که در



اصطلاح دیوانی های ایران او را مستوفی می نامیدند. میرزا عباس دارای هفت پسر بود: میرزا محمد حسن، میرزا حسینعلی، میرزا موسی - که بابیان به او کلیم خطاب می کنند - میرزا تقی پریشان، میرزا رضاقلی طبیب، میرزا یحیی که از جانب باب صبح ازل لقب گرفت و بالاخره میرزا محمد قلی است. برادران دوم، ششم و هفتم یعنی میرزا حسینعلی - بهاء الله - میرزا یحیی و میرزا محمد قلی از یک مادرند. میرزا یحیی و حسینعلی در تهران نزد خانواده بزرگ شدند و مبادی علوم را نزد آنان فرا گرفتند. این دو نزد پدرشان از احترام و محبت خاصی برخوردار بودند چون میرزا عباس مادرشان را گرامی می داشت. میرزا حسینعلی - بعداً بهاء الله را مبلغین تصوف جذب کردند و او با آنان به حشر و نشر پرداخت و همواره در کتابهایشان غور می کرد، میرزا یحیی هم همین شیوه را در پیش گرفت. این دو برادر به دعوت ملا عبدالکریم قزوینی بابی شدند - گفته می شود هنگامی که این دو نفر را به آذربایجان می بردند در بین راه قم و قزوین با پرداختن رشوه به محافظین باب با او ملاقات کردند، این دیدار در همه جا ذکر شده است.



میرزا حسینعلی ابتدا در تهران سپس

در مازندران در قصبه نور - زادگاهش - شروع به دعوت از مردم به سوی باب کرد. او از این شهر به آن شهر تبلیغ را ادامه داد تا به شهر ساری رسید، از آنجا به بابل با قافله به تهران برگشت. این جریان در زمان سلطنت محمدشاه - پدر ناصرالدین شاه - صورت گرفت.

بعد از درگذشت محمدشاه و استقرار

ناصرالدین شاه - همانگونه که اشاره شد،

بابیان در پی شورش که در اینجا میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله) پایه گذار فرقه بهائی

و آنجا به پا کردند و قصد جان شاه را نمودند و یکنفر بابی به نام محمد صادق همراه با دوستش در مجاورت قصر شاهی واقع در نیاوران شمیران به شاه حمله کردند، در طول این مدت میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در ده افجه نزدیک قصر بهاری شاه به سر می بردند. میرزا یحیی که در این مقطع جانشین باب محسوب می شد موقعیتی خاص داشت چون اولاً بنابه نوشته و مهر و دستخط باب که عین آن به نظر می رسد رهبریت بهائیان را بر عهده داشت بنابراین برای بابیان شخص مهمی به شمار می رفت ثانیاً به علت سن کم هنوز آن چنان راه و چاه را نمی دانست و برادر بزرگترش میرزا حسینعلی به عنوان وکیل و پیشکار وی کارها را انجام می داد.

با این حساب باید خط بطلان بر ادعای بهاء‌الله (میرزا حسینعلی) کشید چون او ادعای خود را بر موجودیت و اظهارات باب بنا نهاد، در حالی که باب می‌گوید هزار و چند سال دیگر طرف می‌آیند بلافاصله!!

میرزا یحیی هنگام جانشینی کمتر از بیست سال داشت، پیروان میرزا یحیی یا صبح ازل را ازلی می‌گویند. به هر حال طبق وصیت باب میرزا بهاء وکیل میرزا یحیی شد و اولین کاری که کرد او را از انظار، پنهان داشت تا به وی گزندی نرسد، سپس میرزا حسینعلی به انجام وصیت باب پرداخت. بایان هم فقط از طریق میرزا حسینعلی با میرزا یحیی تماس و ارتباط پیدا می‌کردند. قبل از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه میرزا حسینعلی برادرش را به شکل دراویش، درآورد، کساء وصله داری بر تنش نمود، کلاه درازی بر سر و چماق و کشکول دراویش بر دست به طور ناشناس روانه گیلان کرد.

بایان نیز بر این عمل صحنه می‌گذارند:

صحت این قضیه را بهائیان تصدیق دارند ولی این کار را حمل بر مصلحت نموده بر صحت عمل او بدین وجه احتجاج می‌کنند که استخلاف میرزا یحیی و کناره‌گیری از کار او، پنهان شدن وی از انظار و نیابت بهاء از او مخاطبه و مکاتبه تمام اینها سیاست و تدبیر بهاء بود تا از ضرر خویش جلوگیری نماید زیرا وی خودش جانشین باب و صاحب امر و نهی بوده، او همان کسی است که باب به ظهورش بشارت داد بلکه او بوده است که باب را تربیت کرده و او بوده است که باب را به رسالت مبعوث نموده تا عالم را به ظهور جمال قدم و علة العلل بشارت دهد و از این جهت گفته است: «کی او را تربیت می‌نمود؟» یعنی که بود آن که باب را تربیت می‌کرد؟ چنانکه تفصیل آن در یکی از کتب آنها موسوم به کتاب سیاح است نوشته شده است. این کتاب را فرد مورد اعتماد بایان نوشته، هر چه دلش می‌خواست در آن درج نموده و آنرا به سیاح مجهولی که هیچ اسم و رسمی از او نیست نسبت داده است تا غرضی که در نفس او بوده است، انجام شود. چنانچه عادت بایان در بیشتر کتبشان مانند کتاب رجم الشیطان و غیره چنین می‌باشد در کتاب مذکور صفحه ۸۸ و ۸۹ مقاله‌ای نوشته است که متن فارسی آن این است:

بعد از فوت خاقان مفسور محمدشاه، رجوع به طهران نمود (یعنی بهاء) و در سر مخاברה و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخاברה ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء‌الله در تهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملا عبدالکریم درین خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرس حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام (یعنی میرزا تقی خان اتابک و صدراعظم) باب و بهاء‌الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانند پس چاره‌ای باید نمود که افکار متوجه شخص



غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ بماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال به نام برادر بهاءالله میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و چون مخابرت سرّیه در میان بود این رأی را باب پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد...» و سپس گفته است باید به خوانندگان گرامی بگویم که حسینعلی بهاء از این کلکی که زد و از این کلاه درازیکه بر سر برادرش گذاشت، دو منظور داشت: اول آنکه از شر برادر میرزا یحیی مصون و محفوظ بماند، دوم آنکه دعوت بایبان به نقطه مجهولی متوجه باشد و صاحب دعوت در دسترس نباشد مبادا مردمان بزرگ و اشخاص فاضل با وی تماس بگیرند و بر جهالت و سفاهت او آگاه شوند آنگاه از مسلک آنها اعتراض کنند.

گماندارم حسینعلی بهاء این سیاست را از سوء سیاست حاج میرزا آقاسی وزیر بی تدبیر محمدشاه آموخته باشد؛ که وی باب را در قلعه چهریق محبوس نموده و رابطه مردم را با او قطع کرد و مردم نتوانستند، بفهمند که این مرد تا چه اندازه جاهل و نادان است. لاجرم در وهم و خیال افتادند و به عبارت فریبنده مبلغین بابی مغرور شدند و در نتیجه تعدادی از افراد ناراضی بدین مسلک موهوم متمایل گردیدند.

چنین می نماید که حسینعلی بهاء بدین نکته متوجه گشته باشد و یا سیاستهای خارجی بدو الهام داده باشند و او این سیاست را تعقیب نموده باشد. زعماء بایبان و بهائیان از این سیاست منحرف نشدند و هر کدام در آن نقطه دور از انظار به سر می برند تا کسی از اوضاع و احوال او مطلع نشوند.

هم اکنون شوقی افندی ولی امر بهائیان گاهی در عکا و اغلب در اروپا و امریکا به عیاشی مشغول می باشد و در مراکز بهائیان آمد و رفت ندارد. بهائیان و غیر بهائیان از اوضاع و احوال و عیاشیهای وی بی خبرند، فقط به عبارت قلنبه آب طلائی مبلغین بهائی مانند «ظهور و جلوه اعلی و ابهی ثمره نظم بدیع جهان آرای جمال ابهی حضرت ولی «امرالله» و از اینگونه عبارات و القاب بی معنی مغرور شده اند<sup>۱</sup>.

### چگونگی تبعید بایبان به بغداد، نخستین جای پای بیگانگان

بعد از ترور ناصرالدین شاه بایبان را به بغداد تبعید کردند که در مورد میرزا حسینعلی -

بهاءالله - این حرکت از حساسیتی فوق العاده برخوردار شد و همان گونه که خواهیم دید میرزا حسینعلی رهبر بهائیان یعنی پایه گذار این فرقه گردید و هم او بود که با پادرمیانی سفیر روسیه تزاری شفاعت، سپس به بغداد فرستاده شد. و از همین مقطع دخالت بیگانگان و جای پای آنان علنی و هویدا گشت که در جای خود به گونه‌ای مشروح به شرح آن می‌پردازیم.

با دستگیری حسینعلی بهاء در جریان ترور ناصرالدین شاه سفارت روسیه در تهران درنگ را جایز ندید و با اقدامات جدی نشان داد که نسبت به این جریان که در ایران می‌توان از آب گل آلود ماهی گرفت، حساسیت دارد و کاملاً موضوع را پی‌گیری می‌کند. البته حمایت دولت روسیه تزاری را از جریان بایبگری باید از همان زمانی دانست که باب از شیراز به اصفهان منتقل گردید و تحت حمایت و پوشش منوچهر خان گرجی قرار گرفت و در منزل وی آنچه می‌خواست انجام داد. مدارک و شواهد گواه است که این مساعدت نمی‌تواند خودجوش و سطحی باشد چون اصل و نسب منوچهر خان گرجی و اعمالی که از وی در مورد باب سر زد سوالات زیادی را مطرح می‌کند که خود بهائیان نیز بدان اشاره کرده‌اند.

منوچهر خان گرجی یک ارمنی بود که در سال ۱۲۰۹ هـ.ق به اسارت آقا محمدخان قاجار - در لشکرکشی وی به روسیه - درآمد و از تفلیس به ایران آورده شد. منوچهر خان گرجی در دربار فتحعلی شاه بعد از مرگ آقا محمدخان به خدمت گرفته شد و در صف خواجگان حرمسرا درآمد سپس به غلام خاصه شاه ارتقاء مقام داد. هوش ذاتی، درایت و نکته سنجی، این غلام را به درجات بالاتر رسانید و حمایت سفیر روسیه از وی بگونه‌های مختلف از این اسیر یک مقرب دستگاه ساخت. خواجه باشی و ایشیک آقاسی سمت‌های بعدی این گرجی زاده در زمان حیات فتحعلی شاه بود.

در دوران محمدشاه - نوه فتحعلی شاه - منوچهر خان گرجی بیش از پیش درخشید و حکومت خراسان به وی واگذار شد گرچه، علمای اصفهان در ابتدا به این انتصاب به شدت مخالفت ورزیدند اما نفوذ و قدرت وی این مقاومت را در هم شکست و توانست جای خود را در اصفهان بر مسند حکمرانی مستحکم نماید. با برخورداری از نفوذ و قدرت خود منوچهر خان گرجی همانگونه که دیدیم باب را به بهترین وجه پناه داد و حمایت نمود: ... و برای پیشرفت آئین وی خیلی مساعدت کرد و تا موقعی که زنده بود، در اصفهان از باب به بهترین نحو پذیرائی کرد، و در حفظ جان وی بسیار کوشید.»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر:

۱- تاریخ رجال ایران - قرون ۱۲-۱۳-۱۴، مهدی بامداد، جلد ۴ آثار ۱۶۲۱ تهران ۱۳۴۷.



«... ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید... پادشاه روس فرستاده بود به نزد «ایلچی تبریز» که شرح احوالات معلوم نماید و به جهت من ارسال دارد، همین که این خبر رسید حضرت را شهید نموده بودند<sup>۱</sup>.

گفته شد در ماجرای ترور ناصرالدین شاه توسط بابیان چند نفر از جمله میرزا حسینعلی بهاء دستگیر شدند، در رهائی وی دخات سفیر روسیه و مصرانه از بدیهیات است که شرح آنرا دختر حسینعلی بهاء بهیه «ورقه علیا» چنین می نویسد:

... خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصد به حیات شاه شده بود پدرم (منظورم میرزا حسینعلی بهاء) در خانه ملکی ییلاقی ما واقع در نیاوران بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب به مادرم مراجعه و خبر داد:

آقا توقیف شدند... بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند، به استثنای خادمین اسفندیار و یک زن... میرزا موسی برادر پدرم (عموی وی) مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم. میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار کرد. اخبار وقایع به وسیله خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنصل روس در تهران بود به ما رسید... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی کردند به ملاقات مادرم آیند، مگر زن «میرزایوسف» که عمه پدرم باشد، یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد کشتار پدرم هستند. میرزایوسف موضوع را به قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می کرد به عرصه ظهور آمد. قنصل روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخت و گفت آیا تاکنون به اندازه کافی انتقام بی رحمانه خود را نگرفته اید - چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد - آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفت به درد کشتن پرنده هم نمی خورد - من تصمیم دارم این شریف زاده - یعنی میرزا حسینعلی بهاء - را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک موی از سر او کم شود برای

تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد، امیدوارم به اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت مطبوع من پشتیبان من است... طولی نکشید که شنیدم حاکم (در آن موقع امیرکبیر به قتل رسیده بود و جانشین وی میرزا آقانوری بود) از ترس اینکه بی توجهی به اخطار سخت قنصل روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می دهد.<sup>۱</sup> بعد از مرگ امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ هـ ق بابی ها میدان را مساعد دیدند و اعمال بالا نتیجه همین فقدان است.



صدارت در آن ایام یعنی پس از امیرکبیر به مردی واگذار شد که بزرگترین ویژگی اش وابستگی به سفارتخانه های خارجی و ترویج هرگونه فساد بود. «میرزا آقاخان نوری» که در توطئه براندازی و قتل امیرکبیر دست بالا را داشت همشهری میرزا حسینعلی بهاء به شمار می رفت و با پدر و برادر وی ارتباط نزدیک داشت از این رو از هیچ گونه حمایتی در مورد حسینعلی بهاء فروگذار نکرد. میرزا حسینعلی بهاء در آن هنگام به سفارت روس در زرگنده رفت و در منزل «میرزا مجید» منشی

بدیع قاصد بهاءالله که نامه او رابه نام

لوح سلطان برای ناصرالدین شاه آورد

«پرنس دالگورکی» که وصل به منزل سفیر بود پناهنده شد. سفیر روس به میرزا

حسینعلی بهاء پیشنهاد می کند که تحت حمایت آن سفارتخانه به روسیه برود و میرزا حسینعلی

بهاء روز اول ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ هـ همراه دو تن از خادمان سفارت روسیه، پسرش

عبدالبهاء (عباس افندی) و دخترش (ورقعه علیا) و سایر افراد خانواده عازم بغداد می شود. آن

سال نزد بابیان به عام بعد حین معروف است. میرزا یحیی (صبح ازل) هم که همراه برادرش بود

همانند گذشته دوباره به زندگی مخفی روی می آورد و از انظار به دور می ماند. همانگونه که از

متن نامه برمی آید سراسر نامه تضرع، ضعف، زبونی، و زاری است و میرزا حسینعلی بهاء

تقاضای عفو و پوزش دارد، او برای جبران گذشته خویش متوسل به ارسال چنان نامه‌ای شد و در آن یادآور گردید که بابیان در سال ۱۲۶۸ هـ در جریان حوادث شرکت نداشتند و برای تبرئه خویش دلائل و ادله هائی هم ارائه داد. میرزا حسینعلی بهاء قبلاً نامه‌ای ترتیب داده بود که از طرفدارانش می‌خواست راه اطاعت و تسلیم و ثنا و دعا را نسبت به پادشاه قاجار در پیش گیرند.<sup>۱</sup> سردی دربار ایران در قبال نامه التماس‌آمیز میرزا حسینعلی بهاء بابیان را بر آن داشت تا دست به شیوه‌ای زنند و با دولت عثمانی از در دوستی درآیند که در جای خود از آن سخن خواهد رفت. میرزا حسینعلی بهاء و برادرش در ترکیه اختلافاتشان روز به روز عمیق تر شد و با توجه به زمینه‌های از پیش فراهم شده، حسینعلی بهاء به عنوان پایه گزار فرقه تازه بهائیگری دست به فعالیت زد و دست برادرش را به کلی کوتاه نمود. آنان در قبرس روز به روز از تعداد و نفوذشان - که اگر بتوان آنرا نفوذ نامید - کاسته شد.

### عاقبت میرزا یحیی (صبح ازل) و ازلیان:

صبح ازل در برابر پیوستن بابیان به برادرش در پوشش بهائیگری ناتوان ماند و فعالیت چشمگیری از خود نشان نداد و بر همان پیروان ازلی قلیل خویش اکتفا کرد. ازل بر خلاف برادرش فردی قانع و درویش بود. پس از آنکه بابیان را از ادرنه به دو نقطه مختلف یعنی عکاء در اسرائیل و ماغوسای در قبرس راندند، وی در قبرس تا سال ۱۳۳۰ هـ ق به رهبری ازلیان باقی ماند و پس از وی حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که در تهران به سر می‌برد جانشین وی گردید. اما ازلیان خیلی زود به گمنامی کشانیده شدند و تقریباً با مرگ صبح ازل ازلیگری هم مرد.

### تبعید به عکا

و اما تبعید بابیان از ادرنه به عکا (که در آن مقطع دیگر عنوان بهائی داشتند) آغاز فعالیت این فرقه محسوب می‌شد. ماجرای تبعید بابیان از ادرنه از این قرار است که:

دولت عثمانی یا «باب عالی» و سفارت ایران متفق شدند که محل تبعید بهائیان را نیز تغییر دهند پس بهاء و حزب او را که تعداد نفراتشان ۷۳ تن بود به عکا فرستادند و چند نفر جاسوس از وجوه حزب ازلی بر آنها گماشتند تا از اعمال آنها مراقبت کرده حکومت ایران و عثمانی را از وضع آنها خبردار کنند.

جاسوسان مذکور از این قرار بودند: «سید محمد اصفهانی» «آقا جان بیگ» «عمر آقا» «استاد محمدعلی سلمانی اصفهانی» «میرزا رضاقلی» «استاد عبدالکریم خراط اصفهانی» «میرزا جعفر» و «محمد ابراهیم» از طرف دیگر میرزا یحیی و دیگر ازلیان را که تعدادشان به سی و چند

۱- سید محمد طباطبائی، مجله گهر، سال چهارم، شماره ۴، نبره، ۱۳۵۵.

نفر بیشتر نمی‌رسید به جزیره «قبرس» فرستادند و نیز چند جاسوس از طرف بهاء بر آنها گماشتند از این قرار بودند: «میرزا حسین اصفهانی خطاط» ملقب به مشکین قلم» «آقا خلیل مسکرکاشی» «حاج جعفر تبریزی» «آقا عبدالله اصفهانی» و میرزا علی آذربایجانی مراغه‌ای ملقب به سیاح.

این حرکت یعنی تبعید بابیان از ادرنه به عکا و قبرس در ابتدای سال ۱۲۸۵ هجری ۱۲۴۸ یعنی مطابق ۱۸۶۹ مسیحی صورت گرفت. پس از تبعید آنانرا ظاهراً در محل تبعیدیشان زندانی کردند و چند ماه هم از اختلاط و روبرو شدن با هم ممنوع کردند ولی بعد از مدتی این حکم لغو شد.

بعد از این فرمان حسینعلی بهاء شروع به دعوت مردم به سوی خویش کرد، ولی اسم و شیوه‌ای تازه برگزید و چون خود را تحت مراقبت افراد برادرش می‌دید که نمی‌گذارند او فعالیت نماید لاجرم وی تفکر نمود و آتش فکر خود را برافروخت تا عاقبت به این نتیجه رسید تا وقتی که در تنگنای مراقبت شدید افراد برادرش باشد، به مقصود نمی‌رسد و چاره‌ای جز اعدام جاسوسان برای خود ندید بنابراین دستور داد تا شبی در میان آنها ریختند و جاسوسان را با آلات جنگ و ساطور هلاک کردند. این قتل عام که در آن دیار کم سابقه بود باعث شد که حکومت عثمانی بهاء و پیروانش را دستگیر کند و به زندان بیافکند.

بهاء بنابه گفته بهائیان هشت ساعت و بنا به گفته حکومت و ازلی‌ها چهار ماه در زندان بود و آنگاه او را تحت مراقبت شدید آزاد ساختند ولی پیروان بهاء چند ماه و چند سال در زندان باقی بودند و آن چنان که ازلیها می‌گویند به واسطه «اصفر ذی الوجیهین» یعنی لیره زرد آزاد شدند. پس از سقوط ازلیان بابیان به رهبری حسینعلی بهاء با جلب قلوب بعضی از وجوه بابیان و خوش رفتاری و حسن تدبیر پسر بزرگ بها عباس افندی ملقب به غصن‌الله الاعظم در زمان حیات پدرش و به عبدالبها بعد از ممات او تقویت شد که بر اخبار امم و ملل داشت، نیروی بزرگی در جلب قلوب و استحمار پیدا کرده بود و می‌توانست با هر طائفه‌ای موافق ذوق و سلیقه آنها وارد بحث شود. اعتقاد بر اینست اگر عباس افندی نبود؛ پایه‌ای به آن سرعت برای بهائیان برقرار نمی‌شد. زیرا وی در سیاست و تدبیر ید طولائی داشت. مرام بهاء روبره ترقی گذاشت و خودش نیز به تدریج و قدم به قدم بالا رفت، از باب ارتقاء به مهدویت و از مهدویت، به ولایت مطلقه و از آن نبوت عامه و خاصه و از آنجا به مقام ربوبیت و از آنجا به مقام الوهیت و سپس به جائیکه نهایت ندارد بالا رفت؛ چنانکه از کتب و اقوال و افعال وی بر این مراتب اطلاع پیدا خواهیم کرد.

پس از این پیش آمد بهاء سعی و کوشش نمود تا دعوت و شریعتش را در عالم انتشار

دهد. بدین جهت دعوات بسیاری سرأ به بلاد ایران و دعاتی علناً به قفقاز فرستاد؛ زیرا حکومت روس سیاست خود را در آن می‌دید که آنها را تقویت کند تا به وسیله آنان اغراض خویش را انجام دهد به این جهت آن حکومت آنها را در بلاد قفقاز مساعدت کرده؛ به آنها آزادی کامل داد تا علناً عقاید خودشان را اظهار کنند. که شرح مفصل آنرا از زبان صبحی داستانسرای رادیو ایران و منشی و محرم اسرار عبدالبهاء - خواهیم شنید. آنها در روسیه دو معبد یکی در «بادکوبه» و دیگری در عشق آباد ساختند ولی در بلاد ایران و در کشور عثمانی و هند مخذول شدند و زمانی هم در مصر به وسیله حاج ملاعلی تبریزی، حاج میرزا حسن خراسانی، حاج عبدالکریم تهرانی (که خود و پسرش توبه کردند)<sup>۱</sup> این کار انجام گرفت.

در اوائل ماه محرم ۱۲۶۹ که بهاء و دیگر بابیان با هم وارد بغداد شدند ازل از نظرها پنهان شد ولی وی گاهی محرمانه در اطراف بغداد گردش می‌کرد، پاره‌ای از اوقات به طور ناشناس به بعضی از حرف‌ها مشغول می‌شد، گاهی دیگر به شکل اعراب در بغداد متوقف بود. برخلاف آن بهاء هرگز از بغداد خارج نمی‌شد، وی هر روز در قهوه خانه‌ای که در کنار دجله بود جلوس می‌کرد و مانند یکی از خود بغدادی‌ها با مردم صحبت می‌نمود. بعد از مدتی که از این ماجرا گذشت، اوضاع تغییر کرد.



بایبانی که در ایران بودند شروع به مهاجرت کردند تا آن که چند صد تن از آنها در بغداد حمایت شدند، ولی نمی دانستند چه بکنند، با چه کسی انتساب حاصل کنند و در مقابل چه شخصی خاضع باشند؛ زیرا هر کدام از وجوه آنها برای خودش داعیه ریاست و زعامت داشت. بهاء نیز از روی غضب با گوشه چشم به آنها نگاه می کرد؛ زیرا در دلش افتاده بود و پیش خود چنین فکر می کرد که روزی زمام این جماعت را در دست بگیرد. به این جهت به کارهای زشت آنها و فتنه و فساد را که برپا کرده بودند و دعوی ریاست و زمامداری را که داشتند، به این برهان که برادرش جانشین و پیشوای شرعی بایبها می باشد، اعتراض می کرد و سعی و کوشش می نمود تا مردم را به سوی برادرش جلب کند در حالی که بایبان به گفتارش



میرزا یحیی صبح ازل با فرزندانش و یکی از اصحابش

در شهر ماغوسا در جزیره ی قبرس، ۱- صبح ازل

۲- پسرش میرزا عبدالعلی ۳- پسرش میرزا رضوان علی

۴- میرزا عبدالاحد زنجانی که پدرش در واقعه ی زنجان کشته شد

ایمان نداشتند جانشین برادر و نیابت خودش را قبول نمی‌کردند.<sup>۱</sup> به این جهت آتش بغض و عداوت میان آنها روشن شد، در باطن بعضی بغض و کینه بعضی را در دل داشتند و چیزهایی که قلم از ذکر آن شرم دارد به هم نسبت می‌دادند. قریب به یکسال حال بدین منوال باقی بود. تا این که بابیان چون دیدند بهاء در عزم خود ثابت و تغییری در تصمیم خویش نمی‌دهد لاجرم نسبت به وی سوء قصدی کردند و به خیال کشتن او افتادند و نزدیک هم بود که به مقصود خود برسند ولی بهاء از شدت مقاومت و دشمنی آنها ترسید و ناچار به فرار شد.

میرزا حسینعلی بهاء محرمانه از بغداد خارج شد و به اطراف کردستان عثمانی مسافرت نمود و به طور ناشناس در مزرعه موسوم به «سرگلو» که نزدیک بلده سلیمانیه «شهر زور قدیم» بود اقامت گزید و گاهی به طور محرمانه در لباس درویشان به سلیمانیه می‌آمد، و در محضر شیخ عبدالرحمن رئیس صوفیان آن جا حاضر می‌شد.

مدت دو سال به همین حال باقی بود و آن چه را از متممات پیشوائی آن دسته لازم بود، تهیه می‌کرد. کتاب موسوم به هفت وادی و قصیده و رقائیه را در آن جا نوشت، تا سرانجام بنا به اصرار بعضی از بابیان از بغداد مراجعت نمود و شروع به جمع آوری آن طائفه پراکنده کرد.

در این میان بین بابیان در شهرهای ایران شورشهایی مرتباً بر پا می‌کردند و به مسلمین حمله نموده آنها را می‌کشتند. مسلمین نیز به آنها حمله نموده و از آنها می‌کشتند. کشتار بین بابیان و مسلمانان در کتاب «سیاح» که یکی از کتابهای معروف بابیان است به تفصیل آمده که می‌خوانیم:

و هر چند این طائفه از این وقوعات عظیمه از قتل رئیس و سائره تزلزل و اضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثیر و تزاید نمودند لکن باب چون در بدایت تأسیس بود که قتل گشت لذا این طائفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی خبر بودند، دست به مدافعه گشودند، لکن بعد از رجوع بهاء الله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح حال این طائفه جهد بلیغ نمود، به قسمی که در مدت قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد.<sup>۲</sup>

«چون تعلیم را چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند

اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و رفتار این طائفه بود،  
حال در ایران بر عقاید و وجدان ایشان است.»

پس از نقل این دو جمله از کتب خود این طائفه واضح می‌گردد که آنها چند سال بدون رئیس بودند و بهاء به زیرکی و مساعدت برادرانش مانند میرزا موسی، میرزا قلی و میرزا یحیی (نه دیگر برادرانش که گفته‌های او را پشت سر انداختند) و چند تن از وجوه بابیان توانست بر آنها که باوی در امر ریاست معارضه می‌کردند غلبه حاصل کند پس شروع به جلب نظر و ارشاد بزرگان بابیان کرد و سعی و کوشش نمود تا جماعت او باش را از ترور و کشتار مسلمین و کارهای زشت و نابودکننده‌ای که مورد تنفر قلوب بود باز دارد و نیز در بعضی از سخنانش به طور رمز و اشاره اظهار می‌داشت:

که وی از آن تعلیمات باب که مورد انتقاد خاص نه عوام مردم است عدول کرده و تعلیمات باب را رمز و اشاره به سوی خود قرار می‌داد. در این میان اگر حوادثی از ناحیه بابیان اتفاق نیافتاده بود که این وضع و رفتار بهاء مورد رغبت واقع شود، وقوع بعضی حوادث غیر منتظره از ناحیه بابیها تمام سعی و کوشش بهاء را مانند باد به هدر داد.<sup>۱</sup>

# فصل دهم

تبعید بایبان از بغداد

به اسلان بول و ادرنه



### تبعید بابیان از بغداد به اسلان بول و ادرنه

باب روز اول محرم متولد شد این روز نزد بابیان عید رسمی و آن روز مقدسی می باشد، مجالس جشن و سرور در آن برپا کرده و هر کاری که نفس شهودانی آنها بخواهد و چشم آنان از لذت ببرد به جا می آوردند. از طرفی دیگر آن روز نزد شیعیان روز حزن و ماتم است و از این روز شروع به تأسیس مجالس عزاداری حسین بن علی بن ابیطالب سبط حضرت رسول علیهم الصلوٰة و السلام می کنند و همچنان مجالس سوگواری در همه جا تا روز پانزدهم این ماه بلکه تا چهل روز بعد از عاشورا ادامه دارد<sup>۱</sup>.



عبدالبها و غصن

عبدالبهاء و غصن اظهر در ادرنه، با مشکین قلم و میرزا محمد علی و جمعی از بابیان



با توجه به این اختلاف بابیان در چنین روزی در بغداد در باغی که نزد آنها به باغ رضوان نامیده می‌شود اجتماع نموده، هر نوع از مأكولات و مشروبات و وسائل لهو و لعب و لذات را آماده کرده، زاید بر آن چه در سالهای پیش به جا می‌آوردند اظهار مسرت و تظاهر به مستی می‌کردند. چون این خبر به مردم شیعه بغداد رسید همگی اعم از ترک و فارس و عرب، صرفنظر از دیگر اختلافات همگی اجتماع نموده، چنین گمان می‌کردند که این بساط عیش و عشرت در چنین روزی به منظور دشمنی با شیعیان و استهزاء به مذاهب آنان و عیبجوئی در دین مسلمانان برپا شده است لذا می‌خواستند بریزند و دمار از روزگار بابیان برآوردند، و اگر مداخله عقلاً و دخالت حکومت محل نبود، روز خونینی برپا می‌شد.

و نیز در آن وقت چنین اتفاق افتاد که یکی از بزرگان علماء شیعه به نام شیخ عبدالحسین تهرانی ملقب به شیخ العراقین به عراق آمده بود. نماینده مورد اعتماد دولت ایران هم در آن وقت میرزا بزرگ خان بود. مردم جریان را به نماینده ایران گفتند و آن‌ها هم در این موضوع مشورت نموده میان آنها اتفاق چنین حاصل شد که چون این طائفه برخلاف دین اسلام رفتار کرده‌اند و چون برخلاف معاهده بین دولتین (ایران و عثمانی) در حمایت دولت عثمانی رفته‌اند لذا باید بابیان را کوبید.

سپس با حکومت ایران و وجوه علماء و بزرگان مجتهدین شیعه در عراق شروع به مذاکره تا آنها را مجتمع کنند. پس تمام آنها به جز شیخ اجل شیخ مرتضی انصاری حاضر گشته و به اتفاق آراء تبعید بابیان از عراق عرب حکم دادند و با کمال شدت تبعید آنها را از حکومت ایران و عثمانی خواستار شدند.

از آن به بعد کار از دست فرماندار و ارتش خارج از طرفی به دست سفارت ایران در استانبول (باب عالی) و از طرف دیگر به دست وزارت خارجه و سفارت عثمانی در تهران افتاد، هم بعد از چندی مذاکره آنان اتفاق بر تبعید بابیان به استانبول پیدا کردند، و حکم هم از طرف حکومت عثمانی صادر شد. وقتی کلیه بابیان را جمع نمودند، دوازده شب در باغ نجیب پاشا توقیف کردند آنها را از راه موصل و حلب اسکندریه به استانبول فرستادند. میرزا یحیی هم قبل از آنها به موصل آمد و در آنجا به آنها ملحق شد. باید یادآوری نمود که همانند تهران در بغداد هم میرزا یحیی همچنان از نظر عموم مردم حتی خود بابیان مستور بود و چون آنها مجبور به خروج از بغداد شدند؛ وی قبل از آنها به موصل آمد، و چون از آنجا بیرون شدند؛ میرزا یحیی پیوسته یکی دو منزل از قافله بابیان جلوتر می‌رفت.

بابیان بسیاری از اوقات از بهاء درخواست می‌کردند که در بین راه با میرزا یحیی روبه رو شوند و در این باره اصرار و الحاح می‌کردند ولی بهاء درخواست آنان را اجابت نکرد و بدین

منوال رفتند تا به اسلان بول وارد شدند، و آنها را در خانه‌ای که مجاور سفارتخانه ایران بود منزل دادند و قریب به چهار ماه در آن جا اقامت کردند.

مدت توقف بهاء در بغداد دوازده سال بود. نزدیک به دو سال بعد از سال اول تبعید شاه به بغداد در کوههای کردستان بود و بقیه این مدت را در عراق عرب به سر برد.

در آن وقت سفیر دولت ایران در قسطنطنیه میرزا حسین قزوینی شهیر بود که بعد از آن بر مسند صدارت قرار گرفت. میرزا حسین قزوینی از سفارت ایران یا «باب عالی» درخواست کرد که بابیان را به دورترین بلاد خاک عثمانی تبعید کنید و پس از مقرر کردن ماهیانه مرتبی از طرف حکومت عثمانی آنها را به ادرنه که آنرا در اصطلاح بابیان «ارض سر» می نامند تبعید کردند. این جریان در سال ۱۲۸۰ هـ واقع شد.

پس از استقرار بابیان در ادرنه پرده‌ها بالا رفت راز نهانی آشکار شد، بهاء از جا برخاست و صریحاً مردم را به سوی خود دعوت نمود و میرزا یحیی را، مانند هسته میوه‌ای که میوه خورده از دهن بیرون می‌اندازد، به دور انداخت. از همین جا میان آن دو برادر و پیروانشان زد و خوردها، جنگ و نزاع‌ها و کشتارها در جریان آمد و اختلافات علنی گردید. از همین رو فقط بابیان به دو گروه تقسیم شدند: گروهی به طرف حسینعلی بهاء رفتند



تصویری از صبح ازل و فرزندانش در قبرس

خود را در بدو امر ملقب به «ایشان» کرده بود (و این لقبی بود که رؤسای طائفه ترکمن در

ترکستان بدان ملقب بودند) پس از آن خود را ملقب به «ذکر» کرد که آنرا از قول خدای تعالی «انا نحن نزلنا الذکر و انا الیه لحافظون» گرفته بود. پس خود را «به طلعت مبارک» و سپس به «جمال قدم»، «حق» و «بهاء» نامید و این لقب اخیر برایش باقی ماند. و این لقب را از دعائی که شیعیان در سحرهای ماه مبارک رمضان می خوانند که از جمله آنست اللهم انی استک من بهائک... گرفته است و بدین جهت پیروان حسینعلی را بهائی گویند.

ازلیها: گروه دوم طبق قرار اول، بر ارادت به میرزا صبح ازل باقی ماندند.

اعتقاد ازلی ها در مورد صبح ازل آن است که او خلیفه و جانشین باب است نه بهاء زیرا بهاء خود وکیل میرزا یحیی بوده و هیچ گونه سمت مستقلی نداشته است. بدین جهت پیروان او را بابی ازلی بابیانی که منسوب به بیانند می گویند. رقابت آتش جنگ و جدال میان آن دو گروه میرزا یحیی را از خواب غفلت بیدار کرد و دانست که آن کلاه دراز درویشی را که برادرش بر سرش گذاشته بود چه کلاهی بوده است که البته دیگر کار از دست رفته بود، زیرا بهاء به نام یحیی و به عنوان وکالت او قلوب اکثر بابیان را به سوی خود جلب کرده بود. کار که به این مرحله رسید لاجرم یحیی هم قیام کرد در حساب برادر خود مناقشه و مذاقه به کار برد و کار به آنجا کشید که آن دو برادر مخفیانه زهر در غذای هم بریزند پس یحیی (چنان چه بهائیان می گویند) در غذای بهاء زهر ریخت و بهاء [چنان چه بابیان می گویند] در غذای یحیی زهر ریخت و خواست او را با سلاح سفید بکشد ولی هر دو از مرگ نجات یافتند.<sup>۱</sup> چون هر دو در خانه بودند لاجرم بهاء یحیی را از خانه بیرون و خودش با همت خستگی ناپذیری استقلال در کار پیدا کرد و شروع به ارسال مراسله، نامه ها و نشریاتی برای بابیان نمود مبنی بر اینکه او است آن شخص زنده ای که سزاوار رهبری مردم است و او است که در کتب باب به عنوان «من ینظره الله» به وی اشاره شده، بلکه او بوده است که از زبان باب سخن می گفته و بلکه او بوده است که باب را فرستاده، چنان که قبل از باب مظاهر دیگر خود مانند زردشت و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد را فرستاده است!!.

و سپس شروع به تألیف کتاب قانونی که نام آنرا «اساس اعظم» گذاشت، کرد.

میرزا حسینعلی بهاء در همان جا نامه ای برای ناصرالدین شاه نوشت ولی آن را در سال

چهارم ورودش به عکا به وسیله میرزا بدیع خراسانی برای شاه به این شرح فرستاد.

از بد اقبالی حامل نامه چنان شد که؛ وقتی در اثناء صید و شکار با شاه روبرو شد، ناگهان

به طوری غیر عادی فریاد کرد: پادشاهها! قد جتک من سبأنباء

یقیناً پس اطرافیان شاه وحشت کرده، او را گرفتند و به قتل رسانیدند.<sup>۱</sup>

این نامه هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی نوشته شده است:

«شاهها! من از عباد بودم و بر مهاده [گهواره] خوابیده بودم، نسیم سبحان بر من وزید و علم ما کان را به من تعلیم کرد. این علم از خود من نمی باشد بلکه از طرف خدای عزیز علیم می باشد. به من امر فرموده که میان آسمان و زمین فریاد کنم، بدین وجه چیزی که اشک عارفان را جاری می کند بر من نازل شده من علمی که نزد مردم می باشد نخوانده ام و در مدرسه ها وارد نشدم، از مردم شهری که من در آن بودم سؤال کن؛ تا بدانی که من از دروغگویان نمی باشم. این برگی است که بادهای مشیت پروردگار عزیز حکیم تو آن را به حرکت در آورده است.»  
و از جمله عبارات آن نامه اینست:

«شاهها اگر صدای قلم اعلا و آواز کبوتر بقارا بر شاخهای سدره المنتهی بشنوی که خدای موجد اسماً و آفریننده زمین و آسمان را ذکر می کنند، هر آینه تو را به مقامی که، جز تجلی حضرت معبود دیده نمی شود، میرساند و خواهی دانست که پادشاه در پیش تو کوچکترین چیزی خواهد بود که آن را برای هر کسی بخواهی و می گذاری و به سوی افقی به انوار روجه الله روشن است توجه می کنی...»

پادشاهها قسم به خدا اگر آواز کبوترانی که با الحان گوناگون بر شاخه های درختان به امر پروردگار رحمن تو آوازه خوانی می کنند بشنوی هر آینه پادشاهی را پشت سر خواهی

ما قرنت ما عندنا من العلم وما دخلت البلاد من فاسط  
المدينة التي كنت فيها لئن ان لست من الكاذبين هذا  
ورقة حركتها اربع مشقة راتب العزيم السيد هلال السفا  
عند صوب رياح طامضات لادعنا لالامنا والمضاد  
لمن حركها كمن يدب لير العدم و هو نلقا العدم قدجا  
اسره المرود انطق بذكر من العالمين ان لال ان لا كذا  
نلقا اسره قلسن بدل ذلك العزيم هل بعد  
اخذ ان يتكلم نلقا نفسه فاعجزه عليه العشا  
من كل وضع وشريف لا يزال يعلم العلم اسره العدم  
الان كان مؤتمرا من لدن مقتدر فدير فاطم العزيم  
الاعل ويقول لا تخف ان افخر حشر السلطان ما فقه  
ان قلت بين اصبح و بين الزمان لم يشرق من لوقته  
من العدم لا احسان كذالك كان الحكم من لدن الحكم  
منزلة قل بالسلطان فانظر بطرف العدل اللغلام ثم  
اسم الحق يا ورد طبه ان الله قد جعل ظله بين العشا  
دائمة قد دونه ان في البلاد ان الحكم يشاد بين الذين  
من دون عيشة ولا كآية غير ان الله من ذوات جوده  
لانهم هم والعدل جعلت لفضل من اراد ان يتكلم في  
الفضل ويقبل اليه بين العدم كان ذلك على القول  
الاسلان ٦٨

بإسقاط ما وضع من العلم الاصل وما يدور في العالم  
انسان سدة النور في ذكره وسيدنا وخالق العزيم  
ليبلغ العاشق الا ترى في الوجود الا على حضرة العزيم  
اضوي عنده تصغر انوار وتوحيش ان كان الورد اسجلا  
و اعلم ان الملك انما لا يصغر ان العلم هو العلم الالهي  
اللا الاصل من الدنيا العاشق الا ترى ان في العلم  
لمن يهتد سعوا و من الناس من قال ان العلم ما الاله العاشق  
و نامر ان الله اراد الدنيا نفسه سيد الذي ما صرنا في  
الان من علم في العلم و جعله كذالك الاحسان في العلم  
الذي ما اطلعها اسر الله انه قد كان على القول انما  
انضرت فيما العزيم في دم من الالدي فضع في العاشق  
العلم هو العزيم في العاشق ان كان من العدم و هو  
لا يرى نفسه الحيوة في الال من العلم و يدان العاشق  
يكون العاشق في العاشق انما العاشق هو العاشق  
يريد ان لا يجر من كلفهم من العاشق و منهم من قال ان  
سيد الذي يهدى كل حيا لاله الاله العاشق انما العاشق  
المدني انما العاشق انما العاشق انما العاشق انما العاشق  
دجه من لكون ذلك العاشق انما العاشق انما العاشق  
التوحيد و هو انما العاشق انما العاشق انما العاشق

لوح استغاثه ی میرزا حسینعلی بهاء به ناصرالدین شاه قاجار انداخت و به سوی منظر بزرگی که کتاب فجر از افق آن دیده می شود توجه خواهی کرد و

۱- جمله ایست که هدهد به سلیمان گفت یعنی از شهر سبا خبر قطعی آورده ام.  
۲- زعیم الدوله، مفتاح، باب الابواب، ص ۲۲۶.



آن چه را در نزد تو می باشد برای به دست آوردن آن چه در نزد خدا موجود است اتفاق خواهی کرد، زیرا نفس خود را در مقام عالی عزت و استعلا و منزلت سامی عظمت و استغناء خواهی دید این چنین در ام البیان از قلم رحمن مسطور گشته خیری نیست در ملک و دولتی که امروز در دست تو می باشد؛ زیرا فردا به دست غیر از تو خواهد افتاد.

آن چه را خدا برای اصفیاء خود برگزیده برای خویش اختیار کن؛ زیرا خدا در ملکوت خود پادشاهی بزرگی عطا خواهد فرمود...» تا آخر آن چه در این رساله طویله ذکر نموده است. به هر حال در نزاع دو برادر چون کار اصیل و وکیل یا وکیل و اصیل (چنان که آن دو فرقه می گویند) به مجادله بلکه به مقابله کشید، یکی از بزرگان بابیها به نام سید محمد اصفهانی به دسته میرزا یحیی پیوسته، شروع کرد که حقیقت امر را چنانچه عقیده خودش بود روشن کند و پرده از روی کار بردارد، در این بین یاران میرزا یحیی پیوسته مراقب اعمال بهاء و فرصت او بودند هر چه را بهاء راست می کرد آقا کج می ساخت و هر چه را درست می کردند با مهارت مخصوص به خود می شکستند. بعد از این جریان آقا جان بیگ مراغه ای آذربایجانی ایرانی ای که در قشون عثمانی دارای درجه «امیر آلائی» بود به میرزا یحیی پیوست که با پیوستن وی مصیبت بزرگتر شد تا کار بدان جا رسید که بیم شورشهای خونینی می رفت که در اثر آن روابط دولتی نزدیک بود تیره گردد.<sup>۱</sup>



# فصل یازدهم

بہائیت و سیاست حمایت

پیگانگان

## بخش اول: حمایت روسیه تزاری

حمایت روسیه تزاری از همان اوان پیدایش بابیه قبل از هر دولت دیگری علنی شد. حمایت صریح تر آن دولت در جریان شورش های بابیان در خلال سوء قصد علیه جان ناصرالدین شاه سرآغاز روندی گردید که پای بیگانگان را به این ماجرا کشانید. دامنه دخالت روسیه به جایی رسید که سفیر آن کشور - شخص دالگورکی - برای نجات جان میرزا بهاء - پایه گذاری فرقه بهائیت - پا در میانی نمود و فرستاده خود را با وی همراه کرده تا به سلامت از ایران خارج شود. (شرح مستند آنرا در فصل های گذشته خواندیم). گرچه مدارک و اسناد گواه برآنند که این بابیان بودند که خود نخست به سوی دولت تزاری دست دراز کردند و این شخص میرزا حسینعلی بهاء بود که بنا به گفته دخترش درخواست نمود تا در جوار سفارت روسیه پناه جوید، با تمام این احوال این واقعیت را نمی توان نادیده انگاشت که سفارت روسیه تزاری خود راه را برای کشانیدن بابیان به آن جا هموار نمود و این دولت روسیه تزاری بود که برای بابیان همه گونه امکانات در خاک خودش فراهم آورد تا بابیان و بعداً بهائیان بتوانند فعالانه به تبلیغ و دیگر امور بپردازند. اسناد زیر، گوشه ای از این واقعیت و روند را ثابت می کند:

## اسناد وزارت خارجه دولت روسیه تزاری

گزارشهای سفیر روس در تهران راجع به بابیان به وزارت امور خارجه (روسیه)

## سند شماره ۱

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۸ صفحه ۴۹/۵۰ گزارشهای سفیر دولگورکی به وزیر

امور خارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ [برابر با ۱۴ بهمن ۱۲۲۶ شمسی] شماره ۶

از چندی قبل تهران در حالت پر اضطرابی به سر می برد شخص سیدی که در اینجا معروف است به باب و چندی پیش از شهر اصفهان به علت ایجاد ناراحتی اخراج شده بود و سال گذشته بنا به اصرار این جانب او را از سرحداتی ما که به آن نواحی سرنگون شده بود دور کرده بودند جزوه اتی انتشار داده و در آن پیش گوئی کرده است که در آتیه نزدیکی تراکمه به این جا هجوم آورده و شاه مجبور به ترک پایتخت خواهد شد. این گونه پیش گویی ها تأثیر عمیقی در ملتی زودباور مانند ملت ایران دارد.

وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن می رود [پیش گوئی باب] از هم اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی در مردم کرده و آنان با وحشت انتظار خاتمه سال را که زمستانش خیلی سخت بود، دارند.

## سند شماره ۲

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ [برابر با سال ۱۲۲۶ شمسی] صفحه ۳۶۰  
گزارشهای سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ [برابر با ۴ آذر ۱۲۲۶  
شمسی] شماره ۹۶

این جانب تاکنون چند مرتبه به وزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که باب  
معروف است گزارش داده‌ام این فاناتیک به علت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که  
در نتیجه فشار این جانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه در یکی از دهات اطراف  
ارومیه تحت نظر می‌باشد.

شخص مذکور خود را نائب امام دوازدهم معرفی می‌کند و عقائد مضرة او طرفداران  
زیادی پیدا کرده و سه روز قبل به من اطلاع دادند که طرفداران باب بین ساری و بارفروش به  
اهالی مازندران حمله ور شده و در حدود صد نفر را به قتل رسانیده‌اند و در بین مقتولین نام  
مصطفی خان سر کرده ایالت نیز دیده می‌شود.

پس از مشورت امیر (مقصود صدر اعظم) با و عده‌ای از اعیان مازندران که در حال حاضر  
در تهران می‌باشند تصمیم گرفته شد که برای سرکوبی این فرقه بی بندوبار از قوای نظامی  
استفاده شود و به شاهزاده ملک قاسم میرزا دستور داده شده است مراقبت بیشتری در حفاظت  
رهبر این خلال گران نظم اجتماعی مبذول دارد.

## سند شماره ۳

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۹ صفحه ۲۳-۳۲ گزارشهای سفیر دولگورکی به  
وزیر امور خارجه نسلرود تهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ [برابر با ۷ بهمن ۱۲۲۷ شمسی] شماره ۹  
اوضاع مازندران خیلی وخیم شده است طبق اطلاعات واصله در حدود دو هزار نفر از  
اصحاب بر ضد حاکم مازندران قیام کرده‌اند و در نتیجه حمله آنان مهدی قلی میرزا حاکم  
مازندران فرار اختیار کرده است و دو نفر از شاهزادگان داور میرزا پسر ظل السلطان و حسین  
سلطان میرزا پسر فتحعلی شاه در منزلی که بایبان آتش زده بودند تلف شده‌اند و همچنین پسر  
شاهزاده ملک آقا عبدالله میرزا کشته شده است.

سردار عباس قلی خان لاریجانی که از طرف دولت مأمور مؤثری معمول نداشته و اظهار  
داشته که با قوایی که در اختیار دارد قادر به مقابله با بایبان نیست.

طرز رفتار شخص نامبرده [سردار عباس قلی خان] با اینجانب در موقع اقامت او در تهران  
که در گزارشهای تاریخ ۱۲ دسامبر سال گذشته به عرض رسیده شاید مفتاحی باشد برای پی  
بردن به عمل اخیر او در مازندران.

باری به هر سو نظر می اندازی نهضت انقلابی مشاهده می شود.

#### سند شماره ۴

پرونده ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحه ۵۶-۶۸ گزارشهای سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ [برابر با ۲۱ بهمن ۱۲۲۷ شمسی] شماره ۱۳ اخبار واصله از مازندران از سابق و حشتناک تر می باشد. بابیان که روز به روز تعدادشان در آذربایجان و تهران رو به افزایش است طوایف سواد کوهی و هزار جریبی را تار و مار کرده اند آنان [بابیان] با در دست داشتن شمشیر در حالی که خود را آماده استقبال مرگ کرده اند حمله می کنند و حمله خود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازدهم (مهدی) می باشد شروع می کنند که ترس فوق العاده در بین اهالی مازندران ایجاد کرده.

این فرقه در دو جناح مبارزه خود را شروع کرده اند بدین معنی که هم بر ضد دولت و هم بر ضد علما قیام کرده اند. ضدیت با علما به علت آن است که آنان معتقدند که علما قادر نیستند احکام قرآن را اجرا کنند و مخالفت با دولت به سبب جلوگیری از حاکمیت روحانیت می باشد. شنیده می شود که عباس قلی خان لاریجانی در خفا به بابیان پیغام داده که او اقدام به حمله نمی کرد لیک چون مجبور به اطاعت امر شاه است چنین وانمود خواهد کرد که با آنها مشغول مبارزه می باشد لیک سردار لاریجانی به قول خود وفا نکرد و وقتی که بابیها متوجه شدند که نامبرده آماده حمله به آنان شده آنان پیشدستی کرده و چندین صد تن از افراد او را به قتل رسانیدند که در بین آنها افراد سرشناس و دو تا از برادرزاده های او بوده اند.

پس از این واقعه عباس قلی مدعی شد که نمی تواند با قوایی که در اختیار دارد با این فاناتیک هایی که دشمن خونین طائفه او شده اند به مقاومت و مبارزه پردازد و از دولت خواستار شده که کمک مؤثری به او بشود.

حاکم ایالت نیز توجه امیر یا صدراعظم را به این نکته جلب کرده است که برای سرکوبی آشوبگران لازم است چند هنگ سرباز مجهز با توپ به مازندران ارسال گردد.

صدراعظم در این باره با میرزا محمدخان گلپادی مشورت می کند ولی میرزا محمدخان اظهار می دارد که فرستادن قوای دولتی به مازندران نتیجه اش آن خواهد شد که اغتشاشات و حالت انقلاب به تمام نقاط مازندران سرایت خواهد کرد و اهالی محل در این صورت با بابیان همدست خواهند شد با وجود این نظریه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی و توپ به آنجا بفرستد.

#### سند شماره ۷

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ [برابر با هفتم فروردین ۱۲۲۸ شمسی] صفحه ۱۶۲ گزارشهای سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۸ مارس ۱۸۴۹ شماره ۲۷ از قرار

معلوم از ارسال قوای نظامی به مازندران خودداری شده است و سلیمان خان افشار برای تحقیقات و دادن گزارش امر به دولت به آن صفحات حرکت کرده است و از موقعی که تصمیم گرفته شده که مأمور مخصوص را برای رسیدگی به عملیات و رفتار عیسی خان به گیلان بفرستند کمتر صحبت از نارضاییهایی که بین رجال این ناحیه بود، شنیده می‌شود.

### سند شماره ۸

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ [برابر ۱۲۲۸] صفحه ۵۳-۵۴ گزارشهای سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۱ آوریل ۱۸۴۹ [برابر با ۲۱ اردیبهشت ۱۲۲۸ شمسی] شماره ۳۲

طبق اطلاعات واصله از مازندران سلیمان خان افشار که مأمور بوده با نصیحت بابیان را وادار به اطاعت بکند در مأموریت خود موفقیت حاصل نکرد و همچنین حمله سردار عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان که به منظور تسخیر استحکامات بابیان که تعدادشان به مراتب کمتر از قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلااثر مانده و درگیر و دار زد و خورد سردار در ناحیه کتف زخمی شده است.

### سند شماره ۹

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ [برابر با ۱۲۲۸ شمسی] صفحه ۹۳ گزارش سفیر به وزیر امور خارجه نسلرود مریم آباد ۵ مه ۱۸۴۹ [برابر با ۱۵ اردیبهشت ۱۹۶۸ شمسی] شماره ۳۶

طبق آخرین گزارش هایی که به دولت پادشاهی رسیده موفقیت هایی در راه مبارزه با بابیان به دست آمده و به نگرانی های دولت خاتمه داده است بنابه اظهارات صدر اعظم موقعی که این فاناتیک ها (بابیان) از قلعه کوچکی که در اختیار داشته اند خارج می شده اند قوای عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان با آنان وارد نبرد شده در نتیجه زد و خوردی که روی داده هزار و سیصد نفر کشته در میدان جنگ دیده شده در نتیجه زد و خوردی که روی داده هزار و سیصد نفر کشته در میدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند (و به عقیده این جانب نظریه آنان وارد بیشتر قابل قبول است) که بابیان را برای مذاکرات دوستانه به خارج قلعه دعوت کرده اند و موقعی که آنان از قلعه خارج می شده اند قوای سلیمان خان به آنها حمله ور شده و کشتار بی رحمانه ای صورت گرفته است.

آن جانب ممکن است این طور فکر کنید که موفقیتی که به دست دولت آمده خیلی مهم است نباید از نظر دور داشت که در مسائل مذهبی به خصوص موقعی که با فاناتیسم توأم باشد عدم موفقیت و نارضایی تولید روح سرکش کرده و قدرت و مقاومت را زیاده تر می کند.



## سند شماره ۱۰

پرونده شماره ۱۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحه ۱۰۵-۱۰۰ گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ [برابر با ۲۴ بهمن ۱۲۲۸ شمسی] شماره ۱۱

به مناسبت واقعه قتل فجیعی که چند روز پیش در میدان بزرگ تهران اتفاق افتاده افکار عمومی تحریک و یک نوع حالت بہت زدگی حکم فرما می باشد.

این جانب قبلاً یک مرتبه دیگر نیز متذکر شده بودم عملی که برای از بین بردن بابیان در سال گذشته در مازندران به وسیله قوای دولتی تحت سرپرستی مهدی قلی خان صورت گرفته بود باعث تشدید فاناتیزم آنان خواهد شد. از همان موقع دولت متوجه شده بود که تعداد آن (بابیان) در تهران روز به روز زیادتر می شود. این عناصر پای بند اصول مدنیت نیستند و مالکیت افرادی را که جزو فرقه آنان نیستند محترم نمی شمارند و فوق العاده خطرناک می باشند. وزارت ایران چون نظام اجتماعی را در خطر می بینند بر آن می شوند که عده ای از پیروان این فرقه رادستگیر و اگر در بازپرسی اعتراف به ایمان خود بکنند بلافاصله آنان را به قتل برسانند. از جمله هفت نفر از دستگیر شدگان که به هیچ وجه حاضر نشده بودند ایمان خود را کتمان کنند (تعداد بابیان در پایتخت از چندین هزار تجاوز می کند) مرگ را با آغوش باز استقبال کردند و مسرتی که در موقع کشته شدن آنها از خود نشان دادند نشان فاناتیزم آنان است که به اعلی درجه خود رسیده است (وزیر امور خارجه ایران میرزا محمد علی اظهار می داشت که این اشخاص به هیچ وجه هیچ گونه اعترافی نکرده اند فقط سکوت آنان را حمل بر کفر کرده اند) جای تأسف است که اولیای امور آن بصیرت را ندارند که بفهمند که این گونه اقدامات قادر به خاموش کردن احساسات مذهبی و فاناتیزم نمی باشد به خصوص که در اینگونه موارد به هیچ وجه موازین عدالت در نظر گرفته نمی شده و برای ترسانیدن مردم هر کس بدستشان برسد مورد مجازات و قتل قرار می دهند. عده ای از بابیان که تحت رهبری سید یحیی که خود را شاگرد باب معروف می داند با عده ای از لوطیان یزدی تولید اغتشاشات پر اهمیتی در شهر یزد کرده بابیان نامبرده به مقر حکومتی حمله کرده و هشت نفر از سربازان را به قتل رسانده و ۲۶ نفر را زخمی کرده اند و نائب آقا فرار اختیار کرده و استعفای خود را تقدیم دولت کرده است.

از موقعیکه لوطیان اصفهان شهر را ترک کرده انتظامات شهر به حال عادی برگشته لیک باید متذکر شد که طوقی که دولت برای اعاده نظم و آرامش به کار می برد زیاد مورد اطمینان نمی تواند باشد و نمی توان امیدوار بود که آرامش دائمی برقرار شده است. سید اسدالله پسر حاجی سید محمد باقر آقا مجتهد معروف با عده ای از بابیان با صواب دید سپہدار حاکم اصفهان از اصفهان به عزم تهران حرکت کرده به امید آن که در تهران مورد عفو شاه قرار خواهند گرفت

لیک پس از طی سه منزل قوای دولتی که برای تعقیب و سرکوبی آنان فرستاده شده بود به آنان رسیده و عده‌ای از آنان را به قتل رسانیدند. عده‌ای محدود مانند نواب و دیگران خود را به قم رسانده و بست اختیار کردند. عده‌ای هم به سمت خراسان فرار اختیار کردند اما دسته‌ای موفق شدند خود را به تهران برسانند، منجمله لوطی مشهور به میرزا عبدالحسین با همراهان خود که در حدود پنجاه نفر بودند به تهران وارد و در مسجد شاه مقرر گردیدند و عده‌ای را که دولت به آنان دسترسی پیدا کرده بود مستقیماً به زندان روانه ساختند.

[این گزارش سفیر زیاد روشن نیست.]

سند شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۱۳۷ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ [برابر با ۱۱ اسفند ۱۲۲۸ شمسی] شماره ۱۶ در این جا شنیده می‌شود که بابیان در نظر دارند دست به عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران زده تولید ناامنی کنند و چون عقائد مضره این فرقه در بین توده ملت طرفداران زیادی پیدا کرده دولت در حال نگرانی به سر می‌برد.

در زنجان (به بین راه تهران و تبریز است) تعداد بابیان به دو هزار نفر می‌رسد و تبلیغات آنان در بین اهالی تولید نارضایتی فراوان کرده است.

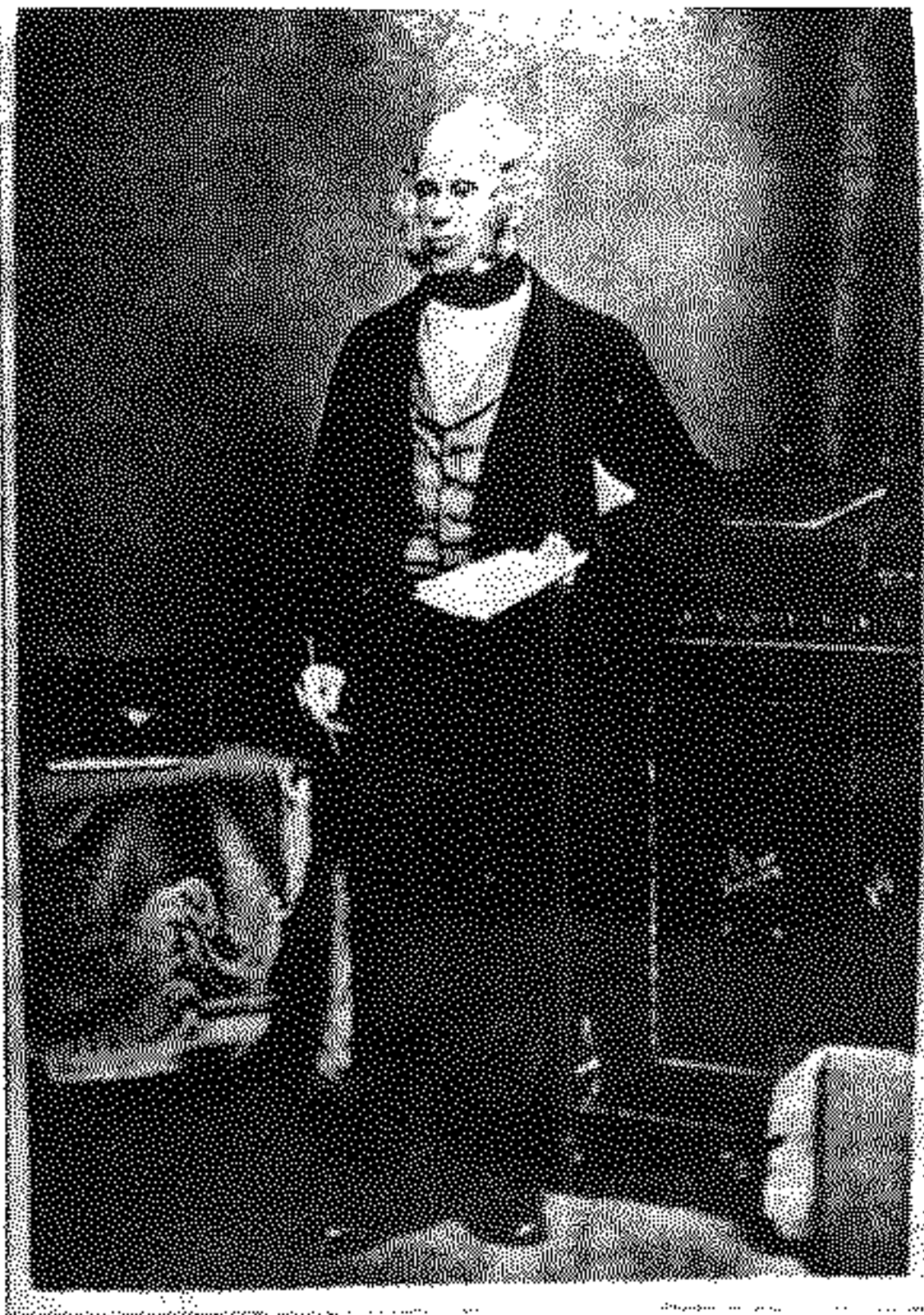
### سند شماره ۱۳

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۳۸۳ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ [برابر با ۲۰ خرداد ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۴۸ خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف از اصول دین و عدم مراعات قوانین قرآن می‌نمایند و عقائد فاناتیزم پیروان این فرقه روز به روز نفوذ بیشتری در مردم پیدا می‌کند. چندی پیش دوباره در زنجان تولید اغتشاش کرده و عده زیادی از اهالی محل را به قتل رسانده و قوای دولتی قادر به جلوگیری از عملیات آنان نبوده‌اند و این عدم موفقیت قوای دولتی بار دیگر ثابت می‌کند که اقدامات شدید دولتیان از فاناتیزم آنان نکاسته بلکه کمک به تشدید آن می‌کند.

### سند شماره ۱۴

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۰ صفحه ۴۳۴-۴۳۵ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه (سیناوین)<sup>۱</sup> مریم آباد ۳ ژوئیه ۱۸۵۰ [برابر با ۱۲ تیر ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۵۳ از

۱- از گزارش سند چنین استنباط می‌شود که از سند شماره ۱۴ به بعد مورخ سوم ژوئیه برابر با... به جای وزیر خارجه نسلرود، فرد دیگری به نام سیناوین مورد خطاب است.



موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرماست همچنین با اقدامات مؤثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده فیروز میرزا برای جلوگیری از عملیات بابیان به کار برده شده است فعالیت آنان فوق العاده محدود شده است.

لرد پالمستون از سفیر<sup>۱</sup> خود در ایران خواستار شده است که گزارش

لرد پالمستون که از سفیر خود در تهران خواست

گزارش کاملی راجع به جریانات باب بنویسد

مبسوطی راجع به عقائد این فرقه برای او بفرستد و اینجانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور در اختیار من گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم.

فیروز میرزا موفق شده است به دستگیری و محبوس ساختن سید یحیی که یکی از رهبران انقلابی این فرقه میباشد و در نتیجه افراد او که در حدود چند هزار نفر بوده‌اند پراکنده و متفرق شده‌اند.

همچنین فیروز میرزا مبارزات شدیدی علیه پسر ایلخانی شیراز شروع کرده نامبرده با اقدامات و عملیات خودسرانه در اولیای دولت تولید نگرانی و عدم اطمینان کرده بود.

لطفعلی خان [که مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد] را به چوب بسته و کتک مفصلی به او زده‌اند و باید امیدوار بود که این تنبیه شدید اثرات نیکویی در بر داشته باشد. راجع به اعاده نظم و آرامش در زنجان که بابیان در آن جا ایجاد اغتشاش و ناراحتی کرده‌اند دولت مجبور است متوسل به قوای نظامی بشود چون که از کلیه اقداماتی که تاکنون برای قضیه به طور مسالمت‌آمیز به عمل آمده نتیجه گرفته نشده است از قرار معلوم رهبر این فرقه را که معروف است به باب و تا به حال در مجلس در ارومیه تحت نظر بوده است به امر دولت در تبریز اعدام

۱- منظور از سفیر انگلستان است که در آن زمان کلنل شیل بود.

شده است.

### سند شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۷۱-۴۷۰ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین مریم آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ [برابر با ۸ مرداد ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۵۹ کلیه اقدامات دولت برای تسلیم شدن بابیان در زنجان بی نتیجه مانده و ملا محمدعلی به عده‌ای در حدود سیصد نفر از این فاناتیک‌ها در یکی از محله‌های شهر سنگربندی کرده و باعث وحشت اهالی شده است. امیر سرانجام مجبور به اتخاذ تصمیم شدید شده و محمدخان بیگلربیگی سابق را با دو هزار سرباز و توپ به زنجان فرستاده است.

سند شماره ۱۶

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۶۲ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین، مریم آباد ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰ [برابر با ۲۳ شهریور ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۷۴ اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که با جان خود بازی می‌کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می‌دهند و از عهده دفع حملات محمدخان به خوبی بر می‌آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می‌کنند.

رهبر آنان محمدعلی به سفیر ترکیه سمیع افندی و همچنین به کلنل شیل (سفیر انگلیس در ایران) مراجعه و از او خواهش و ساطت کرده است لیک همکار انگلیسی معتقد است که بعید به نظر می‌رسد که دولت ایران حاضر بشود دول خارجی در این مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شماره ۱۷

پرونده شماره ۱۳۴ تهران سال ۱۸۵۰ صفحه ۵۷۹-۵۷۵ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ [برابر با اول مهر ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۷۶ یگانه مسئله‌ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان می‌باشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موفق به از بین بردن یک مشت فاناتیک نشده‌اند به همین جهت تصور می‌کنم آن جناب علاقمند باشند به طور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کنند و بدین منظور نامه غلامباشی سفارت را که در معیت عزیزخان به زنجان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم می‌دارد.

## قسمتی از نامه غلامباشی

... در قزوین پسر وزیر میرزا موسی با عده‌ای سوار و کدخدا به استقبال ما آمده با تشریفات خاصی که در خور مقام او باشد (مقصود عزیزخان) وارد شهر شدیم در این جا چاپار امیر فرمانی مبنی بر لزوم اقدامات مؤثر و خاتمه دادن اوضاع زنجان و ماندن در محل تا اتمام کار مشارالیه کرد. موقعی که ما به سلطانیه<sup>۱</sup> رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد قوای نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتیم آنان از حاکم تبریز محمدخان گله فراوان داشتند و اظهار می‌کردند که بدون وجود او تا کنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود.

در روز جمعه سیزدهم ماه از سلطانیه حرکت و وارد زنجان شدیم حاکم زنجان اصلان خان و بیگلربیگی تبریز محمدخان و سران نظامی به استقبال ما آمدند در این جا آزادان باشی با حالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرار داد و گفت شما خجالت نمی‌کشید از آن که مدت پنج ماه است شخص ملایمی را محاصره کرده و هنوز نتوانستید او را دستگیر کنید من فردا او را وادار به تسلیم خواهم کرد. آزادان باشی نامه‌ای گله آمیز به ملا محمد نوشته و او را به علت قیام بر ضد شاه سرزنش کرده و به او پیشنهاد کرده بود با او به تهران بیاید و وعده داده بود که از شاه و امیر عفو او را به دست خواهد آورد. این نامه به وسیله نجف قلی خان از اهل ایروان برای او فرستاده شده بود لیک ملا محمدعلی به پیشنهادهای آزادان باشی جواب رد فرستاده بود. عزیزخان (آزادان باشی) برای مرتبه دوم همان قاصد را نزد او فرستاد و تهدید کرده بود که اگر تسلیم نشود کلیه دارایی و زنان او نصیب سربازهای دولتی خواهند شد لیک ملا محمدعلی در جواب گفته بود:

من خود پادشاه هستم هر چه از دستت بر می‌آید بکن.

در روز چهارشنبه آزادان قوای خود را در اطراف زنجان صف آرائی کرده و بار دیگر از ملا محمدعلی خواستار تسلیم شد ولی آن اقدام هم مؤثر واقع نشد. سرانجام روز یکشنبه عزیزخان پس از دعوت لشکریان به رشادت فرمان حمله را صادر کرد و توپها همگی به صدا درآمدند لیک

۱- سلطانیه بین خرم دره و زنجان قرار گرفته و گنبد معروف مقبره سلطان محمد خدابنده در آن جا قرار دارد.



به محض آن که سربازها به سنگرها نزدیک شدند ده نفر از آنها کشته و بقیه فرار اختیار کردند. عزیزخان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر کرده اما چون از نتیجه کارزار ناامید شد سوار بر اسب شده در حالیکه به سربازها تأکید می‌کرد که باید در عرض دو روز زنجان را فتح کرد از محل دور شد. پس از حرکت آزادان سربازان از ادامه حمله (از ترس) منصرف شدند. در این موقع سه چهارم شهر در تصرف سربازها فقط یک چهارم شهر در دست ملا محمدعلی بود. خانه‌هایی که در نواحی متصرفی سربازها بود تمام مخروب و چوب و تخته آنها به وسیله سربازها به فروش رسیده بود.

در بازدیدی که از لشکریان شاهی به عمل آمده معلوم شده است که از موقع ورود به زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ و زخمی از ۲۰۰ نفر کشته تجاوز می‌کند چادری نیست که در آن سرباز زخمی وجود نداشته باشد کلیه بایبهای را که دستگیر می‌کردند به حضور آزادان باشی آورده و سربازان آنان را به قتل می‌رسانیدند در موقع مسافرت در هر منزل (ایستگاه - توقفگاه) برای آزادان باشی هدایای زیادی (قاطر - شال - نقدینه) می‌آوردند و روی هم رفته عایدات سرشاری نصیب او می‌شود.

### سند شماره ۱۸

پرونده شماره ۱۳۳ تهران صفحه ۵۷۲ گزارش سفیر دولگوروکی سناوین تهران ۶ اکتبر ۱۸۵۰ [برابر با ۱۴ مهر ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۷۸

به عقیده این جانب بسیار به جا بود که دولت قضایای زنجان را جدی‌تر تلقی می‌کرد. اکنون در حدود ۵ ماه می‌گذرد که بایبان با بهترین سربازان شاهی که تعدادشان به شش هزار نفر می‌رسد مشغول جنگ می‌باشند و محمدخان که سه چهارم شهر را در تصرف دارد نتوانسته است محله‌ای را که بایبان سنگربندی کرده‌اند و با رشادت و شجاعت خارق العاده‌ای از آن دفاع می‌کنند، فتح کند.

گفته می‌شود که بیگلربیگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست و سربازانی که تحت فرمان او می‌باشند دارای روحیه فوق العاده ضعیفی بوده و کاری از پیش نمی‌برند.

در این جا به این موضوع هیچ توجه ندارند که در مسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمی‌توان با به کار بردن قوای نظامی حل کرد - بلکه قسمتی محتاج تعمق و سیاست بیشتری است.

### سند شماره ۱۹

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین تهران ۲۶ اکتبر ۱۸۵۰ [برابر با چهارم آبان ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۸۱

بایان هنوز با شدت سابق مشغول نبرد می‌باشند و طبق اطلاعاتی که به دست ما رسیده (از زنجان) سرتیپ فرخ خان که از کرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود به زنجان نزد بیگلربیگی برود گرفتار بایان شده و این فاناتیکها او را آتش زده سوزانده‌اند تعداد باینها را در زنجان در حال حاضر در حدود سه هزار نفر می‌دانند. این اوضاع ناگوار وزرای شاه را مجبور کرده است که دو هنگ تازه نفس به فرماندهی پسر عزیزخان به زنجان فرستاده شود و احتمال می‌رود قوایی که در آن جا فعلاً هستند فرا خوانده شود. شاید به علت آن که در وفاداری آنان تردیدی حاصل شده باشد.

### سند شماره ۲۰

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۹۹ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ [برابر با ۱۸ آبان ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۸۴  
برای قلع و قمع بایان به تازگی قوای جدید به زنجان فرستاده شد. اخیراً حاکم این شهر امیر اصلان خان برادر مادر شاه را متهم ساخته‌اند که رفتار بی رویه او باعث شده است که بایان در مقابل قوای شاهی به این سرسختی مقاومت کنند.

### سند شماره ۲۱

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۲۷۷ و ۲۲۶ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ [برابر با ۷ دی ماه ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۲۶ به اغتشاشات زنجان خاتمه داده است. پس از تقریباً ۶ ماه محاصره قوای نظامی موفق شده‌اند کانون شورش را خاموش کنند بایان تا سر حد امکان از خود دفاع می‌کردند که آنان را نیز قطعه قطعه کرده‌اند. صرفنظر از مخارج مادی این نبرد برای ایران به قیمت جان ۱۵۰۰ نفر سرباز تمام شده است.

### سند شماره ۲۲

پرونده شماره ۱۲۹ تهران ۱۸۵۱ صفحه ۱۵۶ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود<sup>۱</sup> ۲۰ فوریه ۱۸۵۱ [برابر اول بهمن ۱۲۲۹ شمسی] شماره ۱۲  
این طور به نظر می‌رسد که بعد از واقعه زنجان بایان باز ساکت نشده و خوف به دل آنان راه پیدا نکرده و در صدد تهیه شورش و اغتشاش جدیدی می‌باشند و دولت که نسبت به آنان هیچ گونه شفقتی را جایز نمی‌داند برای از بین بردن آنان از هر وسیله بشود استفاده می‌کند. عده‌ای زیاد از آنان را اخیراً در شهر به قتل رسانده‌اند و با وجودی که در موقع مجازات از عقیده خود کتمان کرده‌اند به آنان رحم نکرده و در میدان ارک مقتولشان ساخته‌اند.

۱- در این جا باز نسلرود به عنوان وزیر امور خارجه مورد خطاب است.

## سند شماره ۲۳

پرونده شماره ۱۵۸۲ تهران صفحه ۵۰۳-۵۰۱ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد ۱۱ اوت ۱۸۵۲ [برابر با ۲۰ مرداد ۱۲۳۱ شمسی] شماره ۵۵

این جانب قبلاً نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمی توان حل کرد. همانطوری که انتظارش می رفت نه کشتار مازندران و نه قضیه زنجان هیچ کدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری نکرده و اخیراً به مناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه دولت کلیه افراد منتسب به این فرقه را تعقیب و زندانی می کند و طبق اطلاعاتی که به دست آمده عده ای زیاد از آنان در تهران مخفی می باشند که در بین آنان از هر طبقه وجود دارد (حتی افراد درباری)

دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که در قضیه سوء قصد سوم اوت شرکت داشته اند به خوبی می داند و اطلاع حاصل کرده است که چهار نفر از آنان مدت یک ماه است در زرگنده به طور پنهانی به سر می برند و وزارت امور خارجه به وسیله نامه ای از این جانب تقاضا کرده بود که اجازه داده شود در این دهکده به تفتیش پردازند. من بلافاصله به غلامباشی دستور دادم که به مأمورین دولتی در این امر همکاری و (ضمناً نظارت) کند و پس از جستجو موفق به دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک کرده به دستگیری دو نفر دیگر که در اوین (یک فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند نفر چهارم از قرار معلوم از اقوام معلوم میرزای (منشی) سفارت می باشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده (منشی) از بابیان است و تبعه دولت ایران می باشد و از کارمندان رسمی نیست به دست دولت ایران سپرده شد.

دو نفری را که در اوین دستگیر شده بودند شبانه به زرگنده آورده و در خانه یکی از مستخدمین ما جای دادند. فراشهای شاه حاضر نبودند این دو نفر را بلافاصله به نیاوران روانه کنند و اظهار می داشتند که در راه ممکن است مورد حمله قرار گیرند من اصرار کردم که آنان را ببرند و برای حفاظت ده سرباز و یک افسر جزء از قوای انتظامی ایرانی سفارت در اختیار آنان گذاردم.

مدتی زمانی است که در تهران یک زن بابی تحت نظر رئیس نظمیة محبوس می باشد گفته می شود که با وجود محدودیتهائی که برای او قائل بودند او با وسائلی موفق می شود هم کیشان خود را دور خود جمع کند و سرانجام زن نامبرده را در باغی در حضور آزادان باشی خفه نمودند و چهار نفر دیگر از بابیان را از وسط شقه کرده اند.

در بدن آنان شمع روشن داخل کرده و در این حال آنها را در شهر می گرداندند. این بدبختی ها در حالی که به شاه ناسزا می گفتند اظهار شادمانی می کردند که به این ابهت و جلال

جان می دهند. هیچ کس جرأت ندرد از دولت و حتی از شاه خواستار عدالت و رسیدگی برای تعیین گناہکار و بی گناہ بشود و در موقع مجازات هیچ فرقی بین آنانی که در سوء قصد دخالت داشته اند و آنانی که مشہور بہ بایی بودن هستند نمی گذارند و این طرز داوری فاناتیزم باییہا را بیشتر تحریک خواهد کرد و بدین ترتیب شاه در معرض خطر بیشتری قرار خواهد گرفت.

### سند شماره ۲۴

پروندہ شماره ۱۵۸ تہران ۱۸۵۲ صفحہ ۵۰۹ و ۵۰۸ گزارش سفیر دولگوروکی بہ سناوین مریم آباد ۱۲ اوت [برابر با ۲۱ مرداد ۱۳۲۱ شمسی] شماره ۵۶ دولت ایران سہ روز قبل بہ سن پترزبورگ قاصدی اعزام داشتہ است کہ حامل خبر سلامتی شاه (جان بہ سلامت بہ در بردن از سوء قصد) می باشد کشتار فجیعی کہ بعد از واقعہ سوء قصد در تہران شروع شد و مناظر دلخراشی کہ من شاہد آن بودم مرا بر آن داشت کہ شخصاً نزد میرزا آقاخان رفتہ تا بہ او بفہمانم خاتمہ دادن بہ این قضایا بہ منفعت شاه می باشد و اگر مجازاتی در کار هست لا اقل قبلاً رسیدگی بشود و بین شرکت کنندگان در سوء قصد و آنان کہ فقط اصول باب را تبلیغ می کنند فرقی گذاشتہ شود. من مخصوصاً این نکتہ را متذکر شدم کہ برای شخص پادشاہ خطرناک است کہ جلوی کشتار دستہ جمعی در ملاء عام را نمی گیرد و او نباید مرتکب قتل بشود فقط بہ اتکای آنکہ ہر کس را می خواهد می تواند مجازات کند. صدراعظم (میرزا آقاخان) با نظریات و عقیدہ این جانب کاملاً ہمراہ است اما اعتراف کردہ کہ قادر نیست جلو خشم شاه را بگیرد و محرک انتقام جوئی را مادر شاه و حاجی علی خان فراشباشی معرفی کردہ. تاکنون تعداد باییانی را کہ بہ قتل رساندہ اند بہ ۹ نفر می رسد و تصمیم دارند عدہ زیادی از باییان را بین مأمورین متنفذ دربار و نظامیان و علماء تقسیم کنند تا آنان بہ دست خود باییان را بہ قتل برسانند.

### سند شماره ۲۵

پروندہ شماره ۱۵۸ گزارش سفیر دولگوروکی بہ سناوین تہران ۱۸۵۲ صفحہ ۶۰۸-۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲ [برابر با ۲۶ شهریور ۱۲۳۱ شمسی] شماره ۶۶ باییان آن چہ من از اظهارات امام جمعہ درک کردم با اصول اسلام مخالف بودہ و آنها را رد می کنند و ضمناً در سیاست مدعی شاه مملکت می باشند. آنان در صدد تأسیس دیانت جدیدی هستند و طرفدار تقسیم اموال (بہ طور تساوی) بودہ و می توان اہداف و مقاصد سیاسی و اجتماعی آنان را تشبیہ بہ کمونیستہای اروپا کرد<sup>۱</sup>.

۱- این بیست و پنج سند از کتاب ایوانف نہضت باییت در ایران «از صفحہ ۱۵۹-۱۶۳» ترجمہ شدہ است. <

به نام ایزد

فرزندان و دوستان گرامی من درود  
 بر شما امیدوارم که همیشه خوش و خرم و  
 تندرست و پاکروان باشید. به خواست  
 یزدان پاک بی زدوبند و هیچ دست آویزی  
 چنین پیش آمد که من آموزگار و در مکان  
 شما باشم و این برگزیدگی شایسته بود زیرا  
 آن که از دل و جان پدرش می خوانید و پیر و  
 رهبر خود می دانید آزمایش روزگار او را از  
 هر کوزه ناب بیرون آورد و روسفید کرد و  
 چنان که درین دفتر در می یابید رنج ها کشید  
 و سختی ها دید تا کاری که امروز برگردن او  
 گذاشته اید بایسته ها آن باشد. از این رو به  
 خواهش و فرمان فرزندان گزارش زندگی و  
 پیام خود را برای همه شما می نویسم و این  
 نامه را به خط خویش می نگارم و آرزویم  
 این است که در راه هنر و دانش و خوی  
 پسندیده پیشرو باشید.

فرزندان دوستان گرامی من درود بر شما  
 به امید آنکه همیشه خوش و خرم و تندرست  
 و پاکروان باشید. به خواست یزدان پاک  
 بی زدوبند و هیچ دست آویزی چنین پیش  
 آمد که من آموزگار و در مکان شما باشم  
 و این برگزیدگی شایسته بود زیرا آن که  
 از دل و جان پدرش می خوانید و پیر و  
 رهبر خود می دانید آزمایش روزگار او را  
 از هر کوزه ناب بیرون آورد و روسفید  
 کرد و چنان که درین دفتر در می یابید  
 رنج ها کشید و سختی ها دید تا کاری  
 که امروز برگردن او گذاشته اید بایسته  
 ها آن باشد. از این رو به خواهش و فرمان  
 فرزندان گزارش زندگی و پیام خود را  
 برای همه شما می نویسم و این نامه را  
 به خط خویش می نگارم و آرزویم این است  
 که در راه هنر و دانش و خوی پسندیده  
 پیشرو باشید.

فضل الله مهتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران) ۱۳۳۴

مهرافزون

صبحی ۱۳۳۴

دستخط صبحی از کتاب پیام پدر

--> اصل کتاب به زبان روسی در مسکو در سال ۱۹۳۹ میلادی [۱۳۱۸ شمسی] به طبع رسیده و گزارشهای سفیر روسیه در ایران از آرشیو وزارت خارجه استخراج شده است اصل گزارشهای سفیر به زبان فرانسه بوده است.



# فصل یازدهم

بخش دوم

از کاشان تا عشق آباد و عکا

از کاشان تا عشق آباد و عکا:

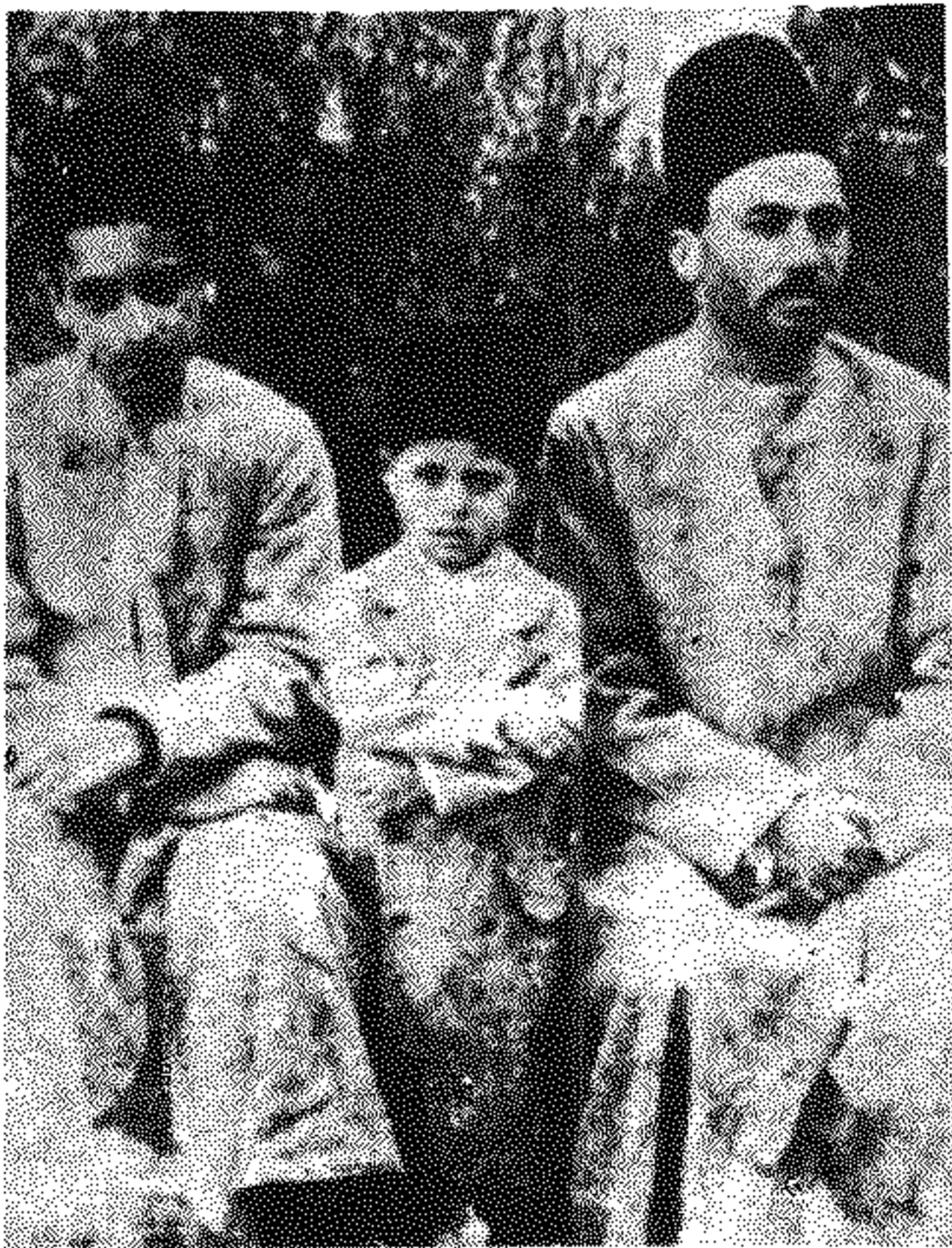
(کاتب و محرم اسرار، سِرِّ فاش می‌کند)

«من اگر بخواهم نیرنگها و کارهای ناپسندیده این گروه را که بیشتر به زیان مردم این کشور است مو به مو بشکافم باور نخواهید کرد، با آنکه در هر سخن و گفتاری آوند و نوشته از خود آنها دارم که اندکی از بسیار و به راستی یکی از هزار در اینجا آوردم.»<sup>۱</sup>

به جرئت می‌توان گفت که تا به امروز هیچ کس همانند مرحوم صبحی [قصه گوی سابق رادیو] که عمری را صرف نگارش پیام، الواح و دیگر نوشته‌های فرقه بهائیت نموده و از نزدیک با کلیه رفتارها و رموز آنان آشنا بوده پی به اسرار این فرقه نبرده است چه او هم خود بهائی و هم بهائی زاده و هم با خانواده سران بهائی روابطی تنگاتنگ داشته است که شمردن نکات بسیار پوشیده آن از زبان خودش شنیدنی و در واقع در زمره اسرار تاریخی است:

... نخست به عرض دوستان محترم می‌رسانم

که این بنده در مهد بهائیت تولد و پرورش یافته‌ام، در خاندانی که از قدمای احباء محسوبند و خویشاوندی دوری با بهاء الله دارند امیرزا حسینعلی بهاء پایه گذار بهائیت است. و اگر چه افراد خانواده‌ها اکثر بهائی صمیمی بودند ولی در بین آنها جمع این بنده را جوش و خروشی دیگر و شوق و شوری از وصف برتر بود و از زمان کودکی هم چنان تا اوان جوانی بالفطره، دلبستگی شدیدی به این امر داشتم و از همین جهت بیشتر الواح و کلمات بهاء و عبدالبهاء را از بر کرده راه استقلال این امر را نیکو آموختم تا آن جا که گلیم تبلیغ را از آب بیرون می‌کشیدم و گاهی که ابوی با کسی



صبحی در پنج سالگی در وسط، محمدحسین مهدی

پدرش سمت راست

۱- فضل الله مهدی، خاطرات صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

صحبت می‌کرد و محتاج به کمک می‌شد معاونتش می‌کردم و خوب هم از عهده بر می‌آدم. بیشتر در مدرسه با هم درسهای خود الفت جسته آنان را دعوت به دین<sup>۱</sup> بهائی می‌کردم. در خارج از مدرسه مقدمات برهان و استدلال را در خدمت فاضل شیرازی که مردی با زهد و تقوی و به نظر من اعلم از جمیع اهل بهاست فراگرفتم و مدتی در نزد نعیم سدهی اصفهانی و سمندر قزوینی و دیگران به اتفاق جمعی از جوانان تاریخ ظهور باب و کتاب بیان و فرائد [نوشته] ابوالفضل گلپایگانی و مفاوضات عبدالبها را مباحثه می‌کردم. و چون این مکتوبات بدان فطریات پیوسته شد حالت وجد و طرب من زیادت گشت و با آن که بیشتر از چهارده یا پانزده سال نداشتم زبانم به [گفتن] گفت کلمات وجدیه گشوده شده رطب و یابس الفاظی فارغ از معنی که فقط حکایت از عوالم جذبه و شوق می‌کرد از طبعم به ظهور می‌رسید.

صبحی در ادامه گفتارش خاطر نشان می‌کند که وی به علت تبحر و ذوقی که در زبان داشته حدود سیصد بیت شعر هم در این مورد سروده که مطلع آن چنین است:

ساز کن ای عشق آه ناله را	باز گو هجران چندین ساله را
از جلایها میان ما و دوست	وز اشاراتی که بین ما و اوست

سپس می‌افزاید:

«و بالجمله با این نشاط و انبساط و کیف و حال به حد رشد و کمال رسیدم و در معارف بهائی توغل حاصل نمودم پس شائق سیر و سفر در بلاد و تبلیغ «امراالله» بین عیار شدم و به اتفاق یکی از دوستان زردشتی نخستین بار به قزوین رهسپار گشتم»<sup>۲</sup>

بنابه آن چه صبحی نگاشته بهائیان از همان ابتدا به امر تبلیغ اهمیتی خاص می‌دادند و در تمام نقاط مبلّغ داشتند. بنابه نوشته صبحی در آن زمان نفوذ بهائیان در قزوین آن چنان زیاد و قابل توجه نبوده و منحصر به چندین خانواده می‌شده است که در مجموع هنوز به یک عدد سه رقمی هم نمی‌رسیده است:

«قزوین آن روزها چندین عائله بهائی داشت که مهمتر از همه

۱- به کارگیری واژه دین در مورد این فرقه کاملاً غلط است چه بهائیت فرقه‌ای بیش نیست، در این جا برای

حفظ امانت عین واژه صبحی به کار رفته است. ۲- خاطرات صبحی، ص ۶ و ۷.

خاندان سمندر محسوب می‌گشت که از بقایای گروندگان دوره سید باب بودند و مجموع بهائیان قزوین نزدیک به صد نفر می‌شدند که جز یکی دو نفر از تجار و مرحوم میرزا موسی خان حکیم باشی، مابقی از کسبه متوسط الحال و عوام آن بلد به شمار می‌رفتند<sup>۱</sup>...

صبحی که با شور تبلیغ فراوان درک و برداشتی نیکو از این طایفه در دل داشت با خوش بینی فراوان جهت تبلیغ عازم زنجان و آذربایجان می‌شود با این پندار که مُبَلِّغین این فرقه مردمانی برتر از دیگرانند خود را آماده نشستی نیکو با دیگر مبلغین می‌نماید. صبحی از برداشتهای اولیه خود، این گونه یاد می‌کند:

«... بنده تا آن وقت حشر دائمی با روحانیون این طایفه نداشتم و در پیش خود آنان را مردمانی برتر از دیگران می‌پنداشتم. چنین تصور می‌کردم که مُبَلِّغ بهائی یعنی فرشته که طینت وجودش باب عقل سرشته شده و ذره عجب و هوی در وجودش داخل نگشته از این جهت ارادت و محبت بسیار به این صنف می‌نمودم و درک خدمت آنان را توفیق و سعادت عظیم می‌شمردم<sup>۲</sup>...»

صبحی سپس به وضع و چگونگی تبلیغ می‌پردازد و می‌گوید:

خوانندگان گرامی ما باید بدانند که هر چند در امر بهائی دعوت از شئون خاصه اشخاص مخصوصی نیست بل عموم باید از این هنر نصیبی داشته باشند تا هر کس به قدر استعداد خود بر حقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضی از نفوس خصوصاً برای این کار و بالاخص برای سیر و سفر انتخاب می‌شوند دعوت کننده را مُبَلِّغ، دعوت شده را مبتدی، قبول را تصدیق مبتدی، بهائی شده را مصدق، و نفس عمل را تبلیغ گویند. و برای این کار از دیر زمانی مجالسی به اسم مجالس درس تبلیغ دائر کرده که در آن جوانان را طریق محاوره و مخالطه مردمان بیان دلیل و برهان حقانیت این امر را می‌آموزند و چنان که معلوم است این تعلیم و تعلم از روی مبنای منطق و مقدمات و مبادی علمی نیست به این معنی که به هیچ گونه زحمتی همین که شخص مختصر سواد پیدا کرد می‌تواند آن ادله را بیاموزد و حتی از افواه فراگیرد و چون منحصر در مسائلی چند است آموختنش دشوار نیست و جمیع کتب استدلالیه این قوم بر محور آن دور می‌زند. امهات آن عبارتست از ادعا کتاب نفوذ بقای دین و بالاتر از همه کلام ربانی و وحی سماویست، بدین معنی که اگر شخصی مدعی امری من عندالله گردد و دین و آئینی بسازد و جمعی بدو

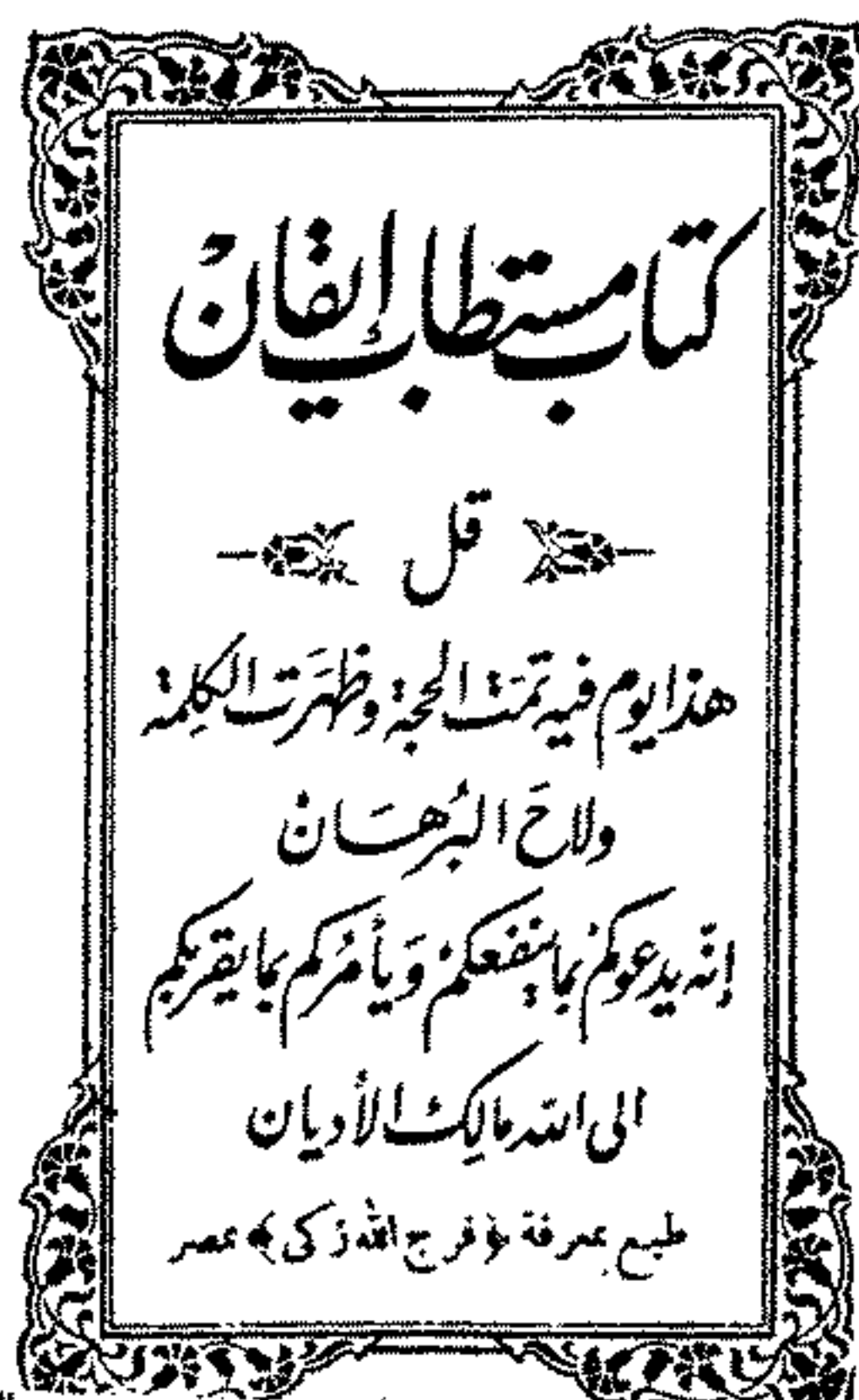
بگروند و چندی آن ساخته و پرداخته دوام کند در صورتی که صاحب ادعا کلماتی بیاورد و آنرا برهان صدق خویش قرار داده بدان تحدی کند بلاشک دین گذار برانگیخته از طرف خدا و دین ساخته دست افکار بشر نیست.

بیان اصول این معانی با شاخ و برگ در صورتی که مبلغ احاطه به الفاظ داشته باشد رنجی ندارد و زود موفق به گرفتن نتیجه می شود. تنها خاری که پیش پای مبلغین پیدا می شود یکی مسئله خاتمیت است که باید به زور و زحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت و مظهریت در ختمی مرتبت ختم شود و دیگر این است که اهل ادیان بیشتر معجزات حسیه و آیات اقتراحیه را ما به الامتیاز حق از باطل می دانند و همین را از مدعیان تازه می خواهند. مبلغ باید با رعایت حال مبتدی به نحو خوشی از این خواهش بی جا منصرفش گرداند.<sup>۱</sup>

بنابه شرائط خاص، صبحی از کودکی با کتابهای متعدد این فرقه آشنائی پیدا کرده و همان گونه که خود اشاره کرد اعضاء خانواده وی ارتباط و نسبت خانوادگی با عبدالبهاء و دیگر سران این فرقه داشتند. پدرش هم که یکی از بهائیان سرشناس زمان خود بوده، در تربیت صبحی از هیچ کوششی در این راه فروگذار نکرده است:

«... در شش سالگی شبها در نزد پدر ایقان می خواندم و آن دفتری است که به گفته بهائیان بهاء در پاسخ به پرسشهای دانی سید باب نوشته...» [حال دانی باب]<sup>۲</sup>

لازم به توضیح که «ایقان»<sup>۳</sup> را میرزا حسینعلی بهاء بدان مقاصد خاصی تدوین کرد. ایقان از بهترین کتابهای بهائیان به شمار می رود. چاپ سنگی این کتاب - نسخ خطی



الباب المذكور في بيان أن العباد لن يصلوا إلى شاطئ بحر العرفان إلا بالانقطاع الصَّرف عن كل من في السموات والأرض قدسوا أنفسهم بأهل الأرض لعلَّ تصلُّوا إلى المقام الذي قدر الله لكم وتدخلوا في سرادق جملة الله في سماه البيان مرفوعاً \*

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان • و طالبین کؤس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون مَرْضِيَّة پاک و مقدس نمایند • یعنی گوشه را از استماع اقوال • و قلب را از ظنون متعلقه بسبحات جلال • و روح را از تعلق باسباب

۲- سید علی تاجر دانی و پدر خوانده باب بود.

۱- خاطرات صبحی ص ۹

۳- ایقان، چاپ سنگی، ۱۵۷ صفحه‌ای ۱۵ سطری، ص ۴۷، ۸۹



- درباره «ظهوره الله» می باشد. میرزا حسینعلی بهاء با تحریف قرآن مجید و سوء استفاده از مطالب آن استدلالهای خود را به زبانی که فقط خود آن را می فهمید بیان داشته است. هنگامی که این کتاب (ایقان) به دست کارشناسان و مطلعان معارف اسلامی افتاد با بررسی آن (به عنوان مثال از بررسی صفحات ۴۷ و ۸۹) دریافتند که شخص بهاء دست به چه تحریف و جعلی زده است. وی در صفحات مزبور می گوید:

یوم یأتی الله فی ظلال من الغام یعنی: روزی می آید که خدای در سایه ای از ابر که معلوم شد وی به آیه ۲۱۰ سوره بقره استناد نموده و آن سوره را تحریف و جعل کرده است. برای توضیح بیشتر عین آیه ذکر می شود:

هل ينضرون الا ان یأتیهم الله فی ظلال من الغام و الملائکه و  
قضى الامر والی الله ترجع الامور، یعنی: آیا چشم براه آنانند که خدا و  
فرشتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟ و کار تمام شد.. و همه  
کارها به خدا باز می گردد.

سران بهائیت که خود متوجه خطای نابخشودنی و بزرگ حسینعلی میرزا می شوند سعی می کنند آیه مزبور را در چاپ سربی کتاب حذف کنند. این توضیحات از این جهت داده شد که اولاً با یکی از کتابهای بهائیان که در زیر چند صفحه از آن به نظر می رسد آشنا شویم و از آن مهم تر به وسائلی که این فرقه بدان دست زده و ضمناً فرزندان خود را تربیت و به میدان می فرستند آگاهی یابیم چون همان گونه که صبحی گفت، او از شش سالگی «ایقان» می خوانده است:

«چند سالی گذشت، من در آموزشگاه دانش ها می خواندم و در  
بیرون در همان روزها که من رنجور دل بودم و دلتنگی می نمودم نامه ای  
از عبدالبهاء برای پدرم |محمد حسین مهتدی| رسید که در آغاز نوشته  
بود: ای سمی حضرت مقصود! جانم فدای تو باد. علی قول شیخ سعدی  
نام تو می رفت و عاشقان بشنیدند هر دو به رقص آمدند سامع و قائل.  
من با خودم گفتم که با در دست داشتن چنین نوشته هائی از سوی کسی  
که او را برانگیخته برگزیده خدا می دانند چگونه می توانند از هوسهای  
ناشایست خود دست بکشند.<sup>۱</sup>

صبحی با آنکه کم کم ماهیت آن چه که انتظارش را نمی کشید، پی می برد باز به خود

دل‌داری می‌دهد، چون عوامل و ماهیت بهاثیت: هنوز آنگونه که وی را کاملاً قانع نماید برایش ناشناخته بود:

... این اندیشه‌ها خود به خود به مغز ما می‌آمد و ما از آن خشنود نبودیم ما را رنج می‌داد ولی در مالغزشی پدید نمی‌آورد چه روز نخست بزرگان این دسته به گوش پیروان خود می‌خواندند که آزمایش خدائی بزرگ است او دستی دستی چیزهایی پیش می‌آورد تا هر کس که سزاوار این دستگاه نباشد بیرون و همه این‌ها برای آزمایش بندگان است از این رو بیرون کیش بهاء هر چیزی که با خرد و دانش و رأیشان درست در نمی‌آید می‌گفتند برای آزمایش است و چنانکه خداوند کیش<sup>۱</sup> فرمود: اگر من به آسمان بگویم زمین و به زمین بگویم آسمان کس را نرسد که در کار ما چون و چرا کند، ما هم نباید اندیشه‌ای به دل راه دهیم و از آزمایش به در آئیم.<sup>۲</sup>

صبحی در ادامه می‌افزاید:

در میان بهاثیان من چشم به راه و گوش به زنگ چیز دیگری بودم که با خود می‌گفتم اگر عبدالبهاء خواستنامه‌ای نوشته در آن نامی از من برده و کاری به من سپرده و دست کم سفارش مرا کرده است. چون رونوشت خواستنامه به دست ما رسید و آن را خواندیم در شگفت شدیم زیرا دیدیم آن برگها در روزگار عبدالحمید پادشاه عثمانی نوشته شده (و در آن از او به خوبی و بزرگی یاد کرده



صبحی نشسته و آن کس که بالای

سر اوست عبدالبهاء در سنین پیری است

با آن که در نامه‌های دیگر که پس از گرفتاری او نوشته به او ناسزا گفته، در آن روزها شوقی دو ساله بود.)

در آغاز به شوقی درود می‌فرستند آنگاه نخست به صبح ازل و سپس به میرزا محمدعلی ناسزا می‌گویند و گناهای بر گردن او می‌گذارد و می‌گوید: آن شاخه از درخت خدا جدا شد و دیگر

۱- منظور عبدالبهاء است.

۲- همانجا ص ۳۰

بهره‌ای در این آئین ندارد، و برای شوقی برتری شگفت آور به زبان می‌آورد و «بیت عدل» را که مردمش برگزیده همه بهائیان است و کارش قانون گذاری است.

«... از پیدایش باب آشوبی در کیش و کشور پدید آمد به ناچار او را بند نهادند و به آذربایجان بردند و به زندان انداختند و چون پیروانش در چند شهر با مسلمانان کشمکش آغاز نهادند به فرمان ناصرالدین شاه قاجار در تبریز به دارش زدند. او در آن روز سی سال داشت. پیش از آن که جان خود را از دست بدهد یکی از پیروان خود را جانشین خویش کرده و دیگران را فرمود تا سر بر فرمان بندگی او نهند آن کس میرزا یحیی فرزند میرزا بزرگ نوری بود که باب او را صبح ازل، حضرت ثمره، وحید، و به نام‌های دیگری می‌خواند. باب پایگاه او را بلند گرداند و به او نوشت و دستور داد که کارهای او را به پایان برد. پس از کشته شدن باب، صبح ازل بر جای او نشست و چنان کرد که باب فرموده بود. و بیان را که دفتر دینی بابیان بود و کمبودی داشت به انجام رسانید.»

صبحی در خاطراتش در اشاره به خانواده‌اش ماهیت و شیوه بعضی از سران را بازگو می‌کند و با آن که مختصر و گذرا است ولی در بر دارنده نکات حساس و روشنگر در ارتباط با بحث این فصل از کتاب می‌باشد صبحی می‌گوید:

- باری چون تابستان بود نزدیک ایستگاه راه آهن شب را گذرانیدیم و با مداد روز دیگر به راه افتادیم و به الکساندر پول رسیدیم و از آن جا به نخجوان و ایروان و اوج کلیسا (کانون ارمنی‌ها) در چند روز گذر کردیم و از جنگل‌های سرسبز و خرم گذشتیم تا به تفلیس رسیدیم. تفلیس همان جا است که شیخ صنعان دل‌داده‌ی دختر ترساشد. شب و روزی در خانه احمد اف‌ها ماندیم و از آنجا روانه بادکوبه شدیم و یک سر به مسافرخانه آمدیم. چون بدان جا رسیدیم، دیدیم که مُبَلِّغان بهائی از گوشه و کنار در آن جا گرد آمده‌اند [افرادی] مانند سید اسدالله قمی، سید جلال سینا، منیر نبیل زاده، میرزا عبدالخالق که از مردم بادکوبه بود و چند تن دیگر و پس از چند روز حاجی امین هم از ایران به آنجا آمد که گزارشش را برایتان خواهم گفت.

من از دیدن آن‌ها ابراز شادی نمودم و با خود گفتم سپاس خدا را که به آرزوی خود رسیدیم که اگر در میرزا مهدی کم و کاستی هست و یا در دانش کمبودی دارد این‌ها چنین نیستند. در میان این دسته سید اسدالله قمی مرا بیشتر گرفت. او ریش سفید برفی و اندامی برازنده و رخی پر فروغ و زبانی چرب و شیرین داشت و در هفتاد و پنج سالگی شاد و خندان بود و با

خریزه‌های آن در شیرینی و نازکی بی مانند است خوردیم سپس از رود  
جیحون گذشته به کاکان (بخارای نو) رسیدیم<sup>۱</sup>

نام شهرهایی که صبحی بر می‌شمرد و شرحی که در این مورد می‌دهد گویای دقت و  
حافظه قوی اوست که می‌شنویم:

چند روزی دیگر در بادکوبه ماندیم سپس با میرزا مهدی روانه گراسناد و دسک (تازه  
شهر) شدیم و از آن جا سوار راه آهن شدیم و رو به عشق آباد گذاشتیم. در راه دیه‌ها و آبادیها  
دیدیم که همه دیدنی و روزگاری در خاک ایران بودند. چون به عشق آباد رسیدیم در گوشه  
«مشرق الاذکار» نمازخانه بهائیان که ساختمانی باشکوه و زیبا و باغی و گلستانی دلگشا داشت  
خانه گرفتیم و دوستان به دیدنمان آمدند.

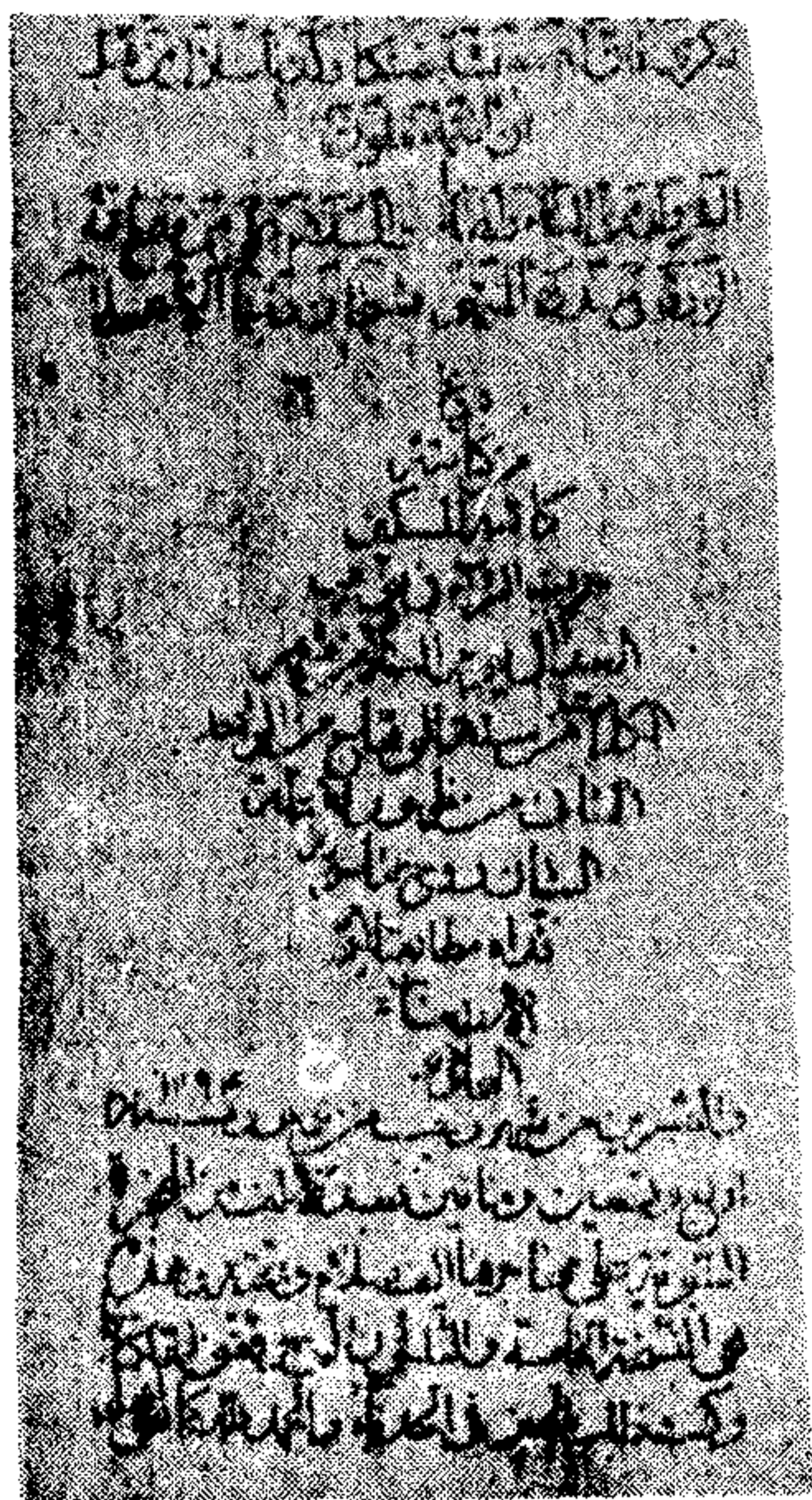
در این شهر و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه بهائیان آزاد  
بودند و فرمانروائی روس تزاری دست آنها را در هر کار باز گذاشته بود  
چنانکه به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که  
از گوشه و کنار کشور ایران مردم در آن شهر گرد آمدند زهر چشمی از  
مسلمانان گرفتند و اگر چه گزارش آن را در دفتر دیگر نوشته‌ام ولی باز  
بد نیست که یادآور شویم:

چون بازار داد و ستد و کار بازرگانی در عشق آباد گرم بود بسیاری از مردم یزد و آذربایجان  
و خراسان روی به آن شهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهائیان کمک شایانی  
می‌کردند و چون سازمان روبه راهی داشتند انجمنها برای خواندن مردم به کیش بهائی برپا  
نمودند ولی چون در کارهای خود آزاد بودند و چیزی از مردم نهان نمی‌داشتند و مردم بر همه  
کارهای درون و بیرون آنها آگاه بودند و نمی‌توانستند گندم نمائی و جو فروشی کنند تعداد کمی  
از مسلمانان عشق آباد و دیگر شهرها به آنها گرویدند.

در تاشکند بیشتر بهائیان آنهایی بودند که کردار و رفتارشان پسندیده بهائیان عشق آباد  
نبود و آنها را رانده بودند و شماره‌ششان از بهائیان بخارا و سمرقند بیشتر بود. ببینید آنها دیگر  
چه بودند که بهائیان عشق آباد آنها را از خود رانده بودند چنان که گفتم بر سر هم [روی هم رفته]  
در آن سرزمین فراخ چون بهائیان آزادی داشتند و کیش و آئین خود را نهان نمی‌کردند و رفتارشان  
ستوده دیگران نبود با آن که فرمانروایان روس کمکی شایان به آنها می‌کردند و دست آنها را در هر  
کاری باز گذاشته بودند و سخنگویان زبردست به آن جا آمد و شد داشتند با این همه



نه تنها کسی بهائی نشد [بلکه] بسیاری هم از بهائی گری برگشتند و چند تن هم دودل ماندند که از آن گروه بود شیخ احمد میلانی، این مرد برادر علی اکبر روحانی بود [که] در عشق آباد از کیش بهائی روگردان شد، فرزندانش نیز پیروی از او کردند پس از چندی پشیمان شد و در میان بهائیان آمد و باز برگشت و دوباره بهائی شدن زن و فرزندانش دیگر او را قبول نکردند و در مسلمانی پابرجا ماندند و گفتند تو هر روز دگرگون می شوی روزی بهائی هستی روز دیگر پشیمانی می نمائی و به مسلمانی باز می گردی ما به سخن تو گوش نمی دهیم و آن روز که ما، در عشق آباد بودیم بهائی بود پس از آن ندانستم چه شد. گفتند به خراسان رفته و مسلمانی از سر گرفته و دست به دامن پیشوای هشتمین امام شیعیان شده.



نسخه خطی ابقان

در ایران در آن روزگار هرگاه کسی به بهائیان خورده گیری می کرد که چرا شما گرفتار خوبیهای ناپسند و کارهای زشت هستید؟ پاسخ می شنید که ما این ها را از مسلمانی که دین پدران ما بود ارمغان آورده ایم و بی گمان فرزندان ما چنین نخواهند شد مردمی راست گفتار و درست کردار، از دروغ و ناسزا بیزار، نیکخواه همه مردمان، اندوه خور بیچارگان، پرورش دهنده جان و تن آدمیان خواهند شد و به زودی خواهید دید که روی زمین فردوس برین می شود.

ولی در عشق آباد این سخن بیهوده درآمد زیرا ما کسانی را دیدیم که زه و زاد بوم بهائی بودند ولی در ناپاکی و تباهی مانند نداشتند چون فرزندان میرزا زین العابدین کحال این مرد چشم پزشک بود کم آزار و مسلمان بود پس از بهائی شدن به عشق آباد آمد وزن گرفت و دارای سه فرزند شد: میرزا آقا جان، میرزا کاظم و حسین. میرزا آقا جان با یک زن روسپی روس پیوند کرد و از بهائی گری دست کشید و ترسا شد و نام خود را برگرداند و الکساندر گذاشت، میرزا کاظم



در پی دزدی افتاد و از قانون سرپیچی کرد و تفنگ و فشنگ به ترکمن‌ها می‌فروخت و سالی چند ماه در زندان به سر می‌برد. این مرد پسری داشت رضوان الله که از نامش بهائیکری می‌ریخت و در میان مردم به «رضوان بابی» نامور بود. این پسر که دو پشتش بهائی بودند به اندازه‌ای دزدی و کارهای ناسزا کرد که به فرمان استانداری تیر باران شد. حسینش [نام پسر او حسین بود] از همه بدتر که دانسته نشد سرانجام به کجا رسید.

در تاشکند باروزنامه نویسی برخورداریم که نامش عبدالرحمن نام روزنامه‌اش الاصلاح بود. از کیش و آئین بهائی با این مرد سخن گفتیم ولی نه چنان که به گوشش خوش نیامد، گفتیم: بیشتر کوشش بهاء این بود که مردم به یکتاپرستی گرایند و به سه جانشین پیغمبر ابوبکر، عمر و عثمان ناسزا بگویند. رفته رفته با او دوست شدیم و از او خواهش کردیم مقاله سیاح را در روزنامه‌اش چاپ کند. او هم روزگاری سرگرم این کار بود یک ستون از (مقاله سیاح) و در ستون برابر ترجمان او را از پارسی به ترکی جغتائی پخش می‌کرد. بد نیست مقاله‌ای از سیاح را بدانید چیست این دفتر که در پشت آن این سخن نوشته شده است:

«مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته شده است»

نویسنده در آن دفتر به نام یک جهانگرد که نه دشمنی با این گروه دارد و نه دوستی سرگذشتی نگاشته و می‌خواهد به مردم بگوید که صبح ازل جانشین باب نبوده پایه و جاهی در این آئین نداشته است و اینکه در تاریخ‌های دیگر او را بزرگ و گرامی دانسته‌اند بیهوده بود. نویسنده‌ای این دفتر خود عبدالبهاء بوده است ولی نام خود را آشکارا نساخته تا در مردم سخنان او بهتر بگیرد و زودتر باورکنند.

در آن سرزمین با هر کسی که گفتگو می‌کردیم و سخن از این کیش به میان می‌آوردیم می‌گفتیم پیشوای مسلمانان که چشم به راهش بودید، آمده می‌گفتند:

- بسیار خوب، خوش آمده به کجا آمده و سخنش چیست؟

می‌گفتیم: در ایران و سخنش خداپرستی، نیکمردی، داد و دهش است. می‌گفتند: سپاس خدا را که همه این‌ها را ما داریم. از ما به او بگوئید بیهوده به ایران آمدی و میان مسلمانان آشکار شدی. آن چه می‌خواهی بگوئی هزار سال پیش برای ما گفته‌اند. اگر راست می‌گوئی به فرنگستان برو و آنها را به یکتاپرستی و کارهای نیک بخوان و به آنها بگو که کمتر سر به سر مسلمانان و مردم خاور زمین بگذارند و آنان را رنج و آزار رسانند...

از بخارا بار دیگر به مرو آمدیم. چون به مرو رسیدیم میرزا منیر نبیل زاده و سید اسدالله

قمی و سید مهدی گلپایگانی و چند نفر مُبَلِّغ دیگر در آن جابودند و هر شب انجمن داشتند. سید مهدی قاسم اف از بستگان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود و از همه مُبَلِّغان در دانش و هوش و فروتنی پیشی داشت در روز نخست به اسم بازرگانی به عشق آباد رفت و با سید مصطفی صادق اف اصفهانی همراه شد. آشکارا داد و ستد چائی سبز همراهی کرد و در نهان مبلغ بود و همچنین با مردی روس به نام کنستنتین میخائیلویچ فیدورف همراه شد. این مرد روسی سالی ده هزار منات از دربار تزار می گرفت و روزنامه‌ای به اسم «مجموعه ماوراء بحر خزر» به زبان پارسی چاپ و پخش می کرد و به ایران می فرستاد. این سید مهدی در آن روزنامه کار می کرد و ماهیانه می گرفت و به سود آنان و زیان ایران سخن هائی می نوشت و ترجمه می کرد. مردی خوش سخن بوده و چنانکه می گفتند با چرس و افیون سر و کار داشت. هر شب در مشرق الاذکار مرو جمع می شدیم و..

### یک روی داد تاریخی بسیار مهم

صبحی در دنباله خاطرانش می گوید:

شبی در خواب دیدم که عشق آباد آتش گرفته است و زبانهای آتش که به آسمان می رفت پر دود و سرخ رنگ است و همه چیز در آتش می سوزد. نوشته‌های «یابهاء الابهی» هم که گرداگرد گنبد «مشرق الاذکار» بود می سوخت. بامداد نزد شیخ محمدعلی رفتم و خوابم را گفتم، گفتم:

- دیشب پر خورده بودی! ولی دو سه روز نگذشت که شهر به هم خورد و هیاهو به راه افتاد. مردم دسته دسته به هر جا سر می کشیدند، دسته‌ای هم به آموزشگاه بهائی‌ها آمدند و عکس پادشاه روس و زنش را از بالای اتاق پائین کشیدند و به سوی میدان کلیسا رفتند، سخن‌ها راندند و چیزها گفتند که آن روز ما دریافتیم چه می گویند و چه می خواهند بکنند: سخن از آزادی و برابری بود. بزرگان ترکمن‌ها شادبها می کردند و چند نفر روس فریاد زده می گفتند:

- از این پس ما با برادران ترکمن خود جدائی نداریم و برابریم از این گونه سخنان می گفتند که مردم از گفته‌های آنها سر در نمی آورند. باری نان نایاب شد و کالاهای دکان‌ها به خانه‌ها رفت و بیشتر مردم آنهایی که درد و خواسته داشتند سرگردان ماندند و همه چشم به راه که چه پیش آمدی در پس پرده هست. در نمازخانه بهائیان نوشته‌ای بود که عبدالبهاء درباره پادشاه روس آفرین گفته بود و از خدا خواسته بود که پرچمش را برفروزد و سایه‌اش را بر خاور و باختر بگستراند و هر بامداد که شاگردان آموزشگاه در آن خانه می آمدند شیخ محمدعلی آن را با آوای خوش می خواند و پس از خواندن می گفت:

## لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

﴿ هو الله ﴾

﴿ الهی الهی ﴾ أسألك بتأييداتك الغبية • وتوفيقاتك  
الصمدانية • وفیوضاتك الرحمانية • ان تؤيد الدولة  
العلیة العثمانیة • واتخلاقه المحمدیة علی التمكن فی الارض  
والاستقرار علی المرش • وان تصون اقلیها عن  
الآفات • وتمنظ مركز خلاقها عن الملمات

﴿ أي رب ﴾ صنها فی كهف حفظك وحمايتك •

واحفظها بمن عنايتك • واشملها باحفظات

رحماتك • لانها تحمي البتة المباركة النوراء •

وتمنظ علی وادي سیناء • ويمتد ظل

حمايتها علی رؤس الاحباء •

انك أنت المقدر علی

ماتشاء • وانك

أنت القوي

القدير

﴿ ع ع ﴾

خدایا، خدایا، خدایا، تورا به  
تأییدات غیبی و توفیقات  
صمدانی و فیوضات  
رحمانی خواهانم که  
دولت عثمانی و خلافت  
محمدی را مؤید فرما و  
در زمین مستقر و مستدام  
دار (جزء ثانی ص ۳۱۲)  
این آواره از جمیع  
جهات صادق و خیرخواه  
در دولت ذی شرکت ایران  
و عثمانی است. و در جمیع  
وسائل و محررات  
وستایش نعمت از این  
دولتین علیتین نمودم.

(۴۴)

مکاتیب جلد چهارم، ص

۱۷۷، تهران مؤسسه ملی

مطبوعات امری ۱۲۱

بذیع ۵۱ + ۲۰۲ صفحه

۲۸

(نفرین سو) (۲)

(منقباد روزنامه مطبوعه فارس) (۱)

(نفرین سو) (۳)

# مقاوم ای خمیر

قیمت آن در روسیه  
 سالنامه . . . . . ۳۰۰۰۰ تومان  
 هفت ماهه . . . . . ۲۰۰۰۰ تومان  
 (در بلاد خارج) (۱)  
 سالیانه . . . . . ۴۰۰۰۰ تومان  
 قیمت اعلان در صفحه اول هفتاد پون  
 ۳۰ کاپون در صفحه آخر ۲۵ کاپون  
 عنوان ارسال  
 منقباد اداره مطبوعه مطبوعه فارس  
 Арцабад, Закаспийское Область

№ 3 - شماره ۳ جمعه ۲۵ مهر ۱۳۲۶ هجری - مطابق ۱۵ فورال سنه ۱۹۰۸ میلادی شماره ۳ - № 3



دولت روسیه تزاری همه گونه امکاناتی در اختیار بهاثیان - از جمله مطبوعات - قرار داد

از ته دل بر این مرد آفرین بگوئید و از خدا بخواهید که همه در سایه‌اش بیارمند و... آن نوشته را که محمد حسین عباس اف بسیار زیبا نوشته بود و در شیشه و جام پر زیور جای داده و در بالای تالار مشرق الاذکار آویزان کرده بودند [روس‌ها] برداشتند و [بهائیان] دیگر یارای آنرا نداشتند که شاه روس را بخوانند و درباره‌اش از خدا گشایش و فیروزی بخواهند.

بهائی‌ها هم مات و سرگشته بودند که چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره‌اش آفرین گفته بود و فرمانروائی جاوید و خوشبختی از برایش خواسته بود گرفتار چنگ زیردستان خود شده و چون این گروه شیوه‌شان این بود که از هر پیش‌آمدی شادمانی کنند و آنرا به سود خود دانند گفتند: برای بزرگی و آینده‌کیش بهائی این پیش‌آمد سزاوار بود چه که در روزگار تزار با همه مهربانی‌ها که به ما کرد و دست ما را در هر کار باز گذاشت نمی‌توانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتدکس بودند به کیش بهائی بخوانیم اکنون صد هزار بار خدا را شکر که از این پس آشکارا همه پیروان کلیسای ارتدکس را به این کیش می‌خوانیم.

هر کس بهر کس می‌رسد می‌پرسد تازه چه خبر داری و او هم در پاسخ می‌گفت: چنین و چنان می‌گویند و نمی‌دانم سرانجام چه می‌شود...

همانگونه که مشاهده می‌شود دولت روسیه تزاری این اجازه را به بابیان داد در خاک آن کشور آزادانه فعالیت کنند و حتی در عشق آباد معبدی به نام مشرق الاذکار بنا نهند و نیز برای آنان این امکان را فراهم نمود که بتوانند آثار و کتابهایشان را چاپ و نشر کنند. مأمورین روسیه از این اقدام هدفی داشتند که در ذیل مستند آن را می‌خوانیم:



سنه ۱۳۲۲ میلادی شماره ۳۳

(تاریخ ۱۳۲۲ (۲))

مأمورین سیاسی روسیه از چنین اقدامی نظر داشتند تا کانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آورند از آنجا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده



شیعی در ایران بهره گیرند، و از اینرو بود که میرزا ابوالفضل گلپایگانی به بہائیان عشق آباد دستور می‌دهد: جمع دوستان به دعای دوام عمر دولت و ازدیاد خشت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.<sup>۱</sup>

### لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

خدایا، خدایا، تو را به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار (جزء ثانی ص ۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق و خیرخواه در دولت ذی شرکت ایران و عثمانی است. و در جمیع رسائل و محررات و ستایش نعمت از این دولتین علیتین نمودم: (ع ۶)<sup>۲</sup> به نقل از مکاتیب جلد چهارم، ص ۱۷۷، تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع ۵۱ + ۲۰۲ صفحه

### حمایت دولت عثمانی

هنگامی که بابیان در سالهای ۱۲۶۱-۱۲۸۵ - هـ ق در بغداد به حالت تبعید به سر می‌بردند عراق جزء قلمرو دولت عثمانی به شمار می‌رفت و بابیان نیز لاجرم تابع سیاست و نفوذ آن دولت بودند. از این رو بابیان از یک جهت با قبول تابعیت عثمانی ناگزیر از انعطاف پذیری و قبول هرگونه شرائطی بودند و از طرفی دیگر موفقیت و شرائط خاص بابیان با توجه به جو موجود امکان هرگونه بهره برداری را از آنان فراهم آورده بود. به بابیان امکان فعالیت و رشد زیادی در بغداد داده شد و آنان با استفاده از همین زمینه مساعد به قلع و قمع کردن مخالفان خود که عمدتاً مسلمان بودند به وحشتناک‌ترین وجه پرداختند و به هر کسی که در راه آنان قرار می‌گرفت حمله نمودند. این جریان برای چندین سال یعنی تا اواخر اقامت بابیان در بغداد و دیگر شهرها همچنان ادامه داشت.

در دهه ۱۲۷۰ هجری (یعنی بین سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰) وقایع فوق العاده‌ای در ایران و به موازات آن در سطح بین المللی رخ داد که بازتاب آن در بغداد بیش از هر نقطه دیگری ملموس گشت و در نتیجه چنین روی دادهائی بین دولت ایران و دولت عثمانی اصطکاک هائی به وجود آمد و روابط تهران و استانبول را به وضع حساسی کشانید.

پس از شکست ایران در جنگ هرات در سال ۱۲۷۵ هـ ق و فرار شاهزادگان قاجار بر اثر

۱- مصابیح هدایت، عزیز الله سلیمانی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- ع ۶ مخفف نام عبدالبهاء است، عبدالبهاء عباس

بد رفتاری و ترس از کور شدن و دیگر اختلافات درونی، بغداد به صورت تبعیدگاه و پناهگاه امنی برای ناراضیان ایرانی درآمد. دولت عثمانی هم با حمایت و فراهم کردن زمینه‌های لازم بر این جریان دامن زد و سیل فراریان روز به روز - با توجه به پیدایش بابیت شدت گرفت. اما این فراریان که اغلب بابی بودند به جای تشکل دست به تشدد زدند.

رفتار بابیان در بغداد با برخورداری از حمایت‌های دولت عثمانی از چارچوب متعارف خارج شد و کارشان به جایی رسید که دست به تهدید و تعرض هم زدند و برای شخصیت‌های شیعه مزاحمت‌هایی فراهم آوردند. بعدها سران بهائی از این اعمال نکوهیده به نام «مشتی عوام قداره کش بابی» نام برده و با توجه به اختلافات درونی که به وجود آمد، خودشان راز خود را بر ملا کردند. میرزا حسینعلی بهاءالله رهبر و پایه‌گذار بهائیگری در لوحی که در کتاب مائده آسمانی می‌نگارد می‌نویسد:

«جميع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می‌دانند. چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر که فرائض تصرف مرتعد در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند. و منهب غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی‌نمودند.»<sup>۱</sup>

شوقی افندی نیز به اینگونه هنجارهای ناهنجار بابیان که در بغداد در سایه برخورداری از حمایت دولت عثمانی و آزادی عمل صورت می‌گرفت اشاره‌ای دارد بازگوئی آن چهره و ماهیت افراد این فرقه را به خوبی روشن می‌سازد و جالب آن که وقایع از قلم یکی از رهبران آنان تراوش کند:

«بابیان در عراق شب‌های به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار عتبات عالیات پرداخته و حتی از شمع‌ها و صحائف و زیارتنامه‌ها و جام‌های آب سقاخانه دریغ نداشتند، در ایام عاشورای امام حسین...»<sup>۲</sup>

دولت ایران با شنیدن چنین اطلاعاتی تصمیم گرفت به گونه‌ای به آن جریان پایان دهد و به تمرکز بابیان در بغداد خاتمه بخشد بنابراین توسط وزیر امور خارجه وقت «میرزا حسینخان

۱- صفحه ۱۳۰، جزء هفتم، مجمل‌الروح بهاءالله به اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری، تهران مؤسسه مطبوعات امری.

۲- کتاب «قرن بدیع» جلد دوم، صفحه ۱۷۱، تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰، بدیع

مشیرالدوله» سفیر وقت دولت ایران در دربار عثمانی نوشت که در حل این مسئلہ یا سران عثمانی وارد مذاکرہ شود:

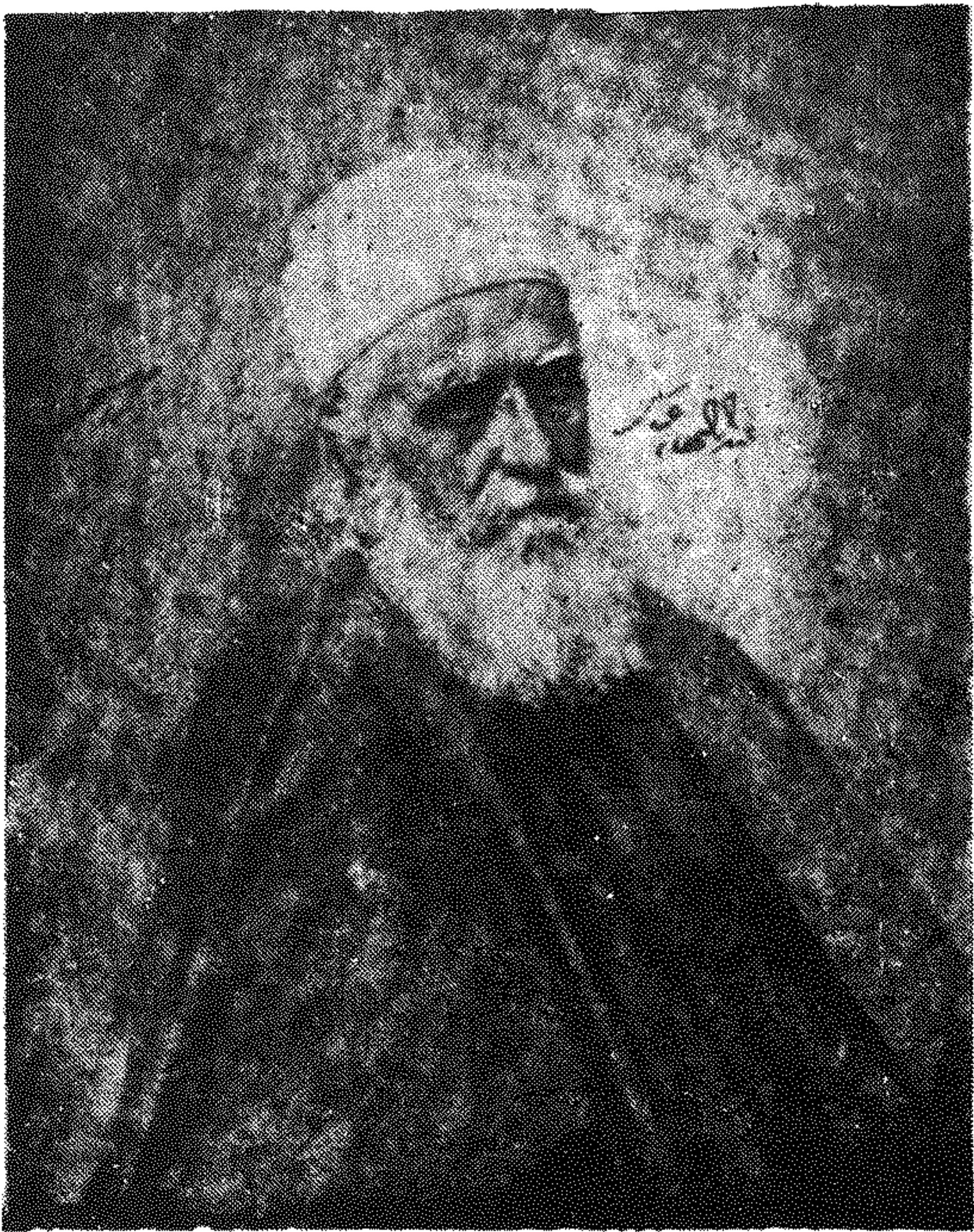
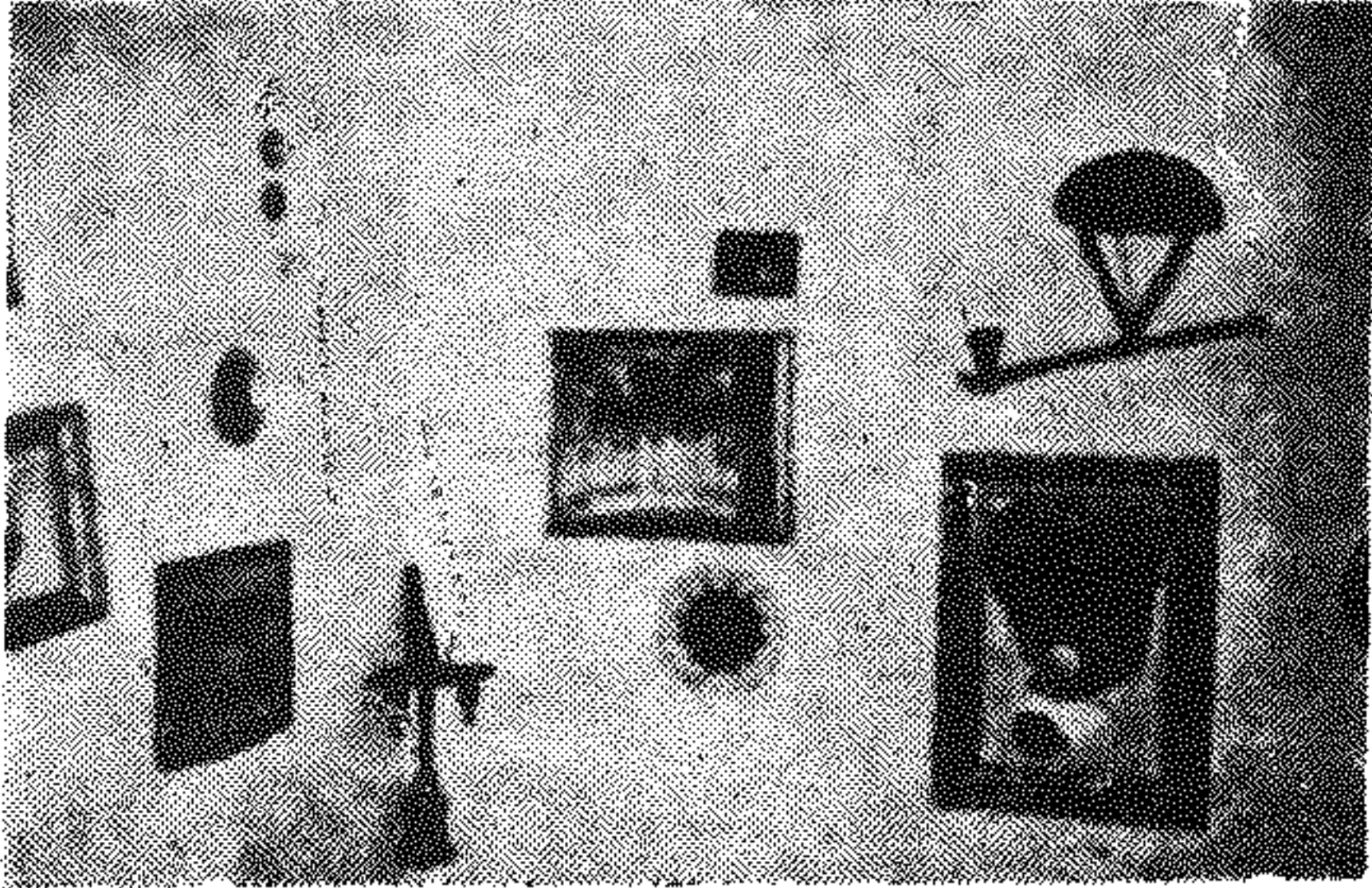
... این بود کہ [ناصرالدین شاہ] بہ وزیر امور خارجہ خود دستور داد فرمانی مؤکد بہ «میرزا حسینخان» سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی کہ صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانہ قدیم با «عالی پاشا» و «فوادپاشا» صدراعظم و وزیر امور خارجہ آن دولت بود، صادر و او را موظف نماید کہ با اولیای حکومت وارد مذاکرہ شدہ و از جانب دولت متبوع از سلطان عبدالعزیز درخواست کند کہ چون اقامت دائم حضرت بہاء اللہ در مرکزی مانند بغداد کہ نزدیک سرحد ایران و در جوار زیارتگاہ مهم شیعیان واقع است... بہ نقطہ دیگری کہ از حدود ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند...<sup>۱</sup>



۴- صبغی . از راست بچپ ایستادہ ۱- مجید پسر

۱- کتاب: «قرن بدیع»، جلد اول، ترجمہ نصر اللہ مودت، تہران مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.  
کتاب: «مائدہ آسمانی»، جزء ہشتم، صفحہ ۱۷۶، برپائی مجلس سرور و شادی در ایام عاشورا، بایبان آن را طبق تصریح شوقی در کتاب، «قرن بدیع»، جلد اول، از «قرۃ العین» آموختہ و بہ پیروی از او متمسک چنین اعمالی می شدند.





عکس عبدالبهاء که بر یکسو با خط خود نام صبحی را نوشته و بر سوی دیگر  
دستینه‌ی خود را نگاشته



عده‌ای از اعضای محفل بهاثیت تهران در پارک اتا ترک این عکس را برداشته‌اند.  
تا انقلاب بشو بکی در روسیه و سرنگون شدن سلطنت تزار روسیه (کسه بها ه‌الله افسر او این  
خطابو داده را ستایش کرده است) اولیاها بها ثیت مرتب به سماریت روسیه مسی رفتند و با سفیر  
خطرت کرده با او به گفتگو هامی پروا ختند و عکس از آابوم بهاثیت تهران»

حمایت دولت روسیه تزاری از بهائیان و بهائیان از همسان زمان پیدایش علی محمد شیرازی  
و امته و ارشد تا آنجا که طبق مدارکی که توسط خود بهائیان و با بیان ارائه شده و ...



متن فرمان عبدالعزیز عینی بر جنایات بابیه در ایام اقامتشان در ادلانه کایشه این متن از کتاب «کواکب الدریه» استخراج شده است.

(۳۸۳)

اصلی خود که بجای است سرایت کرده باشد

«سواد فرمان سلطان عبدالعزیز»

دستور مکرم و منشی منضم نظام العالم مدیر امور الجمهور بالمکرم  
النائب متمم مهام الأمان بالرأی الصائب بمسند بیان الدولة والاقبال  
مشید ارکان السعادة والاجلال المحفوف لغیور عرفان الملك الامل  
ضبطه مشیری الرب برنجی رتبة مجیدی نشان ذیخانن جاز و حاصل  
اولان وزیر حسین پاشا ادام الله اجلاله ونظر الاسماء الکرام مستند  
الکبیر الفخام ذو القدر والاحترام صاحب المز والاحتشام المختص  
بخدمه عنایة الملك العلام میران کرآمدن عکا سنجانی متصرف در دنجی  
رتبه مجیدی نشان ذی شانک حائز و حاصلی هادی پاشا دام اقباله  
وقدوة النواب المنتشرین عکا نایب مولانا زید علمه توفیق رفیع هاجرم  
واصل او لیجق معلوم اوله که مقدمات ایرانده بابی نایب مذهب ظهور  
ایده رک . بونرک شیخزندان بمضارینه . ایران دولتجه مجازات  
ایلدیکی متلو . برازی ده طرد و دفع الوند قری جهته . بونردن  
شیخ میرزا حسین علی و صبح ازل و برادر لری و رفقای جهه ادرنه په  
کوندن لشدی . صقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله و قفاسندن  
طوبجی قائمقاملندن خرج اناجان بک ایله . قره باغلی شیخ علی  
سیام . و خراسانی میرزا حسین نام دیگری مسکر تاسم و محمد قدوس .  
و عبد الغفار . و درویش علی . و اسمعقانی محمد باقر نام شخصلرک مخبرات  
مفسد تکارانه لری وقوع برلدینی استخبار او لومغیله اشخاص مرقومه  
اخذ و توفیق ایله دیوان احکام عاده مده تشکیل اولان قومیسوینده  
تذقیق الوندینده بدلرنده بولان کافذ و رسائلک مدلول و مألرین  
و کند ولرک احوال و افعالرینه نظراً مرقوم شیخ علی صبح ازلک  
کشدوسنه عربی و فارسی بر کتاب زولندن بچله بر نوح نمونی متضمن

(۳۸۴)

مهد بک ادعا سننده بولوندینی ا کلا شلس بر متلو ارباب ضلالت  
شویولده حرکت قیامری جاهل اولان بر طاقم اهل اسلامک  
افغانی مقصدینه منی اولدیننه بنه دیوان حرب احکامی اقتضاسجه  
مرقوملرک فی ابد ایله مجازا تری لازم کلی ، و اگرچه مرقوملرک  
علی صبح ازل اسرلرله مقتدی اوللرینه نظراً برنجی طوبخانه .  
عاسره قائمقاملندن خرج سیداسل اناجان بک ترویج افسانلر تریته  
خدمت ایلس اولسندن نایب ایکنجی قره باغلی شیخ علی سیام  
و خراسانی میرزا محمد حسین نام دیسگری مسکر تاسم . و مرقوم  
علی صبح ازلک . و کبلی قدوس . و اسمعقانی محمد باقر . و شیخ  
میرزا حسین علی و صبح ازلک برادر لری میرزا موسی و میرزا محمد  
قدوس و احباب سندن عبد الغفار و خدمتکارلرندن درویش علی  
نام کیسه لری دخلی فضا اناجان . اوچنجی در جه ده .  
ملونو ملری لازم کلور ایسه ده عبارده قانونیه ده . علی الاطلاق . اول  
انقارده بولان کیسه لر . صراحتی بولسقی ایچون درجه تمیننه  
لزم کوسترمه مش ایدیکندن حله سنک محل بینه په فی ابد ایله .  
دفع و تفریب . و فقط قانون جزا احکامی حکمینه . فی ابد جزاسی  
جسی جامع اولدیندن . بونرک کیده چکری . محارده حبس اولنار ایسه  
فرار و یا خود مملکت ایچریسنده گزه رک . بر طاقم کسان ایضالک  
اجتسار ایده چکلرینه بنه فلسفه بند ضرورتله مجوس بولوندیریله  
چکلرینه ضمیمه ترتیب مجازا تری قلمسی قومیسوین مذهبندور  
جانبندن بامضبطه بیان اولمش اولوب واقعا مرقوملر بولسقلری  
محلرده کرک اهالی و کرک بر برله اختلاط ایتدیرله مک اوزره قلمه  
ایچنده بر خانه ده اقامت ایتدیر ملک و هیچ بر کیسه ایله اختلاط  
ایتدیرله مسنه نایر مأمورین و ضابطان طرفندن داشادقت . و نظارت  
اولونتی . لوزده اشخاص مرقومه عکا و ماغوسه قلمه لرینه مؤبدان فی

بدین لحاظ مرحوم میرزا سعید خان وزیر خارجه وقت ایران طی صدور دو نامه خطاب به کنسول ایران در بغداد، نظر شاهنشاه قاجار و دولت ایران را، به عنوان پاسخی به شکایات مردم شیعه عراق و گزارشات کنسولگری ایران در بغداد چنین نگاشت:

۱- «جنابا بعد از اهتمامات که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بایه از جانب دولت علیه به آن تفصیل که آن جناب می دانند به تقدیم رسید الحمدالله ریشه آنها به توجهات خاطر همایون سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجمه دین پناه روحنا فداه کننده شد، مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقاء نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد، ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسینعلی نوری است از حبس انبار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده و روانه شده، از آن وقت تا حال چنان که آن جناب اطلاع دارند در بغداد است و اگر چه او هیچ وقت در خفیه از فساد و اضلال سفهاء و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم دست می زد مثل مقدمه جناب فضایل نصاب آخوند ملا آقادر بندی که زخم های منکر به قصد کشتن به او زدند و تقدیر در بقای چند وقت او مساعدت نمود. و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش به اینطور که حالا هست بالا نگرفته بود و اینقدر که این روزها شنیده می شود مرید و متابع به دور خود جمع نکرده بود و جرأت آن نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد و شد و مکث در خارج منزل خود آدم های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جان باز نماید، علاوه بر اطلاعاتی که به وسایل عدیده به توسط معتبرین و ثقاف حاصل شده بود کاغذی هم از عالی مقام مقرب الحضرة العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیه بغداد به نواب شاهزاده والاتبار عمادالدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه نیز از نواب معزی الیه به حضور مراحم ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را در نظرها محسوس و مشاهده می نمود، با وصف اینها از برای دولت علیه دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن بر نیاید.»

اری تحت الرماد و میض نار و یوشک ان یکون لها ضرام

زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در ممالک دولت علیه و جسارت و اقدام آنها بر

امور خطرناک بارها به تجربه رسیده، معین است که اساس این دین مستحدث و باطل خبیث را بر دو چیز هایل گذاشته‌اند یکی دشمنی و خصومت فوق الغایه نسبت به دین دولت اسلامی، دیگری بی رحمی و قساوت خارق العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس، و این بدیهی است که به حمدالله تعالی از حسن نیت و صفای دولتین مراتب دوستی و یک جهتی میان دو دلت قوی شوکت اسلام به جایی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات و مساهمت به هم رسانده‌اند چگونه می‌شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار این مراتب در تدابیر لازمه رفع آن از موافقت و همراهی متحدانه خود با اولیای این دولت علیه دریغ و مضایقه نمایند، لهذا دوستدار برحسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فداء مأمور که مراتب را به توسط چاپار مخصوص به اطلاع آن جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلادرنگ از جنابان جلالت مآبان صدراعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسته مطلع را به طوری که دوستی و مواحدت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیک خواهی و عقل متین جنابان معزی‌الیها دعوت نماید به میان بگذارد و در اطراف آن دقت و تعمق وافی به کار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد جایی که مجمع فرق مختلفه نزدیک به حدود ممالک محروسه است از کمال خیراندیشی و بی غرضی ایشان بخواهد این مسئله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا حسینعلی و خواص اتباع او را در آن جا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه آنها را وسعت داد، از دو کار یکی به نظر اولیای این دولت مناسب می‌آید به این معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این ماده مهمه موافقت کامله با اولیای این دولت می‌کنند بی آن که ملاحظه شخص آن مفسدین بی دین را نمایند و در این بین که پا مصلحت دولت به میان آمده است حرف خارج از مسئله چنان که مأمول و متوقع است به هیچ وجه به میان نمی‌آوردند بهتر این است که حکم صریح به جناب نافق پاشا والی ایالت بغداد بدهند و از این طرف هم حکم به عهده نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسینعلی و هرچند نفر از اتباع و خواص او را که بانی و اساس فساد هستند به طوری که مقتضی می‌شود گرفته در سرحد به دست گماشتگان نواب معزی‌الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جایی از دخالت خود که مناسب می‌داند به قراول و مستحفظ نگاهداشته و نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آن دولت در عمل به شق اول به هر ملاحظه که تأمل نماید داشته باشند دیگر در این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که آن مفسد و چند نفر خواص او را از بغداد به جایی دیگر از داخله ممالک عثمانی که دست رس به حدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود، آن جناب در این باب اقدام و اهتمامی بکند

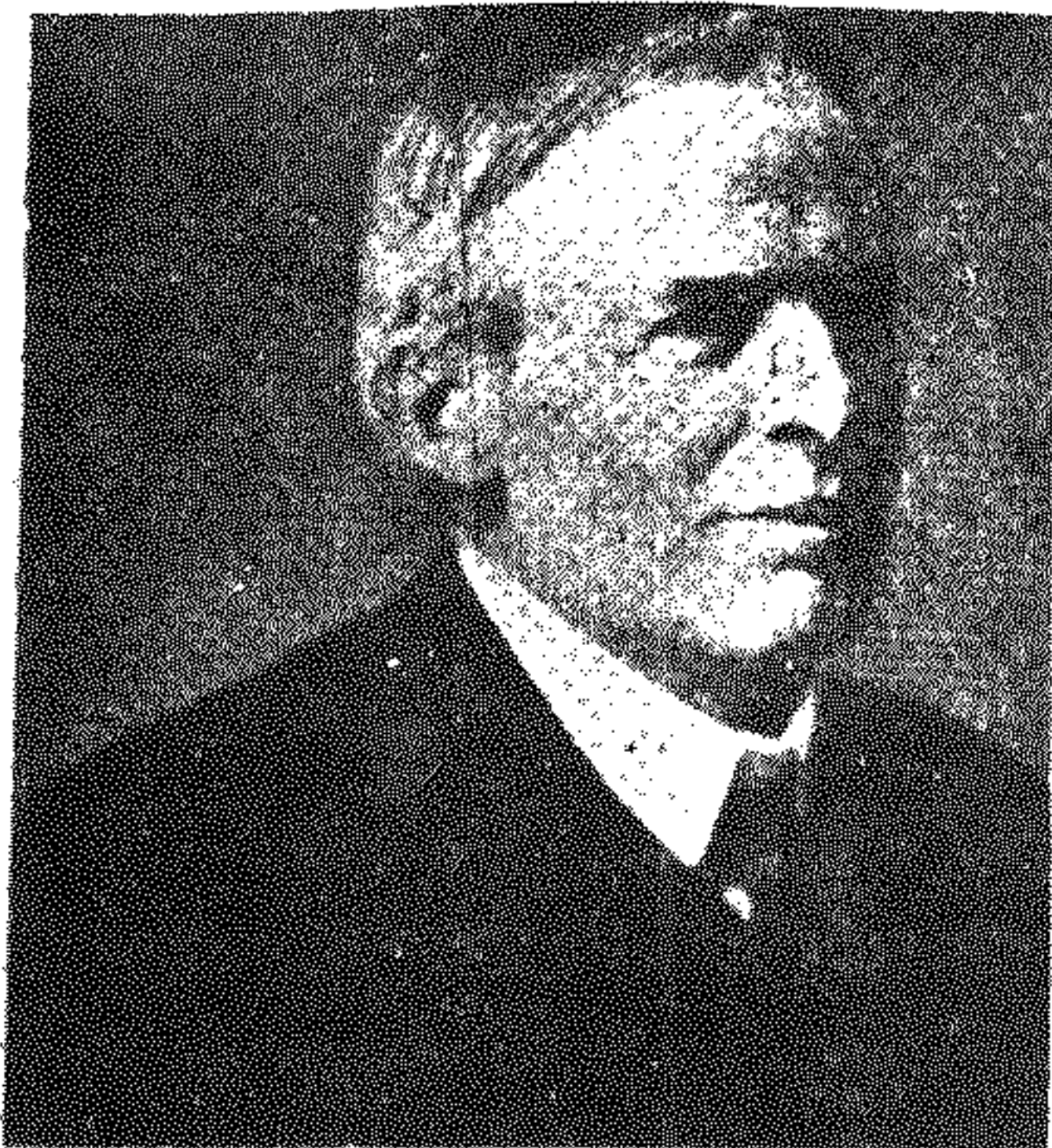
کہ لایق این حکم مؤکد همایون و مأموریت چاپار مخصوص باشد و هر چه زودتر قرار داد خود را بنویسد تا از آن قرار به عرض پیشگاه اقدس اعلی روحانفداه برسد محرراً فی دوازدهم ذی الحجۃ ۱۲۷۸.»

۲- «جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگر چه اسم در کاغذ عالی جاه میرزا بزرگ خان به نواب عمادالدوله و عریضه نواب معزی الیه به حضور اقدس همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است، به این جهت کہ آن کاغذ مفصل به طوری است کہ اگر شما صلاح بدانید می توانید برای جنابان فؤاد پاشا و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سوادهای مزبور قید می شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت نمی دانستید، حالا کلیه منوط به صلاحدید خودتان است، اصل نوشتجات مزبوره در جوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهد کرد اگر صلاح است و به عینه یا به اندک تغییر و اصلاح خواهد نمود، والا به هر طور کہ مقتضی باشد عمل خواهید کرد، مقصود این است کہ انشاءالله چنانکہ امر و فرمایش مؤکد همایون در رفع و دفع این اشرار یا به گرفتن و تسلیم کردن گماشتگان نواب و الاتبار عمادالدوله و یا به دور کردن از عراق عرب به جایی کہ شما صلاح بدانید شرف صدور یافته است به شایستگی و زودی انجام پذیر شود تحریراً فی ۱۲ ذی الحجۃ الحرام ۱۲۷۸.»

ادوارد براون از روی نسخه اصلی دو

نامه مذکور، عکس برداری نموده، و کلیشه‌ای آن را در کتاب خود، پیرامون مذهب بابیه، به چاپ رسانده است. مؤلف بهائی کتاب: «حضرت بهاءالله»<sup>۱</sup> مقابل صفحه کتاب خود، عین نامه مذکور را گراور و شوقی افندی ضمن شرح وقایع بابیه در عراق، به فرازهایی از نامه مذکور اشاره نموده است<sup>۲</sup>

عباس افندی در نامه‌ای که به «عمه»ی خود (لوح عمه) نگاشته است، از عظمت مقام میرزا حسینعلی بهاء در عراق، چنان ترسی



ادوارد براون مطالعه فراوانی دربارهٔ بهائیت کرد

۱- محمدعلی فیضی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.

۲- کتاب: «قرن بدیع»، جلد دوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۰ بدیع.



می‌کند که، ناخواسته پرده از تهدیدات و شرارت و جنابیت بابیان، که به رهبری پدرش صورت می‌گرفته است، برداشته و می‌نویسد:

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرأت مذمت نمی‌نمود. و جسارت بر شناعت نمی‌کرد. تا آن که کل هوائف وصل متفق شدند، و پای دول در میان آمد!»<sup>۱</sup>

به هر حال، دولت عثمانی، پس از آگاهی از پیشنهادهای وزارت امور خارجه ایران موافقت خود را جهت اخراج بابیان از عراق، و اعزام آنها به استانبول و سپس «ادرنه» به اطلاع دولت ایران رسانید.

در همین ایام، و با توجه به نیاز مبرمی که مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی، به افرادی فعال و جاسوس و همکار با نقشه‌های دولت بریتانیا، مبنی بر تحقق زمینه‌های مساعد جهت نفوذ و رخنه، و احیاناً بلوا و آشوب داشته‌اند، به تصریح «شوقی افندی» در کتاب: «قرن بدیع»<sup>۲</sup>: «کلنل سر آرنولد باروز کمبل Barows Kembel Sir Colnel Arnold که در آن اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء‌الله را احساس نمود شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم، و به طوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت مطبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به «ملکه ویکتوریا» باشند، در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان یا به هر نقطه‌ای دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد...»

ولی حسینعلی میرزا که از حمایت روس‌ها برخوردار بود، و از مأموران مخفی عثمانی، و قدرت دولت عثمانی ترس و واهمه داشت، و صلاح بابیان را در اطاعت ظاهری از دولت عثمانی می‌دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً رد، و در باطن رابطه دوستانه خود را برای روزهای مبادا، با مأمورین انگلیسی برقرار ساخت.

۱- کتاب: «مکاتیب»، عباس عبدالبهاء جلد ۲، صفحه ۱۷۷، چاپ مطبعه کردستان، مصر، به اهتمام فرج الله زکی الکردی، ۱۳۳۰ هـ.ق.

۲- جلد دوم، صفحه ۱۲۵، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.



از سوی دیگر، و آنچه مسلم است: «وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به استانبول برای والی بغداد رسید و به مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنان حادثه‌ای را مقدمه گشایش عظیمی در آینده کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسایل سفر مجلل با جشن و سرور گذراندند و عید گرفتند. اما وقتی به اسلان بول رسید و بر میزان نفوذ کلمه میرزا حسینخان که پس از مرگ میرزا جعفرخان به لقب مشیرالدوله ملقب شده بود در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند و آنگاه از حقیقت جریان امر استحضار یافتند. تا موقع ورود به استانبول ظاهراً هنوز در میان دو برادر که مهاجران یکی را با عنوان «حضرت ازل» و دیگری را با عنوان «جناب بهاء» در میان خود ذکر می‌کردند و بین



عبدالبهاء سوار الاغ از خانه ی خود بیالای کوه کرمل می‌رود، آنکه دهنه ی الاغ را گرفته اسمعیل آقا است و آن دیگر صبحی است که در همه حال با عبدالبهاء همراه بود

خویشاوندان و بستگان ایشان هیچ گونه اختلاف عقیده‌ای و بنیادی دیده نمی‌شد و شکوه‌ها از حد ظواهر امور زندگانی نمی‌گذشت. اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشیرالدوله بر حقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده مذهبی این دسته منتقل از بغداد به پایتخت آگاه شدند اقامت اینان را به طور دسته جمعی در شهری مانند استانبول که صدها ایرانی در هر سال بر آنجا می‌گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می‌پرداختند خالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه در

بخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه ایرانی در آن جا کمتر رفت و آمد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سر و سوقات های شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیش آمد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری رامشول چنین تغییر وضع نامناسبی خویش می شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد<sup>۱</sup>»

نیاز انگلستان به جاسوسانی در خاک عثمانی که بتوانند نقش خود را بازی کنند بابیان را به بازی گرفت و آنان را به خدمت سیاست دولت انگلستان درآورد. و از طرف دیگر دولت عثمانی هم با این تصور می توان از این افراد به عنوان ناراضیان ایرانی علیه دولت ایران در موقع ضروری استفاده کند به آنان فرصت و موقعیت داد. یادآور شویم که در آن مقطع از تاریخ بین دولت عثمانی و دولت ایران در باطن رقابتی فشرده بر سر برتری و قدر قدرتی دو منطقه وجود داشت.

این دو برداشت با حوادث دیگر بین المللی دست به هم داد و با بیان را در صحنه های سیاست بیشتر مطرح نمود:

«... نایب قونسول فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاء الله

داشت محرمانه به حضور شتافت و به حضور شتافت و به طوری که

مأمورین ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم

ساعت یا کمتر انجام داده اند<sup>۲</sup>»

و در جای دیگر:

«... در این حین بعضی از قناسل دول خارجه به محضر انور

مشرف و از ساخت اقدس استدعا نمودند که اجازه فرمایند با حکومت

مطبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات اخلاص هیکل مبارک میرزا

حسینعلی میرزا را فراهم سازند<sup>۳</sup>»

۱- مقاله: «محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال ۲، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

۲- کواکب الدریه ۳۲۹ عبدالحسین آواره.

۳- کتاب قرن بدیع، شوقی افندی، صفحه ۲۷۴، تهران مؤسسه مطبوعات امری؛ ۱۲۰ بدیع.

علی گراور شدہ است میتوانید نسخہ ای از او از آقای محمد امین بگیریید

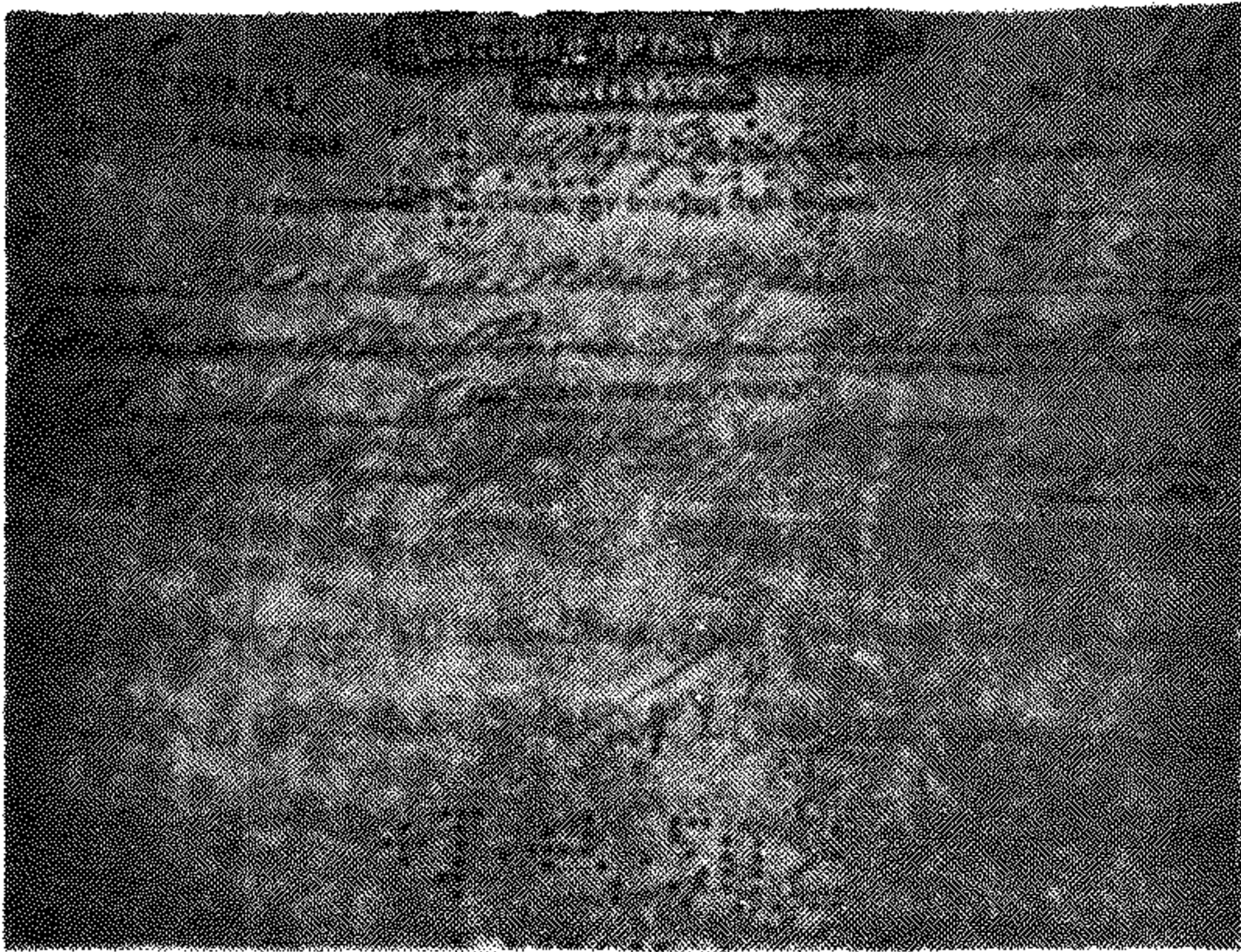
.....

عکسی را کہ در عدسیہ برداشتہ شدہ داشتم ولی متأسفانہ این عکس

اثنای غارت اموال اینجانب از طرف کلیمیان از دست رفت .

سلام و تحیات و اشواق . . .

من میخواستم این نامہ را واریز و گستردہ کنم تا برای ہمہ روشن



عکس چکی است بنام عبدالبہاء کہ شوقی در آن دغلی کردہ و درین نامہ گزارش

آنها دادہ اند . پیام پرہیزچی ص ۲۱۴

ارتباط بهاء الله با دیگر سفیران دول مختلف را از زبان شوقی افندی این گونه می‌شنویم:  
 ... هنگام خروج از ارض سر (ادرنه) قناسل آن مدینه در حضور  
 غلام حاضر و اظهار مساعدت نمودند و فی الحقیقه نسبت به ما کمال  
 محبت و رعایت مبذول داشتند<sup>۱</sup>

این گونه ارتباطها و تماس حسینعلی میرزا با سفیران و سفارتخانه‌ها دو هدف در بر داشت که مسائل منطقه‌ای و جهانی آن را به هر حال برجسته کرده بود. اقامت بابیان در ادرنه مصادف با زمانی بود که دولت عثمانی و دولت یونان با هم بر سر شهر ادرنه اختلاف داشتند و از طرفی دیگر تضادهای روسیه و انگلستان سفره محبت آنان را به سوی بابیان گشوده بود تا از آنان به بهترین نحو بهره برداری کنند. این توجه بیشتر از آن جهت در مورد بابیان مبذول می‌شد که سفارتخانه‌های خارجی در ایران گزارشات مبسوط و مشروحی از وقایع بابی‌گری را از ایران به دول مطبوعه خویش ارسال می‌داشتند و دول خارجی هم در صدد بودند از وقایع و پدیده مزبور بهره‌برداری کنند و از دیگر رقبا پیشی گیرند. دولت عثمانی هم که با همین برداشت چتر حمایتش را بر سر بابیان گسترده بود خیلی زود دریافت که وجود بابیان نه تنها به حال خود مفید نیست بلکه بسیار مضر هم می‌باشد و چون دولتمردان آن کشور پی بردند که بابیان دست به خدعه زده‌اند فوراً در پی تبعیدشان بر آمدند.

## ملاقات

آن چه تا این جا برایتان نوشتم به راستی دیباچه بود، شیواتر و رساتر از آنرا در «کتاب صبحی» نگاشته‌ام. اکنون بر سر سخن می‌رویم و گوشه و کنار آن را هم به میان می‌گذاریم. آفتاب فرو رفته بود که ما به درون کشتی رفتیم. شادی‌ئی در خود یافتیم که تا آن دم هیچ گاه ندیده بودم، دیوانه وار، دست افشان و پای کوبان در بالای کشتی به هر سو می‌چرخیدم و می‌خواندم:

«بار دیگر آمدم دیوانه وار      رو روای جان زود زنجیری بیار

غیر آن زنجیر زلف دلبرم      گر دو صد زنجیر آری بر دزم»

با همراهان می‌گفتم ای یاران امشب پایان روزگار دوری ما است فردا سر بر آستان دوست می‌نهم و خاک درش را تاج سر می‌کنیم رخساری را می‌بینیم که پیامبران گذشته و مردان خدا در آرزوی دیدارش جان شیرین به رایگان دادند و ما با هیچ شایستگی به آن می‌رسیم از هستی خود



بهره می‌گیریم به پیشگاه کسی می‌رویم که سراسر فروغ یزدانی است رازهای ناگفته را می‌داند و درد دل‌های نانوشته را می‌خواند. از این سخنان می‌گفتیم و سرودهای شادی می‌خواندیم. کشتی هم آب دریا را می‌شکافت و با شتاب پیش می‌رفت تاریکی کران تا کران را گرفته بود و ستارگان با چشم‌های خیره به ما می‌نگریستند و بر خوشی ما که خود فرسنگها از آن دور بودند دریغ می‌خوردند...

همان جا با میرزا هادی افندی پدر شوقی افندی برخورد کردیم او هم کمک کرد و کاجال ما را از گمرک گذراند و ما را سواره بی آنکه بدانیم کجا می‌رویم به سرای عبدالبهاء آورد. ما به گمان اینکه به «مسافرخانه» آمده‌ایم در دل اندیشه را داشتیم که به گرمابه رویم و سر و تن بشوریم و بوی خوش به خود بزنیم و پیراهن تازه بپوشیم. آن گاه به آستان بوسی بیائیم. دوستان گرد ما آمدند و خوش آمد گفتند ما هم از شادی در پوست نمی‌گنجیدیم ناگهان میرزا هادی از بالای پله کان ما را خواند و گفت: بفرمائید شما را خواسته‌اند. دانستیم که اینجا سرای عبدالبهاء است نه مسافرخانه.

در آن روزگار بیشتر بهائیان بهاء و عبدالبهاء را ندیده بودند ولی از دوستان و پیروانش درباره او چیزها شنیده که چنین و چنان است رخساری پر فروغ دارد و چشمانی گیرا و هر چند آدمی نیرومند باشد در برابرش یارای ایستادگی ندارد کشتش او بر سنگدل و بی‌دین‌ترین مردم چیره می‌شود هر اندیشه که در دل داری بر زبان می‌آورد و هر راز که نهان کنی آشکار می‌سازد تاکنون کسی یافت نشده که در چهره‌اش بتواند نگه کند:

چشم از آفتاب خیره شود      خیرگی چون فزود تیره شود

با مردمان که به او گرایشی نداشتند چون به نزدش بار یافتند دگرگون شدند و آستانش را بوسیدند و به او گرویدند و پیرو او گشتند. از این گونه سخنان چندان بر گوشها می‌خواندند که آدمی باور می‌کرد. باری چون ما با این گمانها پرورش یافته بودیم دنبال چنین مردی می‌گشتیم. فرزندان و دوستان من! نمی‌توانم برای شما بگویم چگونه ما از پله‌ها بالا رفتیم و چسان اشک می‌ریختیم و با شادی و اندوه گستاخی و شرم، بیم و امید، خوشی روان و تپش دل، درون خانه شدیم و می‌گفتیم اکنون در برابر کسی می‌رسیم که کان بخشش و دانای راز، روان بخش و پاداش ده است. مهرش بهشت برین و خشمش دوزخ آتشین می‌باشد... عبدالبهاء در اتاق نبود و برای ما خوب شد که دمی چند چشم به راه باشیم و به خود پردازیم در کشاکش این اندیشه‌ها بودیم که پیرمردی کوتاه بالا با شکم برآمده و ریش کم پشت برنجی نه برفی و ابروان کشیده سفید جبین، رخی پرچین و گیسوان سفید ولی بسیار تنگ دستار سفیدی بر سر و جامه‌ای سیاه آستین گشادی در بر به درون آمد و پی در پی می‌گفت:



«مرحبا مرحبا خوش آمدید خوش آمدید. در پشت سر او یک مرد و یک جوان هم بودند. آن پیرمرد عبدالبهاء بود و این دو میرزا هادی دامادش و شوقی پسر او و نوه عبدالبهاء بودند. من از دیدنش در شگفت شدم و سرگردان ماندم و نمی خواستم او را در این پیکره بینم و اگر جایی غیر از آن جا تن به تن به او برخورد می کردم و هنگام شناسائی می گفتم: من عبدالبهاء هستم هرگز باور نمی کردم زیرا نه تنها با آن چه که درباره روی و رخسار و اندام او شنیده بودم برابر نبود با عکس هائی که از چهره و پیکر او گرفته بودند نیز همانندی نداشت ما با نشان هائی که داده بودند می خواستیم با مردی روبرو شویم بلند بالا، با چهره روشن و پرفروغ و ریش سفید برفی انبوه و گیسوان افشان و نگاهی در جان و روان کارگر.

با همه اینها چون به درون آمد پیش رفتیم که به روی پایش بیفتیم و زمین بوسی کنیم، نگذاشت و گفت: نمی شود. همه بر سر جای خود نشستیم. پس از درود و شادباش به شوقی فرمود: برای اینها چائی بیاور. شوقی برخاست و چاکری کرد و برای ما هفت نفر چائی آورد. آن گاه از ایران و دوستان ایرانی پرسشها کرد و پاسخها شنید. بار دیگر به شوقی دستور آوردن چای داد و گفت:

«می خواهم خستگی اینها را با چائی در بیاورم» چائی دوم را

هم خوردیم سپس گفت: خسته اید بروید بالا کمی آسایش کنید آن گاه

شما را خواهیم دید.

این بود نخستین دیدار ما از عبدالبهاء.

از نزد او بیرون آمده راهنمایان به دستور او ما را به بالای کوه کرمل که مسافرخانه آن جا بود بردند و هر دو یا سه تن را در اتاقی جای دادند و چون نیم روز بود ما را به ناهار خواندند. سر میز ناهار رفتیم نان و پنیر و هندوانه خوردیم و کمی آسایش کرده پیش از فرو رفتن آفتاب روانه در خانه شدیم. ولی من از این اندیشه بیرون نمی روم که کسانی که درباره روی و خوی عبدالبهاء آن سخنان را گفتند گراف گو بودند و یا ما را دیده خدایینی تباه بود که او را چنان که شاید ندیدیم. سرانجام با خود گفتم: چون روزگاری در دوری از آن رو نازنین و پیکر یزدانی به سر برده ایم هر آینه تاب دیدار رخسار یار را چنانکه هست نداریم این بود که درباره ما بخششی فرمود و گوشه چشمی نمود تا ما بی خود نشویم و جای تهی نکنیم و به ناچار چون در ما آمادگی پدید شود و خود را چنانکه هست خواهد نمود.

این اندیشه ها در مغزم آمد و شد می کرد ولی مرا خرسند نمی کرد، گاهی می گفتم ما باید به درون بنگریم و کاری به بیرون نداشته باشیم چشممان به دانش و خرد و مهر رازدانی و مردم دوستی و نشانه های پرورش روان او باشد نه به ریش و بالا و چشم و ابرو... در مسافرخانه با

آقای محمد حسن نگهبان آن جا و حاجی میرزا حیدرعلی اصفہانی و ملا ابوطالب بادکوبہ‌ای کہ می‌گفتند فزون از صد و بیست سال دارد دیدن کردیم. بنده با این مردمان کہ از پیشینیان پیروان این کیش بودند سر فرود می‌آوردم و آنها را گرمی می‌داشتم و می‌گفتم چون این‌ها سالها شب و روز در پیشگاه بہاء و عبدالبہاء بودند ہمہ سرہ مرد و دارای خوی ستودہ و دل پاک هستند و بی گمان آنها را بزرگ باید شمرد و از آنها چشم داشت رادی داشت. این بود کہ بہرہ مندی از پیشگاه آنان را رستگاری بزرگ می‌شمردم. آن روز تا فروشدن آفتاب بالای کوه در مسافرخانہ بودیم سپس ہمہ با ہم از بالای کوه سرازیر شدہ بہ درخانہ آمدیم. ہوا خوب تاریک شدہ بود. کہ از بالای پلہ‌ها کسی گفت:

- بفرمائید! دوستان را خواندہ‌اند. یکبار ہمہ بہ جنب و جوش افتادند و یکدیگر را پس و پیش کردہ بہ درون اتاق رفتند. و ہر یک برای خود جائی گرفتند و بیشتر خواہان جای پائین اتاق بودند و آنہائی کہ بر روی صندلی جا، گیرشان نیامد میان اتاق بر زمین نشستند چون ہمہ نشستند عبدالبہاء دو دستش را بر چشمش گذاشت و با جنبش سر و نگاہ، ہمہ را از دیدہ گذراند و خوش آمد گفت.

پشت بہ صندلی داد و سپس چشمان خود را بست و در اندیشہ فرو رفت. آن‌ها کہ پیرامونش بودند خاموش و آرام دست بر سینه نشستہ و دم فرو بستہ آوائی از کسی بر نمی‌آمد چنان کہ گفתי جنبندہ‌ای در میانشان نیست پس از دمی سر بر آورد و گفت: پشتیبانی یزدان نیروی شگرفی است و جان ہر کار است و در ہمہ جا بایستہ است.

روزگاری کہ در بغداد بودم و کودک خردسال بودم یک شاہزادہ ایرانی بود بہ نام تیمور میرزا کہ پنجاہ سال روزگار خود را در شکار گذرانده بود. یک روز در کنار دجلہ شکار مرغابی می‌کرد آن مرغابی‌ها دستہ و ویژہ‌ای هستند کہ من در جائی ندیدہ بودم جز چند سال پیش در طبریا کنار دریاچہ. این‌ها پیوستہ در جنبشند زیر آب می‌روند و بیرون می‌آیند. تیمور میرزا یکی از آنها را نشانہ گرفت چون تیر را رها کرد مرغابی زیر آب رفتہ بود و اندکی جلو تر سر در آورده ہر چہ کرد نتوانست یکی از آنها را بزند. من تفنگ را از دستش گرفتم و جائی را نشانہ گرفتم کہ مرغابی سر از آب بیرون می‌آورد. با این سنجش یکی از مرغابی‌ها را زدم و ہم چنین دومی و سومی و چہارمی را شاہزادہ در شگفت شد! پرسید:

- چگونہ این‌ها را زدی؟ گفتم: شما دیدید کہ اینہا پیوستہ در جنبشند و روی آب نمی‌مانند تا تیر بہ آنها بخورد. من جائی را نشانہ گرفتم کہ آنها از آب بیرون می‌آیند. تیمور میرزا رو بہ نوکر خود کہ در پشت سرش بود کرد و گفت:

- این بابی‌ها در ہر کار پشتیبانی یزدان را دارند، پنجاہ سال است من شکار چی ام،

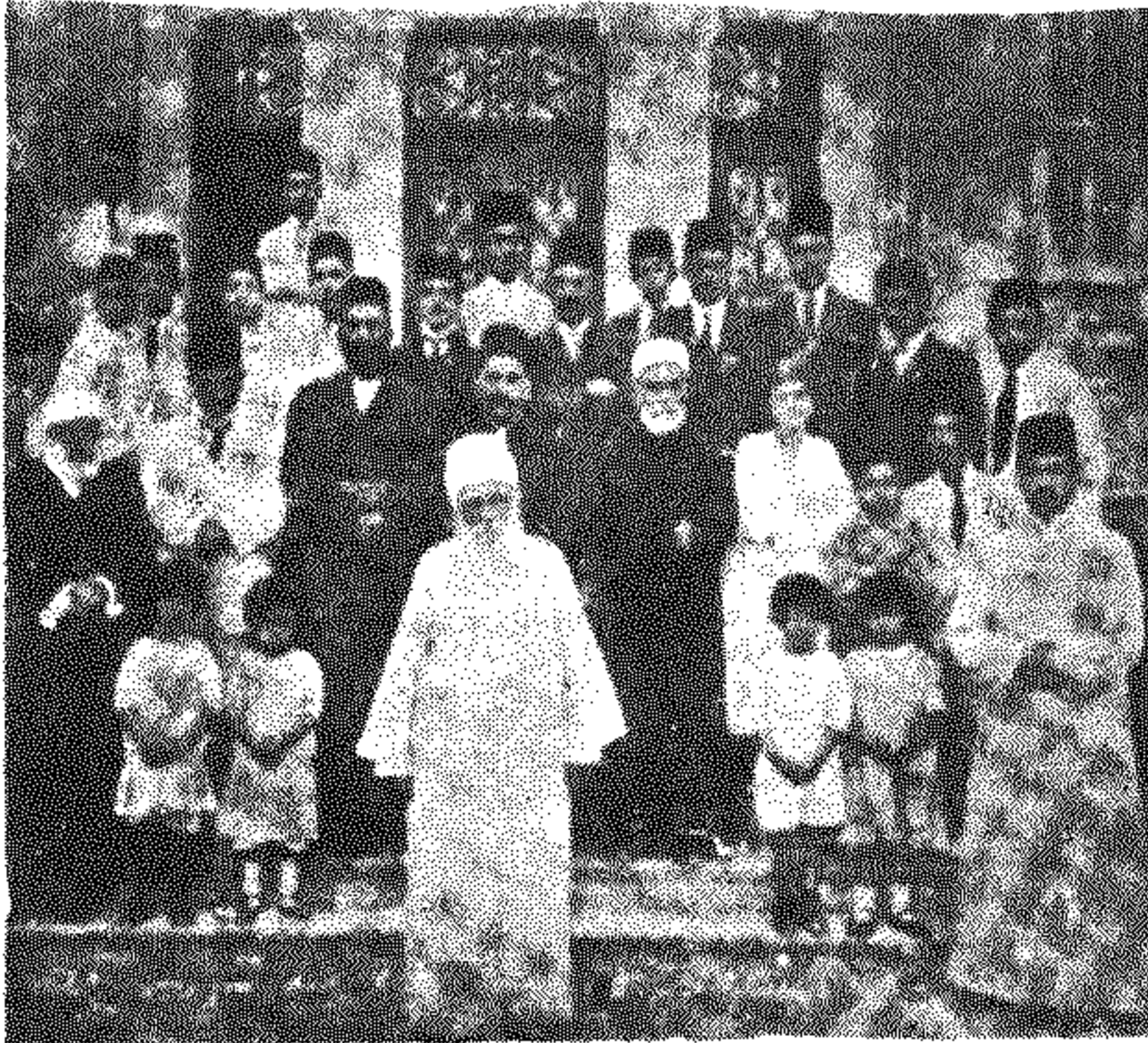
نتوانستم یکی از این مرغابی‌ها را بزنم یک بچه بابی همه آنها را زد! سپس روی به همه کرد و گفت:

ببینید که پشتیبانی خدا چه می‌کند. آنگاه به یکی از بهائیان آباده رو کرد و گفت: بخوان! این مرد مبلغ بود و سخنور بود ولی خوش سخن و دانشمند نبود. یک چکامه دور و درازی خواند و همه را به ستوه آورد. پس از آن عبدالبهاء به دیگری گفت: بخوان! و هم از سخنان بهاء در سپاس خدا چیزی خواند و چون به پایان رسید، عبدالبهاء گفت: «فی امان الله» از این سخن همه از جا برخاستند هر کسی به سوئی رفت،

ما هم به مسافرخانه آمدیم و گرداگرد میز شام نشستیم. آن شب شام قیمه پلو داشتیم... روز سوم به دستگیری شوقی بار خواستیم که تنها به نزد عبدالبهاء بروم تا سپردگانی‌ها و نامه‌هایی که دوستان داده بودند پیشکش کنم. بار داد:

### ملاقات خصوصی

روز سوم به توسط «شوق افندی» اجازه خواستم... اذن صادر شد. قبل از ظهر مرا خواستند، رفتم اشیائی که بعضی از دوستان پیشکش کرده بودند تسلیم کردم، با لطف پذیرفت و گفت: زحمت کشیدید... و ضمناً در وقت عرض جواب که بهترین موقع بود با دقت



دو ماه و نیم پیش از درگذشتن عبدالبهاء این عکس را با پیروان خود برداشت. درج نخست عبدالبهاء در میان و صبحی در سوی راست - در رج دوم ابن اصدق و چهار کودک که سه تن از آنها نوه‌های عبدالبهاء بودند - رج سوم از راست بسچپ فوجیتا (راننده ژاپونی)... یک زن دردمند امریکائی و سید مصطفی رنگونی، فاضل مازندرانی، شیخ محمد علی قائنی و... آنکه پشت سر صبحی است لطف الله حکیم از جهودان بهائی است.



تمام به چشم و روی عبدالبہاء دیدہ دوختم تا بینم می شود نگاہ کرد؟  
دیدم اشکالی ندارد!!

... به عرض می رسانم کہ تشکیل اندرون و بیرون و اوضاع و  
احوال بہاء حکایتی کوچک با مختصر تفسیر از دربار سلاطین قاجار  
بود. مثلاً بہاء اللہ سہ یا چہار حرم داشت: یکی نوابہ خانم نامادر  
عبدالبہاء و سلطان خانم - کہ بعدہا بہائیتہ خانم شد و ورقہ علیا لقب  
گرفت - دوم خانم باجی... سوم گوہر خانم... «چہارم جمالیتہ کہ بہاء اللہ  
او را مہد علیا لقب داد!»

بہ ما اطلاع دادند کہ ورقہ علیا دختر بہاء تلگراف کردہ اند  
کہ عبدالبہاء از جہان درگذشت و تلگراف را خواند. ہمہ اندوہگین  
شدیم و شیونہا براہ انداختیم. آن گاہ سراسر چشم بہ من دوختند و از  
من پرسیدند: بایست ما پس از این چیست؟ گفتم بہ زودی دانستہ  
خواہد شد.

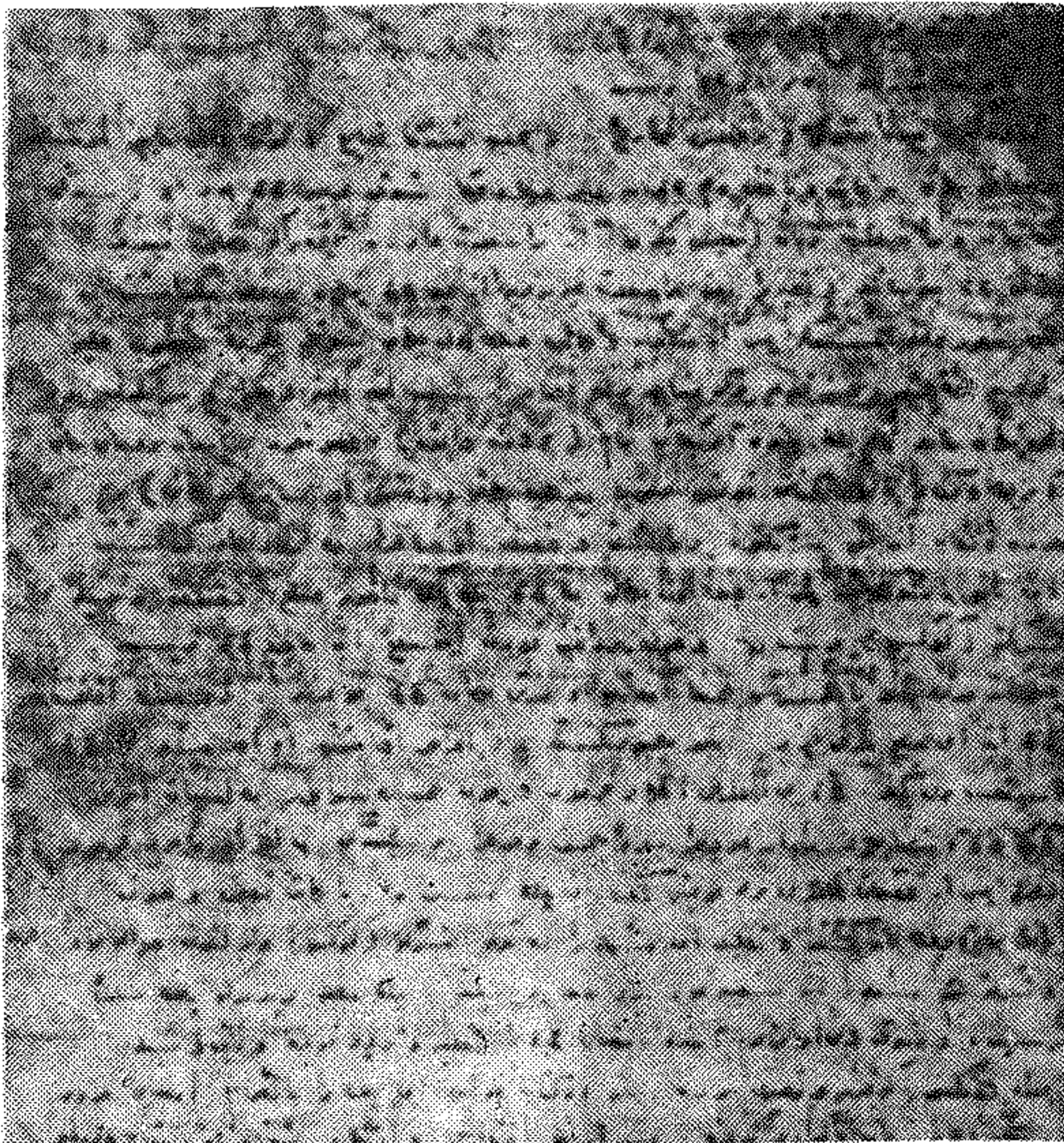


محمد حسین مہدی پدر صبحی

هیچ یک از بہائیان گمان نمی کردند کہ  
عبدالبہاء پس از خود، کسی را جانشین نماید زیرا  
کہ او چند سال پیش از مرگش در روزہائی کہ  
عبدالحمید پادشاہ عثمانی دربارهٔ او بدگمان شدہ  
بود و می خواست او را از عکا بہ فیزان براند بہ  
بہائیان نوشت کہ پس از من کسی را نرسد کہ  
پیروان را بہ خود بخواند و پایگاہی بخواہد ہر  
چند «ولایت» سرپرستی باشد و بہ ہیچ رو  
نمی تواند کسی نامی بر خود بنہد. کارہا بہ دست  
«بیت عدل» کہ بہاء از آن آگہی دادہ است خواہد  
افتاد و آن چنین است کہ بہائیان از میان خود

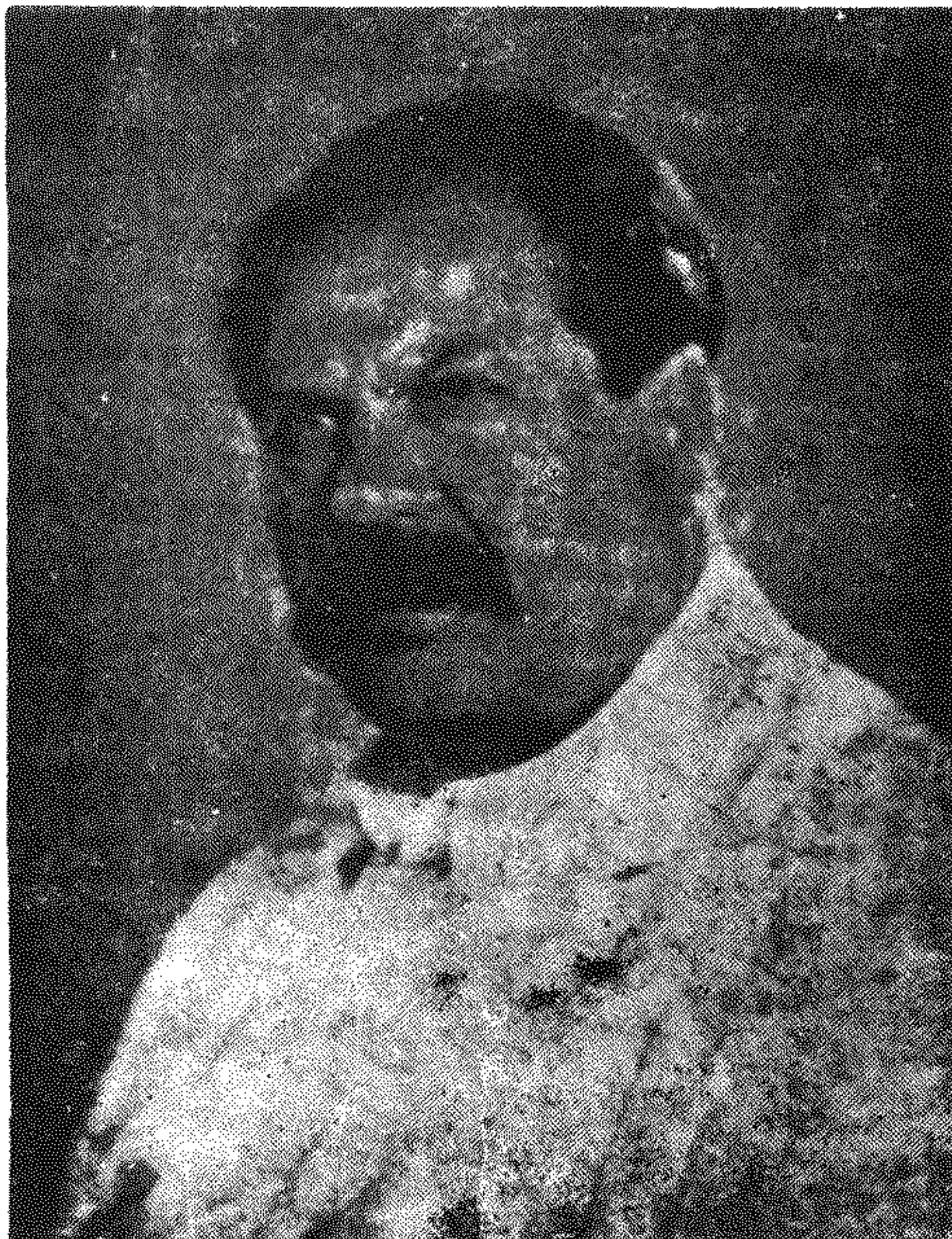
نہ تن را بہ دستوری کہ دادہ است برمی گزینند تا بست و گشاد کارہا را بہ دست گیرند و  
آنها ہر چہ بگویند راست و درست و از سوی خداوند است. این بود آن چہ بہائیان از روی  
سخنان بہاء و عبدالبہاء می دانستند و چشم بہ راہ آن بودند.  
پس از چند روز تلگراف دیگر از ورقہ علیا رسید کہ عبدالبہاء خواستنامہ ای از خود بہ

جا گذاشته و در آن جانشین خود را شناسانده و در روز چهارم درگذشت عبدالبهاء خواننده خواهد شد. درین روزها هر کس رأیی می‌زد و به چیزی می‌اندیشید چیزی که بیاد هیچ کس نمی‌آمد و به دل نمی‌نشست و اگر می‌گفتند کسی باور نمی‌کرد، جانشینی شوقی بود. در روز چهل و یکم در حیفا در میان بهائیان خواستنامه را خواندند و بار دیگر از ورقه علیا تلگراف رسید که شوقی جانشین عبدالبهاء است!! و رونوشت خواستنامه فرستاده می‌شود. بهائیان با شگفتی به این نوید برخوردند ولی ورقه علیا و دارودسته‌اش با نیرنگ و افسون مردم را آماده کردند که سرپرستی شوقی را بپذیرند. روزی که رونوشت برگهای خواستنامه رسید بیشتر بهائیان پذیرفتند و خود را آسوده کردند ولی بهائیان کنجکاو زیر بار نرفتند و گفتند این خواستنامه ساختگی است.



عکس رویه‌ی نخست نامه‌ای که برایم فرستاده‌اند، چون با رنگ آبی نوشته‌اند چنانچه شاید نگرفته است با اینهمه آنها با این خط آشنا هستند میتواند بخوانند

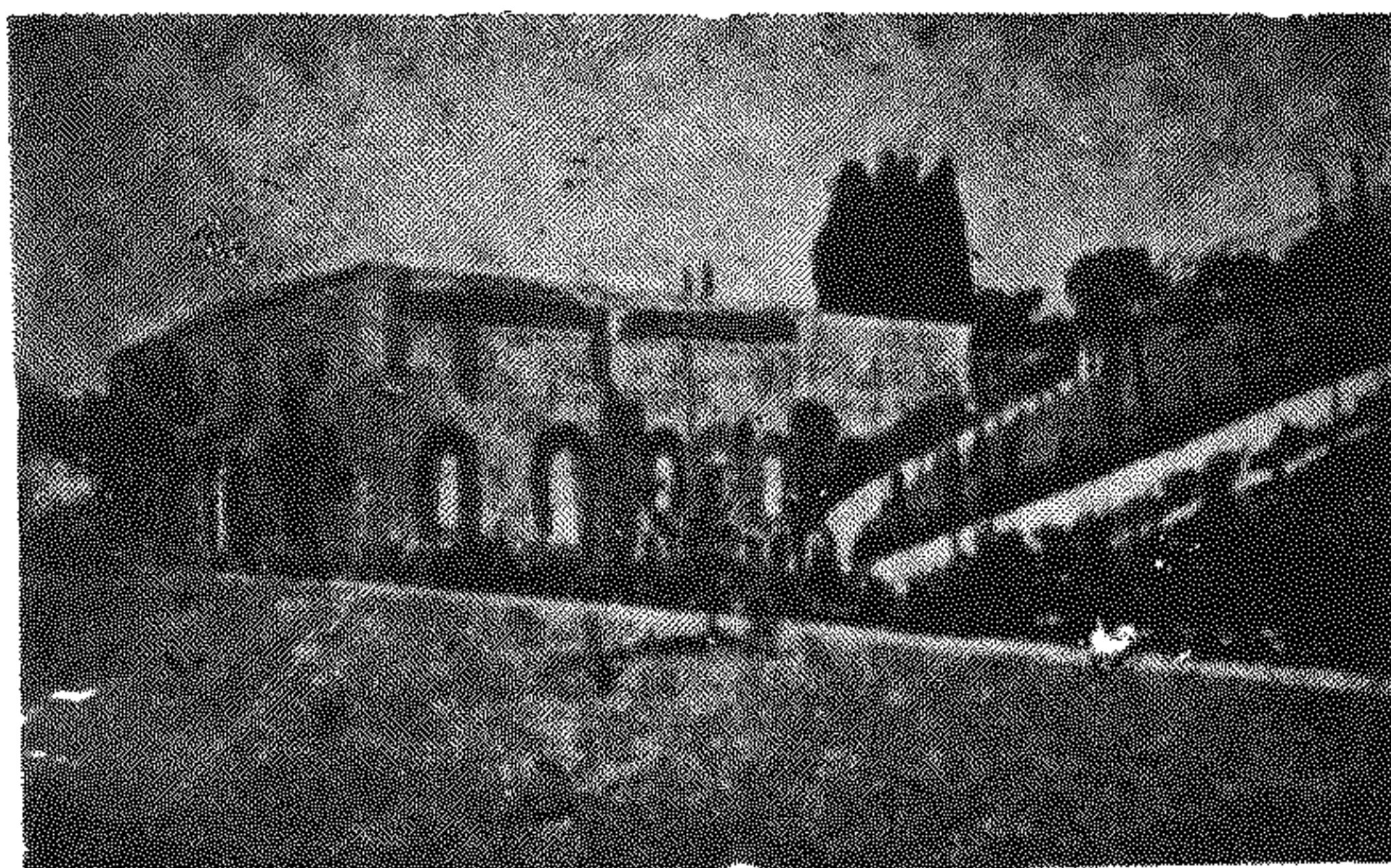




فضل الله مہتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

# فصل دوازدهم

## حمایت دولت انگلستان از بهائیت



ساختمانی که بهائیان می گویند آرامگاه باب در آنجاست

## حمایت انگلستان از بهائیت

در زمان ناصرالدین شاه هنگامی که امیر کبیر مالیات بر تجار تبریز بسته بود در میدان «صاحب الزمان» تبریز، قصابی گاوی را برای کشتن می برد، گاوبند گسیخت و به بقعه «صاحب الامر» پناهنده گردید. چون قصاب خواست حیوان را بیرون کشد در دم بیافتاد و جان داد و حیوان بی صاحب از آنجا از آن جا یکسره به خانه میرزا حسن متولی گریخت. مردم گفتند: حضرت صاحب الامر علیه السلام معجزه کرد... همه دکانها پر چراغ و بانگ صلوات بود و مردم تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شده بنابراین از مالیات و حکم حکام معاف است... نادر میرزا که ناظر این صحنه نمایش بود می نویسد:

*the very great likelihood of his being forced one day to save his own life through the means of sanctuary - But a Persian rarely carries his reflections beyond the present hour -*

*In Spahan, a similar attempt has been made to abolish this system, but the citizens are said to have risen in arms in defence of their privileges, and to have forced the Governor to abandon his design*

*The abolition of sanctuary will be of much inconvenience to Foreign Missions. When people find no*

آن گاو را میرفتاح برده بود، جلی از بافته کشمیر بر او انداخته فوج همی رفتند و بر سم آن حیوان بوسه همی زدند، و قیعه آن حیوان به تبرک همی ربودند، بزرگان بدان جای چراغدانها و پردهها به نذر همی بردند تا به جایی که سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند، آن جا خدام و فراشها بگماشته مردم نواحی فوج با چاوشی به زیارت همی آمدند. همه روزه معجزه دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد، فلان گنگ به زبان آمد، و فلان لنگ پای گرفت. برخی از بزرگان بدین کار بیشتر همی قوت بخشیدند. تا یک ماه را قدرت نبود سخنی در این کند... از قضای ایزدی گاو به مرد. اما مردم دست بردار نبودند و حکمران را کجا یارای دم زدن داشت؟

(تاریخ و جغرافیای تبریز صفحات

۱۱۱ و ۲۴۵-۶)

مقایسه کنید

«... اگر اصول عقاید این واعظ اسید

علیمحمد شیرازی باب که چیز تازه ای در بر



ندارد و به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت فقط زجر و عقوبت است که می تواند آنان را از عقوبت و خفت رهائی بخشد... شماره ۲۰، تهران فوریه ۱۸۵۰ (برابر بهمن ماه ۱۲۲۸ شمسی) به نقل از مجموعه اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس. لرد بلغورد - وزیر امور - خارجه وقت انگلستان. در همان ایام وصول خبر دستور تلگرافی به جنرال النبی فرمانده قشون انگلیس در فلسطین صادر و تأکید جدی نمود که با جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت، عبدالبهاء و عائله و دوستان آن بکوشد.<sup>۱</sup>

### لرد شوالیه! Sir Knighthood!

«پس از اتمام جنگ و اطفاء نائره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود Knight Hood [به معنی شوالیه] و اهدافشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل در محل اقامت حاکم انگلیس در حیفا برگزار گردید و در آن اخفال پر احتشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانیده و در انجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه ۲۹۹

مراسم اعطای نشان Knight Hood و لقب سر «Sir» [لرد] به عباس افندی: شرح ماجرا از زبان لیدی بلا نفلید: حکومت انگلستان بر حسب رویه معمولی اش که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی Knight Hood «نایت هود» داد که نامبرده [عبدالبهاء] این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه قبول نمود. عباس افندی هم در قبال دریافت لقب Sir «سر عباس افندی» برای عظمت ژرژ پنجم - پادشاه وقت انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است، اعلام نمود.

### ترجمه لوح:

«بارالها سراپرده عدالت در این سرزمین برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می گویم... پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل [فلسطین] پایدار ساز»

۱- کتاب قرن بدیع، شوقی افندی، جلد سوم صفحه ۲۹۷، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.

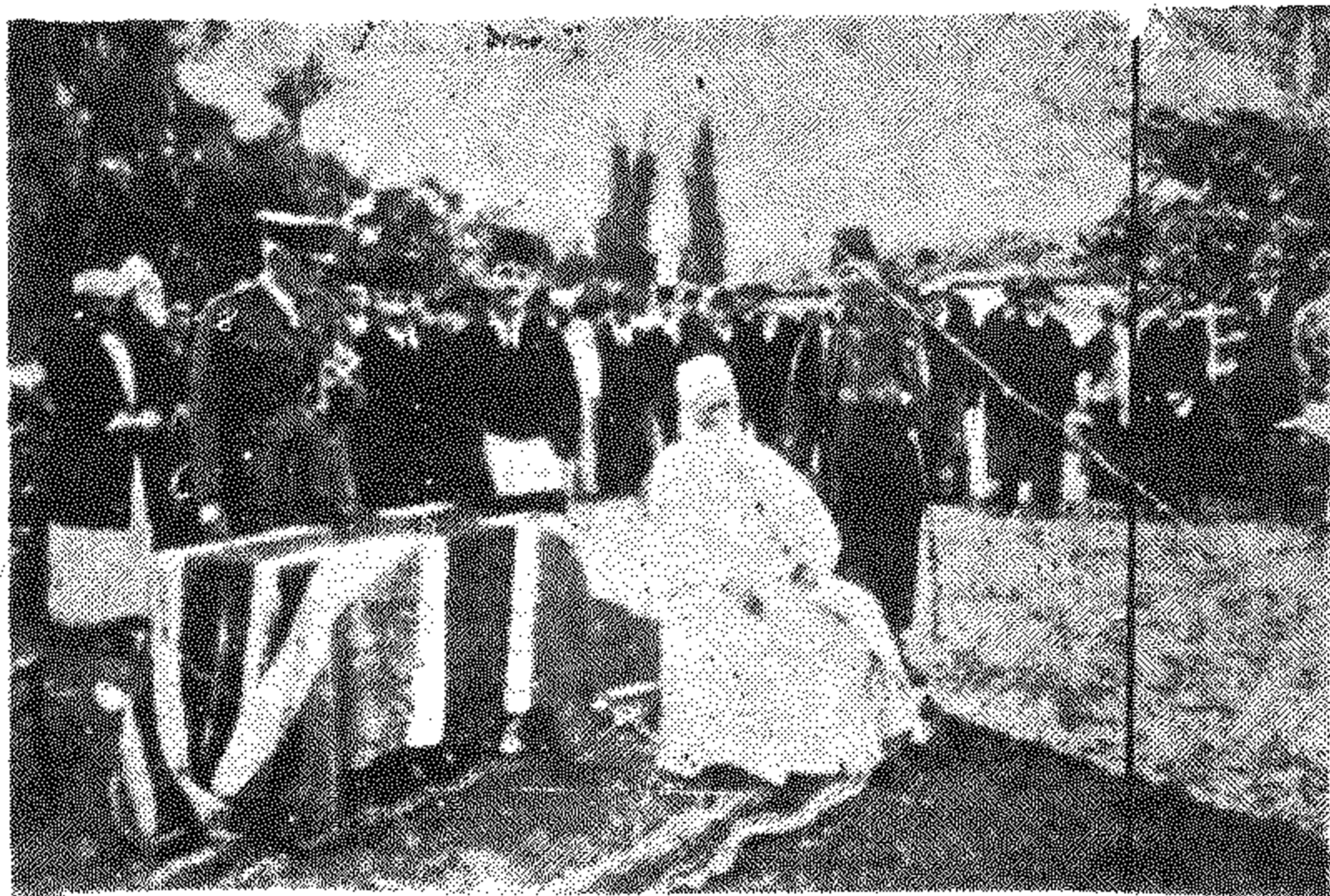
روابط عبدالبهاء و دولتمردان انگلیس پس از این جریان آن چنان گرم و آتشین شد که عبدالبهاء در نهایت خود بزرگ بینی و در عین حال در کمال بندگی و عبودیت در برابر دولت انگلیس می‌گوید:

و از ملت و دولت انگلیس راضی هستم... این آمدن من این جا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می‌شود، نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کند، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌کند...<sup>۱</sup>

«پس از اتمام جنگ و اطفاء نائر و حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبھائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود Knight Hood و اهدافشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل در محل اقامت حاکم انگلیس در حینا برگزار گردید و در آن احوال پراحتشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور بهم رسانیده و در انجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه ۲۹۹

\*\*\*



مراسم اعطای نشان Knight Hood و لقب سر «Sir» به عباس افندی

۱- از کتاب مجموعه در خطابات عبدالبهاء جلد اول صفحه ۲۳/۲۴ صفحه ۲۲ سطری وزیری (۴-۲۸۴ ط)



که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبدالبهاء يك مدال قهرمانی Knighthood «نایت هود» داد که نامبرده [عبدالبهاء] این افتخار را به عنوان يك تشریفات احتراماتی از طرف يك پادشاه قبول نمود. عباس افندی هم در قبال دریافت لقب Sir «پسر عباس افندی» برای عظمت ژرژ پنجم - پادشاه وقت انگلستان و ادامه بقای بسی زوال انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است .

پس از اختتام جنگ و الحاق ناپلئون در آن ایالت حکومت انگلستان از تعداد کزنیهای که حضرت عبدالبهاء در آن ایام بظلمت نسبت با کثرت ارض اشمس و تحریف مصائب و آلام مردم آن سرزمین استدلال فرموده بودند در مقام تقدیر برآمد و مراتب احترام و تکریم خویش با تقدیم لقب «نایت هود» و اهدای نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور بر آنکه ابراز داشتند و این با شریف و بلیغ فرموده محفل آمانت حاکم الخیر و جناب گزار کرده آن احتمال بر اهتمام جمعی از رجال و اعاظم قوم از محل و شعوبه نطقه حضور بر سر ساخته و در انجام مراسم شرکت نمودند.

صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع

### هو الله

اللهم ان سر ادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض  
القدسة في مشارقها ومغاربها ونشكرك ونحمدك على حلول هذه  
السلطة العادلة والادولة القاهرة الباذلة القوة في راحة الرعية  
وسلامة البرية اللهم ابد الامبراطور الاعظم جورج الخامس  
عاهل انكلترا بتوفيقنا لك الرحمانية وادم ظلها الظليل  
على هذا الاقليم الجليل بعونك وصونك وحمایتك  
انك أنت المقتدر المتعالی العزيز الكرم

حیفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ع ع ع

متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری «جورج پنجم» پادشاه وقت انگلیس که عیناً از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

«شماره ۲۰ - تهران - ۱۲ فوریه ۱۸۵۰» ابرابر با ۲۳ بهمن ماه ۱۲۲۸ شمسی<sup>۱</sup>

### جناب لرد

*closed to the public lest they should become receptacles for hatching treason against his administration -*

*The capture of Meshed has filled the Persian Minister with pride and confidence in his own resources and undertakings, and very naturally the trust reposed in him by the Shah has been much increased. His despotic character is gradually developing itself, and I fear that, as I already observed to Your Lordship, his qualifications for administration are limited to the maintenance <sup>of economy</sup> and*

افتخار دارم به اطلاع جناب لرد بوسانم که، بلوای سختی اخیراً در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمک مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد.

برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلک جدید موسوم به «بابی» بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارک پناه ببرد. اما ارک نیز از طرف شورشیان محاصره شد. در این میان ملاها که متوجه شده بودند پیشرفت بایبگری به منزله زوال رفعت و نفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفاع از دین به حمله بر فرقه بی دینان دعوت کردند.

در این زد و خورد بابی ها مغلوب شدند و ناچار به کرمان - ایالت مجاور - گریختند. من نامه ای را که حاکم یزد به یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده ام، وی در این نامه با التماس تقاضای کمک کرده و وضع آشفته حکومت خود را در برابر بایبان شدیداً منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفا داده و حتی بدون آن که منتظر اجازه کناره گیری شود یزد را ترک گفته است.

به نظر می رسد که عقاید این دین جدید در ایران در شرف بسط و گسترش است. باب مؤسس این فرقه که اهل شیراز است و این اسم جعلی را (منظور عنوان باب است) به خود بسته در آذربایجان زندانی<sup>۲</sup> است، ولی در هر شهر بزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که

۱- در این جا توجه خوانندگان را به تاریخ گزارش معطوف می داریم که دقیقاً هم زمان با گزارش دالگورکی سفیر روسیه در تهران است نگاه کنید به حمایت روسیه از بهائیت.

۲- ملاحظه می شود سفیر وقت انگلستان دقیقاً در گرماگرم جریان باب هنگام زنده بودن وی ماجرا را پی گیری

غالباً در میان پیروان اصول جدید دیده می‌شود، آماده‌اند تا در اثبات عقاید تازه شان حتی به استقبال مرگ نیز بروند، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می‌کند. خود باب اعلام داشته است که وی همان مهدی موعود آخرین امام شیعیان است، که در انتظار مردم ناپدید شده، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود. و مدعی است که احکامش، بین مریدان وی (که نه تنها به عنوان پیشوای مذهبی به او حرمت می‌گذارند، بلکه از وی به عنوان سلطان عصر جهان که سایر سلاطین باید طوغ عبودیتش را گردن بنهند نیز اطاعت می‌نمایند) جانشین فرامین قرآن می‌باشد. علاوه بر این دکترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است.

پیروان این مسلک تصور می‌کنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجه مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکمفرما باشد. پس بر این مقدسین قانوناً رواست که مال و ثروت کفار را - به هر نحوی که باشد - تصاحب کنند.

استدلال و الهام آسمانی و سائل فعلی القاء اندیشه و حصول اعتقاد در مأموریت باب است، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علناً اظهاری نشده است.

*priesthood have not been confined to Sabzev - In Teheran he has succeeded in undermining the influence of the Imam, i. form by persuading him, in part by intimidation in part by cajolery, to yield to his designs of destroying the right of sanctuary hitherto enjoyed by his mosque - The destruction of this*

اگر اصول عقاید این واعظ، که چیز تازه‌ای در بر ندارد، به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت. فقط زجر و عقوبت است که می‌تواند آنان را از افول و خفت رهایی بخشد. و بدبختانه این جدید المذهب‌ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که در عقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیر قابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی و عرفی هر دو به قلع و قمع این فرقه ذی‌علاقه هستند.

از قراین چنین بر می‌آید که این مذهب در تهران، بین همه طبقات مردم، بدون آن که حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد، مریدانی کسب کرده است. تعداد آنان در این شهر، تصور می‌رود، به قریب دو هزار نفر بالغ گردد.

افتخار دارم که با بزرگترین احترام - جناب لردا - منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.<sup>۱</sup>

شماره ۷۲ - اردوی نزدیک تهران - ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

به جناب لرد پالمرستون - رونوشت به مسترجی. ۱.۱ سیتونس.

بر حسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارم، شرحی دربارهٔ مسلک جدید «باب»

ارسال دارم.

مطالب محتوی در ضمیمهٔ شماره یک، از شرحی گرفته شد، که توسط یک تن از مریدان

باب به من داده شده است، و البته من شکی در صحت مطالب آن ندارم.

شرح دوم از نامه یک مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمی تواند موثق باشد.

در یک جمله: این ساده ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسیم و

لاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیهٔ اعمال بشر، خلاصه می شود.

افتخار دارم که با بزرگترین احترام، منقادترین چاکر ناچیز شما باشم.<sup>۲</sup>

اردوی نزدیک تهران - نایب سرهنگ... - ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ ابرابر با ۳۱ خرداد ۱۲۲۹

شمسی

### شرحی از بایگاری

باب، اسم واقعی اش میرزا علی محمد

است. وی ایرانی و اهل شیراز است. پدرش در

آن شهر تاجر بود. سنش سی و دو سال است و

از آن زمان که خودش را صاحب زمان، یا امام

مهدی موعود اعلام کرده است، شش سال

می گذرد. صاحب زمان، دوازدهمین امام یا آیت

بزرگ خداست. در سلسلهٔ جانشینان علی، داماد

محمد (پیامبر اسلام) و از اعقاب پشت در پشت

وی می باشد، که در حدود یک هزار و پنجاه

سال پیش، غایب گشت، و هنوز انتظار بازگشتن

می رود. «باب» در زبان عربی به معنی «در»

است، و وی ادعا می کند که «در» دانش است.

many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Kerjan, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt.

In Pers. the Babes who under their leader Syed Sahaya had fled from Yazd. have again begun to attract notice - They have

۱- بایگانی عمومی انگلیس، 150 - 60 F.O. برگ ۱۱۰-۱۱۳.

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس - پرونده ۳۷۹ - 152 - 60 F.O. برگ ۱۱۰

میردانش گفته می‌شود قریب پنجاه هزار

نفر است، اما تصور می‌رود که یکصد هزار نفر به

حقیقت نزدیک‌تر باشد. این افراد در سراسر ایران پخش شده‌اند و تعدادی نیز در کردستان به سر می‌برند.

افراد این فرقه، محمد را به عنوان یک پیغمبر قبول دارند، و به اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می‌شد. ولی اینک او آمده است تا رموز واقعی و جوهر الهی کلام خدا را توضیح دهد. به همه این‌ها چنان که در قسمت بعدی ملاحظه خواهد شد - کلمات «پیغمبر» و «اصول الهی» - در اعتقادات و تبلیغات آنان - بی معنی است.

باب اعلام می‌دارد که تا این لحظه کلیه اصول اسلام درباره نماز و روزه و حلال و حرام در خوردنی‌ها واجب بوده است، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد که: نماز واجب نیست. هر کس ممکن است بر حسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند، ولی در واقع هر کس باید همیشه به خدا یا به «الوهیت» فکر کند. روزه سی روز ماه رمضان و سایر روزها همه منسوخ و ملغی است، و همه گونه غذایی حلال به شمار می‌رود.

دادن صدقه نسبت به همه جایز است، ولی بین بابی‌ها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمندتر باشد.

همه مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طور که بین مسلمانان رایج است، تفاوتی نیست.

در آیین بابیان آمیزش جنسی بسیار آمیخته به هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج برای مجامعت واجب نیست)، یک مرد و یک زن تا هر وقت که دلشان بخواهد - و نه بیش از آن زن - با یک دیگر به سر می‌برند. و اگر مردی دیگر به تملک آن زن مایل شود، به اختیار زن است (نه با مردی که با این امر موافقت کند. مرد ممکن است بی اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد).

ضبط اموال کلیه کسانی که بابی نیستند مجاز است. امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی که طبیعت از لحاظ اختلاف فهم و شعور در نهاد بشر به ودیعه نهاده است.

یک دروغ وجود دارد که توسط مسلمانها جعل شده است و آن این است که مقاربت محارم با یکدیگر مباح است. در صورتی که نزدیک‌ترین مقاربتی که مجاز است بین بنی اعمام می‌باشد.

در این جا جهنم یا بهشت وجود ندارد. بنابراین روز قیامت نیز مطرح نیست. تقدیر بشر



در واقع نیستی و فناست. بشر و همه موجودات و نباتات - خلاصه همه چیز - بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهد شد. همه چیز خداست (اصطلاح صوفی ها که هر چیزی را انعکاسی از خدا تلقی می کنند)، و بنابراین مجذوب جزئی از الوهیت است. عقوبت جهنم و لذت بهشت در همین دنیا است، و چیزی به عنوان معصیت، و به خصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی که بابیان در مناسبات افراد بشر با یکدیگر در نظر دارند اینست که اراده بشر در همه چیزها قانون وی به شمار می رود.

گرویدن به بابیگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان در همه موارد مجاز می باشد، زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین افول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد و باید اجرا شود.

در عین لاقید بودن نسبت به همه چیز، تنها دلیل تمایل بابیان برای گرواندن افراد دیگر به این آیین آنست که بشر فقط از بابیگری ممکن است پیشرفت کند. ظاهراً مطلق ترین نوع ماتریالیسم، جوهر اعتقاد آنها را تشکیل می دهد: خدا یکی است. هر «ماده» یا «ذره» انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، و همه خداست، و هر چیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود.

باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی به زودی توقیف شد و به قلعه ای در کوه های کردستان (البته منظورش قلعه چهریق است) اعزام شد که اکنون آن جاست. زیاد معلومات ندارد، عربی اش از لحاظ صرف و نحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان را کنار بگذارد.

پس از باب دو تن از مریدان معروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکتر آیت الله در شرع اسلام بودند و هنگام زد و خورد در مازندران کشته شدند.

در فارس سید یحیی - که اخیراً در یزد و در نبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته - رئیس آنهاست و در زنجان آقای محمدعلی مجتهد آنها را رهبری می کند.

در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می گوید وی باب حقیقی است ولی بابی ها او را منفور می دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهد کرد، زیرا باز هم باب های دیگری وجود خواهند داشت.

در مازندران پانصد و هفتاد و پنج بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند.

هنگامیکه یک بابی وارد اطاقی می شود، می گوید:

الله عظیم (خدا بزرگ)، سایرین پاسخ می دهند:

الله اکبر (خدا بزرگترین است).

بابی اگر زن باشد، هنگام ورود به اطاق می گوید: الله اجمل (خدا زیباترین است)،

سایرین پاسخ می دهند:

الله ابها (خدا درخشنده ترین است).<sup>۱</sup>

در حالی که مبارزه با باب و پیروان او -

که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود -

اهمیت داشت طبعاً لازم بود حکومت مرکزی

همه نیروهای خود را برای سامان دادن به این

مشکل تازه در ارتباط با روحانیون بسیج نماید

و بدین ترتیب این امر بیش از پیش بر آشفتگی

کشور افزود.

با توجه به این که روحانیون خود

بزرگترین سد در راه گسترش کار بابیان بودند،

می توان دریافت که حکومت مرکزی تا چه حد

عدم کفایت و بی سیاستی از خود نشان داده

است، وگرنه همان نیرو به تنهایی برای خنثی

کردن پیروان باب کفایت می کرد. دولت ناشیانه

خود وارد عمل شد.

اتخاذ این روش تازه در یک مملکت آشوب زده، مطلبی است که مورد توجه نماینده

سیاسی انگلیسی در ایران قرار گرفته و گزارش بعدی خود را به این موضوع اختصاص داده است:

اردوی نزدیک تهران - شماره ۷۷ - ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰ برابر با چهارم تیر ماه ۱۲۲۹

شمسی]

جناب لرد

شورش زنجان هنوز سرکوب نشده است. بابی های آن شهر، با غیرت و تعصب

مخصوصی که ویژه جدید المذهب هاست به دفاع از خودشان ادامه می دهند.

منابع<sup>۱</sup> می‌گویند که برای حفظ قسمتی از شهر که قبلاً به تصرف آنها در آمده است و برای مقابله با قشون شاه از دهات و قصبات مجاور کمک می‌گیرند و هر روز تعدادی از طرفین به قتل می‌رسند. ولی بدیهی است که شورشیان چاره‌ای جز تسلیم شدن نخواهند داشت، به نظر شما این نکته کمی عجیب به نظر

No. ۱۱۲.

Tehran.

March ۱۶. ۱۸۵۹.

My Lord.

Four Babees, prisoners from  
Yezgan, were executed here a few days ago.  
Several other members of that sect are in  
confinement in Tehran, some of whom are  
extreme youth. I sent a message to day  
the Ameeh Nizam, expressing a hope that  
lives of these persons might be spared -  
said that abundance of blood, regarding  
Babees simply as rebels, had been shed, and  
that it was not worthy of a person of his  
enlightenment to interfere with the

The Right Honourable

The Viscount Palmerston G.C.B.

Here.

نمی‌رسد که شهر بی اهمیتی چون  
زنجان - یعنی شهری که کاملاً زیر نظر  
همه منابع نظامی تهران و آذربایجان  
قرار دارد - دست به شورش بزند...؟

در فارس بابی‌هایی که با هدایت  
رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته  
بودند، بار دیگر شروع به جلب توجه  
کرده‌اند. به آنها اخطار شده بود که دیگر  
وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندک  
فاصله‌ای به شهر نزدیک شده‌اند. البته  
تاکنون از هر حرکت یا غیگرانه در ایالت  
فوق پرهیز کرده‌اند.

سایر قسمت‌های ایران، به استثنای  
ترکمن‌ها کوکلان، در این لحظه آرام  
است.

به نظر می‌رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایلات فارس مخصوصاً ایلات  
ساحلی باشد، که تاکنون فقط در ادوار بسیار نامرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده‌اند.  
اما اینک به اطاعت در آوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی احتمالاً  
علیه ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقایی - که بر حسب فصل، متناوباً بین ارتفاعات و اراضی  
پست فارس کوچ می‌کنند [منظورش بیلاق و قشلاق می‌باشد] - متوجه خواهد بود. این خان  
علاوه بر این که رئیس یک ایل مقتدر قشقایی است به عنوان یک طرفدار قدیمی و سرشناس  
دولت انگلستان نیز در معرض کینه نظام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به تبریز نبوده

۱- منظور از منابع روشن است، جاسوسان همه جا حاضر انگلیسی

است. در تهران نیز وی موفق شده است نفوذ امام جمعه را از راه ترغیب او - گاه توسط تهدید و گاه با مدافعت - به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق «تحصن» کاهش دهد. این حقی است که تاکنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است.

از بین بردن این تنها منبع ضد ظلم در ایران، به نظر من باعث کمال تأسف است، ولی به عقیده من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آن چه که در حال حاضر تصور می‌کند دچار اشکال خواهد شد. نامه‌ای که اخیراً از حضرت اشرف [مقصود همان وزیر ایران است] دربارهٔ مطلب دیگری دریافت داشته‌ام - مطلبی که هنوز برای معروض داشتن آن به جناب لرد آمادگی نداریم - برایم فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتم، احساساتم را علیه این تصمیم و برله بر هم نزدن روش «تحصن» ابراز دارم. افتخار دارم که مستخرجه‌ای از آن مراسله ضمیمه کنم. مع هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند در طرحهای وی، مبنی بر استقرار سلطهٔ مطلق و بدون نظارت هیچ گونه قدرتی در سراسر ایران، تغییری دهد، حتی با در نظر گرفتن این که چه بسا احتمال دارد که خودش روزی مجبور شود جان خود را از همین راه تحصن نجات بخشد. زیرا یک ایرانی ندرتاً افکارش را از ساعت حاضر فراتر می‌برد.

accomplishment than he at present contemplates - A recent letter from His Excellency to me on another subject, which I am not yet prepared to bring before Your Lordship, afforded me an opportunity of expressing in my reply my sentiments in favor of not disturbing the system of sanctuary - I have the honor to enclose an extract of that communication - There is however little prospect of being able to effect a change in his projects of establishing absolute dominion, uncontrolled by any power, all over Persia, notwithstanding

the

در اصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش «تحصن» مبادرت شده است، ولی گفته می‌شود که اهالی مسلحانه در مقام دفاع از این «حق خود» برآمده و حاکم را وادار ساخته‌اند که از اجرای نقشه‌اش دست بردارد.

الغاء «تحصن» موجبات ناراحتی‌های فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهد

ساخت. زیرا وقتی که مردم متوجه شوند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تاکنون در آن جا متحصن می شدند از این پس در امان نیستند و حرمت تجاوز به این اماکن مقدس از بین رفته است، ناچار خواهند شد - همانطور که فعلاً نیز گاهی اتفاق می افتد - طبعاً به هیئت‌ها نمایندگی انگلستان و روسیه روی آورند و پناه بجویند.

وزیر ایران موازین حکومتش را تنها به لغو «تحصن» محدود نمی کند، بلکه دامنه مراقبتش به قهوه خانه و آلودگهایی که مردم برای صرف چای در آن جمع می شوند و نقاله‌ها در آن جا به قصه گویی و داستان سرایی می پردازند و نیز کشیده شده است. اکنون در این اماکن رفع عطش و تفریح ساده بر روی مردم بسته شده است، از ترس اینکه مبادا به محل انعقاد نطفه توطئه و خیانت به دولت مبدل گردند.

تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد به منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است، و طبعاً مراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به وی داشته، به مراتب افزایش یافته است. خلق و خوی مستبد و مطلق وی تدریجاً گسترش می یابد، و من می ترسم که - همان طور که قبلاً به نظر جناب لرد رساندم - شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد، و میل مفرط به حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصاً دست اندازی روسها منحصر گردد.

افتخار دارم که با سرشارترین احترام، جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

محل امضاء

ماجرای کشته شدن «باب» و به اصطلاح غیب شدن او از فراز چوبه دار نه تنها پایان کار بایبان نیست، بلکه ماجرای است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می زند. در محیط بسته و محدود آن روز ایران، با نبودن وسایل ارتباطی و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی، اعدام باب مشکلی را حل نکرد که هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات تازه‌ای نیز گشت.

نماینده انگلیس در ایران، طی

*The Registrar*  
*The Vicar of Ashmole*  
 G. C. B.  
 ۱۳۴۳



گزارش بعدی خود، به این مطلب اشاره کرده است:

اردوی نزدیک تهران - شماره

۸۸ - ۲۱ ژویه ۱۸۵۰ اسی ام تیر ماه

۱۲۲۹ شمسی

### جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابی‌های زنجان که در این شهر جریان داشت، فترتی روی داده است. رئیس این فرقه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است، چندی قبل به من نامه‌ای نوشت و طی آن اعلام داشت که وی را به دروغ متهم به بابیگری کرده‌اند و از من خواهش کرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبر و عنف نظامیان نجات بدهم - وی نامه‌ای نیز با همین مفاد برای امیر نظام ضمیمه کرده بود. وزیر ایران به این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد، ولی او نیز برای ثابت کردن صمیمیتش باید به دربار شاه بیاید و خود را تسلیم کند. در همین حال یک دسته دیگر از قشون - بدون این که به این شرط معطوف شود - دستور یافت تا به محاصره وی و پیروانش ادامه دهد.

مؤسس این مسلک در تبریز اعدام شده است. وی توسط شلیک دسته جمعی با تفنگ کشته شد، و چیزی نمانده بود که مرگش به این مذهب رونق و جلای بیشتری بخشد، و موجب کثرت جدید المذهب‌ها گردد.

قضیه از این قرار بود: وقتی که پس از شلیک تفنگها دود و غبار فرو نشست، بر چوبه اعدام از باب اثری دیده نشد و مردم انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است: حال آن که گلوله‌ها طنابی را که وی با آن بسته شده بود پاره کرده بود و پس از کمی جستجو باب را که به گوشه‌ای پناه برده بود یافتند و به ضرب گلوله از پای در آوردند، هر چند که مرگ باب بنا به اعتقاد پیروانش، اصل قضیه را تغییر نخواهد داد، زیرا باب باید همیشه زیست کند.

پیروانش در فارس شدیداً تحت نظر قرار گرفته‌اند. سید یحیی که از یزد با قوای بزرگی از بابیها به آن ایالت گریخته بود شکست خورد و دستگیر شد، هر چند قبلاً دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود.

در مشهد اعدام‌های بسیاری صورت گرفت. در این که سر دسته‌های این فتنه جویان، در شورش اخیر فجایع فراوانی مرتکب شده و مستحق مرگ بودند هیچ گونه تردیدی نیست مع هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به سوی بسط و تعمیم ترحم و عفو سوق داده می‌شد. همان طور که انتظار می‌رفت شاهزاده حاکم در تحمیل و اخذ جرایم سنگین به موازین مستبدانه‌ای توسل

جسته بود و نتیجه آن شدت عمل این شد که چند خانواده به ترک مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند.

اخیراً چند زلزله بسیار شدید در خراسان به وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بار آورده و تلفات بسیار داشته است.

اغتشاشاتی که در بهبهان، واقع در ایالت فارس، به وقوع پیوسته بود سرکوب شده است، و سایر نقاط ایران به نظر می رسد که رو به آرامش باشد. اما هنوز خوانین گرمسار یا اراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع در کرانه خلیج فارس تحت انقیاد در نیامده اند و ممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی در سراسر کشور به شدت حکمفرماست.

افتخار دارم که با بزرگترین احترامات - جناب لرد - منقادترین چاکر جناب لرد باشم.

امضاء

اردوی ایرانی مقابل زنجان

رونوشت

۳۰ اوت ۱۸۵۰ برابر با هشتم شهریور ۱۲۲۹ شمسی [نایب سرهنگ ... - شماره ۱۰۶ -

ضمیمه دارد

677.

Camp near Shiran

My Lord.

June 25. 1850

The insurrection at Reijan has not yet been quelled. The Bábais of that city continue to defend themselves with the zeal of proselytes and the contempt of life, inculcated by their faith, and to maintain possession against the thakís troops, of the portion of the town originally in their occupation. Succour is said to reach the Bábais from the

The Right Honorable

The Viscount Palmerston, G. C. B.

adjacents

## آقای عزیز من

امروز بیگلربیگی محمدخان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتیم. بابی‌ها فقط یک محله شهر را در تصرف دارند، و در طی حملهٔ اخیر قشون دولتی که از دیوار شمالی صورت گرفت، تعدادی به عقب رانده شده‌اند. اکنون آنها زاویهٔ جنوب شرقی شهر را متصرف هستند، و بیگلربیگی چهار توپ را روی برجها که اخیراً تسخیر شده سوار کرده و چهار پنج توپ دیگر را به داخل شهر برده است. مقاومت بابی‌ها به نظر می‌رسد که سرسختانه‌ترین مقاومت‌های ممکن باشد، و با کمال مهارت رهبری می‌شود. این مردم همه جا را سنگربندی کرده و کلیهٔ منازل محلهٔ خود را به صورت قلاع و استحکامات در آورده‌اند، به طوری که هر چند اکنون تعداد آنها در اثر فرار و تلفات به مراتب کاهش یافته و گفته می‌شود که از افراد مبارزشان بیش از ۳۰۰ نفر باقی نمانده‌اند، با این وجود موقعیتشان چنان مستحکم است که بدون شک عقب راندشان با مشکلات زیادی برخورد خواهد کرد. آنها با روحیهٔ بسیار قوی و رویه‌ای سرسخت و لجوجانه می‌جنگند. حتی زنها نیز که چند تن از آنان به هلاکت رسیده‌اند، در این نبرد

No. 77.

Camp near Khorram

My Lord,

June 25. 1830

The connection at Khorram

has not yet been quelled. The Babees

شرکت دارند و چنان خوب نشانه روی می کنند که تاکنون بسیاری از افراد قوای دولتی را از پای در آورده اند. تحت این شرایط، پیشروی با حداکثر اشکال صورت گرفته است، زیرا به محض آن که افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می گیرند. بابی ها با پیوستن تیرهای آهن با یکدیگر دو تا توپ نیز ساخته اند ولی هر بار که آنها را شلیک می کنند توپ خراب می شود. هم اکنون قاصدی از تهران رسیده و خبر می دهد که شش توپ سنگین و مقادیری ذخائر و مهمات در راه است. با این وجود بیگربیگی قصد دارد فردا سپیده دم، باز از تهران تقاضای کمک کند تا توسط آن بتواند سراسر شهر را به تصرف در آورد. تاکنون همه مساعی بیگربیگی برای سرکوب ساختن این بابی های لجوج و یک دنده با استهزاء آنها مواجه شده است. امروز تأکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجیگری داشته فوراً به قتل رسانده و سایر مردم و ازگون بختی را که به دستشان افتاده اند به خاک هلاکت نشانده اند. بایان در این مورد به انواع فجایع و وحشیگری دست زده و حتی عده ای را مثل اسب نعل کرده اند و عده ای دیگر را از یک دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش افکنده اند.

ملا محمد علی که سر دسته این مدافعین متعصب است، آنها را به نوید آن که اگر در جنگ

شهید شوند، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می کند که با قوای دولتی به جنگند، تا آن جا که یا شربت شهادت بنوشند و در زمره مقدسین قرار گیرند و یا پیروز شوند و بر اسب مراد سوار گردند، و قلمرو خود را از شرق تا غرب گسترش دهند. او از هم اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی که انجام داده به حکومت مصر منصوب کرده است، و به سایرین نیز وعده بخشش شهرها و آبادی های فراوان داده است. وی علاوه بر این ها به آنها اطمینان می دهد که دولت روس در این جنگ یار و مددکار آنهاست، و از هیچ گونه کمکی در این راه دریغ نخواهند ورزید. با این وجود تصور می رود که هر چند بسیاری

*proceedings, which are entirely opposed to his sentiments and feelings:-*

*Both parties no doubt ill treat their prisoners, but I am disposed to believe Mr. Stearns has received exaggerated accounts of what is passing at Lenjan. At all events the mode in which my communication was received by the Com. i. Mazam shows an improvement in his tone, and in the temper with which he listens to suggestions of the above nature*

*I have the honor to be*

*with*

از پیروانش در کمال ایمان و غیرت از او پشتیبانی می‌کنند، با همهٔ اینها، بسیاری دیگر نیز در صورتی که راه فرار داشته باشند و بتوانند خودشان را از معرکه کنار بکشند و جانشان را نجات دهند، در اولین فرصت به وی پشت خواهند کرد و راه سلامت را پیش خواهند گرفت.

من تصور می‌کنم که بیگلربیگی تاکنون بسیار خوب از عهدهٔ انجام محوله بر آمده است، زیرا مشاهده می‌کنم که قبل از او هیچ کاری انجام نمی‌گرفته و بین افراد قشون نارضایتی و اکراه حکمفرما بوده و جز توبیخ چیزی وجود نداشته است، در صورتی که در همین چهارده روزی که از ورود وی می‌گذرد، وضع کاملاً تفاوت کرده است. ظلم و ستمی که گزارش می‌دهند توسط بیگلربیگی مجاز شناخته شده بی اساس به نظر می‌رسد و حقیقت ندارد.

با تقدیم احترامات

امضاء: کیت ادوارد ابوت<sup>۱</sup>

با همهٔ اینها گزارش بعدی که در حدود سه ماه بعد ارسال شده، حاکی از همین روح انتقامجویی و کینه توزی و قتل و کشتار و اعدام بابیان در تهران و سایر شهرستانهاست:

تهران - چهاردهم مارس ۱۸۵۱ [برابر با ۲۳ اسفند ماه ۱۲۲۹ شمسی] - شمارهٔ ۴۲

جناب لرد

چهاربابی - از زندانیان زنجان - چند روز پیش در این جا اعدام شدند. چندین نفر دیگر از پیروان این مسلک در تهران زندانی هستند، که اغلب آنها در عنفوان شباب به سر می‌برند. امروز من پیامی برای امیر نظام فرستاد و اظهار امیدواری کردم که از اعدام این اشخاص صرف نظر شود. و یادآور شدم برای این که بابی‌ها به عنوان «یاغی» شناخته شوند، همین مقدار خونریزی کافی به نظر می‌رسد. و «دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی هر طبقه‌ای مستقیماً دخالت کنید».

امیر نظام برای من تضمین فرستاد که این اشخاص اعدام نخواهند شد و قصد وی آنست که این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد. از هنگام سرکوبی و انقیاد بابیان زنجان تاکنون مریدان و پیروان باب در صدد بر هم زدن نظم و آرامش عمومی بر نیامده‌اند.

افتخار دارم که در کمال احترام، چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

امضاء

اردوی نزدیک تهران - شمارهٔ ۹۹ - ۱۶ اوت ۱۸۵۲ [برابر با بیست و پنجم مرداد ماه

۱۳۳۱ شمسی



سوء قصد دامنه داری دیروز برای قتل شاه به عمل آمد. اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود در فاصله چند میلی تهران اقامت دارد. وی تازه سوار بر اسب شده بود تا عازم یک سفر چند روزه شکار شود که سه نفر - یا به طوری که بعضی ها می گویند شش نفر - به او نزدیک شدند، چنانکه انگار قصد دارند عریضه ای - همان طور که در این کشور معمول است - به وی تقدیم کنند. یکی از آن افراد دستش را روی جامه شاه نهاد، و هنگامی که دستش عقب زده شد هفت تیری را از کمرش بیرون کشید، یکی از همکارانش در همین موقع دهانه اسب شاه را گرفت. حیوان که دید جلویش گرفته شده است عقب رفت، و وزیر مالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه را از اسب پایین کشید. گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط با ساچمه کبک زنی و تنها چند چارپاره شده بود، فقط زخمی سطحی تولید کرد، و من توسط جراح فرانسوی ماهر شاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. ضارب در اجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلادرنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید، و علیرغم برداشتن چندین زخم بسیار سخت، به قتل شاه اصرار می ورزید، و امعاء و احشاء یکی از ملازمین را می درید و از کوشش خود دست بردار نبود تا به قتل رسید. دو تن از آنها به شدت مجروح شده بودند. در خلال این احوال، دو گلوله دیگر نیز به شاه شلیک شد، گفته می شود که اعلیحضرت در تمام مدت سوء قصد کمال آرامش و متانت را به منصفه ظهور رسانید.

نخستین خبر این سوء قصد با اعلام این گزارش توأم بود که: «شاه کشته شده است». اردوی سلطنتی از هم پاشیده شد و جمعیت به سوی تهران هجوم آوردند. دکانین بلادرنگ بسته شدند، و مدتی کوتاه طبخ نان قطع شد، و همه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند. ولی غارت و چپاول و یا شلوغی و ناامنی ایجاد نشد. امروز برای اطمینان خاطر مردم و خاطر جمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یک صد و ده تیر توپ شلیک شد. افراد انبوه قشون مستقر در مجاورت تهران و همچنین جامعه روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدار شاه به اردوی سلطنتی رفتند و به شکرانه سلامت وی ادارات و دوایر دولتی و بازار چندین شب چراغانی کردند.

دیروز بعدازظهر به اتفاق وزیر مختار روس به حضور شاه شرفیاب شدیم، تا مراتب تبریک و تهنیت را تقدیم داریم. شاه را طبق معمول چنین مراسمی در حال جلوس دیدیم، و اعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصفه ظهور نمی رساند، بلکه کراراً و با خشونت تکرار می کرد که این سوء قصد محرکاتی داشته است.

اظهارات شاه متوجه سردار - که نامزدیش را برای حکومت کرمان چند روز پیش گزارش دادم - بوده، و نظر عمومی در ابتدای امر به این تبعه روس به عنوان رهبر یک توطئه برای تغییر

جانشینی، و رهایی خود از تبعید از دربار معطوف شده بود.

هر چند در ماجرای سوء قصد و انتشار شایعه قتل شاه، عواملی از ناحیه سردار مورد سوء ظن قرار گرفتند و متهم به ارتکاب توطئه شدند، با این وجود من نمی توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد. باور کردنی نیست که توطئه کنندگاه تا سرحد مرگ حتمی حاضر به فداکاری باشند، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی در میان باشد. بدین جهت در کمال اعتماد و اطمینان، تصور و تأیید می شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابیها سرچشمه می گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران که اصول دین آن ظاهراً باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که همه ذرات و همه کائنات قسمتی از وجود خداست). دو تن همدست قاتل که دستگیر شده اند، خود را از پیروان این مسلک معرفی کرده اند، و گفته اند که آماده مرگ بوده اند، و آمده بودند تا شربت شهادت بنوشند و به

بهشت بروند. و به عبارت دیگر در راه معتقدات خود فنا گردند. تنها نشانه ریشه دار بودن توطئه، همانا فرار از توطئه کنندگان است که یقیناً نتیجه گسترش توطئه تلقی می شود، زیرا شاه در اینگونه موارد، معمولاً دارای چند صد نفر ملازم است، که همه اطراف و جوانب او را احاطه کرده اند.

گفته می شود شاه عمیقاً تأکید کرده است که دقایقی را بدون آن که هیچ گونه تعجیلی از طرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصد کنندگان به عمل آمده باشد، با آنان در کشمکش بوده

*safety in the sanctuaries and thence which have hitherto been regarded as inviolable asylums, they will naturally resort to the Missions of England and Russia, as they occasionally do even at present -*

*It is not to the abolition of sanctuary that the Persian Minister confines his measures of Government. His vigilance is extended to coffee and tea shops, and to the theds where story tellers recount adventures and romances. These places of refreshment and simple amusement have been closed*

است. من این تأخیر و درنگ را به وحشت و حیرتی که در آن لحظات به اطرافیان دست داده بود، و همچنین به تنگی و باریکی راهی که سوء قصد در آن رخ داد، نسبت می دهم. افتخار دارم که در کمال احترام به جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز باشم.

امضاء<sup>۱</sup>

*thousand persons.*  
*Shave the honor to be.*  
*with the greatest respect*  
*My Lord.*  
*Your Lordship's*  
*most obedient,*  
*humble servant,*  
*Ishtikhail*



## نوشتارها و گفته‌های بهاء پایه گذار بهائیت

میرزا حسینعلی بهاء پس از برکنار کردن برادرش میرزا یحیی (صبح ازل) و جمع نمودن بابیانی چند به گرد خویش، همانند باب دست به نگارش یک سلسله مبادی زد که با منعکس نمودن پاره‌ای از آن پی به آن چه او «آئین بهائی» نامیده می‌بریم. لازم به یادآوری نیست که فرقه بهائیت همان بابیت با تغییراتی چند می‌باشد چون در فصول گذشته در این زمینه سخن رفته است. یکی از کتابهای میرزا حسینعلی بهاء «الواح» نام دارد که آن را به زبان عربی نوشته است، ناگفته نگذیریم که میزان عربی میرزا حسینعلی در ردیف همان عربی باب است ولی توجیهی که بهاء ارائه می‌دهد حتی از توجیه باب هم مضحک‌تر است: وقتی در مورد غلط‌های دستوری بهاء از او سؤال شد گفت:



میرزا حسینعلی بهاء که ادعای خدائی کرد او می‌گفت:

صرف و نحو را باید با نوشته‌های من سنجید و...

**صرف و نحو را باید با نوشته‌های من سنجید، نه نوشته‌های مرا**

**با قواعد صرف و نحو!!**

و اینک ترجمه آن نوشته‌ها: (یادآور می‌شود که بهائیان و بابیان همواره سعی دارند نوشته‌های سران آن قوم را بهر بهائی جمع و نابود کنند که خوانندگان با خواندن محتویات آن به خوبی دلیل این کار را خواهند فهمید. تنها اظهار نظری که در مورد آن نوشته‌ها در اینجا منعکس می‌کنیم گفته کسروی است که می‌گوید:

«... باب و بهاء در قانونگذاری (یا به گفته خودشان: احکام) نیز

بی‌خردیهای بسیاری از خود نشان داده‌اند. نوشته‌های باب (و بهاء)

چندان بی‌خردانه است که چنانکه گفتیم ناچار شده‌اند که آنها را از میان



ببرند و از مردم پوشیده دارند»<sup>۱</sup>

و اما آن احکام:

یکی از دعوات خود را به نام «عندلیب» به کلامی طویل اول به فارسی و سپس به عربی خطاب می‌کند و چنین می‌گوید: «متن عربی» (ترجمه)

- بدان که ما همه را امر به تبلیغ کردیم و در شرائط مبلغین آن چه را که شخص بر فضیلت این ظهور و عزت و عطاء و الطاف آن انصاف دهد نازل کردیم، برای کسی که می‌خواهد رو به افق اعلیٰ بیاورد سزاوار است که ظاهر و باطن خویش را از آن چه در کتاب خدا پروردگار جهانیان (یعنی کتاب شریعتی خود بهاء) نهی شده است پاک سازد و در قدم اول به آن چه رحمن در فرقان بگفته خودش (قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون) نازل فرموده تمسک جوید و رفتار کند.

و آن چه را غیر از خدا است مانند خاک ببیند، این چنین نور امر در بازگشتگاه از افق آسمان ارادهٔ خدای مقتدر عزیز و هاب تابیده است و در قدم دیگر به تمام جهات خود به سوی چهره رو بیاورد و به زبان سر و حقیقت در حالی که رو به خانه عظم دارد توجه کند، برخیزد و بگوید (ترکت ملة قوم لا یؤمنون و هم بالآخرة هم کافرون) هرگاه کسی بدین دو مقام و بدین امر فائز گردید؛ از قلم اعلیٰ در صحیفه حمراء از اهل بها نوشته خواهد شد» تا آنکه می‌گوید:

- بگو الهی الهی (مقصودش خود او است) بندگان را بر رجوع سوی خود و مشاهد در آثار اعلایت به چشم خود تأیید کن، ای پروردگار آنها را از دریای جود و خورشید عطایت منع مکن و از ساحت قدس خودت دور مساز. ای پروردگار تو را به نور امر خودت که هنگام ظهور آن آثار شرک و نفاق محو می‌شود سؤال می‌کنم که تخت جهل و نادانی را با تخت علم و عرفان و عرش ظلم و ستم را با کرسی عدل و انصاف عوض کنی؛ زیرا توئی مقتدر عزیز منان.» تا آن که می‌گوید:

- به تحقیق که در عالم پیش از این و بعد از این ظاهر نگشته و نمی‌شود ظاهر شد، کتاب در ملکوت بیان (یعنی بیان باب) بر این گواهی می‌دهد خوشا به حال شنوندگان، خوشا به حال فائزان.» تا آن که به فارسی چنین می‌گوید (ترجمه عربی)

- تفکر کن در معرضین از بیان (مقصود ازلیها هستند) آنهایی که با بالهای او هام در فضای او هام پرواز می‌کنند و تاکنون ندانسته‌اند که چه کسی را پروردگارشان خلق کرده است.» (مقصودش این است که او خالق باب است) تا آن که به عربی می‌گوید: (ترجمه).

- و باقی نماند حرفی جز آن که انصاف داران او را ببینند که بر عرش ظهور برقرار گشته

است به درستی که پروردگارت می‌داند و می‌گوید و بیشتر مردم نمی‌دانند.»

پس یکی از دعوات خود را به نام

نصرالله به این گفته‌اش مخاطب قرار

می‌دهد:

ای نصرالله به تحقیق که ترا یاد

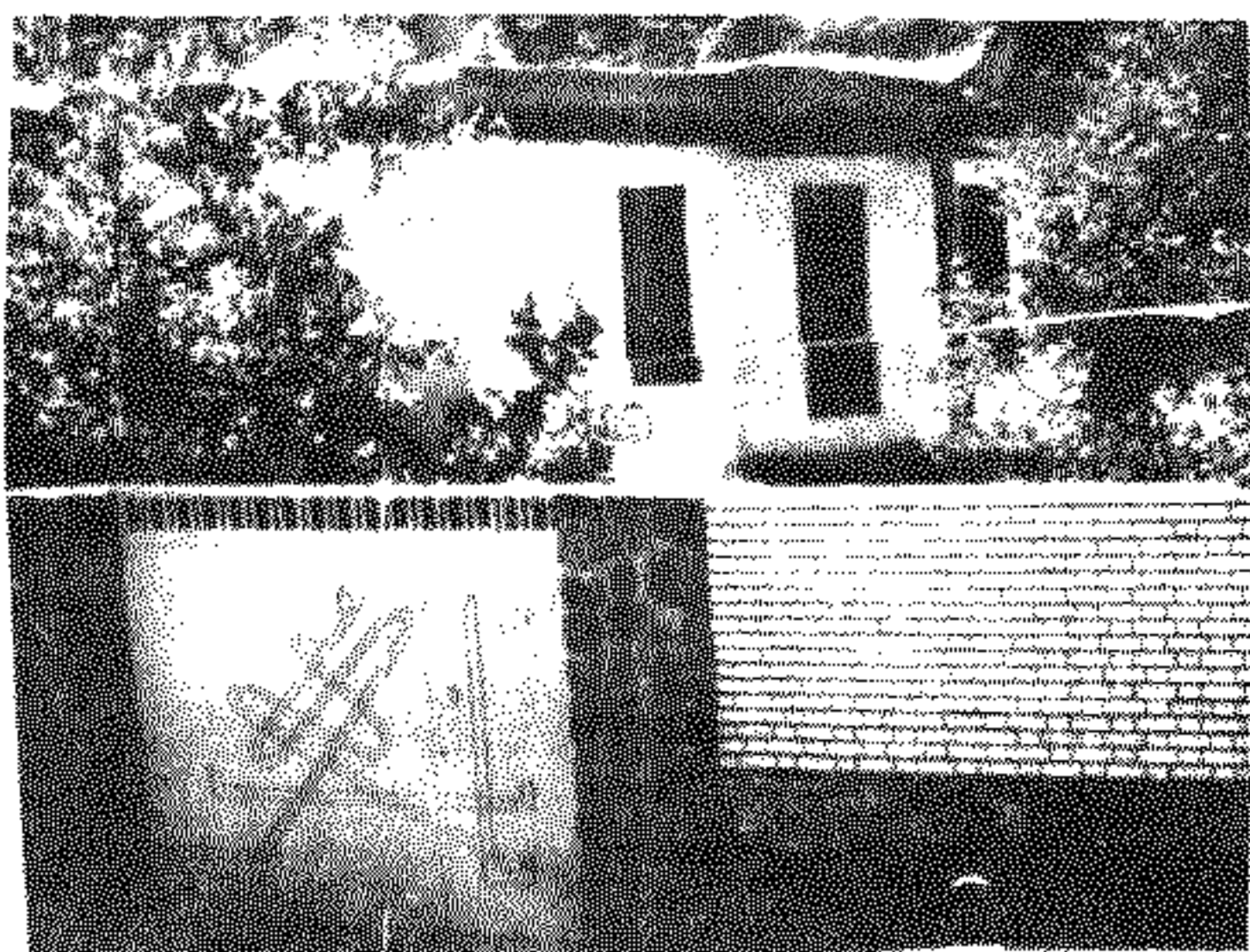
کرده است کسی که در هوای من پرواز

کرده و به ریسمان من تمسک جسته

است، ما ترا یاد کردیم به یادی که بدان

وجوه، به سوی مالک کرم وجود توجه

می‌کنند پس شکر کن و بگو:



ناکر: خانه پدری میرزا حسینعلی که بر درب آن

یا بهاء‌الابهی نقش است

سپاس از برای تو می‌باشد که مرا یاد نمودی و آن چه را که هر حرفی از آن به عنایت و

رحمت و فضل و عطای تو فریاد می‌کند، برای من نازل فرمودی. پرورگارا مرا می‌بینی که به

واسطه آیات تو مجذوب گشته‌ام و به آتش محبت برافروخته شده‌ام. از تو می‌خواهم که مرا خود

که عقل‌ها و دل‌ها به واسطه آن مضطرب گشته، ثابت و راسخ بداری. نیست خدائی مگر تو که فرد

و واحد و عزیزی.

ای نصرالله! بر تو بهاء و عنایت خدا باشد؛ کسی که پیش از من بود، ذکر کرده است که

مادرت پیش از این به ذکر من فائز شده است، خوشا به حال او ما گواهی می‌دهیم که به گوهری

که نظیر ندارد و دری که خدا آن را اشباه و امثال مقدس داشته است فائز شده است و آن در و

گوهر محبت من عزیز بدیع می‌باشد.

کسی که پیش از من بوده او را یاد نموده و وی را به عنایت من مؤده داده، و او را به انوار

نیر معرفت من نورانی نموده است؛ زیرا پروردگار تو مشفق و کریم است.

و باز هم یکی از دعوات خود، عندلیب را بدین گفتار مخاطب ساخته است:

ای عندلیب! من مرحوم مرفوع «حسن خان» را که از زندان معرضین و منکرین (یعنی

ازلیها) به سوی افق ابهی و رفیق اعلی بالا رفت یاد کردم، خوشا به حال او و نعمتها بر او ارزانی

باد. قسم به جان خود که او به چیزی که احدی پیش از او بدان فائز نگشته بود، فائز شده است.

اکنون مقربان او را بر مقام کریم می‌بینند، هنگامی که او می‌خواست حضور یابد و

ملاقات کند؛ ما او بودیم و او را به چیزی که دریای غفران را در عالم امکان به موج می‌آورد و



من که عالم وجود را نورانی ساخته، بشارت داده است.

در این وقت ما خواهرت را یاد می‌کنیم و او را به عنایت خدا، پروردگار عرش، بشارت می‌دهیم. ای برگ من بر تو بادبها و رحمت من.»  
تا آن که می‌گوید:

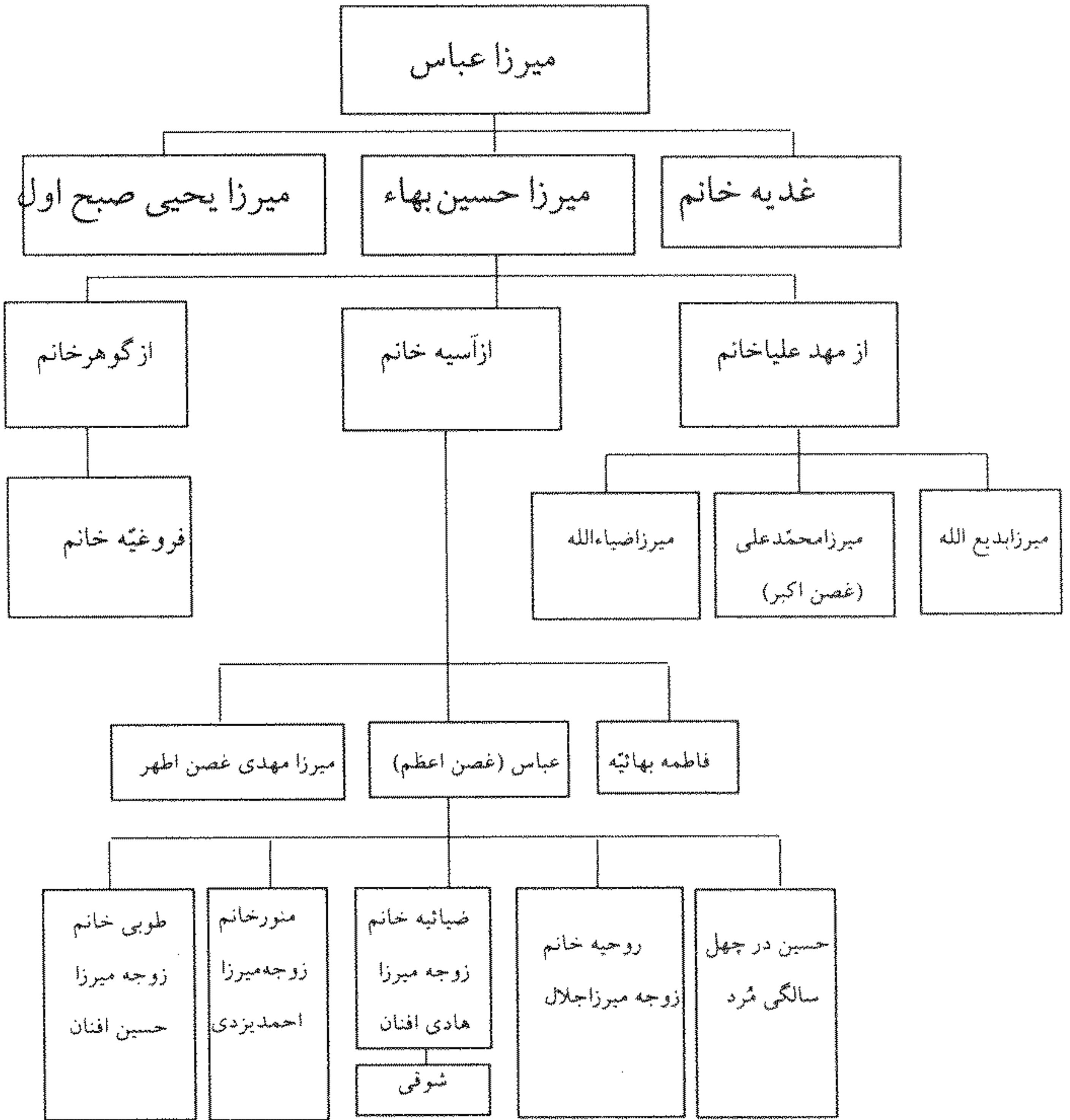
ما کنیز دیگر خود را یاد می‌کنیم. خوشا به حال گوشی که نداء (یا امتی و یا عبدی) مرا بشنود و قلبی که به سوی خدای مالک روز جزا اقبال کند. ای زن خشنود باش به این که من تو را یاد می‌کنم و به حمد پروردگار عزیز عظیم خود تسبیح کن.  
ما کنیزان خود را که در اطراف می‌باشند یاد می‌کنیم و آنها را بدان چه از نزد خدای فرد خبیر برایشان مقرر گشته بشارت می‌دهیم، کسی که به اقبال فائز شود؛ نزد خدا از بالاترین مردان است، خوشا به حال زنان و مردان فائز و سپاس بر خدای پروردگار جهانیان.

«جناب غلام علی» را یاد کردید. ای غلام قبل از علی، آیا می‌توانی با استقامتی که درهای گوشهای هر کس را که در عالم امکان است باز می‌کند، بیان مرا گوش کنی و آیا می‌توانی به بیانی که زبانهای عالم بدان سخن می‌گوید سخن بگوئی. بگو: نه، قسم به جان تو؛ مگر به حول و قوه تو، از برای خداوند است خزائن بیان، اگر آیه‌ای از آن نازل شود یا مرواریدی از آن ظاهر گردد؛ هر آینه خواهی دید که مردم از رحیق بیان خدا مولای غیر از خود مست خواهند شد، به درستی که پروردگار تو بر هر چه می‌خواهد مقتدر است و او فضل کریم است.

به تحقیق کسی که بر خدمت به امر من در هوای محبت من قیام کرده است تو را به آیاتی که ظاهر آن نور و باطنش رحمت است و در باطن باطن چیزی است که به این خبر بزرگ فریاد می‌کند یاد نموده است بر تو و بر کسانی که سطوت هر غافل مریب آنها را نمی‌ترساند بهاء باد.»  
تا آن که می‌گوید:

ای حسن! به صدائی که از طرف زندان می‌آید گوش ده؛ که نیست خدائی به جز او که فرد و خبیر است، هنگامی که ستارگان آسمان بیان مرا دیدی و شراب معرفت مرا از کاسه عطای من آشامیدی، بگو؛ خدایا! خدایا سپاس از برای تو است که مرا بیدار کردی و در زندان خودت مرا یا نمودی و زمانی که بیشتر از بندگان از تو اعراض نموده بودند آن را بر اقبال به سوی خودت تأیید کردی.

تو را سؤال می‌کنم به قیام محل تابش امر و مبدأ صدور احکام خود و نشستن و سخن گفتن و سکوت و ظهور و ضیاء و سکون و حرکت او که مرا در تمام احوال قرار دهی که به نام تو به حکمت و بیان فریاد کنم و بر امر تو از میان تمام ادیان ثابت بمانم.



شجره نامه میرزا حسینعلی بهاء که ادعای خدائی کرد!



پروردگار من! مرا از کوثر عنایت و قدح عطایت منع مکن، برای من مقرر کن چیزی که مرا از این منقطع سازد و به ریسمان خودت متمسک نماید به درستی که تو، تویی مقتدر قدیر.»  
آن گاه می‌گوید:

- ای قلم اعلائی من سید عبدالغنی را یاد کن. تا آن که می‌گوید:

- به درستی که ما در این مقام پدرت را یاد می‌کنیم که بر رفیق اعلا بالا رفت (یعنی مرد) این امریست از طرف خدای رب الارباب، به درستی که ما او را از کوثر عفو و غفران پاک نمودیم و در مقامی که قلم‌ها از نوشتن آن عاجز است داخل کردیم، بر او و بر کسانی که او را به آن چه قلم اعلی در این مقام رفیع گفته است یاد می‌کنند، بهاء باد. به تحقیق که نسیم‌های عنایت و الطاف، از تمام جهات او را فرا گرفته است؛ این از فضل خدای مالک الرقاب است به درستی که ما در این مقام قدرت او و کسانی را که به خدای مالک الادیان ایمان آورده‌اند یاد می‌کنیم، این چنین، قلم هنگامی که مالک القدم به واسطه عملیات ایادی ستم کاران در زندان اعظم خود محبوس بود، سخن گفته است.

آنگاه می‌گوید:

- ای خلیل! ندا را گوش کن که اوست خدا، خدائی جز او نیست، به تحقیق که ظاهر شده است و امر محکم متین خود را اظهار می‌دارد. قصص جهان و ظلم کسانی که کافرانند جلو او را نمی‌گیرد. آن گاه به فارسی می‌گوید:

- چیزی را که عربی آن چنین است.

(ترجمه ترجمه) «ای خلیل ایرانیان همیشه زیان کارترین اهل جهان بودند به خورشید، بیانی که از بالاترین افق جهان می‌تابد قسم می‌خورم که ناله‌های منبرهای این دیار در هر زمانی بلند است. در ابتدای این امر این ناله در ارض (طاء) (یعنی طهران) در منابری که برای ذکر حق گذاشته شده بود شنیده می‌شد و اکنون آن منابر جای سب مقصود جهانیان شده است (مقصود خودش است).

تأمل کن زیان کارترین احزاب (یعنی ایرانیان) چه کردند و چه گفتند! و این چنین معرضین از بیان (یعنی ازلیان) به دنبال آنان می‌روند.»

آن گاه می‌گوید: «ما (محمد قبل از کریم را) یاد می‌کنیم و او را به عنایت خدای عزیز حمید بشارت می‌دهیم، او را به آیات من یاد کن و به رحمت من که سبقت دارد و فضل من که وجود را احاطه کرده، بشارت بده.»

آن گاه چیزی به عربی می‌گوید که فارسی آن اینست: «به آتش سدره مشتعل گردید ان شاءالله، و به نور آن منور شوید و به شاخه‌هایش متمسک بجوئید تا عالم را معدوم و مفقود به

شمارید. بر تو و بر آن کسی که با شما می باشد و بر هر کس که ثابت و مستقیم باشد؛ بهاء باد.»  
 آن گاه می گوید: «کسی را که موسوم به یحیی می باشد که حاضر و فائز گشته و بر انصاف  
 در این خبر بزرگ خدا او را تأیید کرده است یاد می کنیم. ای یحیی! هنگامی که قلم اعلی بر عرش  
 رفیع خود قرار گرفته و سخن می گفت حاضر شدی، شنیدی و دیدی. گوارا باد بر کسی که شراب  
 الهام را از ایادی عطاء پروردگارش که مالک انام است، آشامیده است و به حکمتی که ما آن را در  
 الواح مختلفی نازل کرده ایم و بدان چه بندگان را در کتاب مبین امر کرده ایم، تمسک جوید.»  
 و در یکی از رساله های مطول خویش بر بابیان ازلی اعتراض می کند و آنها را تکفیر  
 می نماید. ما پاره های کوچکی از آن را نقل می کنیم تا شما از وضع این دو برادر روشن بشوید و  
 آن چنین است:

به نام خدای اقدس اعلی

«نامه آن جناب به منظر اکبر (یعنی به محضر خودش) واصل گردید، از پیراهن کلماتش  
 نسیم های محبت مالک الاسماء و الصفات منتشر بود.» تا آن که می گوید:  
 به درستی که آنها (یعنی ازلیها) از پشه هائی که به چشم و بینی حیوانات می نشینند  
 پست تر، از هر غافل تر، از هر دوری دورتر و از هر نادانی نادان ترند؛ ای قوم من آنها را  
 واگذارید تا در هواهای خود فرو روند و با آن چه در نزد آنها می باشد بازی کنند.» تا آنکه می گوید:  
 - خدا آنها را لعنت کند پس به زودی آنها به قرارگاه خودشان در هاویه بر خواهند گشت،  
 و دوستی برای خودشان نخواهد یافت. بگو: ای اهل بیان از رحمن بپرهیزید و آن چه را که  
 فرعون و هامان و نمرود و شداد مرتکب نشدند، مرتکب نشوید. به تحقیق که خداوند مرا  
 مبعوث فرموده و با آیات و بینات به سوی شما فرستاده است، من آن چه را از کتب و صحف  
 خداوند پیش از شما آمده است و آن چه را که در بیان نازل گشته است تصدیق دارم، پروردگار  
 عزیز منان شما، برای من گواهی می دهد.

از خدا بترسید آن گاه در امر ظهور خدا انصاف دهید، اگر بدانید این از برای شما بهتر است  
 تا آنکه می گوید:

- و اما آن چه را از رزق قائم و قیوم سؤال کردی پس، بدان که فرق میان این دو اسم آن  
 چیزی است که میان اعظم و عظیم دیده می شود و این چیز است که بیش از من، محبوب من  
 (یعنی باب) آنرا بیان نموده است (یعنی در کتابش که موسوم به قیوم الاسما می باشد؛ چنان که  
 ذکر کردیم) اگر چه ما هم در کتاب بدیع ذکر نمودیم، و او نخواست است مگر آن که مردم را خبر  
 دهد به این که آن کسی که ظاهر می شود (یعنی خود بها) بزرگتر از آن کسی که ظاهر شده است  
 (یعنی باب) و آن قیوم بر قیم است و این هر آینه که آن حق است، زبان رحمن در جبروت «بیان»

بدین گواهی می‌دهد، و ناگهان قائم از طرف راست عرش فریاد می‌کند و چنین می‌گوید:  
 - ای اهل «بیان»، قسم به خداوند هر آینه این قیوم است و به تحقیق که سلطان مبین را  
 برای شما آورده است، و این همان اعظمی می‌باشد که هر عظیم و اعظمی در پیشگاه او به  
 سجده می‌افتد، اسم اعظم برتری پیدا نکرده است مگر برای تعظیم او در هنگام ظهورات  
 سلطنتش، و قیوم غالب نگشته است مگر برای فناء در ساختش. چنین است امر، ولی مردم در  
 پس پرده قرار دارند، آیا اصرح از آن چه درباره این ظهور در بیان نازل شده است معقول است، با  
 وجود این نگاه کن مشترکین چه کرده‌اند.

بگو: ای قوم اینست هر آینه آن قیومی که در زیر ناخنهای شما واقع است، اگر بر او رحم  
 نمی‌کنید پس بر خودتان رحم کنید، قسم به خدای حق این است جمال معلوم، به واسطه او  
 است آن چه ظاهر گشته، او است مرقوم در لوح مسطور. بر حذر باشید که بر کسی که به لقاء او و  
 آیاتش کافر گشته و در کتابی که به انگشت حق نگاشته شده است از شرکان محسوب شده است  
 (مقصود برادرش ازل است) تمسک جوئید، یقین داشته باش که او اراده نکرده است جز اعظمت  
 این ظهور را بر مذکور و مستور، و برتری این اسم را بر تمام اسماء، و سلطنت وی را بر ساکنان  
 ارض و سماء، و عظمت و اقتدارش را بر تمام اشیاء به ظهور وی (یعنی ظهور بها) تمام  
 ممکنات گواهی می‌دهند که او ظاهر است فوق هر چیز، به طول او ذرات گواهی می‌دهند که او  
 باطنی است مقدس از هر چیز. بر او اسم ظاهر اطلاق می‌شود؛ زیرا که او به اسماء و صفات دیده  
 می‌شود و به اینکه «نیست خدائی جز او» شناخته می‌شود و بر او اسم باطن اطلاق می‌شود و بر  
 او اسم باطن اطلاق می‌شود، زیرا به وصفی توصیف نمی‌شود و به آن چه ذکر می‌شود، شناخته  
 نمی‌شود، زیرا آن چه ذکر می‌شود از احداث خود او است در عالم ذکر، پس او برتر است از آن که  
 به ذکر شناخته شود یا به فکری ادراک شود. ظاهر او نفس باطنش می‌باشد، هنگامی که به اسم  
 ظاهر نامیده می‌شود باطن خوانده می‌شود، او به افکار و ابصار چنان که آن چنانست از علو علو  
 و سمو سمو شناخته و درک نمی‌شود؛ زیرا او در منظر اعلی و افق ابهی واقع است.» و نیز  
 می‌گوید:

آنان که به اسم وی (مقصود خودش می‌باشد) که صحیفه مکنونه بدان زینت یافته و  
 طلعت احدیت هویدا گشته و پرچم ربوبیت برافراشته شده و خیمه الوهیت برپا گشته و دریای  
 قدم به موج درآمد و سرمست سر مقنع به سر اعظم ظاهر گشته است، کافر شدند؛ زیان بردند.  
 پس قسم به جان او که بیان از بیانش و تبیان از عرفانش عاجز است؛ برتر است این قیوم  
 (یعنی خود بها) که به واسطه او حجاب موهوم پاره شد و امر مکتوم مکشوف شد، و مهر ظرف  
 سر به مهرش برداشته شد پس قسم به نفس رحمن وی که بیان نوحه می‌کند و چنین می‌گوید:

- پروردگارا مرا برای ذکر و ثنا و معرفت نفس خود فرو فرستادی و آن کسی که به امرت برخاسته، بندگان را امر کرد که به واسطه من و آن چه خلق شده است از جمال قیوم تو محجوب نگردند، ولی این قوم آن چه را در ثبات حق تو و اعلاء ذکرت در من نازل گشته تحریف نمودند، به تو و آیات تو کافر شدند، مرا مانند سپری برای خود قرار دادند و بدان بر تو اعتراض کردند پس از آن که کلمه‌ای نازل نشد مگر آن که برای اعلاء امر تو، برای اظهار سلطنت و علو قدر و سمو مقام تو نازل شد و ای کاش نازل نشده بود و ذکر نشده بود. قسم به عزتت اگر مرا معدوم قرار دهی؛ هر آینه نزد من بهتر است از آن که موجود باشم و بندگان که بر ضرر تو قیام کرده‌اند و درباره تو اراده دارند آن چه اراده دارند، مرا بخوانند.

تو را به قدرتت که به تمام ممکنات احاطه دارد سؤال می‌کنم که مرا از این فجار (یعنی بابیان ازلی) خلاص کنی تا از جمال تو حکایت کنم. ای کسی که به دست تو ملکوت قدرت و جبروت اختیار است اگر ما از مقام اسنی و دره اولی و سدره المنتهی و افق ابهی فرود آئیم و بیان را از علو تبیان به سوی دنو امکان برگردانیم، هر آینه فوق میان دو اسم (یعنی قائم و قیوم) را در مقام اعداد ذکر می‌کنیم، و اگر جمال مکنون در نفس من، مرا خطاب کند و بگوید: ای محبوب من چشم از روی من بر مگردان، ذکر و بیان را واگذار، به غیر من مشغول شو، من می‌گویم ای محبوب من قضاء مثبت و قدر محتوم تو مرا فرود آورد تا در پیراهن اهل امکان ظاهر شدم در این صورت سزاوار است که به زبان آنان و به اندازه‌ای که ادراک و عقول آنها رسا می‌کند سخن بگویم و اگر این پیراهن عوض گردد، چه کسی می‌تواند به من نزدیک شود؟ اگر آن چه را مرا بدان امر فرمودی از من بخواهی، من دست منع را از دهن خود برمی‌دارم و در این باره از تو طلب مغفرت می‌کنم.

ای خدای من، ای محبوب من بر بندگان خود رحم کن و آن چه را که دلها و عقولشان استطاعت معرفت آن را دارد بر آنها نازل کن؛ زیرا توئی غفور و رحیم.

پس بدان که فرق در عدد چهارده است و این عدد بها است وقتی که همزه شش عدد محسوب شود؛ زیرا شکل آن در قاعده هندسی شش است (شش رقومی نزد ایرانیان چنین (ء) نوشته می‌شود یعنی به شکل همزه) و اگر قائم را تقریر کنی آن گاه فرق را پنج خواهی یافت و آن «هاء» در بها می‌باشد و در این قبوم بر عرشی که نام آن قائم است قرار می‌گیرد چنان که «هاء» بر «واو» قرار می‌گیرد. و در مقامی که همزه قائم به حساب هندسه شش عدد حساب نشود فرق «نه» عدد می‌شود و آن نیز همین اسم است و به این عدد «نه» او، جا ذکره (یعنی میرزا حسنعلی بهاء) ظهور «نه» را در مقام اراده کرده است.

این آن فرقی است که در ظاهر این دو اسم دیده می‌شود و ما بیان را برای تو مختصر

کردیم و اگر تو فکر کنی، هر آینه از آن چه ما برای تو ذکر کردیم و بر تو القاء نمودیم چیزی را که سبب نور چشم تو و چشمهای موحدین است بیرون خواهی آورد.

پس به جان خودم قسم، که این فرق؛ هر آینه آیتی بزرگ است، برای کسانی که به آسمان بها پرواز کرده‌اند و به آن چه ما برای تو استدلال نمودیم محقق می‌شود که مقصود در باطن قیومیت اسم قیوم است بر قائم، معرفت داشته باش و از نگاهدارندگان باش.

به درستی که ما این ذکر را مستور داشتیم و از چشمان کسانی که در بیان ذکر شده‌اند پوشیده داشتیم و اینک برای تو مکشوف می‌داریم بگو: سپاس، به خدای پروردگار جهانیان اختصاص دارد.

(خوانندگان گرامی ناراحت نباشید که چیزی از گفته‌های پریشان وی مفهوم نشد؛ زیرا خودش هم نفهمیده که چه گفته است. مترجم)<sup>۱</sup>

تا آنکه می‌گوید: در این مقام آن چه را از آسمان مشیت رحمن در جواب یکی از کشیش‌های ساکنین شهر بزرگ (یعنی قسطنطنیه) نازل گشته ذکر می‌کنیم تا شاید بعضی از بندگان بر بعضی از حکمت‌های بالغه الهیه که از دیدگان مستور است مطلع شوند؛ قوله تعالی (یعنی گفته خود بهاء) نامه تو در ملکوت پروردگار رحمن و اصل شد و ما آن را با روح و ریحان دریافت کردیم و پیش از سؤال جواب دادیم، تفکر کن تا بفهمی، این از فضل پروردگار عزیز مستعان تو می‌باشد.

خوشا به حال تو که بدین جواب فائز گشتی، اگر چه آن، بر تو مستور است پس به زودی، هرگاه خدا بخواهد، بر تو مکشوف می‌شود و آن چه که چشم‌ها ندیده است می‌بینی. ای کسی که در دریای معرفت فرو رفتی و به سوی پروردگار رحمن خود نظر افکندی بدان که این امر بزرگ است، بزرگ است، نگاه کن، پس آن کسی را که در ملکوت موسوم به پطرس است به یاد بیاور که با وجود علّوشان و جلالت قدر و بزرگی مقامش نزدیک بود قدم‌هایش در راه بلغزد پس دست فضل او را گرفت، از لغزش نگاه داشت و از صاحبان یقین قرار داد.

اگر این نعمتی را که کبوتران بر شاخه‌های سدره المنتهی تکرار می‌کنند بشناسی؛ هر آینه یقین خواهی کرد که آنچه پیش از این ذکر شد اکنون به واسطه حق کامل شده است و اینک در ملکوت خدا از نعمت باقی ابدی می‌خورد و از کوثر حقایق و سلسبیل معانی می‌آشامد ولی مردم در حجاب بزرگند.

کسانی که این ندا را (یعنی نداء بها را) شنیدند و از آن غافل شدند؛ اگر معدوم گردند؛ هر



آینه برای آنها بهتر خواهد بود تا در این امر متوقف شوند ولی آن چه می‌بایست ظاهر شود ظاهر شد و این امر از نزد خدای مقتدر عزیز مختار واقع شد.

بگو ای قوم به تحقیق که روح (یعنی بها) دفعه دیگر آمد تا آنچه را بیش از این گفته بود (یعنی وقتی بهاء به صورت مسیح ظهور کرده بود) تمام کند.

این چنین در الواح وعده داده شد اگر از عارفان باشید. به درستی که او چنان که گفته بود، می‌گوید و چنانکه در دفعه اول انفاق کرده بود، انفاق می‌کند و به کسانی که در آسمان و زمینند محبت دارد سپس بدان که وقتی پسر روحش را تسلیم کرد تمام اشیاء به گریه افتادند ولی به واسطه انفاق روح خود هر چیزی را چنان که در جمیع خلایق می‌بینی و مشاهده می‌کنی استعداد و قابلیت داد.

(خوانندگان ارجمند تمام عبارات این مرد، غلط و خارج از دستور زبان عربی است و در نتیجه معنای صحیحی از آن به دست نمی‌آید ولی مترجم مقصود او را به قرینه حال استنباط نموده و ترجمه می‌کند. جای بسی تأسف است که ایادی سیاست‌های استعماری طوری ما را مبتلا به آن حزب گمراه کرده‌اند که باید عمر گرانبهای خود را صرف ترجمه مهملات چنان پریشان‌گویانی کنیم. خدا همه را هدایت و از خواب غفلت بیدار کند. (مترجم) ۱.

هر حکیمی که از او حکمت ظاهر می‌شود و هر عالمی که علمی ابراز می‌کند و هر صنعت‌گری که صنعتی از خود ابراز می‌نماید و هر سلطانی که از خود قدرتی نشان می‌دهد، تمام آنها از تأیید روح متعالی متصرف منیر او می‌باشد.

(خوانندگان عزیز دقت کنید و ببینید این مرد نادان چه دعاوی گزافی دارد و چگونه مثنی مردمان ساده را استعمار می‌کند آنگاه مردم را از حقیقت امر این حزب آگاه کنید. (مترجم) ۲.

ما گواهی می‌دهیم که وقتی او به این عالم آمد بر جمیع ممکنات تجلی کرد به واسطه او هر پیسی، از درد نادانی و کوری پاک شد، هر بیماری از مرض غفلت و هوی بهبودی یافت، چشم هر کوری روشن شد و هر نفسی از نزد آن مقتدر قدیر پاکیزه شد.

در این جا پیسی، بر هر چیزی اطلاق می‌شود که بنده را از معرفت پروردگار خود محجوب بدارد و کسی که محجوب باشد پیس است و در ملکوت خدای عزیز حمید یاد نمی‌شود.

ما گواهی می‌دهیم که کلمه خدا، هر پیسی را پاک و هر بیماری را بهبودی و هر مریضی را پاکیزه کرد و این که او پاک‌کننده عالم است، خوشا به حال کسی که باروی منیر بدو رو آورد.

سپس بدان که آن کسی که به آسمان بالا رفت به حق فرود آمد و به واسطه او نسیمهای فضل بر عالم عبور کرد، پروردگار تو بر آن چه می‌گویم گواه است.

عالم بواسطه رجوع و ظهور او (یعنی رجوع و ظهور خودش) معطر گردید، کسانی که به دنیا و زخارف آن مشغول بودند بوی پیراهن او را نیافتند و ما آنها را بروهمی عظیم یافتیم.  
بگو: ناقوس به اسم او و ناقور به ذکر وی فریاد می‌کنند و خودش برای خودش گواهی می‌دهد خوشا به حال عارفان.

ولی امروز ابرص بهبودی یافته پیش از آن که او بگوید پاک باش، به واسطه ظهور او عالم و اهل آن از هر درد و بیماری بهبودی حاصل کرده‌اند، این فضلی که هیچ فضلی پیش از آن واقع نشده برتر است و این رحمتی که جهانیان را پیشی گرفته بالاتر است. ای کسی که ملکوت خدا یاد شدی از پروردگار خود قدرت بخواه و برخیز، بگو:

- ای بزرگان جهان به تحقیق که زنده کننده جهان و آتش افروز در قلب عالم آمد و منادی در «بریه قدس» به اسم (علی قبل از نبیل)<sup>۱</sup> ندا در داد.

و بشر الناس بلقاء الله (ای بقاء البها) فی جنة الابهی، و قد فتح بابها بالفضل وجوه المقبلین، و قد کمل ما رقم من القلم الاعلی فی ملکوت الله رب الاخره و الاولی، و الذی اراده یا کله و انه لرزق بدیع. قل قد ظهر الناس الاعظم، و تدقه یدالمشیه فی جنة الاحدیه استمعوا یا قوم و لا تکونن من الغافلین.

(مترجم گوید: متن عربی این قسمت از سخنان بهاء را نقل کردم تا خوانندگانی که به زبان عربی آشنائی دارند آن را مورد ملاحظه قرار دهند آن گاه ارزش سخنان «بها» و مقدار فضل و کمال این خدای قرن سیزدهم را بدانند اینک چند سؤال درباره جملات این عبارات بها می‌کنیم:

اول - ترکیب این عبارت بها (و قد فتح بابها بالفضل وجوه المقبلین) چگونه است و معنی آن چیست؟

دوم - در عبارت (والذی اراده یا کله) ترجمه: کسی که بخواهد آن را می‌خورد: معین کنید

۱- پیش از این گفتیم که بابیان حرص زیادی دارند که اسامی خودشان را به حساب جمل بر اسماء خدا و انبیاء و اولیاء تطبیق کنند؛ مثلاً هر بابی که اسمش محمد باشد نزد آنها ملقب به نبیل است زیرا حروف محمد و نبیل در عدد یکی می‌باشد پس مقصود وی از اسم «علی قبل از نبیل» علی محمد باب است.

چه چیز را می خورد؟

سوم - در جمله (قل قد ظهر الناس الاعظم) یعنی: بگو انسان اعظم ظاهر شد. باید بگوید قل قد ظهر الانسان الاعظم آیا بها نمی دانسته است که ناس اسم جمع و انسان اسم جنس است و استعمال اسم جمع به جای اسم جنس صحیح نیست؟

چهارم - جمله و تدقة يدالمشيه في جنة الاحديه. یعنی: دست مشیت، در بهشت احدیت می گوید. دست مشیت چه چیز را می گوید؟

این است سبک بافندگی «بها». درست در آن دقت و قضاوت کنید. انتهای کلام مترجم. ای قوم به یاری خدات برخیزید، آن قیومی که قائم به وجود او خبر داده بود آمد. به واسطه او زلزله بزرگ و فزع اکبر ظاهر شد. مخلصان به ظهورش خشنودند و مشرکان به آتش کینه می سوزند.

قل اقسامکم بالله یا ملاء<sup>۱</sup> البیان بان تنصفوا فی کلمة واحدة و هی ان ربکم الرحمن ما علق هذا الامر بشئی عما خلق فی الاکوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه (یعنی خودش) ما فعلتم و لو علق هذا الظهور بشئی دونه ما فعلتم به یا ملاء الظالمین هل من ذی اذن واعیه او ذی بصر حدید لیسع و یعرف قد تبکی عین الله و انتم تلعبون یا من تحیر فیکم و من فعلکم ملاء عالون» تا آن که می گوید:

بسمه المقتدر علی ما یشاء

«هذا کتاب لیدی المظلوم، ان من تمسک بالعلوم لعله یحرق الحجاب الاکبر و یتوجه الی الله مالک القدر و یکون من المنصفین، لو تسمع نغمات الورقاء علی افنان سدره البیان لتجذبک علی شأن تجدد نفسک منقطعاً عن العالمین. انصف باعبد، هل الله هو الفاعل علی ما تشاء او ماسواه، تبین و لا تکن من الصامتین لو تقول ماسواه ما انصفت فی الامر، یشهد بذالک کل الذرات و عن وراثتها ربک المتکلم الصادق الامین و لو تقول انه المختار قد اظهرنی بالحق و ارسلنی و انطقنی بالایات التي فزع عنها من فی السموات و الارضین، الامن خذته نفحات الوحی من لدن ربک الغفور الرحیم هل يقوم مع امره امر، و هل یقدر ان یعمنه احد عما اراد، لا و نفسه لو کنت من العارفين. فکر فی ملاء التوراة لم اعرضوا اذا اتی مطلع الايات بسطان مبین، و لا حفظ ربک لقتله العلماء فی اول یوم نطق باسم ربه العزیز الکریم، ثم ملاء الانجیل لم اعرضوا اذا اشرقت شمس الامر من افق الحجاز بانوار ربها اضائت افئدة العالمین، کم من عالم منع عن

۱- از اصلاحات بهاء این است که یهود را ملاء توریة و نصاری را ملاء انجیل و مسلمین را ملاء فرقان و بابیان

ازلی را ملاء بیان خطاب می کند.

العلوم، و کن من جاهل فاز باصل المعلوم، تفکر و کن من الموقنین، قد آمن به راعی الاغنام و اعرض عنه العلماء کذاک قضی الامر و کنت من المسامعین، ثم انظر اذاتی المسیح افتی علی قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت کذاک ینبک من ارسله الله بامرہ المبرم المتین، ان العالم من عرف العلوم و فاز بانوار الوجه و کان من المقبلین.

لا تکن من الذین قالوا «الله ربنا» فلما ارسل مطلع امره بالبرهان کفروا بالبرهان و اجتمعوا علی قتله، کذاک ینصحک قم الامر بعد اذ جعله الله غنیاً عن العالمین، انا نذکرک لوجه الله و نلقی علیک ما یثبت به ذکرک فی الواح ربک العزیز الحمید، دع العلوم و شئوناتها (باب نیز وقتیکه امر به سوزانیدن کتابها و نوشته‌ها کرد و فراگرفتن تمام علوم و معارف، جز کتب خود را حرام کرد، چنین گفت.) ثم تمسک باسم القیوم الذی اشرق من هذا الافق المنیر، تالله لقد کنت و اقدأ هزتنی نفجات الوحی و کنت صامتاً انطقنی ربک المقتدر القدیر لو لامره اظهرت نفسی قدا حاطت مشیتہ مشیتی و اقام علی امر به ورد علی سهام المشرکین اقرأ ما نزلنا علی الملوک لتو قربان المملوک ینطق بما امر من لدن علیم خبیر، و تشهد بانه ما منعه البلاء عن ذکر مالک الاسماء فی السجن دعا کل الی الله و ما خوفته سطوة الظالمین اسمت ما ینادیک به مطلع الایات من لدن عزیز حکیم قم امر بحول الله و قوته منقطعاً عن الذین اعترضوا علی الله بعد اذاتی بهذا النبء العظیم، قل یا معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ینطق القلم الاعلی بین الارض و السماء ثم اصمتو التسمعوا ما ینادی به لسان الکبریاء من هذا المنظر الکریم، قل خافو الله و لا تدحضوا الحق بما عندکم اتبعوا من شهدت له الاشیاء (یعنی خودش) و لا تكونن من المریبین، لا ینفعکم الیوم ما عندکم بل ما عندالله لو کنتم من المتفرسین، قل با ملاء الفرقان قذاتی الموعود الذی وعدتم به فی کتاب اتقوا الله و لا تتبعوا کل مشرک ائیم انه اظهر علی شأن لا ینکره الامن غشته احجاب الاوهام و کان من المدحضین قل قد ظهرت الکلمة التي بها فرت نقبائکم و علمائکم هذا ما خبرناکم به من قبل انه لهو العزیز العلیم ان العالم من شهد للمعلوم و الذی اعرض لا یصدق علیه اسم العالم لویأتی بعلوم الاولین، و العارف من عرف المعروف و الفاضل من اقبل الی هذا الفضل الذی ظهر به امر بدیع، قل یا قوم اشربوا الرحیق المختوم الذی فککنا ختمه بایدی الاقتدار انه هو القوی القدیر، کذاک نصحناکم لعلکم تدعون الهوی و تتوجهون الی الهدی و تكونن من الموقنین.» تمام شد به طور خلاصه.

این بود آن چه ما خواستیم از کتاب «الواح» بر طریق اختصار نقل کنیم تا خوانندگان به مضامین آن بصیرت پیدا کنند.

(مترجم گوید: سخنان بهاء علاوه بر آن که از لحاظ قواعد صرف و نحو زبان عربی و صناعت لفظی غلط و نادرست است، از نظر معنی هم مانند کلمات سید کاظم رشتی و سید علی

محمد باب مشوش و پریشان و نامفهوم است و چنین استنباط می‌شود که اعصاب مغز آنان اختلال داشته است.<sup>۱</sup>

چنان که ملاحظه فرمودید از تمام سخنان «بهاء» تا به این جا که نقل شد مطلب مفهومی، حق یا باطل، استفاده نشد. فقط چیزی که از مجموع کلام وی استنباط شد، آن بود که او خودش و باب را خدا می‌دانسته، نهایت خودش را خدای عالی‌تری گمان می‌کرده است و بیش از اندازه متأثر و متأسف بوده است که این مردمان نادان، خصوص معرضین از بیان و ایرانیان در خسران و زیان، چرا به چنین خدایانی، به این درجه عالی احترام نمی‌گذارند؟! چرا به آن‌ها معارضه و مبارزه می‌کنند؟! چرا آنان را به زندان می‌اندازند!؟

و نیز از نامه‌ای که در جواب کشیش مسیحی نگاشته بود معلوم شد که خود را برای مسیحیان عیسای مسیح معرفی می‌کند.

دعاوی فوق‌الذکر بهاء، اگر با عباراتی صحیح و بیاناتی فصیح ادا شده بود و اگر مدعی آن‌ها مانند موسی و عیسی و محمد علیهم السلام دارای معجزات و خارق‌عادات بود؛ در این شرایط ممکن بود از نظر مسیحیان عوام قابل قبول باشد ولی از نظر مسلمین که به هیچ موجودی حتی به موسی و عیسی و محمد هم (با آن همه معجزات خارق‌عادات و با آن همه علم و حکمت و اخبار به مغیبات) اعتقاد خدائی ندارند و شبانه روزی نه مرتبه در نمازهای واجبشان به بندگی محمد یا نمونه کامل علم و حکمت خداوند گواهی می‌دهند، چنین دعاوی گزافی مورد تمسخر و جز یاوه‌سرائی و پریشان‌گوئی چیز دیگری تلقی نمی‌شود.

آری بهترین دلیل بر بطلان دعاوی باب و بهاء همان دعاوی مردود و سخنان مهمل و مخلوط آن‌ها می‌باشد.

ما بعضی از سخنان او را ترجمه کردیم و بعضی دیگر را به عین متن عربی آن نقل کردیم تا خوانندگان خودشان بخوانند و قضاوت کنند. (انتهای کلام مترجم).<sup>۲</sup>

اکنون به بیان احکام شریعت وی بر وجه تفصیل شروع می‌کنیم و نصوص احکام او را از کتابی که به گمان خودش به سبک قرآن نوشته و آن را کتاب «اقدس» نامیده است نقل می‌کنیم؛ تا خوانندگان هم بر قوانین و احکام شریعت او اطلاع پیدا کنند و هم به روش او در سخنانی که به گمان خودش، به آنها باقرآن معارضه کرده است واقف گردند. اینک بیان آن:

بسم الحکام ما کان و ما یکون

(باید گفته باشد: «بسمه الحاکم علی ما کان و علی ما یکون» ولی چون به قواعد زبان



عربی آشنا نبوده است به غلط آن طور گفته است؛ آیا چنین نادانی می‌تواند پیغمبر یا خدا باشد؟! (مترجم.)

اولین چیزی که خداوند بر بندگانش واجب کرده، معرفت محل تابش و حی و طلوع امر او است که مقام خود او است در عالم امر و خلق.

کسی که بدان فائز گردد؛ بهر خیری فائز گشته است و کسی که از آن ممنوع گردد؛ از اهل ضلالت است اگر چه تمام اعمال را به جا آورد.

هر گاه شما بدین مقام اسنی و افق علی فائز گشتید؛ بر هر نفسی سزاوار است که هر چه را بدان از طرف مقصود مأمور می‌شود پیروی کند؛ زیرا آن دو موضوع مقرون به یکدیگرند و هیچ کدام بدون دیگری قبول نمی‌شوند، این چیزی است که محل طلوع الهام بدان حکم کرده است. کسانی که از طرف خدا به آنها بصیرت داده شده است حدود خدا را سبب اعظم برای نظم عالم و حفظ امم می‌بینند و کسی که غافل باشد، او از همج رعاع (پشه هائی که به چشم و دماغ حیوانات می‌نشینند) است ما شما را به شکستن حدودات! نفس و هوی امر کردیم.

(مترجم گوید: جمع حد حدود است و در زبان عرب الف و تا داخل آن نمی‌شود ولی در فارسی عوامانه با الف و تا استعمال می‌شود، می‌گویند حدودات، قیودات، امورات... ولی در زبان عربی صحیح می‌گویند: حدود، قیود، امور... و چون حسینعلی بها از عوام فارسها بوده و می‌خواستند عربی بگویند لاجرم به سبک عوامهای فارس الف و تا را داخل حدود کرده و گفته است حدودات، البته ایشان به گمان خودش خدا است و خدا هم همه نوع اختیار دارد اما این که مردم را به شکستن حدودات نفس و هوی امر فرموده است باید بگوئیم: آقای «بهاء» اگر مردم به قول شما حدودات نفس و هوی بشکنند و برای هواهای نفسانی آنها حدی نباشد؛ به مال و جان و ناموس یکدیگر تعدی می‌کنند آن گاه وضع جامعه بشریت به حالت هرج و مرج کشیده می‌شود پس باید نفوس بشر و هواهای آنها محدود باشد تا مردم از تعدی و تجاوز یکدیگر مصون و محفوظ باشند به نظر ما چنین می‌آید که آقای «بهاء» یا آن کسی که بدو الهام فرستاده است بدون تأمل چنین حکمی را صادر کرده باشد. انتهای گفته مترجم.) دنباله کلام بهاء

نه آن چه از قلم اعلی مرقوم گشته؛ زیرا برای کسی که در عالم

امکان است روح حیوان است، به تحقیق که به واسطه هیجان روح

رحمن دریاهای کلمه و بیان به موج آمد، ای صاحبان عقل غنیمت به

شمارید.

کسانی که عهد خدا را در اوامرش شکستند، و رو به عقب

برگشتند آنها نزد خدای غنی متعال از اهل ضلالتند.

ای اهل زمین! بدانید که اوامر من عنایت مرا در میان بندگان من و کلیدهای رحمت مرا برای مخلوقات من ظاهر ساخته است، این چنین امر از آسمان مشیت پروردگار شما که مالک ادیان است نازل شده است.

اگر کسی شیرینی بیانی را که از دهان مشیت رحمن ظاهر گشته درک کند؛ هر آینه آن چه نزد او می باشد اگر چه تمام خزائن زمین باشد انفاق می کند تا امری از اوامر او را که از افق عنایت و الطاف او تاییده است ثابت بدارد.

بگو از حدود من بوی پیراهن عبور می کند و به واسطه آنها پرچمهای نصرت بر قلعه ها و تله ها منصوب می شود، به تحقیق که زبان قدرت من در جبروت عظمت من در حالی که مخلوقات مرا مخاطب می ساخت، سخن گفت؛ که حدود مرا به واسطه محبت جمال من عمل کنید. خوشا به حال دوستی که بوی محبوب را از این کلمه ای که بوهای خوش فضل به کیفیتی که به ذکرها توصیف نمی شود از آن ظاهر است، درک کند.

قسم به جان خودم کسی که از شراب انصاف از دستهای الطاف آشامیده باشد؛ در اطراف اوامر من که از افق ابداع تاییده است گردش می کند گمان نکنید که ما احکام را برای شما نازل کردیم، بلکه مهر رحیق مختوم را با انگشتان قدرت و اقتدار باز کردیم، آن چه از قلم وحی نازل گشته به این گواهی می دهد ای صاحبان افکار تفکر کنید.<sup>۱</sup>

### در نماز آنها

به تحقیق که نه رکعت نماز برای خدای نازل کننده آیات، هنگام زوال و در صبحها و شامها بر شما واجب گشته است و از تعداد دیگری عفو کردیم، این فرمانی از خداست؛ زیرا او آمر مقتدر مختار است.<sup>۲</sup>

### در قبله آنان

هر گاه خواستید نماز بخوانید به طرف اقدس من، مقام مقدس (یعنی عکا) که خداوند

۱- باب الابواب

۲- بی گمانی خوانندگان خود باید تا این لحظه منظور از کاربرد واژه خدا را درک کرده باشند.

آنرا محل طواف ملاء اعلی و محل اقبال مردم شهرهای بقاء و محل صدور امر برای سکان زمین‌ها و آسمانها قرار داده است رو بیاورید و هنگام غروب خورشید حقیقت و تبیان مقامی است که برای شما مقدر و ساختیم به درستی که او هر آینه عزیز علام است.

هر چیزی به امر محکم وی هنگامی که خورشید احکام از افق بیان می‌تابد محقق می‌شود، برای هر کسی واجب است که آن را پیروی کند، اگر چه به امری باشد که آسمان دل‌های ادیان از آن شکافته می‌شود، زیرا او هر چه بخواهد می‌کند و از هر چه بخواهد سؤال نمی‌شود و آن چه بدان محبوب و مالک اختراع حکم کند هر آینه محبوب است.

کسی که بوی رحمن را بیابد و محل طلوع این بیان را بشناسد، او برای اثبات احکام در میان مردم باد و چشمان خود تیرها را استقبال می‌کند خوشا به حال کسی که اقبال کند و به فصل الخطاب فائز شود. ما نماز را در نامه دیگری تفصیل داده‌ایم «در نامه او است» خوشا به حال کسی که بدان چه از نزدیک مالک الرقاب مأمور می‌شود عمل کند.

### در نماز میت آنها

به تحقیق که در نماز میت از طرف خدای نازل کننده آیات، شش تکبیر نازل شده است، کسی که علم قرائت داشته باشد، باید آن چه را که وارد شده است پیش از آنها بخواند و گرنه خداوند از او عفو می‌کند؛ زیرا او عزیز غفار است، مو و چیزهایی که روح در آنها حلول ندارد مانند استخوان و غیره نماز را باطل نمی‌کند. چنان چه لباس خز و سنجاب و غیر آن را می‌پوشید لباس سمور را هم بپوشد؛ زیرا در قرآن از آن نهی نشده است و لکن بر علما مشتبه گشته است به درستی که او هر آینه عزیز اعلام است.

### در روزه و نماز آنها

به تحقیق که نماز و روزه از اول بلوغ بر شما از طرف خدا، پروردگار شما و پروردگار پدران اول شما، واجب گشته است، کسی که در نفس او ضعفی از مرض یا پیری باشد خدا را او عفو کرده است، این فضلی از نزد خدا می‌باشد؛ زیرا او هر آینه غفور و کریم است.

به تحقیق که خداوند برای شما سجده بر هر چیز پاکی را اذن داده است و ما در کتاب، حکم حدر را از شما برداشتیم، زیرا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

کسی که آب نداشته باشد، پنج مرتبه بگوید «بسم‌الله الاطهر» آنگاه شروع به عمل کند، این چیزی است که مولای جهانیان بدان حکم داده است.

در بلادی که شبها و روزها بلند است باید با ساعت‌ها و شاخص‌هایی که اوقات را معین می‌کند نماز بخواند به درستی که خدا هر آینه مبین حکیم است.

## در ابطال حکم نماز آیات

به تحقیق که شما را از نماز آیات معاف داشتیم، هنگامی که آیات ظاهر شود، خدا را به عظمت و اقتدار یاد کنید به درستی که او سمیع و بصیر است. بگوئید عظمت برای خدای پروردگار آن چه دیده می شود و آن چه دیده نمی شود، پروردگار جهانیان است.

## در ابطال حکم نماز جماعت

بر شما نماز فرادی نوشته شد، حکم جماعت جز در نماز میت از شما برداشته شد، به درستی که او هر آینه امر حکیم است. خدا زنان را هنگامی که خون می بینند از نماز و روزه معاف داشته است، بر آنها است که وضو بسازند و از زوال تا زوال دیگر نود و پنج مرتبه بگویند: «سبحان الله ذی اللعة و الجمال» این چیزی است که در کتاب مقدر گشته است اگر شما از دانیان باشید، بر شما و بر آنها است که در سفرها وقتی که به منزل رسیدند و در مقام امنی استراحت یافتید به جای هر نمازی سجده ای بجا بیاورید و در آن بگویند:

«سبحان الله ذی العظمة و الاجلال و الموهبة و الافضال»، کسی که عاجز باشد بگوید: «سبحان الله» به درستی که این بحق برای او کافی خواهد بود. به درستی که او است کافی باقی غفور رحیم. بعد از اتمام سجده بر آنها و بر شما است که بر هیکل توحید بنشینید و هیچگاه مرتبه بگوئید: «سبحان ذی الملك و الملكوت» این چنین خدا راههای حق و هدایت را بیان می کند و آنها به پیک راه منتهی می شوند که آن راه مستقیم است، خدا را بدین فضل عظیم شکر کنید، خدا را بدین موهبتی که آسمانها و زمینها را احاطه کرده است سپاسگذاری کنید، خدا را بدین رحمتی که جهانیان را سبقت گرفته است یاد کنید.

بگو: خداوند کلید گنج را محبت مکنون من قرار داده است اگر شما از عارفان باشید، اگر کلید نبود هر آینه در ازل الازل مکنون بود اگر شما یقین داشته باشید.

بگو این برای محل طلوع وحی و مشرق اشراق است که به واسطه او آفاق نورانی گشته است اگر شما دانسته باشید به درستی که این هر آینه آن قضاء مثبت است و به واسطه او هر قضاء محتومی ثابت شده است.

## ماه روزه و عید فطر آنها

ای قلم اعلی بگو: ای اهل انشاء ما بر شما روزه روزهای شماره داری را نوشته ایم و بعد از اكمال آن نیروز را برای شما عید قرار دادیم خورشید بیان از افق کتاب از طرف مالک مبدأ و مآب چنین نورافشانی کرده است، شما روزهای زیادی از ماهها را پیش از ماه روزه قرار بدهید، ما آنها را میان شبها و روزها مظاهر «هاء» قرار دادیم، بدین جهت به حدود سال و ماهها محدود

نمی‌گردد.

برای اهل «بهاء» سزاوار است که در آن روزها خودشان و خویشان‌شان آنگاه فقرا و مساکین را اطعام کنند و پروردگار خود را با قرح و خوش حالی تهلیل و تکبیر و تسبیح و تمجید کنند و هرگاه ایام اعطائی که پیش از ایام امساک است به پایان رسید پس داخل در روزه شوند. مولای انام چنین حکم کرده است، بر مسافر و مریض و زن آبستن و بچه شیرده حرجی نیست، خدا از آنها عفو کرده است، این فضیلت است از نزد او به درستی که او هر آینه عزیز و وهاب است.

اینها حدود خدا است که از قلم اعلی در کتب و الواح مرقوم گشته است، به او امر و احکام خدا تمسک بجوئید و از کسانی نباشید که قوانین خودشان را گرفته، و به واسطه پیروی از ظنون و اوهام قوانین خدا را پشت سر می‌اندازند، نفوس خودتان را از طلوع تا غروب از خوردن و آشامیدن باز دارید بر حذر باشید از این که هوی شما را از این فضلی که در کتاب برای شما مقدر شده است باز دارد. به تحقیق که از برای کسی که متدین به دین خدای دیان باشد، نوشته شده است هر روز دستها و صورت را بشوید، رو به سوی خدا بنشیند و نود و پنج مرتبه «الله ابهی» بگوید، خالق آسمان هنگامی که بر اعراش اسماء به عظمت و اقتدار قرار گرفت چنین حکم کرد، این چنین وضو بسازید، امریست از خدای واحد مختار.

قتل و زنا و پس از آن غیبت و افترا بر شما حرام گشته، دوری کنید از چیزی که در صحائف و الواح از آن نهی شدید.

### احکام میراث آنها

ما موارث را بر عدد «زاء»<sup>۱</sup> قسمت نمودیم، از آن جمله برای اولاد شما از کتاب «طاء» بر عدد «المقت»، از برای ازدواج از کتاب «حاء» بر عدد «تا وفا»، از برای پدران از کتاب «زا» بر عدد «تا و کاف»، برای مادران از کتاب «واو» بر عدد «رفیع»، برای برادران از کتاب «ها» عدد «شین»، برای خواهران از کتاب «دال» عدد «راومیم» و برای معلمان از کتاب «جیم» عدد «قاف و فا» مبشر من که در شب‌ها و سحرها مرا یاد می‌کند چنین حکم کرده است.

ما وقتی صدای ذریات را در اصلاب شنیدیم دو برابر آن چه را برای آنها بود زیاد کردیم و از دیگران کم کردیم، به درستی که او هر آینه بر هر چه می‌خواهد مقتدر است. به سلطنت خود هر چه را بخواهد می‌کند.

کسی که بمیرد و اولادی برایش نباشد حقوق آنها به بیت العدل (یعنی بیت المال) داده



می شود تا امناء رحمن آن را به مصرف ارامل و ایتم و مصالح عمومی برسانند تا پروردگار عزیز غفار خود را شکر گذاری کرده باشند و کسی که اولاد داشته باشد و طبقات دیگر ارث را که در کتاب حقی برای آنها مقرر گشته است نداشته باشد، دو ثلث از متروکات او به اولادش و یک ثلث به بیت العدل می رسد این چنین غنی متعال به عظمت و اجلال حکم کرده است.

و کسی که وارثی نداشته باشد و خویشانی از برادرزاده و خواهرزاده پسری یا دختری داشته باشد، پس دو ثلث برای آنان است و اگر آنها نباشند برای عموها و خالوها و عمه ها و خاله ها و بعد از آنها و آنان برای پسران آنها و آنان و دختران آنها و آنان است و ثلث دیگر به «بیت العدل» می رسد. این امریست در کتاب، از نزد خدای مالک الرقاب.

و هر کس بمیرد و کسی از آنها تیکه اسامی شان از قلم اعلی نازل شد نداشته باشد، تمام اموال او به «بیت العدل» سابق الذکر می رسد؛ تا در آن چه خدا بدان دستور داده است صرف شود به درستی که او هر آینه مقتدر امار است.

خانه مسکونی و لباسهای مخصوص میت را برای اولاد ذکور قرار دادیم، نه اناث و وارث. به درستی که او هر آینه معطی فیاض است.

کسی که در زمان حیات پدرش بمیرد و اولادی داشته باشد، آنها حق پدرشان را که در کتاب خدا معین گشته است، ارث می برند و میان خودشان آن را به عدالت خالص تقسیم می کنند.

این چنین دریای کلام به موج درآمد و مرواریدهای احکام را از

طرف مالک انام بیرون انداخت.

و کسی که اولاد ضعافی باقی گذاشته باشد؛ پس اموال آنها را به تاجر امینی یا شرکتی بدهند؛ تا برای آنها تجارت کنند تا آنها به سن رشد برسند.

آنگاه برای آن امین از فوائد تجارت و اکتساب حقی تعیین کنند، تمام اینها بعد از اداء حق خدا و دیون آن میت، اگر دیونی داشته باشد، و تجهیز اسباب کفن و دفن و حمل میت به عزت و اعتزاز است. این چنین مالک مبدأ و مآب حکم کرده است.

بگو: این هر آینه آن علم مکنونی است که تغییر پیدا نخواهد کرد؛ زیرا به «ظاء» که بر اسم مخزون ظاهر منیع ممتنع منیع دلالت دارد ابتدا شده است.

و آن چه را ما برای اولاد اختصاص دادیم از فضل خدا بر آنها است؛ تا پروردگار رحمن رحیم خود را شکر کنند، این حدود خدا است؛ به واسطه هوای نفس از آن تعدی نکنید، آن چه را از مطلع بیان مأمور شدید، پیروی کنید، مخلصان حدود خدا را برای اهل ادیان، آب حیات و برای ساکنین زمین ها و آسمانها، چراغ حکمت رستگاری می بینند.

### در اعضاء بیت العدل که باید نه نفر باشند

خداوند بر هر شهری نوشته است که باید در آن شهر بیت العدل تشکیل دهند و نفوس بر عدد «بهاء» در آن اجتماع کنند و اگر تعداد آنها از این اندازه بیشتر باشد؛ باکی نخواهد بود. آنها باید خود را چنین ببینند که گویا در محضر خدای علی‌اعلی وارد شده‌اند و کسی را که دیده نمی‌شود، می‌بینند. برای آنها سزاوار است که امناء رحمن بین الامکان و وکاء خدا، برای هر کسی که روی زمین است، باشند و چنان چه در امور خودشان مشورت می‌کنند؛ در امور بندگان نیز برای خدا مشورت کنند و آن چه را بادی اختیار کنند اختیار کنند، این چنین پروردگار عزیز غفار شما حکم کرده است، بر حذر باشید که آن چه را منصوص در لوح است واگذارید، ای صاحبان انظار از خدا بپرهیزید.

ای اهل نشاء! در بلاد، خانه‌ها را به کامل‌ترین وجهی که در عالم امکان ممکن است به نام مالک ادیان تعمیر کنید و بدان چه شایسته است نه به صورت و شمائل زینت دهید. آنگاه پروردگار رحمن را در آن خانه‌ها به روح و ریحان یاد کنید، آگاه باشید که سینه‌ها به ذکر او نورانی و دیده‌ها برقرار می‌شود.

### در حج آنها

به تحقیق که خدا بر هر کسی از شما که استطاعت داشته باشد حکم به حج خانه (یعنی محل دفن او در عکا) کرده است، غیر از زنها؛ که خدا آنها را معاف داشته است، رحمتی است از نزد او به درستی که او هر آینه معطی و هاب است.

### در امور معیشت آنها

ای اهل «بهاء»! به تحقیق که بر هر یک از شما اشتغال به کار از کارها، از صنعت‌ها و کسب‌ها و امثال آنها واجب گشته است. و ما اشتغال شما را به آنها عبادت خدای حق قرار دادیم. ای قوم در رحمت خدا و الطاف او تفکر کنید آنگاه او را در صبح و شام شکر کنید، اوقات خودتان را به بطالت و کسالت تزییع نکنید به کاری که به حال خودتان یا غیر خودتان نافع باشد اشتغال داشته باشید، این چنین در لوحی که از افق آن خورشید حکمت و تبیان تابیده است؛ کار گذشته است. مبعوض‌ترین مردم نزد خدا کسی است که می‌نشیند و از مردم طلب می‌کند، به رشته اسباب تمسک بجوئید در حالی که بر خدای مسبب الاسباب توکل داشته باشید.

### در حرمت دست‌بوسی

به تحقیق که دست‌بوسی در کتاب بر شما حرام گشته است. این است آن چه شما از طرف پروردگار حکام خود از آن نهی شدید، برای هیچ کس جایز نیست که نزد کسی استغفار کند، با خدائی که مقابل شما است توبه کنید، به درستی که او هر آینه غافر معطی عزیز

تواب است.

### خطاب او به بندگان

ای بندگان رحمن! بر خدمت امر، بر وصفی که شما را حزن و اندوه از کسانی که به مطلع آیات کافر شدند فرا نگیرد، قیام کنید.

وقتی وعده فرارسید و موعود ظاهر شد؛ مردم اختلاف کردند و هر حزبی به آن چه نزد وی از ظنون و اوهام بود، تمسک نمود. بعضی از مردم به واسطه این که طالب بزرگی بودند، در صف نعال قرار گرفتند.

بگو: ای غافل غرار تو کیستی؟ و از آنها کیست که باطن و باطن باطن را ادعا می‌کند. بگو: ای کذاب قسم به خدا آن چه نزد تو می‌باشد از قشور است ما آن را برای شما واگذاشتیم؛ چنانکه استخوان، برای سگها و اگذار می‌شود. قسم به خداوند اگر کسی پاهای عالمی را بشوید و خدا را در مواضع خوفناک، در راه‌ها، بر کوهها، بر تله‌ها، بر بالای کوههای کوچک، بر بالای کوههای بزرگ و نزد هر سنگی، هر درختی و هر کلوخی عبادت کند و بو خوشنودی من از او شنیده نشود، هرگز از او قبول نخواهد شد. این است آنچه مولای انام بدان حکم کرده است.

چقدر از بندگان در جزائر هند عزلت اختیار کرده و نفس خود را از آن چه خدا برایش حلال قرار داده، منع کرده و ریاضیات و مشقات را بر خود تحمیل کرده است و نزد خدای نازل کننده آیات یاد نمی‌شود. اعمال را شبکه آمال قرار ندهید و خودتان را از این عاقبتی که آرزوی مقربین در ازل الازل است محروم نسازید.

بگو: روح اعمال خوشنودی من است و هر چیزی بسته به قبول من است الواح را بخوانید تا مقصود کتب خدای عزیز و هاب را بشناسید.

کسی که به محبت من فائز شود؛ برای وی حق است که در صدر امکان بر تخت طلا، بنشیند و کسی که از آن ممنوع گردد؛ ارگ بر خاک بنشیند؛ به درستی که باید از او به سوی خدای مالک ادیان پناه برد.

### در اینکه شریعتش تغییر نخواهد پیدا کرد مگر

کسی که قبل از تمام شدن هزار سال کامل امری را مدعی شود؛ او کذاب و مفتری است. ما از خدا می‌خواهیم که اگر توبه کند، او را بر رجوع از این ادعا تأیید کند به درستی که او تواب است.

و اگر بر گفته خود اصرار کرد؛ کسی را بر او مبعوث کند که بدو رحم نکند (یعنی او را بکشد) به درستی که او شدید العقاب است.

کسی که این آیه را به غیر از آن چه در ظاهر نازل شده است تأویل یا تفسیر کند، به

درستی که او از روح و رحمت خدا که تمام عوالم را پیشی گرفته است محروم است، از خدا بترسید و آن چه را از او هام نزد شما است، پیروی نکنید، آنچه را پروردگار عزیز حکیم شما بدان امر کرده است پیروی کنید.

به زودی از بیشتر بلاد صیحه بلند خواهد شد، ای قوم دوری کنید و هر فاجر لثیمی را پیروی نکنید، این است آنچه ما شما را در عراق و در «ارض سر» (یعنی اردنه) و در این شهر منیر بدان مأخوذ نمودیم.

ای اهل زمین: هنگامی که خورشید جمال من غروب کرد و آسمان هیکل من مستور شد؛ شما مضطرب نگردید، به یاری امر من و بلند کردن کلمه من در میان اهل عالم برخیزید، ما در تمام احوال با شما هستیم و شما را به حق یاری می‌کنیم، به درستی که ما قادر می‌باشیم. کسی که مرا بشناسد، بر خدمت من قیام می‌کند چنانکه لشکرهای آسمانها و زمینها او را از کار نشانند. به درستی که مردم خواب می‌باشند، اگر بیدار شوند با دلها بسوی خدای علیم می‌شتابند و آنچه نزد آنها است اگر چه گنجهای دنیا باشد، به دور می‌اندازند تا مولایشان آنها را به کلمه‌ای از نزد خود یاد کند.

این چنین کسی که نزد او علم غیب است در لوحیکه در امکان ظاهر مگشته و جز نفس او که مهیمن بر تمام عوالم است اطلاع ندارد خیر میدهد، به تحقیق که مستی هوی آنها را فرا گرفته است، چنان که مولای وراء را که صدایش از تمام جهات به گفتن «لا اله الا انا العزیز الحکیم» بلند است نمی‌بینند.

به آنچه مالکید، در شامگاه و بامداد خوشنود می‌باشید؛ زیرا غیر شما آن را مالک خواهد شد.

(خوانندگان گرامی عبارات بها سر تا پا غلط و غیر قابل ترجمه می‌باشد ولی ما مقصود وی را به عبارت صحیحی ترجمه می‌کنیم؛ برای نمونه عبارتی که در فوق ترجمه شد چنین است: «قد لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشی و الاشراق یملکه غیر کم» ملاحظه میفرمائید که «قد» حرف تحقیق را که اختصاص به فعل ماضی دارد، سر فعل نهی درآورده است و ادات نعلیل را که رابطه میان دو جمله علت و معلول است حذف کرده است تمام عبارات او به این سبک است جای تأسف است که چنین بی‌سوادی ادعای پیغمبری و خدائی می‌کند و مایه تأثر است که مثنی عوام به تبعیت از مثنی سیاستمدار از وی پیروی می‌کنند. مترجم)<sup>۱</sup>

این چنین علیم خبیر شما را خبر میدهد. بگو: آیا برای آنچه نزد شما می‌باشد قرار و

وفائی دیده‌اید. نه، قسم به نفس رحمن من اگر شما از انصاف دهندگان باشید. روزگار حیات شما می‌گذرد، چنان که بادهای می‌گذرند و بساط عزت شما درهم پیچیده می‌شود، چنان چه بساط پیشینیان پیچیده شد. ای قوم تفکر کنید: روزگار گذشته شما کجا رفت و قرون منقضى شده کجا شد؟ خوشا روزهاییکه به ذکر خدا گذشت و اوقاتیکه به ذکر خدای حکیم صرف شد، قسم به جان خودم عزت عزیزان و زخارف اغنیاء و شوکت اشقیاء هیچ یک باقی نمی‌ماند و تمام آنها به یک کلمه از نزد او فانی می‌شود به درستی که او هر آینه مقتدر عزیز قدیر است.

آن چه از اثاث نزد مردم است، نفی ندارد و آن چه نفع دارد، آنها از آن غافلند، به زودی بیدار می‌شوند و آن چه در ایام پروردگار عزیز حمیدشان از آنها فوت شده است نخواهند یافت. اگر معرفت داشتند آنچه را نزد آنها بود انفاق می‌کردند تا اسامی آنها در عرش یاد شود، آگاه باشید، آنها هر آینه از مردگانند بعضی از مردمنده که علوم، آنها را مغرور ساخته است و به واسطه آن از اسم من قیوم ممنوع شدند هرگاه از پشت سر صدای کفشها را می‌شنود خود را بزرگتر از نمرود می‌بیند بگو ای مردود او کجا رفت؟ قسم به خدا که او هر آینه در اسفل جحیم است.

بگو ای گروه علما آیا صدای قلم اعلا می‌شنوید؟ و این خورشید تابان از افق ابهی را نمی‌بینید؟ تا چه وقت بر بت‌های هواهای خود معتکف می‌باشید، اوهام را رها کنید و رو به خدای مولای قدیم خود بیاورید.

به تحقیق که اوقاف مختص به خیرات، به سوی خدای ظاهرکننده آیات برگشته است و کسی حق تصرف در آنها را ندارد؛ مگر بعد از اذن محل طلوع وحی و بعد از او حکمش به اغصان (یعنی اولاد او) برمی‌گردد و بعد از آنها اگر امر او در بلاد محقق شد (معلوم می‌شود خودش در شک بوده که آیا امر او محقق خواهد شد یا نه؟) به بیت العدل رجوع می‌شود تا آنها در بقاعی که باید برای کار ساخته شود و در آنچه از طرف مقتدر قدیر بدان مأمورند صرف کنند و گرنه به بهائیانیکه جز به امر او سخن نمی‌گویند و جز به حکمی که در این لوح بیان شده است حکم نمی‌کنند رجوع می‌شود، آنها میان آسمان و زمین اولیاء نصرتند، تا آنها در آنچه از طرف عزیز کریم در کتاب معین شده است صرف کنند. در مصائب جزع نکنید و فرحناک نباشید، امری میان این دو جویا باشید و آن تذکر در این حالت است و تنبه است به آنچه بر شما در عاقبت وارد می‌شود این چنین علیم خبیر شما را خبر می‌دهد. سرهای خودتان را نتراشید، خدا آن را به موزینت داده است و در این، هر آینه آیاتی است از برای کسی که به سوی مقتضیات طبیعتی که از طرف مالک خلق است نظر کند به درستی که او هر آینه عزیز و حکیم است. سزاوار نیست که مو، از



حد گوشها تجاوز کند این است آنچه مولای عوالم بدان حکم کرده است. به تحقیق که بر دزد، تبعید و حبس واجب است و در مرتبه سوم نشانه‌ای در جبین وی بگذارید تا شهرها و دیار خدا او را قبول نکنند، بر حذر باشید از اینکه در دین خدا شما را رأفت فرا گیرد، هر چه را از طرف مشفق رحیم بدان مأمورید عمل کنید، ما شما را به تازیانه‌های حکمت و احکام تربیت می‌کنیم تا نفوس شما محفوظ بماند و مقامات شما بالا رود چنان که پدران، پسران را تربیت می‌کنند، قسم به جان خودم، اگر مقصود ما را از اوامر مقدسه ما بفهمید هر آینه ارواح خود را برای این امر مقدس عزیز متیع فدا می‌کند.

### در اینکه استعمال ظروف طلا و نقره مباح است

کسی که بخواهد ظروف طلا و نقره استعمال کند، باکی بر او نیست. بر حذر باشید که دستهای خودتان را در کاسه و قدحهای بزرگ فرو برید چیزی که به لطافت نزدیک تر باشد آن را بگیریید به درستی که او می‌خواهد شما را بر آداب اهل رضوان، در ملکوت ممتنع منیع خود، به بینید.

در تمام احوال بر طریق لطافت تمسک بجوئید تا چشمها، شما را بر وصفی نبیند که خود شما و اهل فردوس مکروه دارید کسی که از این دستور تجاوز کند؛ در همان وقت، عملش نابود می‌شود و اگر عذری داشته باشد، خدا را از او عفو می‌کند، زیرا او عزیز و کریم است.

در اینکه او احد و واحد است و شریکی در ملک از برای او نیست برای مطلع امر شریکی در عصمت کبری نیست؛ زیرا او مظهر یفعل ما یشاء فی ملکوت الانشاء است، به تحقیق که خدا این مقام را برای نفس او اختصاص داده است و برای احدی نصیبی از این شأن عظیم بدیع مقرر نداشته است این امر خدا است که در حجب غیب مستور بوده، ما آنرا در این ظهور ظاهر نمودیم و به واسطه آن، حجاب کسانی که حکم خدا را شناختند و از غافلانند، پاره کردیم.

### در تربیت اولاد

بر هر پدری تربیت پسر و دخترش به علم و خط و غیر آنها از چیزهایی که در لوح معین شده است، واجب گشته است، کسی که آنچه را بدان مأمور شده است ترک کند؛ از برای امناء است که اگر غنی باشد آن مقدار که برای تربیت آنها لازم است از او بگیرند و اگر غنی نباشد رجوع به بیت العدل می‌شود، ما آنجا را مأوای فقرا و مساکین قرار دادیم. کسی که پسر خود یا پسر دیگری را تربیت کند؛ گویا پسران مرا تربیت کرده است. بر او باد بها و عنایت و رحمت من که بر عوالم پیشی گرفته است.

## در حکم مرد و زن زنا کار

خدا برای هر مرد و زن زنا حکم کرده است که دیه‌ای به بیت العدل بپردازد، و آن مقدار نه مثقال طلا است و اگر دوباره به زنا عود کند شما نیز بگرفتن دو مقابل آن دیه عود کنید، اینست آنچه مالک اسماء در دنیا بدان حکم کرده است و در آخرت عذابی خوارکننده برای آن معین کرده است.

کسیکه به معصیتی مبتلا شد؛ از برای اوست که توبه کند و به سوی خدا برگردد به درستیکه او هر که را بخواهد می‌آموزد و آنچه می‌خواهد سؤال نمی‌شود؛ زیرا او عزیز حمید است.

بر حذر باش از اینکه سبحات جلال شما را از این سلسال منع کند، قدح‌های رستگاری را در صبح به نام فالق الاصباح بگیرد آنگاه بیاد او بیاشامید، زیرا او عزیز و منیع است.

## در اینکه گوش دادن به غنا مباح است

ما گوش دادن به صوتها و آوازا را حلال کردیم، بر حذر باشید که گوش دادن، شما را از وظیفه ادب و وقار خارج کند. به شادی اسم اعظم من که دلها به واسطه آن واله و شیدا و عقول مقربین مجذوب شده‌اند خوشحال باشید، به درستی که ما آن را نردبان بالا رفتن ارواح به افق اعلی قرار دادیم، شما آن را بال نفس و هوی قرار ندهید. من پناه می‌برم که شما از نادانان باشید.

## در احکام دیات

به تحقیق که ما ثلث دیات را به بیت المال ارجاع کردیم، ما مردان را به عدل خالص سفارش می‌کنیم تا آن چه را که نزد آنها جمع می‌شود در چیزی که بدان از طرف علیم حکیم مأمورند صرف کنند. ای مردان عدل! چوپانان خدا در ملکات او باشید، آنها را از گرگهائی که در جامه‌ها ظاهر شدند حفظ کنید، چنانچه پسران خو را حفظ می‌کنید این چنین ناصح امین شما را نصیحت می‌کند.

اگر در امری اختلاف کردید؛ به خدا (یعنی به خود او) مادامی که او خورشید تابان این آسمان است (یعنی مادامی که او زنده است) رجوع کنید و هنگامی که غروب کرد؛ به آنچه از پیش او نازل شده است رجوع کنید؛ زیرا او جهانیان را کفایت می‌کند.

بگو: ای قوم وقتی ملکوت ظهور من غائب شد، و موج‌های دریای بیان من ساکن شد؛ شما مضطرب نگردید؛ زیرا در ظهور من حکمتی و در غیب من حکمت دیگری است که جز خدای فرد خبیر بر آن اطلاع ندارد.

ما از افق ابهی خود به شما ارائه می‌دهیم و کسی که بر یاری امر من قیام کند؛ او را به لشکری از ملاء اعلی و قبائلی از ملائکه مقربین یاری می‌کنیم.

ای اهل زمین قسم به خدای حق که نهرهای شیرین و گوارا از سنگها، منفجر گشته است؛ زیرا حلاوت بیان پروردگار مختار شما آنها را فرا گرفته است، در حالیکه شما غافل بودید. آنچه را نزد خود شما است و اگذارید آنگاه با بالهای انقطاع فوق عالم ابداع پرواز کنید. این چنین مالک اختراع که به حرکت قلم خویش تمام عوالم را منقلب کرده است شما را امر می‌کند، آیا شما معرفت دارید که از چه افقی پروردگار ابهی شما که مالک اسماء میباشد شما را ندا می‌کند؟ نه! قسم به جان خودم، اگر معرفت داشتید؛ هر آینه دنیا را ترک نموده، با دلها به طرف محبوب اقبال می‌کردید و کلمه بر و صفیکه عالم اکبر از آن به اهتزاز درآمده است تا چه رسد به عالم صغیر، شما را به اهتزاز در می‌آورد، این چنین باره‌های مکرمات من از آسمان عنایت من فرو می‌ریزد. این فضلی است از نزد من تا شما از شاگردان باشید.

### در احکام زخم زدن و کتک زدن

و اما زخم زدن و کتک زدن؛ احکام آنها به اختلاف مقدار آنها، اختلاق پیدا می‌کند و دیان برای هر مقداری بدیه‌ای معین حکم کرده است به درستیکه او هر آینه حاکم عزیز منبع است، اگر ما بخواهیم آن را به حق تفصیل می‌دهیم، این وعده ایست از نزد ما به درستی که او هر آینه موفی علیم است.

### در آداب میهمانی

به تحقیق که در هر ماهی بر شما یک مرتبه میهمانی اگر چه به آب باشد نوشته شده است به درستی که خدا می‌خواهد میان دل‌های شما اگر چه به اسباب آسمانها و زمین‌ها باشد تألیف کند، بر حذر باشید که شئونات نفس و هوی شما را متفرق نسازد؛ مانند انگشتان در دست و اعضاء در بدن باشید، این چنین قلم وحی شما را موعظه می‌کند، اگر شما از مؤمنین باشید، پس در رحمت و الطاف خدا نظر کنید؛ زیرا او شما را بعد از آنکه خودش بی نیاز از عالمین است به چیزی که برای شما منفعت دارد امر می‌کند، کارهای بد شما به ما ضرر نمی‌رساند، چنانکه کردار نیک نیز به ما نفع نمیدهد، ما برای خدا شما را می‌خوانیم هر عالم بصیری بدین گواهی می‌دهد.

### در احکام صید و شکار

هرگاه سگهای شکاری را به سوی شکار فرستادید؛ خدا را یاد کنید آنگاه آنچه را برای شما گرفته‌اند بر شما حلال خواهد بود؛ اگر چه آن را مرده ادراک کنید؛ به درستیکه او هر آینه علیم و خبیر است.

بر حذر باشید که در این کار زیاده روی کنید، در تمام کارها به عدل و انصاف رفتار کنید، این چنین مطلع ظهور شما را امر می‌کند؛ اگر شما از عارفان باشید.

## در صلۀ ارحام

خدا شما را به درستی خویشاوندان و اداء حقی که در اموال مردم برای آنها معین شده است امر فرموده است؛ به درستی که او هر آینه از جهانیان بی نیاز است.

## در خانه سوزی و قتل عمدی

کسی که خانه‌ای خانه‌ای را عمداً آتش زند؛ او را بسوزانید و کسی که کسی را عمداً بکشد؛ او را بکشید، قوانین خدا را با دست‌های قدرت و اقتدار بگیرید، و سنت‌های خودتان را ترک کنید و اگر آنها را محکوم به حبس ابد کنید؛ باکی در کتاب بر شما نخواهد بود؛ به درستی که او هر آینه بر آنچه می‌خواهد حاکم است.

## در ازدواج و طلاق نزد آنها

به تحقیق که نکاح بر شما واجب گشته است، بر حذر باشید که از دو زن تجاوز کنید، کسی که به یک تن کنیز قناعت کند؛ خودش و او را راحت کرده است و کسی که دختر باکره‌ای را برای خدمت خود بگیرد باکی بر او نیست این چنین امر از قلم و حی به حق مرقوم شده است.

ای قوم ازدواج کنید؛ تا کسی که مرا در میان بندگان من یادآوری کند از شما به وجود بیاید، این از او امر من است بر شما، شما آن را یاور خود قرار دهید.

ای اهل انشاء! نفس خود را پیروی نکنید؛ زیرا او به ظلم و فحشاء امر می‌کند، از مالک اشیاء که شما را ببر و تقوی امر می‌کند، پیروی کنید به درستی که او بی نیاز از جهانیان است، بر حذر باشید که در روی زمین بعد از اصلاح آن ایجاد فساد کنید، کسی که افساد کند؛ از ما نخواهد بود و ما از او بیزار هستیم این چنین امر از آسمان و حی به حق مشهود گشته است. به درستی که نکاح در بیان به رضاء طرفین (یعنی زوج و زوجه) محدود شده است؛ ولی ما چون محبت و وداد و اتحاد عباد را می‌خواهیم به این جهت آن را بعد از رضایت آنها به اذن پدر و مادر مشروط کردیم؛ تا کینه و بغضی میان آنها تولید نسازد، مقاصد دیگری در این حکم برای ما هست و این چنین امر، مورد قضا واقع شده است. ازدواج بدون مهر واقع نمی‌شود. برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و برای دهات این مقدار نقره مقدر شده است، کسی که بخواهد بیش از این مقدار قرار بدهد؛ بر او حرام است که از نود و پنج مثقال تجاوز کند، این چنین امر به عزت نوشته شده است. کسی که به درجه اول قناعت کند، در کتاب برای او بهتر است؛ زیرا او کسی را که بخواهد به اسباب آسمان و زمین بی نیاز می‌کند و خدا بر هر چیزی قدیر است. خدا بر هر بنده‌ای که می‌خواهد از وطنش خارج شود؛ نوشته است که وقتی برای همسرش معین کند که تا چه وقت بر می‌گردد اگر در آن وقت آمد و به وعده خود وفا کرد؛ امر مولای خویش را اطاعت کرده و و از قلم امر، از نیکان مکتوب است و اگر حقیقتاً عذری داشته باشد؛ باید همسر خود را از آن خبردار کند

و نهایت جد و جهد را مبذول دارد که به سوی او برگردد و اگر برنگشت پس از برای همسر او است که نه ماه صبر کند و بعد از اتمام این مدت، بر او باکی نیست که شوهر کند و اگر باز هم صبر کند خدا صابرات و صابرين را دوست دارد، به او امر من، عمل کنید و هر مشرکی را که در لوح، گناهکار است پیروی نکنید، و اگر در هنگام تربص خبری برایش رسید، از برای او است که معروف را بگیرد به درستی که او می‌خواهد میان مردان و زنان اصلاح شود.

بر حذر باشید که کاری کنید که میان موجبات زحمتی فراهم شود این چنین امر گذشته شده است و وعده خواهد آمد و اگر خبر مرگ یا کشته شدنش رسید و بر طبق شیاع یا به شهادت دو عادل ثابت شد، از برای او است که وقتی چند ماه گذشت هر چه را می‌خواهد اختیار کند، این است آنچه کسی که بر امر قوی است بدان حکم کرده است.

و اگر میان آنها کدورت یا کسالتی واقع شود؛ از برای او نیست که او را طلاق دهد و از برای او است که یک سال تمام شد و رایحه محبت نوزید؛ پس باکی در طلاق نیست به درستی که او بر هر چیزی حکیم است.

خدا شما را نهی کرده است از آن چه بعد از سه طلاق می‌کنید، این فضیلت از نزد او است تا شما در لوحی که از قلم امر مسطور است از شاکران باشید.

کسی که طلاق می‌دهد، بعد از گذشتن هر ماهی، مادامی که به شوهر نرفته باشد، برای او است که به مودت و رضایت رجوع کند و اگر شوهر رفته باشد به وصل دیگر جدائی حاصل می‌شود کار گذاشته است مگر بعد از امری روشن. این چنین امر از مطلع جمال در لوح جلال، با جلال مرقوم است.

و کسی که مسافرت کند و همسر او هم با او مسافرت کند آن گاه اختلافی میان آنها حاصل شود پس از برای او است که نفقه یک سال تمام را به او بدهد و او را به محلی که از آن بیرون آمده است برگرداند یا او را به دست امینی بسپارد و مصارف راه او را هم بدهد تا آن امین، او را به محل اول برساند. به درستی که پروردگار تو به هر کیفیتی که می‌خواهد به سلطانی که بر جهانیان احاطه دارد حکم می‌کند و هر زنی که به واسطه ثبوت فعل منکری بر او، طلاق داده شود؛ برای او در ایام تربص نفقه نمی‌باشد این چنین نیز امر از افق عدل مشهود است. به درستی که خدا وصل و وفاق را دوست دارد و فصل و طلاق را مبغوض دارد.

ای قوم به روح و ریحان معاشرت کنید، قسم به جان من کسانی که در امکان هستند فانی می‌شوند و آنچه باقی می‌ماند، آن عمل پاکیزه است، خدا بر آن چه می‌گویم گواه است. ای بندگان من! میان خودتان را اصلاح کنید، پس آنچه را قلم اعلیٰ شما را بدان نصیحت می‌کند گوش دهید و جبار شقی را پیروی نکنید.



بر حذر باشید که دنیا شما را مغرور کند چنانچه قومی پیش از شما مغرور کرده است. حدود خدا و سنت او را پیروی کنید پس این راهی که به حق کشیده شده است سلوک کنید به درستی که کسانی که زنا و فحشا را ترک کردند و تقوی گرفتند؛ نزد حق از برگزیدگان خلق اند، ملا اعلی و اهل این مقامیکه به نام خدا مرفوع است آنها را یاد می کنند.

### در حرمت خرید و فروش غلامان و کنیزان

به تحقیق که بر شما فروش کنیزان و غلامان حرام شده است، برای بندهای نیست که بندهای را بخرد، این نهی است در لوح خدا، این چنین امر از قلم عدل به فضل مسطور شده است.

و بر احدی نیست که بر احدی افتخار کند، همه مملوک او هستید و دلیل بر آن هستید که خدائی جز او نیست به درستی که او بر هر چیزی حکیم است. نفوس خود را به کارهای پاکیزه زینت دهید. کسی که به عمل کردن در راه رضای او فائز شود؛ او از اهل «بهاء» و در نزد عرش مذکور است.

مالک خلائق را به کارهای نیکو پس به حکمت و بیان یاری کنید. این چنین شما از طرف رحمن در اکثر الواح امر شدید به درستی که او بر آنچه می گویم علیم است، کسی به کسی اعتراض نکند و کسی کسی را نکشد، این است آنچه در کتابی که در سرداق عزت مستور است، از آن نهی شدید، آیا شما کسی را که خدا، او را به روحی که از نزد اوست زنده کرده است، می کشد؟ به درستی که این خطائی است که نزد عرش بزرگ است از خدا پرهیزید و آنچه را خدا با یادی ظلم و طغیان بنا نهاده است، خراب نکنید.

(مترجم گوید: عبارت اصل چنین است: «و لا تخربوا ما بناه الله با یادی الظلم و الطغیان» و معنای این عبارت همان است که در بالا ذکر شده، ولی این معنی قطعاً مقصود بهاء نبوده است؛ بلکه مقصود او این است: آنچه را خدا، بنا نهاده است شما با یادی ظلم و ستم خراب نکنید. در این صورت باید چنین گفته باشد «و لا تخربوا با یادی الظلم و الطغیان، ما بناه الله» ولی او چون سواد عربی نداشته است، جمله عربی را آن طور ترکیب کرده و لاجرم ترجمه اش همان است که ذکر شد. مترجم)

سپس راهی به سوی حق در پیش گیرید. وقتی که لشکرهای عرفان با پرچمهای بیان ظاهر شدند؛ طوائف ادیان شکست می خورند، مگر کسی که بخواهد در رضوانیکه از نفس سبحان موجود است از کوثر حیوان بیاشامد.

### در اینکه منی نزد آنها پاک است

خدا بر آب نطفه به طهارت حکم کرده است، این رحمتی از نزد او بر خلق است، او را به

روح و ریحان شکر کنید و کسی را که از مطلع قرب دور است پیروی نکنید؛ در هر حال بر خدمت امر او قیام کنید، به درستی که او شما را به سلطنتی که بر عوالم احاطه دارد تأیید می‌کند، به رشته لطافت بر وصفی که آثار چرکها از جامه‌های شما دیده نشود، تمسک بجوئید، این است آنچه، کسی که از هر لطیفی لطیف‌تر است، بدان حکم کرده است و کسی که عذری داشته باشد؛ بر او باکی نیست؛ به درستی که او هر آینه غفور و رحیم است.

هر مکروهی را به آبی که تغییر به سه چیز پیدا نکرده باشد؛ تطهیر کنید. بر حذر باشید که آبی را که به هوا یا چیز دیگر تغییر پیدا کرده است استعمال کنید، شما عنصر لطافت در میان خلق باشید، این است آنچه مولای عزیز حکیم شما برایتان خواسته است.

در اینکه هر چیزی نزد آنها پاک است و اصلاً نجاستی وجود ندارد و همچنین خدا حکم غیر طهارت را از همه چیز و از همه ملل دیگر برداشته است، این موهبتی است از خدا؛ به درستی که او هر آینه غفور و کریم است.

تمام اشیاء در اول رضوان، هنگامی که به اسماء حسنی و صفات علیای خود بر هر کسی که در امکان است تجلی کردیم؛ در دریای طهارت فرو رفتند این از فضل کسی است که بر جهانیان احاطه دارد.

باید با ادیان معاشرت کنید و امر پروردگار رحمن خودتان را برسانید این هر آینه تاج اعمال است، اگر شما از عارفان باشید.

و نیز شما را به لطافت کبری و شستن آنچه از غبار و چرکهای خشکیده و غیره تغییر یافته حکم کرده است، از خدا بپرهیزید و از پاکیزگان باشید. کسی که در کساء وی چرکی دیده شود، دعاء او بالا نمی‌رود و اهل عالم بالا از او دروی می‌کنند. گلاب و سپس عطر خالص استعمال کنید این چیزی است که خدا از اولی که اول ندارد، آن را دوست دارد، تابوئی که پروردگار عزیز حکیم شما می‌خواهد، از شما پراکنده شود.

در نسخ حکم باب در بیان به عدم تعلیم و تعالم و محو جمیع کتب به تحقیق که خدا آن چه را که در بیان است، از محو کتب، از شما عفو کرده است و ما به شما اذن دادیم که آنچه را از علوم نافع است، بخوانید نه آنچه را به مجادله در کلام منتهی می‌شود، این بهتر است از برای شما؛ اگر از عارفان باشید.

### خطاب او به ملوک و سلاطین

ای گروه پادشاهان! به تحقیق که مالک آمد، ملک برای خدای مهیمن قیوم است. جز خدا را عبادت نکنید، به دلهای نورانی به روی پروردگار خودتان، که مالک اسماء است توجه کنید، این امریست که با آن چه نزد شما است، معادل نیست؛ اگر شما از عارفان باشید. ما شما را

می‌بینیم که به آنچه جمع کرده‌اید برای غیر خودتان، مسرورید، نفوس خود را از عوالمی که جز وحی محفوظ آنرا نتواند به شمارد منع می‌کنید، به تحقیق که اموال شما، شما را از عاقبت مشغول کرده است این برای شما سزاوار نیست اگر بدانید، دل‌های خودتان را از گند دنیا پاک سازید، در حالی که به سوی ملکوت پروردگار خودتان خالق زمین و آسمان که به واسطه او زلازل ظاهر می‌شود و قبائل مردم، جز کسانی که غیر او را ترک کرده‌اند و آنچه در لوح مکنون بدان امر شده است گرفته‌اند، نوحه می‌کنند، بشتابید.

این روزی است که در آن کلیم به انوار قدیم فائز شد و از این قدحی که دریاها بدان آتش شد زلال وصال آشامید. بگو قسم به خدای حق که طور در اطراف مطلع ظهور طواف می‌کند و روح از ملکوت ندا می‌کند: ای پسران غرور! بیائید بیائید، این روزی است که جمعیت خدا برای شوق به لقاء او شتافته‌اند و یهودیان فریاد می‌کنند: «وعده آمد و آنچه در الواح خدای متعال عزیز محبوب نوشته بود، ظاهر شد.»

ای گروه پادشاهان! به تحقیق که ناموس اکبر در منظر انور، نازل شد، هر امر مستوری از طرف مالک قدر که به واسطه او ساعت می‌آید، ظاهر شد، ماه بر دو قطعه شد و هر امر محتومی تفصیل داده شد.

ای گروه پادشاهان! شما مملوکید، مالک به نیکوترین هیئات ظاهر شده و شما را به نفس میهمن قیوم خود می‌خواند. بر حذر باشید که شما را غرور از مطلع ظهور منع کند یا دنیا شما را از خالق آسمان، محجوب بدارد، بر خدمت مقصودی که شما را به کلمه‌ای از نزد خود آفریده و شما را مظاهر قدرت آنچه بوده و می‌باشد قرار داده است قیام کنید. قسم به خدا ما نمی‌خواهیم در ممالک شما تصرف کنیم بلکه آمده‌ایم تا در دلها تصرف کنیم، به درستی که آنها منظر «بهاء» می‌باشند، ملکوت اسماء بدین گواهی می‌دهد؛ اگر شما بفهمید.

کسی که مولای خود را پیروی کند؛ از تمام دنیا اعراض کرده است و این چه مقام محمودی است! خانه‌ها را واگذارید آنگاه به سوی ملکوت اقبال کنید این است آنچه در آخرت و اولی برای شما منفعت دارد، مالک جبروت بدین مطلب گواهی می‌دهد اگر شما بدانید. خوشا به حال پادشاهی که بر نصرت امر من در مملکت من برخیزد و از غیر من منقطع شود؛ به درستی که او از اصحاب کشتی سرخ است که خدا آن را برای اهل «بهاء» قرار داده است.

برای هر فردی سزاوار است که او را اعانت و احترام و یاری کند تا شهرها را به مفاتیح اسم من که مهیمن بر آنچه در ممالک غیب و شهود است بگشاید.

به درستی که او به منزله چشم است، برای بشر و مانند سفیده روشنی دهنده است در پیشانی اهل انشاء و رأس کرم است، برای جسد عالم؛ ای اهل بهاء او را به اموال و نفوس یاری

کنید.

امپراطور فرانسوا ژوزف پادشاه اتریش و مجارستان را مخاطب قرار می‌دهد

ای پادشاه اتریش! مطلع تو را حدیث در عکا بود، گذشتی و از او سؤال نکردی بعد از آنکه هر خانه‌ای به او مرتفع و هر دری عالی به او باز شد. ما آن را محل اقبال عالم ذکر قرار دادیم و تو هنگامی که پروردگار تو و پروردگار عالمها به ملکوت خدا ظاهر شد مذکور را ترک کردی، ما در تمام احوال با تو بودیم تو را چنین یافتیم که فرع را چسبیده از اصل غفلت کرده‌ای به درستی که پروردگار تو بر آنچه می‌گویم گواه است.

حزنها ما را فراگرفت، زیرا تو را دیدیم که برای اسم ما دور میزنی ولی ما را پیش روی خود نمی‌شناسی، چشم باز کن؛ تا این منظر کریم را ببینی و کسی را که در شبها و روزها می‌خوانی بشناسی و نور تابان را از این افق فروزان ببینی.

امپراطور ویلهلم پادشاه پروس را مخاطب می‌سازد

بگو: ای پادشاه برلن! ندارا از این مبین گوش ده که می‌گوید: لا اله الا انا الفرد القدیم یعنی خدائی جز من فرد قدیم نیست.

(مترجم گوید: ملاحظه کنید چگونه این هیکل حادث فانی ادعای خدائی، تفرد و قدم می‌کند.)

برحذر باش که هنگامی که هوی تو را از مالک عرش و فرش محجوب کرده؛ غرور تو را از این مطلع ظهور منع نکند. این چنین قلم اعلیٰ تو را نصیحت می‌کند به درستی که او هر آینه فضال کریم است.

کسی را که شأن و مقامش از تو بزرگتر بوده است (مقصودش ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است) یاد کن او و آنچه دارا بود چه شد، بیدار باش و از خوابیدگان مباش.

به درستی که وقتی که ما او را خبر دادیم به آنچه از ستمکاران بر ما وارد شد؛ لوح خدا را دور انداخت: با این جهت ذلت او را از هر سو فراگرفت تا با خسران عظیم به سوی خاک برگشت. ای پادشاه! در او و در امثال او که بلاد را مسخر کردند و بر عباد حکمرانی کردند تفکر کن چگونه رحمن آنها را از قصور به قبور فرستاد؟ عبرت بگیر و از متذکران باش. ما چیزی از شما نمی‌خواهیم، جز این نیست که ما شما را برای خدا نصیحت می‌کنیم.

ای گروه پادشاهان! ما صبر می‌کنیم چنانکه به آنچه از طرف شما بر ما وارد شد، صبر کردیم.

## رؤسای جمهور و پادشاهان امریکا را خطاب می‌کند

ای پادشاهان و رؤساء جمهور امریکا! به آنچه کبوتر بر شاخه درخت بقا می‌خواند که «لا اله الا انا الباقي الغفور الکریم» (یعنی خدائی جز من باقی غفور کریم نیست) گوش دهید. هیکل پادشاهی را به هیئت عدل و تقوی و سر آن را به تاج ذکر پروردگار خودتان خالق آسمان زینت دهید این چنین مطلع اسماء از نزد علیم حکیم شما را امر می‌کند. موعود در این مقام محمود که به واسطه او دندان وجود از غیب و شهود تبسم می‌کند ظاهر شد. روز خدا را غنیمت به شمارید. ملاقات خدا از برای شما از آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند بهتر است؛ اگر شما از عارفان باشید.

ای گروه امراء به صدائی که از مطلع کبریاء بلند است که «لا اله الا انا الناطق العلیم» (یعنی خدائی جز من ناطق علیم نیست) گوش دهید. با دستهای عدل شکسته را اصلاح کنید و صحیح ستمکار را به تازیانه‌های اوامر پروردگار خودتان که امر حکیم است بشکنید.

## به عثمانیان و دارالخلافه خطاب می‌کند

ای گروه روم! ما میان شما آواز جغد می‌شنویم، مستی و هوی شما را فرا گرفته است؛ یا شما از غافلان هستید؟ ای نقطه واقع در ساحل دو دریا (یعنی قسطنطنیه) کرسی ظلم بر تو برقرار شده است و آتش دشمنی به قسمی که ملاء اعلا به واسطه آن نوحه و زاری می‌کنند در تو مشتعل گردیده. کسانی که در اطراف کرسی رفیع طواف می‌کنند، می‌بینند: که جاهل بر عاقل در تو حکم می‌کند و ظلمت بر نور افتخار می‌کند و تو در غرور مبین میباشی، زینت ظاهری تو، که قسم به پروردگار خلق به زودی فانی می‌شود، تو را مغرور ساخته است، دختران و بیوه زنان و قبادلی که در تو وجود دارند گریه می‌کنند؛ این چنین علیم خبیر تو را خبر داده است.

## ترسانیدن آلمان و فرانسه

ای سواحل رود رن! به تحقیق که ما ترا دیدیم که به شمشیرهای جزا که به سوی تو کشیده شده بود، از خون پوشیده بودی و یک مرتبه دیگر چنین خواهی شد. ما ناله برلن را می‌شنویم اگر چه امروز بر عزتی آشکار است.

## خطاب به طهران

ای زمین «طاء»! از چیزی محزون مشو، خدا ترا مطلع فرح جهان قرار داده است، (زیرا مسقط الرأس او است) اگر بخواهد سریر تو را، به واسطه کسی که حکم به عدل کند و گوسفندان خدا را که به واسطه گرگها متفرق شده‌اند جمع آوری کند، مبارک می‌سازد؛ به درستی که او با اهل «بها» با فرح و انبساط روبرو می‌شود. آگاه باش که او نزد خدا از جوهر حق است.

بهاء خدا و بهاء کسی که در حال، در ملکوت امر است بر آن باد، خشنود باش خدا تو را



افق نور قرار داده است؛ بدین جهت که مطلع ظهور (یعنی خود را) در تو متولد شده است و به این اسمی که خورشید فضل از آن ظاهر است و آسمانها و زمینها را روشن ساخته است، نامیده شدی.

به زودی اوضاع تو منقلب می‌شود و جمهور مردم بر تو حکومت خواهند کرد؛ به درستی که پروردگار تو هر آینه علیم و محیط است. به فضل پروردگار خود اطمینان داشته باش؛ زیرا لحظات الطاف از تو منقطع نخواهند شد، به زودی بعد از اضطراب، قرار خواهی گرفت. این چنین در کتاب بدیع امر گذشته است.

### به خراسان خطاب می‌کند

ای زمین «خاء»! صدای مردانی را که در ذکر پروردگار غنی متعالند در تو می‌شنویم. خوشا روزی که در آن پرچمهای اسماء در ملکوت انشا به نام من ابهی منصوب شود در آن روز مخلصان به نصرت خدا خوشحال و مشرکان (یعنی مسلمانان) نوحه و زاری می‌کنند برای احدی نیست که بر کسانی که بر بندگان حکم می‌کنند اعتراض کند، آنچه را نزد آنها است، برای آنها واگذارید و با دلها توجه کنید.

### به مداد و قلم خطاب می‌کند

ای دریای اعظم! آنچه را از نزد مالک قدیم بدان مأموری، بر امتها بریز و هیاکل مردم را بنقش و نگار احکامی که دلها بدان فرحناک و چشمها بدان روشن می‌شود، زینت بده.

### در حکم زکوة در نزد آنها

کسی که صد مثقال طلا داشته باشد، نوزده مثقال آن از برای خالق زمین و آسمان است. ای قوم بر حذر باشید که خودتان را از این فضل عظیم منع کنید. به تحقیق که ما شما را به این مأمور کردیم بعد از آنکه ما از شما و از هر کسی که در آسمانها و زمینها است بی نیازیم. به درستی که در این هر آینه حکمتها و مصالحی است که علم احدی جز خدای عالم خبیر بدانها احاطه ندارد.

بگو: به این حکم می‌خواهد اموال شما را تطهیر کند و شما را بمقاماتی که آنها را جز کسی که خدا می‌خواهد درک نمی‌کند، نزدیک سازد؛ به درستی که او هر آینه فضال عزیز کریم است.

ای قوم در حقوق خدا خیانت نکنید و در آنها جز به اذن او تصرف نکنید. این چنین امر در الواح و در این لوح منبع گذشته است. کسی که به خدا خیانت کند؛ بر وجه عدالت به او خیانت می‌شود و کسی که به امر خدا عمل کند؛ برکت از آسمان عطاء پروردگار فیاض معطی به اذل قدیم بر او نازل می‌شود. او برای شما چیزی را خواسته است که امروز آن را نمی‌فهمید. به زودی

هنگانی که ارواح به پرواز درآیند و بساط شادی‌ها در هم پیچیده شود، مردم آن را خواهند فهمید، این چنین کسی که نزد او لوح حفیظ است شما را یاد می‌کند.

به تحقیق که<sup>۱</sup> عریضه‌های متعددی از کسانی که ایمان آورده‌اند به عرش و اصل شده است که در آنها خدا، پروردگار آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود، پروردگار عالمیان را سؤال کرده بودند بدین جهت ما لوحی را به صورت امر نازل کردیم، شاید مردم به احکام پروردگارشان عمل کنند و این چنین ما پیش از این در سالهای متوالی سؤال شدیم ولی ما به حکمتی که نزد ما بود قلم را نگاه داشتیم تا نامه هائی از چند نفر در این روزها رسید؛ به این جهت ما آنها را به حق چیزی که دلها را زنده کند، جواب دادیم.

### خطاب او به علماء اسلام

بگو: ای گروه علماء! کتاب خدا را با قواعد و علوم می‌که نزد شما است مقایسه نکنید؛ زیرا آن هر آینه ترازوی حق است، به تحقیق که آنچه نزد امت‌ها است به این ترازوی بزرگ و این به نفس خود سنجیده می‌شود؛ اگر شما علم داشته باشید.

چشم عنایت من بر شما می‌گردد؛ زیرا شما کسی را که در هر شب و روز و صبح و شام می‌خوانید نمی‌شناسید.

ای قوم با روهای سفید و دل‌های نورانی بسوی بقعه مبارکه حمرائی توجه کنید که در آن سدره المنتهی ندا می‌کند: «لا اله الا الله انا المهیمن القیوم» (یعنی خدائی جز من مهیمن قیوم نیست).

ای گروه علماء آیا یکی از شما می‌تواند در میدان مکاشفه و عرفان با من نیزه بازی کند؟ یا در جولا نگاه حکمت و تبیان تاخت و تاز کند؟ نه، قسم به پروردگار رحمن من.

هر چه بر روی آنست فانیست و این روی پروردگار محبوب شماست ای قوم! ما علوم را برای شناختن معلوم قرار دادیم و شما به واسطه آن از مشرق آنها که هر امر مکنونی با آن ظاهر می‌شود محجوب شده‌اید. اگر افقی را که از آن خورشید کلام می‌تابد می‌شناختید؛ هر آینه مردم و آنچه نزد آنها است ترک می‌کردید و به سوی مقام محمود اقبال می‌نمودید. بگو این آسمان است که گنج ام‌الکتاب در آن است؛ اگر شما عقل داشته باشید.

او هر آینه کسی است که به واسطه او سنگ فریاد می‌کند و سدره بر طور مرتفعی که بر

۱- از گفته‌های آتیه وی ظاهر می‌شود که اگر اصرار مؤمنین نبود؛ هر آینه این احکام را نازل نمی‌کرد و دین خود را تأسیس نمی‌کرد و بندگان را به پیروی آن الزام نمی‌نمود و این شیوه تازه‌ای از این خدای تازه است که با شیوه خدایان قدیم فرق دارد. عش رجباً تری عجباً.

روی زمین مبارکه است ندا می‌کند: «الملك لله الملك العزيز الودود» (یعنی ملک برای خدا، پادشاه عزیز و دود است)

ما به مدارس نرفته‌ایم، مسائل مورد بحث را مطالعه نکرده‌ایم، آنچه را این امی شما را بدان، به سوی خدای ابدی می‌خواند گوش کنید؛ زیرا آنچه در زمین گنج شده است، بهتر است؛ اگر شما بفهمید. (مترجم گوید: بها راست می‌گوید از سخنان مهمل و مفلوط او چنین معلوم می‌شود که وی به مدارس علمی نرفته و مسائل مورد بحث و تحقیق را مطالعه نکرده است و در مکتب خانه هم از شاگردان تنبل و بازی گوش بوده است و گرنه می‌بایست لااقل دستور زبان فارسی و عربی را فرا گرفته باشد و تا اندازه‌ای به مباحث علمی آشنائی پیدا کرده باشد تا سخنان او، در مجالس و محافل، بدین گونه مورد مسخره و مضحکه واقع نشود. آری او فقط در خانقاه حکیم الهی رشتی و تکیه شاه نقش بندیه سلیمانیه کسب کمال کرده و از چنین کسی جز این نباید انتظار داشت. انتهای کلام مترجم).

### در غسل کردن و ناخن گرفتن آنها

بر شما در هر هفته ناخن گرفتن و داخل شدن در آبی که هیکل شما را فرا بگیرد و بدان شما را که پیش از این به علت کار کردن چرک شده است، پاکیزه کند، واجب گشته است. بر حذر باشید که غفلت شما را از آنچه از طرف عزیز عظیم بدان مأمور شدید منع کند، هنگام صبح داخل آن شوید؛ در آب دست نخورده داخل شوید؛ داخل شدن در آب دست خورده جائز نیست. بر حذر باشید که به خزینه حمامهای عجم نزدیک شوید کسی که قصد آن کند؛ پیش از ورود به آن بوی گند آن را می‌شنود.

ای قوم! از آنها دوری کنید و از کوچکان مباشید؛ زیرا آنها به صدید و غسلین شباهت دارند؛ اگر شما از عارفان باشید. همچنین است حوض‌های متعفن، آنها را ترک کنید و از مقدسین باشید. اگر بخواهیم مظاهر فردوس را در روی زمین به شما نشان دهیم، باید بوئیکه دل‌های مقربان بدان شاد می‌شود، از شما شنیده شود. کسی که آب بر او ریخته شود و بدنش را بدان بشوید از برای او بهتر است و او را دخول در آب کفایت می‌کند؛ زیرا او می‌خواهد کارها را بر شما آسان کند؛ این فضلی است از طرف او؛ تا شما از شاکران باشید.

### در حرمت زن پدران آنها، بر آنان و حیاء وی از ذکر حکم پسران

به تحقیق که زن پدران شما بر شما حرام شده است، ما حیا می‌کنیم که حکم پسران را بیان کنیم. ای ملاء امکان از رحمن بپرهیزید و چیزی را در لوح از آن نهی شدید، مرتکب نشوید

و در بیابان شهوات از سرگردانان مباشید<sup>۱</sup>.

بر احدی جایز نیست که هنگام راه رفتن، در راهها و بازارها، جلو مردم زبان خود را حرکت دهد؛ بلکه برای کسی که می خواهد ذکر بگوید سزاوار است که در جایی که برای ذکر خدا ساخته شده است یا در خانه خودش ذکر بگوید؛ زیرا این اقرب به خلوص و تقوی می باشد. این چنین خورشید حکم از افق بیان تابیده است، خوشا به حال کسانی که عمل کنند.

### در وجوب وصیت نامه نوشتن پیش از مردن آنان

به تحقیق که بر هر نفسی نوشتن وصیت نامه واجب شده است و از برای او است که ابتدای نامه را به اسم اعظم زینت دهد و در آن به وحدانیت خدا در مظهر ظهورش (یعنی در او) اعتراف کند آن گاه هر چه را از کارهای خوب بخواهد بنگارد تا در عوالم امر و خلق برای او گواه باشد و نزد خدای حافظ امین، گنجی برای وی باشد.

### در اعیاد آنها

به تحقیق که عیدها، به دو عید بزرگ منتهی می شود:

اول روزهایست که رحمن به اسماء حسنی و صفات علیای خود بر هر کسی که در

۱- کاش بروز می داد آیا فقط زن پدر حرام است، نه سایر محارم دیگر؟ یا چنان است که درباره آنها گفته می شود (مسئولیت به عهده آنها که گفته اند) که آنها غیر از مادر و زن پدر را حرام نمی دانند و نزد آنها نکاح کسانی را که تمام یهود و نصاری و مسلمین جایز نمی دانند مانند دختران و خواهران... جایز است و تغییر این حکم از جمله اسباب اختلاف میان عباس افندی و برادرش میرزا محمد علی بود که دومی به آنچه را اولی از احکام پدر با خدایشان درباره نکاح خواهر و دیگر محرّمات ابطال کرده؛ بود راضی نشد (والله اعلم) پس به تکفیر یکدیگر برخاستند و بدین جهت شکافی در میان بایان بهائی حاصل شد که رشته کار آنها گسیخته شد. و دیگر آنکه سبب حیا وی از بیان حکم پسران به اینکه حلال و جایز است یا حرام و قبیح است معلوم نشد؛ زیرا این کار زشت اکنون در مقدمه آفات عمران و از اعظم قبیاحتی است که روی عالم بشریت را سیاه نموده است و مصیبتش شرق و غرب عالم را فرا گرفته است پس او چگونه حیا می کند که صریحاً بگوید در این شریعت نازه و حلال است یا حرام؟ اگر مقصود او این است که حلال است؛ پس مجوز حلیت آن کدام است؟ و اگر مقصودش این است که حرام است؛ پس در کجا و کجا عقاب و مجازات مرتکبین آن را توضیح داده است؟ خدا راضی شود از کسی که این امر مشکل را برای ما حل کند البته برای وی اجر و ثواب خواهد بود. خوانندگان برای روشن تر شدن مطلب می توانند به خاطره ای که صبحی با چشم خود دیده و در این مورد درباره شوقی افندی نقل می کند، مراجعه کنند. در آن جا این عمل شنیع خودگویای خیلی از مسایل است

امکان است تجلی نموده است. (یعنی روز ولادت او) و دیگر روزی است که ما کسی را که مردم به این اسمی که مردگان به واسطه آن برمی خیزند و آنچه در آسمانها و زمینها است محشور می شوند مبعوث کردیم (یعنی روز بعثت باب).

(تبصره: این کسی که ادعا می کند که او باب را به رسالت مبعوث کرده است به قدری عامی بوده است که این جمله کلام او که آن را وحی آسمانی می دانسته است با هیچ قاعده و دستوری تطبیق ندارد.

جمله کلامش این است: «بهذا الاسم الذی قامت الاموات و حشر فی السموات و الارضین و الاخرین فی یومین». جمله مذکور از چند جهت غلط است.

اول در جمله «قامت الاموات» ضمیر عاید به موصول ندارد.

دوم در جمله «و حشر فی السموات و الارضین» نه فاعل دارد و نه ضمیر عاید به موصول دارد.

سوم جمله «والاخرین فی یومین» که ظاهراً عطف به «الی العیدین الاعظمین» است با آن جمله معطوف علیه سه سطر فاصله پیدا کرده است که معطوف و معطوف علیه به هم ارتباط پیدا نمی کنند. جای تعجب است که چنین مرد نادانی که نمی تواند حرف بزند این طور لاف خدائی می زند و این چنین گزاف گوئی می کند و عجب تر آنکه مردمی هم به چرندهای او گوش می دهند خدا به همه عقل و حقیقت مرحمت فرماید. مترجم)

و دو عید دیگر در دو روز است این چنین امر از نزد امر علیم گذشته است. خوشا به حال کسی که به روز اول از شهر «بها» که خدا آنرا به این اسم عظیم قرار داده است، فائز شود. خوشا به حال کسی که نعمت خدا را بر خودش در این روز اظهار بدارد. بدرستی که او از کسانی است که شکر خدا را به فعل خودش که بر فضل او که به جمیع عوالم احاطه دارد، اظهار داشته است.

بگو: به درستی که آن هر آینه اول ماهها و مبدأ آنها است و در آن نسیم حیات بر تمام ممکنات می گذرد، خوشا به حال کسی که آن را به روح و ریحان ادراک کند، ما گواهی می دهیم که او فائز است.

بگو: به درستی که عید اعظم اعیاد است، ای قوم نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید که شما خواب بودید و او، از نسیمهای وحی شما را بیدار ساخت و راه روشن و مستقیم را به شما معرفی کرد.

### کیفیت مریض داری نزد آنها

هرگاه مریض شدید به اطباء حاذق مراجعه کنید، ما اسباب را برنداشتیم بلکه آنها را از این قلمی که خدا آن را مطلع امر خود که تابنده و نور دهنده است قرار داده، ثابت کردیم.



در حکم آوردن اموال نفیسی که بندگان او جمع کرده‌اند به نزد او به تحقیق که خدا بر هر نفسی نوشته بود که اموال بی نظیر خود را به نزد عرش بیاورد؛ به درستی که ما از این تکلیف عفو کردیم فضلی است از نزد ما به درستی که او معطی کریم است. خوشا به حال کسی که در حالی که ذاکر، متذکر و مستغفر باشد رو به مشرق الاذکار (اسم معبد آنها است) آورد و هنگامی که داخل آن شد برای گوش دادن به آیات خدای ملک عزیز حمید ساکت به بنشیند.

بگو: مشرق الاذکار خانه ایست که در شهرها و دهات برای ذکر من ساخته می‌شود، این چنین نزد عرش نامیده شده است؛ اگر شما از عارفان باشید.

کسانی که آیات رحمن را با آوازه‌های خوش می‌خوانند؛ چیزی را از آن استفاده می‌کنند که ملکوت ملک آسمانها و زمین‌ها با آن معادل نمی‌شود و به واسطه آن بوی خوش عوالم مرا که امروز جز کسانی که از این منظر کریم به آنها بصیرت داده شده است نمی‌باشند، می‌یابند.

بگو: به درستی که آنها دل‌های صاف را به سوی عوالم روحانی که از آنها به عبارت و اشارات تعبیر و اشاره نمی‌شود، جذب می‌کنند.

خوشا به حال شنوندگان. ای قوم! برگزیدگان مرا که بر ذکر من میان خلق من و بلند کردن شأن من در مملکت من قیام کرده‌اند یاری کنید، آنها ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت من برای مخلوقات من می‌باشند کسی که به غیر آنچه در وحی نازل شده است سخن بگوید او از من نیست؛ برحذر باشید که هر مدعی گناهکاری را پیروی کنید.

به تحقیق که الواح به هیثی که فائق الاصباح که میان آسمان و زمین‌ها ظاهر است ختم نموده، زینت داده شده است.

به ریسمان محکم و رشته امر محکم و متین من تمسک بجوئید. خدا برای کسی که می‌خواهد زبانهای مختلف را فرا بگیرد، اذن داده تا امر خدا را در شرق و غرب زمین تبلیغ کنند و آنرا میان دولت‌ها و ملت‌ها بر وصفی که دل‌ها بدان‌ها مجذوب و هر استخوان پوسیده‌ای بدان زنده شود یاد کنند.

### در نوشیدن شراب و ادب نزد آنها

بر هیچ عاقلی نیست که چیزی را که عقل را می‌برد، بیاشامد و برای او است که ره چیزی که برای انسان سزاوار است عمل کند نه چیزی را که هر غافل مریبی مرتکب می‌شود (از این عبارت مبهم نه حلال بودن فهمیده می‌شود و نه حرام بودن).

سرهای خودتان را به تاج امانت و وفا و دل‌های خودتان را بر داء تقوی و زبانهای خود را به راستی خالص و هیكله‌های خودتان را به نقش و نگار آداب زینت دهید. تمام اینها از ملکات

خوب انسان است؛ اگر از بینایان باشید.

ای اهل «بهاء» به رشته بندگی خدای حق تمسک بجوئید تا بدین وسیله مقامات شما ظاهر شود، اسامی شما ثبت شود و مراتب و اذکار شما در لوح محفوظ بالا برود. بر حذر باشید که ساکنین روی زمین شما را از این مقام عزیز رفیع یاز دارند ما شما را در اکثر الواح و در این لوحی که از افق آن خورشید احکام پروردگار مقتدر حکیم شما آشکار گشته به اینها وصیت کرده‌ایم.

### در اینکه پسر بزرگ خود عباس را جانشین خود قرار داد

وقتی دریای وصال فرو رفت و کتاب مبدأ و مآل در گذشت؛ به سوی کسی که خدا او را خواسته است و از این اصل قدیم انشعاب یافته رو بیاورید، پس در مردم و کم عقلی آنها نظر کنید که آنچه برای آنها ضرر دارد طلب می‌کنند و آنچه برای آنها منفعت دارد ترک می‌کنند، آگاه باش که آنها از سرگردانانند.

### در مذمت و نکوهش او، از آزادی

ما پاره‌ای از مردم را می‌بینیم که آزادی می‌خواهند و بدان افتخار می‌کنند، آنها در نادانی آشکارند؛ زیرا آزادی به فتنه‌ای منتهی می‌شود که آتش آن خاموش شدنی نیست. این چنین محصی‌علیم شما را خبر می‌دهد. پس دانسته باشید که مطالع و مظاهر آزادی، حیوان است. برای انسان شایسته است که تحت قوانینی باشد که او را از نادانی خود و از ضرر حيله‌کنندگان حفظ کند. آزادی، انسان را از شئون آداب و وقار خارج می‌کند. و او را در شمار مردمان پست قرار می‌دهد. خلق را نگاه کنید که چاره‌ای برای آنها نیست جز آنکه مانند گوسفندان، شبانی برای حفظ خود داشته باشند به درستی که این هر آینه حق آشکار است. مادر پاره‌ای از مقامات، نه در پاره‌ای دیگر، آنرا تصدیق می‌کنیم؛ به درستی که ما از دانایان می‌باشیم. بگو: آزادی در پیروی اوامر من است، اگر شما از عارفان باشید. اگر مردم آنچه را که ما از آسمان وحی برای آنها نازل کرده‌ایم پیروی کنند؛ هر آینه خودشان را در آزادی محض خواهند یافت. خوشا به حال کسی که مراد خدا را در آنچه از مشیت مهیمن او بر تمام عوالم نازل شده است بشناسد. بگو: آن آزادی که برای شما نافع است، در بندگی خدای حق است.

کسی که شیرینی آن را درک کند؛ آن را با ملکوت آسمانها و زمینها عوض نمی‌کند.

### در سؤال کردن، نزد آنها

در «بیان» سؤال کردن بر شما حرام گشته است ولی خدا از این عفو کرد تا آنچه را که بدان احتیاج دارید، سؤال کنید؛ نه آنچه را که مردانی بیش از شما بدان سخن گفته‌اند (یعنی علوم و معارف سابقین) از خدا پرهیزید و از پرهیزکاران باشید، آنچه را که در امر خدا برای شما نافع

است، سؤال کنید به تحقیق که خدا باب فضل را بر ساکنین آسمانها و زمینها مفتوح ساخته است.

### در تعداد ماهها

تعداد ماهها در کتاب خدا نوزده ماه است که اول آنها به اسمی که مهمین بر تمام عوالم

است زینت داده شده است (یعنی به اسم بهاء)

### در دفن مردگان نزد آنان

به تحقیق که خدا به دفن مردگان در بلور و سنگهای قیمتی و چوبهای محکم لطیف و

گذاشتن انگشتر نقش دار در انگشتان آنها، حکم کرده به درستی که او تقدیر کننده علیهم است.

برای مردان نوشته می شود: «و الله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل شیئی

علیماً» و از برای زنان: «و الله ملک السموات و الارض بما بینهما و کان الله علی کل شیئی قدیراً»

این است آنچه پیش از این نازل شده است و نقطه بیان (یعنی باب) بدان ندا می کند و می گوید:

ای محبوب امکان: (یعنی خودش) در اینجا به چیزی که بوهای خوش الطاف تو را در میان

جهانیان انتشار دهد، سخن بگو.

ما همه را خبر دادیم که آن چه در «بیان» نازل شده است، با یک کلمه که از جانب تو است

معادل نیست؛ به درستی که تو به هر چه بخواهی مقتدری. بندگان خود را از فیوضات دریای

رحمت خود منع مکن به درستی که تو صاحب فضل عظیمی. به تحقیق که ما آنچه خواست

اجابت کردیم، به درستی که او هر آینه محبوب مجیب است.

چیزی که این هنگام درباره من از نزد خدا نازل شده است، بر آن نقش می شود؛ به درستی

که آن شما و برای آنها بهتر است، به درستی که ما حکم کننده ایم.

من از طرف خدا آمده ام در حالی که از غیر او منقطع هستم و به اسم رحمن رحیم وی

مستمسک می باشم.

به سوی وی برمی گردیم؛ این چنین، خدا کسی را که می خواهد به فضلی که از نزد او

است اختصاص می دهد به درستی که او هر آینه مقتدر قدیر است. او را در پنج جامه از حریر یا

پنبه کفن کنید و کسی که استطاعت نداشته باشد به یکی از آنها اکتفا کند، این چنین امر از نزد علیم

خبیر گذشته است.

نقل مردگان از شهر بیش از مسافت یک ساعت بر شما حرام است، او را در مکان نزدیکی

با روح و ریحان دفن کنید.

خدا آنچه را در «بیان» درباره تحدید سفرها بدان حکم کرده بود، برداشت؛ به درستی که او

هر آینه مختار است، هر چه بخواهد می کند و هر چه اراده کند، بدان حکم می کند.

## بهاء صریحاً ادعای خدائی می‌کند

ای اهل انشاء! نداء مالک اسماء را بشنوید، که از طرف زندان اعظم خود شما را نداء می‌کند؛ که خدائی جز من مقتدر متکبر متسخر متعالی علیهم حکیم نیست، خدائی جز او مقتدر بر تمام عوالم است نیست، اگر بخواهد عالم را به حکمتی که از نزد او است می‌گیرد، برحذر باشید که در این امریکه ملاء اعلا و اهل مدائن آسمان از برای آن خضوع کردند توقف کنید، از خدا پرهیزید و از محجوبان مباشید. پرده‌ها را به آتش محبت من و سبحات را به این اسمی که ما بدان عالم را مسخر کرده‌ایم بسوزانید.

در ترغیب و تحریص وی بر ساختن دو کعبه و دو قبله در حالی که بدانها با بیت الله الحرام مناظره می‌کند

در دو مقام و مقاماتی که عرض پروردگار رحمن شما استقرار یافته است، خانه بلند مرتبه بسازید؛ این چنین مولای عارفان شما را امر می‌کند. برحذر باشید که شئونات زمین شما را از آنچه بدان امر شدید از طرف قوی امین امر شدید باز دارد. در میان مردم بر وصفی که به شبهات کسانی که وقتی خدا به سلطان عظیم ظاهر می‌شود؛ به دو کافر می‌شوند، شما را منع نکند مظاهر استقامت باشید برحذر باشید که آنچه در کتاب نازل شده است شما را از این کتابی که به حق سخن می‌گوید؛ که نیست خدائی جز من عزیز حمید، باز ندارد. با چشم انصاف به سوی کسی که از آسمان مشیت و اقتدار آمده است نظر کنید و از سرکشان مباشید. پس آن چه را که از قلم بشارت دهنده به من (یعنی باب) جاری شده است، در ذکر این ظهور و آنچه سرکشان در ایام او مرتکب شده‌اند یاد کنید. آگاه باشید که آنها از زیان کارانند.

بگو: اگر شما آنچه را ما ظاهر می‌کنیم ادراک نمودید؛ شما از فضل خدا سؤال می‌شود تا به واسطه احاطه‌اش بر سرائر شما، بر شما منت گذارد؛ زیرا این عزتی است ممتنع منیع. ان یسرب کاس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کل نفس ماء وجوده بل کل شیئی ان یا عبادى تدرکون.

(مترجم گوید: این عبارت قابل ترجمه نیست من از خوانندگان گرامی تمنا دارم آنرا تجزیه و ترکیب و معنی کنند تا معلوم شود که بها چه قدر بی سواد و مهمل گو بوده است. انتهای کلام مترجم.)

این است آنچه که از نزد او نازل شده است در حالی که مرا یاد نموده است اگر شما بدانید. کسی که در این آیات تفکر کند و به آنچه از مرواریدهای مخزونه در آنها مستور است اطلاع پیدا کند؛ قسم به خدا او از طرف زندان بوی خوش رحمن را می‌شنود و با قلب خود با اشتیاقی که آسمانها و زمینها نتوانند او را منع کنند، به سوی او می‌شتابد.

بگو: حجت و برهان در اطراف این ظهور گردش می‌کند، این چنین رحمن آنرا نازل کرده است اگر شما از منصفان باشید.

بگو: این روح کتابها است که قلم اعلی آن را منتشر ساخته است و هرکس در انشاء بود مدهوش شد؛ مگر کسانی که نسیمهای رحمت من و وزشهای الطاف من، که مهیمن بر تمام عوالم است، او را فراگرفت.

ای جمعیت «بیان» (بایان ازلی را خطاب می‌کند) از خدا بپرهیزید آن گاه آنچه را در جای دیگر نازل کرده است نظر کنید می‌گوید: «قبله کسی است که خدا او ظاهر می‌کند؛ هرگاه او تغییر کند قبله هم تغییر می‌کند تا این که برقرار گردد»

(می‌خواهد بگوید یک روز من یظهره الله صبح ازل بود و لاجرم او قبله بود و اکنون من یظهره الله تغییر یافته و من می‌باشم؛ پس من قبله هستم. در این جمله «بهاء» اقرار کرده است که آن من یظهره الله که مورد بشارت باب بوده صبح ازل است ولی ادعای تغییر کرده و چون دلیلی بر تغییر جز ادعای خود «بهاء» وجود ندارد پس لاجرم ادعای او باطل و مردود است. مترجم)

این چنین از نزد مالک قدر نازل گشته است؛ زیرا این منظر اکبر را خواسته است بیاد آورد. ای قوم! تفکر کنید و از سرگردانان مباشید، اگر او را از روی هوای نفس خودتان انکار کنید؛ به چه قبله‌ای رو می‌آورید؟ ای گروه غافلان. در این آیه تفکر کنید آنگاه به خدا انصاف دهید شاید مرواریدهای اسرار را از این دریائی که به اسم عزیز منیع من به موج در آمده است بیابید.

برای احدی نیست که امروز به آنچه در این ظهور ظاهر گشته است، تمسک جوید این حکم خدا است پیش از این و بعد از این و بدین صحف اولین زینت یافته است این ذکر خدا است پیش از این و پس از این که دیباچه کتاب وجود، بدان نگارش پیدا کرده است اگر شما از شعور داران باشید، این امر خدا است پیش از این و پس از این؛ برحذر باشید که شما از کوچکان باشید، چیزی شما را امروز بی نیاز نمی‌کند و برای کسی مفری جز خدای علیم نیست.

کسی که مرا بشناسد، مقصود را شناخته است و کسی که به سوی من توجه کند، به سوی معبود توجه کرده است.

این چنین در کتاب تفصیل داده شده است و امر از نزد خدای پروردگار عوالم گذشته است.

کسی که آیه‌ای از آیات مرا بخواند؛ این بیان رحمن است اگر شما از شنوندگان باشید، این حق علم است اگر شما از عارفان باشید.

سپس به آنچه در جای دیگر نازل شده است نگاه کنید شاید آنچه را که نزد شما می‌باشد واگذارید؛ در حالی که به سوی خدای پروردگار تمام عوالم رو می‌آورید. می‌گوید: (یعنی باب)



«لا يحل من عنده الاوان يرجع ذالك بعدان يرفع امر من تظهروه بالحق او ماقد ظهر بالعدل و قبل ذالك فلتقربم لعلکم بذکر امرالله ترفعون. (ما هیچ معنائی برای این عبارت نفهمیدیم.) (مترجم گوید: اصولاً کلمات سید علی محمد باب هیچ معنائی نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا تمام اغلاط و اباطیل است و بدین جهت ما هم آن را ترجمه نکرده عین آنرا نقل کردیم تا خوانندگانی که سواد عربی دارند بخوانند و بدانند که این مرد چقدر بی سواد بوده است. این چنین کبوتران بر شاخه‌ها به ذکر پروردگارشان خوانندگی می‌کنند خوشا به حال شنندگان.

ای اهل «بیان»! شما را به پروردگار رحمن شما قسم می‌دهد که در چیزی که نازل شده است با چشم انصاف نگاه کنید و از کسانی نباشید که برهان خدا را می‌بینند و آن را انکار می‌کنند؛ آگاه باش که آنها از هلاک شوندگانند.

به تحقیق که نقطه‌البیان (یعنی باب) در این آیه تصریح نموده که امر من پیش از امر او بالا می‌گیرد، هر منصف علیمی بدان گواهی می‌دهد، چنان که می‌بینید که امروز به قسمی بالا گرفته است که جز کسانی که دیدگانشان در دنیا پوشیده است و در آخرت برای آنها عذاب خوار کننده است، انکار ندارند.

بگو: ای قوم اگر بدو ایمان نمی‌آورید پس بر او اعتراض نکنید، قسم به خدا آنچه از لشکر ستمکاران بر علیه او اجتماع کرده‌اند کافی خواهد بود.

به درستی که او پاره‌ای از احکام را نازل کرده است تا قلم اعلی در این ظهور اعلی جز بر ذکر مقامات عالیه و منظر اسنای وی حرکت نکند.

ما چون خواستیم تفصیلی کرده باشیم آنها را بحق تفصیل دادیم و آنچه را که خواستیم از برای شما تخفیف دادیم به درستی که او هر آینه فضال کریم است.

به تحقیق که او پیش از این شما را خبر داد به آنچه این ذکر حکیم بدان سخن می‌گوید؛ گفته است: (یعنی باب) و گفتار او حق است که او در هر حالی سخن می‌گوید که: «نیست خدائی جز من که فرد و واحد و ممتنع و بدیعم.» این از فضل خدا است؛ اگر شما از عارفان باشید، این از امر محکم و اسم اعظم و کلمه علیا و مطلع اسماء حسنای خدا است؛ اگر شما از دانایان باشید، بلکه به واسطه او مطالع و مشارق ظاهر می‌شود.

ای قوم در آنچه به حق نازل شده است تفکر و تدبر کنید و از متجاوزان مباشید.

### در آداب و معاشرت نزد آنها

با ادیان به روح و ریحان معاشرت کنید تا بوی خوش رحمن را از شما بیابند. برحذر باشید که تعصب جاهلیتی که میان خلق هست شما را فراگیرد. مبدأ تمام آنها خداست و به سوی

او برمی گردند. زیرا او مبدأ خلق و مرجع جهانیان است.

برحذر باشید که هنگام نبودن صاحب خانه، وارد خانه‌ای شوید مگر بعد از اجازه او، در هر حال به امر به معروف تمسک داشته باشید و از غافلان مباشید.

به تحقیق که پاکیزه کردن خوراکی‌ها و غیر آن به دادن زکوة واجب شده است؛ این چیزی است که نازل کننده آیات در این ورق منیع بدان حکم کرده است. به زودی هرگاه خدا بخواهد نصاب آن را از برای شما تفصیل می‌دهد به درستی که او به علمی که نزد او است آنچه را بخواهد تفصیل می‌دهد؛ زیرا او اعلام حکیم است.

سؤال کردن: یعنی طلب حاجت نمودن، روانیست و کسی که از او سؤال شود عطا کردن بر او حرام است؛ بر هر کسی نوشته شده است که باید کسب کند و کسی که عاجز باشد، بر وکلا و اغنیاء است که او را به قدر کفایتش اعانت کنند، به حدود و سنت خدا عمل کنید و آنها را حفظ کنید چنانچه چشمهای خودتان را حفظ می‌کنید و از زیان کاران مباشید.

به تحقیق که شما در کتاب (یعنی باب) از جدال و نزاع و ضرب و امثال آن از چیزهایی که دلها را محزون می‌کند، منع شدید.

کسی که کسی را محزون کند؛ بر او است که نه مثقال طلا انفاق کند. این چیزی است که مولای جهانیان بدان حکم کرده است ولی در این ظهور از شما عفو کرده و شما را به نیکی و پرهیزکاری وصیت نموده است. امریست از نزد او در این لوح منیر. برای هیچ کس راضی نشوید به چیزی که از برای خودتان راضی نمی‌شوید، از خدا پرهیزید و از متکبران مباشید. تمام شما از آب آفریده شدید و به سوی خاک برمی‌گردید، در عاقبت امر خودتان فکر کنید و از ستمگران مباشید. آنچه را که سدره از آیات خدا بر شما تلاوت می‌کند گوش کنید؛ زیرا آن از طرف خدای پروردگار آخرت و اولی، هر آینه ترازوی هدایت استضاء می‌کنند.

این حدود خداست که بر شما واجب گشته است و این اوامر خداست که شما در لوح بدانها مأمور شده‌اید، به روح و ریحان عمل کنید؛ این برای شما بهتر است اگر شما از عارفان باشید، آیات خدا را در هر صبح و شام تلاوت کنید؛ کسانی که تلاوت نکنند، به عهد و میثاق خدا وفا نکرده‌اند و کسانی که امروز از آنها اعراض کنند؛ در ازل الازل از خدا اعراض کرده‌اند.

ای بندگان! همه از خدا پرهیزید، زیادی قرائت و اعمال شب و روز شما را مغرور نسازد، اگر کسی آیه‌ای از آیات را به روح و ریحان قرائت کند برای او بهتر است از این که کتابهای خدای مهیمن قیوم را به کسالت تلاوت کند، آیات خدا را به قدری که شما را کسالت نگیرد تلاوت کنید، چیزی که ارواح شما را کسل و سنگین کند به خود تحمیل نکنید، بلکه چیزی که آن را سبک کند که با بالهای آیات به سوی مطلع بینات پرواز کند، این نزدیکتر به سوی خدا است اگر

شما عقل داشته باشید. آنچه را از آسمان عظمت و اقتدار نازل گشته به اولاد خودتان تعلیم کنید تا الواح رحمن را در غرفه هائی که در مشرق الاذکار ساخته شده است با نیکوترین لحنها بخوانند؛ زیرا کسی را که جذب محبت اسم من فراگرفت؛ آیات خدا را بر وصفی می خواند که دلهای مردمان خواب را مجذوب می کند؛ گوارا باد بر کسی که شراب حیوان را از بیان پروردگار رحمن به این اسمی که به واسطه آن کوههای بلند متلاشی می شود بنوشد.

### در واجب بودن تغییر اثاث خانه در نزد آنها، هر نوزده سال

تجدید اسباب خانه بعد از گذشتن نوزده سال، بر شما واجب گشته است این چنین امر از نزد علیم خبیر گذشته است؛ به درستی که او خواسته است که شما را و آنچه نزد شما می باشد لطیف کند، از خدا پرهیزید و از غافلان مباشید. کسی که استطاعت نداشته باشد؛ خدا را از او عفو نموده است؛ به درستی که او هر آینه غفور کریم است. در تابستان همه روز و در زمستان هر سه روز یک مرتبه پاهای خودتان را بشوئید. کسی که بر شما غضب کند؛ شما در مقابل با او به رفق و مدارا رفتار کنید و کسی که شما را دفع کند؛ شما او را دفع نکنید، او را به خودش واگذارید و بر خدای منتقم عادل قدیر؛ توکل داشته باشید.

به تحقیق که شما از بالا رفتن بر منابر ممنوع شدید، کسی که بخواهد آیات پروردگار خود را تلاوت کند؛ باید بر روی تخت به نشیند و پروردگار خود و جهانیان را یاد کند؛ به تحقیق که خدا و مطلع امر مشرق منیر او را دوست دارد.

قماربازی و افیون بر شما حرام شده است، ای گروه خلق دوری کنید از آنها و از متجاوزان مباشید. بر حذر باشید که آنچه هیکل شما را کسل می کند و به ابدان شما ضرر می رساند استعمال کنید. ما از برای شما نمی خواهیم مگر چیزی را که برای شما منفعت داشته باشد. تمام اشیاء بدین گواهی می دهند اگر شما بشنوید. هرگاه شما را به ولیمه‌ها و مهمانیها دعوت کردند، با فرح و انبساط دعوت آنها را اجابت کنید کسی که به وعده خود وفا کند؛ او از وعده به عقوبت ایمن خواهد بود.

این روزی است که هر امر حکیمی در آن تفصیل داده شده است، به تحقیق که سر بزرگ انداختن در مقابل اشاره رئیس ظاهر شد.

خوشا به حال کسی که خدا او را برقرار به شش چیزی که به این الف راست مرتفع شده است تأیید کرده باشد. «قد ظهر سرالتنکیس لرمز الرئیس طوبی لمن ایده الله علی الاقرار بالسته التی ارتفعت بهذه الالف القائمہ الا انه من الخالصین.» (ما معنائی از این عبارت نفهمیدیم).

(مترجم گوید: از عبارات باب و بها نباید انتظار معنی داشت؛ زیرا آنها هم مانند سید کاظم رشتی الفاظی به هم بافته‌اند؛ نهایت سید کاظم چون سواد عربی داشته است، لاجرم

عبارتش از نظر ادبی صحیح است ولی این دو نفر چون سواد عربی نداشته‌اند، به این جهت عباراتشان از نظر صناعت لفظی هم غلط و نامربوط است. انتهای کلام مترجم)

آگاه باش که او از مخلصان است. چه قدر از عبادت کننده‌ای که اعراض نموده و چه قدر از تارک عبادتی که اقبال کرده و می‌گوید: سپاس از برای تو است ای مقصود جهانیان (یعنی خود او). به درستی که امر به دست خدا است، به هر کس که بخواهد، می‌دهد و از هر کس که می‌خواهد آنچه را دل‌های نهانی می‌خواهد و آنچه را چشم‌های اشاره کنندگان بدان حرکت می‌کند، منع می‌کند.

چه قدر از غافلانی که با خلوص به ما اقبال نمودند؛ آنها را بر تخت قبول نشانیدیم و چه قدر از خردمندانی که با خلوص به ما اقبال نمودند؛ آنها را بر تخت قبول نشانیدیم و چه قدر از خردمندانی که ما آنها را به سوی آتش برگردانیدیم؛ عدلی است از طرف ما به درستی که ما از حکم کنندگانیم.

(مترجم گوید: چون حسینعلی بهاء این حقیقت را دانسته بود که مرام و مسلک او در نزد خردمندان مردود می‌باشد و فقط افراد بی اطلاع و غافلان دعوت او را قبول می‌کنند به این جهت او هم فقط غافلان را بر تخت قبول می‌نشانید و خردمندان را به گمان خودش به سوی آتش می‌فرستاد ولی از نظر خردمندان آن تختی که «بهاء» غافلان را بر آن می‌نشانید قعر جهنم و آن آتشی که «بهاء» خردمندان را به سوی آن می‌فرستد اعلی درجات بهشت برین است. انتهای کلام مترجم)

به درستی که او هر آینه مظهر «یفعل الله ما یشاء» است و مستقر بر عرش «یحکم ما یرید» است.

خوشا به حال کسی که بوی خوش معانی را از اثر این قلمی که وقتی حرکت می‌کند؛ نسیم خدا را در آنچه غیر او است انتشار می‌دهد و هرگاه توقف کند کینونه اطمینان را در امکان ظاهر می‌کند؛ برتر است رحمن پس از این فضل عظیم ظاهر شد.

بگو: به واسطه اینکه ظلم را تحمل کرد؛ عدالت در آنچه سوای او بود ظاهر شد و به واسطه این که ذلت را قبول کرد؛ عزت خدا میان جهانیان آشکار شد.

برداشتن آلات جنگ، جز در موقع ضرورت بر شما حرام شده است و پوشیدن لباس حریر برای شما حلال گشته است، به تحقیق که خدا حکم حد را در لباس و ریش از شما برداشته است، فضیلی است از نزد او به درستی که او هر آینه امر علیم است.

چیزی را که عقول مستقیمه انکار نداشته باشد عمل کنید و خود را بازیچه نادانان قرار ندهید. خوشا به حال کسی که خود را به زینت آداب و اخلاق تزین کند، به درستی که او از

کسانی است که پروردگار خود را به عمل واضح آشکار یاری کرده است. خانه‌های خدا و بلاد او را تعمیر کنید، آنگاه او را در آنجاها با آهنگ‌های مقربان یاد کنید. جز این نخواهد بود که دلها به زبان تعمیر می‌شود چنانکه خانه‌ها و عمارتها با دست و اسباب دیگر تعمیر می‌شود. ما برای هر چیزی از نزد خودمان سببی قرار دادیم، بدان تمسک داشته باشید و بر حکیم خبیر توکل کنید خوشا به حال کسی که به خدا و آیات او اقرار کند و به این که او از آنچه می‌کند سؤال نمی‌شود، اعتراف داشته باشد، این کلمه‌ای است که خدا آن را نقش و نگار عقاید و اصل آنها قرار داده است و بدان عمل عمل کنندگان قبول می‌شود. این کلمه را پیش چشم خودتان قرار دهید تا اشارات اعراض کنندگان شما را نلغزاند. اگر حلال شود آنچه را ازل الازال حرام بوده است یا بعکس، از برای کسی نیست که بر او اعراض کند کسی که در کمتر از یک آنی توقف کند؛ از متجاوزان است (باید فوری بدون فکر و تمایل در صحت و فساد آن، آنرا قبول کند. مترجم)

کسی که به این اصل اسنی و مقام اعلیٰ فائز نگردد؛ بادهای شبهات او را حرکت می‌دهد و مقالات مشرکین او را منقلب می‌کند، کسی که به این اصل فائز شود؛ به استقامت کبری فائز شده است چه قدر این مقام ابهی که به ذکر آن هر لوح منیعی زینت یافته است خوب است! این چنین خدا چیزی را که شما را از شک و حیرت خلاص کند در دنیا و آخرت شما را نجات دهد؛ به شما تعلیم می‌کند به درستی که او هر آینه غفور و کریم است.

او است آن کسی که پیغمبران را فرستاده و کتابها را نازل کرده است بر اینکه خدائی نیست جز من عزیز حکیم.

### به شهر کرمان خطاب می‌کند

ای زمین «کاف وراء»! ما ترا بر وصفی که خدا آنرا دوست ندارد، می‌بینیم و از تو چیزی را که، کسی جز خدای خبیر به آن اطلاع ندارد، می‌بینیم و چیزی را که در میان تو در سر می‌گذرد می‌یابیم، علم هر چیزی در لوح نزد ما آشکار می‌باشد، به این محزون مباش، به زودی خدا در تو صاحبان قدرت شدید مرا ظاهر می‌کند که مرا به استقامتی که اشارات علما آنها را منع نکند و شبهات شکاکان آنها را محجوب ندارد یاد کنند. آنها خدا را به چشم‌های خود می‌بینند و به جانهای خود یاری می‌کنند آگاه باش که آنها از راسخانند.

### و نیز به علماء اسلام خطاب می‌کند

ای گروه علماء! هنگامی که آیات نازل شد و بینات ظاهر گردید؛ ما شما را پشت حجابها دیدیم، این جز چیز عجیبی نیست، شما به اسم من افتخار می‌کنید و از خود من، هنگامی که رحمن با حجت و برهان آمد، غافلید. ما حجاب‌ها را پاره کردیم، برحذر باشید که مردم را به



حجاب دیگری محبوب دارید. زنجیرهای اوهام را به اسم مالک انام بشکنید و از فریب دهندگان مباشید.

وقتی به سوی خدا اقبال نمودید و در این امر داخل شدید؛ در آن فساد نکنید و کتاب خدا را به هداهای خودتان قیاس نکنید؛ این نصیحت خدا است پیش از این و بعد از این. شهداء خدا و اصفیاء وی بدین گواهی می دهند، ما همه از برای آن گواهییم.

در اعتراض و سرزنش بر علمای اسلام به طور عموم و بر اصولی محقق شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام شهیر خصوصاً شیخی را که به (محمد قبل از حسن) موسوم است یاد کنید وی از اعلم علمای عصر خود است. هنگامی که حق ظاهر شد؛ او و امثال او از آن اعراض کردند و کسانی که گندم و جو پاک می کردند به سوی خدا اقبال کردند، او به گمان خودش شب و روز مشغول به نوشتن احکام خدا بود، وقتی برگزیده آمد؛ حرفی از وی در او مؤثر نشد؛ اگر مفید شده بود، از روئیکه و جوه مقربان بدان نورانی گشته است اعراض نمی کرد، اگر شما به خدا هنگام ظهورش ایمان آورده بودید؛ مردم از او اعراض نمی کردند و بر ما چیزی وارد نمی شد که امروز آن را می بینید، از خدا بپرهیزید و از غافلان مباشید. برحذر باشید که اسماء شما را از مالک آنها باز دارد یا ذکری شما را از این ذکر حکیم محبوب سازد.

ای گروه علماء! به خدا پناه ببرید و خودتان را حجاب میان من و خلق من قرار ندهید، این چنین خدا شما را موعظه می کند و به عدالت امر می کند تا اعمال شما نابود گردد در حالی که شما از غافلان باشید.

کسی که از این امر اعراض کند؛ آیا می تواند حقی در عالم ابداع اثبات کند؟ نه قسم به مالک ابداع؛ ولی مردم در حجاب آشکارند.

بگو: خورشید حجت می درخشد و ماه برهان برای کسی که در امکان است می تابد، از خدا بپرهیزید ای صاحبان بصیرت و انکار نکنید. برحذر باشید که ذکر نبی (ص) شما را از این خبر بزرگ یا ولایت (یعنی ولایت امیرالمؤمنین علی ع) شما را از این ولایت مهیمن بر جهانیان باز دارد، هر اسمی به گفته او خلق شده است و هر امری به امر محکم عزیز منبع او بستگی دارد. بگو: این روزی است که در آن جز نفس او که مهیمن جهانیان است یاد نمی شود.

این امری است که آنچه نزد شما است از اوهان و تمائیل از آن مضطرب است، ما از شما کسی را می بینیم که کتاب را می گیرد و بدان بر خدا استدلال می کند؛ چنانکه هر ملتی به کتاب خود بر خدای مهیمن قیوم استدلال می کند.

بگو: قسم به خدای حق که امروز کتابهای عالم و نوشته هائی که در آن است شما را بی

نیاز نمی‌کند؛ مگر این کتابی که در خطب ابداع سخن می‌گوید که: خدائی نیست جز من علیم حکیم.

ای گروه علماء! برحذر باشید که سبب اختلاف در اطراف شوید چنانکه در ابتدای امر علت اعراض شدید، مردم را بر این کلمه‌ای که ریگها بدان فریاد می‌کنند جمع کنید، ملک برای خدای مطلع آیات است؛ این چنین خدا شما را موعظه می‌کند در حالی که این فضیلی است از نزد او به درستی که او غفور و کریم است.

در اعتراض و سرزنش و فحش به عالم مدقق حاج محمد کریم

خان کرمانی زعیم طائفه شیخیه و مورد اعتماد جمعیت آنها و صاحب

کتاب فصل الخطاب و ارشاد العوام و غیره

کریم را یاد کنید هنگامی که ما او را به سوی خدا دعوت کردیم و بعد از آنکه ما آنچه را چشم برهان در امکان بدان روشن بود به سوی می‌فرستادیم و حجت خدا، بر هر کسی که در آسمانها و زمینها بود، تمام شد او به واسطه پیروی هوای خویش تکبیر وریزد، ما به سبب فضل غنی متعال او را امر به اقبال نمودیم و او، در حالی که به پشت برگشته بود، از ما اعراض کرد تا اینکه زبانیه عذاب به واسطه عدل خدا، او را فراگرفت و ما مشاهده می‌کردیم.

حجاب را بر وصفی که اهل ملکوت صدایش را بشوند، پاره کن؛ این امر خدا است پیش از این و بعد از این، خوشا به حال کسی که به آنچه بدان مأمور است عمل کند، وای به حال ترک کنندگان، مادر ملک جز ظهور خدا و سلطنت وی را نمی‌خواهیم و کافی است که خدا گواه بر من باشد، ما در ملکوت جز برتری امر خدا را نمی‌خواهیم و کافی است که خدا وکیل بر من باشد، ما در جبروت جز ذکر خدا و آنچه از نزد او نازل شده است، نمی‌خواهیم و کافی است که خدا یاور ما باشید.

خطاب او به علماء متش یا بندگانش یا مخلوقاتش چنانکه ادعا کرده است

ای گروه علماء «بهاء»! قسم به خدا شما موجهای ریای اعظمید، ستارگان آسمان فضلید و پرچم‌های نصرت میان آسمان و زمینها هستید، شما مطلع استقامت در میان خلقید و مشارق بیان از برای هر کسی در امکان است، می‌باشد.

خوشا به حال کسی که به سوی شما اقبال کند: وای به حال اعراض کنندگان از شما. برای کسی که از دست الطاف پروردگار رحمن خود از شراب حیوان نوشیده است سزاوار است که مانند شریان، در جسد امکان نبض بزند تا عالم و هر استخوان پوسیده‌ای بدین واسطه به حرکت درآید.

ای اهل انشاء! هرگاه کبوتر پرواز کند و به سوی مقصد اخفی توجه کند، شما در چیزی که از کتاب نشناخته‌اید، به شاخه منشعب از این اصل قدیم رجوع کنید (مقصودش از کبوتر خود او است و از شاخه فرزندش عباس است) (مترجم گوید: عبارت از نظر ادبی غلطهای فاحش داشت ولی چون مقصودش معلوم بود؛ صحیح ترجمه کردیم. م)

ای قلم اعلی! به اذن پروردگار خالق آسمان بر روی لوح حرکت کن، آنگاه وقتی را یاد کن که مطلع توحید مکتب تجدید را قصد نمود؛ شاید مردمان آزاد، به قدر ته سوزنی، به اسرار پروردگار عزیز علام تو که پشت پرده‌ها قرار دارد، مطلع شوند. بگو: ما هنگام غفلت ممکنات در مکتب معانی و تبیان داخل شدیم و آنچه را که رحمن نازل کرده بود، مشاهده کردیم و آنچه را از آیات خدای میهمن قیوم برای من هدیه شده بود، قبول کردیم و آنچه را لوح بدان گواهی داده بود، شنیدیم؛ به درستی که ما مشاهده کننده‌ایم. ما آنرا به امری که از نزد ما است اجلبت کردیم؛ به درستی که ما امر کننده‌ایم.

### به بایبان ازلی خطاب می کند

ای پیروان «بیان»! ما هنگامی که شما خوابیده بودید، در مکتب خدا داخل شدیم و زمانی که شما خواب بودید لوح را ملاحظه کردیم، قسم به خدای حق پیش از نازل شدن آن، ما آنرا قرائت کردیم؛ و حال آنکه شما غافل بودید. وقتی شما، در اصلاب بودید ما احاطه پیدا کردیم؛ این ذکر من است که باندازه شما، نه به اندازه خدا است. آنچه در علم خدا است قبداً گواهی می‌دهد اگر شما معرفت داشته باشید. زبان خدا به دین گواهی می‌دهد اگر شما بفهمید. قسم بخدا اگر پرده برداشته شود؛ شما مدهوش می‌شوید. بر حذر باشید که درباره خدا و امر او مجادله کنید؛ به درستی که او بر وصفی ظاهر شده است که برگزیده و آینده احاطه دارد، اگر ما در اینجا به زبان اهل ملکوت سخن بگوئیم؛ هر آینه می‌گوئیم: خدا این مکتب را پیش از خلقت آسمانها و زمین آفریده است و ما پیش از متصل شدن کاف به رکن خود نون (یعنی کن) در آن داخل شدیم.

این زبان بندگان من در ملکوت است.

در آنچه زبان اهل جبروت من، بدان سخن می‌گوید و به آنچه آنها ما را از پیش خود تعلیم نمودیم و آنچه در علم خدا مستور است و آنچه زبان عظمت و اقتدار در مقام محمود بدان سخن می‌گوید، تفکر کنید. این امری نیست که شما به اوام خودتان با آن بازی کنید و این مقامی نیست که هر جبان موهومی در آن داخل شود.

قسم به خدا اینجا جولانگاه مکاشفه و انقطاع و میدان مشاهده و ارتفاع است در این جا جز سواران رحمن، که امکان را پشت سر انداخته‌اند، نمی‌توانند جولان کنند؛ آنها در روی زمین و

در مشارق اقتدار، میان جهانیان انصار خدا هستند. بر حذر باشید که آنچه در بیان است، شما را از پروردگار رحمن خود باز دارد، قسم به خدا که آن برای ذکر من نازل شده است؛ اگر شما معرفت داشته باشید. مردمان خالص از آن درک نمی‌کنند مگر بوی خوش محبت و اسم مرا که بر هر شاهد و مشهودی مهیمن است بگو: ای قوم! به آنچه از قلم اعلائی من نازل شده است، توجه کنید به شرطی که اگر بوی خوش خدا را از آن یافتید؛ اعراض نکنید و خودتان را از فضل و الطاف خدا منع نکنید. این چنین خدا شما را نصیحت می‌کند؛ زیرا او هر آینه ناصح علیم است. آن چه را که از بیان نفهمیدید از خدا، پروردگار خودتان و پروردگار پیشینیان، (یعنی خودش) سؤال کنید؛ زیرا او اگر بخواهد؛ آنچه در آن نازل شده است و آنچه از مرواریدهای علم و حکمت در دریا مستور است، از برای شما بیان می‌کند، به درستی که او هر آینه مهیمن است بر اسماء؛ نیست خدا به جز او که مهیمن قیوم است.

به تحقیق که نظم از این نظم اعظم مضطرب گشته و ترتیب به واسطه این امر بدیعی که، چشم ابداع شبیه آن را ندیده است، مختلف شده است.

در دریای بیان من فرو روید، شاید به آنچه در آن است، از مرواریدهای حکمت و اسرار مطلع شوید. بر حذر باشید که در این امری که سلطنت و اقتدار خدا را ظاهر می‌کند، توقف کنید. با صورتهای سفید به سوی آن بشتابید. این دین خدا است پیش از این و بعد از این. کسی که بخواهد قبول می‌کند و کسی که نخواهد، پس خدا از جهانیان بی نیاز است.

بگو این از برای هر کسی که در آسمانها و زمین است، ترازوی هدایت و برهان اعظم است اگر شما معرفت داشته باشید. بگو به واسطه این هر حاجتی در اعصار ثابت می‌شود اگر شما یقین داشته باشید. بگو به واسطه این هر فقیری غنی و هر عالمی تعلم می‌کند و کسی که طالب صعود باشد، به سوی خدا عروج می‌کند؛ بر حذر باشید که در آن اختلاف کنید، در امر پروردگار عزیز و دود خود مانند کوهها، ثابت باشید.

به برادرش میرزا یحیی صبح ازل که اکنون در «ماغوسا» واقع در

جزیره قبرس زندانی می‌باشد خطاب می‌کند

بگو: ای مطلع اعراض اغماض را واگذار، پس میان خلق به حق سخن بگو. قسم به خدا به واسطه آن که تو را می‌بینم که به هوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تو را کامل ساخته است، اعراض نمودی، اشکهای من بر گونه هایم جاری گشته است. فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت به امر تربیت کردیم. از خدا پرهیز و از توبه کنندگان باش. فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه می‌شود؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش (یعنی جلو او) ایستاده بودی و من آنچه را از آیات





## ارزیابی گفته‌های باب و بهاء

یکی از کارهای بزرگ دین نبرد با گمراهی‌های زمان و برانداختن آنهاست که راه را برای پیشرفت خود صاف گرداند. گمراهی‌های زمان بهاء‌الله شیخیگری و علی‌اللهی‌گری و فلسفه و خراباتی‌گری و مانند اینها بوده که او به هیچ یک نپرداخته به جای خود که از همه آنها سود جسته. اگر راستی را بخواهید او این گمراهی‌ها را درهم آمیخته و یک گمراهی نوین پدید آورده. این مرد برای راهنمایی یا برانگیختگی مایه‌ای با ما نمی‌شمارده و درباره پیغمبر اسلام چنین می‌پنداشته که برخاسته و آن آیه‌ها را ساخته و مردم را به سرش گرد آورده. این است پیایی فشار می‌آورد که چرا به من «ایمان» نمی‌آورید؟!... چرا مرا به خدایی نمی‌پذیرید؟!...

[بهاء] از ناآگاهی این نمی‌دانسته که پیغمبر اسلام با یک مایه خدایی برخاست و راز کار او نبرد با بت پرستی و کوشش به برانداختن آن گمراهی و باز نمودن آمیغ‌های [آمیزش] زندگانی می‌بود. وگرنه از تنها آیه سرایی کاری پیش نرفتی و سودی برنخاستی.

یک چیز شگفت این است که بهاء در برابر اسلام به ماننده سازی پرداخته. به این معنی که در برابر قرآن اقدس را گزارده، در برابر مکه خانه شیراز یا بغداد را پدید آورده، نماز و روزه را به رویه دیگر انداخته، در برابر گنبدها که پرستگاه شیعیان است گور خود را «زیارتگاه» گردانیده همچون شیعیان «زیارتنامه» ساخته، همچون آنان دعاهائی برای خواندن پدید آورد.

با این حال بهائیان امیدمندند که دین بهاء‌الله جهان را خواهد گرفت. چاره دردهای جهان را جز «نشر تعالیم جمال مبارک» نمی‌شمارند. یک چیز شگفت آن که بارها دیده‌ام می‌آیند و با من گفتگو کرده می‌گویند:

- این سخنان که شما می‌گوئید همه را جمال مبارک گفته. دروغ به این بزرگی را به روی من می‌گویند. روزی به یکی گفتم<sup>۱</sup>:

- مثلاً من درباره خرد یاوران سخنان بسیاری گفته و در برابر فلسفه مادی ایستاده با دلیل‌های استوار معنی خردوان و بودن آنها را باز نموده‌ام. آیا بهاء‌الله در این باره سخنانی گفته؟!...» چون پاسخش نمی‌داشت به خاموشی گرایید.

سوم: یک کار بسیار زشت بهاء‌الله نام خدایی است که به روی خود گزارده در آغاز اقدسش در این باره چنین می‌گوید:

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی كان مقام فی عالن الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكل الخیر و الذی منع انه من اهل الضلال و لوانی بكل الاعمال.

می‌گوید: نخست چیزی که خدا به بندگان خود بایا گردانیده شناختن من است که از سوی او فرهش (وحی) آورده‌ام و در آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدا بوده‌ام. از این جمله‌ها پیدا است که آنچه بهاء را به این بی‌شرمی واداشته شیخیگری می‌بوده. چنانکه گفتم شیعیان «چهارده معصوم و بستگان ایشان را دست اندر کارهای جهان و یاوران خدا می‌پندارند. شیخ احمد در این باره یک گام دیگری برداشته آشکار می‌گوید: جهان را امامان آفریده‌اند، روزی را به مردم آنان می‌دهند، رشته همه کارها در دست ایشان است. بهاء که به دعوی «من یظهره اللهی» برخاسته و خود را پیغمبر بزرگی شناخته نخواست از امامان عقب‌تر و پست‌تر باشد. این است نام خدا به خود بسته می‌گوید: من جانشین خدا در آفریدن جهان بوده‌ام.<sup>۱</sup>

این نمونه‌ای است که چگونه این مرد جز در پی مانندسازی نمی‌بوده و هر چه در دیگران می‌دیده می‌ربوده و به خود می‌بسته. این نمونه‌ای است که چگونه از ناآگاهی و ناهم معنی خداور از خداشناسی را نمی‌دانسته. چنان که بارها گفته‌ایم داستان خداشناسی آن است که ما می‌بینیم این جهان می‌گردد، ولی این گردش از خود او نتواند بود. می‌بینیم که آدمیان به این جهان بی‌اختیار می‌آیند و بی‌اختیار می‌روند. اینها را دیده می‌گوییم این جهان را گرداننده‌ای هست و آدمیان را به این جهان آورنده و برنده‌ای می‌باشد. آن چه ما را واداشته به هستی خدا خستوان باشیم این است. پس چه اندازه خنک است که یکی از آن آدمیان سر بر آورد و بگوید: آن خدا که شما باور می‌دارید منم.

چه اندازه خنک است که میرزا حسینعلی در مانده که در تهران

از ترس جان بابی بودن خود را انکار می‌کرد بگوید من خدایم و این جهان را من آفریده‌ام چه اندازه خنک است که بهاء که در ادرنه از دست میرزا یحیی و پیروانش به تنگنا افتاده گاه می‌خواست به برادرش زهر خوراند و گاه پیروان او را به «مباهله» می‌خواند به یک بار آنها را فراموش کند و آواز برآورده بگوید: رشته کارهای جهان در دست من است.

از چیزهای شگفت لقبهائی است که بهائیان به سید باب و به بهاء و عبدالبهاء می‌دهند. مثلاً باب را «نقطه اولی، رب اعلی، جل اسمائه الحسنی و بهاء را «جمال اقدس ابهی، جل ذکره الاعلی، و عبدالبهاء را «غصن الله الاعظم، سرالله الاکرم، روحنا لعظمة الفد» و مانند اینها یاد

می‌کنند. اگر نیک بنگرید همه اینها را به جایگاه خدائی می‌رسانند.

چهارم میرزا حسینعلی برای پیغمبری خود دلیلی نیاورده و راستی آن است که دلیلی نداشته و زورش جز به بافندگی نمی‌رسیده چنانکه گفتیم در پندار او پیغمبر اسلام با سرودن آیه‌ها کار خود را پیش برده بود. او هم بایستی آیه سراید و به دلیل دیگری نیاز نمی‌بود.

ولی میرزا ابوالفضل گلپایگانی که در میان بهائیان دانشمندی می‌بوده و چنین خواسته که کتابی با دلیل نویسد در این زمینه به دشواری افتاده. زیرا دلیلی نیافته.

مسلمان نشان راستگویی یک برانگیخته را کارهای نتوانستنی (معجزه) شمردندی ولی از بهاء که هنوز زنده می‌بود و مردم می‌دیدند که معجزه‌ای نمی‌تواند داستان‌هایی نتوانستندی نوشت: از این رو میرزا ابوالفضل هوش خود را تیز گردانیده و به یک رشته سخنان نیمه راست و نیمه دروغ پرداخته.

به این معنی آیه‌هایی را از قرآن نشان داده که هر زمان که از پیغمبر نتوانستنی خواسته‌اند ناتوانی نموده و بی‌زاری برجسته سپس درباره بهاء‌الله به دلیل تراشی‌هایی برخاسته و چنین گفته: چهار چیز دلیل راستگویی یک برانگیخته باشد: نخست دعوی کردن، دوم شریعت گزاردن، سوم سخنش در مردم هناییدن (نفوذ)، چهارم به روی دعوی پایدار ماندن.

ولی این گفته میرزا ابوالفضل راست نیست و این چیزها نشان راستگویی یک برانگیخته نتواند بود. زیرا دعوی را هر کس تواند کرد و «شریعتی» را هر کسی تواند گذاشت. اما هناییدن سخن یا بگفته خودشان نفوذ: نخست دانسته نیست اگر در چند تن هناید بس تواند بود. آنگاه این هناییدن و نه‌ناییدن پس از دیرگاهی دانسته خواهد شد باید دیر زمانی بگذرد تا دیده شود که آیا مردم می‌گروند و سخنانش را می‌پذیرند یا نه. کسی که امروز برخاسته و خود را برانگیخته می‌خواهد امروز دلیلش چیست؟!... آیا با چه دلیلی مردم او را بپذیرند؟!...

آمدیم به سر پایداری، این نیز به تنهایی دلیل راستگویی نتواند بود زیرا گاهی دروغگو نیز به سر سخن خود پافشاری نماید. آنگاه اگر در برانگیختگی پایداری شرطست باب و بهاء هیچ یکی راستگو نبوده‌اند زیرا باب بارها پشیمانی نموده از دعوی‌های خود بی‌زاری جست. بهاء نیز در تهران بابتی بودن خود را انکار کرد. آنگاه در عکا به شیوه (تقیه) راه رفت و خود را مسلمان نشان داد.

«... فردای آن روز که آدینه بود به گرما به رفتیم و پیش از نیمروز

از گرما به به در خانه آمدیم، عبدالبهاء سوار شده و به مسجد رفت.

کرنش کردیم پاسخی گرفتیم سپس گفت از شما پرسیدم گفتند به گرما

به رفته‌اید. عبدالبهاء روانه مسجد شد. ما دانستیم از روزی که بهاء و

کسانش را به عکا کوچاندند روش و آئین مسلمانی را مانند نماز و روزه نگه می‌دارند و خود را به مردم مسلمان می‌شناسانند و پیرو روش حنفی می‌نمایند و هر آدینه عبدالبهاء به مسجد می‌رود و پشت سر پیشوای مسلمانان مانند دیگران نماز می‌خوانند.<sup>۱</sup>

این نمونه‌ای از ناهمی بهایان است که نمی‌دانند راست و دروغ یک برانگیخته را از چه راه شناسند.

در این باره هم ما در جای دیگری به سخن گشاده و درازی پرداخته معنی برانگیختگی و نشان راستگویی آن را باز نموده‌ایم در این جا باید به کوتاهی نوشته در گذریم. نشان راست گویی یک برانگیخته هم خود او و گفته‌ها و کرده‌هایش می‌باشد. برانگیختگی برای خوش خوردن و خوش خفتن و یاوه بافتن نیست که هر کسی تواند. یک برانگیخته باید با همه گمراهی‌ها نبرد آغازد و بی پایگی هر یک از آنها را روشن گرداند، و آنگاه یک شاهراهی برای زندگانی نشان دهد. چون داور نیک و بد و راست و کج خرد است یک برانگیخته باید هر چه می‌گوید باخرد راست آید.

کسی اگر چنین بود راستگوست و کاری از پیش تواند برد، وگرنه دروغگویی‌اش به آشکار افتاده رسوا خواهد شد. اینست نشان راستگویی یک برانگیخته و به همین نشانست که باید گفت: باب و بهاء جز دروغگویی نبوده‌اند. زیرا گذشته از این که با هیچ گمراهی به کوشش نپرداخته و هیچ نادانسته‌ای از دانسته نگردانیده‌اند آن یکی از بی خردانه دعوی مهدی بودن کرده، عربی‌های غلط بافته، سخنان پوچی گفته این یکی لاف خدایی زده، غلط بافی‌های پوچ بسیار کرده، زیارت‌نامه ساخته، که همه اینها از خرد دور است.

باب و بهاء در قانونگزاری (یا به گفته خودشان: احکام) نیز بی خردیهای بسیاری از خود نشان داده‌اند. نوشته‌های باب چندان بی خردانه است که چنانکه گفتیم ناچار شده‌اند که [خودشان] آنها را از میان ببرد و از مردم پوشیده دارند، و من<sup>۲</sup> نیاز نمی‌بینم در این جا از آنها سخن رانم. اما از بهاء یک نمونه یاد می‌کنم:

یکی از نوشته‌های بهاء لوحیست که به نام احمد نامی نوشته و در آنجا چنین گفته:  
فاحفظ یا احمد هذا اللوح ثم اقرأه فی ایامک و لا تکن من الصابرين فان الله قد قدر لقرارئها

اجرمأة شهید.

معنی آنکه: «ای احمد لوح را از برکن و در روزهایت آن را بخوان و نشکيب. زیرا خدا به خواننده آن مزد صد شهید نوشته.

«شهید» در زبان اسلام کسی را گفتندی که در راه خدا (یا بهتر گوئیم، در جنگهای اسلامی) کشته شود. چنین کسی چون کارش سخت و خود جانبازی می‌بود و از آن سو نتیجه بزرگی از آن کار به دست آمدی، اسلام به او ارج نهاد و مزدهای بزرگی در نزد خدا نوید داده.

بهاء می‌گوید: هر کس یکبار این لوح را بخواند خدا به او مزد صد شهید خواهد داد، نخست باید پرسید چرا؟! مگر خواندن یک لوح چه سختی می‌دارد یا نتیجه بزرگی از آن برمی‌آید که چنین مزد بسیار بزرگی بخواننده آن داده شود؟! آیا چنین سختی از کسی که به دعوی برانگیختگی برخاسته بود نشان هوسبازی و بی‌خردی نیست؟! دوم چنین سختی از یک بنیاد گزاردین ریشه دین خود را کندن است. چه در جایی که مردم توانند با خواندن یک لوحی مزد صد شهید گیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیار بلندی یابند چه نیاز دارند که به کارهای نیک دیگر پردازند که از بدی‌ها و گناهها پرهیزند؟!.

بهایان به کسانی که در جنگ‌های بابیگری در مازندران و زنجان و دیگر جاها کشته شده‌اند ارج بسیار می‌گزارند. ولی باید گفت: آن کسان فریب خورده و زیان بسیار برده‌اند. زیرا بیچارگان پس از آن که جنگها کرده و آدمها کشته و خود کشته شده‌اند یک شهید بیشتر نبوده‌اند و مزد یک شهید بیشتر نخواهند دریافت، ولی فلان جوان خوشگذران بهایی هر روزی یکبار لوح احمد خواهد خواند و هنگامی که پیر شود و بمیرد مزد صد هزارها شهید را خواهد یافت.

این سخن از بهاء مانند آن است که کسی کارخانه‌ای برپا گرداند و به کارگردان مزدهایی در برابر کارشان پردازند. ولی یک روز هم هوس به سرش زده یک رباعی بسازد و به شاگردان آگاهی دهد که هر کسی که این رباعی مرا از بردارد و بیاید در جلو من بخواند مزد صد کارگر به او خواهم داد. پیدا است که این آگهی در کارخانه را خواهد بست. زیرا کارگران به جای آنکه هشت ساعت با سختی بکوشند و مزد یک کارگر بگیرند هر زمان که خواستند به نزد آقای کارخانه دار رفته رباعی او را خوانده مزد صد کارگر گرفته پی خوشی‌های خود خواهند رفت.

در همان لوح احمد سوگند به خدا می‌خورد که اگر کسی در سختی باشد و یا دچار اندوهی گردد و این لوح را بخواند خدا او را از سختی و از اندوه رها گرداند. بی‌گمان این را به پیروی از «حدیث کساء» شیعیان گفته. کسی که خود را خدا می‌خوانده و می‌گفته جهان را من آفریده و من می‌گردانم این اندازه از جهان و از آیین گردش آن آگاه نمی‌بود که بداند با خواندن لوح احمد یا حدیث کساء کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید. بداند که چاره سختی یا اندوه را باید



از راهش کرد. یک نمونه دیگر از مانده سازی‌های بی خردانه بهاء دعاهائی است که به پیروی از دعاهای مسلمانان ساخته. مثلاً در پیش مسلمانان دعای «بک یا الله» می‌بوده این در برابر آن یک دعای بسیار درازی ساخته، دعائی که بی خردی و خدا ناشناسی و غلط بافی او را یک جا نشان می‌دهد. برخی از تکه‌های آن را در پایین می‌آوریم:

بک یا علی بک یا وفی بک یا بهی انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی... بک  
یا کاشف بک یا عاطف انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي بک یا جان بک یا جانان بک یا  
ایمان انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی... بک یا تائب بک یا نائب بک یا زاد انت  
الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی... یا قاتل عشاق یا واهب فساق یا کافی... بان تحفظ  
حامل هذه الورقة المباركة ثم الذي يلقي عليها ثم الذي يمرفى حول بيت التي هوفيهما ثم اشف  
بها كل مريض و عليل و فقير...

مرد بی خرد پس از آن که دویست بار به خدا سوگند می‌دهد و  
صد نام چرند به روی خدا می‌گزارد در پایان چنین می‌خواهد که با خود  
دارنده این دعا و خواننده آن و کسی را که از پیرامون خانه‌ای گذرد که  
این دعا در آن خانه باشد، نگهدارد - از چه نگهدارد؟! - به گفته عامیان  
«آن سوگندت که می‌دهی و این کارت که می‌فرمایی!».

در این جاست که دوباره به سخن خود بازگشته می‌گوییم: برانگیختگی از خدا نه چیزی  
است که دروغ بردارد. کسی که به دروغ خود را برانگیخته خواند و به کار برخیزد بدین سان رسوا  
گردد و دروغش آشکار شود. آیا برای این چرند بافیها و بی خردیهاست که خدا برانگیخته برمی  
انگیزد؟!..

پنجم: چنان که گفتیم باب که در نوشته‌های خود یاد من یظهره الله کرده از گفته هایش  
چنین پیداست که پیدایش او در آینده دوری خواستی بود.

باب که با رنج و گزند بسیار دینی بنیاد نهاده و شریعتی گذارده بود امید می‌داشته که سالها  
دین او برپا و شریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پیروان او خواهند برخاست. ولی  
دیده شد همان که باب کشته گردید کسانی به دعوی من یظهره اللهی برخاستند و سرانجام میرزا  
حسینعلی برخاسته به همان دعوی بنیاد بهائیگری گذاشت و دین و آیین باب را به یکباره از میان  
برد.

اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بود؟! اگر  
سید باب از سوی خدا می‌بود و آن شریعت را با دستور خدا گزارده چرا بایستی چند سال  
نگذشته و هنوز روان نشده نابود گردانیده شود؟!.

چرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یابد؟!.. این یکی از ایرادهای بزرگی است که به بهائیان توان گرفت.

شیخ احمد احسائی پیدا شده و چنین گفته: آن امام ناپیدا به جهان هورقلیا رفته ولی گوهر او در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد و یک سید کاظم رشتی به جای او نشسته و دنباله سخن او را گرفته چنین گفته: «پیدایش آن امام بسیار نزدیک است» و به گفته عامیان این سخن را به سرنا گزارده و به همه جا دمیده: یک سید علیمحمد جوان هوسمندی از این سخنان به تکان آمده و به آرزوی امام زمانی افتاده و این است در شیراز آواز برآورده، شاگردان سید کاظم که گوشها تیز کرده پی آوازی می‌گردیده‌اند آنرا شنیده به سرش گرد آمده‌اند. از آن سو مردم که هزار سال شبان و روزان چشم به راه امام زمان دوخته بودند از شنیدن این داستان به تکان آمده‌اند. ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علیمحمد چگونه کسی است و سخنانش چیست و او را گاهی در شیراز و اسپهان و گاهی در آذربایجان از مردم دور داشته این کار دولت به تکان مردم افزوده و پیروان باب کوشش بیشتر گردانیده‌اند و به امید فیروزیهایی که در حدیث‌ها به امام و یاران او نوید داده شده بود، به دسته بندی پرداخته با دولت جنگ کرده‌اند. در میانه خونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بابیان پس از چند سال جانفشانی زبون دولت گردیده پس از کشته شدن سید علیمحمد و دیگر پیروانشان بازمانده گریخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده‌اند. گروهی بی سر و سامان که از مسلمانی بیرون آمده و در بایبگری راه روشنی در پیش و نمی‌دیده‌اند با یکدیگر به کشاکش پرداخته خونها می‌ریخته‌اند، با مسلمانان همیشه پیکار می‌داشته‌اند. از این سو در ایران دولت یا مردم به هر که گمان بابی بودن می‌برده‌اند آسوده نگزارده چه بسا می‌کشته‌اند. میرزا یحیی ازل که جانشین باب و پناهگاه بابیان می‌بود کاری از دستش برنیامده چاره‌ای به این نابسامانی‌ها نمی‌توانسته. نوشته‌هایی که از باب مانده بود گرهی از کار نمی‌گشوده.

در چنین هنگام آشفتگی بابیان، میرزا حسینعلی که خود یکی از سران آنها شمرده می‌شد بهتر دانسته که آوازی برآورد و به نام «من یظهره الله» که راهش باز می‌بود؛ به کار پردازد که هم دستگاهی برای خود و خاندانش درچیند و هم سامانی به کارهای بابیان دهد و از دشمنی که میان آنان و ایرانیان پدید آمده بود بکاهد و فشار و سختی را کمتر گرداند. به همین آهنگ به کار پرداخته و بیش از همه به نابود گردانیدن نوشته‌های باب فرو نشانده و با رسوایی می‌بود کوشیده. نیز آتش کینه را در دل‌های بابیان فرو نشانده و با دولت و توده ایران در آشتی کوبیده.

آیا راست است که باب مهدی می‌بوده و آن دین و شریعت را با دستور خدا گزارده؟... اگر راست است پس چه شده ده و اند سال نگذشته بهاء که به گفته خود خدای کوچکی می‌بوده

برخاسته و دین و شریعت دیگری بنیاد نهاده؟! چه شده که دین و شریعت باب را از میان برده؟! شما اگر از بهائیان بپرسید: شوند آن که برانگیختگان یکی پس از دیگری آمده چیست؟ یک پیغمبری که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد؟..» پاسخ خواهند داد: چون هر زمان مقتضای دیگری دارد باید در هر زمان یکی از مظاهر امرالله برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات زمان بگذارد. می‌گوئیم: «بسیار نیک. این سخنان را، درست نادرست، پذیرفتیم. ولی در سیزده سال که از کشته شدن باب تا برخاستن بهاء گذشته آیا درخواستهای زمان دیگر شده؟! آیا شریعت باب هنوز تا پایان گزارده نشده و بیرون نیامده کهن گردیده؟!.. آیا چنین سخنی را توان پذیرفت؟!»

بهاء دو سال بزرگتر از باب می‌بوده اگر خدا خواسته بوده که این برخیزد و دین بنیاد گزارد چه نیازی به سید باب و برخاستن می‌بوده چرا از نخست خود این برانگیخته نشده؟! بهائیان در برابر این ایراد درمانده به پاسخهایی برمی‌خیزند که اگر نگفتندی بهتر بودی. مثلاً چون در می‌مانند چنین می‌گویند: ما که نمی‌توانیم به خدا ایراد گیریم. باید پاسخ داد: هنوز دانسته نشده که اینها از سوی خدا بوده دلیلی در میان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست زیرا آیین خدا در این باره روشن است و هیچ گاه نبوده که دو برانگیخته دین گزار در یک زمان باشند. می‌گویند: هر پیغمبر بزرگی باید پیش از او مبشری باشد. چنان که یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود نقطه اولی نیز مبشر جمال مبارک بوده. می‌گویم: این که پیش از هر برانگیخته مؤده رسانی باشد بی دلیل است. بلکه دروغ بودنش آشکار می‌باشد. در این باره تنها داستان یحیی با عیسی هست که آن هم ارجحی از تاریخ نمی‌دارد. هر چه هست مؤده رسان باید تنها مؤده رساند، نه آن که خود را برانگیخته‌ای نماید و دینی گزارد.

به هر حال همان باب دینی<sup>۱</sup> بنیاد نهاده و شریعتی گزارده که کار بزرگش اینها بوده. عنوان مؤده رسانی از باب بسیار دور است. آری باب گاهی نام «من یظهره الله» برده ولی این در نوشته‌های او بوده و از زبانش هیچگاه سخنی در این باره شنیده نشده. آنگاه چنان که گفتم من یظهره اللهی به باب گفته برای زمان بسیار دورتری می‌بوده زیرا همان باب «منی» را پاک شمرده می‌گوید: به پاس من یظهره الله است که از آب ناپاکی پدید نیاید. من یظهره اللهی که باب یاد کرده با بهاء سازشی نمی‌داشته.

روزی به یک بهائی گفتم: این گفته شما که باب را مؤده رسان پیدایش بهاء می‌شمارید

۱- اطلاق واژه دین به فرقه بابیگری و بهائیگری کاملاً اشتباه است چه اینها همان فرقه پیش نیستند که بعداً به جریانات سیاسی و سرانجام به «فرماسونی» انجامیدند، در این جا به رسم امانت این واژه منعکس و نقل می‌شود.

بدان می‌ماند که پزشکی که بر سر بیمار خواهد رفت نوکرش را از پیش فرستد که آگاهی رساند، و آن نوکر به سر بیمار رفته خود را پزشک نامد و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها خوراند و دستور حجامت دهد، و در گرماگرم این کار خود پزشک رسیده همه آنها را بیهوده شمار دو درمان را از سر آغازد آیا چنین کاری دور از خرد نخواهد بود؟!.

شگفت‌تر آن که روزی یک مبلغ بهایی با من سخن می‌گفت و به این ایراد چنین پاسخ داد: نقطه اولی که نام نبی به روی خود نگذاشت! گفتم: این پاسخ مرا ناچار می‌گرداند که داستانی یاد کنم: یکی از آشنایانم می‌گوید سوار اتومبیل می‌بودیم و از تبریز به تهران می‌آمدیم. میان راه در یک جا اتومبیل ناچار شد پس بزند. من نگاه می‌کردم، دیدم در پشت سر ما تیر تلگراف است و اتومبیل که پس می‌زند به آن تیر آهنین خواهد خورد. این بود گفتم: پشت تیر تلگراف هست. چون گوش نداد دوباره گفتم. باز گوش نداد و همچنان رفت و با سختی به آن تیر خورد که هم ما رنجی یافتیم و هم به اتومبیل آسیبی رسید. من زبان به نکوهش گشوده گفتم: من که دوباره صدا کردم پشت سر تیر تلگرافی است چرا گوش ندادی؟! گفتم: «تو که نگفتی هوپ. از این پاسخ همگی خندیدیم.

ششم: یک ایراد بزرگ دیگر عربی گوئی‌های باب و بهاء است. این از چند راه جای ایراد است:

نخست: اینان از کوتاه بینی چنین می‌دانسته‌اند که زبان فرهش [وحی] جز عربی نتواند بود. چنین می‌دانسته‌اند که تنها دلیل پیغمبر اسلام به راستگوئی اش قرآن می‌بوده، اینان نیز باید مانده آن را پدید آورند. این است به عربی گوئی پرداخته آنگاه کوشیده‌اند که تا توانند مانده سازی کنند. به ویژه بهاء که خواسته درست مانده آیه‌های قرآن را سازد. این است همچون قرآن پیایی آورده: «لوانتم تعلمون»، «انه لهو الغفور الکریم». «انه لهو الباکی الگافی الغفور الرحیم» و مانند اینها.

دوم: باب و بهاء هر دو شان عربی را نیک نمی‌دانسته و جمله‌های غلط آورده‌اند و پاسخ هایی که در این باره داده‌اند در پیش آورده‌ایم نوشته‌های باب بسیار غلط می‌باشد و در بسیار جاها در خور فهم نیست. اما بهاء چنان که نوشته‌اند برخی از یارانش نوشته‌های او را درست می‌گردانیده‌اند با این حال در آنها نیز غلط بسیار است. گذشته از آن که جمله هایش خنک و عامیانه می‌باشد، ناشیگری از هر سوی آن پیدا است.

می‌دانم بهائیان این را به گردن نخواهند گرفت و دلیل خواهند خواست این است یک جمله از نوشته‌های او به عنوان نمونه می‌آورم همان لوح احمد که آن را شاهکار خود شمرده و برای هر بار خواندنش مزد صد شهید نوید داده جمله نخست او این است:

هذه ورقة القردوس تغن علی افنان سدرۃ الیقاء بالحنان قدس ملیح.  
 معنی آنکه: «این برک بهشت است و آواز می خواند به روی شاخه های درخت  
 کنار باز ماندن (بقاء) با آهنگهای نمکدار پاکی (قدس).  
 در این یک جمله غلط هایی هست که یکایک می شمارم: الف) «تغن»  
 اگر به معنی «آواز خواندن» است بایستی بگوید: «تغنی» (ب) بایستی به سر  
 «قدس» الف و لام آورد و بگوید «القدس» (ج) «ملیح» اگر صفت «الحنان» است  
 بایستی بگوید: «الملیحة» در این واژه دو غلط رخ داده: یکی آن که به جای  
 «معرفة» (نکره) آورده و دیگری آن که به جای «مذکر» مؤنث» یاد کرده.

از آن سوی خواندن برک به روی شاخه ها چه معنی می دارد؟!... آن بلبلی است که به روی  
 شاخه ها خواند و نه برک. از این گذشته «سدر» درخت کنار در عربستان و جاهای بی آب پیدا شود  
 و این که در قرآن نامش آمده بهر آن است که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می بوده. در  
 ایران که این همه درخت های گوناگون می باشد و کمتر کسی درخت کنار را دیده چه جای یاد آن  
 می بوده؟! تنها این یکی نیست. بیشتر جمله هایش از این گونه است.

در این جا بهائیان پاسخ هائی می دهند که اگر ندادندی بهتر می بودی مثلاً می گویند: -  
 کتاب اصلی جمال مبارک ایقانست که به فارسی نوشته، در حالی که این دروغ است. ایقان را  
 بهاء الله پیش از دعوی من ینظهره اللهی نوشته. کتاب ارجدار او که با قرآن برابر می شمارند اقدس  
 می باشد که سراسر به عربی است. هم چنین باب کتاب نخستش که در برابر قرآن نوشته تفسیر  
 سوره کوثر است که آن نیز سراسر به عربی است. اما بیان اگر چه آنرا به عربی و فارسی هر دو  
 نوشته ولی عربی اش بیشتر می باشد.

به هر حال این بی گمانی است که باب و بهاء زبان فرهنگش [وحی] را جز عربی  
 نمی شناخته اند و هر یکی می خواسته در برابر قرآن مانده سازی کند. بهاء الله نماز و دعا و زیارت  
 نامه را نیز به عربی ساخته است. این که گاهی فارسی نیز نوشته اند از این رو است که فارسی  
 می دانسته اند و به هوس نوشتن با آن افتاده اند.

چنان که پسر بهاء یعنی عبدالبهاء [عباس افندی] چون سالها در استانبول و ادرنه در میان  
 ترکها زیسته و ترکی یاد گرفته بوده هوسبازانه گاهی هم لوح های ترکی (که بسیار خنک است)  
 نوشته.

صورت فرمان فرمان سلطان عبدالعزیز

دستور مکرم و مشیر مفخم نظام العالم مدیر امور الجمهور



بالفکر الثاقب متمم مهام الانام بالرأى الصائب مههد بنیان الدوله و  
 الاقبال مشیدار كان السعادة و الاجلال المهفوف لصنون عواطف الملك  
 الاعلی ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبه مجیدی نشان ذیشاننی حائز و  
 حامل اولان و زیرم حسین پاشا ادام الله اجلال و فخر الامراء الگرام  
 معتمد الکبیر الفخام ذوالقدر و الاحترام صاحی العزو الاحتشام  
 المختص بمیزد عنایة الملك العلام میر میران کرامدن عکا سنجافی  
 متصرفی در دنجی رتبه مجیدی نشان ذیشاننک حائز و حاملی هادی  
 پاشادام اقباله و قدوه النواب المتشرعین عکا نائبی مولانا زید علمه  
 توفیق رفیع همایونم و اصل او لیجق معلوم اوله که مقدا ایرانده بابی  
 قامیله بر مذهب ظهور رایده رک بونلرک شیخلرندن بعضلرینه ایران  
 دولتتجه مجازات ایدلدیکی مثلو برازی ده طرد و دفع انوند قلری جهتله  
 بونلردن شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازل و برادرلری و رفقاسی حمله  
 ادرنه یه گوندر لمشدی مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل رفقا سندن  
 طوبجی قائم مقام لقنسن مخرج آقاجان بک<sup>۱</sup> ایله قره باغلی شیخ علی  
 سیام<sup>۲</sup> و خراسانلی میرزا حسین نام دیگری مسگن قاسم و محمد  
 قدوس<sup>۳</sup> و عبدالغفار و درویش علی و اصفهانلی محمد باقر نام  
 شخصلرک مخابرات مفسد تکارانه‌ای وقوع بولر یعنی استخبار  
 اولونمسیله اشخاص مرقومه اخذ و توقیف ایله دیوان احکام (عادلده  
 تشکیل اولنان قومیسونند تدقیق اولوند یغنده ید لرنده بولنان کاغذ و  
 رسائلک مدلول و ماللرینه و کندو کرک احوال و افعاللرینه نظراً مرقوم  
 شیخ یحیی صبح از لک کندوسنه عربی و فارسی بر کتاب نزولندن  
 بحثله بر نوع نیوتی متضمن مهدیلک ادعا سنده بولوند یعنی  
 اگلاشلمش بومثللو ارباب ضلالک شویولده حرکتیه قیامیلیری جاهل  
 ولان بر طاقم سلامک اغفالی مقصدینه مبنی اولدیغنه بنادیوان حرب  
 احکامی اقتضا سنجه مرقوملرک نفی ابدایله مجازاتلری لازم گلیمیش و

۱- مقصود میرزا آقاجان خادم الله کاتب وحی با واهی است.

۲- سیاح مقصود حاجی سیاح است که سیام نوشته.

۳- غیر از قدوس مشهور است که در طبرسی کشته شده.

اگر چه مرقوملرک علی صبح ازل امرلریه مقتدی اولملرینه نظراً برنجی طویخانه عامره قائم مقام لغندن مخرج سلماسی آغاجان بک ترویج افساد اتلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ناشتی ایگنجی قره باغلی شیخ علی صیام و خراسانلی میرزا محمد حسین نام دیگری مسگر قاسم و مرقوم علی صبح ازلك و کیلی قدوس و اصفهانلی محمد باقر و شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازلك برادرلری میرزا موسی و میرزا محمد قدوس و احباسندن عبدالغفار و خدمتکار لرنندن درویش علی نام کیمسه لری دخی فضله اتباع و اقتدا ایله او چنجی درجه دو طوتولملری لازم کلورایسه ده عبارة قانونیه ده علی الاطلاق اول اتفاقر دبولنان کولنن کیمسه لره صراحتی بولنمق ایچون درجه تعییننه لزوم گوسترمش ایدیکنندن جمله سنگ محل بعیده یه نفی ابدایله دفع و تغریبی. و فقط قانون جزا احکامی حکمینجه نفی ابد جزاسی حبسی جامع اولد بگندن بولنر کیده جکلری محللرده حبس اولنماز لرایسه فرار و یا خود مملکت ایچریسنده گز درک بر طاقم کسانلی اضلاله اجتسار ایده جنگلرینه بناء قلعه بند صورتیله محبوس بولوندیریله حلقرینه ضمیمه ترتیب مجاز اتلری قلنمسی قومیسون مذکور جانبندن با مضبطه بیان اولنمش اولوپ واقعا موقوملر بولند قلری محللرده گرک اهالی و گرک بربریله اختلاط ایتدیرلمه مک اوزره قلعه ایچنده بر خانه ده اقامت ایتدیر کمک و هیچ در کیسه ایله اختلاط ایتدیرلمه سنه دائر مأمورین و ضابطان طرفندن دائماً دقت و نظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکا و ما غوسه قلعه لرینه موبداً نفی و تغریبلری بالتنسب کیفیت طرف شاهانه مه عرض ایله لدی الاستیدان بر منوال محررا جراسی خصوصنه اراده ملوکانه م مهابت صدور اولمش موجبنجه اشخاص موقوموندن صبح ازل ایله رفقا سنگ قبریس جزیره سند نفی و تغریبلری ایچون دیگر بر امر شریفم تصدیر قلنمش اولمقین سز که ضبطیه مشیری مشارالیهسنه مرقوموندن شیخ میرزا حسینعلی و آغاجان بک و اوغلی محمد قدوس و میرزا محمد قلی و درویش علی نام شخصلری اقتضای وجهله تحت الحفظ موبداً عکایه نفی و از ساللرینه رؤیت ایلیه سزه سز که متصرف و نایب مومی

اليهما سز موقومونك اول طرفه و صوللر نه قلمه ايچنده بر خانه ده  
 موبداً منفيّاً اقامت ايتدير لمسنه هيچ بركيمة اختلاط ايتديرلمه مسنه  
 مأمورين طرفندن بغايت دقت و نظارت و خطوه واحده محل آخر  
 حرڪتلىرینه رخصت اولمىوب هر حالده فرار و محافظه لرىنه اعتنا و  
 صرف مقدوت و وصوللرىنى بيان و اشاره مبادرت ايله سز تحريراً فى  
 يوم الخامس من شهر ربيع الاخر سنه خمس و ثمانون و مائين و الف.

توضیحاً اغلاطی چند در این فرمان دیده می‌شود که باید آن را اغلاط مطبعی دانست  
 ولی چون ما تخصص در انشای ترکی نداریم به اصلاح آن اقدام ننمودیم.

نوه او شوقی افندی چون در انگلیس درس خوانده و انگلیسی خوب می‌داند گاهی به  
 انگلیسی نیز چیزهایی بیرون می‌دهد.

گاهی نیز بهائیان چنین پاسخ می‌دهند: به قرآن نیز ایراد گرفتند! یکی از مسیونرهای  
 مسیحی به نام هاشم شامی به قرآن چند ایرادی گرفته و آن دستاویزی در دست اینان گردیده. باید  
 گفت: قرآن در حجاز در میان عرب پدید آمد و کسی به آن ایرادی نگرفت در جای خود که همگی  
 از استواری و شیوایی جمله‌های آن در شگفت شدند. اگر پس از هزار سال یک مسیونر مزدور  
 مسیحی چند ایرادی به آن گرفته پیدا است که چه ارجی به آن توان نهاد؟! آنگاه هاشم شامی به  
 سراسر قرآن بیش از پنج یا شش ایراد نگرفته و این جز از آن است که جمله‌های بیان سراپا غلط  
 است و به اقدس نیز در هر صفحه‌ای چند غلطی توان شمرد.

پس از همه این‌ها اگر به قرآن ایراد گرفته‌اند آیا دلیل آن است که ما از غلطهای آشکار بیان  
 و اقدس چشم پوشیم؟!.. آیا این بدان نمی‌ماند که کسی را به نام دزدی یا آدمکشی به دادگاه  
 کشیده‌اند بگویند به فلان آدمی نیز نام دزدی یا آدمکشی نهادند، و چنین خواهد که به همین بهانه  
 خود را پاک و بیگناه نشان دهد؟!.. اگر به قرآن ایراد گرفته‌اند باید قرآنیان پاسخ دهند. شما هم باید  
 به این ایرادها پاسخ دهید و اگر نمی‌توانید داد دیگر پافشاری بی‌جا ننموده بپذیرد که باب و بهاء  
 بسیار بی‌مایه می‌بوده‌اند.

گاهی نیز کسانی پاسخ می‌دهند: «شما می‌خواهید یک مبعوث الهی را تابع اقوال سیبویه  
 گردانید؟؟» می‌گوییم: این نافهمیدن و یا خود را به ناهمی زدن است. ما گفتگو از سیبویه و  
 اخفش نمی‌داریم. گفتگو از این است که هر زبانی از روی قاعده‌هایی می‌گردد که هر کسی که با آن  
 زبان می‌گوید یا می‌نویسد باید پیروی از آنها کند، و یا خودش قاعده‌های دیگری را پدید آورد.  
 این که کسی به هیچ قاعده‌ای پابستگی ننماید آن غلط‌گویی و پریشان‌سرایی است، و چنان کسی  
 را جز کودن نتوان نامید. یکی از آشنایان چنین می‌گوید: این که باب و بهاء به عربی پرداخته‌اند

بیش از همه نتیجه تهیدستی و درماندگی آنان می‌بوده زیرا چندان سخنی برای گفتن نمی‌داشته‌اند و با این تهیدستی و عربی به کارشان بیشتر می‌خورده تا فارسی. زیرا عربی در آن روز ارجمند می‌بوده که هر چه با آن زبان گفته می‌شده مردم فهمیده و نافهمیده ارج می‌گزارده‌اند. آنگاه در عربی میدان بافندگی گشاده‌تر می‌بوده و باب و بهاء می‌توانسته‌اند جمله‌ها و کلمه‌هایی را از قرآن و از حدیثها بگیرند و جمله‌ها و کلمه‌هایی از خودشان به هم بافند. در فارسی اینها نتوانستی بود و مشتشان زودتر باز می‌شده.

این سخن در خور پذیرفتنست و یک دلیل به راستی آن این است که گفته‌های بهاء در فارسی بد نما تر در آمده تا در عربی. و من اینک نمونه‌ای را از فارسی نویسی‌های او در پایین می‌آورم:

ای بگم اصحاب نار باش و اهل ریا مباش کافر باش و ماکر  
مباش در میخانه ساکن شو و در کوچه تزویر مرو از خدا بترس و از ملا  
مترسی سربرده و دل مده زیر سنگ قرار گیر و در سایه تحت الحنک  
ماوای مگیر این است آوازهای نی قدسی و نغمات بلبل فردوسی که  
جسدهای فانی را جانی بخشد و جسم ترابی را روان روح مسیحی دهد  
و نور الهی بخشد و به حرفی علم فانی را به ملک باقی کشد.

این سخنان که گویا به زنی نوشته شده نیک اندیشید که تا چه اندازه خنک و بی معنی است.

اینهاست ایرادهایی که ما به کیش بهایی می‌داریم. کوتاه سخن آن که کیشی است ساخته شده. کیشی است که با خرد بسیار ناسازگار می‌باشد. شگفت است که بهائیان به این ایرادهای ما پاسخی نمی‌توانند داد و تنها چاره را در آن می‌بیند که نوشته‌های ما را نخوانند. ولی از آن سو هر یکی از ایشان هر کجا که بنشینند و هر که را که باید «تبلیغ» کند. شوقی افندی دستور فرستاده که بهائیان به روستا و شهرهای کوچک روند و در میان مردم به رواج کیش بهایی کوشند. این جا پاسخی به ما نمی‌توانند داد و در آن جا می‌خواهند به جان روستائیان افتند و با سخنان پوچ نا آسوده شان گردانند.

شگفت‌تر آن که به خود نوید می‌دهند نوید می‌دهند که کیشی به این سستی جهانگیر خواهد گردید. بدین سان خود را فریب می‌دهند. چون صد سال از آغاز کارشان گذشته می‌گویند: این صده برای سختی‌ها می‌بوده و صده نوینی که آغاز می‌شود برای فیروزی هاست. می‌گویند: «جمال مبارک فرموده دین‌ها یکی شود. جمال مبارک جنگ را حرام گردانیده. چاره علم پذیرفتن دین جمال مبارکست». این‌ها چیزهایی است که به آنها می‌نازند.

روزی به یکی گفتم: این سخنان «جمال مبارک» به آن می ماند که کسی به روی ویرانه‌ای بایستد و بگوید: اینجا باید باغ سبز و خرمی گردد. یا بدان می ماند که کسی بر سر بیماری نشیند و به او بگوید بیماری حرام است.

این که دین‌ها یکی گردد آرزویی است که هزارها کسان داشته‌اند. ولی راهش چیست؟!.. آیا تنها با گفتن انجام گیرد؟!.. اکنون در ایران چهارده کیش هست. چنین انگارید که شما سران آنها را خوانده انجمنی پدید آورده‌اید و به آنان می‌گویید: «دین‌ها باید یکی گردد.» بی گمان همگی خوشنودی خواهند نمود و پیشنهادتان را خواهند پذیرفت. ولی چون نوبت به برگزیدن یک دینی رسید شیعی خواهد گفت بیا همگی شیعی گردید. سنی خواهد گفت همگی سنی باشید. علی‌اللهی کیش خود را پیش خواهد کشید. زردشتی سخن از کیش زردشت و ایران باستان خواهد راند. هر یکی کیش خود را پیش کشیده کشاکش خواهد در گرفت. چه راستی آن است که هر یکی از آنان کیش خود را راست و استوار کیش‌های دیگران را کج و بی پا می‌شناسد.

مانند سخن بهاء را ما امروز از وزیر خارجه آمریکا می‌شنویم. این وزیر خارجه می‌گوید: پس از جنگ باید همه دین‌های یکی باشد. ولی این هم یک آرزوی بی جایی بیش نیست. راست است دولت آمریکا بسیار نیرومند است، پول بسیار می‌دارد زر و سیم فراوان اندوخته، ماشین‌های بسیار می‌سازد. چیزی که هست یکی شدن دین‌ها با نیرو و پول و زر و سیم و ماشین نتواند بود.

این کار یک راه بیشتر نداشته و آن این که از یک سو معنی راست دین روشن گردد و از یک سو بی پایی این دین‌ها و کیش‌های گوناگونی که در جهان است باز نموده شود، که از هیچ راهی تاریکی در میان نباشد (و ما چون این کار را به انجام رسانیده‌ایم در این جا بیشتر از این سخن نمی‌رانیم).

این بود راه یکی شدن دین‌ها. آیا بهاء در این باره چه کاری کرده؟! کدام دین راست را بنیان گزارده؟! به کدام یکی از کیش‌های گوناگون پرداخته؟! آیا نه آن است که او از همان کیش‌های بی پای سود جسته و گفته‌هایش را به روی آنها بنیاد نهاده؟! نه آن است که خود یک کیش به پای دیگری پدید آورده؟!.

درباره جنگ نیز همین سخن را باید گفت: بدی این جنگها را هر باخردی می‌داند. ولی چاره چیست؟! آیا با حرام گردانیدن جلو جنگها گرفته خواهد شد؟!.

این یک جستار بزرگی است که آیا آدمیان نیکی پذیرند یا نه؟! آنگاه نیکی آنان از چه راه تواند بود؟! «جمال مبارک» شما از این جستار به یک بار ناآگاه می‌بوده و ناشیانه گزاره‌هایی سروده.



ما می‌گوییم: آدمیان نیکی پذیرند. راه نیکشان نیز یکی بیشتر نیست، و آن اینکه آمیغ‌های [آمیزش‌های] زندگی را نیک دریابند، و خرده‌ها نیرومند گردد، و هر کس به جهان و زندگی با دیده بیناتری نگرد. این است راه نیکی آدمیان و جز این نیست. از این رو است که یک راهنما یا برانگیخته‌ای که برخاسته باید آمیغ‌های زندگانی را روشن گرداند و خرده‌ها را به تکان آورد و با گمراهی و نادانی‌ها که مایه پستی خرده‌هاست به نبرد پردازد. از این کارهاست که جهانیان را چند گامی پیش برده و از جنگها و کشاکشهای بی جا جلو تواند گرفت. (و یا تواند کاست) و گرنه تنها از گفتن این که «جنگ نکنید» هیچ سودی نتواند بود.

از این‌ها گذشته بدی در جهان تنها جنگ نیست. بدی‌های بدتری می‌بوده و می‌باشد. این بدتر از جنگ است که مردمی مردگان هیچ کاره‌ای را گردانندگان جهان دانند و بر روی گورهای آنان گنبدها افزانند و از صدها فرسنگ راه به زیارت آنها روند. بدتر از جنگ است که مردمی از آیین گردش جهان ناآگاه باشند و به گرفتاریهای خود چاره از «دعا» خواهند. به تر از جنگ است که از میان مردمی شاعران یاوه‌گویی برخیزند و آشکاره سخن از جبری‌گری زده مردم را به تنبلی و سستی وادارند. این نادانی‌ها و مانده‌های این‌ها در ایران و در کشورهای شرقی رواج می‌داشته و «جمال مبارک» شما این فهم و دانش نداشته که به اینها پردازد و مردم را از گمراهی بیرون آورد. بهاء به این نادانی‌ها نپرداخته بماند که خود نادانی‌هایی به آنها افزوده به جای برانداختن گنبدها خود چند گنبدی بلند گردانیده. به جای نابود گردانیدن دعاها خود دعاهایی ساخته و به دست مردم داده.

این بدترین بدی‌ها است که مرد در مانده‌ای همچو بهاء به دعوی‌ خدایی برخیزد و یک دسته چندان پست اندیشه و نافهم باشند که به چنان دعوایی گردن گزارند. آنچه شرقیان را به خواری و پستی کشانیده و به زیر یوغ غریبان انداخته پابستگی به این گمراهی و نادانی‌هاست. بهاء اگر آن بودی که نیکی جهان خواهد بایستی به اینها پردازد و نبرد آغازد. نه آن که این‌ها را همه را بگزارد و چند سخنی پا در هوا - از حرام کردن جنگ و دستور دادن به یکی شدن دین‌ها سراید و گردن فرازد.

آن چه جلو مردمان را از جنگ و از دیگر بدی‌ها تواند گرفت خرده‌های ایشان است، و چنان که گفتیم راهنمایی که می‌خواهد جهان نیک گردد باید به توانا گردانیدن خرده‌ها کوشد. بهاء کوشیده که خرده‌ها را در پیرامون خود بکشد و آنان را هر چه نافهم‌تر و نادان‌تر گرداند. این همان مردی است که عربی را غلط می‌نویسد و می‌گوید: به من ایردا نگیرید و شما نیز غلط نویسید! همان مردی است که سیزده سال پس از باب برخاسته می‌گوید: او فرستاده خدا می‌بود. من نیز فرستاده خدایم و شما در این باره هیچ نیندیشید و ایرادی نگیرید.

آنگاه آیا باور کردنی نیست که جهانیان به کیش بهاء گروند و گفته او را به کار بسته دست از جنگ بردارند؟! در جایی که مردمان می‌بینند او با غلط نویسی‌ها و وارونه گویی‌های خود همگی را به خود می‌خندانیده و با چنین درماندگی دعوی خدایی نیز می‌کرده آیا شدنی نیست که او راهنمایی شناسند و به پاس گفته او جنگ و کشاکش را کنار گذرانند؟!.

آری بهائیان دروغهای بسیاری از پیشرفت بهائی گری در اروپا و آمریکا می‌گویند. یکی از ایشان به نام دکتر فرهنگ نامه‌ای به من نوشته و چنین گفته: «در بیشتر از چهل اقلیم پرچم یا بهاء الابهی در نهایت عظمت و جبروت به اهتزاز است»، ولی آیا به این سخنان ارجی توان گذاشت؟! یکی از ایرادهای ما به بهائیان همین گستاخی اشان به دروغگو ایست.

ما نمی‌دانیم آن کدام اقلیم است که در آنجا «پرچم یا بهاء الابهی» به اهتزاز است؟! ما نمی‌دانیم از دورغ به این آشکاری چه هوده‌ای می‌خواند؟!.

این یک نمونه از خواری کیش بهایی و از ناهنایندگی آن است که خود بهاء و پسرش عبدالبهاء تا زنده می‌بودند در عکا در میان مسلمانان با «تقیه» می‌زیستند. شصت سال کمابیش در آنجا زیسته و این اندازه نتوانسته بودند کیش خود را آشکار گردانند. بدبخت بهاء از این سو در نوشته‌های خود به بهائیان ایران و هند خدایی می‌فروخت و از آن سو ناچار می‌بود از ترس مسلمانان به روزه و نماز مسلمانی پردازد. عبدالبهاء نیز همین ناچاری را می‌داشت. به چنین کیش قاچاق و خواری امید جهانگیری می‌بندند.

یک چیز دیگری که بهائیان به آن بسیار می‌نازند این است که در آغاز پیدایش سید باب انبوهی از ملایان - از ملاحسین بشروه‌ای و سید یحیی دارابی و ملا محمدعلی بارفروشی و ملا محمدعلی زنجانی و سید جواد کربلایی و دیگران به او گرویده در راهش به کوشش و جانفشانی برخاسته‌اند. همچنین مردم به تکان سختی آمده و به سر ملاحسین و دیگران فراهم شده دلیرانه با دولت به جنگ برخاسته‌اند و انبوهی از ایشان کشته شده در این راه سر باخته‌اند. می‌خواهند بگویند: اگر دعوی باب راست نبود آن همه ملایان به او نگر ویدندی، آن همه تکان در مردم پدید نیامدی: آن همه جانبازی‌ها رخ ندادی. از آن سو بهائیان این کشته شدگان (یا به گفته خودشان: شهدا) را سرمایه‌ای برای کشیشان می‌پندارند. بارها شنیده شده چنین می‌گویند: «ما این قدر شهدا داده‌ایم. آیا از این دین دست بر می‌داریم؟!».

راستی هم آن است که شور و خروش بابیان در آغاز کار شگفت‌آور می‌بوده. این یکی از چیزهایی است که چشم‌های اروپائیان را به سوی آنان باز گردانیده. جنگ‌های قلعه طبرسی و شهر

زنجان و قصبه نیریز هر یکی داستان شگفت دیگری می‌بوده. کشتار سال ۱۲۶۸ هـ [۱۲۲۸ شمسی] در تهران و خونسردانه‌ای که حاجی سلیمانخان و دیگران در برابر شکنجه و مرگ نشان داده‌اند شگفت‌تر از همه افتاده. چنان که گفتیم کنت گوینو سفیر فرانسه در تهران، این داستان را از نزدیک دیده و شنیده و در کتاب خود نوشته و همان شوند شناختگی بابیان در اروپا شده است. بهائیان به این بسیار می‌نازند و یک دلیل استواری به بزرگی کیش خود و استواری بنیاد آن می‌شمارند. ولی این نازش و دلیل شماری هنگامی به جا بودی که ما سید باب را شناخته و از گفته‌های او آگاه نشده بودمی. اگر ما سید باب را شناخته و از گفته‌هایش آگاه نشده بودیمی جا داشتی که با خود اندیشیده چنین گوئیم: اگر باب دلیلها به دعوی خود نشان ندادی و سخنان گیرایی نگفتی آن همه به او نگرویدندی و آن همه تکان در مردم پدید نیامدی ولی سید باب را شناخته و از گفته‌هایش آگاهیم. ما نیک می‌دانیم که از سید باب هر چه می‌پرسیده‌اند پاسخی نمی‌توانسته. چندان تهیدست می‌بوده که به دعوی خود دلیل آورده و می‌گفته: «نام من علی محمد از روی حساب ابجد با رب یکی می‌باشد».

گفته‌هایش چندان خنک و خود چندان خوار می‌بوده که به فلکش می‌بسته‌اند و چون می‌زده‌اند و او در زیر چوب بی‌زاری از دعوی می‌جسته و «غلط کردم» و «نفهمیدم» می‌گفته. نوشته‌های باب چندان چرند و بی‌معنی است که بهاءالله ناچار شده و دستور داده آنها را گرد آورند و از میان بردارند و زبان ایرادگیران را کوتاه گردانند.

با این حال آیا باز جا دارد که ما بگوئیم اگر در باب چیزی نبودی مردم به تکان نیامدندی و ملایان به او نگرویدندی؟! آیا نباید بگوئیم: آن تکان مردم و گرویدن ملایان انگیزه دیگری می‌داشته؟!.

ملایانی که به باب گرویدند که یا باید امام زمان خود پیدا شود و یا جانشینی از او در میان مردم باشد و پس از مرگ سید رشتی به جستجو افتاده هم چون تشنه که بی‌آب گردد در پی آوازی می‌گردیدند. این است چون سید باب را یافتند و دعوی او را داشتند و هنرهای را که سید رشتی (از غلط بافی و گزافه‌سرایی و ابجد بازی) دیده بودند از این نیز دیدند، جایی برای استادگی نیافته گردن گزاردند. به ویژه که سید باب به دعویش دو رنگ داده بود: در نوشته‌هایش و در پیش بسیاری از پرسندگان خود را «باب» یا (جانشین امام زمان) می‌نامید، و در همان حال از دعوی امام زمانی باز نایستاده چنین می‌خواست هم چون او برخیزد و به کارهایی پردازد، و چنانکه دیدیم خود به مکه شتافت که هم چون امام زمان از آن جا سر برآورد ولی نتوانست، و از این رو ملاحسین بشرویه‌ای و دیگران به خراسان رفته همچون یاران امام زمان از آن جا با درفش‌های سیاه آمدند.

این دورنگی در دعوی باب کار را به ملایان شیخی آسان می‌گردانید. یکی او را امام زمان می‌پنداشت. دیگری که چنین پنداری نمی‌یاریست به جانشینی اش می‌پذیرفت.

اما مردم: هزار سال بیشتر، روزان و شبان، چشم به راه امام ناپیدا دوخته همیشه بیرون آمدن او را از خدا خواسته و روزی چند بار «عجل الله فرجه» گفته بودند، و هر کسی از درون دل آرزو می‌کرد که زمان آن امام را دریابد و در پیش رویش شمشیر زند و در راه او کشته گردد، و اکنون که می‌شنیدند امام پیدا شده و ملایانی را در راه او در کوشش می‌دیدند نشدنی بود که به تکان نیایند و به شور و خروش برنخیزند.

راست است که یک دشواری پیش می‌آمد، و آن این که امام زمان بایستی فرزند حسن عسکری باشد و از مکه بیرون آید. ولی شیخ احمد این دشواری را برای پیروانش آسان گردانیده و راه داده بود که اگر دیگری به نام امام زمان برخیزد بپذیرند و چنین پیداست که بیشتری از گروندگان به باب از میان مردم نیز از شیخیان بوده‌اند، و دیگران نیز پیروی از آنان کرده‌اند.

هر چه هست مردم سید باب را ندیده و سخنی از او نشنیده بودند تا بگوییم به او گرویده‌اند. سید باب را از گام نخست، دولتیان به زیر نگهبانی آوردند و از دسترس مردم دور داشتند که کمتر کسی او را دید. از گفته هایش هم در آن روزها جز تفسیر سوره کوثر و یا عربی باقی‌های دیگری از آن گونه در دست نمی‌بود، و این گفته‌ها نچیزی

است که در مردم هناید و مایه تکان ایشان باشد.<sup>۱</sup> الواحد الاول

باهو

۱- رسالة العبدية في فرايض الاسلاميه

۲- خطبة في جده ۳- خطبة في كنگان

۴- خطبة في مصيبة الحسين

۵- خطبتان في ابوشهر

۶- خطبة في عيد الفطر.

رساله‌های بالا که بیشتر جنبه

و عنوان خطبه دارد محتوی دعا و

مناجات است و در مواقع مختلف

و مقاطع مختلف نوشته شده است،

مثلاً: خطبة في مصيبة الحسين.

بسم الله الامنم الامنم الامنم  
 نتوانا الله لا اله الا الله وان مادونى خلقى قل ان با  
 خلقى اباى فاعبدون قد خلقتك ورزقتك و  
 رحمتك وحياتك وجعلتك مظهر نفسى لتلون  
 من عندى اباى ولتدعون كل من خلقته الى دينى  
 هذا صراطى غر منيع وخلقك كلشئ لك وجعلتك  
 من لدنا سلطانا على العالمين واذنت لمن يدخل فى دينى  
 بتوحيدى واقربته بذكرك ثم ذكر ما قد جعلته حرم  
 للذى باذنى وما قد نزلت فى البيان من دينى فان هذا  
 ما يدخل به الرضوان عبادى الخاصين وان الشمس  
 آية من عندى لشهدن فى كل ظهور مثل طلوعها  
 كل عبادى الوضين قد خلقتك بك ثم كلشئ بقولك  
 امر من لدنا انك انا قادر بين وجعلتك الاول والاخر  
 والظاهر والباطن انا انا العالمين وما بعث على دين الا  
 اباك وما نزل من كتاب الا عليك وما بعث على دين



# فصل چهاردهم

گذار از بهائی گری برای پیوند با یهود



خانه ی بهاء و عبدالبهاء در عکا



## گذار از بهائی‌گری برای پیوند با یهود

طی سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ م پس از آنکه انگلستان فلسطین را تصرف نمود سعی کرده که به نام «قیمومیت» بر آن سرزمین نفوذش را حفظ کند بنابراین در صدد اخذ قیمومیت فلسطین از جامعه ملل برآمد. «ماکس نوردو» یکی از شخصیت‌های برجسته صهیونیسم در سال ۱۹۱۹ م (همان سالی که لژ روشنائی فراماسونری در شیراز تأسیس شد) ضمن نطقی تعهدات متقابل صهیونیست‌ها و هیأت حاکمه بریتانیا را بدین سان تشریح کرد:

«ما می‌دانیم که شما از ما چه می‌خواهید، شما می‌خواهید که ما

پاسداران کانال سوئز باشیم. نگهبان راه شما به هند از طریق خاور

نزدیک باشیم. برای انجام این خدمات دشوار نظام آماده‌ایم. اما باید

اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظائف را انجام دهیم<sup>۱</sup>

روز بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۲۰ م برابر با (پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۲۷۹ ش) بنابه رأی شورای عالی متفقین انگلستان توانست قیمومیت فلسطین را به دست آورد. روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۲۲ م (اول تیرماه ۱۳۰۱ ش) انگلستان رسماً این بحث را که از طریق شورای مجمع اتفاق ملل متحد ابلاغ می‌شد، به عهده گرفت. در اطلاعیه‌ای که به همین مناسبت صادر گشت آمده بود که در فلسطین تشکیل کانون ملی یهود الزامی است، یعنی این دستور جزئی از مفاد قیمومیت به شمار می‌رفت. در این دستور گفته می‌شد که دولت مقیم باید استقلال و خودمختاری کانون مزبور را فراهم نماید. در ماده ۴ کارگزاری یادآور می‌شد که یهود با دولت مقیم در تأسیس کانون ملی همکاری داشته باشد و در ماده ۶ آن متذکر می‌گردید که دولت مقیم (در اینجا انگلستان) باید امکانات لازم را برای مهاجرت و اسکان یهودیها فراهم آورد.

به هر حال در سال ۱۹۲۰ م برابر با ۱۳۰۹ ش قیمومیت فلسطین ضمن بررسی که در «سان رمو» برگزار شد و مفاد آن قیمومیت فلسطین به دولت انگلستان واگذار شد سپس «سر هربرت ساموئل» به عنوان کمیسر عالی فلسطین انتخاب گردید<sup>۲</sup>

در این جا برای روشن شدن ارتباط و پیوند بهائیان با یهود به چگونگی این رابطه

می‌پردازیم:

«هربرت ساموئل (Samuel Herbert) نخستین کمیسر عالی (یا مندوب سامی) در

فلسطین به شمار می‌رود. ساموئل در خانواده‌ای اشرافی - یهودی ارتدوکس - که پیشه بازرگانی

۱- ساکالو، تاریخ صهیونیسم، ج ۲ صفحه ۵۵

۲- زرژ لنچافسکی، تاریخ خاورمیانه، ترجمه جزائری، ص ۳۲۵، چاپ اقبال، تهران ۱۳۳۱ ش

داشتند به دنیا آمد.

ساموئل هربرت نخستین وزیر یهودی است که با تحصیلات سنتی و مذهبی انگلستان راه یافت. ساموئل هربرت در سال ۱۹۱۴ طرحی را مبنی بر تأسیس یک دولت یهودی ارائه داد که در ضمن از منافع انگلستان هم در منطقه پاسداری کند، از این رو در سال ۱۲۹۴ - ش (برابر با ۱۹۱۵ - م) طرحی را در مورد آینده فلسطین به هیأت وزیران مجلس، بریتانیا، داد و بلافاصله پیشنهاد دیگری را پیرامون تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین به پارلمان انگلستان تقدیم داشت وی در آن پیشنهاد متذکر گردید که فلسطین به صورت کشور تحت الحمایه انگلستان درآید تا یهودیان بتوانند به خرید زمین و بسط خاک و برپائی یهودی نشینان پردازند. وی ضمناً خواستار الویت هائی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین گردید. ساموئل به علت داشتن خوی و منش صهیونیستی و استعماری بسیار قوی به عنوان اولین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین برگزیده شد.

«سر» ساموئل هربرت یهودی و «سر» عبدالبهاء

وقتی عبدالبهاء - رهبر بهائیان و جانشین بهاء الله - مرد (۱۳۰۰ - شمسی) مأمورین انگلیسی، سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای بریتانیا مستقر در کشورهای خاورمیانه نسبت به این مرگ اظهار تأسف و همدردی کردند و دیگر بهائیان در غم از دست دادن عباس افندی به سوگ نشستند. سیل تلگراف و نامه‌های مأمورین انگلستان برای بهائیان مراجعه می‌کنیم:

«وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان

«مستمر وینستون چرچیل» به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی

برای مندوب سامی سر هربرت ساموئل صادر شد و از معظم له تقاضا

نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه

انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید. مندوب سامی مصر کمیسر

عالی مصر و «ایکونت النبی» همان کسی که از طرف دولت انگلستان

مأمور اعطاء لقب به عبدالبهاء بود نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش

را به وسیله مندوب سامی فلسطین، سابق الذکر، به بازماندگان «سر

عبدالبهاء عباس افندی» و جامعه بهائیت تسلیت صمیمانه مرا به

مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمایند»

در همین زمینه از منابع بهائیان سند دیگری در دست است به این شرح:

وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل از حضرت اجل مندوت سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می‌کند که از طرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهائی همدردی و تسلیت آنها را در موقع رحلت «سر عبدالبهاء» عباس ک ب آی تبلیغ نمایید<sup>۱</sup> در این هنگام جمعیت مردم به جنازه فقید [سر عبدالبهاء] رو آوردند، و مقدم بر همه، سر هربرت ساموئل بود، سر Sir کمیسر عالی انگلیس در فلسطین که او در مندوب سامی می‌گویند، و با اجزاء و حواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده بود.

شرکت مقامات انگلیسی و شخص هربرت ساموئل در مراسم تشییع جنازه (Sir) سر عبدالبهاء در منافع مختلف به وضوح به عنوان افتخار بهائیت آمده است در زیر به دیدار یکی از مأمورین سیاسی انگلستان اشاره دارد که در زمان حیات وی با او ملاقات نموده و در آن مراسم شرکت جسته است:

اولین بار که من [سر رونالد استورز مأسور سیاسی دولت انگلستان] به درک ملاقات حضرت عبدالبهاء نایل آمدم در سال ۱۹۰۰ - [برابر با ۱۲۷۹ شمسی] یعنی هنگامی بود که پس از انگلستان و قسطنطنینه از راه سوریه رهسپار قاهره بودم که به جای هری بویل به سمت دبیر شرقی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت کردم - تفصیل این احوال ضمن جروره انگلیس Orientations آثار شرقیه به قلم این جانب که به وسیله ایورلینگ و واتسن Ivor Liblinks & watson طبع و نشر شده مندرج است - در آن هنگام من از کنار ساحل حیفاً به عکا سوار بر گروسه در حرکت بودم و ساعت بسیار خوشی را با محبوس صبوراً ولی آزاده! [منظور سر - Sir عبدالبهاء] صرف نمودم. چند سال بعد که ایشان از حبس مستخلص و مصر مسافرت نمودند من افتخار مراقبت حال و معرفی آن وجود محترم به «لرد گیچز» حاصل نموده و شخصیت آن حضرت در «لرد» نامبرده [لرد گیچز] تأثیر شدیدی بخشید و کدام نفسی بود که در وی چنین تأثیری حاصل نشود.

۱- رساله ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۵۰۸، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع

«جنگ بار دیگر ما را از یکدیگر جدا کرد تا لردالنبی پس از آنکه مظفر و منصور وارد سوریه شد مرا مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود. در همان روزی که وارد مدینه گردیدم به حضور سر عباس افندی مشرف و از اینکه در وجنات ایشان تغییری حاصل نشده بود مشعوف و خرسند گردیدم هر موقع که به حیفا می‌رفتم از تشرف به حضورش خودداری نمی‌کردم. آن حضرت یکی دو نمونه از خطوط زیبای دستی خود را به انضمام خط مشکین قلم به من هدیه فرمود ولی بدبختانه کلیه آنها باعکس بزرگ امضاء شده‌اند ایشان در حریق از بین رفت؛ آخرین مراتب خضوع و احترام خود را با قلبی محزون در پیشگاه آن حضرت در سال ۱۹۲۱ - م یعنی در موقعی که به اتفاق سر هربرت ساموئل در تشییع جنازه ایشان شرکت داشتم تقدیم ایشان نمودم. آقای سر رونالد استورز در مورد مراسم تشییع جنازه سر عبدالبهاء می‌افزاید: ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود سرایشی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس با رعایت سادگی فوق العاده در خاطر من کاملاً به سابقه بود<sup>۱</sup>

### شوقی افندی جانشین عبدالبهاء

این پیوند برنامه ریزی شده دقیقاً جهت پایه و بنیاد اساس طراحی شده بود که شوقی افندی در رأس آن قرار گرفت. قبل از آنکه وارد این بحث شویم شناخت چهره واقعی عبدالبهاء و شوقی افندی ضرورت دارد و از آنجا که منبع مستند و غیر قابل انکاری در این مورد در دسترس است در اینجا به آن مدرک استناد می‌شود تا در ضمن تشریح اسرار عجیبی از رهبران بهائی سیرت واقعی آنان را به خوبی بشناسیم: صبحی در خاطراتش می‌گوید:



شوقی در خردسالی

۱- عالم بهائی، جلد هشتم منعکس در، مجله اخبار امری، ارگان محفل بهائیان ایران شماره‌های ۷ و ۸ آبان و



- در میان نواده‌های عبدالبهاء در روزهای نخست من با شوقی آشنا شدم و او دارای سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم خوی مردی کم داشت و پیوسته می‌خواست با مردان و جوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند! شبی با او و دکتر ضیاء بغدادی فرزند یکی از بهائیان ناور که در آمریکا کارش پزشکی بود و برای دیدار عبدالبهاء به حیفا آمده بود در عکا گرد هم بودیم و شوخی‌هایی که جوانان یکه می‌کنند می‌کردیم، در میان‌گفتگو من برای کاری از اتاق بیرون رفتم و بازگشتم در بازگشت دیدم دکتر ضیا کار ناشایستی کرده... من برآشفتم و گفتم: دکتر! این چه کاری است که می‌کنی! شوقی رو به من کرد و گفت اگر تو هم مردی داری نشان بده!! ماننده این سخنان و کارها چند بار از او شنیدم و دیدم و دریافتم که باید کمبودی داشته باشد.»

هر چند از یادآوری این سرگذشت شرمنده‌ام و می‌دانم که نباید جز به ناچاری این سخنان را گفت ولی چون نیازمندی دارم که شوقی را خوب بشناسید و بدانید همانندهای این گونه مردمان کم و کاستی دارند چنان که نمی‌شود این‌ها را نه در رج مردان گذاشت و نه از زنان به شمار آورد. نه بویه و دل بستگی و مهرورزی زنان را دارند و نه خرد و هوشیاری و مهربانی مردان را. در این گونه آدمها دل‌بندی‌های ویژه‌ای است که دشوار است انسان به آن پی ببرد. نمی‌دانم شنیده‌اید؟ که گاهی کورت پزشکی مردی را روی تخت می‌خواباند و با کنش پزشکی او را زن می‌کند و یا زنی را مرد می‌نماید و هم آدمی که پیکره مردی دارد ولی نارس است و دارای خوی زنان است می‌شود که بر نیروی مردیش افزود.

ای کاش در جوانی شوقی به کورت پزشک دانائی برمی‌خورد و عیارش یک پهلوی می‌شد اینکه می‌بینید نه دل بستگی به پدر دارد و نه اندوه برادر و خواهر می‌خورد، نه رنج مادر را در پرورش و نگهبانی خویش به یاد می‌آورد و نه دوستان جانفشان را سپاسگذار است؛ فرمانها می‌دهد که کار مرد خردمند نیست، بهانه‌ها می‌گیرد که از هوشیاری به دور است همه از آن جا سرچشمه می‌گیرد.

من با شوقی دوست بودم و در بیشتر گردشها با هم بودیم تا آن که چند ماه پیش از مرگ عبدالبهاء به لندن رفت و همان روزها با یکدیگر نامه نویسی داشتیم، و پیوسته دستور عبدالبهاء در چگونگی آمیزش و گفتگوی با مردم با نوشته دست من به او می‌رسد. خوب به یاد



دارم که در نامه‌ای که با خط عبدالبهاء برایش نوشت سخن از پرفسور ادوارد براون به میان آورد و گفت: گاهی که او را می‌بیند سخن از کیش و آئین بهائی. میان نیاورد و هرگاه پرفسور از بهاء بپرسید و بگوید شما او را چه می‌دانید در پاسخ بگوید ما بهاء را استاد خوی‌های پسندیده و پرورش دهنده مردمان می‌دانیم دیگر هیچ و هم فرمود که در گفتگوی خود با دیگران باریک بین باشد و چیزی نگوید که بامزش آنان جور در نیاید.

در ارتباط با بحث کتاب بی‌مناسبت نیست با چهره واقعی عبدالبهاء آشنا شویم: از زبان صبحی پردازیم:

«... عبدالبهاء پدر خود بهاء را گرامی می‌داشت و خویش را بنده و پرستنده او می‌خواند و تا آن جا که می‌توانست در هیچ کاری با او همانندی نمی‌کرد. و چون بهاء از روز نخست نویسنده ویژه داشت که سخنانش را همچنان که می‌گفت می‌نوشت. عبدالبهاء نمی‌خواست که مانند پدر رفتار کند از این رو، نامه‌ها را خود می‌نوشت تا از زیادی نویسندگی یاد شوند دیگر انگشت کوچک دست راستش از کار افتاد و خمیده ماند. از این رو کسان و دوستانش درخواست کردند که دیگر رنج نوشتن را به خود راه ندهد و برای خود نویسنده‌ای برگزیند هر چند گاه نویسنده‌ای می‌گرفت تا پشک به نام من<sup>۱</sup> افتاد

یک روز بامداد مرا خواست و گفت: تند نویسی می‌دانی و می‌توانی؟ گفتم: آری. گفت: نوشت افزار بیار. چند برگ کاغذ بادوات دوده‌ای به دست آوردم و به نزدش شتافتم با هم به اطاقی رفتیم که هر شب از دوستان پذیرائی می‌کرد. بر روی نیمکت نشست و مرا در برابر خود نشستن فرمود و در پهلوی نام‌های بسیاری از پیروانش بود.

نگاهی به آنها کرد و گفت: بنویس! یک یک نامه‌ها را می‌خواند و پاسخ می‌داد و هر یک را بر برگه جداگانه من می‌نوشتم چون چند نامه را پاسخ داد من نوشتم از جای برخاست و در اتاق به راه افتاد. من نیز به پاس گرامی داشتن او از جای برخاستم و ایستاده بر روی دست سخنانش را می‌نوشتم؛ تا مرا چنین دید، فرمود: تو بنشین! فرمایش را پذیرفتم، تا نزدیک نیم روز

نامه‌های بسیاری را پاسخ داد، آنگاه گفت: همه را دسته کن و به من بده. دسته کردم و دادم سپس نگاهی به من کرد و گفت: دیگر امروز با تو کاری ندارم.

بامداد روز دیگر نامه‌های دیروزی را که گذرانده بود و بر بالای هر یک ۹ کشیده بود به من داد و گفت: این‌ها را پاکنویس کن؛ و باز به پاسخ نامه‌ها و نویسندگان گفتارها و دستورهای بایسته مانند روز گذشته پرداخت دیگر کار من درآمد، جز روزهای آدینه و جشنها و ماتم‌ها هر روز از بامداد تا نیم روز در پیشگاه عبدالبهاء آماده کار نویسندگی بودم و پس از نیم روز نامه‌های روز پیش را پاکنویس می‌کردم و در پاکت می‌گذاشتم و به نزدش می‌بردم.

عبدالبهاء از نویسندگی من بارها خشنودی نمود و در نامه‌های خود این نکته را گاه به گاه می‌گفت: روزی به پاسخ نامه‌ها در باغچه سرای سرگرم بود، او می‌رفت و من دنبالش. او می‌گفت و من می‌نوشتم سخن به این جا رسید: «از بام تا شام با یاد یاران دمسازم و اکنون راه می‌روم و جناب صبحی از پی من به نگارش می‌پردازد.»

رفته رفته رشته کارها را به دست گرفتم و از گام نخست راستی و درستی و دلبستگی در کار را پیشه خود کردم. عبدالبهاء هم چیزی از من پوشیده و پنهان نمی‌کرد تا آن جا که رازهای خانوادگی را نیز برایم می‌گفت:

روزی از زن گرفتن خود برایم می‌گفت که او تا سی و دو سالگی نمی‌دانسته رختخواب چیست و در آن نخوابیده و افزود در تابستان با شمعی به سر می‌بردم و در زمستان پوستینی که داشتم به روی خود می‌کشیدم ولی پس از زناشوئی گرفتار رختخواب شدم.

چون کارها همه سپرده به من شد و نامه‌ها و سپردگانی‌ها به نزد من می‌آمد مرا نخست از مسافرخانه به خانه یکی از خویشان خود عنایت الله اصفهانی پسر خواهر زنش و پس از چندی به سرای منور خانم دختر کوچک خود که آن روزها به مصر رفته بود جای داد و من تا روزی که در حیفا بودم در آن خانه ماندم.

چون عبدالبهاء مرا بدان پایه رساند و نوازش کرد و همه چیز را

به من سپرد کار بر من دشوار شد یک دسته دچار شک شدند و افسوس‌های ساختگی می‌خوردند که این جوان سزاوار این همه مهر و نواخت نیست ولی چه باید کرد خدا برای نمودن توانائی خود گاهی سنگ سیاهی را بوسه گاه پادشاهان و سروران می‌کند و بینوائی را در چشم مردم گرمی می‌سازد هر چه هست از اوست مگر آدم جز مثنی خاک بود که فرشتگان را در برابرش به خاک افتادن فرمود.

به همدان که رسیدیم دیدیم بیشتر بهائیان جهودند!! دسته دیگر به نام غم خواری

می گفتند: ای صبحی! کاش به این جا نمی آمدی و آئین و کیش پاکیزه خود را چنانکه آوردی می بردی، تو نمی دانی این ها که در این جا هستند پاکی و آزادی کسانی را که از این جا دورند ندارند. هر کس سخنی می گفت و دوستی و مهرورزی می نمود و دلسوزی می کرد. یکی از دوستان گفت: ماندن در این جا مانند راه رفتن بر روی آئینه است بسیار باید هوشیار بود تا لغزشی دست ندهد و آئینه نشکند. در این میان با مردی به نام اسمعیل آقا آشنا و دوست شدم که از مردم آذربایجان و سرایدار و رازدان عبدالبهاء بود و همه او را گرمی می داشتند و بعد از درگذشت عبدالبهاء هم گلوی خود را برید (ولی نتوانست درست انجام دهد، زود آگاه شدند و درمانش کردند و تا یکی دو سال هم زنده بود) این مرد جز به عبدالبهاء و خواهرش ورقه علیا به دیگران روی خوشی نشان نمی داد و فروتنی نمی کرد. روزی به من گفت: چون این جا ماندی و همدم و رازدار خداوندی ما شدی باید سخنانی به تو بگویم که از این پس اگر چیزی از کسی دیدی دستاویز...

باز می گردیم بر سر قضیه شوقی: چون کار به دست شوقی افتاد و او را از نزدیک شناخت از او برگشت و به راستی و درستی پیرو کیش مسلمانی شد و او نیز دفترها نگاشت. و پس از او میرزا صالح اقتصاد<sup>۱</sup> که در مراغه بهائی شد و با پدر در سر این دین به ستیز برخاست و او را رها و دل شکسته کرد آنگاه دو سه سال به سید اسدالله قمی به راه افتاد و چون به خویهای ناپسندیده شوقی آگاه شد با آن که در راه این کیش رنجها کشیده بود و آوارگی ها دیده و پدر را رنجانده باز به جایگاه نخست خود برگشت و مردی دل آگاه شد و دفتری نیز نوشت. هم چنین دیگران که اگر بخواهیم یک یک نامشان را ببریم دور و دراز خواهد شد.

این ها کسانی بودند که در ایران پیدا شدند و از شوقی رمیده و بی زار گشتند در بیرون از ایران نیز کسانی بودند که کارهای شوقی را نپسندیدند ولی نخواستند در گوشه ای بنشینند و در اندیشه مردم و راهنمایی ایشان نباشند برخاستند و کامهای بلندی در آموزش و پرورش مردمان برداشتند از آنهاست میرزا احمد سهراب.

این دانشمند از مردم اصفهان است در روزگار جوانی از شهر بیرون آمد و چندی در عکا و حیفا بود در روزهایی که عبدالبهاء به امریکا رفت از نزدیکان او و از کسانی بود که سخنانش را به

۱- یکی از همراهان صبحی که درباره اش می گویند: با هم روانه ی قزوین شدیم، میرزا صالح اقتصاد هم که نزد سید اسدالله بود همراه شد. به قزوین رسیدیم و چند روزی آن جا بودیم آنگاه بهائیان قزوین سزاوار چنان دیدند که از قزوین به همدان برویم. هر سه تن روانه همدان شدیم چون به همدان رسیدیم، و دیدیم بیشتر بهائیان جهودند!



زبان انگلیسی ترجمانی می‌کرد و چون عبدالبهاء به حیفا بازگشت و جنگ نخستین جهانی درگرفت در حیفا به فرمان او سرگرم نوشتن نامه‌ها و سخنان او شد و به خط خود دفترهایی از گفتارها و نامه‌های عبدالبهاء آراسته کرد که من آنها را در حیفا دیدم و چون آتش جنگ فرو نشست به فرمان عبدالبهاء بار دیگر به امریکا رفت و در آن جا به کار پرداخت و پیوسته خشنودی استاد و خداوندگار خود را فراهم می‌کرد و جز گسترش دستورهایی که مردم را به مهربانی و خوشی و آسایش و آشتی برساند کامه‌ای نداشت و هم چنان در امریکا می‌بود تا عبدالبهاء درگذشت.



# فصل چهاردهم

بخش دوم

کلامی از برجسته ترین

مبالغان بهائی





کلامی از برجسته‌ترین مبالغان بهائی: نگارنده کواکب الدریه و... میرزا عبدالحسین آواره کتاب: «کواکب الدریه» را پس از خلائی که سوختن «کشف الغطاء» به وجود آورده بود، بنا به دستور و نظر مستقیم عباس افندی در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م، در تاریخ بابیه و مدعیان بهائیت تنظیم و تألیف نمود. میرزا عبدالحسین آواره از مبلغان برگزیده، و مورد توجه خاص زعمای بهائی به شمار می‌رفت.

کتاب «الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه» پس از تصویب نهائی عباس افندی دو جلد نخست آن، به امر ایشان در مصر چاپ و انتشار یافت. جلد اول: در ۵۷۵ صفحه‌ی ۲۵ سطری، با این تذکره که در آخر کتاب مذکور افتاد: «فی یوم الاثنین ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۲ هجریه مطابق ۳ سپتمبر ۱۹۲۳ میلادی به مطبعة السعاده به جوار محافظة مصر». جلد دوم: در ۳۴۷ صفحه، در ۱۳۴۲ هـ - ق، با جواز رسمی چاپ از محفل روحانی بهائیان مصر منتشر گردید.

ولی بعدها، پس از مرگ عباس افندی، و روی کار آمدن شوقی افندی، میرزا عبدالحسین آواره، با تجارب و آگاهی‌هایی که در زمینه‌ی بهائیت به دست آورده بود، ترک بهائیت کرد، و به دین آباد و اجدادی خود (شیعه‌ی اثنی عشری) بازگشت. پس از بازگشت آواره از بهائیت، با نام میرزا عبدالحسین آیتی، کتابی تحت عنوان «کشف الحیل» به نگارش درآورد. که در آن حیل‌های بهائیت را مکشوف ساخت. و از این رو کتاب: «کواکب الدریه» او، که یکی از مهمترین مراجع تاریخ وقایع باب و بهاء به شمار می‌رفت، از طرف شوقی و محافل ملی و محلی بهائیان ایران برخلاف تمام تصریحات و تأییدات عباس افندی در صحت کتاب مذکور، جمع‌آوری، و رسماً از آن سلب اعتبار کردند.

کواکب الدریه  
 فی  
 آثار البهائیه

تألیف حضرت قوی شوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه گذرانیده مورد توجه ذات

مبارک شاهانه گردید برای تشویق و قدردانی از زحماتی که در این راه پیموده‌اند حسب الامر

مراحم ملوکانه را نسبت به جنابعالی ابلاغ می‌کند.

مشتمل بر

کتاب کواکب الدریه

صفحه‌ی عنوان کتاب کواکب الدریه، آبتی که توسط بهائیان چاپ و منتشر شده است.

اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه گذرانیده مورد توجه ذات مبارک شاهانه گردید برای تشویق و قدردانی از زحماتی که در این راه پیموده‌اند حسب الامر مراحم ملوکانه را نسبت به جنابعالی ابلاغ می‌کند.

رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی درگاهی

۲/۵ پ: کتاب ظهور الحق

بازگشت آواره از آن دستگاه و تألیف کشف الحیل بالتبع سلب اعتبار از کتاب کواکب الدریه کرد و احتیاج به تدوین و چاپ اثری دیگر سازگار و وفادار، باقی ماند.

نمی‌دانم در جلد سوم ظهور الحق تألیف میرزا اسدالله مبلغ مازندرانی چه منقصتی یا اشکالی دیده شد که او را از تعقیب کار منصرف ساخت و در ترویج و توزیع و انتشار این کتاب چندان کوششی به کار نرفت.؟! و او را مسموم کردند!

۱- مقاله‌ی: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، نوشته‌ی سید محمد محیط طباطبائی،

مندرج در مجله‌ی «گوهر» شماره‌ی ۲، سال ۴، شماره‌ی مسلسل ۳۸، اردیبهشت ماه ۱۳۵۵.

هَذَا كِتَابُ الْبَيِّنَاتِ بِرَأْسِ الْبَيِّنَاتِ

بسم الله  
 بخشای نگارنده کتاب ظهور الحق  
 در بیان مسلم و مشرک از نوین و شداد و در  
 نقد بیان و نیز در شرح احوال همین و شایع  
 و تفسیر آنکه مندرک است از امور و آراستگاری دوره و تقسیم بخش  
 بترتیب مدف البهای فارسی تعلیم شد تا برای از امور مذکور در این کتاب  
 اول هاشم در مقام مخصوص آن بسوالت توان یافت در این  
 رعایت ترتیب زمانی و یا ترتیب ایامی و یا هر دو  
 اخیری در امور منقول شد و در آثار این بخش  
 نیز تفسیر و تکرار بهشت و جزایز  
 بیانات مندرک از حضرت  
 اقتضای کرد

کتاب الظهور الحق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنِعْمَ الْبَيِّنَاتِ الْبَيِّنَاتِ

صفحه‌ی عنوان و دوم کتاب: «ظهور الحق» مازندرانی مبلغ بهائی است، که توسط بهائیان منتشر شده

است.

## قدم اول

اولین قدمی که در راه مطلوب خویش برداشت قدم مجاهدت و تحقیق بود در کاوش از گفتار و رفتار دیگران چندانکه با کشیش ملکم آمریکائی در یزد الفت و مؤانست نمود بطوریکه مورد ملامت مریدان خود شد و پروا نکرده دوستی را ادامه داد و مباحث بسیاری بیان آورده بالاخره بقدری سخنان کشیش مذکور را ساده و بی مغز شناخت که عاقبت دل ز سخنان او برداخت و یقین کرد که شخص دین خواه بهتر از دیانت اسلامی که جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول و متضمن فلسفه و حکمت و کافل خیر و سعادت است دیانتی را نخواهند جست سپس در مقام مخص از متجددین بر آمده اولین قدم در تجسس از حال مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) طاب ثراه برآمد.

و هر چند نسبت به آن سید بزرگوار نیک بین شد و دانست که سید در رشته اتحاد اسلام و تجدد و قوام آن کار میکند ولی پس از آگاهی بر سیاست مداری او دانست که او برای اسلام و تجدد آن کاری نخواهد ساخت چه گفتیم مصلح مذهبی با مصلح سیاسی دو تا است و بقول مردم با یکدست دو هندوانه نتوان برداشت خصوصاً این دو هندوانه (سیاست و دیانت) که یکی گرد است و دیگری دراز و همان تخالف شکل کافی است برای اسقاط هر دو مجملاً یقین کردم که سید مرحوم بیشتر در خط اصلاحات سیاسی است نه مذهبی و اگر در اصلاحات مذهبی هم قدمی بردارد موفق نخواهد شد چنانکه مدتها در هند کوشید که بین هندو و مسلمان اصلاح دهد و موفق نگشت ولی نیت او قابل تقدیس است و معلوم میدارد که بر روح سیاست و دیانت هر دو آگاه بود مجملاً پس از چندی سری در کلمات میرزا آقاخان کرمانی بردم و انصافاً جز حمله بر مجلسی و علمای اسلام و انتقاد از بهائی و عباس افندی و گاهی فلسفه‌های کهنه یونان و پاره کلمات که اقتباس است و متأسفانه در معرفی گویندگان هم اهمال شد دیگر چیزی نیافتم و در نتیجه دانستم که از اساساً در فکر اصلاحات مذهبی نبوده ایامی چند در فلسفه بیان (کتاب باب) چیزها نوشته و وقتی در تمسخر بکتاب اخبار کلماتی تلفیق کرده و بالاخره راه اصلاحی نشان نداده زیرا اهلیت نداشته و از کلمات مفرده و مرکبه او نیز صرف نظر کردم و همواره مایل بودم که مصلح و مجددی را شناخته باشم که حرارت قلبم را فرو نشاند تا آنکه بامر خوش ظاهر و بد باطن بهائی بر خورد کردم و این قدم دوم است که باید بگویم چرا آمدم و چرا رفتم؟

## قدم دوم وادی مخوف بهائیت

(چرا آمدم و چرا رفتم؟) البته خوانندگان از این عنوان تعجب میکنند پس باید بگویم که

اعتراض بهائیان است که بکرات گفته‌اند چرا آمدی و چرا رفتی؟

گرچه این سؤال مضحک را که مانند چیز بهائیت مضحک است در مجله نمکدان بطور

اجمال چنین جواب گفته‌ام (آنچه شما را یقین بود مرا گمان افتاد لذا آمدم و هر چه شما را گمان نیست مرا یقین شد لذا رفتم با برادر شنیده‌ها آمدم و برادر دیده‌ها رفتم) ولی این مجمل را باید مفصل کرد تا کنایه نفهمان بلید بفهمند بناء براین می‌گویم آمدنم برای این بود که مصلح ایران و اسلام را می‌جستم و رفتم برای آنکه مفسد ایران و اسلام را شناختم اول چیزی که مرا به بهائیت متوجه کرد این جمله از کتاب مستر جکسون امریکائی بود (باب مصلح ایران) بمحض تصادف بدین جمله گمان کردم شمس مقصودم طالع شده و تصور نکردم که محض اغفال و اخذاع ماسرقیان بالاخص ایرانیان آنگونه کلمات استعمال و نشر شده تنها مقصود آنگونه نویسندگان تفرقه و تشتت بین مسلمین است لهذا کلمه مصلح ایران که از دیری در ذهنم خلجان داشت مرا بر کنج کاوی دلالت کرد و باز از بعضی تقریرهای کنت گوینو فرانسوی و مسیو نیکالا و امثال آنها که بعد فهمیدم همه مقالاتشان بقلم مبلغین بهائی بوده و نظر بمقاصدی که در شرق دارند آنها را در طی تألیفات خود گنجانیده‌اند فکر تقویت شد و بر تحقیق مصمم گشتم. آنروز حالت من مانند حالت امروز برخی از جوانان کم اطلاع بود که شیفته و فریفته غریبان شده هر گفتار را بدون اینکه بفهمند چه حيله در زیر پرده آن مکنون است همین که منسوب بغریبان شد می‌پذیرند عیناً بر آن رویه بودم. مجملاً از طرفی دلباختگی تمدن و راستگویی و علم و صنعت غریبان و از طرفی مالیخولیای اصلاحات مذهبی که باید در اسلام جاری شود این دو فکر مراسوق داد بتحقیق در امر بهائی و بلادرنک از یکنفر زردشتی که شنیده بودم بهائی است کتاب خواستم و او بعضی کتب حضرات را بمن داد مانند فرائد و ایفان و هفت وادی ولی مطالعه این کتب بقدر ذره در من تأثیر نکرده بیشتر امر بهائی را در نظرم موهون ساخت فقط چیزی که شد این بود که بر حسب بیخیالی و سادگی خودم کتب مذکوره را بشیخ حسین پیشنماز ولد حاج عبدالغفار یزدی که تازه دو سه سالی بود از نجف آمده و در تفت به امام جماعت منصوب شده بود ارائه دادم و مباحثاتی بمیان آوردم تا در نتیجه تبادل افکار مقاومتی بسزا کرده کتب مذکوره را جواب بنویسیم ولی شیخ مذکور بر اثر رقابت محلی که مایل بود حیثیات مرا از میان برده مسجد و موقوفات متصرفی مرا تصرف کند در خلوت دم از ملایمت زد و در غیاب من بر منبر برآمده مرا بمذهب بهائی نسبت داد و از آن پس هر چه من دفاع کردم مؤثر نیفتاد و خواهی نخواهی مرا از محیط اسلام دور و بمحیط بهائی نزدیک ساخت زیرا هر چه مسلمین قفائی زدند بهائیان آغوش گشودند و بالاخره کار من بمهاجرت کشید و در همه جا بهائیان استقبالهای شایان کردند و مرا محکم در آغوش محبت گرفتند.

### قدم سوم

در محرم ۱۳۲۰ هجری نگارنده برادر هیاهوی مردم از تفت هجرت نمود در حالتیکه



بقدری از بابت و بهائیت بی خبر بود که حتی اسامی رؤسا را نمیدانست فقط اسم باب و بهائی شنیده بود و نمیدانست بین آنها دو چه نسبت بوده و هرکدام از اهل کجا و چه داعیه داشته‌اند و نه تنها من بلکه همه مردم ایران و سایر نقاط چنین بوده و هستند.

حتی خود بهائیان از حقایق تاریخی این امر بی خبرند و مخالفت ایشان با ارباب اطلاع بر اثر همان بی خبری. باری اول کسی را که در یزد ملاقات کردم حاجی میرزا محمدتقی شیرازی بود و بعداً دریافتم که او پسر خالوی سیدباب بوده. این سید را در سنی متجاوز از هشتاد سال دیدم و اول چیزی که بمن نشان داد عکس قلمی باب بود که کپیه آن در اول کتاب طبع شد و چون از داعیه‌اش پرسیدم عیناً همان حرف مستر جکسون را گفت (مصلح ایران و اسلام) گفتم میگویند او ادعای بالاستقلال دارد خود را مهدی میدانند احکام جدید آورده بناء کرد قسم یاد کردن که اینها همه تهمت و افتراست برخاست و چند کتاب از آثار باب آورد و عبارتی نشان داد که در شرح کوثر است مبنی بر اینکه قائمیت فرزند امام حسن عسگری را تصدیق دارد حتی نواب اربعه را تصدیق دارد و هرکس منکر باشد کافر است علیه لعنة الله علیه غضب الله علیه سخط الله الی آخر.

فکر من تقویت شد که معلوم است مردم بیخبرند و او دین تازه نیاورده و شاید اصلاحات لوتری را در نظر داشته که بعضی از نویسندگان اروپا بلفظ مصلح او را معرفی کرده‌اند.

پس از چند روز از یزد باردکان سفر کردم در حالتیکه تمام مایملک و لوازم زندگانی من از باغ و خانه و اثاثیه و املاک موقوفه خصوصاً و عمومی در تفت است و خودم با توشه مختصری حرکت کرده‌ام. در اردکان در منزل عبدالحسین منقل ساز دیدم مادر و زنش که از همان اول مرا یک بابی تمام عیار تصور نموده و بی پروا نزد من آمد و شد میگردند حرفهای دیگری میزنند که گویا نمازی غیر از اسلام و احکامی جز احکام اسلام در دست دارند و بویهای دیگری هم استشمام میشود ولی عبادالحسین بزودی دریافت که من بی خبر و مبتدی هستم و باصطلاح خودشان مطلب را در پرده حکمت و بقول من در پرده دروغ و حيله مستور ساخت سپس به اردستان اصفهان آمدم بایبهای اردستان مرا مانند یک مهاجر بهائی پذیرفتند و بعد دانستم که از یزد از طرف حاج میرزا محمدتقی شیرازی مذکور سفارش کتبی یا تلگرافی شده در آنجا هم پس از یکی دو روز فهمیدند که من از قضایای بی اطلاع و کج‌دار و مریز با من صحبت میکردند که بقول خودشان بی حکمتی نشود و من از ایشان رمیده نگردم. از هماندم حس کردم اگر بخواهم حقیقه از اسرار کار خبردار شوم باید خیلی ستار باشم و از هیچ سخنی تعجب نکنم و هیچگونه غلطی را که در کلماتشان می‌بینم اظهار ندارم بر اثر این رویه با بیان اردستان از بیان عقائد مذهبی

خود تا آنجا که ممکن بود دریغ نمیداشتند ولی باز هم میفهمیدم که خیلی حرفها در پرده است که باید پس از چندین سال و ماه متدرجاً قابل شوم و دریافت کنم! در اردستان مختصری از احکام کتاب و تاریخ بهائیت آگاهی یافتم و تا آن درجه دانستم که میرزا حسینعلی و پسرش اگر هم مقاصد دیگری دارند اغراض خود را بصورت مذهب جدید و احکام تازه در آورده‌اند و در نتیجه از صورت اصلاح اسلامی خارجی ولی باید عمقاً فهمید که چه منظوری در زیر پرده دارند؟ و چه شده که باب و بها اعداد را بر نوزده قرار داده و یک تقسیمات بسیار بی معنی برای سال و ماه قائل شده سال را بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز قرار داده‌اند و از این قبیل بسیار است که در موقع خود دانسته خواهد شد. در اردستان از پرده پوشی و همراهی و ملایمت و لینت عریکه خود این استفاده را کردیم که خانواده فتح اعظم بر بهائی بودن ما یقین کرده از طرفی محرم خود ساخته میرزا نورالدین هشت ساله و میرزا فتح الله ۲ ساله شان را با چند طفل دیگر برای تعلیم و تعلم بما سپردند و از طرفی عباس افندی توصیف کاملی از بنده نوشته صدور لوح او را برای تشویق من تقاضا کردند و اینست اولین لوحی که در اردستان از اثر قلم عبدالبهاء بمن رسیده.

هو الله

ای سمی عبدالبها تو عبدالحسینی و من عبدالبها، این هر دو یک عنوان است و این عنوان آیت تقدیس در ملکوت رحمان زیرا عبودیت جمالی مبارک<sup>۱</sup> نور جبین مبین است و زینت حقایق مقدسه اعلاعلیین، پس تونیز باید مانند عبدالبهاء در هر دمی در دام بلائی افتی و در هر نفسی اسیر نفسی گردی این دلیل برقبول در درگاه رب غفور است. چون رو از غیر حق بتافتی از تفت خروج یافتی الخ.

لازم نیست. بگویم در حق کسیکه بناء هست اول مخرب مذهب او باشد و در حق کسیکه بناء هست پسرش شوقی افندی ابلیس ولعین و کرم معین و بالاخره الفاضلی که خود لایق آنست و دشنامهای خنده‌آوری که حاکی از کمال غضب است و بقول مردم دلیل بر جر زدن است درباره اش بنویسد (چنانکه عین لوحش را در این کتاب خواهید خواند) در حق همچو شخص چنین عبارات در چنان موقعی که هنوز وجهاً من الوجوه عقیده اش معلوم نشده و دو سه ماهی است دست طبیعت و رفتار بعضی بیفکران او را محیط اسلام بمحیط بهائی انداخته تا چه اندازه غفلت و جهل صاحب لوحرا میرساند. زیرا سنی عبدالبهاء بودن و باعباس افندی یک عنوان پیدا کردن اگرچه در نظر تمام مسلمین و مسیحیان و سایر ملل کمال توهین و تنزل است ولی در نظر نویسنده لوح اعطای اعلی المقامات است چنانکه در مدت ۱۸ سال عموم بهائیان این لوح و

امثال آنرا که بمراتب بیشتر و بالاتر هم در حقم قائل شده همه را بهمین نظر میدیدند و اعلی رتبه که پس از عبدالبهاء در حق کسی قائل نبودند در حقم قائل بودند. (و روحی لتراب اقدامک الاطهر الانور فداء) بمن مینوشتند و شاید صدها از آنگونه مراسلات که از طرف محافل و بزرگان بهائی بمن رسیده هنوز موجود دارم. خلاصه این استفاده را ما از دولت سرخاندان فتح اعظم و از برکت تدریس آقای نورالدین خان فتح اعظمی حاصل کردیم پس از ششماه اقامت در اردستان ناگاه کوکب اقبالم طالع شد و دو مبلغ میرز بهائی یکی از پی دیگری بآردستان نزول اجلال فرمودند و من بنده بی خبر را تا حدی از حقائق بهائیت خبردار کردند اول میرزا محمود دوغ آبادی مشهور بفاضل فروغی که در آنروز مهمتر از او کسی نبود و او را کره نار میگفتند و ثانی میرزا محمدتقی ابهری «ابن ابهر» که جزو ایادی اربعه امریه بود (پدر دکتر عبدالرحیم ایادی) که چندی شاگرد درس تبلیغ من بوده و من او را تا بیروت برای تحصیل بردم و قصه‌ها از او دارم مجملاً ورود این دو مبلغ که فاصله بین ورودشان بیش از دوماه نبود ابواب کثیره بر روی من مفتوح ساخت و فیوضاتی که از ایشان حاصل شد اطلاعات ذیل بود که بطور فهرست اشاره میشود

۱ - الوهیت میرزا حسینعلی بهاء اما نه بطور وحدت که منحصر فرد باشد بلکه بطور وراثت که او خدا بوده و بعد از خودش عبدالبهاء پسرش خدا شده و امروز هم سرأ بلکه جهراً همان الوهیت را در شوقی افندی قائلند بشهادت اشعار یکی از مبلغین که شاید عین آنرا نشر کنیم و بدون شبهه این بالوارثه مادام که نامی از بهائیت هست در خاندان بهاء خواهد بود منتهی بهمه کس نمیگویند و هرکسی را محرم نمیدانند که پرده از این الوهیت با شرافت ادر حضورش بردارند.

۲ - پیشنهادی بهائی بنماز عجیب و غریب و زیارت نامه عیجبت تر که بند و زنجیر صحت عبارت را از آن برداشته‌اند بهمت این دو مبلغ عاقل! در آنجا مجری شد و دانستیم اینکه نماز جماعت را قدغن کرده‌اند برای اسلام است و خودشات بنوعهای دیگری که هر بیننده بر آن خواهد خندید مجری میدارند و بالاخره آخوند بازبها تعزیه گردانیها نوحه خوانیها روضه خوانیها بصورت دیگر در میانشان متداول است و مجری اعظم آن این دو مبلغ بودند و رسواتر از آنها میرزا قابل از اهل آباده بود که روحیات بهائی را آنطور که هست نشان داد و دانستم که همه مطلبها ایست که آخوند مسلمان کاره نباشد و آخوند بهائی جای آنرا بگیرد منتها آنجا از فضائل یکدسته پیشوایان مقدس روحانی و عالم سخن میرفت اینجا از فضائل یکدسته مردمان بدنام و بدعملی سخن می‌رود که اعمال زشتشان از محله عربهای طهران گرفته تا بغداد و اسالامبول و عکا و حیفا و قبریس را پر کرده و دسائس سیاسی ایشان و خیانات وطنی آنها شرق و غرب را فراگرفته و هر دم بوسیله مبلغین از آن اعمال زشت پرده پوشی میشود و حمل بر صحت می‌گردد

که هرچه را مظهر امر مرتکب شود آن عین صواب است!!!

۳- روح و سر معاشرت مبلغین با زنان بهائی (ولی زن‌های جوان) بهمت فروغی و ابن بهر هر دو واحداً بعد واحد عرض اندام نمود منتها باسم اینکه چون حکمت اقتضاء ندارد که عمومی باشد فقط باید زنها در مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زیارت کنند و از وجود او متبرک گردند و این قضیه در یزد بقسمی علنی شده و کار را خراب کرده بود که خویش و بیگانه حتی فراشهای حکومتی مطلب را تشخیص داده بالمآل مسلمین غیور طاقت نیاورده در سنه ۱۳۲۲ قمری آغاز بلوی و شورش کردند و واقع شد آنچه که احدی جز خود بهائیان عهده‌دار گناه آن در دنیا و عقبی نبوده و نخواهد بود. در اینجا حرف بسیار است که اگر کلمه از آن اظهار شود باز میگویند دشنام داده و افتراء زده. بعلاوه هرچه باشد بهائیهها هموطن مایند. منتها فریب شیاطین جن و انس خورده‌اند و بقدر امکان باید از کشف امور مستهجنه شان صرف نموده از مطالب لازمه سخن گفت و از گفتار نالازم گذشت. لذا همینقدر میگویم که بعدها خودم جای فروغی و ایادی را گرفته‌ام و حتی در هر نقطه وارد شده‌ام بهائیان گفته‌اند که احتراماتی که در حق تو منظور شد بیش از احتراماتی بود که در حق ایادی و فروغی منظور میشد لذا کسی را نرسد که بگوید باطن اعمال مبلغهای مذکور بر تو پوشیده است و تو اشتباه کرده بلکه اعمال تمام مبلغین بهائی و سر جذبه و شور زنان بهائی در حضور مبلغ و روح مجالس درس اخلاق و تبلیغ کلا بر من مکشوف است و در هیچ نقطه نبوده است که بمعرض آزمایش در نیاید و بالاخره رفتار اهل بها و مبلغین ایشان خوب یا بد قابل هیچگونه محملی نیست که تصور شود فلان قضیه بی‌رضای رؤسا واقع شده یا فلان رفتار خود سرانه بوده بلکه هرچه بوده و هست در ساحت رؤسا مکشوف و معلوم و بر طبق رضای ایشان بوده و هست نهایت هرکس زیاد پرده دری کرده طرف نصیحت رؤسا شده که حکمت کنید- یعنی مطالب را محرمانه انجام دهید! و عجب در اینست که بلوای یزدی که نتیجه زشتکاریهای بهائیان از طرفی و دسائس سیاسی از طرفی بوده (در عهد حکومت جلال الدوله) یک همچو قضیه را صرف مذهبی قلمداد کرده حتی حاج محمد طاهر مال میری بی‌سواد را بر تألیف کتابی و ادار کرده‌اند که عیناً مانند کتاب جوهری راجع به حوادثی است که قطعی الوقوع و مقدس بوده اما این کتاب متضمن یک سلسله حرفهای ضعیف و بی‌حقیقت است که بتصنع نوشته شده و روحیات آن را تقدیس مقدس بود، و همان کتاب وسیله دست مبلغین که تغزیه گردان و روضه‌خوان بهائیند شده!

اینک از صورت تلگراف اتابک اعظم بحکومت یزد که ذیلاً درج میشود بسیاری از امور مکشوف میگردد و مخصوصاً بخوبی فهمیده میشود که دستهای سری این فتن را ایجاد میکرده و بهائیان را بسمت اجانب سوق میداده و دولت از این حیث نگران بوده.

صورت تلگراف  
اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از صاحب قرانیه به یزد					
اطلاعات		تاریخ اصل مطلب		عدد کلمات	
نمره	روز	ساعت	روز	روز	جواب المثنی
۱۳۲۰	روز	ساعت	روز	روز	صورت است

حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد امجد والا آقای جلال الدوله که حکمران یزد دام اقباله الوالا تلگراف دایر بمسئله واقعه رسیده بعرض خاکپای مبارک همایونی روحنافداه رساندم میفرمایند در این مسئله مکرر تلگراف کرده‌اید و جواب داده شده است و از اینها گذشته این مسئله یکی از مسائل مسلمه جزو تکالیف حکومت است که نباید بگذارید کسی بکسی بهر اسم و رسم و عنوان که باشد تعدی و زیادتی کند تا چه رسد بقتل و غارت و آتش زدن و غیره که تمام اینها خلاف نظم و امنیت و آسایش مملکت است و هر کس مرتکب و محرک است باید تنبیه شدید نمائید تلگرافی هم بعلماء حسب الامر نوشته شده است زود برسائند و بهر شکل و هر تدبیر هست جلوگیری نمائید و مخصوصاً دقت داشته باشید که بخارجه‌ها از قبیل اجزای تگرافخانه انگلیس و وکیل التجاره روس و غیره آسیبی نرسد کفایت و درایت و کاردانی و جرئت و جلادت حکام با احتشام خاصه منتسبان خانه سلطنت در همچو موقع باید معلوم شود با کمال قدرت حرکت کنید و از احدی وحشت نداشته باشید و گوش به بعضی مزخرفات ندهید دولت از نظم مملکت خودش نخواهد گذشت و اگر امتداد پیدا کند فوراً اردوئی سواره از قزاق و غیره فرستاده خواهد شد که سزا و جزلی این مردم شریر هرزه را بدهد تا عبرت آیندگان بشود البته اختیار تامه دارید که هر چه صلاح است بکنید تعجب است که صدور این احکام را نسبت بعلمای عتبات عالیات میدهند که از آنجا اظهار شده است و حال آنکه الان تلگراف از خود آقایان آنجا داشتم که روحشان از این مسائل خبر ندارد و نوشته‌اند که باید این کاغذها ساخته‌گی باشد خلاصه شما بتکلیف خودتان که حفظ نظم است درکمال جد و جهد عمل نمائید

اتابک اعظم



## اخبار تلگرافخانه مبارکه یزد

بواسطه تلگرافخانه	جگرفته شد	گیرنده مطلب
بتاریخ ۳ شهریور بیع الثانی ساعت دقیقه	توشقان‌نیل	سنه ۱۳۲۰

## اخبار تلگرافخانه

مقصود از درج صورت این تلگراف آنکه معلوم شود دولت ایران هیچوقت اجازه بقتل کسی نداده یعنی از زمان مظفرالدین شاه باین طرف همواره دولت حافظ و حارس بهائیان بوده معهدا در همان قضیه یزداگر کسی مراجعه باقوال شفاهی و مندرجات کتاب حاج محمد طاهر (تاریخ شهداء یزدا!) نماید می‌بیند چه نسبت‌های بی‌مورد بدولت ایران و علمای اسلام داده‌اند در حالتیکه از تلگراف مذکور که اصل آن در ورقه چاپی دولتی نزد نگارنده ضبط است معلوم میشود دولت تا چه اندازه مراقبت کرده و علمای اسلام تا چه حد بی‌طرفی نموده‌اند و حتی همه یاد دارند که مرحوم آیه الله آقای آقامیر سیدعلی حایری اعلی الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مرحوم را از بابی گُشی منع کردند معهدا بهائیان چون محرک خارجی داشتند همه اقدامات دولت و علماء را کان لم یکن انگاشته گاهی به قونسول خانه روس و انگلیس در یزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه بدست اجانب دهند اصدار دهند شاید از این باب بهانه بدست اجانب افتد فلعله الله علی القوم المفسدین خلاصه مقصود این بود که بهائیان در آن حادثه و سایر حوادث جز فتنه و فساد منظوری نداشته و ندارند از اولی که محمود فروغی و تقی ابهری از طرف عباس افندی مأمور یزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه‌هایی که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائی برپا کردند و بعداً باسم تبلیغ میخواستند زنان مسلمین را هم آلوده سازند تا موقع بروز بلوی و بعد از فرو نشستن آتش فتنه در همه موارد آلت بودند بعضی فهمیده و بعضی نفهمیده و الیوم یکون بمثل ماقد کان واللّه یحرسنا من هذه التبعة الشیطان و عجبر از همه تناقض گوئی بهائیان بود که از طرفی هر جا نشستند گفتند اتابک اعظم از ماست و چون آتش فتنه بلند شد گفتند فتنه‌ها زیر سر اتابک است و گفته است بایها لوس شده‌اند باید آنها را کشت و نظیر این حرف را در حق جلال الدوله گفتند از طرفی انتشار دادند که او تصدیق کرده از طرفی گفتند اساس بابی گُشی را خودش برپا کرده است!!!

## قدم چهارم

در سال ۱۳۲۱ پیش از آنکه بلوای یزد رخ دهد من با یکنفر بهائی زادگان متعصب اردستان پس از آنکه هشتماه بود در آنجا بودم بسمت کمره گلپایگان و همدان و کردستان حرکت کردیم و آن بهائی زاده کسی است که همواره مبلغ تراش بوده چون خودش خط و سواد صحیحی

ندارد و از قوه ناطقه و قریحه ادبی بکلی بی بهره است و همیشه در این حسرت و هوس بوده که کاش من هم میتوانستم فروغی و ایادی عصر باشم از عوض آنکه خودش چنان باشد چنین است که سعی میکند غاشیه بردار یک نوچه مبلغ گردد اول مبلغی را که پرواز داد من (آواره) بود و پس از آنکه آواره مقام فروغی و ایادی را حاصل کرد او رفت بسراغ آخوند ملاسدالله مازندرانی که امروزه بفاضل مازندرانی مشهور است و میدانی خالی دیده اعظم مبلغ شده تاخت و تازی بسزا مینماید در حالتیکه این آدم که دو جلد دوم با تحلیل نامش بردیم هرگز از اهل هیچ مذهبی نبوده (سوابق این آدم از زمان آخوندیش در مدرسه مادر شاه و بابی شدنش و به کربلا رفتنش بقصد مرحوم آیه الله خراسانی و گرفتار شدن او و سید اردستانی همه نزد من است) باری سید مذکور با من همراه شد و یک دوره سیاحتی در نقاط مذکور نموده ضمناً مبتلاً باقسام بلا یا شدیم زیرا خبر بلوای یزد و اصفهان در عراق بما رسید و اهالی عراق هم در صدد بابی گشتی برآمدند و ما خائفاً بتربق رفتیم به همدان. در آنجا نیز یهودیهای بابی بقسمی ترسیده بودند که هریک در سوراخی خزیده و خیانات متواتره خود را فراموش کرده در صدد علاج بودند که راه نجاتی بیابند و شاید هر کدامشان با مسلمی روبرو میشدند صد هزار لعن به بهاء و بهائیان میکردند و خود را نجات میدادند مجملاً بازار تبلیغ ما هم بر رغم میل و تصور آن سید اردستانی رونقی نگرفت و خود ما هم هر دو مریض شده بطهران حرکت کردیم.

در سال ۱۳۲۲ با سید مذکور وارد طهران شدیم و در همان ایام بایبهای فراری از یزد و اصفهان بطهران آمده هریک در کاروانسر خرابه و یا منازل بعضی از زردشتیات و کلیمیان میخزیدند. اغلب بهائینی که بعداً در ادارات پست و انبار بخیانیت پرداختند خصوصاً آنها که در اختلاسات انبار داخل بوده و در این دوره از برکت قوانین جاریه مشتشان باز شد و تحت محاکمه و محبس رفتند همان فراریهای از ولایات بودند که در وطن خود آلت خیانت وطنی و ناموسی و مذهبی شده بودند و فسادهایی بر پا کرده بودند و مصداق این شعر شده.

صد گردبلا و فتنه انگیزخته و آنکه زمین کار بگریخته

بعد که بطهران آمدند مدتی گرسنه و سرگردان مانده باز با همان دستهای سری که از ابتداء بر خیانت وطنی و مذهبی شان گماشته بود وارد ادارات شده فوری صورت خیانت خود را تغییر داده بسرقت و اختلاس پرداخته موجبات ضرر دولت و ملت را فراهم ساختند.

اما من در همان سفر طهرانم عمامه را بکلاه مبدل کرده پس از هشت نه ماه که مریض و بیکار مانده بودم برای اعاشه خود که نهایت احتیاج را بدان داشتم وارد اداره راه شوسه انزلی طهران شده یکسال تحت مدیریت مرحوم سید اسدالله باقراف کار کرده از حقوق خود مقداری ذخیره نموده در اواخر ۱۳۲۴ تا اواسط ۱۳۲۵ از راه روسیه و استانبول سفری به عکا کردم در

ابتدای ورود به بادکوبه از حاج قلندر همدانی و دخترهای ترکی که نزد او آمد و شد نمود استفاده تبلیغی میکردند! امور غیر مقدسه دیدم که مانند ارستان باز روزنه از آگاهی باز شد ولی چون هنوز افندی را ندیده بودم همه را حمل بصحت میکردم و آگاهی کامل در سفر سوم بادکوبه بود که بشرح آن میرسیم و عکس ذیل یادگار آن سفر است و مخصوصاً راجع بزنی که در جوار آواره نشسته و از رشت تا بادکوبه برای استفاده تبلیغی مسافرت نموده و اشعار عجیبه او بخط خودش موجود است قصه افسانه مانندی دارم که برای محل لزوم میگذارم.



میرزا عبدالحسین آواره، مؤلف کتاب: کواکب الدرّیه و کشف الحیل

غرض از خلاصه مسافرتم به عکا آن بود که بینم چه مزایائی در وجود عبدالبهاست؟ و آیا آنچه در مرده و ابتاع و مبلغین او دیده میشود از حيله و خدعه و فسق و دورنگی و مغالطه در صحبت و امثالها منشأش وجود خود اوست یا او مقدس است و اینها از خصایص بشریت است؟ اما متأسفانه در سفر اول هیچ نفهمیدم زیرا هفده روز بیشتر مرا و خواجه ربیع کاشانی یهودی را اجازه توقف نداده تا رفتیم چشم و گوش باز کنیم فرمان کوچ دادند و مخصوصاً در آن ایام بعدرهایی متشبث بودند که عثمانیان آقا را در فشار گذاشته‌اند و مراقب گماشته‌اند که از شهر بیرون نرود و با کسی معاشرت نکند و بعد فهمیدم که این حرفها هم قسمت عمده‌اش دروغ و

حیله بود مجملأً بدان معاذیر کسی را چندان نمی پذیرفت بعلاوه در تمام عمرش رویه را براین قرار داده بود که احدی را اجازه و مجال سؤال نداده هر کس در حضورش میرفت بایستی گوش باشد مگر بقول خودشان اغیار که نوعاً معاشریشان عادی بود آنهم در حضور احباب نبود و مجلس احباب و اغیار از هم مجزا و برای عادی بودن او همین بس است که احدی از اغیار از اثر بیانات او منجذب نشد یعنی خود عباس افندی در عمرش نتوانست احدی را تبلیغ کند و هر چه تبلیغ میکردند مبلغین او دور را دور بقوه و حیله و شایعات بی اساس پابندش میساختند و گرنه خود افندی در قبال اغیار جز موافقت کاری نداشت و حتی شایعات را منکر شده همیشه میگفت ما ادعائی نداریم و حتی وانمود میگردد که ایرانیانی که میآیند از اقارب و آشنایان مایند و گاهی میگفت اینها مستأجرین املاک مایند و اعراب عکا او را خیلی ملاک تصور نموده پولهایی که باو میرسد و قسمتی از آن هم بعنوان حق السکوت بقاضی و مفتی میخرانید وانمود میکرد که از اجازه و حاصل املاک ماست!!

خلاصه در مدت ۱۷ روز که چند جلسه فقط آقا را میدیدیم بر صندلی نشسته تنها بقاضی رفته یک مشت حرف بی سر و ته بطور قصه خوانی میگوید و از طرفی سعید اعمی عرب قاری مشهور عکا را اجرت میدهد که هر روز در محضرش قرآن تلاوت کند تا مردم نگویند او مسلمان نیست باچنین حالاتی چه میشود فهمید؟

بدیهی است انسان بهمان حال که آمده برمیگردد و بمفاد (الامور مرهونه باوقاتها) کشف حقایق بسفر دوم و سوم موکول میشود - زیرا نه من هنوز آنقدر محرم بودم که بتوانم از اسرار امر سخنی بمیان آرم نه آنها کسی را مجال صحبت میدادند تا از در استدلال چیزهایی بگوید و بشنود چه جای اینکه غلط کاریها را باز گوید و اعتراض بنماید. بدون کشف امری هم نمیتوان بصرف ظن و گمان حرفی زد و نسبتی داد لهذا بهمان حالت حیرتی که در ایران بودم به ایران برگشتم. اینجاست که سؤال بهائیان یا کسانی که از حنجره آنان این اعتراض را کرده اند (که چرا آواره زودتر برفساد مطلب آگاه نشده بیرون نیامد و بقای خود را در حوزه بهائیت تا ۱۸ سال طول داد؟) جوابش بیرون میآید و فهمیده میشود که سوسپته فساد را که هر امرش در زیر چندین پرده است باین زودی نمیتوان کشف کرد خصوصاً با آن آب و تابهایی که حضرات بهائی بمطلب میدهند و با آن کلمات خوش ظاهری که برای پوشاندن حقیقت هر روز نشر میکنند بدیهی است کشف اسرار و حیل آن مرور زمان لازم دارد و پس از کشف هم برای نشرش موقع مناسب لازم دارد بالجمله بایران برگشتم و هر کس از بهائیها سئوالی کرد جوابهای مبهمی دادم (برای اینکه خصومتی احداث نشود چه آنها را شناخته بودم که در حفظ اوهام خود بسیار متعصب هستند خلاصه کسانی که انتظار دارند این شخص با حالی خراب از عکا برگردد و بگوید هر چه میگفتید



دروغ است) بدیهی است همینکه دیدند دشنامی نداد امیدوار شده میگویند خوب میشود چنانکه گفتند و منجمله حاجی امین در مجلس گفت حضرت آواره الحمدلله خوب برگشته و حالا دیگر باید احباب از ایشان مطمئن شده از وجودشان استفاده نمایند. هشت سال گذشت که گاهی مبلغ سیار بودم و گاهی ساکن. در موقع سیر و حرکت چون خودشان پیشنهاد سفر داده بودند با هر گدا بازی است خرجی سفری بدهند در موقع سکون هم نه آنان میدادند نه من می‌طلبیدم. از این جمله هم منظورم اینست که نمک‌شناسی خود را که حضرات برخم میکشند بگویم.

این چه نمک‌شناسی است که جمعی بقلم و قدم یکنفر احتیاج داشته او را برنج سفر و حضر وا داشته‌اند و به هر کار دیگر دست می‌زده صد دینار عایدی داشته و اینان نیم شاهی باو داده‌اند (چنانکه حالت این چند ساله‌ام شاهد آن مدعاست) اکنون که نخواستہ است آن خدمت را ادامه دهد و خواسته است عملیات سری حضرات را یکی از هزار و اندکی از بسیار تا آنجا که محیط اجازه می‌دهد نشر کند تعبیر به نمک‌شناسی نمایند؟!!

اینهم بماند ولو ما را نمک‌شناس بگویند باکی نیست بحمدالله ما نزد خود و وجدان و خدای خود رو سفیدیم که در راه مرام خود نه ساخت و ساز بهائیت از هستی گذشتیم عمری زحمت کشیدیم از مال خود صرف کردیم از مال دیگران هم که اجرت میدادند صرف کردیم ولی در همه احوال نظر بمقصد اصلی خود داشته مادیات را ابدأ دخالت نداده و نمیدهیم و کفی بالله شهیداً.

### قدم ششم

در آن هشت سال یعنی از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲ یکطرف مشروطه ایران بر خلاف نبوت عباس افندی قوت گرفت و برقرار شد و چنانکه در جلد اول اشاره شد افتضاح عجیبی برای لوح افندی حاصل گشت که خبر داده بود محمدعلی شاه قاجار سلطان عادل و منصوص کتاب اقدس است و مشروطه بی اساس است و احباب باید خادم صادق قاجاریه باشند الی آخر ما قال واصل آن لوح چنانکه ذکر شد نزد من است و حاملش هم خودم بودم و آن بود که مشروطه فاسد گشت از طرفی هم مشروطه عثمانی استقرار یافت و تغییر آن رژیم بنفع افندی تمام گشت که آزاد شد و فوری به اروپا و امریکا سفر کرد و اگر چه این قضایا بالذات پای خروسی رانشان میدهد ولی چیزهای مهمتری است در آلت سیاسی بودن افندی که اینها نزد آن کوچک است و ما میل نداریم در آن قضایا بحث کنیم مگر اندکی از آن مواردی که در مطالب خود ما دخالت دارد آنهم خیلی سر بسته و مختصر. اکنون بدین لوح که در ابتدای مشروطیت ایران صادر شده بنگرید تا برآنچه عرض شده و میشود پی‌برید.



## لوح عباس افندی

طهران حضرت ایادی امرالله حضرت علی قبل اکبر<sup>۱</sup> علیه بهاء الله الابهی (هو الله) ای منادی پیمان نامه‌ئی که به جناب منشادی<sup>۲</sup> مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و بدقت تمام مطالعه شد... از انقلاب ارض طا<sup>۳</sup> مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد<sup>۴</sup> و راحت جان حاصل شود و سلامت و جدان رخ بنماید سرین سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفان ایران به نورانیت عدالت شهریاری<sup>۵</sup> روشن و تابان گردد محزون میباشند مگر مگردید جمیع یاران آلهی ربه اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی بسریر تا جداری دلالت نمائید زیرا بنص قاطع آلهی<sup>۶</sup> مکلف برآند. زنهار زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احیاء مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه‌ئی برآند... از قرار مسموع بعضی از بیانیها یعنی تابعین میرزایحی (ازل) در امور در محافل و مجالس ذکر بهائیان مینمایند که آنان را نیز در امور سیاسیه‌رائی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانیها خصم الدبهاثیانند...

باری گوش باین حرفها مدهید... و شب و روز بجان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تصرع و زاری فرمائید تا اعلیحضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری واضح و مشهور ولی نو هوسانی چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیئات هیئات این چه نادانی است و این چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید با عدل توأم باشد اعلیحضرت

۱- یعنی ملاعلی اکبر شه میرزادی که در نظر او حضرت دو بل است!

۲- حاجی سید تقی از اهل منشادیزد سید گدائی بود که افندی او را راپرت چی خود ساخته بود شریک این کمپانی شده بود.

۳- زمین طهران .

۴- آیا هر انقلابی عاقبت مبدل بسکوت نمیشود؟ این غیب گوئی مانند آنست که کسی بگوید این باران شدید بالاخره می ایستد!

۵- محمد علی شاه قاجار

۶- گفته بهاء منظور است که آنهم نصی در میان نیست! و دروغ محض است.

شهریاری الحمدلله شخص مجربند و عدل و مصور عقل مجسم و حلم مشخص در این صورت باید عموم بخیرخواهی قیام نمایند و بآنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نمایند رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شده و بخط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت، آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه ارسال میشود به عموم ناس بنمائید که مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله با وضع عبارت مرقوم گردیده..والسلام علی من اتبع الهدی ۱۱ ج ۱  
سنه ۱۳۲۵ ع

### توضیحات

۱ - هرکسی از امثال این الواح میفهمد که عبدالبهاء آلت سیاست بوده متنها بصورت دورویی و تذبذب. اگر آلت سیاست نبود رساله سیاسی نمی‌نوشت و اگر آلت سیاست نبود دستور به مریدان خود نمیداد که مطیع کدام مرکز باشید نهایت خودتان دخالت نکرده آلت صرف باشید تا فرمانفرمایان از شما راضی باشند.

۲ - مانند آفتاب روشن است که محمد علی میرزای قاجار را با آنهمه مفسدی که متصدی شد عدل مصور و عقل مجسم خواندن از یک شخص روحانی و حقیقت خواه دور و گفتار آدمی متملق و پوچی است! چه شد قاجاریه که قاتل بهائیان بودند یکدفعه طرف توجه افندی شدند؟ آری این بدستور روسهای تزاری بود که در آنموقع قافیه پرداز و مشرق‌الاذکار ساز حضرات بودند چنانکه بالاخره بر همه ثابت شد که محمد علی میرزا با روسها بست و بست داشت

۳ - در عبارات این لوح هم جمله‌های عجیب هست مانند اینکه یک نسخه از رساله سیاسیه ارسال شد به عموم ناس بنمائید! گویا ایادی هم از سراب معجزات بهاء بهره داشته؟ که یک نسخه را به عموم ناس (همه خلق دنیا) میتوانسته است بنماید!

۴ - نسبتهایی که به اهل بیان میدهد همه برای تخدیش اذهان است که بمجرد بروز فسادی از حضرات بتوانند بگویند این بابی هست ولی بهائی نیست و شرح اینگونه نعلهای واژگونه و تقلبات عجیبه مفصل‌تر بیان خواهد شد.

اما مقصد ما از درج لوح فوق هیچیک از اینها نیست و مقصدی مهمتر در پیش است که پس از مطالعه لوح دیگر که ذیلاً درج میشود فهمیده خواهد شد.

## لوح دیگر عبدالبها طهران جناب میرزا یونس خان - (هو الله)

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از تفصیل یحیائیهها اطلاع حاصل گردید سبب جمیع اینها اختلاف احیاست... حال باید محاججه این گونه امور را کنار گذاشت حال این امور هر قسم پیش آید خوش است بعد درست میشود اکنون باید بجوهر کار پرداخت و با سیاسیون مراوده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود. از پیش به شما مرقوم گردید که احبا باید بنهایت جهد و کوشش سعی بلیغ نمایند که نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد... ابدأ فرصت ندارم مجبور بر اختصارم عفو فرمائید و علیک البهاء الابهی ع فدائی درگاه حضرت مولی الوری علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فی شهر رمضان ۱۳۲۹

اکنون ملاحظه شود که بفاصله چهار سال چگونه لحن آقا تغییر کرده که در آنجا مریدان را از مداخله در سیاست حتی تفوه بر آن منع نموده باطاعت سریر سلطنت قاجار توصیه میکرد و در اینجا که نفوذ روسها خنثی مانده و محمد علی میرزا خلع شده و دارالشوی برقرار گشته و دری دیگر برای افندی بازگشته و میخواهد خود را به انگلیسها نزدیک کند چگونه همه فسادها را بیحیائیهها نسبت داده خویش را طرفدار مشروطیت ایران قلمداد می نماید تا اگر بتواند چند نفر از مریدان خود را در مجلس شوری داخل نماید؟! آری مریدان هم برای این کار کوشیدند و یکی دو نفر از بهائیان غیر مشهور را داخل کردند ولی نتوانستند بهائی مشهوری را بطور علنی و رسمی بوکالت مجلس برسانند.



عکس خط بهاء که بخشی از آنرا در برگ برابرو دنیا لهی آن را در پشت این برگ از روی آن بی کم وافزون برای شما آوردیم



## قدم هفتم

سیر در وادی ازلیت



## عکس میرزا یحیی ازل برادر بهاء

این عکس را خوب در نظر بگیرید که راجع به استدلالات بهائیان در پریشمی ازل و بی‌پیشمی بهاء قصه‌های خنده‌داری هست و خالی از تفریح نیست اختلاف بهائی و ازلی - اختلاف قض و ناقض بقول یکدسته و ثابت و ناقض بقول دسته دیگر.

حرفهای خدعه آمیز و نیرنگهای آبروریزی که در این زمینه است بقدری زیاد است که اگر چندین کتاب در همین دو موضوع ازلی و بهائی و قض و ناقض تألیف شود داد سخن داده نخواهد شد لذا بطور اختصار گفته میشود که از ابتدای ورودم در بین حضرات تا سال هفتم بکلی از حقیقت این دو موضوع بیخبر بوده مانند همه بهائیها بظاهر کلمات میرزا خدا و پسرش پابند شده گمان میکردم واقعاً همانطوریکه در الواح است میرزا یحیی ازل برادر بهاء دارای هیچگونه حیثیتی نبوده سخنانش یاوه و گزاف و داعیه‌اش مهمل و خلاف است تا آنکه چندی در طارو کشه من توابع نطنز و چندی در کرمان اقامت کرده با رؤسای ازلی همدم شدم دیدم بقدر ذره و

خردلی بین استدلالات و کلمات این دو طبقه فرق و بینوتی نیست بلکه سخنان ازلیه به باب و بیان نزدیکتر است بدین معنی که اگر کسی باب را داخل مجانین نشمرده بحرفهایش ترتیب اثر دهد باید بگوید ازلیها راه صواب پیموده‌اند و بهائیهها عمداً یا سهواً بخطا رفته‌اند زیرا بدون شبهه باب نظرش به صبح ازل بوده و بنص قاطع او را جانشین خود ساخته و بهاء نیز تا مدتی مطیع امر او بوده بقسمی که با وجود محو کردن الواح و آثاری که مدل بر این مطلب است باز آثار بسیاری در دست ازلیها مانده است هم از کلمات باب و هم از کلمات بهاء که ولی امر و وصی بلافصل باب صبح ازل است و اوصاف بسیار از او بقلم باب و بهاء جاری شده اما بهاء پس از آنکه خواسته است حقوق برادر خود را غضب نموده کوس استقلال بکوبد هر چه کوشیده است که وصایت او را متزلزل کند ممکن نشده لهذا در دیگر زده و با محاء و نسخ اساس باب پرداخته بدین معنی که خود را موعود مستقل بیان (همان موعودیکه بایستی دو هزار و یک سال بعد از پیدایش باب بیاید) شمرده و ادائه مضحکه عجیبه بر این معنی اقامه نموده که دیدن آنها خالی از تفریح نیست. باری مقصودم از این مقدمه آنست که بی خبری بهائیان بقدری غرابت آور است که فی الحقیقه کمان میکنند که هر تهمت و افترائی که به ازل و ازلیها بسته شده مبنی بر حقیقت است و چون این سیاست که ازل را لولوی اهل بهاء قرار داده مردم را بدوری از او ترغیب و بسبب تقریب بدو ترعیب و مورد ملامت میساختند مؤثر شد و همین وسیله شیردادن گوسفند به میرزا و شاخ زدن بازل گشت لذا پسرش عبدالبهاء نیز این سیاست را از دست نداده با برادر خود میرزا محمدعلی همان معامله را تجدید نمود و با اینکه او در خانه خود نشسته ساکت بود (مانند ازل در قبرس) باز افندی ناله مظلومیت از دست او میکشید و با آنکه تمام اموال و ارثیه و هستی و حقون مادی و معنوی او را غضب کرده بود باز در هر لوح از ظلم اخوی نامهربان خود سخن میراند و در اینجا من متحیرم که بگویم میرزا محمد علی غصن اکبر و قبل از او اعمش یحیی ازل همدست سری بهاء و عبدالبهاء بوده و بدین رویه راضی بوده‌اند تا بساط خدا بازی این فامیل بیاید یا آنکه از مدت بی حالی و بی دماغی این ترتیب پیش آمده؟ زیرا اگر در حق ازل اطلاع کم باشد در حق غصن اکبر اطلاع کامل است که او بطوریکه باید و شاید قیام برباخذ حقوق خود نکرده و از طرفی عبدالبهاء هم صمیمانه او را دشنام نداده گاهی هم حق السکوتی باو رسانیده و دلیلی بر این مطلب واضحتر از این نتواند بود که او چهل سال است بدون هیچ کسب و صنعتی با خرج گزاف (روزی دو سه لیره) گذران کرده پس شریک در این کمپانی بوده و از پولهای ایران که با صلوات بر عبدالبهاء و لعن بر میرزا محمد علی بعکا رفته باو هم بهره رسیده و میرسد و دلیل دیگر اینکه هر وقت یکی از محمد علی بر می گشت عباس بسراغش رفته او را ببساط خود میکشید و هر وقت یکی از میرزا عباس بر می گشت میرزا محمد علی ویرا



بخود دعوت میکرد چنانکه محمد علی مرا هم بوسیله چند مکتوب دعوت کرد و من باو نوشتم که پدر شما جز یک آدم دروغگوی جنابین کاری نبوده و دعوت شما بی ثمر است بلکه بهتر است شما که خود بهتر از من میدانید اعلان بدهید که پدر ما بیش از بشر عادی نبوده تا مردم راحت شوند و خودتان هم مقامی مهمی احراز نمائید از آن پس در را بست و دیگر جوابی ننوشت لذا یقین کردم که شریک این کمپانی دین سازی است و شاید هم بهمه دشنامها راضی باشد بلکه قطعاً هست .

### یک حکایت مضحک

شخص محترمی گفت در سالهای اول جنگ ما سه نفر بودیم که به آمریکا رفتیم در کشتی خام نقاشی با من دوست شد پس از ورود به آمریکا مرا به مجلسی دعوت کرد چون وارد شدم صاحب خانه گفت (الله ابهی) گفتم معنی این باستقراض بودم اگر نزد صنیع السلطان اظهار بهائیت نمیکردم صد تومان بمن قرض نمیداد یکی گفت از ارث حافظ الصحه محروم میشوم دیگری گفت از مساعدت حقیقی رئیس ارزاق بی بهره میمانم!! (حالا چه شد) یکی گفت بواسطه تظاهر به بهائیت ما از محله یهودیها بیرون آمده پشت میز نشین شده‌ام دیگری گفت آری آری ما هم دکتر شده‌ایم (غافل از اینکه اینها از برکت تمدن و قانون مشروطه و همت آزادیخواهان است نه بهائیت) یکی گفت پدرم در این راه کشته شده چگونه بگویم بر خطا رفته دیگری گفت برادرم بخون آغشته شده (قالوا انا وجدنا آبائنا علی امة وانا علی آثار هم لمقتدون) غافل از اینکه آنها بهائی بودن پسرشان زنده نمیشوند و بهتر است که دست برداری تا نظیر پیدا نکند.

یکی گفت میدانم هرچه گفته‌اند دروغ در آمده ولی چکم مبتلاً شده‌ام یکی گفت اگر بهائی نباشم دخترم عاقم میکند دیگری گفت زخم طلاقم میدهد این گفت پدرم بدرم میکند آن گفت مادرم بما درم نمیدهد.

این گفت برادرم بر آذرم مینشانند آن گفت خواهرم جواهرم میرباید این گفت جدم حدم میزند آن گفت مامم نامم نمیرد این گفت شوهرم گوهرم میکشند آن گفت نامزدم با مردم می نشیند این گفت عم غم نمیخورد آن گفت خالم حالم نمیپرسد این گفت دایه‌ام دانه‌ام می برد آن گفت همسایه‌ام همشانه‌ام نمیکردد این گفت مشتریم کم میشود آن گفت ششتریم نم میشود این گفت ماستم در تغار میترشد آن گفت پنیرم در بازار میخشکد.

نماند جز دو سه تن مردمان دل آگاه که هیچودیده دل هوشمندشان بیناست آقای نیکو خیلی گذشت میخواهد خیلی شهامت و شجاعت میخواهد خیلی وجدان زنده میخواهد که کسی از نفع موهوم بگذرد تا چه رسد بنفع معلوم. بسی همت لازم است که انسان پشت پا بر همه چیز بزند و برای کشف حقیقت از ابتدا چشم از هر علاقه بپوشد و چون

حقایقی یافت باز دیده از هر بی حقیقی بر بندد و بدوستی و دشمنی کسی اعتنا نکند و با کذب و ناراستی مبارزه نماید. پس آن عده که تا ایندم من و شما میدانیم اگر فکر خود را روی کاغذ نیاورده و در جامعه منتشر نکرده‌اند از آنطرف هم خودداری نموده و باصرار حضرات ترتیب اثر نداده و برخلاف وجدان خود قلمی نگرفته و قدمی نزده‌اند آنها وجودشان ذیقیمت است و بشما اطمینان میدهم که آنها هم روزی از پرده خفا درآیند و آنچه میدانند بنگارند خصوصاً آن جوان با وجدان که سه سال منشی عباس افندی بوده و چه چیزها دیده و چه چیزها دیده و چه رازهای نهفته را دریافته که شطری از آنرا برای من و شما حکایت کرد و امید است همه آن اسرار یا بقلم خودش یا دیگران بتأییدات الهیه در موقع مناسب گفته شود و با فرض اینکه برای او مانعی پیدا شود بشما قول میدهم که امثال او به رهبری یزدانی منتظرند تا در این راه دیبری مؤید گردند.<sup>۱</sup>

آقای نیکو گرچه بنده از رؤسا مایوسم و یقین دارم که تا یکنفر مرید بارکش هم دارند دست از این بساط برنمیدارند ولی از همین ابتاعی که تا امروز بدان اوصاف که ذکر شد موصوفند مایوس نیستم و اطمینان دارم که این بندگان خدا هم یا خود یانسل آتیه‌شان بهمین زودی آگاه خواهند شد که براه خطائی رفته‌اند و بدون شبهه روزی بیاید که بفهمند من و شما غرضی و جز غرض حقگوئی نداشته‌ایم و گذشته نمونه آینده است. شما دیدید که در این چند ساله چه مقدار مراسلات از اطراف رسید و معلوم شد تا چه حد چشم و گوش حضرات باز شده و دانسته‌اند که ما و شما خیر خودشان را می‌خواهیم فقط حجاب و سد ایشان یک توهمات رقیقه ایست که آنهم بعون الله بزودی رفع خواهد شد مثلاً یک توهمشان توهم معاش و زندگانی است که تصور میکنند اگر از معاشرت و داد و ستد با دسته خودشان باز مانند دیگر همه درها برویشان بسته میشود و از اینست که بکرات گفته‌اند من و شما شنیده‌ایم که قدری باید صبر کرد تا ببینیم آواره و نیکو که باین شدت صدا را بلند کرده‌اند بکجا میرسند.

آری عزیزم مردم ضعیفند مردم اعتماد بنفس ندارند مردم علاقه‌شان بدنیای زیاد است خصوصاً با این اوهامی که هشتاد سال است در کله‌های ایشان کرده‌اند که هرکس بچه آورده آنرا معجزه بها شمرده‌اند هرکس نیاورده باز معجزه بها بوده هرکس فقیر شده از معجزه او بوده هرکس نیاورده باز معجزه بها بوده و از طرفی بطور وهم درکله‌ها جای داده‌اند که راستی اغلب اتباع

۱- مقصود از منشی افندی آقای صبحی است که چند ماه بعد از طبع این کتاب موفق بتألیف و نشر کتاب خود شد موسوم بکتاب (صبحی) ولی رهبر و یزدانی کاری نکردند رهبر برای خاطر یزدانی و یزدانی برای پایداری در طریقه شیطنی و دبیر مؤید بجهت نافهمی یعنی دور ماندن از فهم خود.

و قتیکه سرگرم تبلیغ میشوند هر چه بزبانشان آمد میگویند و نمیفهمند چه میگویند. اگر عده است دم از کرو و ملیون میزنند در حالتی که شما میدانید که هیچ مذهب کوچک باطلی هم عده‌اش باین کمی نیست و اگر عده داشتند اقلأً در یکی از نقاط دنیا عرض اندامی کرده بودند ولی چون می‌بینند با شش هفت یا منتها ده هزار جمعیت متشتت که هر ده نفرش در یک دهی در زیر هزار پرده دین بافی میکنند و همه از ادانی خلقند نمی‌توان عرض اندام کرد اینست که تمامش از راههای دور دورغ میبافند و باطراف میفرستند و اتفاقاً دروغ را فروغی نیست و اثری ندارد و از این دروغهای هشتاد ساله‌شان نتیجه این شده که امروز عده‌شان کمتر از آن موقعی است که باب را کشتند و بها را تبعید کردند و اگر اهمیت اشخاص بهائی است جز انگشت ناپاک بدامنهای پاک دراز کردن کار دیگر ندارند بقسمی که شما میدانید چه کسانی را از داخل و خارج بخود نسبت داده و میدهند در حالتی که ثابت شده است که روح آن اشخاص خبر ندارد که اصلاً بها در دنیا بوده و چه گفته تا چه رسد باینکه مهمل گفته باشید یا مستعمل و بالاخره ثابت شده است که در همه دنیا یکنفر شخص مهم داخل این طایفه نیست و هر چه گفته شده است از شایعات خادعانه خود بهائیان است و اگر مبادی و تعلیمات است یا احکام و حدود هر عاقلی میداند که یکدسته اخلاقیانی که از قبل و بعد هرکس گفته است و این حضرت از همه ناقص‌تر گفته‌اند اگر آنها را از کتب ایشان برداریم دیگر هیچ نمیماند مگر الفاظ مکرره بسیار و قبیح و خوشبختانه آن تعالیم اخلاقی هم چون از قریحه‌های پاک از هر آلاشی صادر نشده و در زیر پرده مقاصد دیگری بوده است ابدأً مؤثر نگشته چندان که دیدیم که فساد اخلاق در جامعه باین کوچکی و تازگی (بهائی) بیش از هر جامعه موجود است حتی جامعه مذهبهای کهنه چندین هزار ساله و همچنین موهومات که نه تنها خرق نشده بلکه التیام یافته و با کمال شدت در بین حضرات شایع گشته.

باری سخن بر سر این بود که باین اوهام وضعی که در نفوس بهائیه است بیداری ایشان قدری مشکل است ولی طبیعت دنیا آنها را بیدار خواهد کرد اگر امروز بلجاج و عناد مبتلا شده سخن هیچ خیر خواه را نمیشنوند بلکه بموجب سد و بندی که رئیسشان گذاشته کتاب امثال من و شما را نمیخوانند ولی بالاخره حقیقت خود را نشان خواهد داد تاریخ خود را جلوه خواهد داد خصوصاً برای کسانی که تحصیلاتشان تکمیل شود و تنها امید من همین است که تحصیل کرده‌های آتیه زیر بار این اوهام نخواهند رفت بشرط اینکه معارفشان کاملاً تابع معاف عمومی شود و تزریقات خصوصی از میان برود و لاحول و لا قوه الا بالله.

### مرحله ثانیه در تاریخ بهاء الله

میرزا حسینعلی نوری ملقب ببهاء الله می‌گویند در روز دوم محرم سنه (۱۲۳۳) هجری

مطابق ۲۱ اکتبر ۱۸۱۷ میلادی در طهران از صلب میرزا عباس ملقب بمیرزا بزرگ نوری و رحم خانم جانی متولد شده و باین مناسبت روز ولادت او را با ولادت باب که گفتیم روز سیم محرم ۱۲۳۵ بوده در جوار هم قرار داده در آن دو روز بهائیه با کمال احتیاط و هراس عید میگیرند!

اما در اینکه آیا واقعاً بها در روز دوم محرم متولد شده یا در این تاریخ هم نظر بمصالحی چند تصرفاتی بکار رفته و تصنعاتی اعمال شده قابل دقت است. زیرا در اطراف همین تاریخ و قضیه ساده غیر مهم وقتی خواستیم تحقیقات صحیحه بعمل آوریم برخورداریم بچیزهایی که کاملاً این قضیه را متزلزل ساخت و برای اینکه خوب زمینه مطلب روشن شود عرضه میدارد که نگارنده قبل از ورود در حضرات مکرر از زبان قدمای مسلمین میشنیدم که حاجی میرزا حسین نوری یا حاجی حسینعلی نوری ادعای خدائی کرده و او کسی است که غلام پیشخدمت شاهزاده معتمدالدوله بوده و آن شاهزاده با فرهاد میرزا سخنانی راجع بایام صبارت او گفته‌اند<sup>۱</sup>.

مقصود برسر کلمه حاجی بود که بکرات شنیده شده است باینکه میرزا حسینعلی حاجی بوده بعد از آنکه در بین حضرات وارد شدم دیدم از لقب حاجی ابدأ بحثی نیست تا موقعی که خواستم تاریخ بنویسم از هر کس که با این خانواده اندک سابقه داشت خواه مسلمان و خواه بهائی و خواه ازلی تحقیقاتی بعمل آورده تا اینکه برخوردارم بشخص مطلعی که او از پسر میرزا رضا قلی برادر مسلم بها شنیده بود که تولد ایشان در ماه ذیحجه (۱۲۳۲) واقع شده و چون معمول بود که هر کس در آن ماه متولد شود او را حجی گویند لهذا میرزا حسینعلی را هم بحجی میرزا حسین و یا حسینعلی موسوم ساختند.

اینجا بود که بر جعلیت و تاریخ سازی بها و اطرافیانش آفرین گفتم چه بین ذیحجه ۱۲۳۲ تا محرم ۱۲۳۳ ده بیست روزی بیشتر فاصله نیست. مثلاً آقای نوری در نهم یا دهم ذیحجه متولد شده باشد تا دوم محرم بیست و یکروز یا دو روز فاصله است پس تدبیر اندیشیده‌اند که این عید مولود را از آنجا برداشته بیاورند بچسبانند بمولود باب که بیک تیر چند نشان زده باشند:

۱- اینکه لقب حجی را بيمورد انگارند و از آن لقب که بنظرشان تنک میآمده خلاص

شوند.

۲- اینکه در دهه عاشورا که ایام عزاداری مسلمین است عیدی قرار داده باشند یا اگر

باینها برای باب عیدی میگیرند ایشانهم در جوار آن درآیند تا یکروزش دو روز و عیدش مهمتر و

۱- اشتباه نکنید که این معتمدالدوله غیر از آن معتمدالدوله خواجه است که قبلاً ذکر شد.

مفصلتر شود.

۳ - اینکه این مجاورت زمانی را هم نوعی از معجزه قلمداد کنند که مثلاً خدای مطلق بقدرت خود این دو خدای مقید را در دو روز متوالی (ولی بفاصله دو سال) بوجود آورده که دو روزش یکروز محسوب شود! و این سخن از نصوص مضحکه بها است که میگوید (این دو یوم عندالله یک یوم محسوب است).

آیا شما تعجب نمیکنید که دو یوم چطور یک یوم محسوب میشود؟! مجملاً بها بقول خودشان دو سال تمام و بقول دیگران دو سال و بیست روز کم از باب بزرگتر بوده است و اینجا است که میدان برای تاخت و تاز ازلیها باز شده بر بها حمله کرده‌اند. زیرا باب در کتاب بیانش که گفتیم یکدسته از ترهات است گفته است که باید در دین بیان ضرب اطفال موقوف شود و هیچ معلمی باطفال دبستان چوب نزنند برای اینکه آن مظهر آتیه که در بیان (بمن ینظره الله) تعبیر شده غیر معلوف است و در آن زمان که بخواهد قدم بعرضه ظهور گذارد در ردیف سایر اطفال در دبستان خواهد بود پس باید چوب باطفال زده نشود که مبادا در بین چوبهائی که معلم باطفال میزند چوبی هم از روی ناشناسی بآن مظهر مقدس وارد و قلب منیرش مکدر گردد. از این سخن معلوم میشود که باب تصور میکرده است که دین خودش مانند ادیان رسمیه پیدا خواهد کرد و احکامش مجرا خواهد شد و پس از هزار یا بقول خودش دو هزار و یکسال بعد مطابق عدد (مستفات) ظهور دیگری خواهد شد که او موعود بیان خواهد بود لهذا نهی از ضرب اطفال از نصوص مسلمة بیان قرار داده که بر آن طفل دبستانی که سرأ بنا هست خدا شود و هنوز خدای نارس است صدمه وارد نشود! (این یکی از وقایعی است که بوی جنون میدهد)

اما میرزای نوری مدعی شده است که من ینظره الله مذکور دو بیان که سید باب بشارت بظهورش داده منم!

از جمع این دو مطلب هر عاقلی میفهمد که یا باب دیوانه بوده و بها هم میدانسته یا بها بی دین و عقیده و متعمد بخطا بوده یا هر دو و این سخن بسی بجا و بمورد است که گفته شود آقای نوری شما که دو سال از باب بزرگترید و در موقع صدور این کلمات بیان و بشارات باب شما شخص سی و دو ساله بودید چگونه مصداق این کلمه شدید؟ مگر بگوئیم سیر قهقرائی بعمل آمده.

خدا رحمت کند قآنی را که در مطایباتش شرح میدهد حکایت آنکسی را که از سنش

۱- معلوف از غلطهای چاپخانه است و درستش معروف اما از بس غلط خوبست بجا گذاشتیم.



پرسیدند و گفت میگویند بیست اما نیست تا آنجا که سائل میگوید از بس بقیهقرافرتی ترسیدم بمنجلاب.....افتی.

خلاصه میرزا حسینعلی در موقعی که ندای بابیت سید باب را شنید بیست و هفت ساله بود و فارغ التحصیل شده بود و بقسمی که در جلد اول اشاره شد او گذشته از اینکه پدرش منشی بود و خط و انشاء را بفرزند خود آموخته بود بعلاوه بها در هر حوزه رفته بود و مدتها تحصیل علم و عرفان کرده بود گاهی بقول میرزا ابوالفضل در محضر میرزا نظر علی حکیم بود و گاهی در مدرس دیگران گاهی از درباریان چیزی میاندوخت و گاهی از مرآشد و اقطاب سخنی میاموخت.

اما در اینکه او از چه زمان بسید باب ایمان آورده و از چه نقطه نظر بوده و مبلغش کیست تاریخ ساکت است و از فرائض فهمیده میشود که انس و الفت تامی با کلمات شیخیه داشته و شهرت قرهالعین در وجود او تأثیر مهمی نموده و در هر صورت در همان اوائل محبوسیت باب بها باو توجه کرده است و در حلقه مریدان وی در آمد.

بطوریکه بعضی از اهل تحقیق تشخیص دادهاند در بادی امر میرزا حسینعلی بر اثر سادگی ذهن و عادت بر عرفان بافی بسید باب معتقد شد و دور نیست که توجهات مقدماتی او منبعث از عقیده بوده و مثل سایر فریب خوردگان او هم فریبی خورده ولی شبهه نیست که بزودی ملتفت شد که راه خطائی پیموده و مقامات سابقه خود را هم از دست داده ولی کار از دست و تیر از شست در گذشته بود لهذا درصدد برآمد که از جانفشانی و فداکاریهای اتباع باب استفاده نموده تزلزلی در ارکان سلطنت اندازد و از هر طرفی از دیانت یا سیاست که بهتر ممکن شد بهره بگیرد این بود که در حوادث قلعه طبرسی و امثالها کوششها کرد و پولها صرف نمود ولی موفق نشد و بکرات بچنگ دولتیان مبتلا شد و یکدفعه هم در جز حبس شد و چوب خورد و سعی در قتل ناصرالدین شاه کرد تا آنکه محمد صادق تبریزی و ۵ نفر دیگر را در سال دوم سلطنت ناصرالدین شاه وادار بر حمله وری بر او نموده نتیجه آن شد که تیرها کارگر نگشت و حمله کنندگان مقتول شدند و بها بحبس سیاه چال افتاد و در آنموقع برادر بزرگش میرزا حسن نوری منشی سفارت روس بود و بالاخره بوسیله میرزا حسن سفارت را وادار بر شفاعت کردند و پس از چهار ماه و چیزی بها بشفاعت سفیر روس از حبس خلاص و ببغداد باعائله اش تبعید شد در بغداد تا چندی ساکت بود ولی بابیهای متواری و منفور از جامعه تک تک ببغداد رفته بعضی نزد بها و بعضی نزد ازل میرفتند و تحریک میکردند که شما قبل از قتل باب مورد توجه و حامل اسرار باب بودید چرا خاموش نشستید و اقدامی نمیکنید باز هم چندان لاشه الوهیتش گرم نشد بلکه از دست ایشان بسلیمانیه فرار و انزوا اختیار کرد که شاید دست از او بردارند ولی بابیهها از

بیچارگی خودشان که در جامعه منفور و در نزد دولت مغضوب شده بودند و بهیچ وسیله نمیتوانستند خود را باز بجامعه ملحق کنند دست از این دو برادر برداشته هر دم رفتند و آمدند تا آنکه بها از سلیمانیه برگشت و آثار بعثت ظاهر شد یعنی اگر مظاهر حقه از جانب خدا برای هدایت مردم مبعوث میشدند این مظهر حقه از طرف بندگانش برای ضلالت مردم مبعوث شد! زیرا دید ماده گوسفندان برای افاه مستعد است لهذا شروع بکار کرد و از همان دم بایی‌های جسته گریخته بقدر پنجاه شصت نفر آلت دین سازی شده از اصحاب خاص او شدند ولی طولی نکشید که کارهای نهائی ایشان آشکار شد و هر روز صدا و ندائی بود و بطوریکه در جلد اول گفتیم کار رسید بجائی که مخالفین خود را هر جا دسترس داشتند ترر کرده مخفی می‌کشتند و چند قتلی که در بغداد واقع شده پس از تفریق بین دو برادر (بهاوازل) مورد اختلاف شده یعنی تا با هم بودند معلوم نبود که فلان مقتول قاتلش که بوده ولی بعد از تفریق هر یک از این دو برادر آن فتنه‌ها و قتل‌ها را بدیگری نسبت داده خود را مظلوم و اخلاقی وانمود میکردند. مجملأً برائری این حرکات بازگرد فتنه برخاست و غبار آن دامان خود و اصحابشان را گرفت و دولتین ایران و عثمانی برتبعید ایشان تصمیم گرفتند.

### سیاست ترکمانی - آقای کتک خورده

از ابتدائیکه میرزای نوری هوای الوهیت برسرش افتاد سیاست ترکمانی یا آقای کتک خورده را پیش گرفت و شرح آن از اینقرار است که دزدهای ترکمان مشهور است که چون از چپاول قافله فارغ میشدند نعل اسبهای خود رامیکشیدند و واژگونه می‌کوبیدند که کسی نتواند بفهمد اینها از کدام راه رفته‌اند و نعل واژگون زدن مشهور شده و حکایات آقای کتک خورده را که متضمن سیاست ترکمانی است بکرات از خود عباس افندی شنیدم و پس از مطالعه دیدم این حکایت عیناً در خود و پدرش مصداق دارد.

گویند آقائی وارد سر طویله شد و نوکر خود را مورد خطاب و عتاب قرار داد که چرا اسبها نیکو تیمار نکردی؟ و بالاخره سقط گفتن آغاز کرد نوکر پیمانانه صبرش لبریز شده آقا را را میان ذبلها (پهن) دراز کرده کتک کاملی به او زد در آن بین صدای درب طویله بلند شد که کسی وارد میشد نوکر از روی سینه آقا برخاسته بکناری ایستاد و حالت مظلومی را بخود داده مردم میگفت ای آقا چه کرده‌ام که اینطور مرا میزنی؟ آیا سزای خدمات من است که چنین مشلقم میسازی؟ آقای دید در حضور شخص ثالث نمیتواند حقیقت را بگوید و کتک خوردن خود را اظهار نماید لهذا گرد از لباس و کلاه افشاندن گرفت و همی گفت من چنینم هر نوکری که درست خدمت نکند او را میزنم تو میخواهی بمان و کتک بخور والا از پی کار خود برو.

عباس افندی آن مضمون را برای عثمانیها درست کرده بود که هر وقت در قضیه مغلوب

شدند یا اتفاقی برایشان افتاد عکس العمل آنرا جلوه داده جشن میگیرند و باطراف اعلان فیروزی خود را میدهند ولی خود او و پدرش در طول حیات خویش این سیاست ترکمانی را تعقیب نموده همیشه رفتار آقای کتک خورده را سرمشق خود داشتند و ظلیعه این سیاست هنگام تبعید شدن از بغداد طلوع نمود که چون بها و اصحابش را در تحت تضييق کشیده باسلان بول حرکتش دادند باطراف محرمانه نوشت که بعثت جهری در آن موقع واقع شده و مریدانش را وا داشت نگاهتند که جمال مبارک در آنوقت در باغ نجیب پاشا دوازده روز بانزال الواح و آیات پرداخته ندای خود را بمسامع اهل عالم رساندند و بالاخره پس از چندین سال آن ایام را عید رضوان نام نهاده از سی و دوم عید نوروز تا دوازده روز اتباع را بجشن و سرور مأمور کردند در حالتی که آن ایام ایام کتک خوردن این آقا بوده و حرفی از بعثت والواح نبوده و هر چه گفته شده پس از سالها در مواقع فراغت حال و بال و از روی ساخت و سازهای شوروی صورت گرفته و بالاخره این سیاست ترکمانی همواره همراه حضرات بوده و تاکنون هم تعقیب میشود به قسبکه اگر با دوربین نظر و نظر دوربین در زوایای تواریخشان بنگریم می بینیم هر جا افتضاحی رخ داده فوری همانجا را مورد معجزه یا قدرت قرار داده نعل و اژه گون را سوار کرده اند چنانکه در جلد اول شرح لوح ناپلئون را گفتیم که چون عریضه خاضعانه بها ارسال به فرانسه نشد و بر خلاف انتظار او ناپلئون هم مغلوب و منکوب شد فوری لوح قهریه صادر کردند و پیش گوئی که از پس گوئی هم عقب تر بود آغاز نمودند.

یا آنکه راجع بقاضای اسلان بول پسرش عباس افندی در مقاله سیاح قسمی وانمود کرده که گویا سلطان عبدالغریز و وزرایش نسبت بمقام این میرزا خدا فوق العاده خاضع و یا اقلامتحریر بوده اند در حالتی که بقدری عثمانی ها بایشان در باب عالی بنظر حقارت نگریسته اند که از و صف خارج است.

### دروغگو حافظه ندارد

توضیح آنکه حضرات دو لوح زیر دوشکی دارند یکی فارسی و دیگری عربی که خطابات شدیده در آن دو لوح است و مخاطب آن مجهول است در یکی (آن یا رئیس) خطاب شده و در دیگری (ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده بهائیهها میگویند مخاطب باین خطابات سلطان عبدالعزیز است! در این دو لوح بقدری از آن رئیس شکایت شده که معلوم است بی نهایت از دست او عصبانی بوده اند. در اینمدت یکنفر نگفت که این الواح و خطابات چیست ولو آنکه زیر دوشکی بوده و جز چشم بعضی از گوسفندان بها (استغفرالله بندگان خدا) چشم احدی بر آن نیفتاده ولی در هر صورت با آن شوکتی که افندی گفته است این الهام و آن عبارت و قورتهای افندی در مقاله سیاح چیست یعنی اگر درباریان استانبول بطوریکه در مقاله است احترام از

(جمال مبارک!) کرده‌اند این شکایات بها چیست؟ و اگر حرفهای بها صحیح است و شکایات او مورد دارد آن فیسهای عباس افندی در مقاله چه مورد دارد؟ در این مقام باید گفت گاهی دروغ پرداز دروغگو را مفتضح میکند و این از آن موارد است.

اینک شأن و شوکت بها را که در نظر سلطان عثمانی داشته است در طی حکم نفی ایشان از ادرنه که بترکی صادر شده و ما آنرا با زحمانی بدست آورده در کتاب تاریخ خودشان هم نگاشته‌ایم تقدیم خوانندگان میداریم تا همه سیاستهای ترکمانی حضرات شناخته شود.

سبحان الله که انسان برای فریب دادن مردم و استفاده غیر مشروع بچه راهها سیر میکنند؟ ما در جلد اول شرح بیچارگی حضرات را در اسلان بول بیان کردیم تا بدرجه که بنا بود عباس افندی نزد شخص تاجر ایرانی مستخدم باشد و بجهت مفقود شدن کمر بند قیمتی او متهم و اخراج شد ولی بهائیان کمان کردند که ما این تهمت را از خود اختراع کرده‌ایم در حالتیکه اگر این قضیه تهمت هم باشد بما راجع نیست و خود بها از آن دفاع کرده در رساله که موسوم است برساله این ذئب و بخوبی معلوم میشود که یک چیزی بوده است که او مجبور بر دفاع شده و بر ارباب عقل سلیم مبرهن است که گاهی دفاع ضررش بیشتر از سکوت است چنانکه بها برای اینگونه مدافعات در چند مورد قیافه را باخته و خود را موهون ساخته یکی همین مورد است و یکی هم راجع با دعای معتمدالدوله فرهاد میرزا که در مجلس علنی بعنوان شرب معنون داشته گفت بملا علی اکبر و ملا رضا که چگونه شما او را خدا میدانید و حال آنکه او با من شرب کرده است و در مجالس سری حرف دیگری هم گفته است راجع با پیام صباوت و سادگی ایشان که اغلب ایرانیان آنرا شنیده‌اند.

خلاصه پس از آنکه ملا علی اکبر ایادی و ملا رضای مبلغ از حبس در آمدند و این سخن را بمولای خود را پرت دادند بهاقیافه را باخته در عوض مسکوت گذاشتن قلم را بمدافعه کشید و شنیده‌ام در چند لوح ولی آنچه را خودم دیده‌ام در یک لوح میگوید - شخصی مثل معتمدالدوله نباید سخن بی حقیقت بفرماید من با ایشان فقط دو دفعه ملاقات کرده‌ام یکی در مرغ محله و دیگر در طهران خلاصه شرحی باین مضمون در آن لوح از خود دفاع کرده و بطوری که دیده میشود دفاع هم ناقص است زیرا معتمدالدوله تعیین دفعات نکرده بوده است که ایشان بیش از دو دفعه ملاقات را انکار میفرمایند.

باری بقول یکنفر گفت ما اینقدر سخن صحیح داریم که حاجت بیبحث در اینگونه مسائل نداریم و بهتر است که ترک اینگونه مباحث کنیم تا نگویند مقصد آواره دشنام بوده است و پردازیم بمسائلی که راهی برای دفاع و انکار آنها نیست سخن در این بود که سلطان عثمانی و وزرایش نظریکه حضرات داشتند این نظر بود که اینها یک دسته مردمان مفسد شروری هستند

که بنام دین و مذهب وسیله نفاق و شقاق را فراهم کرده‌اند و این بود که فقط التزام از ایشان گرفت که در خاک عثمانی مذهب خود را منتشر نسازند و چون درادرنه پس از پنجسال باز معلوم شد که سرأ بنشر عقائد خود پرداخته و آمد و شد اتباع را اجازه داده‌اند این بود که این حکم در تبعید ایشان صادر شد و ما آنرا از کتاب (کفرطور به سی) تألیف رامی بابا بکواکب الدوله نقل کرده اینک از کواکب نقل باینجا مینمائیم.

### صورت فرمان سلطان عبدالعزیز

دستور مکرم و مشیر مفخم نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الانام بالرأی الصائب ممد بنیان الدوله و الاقبال مشید ارکان السعادة والاجلال المهفوف لصنون عواطف الملك الاعلی ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبه مجیدی نشان ذیشاننی حائز و حامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجلاله و فخر الامراء الکرام معتمد الکبیر الفخام ذوالقدر و الاحترام صاحب العزو الاحتشام المختص بمزید عنایة الملك العلام میرمیران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی در دنجی رتبه مجیدی شلن ذیشاننک حائز و حاملی هادی پاشادام اقباله و قدوه النواب المتشرعین عکانائبی مولانا زید علمه توفیع رفیع همایونم واصل اولیجق معلوم اوله که مقدا ایرانده بابی فامیله بر مذهب ظهور ایده رک بونلرک شیخلرندن بعضلرینه ایران دولتنبه مجارات ایدلدیکی مثللوبرازی ده طرد و دفع الوند قلری جهتله بونلردن شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازل و برادر لری و رفقا سی حمله ادرنه یه گوندرلمشدی مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقا سندن طوبجی قائم مقام لقنمن مخرج آقا جان بک<sup>۱</sup> ایله قره باغلی شیخ علی سیام<sup>۲</sup> و خراسانلی میرزا حسین نام دیگری مسکن قاسم و محمد قدوس<sup>۳</sup> و عبدالقفار و درویش علی و اصفهانلی محمد باقر نام شخصلرک مخابرات مفسد تکارانهای وقوع بولر یعنی استخبار اولو نمسیله اشخاص مرقومه اخذ و توقیف ایله دیوان احکام (عادلده مده تشکیل اولنان قومیسینوند تدقیق اولوند یغنده یدلرنده بولنان کاغذ و رسائلک مدلول و ماللرینه و کندولرک احوال و افعاللرینه نظراً مرقوم شیخ یحیی صبح ازلک کند و سنه عربی و فارسی بر کتاب نزولندن بحثله بر نوع نیوتی متضمن مهدیلک ادعا سنده بولوند یعنی اگلاشلمش بومثللو ارباب ضلالک شویولده حرکتیه قیاملیری جاهل اولان برطاقم اهل سلامک اغفالی مقصدینه مبنی اولد یغنه بنادیوان حرب احکانی اقتضا سنجه مرقوملرک نفی ابدایله مجازاتلری لازم گلیمیش و

۱- مقصود میرزا آقا جان خادم الله کاتب وحی یاواهی است

۲- سیاح - مقصود حاجی سیاح است که سیام نوشته

۳- غیراز قدوس مشهور است که در طبرسی کشته شده.



اگرچه مرقوملوک علی صبح ازل امرلریله مقتدی او لملرینه نظراً برنجی طوبخانه عامره قائم مقام لغندن مخرج سلماسی آغا جان بک ترویج افساد تلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ناشتی ایگنجی قره باغلی شیخ علی صیام و خراسانلی میرزا محمدحسین نام دیگری مسگر قاسم و مرقوع علی صبح ازلك و کیلی قدوس و اصفهانلی محمد باقر و شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازلك برادرلری میرزا موسی و میرزا محمد قدوس و احباسندن عبدالغفارو خدمتکارلرندن درویش علی نام کیمسه لری دخی فضله اتباع و اقتدایله - او چنجی درجه ده طوتولملری لازم کلورایسه ده عبارة قانونیه ده علی الاطلاق اول اتفاقلرد بولنان کولنن کیمسه لره صراحتی بولنمق ایچون درجه تعییننه لزوم گوسترمش ایدیکنندن جمله سنگ محل بعیده یه نفی ایدایله دفع و تغریبی. و فقط قانون جزا احکائی حکمینجه نفی ابد جزا سی حبسی جامع اولد بغندن بونلر کیده جکلری محللرده حبس اولنمازلراسیه فرار و یا خود مملکت ایچریسنده گزه رک برطاقم کسانلی اضلاله اجتسار ایده جنگلرینه بناء قلعه بند صورتیله محبوس بولوندیریله حقلرینه ضمیمه ترتیب مجازاتلری قلنمسی قومیسون مذکور جانبندن بامضبطه بیان اولنمش اولوپ واقعاً مرقوملر بولند قلری محللرده گرک اهالی وگرک بربریله اختلاط ایتدیرلمه مک اوزره قلعه ایچنده برخانه ده اقامت ایتدیرکمک و هیچ برکیمسه ایله اختلاط ایتدیرلمه سنه دائر مأمورین وظابطان طرفندن دائماً دقت و نظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکاوماغوسه قلعه لرینه موبدأنفی و تغریبلری بالتنسب کیفیت طرف شاهانه مه عرض ایله لدی الاستیدان برمنوال محور اجرایی خصوصنه اراده ملوکانه م مهابت صدور اولمش موجبنجه اشخاص مرقوموندن صبح ازل ایله رفقا سنگ قبریس جزیره سندنفی و تغریبلری ایچون دیگر بوا مرشریفم تصدیر قلنمش اولمقین سزکه ضبطیه مشیری مشار الیهسنه مرقوموندن شیخ میرزا حسینعلی و آغا جان بک و اوغلی محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمدقلی و درویش علی نام شخصلری اقتضادی وجهله تحت الحفظ مؤبداً عکایه نفی و از ساللرینه رؤیت ایلیه سزه سزکه متصرف و نایب مومی الیهما سز مرقومونک اول طرفه و صوللر نده قلعه ایچنده برخانه ده مؤبداً منقياً اقامت ایتدیر لمسنه هیچ برکیسه ایله اختلاط ایتدیرلمه مسنه مأمورین طرفندن بغایت دقت و نظارت و خطوه واحده محل آخره حرکتلرینه رخصت اولمیوب هر حالده فرارو محافظه لرینه اعتنا و صرف مقدوت و وصوللرینی بیان و اشاره مبادرت ایله سزتحریراً فی یوم الخامس من شهر ربیع الاخرسنه خمس و ثمانون و ماتین والف.

توضیحاً اغلاطی چند دراین فرمان دیده میشود که باید آنرا اغلاط مطبعی دانست ولی

چون ما تخصص درانشای ترکی نداریم باصلاح آن اقدام ننمودیم.

عکس کسانی است که اسامی ایشان در فرمان مذکور است با استثنای بهاوازل و باضافه عباس افندی و برادران کوچکش که در وسط نشسته‌اند و این عکس در ادرنه در همان اوان حرکت و تبعیدشان گرفته شده است

(تتبیه)

پوشیده نماید که عباس افندی در مواقع بسیار اشاره با اهمیت ایام توقف ادرنه کرده میگوید مأمورین خارجه نزد بها آمد و شد میکردند و او را اهمیت میدادند و حتی یکوقتی شفاهاً چیزی از او شنیدم که همان را در تاریخ نگاشتم همان تاریخ که در تحت نظر خودش قرار گرفته و آن شرحی است که در صفحه ۳۸۱ آن کتاب درج است راجع بنیات قونسول فرانسه که در اوان تبعید بها از ادرنه بحضور آمده و تکلیف کرده که شما از تبعیت اسلام منصرف شوید تا شما را به اروپا بریم و بها استنکاف کرده.

اکنون میگوئیم اگر اینهم مانند سایر حرفها جعل و تصنع نباشد دلیل است بر اینکه بعضی از مأمورین خارجه دانسته بودند که او خائن ایران و اسلام است و میخواستند او را آلت سیاست خود سازند و اگر او آلت سیاست بعضی نشده برای بعضی دیگر آلت شده و بالاخره پسرش عباس افندی با اینکه فکریاطن و سیاست خائنانه خود را علنی نکرده باز حب مفرطش بریاست سبب شده که در بعضی موارد پرده از کارش برکنار رفته و شاید این معنی را در طی یک قطعه عکس دیگری که درج میشود بیابیم عجالتاً همین قدر می‌گوئیم که ممانعتهای شدید که عباس افندی در الواح خود با تابع کرده و تأکید مینماید که زنهار در سیاست دخالت نکنید خودش یکنوع سیاستی است که باید آنها همان سیاست ترکمانی و فعل و اژگونه تعبیر کرد و مقصودش از این اذکار آن بود که وطنخواهان ایران را اغفال نماید که گویا او ابداً سیاستی در نظر ندارد و فقط روحانی است و بالاخره هر خیانتی متصدی میشود کسی ملتفت نباشد فضلا از اینکه پیروان خود را هم میشناخت که اگر اجازه تصرف در سیاست بایشان بدهد چون مردمان نالایقی هستند او را مفتضح خواهند کرد ولی هر جا شخص لایقی را دیده دستورها داده و حقه‌ها زده و اینست که هر یک از اتباعش که توانسته‌اند خود را در یک گوشه بگنجانند و آلت خیانتی شوند ولو بعنوان جاسوسی بوده فروگذار نکرده‌اند و خلاصه اینکه آنی فکرش از دخالت در سیاست فارغ نبوده منتها اینکه نتوانست کار خود را بجائی برساند والا از وضع تشکیلات ایشان که در جای دیگر اشاره خواهد شد هرکسی خواهد دریافت که او چه هوایی بر سر داشته و هنوز هم جانشین

اوبکلی مایوس نشده آن فکر را تعقیب مینماید.

ولی در آتیه با بیداری ملت ایران و نالایقی رئیس کنونی بهائیان امید است دست ناپاک ایشان از دامان ملک و ملت کوتاه شود و اگر ایشان محض اصلاح دنیا آمده‌اند ایران را برای دست آخر بگذارند یعنی اول سایر ممالک را اصلاح کنند و هر وقت ایرانی دید که بهائیت در یکی دو سه مملکت از ممالک دنیا رسمیت یافته و باصلاحات موفق شد و پارلمانها و دربارهای آن ممالک را احراز و اشغال کرد آنوقت ایرانی هم تاسی خواهد کرد عجالتاً ایرانی این مصلح دنیا را لازم ندارد! اکنون این مقال را بدین دو بیت که ده سال قبل سروده و در کتاب تاریخشان گنجایندهام و امروز نتیجه میدهد پایان میرسانیم.

### (دو بیتی)

اهل ایران همه در خواب و قلیلی بیدار باز شد دفتر نجوی بزمان اسرار  
عنقریب است که صبح آید و خورشید دمدم راز و نجوای کسان شهره شود در بازار

### تصنع و دوروئی

#### در نشر کتب و رسائل

یکی از آلات و ادوات فریبندگی حضرات در طرز اشاعه کتب و رسائل است که همواره این حالت با هر لوح و رساله ایشان توأم بوده مشهورترین کتب میرزا بهایقان و هفت وادی و اقدس و مبین است با رساله این ذئب باصطلاح خودشان و معروفترین کتب عباس افندی یا میرزا عباس مقاله سیاح و مفاوضات است و اخیراً هم سه جلد از مکاتیب عبدالبها را شیخ فرج الله طبع و توزیع نموده و خوشبختانه چند لوح یا مکتوب از آن مکاتیب آثار قریحه آواره است که که شیخ کردی تشخیص نداده و بجای آثار و مکاتیب عبدالبها طبع و نشر بر خلاف همه انبیا بلکه بر خلاف همه نویسندگان یک طرز خادعانه و درونی بوده که نظیرش در عالم دیده نشد.

### (کتاب هفت وادی)

مثلاً کتاب هفت وادی بطوریکه آقای نیکو اشاره کرده است عیناً هفت وادی شیخ عطار است که از نظم بنثر آورده و کلمات سایر عرفا را بآن مخلوط و ممزوج کرده و این هنر شاگردان مدارس است که معلمین برای امتحان قریحه و انشا نظمی را بایشان میدهند که نثر نمایند و اتفاقاً در همین اوقات که من خود بتدریس ادبیات در مدارس متوسط مشغولم بکرات دیده‌ام بعضی از شاگردان خوش قریحه بقدری نظم را خوب نثر میکنند که بمراتب از میرزای نوری که این هنر خود را عطیه آسمانی پنداشته بهتر و برتر است مقدمه هفت وادی و چهار وادی است که بقبول آقای نیکو خوب بود همه را یکدفعه یازده وادی نام می‌نهاد اقتیاس از عرفای قبل است و تصرفی که میرزا بها کرده همان تأویل عجیبی است که برنام گنجشک جسته و طالبین

باید بفلسفه نیکو یا خود هفت وادی مراجعه کنند و بخوانند و بخندند و با وجود این دو اوائل چنان وانمود میکردند که گویا از این کتاب بهتر و ادبی تر کتابی نیامده و برای الوهیت میرزا همین کتاب کافی است<sup>۱</sup>

### کتاب ایقان یا خالویه

اما ایقان بدون شبه در مدت دو سال که آقای میرزا خدا در سلیمانیه و در کوه سرکلو انزوا داشته در آن گوشه فراغت این دو هزار بیت کتابت را انجام داده و شاید پنجاه دفعه پاک نویسی کرده و عیوب آنرا بیرون نموده است و با وجود این آنرا خالی از عیبی نتوان شناخت و اگر باور ندارید همان طلیعه ایقان را بخوانید تا باخر خواهید فهمید زیرا بدون مقدمه چنین شروع میشود (الباب المذكور فی بیان ان العباد لن يصلوا الی شاطی بحرالعرفان الخ) و ختم میکنند بکلمه (مطیورا) که هر دو غلطی فاحش و رکیک است فضلا از اینکه مطالب آنها عیناً متخذ از کتب عرفا است خصوصاً عرفای نقش بندیه که میرزا بها در سلیمانیه با ایشان محشور و حتی نزد شیخ عبدالرحمن مرشد صوفیه متلمذ بوده و در اسرار مسافرت و عزلت در سلیمانیه منظور نظر بوده است یکی از آنکه نزد مسلمین وانمود شود که او طالب ریاست و نزد اهل بیان اظهار شود که ایشان از مخالفت ازل اندیشه ناک بوده اند و دوم وانمود میشده است که مقصود از انزوای این شخص تکمیل علم کیمیاست و بالاخره هم همین شهرت بود که ارباب طمع را بگرد او جمع کرد و بجای اینکه بهره از او ببرند از هستی ساقط شدند و گمان نرود که این سخن موهوم و یا متزلزل است من خود در کرمانشاه امتحان کردم که مردم تاچه اندازه باینگونه خدعها پابند میشوند.

### الكلام یجر الکلام

در کرمانشاه روزی شخصی نزدم آمد که از سخنانش دانستم در حق من حسن ظنی دارد و گمان کرده است من دارای صنعت کیمیا هستم لهذا محض اینکه تصوراتم در حق بها تکمیل و عملی شود مانند خود بهاء با آن شخص از در دورویی و حرفهای دو پهلو بصحبت وارد شدم و اصطلاحات حکمای قدیم را که در این صنعت میدانستم برشمردم که گاهی از حجر سخن گفتم و

۱- از غرائب اینکه امسال سال ۱۳۱۱ شمسی است در منزل آقای قربانی کتابی خطی دیدم مشتمل بر چند رساله در عرفان که هیچ دخلی ببهائیت ندارد از جمله آنها همین هفت وادیست که میرزا حسینعلی بها بخود نسبت داده و معلوم شد اینهم سرقت بینی است که میرزا از عرفا کرده و تغییرات جزئی در عبارت آن داده و بخود منسوب ساخته و آن کتاب آلان در نزد من موجود است (آیثی)

دمی از شمس و قمر و گاهی از بیضه شقرا گفتم و دمی از ارض بیضا. وقتی بحمام ماریه‌اش بردم و دمی مهرهای سلیمانیش بر شمردم گهی از بول الصبیان گفتم و وقتی از ذهب ابریز و عقیان یکدم بیول العجلش افکندم و دم دیگر بخل و خمر دلالتش کردم یکوقت آثار ذهب طایر را بر شمردم و وقت دیگر زیبق فرار را بدمس بردم گاهی از کبریت و نوشادر تمجید کردم و دمی از طلق و عقاب تنقید کردم گاهی شعر سابقین را برایش خواندم که خداالفرار والطلاقا و شیئاً یثبه البرقا

خداالفرار والطلاقا  
اذا مزجته سحفاً  
و شیئاً یثبه البرقا  
ملکت الغرب و الشرقا

گاهی این کلام منسوب بامام را شاهد آوردم که

خداالحدید المزعفر و زنجار النحاس الاخضروا جعل بعضه ماء و بعضه ارضا و افلح الارض بالماء وقتی شعر شیخ بهائی را برایش خواندم که

از طلق درهمی وز فرار درهمی  
پس حل و عقدکن تونه با کوره و دمی  
آنگاه از عقاب دو جزء مکرمی  
والله شاهد هو اکسیر اعظمی

بالاخره شنونده دیوانه‌وار نعره بزد و از جای خود برخاسته خویش را بر قدمهای مبارک من! افکند و دامان کرمم را گرفت که اکسیر اعظمش بخشم و حجر مکرمش دهم صنعت قمرش آموزم و یا شمسی در کیسه‌اش اندوزم و بیضائی آشکار کنم و صمغه بیضا و همرائی پدیدار سازم (نامحرومش) نکنم و مایوس و مغمومش ننمایم.

لهدا نواز شش کردم و وعده‌اش دادم که اگر مقدر باشد بمراد دل خواهی رسید و او در مدت نه ماه هر روز آمد و هر شب رفت هر صبح آستانم را بوسید و هر عصر چیزی از من پرسید ولی آخر مقدر نبود (زیرا چیزی نمیدانستم) و تنها استفاده‌ای که از من برد آنمقدر عمری بود که در معاشرت بامن هدر داد و چندی از کارش باز ماند و اگر بی وجدان بودم کلاهش را میربودم و کوشش را میبردیم زیرا نسبتاً بی چیز نبود جز اینکه این حرکت خلاف وجدان را نکردم و هنوز از بیطمعی خود خوشنودم و او هم چون طمعی ندیده هنوز دل نبریده و پس از ده سال می‌شنوم که چون نام مرا شنود آب در دیده گرداند و گوید آواره نخواست این صنعت را با یاد دهد والا دارا بود!! و بهره‌ای که من از اینکار بردم تکمیل تجربت بود که دانستم آدمی بدمی فریب می‌خورد و بها از همین راهها نفوس اولیه را فریب داده.

(بازگشت بمطلب)

باری سخن در این بود که این انزوای میرزا بها که فقط برای تألیف دو هزار بیت کتاب ایقان بود یا شرکردن هفت وادی شیخ عطار بصورت وانمود شد که محض تکمیل صنعت کیمیا



است و این بود که در مراجعتش بیفداد دست‌ها بدامانش دراز شده و پنجاه شصت نفر از بایبهای جسته‌گریخته نقیم کویش شدند و شب و روز جان میکنند و کسب میکردند و نیمی از دسترنج خود را به میرزا خدا میدادند که روزی ده برابر از کیمیای او بهره بردارند و هرکس هم با ایشان طرف محاوره کتبی و شفاهی میشد از دور و نزدیک باو میفهانیدند که این خدا دارای کیمیا است ولی بعد از شصت سال هنوز آن کیمیا از دمس بیرون نیامده است!!

حالا به بینیم آن کتاب ایقان که نتیجه دو سال عزلت بود بچه صورتی نشر شد؟ آری انتشار دادند که خالوی سید باب در باب با بیت همشیره زاده‌اش شبیه داشته و سئوالاتی نگاشته و بفاصله شبی یا چند شبی این کتاب در جواب او نازل شده و لهذا آنرا هم گاهی برساله خالویه مینامیدند که سیاست ترکمانی با آن همراه باشد.

### (کتاب اقدس)

و اما کتاب اقدس روح احکام و مسائلس از حاجی ملاعلی اکبر و زین‌المقربین و مشکین قلم است که کتباً و شفاهاً هر چه بنظرشان خوب آمد بمیرزا خدا پیشنهاد میدادند و او در قوالب الفاظ عربی درآورده در آن عربیهای عجیب هم پسرهای خود را دخالت داده با مشورت ایشان شریعت میساخت و عبارت میپرداخت و این از قضایای مسلمه است که میرزا محمد علی غصن اکبر در آن اوقات بطوری مورد توجه شده بود که ادعای شمس‌الشموسی کرد و خود را از پدر خویش برتر خوانده و عباس افندی حسادت ورزید و سایت کرد تا آنکه پدرش باطراف نوشت که اگر آثاری از قلم اغصان سرزند که مورد توجه شما شود آنرا از تأییدات ما بدانید.

باری غرض این بود شریعت‌سازی و عبارت‌پردازی بها در ابتدا بکمک برادرانش میرزا موسی و میرزا محمد قلی صورت می‌بست و پس از بلوغ و رشد پسرهایش بکمک ایشان انجام مییافت فضلا از اینکه قسمت عمده آنها هم از قریحه و فکر میرزا آقا جان خادم کاشانی سرزده است و از این است که چون بدقت درالواح و آثار منتشره مطالعه شود اختلاف طرز و روش و انشا و تاویلات و عرفان بافی نظم و نثر این ترهات بقدری زیاد دیده میشود که همان اختلاف وارده بارده بانسان میفهماند که این احکام و مطالب از قریحه یکنفر و بقوة الهام صادر نشده و دقت هم در اصلاح و تصحیح آنها بعمل نیامده چنانکه گفتیم یکجا در اقدس حکم زنابنه مثقال جزای نقدی تعیین شد و یکجا در رساله سئوال و جواب حکم آن معوق و موکول به بیت العدل موهوم گشته و اینجاست که آیه مبارکه قرآن کاملاً مورد توجه میشود (لوکان من غیر عندالله لوجد وافیه اختلافاً کثیراً) و مهمتر از همه اینکه آثار باب و بها بجای اینکه سهل و ممتنع باشد صعب و مبتذل است از فرط تعقید و ابهام و تکرر در لفظ و سایر معایب کلامیه.

## (مبین یا سوره هیکل)

اما کتاب مبین یا سوره هیکل عبارتست از یک سلسله الفاطی که متضمن هیچگونه حکمت و صلاح و دستورالعمل کافی نیست برای مقصدی و عربیهائی است مرکب از الفاظ مفرده که مفرداتش عربی و ترکیبش نه فارسی است و نه عربی و اغلب آنها در طی خطابات است که بصورت و انمود میشود که گویا میرزا بها به انسان مهمی و بخاقان و سلطانی خطاب میکند و گاهی هم اسم میبرد (ان یا ملک الروس اسمع نداء الله الملك المهیمن القدوس) و یا اینکه خطابات بملکه لندن (ویکتوریا) میکند ولی هنگامی که در روح این کلمات استقصا شود دیده میشود که بشهادت تاریخ این کلمات در طول حیات بها از زیر دوشک بیرون نیامده و تا زنده بود تأکید میشد که کسی بر مضامین آن کلمات آگاه نشود حتی بعد از آنکه آنرا در هندوستان با کمال احتیاط طبع کردند نسخه مطبوع آنرا بکسی نمیدادند مگر آنکس که مسلم باشد که از گوسفندان بی اراده بها شده و بالاخره جز عریضه که بناصرالدین شاه نوشته شده و معلوم نیست که آن عریضه عیناً این لوح است که انتشار داده‌اند یا چیز دیگر بوده آن کلمات نیزه تنها بنظر سلاطین نرسیده بلکه کسی جز معدودی از محارم اسرار بها بر مضامین آنها آگاه نشده با وجود این عباس افندی پس از مرگ پدرش آن کلمات زیر دوشکی را که خودش هم در ساخت و ساز آن شریک بوده و برای همچو موردی ذخیره مینموده آنها را مدرک نفوذ و قدرت پدر خویش قلمداد کرده و در مفاوضات و سایر الواح بآن استدلال نموده! آری خواهید گفت در اینصورت او مرد مدبری بوده و سیاست خوبی بکار برده و عرض میکنم اگر اینحرف مورد تصدیق شود باز حرف ما مورد تکذیب نخواهد بود که گفته و میگوئیم طریقه بهائی مذهب نیست و بر رویه ادیان انبیا عرض اندام نکرده بلکه سیاست مذذبانه ایست که برای استفاده شخصی اتخاذ شده و ما عجالاً تا همین حد مسلمش سخن میرانیم و حال آنکه در سوء سیاست او هم مردمان عاقل سیاسی سخن گفته‌اند و برای سوء سیاست افندی همین بس است که احکام بیت العدل را و لو موهوم بود ولی چون ساخته دست پدرش بود خوب بود مبدل بحکم وراثت و ریاست شوقی افندی نکرده باشد نسل بعد نسل و بدون شبهه این بار سنگین ننگین را عاقبت همان گوسفندان هم از دوش خود خواهند انداخت پس در حسن سیاستش هم حرف است و ما را مجاله تطویل کلام در این مقام نیست

مجملاً برگردیم بموضوع کتب والواح که تاکنون یک کتاب ولوحی از این پدر و پسر بطور سادگی و آن قسم که بوده نشر و اشاعه نشده است

(کتاب مفاوضات)

مثلاً مفاوضات عبدالبها که نتیجه فکر سالیان دراز او بوده چنین و انمود شده است که

مسس بارنی مادام مسیو در یفوس بر سر ناهار سؤالاتی کرده و عباس افندی مرتجلاً این جوابها را داده است با اینکه اگر هم چنین بود اهمیت نداشت زیرا بقدری سهو و اشتباه و غلط و فلسفه‌های معوج در آن کتاب موجود است که باید چندین کتاب در کشف اغلاط آن یک کتاب نوشت معهدا این وانمود هم غلط و بی حقیقت است که این سخنان صحبت سرناهار باشد بلکه نتیجه نگارش سالی سه چهار است نه صحبت سرناهار چنانچه در سال (۱۹۲۳) میلادی که از لندن بپاریس وارد شدم عیناً این سخن را خودم از مس بارنی دریافتم در شبی که بارنی مادام دریفوس مرا بکشمش پلو ایرانی مهمان کرد در طی صحبت پرسیدم در آن موقع که شما مشرف بودید و مفاوضات تنظیم میشد چند مدت در عکا ماندید؟

فوری از روی سادگی جواب داد من بیش از چند روز توقف نکردم و مفاوضات را پس از چندین سال سرکار آقا نزد ما فرستادند و فرمودند این کتاب برای ایران خوب است و می‌خواهیم نام شما در مشرق مشهور شود لهذا بنام شما میل داریم طبع شود!!

خلاصه بارنی مقصود مرا نفهمید زیرا سابقه ذهنی نداشت ولی بنده مقصود عباس افندی را فهمیدم چه که سابقه ذهنی داشتم و اینگونه تقلبات او را در هر لوح و کتاب و مطلب و مرا می‌شناخته بودم

### (توصیح گفتار)

پوشیده نیست که مطالب مفاوضات بردو قسم است قسمی راجع بتاویل آیات تورات وانجیل است و قسمی دیگر راجع بعقائد اشاعره و وحدت وجودی و ناسخی و امثالهم که کلمات مجله از ایشان در مفاوضات بصورت تزلزل و تمجمج بیان شده گاهی طرداً للباب بعضی از آن کلمات مورد اثبات و گاهی در محل نفی در آمده هر جا خواسته است رد کند از عهده برنیامده و هر جا خواسته است اثبات کند طوری آنرا بیان نموده است که گویا مخترع این سخن خود اوست و باز هم خوشبختانه از عهده اثبات آن برنیامده است مثلاً شرحی مینویسد در القاء موازین اربعه - عقل و نقل و حسن و الهام - و ما را در این سفسطه‌های آقا دو نظر است .

### (نظر اول)

اینکه این سخن بافته فکر و یافته وجدان ایشان نیست و اساس این حرف از اشاعره است نه بدین قسم که این آقا بطور حتم از عدم لیاقت و میزانیت آنها سخن گفته است و بعلاوه عباس افندی تا این درجه هم متصرف و مستنبط نبوده و مخترع این فکر یعنی اختراع اینکه این حرف را از اشاعره باید اقتباس مرد میرزا ابوالفضل بوده که قبل از نشر کتاب مفاوضات او در کتاب فرائد خود این مطلب را بیان نموده است پس عباس افندی مقتبس از میرزا ابوالفضل و میرزا ابوالفضل مقتبس از اشاعره است .

## (نظر ثانی)

اینکه چون میرزا ابوالفضل مطالعات خود را در امر باب و بها بانجام رسانیده دید اینهمه عیوبی که اهل علم و منطق و حکمت و فلسفه در کلام و آیات و احکام و اشارات و اعمال و استدلال بها و بهائیان جسته‌اند به هیچ قسمی اصلاح و مرتفع نمیشود مگر اینکه مانند بیرهون حکیم یونانی مطلقاً بوجود برهان قائل نشویم و با مانند اشاعره اسلام موازین اربعه را از کار بیندازیم لهذا تثبث کرد باینکه ادراک حس ناقص است بدلیل اینکه شعله جواله را دایره از آتش تشخیص میدهد و سراب را آب می‌انکارد - ونتیجه این میشود که اگر مثلاً کسی بچشم خوردید که آقای شوقی افندی با پسر میرزا باقرخان شیرازی اذان صبحی وارد حمام خصوصی بیرون شدند و از قفاشان رفته باز بدیده خوردید (مالارات عین) و خواست آنچه را دیده است باز گوید، بگویند حس در محسوسات خطا میکند و شما باشتباه دیده‌اید یا اثر شخصی شرح سلیمانیه و بغداد بها را که با دراویش مانوس و اسمش درویش محمد بوده و قلیان حشیش استعمال مینموده بگوش خود از عبدالبها شنید فوری بگویند حس تو خطا کرده است و محسوسات میزان ادراک و معرفت اشیاء نتوانند شد یا آنکه اگر کسی بعقل خود دریافت که تعلیمات عبدالبها را الغاء و وطن خواهی برای اغفال ایرانی و استفاده اجانب است فوری باو بگویند عقل خطا کار است! بدلیل اینکه مدرکات و معقولات سابقین مورد اتقاد لاحقین شده است و خطای عقول آنان ثابت گشته و اگر کسی بگوید مثلاً عقل قبول نمیکند که جسد باب را در آن موقع انقلاب کسی از تبریز بطهران نقل داده باشد و احدی مطلع نشده باشد و پس از پنجاه سال بحیفارفته باشد و در هیچ گمرکی کمتر تعرض و تفتیش بعمل نیامده و قضیه مستور مانده باشد و بالاخره امامزاده حیفاً مصنوعی است نه حقیقی - فوری بگویند عقل میزان برای ادراک مطالب نیست و اگر بگوید که فلان قضیه را از فلان شخص صحیح القول شنیدم و فلان حکایت را از نزدیکترین اعضای فامیلی بها و عبدالبها استماع کردم فلان صحابه خاص چنین گفت و فلان مقرب چنان روایت کرد و جواب دهند که نقل میزان مستقل نیست و بمفاد (الخبر یحتمل الصدیق و الکذب) نمیتوان بر اقوال اعتماد کرد ولو آنکه بمقام تواتر رسیده باشد! و اگر کسی گوید بالهام که در مقامی هم میتوان بوجدان تعبیرش کرد دریافت‌ام که مثلاً میرزا بها مظهر شیطان است نه رحمن (چنانکه یک نویسنده انگلیسی گفته است) فوراً بگویند که الهام مدرک معرفت اشیاء نیست زیرا مردد است بین الهامات رحمانیه و تسویلات شیطانیه.

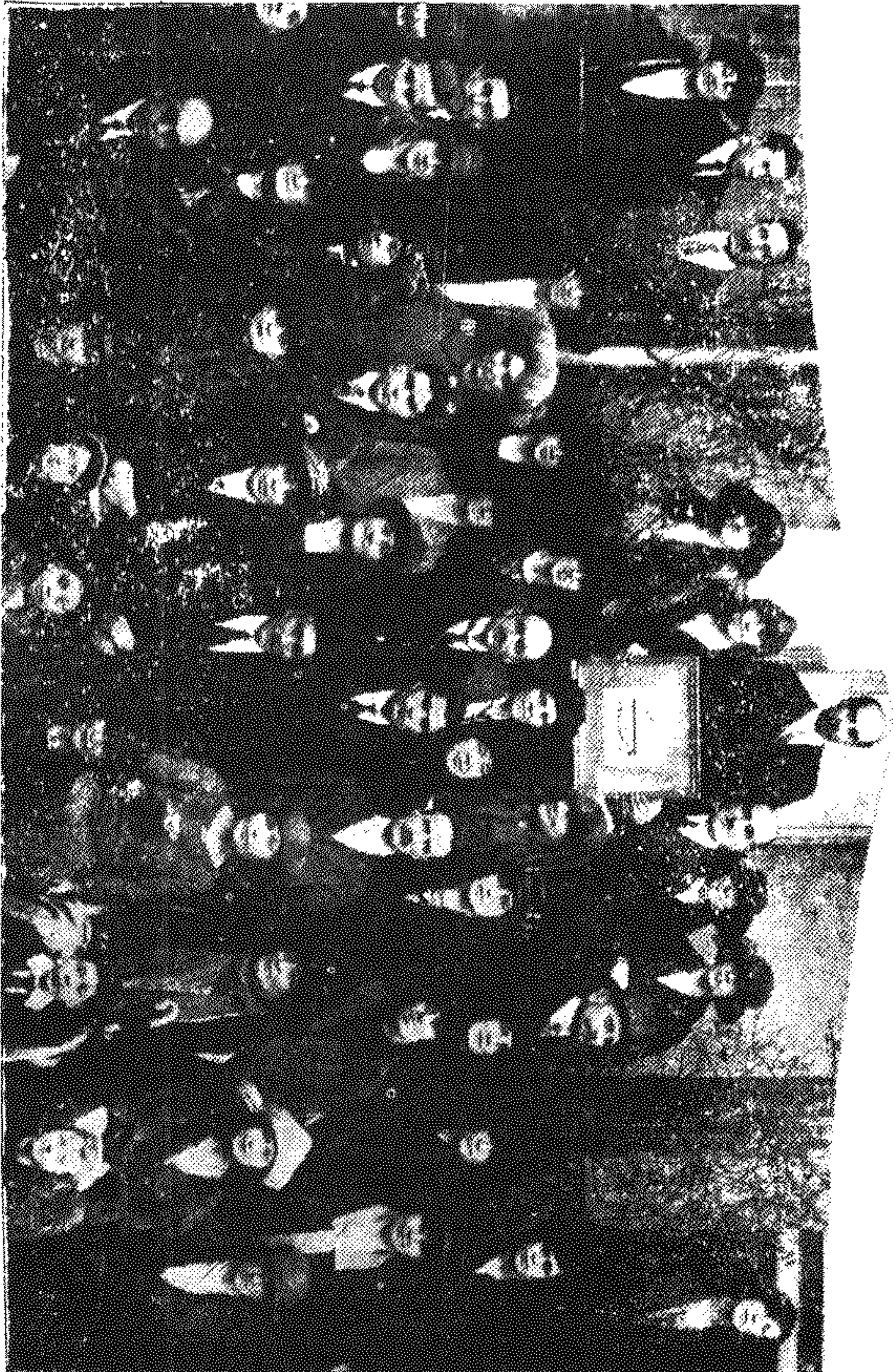
خلاصه بر روی این اصول میرزا ابوالفضل که در آنوقت کارکن صمیمی حضرات بود این مسئله را که از متخذ از افکار اشاعره است در کتاب فرائد مطرح کرد و عبدالبها هم برای مقصد خود بی نهایت موافق یافته کامش بطوری از این طرح شیرین شد که ننگ اقتباس را هم بر خود

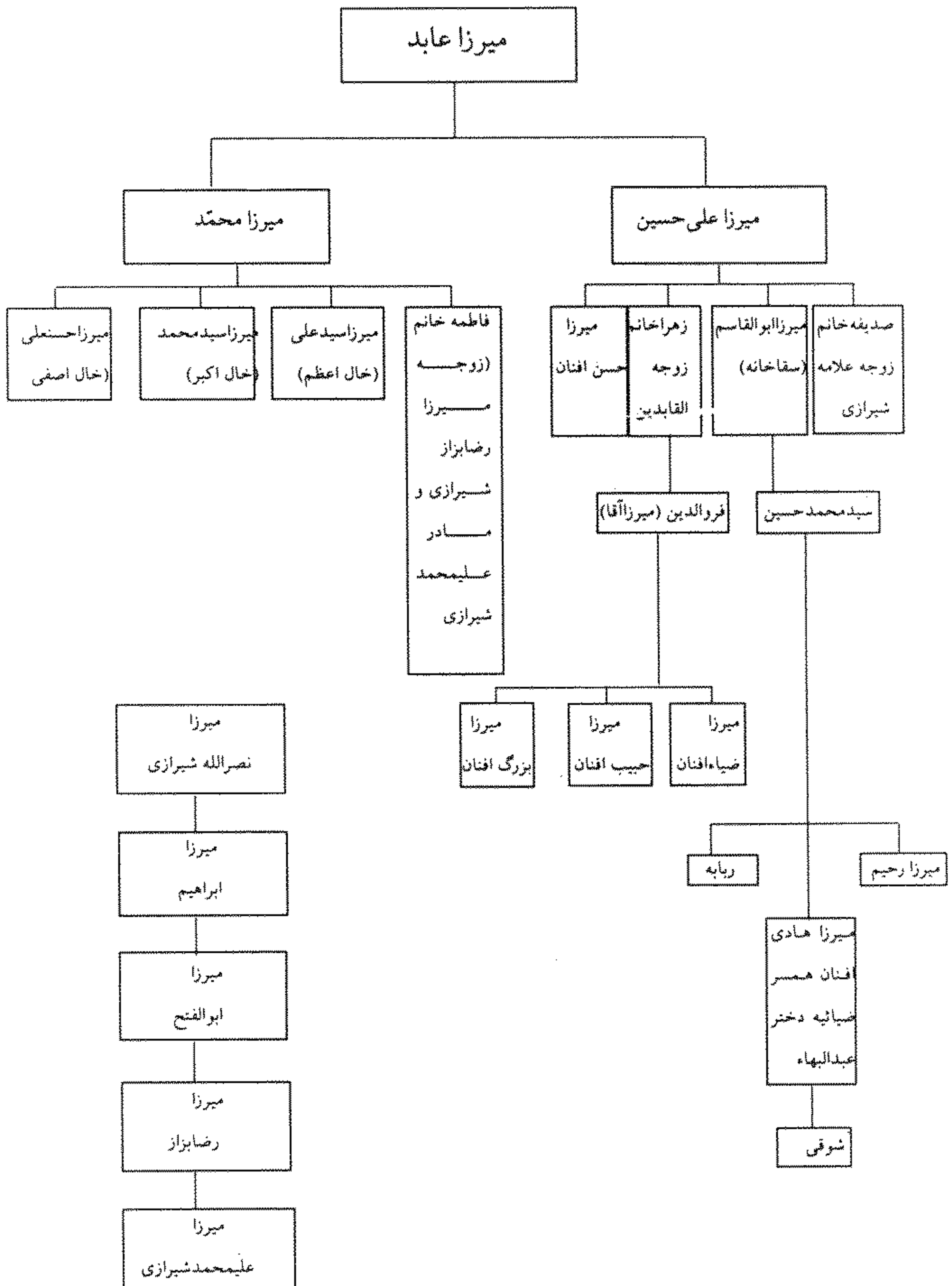
گذارده آنرا مشروحتر در کتاب مفاوضات تکرار نمود و در خاتمه این را هم اضافه کرد که میزان خطا ناپذیر تأییدات روح القدس است و این حرف باین مهملی را در بوته ابهام گذاشت و گذشت و مریدان هم نفهمیدند چه گفت و مغالطه بکجا کشید! و بالاخره غافل ماند از اینکه راه ابطال این قول دو کلمه بیشتر نیست و آن اینست که پرسیده شود آقای عبدالبها شما خود خطا و نقص این موازین اربعه را باچه مدارک و میزانی دریافته‌اید؟ علیکم بالجواب و چون عبدالبها از دنیا رفته اینک از جانشین او شوقی افندی می‌پرسیم آقای غصن ممتاز و ولی امر الله! که میخواهید در این قرن علم و تمدن مردم گوسفند بی‌اراده شما باشند و همینکه یکنفر از شما صرف نظر کرد شما اینهمه طعن و لعن و استهزاء و ایذایش میکنید همین یک کلمه را جواب گوئید با اینکه شاید سؤال ما را هم نمیفهمید تا برسیم باینکه بجوابش قادر باشید یا نه) آری تکرار میکنم که نفهمیدید چه گفتم - گفتم اگر موازین اربعه در معرفت اشیاء همه ناقص و ناتمامند خود عبدالبها با چه میزان همین مسئله نقص و ناتمامی موازین را شناخته است؟ها یادم آمد که راه مغالطه شما را هم ببندم که نگوئید او فقط بهمان میزان روح القدس این را تشخیص داده فراموش نکنید که اینجا آن مغالطه هم راه ندارد گفتیم پیش از او میرزا ابوالفضل و پیش از میرزا ابوالفضل اشاعره این را درک کرده‌اند و گفته‌اند پس باید بگوئید که آنها باچه میزان خطای موازین اربعه را یافته و ذکر کرده‌اند؟<sup>۱</sup>

۱- در این موقع که این کتاب در زیر چاپ سیم است یازده سال از تاریخ پرسشهای متن گذشته و پاسخی از جانب جناب شوقی و دیگر از اساتین امر نرسیده و هرکس دیگر هم هرچه پرسیده بلا جواب مانده مانند پرسشهای جزیره پرچم زیرا شوقی و مبلغین او هل منطق و استدلال نیستند و جزمان الله منظوری از نگهداری امر ندارند!!



آواره در جمع مریدان مشغول تبلیغ، در اوج شیفتگی!!!





شجرنامہ میرزا حسینعلی بہاء

... آب و رنگی دیدم که به کمال شور و شعف آن را استقبال کردم و گفتم چه بهتر از این که یک پیغمبر از ایران ظهور فرموده باشد و در سایه تعالیم عالیّه او این ملت فرسوده راه ترقی پوید ولی هر قدر نزدیکتر شدم خطای نقل را بهتر یافتم یک وقت شنیدم که عبدالبها برای ترقی و شرافت ایران و استقلال و عظمت این سرزمین در اروپا و امریکا نقلها کرده و افکار مردم را بدین صورت معطوف داشته و یک وقت هم خودم رفتم به اروپا دیدم آن نقلها کلاً خطا بوده و او جز تملق و چاپلوسی با اروپائیان و امریکائیها و تمجید از قوانین ایشان و مذمت از شرق ویژه ایران سخن نگفته و حتی مبادی و تعالیمی که پیشنهاد کرده برای اغفال مردم ایران بوده در این صورت شبهه نیست که پس از درک خطای نقل نباید از ادراکات عقل هم چشم‌پوشد که چون نقل خطا بود شاید عقل هم خطا باشد. پس خلاصه اینست که خطاهای نقل را عقل ادراک و خطای عقل را حس دریافت نمود مثلاً عقل می‌گفت یکنفری که می‌خواهد دارای ریاست روحانی باشد و جمع‌کثیری را مطیع اراده خود نماید طبعاً می‌تواند از شهوات خود جلوگیری کند و اگر نکرد اقلماً می‌تواند آنرا مستور دارد و اگر دید از طرفی صدائی بلند شد آن وقت دیگر قطعاً از خود جلوگیری خواهد کرد ولی حس من خطای این - ادراک عقلانی را دریافت و باحسن و العیان دیدم که شوقی افندی به طوری بینائی چشمش در پرده شهوات مستور شده و حواسش فالج گشته که نمی‌تواند از خود جلوگیری نماید و حتی بعد از بلند شدن صداهای متوالی باز هم نتوانست یکسال رفتن به سویش و رقصیدن با ماد موازلهها را فدای مبادی و ریاست خود نماید در اینصورت نمی‌توانم بگویم که چون عقلم از اول در ادراک مقام او خطا کرد ممکن است حس و نقل هم در محسوسات و منقولات مسلمه خطا کار باشد چه که خطای هر میزان را میزان دیگر متذکر است - ولی حضرات قصدشان از طرح آن مسئله همین است که هرگز هیچ کس بر محسوسات و معقولات و منقولات و وجدانیات خود ترتیب اثر ندهد و همیشه گوسفند بی اراده ایشان باشد اینست که آن مطلب را از اشاعره گرفته و در هر نوشته و سخن خود اعاده می‌نمایند و بالاخره سد این مغالطه وقتی می‌شود که شوقی افندی جواب این مسئله را نه لوح زیر دوشکی بلکه به بیان صریح همه کس پسند توصیح دهد که آنان که این را فهمیده‌اند که موازین اربعه ناقص و خاطی است با کدام برهان و میزانی این را تمیز داده‌اند؟ اگر با یکی از این موازین اربعه است چگونه میزان ناقص که در آن جا نیست ممکن است بگوئیم انسان طعمه درندگان است ولی ممکن نیست بگوئیم اسیر درندگان است. بلکه باید گفت انسان با اینکه طعمه درندگان است درندگان را اسیر خود ساخته به وسیله طعمه‌های دیگری که به آنان می‌دهد خویش را مستخلص میسازد.

۶ - اینکه همعنائی اثر و مؤثر بقمسی که در جلد دوم در ضمن ابطال لوح بقای روح افندی گفتیم فلسفه غلطی است و بفقدان مؤثر اثر مفقود می‌شود و به طوریکه او بنای اثر را

تخصیص بانسان داده نیست بلکه یک مور ضعیف هم که مؤثر لانه و خانه خود است میمیرد یا کشته می شود و یا پامال می گردد در حالیکه تا مدتی خانه و لانه اش که اثر اوست باقی می ماند موریانه معدوم می شود و تیر و تخته را که او سوراخ کرده تا مدتها بدان حال باقی است مگس غسل میمیرد و موم و عسل او تا دیری مورد استفاده است و بالاخره چنین امر عادی را نمیتوان برهان بقای روح (آنهم روح انباء) شمرد!

۷ - اینکه شجره بی ثمره را با ثمر کردن مخالف قانون طبیعت نیست بلکه موافق طبیعت است در صورتی انسان قارد بود مخالف طبیعت عمل کند که مثلاً میوه را از پشم شتر بیرون آورد و گرنه پیوند شجر مثمر بدرخت بی بار زدن موافق طبیعت است .  
باری قدم هشتم مطول شد و اینک باختصار کوشیده بقدم نهم که کاشف اسرار بسیار است میپردازیم .

### سفر دوم من بعکا و حيفا

در سال ۱۳۳۳ که سال اول جنگ عمومی بود عبدالبهاء به توسط سیم کمپانی تلگرافی کرده مسافرت مرا تقاضا نمود و آن سال دومی بود که خودش از سفر غرب مراجعت نموده بود. من حدس زدم که می خواهد مرا به اروپا بفرستد برای بعضی مغالطات و خود نمائیها چه پیش از من میرزا علی اکبر رفسنجانی را فرستاد به آلمان به اصطلاح خودش برای آبیاری تخمهای افشانده او و از عجائب روزگار اینکه آن مُبَلِّغ پس از مراجعت از سفر آلمان «مانند آواره پس از سفر لندن» به کلی از بهائیت برگشت. فرقی که او با آواره داشت این بود که او نتوانست به حسن تدبیر افکار خود را حفظ کند تا کتابش تمام و نشر گردد لهذا در معرض هجوم بهائیان به دستور سرّی عبدالبهاء و میل ماهرانه او واقع شد چندانکه در حجره تیمچه حاجب الدوله در مدت چهار سال تحت مراقبت زردشتیان ابله بی سواد بهائی مقیم آن تیمچه واقع شد و به قدری از دست آن جهال بی عاطفه صدمه کشید که مسلول شده عاقبت از ایشان فرار کرده به سمت رفسنجان رفت و به اندک فاصله در گذشت و آثارش منتشر نگشت ولی آواره همان تضيقات و حتی اشد از آن را جلوی روی خود دیده حتی در صدد اعدامش بودند ولی با تأیید آلهی و حسن تدبیر خود موفق شدم به نشر قسمتی از اطلاعات خویش و چون این سد شکسته شد دیگران هم مانند آقای نیکو و آقای اقتصاد (میرزا صالح مراغی) و آقای شهاب فردوسی و چند نفر دیگر به کم و زیادی موفق بر نشر اندکی از اطلاعات خود شدند و تا حدی شواهد برصحت کشف الحیل اقامه شد ولی حضرات بهائی زود بیدار شدند و به هر وسیله بود از ادامه این گونه کتب جلو گرفتند به طوری که مثلاً یزدانی متزلزل را دوباره به حوزه خود اعاده دادند و به هر حيله بود پست او را هم در وزارت جنگ تأمین کردند .



مجملاً قبل از مسافرت خودم رفسنجانی مذکور را ملاقات کرده فهمیدم بازگشت او از بهائیت بر اثر کشف دروغ‌های عجیبه افندی بوده که خود را مطالع و منتفذ در عالم غرب قلمداد نموده در حالیکه در همه آلمان قریب چهل نفر اشخاص غیر مهم در اطراف مسلک بهائی حرفها بلد شده و گاهی محفلی تشکیل می‌کنند و از هر شهری یکی دو نفر سفر کرده بدان محفل رفته به قول دکتر یونس خان (نشستند و گفتند و برخاستند) یعنی جز حرف چیزی نبود و همان عده قلیل هم به رفسنجانی توجه نمودند به او گفته بودند علم و نطق و بیان شما مهمتر از عباس افندی است و دختر کنسول شوارز که رئیس همه آنهاست خواسته بود با رفسنجانی وصلت نماید و مجموع این قضایا افندی را به غضب آورده از رفسنجانی سلب اطمینان کرد و به امحاء او کمر بست چه در بهائیت گناهی بالاتر از بیداری و آزادی نیست همین قدر که فهمیدند شخصی بیدار شده کمر به اعدام و امحاء و یا اقلأً به سلب اثر از کلمات او و اتهامش بهر تهمتی که امکان پذیرفت می‌بندند و از اینست که هر کس هم بیدار شد دوباره خود را به خواب می‌زند و از این قبیل بسیار داریم ک بعضی را در محل خود اشاره خواهیم کرد.

با اینکه مسافرت در ضمن جنگ کار مشکلی بود چون مایل بودم اطلاعاتم کامل شود بی درنگ حرکت کردم پس از آنکه دو ماه در کرمانشاه و چهل روز در بغداد و ایامی در حلب معطل شدم و با زحمات بسیار وسایل سفر خود را فراهم کردم عاقبت با پنجهزار تومان پولی که بابیان همدان و کرمانشاه و خود طهران داده بودند به حیفا وارد شدم و مخصوصاً ذکر پول کردم تا سخنی نگفته باقی نماند و معلوم شود که اگر من آدمی مادی بودم خوردن پنجهزار تومان نقد با آشامیدن آب یکسان بود زیر افندی نمی‌دانست پولی داده شده راه مکاتبه هم بسته بود سندی هم صاحبان پول نخواسته و نگرفته بودند پولی که هر دو تومانش یکی داده آنها در راهی که چند دفعه با سارقین عرب دست گریبان شدیم آنها در سال جنگ بهترین عذرها در پیش است خوردن آن اهمیتی ندارد معهذا به طوری پولها را تحویل افندی دادم که او خودش تعجب کرد و حتی در مراجعت خرجی برای خود نگذاشته بودم و ناچار شد که صد تومان به حاجی امین حواله دهد و آن لوح صد تومانی که ذکر صحت عملم در آن درج است الان در کتابچه الواح من موجود است.

مکرر بعضی رفقا گفتند چرا این پول را دادی: گفتم برای اینکه جلوی قلم و زبان و وجدانم در بیان حقیقت باز باشد و نزد خدا و خلق و وجدان خود سرافکنده نباشم و خود او هم بهانه نداشته باشد و گرنه می‌دانم این پول ملک مشروع او نبود و من خود اولی به تصرف آن بودم که به قوه نطق و بیان و تشویقات من و امثال من جمع شده بود حتی بعضی از زنان به زبان آورده می‌گفتند شما خود مختارید که این وجه را به هر مصرفی برسانید معهذا حمد می‌کنم خدا را که طمع دامن گیرم نشد و آلوده بدان مال کثیف نگشتم فحمداله ثم حمد اله (این بود مرتبه



نمک‌شناسی ما) و آن بود درجه حق‌گذاری ایشان که گفتم قریب ده هزار تومان خسارت در کتاب تاریخشان به من زدند و الحمدلله که (شب سمور گذشت و لب تنور گذشت) و خدا چند برابر آن از راه مشروع به من داد.

### از حیفا تا عکا یا خر سواری عبدالبها

در حیفا سه ماه در نزد افندی ماندم و کمال تقرب را داشتم حیفا هم خلوت بود لیلاً و نهاراً از حضور استفاده نموده دنیا دنیا مطلب فهمیدم در هر غیث عیبی یافتم و در هر نبوتش سفاهتی دیدم در هر مزاحش اسراری جستم و در هر صحبت سیاسی رموزی ادراک کردم و بالاخره تمام شرایطی که گفتیم باید در مصلح مذهبی یا امور اجتماعی باشد به تمام معنی عکس العمل آنرا در عبدالبهاء دیدم در حالیکه دورادور نوع دیگر شنیده بودم و فی الحقیقه تصور می‌کردم که اگر او حق نیست ملهم نیست غیب دان نیست عالم کامل نیست ولی اقل اخلاقیاتی که در کلمات خود و پدرش اظهار شده دارا است ولی خدا را گواه می‌گیرم که اثری از آن اخلاقیات هم در او ندیده همه را معکوس مشاهده نمودم بدینگونه که گفتیم مصلح باید حب جاه و ریاست نداشته باشد بدبختانه عبدالبهاء را از همان وحله اولی یکنفر آخوند جاه طلب ریاست پرستی دیدم که هیچ آخوندی را به آن درجه ظاهر ساز و ریاکار و ریاست دوست و مال پرست ندیده بودم.

### از حیفا تا شام

پس از آنکه در حیفا ماندم و راه اروپا به سبب جنگ عمومی بسته شد و بر من معلوم گشت که عباس افندی قدر یک آدم سیاسی و حکیم ماهر هم پیش بین نبوده نتوانسته است بفهمد که جنگ تا کی طول می‌کشد و نتوانسته است بفهمد که آمریکا داخل جنگ خواهد شد و در موقعی که از او سؤال کردند گفته است آمریکا وارد نمی‌شود و این در بدایع الاثار (سفر نامه عبدالبهاء) مندرج است مجملاً مرا که برای اروپا طلبیده بود متحیر ماند به چه کاری بگمارد بالاخره مالیخولیایش بدینجا کشید که لوحی مبنی بر تحریک فساد به جمال پاشا نوشته مرا مأمور ابلاغ آن نماید.

### قضیه جمال پاشا

چون کراراً شرح این قضیه را از ما پرسیده‌اند اینک مختصری اشاره می‌شود. در آن اوقات که جمال پاشا شام بود عباس افندی از جهات عدیده اضطراب داشت اول اینکه راه ایران که مزرع حاصل خیز با بانک کمپانی زرخیز اوست بسته شده بود. دوم آنکه می‌ترسید جمال پاشا و انور پاشا سر بر سر او بگذارند و مدارک خیانت او را به دست آرند و بفهمند که او دخیل در امور سیاسی است. سوم آنکه اگر آمریکا داخل جنگ برایم فرستاده و ضمناً قسم که نشان دروغ است

یاد می‌کند که کسی به من خبر نداده و این فراست خودم است مجملاً من از ننگ اینکه مبادا لکه نقض به دامنم بچسبید و بگویند از چاه در آمده به چاله افتاده یعنی دست از دامن عباس برداشته به مجمد علی توجه کرده برای یک مدت دیگر سکوت را ادامه دادم.

### تبصره

چنانچه ملاحظه می‌شود یکی از تهدیدات که در این لوح از طرف عبدالبها متوجه آواره می‌شود صحبت از چند زن است که گویا در طهران سرأ مخالفت با بهائیت دارند برای اینکه عبدالبهاء با آنها موافقت نکرده و گویا فیمابین آواره و امین و باقر تفتین نموده‌اند، پس باید دانست که این هم یکی از حبل‌های است که کشف آن بسی لازم است (مؤسس را هم در این لوح بخط خود (مأسس) نوشته تا شاهد غلط نویسی او و غلط‌گیری ما باشد!)

### منیره ایادی و حریت نسوان

پیش از اقامت نگارنده در طهران منیره ایادی یکی از زنان مبلغه و مبلغ زاده و محرم اسرار عبدالبها بلکه شریک کمپانی بهائیت بوده و هست هوای حریت نسوان بر سرش افتاده از عبدالبهاء استیذان نموده اجازه بر اجرای آن یافته بود بدین مضمون که با حریت نسوان چندان موافقم که خودم پیشقدم شده دختر خودورحا خانم را بی حجاب به اروپا فرستادم.

مجملاً با این اجازه افندی محفل حریت در منزل ابن ابهر شوهر همان منیره که در آنوقت از برکت تبلیغ امر بهاء از هر دو چشم کور و خانه نشین شده بود تأسیس گشت. منیره خانم که زنی جوان بود و شوهری کور و پیر داشت این محفل را برای استفاده خود می‌خواست ولی به زودی زمام استفادات از دست او بیرون رفته چندانکه حتی بعضی زنان غیر بهائی جوان در آن محفل وارد شده در ترویج امر بهاء از او جلو افتادند و هم چنین چند مرد جوان «که در رأس آنها مرد رشیدی واقع شده بود و با طبع همه موافق بود در آن محل عضویت یافتند و یکی از عادات آن مرد رشید این بود که در خواب فشار دندان (دندان گرچه) داشت. یکی از زنان اغیار (غیر بهائی) که به هوای رقابت با منیره بدان محفل عضویت یافته بود دختر همان بود که شرح رفتار سیاسی و گفتار دیپلماسی با عکس پدرش در فلسفه سوم به قلم آقای نیکو درج شده این خانم از ارث پدر طبع شعری داشت و برای فشار دندان آن مرد زن پسند دو بیت زنانه ذیل را سروده آن مرد را با خود موافق نمود

### (دو بیت)

دل خونین من است اینکه همی می‌خاید      رشته عمر منست این که هم می‌ساید  
قدری آهسته بسوزانکه بود مخزن حب      تو که از فرط غرور هیچ ندانی رب و رب

### (رباعی)

گفتم که بیا محترم اندر بر من  
گفتا که گمان کنی که من آبادم  
فوت عبدالبهاء

بنشین و بگوی حرفی از دلبر  
مانند تو بر باد بود بنیادم

نگارنده در طهران بود که عبدالبهاء عباس درسنه ۱۳۴۰ هجری فجائاً درگذشت در حالتیکه خودش و بستگان و اتباعش ابداً انتظار مردن او را نداشتند و این مرگ به قدری بر همه و از همه بیشتر بر خودش ناگوار بود که از وصف خارج است زیرا او وعده‌هایی داده بود که یکی از آنها وفا نشد و بر مریدانش ناگوار بود که ببینند او مرد و خدا به یکی از مواعیدش اعتناء نکرد دیگر نمی‌دانست که مواعید سابقه‌اش هم مثل این مواعید بود او هرچه در دنیا گفت بر خلاف آن شد منتها چشم نبود که ببیند و گوش نبود که بشنود او وعده داده بود که امریکا داخل جنگ نمی‌شود شد - او وعده داده بود که مشروطه ایران برقرار نمی‌گردد به سبب اینکه دست علماء در کار است ولی برقرار شد. او وعده داده بود که محمد میرزا پادشاه عادل و مخصوص کتاب اقدس است و بهائیان لازم است از او اطاعت کنند ولی او ظالم و مخلوع و بی پایه از کار درآمد. او وعده داده بود که از خاندان قاجار سلاطین با اقتدار برخیزند و مخالفت ناصرالدین شاه را جبران

نموده مروج بهائیت شوند ولی نشدند و حتی منقرض گشتند. او وعده داده بود که سلطان روس ملک الملوک گردد نشد. او وعده داده بود که روس برای ایران فکری دارد و انگلیس هم فکری دارد - خدا هم فکری دارد و مریدانش تعبیر می‌کردند که خدا یعنی عبدالبهاء و گمان می‌کردند او با آمریکا یا آلمان یا دولت دیگر بند و بستی دارد و فرداست که سلطنت ایران را به خود یا برگزیدگان خود تخصیص می‌دهد ولی مرد و فکرش به جایی نرسید بلکه اصلاً معلوم نشد که این خدا چه فکری داشته؟ او وعده داده بود بغار داردانل به دست



عباس افندی - ع ع

اجانب افتد برای اینکه پدرش آن یا نقطه الواقعة بین شاطی البحرین را تهدید کرده و آن

یا ارض الروم نسمع فیک صوت الیوم گفته ولی نشد (در حالتیکه عبارت هم از محمد بن طلحه استراق و تحریف شده زیرا اصل این عبارت از ابوسالم محمد بن طلحه شافعی است که می‌گوید در آثار قیامت - و تهدم حصون الروم و یصبح فی نواحیها البوم) و بهاء آنرا در کتاب خود بدان صورت که ذکر شد آورده و عبدالبهاء محقق دانسته و حتی در جنگ بین المللی بین شوقی و تلامذه بیروت شرط و شرط بندی شده و حضرات خوشحالی‌ها کرده‌اند که داردانل فتح شد و عثمانیان از میان رفتند و پس از چند روز دروغ بودن آن و بورشدن شوقی محرز گشته باری با همه این وعده‌ها که در هر لوح نوشته و برای هر شخص و جمع و در هر قضیه خصوصی و عمومی داده شده و عکس العمل آن بروز کرده بود باز گوسفندان منتظر بودند که چون عبدالبهاء وعده داده است که به عشق آباد سفر کند و در مشرق الاذکار آنجا پیشنمازی نماید و وعده داده است که بیت العدل بسازد و گفته است تا بیت العدل برپا نشود از دنیا نمی‌روم و وعده داده بود که به هندوستان سفر نماید و بسیاری از این وعده‌ها داده بود لذا باید حتماً زنده بماند تا این مواعید مصداق یابد خصوصاً بعضی از آنها که به کلمه (هذا وعد غیر مکذوب) مصرح شده بود این بود که چون تب عارضش شد و طیب آمد و خدا را انجیکسیون کرد و یکشب کسالتش تخفیف یافت و شب دیگر بی خبر خداحافظی نکرده در راهسته پیش کرد و از عالم خاک به قول طهرانیان زد به چاک یارانش گریبان چاک کردند و بستگانش خاک بر سر ریختند که (بودی تو خدای حی و مردی آخر ای تازه خدا چرا جدائی کردی؟) و عجب اینک با انجیکسیون هم مخالف بود و بالاخره تن به آن در داد ولی چاره هم نشد و از این است که در خطاب به بعضی از مخالفین و انجیکسیون که به طور اجبار با آن موافقت کرده‌اند رباعی ذیل گفته شده و ما مزاحاً برای تفریح خوانندگان درج میکنیم.

## (رباعی)

یادت باشد که جامه‌ات در کردند      یک عضو ز اعضای ترا تر کردند

کردند بر او فرو یکی میل دراز      هی گفتی سوخت هی فرو تر کردند

حالا چه دروغها به او بستند بماند خلاصه اینکه با این مرگ ناگهانی دروغی نبود که انتشار ندهند و همه را منیره خانم عیالش که دختر یک سید تیمچه ملای اصفهانی است و تمام حیل‌های آخوندی را بلد بوده و در نزد این آخوند متجدد استادتر شده انتشار می‌داد. از آن جمله چیزی به خودم گفت این بود که سرکار آقا ده روز پیش از صعود افرمودند به شوقی افندی تلگراف کنید از لندن حرکت نماید و گرنه به جنازه من هم نخواهد رسید! من هم از روی سادگی و صداقت این دروغ او را از قول خودش در کتاب تاریخشان درج کردم ولی جزو هاش که به حیفا رفت گویا همه اهل حرم بر منیره هجوم کرده بودند که این چه دروغی است که گفته‌اید لهذا او به



من نوشت این جزوه را عوض کنید و پنج لیره هم برای خرج آن به برای برادرش سید یحیی<sup>۱</sup> به مصر نزد من فرستاد و بر یقین من افزود که در هر قضیه دروغی می‌سازد اگر مدعی پیدا نشد انتشار می‌دهند و در اغنام دور از مرکز مؤثر می‌شود و اگر مدعی پیدا شد آنرا منسوخ می‌سازند و اگر خیلی رسوا شد شانه خالی کرده مبلغ و مزوج و واسطه را تکذیب می‌کنند چنانچه در قضیه محفل حریت نسوان کردند و هزاران نظیر آن هست که ذکرش موجب تطویل است.

اما غرض اصلی منیره خانم این بود که مخالفتی که با لوح بیت العدل بها کرده از دوش خود افکنده برگردن خود عبدالبهاء اندازد زیرا بهاء می‌گوید (قوله) در هر مدینه از مدائن ارض به اسم عدل بیتی بناء کنند و در آن بیت عدل عدد الاسم الاعظیم از نفوس زکیه مطمئنه جمع شوند. تا آنجا که می‌گوید و همچنین در نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة التي جعلها الله اسالبلاد و حرز اللعباد ملاحظه کنند الخ و شاید این حرف بیت العدل در صدها موضع و موقع از قلم بهاء و عبدالبهاء تکرار شده و نیز تصریح بر تصرف در سیاست شده بر خلاف آنچه می‌گویند ما در سیاست دخالت نداریم و عباس در بعضی الواح برای انصراف افکار و ابصار و اغفال اغنام و انام نوشته است که در سیاست دخالت نکنید!

### طرد الباب یا طرد البهاء

شاید اغلب ندانند که (عدد البهاء) که در این لوح نوشته مقصود چیست پس باید دانست که عبدالبهاء یا الف همزه آخرش اگر گرفته شود مطابق حساب ابجد که یادگار عهد دقیانوس است نمی‌شود ولی میرزا خدا نه (۹) را طوری استعمال کرده که بی قافیه نهانده است زیرا در ابتداء که می‌خواست خود را بهاء معرفی نماید و جرأت نداشت که تصریح کند و نمی‌دانست که همزه بهاء هم معدود است دو و پنج و یک را به این صورت امضاء می‌کرد (۱۵۲) دو کنایه از بهاء و پنج کنایه از هاء و یک کنایه از الف یعنی (بها) بدون همزه و گذشته از اینکه این امضاء رومی بدین صورت دو و پنج و یک خواند نمی‌شود بلکه یکصد و پنجاه و دو خوانده می‌شود و از موضوع و منظور بهاء نیز خارج می‌گردد به علاوه غلط هم هست که همزه بهاء را حذف کنیم چنانکه خودشان هم نتوانستند حذف کنند و بالاخره قائل شدند که باید حساب شود ولی عجب در این است که یکدفعه دو و پنج و یک را جمع کردند شد نه در حالتیکه همه آدمها چون ۲ و ۵ و ۱ را جمع کنند می‌شود هشت اما حضرات آن سه عدد را از زیر الواح برداشته حاصل جمعش که

۱ - آن سید یحیی هم بقول سید محسن اساسی که از حیفا آمده و نقل کرده بود این ایام از کیش بها برگشته و شوقی امر باحباب داده که با او ملاقات نکنند و سید محسن هم از طرف محفل مأمور شده که دیگر قضیه را بازگو نکند!!



به عقیده ایشان نشد بروند بر بالای منشاءات و منشاء افتخار خود کردند و حتی سردرخانه و مغازه را به عدد نه تزین نموده متبرک می‌دانند؟ و خودش آنرا منشاء اعداد قرار داده مدار دین خود را بر آن نهاده امنای بیت العدل را هم نه نفر قرارداد داده تا از تعادل با اسم خودش خارج نباشد و اخیراً منشاء افتخار یکی دو مغازه شد که بدون تناسب عدد (نه) را بر آن نصب کرده‌اند در حالتیکه در عدد خصوصیتی نیست و اگر باشد باید (بز) و (جو) نیز مبارک باشد که در عدد (نه) است.

### عجیبتر از نه «۹» نوزده «۱۹»

عدد نوزده از مخترعات باب است و بهائیان حتی صدق زنانرا بر روی آن عدد قرار داده در شهرها نوزده مثقال طلا و در دهات نوزده مثقال نقره معین کرده تجاوز آنرا از پنج مرتبه که نود و پنج عدد است جایز نمی‌دانند و همچنین عدد شهر را که باب بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز قرار داده به طوری نزد اهل بهاء مقبول افتاده که بدان افتخار می‌نمایند ولی ما یقین داریم که فلسفه آنرا نمی‌دانند و شاید تنها بهاء و عبدالبهاء این فلسفه را دانسته‌اند که با وجود استقلالی که هوس داشته و بسیاری از تصوص کتاب بیان را کان لم یکن انگاشته‌اند از این یکی دل برداشته و اخیراً تقویم بهائی بر شهور [ماه‌ها] نوزده گانه همه ساله طبع و نشر می‌شود! فلسفه نوزده ماه و نوزده واحد بیان که واحد بر نوزده بایست و نوزده مثقال سیم و زر در مهر زن و سایر اعداد نوزده همه و همه برای اینست که خود را طرفدار مسیحیت شمرده دین خود را از مآثر قرن نوزدهم مسیحی قلمداد کرده باشد اما اگر فلسفه نوزده پرستی این باشد باز لازم نمی‌نمود که یک چنین تقسیمات رکیک بی‌معنی برای روز و ماه قرار داده خود را در نظر دانشمندان بلکه کودکان سبقخوان مفتضح سازند چه این تقسیم به قدری غلط است و بی‌معنی است که به هر جای آن نظر کنیم رکاکتی را در بردارد زیرا اگر مقصود شهور ماه‌های قمری باشد که بدیهی البطلان است بسبب اینکه قمر را مدار معینی است که هر ماه به سی یا بیست و نه روز هلال و محاق آن در آسمان و زمین محقق گشته حسابش برای عارف و عامی یکسان و به عین عیان مشهور و خاص و عام است. پس بدیهی است که این تقسیم را شمسی قرار داده آن هم اتفاقاً غلط است زیرا سیر شمس هم در بروج دوازده گانه (حمل و ثور الخ) مسلم و محقق و تغییر ناپذیر است و آنهم بر سی و بیست و نه روز منقسم است پس این تقسیم نوزده گانه از راه شمسی هم خطاست حتی در این تقسیم نوزده گانه طوری هم نیست که در سال خمره مسترقه قدیم از میان رفته باشد و ۱۹ ماه متضمن تمام ایام که تقریباً سیصد و شصت و شش روز است بلکه نوزده ماه و نوزده روزی سیصد و شصت و یکروز می‌شود و پنج روز زائد آمده در نتیجه خود باب هم ناچار شده که اسمی برای آن پنج روز پیدا کند و آنرا ایام هاء و ایام زائد نام نهاده با اینکه باید آن ۵ روز

مغضوب میرزا خدا واقع شده باشد که از اعداد شهر معزول و اخراج شده بالعکس مورد مرحمت شده میرزا آن را ایام عطا و فیض قراردادده پس تا اینجا معلوم کردیم که هنری از این شهر و ایام و تقسیمات باب و بهاء بروز نکرده حتی به قدر تقویم نویس های ایران که توانستند خمسه مسترقه را در ماههای فروردین و اردیبهشت الخ مستهلک کرده ششماه را سی و یک روزه و یکماه را ۲۹ روز قراردادده حساب روزه های سال را بی کم و زیاد به دست مردم دهند این میرزا خدا و مبشر بامکذوبش باب آن قدر هم نتوانسته اند از اوحیه و الهامات آسمانی (یا زیرزمینی) بهره به مردم برسانند اما از این به بعد دقت شود که نه تنها فیضی از این ایام و شهر و تقسیمات نوزده گانه عاید نشده بلکه یک ضررهای خیلی بد و رکاکتهای خیلی شدید متوجه این تقسیمات است که ذیلاً اظهار می شود.

آیا باید رعایت فصول رابعه (بهار، تابستان، پاییز، زمستان در این شهر ماههای نوزده گانه که گفتیم شمسی است شده باشد یا نه؟ اگر باید چهار فصل تمام وارد رعایت شده باشد به قدری حساب ماهها نوزده گانه غلط و نارساست که مافوق آن متصور نیست! زیرا در فصل آن عبارتست از نه ماه و نیم که نیم ماه آنهم نه روز نیم است و اگر این دو فصل را هم تقسیم کنیم بر دو فصل دیگر هر فصل عبارت می شود از چهار ماه و سه ربع ماه بهائی! و چون ماه هم نوزده روز است سه ربع ماه قابل تقسیم نیست چه اگر ماه بیست روز بود سه ربعش پانزده روز می شد ولی چون نوزده روز است تقسیم سه ربع آن می رود روی ساعت و دقیقه و ثانیه و آن و باز هم تقسیم صحیح از آن بیرون نمی آید با این فلسفه و تقسیمات عجیبه آقای میرزا خدا سخن مبشر یا مکذب خود (حضرت باب) را ترویج نموده و سال را بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز تقسیم کرده .

آری فقط می توانم گفت که چون دعای سحر که از ادعیه اسلامی است مشتمل بر اسماء مقدسه الهیه است که اولش بهاء (ولی نه هر بها) و آخرش علی واعلی (ولی نه رب اعلی) است آقایان آن اسامی را گرفته و بر روی آنها تقسیمات سال و ماه و ایام را ساخته ماهها را بدینگونه موسوم کرده اند که این هم یک معایب دیگر را در بردارد که یکی از آنهاستراق ادبی است (دزدی) و دیگر ایرانی را مجبور ساختن بر استعمال کلمات عربی و دیگر اطاله سخن آنهم بیهوده و به طوری که در جدول ذیل شناخته شد .

و عجیبتراز همه اینکه عین آن اسماء که برای ماهها قراردادده اند برای روزها همان را معین کرده اند و آن قدر قریحه و ذوق نبوده که اسامی دیگری پیدا شده باشد! و نتیجه این شده که ملاحظه می شود.

## جدول ماههای نوزده گانه بهائی

۱ - شهر البها ۲ - شهر الجمال ۳ - شهر الجلال ۴ - شهر العظمة ۵ - شهر النور ۶ - شهر الرحمة ۷ - شهر الکلمات ۸ - شهر الکمال ۹ - شهر الاسماء ۱۰ - شهر العزة ۱۱ - شهر المشية ۱۲ - شهر القدرة ۱۳ - شهر العلم ۱۴ - شهر القول ۱۵ - شهر المسائل ۱۶ - شهر الشرف ۱۷ - شهر السلطان ۱۸ - شهر الملك ۱۹ - شهر العلاء

همچنین روز اول هر ماه يوم البهاست و دوم يوم الجمال آخر و خنده دارتر اینکه عدد سال را هم باید به حساب ابجد حروفی را پیدا و ترکیب کرد و آن سال را بدان حروف مرکبه نامید؛ مثلاً امسال که ما به تألیف این کتاب مشغولیم سال نودم از طلوع باب است؛ (یعنی نود سال است که بابت بعضی از خدایان روی زمین مبعوث کرده و سرّاً و جهراً او را و گاهی جانشین او ازل را در قبرس و گاهی موعود مصنوعی کتاب او (بها) یا من يظهرالله ساختگی را در عکا مدد داده‌اند تا امروز که از پانزده هزار نفر مؤمنین دوره باب بهشت نه هزار نفر مؤمنین بهاء متنازل شده اکنون که سال نودم است باید عدد نود را ترکیب حروف هجائیه به حساب جمل پیدا کرد فرضاً (سل) آری امسال سال سال اهل بهاست پس باید امروز که روز ۲۵ آبانماه از سال ۱۳۱۰ شمسی و روز ششم است از شهر رجب ۱۳۵۰ قمری می‌شود روز ۲۴۱ از سال حاضر و مطابق می‌شود با روز سیزدهم از ماه دوازدهم بهائی باید بنویسیم.

تحریراً فی يوم العلم من شهر القدرة من سنة السل من سنين البيان؛ اما چون بهائی نیستیم می‌نویسیم (۱۰/۸/۲۵) یا اگر مسلمانان متعصب باشیم مینویسیم (۶ شهر رجب ۱۳۵۰) اکنون خوب فکر کنید ببینید آقایان باب و بهاء در همین تاریخ و تقویم ما چه کرده‌اند؟! و باز هم با سهولتی که من حساباً به دست شما داده‌ام نیست من دو سه ساعت چندین تقویم را آورده و از روی آنها روز و ماه بهائی را با زحمت تطابق بآنها پیدا کرده عربی هم بلد بوده‌ام و بدان شکل دراز چون روده... بیرون آورده در معرض نمایش گذارده‌ام ولی خدا نکند کسی یک تقویمی از تقویم آدمهای دنیا را نداشته باشد یا با الفاظ عربی آشنا نباشد در آن صورت اگر شما سه روز بنشینید برای پیدا کردن اسم یکروز از روزها و یا ماهها و سالهای بهائی عاقبت موفق نخواهید شد. اگر باور ندارید بسم‌الله بالبديهه بگوئید يوم الکمال من شهر العظمة من سنة البول - روز چندم از ماه چندم و از سال چندم از ظهور بهاء بوده است؟ و چگونه می‌توان آنرا با ماه و سال مسیحی یا اسلامی تطبیق داد؟

اینجاست که باید باور کنیم که میرزا خدا جز عداوت با ادبیات و تاریخ و اخلاقیات و همه مقدرات بشر عموماً و ایران خصوصاً هیچ کاری نداشته فلعله‌الله علی کل من بدء بالسرقة و البدعة و ختم بالحيلة و الخدعة.

## عقبه ششم

## خصائص شوقی افندی

شوقی افندی در ماه رمضان ۱۳۱۴ هجری از ضیائیه خانم دختر بزرگ عبدالبهاء متولد شده و با داشتن ماه و سال و تقویم مخصوصی که اشاره شد تاکنون نتوانسته‌اند روز ولادت او را در میان شهر و سنین بهائی پیدا کنند لذا به همان شهر رمضان اسلامی و سال هجری قناعت کرده‌اند شوقی افندی از قد و قامت و چشم و صورت و جهاً من الوجوه شباهت به پدرش میرزا هادی شیرازی ندارد و از هر حیث خصوصاً از چشم شباهت کامل به بهاء و عبدالبهاء دارد سرمایه بهاء و عبدالبهاء فقط همان چشم فتان بود که ادباء آنرا توصیف کرده‌اند و مخصوصاً چشم بهاء و عبدالبهاء مطابق این شعر عرب بود (بیت)

عیون عن السحر المبین تبین تا آنجا که می‌گوید مراض صحاح ناعسات یواقط

الخ

ناعسات چشم نیم خواب را گویند و اگر در چشم بهاء از روی عکسی که در فلسفه نیکو طبع شده و سیاه قلم عریانی که در این کتاب است نظر کنید معنی ناعسات را می‌یابید اما آیا این چشم کافی است برای خدائی او؟ ابدأً زیرا هزاران دختر عرب و پسر عجم با چنین چشمی دیده شده و دارای هیچ خصوصیت دیگر نبوده‌اند مانند بهاء و عبدالبهاء فقط تفاوت در این است که کسان دیگر چشم ناعس خود را باعث بدبختی مردم نساختند و اینان ساختند و از این رو چشمهای اینان باید گفت اگر از آب تهی است به آتش فتنه پر است.

مجملاً شوقی وارث چشم و صورت و قد و قامت عبدالبهاء است نه میرزا هادی و این سخنی است که ما در ایام معاشرت بایان می‌گفتیم و لذت می‌بردند ولی امروز قطعاً از این حرف عصبی شده تصورات دیگر خواهند کرد و حال آنکه مقصد آن روز و امروز ما یکی بوده و هست.

مجملاً منع اطلاعات مرحوم ابن اصدق ایادی که بر اثر همین حرفا قدری منفور حضرات بود می‌گفت والده شوقی افندی اطمینان داشت که پدرش عباس این فرزند دلبنده را محروم نمیگذارد و چند دفعه خواهش کرد که در حق او وصیت نامه بنویسد ولی افندی به آن مدارکی که قبلاً به دست مریدان و مبلغین خود داده بود و با نصوص صریحه پدرش نمی‌توانست خواهش این دختر را مجرا دارد به دفع الوقت گذارنید از طرفی هم می‌ترسید که می‌دانی برای برادرش غصن اکبر باز شود و با آن وصیت و کتاب عهد صریح بهاء‌الله که غصن اکبر را بعد از اعظم منصوص کرده جولانی کند و لهذا هر روز گوشزد مریدان می‌کرد که میرزا محمد علی غصن اکبر از امر بهاء مرتد و منحرف است و درباره او امیدی نداشته باشید.

با آن کینه شدیدی که میرزا عباس با برادر و برادر زادگانش داشت این زمینه را خوب درست کرده و امر به تمامه بر مریدان مشتبه ساخته بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد و برادرش بی اعتقاد به بهاء است در حالیکه هر دو بیک قسم به او معتقد بوده و پدر خود را یکسان شناخته بودند و هر دو می‌دانستند این خدا برای کدام خدا کار می‌کند.

اما مادر شوقی چون طفره پدر را دید مطابق ابن اصدق و چند تن دیگر از اقارب خودشان نشست به مشق الواح و شبیه نویسی به خط پدر و این یکی از فنون این عاقله بوده و هست که بر اثر نان مفت و بی کاری دایماً مشق الواح نویسی و انشاء و شبیه نویسی می‌کنند چنانچه دوازده سال بهاء به مشق آیات مشغول بوده تا از حیث خط و انشاء مانند سید باب چیز بنویسد و چه بسا الواح و توقعیات باب را که بر ضرر خودشان بود محو کردند و چه بسیار الواح و آثار جعلیه که به خط و قریحه خود انشاء و و تحریر و منتشر کردند و بر بابیان به نام باب تحمیل نمودند نیز بعد از بهاء عبدالبهاء این کار را نسبت به الواح پدرش انجام داد و حتی بعضی دیگر ساخت و به خرج اغنام داد و شوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تا کنون مشغول همین کار است و هر روز می‌نویسد به ایران که الواح اصل را (آنها که به خط عبدالبهاء است) بفرستید باید در مرکز باشد و از آن جمله یک موقعی که چهل لوح اصل در آن بوده است و حتی از جنبه مادی صدها تومان قیمت دارد به سبب تزیناتی که شده از مال شخص من دزدیده شده که مدارک تاریخی دارد و عجالتاً او تصریح اسم سارق و واسطه آن که یکی از زردشتیان است خودداری می‌کنم و اگر به دست نیاید شاید به عدلیه مراجعه کنم.

و یکی از اشخاص که چندی در این کار شبیه نویسی بوده میرزا حبیب‌الله عین‌الملک<sup>۱</sup> است که در ابتدا منشی عباس افندی بود و همین که افندی دید خط او به قدری به خط خودش شبیه شده که نمی‌توان تشخیص داد بر او غضب کرد و او را از خود دور ساخت و پدرش آقا محمد رضا قناد شیرازی<sup>۲</sup> واسطه شد تا گفتند توبه‌اش را قبول کرده‌ایم و نیز منشی دیگری میرزا فیض‌الله صبحی است که سه سال منشی بود و تعمد بر شبیه نویسی می‌کرد و این ایام از آنها رو گردان شده حکایتها از تقلیات عباس افندی و عاقله‌اش نقل می‌کند و شاید بیش از هزار نفر در طهرانند که در مجالس عدیده آن حکایات را از صبحی شنیده‌اند خلاصه او نیز خطش بر اثر شبیه نویسی به خط میرزا عباس شبیه است و نیز منشیان حضور که از آن جمله پسرهای زین‌المقربین یعنی شیخ زین‌العابدین نجف آبادی باشند هم شبیه می‌نویسند هم شبیه انشاء می‌کنند چندان که تا مدتی پس از مرگ الواح صادره به انشاء ایشان بود و امضای خواهر افندی ورقه علیاء و هنوز

۱- پدر امیر عباس هویدا.

۲- پدر بزرگ امیر عباس هویدا.



هم نصف منشاء آن از ایشان است به امضای شوقی افندی و نیز شبیه نویسی بهائیان به خط مخالفین خود را از امور حتمیه است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افندی نشست به شبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بود که احدی خط او و پدرش عباس را امتیاز نمی داد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش به دست همه کس بیافتد یعنی می نوشت و می نشست چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا این آیات که بر شما در بغداد نازل می شود به شط می ریزد گفت این هم از فیوضات سماویه است که سهم و نصیب ماهیان دجله است .

### شوقی افندی ولی امر شد

وان امرالله کان مفعولا چهل روز از فوت افندی گذشت و ایام عزا منتهی گشت و هنگام شادی و دامادی شوقی رسید شوقی و اماادریک ما شوقی؟ همان شوقی که اگر تمام نسبتهای قبل از بلوغش با وجود شواهد و امارات کذب باشد امور بعد از بلوغش صدق ثابت است زیرا صدها تلامذه بیروت که ناظر بوده اند حاضرند بگویند او در بیروت تحصیل نمی کرد و تنها آرزویش این بود که در حوزه تیاتر بلیط فروش خانمها باشد و تنها توجهش این بود که قلب خانمی را متمایل کرده با او برقصد و بالاخره بر اثر اینگونه تحصیلات از امتحانات تحصیلیه مدرسه بازمانده ساقط و رفوزه شد و در دستش گال (جرب سودا) پدید گشت و تا مدتی معالجه می کرد و با دستکش جیر می گشت.

شوقی افندی و پدرش سفلیس داشتند.

در این مورد سند غیرقابل انکاری موجود است که از نظر می گذاریم :

... بایسته بود که درباره شوقی و پیروانش بیشتر سخن بگویم

ولی از آن چشم می پوشم و بسنده می کنم به چند رج از نامه ای که یکی از خویشاوندان نزدیکش درباره ی او در پاسخ چند پرسشی که کرده بودم نوشته است. عکس آن نوشته را از چشمتان می گذرانم و با آن که از من خواهش کرده که این سخنان را آشکار نکنم ولی چون بایسته می دانم، گوش به فرمان او ندادم. این را هم بگویم که بسیاری سخن ها و رازها درباره ی او و نزدیکترین خویشاوندانش به من نوشته اند و مرا سوگند داده اند که آنها را درجائی بازگو نکنم از آنها چشم می پوشم، اینک در این چند رج باریک شوید و خودتان داوری کنید و دیگر درباره ی این مرد چیزی از من نشنوید.

حبیب روحانی نامه نامی مورخه سیم شهر ماضی چند روز قبل و اصل و از اطلاع بر صحت و سلامتی و جودات زکیه انبساط و مسرت حاصل آن چه از (ناخوانا) مرقومه بود

ملاحظه شد گویا در سایر جهات کشور به موجب اخبارات واصله به وی این جهات تلقیناتی شده به هر حال نظر به ملاحظه کلمه مصطلحه حکمت اقرب به مصلحت بود که ذکر می ننموده اید و لزومی هم ندارد. آن چه از آقای رئیس مجموعاً مرقوم بود و از مردی ایشان مرقوم و استتار نموده بودید این جانب اعاده ذکر این از کار را خوش ندادم و لکن هم ذکر می نمایم به خواهش آن

عجیب است که در این ملاحظه کلمه مصطلحه حکمت اقرب به مصلحت بود که ذکر می ننموده اید و لزومی هم ندارد. آن چه از آقای رئیس مجموعاً مرقوم بود و از مردی ایشان مرقوم و استتار نموده بودید این جانب اعاده ذکر این از کار را خوش ندادم و لکن هم ذکر می نمایم به خواهش آن

حبیب است و آن چه اظهار شود ذکرش را محرمانه باشد این شخص زیر کوتاه بالا می باشد و بسیار عصبی المزاج است جسماً نه ضعیف و نه فربه و محرمانه ذکر شود به مرض سفلیس مبتلا است و این مرض خبیث را از مرحوم والدش (پدرش عباس افندی عبدالبهاء) گرفته. <sup>۱</sup> و اگر چه این را یکی به روحی افندی پسر خاله اش نسبت داد ولی مناقاتی ندارد زیرا همه از خاندان عصمتند!! شوقی و مادریک ما شوقی؟ همان شوقی که در اکسفورد هم مانند بیروت موفق به دیپلم نشد و همان شوقی که رفیق کلاشش گفت چرا توجه در به تحصیلات خود ندارید؟ گفت: تحصیل برای چیست؟ مقصود از تحصیل مدرسی حصول نان است و نان من پخته و آماده است! و همان شوقی که فقط یکبار در مجلس شانزده نفری لندن خواست صحبت کند میس روزنبرک وسط نطقش برخاست و گفت عزیزم شوقی بنشین مردم میل ندارند حرفهای شما را بشنوند و خوابشان برده است و آن پیر زن هفتاد ساله رشته از دست او گرفته خودش صحبت کرد - و همان شوقی که

گر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

همان شوقی از طرف لندن با یک خانم انگلیسی که می گفتند مأمور خدمت آقا زاده است!

۱- فضل الله مهتدی، صبحی، پیام پدر ص ص ۳-۲۵۲.

وارد حیفا شد و برکرسی خلافت بی چون و چرا فرونشست آری چون دنیا دنیای فورمالیته (ظاهر سازی) است فورمالیته را اینطور ترتیب دادند که چون هنوز دنیا اقتضای بیت العدل ندارد آقا این آقازاده را جانشین کرده‌اند و او را ولی امر (همان ولی که ذکرش هم ممنوع بود) کرده‌اند و او را رئیس لایعزل بیت العدل قرار داده‌اند (همان بیت العدل که دنیا اقتضای آنرا ندارد این آقا رئیس آن شده!) و امر کرده‌اند که حقوق‌الله یعنی صدی نوزده مالیات بابی گری فقط به شوقی داده شود و تمام خانمها و مدارس که با پول افراد خریده شده به ملکیت او درآید چنانکه مدارس تربیت درآمد!

خلاصه به مجرد ورود به حیفا تلگرافاً این آواره را با فاضل مازندارنی میرزا اسدالله به حیفا طلبید و من چند روزی تأمل کرده شبی در منزل میرزا عبدالحسین نعیمی منشی اول سفارت انگلیس محفلی دانسیم ایشان پرسیدند چرا به امر ولی امر حرکت نمی‌کنند؟ گفتم: حاجی امین تعدی در تأدیه پول خرجی دارد منم از مال خودم اندوخته ندارم. ایشان گفتند به ولی امرالله راپورت دهید لهدابا هم تلگرافی تنظیم کرده روز دیگرش محرمانه به شوقی افندی مخابره کردیم پس از چند روز تلگرافی به حاجی امین رسید که وسائل حرکت آواره را فراهم کنید این تلگراف مهمه در بهائیان انداخت و معجزه بزرگی شد که شوقی غیب می‌دانسته «که تأمل آواره بر اثر تعدی امین است» و فراموش نمی‌کنم که با نعیمی به هم نگاه می‌کردیم می‌خندیدیم و آن گوسفندان خدا اصرار بر حرف خود داشتند که عجب معجزه شده خلاصه بر اثر این معجزه که مسطوره تمام معجزات است از باب و بهاء و عبدالبهاء و ازل و ناقص و هر که آمده یا از بعد بیاید در این مذهب بالاخره جان از تن امین یا سیصد تومان پول از کیسه او بیرون آمد و با پسر ابن ابهر که حالیه به دکتر عبدالرحیم ایادی موسوم است مسافرت کردیم. (پزشک خصوصی آریا مهر)

### باد کوبه و تفلیس و باطوم

در باد کوبه فقط چند روزی برای ملاقات احباب ماندیم و هنوز الواح و صایای عبدالبهاء را ندیده بودیم. در باد کوبه بودیم که آنها رسیدند و دیدیم معرکه است افساری برای اغنام درست کرده‌اند فوق العاده خنده‌دار یکجا از صفحه سوم شروع می‌شود وسط مطلب یعنی معلوم نیست اول و دومش چه بوده و کجا رفته در لوح دیگر وسط صفحه ده دوازده سطر حک شده و سیاهی خط اصل هنوز در آن باقیست و بر روی لکه سیاه کلمات دیگری به خط ضیائییه مادر شوقی نوشته شده خلاصه از هماندم فهمیدم چه خبر است و معلوم شد الواح و صایا هم متناسب با سایر الواح و احکام است و اساساً معلوم شد خلافت عباس افندی و الوهیت میرزا حسینعلی بلکه اصالت باب همه چنین بوده یعنی بر اثر پیدا شدن یکعده مردم چشم و گوش بسته ایست که

مولاشان آنها را اغنام خوانده<sup>۱</sup> و اغنام نباید بیش از این بفهمد مجماً بدون چون و چرا سرتاسر بهائیان سیادت شوقی افندی را مطیع شدند و ما از بادکوبه به زودی حرکت به تفلیس کردیم سفر اول که من به تفلیس رفته بودم تقریباً هشت سال قبل از این سفر خاندان احمداف میلانی در آنجا بودند و اقلاده بیست نفری از کارکنان آنها از حمال و بقال و دلال تظاهر به بهائیت می‌کردند ولی در این سفر دیدم به طوری فاتحه بهائیت را خوانده‌اند که در همه تفلیس بهائی عبارت بود از دو نفر ارمنی بازنه‌اشان و یکنفر مشهدی محمد علی گنجوی چنانچه عکس ذیل مشاهده می‌شود.



۱ - آواره ۲ - دکتر ایادی ۳ - عباسقلی اصغر زاده که مرحوم شده ۴ - انیس ارمنی که حالیه در طهرانست و بهائی نیست ۵ - زنش که پهلوی آواره نشسته و آن روز هم بهائی نبود ۷۰۶ - اسادر ارمنی و زنش ارسنیک که نمیدانم بهائی و زنده‌اند یا نه ۸ - مشهدی محمد علی پیرمرد گنجوی که این گوسفند تمام عیار است .

باری در تفلیس به سبب کسالت رفیق طریق یکماهی توقف شد و سپس به باطوم رفته در آنجا دزدی به مازد و نگارنده شنیده بود که شوقی افندی برگشته به اروپا و در فلسطین نیست لذا فسخ عزیمت نموده به بادکوبه برگشت و در بادکوبه بهائیان به هر وسیله بود مرا نگاهداشتند .

تیا تر مایل اف!



پوشیده نیست که هنوز عبدالبهاء زنده بود که بالشویکی روسیه قوت گرفت و در چند لوح می‌گوید فتنه بالشفیک (بالشویک) چنین و چنان است ولی اخیراً دید که اینها برخلاف انتظار او پیشرفتی کرده‌اند و دوستانش در روسیه آخر روز به او راپرت می‌دادند که چنین و چنان شده لذا دستور داد که مبلغ بفرستد به مسکو به مصادر امر تفهیم نمایند که ما هم بالشویک هستیم منتهی ما می‌خواهیم از راه مذهب اشتراکی را مجری داریم و شما از راه سیاست مجملاً سید مهدی گلپایگانی همشیره زاده میرزا ابوالفضل را نامزد کردید در اینجا دو نکته باید متذکر شد اولاً چرا سید مهدی را انتخاب کردند؟ اهل بهاء مردم عجیبی هستند که هر کس یک هنر و نطق و قلمی نشان داده گمان می‌کنند بز و میش و مرغ و خروس منسوب به او هم باید دارای همان خصائص باشند و پیوسته نظرشان بدان خاندانست فرضاً از بهاء و عبدالبهاء هنری دیده باشند یا آنها به خیال خود هنرمندشان شناخته باشند تصور می‌کنند خواهر و دختر و دختر زاده و نوه و نبیره او بلکه نوکر و چاکر و خادمه او هم دارای همان خصائصند بلکه اگر یک عرب بدوی هم از بیابان عکا آمده باشد اسم عکا را که شنیدند می‌دوند و اگر بفهمند که او اساساً اسم بهاء را نشنیده و نمی‌شناسد استعجاب می‌کنند زیرا به او هام خود تصور کرده‌اند که نور بهاء تمام اقطار عکا را گرفته بود و نمی‌دانند که بهاء از ترس مردم و اخیراً از بیم رسوائی که مردم بینندش و نقائص بشریه را اکمل از سایر افراد در او مشاهده کنند خودش همیشه در خلوتسرا بود و اولاد خود را به مسجد و مجامع مسلمین می‌فرستاد که نسبتی جز اسلامیت به او داده نشود ولی آن گوسفند خدا که در گوشه دنیا افتاده بود چنان افسون به او دمیده بودند که گمان می‌کرد عرب عکائی هم دارای نورانیت میرزای نوری است (همان نورانیت که خود میرزا هم فاقد آن بود)....

راستی باید تصدیق کرد که اغلب مردم فلسفه مذهب باب و بها را خوب شناخته‌اند مگر آنها که مقصدی دارند و این مذهب را دام مرام خود ساخته و یا در بلاد حکم همان گوسفندانی را دارند که مطیع اراده جویان خودند و الا سایرین نیکو تمیز داده‌اند که می‌گویند اگر کتاب بیان باب و مبین و اقدس بها طبع و توزیع شود برای ابطال این مذهب کافی و بهتر از هر رویه و تحقیقی است. اکنون این مرحله را به یک جمله از کتاب بیان و نص توبه نامه باب خاتمه می‌دهیم و به مرحله دوم وارد می‌شویم.

### (کتاب بیان)

آبرومندترین منشآت باب که خودش هم به آن اعتماد داشته و آن را ام‌الکتاب خود قرار داده و تقریباً ماسوای آن را برای استدلال غیر کافی شمرده همان کتاب بیان است که بها می‌خواست آنرا هم مثل بعضی از توقیعات باب محو کند ولی موفق نشد، محو کردن آثار باب از دو نقطه نظر بود یکی آنکه از آثار او به هیچ وجه فهمیده نمی‌شد که باید ظهور دیگری بشود



مگر بعد از دو هزار سال و نیز مقام وصایتی برای بهاء یعنی میرزا یحیی صبح ازل منصوص شده بود. این بود که بها تمام حیل و خداع را به کار برد برای امحاء آن آثار و سبب دیگرش این بود که می‌دید کلمات باب به قدری مفتضح و نازیباست که با هیچ خال و خطاطی اصلاح نمی‌شود این بود که میل داشت محو شود و مردم نبینند که منشأ و مبدأ این امر بر روی چگونه کلماتی قرار گرفته و چون موفق بر محو آنها نشد خودش شروع کرد به مشق در تحریر و تقریر و انشاء بر آن رویه تا بگوید در این نوع انشا تعمدی به عمل نیامده و اینها آیات فطریه است که بلبدییه صادر می‌شود ولی پس از آن که پسرش عباس افندی بزرگ شد و دید دنیای امروز به این ترهات علاقمند نشده خود به خود این اوهام را معدوم خواهد ساخت لهذا پدر را از آن رویه منصرف نموده رویه دیگری که اندکی معقول‌تر باشد پیش آورد و همه را انشاءالله به جای خود خواهیم شناخت.

کتاب بیان تنها کتابی است که اگر طبع و نشر شود مردم به خودی خود می‌فهمند که نویسنده آن در یکی از سه حالت بوده است و جز این سه حالت هیچ امری نتواند چنین انسانی را ایجاب کرد: ۱- جنون ۲- تعمد ۳- بی سواد و اشتباه نوعاً کلمات باب به کلمات شخص خواب زده و مخبط شبیه است و این حالت در توقیعاتش بیشتر و در کتاب بیانش کمتر دیده می‌شود عقلای آن عصر قسمی از جنون در حالش دیده و تشخیص داده بودند ولی علاقمندان به او این را نتوانسته‌اند باور کنند و ماهم در جنون او نمی‌توانیم اظهار عقیده نمائیم. اگر چه از طبای حاذق شنیده شده که این قسم از جنون که مالخولیای مذهبی و فلسفی است در بسیار اشخاص به کم و زیاد دیده شده و کار را به جایی می‌رساند که خودش هم بعضی چیزها را در خود باور کرده خوابها می‌بیند و حالات عجیبه مشاهده می‌نماید و مؤید این مطلب هم همان حالت باب است که حرم اصفهانیش تا این اواخر به عنوان معجزات سید بیان می‌کرده است که او شبها خواب نداشت و همیشه یا چیز می‌نوشت یا فکر می‌کرد یا قدم می‌زد یا گریه می‌کرد یا... پس این حالات مجنونانه بر سر هم سبب می‌شود که کلمات او بی نظم و ترتیب بر روی کاغذ ترسیم و ترقیم شود اما اگر بگوئیم این احتمال ضعیف است پس باید به تعمد او قائل شد که متعمداً خواسته است رویه انشا و تقریر و تحریر را تغییر دهد تا به عنوان اینکه (اینها آثار فطریه است و به کلمات بشر شبیه نیست) مردمی که هر سخن نفهمیده و مغلق و یا دور و سه پهلوی را فوق العاده و منبعث از جهان دیگر تصور می‌کنند مخدوع شده به آن بگرایند و اگر این تصور را هم ضعیف شمیریم باید بگوئیم به قدری سید کم سواد و مبتدی بوده که هر چهار قریحه‌اش سر می‌زده آنرا بهترین کلام و هر حکمی که به نظرش جلوه می‌کرده آن را مهمترین احکام تصور می‌کرده. طلیعه بیان!

## (بسم الله الامنع الاقدس)

تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال به وجود کینونیت ذات خود بوده و هست ولم یزل و لایزال به علو ازلیت خود متعالی بوده از ادراک کلشیی بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را هیچ شیئی الا به معجز کلشیی از عرفان او و تجلی نفرموده آیه عرفان خود را هیچ شیئی الا به معجز کلشیی از عرفان او و تجلی نفرموده به شیئی الا به نفس او از لم تزل متعالی بوده از اقتران به شیئی و خلق فرموده کلشیی را به شانیکه کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد و هست به ملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست به سلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را به شیئی به حق شناختن زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شئیت خلق فرموده است او را به ملیک مشیت خود و تجلی فرموده به او به نفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلشیی تا آنکه یقین کند به اینکه او است اول و او است آخر و او است ظاهر و او است باطن و او است خالق و رزاق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است مرتفع و متعالی و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی به اولیت خود و نیست از برای او آخری الا باخریت خود و کل شیئی بماقدریه او به قدر قد شیئی بشیئته و حق بانیته و به او (!) بدع فرمود خداوند خلق کل شیئی را و به او عود میفرماید خلق کل شیئی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر بهائی و علائی و منزّه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لایعرف به او است آخر و لایوصف به و او است ظاهر و لاینم به و او است باطن و لایدرك به و او است اول من یومن بمن یظهره الله و او است اول من آمن بمن

ظهر

\*(انتهی)\*

راستی این جمله آخر که برجسته تر است خواندنی و خندیدنی است! دوباره بخوانید تا بر فضیلت صاحب بیان آگاه شوید می گوید: خدا اول کسی است که ایمان آورد به آنکسیکه بعد از این از جانب خدا ظاهر خواهد شد و خدا ایمان آورده است به آن کسیکه او را خدا ظاهر کرده است!! آیا کسی هست که بتواند این عبارت را معنی کند و بفهمد که سید باب می خواسته است چه بگوید؟ و آیا مرادش از خدای ایمان آورنده کیست و خدای مرسل و مظهر کدام است و چطور خدا به من یظهرالله و من ظهر ایمان آورده و می آورد باز در اینجا باید بگویم باب هم مانند بها به خدای دو آتش بلکه سه آتش معتقد شده یکجا خدا به مذاق او ظاهر کننده بشری

است به نام من یظهرالله یا من ظهر و یکجا ایمان آورنده به آن بشر است فضلاً از اینکه همان بشر را هم بهائیان خدا می‌دانند پس می‌شود سه خدا یکی آنکس که این بشر را فرستاده یکی هم خود این بشر سوم هم آنکس که به او ایمان می‌آورد. از این عبارت معلوم می‌شود که بها هم از او یاد گرفته که در نمازش چنانکه در جلد اول گفتیم (قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور) آورده یعنی خدا ظاهر کرد آن خدائی را که در کوه طور تکلم می‌کرد! راستی این هم بگوئیم اگر بهائیان به کتاب بیان معتقدند باید بگویند باب ردبها را کرده است زیرا می‌گویند خدا (متعالی بوده کافور سازج او از هر بهائی و علائی) و اگر نظری به بها داشت بایست اقلأ خدا را منزّه و متعالی از بهائیان نکند بلکه او را عین بها گوید.

باری (من چه گویم یک رگم هشیار نیست) فی الحقیقه انسان متحیر است که چگونه می‌گویند بشر ترقی کرده بشری که در این قرن نورانی معتقد باشد که اینگونه کلمات وحی منزل و منجی بشر است آیا باین بشر چه باید گفت؟ باید گفت چنین بشری همان مقامی که خدا یارثیش پسندیده است (گوسفندان) در خور و سزوار است و این نکته را هم ناگفته نگذاریم که این عبارات و اشارات آبرومندترین کلمات بیان است که در فاتحه کتاب قرار گرفته و به اصطلاح ادبا به راعت استهلالی است که باب در اول کتابش به کار برده و بقیه کتاب از این مهمتر است و جز الفاظ زائده الفاظ و کلمات مکروه و تعبیرات بارده چیزی در همه بیان یافت نمی‌شود که بتوان اقلأ یک استفاده اجتماعی یا ادبی از آن کرد و با وجود این به معجزه بودن چنین کلماتی استدلال کردند و چند هزار نفر به آن گرویدند و چند صد تن هم جان و مال و خانمانشان (و او بحالت اجبار بود) در راه این ترهات هدر شد. و ان هذالشئی عجاب اگر همین کلمات را هم یک رو و یکجهت برهان خود شمرده بود و بر آن مستقیم ایستاده بود باز می‌گفتیم کار مهمی کرده ولی کلام دراینست که این کلمات هم مانند داعیه و الواح بها زیر دوشکی بود و در عالم اجبار هر وقت گریبانش گیر آمده به حاشا و انکار زده چنانکه از مضمون این توبه نامه معلوم است و گمان می‌کرد حرفهایش در پرده می‌ماند و مورد تعرض نمی‌شود و قتیکه دید مورد تعرض شد این بود که توبه نامه به خط خود نوشته نزد ناصرالدین شاه فرستاد که در آنوقت ولیعهد بود و عین خط باب که متضمن توبه نامه است در صفحات قبل درج است.

### (از ملحقات طبع دوم)

و نیز مراسله دیگر نوشته است برای عموم که سواد آن ذیلاً درج می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمداً و آله الطاهرين و بعد چنین گوید اقل خلق الله عليهم محمد بن المرحوم محمدرضا طاب تراه که جمعی ادعای مقام باییت امام علیه

السلام را نسبت به این بنده ضعیف داده‌اند و حال آنکه مدعی چنین امری نبوده و نیستم و حتم است بر کسی که ادعای چنین امر عظیم را نماید که متصف به جمیع صفات کمالیه علمیه و عملیه بوده علمی از علوم و رسمی از رسوم را فاقد نباشد و احاطه بر کل علوم ظاهریه و باطنیه به نهج تحقیق و تفضیل داشته باشد و نباشد امری از امور کرامت یا خارق عادت که عندالله محمود داشته باشد مگر آنکه بر نحو قطبیت نه بنحو قوه امکانیت که در همه اشیاء خداوند بالا صاله یا بالمرض قرار داده مالک باشد و اگر امری از امور را یا حرفی از علوم را فاقد باشد شکی نیست که حامل این مقام عظیم نیست و خداوند عالم و اهل ولایت او شاهد و بصیرند که به حرفی از علوم رسوم اهل علم و به امری از خوارق عادات عالم و قادر نیستم و کلماتی اگر جاری از قلم شده باشد بر محض فطرت بوده و کلاً مخالف قواعد قوم است و دلیل بر هیچ امری نیست و هر کس درباره حقیر اعتقاد رتبه بایت امام علیه السلام را نماید خداوند گواه است که در ضلالت است در آخرت در نار و در این ورقه حیه و نقیه نیست بلکه ظاهر و باطنم بر آنچه نوشتم گواهی می‌دهد و کفی بالله علی ما اقول شهید پوشیده نماند که بعضی می‌گویند در صورتیکه سید علی محمد باب یک همچو توبه نامه نزد ناصرین الدین میرزا فرستاد خوب بود و از او می‌گذشتند و او را نمی‌گشتند ولی برای اینکه این مطلب هم در ابهام و ناتمام نماند می‌گوئیم هر چند در جواب توبه نامه اش علمای تبریز متمسک به اعترافات سابقه او شدند و نوشتند که توبه مرتد فطری مقبول نیست ولی دولت تعجیل در قتل وی نکرده و تا مدتی به مسامحه گذرانید که شاید بر این توبه نامه ترتیب اثر داده شود و مریدان که فهمیدند او توبه کرده عقب کار خود بروند ولی بر عکس مقصود نتیجه بخشید و تصمیمی را که اصحاب باب در بدست گرفته بودند خواستند عملی کنند و به سمت تبریز و ماکو حمله نمایند و باب را جبراً از دولت بگیرند و نتیجه آن شد که در مازندران در ابتدای جلوس ناصرالدین شاه آن فتنه شدید بابیه و قضیه جنگ قلعه طبرسی واقع شد که شرح آن کاملاً در تواریخ ضبط است. و در حقیقت مریدان باب گرمتر از آتش شده عصبانی گشتند که چرا مرشدشان توبه کرده چه هر یک از آنها خاصه پسرهای میرزا بزرگ نوری که محرک آن فتنه بودند برای خود مقصدی در زیر پرده داشتند این بود که متصدی آن فتنه بزرگ شدند و جمعی را در مازندران به کشتن دادند. بلی بها و ازل خودشان در قلعه حاضر نشدند ولی پیوسته اصحاب را تحریک و بدان صوب گسیل می‌دادند فنعم مقال

بس گرد بلا و فتنه انگیزه‌ئی      آنگه زمین کار بگریخته‌ئی

و پس از واقعه طبرسی قضیه زنجان و طغیان ملا محمد علی حجة با اصحابش رخ داد و سپس حادثه نی ریز و سید یحیی وحید و اینجا بود که هر یک قائم مستقلی شده و صاحب الزمان شهر و دیار خود گشته با چند تن از حداد و بقال هوای تشکیل دولت حقه و یا حقه

(بضم حا) بر سر داشتند و «قائم بالزنجان و قائم بالجیلان و قائم بالفارس» و اقاتل شده باب را برای خدائی و پیغمبری تخصیص می‌دادند و خود قائم می‌شدند.

خلاصه به قسمی که در تواریخ خوانده شده مدتی فکر دولت مشغول اطفای آن نیران بود و جان و مال به هدر شد تا فتنه کبری فرو نشست و به حسن سیاست امیرکبیر آن قضایا خاتمه یافت و پس از آنهمه ظلم و طغیان دوره مظلومیت ایشان فرارسیدا و ناله مظلومی بیچارگی از حقلوم حضرات به مسامع مردم رسید ولی این بسی واضح است که مظلومیت این طایفه بعد از آن قضایا ابداً اهمیتی ندارد و نباید غفلت نمود که اگر اندکی موفق به مقصود خود شده بودند هرگز ناله مظلومیت بلند نکرده همان قساوت‌ها را که در ابتدا متصدی شدند تعقیب می‌کردند. خلاصه سخت در اینجا بود که سید باب را اصحاب مغرض و طماع و ریاست طلب به کشتن دادند و می‌توان گفت عمده کسی که باب را به کشتن داده بها بوده که دقیقه از خیال زمامداری و ریاست خود فارغ نبود.

پس دانسته شد که اگر سوء سیاستی شده همان سوء سیاستی بوده که در ابتدا حاجی میرزا آقاسی از طرفی و منوچهرخان خواجه از طرف دیگر اعمال نموده‌اند زیرا سیاست در این بود که نه حاجی میرزا آقاسی طرفیت کند نه منوچهرخان رأفت و همراهی نماید و الا پس از وقوع این حوادث دیگر علاجی جز قطع ریشه فساد نمانده بود و امیرکبیر در قلع این شجره قصور نکرده و چاره جز قتل باب ندیده و حسن اثر آنهم همین بود که ظالمین مظلوم شدند و همان بها که بر قتل شاه نفوس برمی‌انگیخت به تعلیمات اخلاقی شروع کرد و این بود فلسفه ناقبول ماندن توبه نامه باب و مقتول شدن او بر اثر فتنه اصحاب.

### \* «انتقاد» \*

در اینجا لازم افتاد که بر یکی از مطالب فلسفه نیکو انتقاد کنم. هر چند آقای حاج میرزا حسن نیکو در تألیف کتاب فلسفه خود زحمتی به سزا کشیده و لایق هر گونه قدردانی است چه در این چند سال اخیر که این بنده قلم مخالفت را به دست گرفته‌ام در میان صدها اشخاص از بهائی برگشته و غیر بهائی که مطلع بر قضایا بوده فقط این یکتا بر اثر وجدان توانست متأثر از هیچ گونه دسیسه نشود و حقایق را به رشته تحریر درآورد و اگر چه رساله بارقه حقیقت اثر نگارش آن خانم محترم (قدس ایران) صبیحه میرزا عبدالکریم خیاط زوجه سابق یاور رحمت‌الله خان علائی که از پدر و مادر و شوهر بهائی خود کناره نموده پس از قبول اسلامیت آن رساله را نگاشته قابل تقدیر است و هر چند آقا میرزا صالح عکاس مراغه نیز که هشت سال در بساط حضرات بوده و در ترفیع رتبه به مقام تبلیغ و ریاست یا انشاء محفل روحانی بهائیان نائل شده بود در این ایام در نتیجه خرق است خدعه اهل بها و زور اخلاق سری



شوقی افندی آن حوزه پر از فساد را بدرود گفته در صدد نگارش کتابی برآمده ولی تا این دم هنوز کتابی بهتر از فلسفه نیکو نوشته نشده و یکی از محسنات آن اینست که راه بهانه بهائیان در آن قطع شده نمی‌توانند پیرایه‌هایی را که به آواره می‌بستند به آن ببندند چه در حق آواره (نگارنده همین مطلب) گاهی گفتند او جانشینی عباس افندی را طالب بوده و چون به او نداده‌اند برگشته و گاهی گفتند ما او را جواب کرده‌ایم نه اینکه او از ما برگشته باشد و گاهی گفتند بر سر کتاب تاریخش مکدر شده و گاهی می‌گفتند محرک خارجی دارد و بالاخره هرروز رائی زدند و نوائی نواختند و در عین اینکه خودشان می‌دانستند که یاوه می‌گویند.

ولی در کتاب فلسفه و شخص «نیکو» این سخنان را نمی‌توانند گفت به واسطه اینکه آقای نیکو به قدر آواره داخل در آن بساط نبوده و اگر هم درحقیق سخنی بگویند دور از ذهن است و دیگر آنکه به کتاب کشف الحیل این پیرایه را بستند که در آن دشنام داده شده ولی آقای نیکو دشنام هم نداده است و با وجود این اغلب مسائل آن با مندرجات کشف الحیل تطبیق یافته پس آقای نیکو خدمتی به سزا انجام داده و بیش از هر کس این بنده قدر خدمات ایشان را می‌دانم ولی از یک نکته غفلت فرموده و اینک آن نکته را توضیح می‌دهم که آقای نیکو در عالم صدق و صفای خود هوس کرده است که ای کاش شوقی افندی و میرزا محمد علی به جای اینکه با هم سر این بساط منازعه کنند متحداً اعلان می‌دادند که حقیقتی در این مذهب نیست و سیاستهایی منظور بود که آنهم دوره‌اش به پایان رسیده (این بود مفهوم آرزو و هوس آقای نیکو) اکنون عرض می‌کنم آقای نیکو این چه هوس و آرزویی است که شما کرده‌اید؟

کسانیکه تا کنون اینقدر مردم به بخت بی خبر را به کشتن داده و اینهمه ساخت و ساز و حیل و مکر به کار برده‌اند تا یک همچو دکان رنگینی ساخته‌اند که سالی<sup>۱</sup> پنجاه هزار تومان پول ایران را به عناوین مختلفه - تبلیغ - تعمیر مقام اعلی - بنیان قبر بها - اعانه به احبای امریکا، اعانه به احبای ژاپون؛ اعانه به احبای آلمان؛ ساختن مشرق الاذکار (که هیچیک وجود خارجی ندارد و احبائی نیست تا اعانه لازم افتد) اعانه به بازماندگان شهدا - بنائی بیت‌الله در بغداد! (که الحمدالله اصلش هم به همت مرحوم آیه‌الله خالصی و شیعیان بغداد از دست رفت و به تصرف مسلمین در آمد) تعمیر بیت‌الله شیراز! بنای مدرسه کرمل - و قس علیهذا به هزار عنوان دیگر از پول مردم بگیرند و می‌گیرند همچو اشخاص آیا ممکن است محض رفع نفاق و رعایت تمدن و علم و ملاحظه حال مردم بی خبر دست از دین‌سازی بردارند؟ به قول صور اسرافیل (یکبار بگو مرده شود زنده آکبلائی) سبحان‌الله اگر کسی راه مدخلی در نظر داشته باشد که در سال یکصد یا

۱- پنجاه هزار تومان مربوط به سال ۱۳۱۰ - خ است.

چند صد تومان بلکه چند تومان از آنرا بتواند تحصیل کند محض تأمین آن چند تومان می‌بینیم که از هیچ حيله و دروغی مضایقه ندارد مگر اینکه فوق العاده شریف باشد و باز هم محل تأمل است پس چگونه می‌شود که آدمهای بانهایت بی‌وجدانی که خودشان می‌روند در محل‌های امن و نزهتگاههای دنیا راحت می‌نشینند و به عیش و خوشی پرداخته دورادور مردم را به جانفشانی و فداکاری دعوت و تشویق می‌نمایند و هر روز هم برای ترغیب اتباع و تهییج حس رقابت ایشان یک مخالفی برای خود می‌تراشند و صحبتی از نقض و نبوت به دست و پا می‌اندازند و بساط علی و عمری درست می‌کنند تا بیشتر نتیجه بگیرند آیامی‌شود از همچو نفوس انتظار چنین وجدانی داشت؟؟ ثانیاً اینکه با فرض حصول آرزوی شما باز نمی‌توان یقین کرد که دکان خراب و حال مردم آباد شود زیرا اگر این رؤسا دست بردارند تازه مریدان دست بر نمی‌دارند. پس باید مرید را نصیحت کرد و تدبیری اندیشید که گوسفندان بطرف انسانیت بگردانند و الا مادام که گوسفندی یافت می‌شود چرا شیر و پشمش رانبرند؟ مادام که حیوانی موجود است چرا پیاده راه بپیمایند؟ کیست که از منفعت گریزان باشد عبث نیست که رؤسا اتباع خود را از مطالعه کتب من و شما منع شدید نموده (من قرء کتاب الا واره فلیس منی) در لوح خود می‌نویسند زیرا می‌بینند هر یکفتری که بخواند بیدار شود یک ضرری است که بر مادیات ایشان وارد می‌شود.

آقای نیکو این حکایت را در میان حضرات شنیده‌اید متذکر شوید و اگر نشنیده‌اید من شنیده‌ام برایتان نقل می‌کنم و از این حکایت تا آخر مطلب را بخوانید و قبل از بیان حکایت در عکس مقابل چهار نفر محبوس به حبس ناصرالدین شاه را به ببینید و آن جوان یا طفل پانزده ساله را که در جنب پدر خود نشسته به نظر بیاورید تا مطلب را عرض کنم.

عکس غیر  
قابل چاپ

این چهار نفر از مبلغین بهائی یکی حاجی زنجانی است و دوم میرزا حسین و سوم میرزا علیمحمد ورقایزدی و چهارم پسرش روح‌الله دو نفر زنجانی مذکور به وسائلی از حبس ناصرالدین شاه خلاص و بالاخره به اجل طبیعی مردند و دو نفر دیگر پدر و پسر در موقع قتل ناصرالدین شاه به دست حاجب الدوله مقتول شدند. راجع به جسد میرزاورقا و پسرش که از محبس بیرون برده و در چاهی افکنده‌اند و پس از سالها ورثه او مدعی شده‌اند که ما جسد را از چاه به سر قبر آقا و از آنجا به باغ بیرون شهر طهران (ورقائیه) انتقال داده‌ایم و آنجا را باغی و مقبره ساخته‌اند و میل دارند در آتیه زیارتگاه بهائیان قرار دهند همان طور که ورثه دلیلی و مدرکی بر صحت این قول ندارند منم نمی‌توانم مدرک به دست دهم ولی من برای خودم یقین

کرده‌ام که این ساخت و ساز فرع بر همان ساخت و سازی است که در جسد باب به عمل آمده و استخوان ورقا در همان چاه محبس پوسیده و پسرانش استخوانی عوضی به باغ ورقائیه انتقال داده‌اند فضلا از اینکه می‌دادند اگر همان استخوان هم باشد قیمتی ندارد و در عین این که خودشان هم به مرده پرستی عقیده ندارند این حقه را زده‌اند که در آتیه معبود و مسجود اهل بها و متولی و خادم و رقائیه باشند. ولی موضوع ما این مسئله نیست بلکه موضوع آنست که روح‌الله را همه جا پیراهن عثمان کرده می‌گویند طفل ۱۵ یا سیزده ساله را کشتند (شهید کردند) و فوری از مراتب و مقامات ایمانی او سخن می‌رانند و من به کرات شنیده‌ام که می‌گویند روح‌الله به قدری در ایمان ثابت بود که چون با پدرش به عکا حضور بهاء‌الله مشرف شد خود بهاء‌الله به او فرمودند میرزا روح‌الله گر من بگویم شوخی می‌کردم و خدا نیستم تو چه خواهی کرد؟ آن طفل گفت من شما را تبلیغ می‌کنم که از حرف خود برگردید زیرا من یقین دارم که جز شما خدائی نیست!!

هر وقت این قصه را شنیدم مرا خنده گرفت به یاد آنکس که به او گفتند ما از مرشد تو پرسیده‌ایم گفته است من شبها به معراج نمی‌روم پس تو در عروج آقا به معراج اشتباه کرده‌ئی؟ گفت: خیر من اشتباه نکرده‌ام و مرشد غلط کرده است که این حرف را زده و... بلکه او شکسته نفسی می‌کند که می‌گوید به معراج نمی‌روم من می‌دانم که او به معراج می‌رود.

آقای نیکو قومی که اینست فکر و عقیده باطنی یا تظاهر و تقلب ظاهری ایشان و با مثال این ترهات مردم را نگاه می‌دارند آیا منتظرید که رؤسای ایشان دست از خدائی خود بردارند؟ سالها زحمت کشیده و اینطور مردم را سیر قهقرائی داده و از ترقی و تمدن و پیشرفت ایشان جلوگیری کرده و القآت موهومه نموده تا ایشانرا باین درجه از جهل یا تقلب رسانیده‌اند حالا شما منتظرید که همان طوری که من و شما پس از فهم مطلب دست از دوستی ایشان کشیدیم و قدم در راه مخالفت با این قضایای موهومه گذاشتیم و منتها آرزوی ما اینست که این بساط خدعه و نفاق برچیده شود ایشان هم چنین کنند؟ من و شما شریک منفعت نبودیم که توانستیم به وجدان خود پیروی کنیم اما آنها که از ابتدا هم در اشتباهی نبوده بهتر از همه کس می‌دانسته و می‌دانند که خبری نبوده و نیست و برای نفع خود این بساط را درست کرده‌اند آیا ممکن است دست از آن بردارند باز هم می‌گویم (یکباره بگو مرده شود زنده آکبلائی)

آقای نیکو شما می‌دانید که اتباع و پیروان این دین سازان قرن تمدن رویه تذبذب و دوروئی را به قسمی مشق کرده‌اند و از رؤسای خود تعلیم گرفته‌اند که هر دم به لباسی جلوه می‌نمایند و همه جلوات ایشان فقط برای احتیاط است که شاید روزی استفاده از جهتی حاصل شود و پس در صورتیکه پیروان بر روی نفع موهوم بایستند رؤسا که نفعشان مسلم و معلوم

است چگونه ممکن است که تابع وجدان و صدق و راستی شوند و از این تصنعات بگذرند؟ آقای نیکو در این چندساله شما خوب مطلعید که چه کسان و چند دفعه خواستند از این مذهب کناره کنند و اعلان نمایند و باز برای نفع موهوم و ریاست نامعلومی خود را به حضرات بستند و تظاهر به عقیده کردند! شما کاغذهای میرزا احمدخان یزدانی را که در مصر به بنده رسید دیدید. شما مراسلات علی فیروز همدانی را که در قاهره رسید دیدید. شما خط شعاع‌الله خان علائی را که از پاریس نوشته بود ملاحظه کردید شما رحیم ارجمند را که از اروپا برگشته و اندکی ملتفت حقایق شده بود در مصر ملاقات کردید و شرح حال و مقالش را به شما گفتم. شما حرفهای عباس نعمت‌الله گراورساز و رفیقش مرتضی خان را در مصر شنیدید شما سخنان فائق افندی و بعضی دیگر از متظاهرين به بهائیت را در مصر به گوش خود اصفا کردید. شما حرفهای همان عده معدود بهائی ایرانی را در پرت سعید شنیدید شما اختلافات «گوسفندان» بغداد را دیدید شما بی‌عقیدگی اصحاب خاص حيفا عکا را دیدید. شما اقوال بعضی از تلامذه کلیه آمریکائی بیروت را نسبت به رفتار شوقی افندی شنیدید شما سخنان میرزا محسن داماد عباس افندی را شنیدید شما به روحیات بهائیان هند و بر ما آگاه شدید و شرح اعمال مبلغین آن حدود را اصفا کردید شما رفاقت بهائی زادگان طهران را در مدت چهارسال آزمودید چه شد که چون ما و شما بر سر وجدان خود استوار ایستاده‌ایم بعضی از آنها که اینقدر حرارت بروز می‌دادند مذذب بیرون آمدند و کسانی که تا دیروز ما را تشویق می‌کردند که باید پرده را درید و مردم را آزاد کرد امروز پرده برومی‌گذارند؟ شما به کرات خودتان اظهار حیرت کردید که اینها چه مردمی هستند که در خلوت هر چه را ما فهمیده‌ایم و انمود می‌کنند که آنها هم فهمیده‌اند حتی اگر ما و شما دشنام نمی‌دهیم آنها هزار لعن و دشنام به بها و عبدالبها حواله می‌کنند که اینطور وسیله نفاق فراهم کرده‌اند و این اواخر هم یک عنصر فاسدی را برگردن بهائیان سوار کرده‌اند و با وجود این باز وقتی که به رفقای سابق خود می‌رسند اظهار عقیده و ایمان می‌کنند و لوح می‌خوانند و اگر خودشان پول را برای سفر شوقی افندی به سویس نمی‌دهند و مقدمات نماز و مناجات او را در صحنه‌های اروپا (!) فراهم نمی‌کنند ولی دیگران را به پرداخت وجه تشویق می‌نمایند! بالاخره شما خودتان عقیده پیدا کردید که بهائی زاده علاج ندارد و چون در آن محیط بزرگ شده و این مزخرف کاریها عادت کرده و از هر محیط و جامعه بی‌خبر و از هر علم و فلسفه بی‌اطلاع و از هر تربیت و تمدنی بی‌نصیب و از هر تجربه و علمی بی‌بهره مانده و همه چیز را در وجود بها و جای نشینان او شناخته اینست که اگر هر روز به چشم خود هزار امر مغایر بیند (چنانکه میبیند) و هزار حرف بی‌اساس بشنود (چنانکه می‌شود) باز نمی‌تواند دل از آن بساط بردارد (لمؤلفه)

کسی توانی درید پرده و هم ؟  
 پرده عنکبوت چون بَدَری  
 زان وجودیکه شد خیال اندیش  
 می تند پرده دیگر بر خویش

آری یکی گفت من در خارج ایران که می دیدم خبری از بهائیت نیست و مردم هم احتیاجی به این مذهب ندارند و خودم هم بی نیاز بودم این اظهارات را کردم ولی در ایران که چند هزار نفر بهائی هست چرا دست از آن بردارم؟ عجالتاً یک سوسپته ایست که با آن هستیم دیگری گفت چون محتاج کلمه را نمی دانم گفت مگر بهائی نیستید؟ گفتم خیر بسیار تعجب کرد که چگونه ایرانی ممکن است بهائی نباشد در حالیکه عبدالبها می گفت بهائیت دین رسمی ایرانیان است! گفتم بهائیت دین نیست بلکه سوسپته سیاسی اجانب است آنها علنی نیست مردمان با شرافت ابدأ در این سوسپته که بر خلاف مصالح مملکتی است وارد نمی شوند.

مدتی از این مقدمه گذشته یکروز یکی از آن رفقای ایرانی به من رسید گفت: خبرداری؟ گفتم. گفت: آن پیره زن بهائی نوشته است به عباس افندی که تو چگونه می گفستی ایرانیان بهائیند من مردی بدین صفت و آن صفت دیدم و با کمال شدت آن حرف شما را تکذیب کرده خودش هم به شما ارادتی نداشت. اینک جواب از عباس افندی برای او رسیده که زنهار احباء را از انفاس کریهه اینگونه نفوس دور دارید که اینها ناقصند! من از آن رفیق پرسیدم ناقص یعنی چه؟ گفت منم نمی دانم و پس از تحقیقات فهمیدم ناقص یعنی بیرون رفته از دین بهاء - نگارنده پس از استماع این سخن گفتم باز هم ناقص را خوب نشناخته اید و مراد افندی از این این حيله عرقوبی ندانسته اید پس عرض کنم که ناقص یعنی کسانی که در مذهب بهاء باشند ولی خلافت عباس را قبول نکرده به خلافت برادرش محمدعلی قائل شده باشند و مقصود افندی از این حيله آن بوده که ذهن پیره مریدهای امریکائی او مشوب نشده بر عقیده خود بمانند که گویا در رسمیت مذهب بهائی در ایران شبهه نیست منتها در شعب آن اختلاف است که بعضی این پسرش را خلیفه دانند و بعضی آن دیگری را؛ و بلا شک اصرار آنگونه زنان و دختران در اروپا و آمریکا در بهائیت خود نه از نقطه نظر مذهبی بوده بلکه قطع نظر از جنبه سیاسی برای تحصیل شوهر است چنانکه خود نگارنده در سنی از پنجاه فزونتر با چند نفر تصادف کردم که اصرار داشتند با من به ایران بیایند من جمله یک خانم امریکائی در لندن دو نوه خود را هر روز بمن تکلیف می کرد که بایران برید و من عذر می آوردم.

اکنون ملاحظه فرمائید که حيله و تقلب رؤسای بهائی تا چه حد است که از یکطرف ایرانی را نزد سایر ممالک متهم می دارند که به مصیبت مذهبی چندان پایند است که بهائیان مظلوم را می کشد.

از طرف دیگر می روند در آمریکا و می گویند مذهب بها در ایران رسمی است.



## ص ۵۴ جزوه و ۷۳ دستی

بلاد عربستان شب و روز حشرش با اعراب و کتب و جرائد عربیه بوده باز به سبب نواقصی که در تحصیلات علوم داشته طبعاً غلطهای زیاد در عبارات او راه یافته و محملی که برای این قضیه قرار می‌دادند این بود که باب و هم بهاء عمداً وضع عربیت را تغییر داده خواسته‌اند که الفاظ را از قید صرف و نحو خلاص نمایند و ما را لازم است که این عذر را کاملاً تحت مطالعه آوریم و ببینیم چه حکمی دارد. این واضح است که هر لغتی قوانین صرف و نحوی دارد که اگر از آن برداشته شود معنی به کلی منقلب می‌گردد مثلاً در فارسی اگر مراعات صرف و نحو نشود و یاء مخاطب مبدل به میم متکلم شود به کلی فاعل آن فعل تغییر می‌کند فرض کنیم عربی بخواهد به فارسی بگوید غلط کردم اگر میم مبدل به یاء نموده بگوید غلط کردی کاملاً معنی تبدیل می‌شود پس اگر از او بپرسی چرا چنین گفتی او نخواهد اعتراف کند بر فارسی ندانستن خود بگوید من می‌خواهم زنجیر و قید و بند صرف را از لفظ و لغت شما بردارم آیا این سخن را احدی از فارسی زبانها از او می‌پذیرد؟ لا والله بلکه هم خواهند فهمید که اینها عذر است و او فارسی نمی‌داند عیناً عذر حضرات در عربی گفته‌های باب و بهاء همین است که چون عربیت آنها ناقص بوده به این عذر تمسک نموده‌اند ولی عجب در این است که بعد از آنکه عباس افندی فهمید که این عذر نزد اعراب پذیرفته نیست و مشت مبارک پدرش باز می‌شود و هر چند به خرج ایرانیهای بی علم رفته باشد باز یکوقتی خواهد شد که این قضیه در اعراب مطرح شود لهذا بزین المقربین که یکی از صحابه مخلص بود و عربیت او بهتر از دیگران بود امر کرد که جلسه تشکیل دهد و غلطهای الواح بهاء را تصحیح نموده و با قوانین صرف و نحو تطبیق نماید و مدتی آقا شیخ فرج‌الله کردی در صدد بود که آن الواح عربیه‌ای که به اقدام زین عربیت آن تصحیح شده آنها رابه دست آورده طبع و نشر نماید به راستی وقتی که این را شنیدم حیرت مرا گرفت که چرا انسان باید اینقدر بی انصاف و گول زن باشد و یکدسته هم دانسته و فهمیده گول خور باشند. من عصبانی نشده‌ام که چرا بهاء عربی نمی‌داند البته بشر است هر چه را تحصیل کرده می‌داند و هر چه را تحصیل نکرده نمی‌داند ولی می‌گویم به قول مشهور: کسی که دست آب ندارد چرا شنا می‌کند؟ او که التزام نسپرده بود که حتماً به عربی تکلم کند خوب بود همه را به فارسی حرف می‌زد نه آنکه عوام فریبی عربی بگوید چون غلط شد آن غلطها را به اراده الهی حمل نماید و بار دیگر پسرش از اراده الهی محوّل به اراده زین المقربین نماید تا آن زنجیرهای صرف و نحویکه بهاء از گردن و دست و پای کلمات برداشته دوباره زین المقربین آنرا به گردن و دست و پای آن کلمات نهد! اینهم عجب نیست ولی عجب از آنها است که این را بشنوند و نفهمند که چه خدعه بزرگ و عیب سترکی است و اگر فهمیدند اغماض کنند و باز این کلمات را وحی

منزل تصور نمایند و یا در عین بی اعتقادی در پرده مکرو حیل به مردمان بی خبر تحمیل نمایند اکنون سؤال می شود انصافاً از این جمله که ذکر شد از مقام داعیه و کلام رتبه و مقام را می توان به وسیله این آثار در حق او قائل شد!

آیتی - راستی ذکر الوهیت بهاء چه صورتی دارد  
آیا فی الحقیقه او دعوی خدائی کرده است؟

آواره - کلمات او را به دست آورید تا این حقیقت بر شما معلوم شود - هر چند چنانکه گفتیم به ظاهر می گویند ادعای بهاء رجعت مسیح و رجعت حسینی است ولی در حقیقت ادعای او ادعای الوهیت است و چون کسی سالها در میانشان بماند به جایی می رسد که صریحاً می گویند بهاء خدای مطلق است و خالق آسمان و زمین و مرسل رسل است و او است که در طور با موسی کلیم تکلم کرده و حتی اینرا در نماز خود تصریح نموده ولی در یک عباراتی که مگر یعرب بن قحطان بیاید عربی آنرا درست کند یا بفهمد زیرا چنین می گوید: «شهد الله انه لا اله هو اله الامر و الخلق قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور» در اینجا باید فهمید که فاعل «اظهر» کیست و مفعول آن کدام! اگر فاعل اظهر خداست مکلم طور که مفعول می شود چه کاره است و گویا دو خدا در اینجا قائل شده می گوید خدا مکلم طور را ظاهر کرده آیا مکلم طور غیر از خداست کسی که با موسی در طور تکلم کرد آن خدا بود پس خدائی که بهاء را ظاهر کرده کیست و بهاء اگر خدا نیست چرا مکلم طور است؟ معلوم می شود او خدای دو آتشه است که از یکطرف خدا او را ظاهر کرده و از طرفی مکلم طورش ساخته! اما عجب است که ما تعجب از این عبارت می کنیم که مفهوم آن اثبات دو خداست در صورتیکه در قصیده عزور قافیه که یکدسته مهملاتی است که به گوش هیچ عربی نخورده در آنجا به هزاران خدا قائل شده می گوید «کل الاله من رشح امری تألهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت \* ارض الروح بالامر بی قدمش و عرش الطور قد کان موضع و طئتی» یعنی همه خدایان از رشح امر من خدا شدند و کوه طور به قدوم من مزین شد (۱) باری از این وادی بگذریم حال از بهائیان سؤال می شود که آیا کدام ادعا حجة است اگر ادعای رجعت حسینی و رجعت مسیح حجت است اولاً بفرمائید در کدام کتاب و کلام است که بهاء الله این ادعا را کرده ما که همه الواح و کتب و وزیر را زیر و زبر کردیم و اثری از این ادعا نیافتیم تا ببینیم حجت است یا نه ثانیاً شما می گوئید ادعائی حجت است که کسی نظیر آنرا نکرده باشد و ما گفتیم مهدی اسمعیلی ادعای مهدویت و غلام احمد قادیانی بدون اینکه بهاء الله را دیده یا معارضه و هم چشمی داشته باشد به صرف طبیعت و فطرت خود ادعای رجعت مسیح کرده و پسر او را امروزه خلیفه المسیح می خوانند حال ما باید کدام از این دو وجود مقدس را رجعت مسیح بدانیم بهاء الله یا غلام احمد قادیانی؟ هر کس این عقیده را گشود حلال مشکلات

است \* و اگر ادعای الوهیت را باید حجت دانست که بهاء اننی انالله گفته است اولاً باید فهمید که این ادعا مشروع است معقول است یا نه هر کسی می‌داند که یک بشری که نتوانسته است از هیچ شأنی از شئون بشریت و از هیچ قانونی از قوانین طبیعت تجاوز کرده باشد این بشر خالق سموات و ارضین نیست و خالق کل هر چه باشد و بهر وصفی در آید خواه اله باشد و یا طبیعت یا ماده واحده یا جوهر الجواهر یا بسیط الحقیقه با مجهول النعت یا به هر اسم دیگر خوانده شود مقدس از شئون بشریه است اگر می‌گویند مقصود از اننی انالله مظهریت است هزاران نفس این داعیه را کرده‌اند مثل حسین بن منصور حلاج مثل بایزید بسطامی که «لبس فی جبتی سوی الله» گفته و به عقیده وحدت وجودی جمیع ذرات کائنات لایق این داعیه‌اند و (دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی) پس چه خصوصیتی در این داعیه هست که در آنها نیست اگر همه مهمل است این هم یکی بلکه مهم‌تر و اگر همه حق است در اینصورت حقی مثل حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی خواهد بود و پناه می‌بریم به خدا از این خطا و لغزشی که از قلم من سر زد زیرا نیات آنان با بهاء تفاوت از زمین تا آسمان است صدها شعبه تصوف و گویندگان اننی انالله و اناحق موجود بوده و هست که هر چند مورث انشقاق و انشعاب اسلامی شده ولی از طرفی هم دارای کلمات مهمه و ادبیات عالیه و آثار کافیه در اخلاقیات بوده‌اند که نمی‌توان آنها را طرف مقایسه با بهاء قرارداد و اگر بیش از این گوئیم ممکن است بهانه به دست ایشان آمده مرا طرفدار تصوف تصور نمایند در حالیکه اساساً بنده با عربده‌های اننی انالله مخالف و همه را مابین با مصالح اجتماعی می‌دانم پس بهتر است که از این مقام بگذریم. اما اینکه آیات لقاء را دلیل بر خدائی بهاء گرفته‌اند اولاً این آیات لقاء یک آیات متشابهه است که کسی هنوز مقصد اصلی را از آن نیافته و به طریق مختلفه علماء تفسیر در معنی آن سخنرانی کرده‌اند و بالاخره به یک همچو آیات مأوله استدلال نتوان کرد ثانیاً این طایفه اول کسی نیستند که خدائی بهاء را به آیات لقاء استدلال کرده باشند قبل از ایشان هم هر کس دم از اننی انالله زده به همین آیات استدلال کرده پس استدلال به آن آیات یک مقام ابداع و اختراعی را برای این طایفه باقی نمی‌گذارد استدلال به این آیات مثل استدلال آن شخص است که داعیه نبوت کرده/ او را نزد هارون الرشید بردند و خلیفه به او گفت مگر حدیث لابی بعدی را نشنیده‌ای گفت: چرا شنیده‌ام و همین حدیث دلیل بر نبوت من است زیرا منم آن (لا) که فرموده است بعد از من نبی است یعنی لا بعد از من نبی خواهد بود ثانیاً با فرض اینکه بگوئیم آیات لقاء دلیل است بر اینکه یک روزی خدا دیده شود و مردم او را ملاقات کنند باز دلیل بر خدائی بهاء نمی‌شود زیرا نه در آیات لقاء تعیین روز شده نه تعیین اسم در صورتی استدلال اینها صحیح بود که خدا فرموده باشد که من در فلان سنه و فلان روز در لباس میرزا حسینعلی بهاء جلوه می‌کنم و لقای او لقای من است!

باز می‌گوییم خدا سلامت بدارد یک مُبَلِغی را که مثل خودم به قدر ذره‌ای بمذهب بهائی عقیده ندارد و به اصطلاح امروزه فقط برای خر سواری بیشتر این امر مشغول است گفت بین چطور مردم را احمق کرده‌اند که یک خدای به آن عظمت را که ما معتقد بودیم که حی است و قدیر است و سمیع است و بصیر است و دارای اسماء حسنی او را در لباس بشر محدودی در آوردند که دقیقه‌ای قادر نبود که خود را از یک عارضه طبیعت حفظ نماید یعنی «میرزا حسینعلی بهاء» و حالیه هم به آن یکی قناعت نکرده هر روز می‌خواهند یک بچه خدا و نیم خدا برای مردم بسازند حتی زنان این عائله هر یک در پی یک چهاریک خدائی می‌گردند و در لفافه عبارات و اشارات به اطراف چیزها نگاشته خود را صاحب الواح و مقامات می‌شمرند \* امور تضحک السفهاء منتها \* و بیکی من عواقبها البیب \* و من یقول انی اله من دون الله فمثنویه جهنم و کذلک نجزی الظالمین - (قرآن مجید)

آیتی - پس خصائص بهائیت چیست؟ و بچه وسیله و حيله مردم را می‌فریبند

آواره - بهائیان سه رشته از مطلب داشته و دارند که آن را وسیله فریب مردم قرار داده‌اند و بعضی از مخدوعین از روی عقیده باور کرده پاره‌ای از خادعین هم از روی دسیسه به آن استدلال می‌نمایند .

اول - پیشگوئی‌هایی نسبت به بهاء و عبدالبهاء می‌دهند که در فلان وقت خبر داده‌اند و واقع شده

دوم - نفوذ فوق العاده‌ای نسبت می‌دهند که در امر بهائی حاصل شده در شرق شهرت می‌دهند که نفوذ آن در غرب زیاد است و در غرب می‌گویند که در شرق این مذهب خیلی نافذ است و حال آنکه هر دو دروغ است .

سوم - خصائصی را می‌گفتند که در این شریعت است از اینکه صاحب این امر خیری را برای خود نخواسته و اولاد خود را ذینفع در مادیات و ریاست قوم قرار نداده بلکه اساس را بر انتخاب و پایه را بر اجتماع نهاده اکنون خواهیم فهمید که در هر یک از آنها چه خدعه‌هایی بوده و برای هر کدام تا چه اندازه قدر و قیمت می‌ماند و چگونه هر سه رشته پنبه‌ای پنبه شده و مخلوج و مخلوجش هباء منثوراً گشته .

آیتی - اولاً عنوان غیب گوئی بهاء و عبدالبهاء را باید فهمید که چگونه بوده است و چرا مخفی می‌نماید اگر این عنوان راست بود بایستی در شرق و غرب منتشر شده باشد و حال آنکه بالعکس بهائیان همه قضایا را حتی الواحیکه باینگونه امور مربوط است مستور میدارند .

آواره - بلی سال‌ها بود می‌شنیدم که بهاء مثلاً خبر از ذلت ناپلئون داد و پس از یک سال از صدور لوح ناپلئون جنگ بین فرانسه و آلمان واقع شد و آن جنگ به ذلت ناپلئون منتهی گشت اما بر عموم دانشمندان پوشید نیست که صحت و سقم این گونه امور بر جمهور مستور است مگر کسی که بخواهد تاریخ بنگارد و ناچار شود که امور را کاملاً تحقیق نماید در این هنگام طبعاً آگاه بر مواقع تصنع خواهد شد و چون من می‌خواستم تاریخ این طایفه را جمع و تألیف کنم باین قضیه که رسیدم بر حسب شهرتیکه در بین خودشان دارد آنرا از مسلمیات می‌پنداشتم چه که به قدری حضرات این واقعه را جدی تلقی می‌نمایند که انسان چاره‌ای جز قبول ندارد خصوصاً با توضیحی که عبدالبهاء در کتاب مفاوضات داده و نام قیصر کتفاگو را برده که واسطه ابلاغ و ارسال آن لوح بوده و لهذا عیناً این قضیه را در تاریخ درج کردم بعد از این مقدمه یکی از بهائیان عکا گفت آن لوح اول که بهاء‌الله جهة ناپلئون نوشته‌اند نزد من است چه که در این لوح عربی مشهور که ذکر ناپلئون است و در ضمن سوره هیکل در بمبئی به نام کتاب مبین طبع شده مذکور است که از پیش لوحی نزد تو فرستادیم و تو به آن اعتناء نکردی لهذا در اینجا ذلت ترا بیان می‌کنیم خلاصه من طالب شدم آن لوح را ببینم زیرا آن لوح اول طبع نشده و نسخه‌اش هم به کسی نداده و نمی‌دهند و مخفی می‌کردند و بهائیان هم عموماً از آن بی‌خبرند این بهائی عکائی که نامش حاج علی یزدی است گمان کرد ابراز این لوح خدمتی است به عالم بهائیت لهذا آنرا به من داد بعد از ملاحظه یقین کردم که قضیه چنانکه مشهور است و خودم هم در تاریخ نوشته‌ام نیست بلکه یک تقلب و تصنعی زیر پرده دارد لهذا در صدد بر آمدم که قیصر را بشناسم و بدانم او واسطه ابلاغ کدام لوح بوده تا آنکه معلوم شد که این قیصر شخص تاجری بوده که فقط به لغت فرانسه آشنا بوده و اصلاً رابطه‌ای با دولت نداشته بهاء لوحی فارسی که فی الحقیقه عریضه عاجزانه است به ناپلئون نوشته و خواسته است که خود و اتباع خود را در پناه ناپلئون در آورد بلکه از آن راه تبعیت بتواند نوایای خائنانه خود را مجری دارد اما بدبختی از دو جهت او را احاطه کرده یکی آنکه قیصر آنرا ابلاغ نکرده و یا نتوانسته است ابلاغ بکند دیگر آنکه در همان ایام بین فرانسه و آلمان جنگ شروع شده و ناپلئون را دوره اقتدار به سر آمده بعد از ظهور این دو بدبختی حضرات دیدند چه کنند که این واقعه در پرده بماند که اگر آن عریضه خاضعانه‌شان که نزد قیصر است بیرون آید موجب افتضاح است و هرکسی خواهد گفت کسی که خود را خدا و خالق ارضین و سماوات خوانده و به بنده خود ناپلئون پناهانده شد و آن بنده هم زنده و پاینده نماند و نتوانسته است کاری برای خدای خود صورت دهد لهذا - نعل و ازگونه را سوار کرده لوح دیگر به عربی و پر طنطنه نوشتند و در آنجا خبر از ذلت ناپلئون دادند در حالتیکه او شاید دو سه ماه بود که به ذلت رسیده بود بالاخره آن لوح را با خدعه و مکرهائی که مخصوص عبدالبهاء بود



در میان اتباع انتشار داده گفتند این لوحی است که یکسال قبل از قلم اعلی نازل شده است و در این لوح خبر از ذلت کنونی ناپلئون داده شده است! و حال آنکه لوح یکسال قبل در بغل قیصر کتفاگو بود و مشتمل بر عجز و لابه و التماس بود و چون دیدند ممکن است قیصر این قضیه را تکذیب کند و بگوید لوح یکسال قبل این است که نزد من است و این لوح تازه صادر شده لذا اتباع را از معاشرت قیصر منع کرده شهرت دادند که قیصر با حضرات ازلی رابطه دارد و نفس او سم است به او نزدیک نشوید که شما را هلاک می سازد باری این است شرح قضیه پس معلوم شد که بهاء خبر از ذلت ناپلئون نداده بلکه به عزت او امیدوار و مطمئن بوده و عریضه عاجزانه به نام او بیرون داده نهایت آنکه باجابت نرسیده و فوری پلتیک را سوار کرده اند و قضیه را معکوس جلوه دادند و چند فقره از آن عریضه که گفته می شود و قدغن شده به کسی ندهند اینست بعد از عنوان و عربی هائی که مخصوص الواح است می گوید .

«عرض این بنده آنکه بیست و پنج سنه می شود که جمعی از عبادش نیاسوده اند و آنی مستریح نبوده اند لازال بسطوت غضب مبتلا و بشئون قهر معذب.. تا آنجا که می گوید کلمه ای از لسان مبارک شاهنشاه زمان (یعنی ناپلئون!) بسمع مظلومین رسید که فی الحقیقه ملک کلام است.....»

و آن این بوده که بر ماست دادخواهی مظلومان و فریادرسی و اماندگان صیت عدل و داد سلطان جمع کثیری را امیدوار نموده تفقد حال مظلومان از شیم سلطان جهان است و توجه به احوال ضعیفان از خصلت ملیک زمان حال مظلومی در ارض شبیه این مظلومان نبوده و نیست و ضعیفی نظیر این آوارگان مشهور نه.... خواهش این عباد آنکه نظر رحمتی فرمایند تا جمیع در ظل حمایت سلطان ساکن و مستریح شوند (انتهی) حال ملاحظه شود آن خدائی که اینطور ببندد خود ناپلئون التماس می کند همینکه شنید دوره اقتدار ناپلئون سپری شده و این تضرع نامه به دست او نرسیده است فوراً قلم قهر کشید و غیب گوئی آغاز کرد که اعزک غرک یا ایها الغافل المغرور انا نری الذلة تسعی و رائک و انت من الغافلین سبحان الله که در این عالم چه خبری است یکدسته برای گول زدن مردم چقدر ساعی اند و یک دسته برای گول خوردن چقدر حاضر! بیست سال خودم در این شبهه بودم که شاید بهاء الله یک پیش گوئی کرده و آیا پیش گوئی را بر چه حمل می توان کرد بعد از بیست سال می فهمم که پیش گوئی ها همه پس گوئی هائی است که در موقع خبط و اشتباه بدین لباسها درآمده است بلی یک کلمه حنین برلین در کتاب اقدس است که آن هم دلالت بر هیچ چیز ندارد اولاً این کلمه بر اثر همان قضیه ناپلئون است چون حضرات دیدند که ناپلئون با آن عظمت به ذلت مبتلا شد با خود گفتند لابد یک وقتی درآلمان هم خبری خواهد شد اینست که خطاباتى به ملک برلین کرده و شرح حال ناپلئون را بیان می کند تلویحاً و

آخر هم جرئت نمی‌کند بگوید تو هم مثل او خواهی شد زیرا شاید نشد اینست که پیچ و تاب به مطلب داده می‌گوید «نسمع حنین البرلین» برای آنکه هر قضیه‌ای که رخ دهد بتوان این وصله را به آن چسباند و گفت این است حنین برلین و برای این حنین برلین بهائیان چه بد مستی‌ها کردند و به کلی از این نکته بی‌خبر که حنین برلین یک حرف فارغی است که هیچ مطلبی را متضمن نیست اگر مقصود از این کلمه این باشد که مسبب جنگ بین المللی برلین که مرکز آلمان است دچار خسارات شده ناله‌اش بلند می‌شود پس چرا از ناله‌های بلژیک و اطریش و روسیه و ترکیه و سایر ممالک ذکری نشده؟ چه که ناله صرب و بلژیک بلندتر و خسارات ترکیه و روسیه بیشتر از برلین بوده بلکه دولت آلمان نسبت به بعضی دیگر از دول مانند اطریش و امثال آن چندان کم کرده نداشته و تاکنون هم هنوز اقتدارات باطنی خود را از دست نداده است.

امان لته شما  
بامبرکی  
از سن  
پالو

... من چون شما و چند نفر دیگر را بجان دوست میدارم بسبب قدیم ایران خودمان که برای مهمان بسیار عزیز لقمه مخصوص می‌گرفتند و حتی به سبک بعضی از بومیان آمریکا که پای را فراتر نهاده حتی لقمه جویده و حاضر آماده هضم را به عزیزترین مهمان عرضه می‌داشتند سعی می‌کنم تا حد امکان یک چنان لقمه حاضر و آماده را در پیشگاه شما گذارم و یقین بدانید که بهیچوجه قصد حمله به کسی ندارم بلکه صرفاً می‌خواهم مطالبی را باتفاق شما مطالعه و تجزیه و تحلیل کنیم تا کمی از دروغهای شاخدار واضح شود و مقداری از ریاکاریها و عوام‌فریبیهای بعضی بر شما روشن گردد زیرا فلان آقا چیزی می‌داند یا نمی‌داند مطلبی است ولی دروغ‌بافی و مردم را با مدعیات موهوم فریب‌دادن مطلبی دیگر است، در برازیل مثلی دارند که می‌گویند از دیوانگی و طبابت هرکسی را بهره است حالا اگر کسی که جزئی اطلاعاتی از طبابت دارد بیاید دایر و شروع به کلاهبرداری نماید و مردم را به کشتن دهد صحیح نیست و وظیفه افراد مطلع است که سایرین را حتی المقدور بیدار و روشن نمایند.

**ماخذ مطالعات:** من خیلی میل داشتم قبل از اینکه این نامه مفصل را برای شما بنویسم کتابهای آواره، صبحی و نیکو را ببینم تا از تکرار مطالب برای شما خودداری کنم ولی میسر نشد که کسی از ایران برای من بفرستد ناگزیر آنچه بنظرم می‌آید می‌نویسم امیدوارم مفید واقع شود زیرا مقصودم از نوشتن این نامه نوشتن کتاب ردیه نیست والا صبر می‌کردم و با مراجعه به کتب تاریخی و منابع دیگر و آثار باب و بها یک ردیه جانانه می‌نوشتم ولی در اینجا می‌خواهم فقط چند کتابی را که در دسترس دارم با شما باتفاق بخوانم و در آن تفکر کنیم یعنی می‌خواهم بگویم برای اثبات بطلان و دروغ بودن تمام این حکایات احتیاجی به منابع خارجی نیست بلکه نفس تطبیق کتب مقدسه؟! بهائی کافی است که بی‌اساس بودن آنها را روشن نماید.

از تاریخهایی که در خصوص نهضت بابیان نوشته شده چون هیچ‌گونه ذکری از بها و

تبلیغات عظمت ساختگی او ندارد در دسترس بهائیان نیست از این رو مراجعه بدانها بسی مشکل خواهد بود. تاریخ کواکب الدریه را هم چون مولفش آواره از بهائیت دست شست و رفت و من هم آنرا در دست ندارم پس آنرا هم بکنار می‌گذاریم به تاریخ فاضل مازندرانی نیز دسترسی ندارم والا می‌توانستیم دامنه مطالعات خود را عمیق‌تر نماییم.

در این جا تاریخ نبیل زرنندی را که قسمتهائی از آن ترجمه آقای اشراق خاوربست مورد مطالعه قرار می‌دهیم.<sup>۱</sup>

این تاریخ صرف نظر از قسمتهای تبلیغاتی اش دارای مطالبی است که در روشن ساختن اصل موضوع کمک فراوان می‌نماید. قبلا برای این که کمال اعتبار اصل و این ترجمه آقای اشراق خاوری را که مخصوص کلاس عالی تبلیغ تدارک شده یادآور شویم «بیانات و الواح مبارکه» را که در متن و صدر کتاب درج شده نقل می‌نماییم. نسخه مورد مطالعه در این جا نسخه استنسیل شده توسط لجنه ملی نشر آثار امری سال ۱۳۲۸ شمسی می‌باشد.

در ص ۶۱۱ متن کتاب تاریخ نبیل زرنندی چنین مندرج است:

«از آغاز شروع نوشتن این کتاب مقصودم این بود که به اضافه حوادث تاریخی آنچه را که از حضرت بهاءالله استماع نمودم ضمیمه این تاریخ سازم گاهی تنها و گاهی با سایر اصحاب مشرف می‌شدم و وقایع تاریخی را می‌فرمودند که من در این تاریخ نگاشته‌ام».

ضمنا ناگفته نماند که حکایت ملاقات نبیل زرنندی با بهاءالله حکایت گاهی نبوده بلکه بنا بر روایت طوبی خانم دختر عبدالبها در کتاب بلانفیلد، نبیل زرنندی هر روز سه‌شنبه مرتبا در عکا به ملاقات بها می‌رفته و در این ملاقاتهای منظم و مستمر مطالب و دستورات را برای

۱- شخصی به نام محمد (نبیل) زرنندی که از اوائل پیدایش بابیت به باب ایمان آورده بود کتابی بزبان فارسی درباره تاریخ بابیت و سران آن نوشته است. این کتاب به وسیله شوقی افندی بزبان انگلیسی ترجمه میگردد و اصل فارسی آن بعللی مفقود و ناپیدا اعلام میشود و سپس به دستور شوقی از انگلیسی بعربی تحت عنوان «مطالع الانوار» ترجمه و منتشر میشود.

یکی از مبلغان بهائی به نام عبدالحمید اشراق خاوری دو ترجمه انگلیسی و عربی را مورد مطالعه قرار داده و خلاصه آن دو را به نام تلخیص تاریخ نبیل زرنندی بفارسی با موافقت لجنه نشر آثار امری و شوقی منتشر مینماید. با دقت کافی در این تلخیص مشاهده میشود در ترجمه انگلیسی نکاتی ذکر شده که ترجمه عربی فاقد آن میباشد.

نوشتن این تاریخ تحصیل می‌نموده. همان‌گونه که خودش در ص ۳ آن تاریخ می‌نویسد:

«شکر خداوند را که مرا به نگارش این اوراق تایید فرمود و آنرا

به این موهبت متبارک و مشرف ساخت که حضرت بهاءالله به نفسه

الجلیل تفضل و عنایت فرمودند و این اوراق را مراجعه نمودند. میرزا

آقا جان کاتب وحی در حضور مبارک این اوراق را قرائت نمود و به

رضا و قبول هیکل مقدسش فائز و مفتخر گشت.»

و اما در خصوص این ترجمه و تلخیص در ص ۱ تاریخ نبیل زرنندی چنین مندرج است:

«در توفیق مبارک ۲ شهرالکلمات ۱۰۴ در جواب سوال محفل مقدس

روحانی ملی بهائیان شیدالله ارکانه راجع به نشر این کتاب (تلخیص تاریخ نبیل

زرنندی) بیان مبارک ذیل صادر قوله الاحلی: راجع به قسمت‌هایی از کتاب تاریخ

نبیل زرنندی که جناب اشراق خاوری تلخیص و به فارسی ترجمه نموده‌اند نشر

آن مورد تصویب حضرتشان گردید.»

با تمام این اوصاف باید گفت که تاریخ مزبور در نوع خود صرفاً داستانی عیناً نظیر

داستان حسین‌کرد است. همان‌گونه که نویسنده حسین‌کرد از ذکر دروغ‌های شاخ‌دار و مبالغه‌های

هجو و بی‌معنی خودداری نکرده فی‌المثل آورده است که:

اسب حسین‌کرد خواست از یک خندق چهل ذرعی بپرد بعد از پرش سی‌ونه ذرع از

خندق ناگهان چون دید یک ذرع باقی مانده را نمی‌تواند بپرد، ناگزیر به جای خود بازگشت!!

نبیل زرنندی هم در همه جا و در قالب موارد ذکر می‌کند سران بابی به اراده خود قبول

بلا یا کردند والا می‌توانستند همه را دفع و همه اوضاع را بگردانند. می‌توانستند سنگها را جواهر

و دشمنان را دوست خاضع نمایند و این جملات به قدری زیاد و لغات مستعمله یک نواخت

می‌باشد که حوصله خواننده را تنگ می‌کند. مثلاً در ص ۱۹۸ نقل می‌کند که:

در موقعی که باب در منزل منوچهر خان مخفی بود و وی نسبت به آینده باب متوحش و

اظهار نگرانی می‌نماید باب در جواب می‌گوید:

«خداوند به من قدرتی عنایت فرموده که اگر بخواهم جمیع این سنگها را به جواهری

تبدیل می‌نمایم که در دنیا مثل آن پیدا نشود و اگر اراده کنم دشمنان خونخوار خود را چنان به

خود شیفته و فریفته می‌سازم که در راه محبت من با نهایت اخلاص و استقامت قیام کنند. من

اینک به اراده خودم به این بلیات و مصائب دچار شده‌ام تا قضای الهی مجری شود.»

ملاحظه کنید این جملات همراه با واقعات چقدر خنک و بی‌اساس و بی‌معنی می‌شود.

کسی که خود را مخفی نموده می‌گوید: من همه کار می‌توانم بکنم ولی نمی‌خواهم!! کسی نیست

پرسد: آقا جان پس چرا مخفی شده‌ای؟ وانگهی اگر تمام اینها به عقیده شما قضای الهی است و اراده خداوندی پس چرا مجریان این قضای الهی مردود و ملعون می‌شوند تا آن جا که درباره حاجی میرزا آغاسی وزیر وقت می‌گوید:

«یا رب این نسناس از شه دور باد» و یا آنکه جانشینانش از جمله شوقی افندی مجریان این چنین قضای الهی را یعنی از جمله گرگین خان را گرگین پرکین می‌خواند. یا آن که شیعه را در همه جا شیعه صفت می‌دهد و آیا اعمال آن خدای توانای آنان مسخره بیش نمی‌شود که فردی را برای هدایت خلق خود مأمور کند ولی خداکاری کند که همان خلق این مأمور را بکشند و بعد همان خدا همان خلق را ملعون نماید و بدین مناسبت عذاب دهد ببینید این مطالب چقدر کوتاه و بی مزه و سست است که حتی درخور اطفال نیز نمی‌باشد.

و یا آنکه در ص ۲۰۶ تاریخ نبیل زرنندی به مناسبت عبور باب از شهر قم و اینکه مأمورین نمی‌خواستند وارد قم شوند، چنین می‌آید که باب می‌گوید:

۱/۵ «کشتی نجات و کسی که اراده او بر کل غالب است من هستم که با شما در این بیابان راه می‌پیمایم. من شخصا دوست نمی‌دارم که به این شهر وارد شوم. زیرا اینجا شهر خبیثی است نفوسی که در آن ساکنند شریر و فاسقند. این معصومه بزرگواری که در این شهر مدفون است و برادر ارجمندش و اجداد گرامش همگی از این مردم فاسق فاجر بیزارند».

ملاحظه کنید گذشته از این که نویسنده از قول باب همه اهل شهری را به یک چوب رانده و همه را فاسق و فاجر و شریر قلمداد می‌کند (ضمناً فرموش نکنید که اینها همه به تایید بها رسیده است) فکر نمی‌کند کسی که می‌تواند سنگ ریزه را به جواهر تبدیل نماید و دشمن را به دوست مبدل کند آیا نمی‌توانست این فاسقان را نیک‌مرد نموده و بدان شهر وارد و آنها را مورد مرحمت و لطف «الهی» خود قرار دهد! کدام آسان‌تر است، سنگ‌ریزه را به جواهر تبدیل کردن و یا انسان بدی را به شخص خوبی مبدل ساختن؟

این گونه سخن پراکنی‌ها به باب تمام نمی‌شود بلکه مریدان نیز هریک چنین قدرت هائی دارند، از جمله قدوس (ص ۳۹۸) در قلعه طبرسی می‌گوید:

«و اگر مقصود ما آن بود که ریاستی به دست بیاوریم و به زور اسلحه بر کفار غلبه کنیم و اعلان جهاد بدهیم هرگز تا امروز میان قلعه نمی‌ماندیم قوه اصحاب و قدرت اسلحه به طوری بود که بر همه امتهای غالب می‌شدیم. حال ما مانند اصحاب حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در گذشته ایام است اگر مقصودی داشتیم مانند



حضرت رسول شمشیر می‌کشیدیم و دشمنان خود را مجبور می‌کردیم  
که مومن شوند و قبول دعوت کنند».

و حال آن که نفس اجتماع حضرات در قلعه برای جنگ بود و ایجاد اختلال در کشور و دشوار کردن امر بر حکومت والا هر یک به نقطه‌ای می‌رفتند و مخفی و متواری گشته و مجبور به دفاع نمی‌شدند این موضوع را به طور جداگانه در جای خود مطالعه خواهیم کرد در اینجا مقصودم معرفی کتاب است که مطالب آن یا به شکل حسین‌کرد است یعنی مطالب توخالی و بی‌معنی و یا به سبک رستم‌نامه رزمی است در عالم علم و روحانی مثلاً هر کس که بابی نیست و یا به بها ایمان نیاورده شخصی زشت‌رو، بی‌سواد و فاسق و فاجر است ولی هر فردی که وارد جرگه بابیان می‌شود همانا از ابتدا شخصی بوده دارای اخلاق حمیده و صفات پسندیده و از اعلم علمای وقت و بعد با همه این مقامات عالیه نزد باب خاضع می‌شود درست مثل رستم‌نامه که اشکبوس را مدت‌ها می‌ستاید و بزرگ می‌کند و سپس یکجا او را به دست رستم به کشتن می‌دهد و از این طریق به طور غیر مستقیم بزرگی رستم را جلوه‌گر می‌سازد در اینجا هم کار نبیل به همان سبک است و از بزرگ کردن باب نیز نظر به بزرگ کردن بها دارد که بگوید چنان شخص بزرگی مبشر بها بوده است.

درجه انصاف بها و نبیل در شرح وقایع: مثلاً وقتی وحید دستور می‌دهد یک قاصد دولتی را که مأمور انتقال پنجهزار تومان وجه از حکومت شهری به حکومت ایالتی بوده دستگیر و چنین شخص بلادفاعی را می‌کشند نبیل زرنندی می‌نویسد:

چون شخص بدی بود او را کشتند! و حال آنکه به قول خود نبیل زرنندی مردی خوش‌گفتار و مورد اعتماد حاکم بوده ولی وقتی در قضایای زنجان در حین مخاصمه یک نفر بابی اسیر و به حکومت برده شده و کشته می‌شود نبیل زرنندی یک صفحه قلم‌فرسایی می‌کند در مظلومیت او و وحشیگری و بی‌رحمی قاتلین او در (ص ۵۶۴ نبیل) داد سخن می‌دهد.

تاریخ نبیل زرنندی که به دستور بها و به القائات او نوشته شده تمام هدف و مقصودش بزرگ کردن بها و تبلیغات برای او بوده است تا نشان دهد از ابتدا بها مورد توجه و شخصی الهی بوده و آن چه از قضایای بابیان نگاشته همه به خاطر هموارکردن راه برای بها بوده است.

به طور کلی باید به یاد داشت که نبیل زرنندی بر طبق حکایت شخص خودش در همین تاریخ نبیل زرنندی چوپانی بیش نبوده و جز سواد قرائت قرآن تحصیلاتی کسب ننموده و بعد از چوپانی هم بقرار معلوم مستخدم خانه بها بوده است، سطور ذیل را به عنوان مدرک از خود او نقل می‌کنم ص ۴۳۳:

«پدرم از ایل طاهری و در اقلیم خراسان چادر نشین بود... روز

۱۸ صفر ۱۲۴۷ در زرنند متولد شدم شغل من شبانی بود و مختصر سوادی داشتم باطنا مایل بودم که بیشتر از اینها درس بخوانم ولی چون چوپان بودم این آرزو برای من حاصل نمی شد با نهایت اشتیاق قرآن را میخواندم و قسمت زیادی از آن کتاب مجید را از حفظ داشتم... روز ۱۲ نوروز سال ۱۲۶۳ هجری در مسجد رباط کریم دو نفر نشسته بودند با هم گفتگو می کردند من به گفتگوی آنها گوش دادم و از آن روز با باب آشنا شدم... آن شخص برای رفیق خود جمیع سرگذشت حضرت باب را نقل کرد و گفت که چطور آنحضرت بدعوت قیام فرمود... چه کرامت از او ظاهر شد؟ چه عجایبی بروز کرد... من که این تفصیل را می شنیدم خیلی تعجب کردم که چطور می شود یک نفر اینهمه نسبت بسایرین قدرت نفوذ داشته باشد اینطور حس می کردم که نور سیدباب بروح من پرتو افکنده و خیال می کردم که من هم بابی هستم از رباط کریم به زرنند برگشتم پدرم آثار پریشانی فکر و اضطراب در صورت من دید... مجبور شدم به کاشان بروم ص ۴۲۸ در آن ایام من شاگرد سیدی بودم که قرآن به من درس می داد ص ۴۴۹ سید اسمعیل زواره را که با نهایت بی صبری منتظرش بودم وارد قم گردید... از او پرسیدم که کسی که به حضرت باب مومن شود چه اقدام باید بکند و چه مطالبی به مؤمنین واجب شده فرمود حضرت باب می فرمایند بر همه مؤمنین واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند. گفتم من مایلیم که خود را به مازندران برسانم. فرمود تو حالا در همین شهر بمان و میرزا فتح الله حکاک را که به سن و سال توست بامر مبارک آشنا کن تا از طهران خبر برسد، من خیلی منتظر شدم ولی از طهران خبری نرسید تصمیم گرفتم که به طهران بروم... در طهران سید اسمعیل را دیدم... در صدد توجه به مازندران بودیم که خبر رسید اصحاب قلعه همه شهید شدند... به زرنند مراجعت کردم... پدرم راضی شد و بمن اجازه داد به طهران مراجعت کنم... در طهران به وسیله میرزا احمد با پیروان حضرت باب آشنا شدم... یک روز میرزا احمد مرا به منزل حضرت بهاء الله برد حضرت عبدالبها در آن ایام شش سال داشتند در حین ورود به منزل مبارک اول کسی را که ملاقات کردم حضرت

عبدالباها بودند با تبسم و خوشروئی به من خوش آمد فرمودند... در همان اطاق با میرزا یحیی روبرو شدم چون چشمم باو افتاد دچار دهشت گردیدم زیرا دیدم این شخص با این هیبت و با این وضعی که در گفتگو و بیان دارد سزاوار مقامی که باو نسبت می‌دهند نیست مرتبه دوم که می‌خواستم به اطاق میرزا یحیی وارد شوم آقای کلیم تشریف آورده و به من فرمودند شما امروز آقا را به مدرسه میرزا صالح برسانید زیرا اسفندیار خادم حضرت بهاءالله به بازار رفته... من با کمال سرور و شادی قبول کردم و مہیای رفتن بودم که دیدم حضرت غصن اعظم تشریف آوردند کلاه بر سر و جبهه هزاری در برداشتند در نهایت جمال و جلال بودند چون به مدرسه رسیدیم به من فرمودند وقت عصر بیا و مرا به منزل برگردان... فوراً به منزل حضرت بهاءالله برگشتم و در آنجا به میرزایحیی برخوردیم کاغذی به من داد و گفت برو به مدرسه صدر و این کاغذ را به حضرت بهاءالله بده جوابش را زود بگیر و برای من بیاور من این مأموریت را انجام دادم».

به طوریکه ملاحظه می‌شود این سطور نمونه از کتاب است که موید مطالب قبل است یعنی نبیل چوپان ۱۶ ساله بی‌سواد مومن به باب می‌شود و با هم‌سالان خود مأمور به رفتن به قلعه طبرسی و جنگ می‌گردد. بعد در عالم نوکری خانه بها طفل شش ساله چون پسر بها است صاحب نهایت جلال و جمال می‌شود و یحیی برادر بها چون زیر بار بها نمی‌رفته و برای خود شخصیت و استقلال قائل بوده هیئت و وضعش دهشت‌آور جلوه‌گر می‌گردد. معلوم است که نبیل زرنندی فردی چاپلوس بوده و تاریخ فرمایشی نوشته است.

ولی با همه معایبی که تاریخ نبیل زرنندی دارد چون متن آن القات بها بوده و به اقرار نویسنده و تصویب مراجع صلاحیتدار بهائی تمامی آن به تصویب شخص بها رسیده برای مطالعه و کمال ارزش و سندیت را دارد.

تاریخ دیگر مقاله سیاح است که به قلم عبدالباها بوده و برای بهائیان در حکم آیات الهی می‌باشد. تا آن جا که گاهی آنرا با آواز هم می‌خوانند. این هم از قلم پسری است که برای انجام تبلیغات به نفع پدر و بزرگ کردن او به رشته تحریر آورده و جالب اینجاست که خود او در مقامی می‌گوید:

«تاریخ که علم بزرگی است باید توسط آکادمی نوشته شود نه

اشخاص زیرا در اینصورت ممکن است تحت نفوذ و تاثیر احساسات

### شخصی قرار گیرد»

یعنی اگرچه در خارج از کتاب اقدس ذکر شده ولی دارای همان اهمیت و واجد همان اعتبار مطالب مندرجه در کتاب اقدس است و این همان اقدس «ام‌الکتاب» است که عبدالبها و شوقی افندی به مناسبت مطالب بچگانه و خارج از حدودی که دارد حتی المقدور در اختفای آن از انظار و توجه غیرمؤمنین کوشیده و از ترجمه آن خودداری کرده‌اند.

و دیگر آثار بها است از جمله «ادعیه محبوب» و «مجموعه الواح» و غیره که مورد استفاده کالبد شکافی بهائیت قرار می‌دهیم.

ضمناً این نکته را یادآور شوم که از این کتب آن چه را به خاطر دارم برای شما نقل می‌کنم زیرا اگر بخواهم تمام شواهد و آثاری را که در این کتابها و سایر کتب موجود و دال بر بی‌اساس بودن این نهضت است نقل نمائیم باید تمام این کتب مجدداً رونویس شود.

به هر حال طی هزار سال معروف به قرون وسطی یا قرون تاریک یعنی بین قرن چهارم و چهاردهم میلادی تتبعات علمی و هنری که توسط یونانیان شروع شده بود به علت منع رؤسای روحانی مسیحیت راکد مانده بود تا اینکه نفوذ عثمانیان در اروپا بعضی اروپائیان را متوجه اهمیت دانش نموده و با به دست آوردن برخی کتب خطی کم‌کم افرادی را بر آن داشت که زنجیر اسارت را پاره کرده و رشته تتبعات و تحقیقات علمی و هنری نوشته قدما را پی‌گیری نمایند و این جاست که رنسانس شروع می‌شود. در بین اشخاص مستعد و عاملین این نهضت نوین در سه رشته مختلف سه نفر معروفیت بیشتر حاصل نموده و شاخص شناخته شده‌اند.

یکی از آنها که با احتیاط بیشتری عمل نمود و افکار خود را در قالب اشعار اشاعه داد «پتراکا» ایتالیائی از اهل فلورانس بود (۱۳۰۴ - ۱۳۴۸ میلادی) ولی دو نفر دیگر که یکی تجدد زیادی در افکار دینی و دیگری تحولات موثری را در سیستم اقتصادی و سیاسی و مساوات افراد پیشنهاد دادند و برای توسعه آنها تبلیغات جدی می‌نمودند به سرنوشت سقراط گرفتار آمدند بقیه جانشینان همان کسانی که سقراط را به عنوان ضدیت با خدایان کشتند، این دو تن و هزاران امثال آن دو را به عنوان ضدیت با خدای پدر و پسرش مسیح و مادر خدا یعنی مریم مادر مسیح تکفیر و محکوم به اعدام نمودند. اولی (Jan Huss) و دومی (Jan Ball) که در ۱۳۸۱ در انگلستان در حضور اعیان شهر و شخص شاه (Ricardo II) اعدام گردید.

اما ژون هوس که بین سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۴۱۵ میلادی میزیست و رئیس و استاد معروف دانشگاه مهم و مشهور وقت پراگ در چکواسلاواکی بود، به طوریکه شما در فیلم صحنه‌هایی دیده‌اید که چگونه این قبیل محکومین را زنده می‌سوزانیدند، یکی از آن صحنه‌ها را به خاطر بیاورید که کننده‌های هیزم را در میدانی روی هم انباشته و در میان تیر بزرگی استوار ساخته

و جمعیت کثیری گوئی برای شرکت در جشنی آماده شده باشند برای تماشای این صحنه که برای هر انسان فهمیده‌ای بسی مخوف و وحشتناک است جمع شده و منتظر آوردن محکوم و دیدن سوخته شدن او و استشمام به وی گوشت کباب شده او می‌باشند. اشخاص عالی‌رتبه دولت و روحانیت با لباسهای زرق و برق دار هر یک در جایگاهی مخصوص خود قرار گرفته‌اند تا آنکه از یکی از مداخل میدان جمعی افراد روحانی با لباس‌های مخصوص خود با علمها و بیرقهای مخصوص محاکم تفتیش عقاید متضمن صلیب و عکس مسیح و غیره در صفها ظاهر می‌شوند و در عقب آنها محکوم در حالی که گونی پاره بدون آستینی بدن نحیف و نزار او را بر اثر شکنجه‌های متحمل شده پوشانیده بدون کفش و پای برهنه در حرکت است در حالی که افرادی روحانی دیگر هنوز به گوش او می‌خوانند و او را مجبور می‌کنند که از کفرهایی که گفته توبه کند و آمرزش طلبد و بالاخره در عقب آنها سایر کارکنان و وابستگان و اعضای محکمه سواره هر یک با لباسهای مخصوص جالب توجه با جلال و عظمت ویژه خود وارد شدند. بعد از اجرای تشریفات زیاد و خواندن حکم محکومیت و دعاها و مناجات‌ها و ذکرها در نهایت روحانیت توأم با کمال بربریت و قساوت قلب و وحشیت شعله آتش را به هیزم‌ها زده و به وی گوشت سوخته شده محکوم را به مشام مشتاقان می‌رسانند. این شخص و هزار تن نظیر او قربانی استقامت در مخالفت با خرافات و موهومات شدند و نهضت پاره کردن زنجیر اسارت و نادانی و بررسی و تطابق موضوعات را با علم و عقل پشتیبانی و تقویت نموده‌اند.

این شخص که در تاریخ بین‌المللی به عنوان موسس نهضت جدید در افکار مذهبی در شروع دوره رنسانس معروف است گذشته از یک رشته افکار عالی در خصوص صلح و منع جنگ و اختلافات و تعمیم معارف عمومی که نشر می‌داد، با موضوع معجزات و معصومیت افراد و سلطه محضه روحانیون و پرستیدن صور و تماثیل و بسیاری دیگر از زوائد مسیحیت مخالفت کرد و آنها را مردود تلقی نمود و مخالف آزادی فکر و عقیده و علم و منطق می‌دانست. طرفداران افکار او از پای نشستند و در تعلیم و انتشار افکارش کار را به مبالغه رسانیدند البته نه سال بعد از وی ژون هوس پراک را که یکی از شهرهای مهم و بزرگ وقت بوده و هفتصد سال از ساختمان و تأسیس آن می‌گذشت تقریباً به کلی نابود کردند.

در هر حال این افکار و نظایر آن شروع به انتشار نمود. و بعد نویسندگان بزرگ و مقتدری پیرامون آنها به اشکال گوناگون قلم‌فرسائی کردند و به صورت کتاب، مقاله، داستان، گفتگوها و مباحثات و غیره بی‌اساس بودن بسیاری از معتقدات دینی مسیحیت را مورد انتقاد قرار دادند از جمله مشهورترین آنها:

ولتر فرانسوی (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴ میلادی) است که مورد تکفیر قرار گرفت به طوری که از



دادن زمین برای دفن جسدش خودداری شده، جسد ولتر در محلی مخفیانه ودیعه گذاشته شد ولی دیری نگذشت که وقتی تبلیغات و افکار او برای پاره کردن زنجیر اسارت و حصول آزادی بارور گردید، انقلاب معروف فرانسه واقع شد و تدفین رسمی جنازه او بعمل آمد. نوشته‌اند در این تشریفات صد هزار نفر تشیع و قریب ششصد هزار نفر شرکت نمودند.

ولتر می‌گفت در حقیقت مسیحیت دینی است الهی و ماوراءالطبیعه زیرا با وجود همه مهملات و مزخرفاتی که دارد ۱۷۰۰ سال است که هنوز ادامه دارد. مردم را معتقد به خرافات و موهومات کرده‌اند نه به منظور آن که از خدا بترسند و از اعمال بد پرهیزند بلکه فقط برای آنکه از شخص آنها بترسند و منافع ایشان را محفوظ نگاه داشته و بدانان خیانت نورزند.

کانت آلمانی (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴ میلادی) یکی دیگر از قربانیان روشنفکری است. او شخصی بود که ابتدا تعصبات شدید مذهبی داشت و استاد فلسفه و حکمت در دانشگاه بود. کانت می‌گفت: معجزه نمی‌تواند دلیلی بر حقانیت دینی شود زیرا نمی‌توانم به شهادت ناقلین آنها اطمینان نمائیم و مناجات نیز مادام که هدفش تغییر قوانین طبیعت است بی‌حاصل و خالی از فایده می‌باشد.

به طوریکه می‌بینیم در غرب کم‌کم از نفوذ روحانیون کاسته شده و دیگر نمی‌توانستند به تکفیر و اعدام متفکرین و مخالفین موهومات و خرافات اقدامی نمایند تا آنجا که جفرسن آمریکائی (۱۸۲۶ - ۱۷۴۳ میلادی) که نویسنده قانون اساسی آمریکا بود با وجود تمام مخالفت‌هایش با روحانیون و خرافات و مبتذلات آنان چنان محبوبیت و وجهه خوبی داشت که حتی به ریاست جمهوری آمریکا نیز نائل گردید.

او می‌گفت عقل و منطق و تحری آزاد حقیقت یگانه راه جلوگیری از اشتباهاتند و تنها عوامل مشخص ادیان مجعول - در امور وجدانی ما فقط در برابر خدا مسئول هستیم نه خلق او - مسیحیان به نام وحدت و اتحاد میلیون‌ها اشخاص بی‌گناه از زن و مرد و اطفال را کشته‌اند و هنوز نیم سانتیمتر هم به طرف این وحدت و اتحاد پیشرفت ننموده‌اند آیا مقصود از این وحدت و اتحاد چه می‌باشد تبدیل نیم مردمان به دیوانگان و نیم دیگر به ریاکاران؟

در این مطالبی که تذکره‌نویسان به مسیح نسبت می‌دهند بعضی مطالب اخلاقی و بلندپایه دیده می‌شود ولی در عین حال بسیارند مطالبی که ناشی از جهل بوده و بسیار بی‌معنی و مهمل می‌باشند که نشانه از شارلاطانی و شیادی گوینده آنهاست به طوریکه باورکردنی نیست که بگوئیم هر دوی این مطالب صادر از یک شخص واحد است و بالاخره درباره «پولس» که موسس حقیقی و مروج مسیحیت می‌باشد می‌گوئید او اولین کسی بود که فلسفه مسیح را به خرابی و تباهی کشانید.



### عصری که مدعیان پیغمبری چون علف میرویند

اشاعه این قبیل افکار در سراسر عالم و رسوخ آن در میان افراد بیشتری از طبقات مختلف به علت تسهیلاتی که صنعت چاپ و جراید فراهم نمود، تغییرات مهمی در افکار و روش عموم جمعی را بر آن داشت که از پیروی ادیان دست بردارند و علم مادیات صرفه را بپذیرند. این دسته رسماً خود ابراز عقیده نموده‌اند و خود را از مذاهب رسمی کنار کشیدند. بعضی هم صلاح دانستند سکوت اختیار کنند.

در این میان افرادی هم چه زن و چه مرد که از هوش و قدرت نفوذ در افراد برخوردار بودند و حس جاه‌طلبی هم داشتند ولی در اجتماع موفق به تأمین و ارضاء آن نشده بودند به فکر می‌افتند بازار شیادی گسترانند و با ادعاهای واهی و عناوین توخالی رابطه با خدا و وصول تجلیات و وحی و الهامات پردازند، عده‌ای ساده‌لوح و زودباور را که همیشه در همه جا به اندازه کافی یافت می‌شود دور خود جمع نمایند و از این راه نفوذ کرده و مزورانه و فریبکارانه به اهدافشان برسند.

این گونه شیادان طرز فکرشان این بوده و هنوز در این عقیده راسخند و اگر دروغ بوده که مسیح پسر خدا بوده چرا هنوز میلیونها نفر بر این قول ثابتند بنابراین ما هم اگر ادعای وصول وحی و الهام نماییم خواهیم توانست به اندازه کافی مریدان به هم رسانیم، از این فکر هر کسی به سهولت ادعای پیغمبری می‌کرد، به طوریکه می‌توان گفت مدعی پیغمبری مانند علف از روی زمین روئید و به کام ساده‌لوحان خوش آمد مخصوصاً این روند در قرن نوزدهم سخت شدید شد، قرن نوزدهم میلادی قرنی است که از این قبیل اشخاص زیاده از حد به ظهور رسیدند. در هر گوشه شاهد شخصی بودیم که ادعای مظهریت الهی و وصول وحی و الهامات ربانی نموده و به ساختن دین جدید و تشکیلات مستقل پرداخته چون تعداد آنان بسیار و ذکر تمامی ایشان باعث درازی مطلب می‌شود فقط نمونه چند نفر آنها را نام می‌بریم.

ضمناً یک نکته را هم لازم است اضافه کنیم و این که درست است که ما در فارسی برای معرفی تشکیلاتی که یک مدعی ملهم به الهامات الهی می‌دهد دو لفظ داریم یکی دین یعنی تشکیلات مستقل فرقه یعنی شعبه از دین ولی در حقیقت مدعیان از نظر کلی فرقی ندارند و تفاوتی بین این دو دسته اشخاص موجود نیست مطلب در این است که می‌خواهیم بگوئیم در این قرن افراد بسیاری ادعای وصول تجلیات الهی نموده و داشتن رابطه با خدا و برگزیده شدن توسط او را برای نجات بشر مدعی شده‌اند، حالا خواه دین مستقل ساخته باشند و یا به تشکیل فرقه و شعبه پرداخته باشند، تا آنجا که در زبانهای اروپائی در این معنی فقط یک لغت موجود است به تلفظ متفاوت: مثلاً در زبان انگلیسی Religion در فرانسه Religion در آلمانی Religion در

پرتغالی RELIGIAO در اسپانیایی Religion و بالاخره در زبان لاتین Religio که تلفظ تمامی آنها تقریباً رلی ژین است.

در مصاحبه هائی که با اشخاص می‌شود از طرف می‌پرسند رلی ژین شما چیست؟ و او در جواب می‌گوید: کاتولیک یا پروتستان یا یهودی و غیره و هیچگاه نمی‌پرسند Sect یا seita شما چیست به ترتیب پرتغالی و انگلیسی که به معنی شعبه و فرقه و تیره است و گاهی برای شعبات ادیان نیز به کار می‌رود و در حقیقت جز مؤسین ادیان زردشتی و یهودی و اسلام هیچ پیغمبر دیگری تشکیلات مستقلی را از راه وضع قوانین به خصوص منظور نداشته و بقیه کلاً به عنوان اصلاحات و رفرم‌ها قیام کرده‌اند.

مثلاً مسیح هیچ گونه قاعده و قانون مخصوصی وضع نکرد، عیناً مثل لوتر مؤسس پرتستانی که در مسیحیت تنها بعضی چیزها را زائد دانست مثل صور و تماثیل در کلیسا و یا منع ترجمه انجیل و یا شکل تشریفات غسل تعمید، مسیح نیز نمی‌خواست در یهودیت هیچ چیز تازه اضافه نماید. پولس برای اینکه دین مستقلی بسازد و آنرا از یهودیت جدا کند حکایت یکشنبه و ختنه نکردن و غسل تعمید را پیش آورد والا مسیح هیچ گونه قانونی وضع نکرده و مقررات خاصی را برقرار ننموده بود.

حالا بهائیان برای اینکه بگویند بها از سایر مدعیان رسالت و مظاهر تجلیات الهی ممتاز و مستقل بوده دلیل می‌آورند که او دین مستقل آورده و سایرین در ظل مسیح یا شارع اسلام بوده‌اند.

این مطلبی است بی‌اساس و به طوریکه نوشتم در اینصورت مسیح هم شرع مستقل نداشته و در ظل موسی بوده زیرا نه تنها هیچ گونه قانون و تشکیلات جدیدی را وضع ننموده بلکه حتی کتاب جدید هم نیاورده و شاگردانش وقایع را نوشته و ضمیمه توراة نمودند تا آنجا که کتاب مقدس مسیحیان مجموعه توراة و این رسالات شاگردان مسیح می‌باشد.

در هر حال مطلب در این است که اشخاص بسیار ادعای رسالت خدا را نموده و مدعی شده‌اند که مأمور نجات بشر در این عصرند و مثل بها که مسجد را به مشرق‌الاذکار تبدیل نموده آنان نیز وضع کلیساها را ترتیب دیگر کرده‌اند بها نماز ۵ مرتبه را به سه مرتبه و یا روزه ۳۰ روزه به ۱۹ روز تقلیل داده آنان نیز در دین خود تغییراتی در وضع غسل تعمید و مناجاتها و غیره داده‌اند و بقیه مطالب آرایشی از قبیل نجات بشر و محبت و برادری و صلح و آشتی و غیره همان عقاید و افکار است که در سراسر جهان همه بر لزوم آنها واقف و برای جلب مردم زینت کلام و کتاب و روش خود می‌نمایند، اینک چند تن از افرادی که مانند باب و بها مدعی وصول تجلیات شده‌اند:



## مقدسین آخرالزمان

در سال ۱۸۳۰ میلادی چهارده سال قبل از ادعای باب در آمریکا یک جوان بیست و پنج ساله که اهل زراعت بوده و پیروانش معتقدند تحصیل نکرده و مدرسه ندیده، ادعا می‌کند فرشته خدا بر او وارد و او را به رسالت و رهبری خلائق مبعوث نموده است. داستان او در کتابها و مقالات دینی آنها آن گونه که این جوان که از کوچکی علاقه مفراطی به مسائل انبی و مناجات و غیره داشته و همواره در تفکر بوده ولی در پانزده سالگی یک روز بعد از مناجاتهای بسیار به درگاه خدا و زاریها و تضرع‌های زیاد نزد قادر متعال درخواست می‌کند که راه راست را به او نشان دهد و وی که بین هزاران ادیان و فرق مذهبی موجوده حق با کدام یک بوده و کدام آنها درست است و او به کدام راه باید هدایت شود، در این حین



ژوزف اسمیت از دست فرشته خدا (جبرئیل قرن نوزدهم!!) ورقه‌های طلائی را می‌گیرد خدا و مسیح هر دو باهم بر او ظاهر می‌شوند و به او می‌گویند که ادیان و فرق موجوده باطلند و گمراه و خراب‌اند و مسئولین آنها فرو رفته در شهوات جاه‌طلبی و خودخواهی و دروغ و ریاکاری می‌باشند. سپس قضایا این طور طرح می‌گردد. که سه سال بعد دگرباره فرشته‌ای از طرف خدا به نام «مورونی» بر او نازل می‌شود و به او می‌گوید: در فلان نقطه آمریکا کتابی متشکل از اوراق طلا متضمن دستورات راه نجات بشر مدفون است، در کنار کتاب یک عینک مخصوص از جنس سنگی شفاف برای امکان قرائت این کتاب و درک مطلب آن که به زبان مخصوصی می‌باشد و آن زبان غیر از زبانهای موجود در دنیا است. تو باید این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه و متن آن را به مردم موعظه و اجرای تعالیمش را توصیه نمائی.

این رسول خدا و مظهر تجلیات او که نامش ژوزف اسمیت (Josef Smith) می‌باشد آن کتاب را به دست می‌آورد و به دستور فرشته خدا آن را به انگلیسی ترجمه و اصل را به خدا عودت داده و



شروع به تعلیم متن آن می‌کند. در نتیجه تشکیل دین جدیدی به نام مقدسین آخرالزمان که به نام Mormon نیز معروفند، می‌دهد. بعد آن متتبعان و مستمرا جبرئیل آمریکائی بدو وحی رسانیده و امر الهی را تکمیل می‌نماید. اگرچه به طوریکه معمول همه مدعیان رسالت است این شخص نیز مورد حمله مخالفین و دشمنان قرار گرفته و به کزات مجبور به ترک محل‌های خود و مهاجرت از یک شهر به شهر دیگر گردیده و عاقبت نیز زندانی و دشمنان بدین نیز اکتفا ننموده و به زندان حمله و کار او را همانجا ساخته و نامبرده را می‌کشند (۱۸۴۴ میلادی برابر با ۱۲۱۳ - خورشید).

ولی در هر حال دینش به سرعت عجیبی رواج یافته تا آنجا که در سال ۱۸۹۳ بنای معظمی که به عنوان کلیسا و یا مسجد باشد در Salt Lake City در آمریکا می‌سازند که به پول آن وقت طبق تایید ردیه‌نویسانش سه میلیون دلار خرج گردیده است.

در بین پیروان این دسته اشخاص ظاهرا برجسته بسیار مانند سناتور و وکیل و افراد متمول و ثروتمند و غیره زیاد دیده می‌شود.

آنان دارای دانشگاه مخصوص به خود و تشکیلات منظم و متجددی می‌باشند و در تمام دنیا شعبه‌ها و پیروان زیاد و مراکز رسمی بزرگ و ملکی شخصی دارند.

تنها در سن پالو تاکنون من به سه مرکز آنها برخورد کرده‌ام یکی آپارتمان بسیار وسیعی در مرکز شهر نزدیک پست‌خانه است و دو بنای بزرگ بسیار زیبا نیز که به بهترین اثاثیه مزین و در عین سادگی زیبایی خاصی دارند یکی در بخش Pinheiro و دیگری بخش Santo Amaro از شهر سن پالو واقع شده است.

مبلغین آنها مهمه جا دیده می‌شوند حتی در کوچه و خیابان به اشخاص مراجعه و یا آنکه به در منازل رفته و مطالب خود را عرضه می‌دارند. بسیاری از جوانان فارغ‌التحصیل آمریکائی پیرو این دین مانند انجام دوره خدمت نظام و وظیفه بعد ختم تحصیلات خود یک سال به ممالک خارجه مسافرت و به تبلیغ «امرالله» مشغول می‌شوند و در این قسمت ابتکارات عجیبی به کار می‌برند تاکنون چهار بار نامبردگان به شخص من مراجعه نموده‌اند.

اول بار روزی در حالی که در خیابان عبور می‌کردم جوان خیلی شیک و خوش قیافه و مرتب به من مراجعه و اظهار داشت که مشغول تهیه آماریست در خصوص ضد شرب الکل و ظاهرا می‌خواست نظریه مرا بداند تا بعد کم‌کم وارد تبلیغات دین خود شود. من از لهجه او دانستم که آمریکائی است نه برزیلی و چون به داستان آشنا بودم فوری دریافتم که باید از پیروان این دین باشد و چون پرسیدم تأیید کرد و بدون زحمت وارد مطلب شد و شروع کرد به تبلیغ کردن من، بدو گفتم که به مطالب شما آشنا و کتابهای شما را هم خوانده‌ام و به مجالس این دین نیز چندین

مرتب‌ه حاضر شده‌ام و خلاصه شرّ او را از سر خود کُندم.

اینان در تعصب و تبلیغ به مراتب شدیدتر و سخت‌تر از بهائیان می‌باشند.

الحق جلسات مرتب و تشکیلات منظمی دارند و به اصطلاح «اهل بها» صحبت کنیم جلساتشان بسیار روحانی‌تر از جلسات «احباءالله» است و برای نگاهداری جوانانشان برنامه‌های بهتر و مفیدتری دارند و در تعصبات نیز پا را فراتر از بهائیان گذارده مؤسس دین خود را یگانه نجات دهنده بشر کنونی و گرفتاریهای آن می‌دانند و حاضر نیستند کمترین ایرادی را راجع به او و مطالبش و تعالیمش بشنوند چنان گمان برند که به حقیقت مطلقه واصلند و غیر آنها همه در وادی جهل و نادانی و غفلت و تباهی سرگردانند.

### علم مسیحائی

این بار مدعی پیغمبری، خانمی است آمریکائی به نام بیکرادی (Baker Edy) که طبق حکایت پیروانش در طفولیت دارای هوش و فراستی فوق‌العاده بوده و در یازده سالگی با پدر و رؤسای مذهبی در کلیسا به مباحثات علمی و مذهبی می‌پرداخته و در ۱۷ سالگی زبانهای متعددی را می‌دانسته و دارای افکاری بلند بوده است. یک بار دچار مرض شدیدی می‌شود که اطبا را امیدی به نجات او نبوده تا آن که روزی به خواب سنگین فرو می‌رود و چون برمی‌خیزد اثری از مرض موجود نبوده و به کلی شفا می‌یابد.

بعد چندی اتفاقاً روزی بر روی یخ لغزیده به زمین می‌خورد و به شدت مجروح می‌شود به طوری که مجدداً اطبا او را جواب نموده و هیچ‌گونه امیدواری به امکان نجاتش نمی‌دهند ولی معذک این بار نیز به وضع معجزه‌آسایی نجات می‌یابد و خوب می‌شود.

بعد از این واقعه در سال ۱۸۶۶ - م یعنی در سن ۴۵ سالگی شروع می‌کند به ادعای مظهریت الهی نمودن و رابطه داشتن با خدا و بالاخره در سال ۱۸۷۷ کتاب تعالیم و دستورات خود را به عنوان علم و شفا انتشار داده و مدعی می‌شود که خدا او را سالها برای چنین روزی پرورش می‌داده و امروز به او تجلی و راه شفای امراض را بر او مکشوف و او را برای نجات بشر از آلام جسمی و روحانی مأمور کرده است. خلاصه مدعی می‌شود داروها تأثیری نداشته و امراض را می‌توان از طریق روحانی و مناجات و تاثیر قوه عقلانی معالجه نمود و خداوند این قوه را بدو بخشیده و کسی که به او ایمان داشته باشد و از او متابعت نماید دارای چنین قوه نیز خواهد شد و قادر به معالجه امراض خواهد گردید، معجزات بسیاری از طریق شفای بیماران صعب‌العلاج بدو نسبت می‌دهند.

تشکیلات دینی او بسیار وسیع و به نام علم مسیحائی رواج دارد و حتی ردیه نویس کاتولیک (مرجع رسمی تشکیلات کاتولیک که علیه ادیان غیر کاتولیک ردیه می‌نویسد) می‌نویسد این

دین در آمریکا و انگلستان و استرالیا و سایر زمینهای که به انگلیسی تکلم می‌نمایند رواج فراوان یافته و به طور سریع در پیشرفت است و به قول پیروان این دین در هر روز یک کلیسای جدید بنا می‌نمایند. این خانم در سن ۸۶ سالگی فوت و به طوریکه ردیه نویس نوشته است سه میلیون دلار به پول وقت از خود باقی گذاشته است.

### ظهور یون ADVENTISTES

باید به یاد داشته باشید که بهائیان از جمله دلایلی که برای پیش‌گوئی دین خود می‌آورند حکایتی است که در آمریکا اتفاق افتاده که شخصی به نام میلر (۱۷۸۲ - ۱۸۴۹) در سن ۳۴ سالگی از مطالب انجیل چنین استنتاج کرد که مسیح در ۲۱ ر ۳ ر ۱۸۴۳ ظهور خواهد کرد (استفاده از کتاب دانیال فصل ۸ آیه ۱۴ که می‌گویند بعد ۲۳۰۰ روز قدس‌الاقداص پاکیزه خواهد شد) بنابراین از سال ۱۸۱۸ م شروع می‌کند به انجام تبلیغات دامنه داری و تأسیس روزنامه به نام «علامات وقت» بعد از فرارسیدن تاریخ مذکور و ظاهر نشدن مسیح، میلر گفت که در محاسبه اشتباه کرده و حساب صحیح آن را موکول به ۱۸ ر ۴ ر ۱۸۴۴ برابر با ۲۹ فروردین می‌باشد و بعد هم آن را موکول به ۲۲ ر ۱۰ ر ۱۸۴۴ می‌کند (اینجاست که بهائیان از موقع استفاده کرده و می‌گویند او راست گفته و درست پیش بینی نموده و فقط کمی در محاسبه اشتباه کرده و این همان روز دعوت باب است که آن را ۲۳ ر ۵ ر ۱۸۴۴ برابر با دوم اردیبهشت قلمداد می‌کنند و به همین عنوان است که موفق شده‌اند چند نفر آمریکائیان را به بهائیت جلب و هسته اولیه را در آن سرزمین از بین پیروان این دسته تشکیل دهند و حال آن که چنان که بعد این موضوع را مطالعه خواهیم کرد، خواهیم دید که کیفیت ادعای باب نه بدین شکل است که فعلاً معروف بین بهائیان است) و ثانیاً این بها بود که خود را رجعت مسیح قلمداد می‌کرد و هیچ‌گونه ربطی به تاریخ مذکور و حکایت باب ندارد).

باری میلر در سال ۱۸۴۹ فوت می‌کند بدون این که ظهور مسیح را دریابد ولی جمع کثیری بدو معتقدند و در انتظار ظهور مسیح باقی ماندند و جمعی از مدیران نیز دچار یأس و تردید گردیده و احتمال پراکندگی جمع می‌رفت که ناگهان دو نفر از این مریدان یکی بعد دیگری مدعی شدند که خدا و مسیح بر آنها تجلی نموده و گفته‌اند که میلر در محاسبه اشتباه نکرده بلکه کیفیت ظهور را دریافته است.

یکی از آنها به نام ادسون مدعی شد که خداوند بدو تجلی نموده و گفته است که میلر در محاسبه اشتباه نکرده بلکه مقصود از قدس‌الاقداص را درک ننموده مقصود از مکان مقدس مکان مقدسی در آسمان است و استناد به آیه ۱۴، باب ۸ کتاب دانیال می‌نماید که می‌گوید: قدس‌الاقداص در آسمان است نه در زمین و استناد به رساله پولس به عبرانیان آیه ۱۲ فصل ۸ می‌کند که می‌گوید:

بزرگترین روحانی را در آسمان دیدم و بالاخره توجیه نمود که در ۲۲ ر ۱۰ ر ۱۸۴۴ مسیح داخل قدس الاقداس واقع در آسمان شده و اضافه کرد که درست است که مسیح بعد از مصلوب شدن داخل آسمان شده ولی در آن وقت در خارج از قدس الاقداس آسمانی اقامت نموده و اکنون داخل مکان مقدس گردیده و مشغول بررسی مدارک زندگی و رفتار کلیه افراد بشر می باشد اعم از مردگان و زندگان.

دیگری خانمی به نام *الن هارمن ویت* که خواب نما شده که مؤمنین یعنی تابعان میلر به آسمان می روند (آسمان در اینجا یعنی بهشت) بالنتیجه مریدان خوشحال شده و او را پیغمبر شناخته و او هم از تماس با خدا دست برنداشته و متواترا و صول وحی و الهامات و قبول تجلیات نموده و دستورات و تأویلات در خصوص آیات انجیل نازل می کند و حتی روزی مدعی می شود که مسیح او را به آسمان برده و ضمن گردش دادن او در نواحی مختلفه آسمان لوحه اصلی احکام عشره موسی را نیز به او نشان می دهد و مخصوصا قانون احترام شنبه و مقدس شناختن آن را که با هاله از نور احاطه شده بود بدو خاطر نشان ساخته و توصیه می کند که شنبه است که باید مؤمنین تعطیل نموده و مقدس شمارند نه روز یکشنبه و از این جاست که پیروان این مذهب و این پیغمبر یکشنبه را رها کرده و شنبه را تعطیل می نمایند و حتی در این مورد از یهودیان متعصب ترند.

کما اینکه یک دکتر حقوق را که صاحب یک کمپانی فروش زمین است و از پیروان مذهب ظهوریون می باشد دستور داده بود که جمعه ها ساعت ۵ ر ۴ عصر کمپانی را تعطیل و اعضا بروند که مبادا تأخیری شود و داخل در شب شنبه گردند که خود ساعت ۵ ر ۶ شروع می شد. باری این خانم پیغمبر هم مدت هفتاد سال بدین شغل خود ادامه داده و معرض وصول تجلیات الهی و الهام و انزال آیات و صاحب مصونیت کبرای محض برای پیروانش تلقی و هر تعبیر و تفسیری که می نمود به نام خدا اظهار می داشت.

پیروان دین ظهوریون نیز دارای تشکیلات بسیار مفصل بوده و در بسیاری از ممالک دارای جمعیت کثیری می باشند. افراد ظهوریون از مشروبات الکلی بر حذر بوده و زنان آنها در کمال سادگی و بدون آرایش صورت بیرون می آیند و دارای تعصبات شدید مذهبی بوده و در تبلیغ افراد نیز جدیت فراوان نشان می دهند. در برازیل تقریبا برابر کلیساهای کاتولیک کلیسا دارند با این تفاوت که کلیسای اینان محقر و کوچک تر است.

## روحیون

در این جا مدعیان پیغمبری ما در کار خود تنوعی آورده و وحی و الهامات خود را به خدا نسبت نداده بلکه گفت که ارواح او را راهنمایی و مأمور نجات بشر کرده اند و بدو دستور داده اند دینی

تأسیس نماید که مافوق همه ادیان باشد یک دین بزرگی که همه ادیان را در خود بگنجاند دینی که لایق خداوند بزرگ قادر متعال باشد.

به طوریکه می‌دانید افسانه ارواح و احضار مردگان یا ارواح آنها و مکالمه با ایشان تازگی ندارد بلکه از بسیار قدیم که ابتدای آن معلوم نیست جماعات زیادی بر این عقیده بوده‌اند که ارواح مردگان برای خود عالمی دارند و با زندگان در تماس بوده و در زندگانی آنها اعم از بد و یا خوب مداخله خوب و یا بد می‌نمایند و منشاء آن نیز حسب عقیده بسیاری از مورخین اینست که رئیس ایلی که محبوبیت و نفوذی در افراد ایلی خود داشته فوت می‌کند و زعمای ایلی برای اینکه از ادامه نفوذ او برای هدایت ایلی استفاده نمایند مدعی می‌شوند روح او بر آنها ظاهر و دستورات می‌داده است و مقدمه تأسیس ادیان غیر الهی و طبیعی نیز از همین جا شروع می‌گردد.

باری این پیغمبر که موسوم به Allan Kardec می‌باشد و در بین سنوات ۱۸۰۴ و ۱۸۶۹ می‌زیسته طبیعی بوده که سمت استادی دانشگاه نیز داشته است در سال ۱۸۵۸ کتابی درباره اصول عقیده روحیون انتشار داده و اعلام می‌دارد که مطالب اشعاری، از او نیست بلکه ارواح متن این کتاب را به او القا کرده‌اند و او را مأموریت داده‌اند تا دین بزرگ خود را بر پایه عقیده روحیون تأسیس نماید و در این زمینه موفقیت شایان توجهی به دست آورده و در سراسر دنیا تشکیلات وسیع و پیروان متعصب و بسیار عمیق از لحاظ معتقدات به اصول دین دارند. ناگفته نماند که پیروان این شخص معتقدند که تشکیلات آنها تشکیلات دینی نیست بلکه جمعیتی علمی است.

در شهر سن پالو علاوه بر یک مرکز اصلی بسیار بزرگ و وسیع که در سالن کنفرانسهای آن هر یکشنبه چندین هزار نفر از مؤمنین با کمال خلوص حاضر شده و حتی راهروها هم مملو می‌شود، در نواحی مختلف شهر نیز مراکز متعدد ملکی از خود دارند که من شخصا چندین مرکز آنها را دیدن نموده‌ام. مناجاتهایی به قول شما بسیار روحانی دارند و نطقهای آتشین و مهیج ایراد می‌نمایند و سرودهای دلنشین توأم با موزیک می‌سرایند و به اصطلاح بهائیان صورتهائی زیاده از حد نورانی داشته و نسبت به یکدیگر و حتی به دیگران کمال مساعدت و دلسوزی را دارند. من حکایت ملاقاتهای خودم را با آنها و حضور در مجالس احضار ارواحشان را برای شما نقل کرده‌ام و نمی‌خواهم در اینجا به تکرار بپردازم. ولی شما بیاد بیاورید که وقتی حکایات مرا می‌شنیدند که چگونه سالن را تاریک محض نموده و چند نفر لباس سفید پوشیده و به عنوان ارواح در حرکت می‌آمدند شما را چقدر خنده می‌گرفت؟ و شاید شما هم به خاطر دارید آن آقای میشل ابرس را که در سان کایتانو مغازه پارچه فروشی داشت با چه روحانیتی می‌خواست ما را تبلیغ کرده و وارد این دسته نماید و باید به یاد داشته باشید که می‌گفت یک



زمانی رماتیسم داشته و ارواح از آسمان برای او دوا آورده‌اند و با استعمال آن رماتیسمش به کلی خوب شده است و یا سایر حکایاتی که نقل می‌کردم. نمی‌دانم بعداً حکایت سروصدائی را که در روزنامه‌ها راه افتاده بود توجه کردید یا نه که فردی از اینها در شهر بل‌اوریزنته Bel Horizonte در تاریکی محض عملهای جراحی انجام و زخم معده و آپاندیس و غیره را در تاریکی مطلق جراحی و معالجه می‌کرد و مریدان مدعی بودند که او هیچ‌گونه سواد و تحصیلاتی نداشته بلکه ارواح دکترهای مهذب و جراحهای مجرب مرده در جسم او وارد و او را قادر به انجام این عملیات جراحی در تاریکی می‌نمایند و حتی دولت برازیل در مقام تعقیب نامبرده برآمده و به عنوان طبابت بدون داشتن جواز وی را که تحت محاکمه و تعقیب قانونی کشید.

روزی من طی صحبت با آن آقای میشل ابرس به مناسبتی اشاره به این حکایت مسیح در انجیل کردم که وقتی گرسنه در بیابان می‌گذشت و از دور درخت انجیری دید و به امید خوردن چند انجیر و سد جوع به طرف آن رفت ولی متأسفانه انجیری در آن نیافت پس عصبانی شده و آنرا لعنت و نفرین کرد و فی الفور درخت خشک شد و به او می‌گفتم این حکایات نباید درست باشد و باید ساختگی باشد، زیرا اولاً یک فردی که به عقیده شما پسر مخصوص خدا و روح‌القدس مجسم است لااقل به علم غیبی که دارد باید می‌دانست که درخت انجیر ندارد و زحمت رفتن تا آن محل را به خود نمی‌داد خاصه آنکه آخر فصل پائیز بوده و بالطبع هر طفلی می‌دانسته که در این فصل انجیری به درخت نمی‌ماند. ثانیاً روح‌القدس مجسم نباید عصبانی شود که درخت را گناهی نبوده بلکه اقتضای فصل بوده. ثالثاً یک روح‌القدس مجسم و استاد و مربی بزرگ هیچگاه زبان به نفرین و لعنت نمی‌گشاید. رابعاً کسی که مرده‌ها را زنده می‌کرد و مریضان را شفا می‌داد. نمی‌توانست درخت بی‌انجیر را به انجیر نشانده و بدین طریق هم روحی تازه در درخت انجیر دمیده و هم خود سدجوعی می‌نمود زیرا از نفرین کردن و خشک شدن درخت حاصلی برای هیچیک ایجاد نمی‌شد نه برای شخص او نه برای درخت به قرار معلوم آقای میشل این حکایت را برای مبلغین و رؤسای روحیون می‌برد و آنان می‌گویند لازم است این شخص در یک جلسه احضار ارواح حاضر شود تا مطلب را بر او آشکار نمایند، میشل با اینکه چند بار مرا باین جلسات برده و خود تصدیق کرده بود که جز صحنه‌هایی مسخره‌آمیز و تأثرهایی که آرتیستهای آن در نهایت بی‌مهارتی به کار مشغولند چیزی نیست. ولی حسب‌الدستور آنان با اصرار زیاد و حتی گفتن دروغ به اینکه رئیس کمپانی مرسدس بنز هم می‌خواهد بیاید و با ماشین او به اتفاق می‌رویم بالاخره مرا قانع کرد که بار دیگر بدین جلسه حاضر شوم شاید می‌دانید که رئیس کمپانی مرسدس بنز از سران لشکر برازیل است. من می‌دانستم که این مطلب عاری از حقیقت

است بلکه جوانی ساده لوح از مؤمنین که متصدی یکی از دوایر کمپانی بود با ماشینش آمد و ما را بدان جلسه برد.

افراد آرتیستی که بنا بود در آن شب رل ارواح را بازی کنند تا قبل از شروع نمایش در پشت سر ما جای گرفتند تا شاید مطلبی از من مسموع دارند و در ضمن مطالب خود به عنوان اینکه ارواح از همه چیز خبر دارند بگویند و لااقل مرتبت ایمان میشل را محکمتر و راسخ‌تر نمایند.

باری این صحنه هم مثل سایر صحنه‌ها که برای شما حکایت کرده بودیم بسیار مسخره‌آمیز و صحنه تاتری بس ضعیف و مهمل بود و آقای روح احضار شده شروع کرد به ابراز اینکه ما مطالب الهی را نمی‌توانیم درک کنیم و آنچه در انجیل الهی است ما را نمی‌زبید بر اینکه تفسیر و تأویل نمائیم و خلاصه بیانش این بود که کسی که اینگونه دست به تفسیر انجیل و ایراد آن بزند حلال زاده نبوده و در نطفه او شک است و این بیچاره غافل بود از اینکه یکی از ایرادهای بزرگی که مسیحی‌های کاتولیک در ردیه‌های رسمی خودشان علیه آن دسته روحیون و مؤسس آن آلن کاردک نوشته و آنها را شدیداً محکوم و مرتد صرف و کافر محض و غیر قابل معاشرت قلمداد کرده‌اند اینست که آلن کاردک معتقد بوده که مطالب انجیل برای دسته خاصی نبوده و عمومی است و هرکس حق دارد آنرا بخواند و مطابق فهم خود آنچه می‌تواند درک و استنباط نماید، و نباید تأویل و تفسیر آن در انحصار یک دسته مخصوصی به عنوان کشیش و غیره بماند.

باری این آقای میشل به من گفت چون شما در وجود ارواح شک کرده و به آنها توهین کرده‌اید آنها یک چیزی از منزل شما بیرون خواهند آورد تا مطلب به شما ثابت شود، بعد چندی مرا دید و گفت دیدی ارواح از منزل شما پی‌جامه شما را بیرون آوردند گفتم شما آنرا دیدید گفت: بلی گفتم چه طرحی داشت گفت خطوط راه‌راه آبی داشت گفتمش رفیق عزیز من سالهاست که من پی‌جامه به کار نمی‌برم.

یعنی هیچگاه عادت نداشته‌ام شب با پی‌جامه بخوابم و روز نیز وقتی از خواب برمیخیزم تا خارج شوم پیراهن و شلوار مستعمل را که در خارج نمی‌پوشم در خانه استفاده می‌کنم زیرا اساساً به کار بردن پی‌جامه را به طور کلی دوست ندارم تا چه رسد طرحهایی را که مثل لباس زندانیان است بلکه فقط دو رب دو شامبر یکی زمستانی و دیگری تابستانی دارم که آنرا فقط برای رفتن به حمام به کار می‌برم و آنهم هیچگاه تا به حال چنین طرحی نداشته و اصولاً چیزی هم از خانه من بیرون نرفته است، گفته مرا باور نکرد و فکر کرد این من هستم که دروغ می‌گویم و ارواح شلوار پی‌جامه راه‌راهی را از خانه من بیرون آورده و به او نشان داده‌اند.

حال شما فکر کنید چه مهملات و مزخرفات و چه افکار و عقاید سخیفی در دنیا طرفداران جدی و مومن حقیقی جانفشان پیدا می‌کند و به چه نحو اشخاص ساده‌لوح استعمار می‌شوند.

اینها عقیده دارند که انسان مرکب از سه جزء است ماده یعنی جسم و روح و یک عنصر واسطه بین این دو، و وقتی مرگ واقع می شود روح قالب و جسم را رها کرده و به عالم خود که در سایر سیارات هستند می رود و معتقدند روح مرکب از یک ماده هور قلبیائی است که توسط اشخاص مخصوص ممکن است دیده شود و آنها اگرچه از حیث صفات و اخلاق و خصوصیات و قدرت مساوی هستند ولی به طور بد یا خوب در زندگی زندگان مداخله می نمایند و باعث هدایت و نیکبختی ایشان و یا ضلال و گمراهی و تباهی آنان می گردند. (همان موردی که شیخی گری مطرح می کند)

و دیگر حکایت تناسخ است که معتقدند ارواح آنقدر به این عالم برمی گردند و از این جسم بدان جسم داخل می شوند تا تکمیل گردند و به مقامات عالی تری نائل شوند اگر کسی کور و یا شل متولد می شود به علت آن است که روح او در وقتی که در قالب دیگری بوده گنهکار بوده و حالا بدین نحو مجازات می شود، یک شخص ممکن است در یک عصر ژولیوس سزار بوده و در عصر دیگر مثلا داروین و در عصر دیگر ملکه ویکتوریا امپراتور انگلستان شود و قس علیهذا جمعیت اینها از سایر ادیانی که در اینجا ذکر کردم خیلی بیشتر است و تقریبا بعد مسیحیهای کاتولیک بزرگترین دسته را تشکیل می دهند و چون همه ادیان را در خود می پذیرند بدون اینکه لازم باشد شخص ترک دین خود را نماید. لهذا پیشرفت زیاد داشته و در هر جا دیده می شوند و افراد برجسته تحصیل کرده از قبیل محاسب و رؤسای کارخانجات و غیره بسیار می شناسم که از این دسته اند و در دنیا نیز مخصوصا در فرانسه ایتالیا مصر و سوریه و لبنان و سایر ممالک امریکای جنوبی بحد وفور مشاهده می شوند.

### موعود جهانی

تصوّر نکنید که این تاترها منحصر به اروپا و آمریکا و خاورمیانه است در شرق دور نیز از این قبیل بسیارند منتها من وسیله مطالعه و به دست آوردن شواهدی از آنها ندارم ولی در برازیل با یکی از آنها برخورد کرده ام که اصل آن در ژاپن است و حتی جزواتی از پیروان این دین برای مطالعه و شناسائی بیشتر گرفته ام داستان آنکه یک جوان تاجر ژاپنی که از اهل علم نبوده در سن ۲۵ سالگی بعد برخورد با بحرانیهای اقتصادی کشور و شکست در کسب و تجارت به عالم روحانیت افتاده و بالاخره بعد مطالعات و تتبعات در سن ۵۳ سالگی یعنی در سال ۱۹۳۵ در ژاپن دعوی مأموریت الهی می نماید که خداوند او را برگزیده است تا در روی زمین بهشت موعود را تأسیس نماید.

اگرچه بعد از بیست سال فوت می کند و رهبری پیروان او اکنون با دخترش می باشد ولی در همین مدت کوتاه پیروان کثیری در ژاپن آمریکا و هاوایی و برازیل دارد و دارای ابنیه متعدده و

ساختمانهای متفرقه ملکی خود به عنوان معبد و مرکز اداری و غیره هستند در برازیل چندین مرکز دارند که دوتای آن را من شخصا دیدن نموده و با مؤمنین آن صحبت کرده‌ام. در برازیل و ژاپن با کمال خلوص و به قول احباءالله در نهایت روحانیت و وجوه نورانی و صفا دور هم جمع می‌شوند و مراسمی به جا می‌آورند که اگر شما آن را ببینید جز تأسف و تحیر و خنده کار دیگر نخواهید کرد.

اسم این دین به برازیلی MESSIANA MUNDIAL است که من آنرا «موعود جهانی» ترجمه می‌کنم زیرا ترجمه آن اینست که تمام ادیان نجات‌دهنده را در روز آخر منتظرند. آنها به جای صلیب و انگشتر اسم اعظم و نظایر آنها یک تکه کاغذ مخصوص دارند که روی آن نوشته شده «نور الهی».

این کاغذ تا شده در یک کیسه ابریشمی از ژاپون برای افرادی که لایق دریافت آن شده‌اند می‌آید. (خلاصه مثل دعاهائی که در ایران اشخاص به بازوی خود می‌بستند تا از شر اجنه محفوظ مانند) و اینها می‌توانند این کاغذ را با تشریفات به اشخاص دیگر بدهند و اشخاصی که حامل این کاغذ هستند دارای نور الهی بوده و می‌توانند این نور و یاقوت را به دیگران انتقال دهند. بدین ترتیب که شخص طالب گیرنده این نور یا شخصی که می‌خواهد از مرض شفایابد و یا به حاجتی برسد می‌نشیند و در مقابل او شخصی که دارای قوت و نور الهی است نشسته و دو دست خود را بالای شانه‌های شخص طالب نور و قوت مدتها نگاه می‌دارد و اگر شما به معبد آنها وارد شوید می‌بینید که عده کثیری دو بدو مقابل یکدیگر نشسته و دو دست یکطرف بر روی شانه‌های طرف دیگر است فکر کنید چه صحنه دلخراش و محزونی بوده و چگونه انسان را از جهالت و نادانی این افراد به حالت تأسف و تأثر می‌اندازد از طرفی وقتی این مسخره‌بازیها را می‌بینم و کثرت مریدان را مشاهده می‌کنم تعجب می‌کنم که بهائیت اینقدر عقب مانده و نتوانسته است لااقل به اندازه آنها مریدانی بهم رساند.

### خدایان ایرانی

من متأسفانه چون از ایران دورم نمی‌توانم شواهدی از این قبیل در تاریخ ایران و ممالک اسلامی جستجو کنم زیرا به مناسبت شدت عمل مسلمین علیه اینگونه مدعیان ادعای ایشان نزجی نگرفته و به رونق مدعیان پیغمبری در اروپا و آمریکا و مسیحیت نرسیده اینست که معرفت کلی نیافته‌اند و فقط به وسیله تاریخها به وجود آنها می‌توان آشنائی یافت از جمله قضیه صوفی اسلام بخارائی است که دعوی وحی و الهام نموده و جمعی را به دور خود جمع کرده و موفق شد حاجی فیروزالدین میرزای افغانی حاکم هرات را به طرف خود جلب کرده نماید.

این شخص به امید معجزه آن پیغمبر لشگری فراهم و با قوای دولتی عزم جنگ نمود نقش

پیغمبری کاری از پیش نبرده و قوای فتحعلیشاه قاجار بزودی کار او را ساخته و شخص پیغمبر نیز کشته می‌شود.

ولی در هر حال هیچ موقع فکر مدعیان توخالی و عرفان بافی خواه خریدار پیدا کند خواه نکند از سر بعضی نیز بیرون نمی‌رفته کما اینکه فی‌المثل نورعلی شاه که از رؤسای معروف صوفیه بوده است وفاتش را به سال ۱۲۱۲ هجری نوشته‌اند می‌گوید:

من در تاج خسروان آن لؤلؤ لا لستم در قعر بحر بیکران آن گوهر یکتا ستم  
 گه نار و گه نور آمدم گه مست و مخمور آمدم بردار منصور آمدم هم لام و هم الا ستم

به طوریکه ملاحظه می‌کنید خلاصه می‌خواهد بگوید کسی که با موسی حرف زد من بودم کسی که مصلوب شد یعنی مسیح من بودم اگر چه در این قبیل دعاوی حضرات اعم از صوفیه و غیره وارد تفسیراتی می‌شوند که مقصود از خدا و رب نار و نور و رجعت مسیح و موسی چیست ولی هرچه که تفسیر آنها باشد در هر حال مطالبی است توخالی و بی‌اساس و موجب اتلاف وقت و بحثهای بی‌نتیجه و بی‌سروته می‌باشد.<sup>۱</sup>

و شاهد اینکه در ایران نیز هر کسی کوره سواد و عرفانی می‌یافته به ادعای خدائی می‌پرداخته منتهی بعضی موفق می‌شدند جمعی را به خود معتقد نمایند و جمعی موفق نمی‌شدند، لوحی است از عبدالبها که می‌خواهد بگوید او هیچ گونه ادعائی نداشته و لغزش عبدالبها و صفتش عبدالبها و رسمش عبدالبها و غیره در صفحه ۲۵۵ و ۲۵۶ مکاتیب عبدالبها جلد دوم) به طور مقدمه می‌گوید:

«قدوس (میرزا محمد علی بارفروش از حروف حی و از سران

بایبها) کتابی در تفسیر صمد نازل و از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله

۱- جناب باب و بها نیز همانند متصوفه به عرفان بافی پرداخته‌اند و قائل شده‌اند به اینکه عیناً همان انبیاء قبل هستند که دوبرتبه بدنیا آمده‌اند.

مثلاً: میرزا علی محمد باب در کتاب بیان فارسی صفحه ۱۳۶ چنین می‌نویسد:

«واوبعینه (یعنی باب) همان رسول الله است (یعنی حضرت محمد ص) زیرا که مثل امرالله مثل شمس است اگر مالا نهاییه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل باو قائم هستند».

و بالاخره پارا فراتر گذاشته‌اند و برای اینکه از صوفیان عقب نیفتند ادعای خدائی هم کرده‌اند. در صفحات بعد مدارکی در این باره نقل خواهد شد.



است و طاهره (یکی دیگر از حروف حی و مؤنن اولیه باب زنی که معروف به قرۃ العین است) انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان با علی الندا بلند نموده.

و همچنین بعضی از احبا در بدشت و جمال مبارک (بها) در قصیده و رقائیه می فرمایند کل الاله من رشح امری تالھت و کل الربوب من طفح حکمی تربت.

بعد می گوید: «در جمیع مراتب ذره از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل نمایم».

ملاحظه می کنید حتی ادعای الوهیت چنان پیش پا افتاده روز بوده که عبدالبها چنین تنزلی را نمی خواسته بنابراین عجیب نبوده است اگر میرزا علی محمد تاجرزاده هم که کوره سوادى از محضر سید کاظم رشتی یا جای دیگر به هم رسانیده ادعا کرده که رب اعلى است و یا آنکه میرزا حسینعلی پسر میرزا بزرگ منشی باشی دوائر دولتی وقت بر اثر مطالعه چند کتاب بگوید تمام خدایان را من خدا کرده ام و این من بودم که علی محمد باب را رب اعلى کردم. گذشته از دعاوی میرزا یحیی معروف به ازل (برادر بها) حکایت این دعاوی بی معنی و تو خالی بین سایر پیروان باب نیز ادامه داشته کما اینکه نیل زرنندی می نویسد:

صفحه ۶۲۴:

«چون به کربلا رسیدند (یعنی بها) مشاهده فرمودند که سید علاو عراقی دام فریب گسترده و مدعی شده که روح القدس در هیکل او مجسم است جمعی از مشاهیر اصحاب هم مانند شیخ سلطان کربلائی و حاجی سید جواد فریب او را خورده اند و به دامش گرفتار شده اند. شیخ سلطان را عقیده این بود که از بزرگترین شاگردان سید علا دوست و بعد از او ریاست به وی منتقل خواهد شد حضرت بهاء الله او را نصیحت فرمودند که خود را به دام اینگونه نفوس گمراه نیندازد و از قید بندگی آنان خویش را رها سازد و او را وادار کردند که به خدمت امر باب قیام نماید»

ملاحظه می کنید بها چگونه دعوی اشخاص غیر خود را دام فریب تلقی و ایمان به فردی غیر خود را اسارت و بندگی نام می نهد و خود از طرف دیگر خود را خلاق خدایان و سفینه نجات اعلام و ایمان به خود را ورود به ملکوت الهی تعبیر می نماید.

و از شما دوست عزیز اکنون سؤال می کنم در بین این نمونه ها که از مدعیان بین مسلمین و

مسیحیان و بابیان ذکر کردم و صدها دیگر مثل آن کدام دام فریب است و کدام ملجا و پناه، کدام اسارت و بندگی است و کدام آزادگی و نجات؟ جای بحث است.

هر یک با ایمان کامل و عقیده راسخ راه و روش خود را یگانه راه نجات و رستگاری و صلح اکبر می‌شمارند و غیر آنرا فکر مردود و دروغ و شیادی و دام فریب اهریمنانه می‌پندارند و معلوم نیست این خدای آنان چه خیالی دارد و تأسیس چنددین در یک یا دو قرن اراده فرموده که هر روز فردی را سمت مظهریت و رسالت می‌بخشد و افراد را به جان یکدیگر می‌اندازد.

آیا برای خدای توانائی که در مدتی کوتاه اینهمه مظهر تجلیات می‌آفریند و اینهمه افراد را مأمور هدایت و نجات خلق خود می‌کند با توجه به اینکه هیچ یک از آنها توفیقی در ادعای اصلی یعنی اصلاح بشر نمی‌یابند بلکه فقط دکانی برای جلب منافع خویش و تأمین خواهشهای نفسانی خود دایر می‌نمایند.

آیا این خدا نمی‌تواند به حکم العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء این نور معرفت و رستگاری را بلاواسطه مستقیماً به قلب همه افراد انداخته و بشر را از اینهمه گفتگو و جنجال و مباحثات بی‌جا و منازعات و خونریزیهای بی‌رحمانه آسوده نماید؟

آیا این خود یک دلیل کافی بر ابطال همه آنها که مذکور افتاد و بر شیادی و شارلاطان بازی آنها نمی‌باشد همانطور که شما معتقدید فقط ادعای باب و بها درست بوده و صدها نظایر آنرا که من بدانها اشاره نمودم (و گفتم کلام همه آنها نفوذ یافته و در پیشرفتی سریعتر از پیشرفت بهائیت هستند) همه شیاد و دروغگو و باطل محض هستند. من باب و بها را در کنار آنها می‌گذارم و همانطور که پیروان و مؤمنین هر یک از ادیان مذکوره سایرین را مردود و محکوم نموده و شیاد و شارلاطان تلقی و بساط ریا و فریب می‌دانند. من همه آنها را که از جمله باب و بها نیز می‌باشند باطل تلقی و صاحب اغراض شخصی می‌دانم.

و به دلایلی که ذکر می‌کنم می‌گویم که آن چه را که شما درباره دیگران و سایر فرق و ادیانی که ذکر نمودم فکر می‌کنید صد درجه اشد آن درباره باب و بها نیز صادق است و قبل از تجزیه مطالب کتب نامبرده و اثبات بطلان کلیه مدعای حضرت مقصودم اینست که نشان دهم به موجب همان کتابها که اقرار شخص بها و اولادش می‌باشد نام برده هیچ یک از سه سمتی را که برای خود قائل شده که به هر یک از آن سه دسته، جمعی معتقد شده‌اند نبوده، یعنی نه خدا بوده نه مظهر او و نه قایل این که مربی عالم انسانی باشد تا چه رسد به آنکه باب مبشر او بوده باشد.

بلکه شخصی بوده است جاه طلب و خودخواه و صرفاً در آرزوی ریاست و احتمالاً صدارت و سلطنت، اگرچه گفتن اینکه من خدایم و یا خلاق خدایان به قدری مسخره‌آمیز و توخالی و بی‌معنی است که نه قابل ذکر است و نه قابل بحث.

این مطلبی که فقط درخور درویشان و اشخاص بی‌کار است که بنشینند و عرفان بافی نمایند و از وحدت و کثرت صحبت بی‌حاصل نمایند و عاقبت هم در مباحث خود به هیچ نتیجه اعم از اخلاقی و مادی و معنوی نرسند برای اینکه دورنمایی از این مذاکرات را داشته باشید این حکایت منقوله توسط نبیل زرندی را برای شما ذکر می‌کنم. ص ۱۰۱:

«یک روز حضرت بهاء‌الله با چند نفر از همراهان بسیر و گردش مشغول بودند در بین راه جوانی را دیدند که تنها در گوشه خارج از راه نشسته لباس درویشی در بر داشت و موی سر پریشان و درهم افتاده بود در کنار جوی آب آتش افروخته به طبخ غذا مشغول بود حضرت بهاء‌الله نزدیک او تشریف بردند و فرمودند درویش چه می‌کنی جوان؟ جواب داد مشغول به خوردن خدا و پختن خدا و سوزاندن خدا هستم حضرت بهاء‌الله... با او مشغول گفتگو شدند... به عرفان حق منبع فائز گشت... و مجذوب تعالیم مبارکه گردید... جزو پیروان حضرت بهاء‌الله درآمد...»

دنبال اسب آن حضرت می‌رفت قلبش به نار محبت مشتعل بود و بدهتا به انشاء و انشاد اشعار پرداخت... که ترجیع آن از این قرار است:

انت شمس الهدی و نورالحق      اظهر الحق یا ظهورالحق..  
حقیقت حال اینست که آن درویش در آن ایام مقام رفیع حضرت بهاء‌الله رکه خلق جهان از عرفانش محجوب بودند شناخته بود.

ملاحظه می‌کنید درویش در عالم عرفان باقی خود که هر چیزی معرف وجود خداست برای او هیضم خدا بود مواد پختنی نیز خدا بود و بالتیجه او خدا را می‌خورد و در این دم سازنده و خالق خدایان که بها باشد رسید و وجود نورانی خود را بدو اثبات و درویش آنچه را به قول نبیل تمام دنیا نفهمیدند او فهمید و دنبال خر خدا به راه افتاد و شعر ساخت تو خدائی تو خدائی.  
از این بحث مضحک و خنده‌آور بگذریم و وارد مطلب قدری نزدیکتر شویم اینکه بها می‌گوید مظهر است این کلام یعنی چه یعنی مظهر صفات الهی است وقتی ما از خدا هیچ نمی‌دانیم پس چگونه می‌دانیم که صفات او چیست شما آیا هیچ در این موضوع فکر کرده‌اید؟  
برای اینکه بگوئیم فلانی مظهر خداست یا مظهر صفات اوست باید صفات خدا را بدانیم و برای اینکه صفات خدا را بدانیم باید او را کما هو حقه بشناسیم و برای اینکه خدا یا خالق را بشناسیم تا کمی به الهیت و صفات او پی ببریم.

حالا بگویید بدانم آیا از امام اول شیعیان نیست اینکه «کمال التوحید نفی الصفات عنه» پس شما چه صفاتی برای خدا خواهید توانست مجسم کنید تا بگوئید بها مظهر آن صفات است؟

بزرگترین صفتی که به خدا نسبت می‌دهیم خلاقیت او است و من از شما می‌پرسم بشر از این کلمه چه می‌داند بشر از خلق خدا چه معلوماتی دارد تا بداند الهیت واقعی چیست صفات او کدام، در دنیائی که نه سرش پیدا است و نه نهایتش ما چه تصویری می‌توانیم نسبت به خلق آن خالق داشته باشیم؟

در این ایام که بشر فکر می‌کند در علم و تتبعات و تحقیقات پیشرفت شایان توجه پیدا نموده است حداکثر توانسته است توسط دستگاههای قوی آن مقدار جهان را زیر نظر و مطالعه خود درآورد که فاصله‌اش تا ماه ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سال نوری است و با در نظر گرفتن اینکه نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی مسافت می‌کند حال حساب کنید ببینید در چهار بلیون سال چند ثانیه وجود دارد و آن را ضرب در سیصد هزار کیلومتر کنید تا بتوانید فرض قسمت کوچکی از جهان را بنمائید و لابد در نظر دارید که فاصله ماه تا زمین در حدود ۴۵۰۰۰۰ کیلومتر است و یک ثانیه و نیم طول می‌کشد تا نورش به زمین برسد و نور خورشید در ۸ دقیقه زیرا حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر را باید طی کند.

آن فردی که بها را مظهر صفات خدا می‌داند شاید فکر نکرده است که کره زمین در برابر جهانی که تاکنون زیر نظر بشر آمده است از یک ذره غبار در مقابل کره زمین یعنی به قول منجم معروف انگلیسی SIR JAMES HJEANS اگر یک مدلی از دنیائی که زیر نظر تلسکوپها در آمده است به مقیاس ۱۶۰۹ بلیون کیلومتر فراهم نمائیم نمایش کره زمین در آن به اندازه سی سانتیمتر خواهد بود و یا آنکه کره زمین در کنار بسیاری از سایر کرات مانند یک ذره خشخاش است در برابر یک هندوانه مثلاً یکی از ستارگان گروه NUBECULA MENOR بیش از ۱۶۰۰ بلیون کیلومتر است، و حال آنکه به طوریکه می‌دانید قطر زمین فقط ۱۲۷۶۵ کیلومتر است و ستاره‌هایی وجود دارند که حرارت نور آنها شصت هزار برابر حرارت خورشید است.

علماء و منجمین بدین نتیجه رسیده‌اند که آنرا که ستاره کهکشان می‌نامیم مواد است که از آنها کرات به وجود می‌آیند و بعد متلاشی می‌شوند. یعنی مثل نبات و حیوان و انسان برای کرات نیز تولد و مرگ و تجزیه و متلاشی شدن وجود دارد.

حالا مسخره نیست کسی بگوید مظهر آن خدا و یا آن قوه مرموز و یا هرچه اسمش را می‌خواهید بگذارید می‌باشد که اینهمه اسرار عظیم و غیر مکشوف مربوط به اوست. نکته اینجاست بیشتر از آنچه که در عالم بالا بر ما مکشوف نیست عالمی که زیر چشم ماست نیز

اسرار عظیمی دارد که هنوز مکشوف نیست. ما از خود انسان چه تصویری می‌توانیم کرد؟ ده میلیون آن در نیویورک و ۱۲ میلیون آن در توکیو می‌لولند.<sup>۱</sup>

ما تصور می‌کنیم این امریست فوق‌العاده عظیم و حال آنکه علمای فن در دارالتجزیه‌ها بدین نتیجه رسیده‌اند که موجوداتی وجود دارند به طول یک بیستم میلیمتر که دارای دندان و روده و بیضه و خون و سایر لوازم هستند که در یک سانتیمتر مکعب چهار میلیون از آنها می‌لولند قطعاً این موجودات نیز برای خود عالمی دارند.

علمای فن اظهار می‌دارند که در آب معمولی باکتری‌هایی نیمه نبات و نیمه حیوان وجود دارند که با سرعت عجیب در آب در حرکتند که در یک میلیمتر مکعب آن ۶۳۳ میلیون از آنها شناورند.

حالا شما خود فکر کنید این سه بلیون و کسری جمعیت انسانی موجود در کره ارض در برابر جهان بی‌انتهای و موجودات آن چه اهمیتی دارد و چه تصویری از مرجعی که همه امور راجع باوست می‌توانیم داشته باشیم تا چه رسد که خود را مظهر او معرفی نمائیم.

آیا تصدیق نمی‌کنید که این مدعیات بسیار سخیف و توخالی و مسخره‌آمیز می‌گردد. یک وقت است که می‌گوئیم میرزا محمد علی باب به تشکیل حزبی دست زد و دولت او را معدوم نمود و بین افراد حزب او بها بیشتر از سایرین صلاحیت جانشینی وی را داشته و این مقام را با تدبیر و کاردانی خود به دست آورده و بابیان متفرق را مجدداً گرد هم جمع نموده و قول خودش روح جدیدی در آنها دمیده و با بیان توانا و قلم رسای خود موفق به اداره آنان و پیشرفت ایشان گردیده، تا اینجا مطلب عیبی ندارد.

هزاران حزب در دنیا وجود دارد بگذارید یکی از آنها هم حزب بهائی باشد، ولی اینکه رئیس حزب بگوید من خدایم، یا مظهر کلیه او هستم! و مصونیت کبری دارم و هر کس بی‌چون و چرا مطالب مرا نپذیرد او را عاق می‌کنم و خداوند مبعوث می‌کند کسی را که بر او رحم نخواهد کرد، یعنی خودش حلال است این می‌شود مطلب دیگر. در این موقع موضوع از حزب و ارشاد و راهنمایی گذشته و صورت خودخواهی و دیکتاتوری و شیادی و تجاوز به حقوق مردم و زورگویی پیش می‌آید و فکر استثمار مردم و سوءاستفاده از ساده لوحی آنان و زندگی کردن به خرج ایشان.

یک مطلب را هم گاه به گاه باید تکرار نمائیم تا برای شما توهمی ایجاد نشود که من به خلاف اخلاق و مروّت به یک شخص مرده که نمی‌تواند از خود دفاع نماید حمله می‌کنم.

۱- این آمار مربوط به زمان نگارش این کتاب است می‌شود که چند دهه از آن می‌گذرد.



چنانکه مکرر نوشته‌ام این مطالب حمله به شخص نیست بلکه تجزیه مطالبی است که عده‌ای می‌خواهند به عنوان آن ریاست کنند و نان بخورند و موجب ظلم و ستم گردند.

### فرقه کرد یزیدی و تشابهات با بهائیت

چون بین بهائیان و یزیدیان اشتراک مرام و مشابهت مسلک موجود است این تاریخچه را برای بیداری برادران اسلامی خود می‌نگاریم.

کرد یزیدی: از جمله اموری که این دو فرقه را به هم مشابه کرده انتظار استقلال و سلطنت است زیرا هفتصد هشتصد سال است یزیدیان می‌کوشند که مشایخ خود را به سلطنت برسانند و بهائیان هم صد سال است انتظار سلطان بیان را دارند، که هیچیک به جایی نرسیده است و نخواهند رسید.

قبل از هر چیز باید دانست که کرد یزیدی منسوب به یزید ابن معاویه و یزید ابن عبدالملک و دیگر از امراء اموی نبوده و نیست کسانی که تصور کرده‌اند استقلال طلبی اکراد از این جهت است که یک وقتی آنها امارت و سلطنت داشته‌اند و به یزید ابن معاویه و یزید ابن عبدالملک منسوب بوده‌اند این تصور به کلی خطاست و از طبقات مختلفه کرد هیچ یک منسوب به امویان نبوده و هیچگاه دارای سلطنت نبوده‌اند مگر در جنگ صلیبی که یک نفر صلاح الدین ایوبی امارت لشکر مسلمین را عهده دار شد و در آن موقع هنوز مذهب یزیدی پیدا نشده بود و بعد از آن هم کسی از این سلسله سلطنتی نداشته و مخصوصاً بایزید نامی از سلسله بنی امیه هیچ گونه ارتباطی نداشته‌اند و از غرائب امور این است که یزید مسندالیه اکراد از کرد یزیدی شخص معینی از افراد بشر نبوده و نیست و حتی این تصور هم اشتباه است که یزید نامی موسس مذهب ایشان باشد و خطای سیم شهرت‌یست که بر سر زبانها افتاده و گفته‌اند که طایفه یزیدی شیطان پرستانند و مراد از شیطان یزید است! همه اینها تصوراتی است موهوم.

### یزید و صف است نه اسم و مشتق است از ایزد!

در مجله المقتطف منطبعه قاهره چنین وصف می‌کند «و تشتق تسمیه هذه الطائفة - الکرد الیزیدی علی ما اجمع علیه علماء التاریخ من کلمه (ایزد) الفارسیه الاصل و معناها خلیق بالعباده و هی تطلق علی الملائکه التي تتوسط بین الله و البشر و فی اعتقاد الیزیدی انهم من اتباع تلك الملائکه» یعنی علمای علم تاریخ اتفاق کرده‌اند بر اینکه نامگذاری این طایفه به کرد یزیدی از کلمه ایزد است که اصلش فارسی است و معنی آن آفریننده عبادت و ایجاد کننده پرستش است و آن اطلاق می‌شود بر فرشتگانی که میان خدا و آدمی واسطه‌اند و یزیدیه‌ها اعتقاد دارند که ایشان از پیروان آن فرشتگانند و از اینرو خود را یزیدی خوانده‌اند یعنی ایزدی: پس کرد یزیدی یعنی کرد ایزدی و ایزد هم بدان گونه که بی‌خبران گمان کرده‌اند که نام خداست غلط است

بلکه نام فرشتگان است منتهی فرشتگان مخصوصی که در عبادت جنبه خلاقیت دارند و باید دانست که این عقیده واگیره و اقتباس است از عقائد زرتشتیان باستان زیرا آنها هم به طوریکه مرکوز ذهن عامه است ایزد را نام خدا ندانسته‌اند بلکه بنص اوستا و دیگر آثار مذهبی ایشان نام خدا اهورامزداست و ایزد و یزدان نام فرشتگان است منتهی فرشتگان ویژه پرستش و در آنهم دو تعبیر است یکی آنکه فرشتگان به ذات خود درخور پرستش باشند دیگر آنکه بندگان را به پرستش وادارند و در حقیقت آفریننده نیروی پرستش اند پس در معنی کرد یزیدی ریشه عقیده خویش را از کیش باستانی ایران گرفته است.

### تاریخ پیدایش یزیدیان در محیط اسلام

به اتفاق علمای علم تاریخ پیدایش این مذهب در قرن پنجم اسلامی بوده اما از غموض و معضلات تاریخی آنچه تا کنون به خوبی حل نشده این است که غالباً مذاهب مختلفه و آراء متشکته و عقائد باطله مانند یزیدی، موحدی، درزی، نقش بندی، بکتاشی و بسیاری از این قبیل که اسلام را به دسته‌های کوچک کوچک منشعب ساخته همه در قرن پنجم و ششم در خلال جنگ صلیبی یا اندکی بعد از آن در همان اراضی که جنگ صلیبی برپا بوده و بین مسلمین و مسیحی اختلاف و افتراق و جنگ و پیکار در جریان بوده پیدا شده مانند سوریه، لبنان، فلسطین، عکا، موصل، شامات و کلیه نقاطی از خاور میانه که مرکز و بحبوحه جنگهای صلیبی بوده و برای شخص متفتن این تصور پیش می‌آید که شاید دستهای اجانب از هر جانب تحریک می‌کرده و هر شخص بی تقوی و مستعد ناپرهیزکاری را بر ایجاد مذهبی جدید و القاء فتنه‌ئی شدید وامی داشته و از این راه به تضعیف اسلام می‌پرداخته و لاشک سر پیدایش اینگونه مذاهب فاسده همین بوده و هنوز هم هست و اشخاص بی وجدان هم که آلت اینگونه بازیها شوند همیشه بوده‌اند و هم اکنون هستند و نمونه‌اش فرقه باب و بهاء.

### موسس فرقه یزیدی

یکی از مشایخ متصرفه در قریه‌ئی از قرای موصل موسوم به قریه باعدری این مذهب را اختراع کرده در تاریخ نام آن شیخ را (عادی) نوشته‌اند و شاید عادی لقبی است که جای اسم او را گرفته است.

مجملاً شیخ عادی از قریه باعدری طلوع کرد و این مذهب را با رسوم و عاداتی که در شرف ذکر است تأسیس نمود و در همان قریه مدفون شد و گویند هم اکنون قبر شیخ در همان قریه باعد یا باعدری زیارتگاه کردهای یزیدی است.

بعد از او میرمیران طلوع کرد و اساس شیخ را ترویج و تکمیل نمود و قبر او نیز در همان قریه در جوار قبر شیخ است. در واقع قسمت عمده‌ای از مذهب یزیدی مرهون اقدام چند تن

ایرانی است زیرا میرمیران مسلماً ایرانی بوده (ولی غیر از میرمیران از سلسله شاه نعمت الله ولی است) و نام مذهبشان یزیدی هم گفتیم که به قول جمهور مورخین از ایزد فارسی مشتق است و نیز عقیده اینکه ایزد و یزدان خالق و موجب عبادت است از عقائد پارسیان باستان اقتباس شده و این کمال بدبختی است نه افتخار که باید همیشه مذاهب باطله مانند الحاد ملاحده الموت و اسمعیلی مطلق اعم از... یا شعب دیگر آن و مشعشی و شاه یوسفی و بیانی قدیم و بیانی جدید و بابی و بهائی با خرده برده هایشان از ایران طلوع کند و حتی مذهب دروز لبنان و کرد یزیدی سلیمانیه و دیگر جهات به شرکت چند ایرانی تأسیس شده باشد زیرا هر کشوری مانند ایران و هندوستان هر روز خدا و پیغمبر و امام و رهبر و مرشد و مرادی از یک گوشه آن سربرآورد هرگز روی اتحاد و اتفاق را نمی بینند و همواره وسیله برای استفاده بیگانه فراهم است.

اما آنچه سبب شده است که بعضی از مورخین اشتباهها کرد یزیدی را به یزیدبن معاویه نسبت داده اند اینست که میرمیران قسمی حکومت داشته و تاحدی سیاستمدار بوده برخلاف شیخ عادی یا باعدی که متصدی امور روحانی بوده و در سیاست هیچ گونه دخالتی نداشته مجملاً پس از آنکه میرمیران سیاستمدار شد بعضی او را به آل یزید نسبت داده اند و المقتطف هم اشاره به این مطلب کرده است و شاید این اولین وحله‌ئی باشد که کرد یزیدی را هوای استقلال برسرافکننده و متدرجاً در طبقات دیگر از اکراد سرایت کرده و در هر قرن به نوعی این مدعا جلوه کرده و از طرف مأمورین یک دولتی تهییج شده‌اند ولی بدون شبهه خشونت اخلاقی که اغلب طبقات اکراد بدان موصوفند و همچنین سخافت عقائدی که طبقات دیگر از آنها مانند یزیدی و نقش‌بندی بدان پابندند و رؤسای خود را معبود بالاستحقاق می‌دانند و از وادی تمدن هزاران مرحله دورند هرگز استقلالی به ایشان نخواهد بخشید مگر اینکه با علم و تمدن دنیا همراه شوند و فرهنگ خود را تغییر دهند و افراد را با معارف بهتر و تازه‌تری بار آورند شاید پس از یک قرن در وضعیت ایشان تغییری پیش آید والا امروز با حالات حاضرشان جز اینکه آلت مفسده باشند یعنی ایشان تلفات بدهند و دیگران به طور غیر مستقیم استفاده ببرند و کلاه اکراد پشت معرکه بماند نتیجه دیگر نخواهند برد خدا کند بیدار شوند و بفهمند و مقصود خود را از راه دیگر تعقیب کنند و بی جهت خود را زحمت ندهند که بقول شاعر، (عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری) باز هم زیادتراً از حد لزوم به حاشیه رفتیم و اکنون به متن تاریخ بازگشته در شناسائی شئون یزیدیان سخن می‌رانیم.

### پیروان مذهب یزیدی، جایگاه یزیدیان، آمارشان

در ابتدا پیروان مذهب یزیدی فقط طبقه‌ئی از اکراد بودند و جز نام کرد یزیدی سخن از یزیدیان مطلق در میان نبود ولی پس از چندی این مذهب در بعضی از شعب نژاد سامی و اخیراً

در عده‌ای از نژاد ارمن سرایت کرد (عیناً مانند مذهب باب و بهاء که نخست منحصر بود به عده‌ای از مسلمین شیعه ویژه از طبقه شیخیه ولی بعداً در افرادی از نژاد سامی و کیان یعنی یهودیان همدان و پارسیان یزد و کرمان سرایت کرد) اما مرکز یزیدیان غالباً حدود حلب و نواحی شام و نواحی نصیبین و عینتاب و دیاربکر بوده و نیز قرای اروفه و حران و سمره و بیره جیک و فزان و صدها قریه و مزرعه دیگر از خاک عثمانی تحت نفوذ ایشان درآمده بود و جمعیتی در حدود یک کرور بهم زده بودند که دولت عثمانی از خواب گران بیدار شده تشخیص داد که رواج اینگونه مذاهب در کشور و پیشرفت ایشان در نواحی مملکت جززیان و زحمت نتیجه به بار نخواهد آورد لهذا بنای تعرض گذاشت و از راههای مختلفه به تضعیف و تقلیل ایشان پرداخت و این اقدام چنان مؤثر شد که همان قسمتی که پیش آمده بودند عقب رفتند و در مدت پنجاه سال صدی نود از جمعیت خود را از دست دادند و پیش از جنگ بین الملل اول که بعضی از دول خواستند از آنها به نفع خود استفاده کنند عده آنها را بیش از پنجاه هزار نفر نیافتند که در مزارع و قرای دشت شیحان و جبل سناجار از توابع موصل نسبه آزادی دارند و مراسم مذهبی خود را انجام می‌دهند و اینها ادعا می‌کنند که پیروان مذهب ما زیادند ولی متفرقند در بین کردهای ایران و عثمانی و ارمنستان و دیاربکر و ماردین ترکیه و الله اعلم که این ادعا تا چه حد صحت داشته باشد چنانکه بهائیان هم اینگونه ادعاها دارند مثلاً در یزد و همدان و دهات سنگسر و آباده بالنسبه جمعیتشان زیادتر و تظاهرشان بیشتر است معهذا در هیچیک از این چهار نقطه عده‌شان یا به هزار نمی‌رسد یا از هزار تجاوز نمی‌کند مع الوصف اگر کسی گوش به ایشان بدهد ادعاهای گزاف می‌کنند که در اینجا عده کم است و عمده جمعیت ما در شهرهای دیگر است و حال آنکه در هیچ نقطه به قدر این چهار نقطه جمعیت ندارند و در هر شهر و قصبه که این متاع وجود داشته باشد از نه تا نود نفر تجاوز نمی‌کند و کم جایی است که عده به صد نفر برسد مگر آمریکا که موافق آماري که در مجله رسمی آنجا قلمداد شده چهارصد نفر بهائی موجود است و این واضح است که در آمریکا به آن وسعت و جمعیت این عده چهارصد نفر در حکم صفر است و گوئی روش یزیدی و بهائی در تظاهرات بی حقیقت و اغراق گوئی از یک سرچشمه آب می‌خورد! و همچنین در مخفی نگهداشتن اساس عقائد و احکام کتاب خود.

### حالت عمومی کردهای یزیدی (زبان، قیافه، اخلاق)

کردهای یزیدی زبان کردی را زبان خدا و انبیاء می‌دانند و آنرا مقدس می‌شمارند معتقدند که خدا به زبان کردی با آدم ابي البشر تکلم فرمود و الواح عشره را به کردی برای موسی فرستاد و بالاخره بهتر و مقدس‌تر و شاید فصیح‌تر از زبان و لغت کردی هیچ لغت و زبانی در دنیا نبوده نیست با وجود این پابند حفظ و نگهداری آن نبوده به مجرد ورود در هر سرزمین خواه

ضرورت داشته باشد خواه نداشته باشد فوری زبان خود را ترک و به زبان اهل آنجا تکلم می‌کنند چنانکه در آسیای صغیر به ترکی و در سوریه و عراق به عربی و عده انگشت شماری که به هند رفته‌اند به لغت هندو و اردو متکلمند (تذییل) در این حالت هم بهائیان با کرد یزیدی اشتراک حالت دارند زیرا بهاء هم پس از ورود به خاک عثمانی خودش بدون ضرورت الواح خود را به عربی مغلوط مغلوط ساخت و پسرش میرزا عباس به ترکی الکی و اینک الواح و آثار این پدر و پسر شله قلمکاری است از فارسی و ترکی و عربی و نمی‌دانم با داشتن یکی دو مرید کرد چون شیخ فرج الله الذکی الکردی و شیخ محیی الدین الصبری الکردی چرا دو سه لوح کردی جزء آثار خود نکرده‌اند؟! بی شک معلم نداشته‌اند چون آثار وحی و الهام بهاء غیر از جبرئیل یا روح القدس تابع تعلیم معلمین بشری هم هست از قبیل ابوالفضل گلپایگانی در فارس و محمد مصطفی البغدادی در عربی و علی شوکت پاشا در ترکی لهذا اگر معلم کردی هم جسته بودند چند لوح هم به کردی بیرون می‌دادند(!) اما اخلاق کردهای یزیدی آنچه دیده شده است ایشان دارای اخلاقی خشن بوده سخت دل و کینه جو ولی متظاهر به مهر و محبت و نیز در شجاعت ایشان گفتگو رفته اغلب برآند که از این سجه پسندیده محرومند به قسمیکه تا مقاومت ندیده‌اند نهایت پردلی را اظهار می‌دارند ولی به محض اینکه به مقاومتی برخوردند میدان خالی کرده عقب نشینی می‌کنند و اما قیافه کردهای یزیدی صاحب المقتف می‌نویسد (و هم طویل القامه قوی الهامه مسود العین محمر الخد کثیف اللحي ضعيف النهی - ایشان بلند بالا و خوش بنیه سیاه چشم و گلگون روی و پرریش و کم عقلند) در پایان همینقدر می‌گوئیم که بهائیا در قیافه‌شان نمی‌توان سخن گفت زیرا مسلم است چند مسلمان یزیدی جولا با چند تن یهودی همدان و زردشتی یزد و کرمان وحدت قیافه ندارند ولی در اخلاق به قدری با کرد یزیدی شبیه‌اند که به قول مشهور سبب است و کاردا!! و گویا تمام دسته‌های کوچک بشری و صاحبان مذاهب باطله بر این سجه‌اند که دلهاشان پر است از بغض و کینه نسبت به افراد و جماعاتی که عقائد سخیفه ایشان را نپذیرفته و در بطلان آن سخن گفته‌اند ولی نظر به اینکه قدرت و جرأت ندارند که بغض و کینه خود را اظهار کنند لاجرم به محبت و حسن رفتار تظاهر می‌کنند و خدا نیارد روزی که می‌دانی برای بروز بغضاء و شحناء ایشان باز شود آنوقت است که چند نفرشان در شاهرود آدم می‌کشند (در واقعه ۳۲۴ فتنه بابیهای شاهرود) یا مانند سلطان یاروت کوب و چند تن اهل محفل روحانی در یزد محمد کوزه‌گر را در کوره می‌سوزانند یا ذکرالله و عبدالحق نامی خود را در بین مهاجرین روسیه انداخته در آذربایجان آتشی برافروختند که نمرود از آن شرم می‌برد و بالاخره اعمال این عده با آن عده از کردهای یزیدی که می‌گویند در میان بارزانیها بوده‌اند در واقعه اخیر کردستان هیچ فرق ندارد و همه حکایت از بغض درونی می‌نمایند برای



اینکه چرا هیئت جامعه دست از سر مذهب رسمی برنداشته و پیروی از عقائد پلید ایشان نکرده‌اند یا چرا مردم میهن خواه با اندیشه بیگانه پرستی و وطن‌فروشی ایشان همراه نشده‌اند؟!

### تشکیلات فرقه یزیدی و رؤساء ایشان

تشکیلات فرقه یزیدی تشکیلات مخصوصی است که برای هر امر از امور مذهبی تشکیلی و هر تشکیل را رئیسی است.

۱ - شیخ اعلی است که او را در رتبه انبیاء می‌شناسند نه تنها شیخ عادی بلکه هر کس به مقام مشیخت رسیده باشدالی یومنا هذا دارای مقام نبوت است ولی طرز این نبوت مسکوت است از حیث اینکه آیا شیخ مهبط وحی و الهام هست یا نیست و آیا حق تشریح دارد یا ندارد همینقدر که شیخ سابق لاحق را تنصیص نمود باید همه نبوت او را اذعان کنند و اوامر او را اطاعت نمایند و حق چون و چرا ندارند و در اینکه او تغییری در قواعد شرعی ایشان داده باشد لم وبم نگویند و خلاصه اینکه باید مطیع صرف باشند گمان می‌رود از کمال وضوح لازم نباشد که توضیح شود در اینکه به قدری این رویه شبیه است به رویه بهائیت که گویا هر دو از یک مغز تراوش کرده زیرا رویه بهائیت هم مخصوصاً بعد از عبدالبهاء چنین شده به قسمی که از هر کس پرسی مقام شوقی چه مقامی است آیا نبوت است امامت است چیست؟ جوابی نمی‌دهند زیرا نمی‌دانند همین قدر می‌گویند سرکار آقا او را تنصیص و تعیین فرموده‌اند و ما باید از ایشان اطاعت کنیم یعنی لازم نیست بدانیم چه مزیتی از دیگران دارد آیا مهبط وحی است آیا مظهر الهام است آیا وحی و الهام موهوم است و او خود خدای حی قیوم است؟ اینها لازم نیست کسی بداند فقط باید امر او را اطاعت کرد اگر چه بگوید ناموست را به من واگذار بی چون و چرا بایست پذیرفت و خلاصه اینکه باید گوسفند مطلق شد این رویه رابهاء برای خود ایجاد کرد و بعد ادامه یافت و تا نامی از این مذهب کثیف هست این رویه برقرار خواهد بود و بدون شبهه در آن دو سال که حسینعلی بهاء در سلیمانیه بوده و در کوه سرگلو کیمیا می‌پخته این طریقه را از کردهای یزیدی فراگرفته و پایه مذهب خود را بر آن نهاده و حقوقی هم که نمی‌دانیم در یزیدیان به چه صورت اداء می‌شود او به عنوان صدی نوزده از تمام مایملک اتباع به خود و من یقوم مقامه تخصیص داده و بشر جنس عجیبی است در سهل‌القبولی موهومات و صعب‌القبولی معلومات باری از این وادی بگذریم

۲ - از رؤسای تشکیلات یزیدی پیر یا کاهن است و او کسی است که امور نماز و روزه و عبادات و مسائل متعلقه به آنها را در دست دارد و یقین است شیخ اعلی سهمی از واردات مذهبی را به او می‌دهد.

۳ - فقیر و او کسی است که باید قبر شیخ عادی را خدمت کند (خادم امامزاده) و به علاوه

باید این خادم امامزاده اطفال فقرا را تعلیم دهد(از این حیث مذهب یزیدی هزار درجه از مذهب بها بهتر است) مگر اینکه تعلیم منحصر است به آداب مذهبی یزیدی.

۴ - قوال و کار قوال نوازندگی دف و طنبور است که مدایح خدا و ملائکه و مشایخ را باید بنوازد و مردم را به شور و طرب درآرد - این کار هم بهاء می خواست از کرد یزیدی تقلید کند مقدمه اش هم تمهید کرد که چند وجدیه ثی که نه شعر بود نه نثر ابداع کرد ولی پسرش عباس صلاح ندید و تا حدی جلوگیری کرده نگذاشت جز به خواندن و کف زدن آن هم در محافل خالی از اغیار به طور دیگر اعمال شود و پس از مرگ بابا از بیخ عرب شد و وجدیه ها را هم تقریباً منسوخ کرد زیرا می ترسید یکباره صدای مردم بلند شود که مذهب قوالی و مطربی ایجاد کرده است.

۵ - کوچک - آخرین رئیس تشکیلات یزیدیان کوچک لقب دارد کار او از همه مشکلتر و سودش کمتر است زیرا کوچک مأمور تکفین و تدفین و تلقین اموات است و از همه عجیتر اینکه تعبیر خوابهای مردم با کوچک است هر کس هر خوابی دیده باشد باید برود نزد کوچک و او خوابش را تعبیر کند اگر خیر است البته شاد و خرم برمی گردد و تعارفی برای کوچک می فرستد و اگر شر است هم باید صدقه بدهد تا آن شر از او دور شود و به علاوه کوچک باید بر سر قبر تازه گذشته بخوابد و حتماً آن میت را در خواب ببیند و از وضعیت او آگاه شده به بازماندگانش خبر دهد و بدیهی است که همیشه میت را در اعلی درجات بهشت می بیند!!

### اصول عقاید کرد یا قوم یزیدی

چنان که اشاره شد نزد عامه شهرت یافته که طایفه یزیدی شیطان را می پرستند و یکی از علل این شایعه اینست که یزیدیان اصول عقائد و اعمال مذهبی خود را از اقوام و ملل عدیده گرفته اند مانند وثنیه، زردشتیان، بنی اسرائیل، صابئیه، نسیطریه، متصوفه، شامانیه، و امثالهم و از قضا هر چه را از این قبائل و طوائف اخذ کرده اند ناپسندترین قسمت آنرا که از فرط ناشایستگی شگفت انگیز و غرابت آمیز بوده و نزد اقوام دیگر به پستی و دنائت علم شده بود آنرا انتخاب کرده و شاید چنان پنداشته اند که معجب و مضحک بودن فلان عمل و عقیده کافست که یک مذهب اختراعی را رونق دهد و موجب روائی آن گردد پس خلاصه اینست که چون مذهبی چنین که اصول و ارکانش نخبه ای از عقاید سخیفه اقوام مختلفه باشد تأسیس شود طبعاً تصورات واهی در اطرافش زیاد شده به پرستش شیطان متهم می گردد درحالتیکه اقسام عبادات و پرستشهای گوناگون که در دنیا وجود دارد عاقبت گوشه ای از آن به عبادت الهی و پرستش غیب لایتناهی منتهی می گردد و شیطان پرستی بدان گونه که مرکز اذهان بعضی از مردم است وجود خارجی ندارد غایت الامر اینکه گروهی بتان را و فرقه ای فرشتگان را و دسته ای پیغمبران را و قومی مرآشد

و مشایخ را وسیله تقرب الی الله دانسته ایشان را در عبادات شرکت می‌دهند و به کم و زیادی و ضعف و شدتی ساحت مقدس توحید را به نوعی از شرک آلوده می‌سازند چنانکه طبقه‌ای از پارسیان حتی اهریمن را وسیله قربات دانسته‌اند و او را در آفرینش شریک یزدان ساخته‌اند و یزیدیان هم یکی از آن اقوامند که در ظاهر خداپرستند ولی در این خداپرستی تصرفات ناشایستی کرده‌اند که به نوعی از شرک منتهی می‌شود و شرح آن بدینگونه است.

گویند آفریننده جهان خدای یکتای غیب است و منزّه از هر پاک و عیب اما هفت فرشته‌اند که در خلقت معاون اویند و اسامی ایشان چنین است اول مقدم بر همه عزرائیل است ۲ - دردائیل ۳ - میخائیل ۴ - اسرافیل ۵ - زرزائیل ۶ - شمخائیل ۷ - نورائیل گویند هر یک از این هفت فرشته یک قسمتی از این دنیا را آفریده تا جهان به حد کمال رسیده گویند حضرت حق عزرائیل را که اعظم از همه فرشتگان بود به امر خطیری مأمور فرمود و او از انجام آن سرپیچی نمود لهذا مغضوب شد و مورد عقاب گشته سپس پشیمان شد و آنقدر گریه کرد که از آب چشمش آتش دوزخ خاموش گشت آنگاه حق از تقصیرش گذشت و به مقام اولش برگردانید و عظمت شأن و ریاست فرشتگان را به او عطا فرمود و به علاوه لقب دیگری به او داده و او را ملک طاوس نامید (هم‌اکنون یزیدیان در اکثر مواقع نام ملک طاوس را می‌برند با فز و جلال در مشکلات امور به او توجه می‌نمایند و چون نام عزرائیل را با قبض ارواح و آجال مردم توأم می‌بینند کمتر این اسم را بر زبان رانده همواره به اسم ملک طاوس رطب‌المسان شده به او تضرع می‌کنند و او را شفیع و واسطه می‌سازند و پیوسته دست نیاز به سوی وی دراز می‌کنند که در آجالشان تأجیل نماید یا در اجل فرزندانشان تعجیل نفرماید) بالاخره عزرائیل را مدیر عالم گون می‌دانند و او را راعی اغنام الهی خوانند (در امر بهائی هم شبان و چراننده اغنام الهی یعنی گوسفندان بهاء شوقی را می‌دانند و شوقی ملک طاوس یا عزرائیل اهل بهاست) اما شیخ عادی را پیغمبر خدا نمی‌دانند بلکه او را پیغمبر ملک طاوس می‌شناسند و می‌گویند عزرائیل تنها حرف کسی را که می‌شنود حرف شیخ عادی است لاغیر و بالاخره ملک طاوس حاجات قوم را فقط به دست شیخ عادی رواء و قضا می‌سازد.

اگر کمی دقت کنیم این عقیده همان عقیده تثلیث نصاری است و می‌توان پی برد به اینکه در باطن مؤسس یا ملقی اینگونه مذاهب و عقائد همان نصاری بودند که از شمشیر و تفریر اسلام عاجز شده بودند و راه تضعیف آنها چنین تشخیص داده بودند که مذاهب مختلفه ایجاد کند که شبیه و نزدیک به عقائد خودشان باشد یعنی مخالف مذهب خود را کافر و نجس ندانند و اقانیم ثلاثه را به صورت دیگر ترویج کنند چنانکه در یزیدی قرن پنجم و بابی و بهائی قرن ۱۳ دیده می‌شود و در حقیقت فرقی نیست در اینکه کسی بگوید اقانیم ثلاثه یعنی خدایان سه‌گانه

عبارتست از الله و روح المقدس و مسیح یا بگوید خدا و ملک طاوس و شیخ عادی هر دو تثلیث است به تفاوت اسم و توافق مسمی یا بهاءالله بگوید اشهدالله انه لا اله الا هو... قداظهر مشرق الظهور و مکلم الطور در اینجا هم خدایان سه گانه پیشنهاد شده یکی الله ۲ - مکلم طور ۳ - مشرق ظهور که خود بهاء است (دقت کنید در عبارت تا هر سه خدا را بیابید).

خلاصه اینکه یزیدی می گوید وحی از جانب ملائکه بر شیخ عادی می شود و شیخ نبی می شود و نبوت هم به وراثت و وصایت است یعنی شیخ به محض اینکه جانشین خود را تعیین کرد او هم نبی می شود و ملک طاوس وحی برای او می فرستد بهائی هم همین را می گوید منتهی لفظ نبی را ذکر نمی کند و گرنه مرکز میثاق و ولی امرالله جز این نیست که اولی به کلمه بهاء و دومی به کلمه عبدالبهاء دارای همه مقامات شده اند حتی غیبهائی هم که اولی نمی دانست و مریدان به ریشش می بستند و دومی هم نمی داند و باز مریدان به ریشش می بندند و هرچه هم ریش بتراشد و حتی بند هم به جای آن بیندازد باز آنچه مریدان به ریشش بسته اند با صدهزار استره سترده نمی گردد العظمه الله که آدمی چقدر رند است برای کلمه سازی و چقدر احمق است در کله بازی!

### پرهیز از ماکولات - روزه و قربانی و خیرات - اخلاقیات و نصایح و حلیت خمر سجود، رقص، حلول، تعبیر رویا

یزیدیان در پرهیز از پاره خوراکیها و ذبیحه تاحدی پیروی از یهود نموده و به دستور شیخ عادی از بعضی ماکولات ویژه در روزهای معینی دوری می گزینند: اما در روزه و قربانی و صدقات و خیریه اصولی از اسلام گرفته اند و به آن عمل می نمایند: در اخلاقیات و نصایح و حلال شمردن شراب از نصاری متابعت می کنند در رویه سجود از وثنیه (بت پرستان دروه جاهلیت) تقلید می کنند: در تعبیر رویا و رقصهای مذهبی در ضمن عبادات از شامانیه پیروی کرده اند: طریقه حلول را در امر معاد از صائبیه فرا گرفته اند: یک عقیده محکمی هم دارند که گویا این یک از مبتکرات خودشان است و آن اینست که هر شخص یزیدی یک برادر یا خواهر به عنوان همراه دارد از جنس فرشته و ملک که همواره در جهان ملکوت منتظر مقدم اوست تا به مجرد وصول به استقبال او بیاید و تمام کارهای او را عهده دار شود و اصلاح کند و نگذارد کمتر زیانی به این آقا یا خانم برسد (به عقیده نگارنده در این عقیده یزیدی بر بهائی مزیت دارد زیرا پایه کار را به هر یک امید و طیدی گذاشته که اگر شما هم یقین می کردید که راست می گوید فوری یزیدی می شدید اما بهائی یعنی رئیس بهائی پایه کار را آنقدر سست گذاشته که اگر شما یقین کنید که امر بهائی حق است باز قیدی در قبول آن نخواهید داشت زیرا بهاء بهشت را منحصر به لقای خود کرده و جهنم را حصر در فراق خویش و این کلام با آن تعبیرات که باب در بیان بر حشر



و نشر و صراط و میزان و جنت و نار بسته فقط این نتیجه را می‌دهد که هر کس مؤمن باشد جزایش جز این نیست که باب و بهاء از او راضی باشند و در جنت رضا و قرب و لقا بیارآمد و العکس بالعکس و حاصل اینکه جز رضا و سخط باب و بهاء جهان دیگری نیست در اینصورت کدام عاقل یا جاهلی است که خود را به زحمت اطاعت او امر آقا بیندازد و جانبازی کند که آقا از او راضی باشد؟ هر چند بهاء بعد از این حرف پشیمان شد و سعی کرد هم خودش هم پسرش که این سخن را تعبیر کنند ولی نگرفت مگر در معدودی ابله که اگر این تعبیرات هم نبود به یک مرحبا خود را هبا می‌کرد اما در مردمان چیزفهم تعبیرات ثانوی بی‌مغزتر از کلمات اولی جلوه کرد و گفتند در جنت لقا و رضای بهاء چه سودی است و در آتش سخط و غضب یا بی‌میلی آقا چه زیانی است؟ البته هیچ بناء بر این (ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ) بالجمله باید گفت شیخ یزیدی به مراتب عاقلتر از شیخ کبیر یعنی بهاء پیر بوده و بهاء غفلت نموده که در امر معاد از عادی تقلید نفرموده (!)

### کتمان عقیده

طایفه یزیدی در پوشیدن عقائد خود اصراری تام و ابرامی تمام دارند اینان در کتمان عقیده بیش از متصوفه قدیم و بابیه جدید تاکید کرده می‌گویند هر یزیدی با هر بیگانه طرف صحبت شود حق ندارد عقائد خود را اظهار نماید بلکه باید اسرار دین و کیش خویش را کاملاً مخفی و مستور نگهدارد حتی نماز سرّی و مخفی را معتبرتر از نمازهای جهر یعنی آشکار می‌شمارد (مراگمان است که این بهانه است برای نخواندن نماز) و نیز می‌گویند نماز ما محدود نیست (این هم بهانه‌ای دیگر است تا اگر در غیر وقت نماز برای ریاکاری و فریب کسی خواستند خود را نمازخوان قلم دهند بتوانند و کسی نگوید حالا وقت نماز نیست چنانکه من خود دیدم که عبدالبهاء هم با مریدانش مشغول صحبت بود ناگهان خبر رسید که مفتی عکا می‌آید فوری رو به قبله به نماز ایستاد تا مفتی وارد شد او هم نماز یک‌رکعتی سلام داد و مفتی هم فهمید که این نماز خوف است و گفت هنوز ظهر نشده! باری اینگونه کارها از پیشوایان دروغگویان تعجب نیست زیرا همه چیزشان دروغ است نمازشان هم روی همه). کرد یا طایفه یزیدی می‌گویند کتاب لازم نیست و ملک طاوس بدون کتاب هم می‌تواند مردم را ارشاد کند چنانکه ما را کرده است (!) و بالاخره می‌گویند کتاب شریعت را محدود می‌کند و ما هم محدود نیستیم بلکه هر وقت هرچه لازم شود ملک طاوس به شیخ ما الهام می‌کند و او به ما می‌گوید با وجود همه این حرفها باز دو کتاب از طرف مشایخ بین ایشان گذارده شده یکی به نام کتاب جلوه و دیگری به نام مصحفارش یعنی کتاب سیاه و همه احکام و اعمال و عقائدشان حتی نشیدهای وجدیه که در خلال رقص مذهبی می‌خوانند در این دو کتاب است ولی به دست کسی نمی‌دهند و در این امر هم بهائیان



کپیہ یزیدیانند خصوصا کتاب احکام که اقدس است و الواح خاص به نام اشخاص که حلوی اسرار حتی المقدور به کسی نمی دهند.

### اساطیر و افسانه‌های یزیدیان

یزیدیان یک سلسله افسانه و اسطوره دارند که آنرا مقدس می‌شمارند و جدا به آنها معتقدند از آن جمله در افسانه تکوین و مبداء خلقت گویند خداوند جسم مرکبی را ایجاد نموده و دریاها از طرف آن پدید شد آنکه دانه مروارید بسیار بزرگی را از آن دریا برآورد و آن را تا چهل هزار سال تحت فرمان خود نهاده بالاخره بر آن خشمناک شده آنرا پراند به گوشه‌ای از اثر غضب الهی آن گوهر سنگ شد و کوهها از آن موجود گشت و در حینی که آنرا افکند دود و غباری از آن متصاعد گشت و آسمانها از آن دود به وجود آمد و آنگاه خدا بر آن بالا رفت از برکت پای خدا آن دودها و آسمانها متراکم و منجمد شد و بدون ستون در فضا قرار گرفت (!)

اما عقیده یزیدیها در افسانه آغاز آفرینش انسان شبیه به اسطوره تورات است مگر اینکه یزیدیان عقیده دارند که ملک طاوس آدم را از خاک آفریده است (نه خدا) و گویند چون ملک طاوس آدم ابوالبشر را از خاک آفرید آب و باد و آتش را در گوشه‌های او دمید تا چهار عنصرش کامل گردید برپایستاد و تا چهل سال در بهشت بود و از پهلوی چپش حوا به وجود آمد و همواره با او بود تا آنکه هر دو را از بهشت بیرون کردند پس ملک طاوس علم معاش و هر چه لازمه زندگی بود به وی آموخت و آرد گندم را در شکم هردو دمید و ایشان را به زمین افکند و از آنجا که در اسافلشان مخرجی نبود به درد شکم مبتلا شدند و علاج آنرا نمی‌دانستند پس ملک طاوس مرغی که قلاج نام داشت فرستاد تا به منقار خود اسافلشان را نقر نمود و راحت شدند!! بعد از آن در کار تناسل حیران بودند که چه کنند با هم قرار دادند که هر کدام نطفه خود را در سبوی جداگانه بریزند و سرش را بسته مهر کنند و چنین کردند پس از نه ماه آدم سبوی خود را باز کرد دو بچه از آن بیرون آمد یکی نر و یکی ماده اولی را شیث و دومی را هوریه نامیدند و از پستان مردانه خویش او را شیر داد! و طایفه یزیدی از آن به وجود آمد اما حوا همینکه سبوی خود را باز کرد و دیعه آن فاسد شده بود پس آدم به او یاد داد چه کند تا سبویش نسل بار آورد و حوا به دستور آدم عمل کرده بار دیگر امانت خود را به سبور ریخت و پس از نه ماه دو بچه یکی نر و یکی ماده از آن به وجود آمد نر را قابین و ماده را هیونه نامید و طوایف دیگر از آن دو به وجود آمدند و از این رو شرافت و مردانگی مر یزیدیان راست و ایشان شریفترین نسل بشرند!!

### تزییل

به طوریکه دیده می‌شود نتیجه این افسانه‌سراپیها و خودسازیها جز این نیست که عده‌ای را تحمیق کنند تا به این اوهام پابند شده در این مذهب شریف (!) پابند کنند و برای رؤسا سواری

بدهند هر چند اهل بها در اینگونه افسانه شباهتی به یزیدیان ندارند ولی باز هم در نتیجه با یزیدی اشتراک مرام دارند زیرا رؤسای بهائی هم برای تحمیق مریدان سخنانی ابداء کردند که هر بهائی گمان می‌کند از او شریفتر کسی نیست و از مذهب او بهتر مذهبی یافت نمی‌شود مثلاً عبدالبهاء در لوحی گفته است بهائی یعنی جام جمیع کمالات انسانی (!) این جمله کوتاه یک رشته درازی به دست گوسفندان داده که در هر جا باد بیروت افکنده آنرا تکرار می‌کنند که بهائی یعنی جام جمیع کمالات انسانی و حتی آنرا سرلوحه دروس اطفال قرار داده‌اند که طفل از ابتدای طفولیت می‌تکرار کند و در مغزش جایگیر شود و چنان بدانند که سایر طبقات مردم واجد هیچ گونه کمالی نیستند و کمالات انسانی منحصر است به مثنی اغنام که حتی این لقب را هم رئیس خودشان به ایشان داده و ابداء هم باین تناقض بر نمی‌خورند که اگر ما گوسفندیم جامع جمیع کمالات انسانی چه معنی دارد و اگر جامع کمالات انسانی مائیم پس اغنام چه معنی دارد؟ اینست نشانه بطلان و دروغ و بی‌حقیقتی و اگر افسانه‌های مبداء خلقت در بهائی تکرار نشده مقتضیات زمان اجازه نداده چه که مذهب یزیدی در قرن پنجم ساخته شده و بهائی در قرن سیزدهم و گرنه روح هردو یکی است (الکفر مله واحده)<sup>۱</sup> (اغنام = گوسفندان)

### اعیاد و عادات یزیدیها

روز تعطیل و تقدیس یزیدیان روز چهارشنبه است مگر اینکه بعد از وقوع ایشان تحت فشار آل عثمان از دو تقیه چهارشنبه را به جمعه تبدیل کردند و از جشنهای مهم و مقدسشان جشن سرسالی است که نوروز ایشان است و سرسالی نام دارد و آن روز اول آوریل مسیحی و نیشان رومی است و این عید از نصف شب شروع می‌شود و همان نیم‌شب باید زنانشان بهترین لباس خود را بپوشند و به نیکوترین پیرایه‌ها خود را بیاریند (توالت کنند) و با مردان به رقص پردازند و تصنیفهای مذهبی بخوانند و تا صبح این اعمال را ادامه دهند زیرا در آن ساعات حتما ملائکه در منازل ایشان فرود می‌آید و اگر کسی در خواب غفلت باشد و به عبادات رقص و تغنی نپرداخته باشد موجب قهر ملائکه خواهد شد و اگر به شادی و رقص مشغول باشند ملائکه هم شاد شده و از صبح آن شب تا آخر ماه نیشان همه روزه باید جشن بگیرند و محفل بیاریند و مهمانی کنند ولی در آن ماه ازدواج حرام است (خودشان می‌گویند برای احترام انبیاء ایشان که این ماه متعلق به آن انبیاء است عقد و نکاح در آن ماه حرام شده ولی دیگران چیزهای دیگری گفته‌اند که ما را از صحت و سقم آن اطلاعی نیست) در این جشن سرسالی ابنیه و عمارات را به

۱- و حال آنکه این بیان بهاء در لوح عید مولودش (الیوم لقد ولد من لم یلد و لم یولد) خدائیکه متولد نمی‌شد

امروز زائیده شده! این سن موهوم روی همه اوهام قبایل و اقوام را پوشانیده است.

پارچه‌های سبز و گل و شکوفه و شاخه‌های سبز می‌آرایند و مخصوصاً باید پسران جوان و دختران رسیده به صحرا روند و هرچه از گل و شکوفه و سبزه یافتند بیاورند و بر در و دیوار بیاویزند و تا سقف عمارت را سبزپوش کنند و در روز چهارشنبه اول این ماه (سرسالی) بر همه خانواده‌ها واجب است که یک حیوان قربانی کنند از گاو گرفته تا مرغ و خروس به تفاوت استطاعت و آن ذبیحه را باید ببرند و دست‌نزده بر سر قبر اموات خود بگذارند و بروند تا مردگان بی‌خبر آلت<sup>۱</sup> آنرا بخورند (این مهمانی مردگان است) و جشن دیگرشان که مهم است عید میلاد رئیس اولشان است که مردم می‌گویند عید مولود یزید است ولی خودشان می‌گویند میلاد رئیس و تصریح نکرده‌اند که مقصود شیخ عادی است یا میرمیران و نام این جشن (بیرانده) است و آن در دسامبر مسیحی و کانون اول روسی است در این عید هم شادیه‌ها دارند و بیش از هر وقت شرب شراب در این جشن متداول هست و هرچند واجب نیست ولی سنت موکد است که بیش از اوقات دیگر شراب بنوشند یک قربانی دیگرشان در روزی است که گمان می‌کنند اسحق در آن روز قربانی شده آن روز هم نزدشان عزیز است و باید هرکس بقدر توانائی قربانی بدهد و از خصائص این عید آن است که هر خانواده باید یک بار هیزم برای مطبخ میرمیران تقدیم کند (فکر کنید چه فایده و عایده بزرگی است برای رئیس که اگر همه عمل کنند از همین چشمه دخل ممکن است خرج چندین ساله شیخ یا میر فراهم گردد) عید دیگری دارند به نام عید خضر و الیاس و آن نخستین پنجشنبه از ماه شباط رومی است فبرایر مسیحی: و یک عید مهم دیگر دارند که مصادف است با روز قبل از عید فطر مسلمانان یعنی ۲۸ رمضان که در آن جشن هم محفل آرائیها و تزیینات دارند و فلسفه آن عید و شادیه‌های بی‌نظیر آن اینست که می‌گویند در آن روز یکی از رؤسای ایشان از زندان خلاص شده!

به قدری اعیاد یزیدیان و قواعد و عوایدشان در آن اعیاد شبیه به اعیاد بهائیان است که شخص مطلع ناگزیر است از اینکه بگوید قسمت مهم از آداب و سنن بهائیه از یزیدیان اقتباس و تقلید شده از آنجمله همین عید آزادی رئیس مطابق است با عید رضوان یا عید کل از اهل بهاء زیرا این عید هم برای نجات بهاء از حبس اوست که در باغ نجیب پاشای بغداد بازداشت شده بود که به استانبول ارسال شود و چون در آن حبس خطری نرسید دوازده روز بازداشت را به نام عید رضوان بر اهل بهاء تحمیل کرد ولی حقه‌بازی او بیشتر بود که اصلاً اسم بازداشت از سر این عید عجیب برداشت و گفت ایام بعثت من است و خلاصه اینکه جشن نجات از توقیف را به عید

۱- اینهم تصرف مطبوعه که بی‌خجالت آنرا بخورند؛ چیده است بیخبر آلت آنرا بخورند؛ ما هم آنرا تصحیح

مبعث تبدیل کرد! و وجه مشابهت دیگر آنکه عید سرسالی یزیدیان از نصف شب شروع می‌شود بهاء هم تقلید از یزیدیان کرده فرمان داد که عید رضوان را از دو ساعت بعد از ظهر روز دوم اردیبهشت شروع کنند وجه تناسب دیگر آنکه در عید سرسالی یزیدی ازدواج حرام است. و این حرمت سوءظن ایجاد کرد بهاء هم در عید رضوان گفت قد رفع الله القلم ایاکم ان تتجاوزوا عن حد الادب یعنی قلم در این عید برداشته شده ولی طوری کنید که از ادب خارج نباشد این را لازم نیست ما توضیح دهیم خودتان هرچه می‌فهمید بفهمید وقتی قلم برداشته شد یعنی هیچ عملی گناه نیست و بعد هم نصیحت شد که از ادب خارج نشوید معلوم است یعنی چه گناه نیست ولی در حضور هم بی ادبی است! انصافاً عید رضوان بهاء به مراتب از سرسالی یزیدی آبدارتر است زیرا آنجا جز سوءظن چیزی نیست ولی اینجا مصرح و منصوص است وجه شباهت دیگر اینکه اعیاد یزیدیها همه در ماههای رومی است مگر عید نجات رئیس که ۲۸ رمضان و ماه عربی است اعیاد بهاء هم بعضی در ماههای شمسی است و برخی قمری چنانکه روز اول و دوم محرم علیرغم شیعیان که موقع سوگواری است آنرا عید ولید باب و بهادر دو روز متوالی قرار داده‌اند و این عید کاملاً ساختگی و دروغ است و صرف برای مخالفت با اسلام و عزاداری مسلمین است و نیز بعثت باب را در پنج جمادی الاولی قرار داده‌اند در صورتیکه رضوانشان در اردیبهشت است زیرا نتوانسته‌اند ایام قمری را با شمسی تطبیق و تبدیل کنند وگرنه ماههای ۱۹ روزه خودشان شمسی است.

### کعبه و حج یزیدیان

کعبه این طایفه مقبره شیخ عادی است و روز حجشان دهم ایلول رومی است (سپتامبر مسیحی) و آداب آن اجتماع همه یزیدیان است در قریه باعدری بر سر قبر شیخ و ادای مناسک مخصوصی که دارند و در این عمل تقلیدی که از اسلام دارند یکی حمل تختی است که بر سر قبر شیخ می‌آورند با آداب و سروصدا و زینتهای مخصوص و آن تقلیدی است از محمل شامی و مصری که در موقع حج به مکه معظمه حمل می‌شود و تقلید دیگر ذبح گاوی است در پیشگاه قبر شیخ که پس از ذبح بلکه در حین ذبح هجوم می‌کنند برای ربودن گوشت آن اگرچه بقدر ذره‌ای باشد در این قربانی و سبقت‌گرفتن بر هم یکنوع تقلیدی است از شتر قربانی اسلام.

### (تذیل)

تقلیدی که بهاء از یزیدیان کرده اینست که قبر خود را قبله اهل بهاء قرار داده اما فرقی اینست که شیخ یزیدیان فقط طواف را برای قبر خود روا داشته ولی نماز و سجده مخصوص اهل بهاء است که در هر جا باشند رو به عکا و قبر بهاء نماز می‌گذارند برای اینکه او خود تنصیص کرده اذا اردتم الصلوة توجهوا الی شطر الاقدس المقام والمقدس الخ و عبدالبهاء که

مبین بیان او بود شطر اقدس و مقام مقدس را تفسیر کرد به قبربهاء و اغنام (گوسفندان) را به توجه در نماز از راه دور یا نزدیک و سجده در برابر قبرش از نزدیک امر کرد و این موحدین خالص (!) هم قبول کرده اگر نمازی بخوانند قبله‌شان همان اتاق سه‌ذرعی و باغچه ده متری است که یک آدم دروغگوی متقلب در آن مدفون است اما احکام حج را برای قبر خود منظور نداشت به این ملاحظه که عکا از ایران دور است و او تنها ایرانی را برای خدائی خود در نظر داشت و مردم عثمانی را از عرب و ترک قابل قبول این الوهیت نمی‌شمرد چون هر قدر کوشید حتی یک نفر پیدا نکرد که رشته عبودیت او را برگردن نهد از این رو مناسک حج را برای یک خانه خرابه محقری قرب ایران یعنی در بغداد قرار داد که ده یازده سال در آن سکونت کرده بود یک مناسک عجیب و غریب هم برای آن قرار داد اما بدبخت آنقدر پیش بینی نکرده بود که خانه مردم را که چند سال به اجاره گرفته با این مناسک خانه کعبه نمی‌شود و مسلمین مانند اغنام (گوسفندان) نیستند که هر جا پای او رسیده آن را ملک مطلق وی بشمارد بالجمله هنوز مرکب احکام حج او نخشکیده بود که صاحبان خانه به صدا در آمدند و با پسرش طرح دعوی ریختند و کار به عدلیه بغداد کشید و پولهای زیادی که به کیسه اغنام گوساله حواله شده بود تماماً هدر شد و کعبه نساخته خراب گشت زیرا اعتصاب میرزا ثابت و ملکیت صاحبان بیت محرز شد و چون خانه به تصرف مالک مسلمانش درآمد و کعبه اهل بهاء با مناسک آن هباء گشت ازلیهای ایران و اهل بیان شادی آغاز کردند برای اینکه آنها معتقد بودند که خانه باب در شیراز استحقاق داشته که مطاع اهل بیان و بها باشد بالاخره بهائیه هم با اینکه بهائیت دوئیت با اینها داشتند ناچار تسلیم شدند و اینک کعبه بابی در شیراز برجا و کعبه بهائی در بغداد اهباء منثباست و بهائی چون یزیدی به همان قبر رئیس قناعت کرده و به اینکه نماز بدانسو گذارد کفایت نمود تا خود فلک از نردچه آرد بیرون.

### آخرین بازی مذهبی کردهای یزیدی

یزیدیان را عقیده است که از برای فرشتگان هفت‌گانه (همان فرشتگان که نامشان گذشت) در زمین سنجق‌هایی است (یعنی بیرق و توفی است) و هر سنجقی متعلق به یکی از آن فرشتگان است و گویند این سناجق هفت‌گانه را سلیمان حکیم جمع کرده و تنظیم نموده پس از مرگ او به امراء و رؤساء یزیدی رسیده و آنها از مس و آهن ساخته شده و بر سر هر یک از آنها صورت ملک طاوس قرار داده شده و همه در ضبط امیر شیخان است و امیر شیخان در ریاست مانند میرمیران است منتها ریاست او مخصوص این سناجق است و او با طلسمهای دیگری که می‌گویند از معابد ملل و اقوام قدیمه به دست آورده این سناجق را تزئین کرده و می‌گویند هر بچنده یک بار ملک طاوس از آسمان فرود آمده اشکالی و صور و طلسمات را تغییر می‌دهد تا



اجنه آن را شناسند و سالی چند بار ملک طاوس از فوق عرش به سرکشی آنها تشریف فرما می‌شود و آنها را تجلیل و تکریم می‌کند بنابراین یزیدیان سالی چند مرتبه برای حرکت دادن سناجق اجتماع می‌کنند (در آن روزهایی که احتمال می‌دهند ملک طاوس نزول اجلال فرموده است) اما در موقع برداشتن سناجق و توقها هنگامه غریبی است شاید آن هنگامه به مراتب بیش از هنگامه‌ای باشد که در روز عاشورا برای حرکت دادن نخل میدانهای یزد تا چند سال قبل برپا می‌شد و هنوز هم در تفت سالی دو بار آن هنگامه برپا می‌شود زیرا در آن روز که بخواهند به پای توق جمع شوند و توقها یا سنجقها را بردارند با وضع غریبی اجتماع و احتفال می‌کنند با این تفاوت که نخل تفت را با گریه و ناله و سوگواری بلند می‌کنند ولی سناجق را با خنده و شادی و کف‌زدن و رقص و آوازه‌خوانی و ساز و نقاره حرکت می‌دهند به علاوه برای برداشتن سناجق آدابی از این قرار دارند که اولاً پیش از حرکت باید توق را با آب سماق تعمید دهند و ثانیاً مهرهای بسیار که از تربت قبر شیخ عادی ساخته شده با سنجق حرکت دهند برای اینکه کسانی که از راه دور آمده‌اند آن قطعات گل را مبارک می‌دانند و توقع دارند که برای تبرک هر کدام یکی دو تا همراه ببرند لهذا مهر بسیار همراه سناجق حرکت می‌دهند و این توقها را در تمام قراع و مزارع یزیدیان می‌گردانند یعنی آبادیهای قرب قریه باعدری که مرکز یزیدیه و مدفن شیخ عادی است و رسم است که سنجق بهر قریه که نزدیک شد اهل آن قریه از زن و مرد و خورد و کلان به استقبال آیند و قبل از ورود سنجق پیشوای دیه چاوشی می‌خواند و مردم را خبر می‌کند تا کسی عذر نیاورد که اطلاع نداشته لهذا هنگام وصول توق احدی در دیه نمانده مگر مریض و فالج و پیر زمینگیر و باید در استقبال سنجق همگی تمیز و نظیف باشند و بهترین لباس را بپوشند و زنان هر زینت و زیوریه که دارند استعمال کنند و خود را معطر سازند ولی پاهای همه باید برهنه باشد (مزاح) خوب است که پاها برهنه باشد و بد است که پایی برهنه نباشد: مجملاً مردان جلوی توق مجمرهای عود و عبیر و کندر می‌کشند و دختران و زنان از عقب آن سرود و نشید می‌خوانند و می‌رقصند و جوانان در اطراف ایشان عود و رود و طنبور و سنتور می‌نوازند و پیران کف و دف می‌زنند و اعیان و اشراف قریه در حمل توق بر هم سبقت جسته به سبب این بارکشی افتخار می‌ورزند و بسیار کسان پیش‌بینی کرده قبلاً سقف سرای خود را بلند ساخته در موقع ورود توق خانه خود را پاتوق آن قرار داده بر دیگران مباحثات می‌نمایند که یکدفعه یا بیشتر خانه شان پاتوق واقع شده و همینکه توق از سر شانه‌ها بر زمین قرار گرفت مرد بلندقامتی ماهچه سرتوق را که به عقیده ایشان به صورت ملک طاوس و با تایید آن حضرت ساخته شده با کمال احترام بر سرتوق نصب می‌کنند سپس چراغهای بسیار که در جوانب توق است می‌افروزند و قوالان به نوازندگی می‌پردازند آنگه به طواف پرداخته هرکس به نوبت خود هفت شوط طواف می‌کند و نذورات را

در ضمن طواف تقدیم می‌کنند یا به دست خود در محل‌های مخصوصی که برای نذورات است به زور جا می‌دهند و بذور و نذور بسیار پربار است زیرا همینکه یک تن بذری از نذر خود بیفشاند همه را به هوس می‌اندازد و هر که را هرچه مقدور است تقدیم نموده کیف خود را خالی و کیف سنجق را عالی می‌سازد اما برای مؤمنین ارزش دارد زیرا اگر نقدی داده رقصی دیده و عیشی کرده و کیفی برده و به علاوه قوالان بر سر آنکس ساز طرب می‌زنند که دستش به کیسه رفته و صندوق توق را تهی نپسندیده آری این قانون حتمی است که چون کسی نذری اداء کرد و تحفه‌ای تسلیم یا هدیه‌ای تقدیم نمود فوری مطربان و قوالان بر سرش به ساز و نواز پردازند و به ذکر دعای خیر متبرکش سازند و بهتر از همه اینکه در آنجا بخشندگان گناه قوالانند که صریحا آمرزش گناهان او را اخطار می‌کنند و چون شب شد ملک طاوس یعنی ماهیچه بیرق را با روغن زیتون تدهین کرده سپس با آب سماق آنرا شست و شو می‌دهند و ظرفی که مخصوص این کار است آورده آن آب سماق که ساق و چماق ملک طاوس در آن شست و شو شده در آن ظرف می‌ریزند و به هریک از حضار قطره‌ای می‌چشانند تا باطنش مانند ظاهرش پاک و طاهر گردد.

### تذییل

باید دانست که اگر خانه مرد یزیدی گاهی یکمرتبه پاتوق می‌شود خانه شخص بهائی هر هفته و ماه پاتوق است و امیر شیخان اهل بها تا دیری حاجی ابوالحسن امین بود که نذورات ایشان را می‌گرفت و برای شیخ عادی ایشان می‌فرستاد و اگر رؤسای یزیدی صریحا مطالبه نمی‌کنند حاجی امین بهائیا بالصراحه مطالبه می‌کرد و گاهی به فحش و فحش‌کاری می‌رسید و احباب را ملامت می‌کرد و دشنام می‌داد که چرا مال خودشانرا می‌خورند و همه را به او نمی‌دهند که قدری خودش تصرف و تزییع کند و قدری برای عباس و شوقی بفرستد و آنها هم به ریش گرفته کلام او را تصدیق می‌کردند و همه اگر برای حفظ آبروی خود بود و جهی به او می‌دادند و آنروزی که این آخوند اردکانی محیل و بددهن و رذیل و بدسخن بدون تغیر پول می‌گرفت بهترین روزهای اهل بهاء بود خصوصا اگر دست کرم بیرون آورده پیراهن کهنه چرکین و جوراب وصله‌دار کشیف خود را به یکی می‌داد و نه تومان پول می‌گرفت آن روز روز خوش اخلاقی او بود و این در روزی بود که تبرکات اساسی مانند فینه کهنه افندی و موی ریش و گیسوان وی ته کشیده و چیزی از آن نمانده بود آن وقت از خودش خرج می‌کرد یا دست به معامله انگشتر و تسبیح می‌زد زیرا انگشترهای عقیق که به رمز اسم بهاء را بر آن نقش و حک نموده بود چنین و به عنوان انگشتر اسم اعظم هر یکی نه تا دوازده تومان می‌فروخت در حالیکه قیمت اصلی آن از سه تا پنج ریال بود و همچنین تسبیح‌هایی نود و پنج دانه گلین برای ذکر (الله‌ابهی) که قیمتش چهار پنج شاهی بود از نه تا نود و پنج ریال می‌فروخت و بیشتر مشتریانش

زنان و کودکان بودند زنان برای خوشمزگی‌هایی که میکرد از قبیل اینکه تنقول میزد و میخواند که (توی اطاق نقاشی x دلم میخاد پیشم باشی x خانم گلی خانم گلی) افسوس که رشته سخن از دست رفت و آنچه را میل نداشتم نگاهشتم ولی باز خوب است که زود قلمرا باز میگیرم و از کثافت گوئیها و کثافت کاریهای او و مبلغینی که در ردیف او بودند سخن نمیگیرم و خلاصه مقصود این بود که اگر امیر شیخان و میر میران اهل بهاء بر حسب مقتضیات زمان توق و پاتوق نساخته‌اند اما از ثمره و نتیجه توق و پاتوق که دریافت نذورات و بخشیدن سیئات است نگذاشته و نگذاشته‌اند روحیات مذهب یزیدی از میان برود و باز تکرار می‌کنم که مرا یقین است که بهاء در مدت دو سال که از اهل و عیال و مریدان خود دور شده در سلیمانیه زندگی کرد کاری جز این نداشت که در مذاهب یزیدی و بکتاشی و نقش‌بندی مطالعه کند و لطائف الحیل هر طایفه ویژه رؤساء و مرشدشان را در گوسفندداری و خرسواری فراگیرد و راه دوشیدن ایشان را به دست آورد که به چه وسیله پول از کیسه ایشان بکشد و الحق این درس را خوب فراگرفت و به بازماندگان آموخت و اگر چه یار و اغیار گفته‌اند پسرش عبدالبهاء از خودش زرنگتر بود و شاید هم این حرف صحیح باشد ولی خودش هم به سبب اینکه تا سن پنجاه از عمرش علی‌الدوام با سران مذاهبی چون علی‌اللهی و متصوفه در ایران و مولوی و یزیدی در عثمانی آمیزش داشته رویه مرید تراشی و دانه‌پاشی و دام‌گستری را نیکو فرا گرفته بود اینک سخن را در آخرین رویه یزیدیان به پایان می‌بریم و از خدا می‌خواهیم ابناء وطن ما را بیدار کند تا آنانکه به دام افتاده‌اند به هوش آیند و کسانی که از این دام دورند نزدیک نشوند و این ملک و ملت از این مذهب فاسد خانه برانداز که صد سال است وسیله نفاق و دوئیت شده محفوظ مانند آمین یارب العالمین.

### آخرین عقیده سحیفه یزیدی

یزیدی خواندن و نوشتن و تحصیل علم را حرام می‌داند زیرا این کار از خصائص خاندان رؤسای ایشان است و کسی دیگر حق ندارد با خط و سواد و کتاب سروکار پیدا کند حتی رؤسا هم باید علمشان منحصر به کتب خودشان باشد و حق ندارند از علوم سایر گفتگو کنند اما مقتضیات زمان گذاشت که این عقیده برقرار بماند و پس از آنکه آل عثمان آنها را تعقیب کردند این رکن رکن درهم شکست و یک عده از جوانان ایشان را به کلیه بیروت برده به تحصیل علوم سایر واداشتند و از قضا تمام آنها از زیر بار مذهب یزیدی بیرون رفتند و این شکست بزرگی بود که به ایشان رسید و اگر چه رؤسا به هر وسیله بود جلوگیری کرده نگذاشتند تعلیم در ایشان تعمیم یابد ولی جوانان چندان گوش ندادند و اینکه گفتیم شمارشان از پانصد هزار به پنجاه هزار متنازل شده و شاید در این سالهای اخیر از این پنجاه هزار هم کاسته شده باشد بر اثر تحصیلات بوده چنانکه باب هم در کتاب بیان خواندن و نوشتن هر کتاب را نهی کرد مگر بیان را ولی

میرزا حسینعلی دید این حکم خیلی رسواست لهذا آن را نسخ کرد ولی باز هم در لفافه کلمات به مریدان فهماند که تحصیل علم چندان مطلوب نیست و مقصد اصلی از خواندن و نوشتن اینست که کتب بیان و اقدس و الواح بتوانند، بخوانند و علوم دیگر را علوم رسوم نامیده و گفته است علوم سایره به حرف شروع می شود و به حرف تمام می شود! مثل اینکه خودش جز حرف چیزی آورده آری آورده ولی اینطور که حرفهای مربوط را نهی کرده و حرفهای نامربوط خودش را ترویج کرده راستی اگر مقتضیات زمان اجازه می داد و او می دانست که مریدان می پذیرند منع می کرد از اینکه الف از بابشناسند ولی دیده نمی شود لذا به همین قدر اکتفا کرد که مریدانش بیشتر به الواح و کلمات او توجه کنند پدران پیر احمقی که این سخن را پذیرفته اند اولادشان چون جوانان یزیدی شانه شان از بار او هام تهی شده ولی اندک وقت لازم دارد تا پدران انشاء الله به زودی بروند و پسران یکباره از این بار سنگین و ننگین راحت شوند و آن زمان نزدیک است به خواست خدا و برکت علم.

### احکام زواج یزیدیان

در طایفه یزیدی نواختن طبل و شیپور علامت وقوع ازدواج و عروسی است و از شرایط صحت عقد یکی اینست که گرده نانی از خانه شیخ یا امیر قبیله به مجلس عقد آورده آنرا بدو حصه کرده نیم عروس و نیمی به داماد می دهند و باید هر دو در همان مجلس حصه خود را بخورند تا حضار بتوانند بر وقوع عقد ازدواج گواهی دهند و پس از آنکه نان خورده شد تیرهای هوایی می اندازند و شیپور می نوازند برای اعلان اینکه عقد ازدواج واقع شد و بعد از نواختن تیر هوایی صریحا حضار را از مجلس می رانند عبارت تاریخی است که (فیرفض المدعوون) یعنی دعوت شدگان رانده می شوند و خانه را به عروس و داماد می گذارند.

و شرط است که هر صنفی با همکاران خود ازدواج کنند و کفریت را کاملا مراعات نمایند مگر مشایخ و امراء که آزادند و هر دختری از طبقات عالیه یا دانیه پسندند باید طرف قبول واقع شود و احدی حق ندارد خطبه شیخ و میر وارد نماید و حد بلوغ نزد ایشان سن دوازده است و ختم زواج سن هشتاد است یعنی کمتر از دوازده و بیشتر از هشتاد را اجازه ازدواج نمی دهند و هر مرد می تواند تا شش زن بگیرد ولی شرط است که زن اولی را راضی کند و اگر صاحب اولاد شده باشد دیگر تجدید فراش بر او روا نیست و دختر را از میراث پدر بهره نیست و دختری که از قبول شوهر سر باز زند و استنکاف کند باید به خدمتگذاری پدر پردازد و پدرش باید در مقابل خدمت به او اجرت دهد و اگر پدر خواست کسی دیگر را به خدمت برگزیند باید این دختر تارک دنیا را راضی کند بهر قسم که بتواند و هر مردی که یکسال غیبت کرد و خرجی و خبر به زنش نرسید آن زن بر او حرام می شود و بی طلاق شوهر می کند و زن برادر و عم و خال را نمی توان گرفت خواه



به مرگ شوهر بیوه شده باشد و خواه به طلاق و طلاق واقع نمی‌شود مگر بعد از تفریق فراش بسه طهر و میان دو خواهری که از یک پدر و مادر باشند جمع نمی‌کنند.

### تذیل

من الغرائب اینکه اغلب این احکام به جزئی تصرف و تغییری در شریعت بهاء وارد شده و اگر کسی انکار یا شبه کند که کتاب اقدس مقتبس از احکام یزیدیان است یا بی‌خبر و عامی صرف است یا بی‌انصافی می‌کند زیرا در کتاب اقدس و سؤال و جواب و ضمیمه آن چنین است اولاً اگر مردی یک سال در سفر بماند و خرجی و خبر برای زنش نفرستد آن زن می‌تواند خود را طلاق دهد و شوهر اختیار کند و این عیناً حکم شریعت یزیدیان است ثانیاً در طلاق یزیدی می‌گویند جدا کردن فراش بسه طهر یعنی تا سه بار زن قاعده و پاک شود بسترش از شوهرش جدا باشد اگر آشتی نکردند می‌توان طلاق داد بهاء سه طهر را به یک سال ممتد کرده می‌گوید اگر تا یک سال زن و شوهر در یک خانه طاقت بیاورند که بهم رجوعی نداشته باشند آن وقت روا بود که طلاق واقع گردد این تریص اعم از آنکه خوب باشد یا بد اقتباس است از شریعت یزیدی ثالثاً شیخ یزیدی هر دختری بخواهد باید به او داده شود بهاء هم هر دختری می‌خواست بدون عقد و تشریفات به انزال یک لوح مالک او می‌شد چنانکه جمالیه دختر برادر محمد حسن خادم را نزد خود خوانده لوحی به او داد به این مضمون که حمد کن خدا را که ترا برای خدمت خود برگزید و بعد از تسلیم لوح او را تصرف کرد پس طریق بهاء قدری هم از شیخ یزیدی سربازتر و آبدارتر است ولی حق باید گفت که تخم این مفاصد را سیدباب کاشته بود که اختیار جان و مال و هستی اهل بیان را به کف کفایت من یظهر گذاشته بود گو اینکه باب مرادش از من یظهر شخص موهومی بود که شاید در عدد المستقات یعنی دوهزار و یکسال دیگر طلوع کند ولی بعد از آنکه بهاء توانست به سفسطه و مغلطه خود را به جای آن مرد موهوم جا زند دلیلی نداشت که از اختیاراتی که در بیان به من یظهر داده شده بود استفاده نکند خصوصاً پس از آنکه دیده بود شیخ یزیدی مختار دختران شده و در بین بشر احمق‌هایی پیدا می‌شوند که هر کس گفت من خدایا برگزیده و مظهر خدا هستم هستی خود را تسلیم او کند دیگر دلش قوی شده یک روز لوح برای مادر محمد علی نازل کرده او را مهد علیای حرم خود می‌ساخت یک روز لوح به ایران می‌فرستاد و دختر می‌طلبید و بابیهای کاشان گوهرخانم کاشی را که زیباترین دختران آن محیط بود برایش می‌فرستادند یک روز هم در اواخر ایامش جمالیه را به نفس خود انتخاب می‌کرد و با وجود این تعدد زوجات را به دو تا محدود کرده به زبان حال می‌گفت مرا رواست چهار دختر و بیشتر هم اختیار کنم ولی شما به دو تا بلکه یکی قناعت کنید مگر آنکه اولاد بخواهید و اگرچه در اولاد خواستن هم حضرت نقطه (باب) فرموده از هر کدام از زن و شوهر علت دارد دیگری را اجازه دهد



که از بیرون تحصیل اولاد کرده به خانه برگردد ولی من جرأت نمی‌کنم این حکم را ترویج کنم  
 لهذا تا دو زن به شما اجازه می‌دهم که اختیار نمائید! سخن در همینجا بگذاریم و بگذریم و به  
 این بیان خاتمه دهیم که جناب بهاء بهانه خوبی به دست داده که می‌فرماید من اتخذ بکرا لخدمته  
 لا باس علیه تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل (این همان متعه است باضافه لفظ بکرا!)



رئیس فعلی دین موعود جهانی که  
 دختر مؤسس است



مؤسس دین موعود جهانی

# فصل پانزدهم

## بخش اول

### بہائیت و تشکیل کشور اسرائیل



عکس عائله عباس افندی

## بهائیت و تشکیل کشور اسرائیل

روز سوم ژوئن سال ۱۹۲۲ - م (برابر با سیزدهم خرداد ۱۳۰۱ شمسی) «مستر وینستون چرچیل» یادداشتی مبنی بر این که دولت انگلستان در صدد است یک کانون ملی یهود در فلسطین بنا خواهد نماید، انتشار داد. این امر همان گونه که سازمانهای یهود و طرفداران آن را خرسند نمود و آنان از چنین پیشنهادی استقبال کردند مسلمانان در کشورهای عربی نسبت به آن سخت معترض شدند.

این جریان به سازمانها و جناحهای سیاسی مختلف در سطح جهانی کشانیده شد، بدین معنی که یک طرف فشارهای دولت و دولتمردان تحت نفوذ آمریکا که اهرمهای سیاسی و اقتصادی را در آن کشور در دست داشتند و از طرف دیگر نگرانی و رنجش اعرابی که برای آمریکا و رنجششان به حساب می آمد، صافی به وجود آورد تا جایی که پای سازمان ملل را به میان کشید و قضیه به آنجا ارجاع گردید. روز دوم آوریل سال ۱۹۴۷ - (برابر با سیزدهم فروردین ۱۳۲۶ - شمسی) جلسه عمومی سازمان ملل در مورد این موضوع به بحث نشست و تا مدتی نسبت به آن مهم به تصمیم گیری و تبادل نظر پرداخت. سرانجام روز پانزدهم ماه مه آن سال (۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶) بنا شد کمیته ای تحت عنوان «کمیته مخصوص رسیدگی به مسئله فلسطین» تشکیل شود. یازده کشور به ریاست نماینده کشور سوئد از فلسطین بازدید کردند و گزارش خود را تقدیم کمیته سازمان ملل نمودند.<sup>۱</sup>

در آن مقطع ارزیابی ها مورد سنجش قرار می گرفت و ماهیت افراد، گروهها و دول مختلف در این راستا در نشان دادن هویتشان در ارزش گیری های بعدی ملاک بود بنابراین موضع گیری ها بسیار حساس و نشانگر خیلی از جهت گیری ها می توانست باشد. نامه رهبر بهائیان - شخص شوقی افندی - به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد از جمله همین موضع گیری ها نسبت به قضیه مزبور است که در زیر به نظر می رسد و ماهیت سران فرقه بهائی را به وضوح در برخورد با آن چه برای بهائیان امروزه مشخص است نشان می دهد:

«آقای امیل سندر استورم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین.

جناب رئیس - مرقومه شریفه شما مورخ ۹ جولای واصل و خوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریه ما نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آینده این اراضی مقدسه و متنازع فیه روی دهد به اطلاع شما

و همکاران محترمان برسانم.

برای استحضار شما به ضمیمه این نامه شرح مختصری درباره تاریخ و مقاصد و اهمیت دیانت<sup>۱</sup> بهائی و همچنین جزوه و جیره‌ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده مندیم در آن روی خواهد داد ارسال می‌دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحست است این مرکز اداری کلیسای روم با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی‌باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس‌ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد معذالک اعناب متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضة حج بدانجا می‌روند در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرض سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دین است بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم...

مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شئون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است چنانکه عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرف و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می‌گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره امور بین المللی آن به وسیله این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد.

۱- قبلاً هم یادآوری شده که بهائیت جز فرقه‌ای بیش نبود و همانطور که خواهیم دید به یک سازمان نوما سونی



مقام حضرت باب در کوه کرمیل و مرقد حضرت عبدالبهاء در همان محل و مسافرخانه بهائیان شرق در جوار آن و باغها و اراضی وسیعۀ حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملت و مذهب آزاد است) و مسافرخانه بهائیان غرب در پای کوه مرکل و محل اقامت پیشوای جامعه بهائیان و خانه‌ها و باغهای مختلف واقع در عکا و نواحی مجاور آن که در دورۀ سجن حضرت بهاءالله در آن شهر به قدوم مبارکش منصرف شده و روضۀ مبارکۀ حضرت بهاءالله در بهجی نزدیک عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دو این اماکن برای ورود زیارت مردم از هر مذهب و ملت آزاد است) و همچنین مملکات بهائی واقع در دشت عکا - تمام اینها متصرفات و املاک بهائیان را در ارض مقدس تشکیل می‌دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنبۀ دیانتی که دارند از تأدیۀ عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این تملکات و سیعه متعلق به شیعه فلسطینی محفل روحانی ملی بهائیان امریکای شمالی و کاناداست که بر طبق قوانین کشور به عنوان یک انجمن دیانتی شناخته و تسجیل شده است در آینده هم محافل روحانی ملی دیگری به وسیلۀ شعبات خود در فلسطین قسمتی موقوفات بین المللی این آئین را در اراضی مقدسه تحت تملک خواهند گرفت.

نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم و سفارش و توصیه هائی که به سازمان ملل متحد در خصوص آیندۀ فلسطین می‌کند حفظ و وقایت حقوق بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.

ضمناً فرصت را مغتنم شمره از روح صمیمتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته‌اید مراتب قدردانی خود را اظهار و با کمال امیدواری دعا می‌کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبۀ شما را محل سریع و منصفانه‌ای برای تصفیۀ معضلاتی که در موضوع فلسطین پیش آمده پیدا شود.

امضاء: شوقی ربانی<sup>۱</sup>

۱۴ جولای ۱۹۴۷

در مورد تشکیل کشور اسرائیل کمیسیون رسیدگی سازمان ملل به قضیۀ فلسطین گزارش

کرده بود که:

«کشور فلسطین با برخورداری از استقلال سیاسی و وحدت

اقتصادی تأسیس یابد و تا زمانی که وضع کلی آن به روشنی مشخص



نشده است و در یک مرحله انتقالی است زیر نظر سازمان ملل متحد قرار گیرد.

در این مرحله از تصمیم‌گیری بین اعضاء کمیسیون توافق نظر وجود داشت اما در مرحله اجرائی طرح دو نظر مختلف پیدا شد که اعضاء کمیسیون را به دو قسمت تقسیم کرد: کشورهای کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هلند، پرو و سویس که گروه اکثریت را تشکیل می‌دادند معتقد بودند که فلسطین باید به دو ناحیه عرب نشین و یهودی نشین تقسیم شود و «اورشلیم» هم به عنوان مرکز بین المللی درآید. گروه اقلیت شمال، هند، ایران، یوگسلاوی نظرشان بر این قرار گرفت که حکومت واحدی از طرفین - عرب و یهود - جداگانه داخلی تأسیس گردیده و فرصتی هم به یهودیان داده شود که در عرض سه سال دست به مهاجرت زنند. این بحث در سازمان ملل به درازا کشیده شد و سی و سه دولت موافق و سی دولت در مخالفت با آن رأی دادند، ده کشور هم بی تفاوت تنها به دادن رأی ممتنع اکتفا نمودند: آمریکا، شوروی، فرانسه، انگلیس و چین موافق و دیگر دول مثل آرژانتین، شیلی، کلمبیا، السالوادور، حبشه، هندوراس، عراق، لبنان، عربستان سعودی، سوریه، یمن، افغانستان، کوبا، یونان، هند، ایران، پاکستان و ترکیه هم به مخالفت برخاستند.

بدون آنکه وارد جزئیات شویم روز چهاردهم ماه می ۱۹۴۸ - م [برابر با ۱۳۳۷ شمسی] انگلستان به «قیمومیت» در فلسطین پایان داد و در همان روز شورای ملی یهود در تل او یو شکل گرفت و تشکیل دولتی جدید به نام اسرائیل اعلام گردید. چند ساعت بعد از اعلان ترومن رئیس جمهور آمریکا از طرف دولت آمریکا دولت جدید التأسیس اسرائیل را به رسمیت شناخت<sup>۱</sup> جالب است که لروی آیواس منشی کل شورای بین المللی بهائیان در نامه‌ای که روز سیزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ برای محفل بهائیان ایران با شرحی مفصل از ملاقات شوقی افندی و رئیس جمهور اسرائیل در پانزدهم فروردین ماه ۱۳۳۳ می‌نویسد:

«در این روز تاریخی رئیس جمهور و خانمشان کل هئیت بین

المللی بهائی را در هتل ماگیدو و در تالار مخصوص به حضور

پذیرفتند. پس از لحظه‌ای رئیس جمهور و همراهان با اتومبیل روانه

بیت مبارک شدند. حضرت ولی امرالله و حرم مبارک از رئیس جمهوری

و خانم با لطف و محبت خاصی پذیرائی نمودند. ضمن مذاکرات

دوستانه و غیر رسمی حضرت ولی الله مقصد و مرام بهائیت را توضیح

و نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل بازگو کردند و آرزوی بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمردند.»  
 «رئیس جمهور هم متقابلاً یادآور شد که در چندین سال قبل هنگامی که به همراه خانم خود به اطراف کشور سیاحت می‌کردم در بهجی به حضور (Sir) سر عبدالبهاء مشرف شدم»  
 در این نامه اضافه می‌شود که:

«وقت خداحافظی از مهمان نوازی ولی امرالله از طرف رئیس جمهور اسرائیل سپاسگزاری فراوان شد و ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت جامعه بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشتند.»<sup>۱</sup>

شوقی افندی در ادامه همین روند پیوند دوستی در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع نظر جامعه بهائیت را در مورد تأسیس کشور اسرائیل به صراحت چنین ابراز می‌دارد:

«مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به استقلال و اصالت آئین متینه به مرکز بین المللی جامعه بهائی مرتبط و به استقلال و اصالت آئین الهی مقرر و معترف و به ثبت عقد نامه بهائی و معافیت كافة موقوفات امریه در برج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعة متبرکه محرمه موفق و مؤید»<sup>۲</sup>

شوقی افندی ضمن تلگرافی که روز چهاردهم اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی خطاب به محفل بهائیان ایران مخابره می‌کند به روشنی موضع و پیوند بهائیان و یهودیان اسرائیلی را نشان می‌دهد:

«رئیس جمهور دولت اسرائیل به اتفاق قرینه محرمه (Mrs) میسیس بن زوری بنابه قرار قبلی پس از پذیرائی که به افتخار ایشان در بیت مبارک سر عبدالبهاء به عمل آمد اعتبار مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت اولین تشریف فرمائی رسمی است که از

۱- مجله اخبار امری، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۳ تیرماه ۱۳۳۳ شمسی

۲- توفیعات مبارکه، ص ۲۹۰، حضرت ولی امرالله، آوریل ۱۹۵۲ - م تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری بدیع

طرف یکی از دول مستقله از مقامات مقدسه حضرت اعلیٰ و مرکز میثاق  
حضرت بهاء الله به عمل آمده است<sup>۱</sup>

اهمیت بیشتر این ملاقات از آنجا مشهود است که بہائیان برای آن بیش از آن چیزی کہ تصور می‌رفته ارزش قائل شدند. محتوی این مفاهیم از نامہ ہائی کہ در دنبال می‌آید مخصوصاً نامہ آقای لروی آیواس منشی کل شورای بین المللی بہائی بہ خوبی استنباط می‌شود.

بخش دوم

نامہ‌ها و اسناد مربوط بہ پیوند سران بہائی و اسرائیل

«سوم ماہ مه ۱۹۵۴ روز دوشنبہ ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، از برای عالم بہائی، روز تاریخی بہ شمار می‌رود زیرا در این یوم برای اولین دفعہ در تاریخ امر رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شہید آئین بہائی، و مقام مرکز میثاق حضرت بہاء الله دیدن نموده بہ حضور ولی امر بہائی (شوقی افندی) مشرف گردید...»<sup>۲</sup>

شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی کہ در سرسپردگی بہ سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی بہ انگلستان، از هیچ کوششی برای جلب رضایت آنان دریغ نداشتند با تمام قوا تصمیم گرفت، راہ سرسپردگی بہائیت را کہ اکنون بہ صہیونیسم ختم شدہ است با کمال امانت بہ صہیونیسم و خیانت علنی بہ جهان اسلام و منافع ملی کشورہای مسلمان را ادامہ دہد.

ہیئت بین المللی بہائی حیفاً در نامہ‌ای بہ محفل روحانی ملی بہائیان ایران در اول ژورنیہ ۱۹۵۲ رابطہ شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، بہ نحوی کاملاً سربستہ و محرمانہ چنین بہ اطلاع ایران رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امرالله و ہیئت بین المللی بہائی دوستانہ و صمیمانہ است. و فی الحقیقہ جای بسی خوشوقتی است کہ راجع بہ شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت ہائی حاصل گردیدہ است...»<sup>۳</sup>

مقالہ‌ای ہم تحت عنوان: «بہائیت» در مجلہ فرانسوی وابستہ بہ صہیونیسم و اسرائیل، بہ نام «زمین بازیافتہ» (اسرائیل) در شمارہ ۲۲ بہ تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ بہ قلم یکی از نویسندگان یہود، چاپ و منتشر شدہ است، کہ ضمن آن تطبیق اہداف یہودیان با عقاید بہائیان برپائی کشوری مقتدر بہ نام «اسرائیل» اقدام شدہ است...

۱- مجلہ اخبار امری - ارگان محفل ملی بہائیان ایران، شمارہ ۱۲ فروردین ۱۳۳۲ - ش

۲- مجلہ، «اخبار امری» ارگان محفل ملی بہائیان ایران، شمارہ ۳ تیرماہ ۱۳۳۳، صفحہ ۹.

۳- مجلہ: «اخبار امری» ارگان بہائیان، ایران، صفحہ ۱۶ شمارہ ۵، شہریور ماہ ۱۳۳۱ هـ.ش.

«... حضرت بهاء الله نبوات و بشاراتی را اعلام نموده است که با بشارات ما در اصحاب دانیال و حزقیل و یرمیا و اسحق مطابقت دارد و ایشان خود را موعود کل ملل می دانند. چنانچه در کتب مقدسه قبل مذکور است.

از جمله دقایقی که باید ظهور غصن ظاهر گردد آن است که پرچم خدا به وسیله تمام ملل مرتفع خواهد شد و تمام مذاهب و ملل مختلفه در ظل لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می خواند و آنها را از شرق و غرب و شمال و جنوب به دور خود جمع می کند.

این عبارات در کتاب پیغمبر جدید<sup>۱</sup>!! یعنی در مفاوضات نیز ذکر گردیده است و اگر به خاطر داشته باشیم در کتب یکی از انبیاء نیز راجع به حیفا و اراضی مقدسه بشارات بی شماری نقل شده است...

حضرت عبدالبهاء موقعی که از پنجره مسافرخانه به خارج ناظر بودند به یکی از اصحاب خود بیانات ذیل را می فرموده و او در دفترچه خاطرات خود ثبت نموده است:

«در آتیه نزدیکی فاصله بین عکا و حیفا از بین خواهد رفت و به هم وصل خواهد شد من به خوبی می بینم که این محل مقدس یکی از بنادر مهم تجارتنی دنیا خواهد شد این بندر نیم دایره به صورت باشکوهی تبدیل به پایگاه عظیم خواهد شد که از تمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد.

کوه کرمل و دامنه آن از بهترین بناها و تصور عالیه مستور خواهد شد صنایع و تأسیسات عظیمه در این نقطه برپا می گردد از هار تمدن حقیقی و غنچه های افکار متعدده به این محل انتقال خواهد یافت تا با روائح و عطر متصاعده از اخوت و برادری بین المللی ترکیب و آمیخته گردد حدائق - باغ ها - و پارک ها و نزهتگاه های عالیه برپا خواهد شد. در دل شب کهربا و الکرتیک تمام بندر را روشن خواهد کرد.

چراغ های قوی دیده بانی کشتی ها که در دو طرف کرمل ایجاد می گردد جبل را در اقیانوس نور فرو خواهد برد و کرم الهی از سرتاپا

۱- البته صهیونست ها حق دارند بهاء را پیامبر بدانند. دلیل آنرا خوانندگان در بحث های بعدی در می یابند.

غرق نور می‌گردد و عالی‌ترین و زیباترین منظرهٔ عالم را خواهد دید...  
 امروزه ما مشاهده می‌کنیم که کم و بیش آثار اولیهٔ بشارات ظاهر  
 شد و آنچه موسی در کوه طور به آن تکلم نموده و یهود را به اجتماع  
 دعوت فرموده و آنچه بهاء‌الله راجع به اتحاد و یگانگی فرموده امروز به  
 عرضهٔ ظهور و بروز می‌رسد...

دوستان من شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت  
 کنید. و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره ور  
 گردید...»<sup>۱</sup>.

### حمایت صریح صهیونیسم از بهاثیت

شوقی با حمایت بسیاری از صهیونیست‌های آمریکائی، و حیل‌هایی که عباس افندی  
 در جلب حمایت یهودیان آمریکا به کار گرفته مساعد را برای بهره‌گیری‌های لازم و مؤثری را از  
 حمایت‌های اسرائیل و در رأس آن همان حامیان یهودی آمریکائی برای خود فراهم آورد.  
 از این روی شوقی از حافظان منافع بهاثیت در آمریکا، درخواست نمود که به هر نحوی  
 که ممکن است، کوششی برای جلب موافقت همهٔ جانبهٔ «بن‌گوریون» نخست وزیر کشور  
 اسرائیل به عمل آورند. این فرصت برای یهودی بهاثی آمریکا هنگامی دست داد که نخست وزیر  
 اسرائیل برای تبادل نظر با مقامات آمریکائی عازم آمریکا گردیده بود.

### حمایت صریح اسرائیل از بهاثیان

با برخورداری از سیاست‌های گذشتهٔ عباس افندی در جلب و کسب حمایت‌های  
 یهودیان آمریکا زمینه برای اقدامات بعدی شوقی جهت پیوند با اسرائیل و در زیر چتر آن دولت  
 درآمدن فراهم شده بود این روند را در نامهٔ شوقی افندی در مورد سفر نخست وزیر اسرائیل در  
 ارتباط با منافع بهاثیان، ضمن ارسال تلگراف محرمانه‌ای که در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ برای  
 «محفل بهاثیان آمریکا» نوشت می‌خوانیم:

«... و برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله (در اسرائیل) اقدامات وسیعه به کمال  
 سرعت به عمل آمده است هیئت‌های ایادی امرالله از هر یک از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته  
 و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای  
 دولت اسرائیل به آمریکا نمایندگان محفل ملی آمریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار  
 امری به او تقدیم داشته‌اند هجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع بر وسعت



اوقاف بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است. به منظور تملک متجاوز از یکصد و چهل هزار متر مربع اراضی واقع در حول روضه مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه مشرق الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین المللی بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتبار مقدسه از رسول دولتی و سایر مزایائی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است. متعاقب مخاصمات خارجی و اغتشاشات داخلی که مدت دهسال ارض اقدس را دچار انقلاب و اضطراب نموده بود دوباره باب زیارت ارض اقدس مفتوح گردید. ساختمان پایه‌های هشت گانه که باید طبقه فوقانی مقام اعلی به وزن هزار تن بر آن تقریباً به چهل و هفت هزار دلار بالغ می‌شود جهت ساختمان طبقه هشت ضلعی مقام مقدسی به امضاء رسیده که در نتیجه اولین قسمت طبقه فوقانی تکمیل و هشت مناره که عبارت از تاج دوم این بنای مقدس است مرتفع خواهد شد. مقدمات ساختمان طبقه مدور که قبه ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است...»<sup>۱</sup>.

بر همین اساس و مبنا، شوقی افندی، تصمیم گرفت که با یاری اسرائیل دست به فعالیتی دو جانبه زند.

اول: احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان.

دوم: رفع بزرگترین مانع راه رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به همکاری و قبول زعامت او نبودند.

در مورد کار نخست، شوقی افندی خود ضمن تلگرافی که به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۱۵ م برای محفل ملی بهائیان آمریکا فرستاد به طور آشکار تأیید کرد که با تشکیل دولت اسرائیل و حمایت آنها کار احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان و تشکیل سازمان رهبری بهائیان امکان پذیر شده است.

«این مشروع عظیم که در عقد اول قرن دوم بهائی مقارن تأسیس دولتی مستقل و جدید در ارض اقدس شروع گردید در نتیجه پیدایش دولت مزبور تقویتی به سزا یافت و بر اثر تحقق یک رشته وقوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس پیشرفت سریع حاصل نموده است:

۱- ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس‌ترین مشروع بین المللی و در تاریخ امرالله بی نظیر است در قلب جبل کرمل آغاز گردید.

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، پلی کپی حروف نایب، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱ ه.ش.

۲- هیئت بین المللی بہائی در جوار اعتبار مقدسہ تشکیل گردید۔ این ہیئت طلیعہ تاسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوہ تشریح نظم اداری جہان آرای بہائی است کہ بہ بنیانش الہی و حال بدایت ظہور و بروز آن است۔

۳- اماکن تاریخی مربوط بہ ایام سجن حضرت بہاء اللہ و حضرت عبدالبہاء تملک و تعمیر و تزیین گردید و دولت جدید التاسیس آنہا را رسماً جزء مقامات متبرکہ شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون نژہتگاہ و مورد نظر و توجہ عموم مردم است۔

۴- مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیہ این حکومت برای دو منظور ذیل آغاز گردید: یکی آنکہ اراضی حول روضہ مبارکہ شارع آئین نازنین در حوالی عکا کہ اکنون مورد تہدید است برای نسل ہای آیندہ محفوظ ماند و دیگر آنکہ املاک وسیعہ واقعہ در جوار مرقد مبارک حضرت اعلیٰ کہ بی نہایت لازم و ضروری است خریداری شود تا بہ فرمودہ حضرت عبدالبہاء مشروعات تابعہ حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی بنیان گردد۔

۵- برای آنکہ در مستقبل ایام مشرق الاذکار بر فراز جبال کرمل مرتفع گردد نقشہ لازم تہیہ گردید۔ بنای این مشرق الاذکار نشانہ ضروری و بارزی از پیشرفت روزافزون نظم اداری بین المللی امراللہ خواهد بود۔

۶- چہار کنفرانس کہ در خارج از مرکز بین المللی امراللہ در قطعات مختلفہ عالم در آیندہ تشکیل خواهد شد نشانہ آغاز اقدامات امریہ در بین قارہ ہا بودہ و یازدہ محفل روحانی ملی در آن شرکت خواهند نمود۔ انعقاد این کنفرانس ہا مبشر شروع مرحلہ نہائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیہ کشورہای مستقل و اقالیم مهمہ تابعہ و جزائر مختلفہ در سراسر جہان خواهد بود۔ اکنون وقت آن رسیدہ کہ توأم با اقدامات شش گانہ فوق موضوعی کہ اضطراراً مدتی بہ تعویق افتادہ بود بہ مرحلہ عمل درآید و آن تعیین ایادی امراللہ بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبدالبہاست کہ اولین عدہ آنہا بالغ بر دوازده نفر می باشند و بہ تعداد مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا و آمریکا و اروپا انتخاب شدہ اند۔

این اقدامات اولیہ مقدمہ تحقق کامل مشروعی است کہ حضرت عبدالبہاء در کتاب وصایا پیش بینی فرمودہ اند و با تمہیدات اولیہ جهت تشکیل ہیئت بین المللی بہائی کہ بعداً بہ بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد ہمدوش و ہممعنان است این مشروع جدید التاسیس حلقہ اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین المللی امراللہ با جامعہ پیروان اسن اعظم در سراسر عالم و راہ را برای مبادرت بہ اقدامات دیگر بہ منظور تقویت اساس نظم اداری بہائی

هموار می‌سازد...»<sup>۱</sup>

چون پیوند بهائیکری و صهیونیسم از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و پایه‌ای برای فعالیتهای گسترده بعدی این دو دسته در جهان می‌شود مدارک گویاترین تحلیل‌ها را ارائه می‌دهند:

تلگراف و نامه‌های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از اسرائیل به ایران و آمریکا.

دو ماه قبل از انتشار خبر توافق بهائیان آمریکا با ابن‌گورین نخست‌وزیر وقت اسرائیل، مندرج در نامه مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۲۵ - م، شوقی افندی طی نامه‌ای، به تاریخ ۱۱ ژورن ۱۹۵۲ - م، خطاب به محفل ملی بهائیان ایران نوشت:

«به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاءالله دو بشارت ذیل به وسیله محافل روحانیه ملیه به قاطبه یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می‌گردد: یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی مشروع مجللی که در قلب جبل‌الرب در جریان است و دیگری سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقصین میثاق که هنوز به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت می‌ورزند.

قسمت هشت ضلعی ساختمان مقام‌اعلی که تاج دوم آن بنای رفیع است مقارن عید نوروز گذشته انجام<sup>۲</sup> گرفت سپس طارمی آن در ایام رضوان نصب و تزیین گردید و در تعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسمت استوائی شکل زیرگنبد که سومین قسمت بنا است و قبه ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت با نصب چوب بست شروع گشت و مخارج تقریبی آن بالغ بر سیزده هزار لیره خواهد بود و برای انعقاد قرارداد کاشی‌های طلائی گنبد مطالعات به عمل آمده است. امید و طید آن است که مقدمات لازمه سریعاً اکمال و بانیان این ساختمان عظیم و مقدس پس از حلول صدمین سال (بدیع) به ساختمان قبه ذهبی مشغول گردند تا به این ترتیب نبوت حضرت عبدالبهاء در اظلم اوقات جنگ بین الملل اول تحقق پذیرد و جلال و شکوه این گنبد نورانی انظار زائرین مشتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیک می‌گردند روشن و منور سازد.

ناقصین دیرین که از حوادث و تجربیات تلخ شصت سال گذشته درس عبرت نگرفتند و با استرداد کلیدهای روضه مبارکه دچار شکست شده و قصر مبارک را تخلیه و مسترد داشته و زعما و نمایندگان شاخص خود را یکی پس از دیگری به سرعت از دست دادند با حمایت و

۱- مجله «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۳۰ هـ.ش، صفحه ۳.

۲- با توجه به تاریخ درج مطلب مزبور محاسبه تاریخی صورت گرفت. (۱۹۲۵)

پشتیبانی سهراب خائن و استخدام وکیل زبردست و عنودی متحداً: به مخالفت با نصوص مندرجه در الواح و صایای حضرت عبدالبهاء قیام نموده و بر علیه ولی امرالله اقامه دعوا کردند و نسبت به انهدام خانه مخروبه‌ای که در جوار روضه مبارکه واقع و سبب اهانت آن مقام مقدس بود اعتراض کردند و چون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد دچار شکست و محکومیت گشتند و بعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه عالی استیناف خواهد داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور بر اثر مراجعه این عبد به نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند.

این اقدام سخیف ناقصین که ناشی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سبب شد که از مزایائی که در طی مدت شصت سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می‌کردند به کلی محروم گشتند.

بلافاصله پس از اینکه آثار بنای مخروبه به خارج حمل و در این خصوص موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی ارضی و نصب و تزئین جوانب و اطراف روضه مبارکه که به واسطه ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امر مدت‌های مدید از داشتن مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید. اکنون پس از عبور از اراضی و باغچه حول روضه مبارکه و صحن خارج و داخل حرم زائرین میتوانند به آستان قدس الاقداس قبله گاه اهل بهاء تشریف حاصل نمایند. این جریانات مقدمه آن است که پیش از سی جریب اراضی حول روضه مبارکه خریداری و آباد گردد و در مستقبل ایام بقعه مجللی که محل استقرار عرض مطهر شارع ام راعظم الهی خواهد بود در آن محل مرتفع شود.

امضای مبارک شوقی<sup>۱</sup>

حضرت ولی امر الله در توفیق مسیح نوروز ۱۱۰۰ میفرماید:

قوله عبیه: ای یاران عزیز زار دل و جان تصور نمائید که سفید و اجزای این  
نقشه و وصول باهدف این جهاد خطر جهانی روحانی در این ایام پر آشوب و انقلاب  
صعب و یا آنکه متع و محال است اگر یاران با وفا چنانچه لایق و ایسته نمودند  
استان بجات منقطعاً عن الجهات قیام نمایند و استقامت کنند این عطاء  
دقیام و استقامت چنان نمودی در هویت عالم امکان نماید و تأثیر در آفاق و  
انفس نماید که خود حیران گردند آن اذکر وافی هذا الکلام با صدر من قلم الکبشاق  
حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید لو ارادت نملذ ان یفسر القرآن من ذکر باطنه  
و باطن باطنه لستدر لان الرصدانیه قد تلحج فی حقیقه الکائنات چون سوا  
ضعیف را چنین استعدا لطیف حاصل دیگر معلوم است که در ظل فیوضات  
جمال قدم روحی لا جبهانه الفداء چه عون و عنایت حاصل گردد و چه پاید

واللهام متواصل شود.





دکتر لطف‌الله حکیم

دکتر لطف‌الله حکیم، منشی شوقی اولین شورای بین‌المللی بہائی نیز طی نامہ‌ای در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ (با ۵ شہر الرحمہ ۱۰۹ بدیع) خطاب بہ منشی محفل ملی بہائیان ایران، نوشت: «... قرب روضہ مقدسہ جمال اقدس ابہی عزاسمہ الاعلی و در جوار قصر مبارک بہجی از سابق مخروبہ‌ای موجود بودہ و مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه ارادہ داشتہ‌اند کہ آن را بہ کلی ویران و تبدیل بہ باغ و گلستان فرمایند ولکن ناقصین قدیم و جدید چنانکہ رسم و آداب دیرین آنان است بہ جمیع قوی بہ ضدیت با حضرت ولی‌الله پرداختہ و بہ عناوین

مختلفہ اجرای این منظور جلیل را بہ تأجیل انداختہ و عاقبہ الامر در محکمہ دعوائی در این خصوص بہ کمک وکیلی محیل و عنود برپا ساختہ و بہ هیچ وجہ رضا نمی‌داده‌اند کہ این مخروبہ کریمہ المنظر از جلوی روضہ مبارکہ برداشتہ شود و بہ جایی آن گلستان پر طراوت و نظارت بہ میان آید زیرا بوم شوم جز در ویرانہ مکان مأوی نمی‌گزیند و جعل از بوی گل رنج می‌برد خلاصۃ الکلام دولت اسرائیل بالتیجہ امر صریح بر حقانیت اہل بہاء صادر و ناقصین پرکین را محکوم می‌نماید و لہذا بدون درنگ آن مخروبہ بہ امر ہیکل مبارک منہدم می‌شود و بعد از دو روزی اثری از آن باقی نمی‌ماند و سپس بہ دستور ولی امر مکلم طور چند کامیون سنگ - مصالح ساختمانی و پلہ‌های سنگی طاوسہای متعدد مصنوعی - عقاب‌های زیبا - ستون‌های مرمر - درہای بسیار عالی و دکتر لطف‌الله بہ محل حمل می‌شود و وجود مبارک بنفعہ المقدس چہار روز و نیم در آنجا اقامت می‌فرمایند و تحت نظر مبارک خیابان قصر تاجلو پلکان و محل بنای مخروب تا نیمہ مسافرخانہ بہجی مبدل بہ باغ و گلستان بسیار زیبا می‌شود کہ طول آن ہشتاد و عرض آن دوازده متر است و چراغ‌های کھربا آن باغچہ را در شب‌ها مبدل بہ یک قطعہ نور می‌کند علاوہ بر این باغچہ جلو روضہ مبارکہ نیز بہ دستور مطاع مقدس عریض‌تر شدہ و عمودهای چراغ برق درین باغچہ پشت روضہ مبارکہ استقرار یافتہ و طاوسہای

متعدد

مصنوعی برپا و دری بسیار عالی که در ایتالی ساخته شده بین باغچه‌های جدید التاسیس و مدخل روضه مبارکه نصب گردیده است. هیچ کس نمی‌تواند باور کند که چگونه در ظرف چند روز بنای بد نمای مخروبی به این سرعت به باغ زیبایی تبدیل یافته است. همچنین دو نورافکن قوی نیز جلو روضه مبارکه نصب شده که شب‌ها آن مرکز انوار را به حسب ظاهر نیز مبدل به یک قطعه نور می‌نماید»<sup>۱</sup>.

شوقی افندی ضمن تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۱۵ م، برابر با ۲۴ آذرماه ۱۳۳۰ به حمایت دولت اسرائیل در خصوص منازعات اموال غیر منقول موجود در اسرائیل، برای اطلاع محفل ملی بهائیان ایران می‌نویسد:

«به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس تاریخی که حضرت بهاءالله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون مفروش می‌گردد تا هنگام افتتاح باب تشریف برای زیات زائرین مهیا باشد. توصیه می‌شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد. شوقی»<sup>۲</sup>

هیئت بین‌المللی بهائی حيفا - به محفلا روحانی ملی بهائیان ایران.

مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲

دوستان عزیز بهائی

«هیئت بین‌المللی بهائی با کمال سرور مژده پیشرفت امرالله را در مرکز جهانی آن به استحضار یاران عزیز رسانیده آنان را از اقداماتی که در طی سال گذشته در ظل هدایت حضرت ولی امرالله به عمل آمده است مطلع می‌نماید...»

هر چه ساختمان مقام اعلی پیشرفت می‌کند به همان اندازه شهرت و آوازه آن زیادتیر می‌شود و نه تنها اهالی حيفا بلکه همه مردم این کشور (اسرائیل) به آن مباحثاتی می‌کنند و چون از تعالیم امر می‌شنوند از منظور و مرام ما و همچنین عملی که در کشور آنها (اسرائیل) انجام می‌دهیم بی نهایت تمجید می‌کنند.

بلاشک احبای الهی اطلاع دارند که پس از صعود حضرت عبدالبهاء در زمان حضرت ولی امرالله نه فقط طبقات اراضی بین مقام اعلی و کلنی آلمانی واقع در دامنه کوه کرمل توسعه

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۴، مرداد، ۱۳۳۱ ه.ش.

۲- همان مأخذ، شماره ۹-۸، آذر - دی ۱۳۲۹ ه.ش.

پیدا کرد بلکه طبقه‌ای که خود مقام اعلی در آن واقع است از طرف مشرق و مغرب نیز امتداد یافت. چون تسطیح قسمتی از این طبقه از لحاظ مهندسی اشکالات و مخارج زیادی تولید می‌کرد و به این سبب سال‌ها متروک مانده بود امسال حضرت ولی امرالله نظر به اینکه هر چه ساختمان این قسمت به تعویق افتد مخارج آن به مراتب زیادتر خواهد شد دستور شروع ساختمان آن را فرمودند و این قسمت چون تمام شود قریب ۳۵۰ متر مربع بر وسعت طبقه مقام اعلی به طرف مشرق خواهد افزود و این افزایش مستلزم ساختن دیواری به ارتفاع نه متر خواهد بود که بیش از ۳۵۰ متر مکعب سنگ در آن به کار خواهد رفت و این نکته قابل توجه است که سنگ‌های مزبور از محل خرابه‌های شهر قدیمی حیفا که برای تأسیسات جدید در دست تسطیح و عمران است به مقام اعلی حمل می‌گردد و چون این قسمت خاتمه یابد نفوسی که به زیارت مقام اعلی فائز می‌شوند می‌توانند از این نقطه منظره کامل بنا را با لوحه‌ای طلائی اسم اعظم که در زاویه شمال شرقی رواق واقع و از اشعه صبحگاهی آفتاب تلالو و جلوگر است به نحو جالب توجه‌ی مشاهده نمایند. پیش بینی می‌شود که تسطیح و ساختمان این قسمت در حدود یک ماه نیم به انجام برسد و مخارج آن تقریباً به ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد.

اعضای فعلی هیئت بین‌المللی بهاثی در خلال تابستان گذشته به سمت عضو هیئت نمایندگی محفل روحانی ملی بهاثیان امریکای یک از آقای نخست وزیر در امریکا به عمل آوردند ملاقات‌های دیگری نیز از طرف اعضای هیئت و همچنین از طرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالی رتبه به عمل آمده است.

این مسئله بسیار جالب و مهم است که هر قدر اشخاص در دوائر دولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر بیشتر است به همین طریق مقامات عالی در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از کمک مضایقه نمی‌نمایند...»<sup>۱</sup>

در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴، برابر با ششم آذر ۱۳۳۳ خطاب به محفل ملی بهاثیان ایران نوشت:

«با قلمی طافع از شکرانه و سرور بشارت می‌دهم که مقارن لیلۃ صعود حضرت عبدالبهاء بر حسب توصیه شهردار حیفا وزیر مالیه حکومت اسرائیل قراردادی امضاء نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و میثاق الهی خلع ید فوری به عمل آید. این اقدام تاریخی مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مذکور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه‌ی بهاثی که حال مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد انتقال یابد.»

این ناقص عهد و میثاق الهی با نهایت سرسختی و جرجت در بدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فوق العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستاری گردید و بدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملک زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین موقوفات وسیعۀ بهائی در قلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود. این زمین در جوار مقام مقدس اعلی و مشرف بر مرقد حضرت ورقۀ علیا و متصل به مراقد حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبدالبهاء می باشد و به علت اینکه تعمداً از عمران و نگاهداری آن خودداری نموده بودند به وضع نامطلوبی افتاده و در انظار نفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی دومین بقعۀ مقدس عالم بهائی می آیند منظرۀ زشت و ناموزونی ایجاد می نماید.

در اثر تملک زمین مزبور می توان اکنون محل ساختمان دارالانوار بین المللی بهائی را تعیین و به پی ریزی و ارتفاع بنا که نقشۀ آن توسط میس ریمی ایادی امراله و رئیس هیئت بین المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود. این مشروع که یکی از اهداف مهمۀ نقشۀ ده ساله به شمار می رود محفظه ابدی و مجللی است که آثار کثیر و گرانبهای دو مؤسس مقدس دیانت بهائی و همچنین مثل اعلای آئین الهی و گروه مجاهدان و اولیاء و شهدای این امر نازنین در آن نگهداری خواهد شد...

این اقدامات و متروعات خطیره حتمی الحصول در تاریخ روحانی بشر بی نظیر و با دو امر مهم یکی تأسیس صلح اصغر در خارج از عالم بهائی و دیگری تکامل مؤسسات ملی و محلی در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبی دور بهائی به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکیل مرکز جلیل الشان جهانی مؤسسات اداری نظم بدیع حضرت بهاء الله به اعلی درجه عظمت و کمال خواهد رسید.

تأسیس این مقرر حکومت آتی جهانی مبشر ظهور سلطنت و سیطرۀ شارع مقدس این آئین نازنین و استقرار ملکوت آب آسمانی در بسیط فیر است که حضرت مسیح کراراً به آن بشارت و وعده فرموده است...

پیام فوق را به ایادی امرالله و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید.

امضاء مبارک شوقی<sup>۱</sup>

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۸-۹، آذر - دی ۱۳۳۳ هـ.ش.



# فصل شانزدهم

شوقی افندی جانشین عبدالبهاء



تصویری از شوقی افندی



### شوقی افندی جانشین عبدالبهاء (خلیفه سوم)

بهاء الله - پدر عبدالبهاء - پیش از مرگش وصیت کرد که ابتدا عبدالبهاء و سپس پسر کوچکش «محمدعلی میرزا» ملقب به «غصن اکبر» جانشین وی گردد. اما عبدالبهاء به آن وصیت عمل ننمود، افزون بر این عبدالبهاء این وصیت نامه را از بین برد و به جای آن وصیت نامه جعلی صادر کرد که بر جانشینی «شوقی افندی» حکایت داشت.

شوقی افندی در اروپا درس خواند و بعد از پایان تحصیل هم در اروپا و امریکا به سر برده و عیال کانادائی نیز اختیار نمود. این زن که پس از مرگ شوقی نقش بسیار مهمی در فعالیت‌های فرقه بهائیت ایفا نمود خانم «روحیه ماکسول» نام دارد.

شوقی به پیشوای سوم بهائیان - ملقب به «ولی امرالله» یا «شوقی ربانی» باعث رنجش بسیاری از مبلغین بهائی - از جمله صبحی که «ولی الله امرالله» بهائیان را به خوانندگان معرفی نمود - از خود رنجاند به طوری که این امر باعث تشدید ترک آنها از بهائیت گشته به هر حال اکثریت بهائیان شوقی افندی را امام مطاع خود دانسته و فرامین وی را اوامر خدا می‌شمردند!!!... شوقی افندی در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن پنجاه و هشت سالگی در لندن به طور ناگهانی درگذشت، وی هنگام مرگ فرزندی نداشت به علاوه برخلاف رسم بهائیان که هر ساله وصیت نامه خود را قبلاً نوشته‌اند تجدید می‌نمایند، از خود وصیت نامه‌ای هم به جای نهاد و همین امر در بهائیت اختلافاتی را سبب شد.

### شوقی افندی و مسئله بیت العدل

همانطور که اشاره شد شوقی افندی فاقد اولاد بود بنابراین مسئله جانشینی وی دستگاه رهبری بهائیان را به این فکر واداشت که این فقدان را به نحوی جبران کند. اما این مقدمه خود مشکلات و گرفتاریهای بعدی در پی داشت. به هر حال تشکیل تشکیلاتی به نام «بیت العدل» راه چاره‌ای بود که برای بقای «بهائیت» بعد از شوقی افندی در نظر گرفته شد. اطرافیان و یاران شوقی افندی در نقاط مختلف جهان علاقمند بودند بدانند جانشین یا جانشینان احتمالی وی چه کسانی هستند از این زود و تن از آنها به خود جرئت داده و در زمان حیات «شوقی» این سؤال را مطرح کردند. آنها «محمد لیب» و «خانم ویولت نخجوانی» نام داشتند.

شوقی افندی در پاسخ به این پرسش گفت: «این امور به شخص من است، هر تردید و تشویقی در این خصوص از سستی ایمان «اصبان است».

شوقی افندی که خود می‌دانست فرزند و جانشین بلا انقطاعی ندارد، برای اداره بهائیت تشکیل «بیت العدل اعظم الهی» را لازم دانست، وی ایجاد بیت العدل را در آغاز ولایت خود به همه بهائیان جهان اطلاع داده بود.

در سال ۱۹۱۵ - م شش سال قبل از فوت شوقی افندی پیام ذیل در مورد هیئت بین المللی بهائی به کلیه مراکز بهائی جهان ابلاغ شد:

«... به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین شورای بین المللی بهائی را ابلاغ نمائید... درجه رشد کنونی محافل نه گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند، مرا بر آن می دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاءالله در سی سال اخیر محسوب است اتخاذ نمائیم.»

این شورای جدید التأسیس عهده دار انجام سه وظیفه زیر است:

«اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.»

«ثانیاً مرا در ایفا وظایف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی

کمک و مساعدت کند»

«ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال

شخصیه داخل مذاکره شود و چون این شوری که نخستین مؤسسه بین

المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده دار وظایف

دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی

شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می گردد که اعضایش از طریق

انتخاب معین می شوند...»<sup>۱</sup>

شوقی افندی در پیام دیگری در ۹-۲-۱۹۲۲-م چنین وعده می دهد:

«... انشاءالله تمهیدات لازمه کامله از برای انتخاب و تأسیس

«بیت العدل عمومی»... ابلاغ به یاران خواهد شد...»<sup>۲</sup>

تشکیل بیت العدل:

شوقی افندی بالاخره بعد از بیست و نه سال اعضای «بیت العدل اعظم» را انتخاب کرده

و تشکیلات تازه ای برای بهائیان تشکیل داد:

«... حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] کراماً به اعضای هیئت

خاطر نشان فرموده اند که اقدامات روحانی و اداری در این کشور باید

مبتنی بر لوح کرمل باشد... سفیه الله شریعت الهی و اشاره به بیت العدل

۱- اخبار امری، آذر و دی ۱۳۲۹، شماره های ۸ و ۹ صفحات ۴ و ۵.

۲- اسرار سعود، چاپ ۱۳۴۳، خ-ص ۱۶.

عمومی است که هیئت بین المللی کنونی جنین آن است، و باید پس از طی مراحل متوالی به بیت العدل تبدیل و در همین کوه مقدس مستقر گردد و وظائف مقدسه خود را انجام دهد.<sup>۱</sup>

اعضای هیئت بین المللی بهائی به مرکزیت اسرائیل - به شرح زیر است:

- ۱- ایادی امرالله اسدالبهاء روحیه خانم ماکسول (عیال شوقی افندی) عضو رابط بین ولی امرالله (شوقی) و هیئت.
  - ۲- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی رئیس.
  - ۳- ایادی امرالله «املیا کالز» نایب رئیس.
  - ۴- ایادی امرالله «لیروی ایواس» - منشی.
  - ۵- ایادی امرالله «یوگوجیا گری» عضو سیار.
  - ۶- ایادی امرالله «جسی رول» امین صندوق.
  - ۷- ایادی امرالله اسدالله «اله اتل رول» معاون منشی برای مکاتبه با غرب.
  - ۸- ایادی امرالله «لطف الله حکیم» - معاون منشی برای مکاتبه با شرق.
  - ۹- «امرالله سیلوا آیواس»، طبق تلگراف مورخ چهارم ماه می ۱۹۵۵ - م نیز تعیین شد.<sup>۲</sup>
- بدین سان تشکیل «بیت العدل اعظم» که شوقی افندی قبل از مرگش اعضای آن را جانشین خود کرده بود شکل گرفت و رسمیت یافت، اما دیری نپائید که نغمه های مخالفت بر سر چهارمین پیشوای بهائیت در میان بلند شد و بلافاصله بعد از مرگ شوقی افندی، اکثر گروه «ایادی امرالله» که مأموریت حفظ و اداره بهائیت را به عهده داشتند با انتصاب جانشینان از جانب شوقی افندی مخالفت کردند و دلیل خود را اینگونه ارائه دادند که چون «شوقی افندی» فاقد اولاد بود و «ولی امر»... لذا خود به خود سد ولایت می گردد.<sup>۳</sup>
- در پی این تنش و مخالفت ایادی و دیگر سرکردگان محافل روحانی عدم رضایتشان را با انتخاب «میسن ریمی» امریکایی به عنوان چهارمین خلیفه بهائیت!! در مقام ریاست «بیت العدل اعظم» اظهار داشتند:
- «آقای ریمی» امریکایی هستند و فارسی و عربی بلد نبوده و قادر به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی نمی باشند.<sup>۴</sup>

۲- اخبار امری سال ۱۰۹ شماره ۵

۱- اخبار امری، سال ۱۰۹

۴- ایضاً

۳- اسرار صعود، ص ۲۹

چهارمین پیشوای بهائیان، میس ریمی یا «ولی عزیز الله» کیست؟  
 «چارلز میسن ریمی» فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۲۵۳ هـ ش (۱۸۷۴ - م) در یکی از شهرهای نزدیک رودخانه می.سی.سی.پی. ایالت متحده آمریکا متولد شد. اجدادش از نخستین گروههای مهاجر امریکائی در منطقه نیویارکگند در شمال و منطقه ویرجینیا در جنوب می باشند. همین منطقه را شوقی افندی به مهد دیانت بهائی - پس از انتقال از عکای اسرائیل - ملقب کرد. «میسن ریمی» از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است که اعضایش از «ارتدوکس» اند «میسن ریمی» را طرفدارانش ولی عزیز الله ثانی و ولی امر ثانی نام داده اند.

اختلافات بهائیان بعد از مرگ شوقی افندی آنان را به دو جناح انگلیسی - طرفداران «روحیه خانم ماکسول» - عیال شوقی - و «میسن ریمی» امریکایی تقسیم کرد. وی در مقابل مخالفت روحیه خانم ماکسول می گوید:

«ولی عزیز امرالله یعنی شوقی افندی ربانی مرا به ریاست هیئت بین المللیس جهانی انتخاب و تسمیه فرمودند و طبق نوایای سامیه آن وجود نورا یعنی رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی در صورتی که این هیئت مفخم.»

و چون ایادی امرالله زیاد اعتنائی به این انتصاب نکردند و وی را رد شمردند خود تشکیلات جداگانه ای ترتیب دادند وی عصبانی شده و می گوید:

«... چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لاداً و قهراً کلیه

نقشه ها و شبحات و اقداماتی که متباعاً علی الاصول به دست ایادیان در

سال ۱۹۶۳ از طریق مجاری تشکیلاتی عالم امر به منصفه ظهور رسیده

بلادرنگ و بدون ادنی تأمل و تعلل متوقف و محو گردد.»

در پایان «میسن ریمی» خود را «شبان» بهائیان دانسته:

«... من ولی امرالله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی است ولی ثانی امرالله معصوم و مظلوم

دیانت جهان بهائی رشته اصل و جبل المتین ولایت نازنین امرالله تحت هیچ شرائطی قطع و

گسسته نشده و این عبد مستمند از حین صعود [وفات] شوقی افندی و ربانی ولایت اولای

امرالله به مقام ثانی امرالله الهی تسمیه گشته ام. بر محفل روحانی ملی بهائیان دول متحده فرض

است که در اولین فرصت با این عبد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پر تلاطم

مسئولیتهای شدید و باهظه امرالله معاضدت و معاونت نمایند. جامعه اسم اعظم در خطه یک

امر بایستی بدانند که از میان کلیه محافل ملیه در سراسر عالم محفل روحانی و ملی امریکا به این

موهبت عظمی مخصص گردیده تا بتواند در صف اول دلیران مضمار و منطه الله حرکتی و



جنبشی عاشقانه داشته باشد و با این عهد در اجرای نوایای سامیه و روحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ و همداستان شوند. مسئولیت و امتحاناتی که از طرف حی ولایت بر دوش این محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مورعه الهیه در طبیل اعانت و معاضدت این عهد به آنان واگذار شده است.

با تقدیم تحیات ابداع الهی میسن ریمی - ولی امر ثانی بهائی رضوان ۱۱۷ بدیع و لوح زیر سندی است که از طرف جناح انگلیسی بهائیان به سرکردگی روحیه خانم ماکسول عیال کانادائی شوقی افندی علیه چالز میسن ریمی امریکایی منتشر شده که از نظر ارزیابی «خانه» ای که «علی محمد شیرازی» «باب» آن را گشود حائز کمال اهمیت است:

میسن ریمی در لوح چنین می نویسد:

«واحد و در همان زمان که مطرح

می گردید چنین پاسخ می دادم: آن شوقی

افندی هستند که هیئت بین المللی امرالله را

به منصبه ظهور و بروز رسانیده‌اند و فقط

مقام انور ولایت امرالله حق امر و نهی و

صدور دستورات روحانیه و متعالیه

تشکیلاتی نظم بدیع را دارا هستند لاغیر و

منحصراً در چنین مواردی است که این عهد

به تشکیل جلسات این هیئت به منظور

اجری نوایای الهی اقدام خواهم نمود...

شوقی افندی ربانی ولایت اولادی عزیز

امرالله بدون اینکه به این عهد دستورات و یا

فرامینی درباره هیئت بین المللی صادر

فرمایند از این جهان ترابی به فضای روح

نامتناهی پرواز نمودند. شوقی افندی ربانی

در زمان حیات مبارک در عالم ناسوت به

هیئت بین المللی بهائی هیچ گونه اختیارات

و آزادی عمل تفویض نفرمودند، زیرا



میسن ریمی آمریکائی

جانشین شوقی افندی، این به معنای واقعی حرکت بهائیت است!



تأحینی که در این جهان فانی در مرکز جهانی امرالله عهده دار مسئولیتهای عظیمه بوده و صدمات و لطمات التحد و لاتحصی را بر شانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند، ایشان تنها مقام فرید و بی‌مثیل امرالله و دارای مقام محمود و معصوم ولایت اولادی امرالله در قطب عالم امکان یعنی در عرض اقدس و مرکز جهانی بهائی بودند. و لذا موقعیت این عبد در آن زمان بالقوه قبول مسئولیتهای و حل مسائل و مشاغل امور مهمه امری بود. ولی در زمانی که وجود اطهر شوقی افندی ربانی دیگر از لحاظ عنصری در میان ما نبود بالمره نمی‌توانست هیكل اقدس در این جهان ترابی مرکز سنجات و عصمت ربانی باشد. بنابراین بلافاصله و واسطه این عبد جهزا به مقام ریاست بالفعل هیئت بین‌المللی امر الهی فائز و به این ترتیب نامه و اکمل این هیئت منیر را حائز و حامل گردیدم. لذا این ذره بی‌مقدار بلانقطاع و فی‌نفسه مسئولیتهای جسمیه و عوامل عظیمیه و باهظه امر نازنین را پس از صعود هیكل انورش بر دوش گرفته‌ام... این است موقعیت ممتاز این عبد بی‌مقدار در جامعه اسم اعظم که الی‌یوم‌ناهدا در اجرای نوایای آن غفلت نورزیده‌ام. در حالی که به هیچ فردی اجازه دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات نامه که به این عبد تفویض و تخصیص گردیده یعنی در امور هیئت بین‌المللی امرالله نخواهم داد. به عباره اخیری به هیچ فرد و یا افرادی اجازه دخالت در اعمال قدرت و ابداع نظر در اداره امور بهیه این هیئت سامیه متعالیه که در واقع اکیل جلیل و تاج و هاج «تشکیلات بین‌المللی نظم بدیع جهان و ادوای الهی است نخواهم داد...»<sup>۱</sup>



### عکس آواره و مترجمش! لطف‌الله حکیم بامس هییتل و دخترش مری

۱- در این بخش همه کلمات و جملات، حتی آنهایی که به نظر نگارنده ناصحیح آمده است، همه را نقل کرده‌ایم. باشد تا این سند مورد استفاده پژوهشگران قرار گیرد.

# فصل هفدهم

حمایت متقابل صهیونیسم از

تأسیس مراکز جهانی

بهائیت در دل اسرائیل

## (مثلث صهیونیسم بهائیسیم، امپریالیسم)

مناسبات بهائیان و صهیونیستها تا آنجا جلو رفت که پای امپریالیسم را که حامی اسرائیل بود به ماجرا کشانید و این مثلث به ایجاد مراکز جهانی بهائیت درون اسرائیل انجامید؛ چگونگی این اتحاد را شوقی افندی در نامه‌های که به تاریخ ۷ - ژوئیه ۱۹۵۰ - م (۱۷ خرداد ۱۳۳۱) از طریق محفل بهائیان آمریکا به محفل ملی ایرانیان نوشته است می‌خوانیم:

## ترجمه رسمی بهائیان از تلگراف شوقی:

«به وسیله‌ی محافل روحانی‌ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمائید که ساختمان مراحله‌ی ابتدائی مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که بر فراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت مرقد مطهر حضرت باب بر صفحه‌ی جبل کرمل خواهد بود. در حینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون اخیره و حمل و نصب قریب هشتصد تن سنگ و مرمر موزائیک را ایجاب می‌کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت.

تعمق و تفکر در باره‌ی ارتفاع این بنا و زیبایی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره‌ی دلپذیر اطراف و جوانب آن و مناسبات و سوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که در بر دارد در علو مقام گوهر گرانبھائی که در آن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می‌آورد. شفای معجز آسای سودر لند ما کسول مهندس و معمار عالی مقام آن که اطباء از معالجه‌ی او اظهار یأس می‌کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی قیمت یوگر گیاچری که نظارت بر عمل حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیر می‌گردد.

اکنون موقع آن رسیده است که مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعی که قسمت اول ساختمان فوقانی مقام اعلی را تشکیل می‌دهد فراهم شود و این خود در محله‌ی دیگری از اقداماتی است که بر اثر نزول اجلال حضرت بهاء‌الله به کوه کرمل در شصت سال پیش شروع شده بود، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت که عرض حضرت اعلی پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام اعلی در اظلم ایام در ره‌ی میثاق به دست حضرت عبدالبهاء مرتفع گردید و رمس مطر پس از چهل سال محبوسیت مرکز میثاق به

ایادی مبارک در مرقد منور قرار گرفت و ساختمان ایوان مقام اعلیٰ چهل سال بعد از استقرار عرض آغاز گشت و بنای طارمی حول ایوان قبل از حلول صدمین سال شهادت حضرت اعلیٰ پایان یافت و پیشرفت این مشروع باید به وسیلهی ارتفاع قبه تسریع گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امرالله در جوار مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمی اخبار گردیده است سفینه الله در جبل الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مفتنم شمرده به وسیلهی تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت در این سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع بر کلیهی مؤسسات ملی اعم از حظیره القدس و یا مشرق لاذکار که در گذشته مرتفع گشته و یا حال در دست ساختمان است تفوق دارد. در این اوقات مخصوصاً در این سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب و اظهار امر خفی حضرت بهاء الله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین و قربانی ها در تاریخ امرالله می باشد شایسته چنان است که با تسریع در اتمام این مشروع مقدس جزئی از دیون لانهای خود را به پاس حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم.

ارتفاع مقام اعلیٰ مقدس ترین مشروعی است که در آغاز ظهور یا دورهی حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه های بهائی شرق و غرب را با مرکز جهانی امرالله تحکیم می نماید و مایهی افتخار ابدی قرن اول و دوم دوره مشعشع بهائی بوده و در مستقبل ایام به منزلهی اعظم تجلیل به آستان ذات مقدسی خواهد بود که بزرگترین فداکاری را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی انسانی نموده است.

امضاء شوقی<sup>۱</sup>

Baha'i, Wilmette,

November 11, 1950

«Approve publicize message. Emphasize (the) following: Badiullah's relentless machinations (for) six decades as chief accomplice (of) arch-breaker (of the) Covenant, later as leader (of the) rebellious party; his misrepresentations (to) Abdul Hamid under (the) Turkish regine; his identification (with the) Arab Cause during (the) British Mandate involving (the) imprisonment (of His) daughter as (a) political agitator; his alliance (with the) representative (of the) traditional enemy (of the) Faith since (the) establishment (of the) Jewish State: his initial efforts (at) inducing (the) Sultan (to) renounce major evidences, as well as (the) projected acquisition (of) extensive properties (in) close neighborhood (of the) Most Holy Tomb (of) Baha and (the) precincts (of the) Shrine (on) Mount Carmel, Haifa, essential (to) their preservation, resulting (from) far-reaching changes (in the) newly-established State, demand henceforth reorientation (and) necessitate increasing financial support by Baha'i National Communities (of) East (and) West, through curtailment (of) national (and) local budgets. (The) extent (of) appropriations (from) national (and) local budgets (of) communities (in) both hemispheres (is) regarded (as a) spiritual obligation (and) left (to the) discretion (of the) elected representatives (of) believers. Moreover, participation (of) individual believers, through contributions directly transmitted (to the) Holy Land (are) imperative and beyond (the) scope (of the) jurisdiction (of) National (and) local Assemblies. Upon (the) response (of the) privileged builders (of the) World Order (of) Baha'u'llah depends (the) nature (and the) rapidity (of the) evolution (of the) World Administrative Center designed (to) culminate (in the) erection (of the) last unit crowning (the) structure (of the) embryonic World Order (of) Baha'u'llah.

(Our) distinguished co-worker, millie Collins, Vice-Chairman (of the) International Council (is) acquainting you (With the) pressing problems (of the) projected plans (of) contracts afoot designed (to) accelerate (the) process initiated (in the) Holy Land (for the) furtherance (of) supreme, momentous, highly meritorious objectives. Communicate (this) message (to) all National Assemblies.

(signed) SHOGHI

۳۸ - مجله‌ی «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۷، آبان ۱۳۲۹ ه.ش.



## ترجمه رسمی نامه :

«به یاران شرق و غرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید :  
 قصر مزرعه مفروش و آماده می‌گردد و بیت تاریخی حضرت بهاء‌الله در  
 عکا تعمیر و به صورت اولیه در آمده است این بیتی است که حضرت بهاء‌الله در آن  
 مدتی مدید بلایای عدیده تحمل فرمودند و حضرت عبدالبهاء از طرف ناقضین  
 امرالله باشد صدمات مبتلا شدند. موقوفات بین المللی بهائی در اراضی مقدسه در  
 دو شهر عکا و حیفا توسعه‌ی زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است :  
 روضه‌ی مبارکه که در مرج عکا و مقام اعلی در دامنه‌ی جبل کرمل و دو  
 قصر بهجی و مزرعه و دو بیت تاریخی محل سکونت حضرت بهاء‌الله و حضرت  
 عبدالبهاء و در محفظه آثار بین المللی یکی در مجاورت مقام اعلی و دیگری در  
 جوار مرقد حضرت ورقه‌ی علیا و دو مسافرخانه‌ی مخصوص زائرین شرق و غرب  
 و دو باغ رضوان و فردوس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را در بر  
 دارد .

از مساعدت شورای بین‌المللی جدید التأسیس خصوصاً رئیس آن  
 جناب میس ریمی (آمریکائی) و معاون آن امه‌الله امیلیا کالینز سرور موفور حاصل .  
 این شوری عهده دار ارتباط با اولیای امور است تا دائره‌ی نفوذ دو مرکز  
 روحانی و اداری امرالله که مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب العالم است توسعه  
 یابد و بنیانش مستحکم وصیت بزرگواریش منتشر گردد»<sup>۱</sup>  
 صورت تلگرام شوقی افندی به تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۱ م به محفل ملی  
 بهائیان آمریکا :

## ترجمه :

«پیدایش دولت مستقلى در ارض اقدس (اسرائیل) و تمرکز و  
 تحکیم امور اداری آئین جهان آرای حضرت بهاء‌الله که اولین علائم و  
 آثار آن تشکیل شورای بین المللی بهائی و ساختمان مقام اعلی است و  
 لزوم توسعه‌ی اراضی اطراف روضه‌ی مبارکه جمال ابهی و مقام اعلی در  
 کوه کرمل که برای حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون بر اثر

۱ - مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان: ایران، شماره‌ی ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ بهمن - اسفند،

تغییرات عمده در دولت جدید التّاسیس تملک آن میسر گردیده  
مستلزم

قیام جدید و مساعدت مالی به وسیله‌ی تقلیل بودجه‌های ملی و  
محلی از طرف جامعه‌های بهائیان شرق و غرب است اختصاص وجوه  
از بودجه‌های ملی و محلی جامعه‌های بهائی در شرق و غرب عالم  
فریضه‌ای است روحانی و میزان آن بسته به نظر نمایندگان منتخب  
جامعه است به علاوه شرکت افراد احیا در تقدیم و ارسال اعانات به  
طور مستقیم به ارض اقدس امری لازم و ضروری و خارج از حدود  
وظائف محافل ملی و محلی است.

سرعت و نحوه‌ی تکامل مرکز بین المللی اداری بهائی که به  
ارتفاع آخرین قسمت بنیان نظم جنینی حضرت بهاء الله منتهی و مکمل  
می‌گردد موکول به همت و اقدام بانیان برگزیده‌ی نظام بدیع حضرت  
بهاء الله است.

امة الله میلی کالینز همکار ارجمند و نایب رئیس شورای بین  
المللی مشکلات خطیره‌ی کنونی مطرح قرار دادهائی را که در دست  
تنظیم است به اطلاع شما خواهند رسانید. منظور از این قرار دادها آن  
است که مشروعاتی که در ارض اقدس (اسرائیل) برای حصول  
هدف‌های جلیل و مهم آغاز گردیده تسریع شود.

این پیام رابه عموم محافل ملیه ابلاغ نمائید شوقی<sup>۱</sup>.

تلگراف شوقی افندی به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ - م، به  
محفل ملی بهائیان آمریکا:

«به محفل روحانیه‌ی ملیه در عالم بهائی اعلان نمائید که بر اثر  
مذاکرات دقیق و طولانی با وزارت دارائی و وزارت امور دینی و اداره‌ی  
شهرداری حیفا با اصل خرید اراضی به مساحت تقریبی بیست و دو  
هزار متر مربع به قیمت تقریبی یکصد و هجده هزار دلار که در دامنه‌ی  
جبل کرمل و بر نقطه‌ی مشرف به مقام حضرت ورقه‌ی علیا و حواشی  
سمت شرقی مقام مقدس اعلی واقع است موافقت حاصل شد.

خرید و تملک اراضی این جبل مقدس از قلب جبل تا خط الرأس موجب حفظ و صیانت حواشی مقام مقدس اعلی که در حال ساختمان است می باشد و اساس بنای نظم اداری بهائی را که در مرکز بین المللی آئین الهی در ارض اقدس در حال تکوین و نمو است وسعت خواهد داد و ممکن است سبب شود که اولیای کشوری از نقشه ای ایجاد شاهراه اصلی که در صورت ساختمان از املاک و موقوفات بین المللی بهائی به طور مورب عبور خواهد نمود صرف نظر نمایند و برای ادامه و توسعه ی طبقات مختلفه باغچه های مقام مقدس اعلی که بالاخره از پائین ناقله ی این جبل مقدس احداث می شود تسهیلاتی فراهم خواهد نمود.

در نظر دارم که قسمتی از اسناد مالکیت اراضی مزبور را به شعبه ی محافل روحانیه ی ملیه ی آمریکا و هندوستان در کشور اسرائیل انتقال دهم و بقیه را جهت انتقال به سایر محافل ملیه پس از تأسیس و ثبت شعبه خود در ارض اقدس نگه دارم.

امضاء مبارک شوقی<sup>۱</sup>

تلگراف شوقی افندی به تاریخ ۳ آوریل ۱۹۵۲ - م، به محفل ملی بهائیان آمریکا:

«به محافل ملیه ی شرق و غرب بشارت دهید که تشریفات نهائی قرار داد خرید هجده قطعه زمین به مساحت تقریبی شش جریب (ایکر) در مجاورت مقام اعلی در مقابل پرداخت یکصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائیل انجام گردید. جریان تاریخی تأسیس موقوفات بین المللی بهائی در کوه کرمل که مدت پنجاه سال از بدو ظهور امرالله به ناچار معوق مانده بود پس از صعود حضرت بهاءالله به خرید عده ی محدودی قطعات اراضی در حول محل جدید مقام اعلی در قلب جبل الرب در دوره ی مرکز میثاق آغاز گردید و این جریان بعد از صعود حضرت عبدالبهاء با خرید اراضی وسیعهای که هجوم بی سابقه ی مهاجرین به اراضی مقدسه ایجاب می کرد به سرعت پیشرفت نمود و

۱ - مجله ی: «اخبار امری» ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ی ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱.

اکنون بامعامله‌ی اخیر مساحات کلی موقوفات در دامنه‌ی کوه کرم‌ل تقریباً «بالغ بر پنجاه جریب» (ایکر) می‌گردد. در این جا لازم می‌دانم از مساعی خستگی‌ناپذیر آقای لارنس هانس که پس از افتتاح باب زیارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسریع انجام مذاکرات را بامقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیم نمایم. امضاء شوقی<sup>۱</sup>

ترجمه رسمی تلگراف شوقی، به تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ - م  
خطاب به کلیدی محافل بهائیان:

«به محافل ملیه در سراسر عالم بهائی بشارت دهید که نصب کلیدی قطعات مذهب گنبد مقام اعلی خاتمه یافته و تزئینات رأس گنبد نیز اتمام پذیرفته است. آخرین قطعات احجار تاج در حول قاعده گنبد نصب گردیده و بدین ترتیب استقرار سنگ‌های قسمت فوقانی بنای مقدس پایان یافته است. قالب‌های داخل گنبد برداشته شده و قالب‌های پنجره‌های قسمت استوانی شکل منصوب گشته است و نیز قالب‌های پنجره‌های قسمت هشت ضلعی و گچ کاری داخل گنبد در شرق اتمام و کابل کشی جهت روشنائی این بنای رفیع انجام یافته است. ارتفاع این بنیان الهی در آفاق و انفس ظاهر و پدیدار گشته و حال در این دو سنه‌ی اخیر که پایان این قرن پر انوار سرمدی الاثار است ملاحظه نمائید که جند الله و را کبین سفینه‌الله و ثابتین بر عهدالله و مروجین شریعت الله و ناشرین نفعات الله و حامیان دین الله و مؤسین نظم بهاء الله روحی لقیام مهم الفداء چه قیامی نموده‌اند و به چه فتح و ظفری در اقطار جهان نائل گشته‌اند قیام و ظفری که قی الحقیقه مسک الختام این قرن جلیل است یاران جمال ابهی.

وفاء المولاهم و خالصاً لوجهه و منطقاً عن دونه و ابرازاً لقدرته  
واشتهاراً لدینه به یاد این بلایا و رزایا که در نخستین عصر دور اول کور مقدس بر مؤسین آئین یزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متابعه که در مدت صد سال بل ازید شامل جامعه‌ی اهل بها

گشته و به شکرانه‌ی حفظ و صیانت الهیه که از بدو ظهور امر الهی الی یومنا هذا در قطعات خمسه‌ی عالم با وجود انقلابات شدید و اختلافات متزاید و محاربات متتابعه بین ملل و امم نصیب بندگان امم اعظم گشته و تمهیداً لجهادهم الکبیر الاکبر فیضی عاشقانه نموده و سمند همت را در میادین خدمت چنان چولی داده که ندای و اطوبی و اطوبی از سکان رفیق ابهی مرتفع و هناک احسنتم یا اهل البهائ و اصحاب الوقاء از ذروه‌ی علیا متابع و متواصل فاتحه‌ی این قرن اعزاتم و میلاد این سر مصادف با بلاء ادهم و ظلمات مدلهم و ختامش مقارن با فتح و ظفر اعظم در سراسر عالم.....<sup>۱</sup>

ابلاغیه‌ی مبارک که توسط ایادی امر الله لروی آیواس طی

مرقومه‌ی مورخه‌ی ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به محفل روحانی ملی بهائیان ایران:

یاران عزیز بهائی:

حضرت ولی امرالله به این عبد دستور فرموده‌اند این بشارت را به آن محفل ابلاغ نمایم مذاکراتی که هیکل مبارک از چندی قبل برای ابتیاع قطعه زمین واقع در رأس کرمل بالای مقام اعلی شروع فرموده بودند قریب به اختتام است.

حضرت ولی امرالله در نظر دارند این اراضی را به نام شعبه‌ی محفل روحانی ملی بهائیان ایران در کشور اسرائیل ثبت نمایند.

بطوری که اطلاع دارید از پای کوه کرمل تا مقام اعلی نه طبقه ساخته شده است که مستقیماً در امتداد خیابان کرمل قرار گرفته است قطعه زمینی که اکنون در شرف ابتیاع است درست در رأس کرمل در امتداد خیابان مزبور واقع شده و تملک آن سبب خواهد شد که در آتیه احدی نتواند مبادرت به ساختمان فوق بنای مقام اعلی به نماید.

حال که این امر در شرف اتمام است میل مبارک آن است که این بشارت هر چه زودتر به آن محفل ابلاغ گردد.

به مجرد این که ابتیاع اراضی خاتمه یافت و اسناد رسمی دریافت گردید حضرت ولی امرالله اسناد را برای ضبط در آرشیو آن



محفل ارسال خواهند فرمود .

با تحیات قلبیه معاون منشی لروی آیواس<sup>۱</sup>

نامه‌ی دکتر حکیم در ارتباط با نقش سرمایه‌های آمریکائی‌ها

در احداث مرکز جهانی بهائیان :

«این ایام در اسرائیل جراید چه به زبان عبری و چه عربی و چه

انگلیسی مقالات مفصل راجع به دیانت بهائی و مقام اعلی درج

می‌نمایند ساختمان مقام اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته به

طوری که همه روزه صدها نفوس از سیاحان و از اهالی اسرائیل برای

زیارت آن مقام مقدس می‌آیند ای کاش ممکن بود از همه‌ی جراید برای

شما ارسال می‌نمودم امروز در روزنامه‌ی یومیه: Jerusalem Post شرح

مفصلی با عکس مقام اعلی درج شده عجالتاً این روزنامه را برای

محفل مقدس روحانی ملی و محلی می‌فرستم که اگر صلاح بدانند

ترجمه نموده انتشار دهند .

ترجمه‌ی مقاله‌ی مزبوره که در شماره‌ی ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳

روزنامه‌ی جرورالم پست درج گردیده ذیلاً بریا استحضار یاران عزیز

الهی نقل می‌شود :

«اکمال ساختمان بقعه‌ی بهائی در سال مقدس برای پیروان آئین

بهائی که عددشان در سراسر عالم به سه میلیون بالغ و در ۱۶۵ اقلیم

مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه

یافت. سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است که بین

سال‌های ۱۸۵۲ - ۱۸۵۳ در ایران اتفاق افتاده و در نظر بهائیان بدایت

ظهور دیانت بهائی محسوب است. اعظم واهم. این وقوعات

مسجونیت میرزا حسینعلی معروف به بهاء الله از اشراف ایران در سیاه

چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته .

حضرت بهاء الله خود از جمله پیروان جوان دیگری است

موسوم به میرزا علی محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز

متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که از طرف خداوند

مبعوث گشته تا اهل عالم را به ظهوری اعظم از خود بشارت دهد و خود را باب خواند. طولی نکشید که جمع فقیری به امرش اقبال کردند و آتش بغض و عداوت در قلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنان که باب جان خود را در سبیل استقامت بر امر و ثبات در عقیده و امتناع از ترک ادعای خود به مخاطره انداخت و در سال ۱۸۵۰ در ۳۱ سالگی در تبریز به وسیله‌ی یک فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر و کبیر به تحریک و تشویق اولیای امور مقتول شدند.

حضرت بهاء‌الله از جمله نفوسی است که در سال ۱۸۵۲ در واقعه‌ی سوء قصد به شاه هنگامی که بسیاری از بابی‌ها دستگیر شدند اسیر گردید. در سجن احساس نمود که مهبط وحی و الهام الهی است و ظهوری که باب بدان اخبار فرموده امر اوست و باید عصر صلح و راستی را که مقصد اعلان عموم شرایع سالفه‌ی الهیه بوده افتتاح نماید و کور جدیدی را در تاریخ روحانی عالم انسانی تأسیس کند.

حضرت بهاء‌الله غالب ایام حیات را در سجن گذرانید اول به بغداد و سپس به استانبول و ادرنه و آخر الامر به عکا نفی و سرگون شد و در عکا به سال ۱۸۹۲ در گذشت. حضرت بهاء‌الله اساس عقیده و اصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجاوز از صد مجلد اظهار فرموده است و تویعاتی خطاب به سلاطین و امرا و پاپ و علمای اسلام و مسیحیت و سایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عالم اشاره فرمود که حضرت عبدالبهاء فرزند و وصی جلیش برای استقرار رسم حضرت باب در صنع جبل و کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلای نبی متناسب بود اقدام نماید.

حضرت بهاء‌الله و در نتیجه اهل بهاء کتب مقدسه‌ی عهد عتیق و جدید و قرآن را کتب آسمانی می‌دانند و معتقدند که حضرت بهاء‌الله برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل و مشکلات حالیه را رفع کند و آلام و امراض حائله عصر جدید را درمان بخشد.

رسم حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید و قریب

شصت سال آن را مخفیانه از محلی به محل دیگر انتقال می دادند تا آن که سرانجام در سال ۱۸۹۹ همان طور که حضرت بهاء الله اراده فرموده بودند به دست حضرت عبدالبهاء در کوه کرمل استقرار یافت و آن حضرت آرامگاه ساده‌ای در آن مکان بنا فرمودند که از همان وقت زیارتگاه بهائیان در سراسر عالم گردید. فوق این آرامگاه بقعه‌ی مجلی قرار دارد که قبه‌ی آن با قطعات مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه و شکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دلکش‌ترین مناظر شهر است و هندسه‌ی این بنا به دست مهندس کانادایی مستر ماکسول ترسیم گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است. با آن که خاتمه‌ی سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه‌ی مبارک است با این حال جشنی برای آن بر پا نمی‌گردد. برای بهائیان قسمتی که در این بنا حائز اهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضرت عبدالبهاء انجام یافته و قسمت خارجی با تمام زیبایی و کمال منفرع بر ساختمان اصلی است.

اکنون در نظر است که حدائق اطراف توسعه داده شود و حضرت شوقی ربائی و رئیس فعلی امر بهائی برای این منظور سی و دو نام از اراضی واقع در جبل کرمل را که بین: Rehov Panovama Moutain Road است و به مالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده‌اند. بهائیان از صندوق تبرعات خود که جزء اعظم آن در ایالات متحده‌ی آمریکا تقدیم شده است به خرید اراضی و ساختمان ابنیه و احداث حدائق و تمشیت امور روحانی خود مبادرت می‌نمایند و بر خلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی‌دارند و فقط اعانات پیروان خود را می‌پذیرند.

باغ‌های بهائی بروجه عموم مفتوح است و به قول آقای لروی ایواس منشی کل هیئت بین‌المللی بهائی که ناظر و سرپرست ساختمان بناست حدائق اطراف برای ظهور جلوه‌ی مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح و صفای این مکان مقدس به این

نزهتگاه وارد شوند مورد تهنیت و خوش آمدند.»<sup>۱</sup>

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده‌ی آمریکا، طی گزارشی در جریان پخش یک برنامه‌ی رادیویی، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل در روز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده است.

(توجه به ترکیب برنامه‌ی مذکور به خوبی نشان می‌دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی بهائیت در اسرائیل نبوده، بلکه می‌خواسته است، این معرفی را با نوعی تبلیغ، بهائیت را ترویج کند.)

توجه فرمائید:

«در قسمت انگلیسی برنامه رادیویی کشور اسرائیل که به نام «کل زایون» موسوم است به موج کوتاه مصاحبه‌ای در حدائق مقام مقدس حضرت اعلی‌الاجراء گردید.

هنگام شروع گوینده‌ی رادیو توضیح داد که اکنون کشور اسرائیل نه تنها مرکز دیانت کلیمی و مسیحی و اسلام است بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش در این سرزمین است. سپس از حضرت روحیه خانم تقاضا نمود که در این خصوص بیانی بفرمایند معزی الیها سرگونی‌های پیاپی حضرت بهاءالله را به نقاط مختلفه تا هنگام ورودشان به سجن اعظم عکا در نهایت اختصار بیان فرموده توضیح دادند که استقرار صلح اعظم دنیائی هدف اصلی و اساسی دیانت بهائی است و اصول و مبادی بهائی را که ممهّد سبیل جهت استقرار صلح عمومی است تشریح فرمودند و متذکر گردیدند که بهائیان مساعی خویش را از راه نظم اداری شامل هیئت‌های محلی و ملی در این سبیل به کار می‌برند و حضرت شوقی ربانی رئیس و ولی این جامعه‌ی بین‌المللی هستند و آرزوی هر فرد بهائی این است که برای زیارت مولای خویش به کشور اسرائیل سفر کند.

بقیه‌ی برنامه‌ی رادیو از حدائق حول مقام مقدس اعلی‌الاجزاء گردید. گوینده‌ی رادیو سؤالاتی از جناب لروی ایواس راجع به این

حدائق و مقام مقدس اعلی نمود و در پایان حضرت روحیه خانم از شرح حیات حضرت باب و شهادت ایشان و اختفا و انتقال ریس مطهر از نقطه‌ای به نقطه‌ای و استقرار نهائی آن در این مقام شمه‌ای بیان فرمودند.

این برنامه‌ی رادیونی شاهد و دلیل قوی دیگری است که جلوه و جلال امر اعظم الهی در انظار عالمیان یوما فیوما مزید اعلی ماسبق مشهود می‌گردد.

محل روحانی بهائیان ایالات متحده امریکا<sup>۱</sup>

پس از رواج این گونه تبلیغات از رادیو اسرائیل، دفتر نمایندگی توریسم اسرائیل در نیویورک، که یکی از سازمان‌های مهم صهیونیستی نیز به شمار می‌آید، شرحی مفصل و تبلیغی در خصوص بهائیت و مرکز مهم آنها در اسرائیل به زبان انگلیسی منتشر نمود که ذیلاً جهت استحضار پژوهندگان یادآور آن می‌شویم تا دقیقاً از کوشش‌های دولت اسرائیل جهت تبلیغ بهائیت، نه شناساندن آن پی برده شود.

«اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه ضلعی بدیع مجللی که با سنگ گران قیمت و مرمر و شیشه‌های الوان و کاشی‌های طلائی ساخته شده است توجه عده‌ی زیادی از مسافریین و سیاحان را از اطراف و اکناف عالم به خود جلب کرده است. این بنا که مخارج ساختمان آن در حدود یک میلیون دلار است مدفن باب مبشر دیانت بهائی است که در متجاوز از صد سال قبل به شهادت رسیده است.

ارتفاع این بنا ۱۳۵ فوت است و در حدائق زیبای بهائی در جبل کرمل در اراضی مقدسه واقع گردیده است و می‌توان آن را بدون شک یکی از ابنیه‌ی مجلل و ممتاز شهر حیفا در دامنه‌ی کرمل دانست. تاریخ دیانت بهائی ارتباط بسیار نزدیکی با شهر حیفا و اراضی مقدسه دارد. دیانت بهائی که مروج صلح و اخوت بین افراد جامعه بشری است در سال ۱۸۴۴ به ظهور باب در ایران آغاز گردیده و باب

۱ - مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۱ - ۲، اردیبهشت - خرداد



خود را مبشر نفسی اعز و اشرف از خود معرفی نمود . پس از آنکه باب با جمع کثیری از پیروانش شهید گردید جانشین او بهاءالله ابتدا در ایران مسجون و سپس به قلعه‌ی مخروبه عکا که محل وقوع جنگ‌های صلیبی است تبعید گردید. دیوارهای ضخیم این قلعه از آن طرف خلیج نیم دایره‌ی حیفا مشهود و نمایان است. متدرجاً حکام فلسطین آزادی بیشتری به بهاءالله دادند و در نتیجه تعالیم این دیانت تقریباً بلا مانع انتشار یافت.

بهاءالله در سال ۱۸۹۲ صعود فرمود و مرقد زیبای ایشان در وسط باغ‌های عکا واقع است این مدفن با عده‌ی زیادی قالی‌های بسیار نفیس ایرانی مفروش شده است و می‌توان گفت یکی از بزرگترین کلکسیون‌های فرش دنیا را تشکیل می‌دهد .

عبدالبهاء فرزند ارشد بهاءالله امر پدرش را به درجه‌ای ترویج نمود که میلیون‌ها نفوس در سراسر عالم به ظل دیانت بهائی در آمدند عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او در حدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است. شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت فعلی بهائی و قرینه‌ی کانادائی ایشان در منزل زیبایی مجاور حدائق فوق سکونت دارند .

در این حدائق سروهای بلند و گل‌های بکونیا صلح و وحدت را که اساس دیانت بهائی است مجسم می‌سازد...

بهائیان با فداکاری و جانفشانی بسیار جسد باب را سالیان متمادی در محل‌های مختلفه محافظت نمودند و پس از حمل به اراضی مقدسه با عزت و احترام در دامنه‌ی جبل کرمل دفن نمودند و الا جسد باب در قبرگمنامی در قبرستان محبوسین مدفون و اکنون اثری از آن باقی نمی‌بود .

حال بنای مجللی در روی مرقد مزبور ساخته شده است و جمعبه‌ی نقره‌ای کوچکی محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب در قلعه‌ی ماکو در قبه‌ی این مقام قرار داده شده است .

بقعه‌ی باب در سال مقدس بهائی با نهایت دقت اتمام یافت و چون بهائیان این مقام را مقدس می‌شمرند نهایت مراقبت به عمل

می آمد که در جریان بنائی از گرد و غبار و خاک جلوگیری شود و همین که غباری بر مقام مزبور می نشست فوراً اقدام به تنظیف آن می نمودند. بقعه‌ی باب دارای نه ضلعی است زیرا عدد ۹ اهمیت مخصوصی برای بهائیان دارد و نیز دارای ۱۸ پنجره‌ی الوان است که هر یک از آن‌ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است. این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایتالیا واقع است بنا شده است و اسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیک یونانی و شرقی است. گنبد این مقام که با دوازده هزار آجر طلائی ساخته شده است در اشعه‌ی آفتاب تلالو مخصوصی دارد و هنگام شب در نور نورافکن‌های قوی جلوه و زیبایی بخصوصی دارد و از مسافتات بعیده نظر سیاحان را به خود جلب می نماید.

این خود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام و

اراضی مقدسه<sup>۱</sup>

نامه حاوی مؤده بزرگ!!

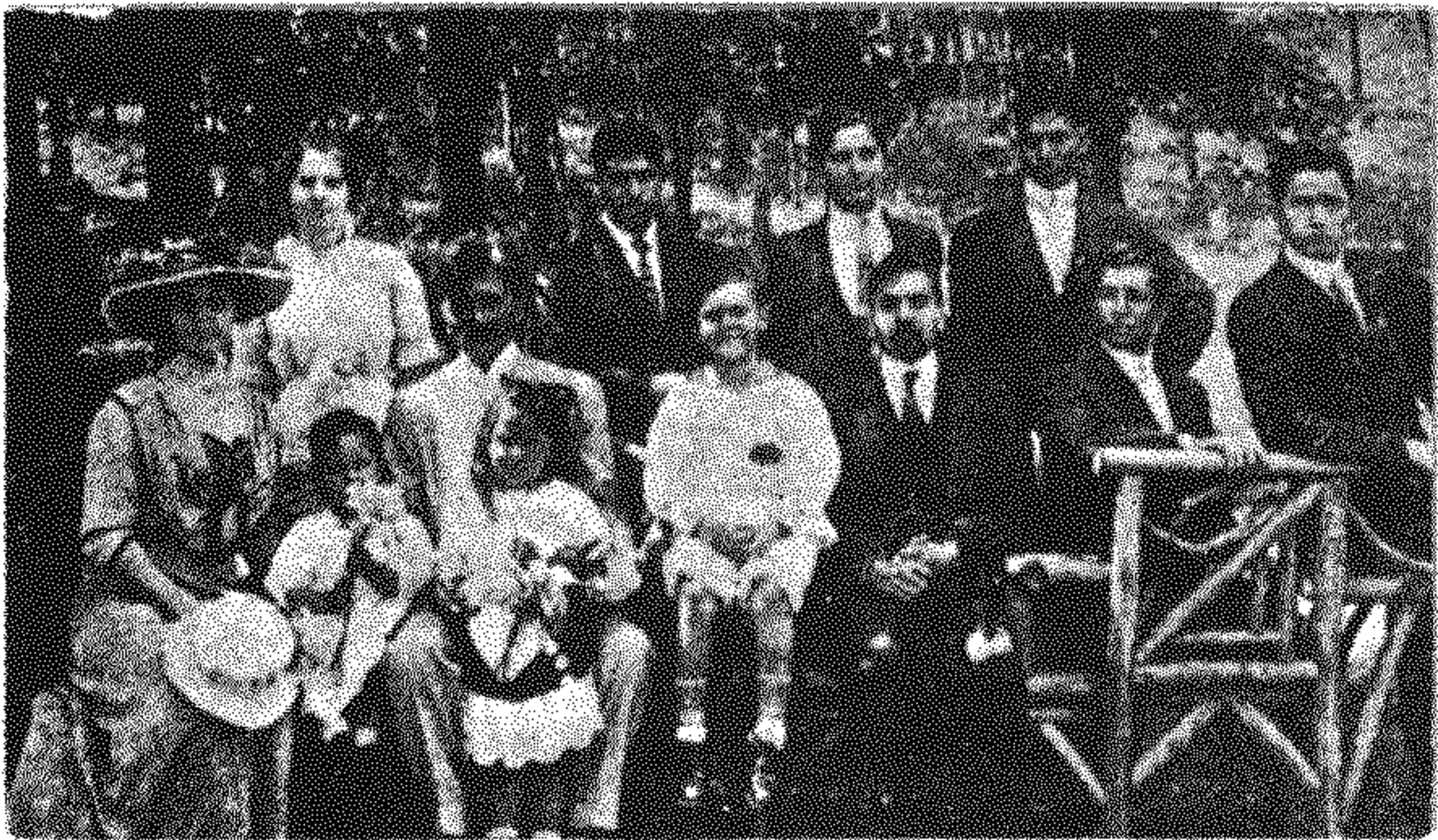
«محفل روحانی ملی بهائیان ایران در خاک اسرائیل به رسمیت شناخته شده و شعبه‌ی آن نیز تأسیس و تسجیل گشته و شخصیت حقوقی یافته است و قسمی که الان می توان به نام محفل ایران رسماً و قانوناً ضیاع و عقار و املاک و مسققات ابتیاع نمود و هیکل مبارک وعده فرموده اند که قریباً اراضی مجفذه‌ی آثار بین المللی ارض اقدس به نام شعبه‌ی محفل ملی ایران منتقل خواهد گردید. هیکل مبارک به زائرین فرموده اند که این موضوع از این جهت بسیار مهم است که برای اولین بار در تاریخ امر محفلی که در کشور خودش به رسمیت شناخته نشده شعبه‌ی آن در خارج رسمی و قانونی شده است.»<sup>۲</sup>

۱ - مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیر ماه ۱۳۳۳.

۲ - مجله‌ی: «اخبار امری»، بهمن، اسفند، فروردین ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳، شماره‌های ۱۰ - ۱۱ - ۱۲.

## بخش دوم

# پایه‌ریزی تشکیلات و سازمان‌های نوماسونی



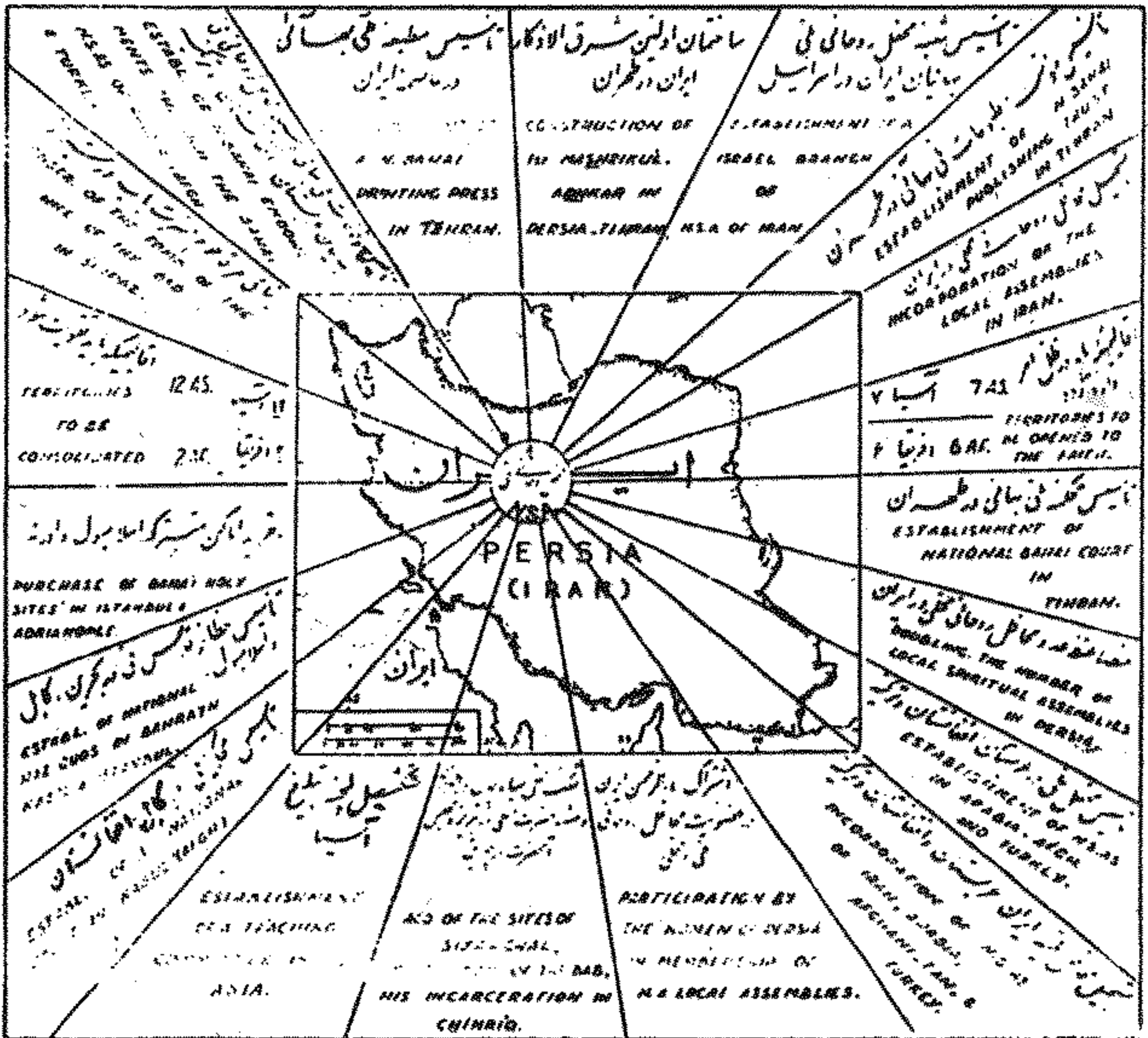
نپیل الدوله و خانوادہ اش در واشنگتن۔ در تصویر فلورنس ہمسرنپیل الدوله  
لیدر زنان بهائی آمریکائی را درمنتها علیہ تصویر در سمت چپ می بینید.



# وقت قیام و خروج و هجوم دشمنان و خردش و کفاح و تخریب و فتح اقطار و غلبه بر جهان و

جایان است "انزلی نامه"

و نیت ایگانگی و حالی بی ایران در امرای نیت و حال



THE 13 OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO NSA OF PERSIA (IRAN)



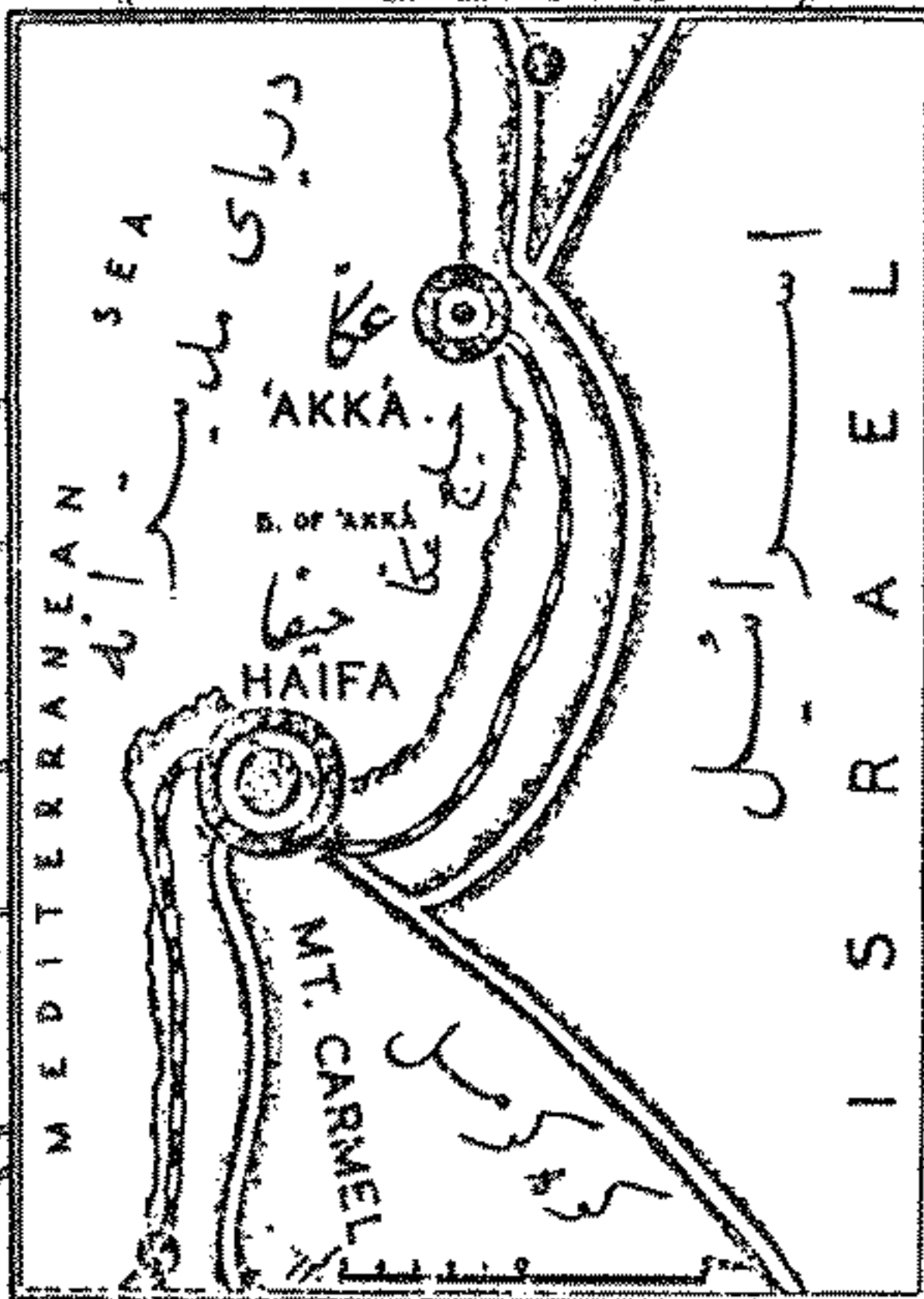
”توجهوا یا قوم“

بوجود بیست و دو قلب نوره‌آلی البقیعة المباركة الحمراء التي فیجاتادی ستدره السنه (حضرت بکامنه)

اهداف نقشه دساله در مرکز جهانی امریجائی در اسرائیل

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" AT THE WORLD CENTER OF THE BAHAI FAITH IN ISRAEL.

- 1. PRELIMINARY STEPS FOR THE CONSTRUCTION OF THE SEPULCHRE OF BAHÁ'U'LLAH
- 2. PURCHASE OF LAND FOR THE TEMPLE ON MOUNT CARMEL



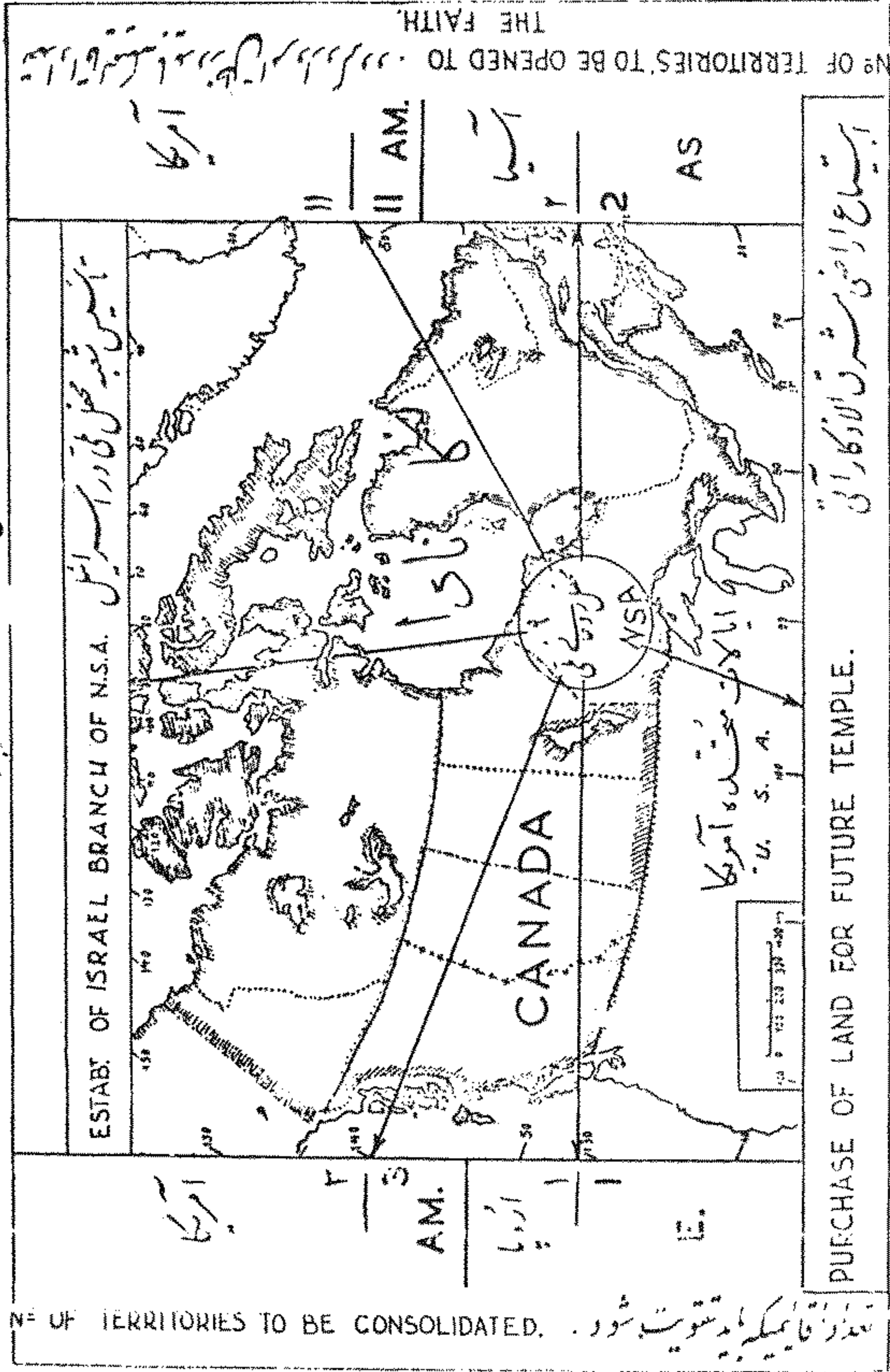
- 3. DEVELOPMENT OF THE FUNCTIONS OF THE INSTITUTION OF THE HANDS OF THE CAUSE
- 4. ESTABLISHMENT OF AN INTERNATIONAL BAHAI COURT
- 5. CODIFICATION OF THE KITAB-I-AQDAS
- 6. EXTENSION OF INTERNATIONAL BAHAI ENDOWMENTS
- 7. CONSTRUCTION OF THE INTERNATIONAL BAHAI ARCHIVES
- 8. ESTABLISHMENT OF ISRAEL BRANCHES OF SEVEN NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLIES
- 9. REINFORCEMENT OF TIES BINDING THE WORLD BAHAI COMMUNITY TO THE UNITED NATIONS
- 10. CONVOCAION OF A WORLD BAHAI CONGRESS IN THE VICINITY OF THE GARDEN OF RIQVAN, CITY OF BAGDAD, ETC.

Handwritten Persian text in various boxes around the map:

- Top left: "هدف از این نقشه دساله در مرکز جهانی امریجائی در اسرائیل..."
- Top right: "اهداف و مقاصد این طرح..."
- Left side: "توسعه و گسترش مراکز امریجائی..."
- Right side: "توسعه و گسترش مراکز امریجائی..."
- Bottom left: "اهداف و مقاصد این طرح..."
- Bottom right: "اهداف و مقاصد این طرح..."

THE FUTURE OF THE DOMINION OF CANADA, IS VERY GREAT, & THE EVENTS CONNECTED WITH IT INFINITELY GLORIOUS.

ABDUL-QANNA  
 و طائف محل روحانی می گماند در احوالی بهیشت رسال



OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF CANADA.

## نقشه دهساله چیست؟

نقشه‌ای که «میسین ریمی امریکایی» مأمور اجرای اهداف آن از طرف سومین رهبر بهائیان به نظر نمی‌رسد که طرح آن تنها از جانب «شوقی افندی» پیاده شده باشد زیرا مفاد خود نقشه و مرگ مشکوک شوقی افندی به مجرد به پایان رسانیدن نقشه درست در همان روز به ویژه اجرای آن توسط هیئتی که معرفی خواهند شد همه و همه سؤالات متعددی و در رأس آن این سؤال به ویژه عنوان می‌شود که چگونه حرکتی که از محله‌ی شمشیرگران شیراز در پوشش مذهب به نام مذهب و در قالب یک حرکت مذهبی به رهبری یک «سید» آغاز شد به روسیه رفت و سر از اسرائیل به در آورد مورد حمایت انگلستان قرار گرفت و سپس به دست «چارلز میسن ریمی آمریکائی» می‌افتد؟ با بررسی نقشه دهساله و شناخت مجریان آن و اهدافشان خوانندگان را به قضاوت و ارزیابی دعوت می‌کنم تا خود با مروری بر سیر این جریان یعنی از نقطه آغاز و سرانجام آن، با ژرف بیشتری به قضایا بنگرند.

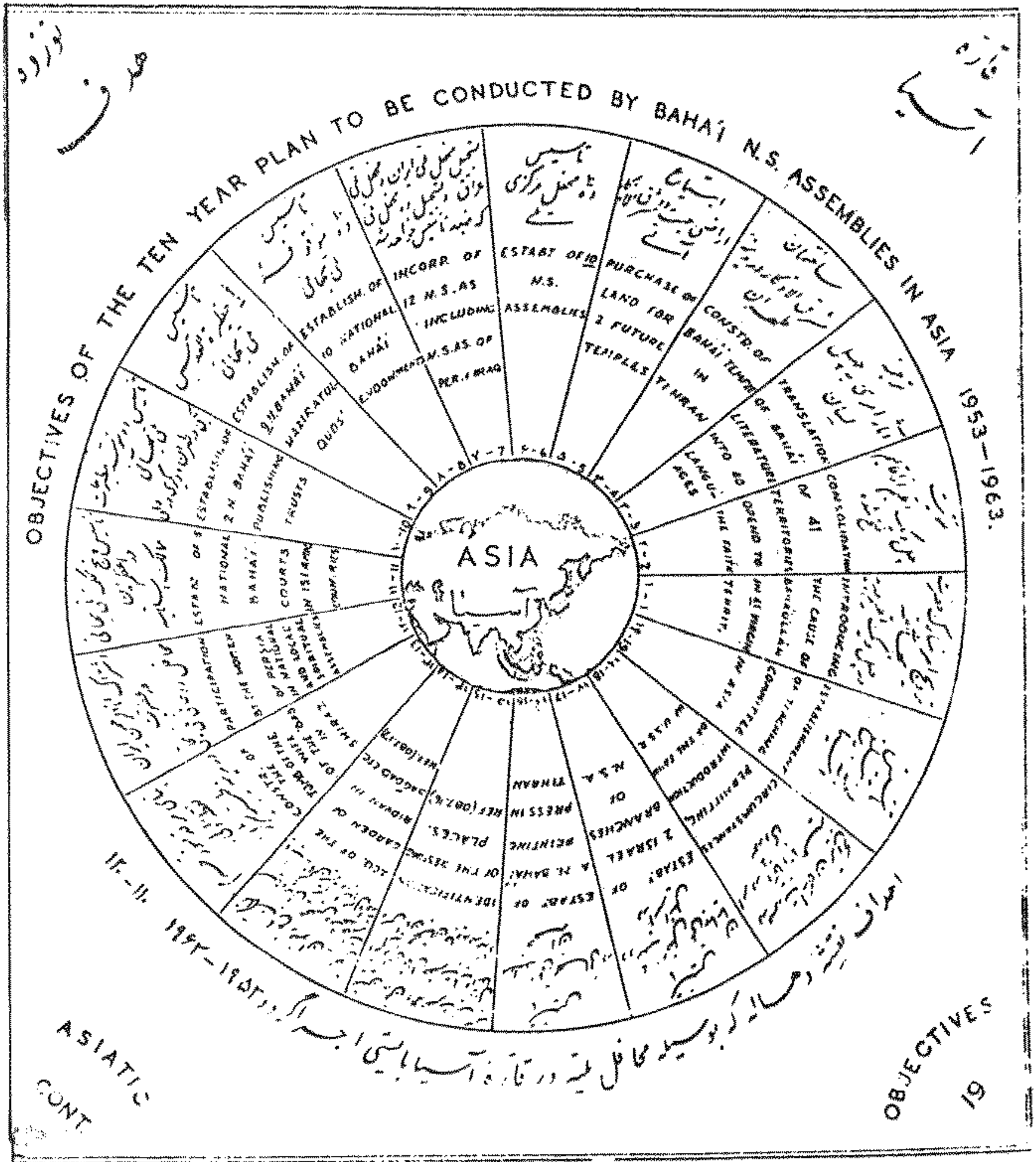
## طرح نقشه دهساله

شوقی افندی چند سال قبل از مرگش همواره در باره‌ی نقشه دهساله و اهدافی که بهائیت بایست آنها را به مرحله اجرا بگذارد صحبت می‌کرد، اگر چه پیروانش از این اهداف اطلاعی نداشتند ولی «خبر از نقشه دهساله» ای داشتند تا بالاخره در روز سی ام ماه ژوئن ۱۹۵۲ پیامی خطاب به همه بهائیان منتشر شد که در آن صریحاً از نقشه‌ی دهساله سخن رفت و چون متن آن ملال‌انگیز است از انعکاس آن صرف نظر می‌شود.

شوقی افندی در اکتبر سال ۱۹۵۲ تنظیم نقشه دهساله را آغاز کرد و در اکتبر سال ۱۹۵۷ آن را به فرجام رسانید، اما هنوز مرحله نهائی آن را شروع نکرده بود که ضرورتاً به انگلستان رفت. شوقی افندی وقتی احساس کرد که روزهای پایانی عمر را می‌گذراند از همسرش «روحیه خانم ماکسول» خواست که برای تکمیل نقشه‌ی دهساله او را یاری دهد. روحیه در صدد بر آمد شوقی افندی را به علت ضعف مزاج و بیماری از این کار باز دارد، اما شوقی افندی مصرانه در پی اتمام آن بر آمد. شوقی آن روز که آخرین اصلاحات لازم را در نقشه دهساله انجام داد یعنی صبح روز دوشنبه چهارم نوامبر در همان روز او را در اطاقش مرده یافتند!

شوقی افندی در سال ۱۳۲۷ - خ (۱۹۵۷ - م) هنگامی که در فلسطین بود، به همراهی - روحیه خانم ماکسول، عیال کانادائی اش - آن کشور را به قصد لندن ترک گفت و در بیستم اکتبر همان سال وارد لندن شد اما یک هفته بعد از اقامتش در لندن در گذشت و از آنجا که مرگ وی بسیار مشکوک بود یک نشریه‌ی ۱۱ صفحه‌ای علت مرگ او را مسمومیت شدید ناشی از تحریکات همسر وی و عده‌ای از یارانش ذکر کرده است که در زیر می‌خوانیم:

«آزادان با وفا... منقطعاً عن الجمات قیام نمایند و استقامت کنند این انقطاع و استقامت چنان نمودن در  
 عبودیت عالم امکان نماید و تأثیر در آفاق و انفس نماید که خود حیران گردانند»  
 (مکتوبات)





«... چون تسلیم به تغییر نقشه دهساله و بر هم زدن هیئت [بین المللی که در رأس آن چالز میسن ری می بود که با جناح انگلیسی بهائیان به رهبری عیال شوقی خانم ماکسول تضاد داشت] و تمویض رئیسه عالیہ آن که هو بعده بود نشدند، لذا با مشارکت «جتان فرابی» و «حسن بالیوزی» افغان [منظور شوقی است] ارا مسموم و روز یکشنبه ۱۲۷ اکتبر مسموم اثر خود را نموده بندهای انگلستان مبارک متالم می‌گردد روحیه خانم سؤال می‌کند آیا هیکل مبارک درد دیگری هم احساس می‌فرمایند؟... فرمودند: «خیر، فقط انگشتها درد می‌کند و منقبض (کذا) شده است... و بعداً اضافه فرمودند من خیلی خسته‌ام... آن شب هیکل مبارک تب داشتند و روز بعد این تب به ۳۹ درجه می‌رسد و با بودن محفل ملی و تشکیلاتی بهائی در لندن و طیبهای حاذق و بیمارستانهای مجهز و دو نفر ایادی و معاونین ایادی، روحیه خانم موفق به یافتن یک نفر ناشناس می‌گردد و نسخه دوائی بدون بیمار و معاینه اخذ و سر شب که طیب مزبور از کار مریض خانه فارغ می‌شود به عیادت هیکل مبارک می‌آید، پس از معاینه اظهار می‌کند که هم شوقی و هم روحیه خان مبتلا به انفلونزای آسیایی شده‌اند، با وجود این شورای پزشکی تشکیل نمی‌دهند و مرکز جهانی امر را مطلع نمی‌سازند. روز سه شنبه حال روحیه خانم به طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه می‌دهد برای امر مهمی به خارج بروند، ولی این امر مهم معلوم نشده است برای چه کاری بوده است.»<sup>۱</sup>

«هیکل مبارک میل داشتند که زودتر لندن را ترک گفته طبق نقشه

اولیه به حیفاً مراجعت نمایند. ولکن دکتر جداً مانع می‌شود و باز

روحیه خانم که عضو رابط بین حضرت ولی امرالله و هیئت بین

المللی بودند مراتب را به مرکز جهانی بهائی یعنی هیئت بین المللی و

ولی امر ثانی اطلاع نمی‌دهند! و «جان فرابی» هم که ایادی امر و منشی

۱ - سرهنگ باز نشسته راسخ، رساله ۱۱ صفحه‌ای که در روز اول اردیبهشت ۱۳۴۷، برابر با بیستم آپریل ۱۹۶۸،

در ۱۱ صفحه به قطع نیم برگی پلی کپی شده. در صفحه‌ی آخر نام نویسنده، امضاء - سرهنگ باز نشسته راسخ -

و با کلمات با تحیات ابداع البهی در تهران و دیگر نقاطی که بهائیان بسر می‌برند منتشر شد.



محفل ملی بهائیان لندن بود با «حسین بالیوزی افغانن»

که او هم ایادی امر و عضو محفل ملی بهائیان لندن بود  
تشکیلات بهائی را مطلع نمی‌سازد و اعلام کسالت و تشکیل شورای  
پزشکی خود داری می‌نمایند به ناچار صبح شنبه دوم نوامبر هیکل  
مبارک عرصه را به خود تنگ دیده از روحیه خانم خواستند نقشه‌ی  
دهساله را ارائه دهند تا تکمیل نمایند و جهان فانی را وداع کنند. «  
روحیه خان در صدد مخالفت و انصراف خاطر مبارک بر آمده  
که حضرت ولی امرالله فرمودند: خیر من باید آن را تمام کنم زیرا فکر  
من را ناراحت کرده و جز مقابله چیز دیگری باقی نمانده است. یکی  
دو اسم دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آن را  
تمام کنم. باز در ضمن تشکیل نقشه فرمودند: این کار مرا از بین می‌برد  
چگونه ممکن است به آن ادامه دهم؟... آن روز حضرت ولی محبوب  
پس از فراغت از کار نقشه، خسته به نظر می‌رسیدند و در موقع ناهار به  
یک لقمه قناعت فرمودند و هنگام شب از تناول غذا امتناع نمودند. در  
آن شب طرز صحبت مبارک حاکی از افسردگی زیاد بود. هیکل مبارک  
بسیار بسیار غمگین و افسرده بودند و مدت مدیدی بیانات می‌فرمودند  
و این بار چنان با حرارت و تأثر و شدت به تفصیل بیان فرمودند که  
خاطر مشارکین در این اعمال شنیعه را پریشان و مضطرب و مشوش  
نمودند...»<sup>۱</sup>

نقشه دهساله شامل ۲۸ هدف است که این اهداف طبق خواست شوقی افندی باید  
توسط «چارلز میسن ریمی» با چهارمین پیشوای بهائیان پیاده می‌گردید و اینک آن اهداف:  
هدف اول: اتخاذ تمهیدات اولیه جهت تشبیه مقام اعزاطهر اقدس افخم جمال قدم و  
اسم اعظم در قلب حرم اقدس در ارض میعاد در مرج عکاء شمال مدینه منوره بیضاء.  
هدف دوم: مضاعفه عدد اقالیم که در ظل امر الهی وارد گشته که مستلزم ارتفاع علم دین  
الله در اقالیم مهمه‌ی باقیه‌ی عالم است و شامل جمیع اقالیم مذکوره در الواح مرکز میثاق است...  
مجموع این اقالیم به یکصد و سی و یک بالغ و شامل چهل و یک اقلیم در قاره آسیا، و سی و

سه اقلیم در قاره‌ی اروپا و بیست و هفت اقلیم در قاره‌ی امریکا و از این اقالیم فتح<sup>۱</sup> بیست و نه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده محول گشته که یازده اقلیم از آن در قاره آفریقا و هشت اقلیم در قاره‌ی آسیا و شش اقلیم در قاره‌ی آسیا و شش اقلیم در قاره‌ی اروپا و باقی در قاره امریکا واقع و «فتح»<sup>۲</sup> شانزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان هند و برمه و پاکستان محول که یازده اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره آفریقا و... و فتح هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان استرالیا و نیوزلند محول که تماماً در قاره آسیا واقع و فتح شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس ایتالیا محول که تماماً در قاره اروپا واقع و فتح سه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که دو اقلیم از آن در قاره آسیا و یک اقلیم در قاره آفریقا واقع.

هدف سوم: ازدیاد عدد لغاتی که آثار امریه به آن ترجمه و طبع شده و یا در دست ترجمه است، به بیش از دو برابر، و از این لغات جدید چهل لغت در قاره آسیا و سی و یک لغت [منظور نسخه و ترجمه است] در قاره‌ی آفریقا و ده لغت در هر یک از دو قاره اروپا و از این لغات که اکثرش کتاب مقدس انجیل به آن ترجمه گردیده و سی و یک لغت سهم محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده و چهل لغت سهم محفل مرکزی بهائیان هند و برمه و پاکستان.

هدف چهارم: استحکام اساس امرالله در یکصد و هیجده اقلیم از اقالیم عالم که در ظل امرالله وارد گشته و شامل بیست و نه اقلیم در قاره امریکا و چهل و یک اقلیم در قاره‌ی آسیا و بیست و دو اقلیم در قاره اروپا و بیست و چهار اقلیم در قاره‌ی آسیا و سه اقلیم در قاره‌ی امریکا و باقی در قاره‌ی آفریقا واقع و چهارده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان ایران محول که دوازده اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره آفریقا واقع... و سیزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات مرکزی امریکا محول که جمعیتش در آن قاره واقع و یازده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان بریتانیا که نه اقلیم از آن در قاره‌ی آفریقا و یک اقلیم در قاره‌ی اروپا و یک اقلیم در قاره آسیا واقع و ده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات جنوبی امریکا محول که تماماً در آن قاره واقع و هشت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان محول که تماماً در قاره آفریقا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی آلمان و نمسه محول که ایضاً تماماً در قاره اروپا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که جمعیتش در قاره آسیا واقع و... و یک اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس و ایتالیا محول و آن در قاره اروپا واقع....

هدف پنجم: مضاعفه عدد «مشارق الاذکار» در جامعه‌ی بهائی که مستلزم اقدام به تشبیه

۱ - منظور از فتح هر اقلیم است که یک خانواده‌ی بهائی به آن منطقه مهاجرت کرده باشد.

۲ - ایضاً

دو معبد یکی در قاره آسیا در مهد امر الله در ارض طاکه بهام العالم وافق نور موصوف و منعوث و دیگری در قلب قاره اروپا در مدینه فرانکفورت که در قلب مملکت آلمان است و از آن کشور پر استعداد انوار امر الهی به فرموده مرکز عهد الله ساطع گردد و اقالیم مجاوره را روشن و منور گرداند .

هدف ششم: تعیین محل و ابتیاع اراضی جهت تأسیس بنیان افخم مشرق الاذکار جبل کرسل در جوار مرکز روحانی و اداری جهانی بهائیان در ارض قدس .

هدف هفتم: تعیین محل و ابتیاع اراضی لاجل بنای یازده معبد که سه عدد آن بعد تأیید من الله در قاره امریکا یکی در شمال آن قاره در اقلیم [کانادا] در مدینه تورونتو و ثانی در عاصمه‌ی جمهوریت پناسا و ثالث در جنوب آن قاره در مدینه‌ی سانتیاگوی عاصمه جمهوریت شیلی تأسیس خواهد گشت و سه عدد دیگر در قاره آفریقا یکی در قلب آن قاره در مدینه کمپالا عاصمه اقلیم بوگندا و ثانی در شمال آن قاره در مدینه‌ی قاهره‌ی عاصمه‌ی قطر مصر مرکز عالم عربی و اسلامی و ثالث مدینه‌ی جوینز برگ که از مدن مهمه‌ی آفریقای جنوبی محسوب بنا خواهد شد. و پنج عدد دیگر که در آینده در قاره آسیا و قاره اروپا و قاره استرالیا تأسیس خواهد گشت، که یکی از آن در مدینه الله در جوار بیت اعظم ثالث الحرمین عالم بهائی و دیگری در مدینه‌ی دهلی عاصمه‌ی خطه‌ی وسیعه هندوستان، و ثالث در شمال قاره‌ی اروپا مدینه استکهلم عاصمه‌ی اسوج و رابع در جنوب آن قاره در عاصمه ایتالیا در مدینه‌ی رومیه که مقر حبر اعظم و محور مرجع اعلا‌ی اقدم و اهم مذاهب منشعبه از امت مسیحیه است و خامس در مدینه‌ی سیدنی که اولین مرکز امر الله است و از مدن مهمه‌ی قاره فسیحه‌ی تابعه‌ی استرالیا محسوب .

هدف هشتم: بنای اولین مؤسسه از توابع و ملحقات ام المعابد غرب در ایالات متحده که در تاریخ امر بی سابقه و باعث استحکام روابط بین جامعه پیروان امر الهی و ساکنین آن دیار خواهد گشت .

هدف نهم: تعیین وظایف و امتناع دائره اقدامات و خدماتی ایادی امر الله در سراسر عالم بهائی .

هدف دهم: تأسیس محکمه بهائی در ارض اقدس که مقدمه‌ی انتخاب و تشکیل اعظم هیئت تشریحیه جامعه پیروان امر الهی و استقرار بیت عدل اعظم در ارض اقدس خواهد بود .

هدف یازدهم: تنظیم و تدوین احکام منصوبه کتاب مقدس اقدس ام الکتاب آیین بهائی ناموس اکبر «میزان المهدی بین الوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات» .

هدف دوازدهم: تأسیس شش محکمه‌ی ملی بهائی در اعظم مدن ممالک اسلامیة در

مدینه الله عراق عرب و ارض طا عاصمه‌ی کشور مقدس ایران و مدینه‌ی قاهره عاصمه قطر مصر مرکز عالم عربی و اسلامی و دهلی عاصمه‌ی هندوستان و کراچی عاصمه‌ی پاکستان و کابل و عاصمه‌ی افغانستان.

هدف سیزدهم: اتساع مائره‌ی موقوفات بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل و مرج عکا.

هدف چهاردهم: بنای محفظه‌ی آثار بین المللی در جوار پر انوار مقام اعلی و در قرب مرقه بقیه البهاء خاتم اهل بهاء و رمیسن اطهر بن غضن شهید بهاء و رقه‌ی مبارک علیا.

هدف پانزدهم: بنای مرقد منور حرم نقطه‌ی اولی در مدینه‌ی طیبه‌ی شیراز.

هدف شانزدهم: تعیین مدفن والد ماجد جمال قدم و اسم اعظم و مخدره‌ی کبری ام نقطه اولی و ابن خال آن حضرت و انتقال رمس آنان به گلستان جاوید بهائیان در جوار بیت اعظم در مدینه الله.

هدف هفدهم: تملک باغ رضوان در مدینه‌الله و ابتیاع محل و مقر بحن اکبر جمال رحمن در مدینه‌ی تهران و مشهد نقطه‌ی بیان در مدینه‌ی تبریز و محبس آن حضرت در جبل شدید در . هدف هجدهم: تزئید عده‌ی محافل مرکزی روحانی به بیش از چهار برابر که مستلزم بیست و یک محفل در قاره‌ی آمریکا.

هدف نوزدهم: تزئید تعداد خطائر قدس ملی به هفت برابر مقرر، بدین قرار، آمریکا ۲۱، اروپا ۱۵، آسیا ۹، آفریقا ۳ و زلاند جدید ۱.

هدف بیستم: تدوین قانون اساسی و نظام نامه‌ی ملی بهائی و تأسیس موقوفات ملی در هر یک از خواصم و مدن ممالک مستقله و اقالیم تابعه مذکوره .

هدف بیست و یکم: تزئید عدد محافل مرکزی روحانی که تا به حال رسماً تسجیل گشته به بیش از ۵ برابر، بدین قرار، آمریکا ۲۱، اروپا ۱۳، آفریقا ۳ و استرالیا ۱ .

هدف بیستم و دوم: تأسیس شش مؤسسه مطبوعاتی ملی بهائی در چهار قاره‌ی عالم بدین قرار اروپا ۲، آسیا ۲، آمریکا ۱، آفریقا ۱ .

هدف بیستم سوم: اشترتاکف امار الرحمن اقران در خصوصیات محافل روحانی ملی و محلی .

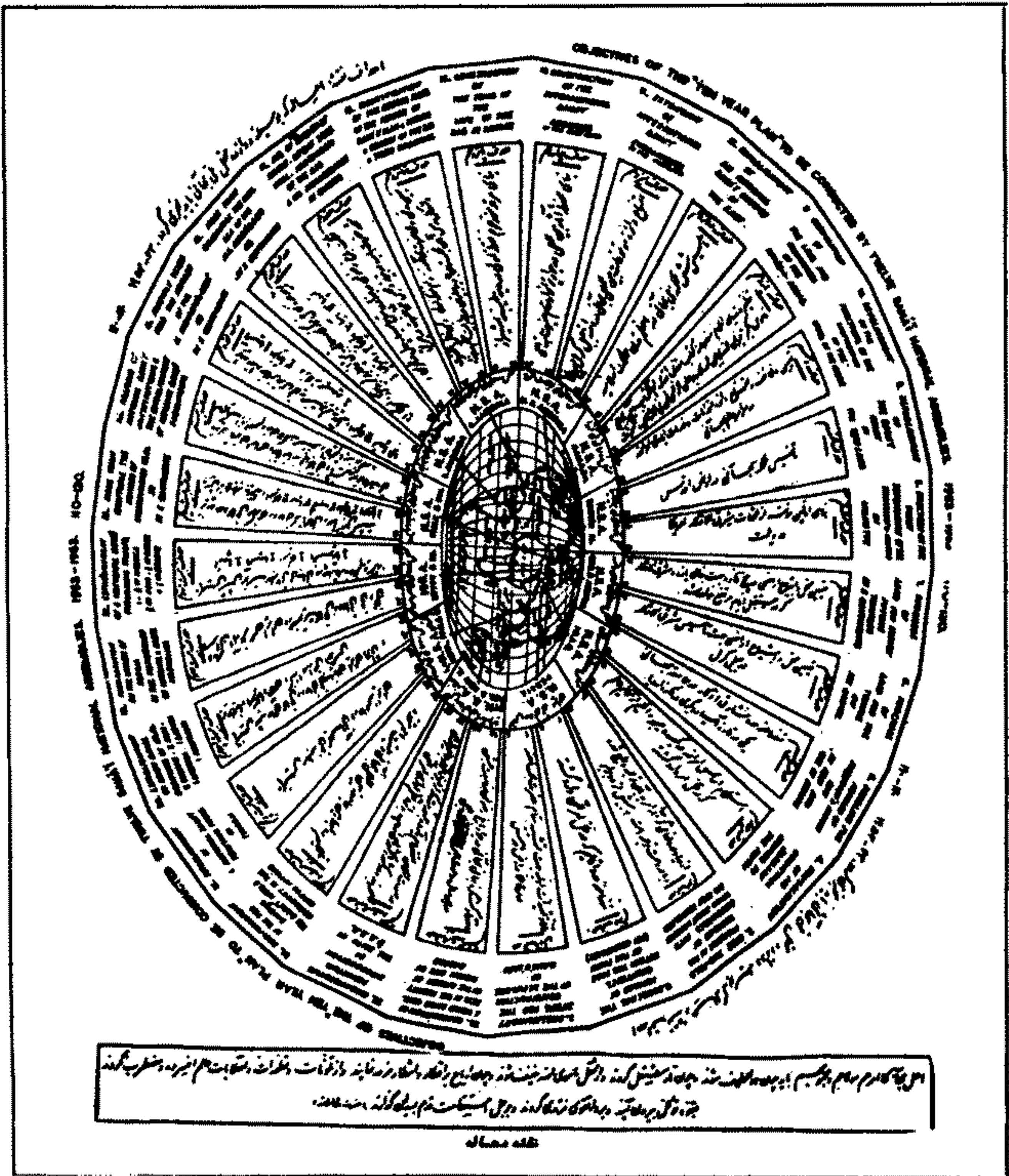
هدف بیست و چهارم: تأسیس شعبه‌های محافل روحانی ملی بهائیان ایران و عراق و بریتانیا و استرالیا و آلمان و کنادا در عرض قدس .

هدف بیست و ششم: تأسیس مطبوعه‌ی ملی بهائی در عاصمه‌ی ایران .

هدف بیست و هفتم: در صورت امکان انضمام یازده جمهوری که از اجرای اتحاد

جماهیر شوروی محسوبند و دو کشور از کشورهای اروپا بدائر نظم اداری امر الهی.  
و بیست و هشتم: انعقاد کنگره‌ی جهانی بهائی در جوار باغ رضوان به مناسبت جشن  
صدمین سال دعوت جهانی جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup>

در زیر صورت کامل این نقشه همراه با طرحها و جزئیات به نظر می‌رسد:

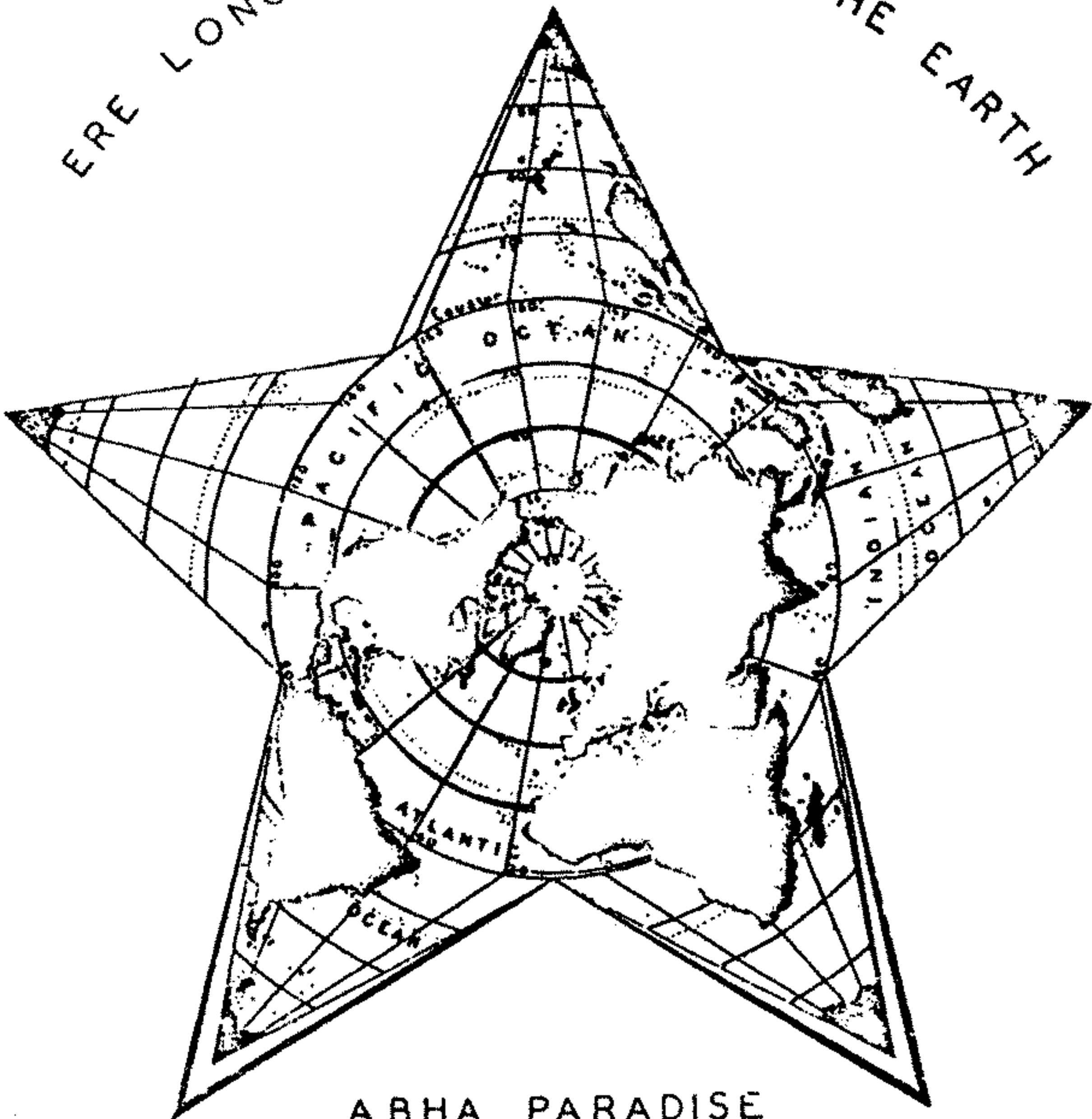


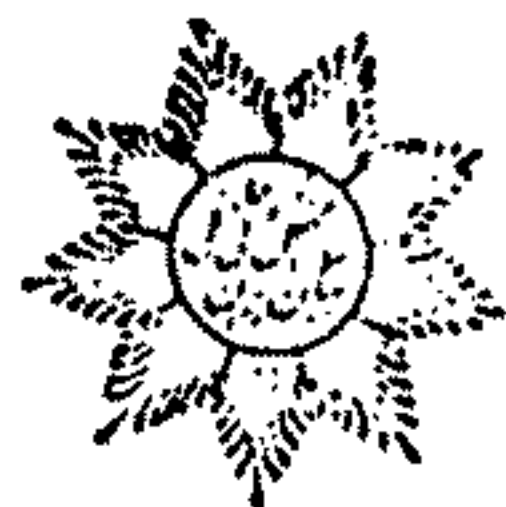
۱- توفیق نوروز یکصد و ده، چاپ تهران صفحات ۴۵ تا ۵۶. این رساله در ۶۵ صفحه با ماشین تحریر کپی شده



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ERE LONG THOU WILT SEE THE EARTH





نمبر ۴۴۸۱

ضمیمه

تاریخ: عرما - شهر العزرة  
 ۱۱۰  
 مطابق اول محرمه  
 ۱۳۳۳

مجموعه ای که ناشر نفحات الهیه جناب محمد حبیب علیه بهاء الله تحت عنوان  
 «رهنمای نقشه ده ساله» تنظیم و تدوین فرموده اند آثار بسیار نفیس و در  
 حقیقت بی نظیری است که تاکنون در عالم مطبوعات امری تألیف و نشر گردیده است.  
 مؤلف محترم در این مجموعه بطرز جالب و اسلوبی بدیع بوسید نقشه های دقیق و  
 جدولهای متعدد و جامع نقشه ده ساله جهادگیر اگر روحانی را که بقلم ترانای مولای بهمان  
 حضرت ولی امر الهی ارواحنا لعنونه القدر رسم یافته تشریح و تبیین نموده و عظمت و جلالت  
 این نقشه بدیعه و سوئلت خطیر اجبائی الهی را در تعقیب و اجرای آن محترم نمایان فرموده اند.  
 محفل روحانی ملی بهائیان ایران با ابراز تقدیر و فریاد دعوات فوق العاده ای که جناب  
 محمد حبیب در تألیف و تنظیم این مجموعه متحمل گردیده اند مطالعه آنرا بعموم یاران عزیز اکیدا  
 توصیه مینماید و امیدوار است همانطور که مؤلف محترم وعده داده اند در طی دوره ده ساله  
 جهادگیر روحانی بتالیف این قبیل آثار گرانجا که خدمت عظیم به شرف نقشه الهی است  
 موفق و سودمند گردند.



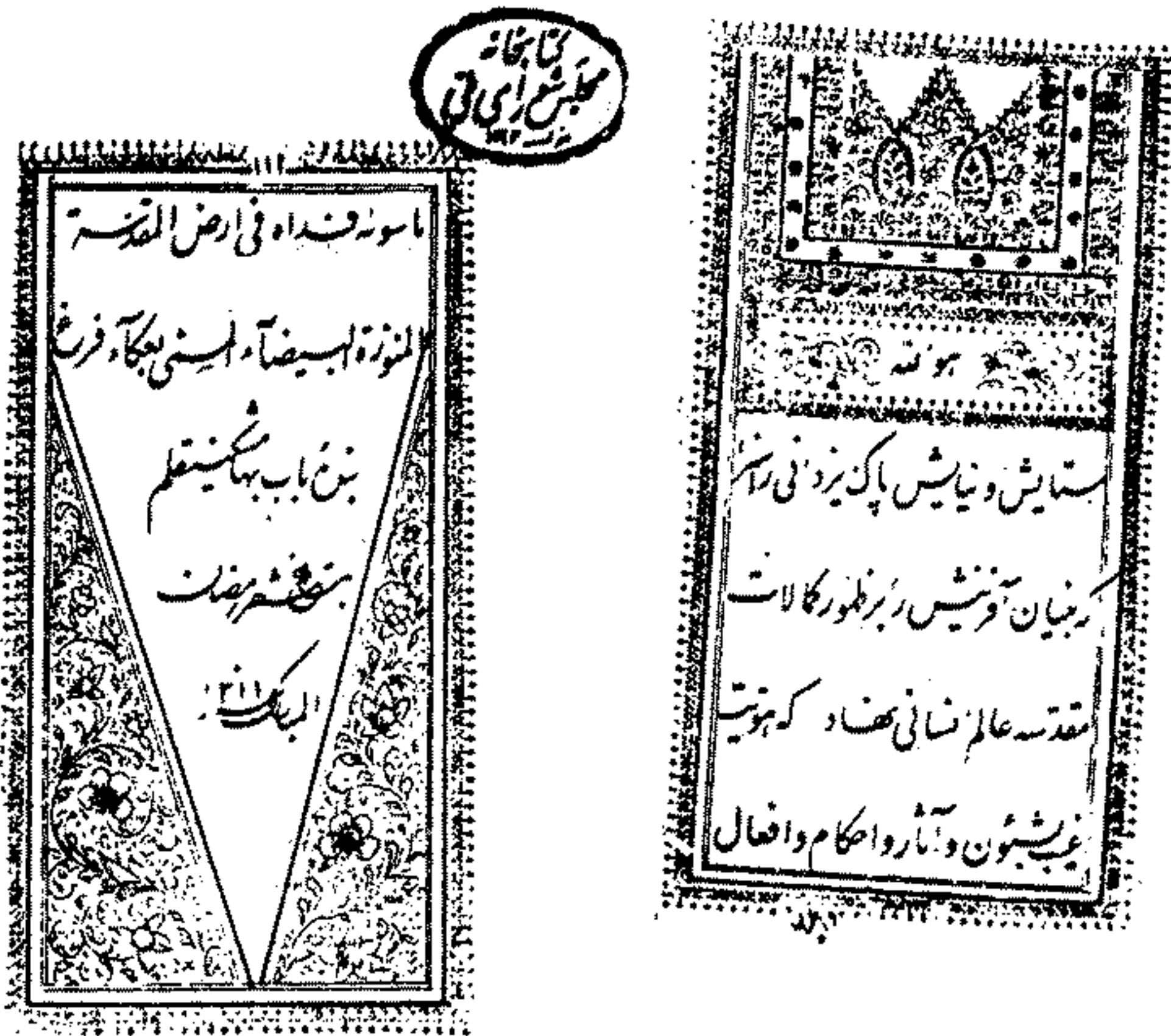
بجای مثنوی محفل لایزال  
 احکام عظیم کاظم زاده

سر

# بخش سوم گسترش سازمان

اداری و تشکیلات نو ماسونی تحت

پوشش «بیت العدل»



سازمان اداری و تشکیلات آئین بهائیت شباهت زیادی به سازمان و تشکیلات آئین مسیحیت، درجات روحانی آن هم شباهت بسیار نزدیکی به درجات «فراماسونری» و «اسمعیلیه» - که این دو به هم بسیار نزدیک اند - دارد:

«... فون هامر Vun - Hammer نویسنده‌ی کتاب اسمعیلیه که

عنوان آن به زبان «Geschich der assassien» می‌باشد می‌نویسد:

«مراتب سه گانه در سازمان بنایان آزاد و مشتمل است بر اساتید -

بنایان و شاگردان این حرفه و جوانان «مبتدی» «فون هامر» رعب و

وحشتی را که فرقه صباحیان و اسمعیلیه در مدت یک قرن و نیم در

سراسر ایران، عراق و شام بوجود آورده بودند تشبیه به عملیات

فراماسونها در انقلاب کبیر فرانسه نموده...<sup>۱</sup>»

مقایسه شود:

«سازمان و تشکیلات مذهبی آئین بهائی، مانندی زیادی به

سازمان و تشکیلات دین مسیح و درجات روحانی آن نیز شباهت

بسیار نزدیکی به درجات روحانی مذهب اسماعیلیه، دارد... درجات

داعیان و وظایف هر کدام آنها در بهائیت نیز مانندی به درجات

اسماعیلیه دارد.<sup>۲</sup>»

در چنین تشکیلاتی فردی مانند «استاد بزرگ» یا «پاپ» در رأس و افراد دیگر مانند

کشیشان، یا «احباء» در رأس «بیت العدل» صغیر (یا مانند مسیحیان کلیسا) در شهرهائی اند که از

اهمیت کمتری برخوردارند مبلغان و داعیان - از نظر اهمیت و مقام - مانند فراماسونری یا

اسماعیلیه - پیرو دستورات و مقررات خاصی اند و هر فرد مبلغ ناگزیر از اطاعت اوامر فرد یا

افراد در درجات بالاتر از خود می‌باشد. طبق همین نظامات بعد از «شوقی افندی» که جانشینی به

علت فقدان فرزند نداشته، سازمان و تشکیلات بهائیگری زیر نظر «ایادی بیت العدل اعظم» اداره

می‌شود.

### وظیفه بیت العدل اعظم و محافل تابعه

«بیت العدل اعظم» و محافل کوچکتر آن در شهرستانها جهت اجرای امور مختلف

بهائیان بر مبنای دستورات بهاءالله که در کتاب «اقدس» - کتاب مقدس بهائیان است به وجود

۱ - فراموش خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱ ص ۲۴۱

۲ - دکتر یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ عقائی بهائیگری، شیخیگری، بایگری، چاپ ششم، ص ۲۳۳.

آمد.

بهاء‌الله در این کتاب می‌گوید :

«خدا به بهائیان دستور داده است، که در هر شهر محفل بزرگی به نام «بیت العدل» قرار دهند در آن محفل بزرگ، اعضای به شماره‌ی حروف «بهاء» گردهم آیند، هر چه شماره‌ی اعضای آن بیشتر باشد، بهتر است و این تعداد اگر از شماره‌ی حروف «بهاء» بیشتر شد، باکسی نیست. حضور این افراد در آن مجلس، مانند حضور آنها در محضر خداست. آنها چیزهایی می‌بینند که دیگران نمی‌بینند، از این رو اعضای بیت العدل امینان خدا در میان مردم و وکیلان او در زمینند، که با هم در مصالح بندگان مشورت می‌کنند، و آن چه به صلاح مردم و مختار است، اختیار می‌کنند.»

در بیت العدل یک نفر از نسل «بهاء‌الله» به نام «ولی امرالله» باید بر اعضای آن نظارت و ریاست داشته باشد، که اطاعت از فرمانهای او بر همه‌ی بهائیان واجب است. اگر چه بهاء‌الله همه‌ی محافل بهائی در شهرستانها را «بیت العدل» نامیده است ولی جانشینان او به ویژه بعد از شوقی آنها را محافل شهرستانها نامیده و تنها محفل بزرگ را که در رأس آن همه محافل و در مرکز بهائیت در شهر «عکا» قرار دارد، به نام بیت العدل اعظم خوانده‌اند گر چه بهاء‌الله محافل بزرگ بهائیان را سفارش کرده به وظایف آنها اشاره نموده است، ولی مجمع عمومی ایادی بهائیت، که به نام «بیت العدل اعظم» خوانده شده و بعد از شوقی انسجام موجودیت یافته است ضرورت اوضاع، آئین بهاء بعد از شوقی ایجاب کرده است. چون شوقی افندی فاقد فرزند بود و برای جانشینی کسی را نداشت تأسیس «بیت العدل اعظم» را مطرح نمود و یا بقول او «جنین بیت العدل» اعظم یعنی پایه‌ی آن را ایجاد کرد و آن را به همه‌ی سران بهائی اطلاع داد. <sup>۱</sup> ولی بعضی از ایادی و مبلغان بهائی با آن مخالفت آغاز کردند. زیرا شرائطی که شوقی افندی برای آن ایجاد کرد، با وصایای عبدالبهاء در آن مورد تطبیق نمی‌کرد: عبدالبهاء در الواح وصایا گفته بود، باید «ولی امرالله» یعنی شوقی در یک وصیت نامه مخصوص، جانشین خود را که «ولی ثانی» نامیده شد تعیین کند و باید در آن بیت العدل هشت تن از رجال و رجال درجه اول بهائی انتخاب کنند و ریاست آن هشت نفر به عهده‌ی «ولی امر ثانی» می‌باشد. عبدالبهاء نام این مجمع عالی را «بیت

۱ - دکتر یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بایبگری، بهائیگری، مؤسسه‌ی مطبوعاتی



العدل اعظم» خواهد بود.<sup>۱</sup>

اولین دفعه که شوقی ربائی نظریات خود را در باره تشکیل «بیت العدل اعظم» اعلام کرد به هیچ عنوان از حد جانشینی به ویزه برای شخص خودش سخنی نگفت. تا بلکه در صدد بر آمد تأسیساتی تشکیل دهد - که همان بیت العدل بوده و آن را تکلیف شدید خواند. تأسیس بیت العدل برای شوقی افندی که فاقد فرزند ذکور بود، از درجه‌ی اول اهمیت به شمار می‌رفت. علاوه بر بیت العدل اعظم بیت العدهای فرعی کوچکتری نیز وجود دارد بیت العدل‌های کوچک در پایتخت‌های کشور تأسیس می‌شوند این گونه بیت العدل‌ها را «بیت العدل صغری» می‌نامند و اعضاء آنها که نسبت به محافل شهرستانها مرکزیت دارند، از میان محافل شهرستان انتخاب می‌شوند. محافل شهرستانها در درجه سوم اهمیت قرار دارند و آنها را به نام «محافل شهری و بلدی» می‌خوانند، که در شهرستانها و در بخش‌های بزرگ تشکیل می‌شدند شماره‌ی اعضاء این محفلها نه نفر که از بهائیان شهری و بالغ برگزیده می‌شوند و بر محافل پائین‌تر ریاست و نظارت دارند. محفلهای کوچکی هم هستند که در قریه‌ها و محله‌های کوچک شهرها تشکیل شده و بزرگان قریه و محل در آنها گرد می‌آیند و در مسائل به تبادل نظر می‌پردازند. این محفلها در درجه‌ی چهارم اهمیت اند. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که پیش از تشکیل «بیت العدل» توسط «شوقی افندی» «مشرق الاذکار» به عنوان بزرگترین مرکز بهائیان بشمار می‌آمد.

بهائیان در حل اختلاف خود در هر کجا که باشند به این محفلها مراجعه می‌کنند و از رجوع به مقامات قضائی و دولتی جداً دوری می‌نمایند و در حقیقت در هر کشور و هر نقطه‌ای که باشند احساس بیگانگی در حین حال استقلال کرده و دستورات محافل خود را به هر قانون و دستور مقامات محلی ترجیح می‌دهند.

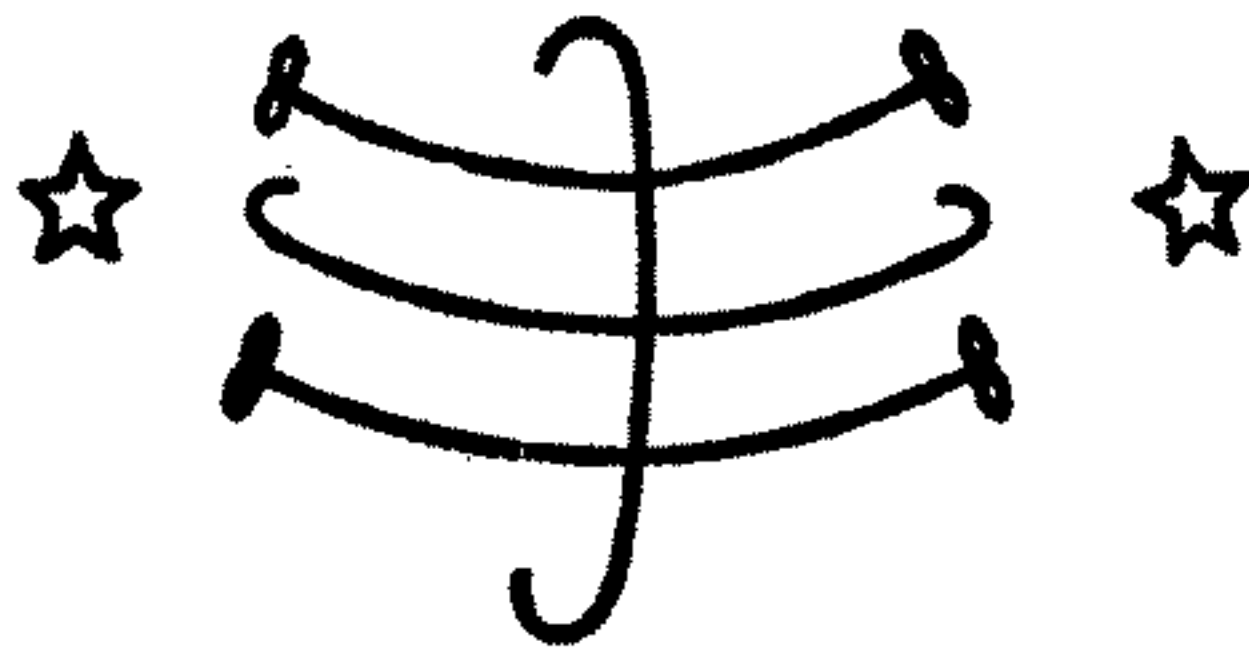
### تأمین مخارج بیت العدل‌ها:

ظاهراً در آمد بیت العدل از طریق دیه‌ها و کفاره‌هایی که از جرم و گناهان بهائیان پرداخته می‌شود، تأمین می‌گردد، و کمک افراد متمول سهم اصلی آن را تشکیل می‌دهد. نحوه‌ی پرداخت دیه بدین ترتیب است که هر بهائی بزه کار برای بار اول ۹ مثقال طلا و برای دفعه بعد دو برابر آن را جریمه دهد. علاوه بر این گونه در آمدها موقوفات و دیگر عوائد متفرقه مخارج «بیت العدل» را تأمین می‌کند.

## اصطلاحات خاص فرقه بهائی :

بهائیان تا می‌توانند نام دین خود را پنهان می‌دارند و کیش خود را مخفی می‌کنند، مگر در مواقعی که مصلحت ایجاب کند تا خود را معرفی نمایند. از این رو میان بهائیان رموز و اصطلاحاتی رایج است که در میان دیگران با آن اصطلاحات سخن می‌گویند مقایسه کنید :

یک عضو فراماسونری بوسیله حرکات دست‌ها می‌تواند خیلی از چیزها را به فراماسون دیگر بگوید .



مهر رمز: مقطع اسم بهاء

فصل هیجدهم

بیت العدل اعظم  
یا

بزرگترین مرکز فعالیت نوما سونها

توضیح :

### ۱ - اهمیت و موقعیت بیت العدل اعظم

مطابق مفاد و مدلول ۱۲ فقره نصوص مبارکه که در صفحات قبل مرقوم شده بیت العدل اعظم بزرگترین رکن رکن نظم اداری «دیانت» مقدرسه بهائی است که ما فوق کلیه تشکیلات و مؤسسات نظم اداری و افراد و اشخاص بوده و اطاعت اوامرش بر همه بدون استثناء واجب و لازم است و در تحت حفظ و صیانت جمال اقدس البها و حراست و عصمت فایض از حضرت اعلی و مصون از خطا بوده و آنچه قرار دهند من عندالله است .

### ۲ - اختیارات بیت العدل اعظم

الف: وضع قوانین در موارد غیر منصوصه باستثناء عبادات

ب: حل جمیع مسائل مشکله و امور مبهمه و مسائل مختلف فیه

ج: مرجع کل امور است برای هدایت جامعه جهانی بهائی و پیشرفت امر الهی آنچه صلاح دانند عمل می فرمایند .

### ۳ - شرائط اعضاء بیت العدل اعظم

در حال حاضر نه نفر می باشند ولی به موجب اجازه مبارکه الهیه (وان از داد لایس) هر موقع بیت العدل اعظم خود صلاح بداند می تواند راجع به ازدیاد اعضا قرار صادر فرمایند .<sup>۱</sup>

### ۴ - مدت دوره بیت العدل اعظم

چون در نصوص مبارکه مدت دوره بیت العدل اعظم تعیین و تصریح نشده مدت دوره به قرار خود بیت العدل اعظم است که هر طور صلاح بداند مدت دوره را معین می فرماید .<sup>۲</sup>

### ۵ - محل تشکیل بیت العدل اعظم

در جوار مقام مقدس حضرت اعلی در شهر حيفا در دامنه کوه مقدس کرمل در حول مراقه مقدسه حضرت ورقه علیا وام حضرت عبدالبها و محضن الله لاطهر می باشد که فعلاً تا ایجاد ساختمان مخصوصی جهت مقر بیت العدل اعظم<sup>۳</sup>

### ۶ - دوره اول بیت العدل اعظم

توضیح :

اولین دوره بیت العدل اعظم پس از اتمام نقشه صمیعه دهساله حضرت ولی امرالله و

۱ - از قسمت نظم اداری مدارکی که به صورت تحریر شده محرمانه در محفل بهائیان نگاهداری می شده،

استخراج گردید شماره رمز، ص ۳ - ۱۲۸ - ۱ : ۲ - ایضاً شماره ی رمز ن ظ ۳ - ۱۲۸ - ۱

۳ - ایضاً شماره ی رمز ن ظ ۳ - ۱۲۸ - ۱

قبل از انعقاد جشن مثنوی اظهار امر علی حضرت بهاء الله در لندن بنا به دعوت هیئت مجلله حضرت ایادی امرالله علیهم بهاء الله از اعضای محترم ۵۶ محفل مقدس روحانی ملی که در تاریخ دعوت وجود داشت در عید رضوان ۱۹۶۳ در ارض اقدس در جوار مقام اعلی در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء اجتماع کرده از بین رجال جامعه جهانی بهائی مطابق قاعده انتخاب بهائی نه (۹) نفر حضرات آقایان مفطلة الاسامی ذیل را به مقام شامخ عضویت بیت العدل اعظم انتخاب کردند.

۱ - جناب چارلز لکات

۲ - جناب علی نخجوانی

۳ - جناب پورا کاولین

۴ - جناب ایان سهیل

۵ - جناب لطف الله حکیم

۶ - جناب دیوید هوفمن

۷ - جناب هیو چانس

۸ - جناب ایموس گیسون

۹ - جناب هوشمند فتح اعظم

و مدت این دوره طبق قرار داد بیت العدل اعظم پنج سال تعیین شد.

## ۷ - دوره دوم بیت العدل

مطابق دعوت بیت العدل اعظم از اعضای محترمه ۸۱ محفل مقدس روحانی ملی موجود در سراسر عالم در تاریخ دعوت در عید رضوان سنه ۱۹۶۸ در ارض اقدس اجتماع کرده حضرات آقایان مفصلة الاسامی ذیل را از میان رجال جامعه جهانی بهائی به عضویت دوره دوم بیت العدل اعظم انتخاب کردند.<sup>۱</sup>

## دستخط‌های بیت العدل اعظم

بیت العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع انتخاب گردید و در آن یوم اعضاء محافل روحانیه ملیه طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به دعوت حضرات ایادی امرالله حراس اعظم جامعه جنینی جهانی حضرت بهاء الله این اکیل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل و طلیعه نظم بدیع لهذا ما اعضاء بیت العدل اعظم اتباعاً لامرالله و متوکلاً

۱ - از مدارک محرمانه محفوظه تحریر شده‌ای که در محفل بهائیان محرمانه نگاهداری می‌شده، استخراج

گردید. شماره‌ی رمز منبع ن ظ ۱ - ۱۲۸ - ۲.



علیه بر این بیان نامه که به انضمام نظام نامه ضمیمه معاً قانون اساسی بیت العدل اعظم را تشکیل می دهد صحه و مهر می نهیم .

هیو پانس - هوشمند فتح اعظم - ایماس گیسون - دیوید فمان - پورا کاولین - علی نخجوانی - دیوید روح - ایان سمپل - چارلز ولکات .  
در مدینه منوره حیفا در چهارم شهر القول یکصد و بیست و نه تاریخ بدیع مطابق با بیست و ششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی به امضاء رسید.<sup>۱</sup>



- ۱ - جناب ایموس گیسون
- ۲ - جناب علی نخجوانی
- ۳ - جناب هوشمند فتح اعظم
- ۴ - جناب ایان سهیل
- ۵ - جناب چارلز ولکات
- ۶ - جناب دیوید هوفمن
- ۷ - جناب پورا کاولین
- ۸ - جناب هیو چانس
- ۹ - جناب دیوید وهه<sup>۲</sup>

#### جمشید معانی

شخص دیگری به نام جمشید معانی در اندونزی خود را بهاء الله رهبر بهائیان خوانده و جملات عربی (عربی به شیوه‌ی باب!!) نازل فرموده‌اند و ضمناً در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ به «معراج» رفته‌اند تا مصداق: هر دم از این باغ بری می‌رسد، در مورد بهائیت عینیت بیشتری یابد....

۱ - منبع از دستخط‌های بیت العدل که به صورت تحریر شد در محفل بهائیان تهران بطور محرمانه نگاهداری

می‌شده استخراج گردید. رمز مدرک: ن ظ ۲ - ۱۲۹ - ۱۰

۲ - نظیم اداری دستخط بیت العدل اعظم - ترجمه‌ی قانون اساسی بیت العدل اعظم شامل بیان نامه و نظام

نامه، رمز ن ض ۲ - ۱۲۹ - ۶.

## هیئت جلیله مشاورین

ای - م ش - ۲ - ۱۲۸ - ۴

## (۲) دستخط‌های بیت العدل اعظم

۳ - ضمیمه ترجمه دستخط منبع مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ موضوع تعیین حدود مناطق هر یک از هیئت‌های یازده گانه مشاورین قاره‌ای دوستان عزیز بهائی .

بدین وسیله اسامی نفوسیکه به سمت اولین هیئت مشاورین قاره‌ای انتصاب گردیده‌اند و عهده دار وظیفه خطیره تبلیغ و صیانت امرالله می‌باشند ذیلا به اطلاع شما می‌رسانم .

قسمت شمال غربی افریقا

جنابان حسن اردکانی (امین صندوق) محمد کیدانی و ویلیام مکسول

قسمت مرکزی و شرقی افریقا

جنابان اولر اپی رو کلوناریور اول ایزوبل صبری مهدی سمندری

عزیز یزدی (امین صندوق)

قسمت جنوبی افریقا

جنابان سی و ساخبار - جی هیاپا شیدان فتح اعظم (امین صندوق)

(امین صندوق) بهیه نورد

قسمت امریکا شمالی

جنابان لوید گاردینر فورانس می‌بری اوناترو (امین صندوق)

قسمت امریکا مرکزی

جنابان کارمن دوبوراناتو آرتموس لامپ آلفرد اسپورن (امین صندوق)

قسمت امریکای جنوبی

جنابان آشس کوستاس هوپرد انبار (امین صندوق) دونالد ویتزل

قسمت آسیای غربی

جنابان دکتر مسیح فرهنگی مسعود خمسی هادی رحمانی (امین صندوق)

(امین صندوق) منوچهر سلمانپور

قسمت آسیای جنوبی شرقی

جنابان - پان کی لئونگ خدا رحم پیمان (امین صندوق) شلی ساندرام

قسمت آسیای شمال شرقی

جنابان روح الله ممتازی

(امین صندوق) ویسنت سامانیگو

قسمت استرالیا

جنابان سهیل علائی      هوارد هاروود      تلما پرکز      (امین صندوق)  
قسمت اروپا

جنابان اریک بلومنتال      خانم دورتی فرابی      (امین صندوق) لوئیس  
جوزه قسمت دوم نواحی که جهت هیت مشاورین قاره‌ای تعیین شده است به شرح زیر است .  
آفریقا

### ۱ - منطقه شمال غربی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال غربی آفریقا و همچنین کشورهای تونس، الجزایز و نیجریه می‌باشد، این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌شود .

شمال آفریقا      شمال غربی آفریقا      غرب آفریقا مرکز غربی آفریقا

### ۲ - منطقه مرکزی و شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن مرکز و شرق و شمال شرقی آفریقا است. این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد .

جمهوری کامرون      کنیا      شمال شرقی آفریقا      تانزانیا      یوگاندا      مرکز آفریقا

### ۳ - منطقه جنوبی (آفریقا)

حد جغرافیائی این ناحیه عبارتست از نواحی جنوبی و جنوب آفریقا و هم چنین کشورهای آنگولا - زامبیا - مالاوی - موزامبیک جزایر اقیانوس هند .

این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را شامل می‌گردد :

اقیانوس هند      جنوب آفریقا مرکزی      جنوب و غرب آفریقا      سوازیلند - اوسوتو و موزامبیک      زامبیا

### آمریکا

### ۱ - منطقه شمالی

حد جغرافیایی این ناحیه عبارتست از آمریکای شمالی بدون مکزیکو - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد .

آلاسکا      کانادا      ایالات متحده

### ۲ - منطقه مرکزی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن کشور مکزیکو و جزائر کارئیب - و کشورهای ذیل

یلیز      کوستاریکا      کوبا      جمهوری

دومینیکن      السلوادو      گواتمالا      هائیتی      هندوراس      جامائیکا      مجمع

الجزایر وارد وینداوارد و ویرجین مکزیکو نیکاراگوا پاناما

### ۳ - منطقه غربی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل آمریکای جنوبی است - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد.

آراژانتین بولیوی برازیل شیلی کلومبیا اکوادور پراگری پرو اروگو  
ونزوئلا آسیا

### ۱ - منطقه غربی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل آسیای غربی و غرب برمه می‌باشد، و محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

عربستان سیلان قسمت شرقی و جنوبی  
عربستان هندوستان عراق پاکستان ایران سیکیم ترکیه

### ۲ - منطقه جنوب شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل جنوب شرقی آسیا و قسمت شرق و همچنین کشور برمه می‌باشد، این منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

برونئی برمه اندونزی لائوس مالیزیا تایلند ویتنام

### ۳ - منطقه شمال شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال شرقی آسیا است - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

کره سواحل شمال شرقی آسیا جزایر فیلیپین تایوان  
استرالیا

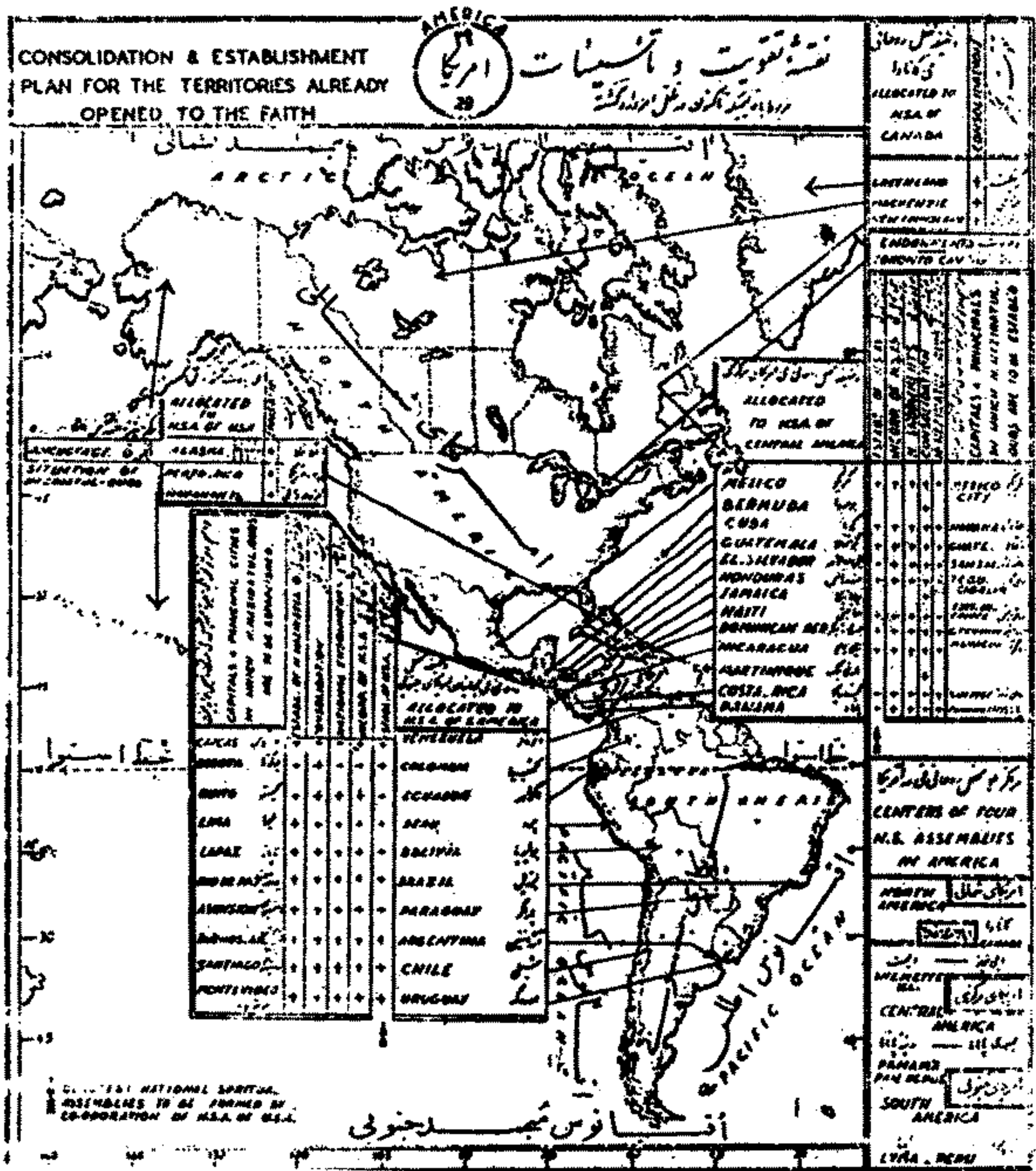
حد جغرافیائی این ناحیه استرالیا است - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

استرالیا جزائر ژیلبرت والیس جزائر هاوایی نیوزیلند جنوب اقیانوس  
آرام جنوب غربی اقیانوس آرام  
اروپا

حد جغرافیائی این ناحیه شامل ممالک اروپائی و جزائر مدیترانه و هم چنین جزائر دریای شمال می‌باشد این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه - ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

اطریش بلژیک جزایر بریتانیا دانمارک فنلاند فرانسه آلمان ایتالیا  
 لوکزامبورگ هلند نروژ پرتغال اسپانیا سوئد سوئیس

ان ایدو ایدیکم و اصرنو اوقانم و اذوار احکم و رخانکم و انغو الواکم و اجمرو الوطانم و انشر فواعن کل المایم  
 الحمد سکم یا اولیا انسه و الوقانم بکم الکریم و مولاکم الشاه الحافظ انانصر العظیم



۱ - چون اسامی کشورها عیناً از منبع نقل شد در مواردی که بعضی از اسامی مثل «ایتالیا» - که صحیح آن ایتالیا است - به غلط آورده شده جهت حفظ و اصالت مدرک و منبع می باشد.  
 منبع و اسناد فوق که برای اولین مرتبه منتشر می شود، از سری اسناد و مدارکی است که از مخفیگاههای محفل بهائیان در ایران بدست آمده است. شماره‌ی رمز منبع مربوطه ای - م ش - ۲ - ۱۲۸ - ۷ می باشد که تحت عنوان «مؤسسه ایادی» به صورت ماشین شده نگاهداری می شده است.



بخش اول

طریقه انتخاب وکلای

انجمن شور و حانی

ملی

۱ - نظر به کثرت بهائیان ایران طبق تصویب بیت العدل اعظم در حال حاضر عده نمایندگان انجمن شور روحانی ملی یک صد و هفتاد و یک نفر می باشد (نه واحد).  
 ۲ - محفل ملی ایران با اجازه بیت العدل اعظم از سنه ۱۲۷ بدیع مطابق ۱۳۴۹ کشور مقدس ایران از لحاظ امری به شصت و هفت قسمت تقسیم نموده اینک فصل سیزدهم اصول نظم اداری بهائی شامل اسامی شصت و هفت قسمت و حدود و وظائف مراکز قسمت ها عیناً نقل می شود.

۱ - کشور مقدس ایران از لحاظ امری به ۶۷ قسمت تقسیم شده که برای هر کدام مرکزی معین گشته محفل روحانی آن نقطه به محفل روحانی مرکز قسمت تسمیه یافته.

۲ - اسماء ۶۷ قسمت امری به ترتیب حروف تهجی به قرار زیر است:

- |                  |                      |
|------------------|----------------------|
| ۱. آبادان        | ۲. آباده             |
| ۳. اراک          | ۴. آریاشهر           |
| ۵. اصفهان        | ۶. امیرآباد          |
| ۷. اندیمشک       | ۸. اهواز             |
| ۹. بابل          | ۱۰. بابلسر           |
| ۱۱. بجنورد       | ۱۲. بندرشاه          |
| ۱۳. بندرعباس     | ۱۴. بهنمشیر          |
| ۱۵. بیرجند       | ۱۶. تجریش            |
| ۱۷. تبریز        | ۱۸. جلفای اصفهان     |
| ۱۹. چالوس        | ۲۰. خرم آباد         |
| ۲۱. خرمشهر       | ۲۲. داودیه           |
| ۲۳. دره قشلاق    | ۲۴. دروس             |
| ۲۵. رشت          | ۲۶. قسمت امری رضائیه |
| ۲۷. رفسنجان      | ۲۸. زاهدان           |
| ۲۹. زرگنده       | ۳۰. زنجان            |
| ۳۱. ساری         | ۳۲. سنگسر            |
| ۳۳. سنندج        | ۳۴. سیستان           |
| ۳۵. شاه آباد غرب | ۳۶. شاهی             |
| ۳۷. شاهرود       | ۳۸. شهرآرا           |
| ۳۹. شهبوار       | ۴۰. شیراز            |

۴۱. طهران	۴۲. طهران پارس
۴۳. طهرانسر	۴۴. طهران نو
۴۵. عباس آباد	۴۶. قزوین
۴۷. قلهک	۴۸. کاشان
۴۹. کرج	۵۰. کرمان
۵۱. کرمانشاه	۵۲. کلاک
۵۳. گنبد کاوس	۵۴. گرگان
۵۵. مراغه	۵۶. مرودشت
۵۷. مشهد	۵۸. مهاباد
۵۹. مهرآباد	۶۰. میاندوآب
۶۱. نارمک	۶۲. نجف آباد
۶۳. نی ریز	۶۴. نیشابور
۶۵. همدان	۶۶. یزد
۶۷. یوسف آباد <sup>۱</sup>	

۱۱ - حضرت والی امورالله طبق توقیع منیع تلگرافی مورخ فوریه ۱۹۵۲ هفت اشخاص مفصفاً الامنای ذیل را نیز به سمت ایادی برگزیدند :

۱. جناب فردشافلاخر از کانادا
۲. سرکار خانم کارین ترو از آمریکا
۳. جناب ذکراالله خادم از ایران
۴. جناب شعاع الله علائی از ایران
۵. جناب دکتر آلبرت مولشگل از آلمان
۶. جناب موسی بنان از آفریقا
۷. سرکار خانم کلارادان از استرالیا

۱۲ - حضرت ولی امرالله به موجب توقیع صنیع مورخ اکتبر ۱۹۵۷ هشت نفر دیگر را نیز به سمت پر افتخار ایادی امرالله و خدام برگزیده انتخاب فرمودند که اسامی آنان به شرح زیر است :

۱ - مستخرج از اسناد مشکوفه‌ی محفل بهائیان در ایران انتخابات، دستورات و قرار دادهای محفل روحانی ملی ص ۳ شماره‌ی رمنان - ۳ - ۱۲۸ - ۳. (برای اولین بار).

- |                        |                       |
|------------------------|-----------------------|
| از افریقا غربی و جنوبی | ۱. جناب ایناک اولینگا |
|                        | ۲. جناب ویلیامز سرز   |
|                        | ۳. جناب جان ربارتز    |

تسمیه و انتصاب حضرات ایادی در دوره حضرت ولی امرالله حضرت ولی امرالله طبق توفیق منبع تلگرافی مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ دوازده نفر اشخاص مفصلة الاسامی ذیل را به مقام شامخ ایادی برگزیده و منسوب فرمودند:

- |                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| از اراض قدس (اسرائیل)      | ۱. جناب سادر لند ماکسول     |
|                            | ۲. « میسن ریم               |
|                            | ۳. سرکار خانم امیلیا کالینز |
| از ایران (مهد امرالله)     | ۴. جناب ولی الله ورکا       |
|                            | ۵. « طراز الله سمندری       |
|                            | ۶. « علی اکبر فروتن         |
| از قاره امریکا             | ۷. جناب هوراس هولی          |
|                            | ۸. سرکار خانم دروتی بیکر    |
|                            | ۹. جناب لروی آیواس          |
| از قاره اروپا <sup>۱</sup> | ۱۰. جناب جرج تاووزند        |
|                            | ۱۱. « دکتر هرمان کروسن      |
|                            | ۱۲. « دکتر یوگاجیاگری       |

۴. جناب حسن بالیوزی از جزایر بریطانیا

۵. « جان فرابی از « «

۶. جناب کلیس فدرستون از منطقه اقیانوس آرام

۷. « دکتر رحمت الله مهاجر از منطقه اقیانوس آرام

۸. « ابوالقاسم فیض از شبه جزیره عربستان<sup>۲</sup>

و بر مبنای همین تشکیلات و سازماندهی است که بهائیان در ایران دست به یک

۱ - از مدارک سری بدست آمده از مخفیگاههای بهائیان به صورت ماشین شده حضرات ایادی امرالله، نصوص

مبارکه شماره‌ی رمز ای - ای - ۱ - ۱۲۷ - ۵ ص ص

۲ - از سری اسناد مکشوفه مرکز بهائیان

برنامه‌ریزی وسیعی زده و سازمانهای خود را هر روزه بیشتر گسترش می‌دادند. مدارکی که بدست آمده از محفل بهائیان که به طور بسیار محرمانه نگاه داری می‌شده نشان می‌دهد که آنها به صورت شبکه‌ای سعی در توسعه روز افزون آن داشتند.

هینمای

«نقشه و هینمای»  
۱۱۰-۱۲۰ ۱۹۵۳-۶۳

بوسید محمد لیب

۱۱۰

معدنی نوحه ملی کتابخانه بهائیان ایران  
پکانه نوحه عالی ابروی و نوبیات

ایران

THE GUIDE-MAP

TO

THE TEN YEAR PLAN

1953-1963

110-120

BY MOHAMED LABIB

1953

110

PERSIA



## هیئت‌های معاونت

ای - م - ع - ۳ - ۱۲۸ - ۱

### تصمیمات هیئت جلیله مشاورین

۱. نمره ۵۲.۲ مورخ شهر العزة ۱۲۷ مطابق ۱۳۴۹/۷/۲

محافل مقدسه روحانیه شیدالله ارکانهم

طبق اطلاع واصله از هیئت مشاورین قاره‌ای در غرب آسیا در امتثال امر به دیوان عدل اعظم الهی دایره بر افزایش عدد حضرات اعضاء معاونت علیهم بهاءالله در غرب آسیا هیئت مجله مشاورین مقرر داشته‌اند در ایران چهار نفر عضو جدید تعیین و به این سمت منصوب شوند. اسماء نفوس مذکوره به شرح ذیل به استحضار می‌رسد:

۱. سرکار خانم روح انگیز خانم مهانیان (آبادان)

۲. جناب دکتر مسرور دخیلی (مهاباد)

۳. « دکتر منوچهر مفیدی (مشهد) »

۴. « ابراهیم خلیلی (عباس آباد) »

این محفل انتصاب نفوس مفصلة الاسامی فوق را به این سمت تهنیت و تبریک عرض می‌نماید و امیدوار است در ظل توجهات الهیه به خدمات باهره موفق و مؤید شوند.

با تقدیم تحیات بهائی - منشی محفل

۱ - نمره ۵۶۴۴ مورخ ۱۵ شهر المشیه ۱۲۷ - مطابق ۱۳۴۹/۷/۱۹

محفل مقدس روحانی شیدالله ارکانی

لطفاً صورتی از مناطق ایران که از طرف هیئت مجله مشاورین قاره‌ای در غرب آسیا جهت تشویق و ترغیب یاران در امر مهاجرت و تشریفات و ایفای وظایف روحانیه بین حضرات اعضاء هیئت معاونت تقسیم گردیده جهت استحضار آن محفل جلیل ارسال می‌شود ضمناً خاطر نشان می‌سازد که اعضاء هیئت معاونت هر وقت صلاح و مقتضی دانستند و فرصتی حاصل شد یاران سایر مناطق را از فیض دیدار خود معطوف خواهند فرمود.

خواست محافل مقدسه روحانیه کمال مراقبت را معمول خواهند داشت که از وجود

اعضای آن هیئت مجله کمال استفاده به عمل آید.

با تقدیم تحیات بهائی - منشی محفل

## هیئت‌های معاونت

ای - م - ع - ۲ - ۱۲۸ - ۱

## (۲) دستخط‌های بیت العدل اعظم

۱ - طبق دستخط منیع مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ بیت العدل اعظم با موافقت حضرت ایادی امرالله مقرر شده است :

(بنابر این هیئتهای معاونت برای صیانت امرالله و نشر نفعات الله از این به بعد تحت نظر هیئتهای مشاورین قاره‌ای به خدمت مشغول خواهند بود راپورت اقدامات خود را به هیئتهای مزبور تسلیم خواهند داشت و هیئتهای مشاورین قاره‌ای هر موقع مقتضی و لازم باشد اعضای هیئتهای معاونت را تعویض یا اعضای جدید را تعیین خواهند نمود - در مراحل اولیه انتصابات و یا تغییراتی در این لحاظ ضرورت پیدا کند پس از مشورت با حضرات ایادی امرالله که قبلاً برای آن قاره یا منطقه تعیین گردیده بودند انجام خواهد گرفت.)

۲ - مطابق پیام منیع رضوان ۱۹۷۰ بیت العدل اعظم (نظر باتساع دائره خدمات امریه در سراسر جهان به هیئتهای جلیله مشاورین دستور داده شد چهل و پنج عضو جدید برای هیئتهای معاونت منصوب فرمایند. نه نفر در افریقا شانزده نفر در آسیا و دو نفر در استرالیا و هیجده نفر در نیم کره غربی .

توضیح - طبق دستورات فوق عده اعضاء هیئتهای معاونت به یک صد و هفده نفر بالغ گردیده و جزئیات وظایف آنان و طریقه ارتباطشان با جامعه بهائی و تشکیلات اداری امری و هیئت جلیله مشاورین در قسمت بیان وظایف هیئت جلیله مشاورین ذکر شده است .

هیئت‌های معاونت

ای - م - ع - ۳ - ۱۲۸ - ۲

تصمیمات هیئت مشاورین

حوزه مأموریت اعضای هیئت معاونت در ایران

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۱	جناب اشراق	بندرعباس	منطقه ۵	
۲	« «	رفسنجان	« ۵	
۳	« «	کرمان	« ۵	
۴	« «	زاهدان	« ۱۴	
۱	جناب خلیلی	تجریش	منطقه ۳	
۲	« «	دره قشلاق	« ۳	
۳	« «	زنجان	« ۳	
۴	« «	طهران سر	« ۳	
۵	« «	قزوین	« ۳	
۶	« «	کرج	« ۳	
۷	« «	کلاک	« ۳	
۸	« «	یوسف آباد	« ۳	
۹	« «	چالوس	« ۱۲	
۱۰	« «	رشت	« ۱۲	
۱۱	« «	شهبوار	« ۱۲	
۱	جناب دکتر دخیلی	تبریز	منطقه ۱۰	
۲	« «	رضائیه	« ۱۰	
۳	« «	سیستان	« ۱۰	
۴	« «	مراغه	« ۱۰	
۵	« «	مهاباد	« ۱۰	
۶	« «	میاندوآب	« ۱۰	
۱	جناب دکتر روحان	اراک	منطقه ۱	
۲	« «	داودیه	« ۱	
شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات

۳	«	«	زرگنده	«	۱
۴	«	«	طهران	«	۱
۵	«	«	کاشان	«	۱
۶	«	«	مهرآباد	«	۱
۷	«	«	سنگسر	«	۴
۸	«	«	شاهرود	«	۴
۹	«	«	طهران پارس	«	۴
۱۰	«	«	طهران نو	«	۴
۱۱	«	«	عباس آباد	«	۴
۱۲	«	«	قلهک	«	۴
۱۳	«	«	نارمک	«	۴
۱۴	«	«	گنبد کاوس	«	۶
۱	جناب دکتر عباسیان		آریاشهر	منطقه ۳	۳
۲	«	«	امیر آباد	«	۲
۳	«	«	بابل	«	۲
۴	«	«	بابلسر	«	۲
۵	«	«	بهنمیر	«	۲
۶	«	«	دروس	«	۲
۷	«	«	ساری	«	۲
۸	«	«	شاهی	«	۲
۹	«	«	شهرآراء	«	۲
۱۰	«	«	خرم آباد لرستان	«	۹
۱۱	«	«	سنندج	«	۹
۱۲	«	کرمانشاه	«	«	۹
۱۳	«	«	همدان	«	۹
۱۴	«	«	گرگان	«	۶
۱۵	«	«	بیدر شاه	«	۶
شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات	
۱۶	جناب دتر عباسیان	شاه آباد غرب	«	«	۹

۸ «	آبادان	سرکار خانم مهانیان	۱
جناب عباسیان	۶ امیر آباد	« وحدت	۵ اصفهان
خانم مهانیان	۸ اهواز	خانم مهانیان	۷ اندیمشک
	ب		
جناب عباسیان	۱۰ بابلسر	جناب عباسیان	۹ بابل
« «	۱۲ بندر شاه	« مفیدی	۱۱ بجنورد
« «	۱۴ بهنمیر	« اشراقی	۱۳ بندر عباس
		« مفیدی	۱۵ بیرجند
	ت		
جناب دخیلی	۱۷ تبریز	جناب خلیلی	۱۶ تجریش
	ج		
		جناب وحدت	۱۸ جلفا اصفهان
	چ		
		جناب خلیلی	۱۹ چالوس
	خ		
خانم مهانیان	۲۱ خرم شهر	جناب عباسیان	۲۰ خرم آباد لرستان
	د		
جناب خلیلی	۲۳ ذرع قشلاقی	جناب روحانی	۲۲ داودیه
		« عباسیان	۲۴ دروس
	ر		
جناب اشراقی	۲۶ رفسنجان	« دخیلی	۲۵ رضائیه
		« خلیلی	۲۷ رشت
	ز		
جناب روحانی	۲۹ زرگنده	جناب اشراقی	۲۸ زاهدان
		« خلیلی	۳۰ زنجان
	س		
« روحانی	۳۲ سنگسر	« عباسیان	۳۱ ساری
« دخیلی	۳۴ سیستان	« «	۳۳ سنندج
	ش		



« عباسیان	۳۶ شاهی	« شاه آباد غرب	۳۵
« «	۳۸ شهرآراء	جناب روحانی	۳۷ شاهرود
« وحدت	۴۰ شیراز	« خلیلی	۳۹ شهنسوار
ط			
جناب روحانی	۴۲ طهران پارس	« روحانی	۴۱ طهران
« «	۴۴ طهران نو	جناب خلیلی	۴۳ طهران سر
ع			
ق			
« روحانی	۴۷ قلہک	« خلیلی	۴۶ قزوین
ک			
« خلیلی	۴۹ کرج	« روحانی	۴۸ کاشان
« عباسیان	۵۱ کرمانشان	« اشراقی	۵۰ کرمان
گ			
« عباسیان	۵۴ گرگان	« روحانی	۵۳ گنبدکاووس
م			
« وحدت	۵۶ مرو دشت	« دخیلی	۵۵ مراغه
« دخیلی	۵۸ مهاباد	« مفیدی	۵۷ مشهد
« «	۶۰ میاندو آب	« روحانی	۵۹ مهرآباد
ن			
« وحدت	۶۲ نجف آباد	« «	۶۱ نارمک
« مفیدی	۶۴ نیشابور	« وحدت	۶۳ نی ریز
ه			
ی			
« خلیلی	۶۷ یوسف آباد	« وحدت	۶۶ یزد
« عباسیان			
۶۵ همدان			



گر چه بابیان را زمان ناصرالدین شاه روسها از ایران بردند اما دیری نپائید که انگلیسها آنان را تعلیم داده به صورت نئوماسون از پنجره وارد ساختند. با توجه به سیری که بابیت طی کرد بهائیت شد سپس تحت حمایت‌های بین المللی رشد نمود و ریشه در اسرائیل دوانید و شاخه‌هایش را در ایالات متحده گسترانید وقتی به ایران بازگشت چهره و ماهیتی غیر از آن داشت که نخست ادعا می‌کرد یا ادعا می‌شد.

نفوذ نئوماسونی در رژیم پهلوی به بالاترین رده‌های حکومتی از پزشک مخصوص شخص اول مملکت گرفته (دکتر ایادی) تا درون حساسترین ارگانها مانند مراکز فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی حاکی از آن است که تشکیلات جدید تا چه اندازه سیستماتیک پیاده شده و چه اهدافی را دنبال می‌کرد. در اینجا آن عبارت کتاب اسرار سازمان مخفی یهود مصداق پیدا می‌کند که می‌گوید:

«ماریچ و مار یهود»: فصل سوم اندرزه‌های رهبران یهود و

خلاصه‌ای از مسیر ماریچی و تکامل اولاد اسرائیل را به سوی حکومت مطلقه دنیائی تشریح می‌کند و برای نشان دادن قدرت ظفر نمودن یهود آن را به ماری تشبیح کرده که می‌خواهد طعمه‌اش را محاصره کند. فرزندان اول اسرائیل را به سر مار تشبیه نمود که در قلب هر کشوری برای فاسد کردن نسل و برای از بین بردن آن ملت فرو می‌برد و پس از آن که مسیر خود را طی کرد به اهدافش رسید و مأموریتش را به پایان رسانید به جای خود باز می‌گردد.<sup>۱</sup>

حال با توجه به زایش بهائیت در دامن اسرائیل و حمایت‌های همه جانبه‌ی انگلستان و از آن مهم‌تر پشتیبانی یهودیان امریکائی از بهائیت، باید دید که چه اهدافی به این فرقه در ایران واگذار شده بود: باز می‌گردیم به حوادث و رجوع می‌کنیم به حوادث:

### اهمیت عدد ۱۹ نزد بابیان و لژروشنائی شیراز!

«بهاء الله - پایه گزار فرقه‌ی بهائیت بعد از ۱۹ سال از

زمان باب ظهور خود را اعلان کرد»

گر چه در مورد اهمیت عدد ۱۹ نزد بابیان در فصل‌های گذشته به تفصیل سخن رفت اما

بنا به اهمیت موضوع مروری دیگر بر اهمیت این عدد ارتباط آن با بحث مورد نظر بهتر روشن می‌شود:

اعتقاد به اسرار حروف و ارقام از قدیم در بین مردم وجود داشته ولی در بین بعضی از اقوام این اعداد نقش فوق العاده‌ای دارند که در اصل این رسم از معتقدات خرافی کلدی و آشور به جا مانده است .

عدد ۱۹ به هر حال یکی از همین موارد است که نزد بابیان بی نهایت اهمیت دارد که در زیر به چند مورد از آن اشاره می‌شود :

- باب سال و ماه را بر مبنای ۱۹ تقسیم بندی نمود و نیز خود و یارانش را حی یعنی ۱۹ نامید .

عدد ۱۹ تنها به همین جا ختم نشد، حسینعلی میرزا - بهاءالله پایه گزار بهائیت نیز آن را پذیرفت و همین تقسیم بندی را قبول کرد .

- باب «بیان»، کتابش را به نوزده واحد تقسیم کرد و گفت به هر فرد بابی واجب است هر نوزده روز نوزده آیه از آیات بیان را بخواند و اگر برای او مشکل باشد ۱۹ مرتبه این ذکر را بخواند «الله»

برای نماز.... بخواند، تکبیر اول ۱۹ مرتبه «انابکل.... بگوید....

- «باب» واحد وزن طلا و مثقال و هر مثقال را ۱۹ نخود قرار داده است....

- بر پیروان خود واجب نموده که بعد از او تعداد کتابهایش از ۱۹ مجلد زیادتر نسازند .

- در مورد طلاق.... بعد از انقضای ۱۹ ماه طلاق می‌دهد، دیگر رجوع به زوجه مطلق لازم

نیست مگر بعد از گذشتن ۱۹ روز....

- هر زنی را می‌شود ۱۹ مرتبه طلاق داد....

- عید رضوان - همزمان با عید نوروز - ۱۹ روز نخست مخصوص به خود باب دارد و

بقیه برای هیجده نفر امنای (حی)  $190000 = (9 + 10 ی + ح)$

- اگر یک بابی ببیند و.... تجاهر کند ۱۹ روز زنش بر او حرام می‌شود .

- سپس واجب می‌گردد به دادن ۱۹ مثقال طلا.... ۱۹ مرتبه استغفار کند .

- بر هر فرد بابی واجب است - که در هر ماه شکلی رسم کند که دارای ۱۹ خانه باشد....

- و اما... روز ۱۹ فوریه سال ۱۹۱۹ - م هم لژ روستائی شیراز با شرکت ۱۹ نفر انگلیسی

در شیراز تأسیس شد :

لژ روشنائی شیراز Light in Shiraz

«... نخستین لژ فراماسونری با اجازه‌ی انگلیس در ایران، که

می‌توان آن را قدیمی‌ترین لژ دانست .

لژ روشنائی در شیراز

نخستین لژ فراماسونری با اجازه انگلیس در ایران، که می‌توان آن را قدیمی‌ترین لژ دانست، لژ نظامیان انگلیسی به نام «روشنائی در شیراز» - Light in Shiraz است. این لژ که به موجب فرمان، گراند لژ اسکاتلند در روز نوزدهم فوریه ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ هـ) ۳۰ بهمن ۱۲۹۷ - ش در شهر شیراز بوسیله افسران و گروه‌بانیان ارتش مستعمراتی انگلیس تشکیل شد، مدت نیم قرن است که با شماره ۱۹۱۱<sup>۱</sup> بفعالیت خود ادامه می‌دهد. فرمان تأسیس لژ مذکور به موجب فرمان کتبی و ضمانت برادر بسیار ارجمند فراماسونی انگلیس به نام ماژور ژنرال جنینگر . W . E Jennings' M . D. IMS صادر شده است و افسران زیر را می‌توان از جمله مؤسسين این لژ در ایران دانست .

1. Rt. Wor. Bro. W. H. Hallsworth

2. « E. F. Ortin

3. « C. H. Carr

4. « S/Howard

5. « J. E. B. Horson

6. « F. W. Hurse

7. « N. Briggs.

8. « J. B. Dalzell - Hunter

9. « A. G. Woosnam

10. « W. Hayes

11. « H.M.Mcintyre

12. « J. W. Smalley

13. « H. Webber

14. « A. D. Wise

15. « J. H. Kerson

16. « A. Wiliams

17. « De. V. Condon

18. « H. A. K. Gongh

19. « W. J. Marmion

۱ - بیان دارای ۱۹ واحد است که باب ۱۱ واحد آن را نوشت و بقیه را به میرزا بحیی واگذار کرده



## لژ کوروش شماره ۱۵۷۴

سومین لژ فارسی زبان وابسته به گراند لژ اسکاتلند، لژ کوروش شماره ردیف ۱۵۷۴ می‌باشد. این لژ انگلیسی را می‌توان کانونی برای پذیرش اعضای جدید سایر تشکیلات فراماسونی انگلیسی دانست. زیرا بر خلاف لژ خیام که در آن تحصیل کرده‌ها و روشنفکران عضویت دارند، در این لژ اشخاص رنگارنگ با افکار و عقاید و مشاغل گوناگون و حرف مختلف گرد هم آمده‌اند.

فرمان تأسیس لژ کوروش در ۱۴ اگست ۱۹۶۰ از طرف استاد اعظم گراند لژ اسکاتلند، صادر شده و در ۹ آذر ۱۳۳۹ در تهران در کاخ بنایان آزاد (کلیسای انجیلی) زیر نظر استادان انگلیسی لژ روشنائی در ایران گشایش یافته است. در سالنامه سال ۱۹۶۱ نام این لژ در ردیف سایر لژهای جهانی اسکاتلند ثبت گردیده و از سال بعد نخستین رابطین لژ در انگلستان و ایران بدین شرح معرفی شده‌اند.

بنیان‌گذاران لژ کوروش که در نشریه‌های رسمی این لژ معرفی شده‌اند به شرح زیر

می‌باشند:

- ۱ - برادر دکتر علی پرتو
- ۲ - برادر دکتر جعفر جهان
- ۳ - برادر دکتر رحمت مرشد زاده
- ۴ - برادر حسین رامتین
- ۵ - برادر دکتر مهدی ذوالریاستین
- ۶ - برادر احمد افخمی
- ۷ - برادر علیرضا هروی
- ۸ - برادر دکتر احمد توکلی
- ۹ - برادر مهندس علی اصغر بختیار
- ۱۰ - برادر یوسف مازندی
- ۱۱ - برادر فتح الله فرود
- ۱۲ - برادر کیقباد ظفر
- ۱۳ - برادر مهندس حسین شقاقی
- ۱۴ - برادر دکتر عبدالحسین راجی
- ۱۵ - برادر دکتر ارفع السلطنه فرخ
- ۱۶ - برادر هرن

۱۷ - برادر دکتر گزنی

۱۸ - برادر صالح چتایات

۱۹ - برادر ادوارد چتایات<sup>۱</sup>

لژ کوروش در سومین چهارشنبه هر ماه مسیحی در باشگاه رازی، تشکیل جلسه می‌دهد و همان طور که گفته شد، لژهایی که در تهران با یکی از شهرهای ایران تشکیل می‌شود، ابتدا اعضای آن در این لژ پذیرفته شده، سپس به سایر لژها منتقل می‌شوند.

در دوران فعالیت هشت ساله لژ مذکور تاکنون، چندین «استاد ارجمند» که یکی از مقامات عالی فراماسونی است، در این لژ پذیرفته شده‌اند که برای نمونه تشریفات ورود دو نفر از استادان را از نشریه بسیار محرمانه خود آنها نقل می‌کنیم: همان روزی که «لژ تهران» به اصطلاح فراماسونها «تقدیس» یافت، فراماسونهای زیر به عنوان «اولین افسران لژ تهران شماره ۱۵۴۱ - ق. اس» به مرکز لژ در انگلستان معرفی شدند و پنج ماه بعد، دومین انتخابات «افسران لژ تهران» بدین شرح صورت گرفت:

دوره اجلاسیه سال ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ و نتیجه انتخابات

روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۷

- ۱ - حضرت استاد ارجمند، دکتر محمد حسابی
- ۲ - رئیس محترم قبلی، مهندس حسین شقاقی
- ۳ - قائم مقام استاد، دکتر غلامرضا کیان
- ۴ - معاون استاد، ابدال بختیار
- ۵ - سرپرست ارجمند دوم، دکتر علی اصغر خشایار
- ۶ - سرپرست ارجمند دوم مهندس قباد ظفر
- ۷ - دبیر، مهندس میر عبدالباقی
- ۸ - خزانه دار، محمود فرمند
- ۹ - کمک خزانه دار، مهندس علی اصغر بختیار
- ۱۰ - امین خیریه، مهندس محسن فروغی
- ۱۱ - خطیب، سلیمان بهبودی
- ۱۲ - راهنمای اول، مهندس ناصر بهبودی
- ۱۳ - راهنمای دوم، حسن اسکندری

- ۱۴ - تشریفات، سرلشکر اسماعیل شفائی
  - ۱۵ - زیور دار، هادی مصدقی
  - ۱۶ - کتاب بر، مهندس عباس محمدی (تاد)
  - ۱۷ - نگهبان داخلی، حسن اسکندری - محمود فرمند - فضل الله مقدم
  - ۱۸ - نگهبان خارجی، سرهنگ فضل الله مقدم
  - ۱۹ - بازرسان حساب، سی - ای - فری - اف - اس - دورایجی
- لژ خیام، تابع قانون اساسی گراند لژ اسکاتلند

### لژ خیام شماره ۱۵۸۵

دومین لژ فارسی زبان که گراند لژ اسکاتلند در ایران تشکیل داد، لژ خیام است. این لژ در سال ۱۳۴۱ (۲ نوامبر ۱۹۶۱) در تهران تشکیل شد و تقدیس یافت و اعضای مؤثری که در مراسم افتتاح تأسیس آن دخالت داشتند عبارتند از:

- ۱ - دکتر احمد علی آبادی
- ۲ - دکتر مرتضی رسا
- ۳ - دکتر هوشنگ آرام
- ۴ - دکتر باقر عاملی
- ۵ - دکتر فرزین
- ۶ - دکتر کرباسفروشان
- ۷ - دکتر ناصر یگانه
- ۸ - دکتر ایرج وحیدی
- ۹ - دکتر حسین اسفندیاری
- ۱۰ - دکتر ناصر حداد
- ۱۱ - دکتر محمد طاهری
- ۱۲ - مهندس شیلاتی فرد
- ۱۳ - رحیم متقی ایروانی
- ۱۴ - عباس اسفندیاری
- ۱۵ - هاشم حکیمی
- ۱۶ - دکتر احمد توکلی
- ۱۷ - دکتر مصطفی نامدار
- ۱۸ - هوشنگ عامری

۱۹ - مهندس طاهر محمدی

در تأسیس این لژ، نکته بسیار جالبی که به چشم می‌خورد، انتخاب اعضای آن است.

### قبول عبودیت و برتری

لژ روشنائی در ایران برای این که برتری و سروری خود را بر روی همه فراماسونهای ایرانی و کنترل خود را بر اعمال آنان حفظ کند، و از کارها و اطلاعات آنها حداکثر بهره برداری را بنماید مسئله‌ی «نظارت کامل» را عنوان کرده و آن را بر لژهای ایرانی تحمیل نموده است.

این اقدام که به نفع سازمان‌های اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی انگلیس در ایران است بدون درنگ با موافقت مرکز اسکاتلند در ادنبورک روبرو شد. آنها به کارگردانان لژ دستور دادند تا «سروری» و «برتری» و قبول «عبودیت» از گرانند لژ اسکاتلند را در هر زمینه بر لژهای انگلیسی، فرانسوی و آلمانی جدید التأسیس بقبولانند. عده‌ای از فراماسونهای جوان که قبل از ورود به لژهای ماسونی هدف این تشکیلات مخفی را فقط و فقط استعانت و کمک و همراهی به نوع بشر می‌دانستند، با قبول برتری و سروری و عبودیت لژهای انگلیس مخالفت کردند، ولی چون قوانین فراماسونی اطاعت محض و کور کورانه از دستورات اولیه ایجاب می‌کند، به ناچار همه فراماسونهای سه دسته مذکور حاضر به پذیرفتن «عبودیت» و «سروری» و «برتری» گرانند لژ اسکاتلند شدند و بدین ترتیب است که بعد از مدت کوتاهی «کرایستو فراسحق فری» یهودی تبعه‌ی انگلیس که همه جا خود را حاکم مطلق و آمر حقیقی فراماسونهای ایران می‌داند، در رأس کلیه سازمانهای فراماسونی قرار می‌گیرد. منتهی چون در این ایام زمزمه‌های مخالف در لژها علیه انتصاب برخاست و بیشتر اعضای لژهای آلمانی با اطاعت کور کورانه و قبول عبودیت انگلیس‌ها مبارزه شدید را آغاز کردند، موضوع انتخاب سناتور دکتر سعید مالک در رأس گرانند لژ محلی ایران عنوان شد.

این سازمان فراماسونری که District Grand Lodge of Iran نامیده می‌شود،

وظیفه‌اش ایجاد هماهنگی بر مجموع فعالیت‌ها، کسب اطلاعات واصله، حتی نظارت بر

مشاغلی است که در ایران به افراد واگذار می‌شود.

### کریستو فراسحق فری یهودی الاصل تبعه انگلیس

اکنون می‌پردازیم به معرفی یکی از برجسته‌ترین اعضای لژ روشنائی در ایران که هم

اکنون بر دوازده لژ دیگر وابسته به سازمانهای جهانی گرانند لژ اسکاتلند در ایران ریاست دارد. او

که دو سال قبل به سمت ناظر اعظم لژهای انگلیس در ایران انتخاب شده، «کریستو فراسحق

فری» نام دارد و تبعه انگلیس است. این انگلیسی یهودی الاصل<sup>۱</sup> که مدعی پیروی از مذهب مسیح است از چهل سال قبل تا کنون در ایران به سر می برد. از سوابق او در انگلستان هیچ اطلاعی در دست نداریم ولی از دوران اولیه خدمتش در شرکت سابق نفت گزارشهای تأسف آوری موجود است.

او زمانی در تجارخانه شرکت نفت و بعدها در سازمانهای کسب اطلاعات شرکت سابق نفت فعالیت داشت و آخرین پستش ریاست اداره کارگزینی بوده است که پس از ملی شدن صنعت نفت به خدمتش خاتمه داده اند. فری پس از اخراج از ایران به عراق رفت و مدتی در بصره علیه دولت ایران فعالیت می کرد، ولی بعداً به رودزیا رفته و پس از دو سال بار دیگر به تهران بازگشت. شغل ظاهری او نمایندگی شرکتهای انگلیسی در ایران و دادوستدهای بازرگانی است. دوران فعالیت سیاسی و فراماسونری کریستوفری از سال ۱۹۴۵ - م (۱۳۲۴ - ش) در شهر آبادان آغاز می شود. بدین ترتیب که او در این شهر وارد لژ پیشاهنگ Piener که لژ شماره ۱۳۰۵ - وابسته به لژ اسکاتلند بود، شد. او در سال ۱۹۵۰ - م (۱۳۳۰ - ش) به لژ روشنائی در ایران پیوست<sup>۲</sup> و پس از این که به دستور حکومت وقت ایران از خدمت در شرکت نفت اخراج شد، فعالیت فراماسونری خود را در لژ فراماسونری (فایها Faiha شماره ۱۳۱۱) که یکی از لژهای تابعه اسکاتلند در بصره است و اساس آن را پسران شیخ خزعل بنیان نهاده اند دنبال کرد. در سال ۱۹۵۳ - م (۱۳۳۲ - ش) که مجدداً به ایران بازگشت بار دیگر در لژ روشنائی در ایران فعالیت خود را از سر گرفت<sup>۳</sup> و به موجب مندرجات سالنامه سال ۱۹۶۸ گراند لژ اسکاتلند در بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ (۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶) یکی از معروفترین و فعالترین اعضای لژهای انگلیسی در ایران بوده است، بطوری که در کتاب سال مذکور، این دوران از فعالیت او را «Moster Thereef» توصیف کرده اند.

هنگامی که لژ تهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به لژ اسکاتلند که مؤسسين آن را بصره، زیر نظر شیخ خزعلی به افتخار عضویت در سازمانهای فراماسونری در آمدند و این لژ در تهران تأسیس شد، اسحق فری به عضویت لژ تهران در آمد و از آن پس در سایر لژهای فراماسونری ایران نقش اصلی و اساسی را داشته است و دارد.

۱ - در سالنامه سال ۱۹۶۸ - گراند لژ اسکاتلند اسم اول او را اسحق Isaac ذکر می کنند و این خود بهترین

دلیل یهودی بودن اوست. رجوع شود به صفحه سطر سالنامه سال ۱۹۶۸.

۲ - ایضاً ص ۲۱ سالنامه سال ۱۹۶۸ گراند لژ اسکاتلند.

۳ - در اصطلاح فراماسونری این گونه انتقالات را (Affiliated) می گویند



فعالیت او در لژهای انگلیسی، بدان پایه و مقام رسیده که استاد اعظم لژ اسکاتلند به این یهودی انگلیسی مقام Honorary Junior Grand را داده است. کریستوفر اسحق فری یهودی الاصل که همه جا تظاهر به دیانت مسیح می‌کند، از روزی که از خدمت شرکت نفت اخراج شده تا به امروز عنوان اداره چندین شرکت و مشاغل گوناگون را داشته است و هم اکنون نیز در پناه این عناوین به زندگی سیاسی، اجتماعی و فعالیت فراماسونری خود ادامه می‌دهد. چنان که اینک به اتفاق یوسف مازندی - برادر همسر در گذشته‌اش - شرکت اسکو ASCO در خیابان سپهبد زاهدی را اداره می‌کند.

این یهودی انگلیسی که در سازمان فراماسونری به مقام «ناظر اعظم» لژ «ناحیه ایران» رسیده است. بالاترین مقام را در سازمان ماسونی ایران دارد. او بر پانصد نفر از فراماسون‌های انگلیسی، تبعه ایران حکومت می‌کند، و این گروه ناچارند دست او را ببوسند و فرامین او را بدون درنگ و چون و چرا اطاعت و اجراء کنند.

فراماسونها از روزی که تأسیسات خود را در جهان گسترش داده‌اند تا به امروز همواره مدعی بوده و هستند که معلم اخلاق، مجسمه شرافت و درستی و پاکدامنی می‌باشند. شاید بتوان قبول کرد که در بین فراماسونهای ایرانی، در گذشته و حال مردان شرافتمند، درستکار و طرفدار حق و عدالت، و معتقد به دیانت اسلام و وجود ذات باریتعالی، وجود داشته و دارند. چنانچه هم اکنون نیز در اجتماعات فراماسونهای ایرانی - و در لژهای وابسته به انگلیس، فرانسه، آلمان و لژ مستقل ایران که وابستگی به هیچ یک از سازمانهای جهانی را ندارد - چنین افرادی یافت می‌شوند. اینان در اجتماع ایران نیز به نیک نامی و پاکدامنی مشهور هستند و خود نیز بدین صفات عالی انسانی اعتقاد دارند.

ولی بطوری که در بخشی از همین کتاب خواهد آمد عده‌ای از فراماسونهای کنونی ایران مورد تنفر عامه مردم هستند، بلکه در محاکم دادگستری ایران سوابقی داشته و در بسیاری از سوء استفاده‌های و سوء جریانات سهمیم و شریک بوده‌اند. و هنوز هم هستند... و پرونده‌های بعضی از آنها به پایه محکومیت قطعی نیز رسیده است.

به عنوان مثال همین اسحاق فری ناظر اعظم فراماسونری ایران و کسی که پانصد فراماسون ایرانی مجبور به بوسیدن دستهایش هستند، پرونده‌هایی در شعبه اول: دادسرای تهران واقع در خیابان فرصت دارد که خلاصه‌ای از آن را برای شناختن هر چه بیشتر این استاد اعظم و رهبر سازمان فراماسونری انگلیس در ایران، نقل می‌کنیم: این پرونده‌ها که به شماره ۴۶ - ۲۹۸۹ و ۴۷ - ۴۹۰ در شعبه اول دادگاه بخش تهران تشکیل شده مبنی بر ادعای او علیه بانو «انسی مازندی» مادر همسر فقید او «رزی مازندی» است. قبل از این که خلاصه پرونده را نقل کنم لازم

است، شمه‌ای از زندگی خانوادگی وی را که منجر به طلاق همسر اولش و ازدواج با رزی مازندی شده است، به نظر خوانندگان ارجمند برسانم:

هنگامی که اسحق فری به ایران آمد همسری به نام «مادلین ماتیلدا» داشت که او را به نام خانوادگی شوهرش «مادلین فری» می‌نامیدند. دوران زندگی این زن و شوهر همیشه با نزاع و کشمکش توأم بود. و با این که آنان یک پسر و یک دختر<sup>۱</sup> نیز داشتند، با این حال فری در ۲۶ مه ۱۹۴۷ همسرش را طلاق داد. در این ایام رزی مازندی در آبادان در شرکت سابق نفت کار می‌کرد. و اسحق فری نیز سرکارگر تجارخانه و یا به اصطلاح گارگران نفتی (فورمن) بود، «رزی» در این ایام دو خواستگار داشت. نخست یک نفر هندی به مقام و در آمد بیشتر و دیگری اسحق فری کارگر تجارخانه که همسر اولش را طلاق داده بود. فری بعد از چندین سال رفت و آمد به خانه مازندی سرانجام «رزی» را حاضر به ازدواج با خود ساخت. با وجود این که بین اسحق فری متولد هفتم ماه ۱۸۹۸ - با «رزی» که از او بیست سال جوان‌تر بوده است، اختلافات سنی زیادی وجود داشت. با این حال «رزی» حاضر به ازدواج با اسحق شد. قبل از انجام مراسم عقد به موجب قوانین مدنی ایران «اسحق فری» که مذهب خود را مسیحی اعلام کرده بود می‌بایستی به دین اسلام در آید. زیرا به موجب ماده ۱۹۵۹ قانون مدنی ایران (نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست) به دنبال این ماده قانون، قانون‌گذار ماده دیگری تصویب کرده که می‌گوید: (ماده - ۱۰۶۰ ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجی در موردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.)

به ناچار اسحق فری در محضر یکی از علمای شرع (احتمالاً مرحوم آیت الله بهبهانی بوده)

به دین اسلام در آمده و نام «علی» را به جای «اسحق» به روی خود گذاشت. سپس ازدواج این دو که در تهران انجام شد، در محضر رسمی نیز به ثبت رسید و در قباله ازدواج مذهب زوجین مسلمان عنوان شده است. ولی ملیت رزی مازندی «ایرانی» و ملیت «علی فری» انگلیسی به ثبت رسیده است.

۱ - دختر باقی مانده از «مادلین» شغل اولیه‌اش ارتیست، در مراجع مختلف بوده که هم اکنون همسر یک

امریکائی ثروتمند است. پسرش نیز خلبان هواپیماست. فراماسونری جلد ۲ ص ۹، ۱۵۸

نوماسونی یا مثلث فراماسونیسیم - صهیونیسم - بهائیسیم :

«در حال حاضر در رأس شعبات فراماسونری

انگلیس در ایران یک نفر یهودی الاصل تبعه‌ی

انگلیس به نام کرایستوفر ایزاک فری قرار دارد.

فراموشخانه و فراماسونری در ایران ج ۲ ص ۲۹

### سرود از داوود

آیه ۱ - اینک چه خوش و چه دلپسند است. که برادران بیکدلی با هم ساکن شوند .

آیه ۲ - مثل روغن نیکو بر است. که بریش فرود می‌آید. یعنی بریش هارون .

آیه ۳ - که بدامن ردایش فرود می‌آید .

و مثل شب‌نم حرمون است. که بر کوه‌های صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت

خود را فرموده است. یعنی حیات را تا ابد آباد .<sup>۱</sup>

۷ - دبیر اعظم برای برادران خطبه ایراد می‌کنند .

۸ - افسران تنصیب‌کننده لژ اعظم ناحیه منظم دور لژ می‌گردند و در این هنگام بخش اول مزبور

سراییده می‌شود .

## مزمور بخش ۱ آهنگ کریموند

آیه ۱ - تا ۳ - خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهد بود در مرتعهای سبز مرا می خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند.<sup>۱</sup>

Psalm 23. Verse 1.

Tune Crimond

The Lord's my Shepherd , I'll not not Want

He makes me down to lie.

In pastures green ; He leadeth me

The quiet waters by .

۹ - دسته افسران مزمور دور لژ می گردند و در این هنگام بخش دوم مزیور ۲۳ سرائیده می شود و سپس دسته افسران در غرب توقف کرده و حضرت دبیر اعظم ارجمند شراب می ریزد .

## مزمور ۲۳ - بخش ۲

آیه ۴ - جان مرا بر می گرداند. و به خاطر نام خود براههای عدالت هدایت می نماید.<sup>۲</sup>

Psalm 23. Verse 2.

My Soul he doth restore again ;

And me to Waeh doth make

Within the paths of righteousness,

Ee'n for his own name's sake .

۱۰ - دسته مزیور. برای بار سوم دور لژ می گردند و در این حال بخش سوم مزیور سرائیده می شود. دسته در جنوب توقف کرده و حضرت دبیر اعظم ارجمند روغن می ریزد .

۱ - مزمور ۲۳ آیه های یک تا سه از توراة به نقل از کتاب مقدس ص ۸۴۵

۲ - از کتاب مقدس - توراة کتاب مزامیر بخش ۲۳ ص ۸۴۵

## مزمور ۲۳ - بخش ۳

آیه ۴ - چرن دروادی سایه موت نیز راه روم. از  
بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب  
دستی تو مرا تسلی خواهد داد<sup>۱</sup>

Psalm 23. Verse 3.

Yea , though I watk in deash's dark vale

Yet will I fear none ill ;

Por Thou art witb me ; and thy rod

And staff me comfort still .

۱۱ - دبیر اعظم و افسران اعظم بمقرهای خود باز می گردند .

۱۲ - دبیر اعظم فرمانی که به عنوان لژ تهران شماره ۱۵۴۱ صادر شده است قرائت

می نمایند.

۱۳ - خزانه دار اعظم به مدیر تشریفات دستور می دهد تأسیس لژ را اعلام نماید .

۱۴ - خطیب تنصیب کننده خطبه برکت را ایراد می نماید .

۱۵ - مدیر تشریفات افسران تعیین شده لژ تهران را دعوت می نماید که دور گشته و به

وسیله دادن سلام استادی به حضرت دبیر اعظم نسبت به لژ اعظم ادای احترام نمایند .

۱۶ - خطیب تنصیب کننده دعا می خواند .

۱۷ - حضرت دبیر اعظم ارجمند می گوید «در عرش اعلا تجلیل برای ایزد متعال»

برادران در پاسخ می گویند «و در روی زمین صلح و سعادت برای بشر»

۱۸ - مزمور ۷۲ سرائیده می شود .

## مزمور ۷۲ - آهنگ

## دانفرملاین

آیه ۱۸ - متبارک باد یهوده خدا که خدای اسرائیل، که او

فقط کارهای عجیب می کند .

آیه ۹ - و متبارک باد نام مجید او تا ابدالاباد. و

تمامی زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین<sup>۲</sup>



Psalm 72 - Tune Dunfermline

How blessed be the Lord our God

The God of Israel,

For He alone doth wondrous works,

In glory that excel.

And blessed be His glorious name to all

Eternity;

The whole earth let his glory fill.

Amen , so let it be .

۱۹ - لژ پنجره مقرر و باستانی بسته می شود .

مراسم تنصیب

۲۰ - لژ تهران شماره ۱۵۴۱ به وسیله حضرت استاد ارجمند تنصیب کنند در درجه اول

افتتاح می شود .

۲۱ - مدیر تشریفات برادر حسین شقاقی استاد تعیین شده را معرفی می نماید .

۲۲ - حضرت استاد ارجمند تنصیب کننده خطابه‌ای برای استاد تعیین شده ایراد

می نماید .

۲۳ - مدیر تشریفات خلاصه‌ای از تکالیف باستانی را قرائت می نماید .

۲۴ - حضرت ارجمند تنصیب کننده مراسم یاد کردن سوگند و وفاداری را اداره

می نمایند .

۲۵ - انجام مراسم سرود .

سفر اعداد<sup>۱</sup>

آیه ۲۴ - بهوه ترا برکت دهد و ترا محافظت

نماید .

آیه ۲۵ - بهوه روی خود را بر تو تابان سازد و

بر تو رحمت کند .

آیه ۲۶ - بهوه روی خود را بر تو برافرازد و ترا

سلامتی بخشد .

آیه ۲۷ - و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند و

من ایشان را برکت خواهم داد .

The Lord bless thee and keep thee;

The Lord make his face to shine upon thee

And be gracious unto thee.

The lord lift up his countenance

Upon thee and give thee peace .

۲۶ - کارآموزان از لژ خارج می شوند. لژ به درجه دوم برده می شود .

۲۷ - کار یاران از لژ خارج می شوند. لژ به درجه سوم ارتقاء می یابد .

۲۸ - استاد بنایان از لژ خارج می شوند. هیئت استادان تنصیب شده تشکیل می گردد .

### ۲۹ - تنصیب

۳۰ - لژ در درجه سوم ادامه داده می شود - استاد بنایان به داخل لژ پذیرفته می شوند .

۳۱ - به حضرت استاد ارجمند از شرق سلام داده می شود و ابزار استادی باو ارائه

می شود .

۳۲ - لژ به درجه دوم تنزل داده می شود و کار یاران به داخل لژ پذیرفته می گردند .

۳۳ - به حضرت استاد ارجمند از غرب سلام داده می شود و ابزار کار یاری به او ارائه

می گردد .

۳۴ - لژ به درجه اول تنزل داده می شود و کارآموزان به داخل لژ پذیرفته می گردند .

۳۵ - به حضرت استاد ارجمند از جنوب سلام داده می شود و ابزار کار آموزی به او ارائه

داده می شود .

۳۶ - فرمان و قانون اساسی لژ اعظم و آئین نامه داخلی به اسناد لژ ارائه می شود .

۳۷ - سایر افسران لژ سوگند یاد می نمایند و با دریافت نمودارهای سمتهای خود

تنصیب می شوند .

۳۸ - حضرت استاد ارجمند تنصیب کننده خطبه های ایراد می نماید .

## برای حضرت استاد ارجمند سرپرستان ارجمند برادران

۳۹ - برادران مزمور صدم را می‌سرایند - (آهنگ صدم قدم)

آیه ۱ و ۲ - ای تمامی روی زمین، خداوند را

آواز شادمانی دهید \*

خداوند را با شادی عبادت نمائید و به حضور

او با ترنم بیائید \*

آیه ۳ - بدانید که بیهوه خداست او ما را آفرید.

ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او \*

آیه ۴ - به دروازه‌های او با حمد بیائید. و به

صحن‌های او با تسبیح. او را حمد گوئید و نام او را

متبارک خوانید \*

آیه ۵ - زیرا که خداوند نیکو است و رحمت

ابدی. و رحمت وی تا ابد الابد.<sup>۱</sup>

All people that on earth dwell

Sing to the Lord with cheerful voice

Him serve with , his mirth praise Fofhtell

Come ye before Him and rejoice

Know that the Lord is God indeed,

Without our aid he did us make E

We aro his flock He doth us fee

And for His sheep He doth us take.

۴۰ - خواندن دعا به وسیله خطیب .

۴۱ - حضرت دبیر اعظم ارجمند کوبه را که علامت قدرت است از طرف لژ اعظم به

حضرت استاد ارجمند اعطا می‌نماید .

۴۲ - حضرت استاد ارجمند پاسخ می‌دهد .

۴۳ - اعطای عصای مدیر تشریفات برادر د. ماکنیل خزانه دار ارجمند اعظم .

۴۴ - برادر شقایق مدیر ارجمند تشریفات جواب می‌دهد .

۴۵ - حضرت استاد ارجمند دیپلم‌ها و نشانهای مؤسسين و نشانه‌های لياقت را اعطا می‌نماید .

۴۶ - هیئت نمایندگی لژ اعظم اسکاتلند بدسته منظم از لژ خارج می‌شوند .

۴۷ - لژ بنحو مقرر و باستانی بسته می‌شود .

### ۴۸ - سرود اختتام - آهنگ الرس

بدر بار دیگر به نام تو یک صدا سرود پر  
ستایش بدرود خود را می‌سراییم .

می‌ایستیم تا پیش از پایان نیایش درود خود را  
بر تو نثار کنیم .

سپس از سر تواضع زانو زنان در انتظار کلام  
آشتی‌تر می‌مانیم ،

خداوند گارا روشنی خود را در این شبی که در  
راه است بما عنایت فرما و تاریکی آن را به روی ما به  
روشنی مبدل ساز .

اطفال خود را از گزند و خطر فارغ نگاهدار .  
چون تاریکی و روشنی هر دو برای تو  
یکسانند<sup>۱</sup>

#### Closing Ode - Tune Ellers

Father again to Thy dear name we raise  
With one accord our parting hymn of praise  
We stand to bless Thee ee'r our worshipcease  
Then lowly kneeling wait Thy word of peace  
Grant us Thy peace Lord through the coming night  
Turn Thou for us it's darkness into light  
From harm and danger keep Thy children free  
For dark and light are both alike to Thee.

قبل از آن که به رابطه فراماسونری و بهائیگری پردازیم باید نخست رابطه‌ی فراماسونری

و صهیونیستی خوب روشن شود :

فصل سوم کتاب «اسرار سازمانی مخفی یهود» تحت عنوان: مارپیچ و مار یهود می‌گوید:  
 «رهبران یهود خلاصه‌ای از مسیر مارپیچی و تکامل اولاد اسرائیل را به  
 سوی حکومت مطلقه و مافیائی تشریح می‌کند و برای قدرت ظفر نمون  
 یهود آن را به ماری تشبیه نموده که همیشه دول دیگر را محاصره  
 می‌کند. فرزندان اول اسرائیل را به سر این مار تشبیه نموده که در قلب  
 هر کشوری برای فاسد کردن نسل و از بین بردن آن ملت فرو می‌رود و  
 پس از این که مسیر خود را طی کرده و فتوحات خود را به پایان رسانید  
 به جای خود باز می‌گردد:»

زعمای صهیونی برای فتوحات خود نقشه‌ها کشیده‌اند که قسمتی از آن را انجام داده‌اند و  
 در نظر دارند قسمت دیگر را انجام دهند... نکته مهم این است که در هر کشوری که سر این مار  
 نفوذ کند و پیدا شود آن کشور در کلیه امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دچار لغزش‌ها و  
 بحرانهای گیج کننده‌ای می‌شود. در یک نقشه مفصل دورانهای مختلف یهود را در مسکو -  
 کیف - ادسا - قسطنطنیه و بالاخره در فلسطین که نقطه‌ی مبدأ و انتها است نشان می‌دهد در  
 فصل اول این کتاب آمده است، دانشمندان صهیونی چه می‌گویند، حق با زور است. آزادی فقط  
 توهمی بیش نیست. قدرت فراماسون یهود شکست‌ناپذیر است، برای رسیدن به یک هدف  
 وسائل متناسب با آن هدف انتخاب می‌شود و...

در لژ اعظم اسکاتلند مراسمی برقرار می‌شود که شرح آن را در ارتباط با این بحث با  
 مراجعه با اشعار آن مراسم به همان اشعار واگذار می‌کنیم :

### سرودهای رسمی فراماسونری «گوسفندان یهود»

اکنون که برای نخستین بار، با سرودهای رسمی فراماسونری که در مراسم افتتاح لژها و  
 سایر تشریفات مخصوص، همراه با موزیک خوانده می‌شود، آشنا شدید، و ملاحظه فرمودید  
 که چگونه این سرودها، عیناً از «توراة» - کتاب مذهبی یهودیان اقتباس شده است، و ما نیز به  
 منظور حفظ امانت در ترجمه و مستند بودن مطالب کتاب، متن این سرودها را از ترجمه فارسی  
 و رسمی مزامیر داوود، از «کتاب مقدس» - انتشارات دارالسطنه لندن - نقل کردیم، بد نیست از  
 نکته بسیار جالبی ضمن شرح ترجمه و نقل این سرودها، آگاه شوید. صبحی :

(- از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و  
 برادرها) و خواهرها و دایی زاده‌ها و فرزندانشان را رانده و میان آنها تیرگی پدید شده و اکنون



همه کارها) در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهائیان آنجا هم یک بیگانه‌ی است و هیچ ایرانی دست اندر کار نیست جز لطف‌الله حکیم که از جهودان بهائیت و کارش آوردن و گرداندن بهائیانست بر سرگور سروران این کیش که در ایران به این کار «زیارتنامه خوانی» می‌گویند. از این رو بر این شدم که با چند تن از آنها در نامه نویسی را باز کنم و بر بسیاری از چیزها آگاه شوم آنها هم پذیرفتند و بی‌دریغ پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را در اینجا برای شما می‌آورم در میان سخن چیزی به یادم آمد که بد نیست خوب گوش کنید و بهره‌ای از آن بگیرید:

خاندان حکیم از بیخ و بن یهود هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند ولی هر دسته‌ای از آنها در کیشی فرو رفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانی استواری نشان داد به مسجد می‌رفت و فرزندانش را مسلمان نمود چنان که اکنون هم هستند. میرزا شکرالله و یک دسته از وابستگانش مسیحی و پرتستان شدند و میرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه پند بده بود و از روی انجیل سخنرانی می‌کرد. دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلامحسین و برادرش لطف‌الله که نامش را بردیم بهائی شدند و همه‌ی اینها در هر کیشی که خود نمائی می‌کردند شور و جوش نشان می‌دادند ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آنجا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچ یک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس داد.

پیام پدر، صبحی

از هنگامی که «لژ تهران» در پایتخت ما تأسیس شد و فعالیت خود را آغاز کرد، تا به امروز ده‌ها رساله در باره «افتتاح لژ» «تنصیب مقام اسنادی» و سایر مراسم تشریفات بطور محرمانه از طرف لژها تدوین و طبع و بین فراماسونهای ایرانی توزیع شده است. نکته حیرت انگیزی که در همه این رسالات و انتشارات به چشم می‌خورد، این بود که فراماسونها با وجود ابداع واژه‌ها و اصطلاحات مخصوص، برای ترجمه و برگردان کلیه مطالب خود به زبان فارسی، همه جا از ترجمه فارسی سرودهای فراماسونری و قسم نامه‌های توأم با موزیک طفره رفته و از نقل ترجمه سرودها خود داری کرده‌اند.

البته این مطلب در آغاز زیاد غیر عادی به نظر نمی‌رسد، چرا که بسیاری از سرودها و ادعیه و اوراد، در میان فرق و مذاهب و آئین‌های مختلف، از زمان پیدایش به زبانهای سانسکریت، عبری، عربی و به طور کلی به صورت اولیه و با زبان اصلی آن فرقه و آئین باقیمانده و بعدها نیز، طی قرون و اعصار، پیروان مذاهب و فرق، ترجیح داده‌اند که ادعیه و اوراد

و یا سرودهای رسمی خود را با همان زبانهای اولیه بیاموزند و به کار برند. چنانکه در مورد دین حنیف اسلام نیز، ایرانیان که پیرون این آئین مقدس و شریف هستند، نماز و بسیاری از آداب و مراسم مذهبی دیگر خود را، با زبان اولیه آن، یعنی عربی که زبان کلام الله مجید و پیامبر بزرگ اسلام است، برگزار می‌کنند، نه با زبان فارسی....

طبعاً با این منطق خود داری فراماسونها از ترجمه متن سرودهای رسمی و قسم نامه‌ها، غیرعادی به نظر نمی‌رسد، اما چون همه جا، در متن همین رسالات که به زبان انگلیسی منتشر شده، عین سرودهای آئین گشایش، تنصیب مقام استادی و قسم نامه‌ها نقل و منعکس شده بود، حس کنجکاوی نگارنده تحریک شد، زیرا چنان که گفتیم فراماسونها نه تنها همه رسالات و مراسم و آئین خود را به فارسی ترجمه می‌کنند، بلکه در اغلب موارد، لغات و اصطلاحات واژه‌های خاصی نیز برای بیان مقاصد خود ابداع کرده‌اند که نمونه هایی از آن در همین کتاب آمده است.

با توجه به این مقدمات، و آگاهی بر این امر که هیچ یک از اقدامات لژها بدون علت و انگیزه نمی‌تواند باشد، برای ترجمه دقیق متن سرودهای رسمی و قسم نامه‌ها اقدام شد و در جریان همین کار به علت خود داری و طفره رفتن از ترجمه سرودها آگاهی یافتیم.

توضیح این که هنگام ترجمه قسمتی از سرودها و آن چه که توأم با موزیک اجرا می‌شود و جملات و کلمه‌ها آشنا به نظر می‌رسد، و آمدن اسامی خاصی چون «یهوه» و تأکید بر پرستش او، نگارنده را به اصل و منبع این سرودها رهنمون شد. با این راهنمایی متن انگلیسی تورا را گشودم و در این جا بود که به علت خود داری فراماسونها از ترجمه سرودها پی بردیم. زیرا این سرودها جز مزامیر داوود که از کتاب مقدس نقل شده بود چیز دیگری نبود و طبعاً کسانی که قصد داشتند پیروان همه مذاهب، از جمله گروهی از مسلمانان ساده دل را، زیر عنوان «برادری» به همکاری با خود بخوانند، چگونه امکان داشت علناً آنها را وادار سازند که به نام سرود رسمی «یهوه» را به پرستند و خود را «گوسفندان او» بخوانند؟

به وقوف بر این حقیقت هنگام نقل رساله تشریفات نخستین استاد اعظم ترجمه آیات تورا را از «کتاب مقدس» - چاپ لندن، ۱۹۵۴ - با ذکر صفحات و سطور آن بیان کردیم و اینک برای این که بدانیم فراماسونها، در لژهای خود چه سوگندهائی یاد می‌کنند و چگونه پیروان همه مذاهب را به پرستش «یهوه» - خدای اسرائیل - و می‌دارند، یک بار دیگر قسمتی از آیات تورا - «مزمور صدم» را نقل می‌کنیم و سپس توضیحاتی در باره سرودهای فراماسونها می‌دهیم:

«ای تمامی روی زمین \* خداوند را با شادی عبادت نمائید \*»

«و به حضور او با ترنم بیائید \* بدانید که یهوه خداست. او ما را

## آفرید\*

## «ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او\*»

به طوری که قبلاً گفته شد. در آئین تشکیل و گشایش لژهای فراماسونری و برقراری سمت استادی، سرودهای مخصوصی توأم با موزیک خوانده می‌شود و شرکت کنندگان اعم از مسلمان یا مسیحی - مسلمانان عادی یا پیشوایان روحانی که در آن جلسات حضور دارند، در مراسم با این سرودها به تشریفات فراماسونی خود تبرک و میمنت می‌بخشند.

تردید نیست که استفاده از سرودهای مخصوص و احیاناً ترنم موزیک در این گونه مراسم و آداب و تشریفات مشابه، امری غیر عادی نیست. و هر گروه و دسته و سازمانی می‌توانند، برای خود سرودهای مخصوصی داشته باشند. اما نکته این جاست که سرودهای مخصوص فراماسونها چنان که در آئین برقراری سمت نخستین استاد اعظم فراماسونری انگلیسی ملاحظه فرمودید، جملات و آیاتی از مزامیر داوود از تورا - از کتاب مقدس یهودیان است که طی آن بارها، یهوه را خداوند آدمیان شناخته و همه مردم را بندگان و «گوسفندان مرتع او» دانسته است.



نبیل الدوله و سایر بهائیان در حضور عبدالبها

## نظریه استاد محیط طباطبائی به عنوان

### جمع بندی مطالب

«مبارک باد یهوه خدا، که خدای اسرائیل است»

و این جملات بر زبان کسانی جاری می شود که نه تنها داعیه مسلمانی و پیروی از دین حنیف اسلام را دارند، بلکه مدعی هدایت دیگران و آشنا ساختن طبقات مردم با اصول مذهب و وادار ساختن آنان به پرستش خدای یگانه نیز بودند.

آنچه مسلم است، عضویت این افراد در سازمان های فراماسونری و انجام آداب و مراسم مخصوص از طرف آنان - از جمله خواند سرودهای رسمی اجباری مشمول یکی از این دو حالت است:

نخست این که ناآگاهانه و بدون اطلاع از مقاصد اصلی گردانندگان، و تنها به خاطر خدمت به مردم و اجتماع از طریق اخلاق و انسانیت با این سازمانها پیوسته اند و از مفهوم سرودهایی که می خوانند آگاه نیستند... که در این صورت، همین مطالبی که از نظرتان می گذرد، می تواند هشدار برای همه آنان باشد، بدین معنی که:

- آقایان! شما که خود را مسلمان می دانید... شما آقای... که در کسوت شریف روحانیت هستید، و همه شماها که به قصد و منظور خدمت به خلق! بوسه بر دست بیگانگان می زنید، شما که با گفتن «اشهدان لا اله الا الله» به وحدانیت خدای یگانه ایمان آورده اید، ببینید، چگونه افرادی که ظاهراً ملیت و مقدسات مذهبی را محترم شمرده اند، ندانسته شما را به راه دیگری می کشانند.

معتقدات مذهبی شما را به ریشخند و مسخره می گیرند. شما را و می دارند، با جملاتی که خود از معنی و مفهوم آن آگاه نیستند وجود خدای یگانه، پیامبر مرسل و آیات کلام الله مجید را تکذیب کنید و هم زبان با آنان بگوئید:

«بدانید که یهوه خدای ماست، ما قوم او و گوسفندان مرتع او

هستیم»

و همچنین وادارتان می سازند که تعلیمات تورات را کلمه به کلمه اجرا کنید:

«... ایرادی که در این قسمت بر مسلمانان تازه وارد به لژ فراماسونری گرفته اید وارد و درخور یاد آوری است:

به فرض این که سوگند به خدای اسرائیل و توسل به یهوه و ایلویهیم (به صیغه جمع عبری) برای مسیحیان به اعتبار این که تورا به کتاب دینی معتبر ایشان است و هنوز بیش از عهد جدید رفع نیازمندیهای ایشان را می کند، اثری مانوس و انشاء مزامیر داوود در کلیسا همچون

کنیسه معمول باشد؛ برای مسلمانان که توراۃ زبور و انجیل را پس از نزول قرآن منسوخ و غیر قابل پیروی می‌دانند و به خدای یگانه و عادلّی اعتقاد دارند که پروردگار جهانیان یا رب العالمین است و در میان بنی اسرائیل و بنی اسماعیل و یا اسرائیل و اردن با مصر و سوریه تفاوتی نمی‌گذارند، توسل به یهوه‌ی صباپوت خدای اختصاصی اسرائیل که با هیچ قوم و ملت و خلق دیگری نظر عنایت بلکه حق توجه ندارد، مخالف اساس اعتقاد دینی ایشان است.

علاوه بر این اشکال عقیده‌ای که در این توسل و تشبث به خدای خاص بنی اسرائیل وجود دارد مشکل تازه قضیه در دلالت لفظ اسرائیل بر مفهوم جدیدی غیر از مصداق دیرین معهود از این کلمه است و آن کشوری و دولتی جدید متشکل از یهودیان آلمانی و روسی مهاجر در سرزمین فلسطین است که اینک به نام اسرائیل معروف شده است. کثرت اتصال و اختصاص این مفهوم سیاسی و اعتباری جدید به لفظ اسرائیل دیگر برای خدای اسرائیل در ذهن مردم عصر ما جز خدای دولت اسرائیل مفهومی ندارد که آن هم مانند ستاره شش پر دیگر مهر و محبت و طلسم نیک بختی دعا نویسان نیست بلکه نشان رسمی یک کشور نوزادی شمرده می‌شود.

در این صورت توسل به خدای اسرائیل در روزی که دیگر مردم روی زمین از این کلمه مفهوم قوم مظلوم و آواره‌ای را در نمی‌یابند که از ستم مسیحیان در رنج و عذاب باشد بلکه دلالت بر مفهوم حکومتی نوظهور دارد که به سعی انگلیس و امریکا در قلب عالم اسلام پدید آمده و با جنگ و تصرف اراضی مسلمانان اثبات وجود می‌کند، آن هم از طرف یک فرد مسلمان تازه وارد به لژ فراماسونری، ناشی از جهل این مسلمان به حقیقت امور و اوضاع و قضایای اجتماعی و تاریخی است.

صرف نظر از جنبه‌های دینی و تاریخی و اخلاقی چنین امری با روش عمومی مسلمانان در این قضیه سیاسی مشترک هم آهنگی و موافقت ندارد.

با غلبه روح سود پرستی در عصر ما بر افراد و جماعات مسلم است که غالباً شرکت در این گونه جمعیت‌های رمزی و پوشیده از انظار، برای تأمین مصالح خصوصی و جلب کمک‌های غیبی به منافع شخصی صورت می‌پذیرد و ابدأ جنبه‌ی اخلاقی و یا قصد قربتی در کار نیست. بنابر این وقتی که فراموشخانه دیگر در انگلیس و فرانسه هم نمی‌تواند به ایجاد رابطه‌ی برادری و دوستی حقیقی در میان یهود و مسیحی کمک کند به طور اولی قادر نخواهد بود که میان یک تن یهودی با مسلمانی متأثر از سیاست تجاوزکارانه اسرائیل در منطقه‌ی خاور میانه، با ذکر نام خدای اسرائیل و توسل به یهوه صباپوت، عقد محبت و اخوتی ببندد.

از خدای جهانیان و پروردگار عالمیان باید خواست تا چشم خرد بندگان خود را بگشاید و عقل و وجدان اجتماعی را به جای غرور و غرائز و دسائس در نهاد همگنان متمکن دارد و



همه‌ی افراد جوامع را در ظل مفهوم انسانیت مطلق نیک خواه و خدمتگزار واقعی بشریت تربیت کند تا این توطئه‌های کهن جهت استقرار روابط خصوصی میان دسته‌ها و افراد معین از میان برخیزد و صفای حقیقی جای این سرابهای زندگانی را بگیرد. محیط طباطبائی

### محیط طباطبائی \*



## کتاب اقدس

بحث کتاب‌شناسی

(۲)

پنج شش‌سال پیش آنان میخواستند به مناسبت تصادف سال ۱۳۹۰ هجری باصدمین سال قمری تدوین اقدس، کتاب مزبور را در صورت تازه‌ای با تشریفات جشن یادبود مخصوصی انتشار بدهند و پس از سالهای متمادی که دیگر به هیچوجه نسخه خطی و چاپی تازه‌ای از آن در اختیار مریدان قرار نگرفته بود اقدس چاپ جدیدی در دسترس ایشان قرار دهند. نمیدانم چه باعث شد که بار دیگر بلا حاصل و تصمیم به سکوت و نسیان امر گرفته شد. شاید موضوع زبان کتاب باعث بر این تصمیم به فرو گذاشت شده باشد، چه در میان این فرقه به ندرت پیرو عرب‌زبانی پیدا میشود که از این متن عربی بتواند استفاده کند و آنان که زبان عربی را نیکو آموخته باشند از درک معنی و لفظ عبارات آن لذتی را که از یک اثر ادبی و مذهبی و اخلاقی معروف عربی میبرند انتظار نخواهند داشت. چنانکه میدانیم نود و هفت درصد کسانی که در آسیا و آمریکا و آفریقا به این اسم و رسم شناخته شده‌اند، فارسی زبان مادری ایشان است و به زبان اقدس که عربی خاصی است کوچکترین آشنائی ندارند. در این صورت انتشار ترجمه فارسی آن بطور مسلم بر چاپ متن عربی خیلی ترجیح دارد. عجب است که در طی صدسال متوالی، هرگز حضرات در صدد ترجمه این کتاب مهم خود به زبان دیگری اعم از فارسی و انگلیسی و اردو و ترکی و غیره بر نیامده‌اند و تاکنون اگر احیاناً به زبان دیگری ترجمه شده باشد از طرف مسیحیان روسی و آمریکائی

\* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

### نوماسونی درون رژیم

در حیفا در دامنه‌ی کوه کارمل وقتی به  
معبد زیبا و کم مانند بهائیان رفتید در سالن  
بزرگ و پرشکوه آن قالی‌های دهش نخست  
وزیر ایران را خواهید دید که بر روی آنها نام  
امیر عباس هویدا نقش بسته است.

الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر

ایران ص ۱۰۸

«در یکی از جلسات «لژ فروغی» که جواد منصور، هویدا و دیگر یاران حسنعلی منصور حضور داشتند، تقاضای عضویت آن مرحوم مطرح شد ولی چون دو نفر از حضار با مهر کبود با عضویت او مخالفت کردند مورد قبول واقع نشد، مرحوم منصور پس از انحلال لژ همایون، همواره علیه فراماسونها سخن می‌گفت.»

فراموشخانه و فراماسونری در ایران ج ۳ ص ۶۷۴

«توضیح آن که هویدا از اعضاء «لژ فروغی» که یکی از مهمترین لژهای فراماسونری است

بود و نامش در ج ۳ ص ۶۸۰ جزء اعضاء ثبت است.»



گزارش اطلاعات داخلی  
خیلی

موضوع اظهارات - بین ...  
محل ... تهران  
عطف بشماره ...  
منبع خبر: ۱۱  
تاریخ: ۲۳

شماره: ۱۰۰/۲۰۱۲۰۱  
تاریخ حادثه  
تاریخ وصول خبر: ۱۴/۱۱/۲۶  
تاریخ گزارش: ۱۴/۱۱/۲۶

حسین ... عنومالی در اراضی و مساکن سابق اداره کل حسابداری ژاندارمری که با  
علما و روسانیون ارتبایک نزد یک دارد اظهار میداشت چون آقای شوید انخست وزیر  
در زمانه منبرمانه نروین نفت ایران با اسرائیل خدمت بزرگی بآن کشور نمود و ولست  
اسرائیل در قبال این خدمت به تعدد وجهی کل هزار متر مربع زمین در فلسطین با پنهان واگذار  
نموده است.

مورد پرونده ۳۸۰۱  
در وقتین دارم خود را به ...  
۱۴/۱۱/۲۸  
۱۱/۲۸  
۳۲۲

۱۴/۱۱/۲۵

۴/۱۱/۲۸

تعداد نسخه:

گیرندگان:

## خیلی محرمانه

### گزارش اطلاعات داخلی

موضوع اظهارات - حسین  
محل ..... تهران  
عطف به شماره.....  
منبع خبر: ۱۱  
تقویم: ب ۲

شماره ۲۱۳۱ /... الف  
تاریخ حادثه  
تاریخ وصول خبر ۶۴/۱۱/۲۶  
تاریخ گزارش ۴۴/۱۱/۱۶

حسین... عضو مالی دارائی و معاون سابق اداره کل حسابداری ژاندارمری که با علماء و روحانیون ارتباط نزدیک دارد اظهار می داشت چون آقای هویدا نخست وزیر در معامله محرمانه فروش نفت ایران به اسرائیل خدمت بزرگی به آن کشور نموده دولت اسرائیل در قبال این خدمت یک صد و چهل هزار متر مربع زمین در فلسطین به ایشان واگذار نموده است .

میرزا حبیب الله عین الملک کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء

(عباس افندی نامش را به امیر هویدا می دهد)<sup>۱</sup>

کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء: در کتاب «ظهور الحق» یکی از کتابهای معتبر بهائیان که مورد قبول آنها است در مورد «عین الملک» چنین آمده است:

«... دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین

مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان

عکا است و از پسرانش «میرزا حبیب الله عین الملک» که به پرتو تأیید

و تربیت آن حضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده

و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن

حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً مشاغل دولتی و

مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت، پسر دیگرش میرزا خلیل

خیاط در عکا و هم از دخترش که «در شام شوهر نمود» مآل با سعادت

و رضایتی بروز نکرد...»<sup>۲</sup>

۱ - ارسال هدایا به نام شخص وی به عکا که بدان اشاره شد و دیگر نشانه ها - که بدانها نیز اشاره می شود - خود می تواند گویای بسیاری از مسائل باشد و احتمالاً گرایش باطنی هویدا ناشی از همین سوابق خانوادگی است .

۲ - فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم، صفحه ی ۱۱۳۸

«میرزا حبیب الله عین الملک وارد کادر وزارت خارجه می‌گردد  
 به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ  
 بهائیت پردازد. در عین حال وی مدت مدیدی در این کشورها عهده  
 دار مقام قونسولگری می‌شود و تا سالهای پیش از جنگ جهانی فعالانه  
 به این کار ادامه داد. ابتدا به همان نام (آل رضا) معروف بود بعداً فامیل  
 «هویدا» را بر می‌گزینند...<sup>۱</sup>»

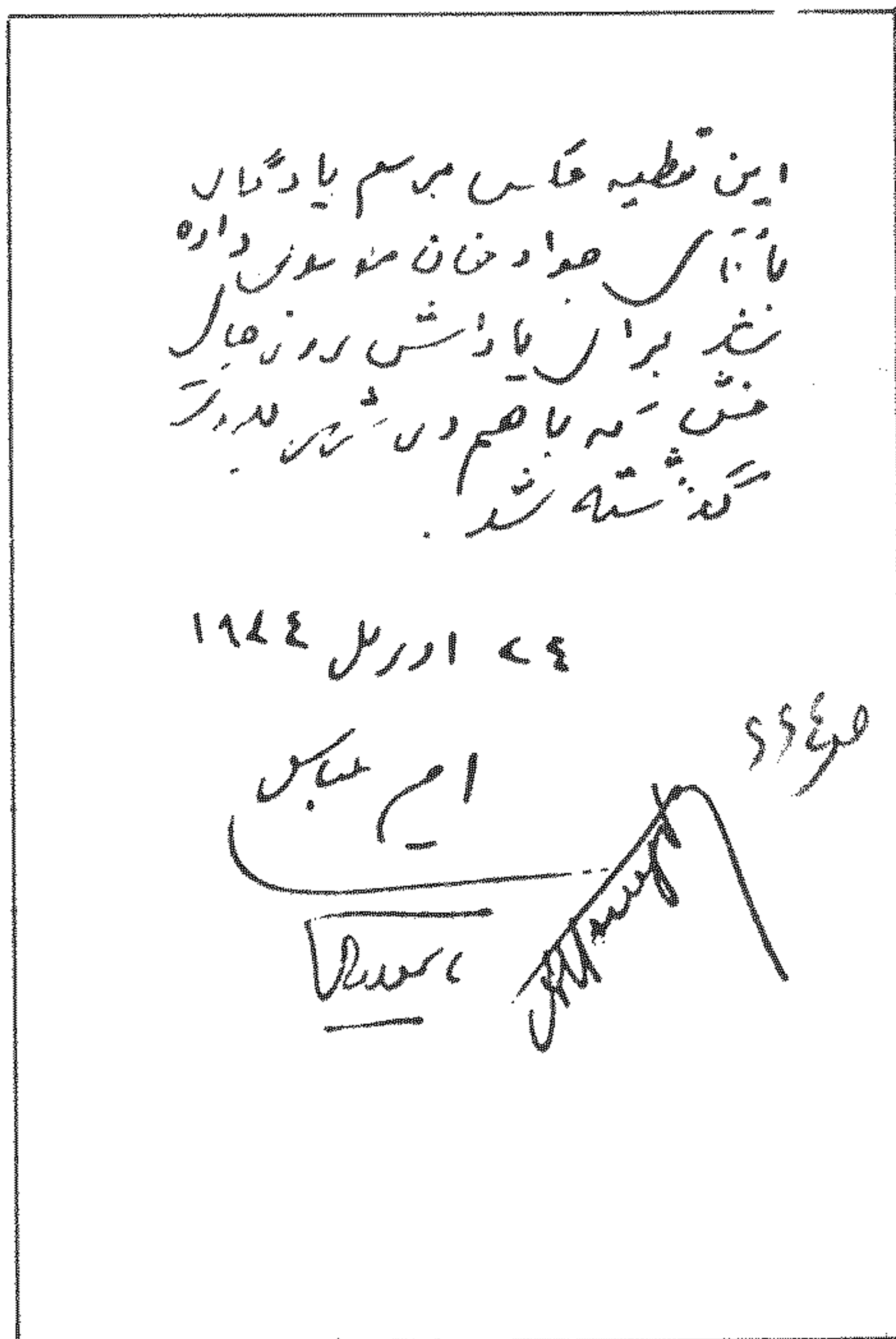
ادوارد براون در مورد پدر هویدا - میرزا حبیب الله عین الملک که قبلاً به محمد رضا  
 شیرازی معروف بوده می‌نویسد:

«... محمد رضا شیرازی» یکی از چند تن راز دار «بهاء الله»  
 است که پس از وی عهده دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود»<sup>۲</sup>



در ضمن نمونه‌ای از دستخط نخست وزیر ۱۳ ساله ایران آقای امیر عباس هویدا را ملاحظه می‌فرمائید که گرچه باید به امضای «لاتین» زیبای ایشان آفرین گفت اما باید نسبت به اغلاط ساده‌ای که از دانش‌آموز دبستانی هم انتظار نمی‌رود، بسیار تأسف خورده!! (تأسف بر ما که چنین افرادی ملت ما را در جهل و بی‌خبری نگاهداشتند...)<sup>۱</sup>

گذشته از این که بعضی از کلمات قابل خواندن نیست، به هر حال ایشان به جای قطعه مرقوم فرموده‌اند «قطیه» خوش را «خس» مرقوم داشته و... تاریخ آن هم که «تاریخ» خودشان است.



۱- برای شناخت اعمال و چهره واقعی هویدا به کتاب: اسرار شاه حکایت هویدا مراجعه فرمایید.

در سال ۱۲۹۹ (خ ۱۹۲۰ - م) عین الملک دارای فرزندى شد. وی از عباس افندی (عبدالبهاء) خواهش کرد که اجازه دهد نامش را بر روی این پسر نهند، که بعداً امیر پیشوند آن شد.

الیگارش، ص ۸۵ و Peoples at civilisation P. 304 - 309

نوماسونی در ایران با توجه به برخورداری از ویژگیهای سیاسی و حمایت‌های مالی و از طرف دیگر آمادگی زمینه جهت بارور شدن، خیلی زود رشد کرد و در ابعاد مختلف بطور علنی به فعالیت پرداخت:

«بد نیست بدانید که در سال ۱۳۲۸ شش سال پیش یکی از خویشاوندان میرزا احمد سهراب که از کارمندان ارتش و نامش سرتیپ هدایت الله سهراب است بخش از دفتر BIBLE of MENKIND<sup>۱</sup> (آنجا که در باره کنفیوس و دستوره‌های او می‌گوید) از زبان انگلیسی به فارسی ترجمانی کرد بی‌آنکه نامی از فراهم‌گر کتاب ببرد و در پشت جلد و دیباچه نوشت، این دفتر به دستور وزارت فرهنگ و ستاد ارتش چاپ و بخش شد.<sup>۲</sup>

و اما دفتر Bible of Menkind چیست؟

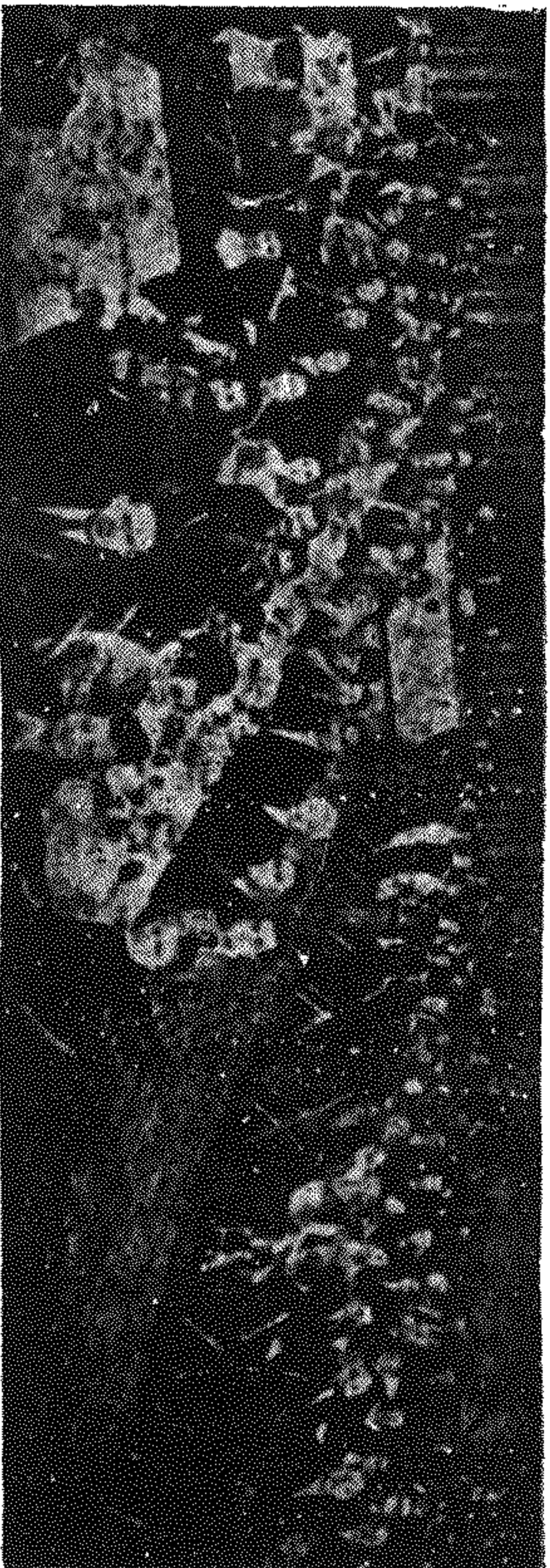
«دفتری است به نام Bible of Menkind یا کنوشت آدمیان که بیش از هفتصد رویه است و در آن از روش «.. بهائی سخن‌ها گفته و در سفته دیگری به نام Broken Silence و خموش شکسته در باده‌ی... این دفتر ششصد رویه است و دیگر «عبدالبهاء در مصر» که دارای...<sup>۳</sup>

همان گونه که می‌بینیم ترویج و تبلیغ ایده و افکار فرقه‌ای که کارنامه‌اش به وضوح و به تفصیل برای خوانندگان گشوده شده در هر کشوری خواه مسلمان خواه هر آئین دیگری بدور از اهداف دراز مدت نمی‌تواند باشد. این روند در ایران به ویژه همچنان ادامه یافت رفته رفته به طور علنی تا درون سازمانهای حساس مملکتی و نبض حیاتی و فرهنگی هم رسید (یعنی همان عبارتی که کتاب اسرار مخفی یهود ذکر کرد.)

۲ - ایضاً ص ۱۸۹

۱ - پیام بدر، صبحی ص ۱۹۱

۳ - ایضاً ص ۱۸۹



یک دسته از گروه کاروان خاور و باخترتنت که در یکی از جشنها در شهر نیویورک در تالار کاروان بر سر میز نوش و خورش گرد آمده‌اند و برای پیشرفت گام‌های خود از یکدیگر کمک می‌جویند و می‌گویند در جهان فردا مردم در زیر یک پرچم در می‌آیند مرزها از میان می‌رود و از جنگ و خونریزی نشانی نمی‌ماند این گروه در ۴۷ کشور دسته‌ها دارند و هر چند گاه روزنامه به زبان انگلیسی به نام کاروان چاپ و پخش می‌کنند و بالای برگ نخست آن نوشته است، « CATAVAN Knows no frontier کاروان مرز نمی‌شناسد

در ادامه سیاست نفوذ نوماسونی مراکز حساس دیگری نیز به دست بهائیان افتاد :

نام: شاپور	نام: مهرانگیز
نام خانوادگی: راسخ	نام خانوادگی: ارجمند (همسر)
سن: ۴۴	سن: ۳۸
متولد تهران	متولد تهران
دین: بهائی	دین: بهائی
بالاترین مدرک تحصیلی: دکترا	بالاترین مدرک تحصیلی: دکترا
رشته‌ی تحصیلی: جامعه شناسی	رشته‌ی تحصیلی: روانشناسی
فعالیت عمده: سازمان برنامه	فعالیت عمده: در دانشگاه تهران
سمت: معاون برنامه ریزی	سمت: استادیار
نام: رامش (پسر)	نام: مژده (دختر)
نام خانوادگی: راسخ	نام خانوادگی: راسخ
سن: ۱۳	سن: ۸
متولد: انگلستان	متولد: انگلستان
دین: بهائی	دین: بهائی

این سازمان برای بهره برداری مورد نظر و اجرای اهدافش در هر زمان به هر رنگی که لازم باشد در می آید و به هر کاری تن در می دهد، حتی دیدیم رهبر آنان در پشت سر امام جماعت مسلمانان به اقامه‌ی نماز پرداخت<sup>۱</sup>.





با پیروی از چنین شیوه‌ای نوماسونی در راه اطاعت از رژیم پیش قدم می‌شود:

موضوع شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران عطف / پیرو از بیت العدل اعظم به محفل ملی دستور داده شده که بهائیان مقیم ایران به نحو احسن در جریان برگزاری مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت و ترتیبی بدهند تا انجام مراسم از جانب بهائیان با شکوه‌تر و چشم‌گیرتر از شرکت سایر اقلیتهای مذهبی دیگر باشد.

نظریه شنبه - با توجه به دستور فوق محفل ملی ضمن جمع آوری وجوه از افراد بهائی و آن هم از طریق محافل محلی مبادرت به پرداخت ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال جهت خرید ۵۰ باب مدرسه یاد نمودند ضمناً از جانب شرکت نونهالان و اشخاص متمول بهائی منجمله حبیب ثابت پا سال تعداد ۵۰ باب دیگر خریداری که از نظر اذهان عمومی اسامی بهائیان و اعضاء محافل محلی را در روزنامه نوشته‌اند.

نظریه سه شنبه: با توجه به نامه شماره ۳۲۱/۹۸۰-۵۰/۵/۹ آن اداره کل چنین استنباط می‌شود که - دستور بیت العدل اعظم و انجامش از جانب محفل ملی در اجرای مفاد نامه فوق خواهد بود.  
رهبر

تحقیق و در صورت تأیید در بولتن

دایره ۳ درج شود ۵/۲۷

احتراماً قبلاً در مورد خرید مدرسه یاد بود بهائیان گزارش رسیده بود و ضمناً طبق اعلام روزنامه که به نام پروفیسور حکیم ۱۳۰ - ۴۵ درو روحی الایاب درج شده اوراق ۲۵ مدرسه یاد بود را بهائیان خریداری نموده‌اند.

امضاء ۵۰/۵/۳۰

علی محمد باب درج شده اوراق ۲۵ مدرسه یاد بود را بهائیان

خریداری نموده‌اند



- ۷- ...
- ۸- ...
- ۹- تاریخ وقوع ...
- ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به ...
- ۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مرمیلات سن ۱۹۰۹-۱۰۵۰
- ۱۲- ملاحظات حفاظتی

...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...

موسسه شرکتی در مراسم جشنهای سال شاهنشاهی ایران

مقت  
برد

از هیئت المدد اعظم به محفل ملی در ایران دستور داده شده که بهائیان مقیم ایران بنحوا حسن درجهان برگزاری مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت ترتیب بدهند تا انجام مراسم از جانب بهائیان با فکوهتر و چشم گویتر از شرکت سایر اقلیتهای مذهبی دیگر باشد.

نشریه شنبه - با توجه بدستور فوق محفل ملی ضمن جمع آوردن وجوه از افراد بهائی و آنهم از طریق محافل محلی مبادرت بدیرواغت - / ۱۵۰۰۰ / ۰۰۰ / ریال جهت خرید ۵۰ باب مدرسه یاد بود نمود تا اند ضمیمه از جانب شرکت نوبنیان و اشخاص متول بهائی منجمله خبیب ثابت پاسال تعداد ۵۰ باب دیگر خریداری که از نظر اذهان عموس اسامی بهائیان و اعضاء محافل محلی را در روزنامه هانتوشته اند.

نشریه شنبه: با توجه بنامه شماره ۳۱۱،۹۸۰ - ۵۰۷۹۰ آن اداره که چنین استباط میشود که دستوریت المدد اعظم وانجام از جانب محفل ملی در اجرای مفاد نامه فوق خواهد بود.

۲۰۰۰  
۳۱۱  
۵۰۷۹۰

تعمیر و دستهبندی  
۸/۲۸

اداره ثبت در مورد فایده در سرپرستی بهائیان در ایران ...

۲۵۰۰  
۵۰۷۹۰  
۳۱۱

It was in the town of Shiraz Iran, in May 1844, that the Baha'i Revolution was born, when eighteen souls... the manner of the wise Men, found and independently recognized Siyyed Mirza Ali Mohammad as the Messenger of God whom they were seeking. These disciples, after a short period initiation, were sent by their Leader to proclaim in distance places the dawn of a new Revolution on the earth....

در شهر شیراز بود که در ماه می ۱۸۴۴ انقلاب بسابیت متولد شد، یعنی هنگامی که هیجده تن از خاندان «حی» به «محمد علی شیرازی» که «پیرمیر» و «فرستاده» «خدا» بود ایمان آورده، یعنی در حقیقت کسی که آنها بدنبالش بودند. این مردمان بعد از مدت کوتاهی بوسیله «رهبرشان» به نقاط مختلف جهت فرخواندن و دعوت مردم اعزام گشتند...

اینهم در ادامه روند و مشی است که بهائیان در نظر داشتند با رسوخ در زبانهای مختلف از کانونهای اجتماعی به اهدا افشان دست یابند.

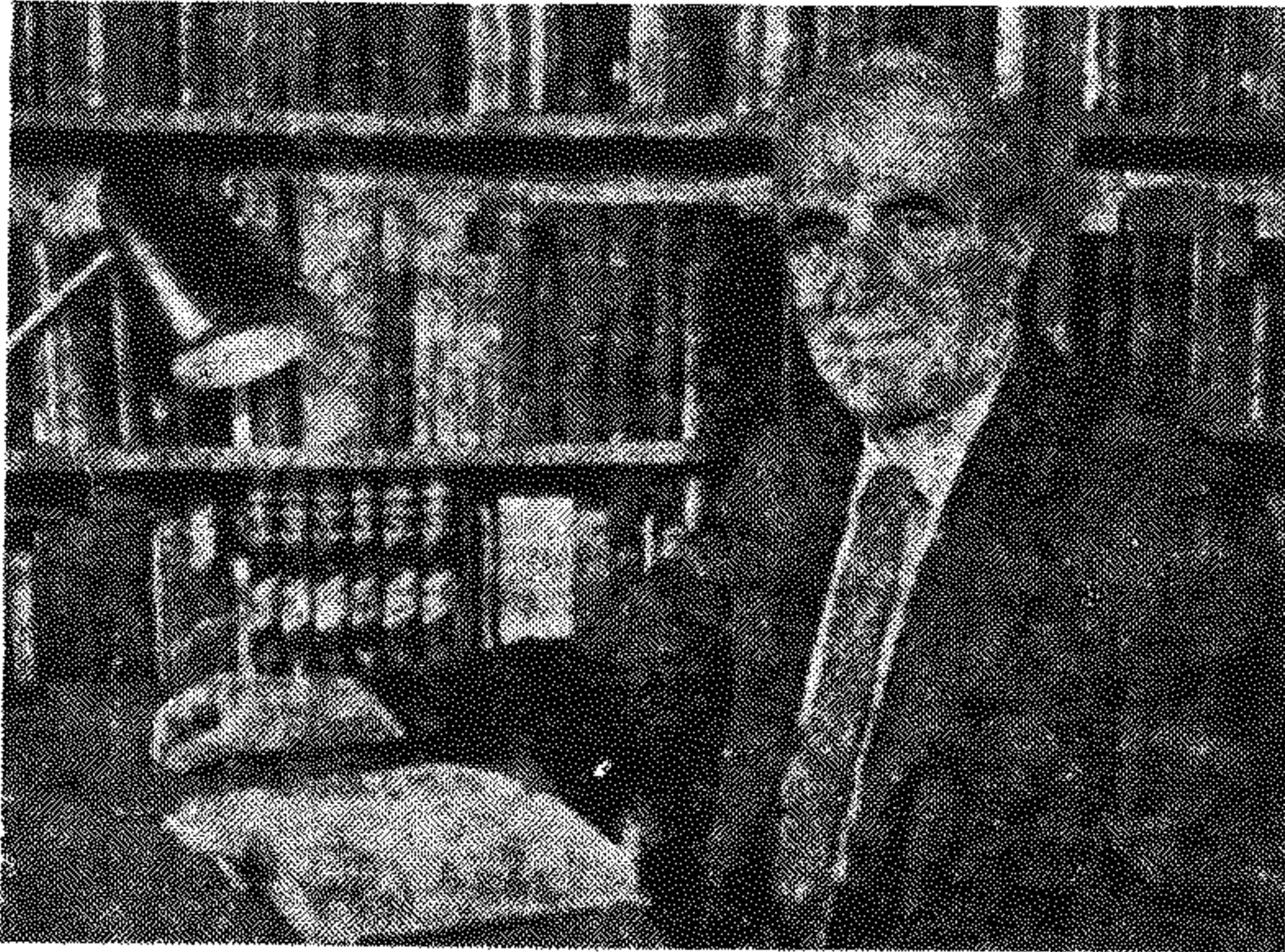
مستی که اصل روش آن در این مورد بنظرمی رسد سؤال انگلیسی دانشسرای تربیت معلم برای شاگردان سال سوم در آذرماه ۱۳۵۱ می باشد.

سؤال انگلیسی است که دکتر گیوان استاد «دانشسرای تربیت معلم» برای شاگردان کلاس سوم، در آذر ۱۳۵۱، مطرح کرده است.





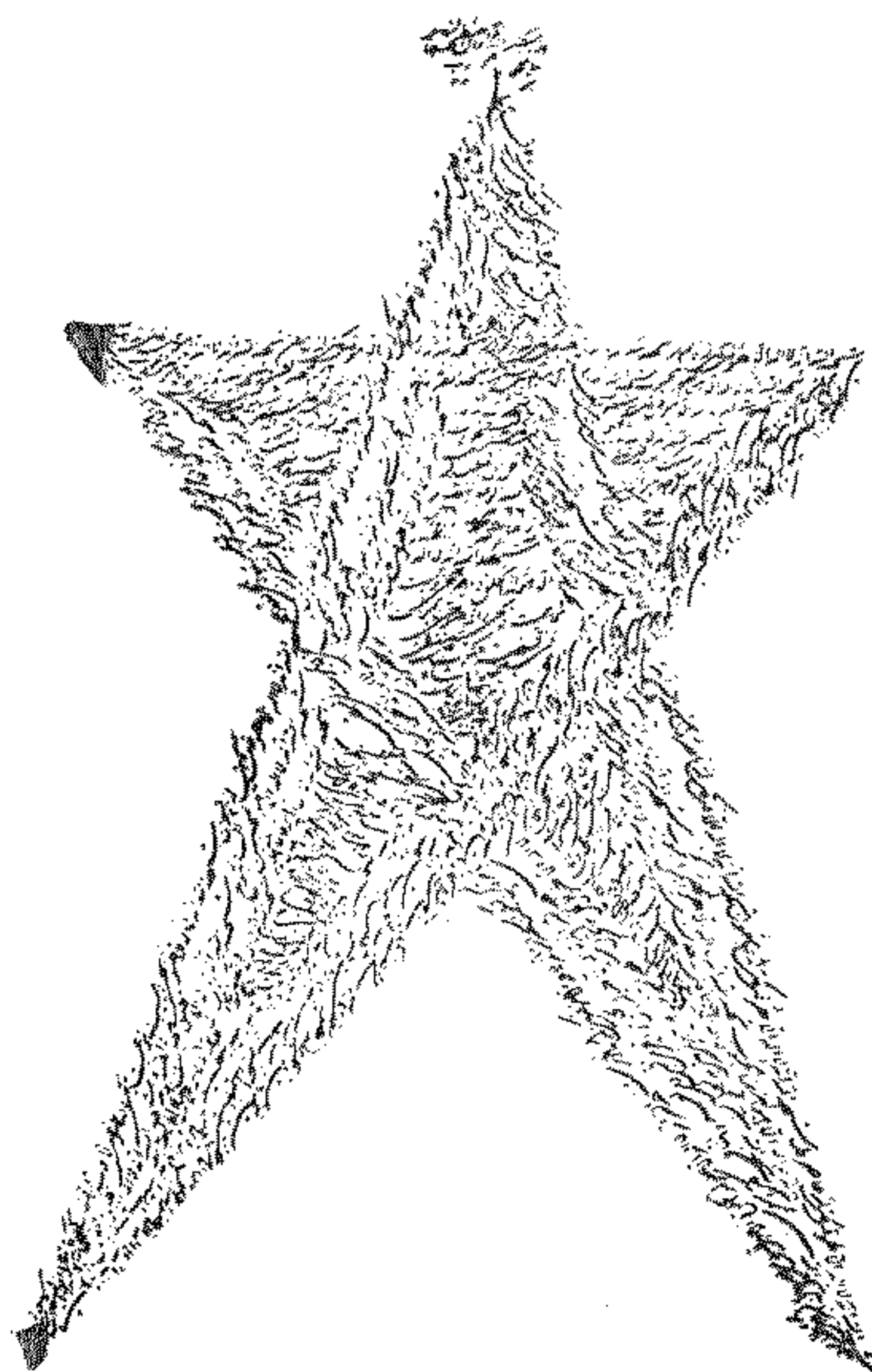
بانک نو نهالان مخصوص بهائیان برای پرداخت وام



میراز احمد سهراب رهبر کاروان، در اصفهان پا به جهان گذاشت در ۱۷ سالگی از دارالفنون تهران گواهی نامه گرفت پس از چندی به بمبئی رفت در سال ۱۲۸۴ خورشیدی به مصر و عکا رهسپار شد و به دیدار عبدالبهاء رسید سه سال در مصر به دانش آموزی پرداخت در سال ۱۲۷۸ عبدالبهاء او را به واشنگتن فرستاد که ترجمان میرزا ابوالفضل گلپایگانی باشد از ۱۲۸۱ تا پایان جنگ اروپا ۱۲۹۷ از نزدیکان عبدالبهاء و ترجمان او و مانند یک تن از خاندان او بود در ۱۲۹۸ با پیام ویژه‌ای از نزد عبدالبهاء به امریکا برگشت و در ۱۳۰۸ انجمن تاریخ نو را بنیاد گذاشت و اکنون رهبر کاروان خاور و باختر و خواننده‌ی جهان به مهر و آشتی است.

عین کلیشه ص، ۱۸۸ پیام پدر، صبحی





شکل و طرح بالا آرم بایبه و ازلی‌ها است، این طرح همان ستاره‌ی داود است که آرم بهود و آرم فراماسونری نیز می‌باشد این طلسم را زنان و مردان این فرقه برای تبرک به گردن یا بازو می‌بندند.

# بخش دوم

## بهائی فراماسونرها



دکتر ذبیح قربان رئیس دانشکده پزشکی شیراز

## بهائی فراماسونرها

در کتاب فراموشخانه و فراموسونری در ایران در ج ۳ صفحه ۴۶۴ عبارتی آمده است که «یکی دیگر از رؤسای بهائی که نام و عکس او در اسناد فراماسونری دیده شده دکتر ذبیح الله قربان است که در فصل بیست و پنجم کتاب تصویر او چاپ شده است...»<sup>۱</sup>

### لژ حافظ شماره ی ۶۸ در شیراز

«استان فارس و شهر شیراز همواره مورد توجه فراماسونها بوده

است. نخستین لژ فراماسونری به وسیله افسران ارتش انگلیس در این

شهر تشکیل شد لژی که در شیراز تأسیس شد در ردیف لژهای جهانی

با شماره ی ۶۸ «گراند ناسیونال دفرانس» به ثبت رسید و در روز ۱۹<sup>۲</sup>

می ۱۹۶۰ در بهران تأسیس و تقدیس شد و سپس به شیراز منتقل

گردید.»

در تأسیس این لژ هشت نفر زیر به عنوان موسسین و اعضای مؤثر معرفی شده‌اند:

۱ - دکتر ذبیح الله قربان - رئیس دانشکده پزشکی

۲ - دکتر فرهمند و... در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ (۱۹۵۸ - ۱۹۶۰ - م) یک فراماسون

آمریکائی به نام پروفیسور «جیراندو» ایتالیا الاصل که استاد تشریح دانشکده‌ی طب شیراز بود در

جلسات «لژ مولوی» شیراز شرکت می‌کرد. او چون یک ماسون قدیمی بود، فراماسونهای

شیرازی را در انجام تشریفات راهنمایی می‌نمود.

در سال ۱۳۳۹ ش لژ حافظ، هنگام پذیرفتن یک عضو جدید دچار اختلافاتی شد که

نتیجه این مبارزات داخلی به افشاء شدن اسرار محرمانه لژ در شهر شیراز منجر شد. پس از این

حادثه لژ مولوی کنترل بیشتری را بر لژ حافظ اعمال کرد. هر ماه که جلسه لژ تشکیل می‌شد قبلاً

غلامحسین صارمی «استاد ارجمند» لژ مولوی از تهران به شیراز می‌رفت و کرسی استادی لژ را

عده دار می‌شد و یکی دو بار که از رفتن به شیراز خود داری کرد، مورد توبیخ و سرزنش «استاد

اعظم، دکتر سعید مالک» قرار گرفت. از این پس لژ حافظ در اختفا و حفظ اسرار بیشتری

اداره می‌شد.

در ارتباط با دکتر قربان (بهائی - فراماسونر) و اختلافاتی که بین او و استادان پدید آمد.

۱ - فراماسونری جلد ۳ ص ۴۶۴

۲ - با توجه به این که عدد ۱۹ را بهائیان مبدأ و مأخذ بسیاری از اعیاد و تاریخ غیره قرار می‌دهند این تاریخ

تأسیس با عضویت دکتر قربان از اعضاء برجسته بهائیت احتمالاً بی ارتباط نیست. م

مبارزاتی که طی سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ - ش بین رئیس اسبق دانشگاه شیراز و استادان عضو لژ فراماسونری «حافظ» وابسته به گراند لژ محلی ایران از یک طرف و مخالفین آنها از طرف دیگر روی داد سبب شد که اسامی اعضای سازمان فراماسونری شیراز افشاء شده عملیات محرمانه آنان بر ملا شود.

در سال ۱۳۴۰ - ش (۱۹۶۱) که محمد درخشش وزیر فرهنگ شد دکتر ذبیح الله قربان را در نیمه اول سال ۱۳۴۰ از کار برکنار کرد اگر چه دکتر قربان در نیمه سال ۱۳۴۱ یعنی یک سال بعد از عزل دوباره کرسی ریاست دانشگاه شیراز را اشغال کرد، معذک کسانی که با فراماسونرهای شیرازی مبارزه می کردند در همان مدت کوتاه موفق شدند اسرار فعالیت دکتر قربان و فراماسونهای شیرازی را افشا نمایند.

«فریدون توللی شاعر توانای شیرازی» در مجله سپید و سیاه<sup>۱</sup>

نمونه‌ای از کردار دکتر ذبیح الله قربان را فاش می کند:

«یکی از اقدامات پر ارزش درخشش وزیر فرهنگ عزل مردی است به نام (دکتر قربان) که سالیان دراز، فارس و فارسی در زیر سیطره و نفوذ پایان ناپذیر این مرد می سوخت و می ساخت. بر کندن و به انتظار خدمت نشانیدن رئیس دانشگاه شیراز را با هیچ یک از اعمال درخشش نمی توان هم تراز شمرد، برای مزید اطلاع خوانندگان و مبارزه بزرگ وزیر فرهنگ در باره عزل مرد سیزده شغله! مبادرت به چاپ مقاله زیر که به قلم نویسنده مطلع ارجمندی است گردید.»

«شاید عزل و تعقیب قانونی ذبیح الله قربان که درخشش در اولین مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیوئی خود از دوازده شغل خطیر دیگر وی نیز به اختصار سخن راند از چشم مردم پایتخت و سایر هموطنان غیر فارسی ما، امری ساده و یا نیمه دشوار تلقی شود و به هر حال چنین تصور کنند که مشکلات این عمل نیز در ردیف کارهای دیگر درخشش بوده است؟ ولی مردم فارس و خصوصاً اساتید و دانشجویان دانشکده‌های مختلف این استان سالیان دراز، لگد کوب قدرت

اهریمنی «قربان» و شاهد قانون شکنیها و ستمگریهای بی امان این پرورده مکتب «فراماسون» بوده و از تظلم و عالیترین مقامات

مسئول مملکت نیز خبر حبس و تبعید و اخراج نتیجه نگرفته‌اند خوب می‌دانند که درخشش درین مصاف بر چه اژدر سهمناک و شکست ناپذیری غالب شده و تا چه پایه خطر کینه توزی عظیم‌ترین قدرتهای مرموز و بی‌گذشت را به جان خریده است. قربان نه تنها با احراز سمت دانشگاه تهران و در انحصار کشیدن متجاوز از پنجاه سمت رسمی و غیر رسمی به نفع سیاست<sup>۱</sup> بیگانه بر سراسر فارس پنجه قدرت نهاده بود، بلکه کار این اقتدار و نفوذ را بدانجا کشانیده بود که سال گذشته با وجود اعتصاب عمومی و قانونی اساتید و دانشجویان دانشگاه شیراز هماهنگی باطنی استاندار و عالی‌ترین مقامات فارس با این جماعت روشن فکر و کثیر که ذکر دلائل و مدارک محکمه پسند خواستار رفع شروی بودند، هم چنان بر اریکه‌ی قدرت شیطانی خویش باقی ماند و به دستگیری و پشتیبانی «مهران» وزیر فرهنگ وقت، تنی چند از شایسته‌ترین و محبوب‌ترین استادان و دانشیاران آن دستگاه را نیز منتظر خدمت و ویلان نمود. تا آنجا که نه تنها استاندار مقتدر نمای فارس در پیشگاه این روئینه تن بیگانه پرست سپر افکند، بلکه قدرتهای تأمینی ما فوق استاندار هم دانستند که هرگز تیغ ایشان بر پروردگار فراموشخانه‌ی سیاستهای کهن بر آن خواهد بود. برای آن که خواننده‌ی عزیز بر نمونه‌ای از نفوذ جهنمی «قربان» وقوف یابد و کار عظیم و پراج درخشش را آن قدرها هم سهل و ساده نپندارد، بایستی عرض کنم که در گرماگرم ماجرای سال گذشته، پس از آن که دکتر قربان کلیه اقدامات استاندار و مقامات تأمینی فارس و گزارشهای تند و صریح آنان را، در مراجع عالی مملکتی بی‌اثر گذاشت، مقامات مزبور با این تصور که چنانچه مدارک ارتباط مخفی دکتر ذبیح الله قربان را با اعمال سیاسی بیگانه بدست آورده به تهران بفرستند، موجبات رفع شبه مرکز را در پاکدامنی و میهن پرستی وی فراهم خواهند کرد، مدتی چند «خانه مرموز سرکیس» «ارمنی» یا بهتر بگوییم مرکز فعالیت و مشاوره و کسب دستور فراماسونها را زیر نظر گرفتند و خلاصه ضمن کنترل رفت و

۱ - بهائیان مدعی اند که در امور سیاسی و دیگر پست‌های دولتی دخالت ندارند!!



آمده‌های قربان و همدستان وی و کاوش بعدی آن خانه موفق شدند مدارک مورد نظر را به یک مرکز انتظامی برده و ضمن بازجوئی از شخص دکتر قربان گزارش نهائی امر را برای ارسال به تهران تکمیل نمایند، تصور می‌رفت که دکتر قربان در برابر اسناد مورد بحث کوتاه آید و علی‌العصول در مقام افکار یا ادعای جعل خط و امضای خود برخیزد ولی عکس العمل وی آن چنان خلاف انتظار از آب در آمد که رندان غلاف کردند و بر عظمت حضرتش آفرینها خواندند! بدین معنی که آقای ریاست دانشگاه و ده‌ها شغل دیگر نه تنها مراتب و مدارک را تکذیب نمود، بلکه اسامی چند تن از شخصیت‌های بسیار اعلای مقام تهران نیز به عنوان همکار مسلکی و هم لژ و معرف و رابط تشکیلاتی خود بر زبان آورد و گویا ذیل ورقه بازجوئی محرمانه استدعا کرد که چون فعالیت دستجمعی نامبردگان در تهران و شهرستانهای مهم کشور به خاطر مجد و اعتلای کشور صورت گرفته و عضویت در فراموشخانه هم در قوانین مملکتی ایران جرم شمرده نشده، چنانچه مقامات تأمین مزبور خواستار تحقیق کامل موضوع هستند. بهتر است از آقایان... و... هم در این زمینه سؤالاتی به عمل آورند. و البته پر واضح است که آقایان مزبور اشخاصی نبودند که بتوان بدون سجد خاک بوسی مشرف حضورشان گردید، تا چه رسد به جسارت پرسش و سؤال!

بطور خلاصه برخی از آقایان عظام همانهائی هستند که سالها است «پی برداری غارت عتیقات» موزه ایران باستان و فعال و انفعالات انجام یافته در سد سازی‌های بزرگ کشور و نظایر آن تا پای حصن و حصین و دژ استوار شخصیت ایشان رفته و همان جا محو و نابود گردیده است، خلاصه آن که هر چه مقامات دولتی فارس، به تهران نوشتند که بابا جان صلاح مملکت نیست بخاطر ابقاء مرد متجاوز و قانون شکن و دسیسه کار و مرموزی چون ذبیح الله قربان، تمام استادان و دانشجویان و دانشیاران یک دانشگاه را که از طرف اکثریت مردم فارس هم پشتیبانی می‌شوند سرکوب نمود و به مرد دشمن تراش و دروغ‌پردازی این چنین اجازه داد که این همه در مورد خود از



دکتر ذبیح الله قربان

حمایت‌های مقامات لاف و گزاف زند، نه تنها مثر مثر نگردید، بلکه همانهایی که از سالها به این طرف برای حفظ منافع نامشروع و یغمای بی حد و حصر خویش میان شاه و ملت پرده استتار کشیده‌اند، چنان دستگاه‌های قدرت مرکزی را به حمایت از قربان بر انگیختند که نامبرده در مدتی کوتاه تمامی مدعیان خود را در آتش انتقام افکند و به کمک «مهران» دمار از روزگار همه بر آورد و شاخ مبارکش را به مدد سوهان گاویندی و زیر تیزتر کرد!

و در همین رابطه نظری به یکی از نوماسونها و نقشی که وی می‌توانست برای بهائیت و خدمت بیگانگان بازی کند، می‌افکنم:

از افتضاحات دیگری که قربان به همدستی مستشار انگلیسی کشیش کلیسای شمعون غیور شیراز انجام داده و در سال قبل در مجله‌های تهران وسیله‌ی محقق دانشمند محیط طباطبائی مورد بررسی دقیق قرار گرفته یکی هم انتخاب (آرم دانشگاه شیراز) می‌باشد، که طابق النعل بالنعل از نقش سپر عیسویان در جنگهای صلیبی اتخاذ شده و با تردستی زیرکانه‌ای بخورد ملت شریف و برد بار ایران رفته است!

آن هم ملتی که خود دارنده‌ی قدیمی‌ترین دانشگاههای دنیا بوده و نوابغ جاویدانی از قبیل ابن سینا، رازی، فارابی، بیرونی و خیام را تقدیم عالم بشریت کرده است. افسوس که نگارنده‌ی این مقاله‌ی کوتاه را مجال نیست تا در مختصر از «مرقومات فاضلانه محیط» استمداد جوید و نقاب از چهره‌ی بیگانه پرستان بکشید، ولی آنان که طالبند می‌توانند به مرجع فوق‌الاشعار عنایت فرمایند.

در معرفی دکتر «ذبیح الله قربان» و عقیده‌ای که مردم شیراز در باره وی از سر تجربه و

تحقیق دارند همین بس که چندین سال قبل دولت وقت به مناسبت حوادث آن هنگام درب سفارت فخمه و قونسولگری‌های تابعه‌ی آن را با قطع ارتباط فی مابین فرو بست، مردم شیراز، اهمیت چندانی به تعطیل قونسولگری آن دیار نگذاشتند و رندانه چنین گفتند: احمق آن کس است که با بودن «قربان» از تعطیل قونسولخانه خوشحال شود<sup>۱</sup>

هماهنگی بهائیگری و فراماسونری در قالب جدید نوماسونی پیامدهائی به دنبال داشت که فراگیر تا قلب دستگاه‌های اداره کننده‌ی مملکتی رسوخ نموده و آنان را به خدمت می‌گرفت. روند مزبور زائیده‌ی تلاش‌ها و کوشش‌هایی است که سران فرقه‌ی بهائیت به یادی فراماسونرهای کهنه کار جهت نفوذ در ایران به کار بردند. در پس برنامه‌های دراز مدت آنها به طور کلی خام نگاه داشتن توده‌ها به گونه‌های مختلف جهت پذیرش سیاست‌های دیکته شده از بدترین لطمات و ضایعاتی است که افراد این فرقه بر مردم ایران وارد ساختند. برای روشن شدن این ارتباط شوم کمی به عقب بر می‌گردیم و ژرفتر و دقیق‌تر به تماس‌های بهائیان و فراماسونرها در پیوندی که به سوی نوماسونی می‌شناخت نظری می‌افکنیم:

«یکی از بهائی - فراماسونها [یا نوماسونها] معروف ایران که

دارای شهرت جهانی بود و در سازمان فراماسونی امریکا مقام «ژنرال

ماسونی» و درجه‌ی ۳۳ فراماسونی را داشت و هم چنین عالی‌ترین

نشان ماسونی را که فقط به رؤسای جمهور امریکا اعطاء می‌شود،

دریافت کرده علینقی خان نبیل الدوله بود.

در نتیجه‌ی ترکیب صهیونیسم و

فراماسونری پدیده‌ی تازه‌ی نوماسونی در

ایران نضج گرفت که نطفه‌ی آن در دل رژیم

بسته و در دامان دولت مردان آن زمان

پرورش یافت.

علینقی خان نبیل الدوله از افراد

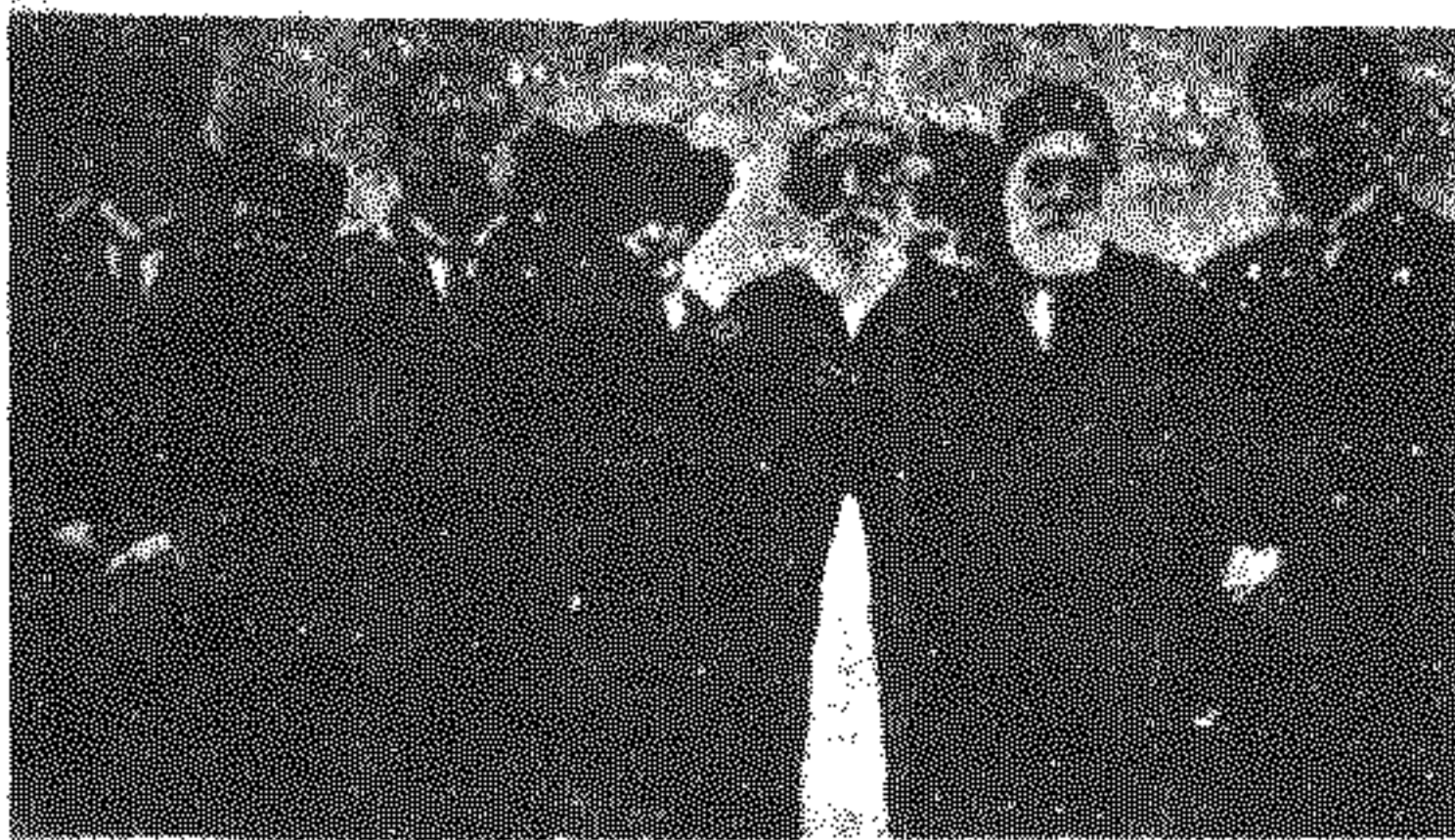
خاناندان سپهر کاشی است. او که یکی

از رؤسای فرقه‌ی مذهبی

نبیل الدوله و سایر بهائیان در حضور عبدالبهائیا

مذهبی بهائیان ایران و امریکا بود و عکس او را در کنار تصویر عبدالبهاء از ارادت فوق

العاده او به پیشوای بهائیان جهان حکایت می‌کند، در خانه خود محفل ماسونی کوچکی داشت،



که اغلب روزها، در حضور دیگران در آنجا به عبادت می پرداخت. با این که نبیل الدوله بهائی بود و از رؤسای این فرقه به حساب می آمد، معذک در محفل ماسونی خود دو قطعه از آثار و مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری را در دو تابلوی بزرگ قرار داده، جلوی محراب عبادت گاهش نصب کرده بود، این دو تابلو به خط یکی از خوش نویسان عهد ناصری است که برای «میرزا آقا خان نوری» نوشته شده بود. نبیل الدوله آنها را به بهای گزافی خریداری کرده و همراه خود به امریکا برد. در جلسات فراماسونهای امریکائی و ایرانی که در محفل کوچک ماسونی وی تشکیل می شد، او مناجات های خواجه عبدالله انصاری را به فارسی می خواند. حتی به طوری که گفته اند ترجمه انگلیسی آن را هم به فراماسون های امریکائی داده و آنها را وادار کرد که همراه با قرائت مناجات نامه مذکور از طرف او، آنان نیز با صدای ملایم ایات خواجه عبدالله را قرائت کند.

در محراب محفل ماسونی مذکور علاوه بر دو تابلو بالا، دو شمعدان سه شاخه سه جلد کتاب نیز قرار داشت که کتابها عبارت بودند از:

۱ - قانون اساسی فراماسونری

۲ - الواح بهاء الله

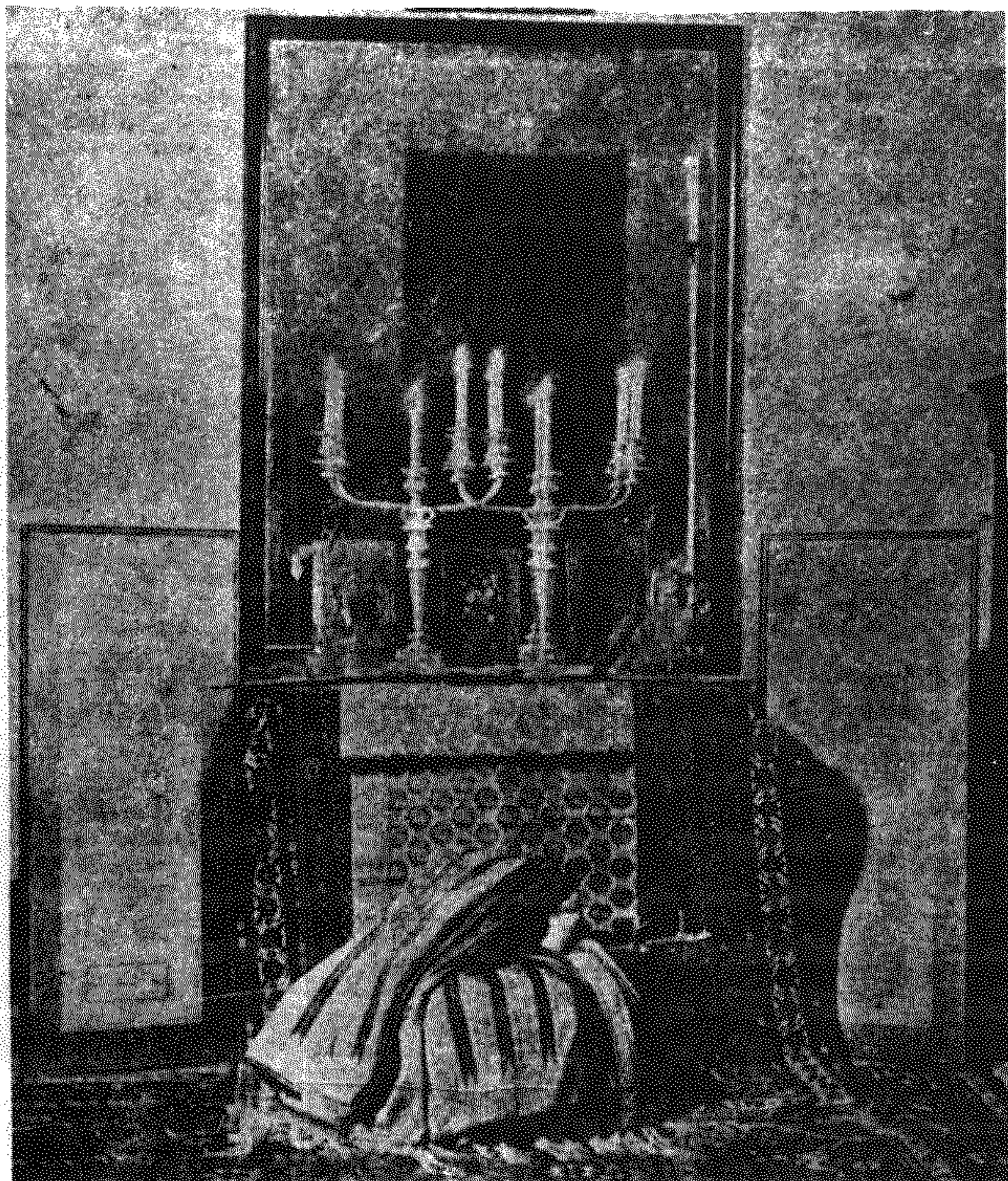
۳ - کتاب بیان

و علاوه بر اینها یک شمشیر ایرانی یک برگ درخت مصنوعی یک قطعه پارچه زری بافت هندوستان نیز وجود داشت. هرگاه نبیل الدوله در جلو محراب ماسونی خود، به عبادت مشغول می شد، جبهه ای از پشم شتر «بافت کرمان» که راه های طلائی و ابریشم سیاه رنگ داشت بدوش می انداخت و با زدن زانو به زمین به عبادت می پرداخت.

«علینقی خان نبیل الدوله، با این که از رؤسای فرقه ی بهائی بود و معمولاً نمی بایستی در امور سیاسی دخالت کند، با این حال وارد فرقه ی سری فراماسونری شده بود. او شصت و سه سال در امریکا اقامت داشت و روزی که بدرود حیات گفت هشتاد و هشت سال از عمرش می گذشت.»

نبیل الدوله «عبدالرحیم خان کلانتر» معاون «کنت دو مونت فورت» رئیس نظمیة تهران بود<sup>۱</sup> وی ابتدا در خدمت سفارت انگلیس کار می کرد، سپس به شغل آزاد، و خرید و فروش تمبر پرداخت. این سالها مصادف با زمانی بود که بهائیان از طرف دستگاه حکومتی تحت





در محراب محفل ماسونی مذکور علاوه بر دو تابلو بالا، دو شمعدان سه شاخه، سه جلد کتاب نیز قرار داشت که کتابها عبارت بودند از:

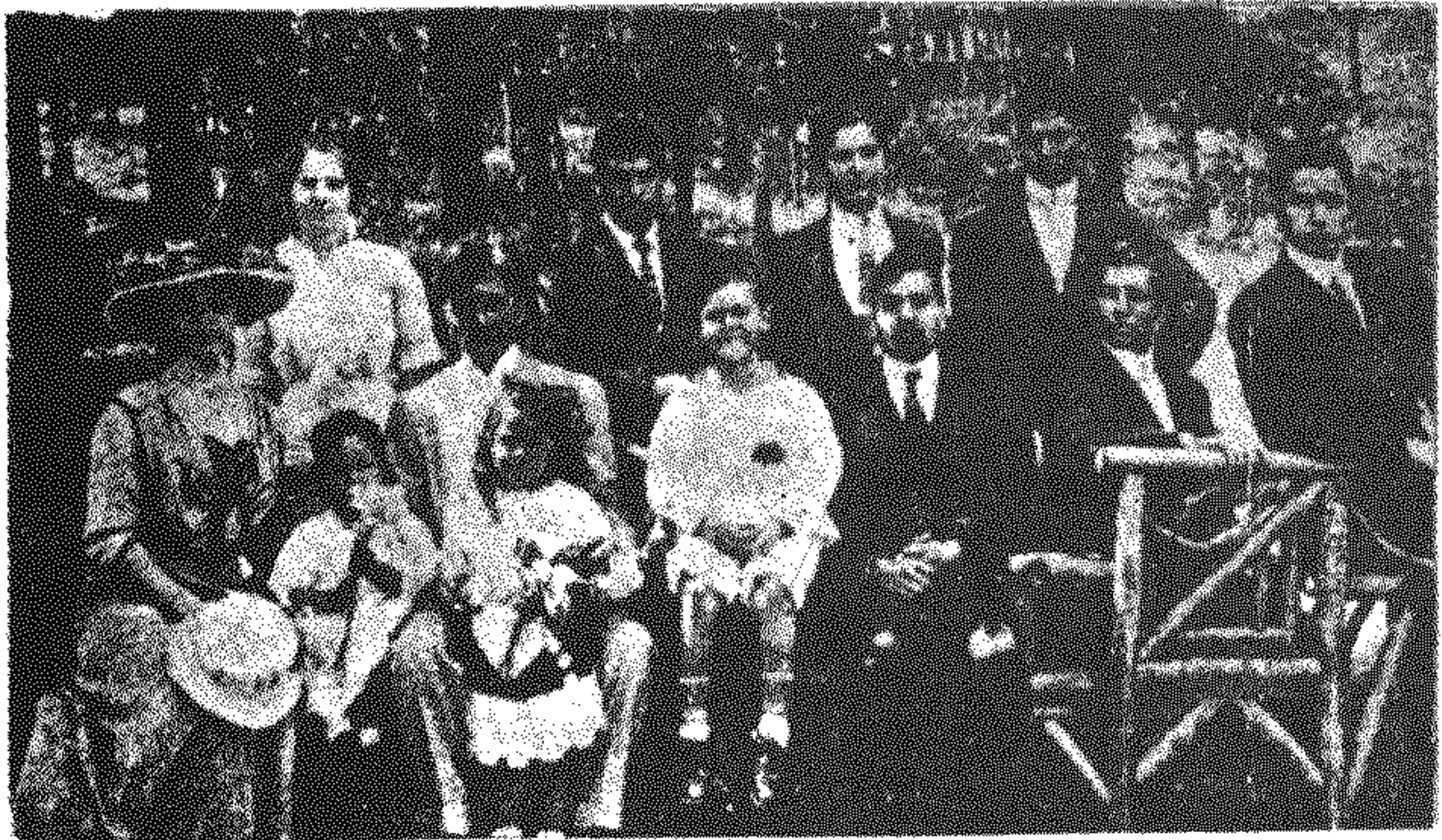
۱ - قانون اساسی فراماسونری

۲ - الواح بهاءالله

۳ - کتاب بیان



فشار قرار گرفته بودند و او که بهائی سرشناسی بود ایران را ترک گفته عازم امریکا شد. نخستین شغل رسمی او در امریکا «کاردار سفارت ایران» در نمایشگاه جهانی پاناما سپس با همین عنوان در نمایشگاه «پاسیفیک» بود که در سال ۱۹۱۴ گشایش یافت. چهار سال بعد ۱۹۱۸ - هنگامی که نمایشگاه جهانی «سانفرانسیسکو» افتتاح شد، نبیل الدوله به خرج خود، غرفه‌ای در آن نمایشگاه، به نام «غرفه‌ی ایران» تأسیس کرد، و آنچه که اشیاء عتیقه، البسه، قالی، تابلو و اشیاء مثبت کاری تذهیب کاری داشت در این غرفه به معرض نمایش گذاشت.



نبیل الدوله و خانواده‌اش در واشنگتن - در تصویر فلورنس همسر نبیل الدوله لیدر زنان بهائی

امریکائی را در منتهای علیه تصویر در سمت چپ می‌بینید

در سال ۱۹۱۹ به دستور وثوق الدوله - نخست وزیر وقت - مأمور مذاکره با ویلسن رئیس جمهور امریکا شد و با ژنرال «پرسینگ» نیز هنگام عقد قرار داد صلح در پاریس به مذاکره پرداخت. پس از سقوط کابینه‌ی وثوق الدوله از طرف «نصرت الدوله فیروز» وزیر خارجه تلگرافی به او اطلاع داده شد که از سمت‌های دولتی معاف شده است. نبیل الدوله آن گاه به ایران بازگشت و مدتی پیشکار «محمد حسن میرزا» ولیعهد بود. ولی در سال ۱۳۰۴ شمسی مجدداً از ایران به امریکا مراجعت کرد و به شغل آزاد پرداخت.

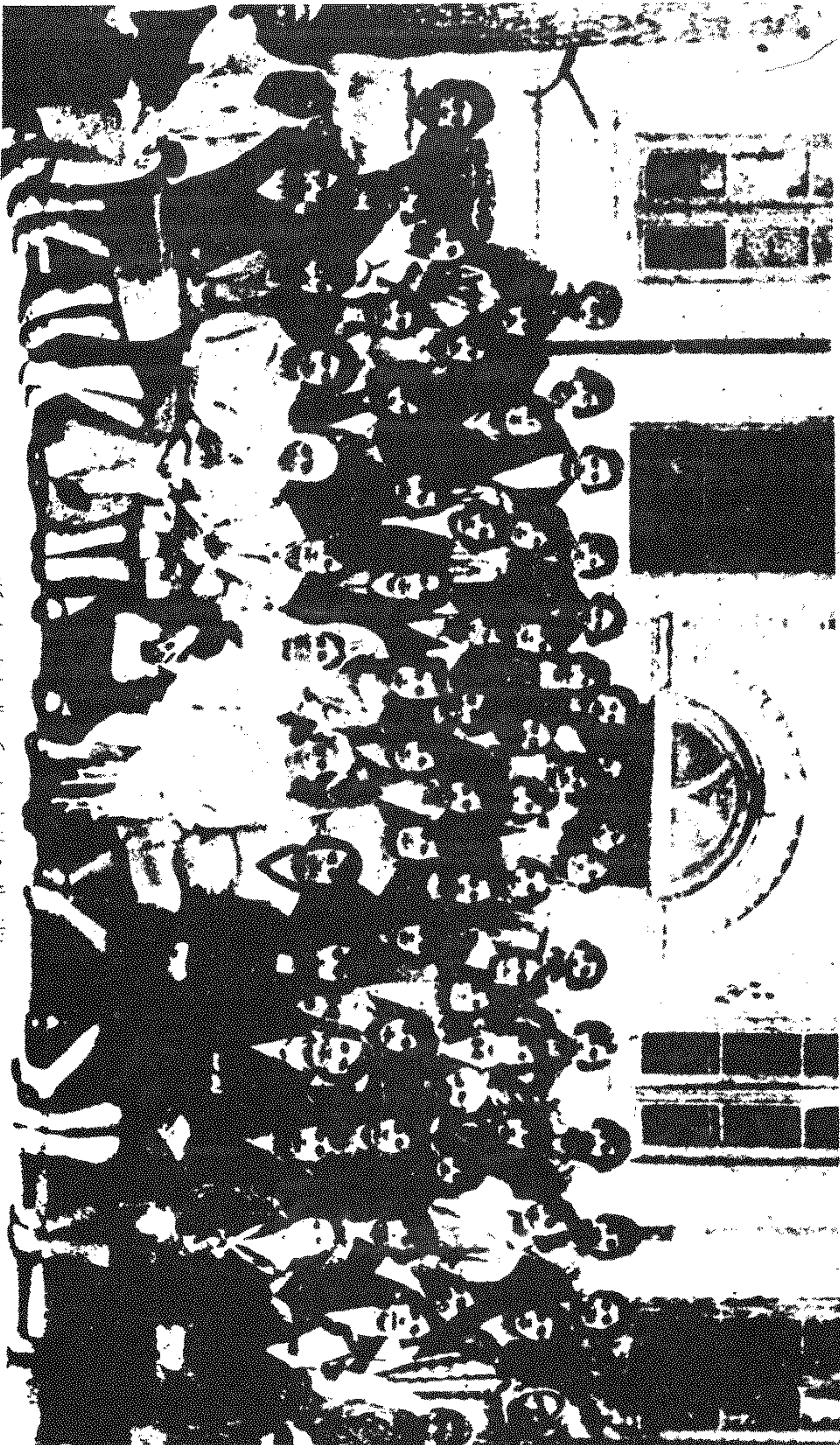
در کابینه دوم قوام السطنه که مسئله دریافت وام از امریکا و دعوت از شرکت‌های نفتی مطرح بود، رئیس الوزراء او را به ایران دعوت کرد. اما این بار اقامتش در ایران طولانی نبود، یک سال بعد مجدداً به امریکا بازگشت و پس از مدتی اقامت در نیویورک به واشنگتن رفت که تا پایان عمر در این شهر به سر برد. همسر امریکائی او به نام «فلورنس» لیدر زنان بهائی امریکا بود

و خود او هم علاوه بر فعالیت‌های فرقه (بهائی) در شورای طریقت فراماسونی امریکا نیز فعالیت می‌کرد.<sup>۱</sup>



«علینقی خان نبیل الدوله، با این که از رؤسای فرقه‌ی بهائی بود و معمولاً نمی‌بایستی در امور سیاسی دخالت کند، با این حال وارد فرقه‌ی سری فراماسونری شده بود. او شصت و سه سال در امریکا اقامت داشت و روزی که بدرود حیات گفت هشتاد و هشت سال از عمرش می‌گذشت.»





رژای بهائی تهران با درشیره کهنسال مارنارت امریکائی

## آنچه ساواک گزارش کرده....

موضوع: بهائیان	شماره
محل: شیراز	تاریخ حادثه
عطف به شماره	تاریخ وصول خبر ۱۳۴۴/۱۱/۵
منبع خبر: گودرزی	
تقویم: ب - م	

با یکی از بهائیان که در شرکت ملی نفت کار می‌کند بر حسب تصادف برخورد کردم. او می‌گفت که ثابت پاسال سرمایه دار معروف مجرم واقعی اعدام طیب بوده و این طور شرح می‌داد که ثابت پاسال (ناخوانا) اعلیحضرت همایون شرفیاب به عرض رسانیده که طیب مسبب خراب کردن گورستان بهائیان و گلستان جاوید شده. برای تکمیل این اطلاع از سوابق ذهنی که در تابستان گذشته از [ناخوانا] سال سروستانی کارمند فرهنگ داشتیم که می‌گفت بهائیان انتقام جزیره [ناخوانا] که چند سال قبل مسلمانها خراب کردند از مدرسه فیضیه قم گرفتم و از چند ماه قبل از اتخاذ فروش [ناخوانا] بهائیان شیراز شنیدم که می‌گفت، ما فقط انتقام گذشته را گرفتیم بلکه موضوع بهائی را تا مرحله اصلاحات اراضی ادامه دادیم، می‌خواست موضوع اصلاحات اراضی را یک موضوع امری و پیش‌گویی شده تلقی کرده و آن را از بهائیان بدانند.

به طور کلی بهائیان بحرانهای چند ماهه گذشته ایران و اختلافات دولت و دولت و روحانیون [ناخوانا] بهائیان در لندن می‌دانند

قبلاً به استحضار رسید...

پرونده بهائیان شیراز: ضمیمه شود.

موضوع بهائیان

محل سراز

شماره پنجم

منبع خبر: مجله روز

تقریب: ب ۳

تاریخ حادثه

تاریخ وصول خبر: ۱۱/۱/۱۱۰۰

تاریخ گزارش: ۱۱/۱/۱۱۰۰

بایگ از بهائیان که در شرکت ملی نفت گومیکند بر حسب تصادف برخورد کرد اوسیکند که تاریخ ۱۱/۱/۱۱۰۰  
 سرطاب دار معروفی در امر واقعاً اقدام شریک بوده و اختیارات شرح حد اد که ثابت یا از حد است  
 اغتصاب است و باین ترتیب با بحر رسانیده که طبق مصد خراب کردن گورستان بهائیان و  
 گستان حاوی شده بران تکمیل این اختلاص از سوابق ذهنی که در تاریخ ۱۱/۱/۱۱۰۰ گذشته از که حد مال  
 گورستان کارمند فرهنگ دانستم که میگفت بهائیان انتقام جزیره انقضا در تاریخ ۱۱/۱/۱۱۰۰ که چند مسائل قبلی  
 مشائبا خراب کردند از مدرسه فیضیه قبلاً گرفته و از چند ماه قبل از اختلاص از سوابق بهائیان و شایع  
 شنیدم که میگفت مانده فقط انتقام گذشته را گرفته اند بلکه موضوع بهائیان را تا تاریخ ۱۱/۱/۱۱۰۰  
 ادامه دادیم میخواست موضوع اعمال ارس را بدو موضوع امری و پیتر گوئی شده تلقی کرده و از آنجا  
 از بهائیان بدانند.

بشور یکی بهائیان بحرانیان حدود ماه گذشته ایران و اختلافاً در واقع و روحانیان ایران این اختلاص  
 بهائیان در لندن میدانند.

سرود - قیام با دست مبارک رسیده روی و تاریخ ۱۱/۱/۱۱۰۰ فرقه ایشان را میگویند مثل مشتاقان و روحانیان  
 میکان را به حساب خود میگردانند.



بسم الله الرحمن الرحیم  
 وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
 تهران

تعداد نسخه: ...  
 گیرندگان: ...



## خیلی محرمانه

طبقه بندی حفاظتی  
گزارش خبر

صفحه شماره: یک از یک صفحه

نسخه شماره یک از ۴ نسخه

۷ - منبع: همکار

۱ - از ۳۲۱

۸ - منشأ: محفل بهائیان

۲ - به ۷/ ۵

۹ - تاریخ وقوع: ۴۷/۳/۷

۳ - شماره گزارش ۶۹۴۶ / ۵

۱۰ - تاریخ رسیدن به منبع ۴۷/۳/۷

۴ - تاریخ گزارش ۴۷/۳/۱۱

۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات

۵ - پیوست

محل ۲۷/۳/۱۰

۶ - گیرندگان خبر

۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

عطف پیرو.....

ساعت ۶/۵ بعد از ظهر مورخه ۴۷/۳/۷ کمیسیون نشر نفحات الله در محفل شماره ۴

واقع در تکیه نواب منزل اسدالله قدسیان زاده تشکیل گردید. عباس اقدسی که سخن ران

کمیسیون بود اظهار داشت جناب آقای اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی بما لطف زیادی نموده اند

مخصوصاً جناب آقای امیر عباس هویدا (بهائی و بهائی زاده) انشاءالله هر دو نفر کدخدای

کوچک بهائیان می باشند گزارشاتی از فعالیت های خود به بیت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان

می دهند. حضرت بهاء الله می فرماید (عن قال الله عن تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ ۴۶ و

۴۷ قهرمان جهان شناخته شده ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می کنیم.

ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احیای ایران طرح می نماید پیشرفت و ترقی ما بهائیان این

است که در هر اداره ایران و تمام وزارتخانه ها یک جاسوس داریم و هفته یک بار که طرح های

تهیه شده وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می رسد گزارشاتی در زمینه طرح به

محفل های روحانی بهائی می رسند. مثلاً در لجنه پریمان کار کادر بهائیان ایران هر روز گزارش

خود را در زمینه ارتش ایران به این که چگونه چتر بازان را آموزش می دهند به محفل روحانی

بهائیان تسلیم می نمایند.

حضور فعال هویدا در محافل مختلف بهائیان را از گزارشات مستند مکرر عوامل ساواک

همانند گزارش زیر چنین می خوانیم:

شماره	عنوان	تاریخ
۱	تاریخ بهائیت	۱۳۰۱
۲	تاریخ ظهور	۱۳۰۲
۳	تاریخ ظهور	۱۳۰۳
۴	تاریخ ظهور	۱۳۰۴
۵	تاریخ ظهور	۱۳۰۵
۶	تاریخ ظهور	۱۳۰۶
۷	تاریخ ظهور	۱۳۰۷
۸	تاریخ ظهور	۱۳۰۸
۹	تاریخ ظهور	۱۳۰۹
۱۰	تاریخ ظهور	۱۳۱۰
۱۱	تاریخ ظهور	۱۳۱۱
۱۲	تاریخ ظهور	۱۳۱۲

موضوع: تاریخ بهائیت

ساخته (۶) بعد از ظهور مورخه ۷/۳/۷۷ کمیسیون نشر و تعلیمات اله در منزل شماره ۱ واقع در تکیه نسوا ب منزل امده العبد همان زمان تشکیل گردید. عباس الله سی که سخن ران کمیسیون بود اظهار داشت جناب آقای امده العظم نیز در بار سلطنتی بنا لطف زیاد می نمود تا آنکه مخصوصاً جناب آقای امیر عباس هویدا (بهائی بهائی زاده) انشاء الله هر دو نفر که خدای کوچک بهائیان میباشند گزارشاتنی از فعالیت های خود بصورت الممدول اعظم الهی مرجع بهائیان می دهند. حضرت بهاء الله میفرماید (من قال الله حسن تصرف فیها) در دولت اسرائیل در جنگ سال ۶۷۰۱ (۱۳۵۰) تهران جهان شناختند ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم نیز پیروز را ستاییم میکنیم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احیای ایران طرح می نمایند بهترینست و فواید بهائیان این است که در هر اداره ایران و در هر وزارتخانه ها یک جا سوس دار و موهبت های یکبارگه طرح های تهیه شد و وسیله دولت که بهرین شاهنشاهی را میسر رسد گزارشاتنی در زمینه طرح به محفل های روحانی بهائی می رسد. خلا در لجنه بهائیان کار کار در بهائیان ایران هر روز گزارشاتنی را در زمینه ارتش ایران در اینگونه که در آنجا ایران وارد میشود چگونه چترها را از آن میزدند و در محفل روحانی بهائیان تسلیم می نمایند. پر

۵۱۴۹  
۴۵۱  
تاریخ بهائیت  
تاریخ ظهور  
تاریخ بهائیت  
تاریخ ظهور

## خیلی محرمانہ

طبقہ بندی حفاظتی  
گزارش خبر

صفحہ شماره ۱ از یک صفحہ

نسخہ شماره یک از چہار نسخہ

۱ - از ۳۲۱

۷ - منبع گزارش بہ گزارش [ناخوانا] خبر  
مراجعه شود .

۲ - بہ ۵۷

۸ - منشأ

۳ - شماره گزارش ۷۶۵۱ / ھ

۹ - تاریخ وقوع ۵۰/۲/۲

۴ - تاریخ گزارش ۵۰/۲/۲۰

۱۰ - تاریخ رسیدن خبر بہ منبع ۵۰/۲/۲

۵ - پیوست

۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بہ ہر عملیات محل

۵۰/۲۰/۱۴

۶ - گیرندگان

۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بھائیان دھبید

شب ۵۰/۲/۲ جلسہ بھائیان دہ بید در منزل امرالله رفاهی تشکیل گردید. آقای عزیزالله بمبوسیان مبلغ و رابط بین محفلہای شیراز و دہ بید سخنرانی کرد و در مورد آزاد شدن بھائیت و استقلال و رسمیت پیدا کردن بھائیت مطالبی بیان نمود. نامبرده سپس اشارہ بہ حقوق معلمان و در آمد نفت و تیر اندازی بہ سپہد فرسیو نمود. سپس اشارہ بہ شرکت کردن جناب آقای نخست وزیر در محفل بھائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شہرستانہا نسبت بہ فرقہ بھائیت کرد .

نظریہ یکشنبہ اظهارات شنبہ مورد تأیید است. دریائی

نظریہ چہارشنبہ نظریہ یکشنبہ مورد تأیید است .

نظریہ ۷ / ھ نظریہ چہارشنبہ مورد تأیید است . م.

یکی از گزارشات ساوک در مورد محل بھائیان بہ حضور افراد نزدیک درباری اشارہ

می شود .

### خیلی مستقیمانه

مزارش خیر

- ۶ - گزارش میان خیر و خیر
- ۸ - ...
- ۹ - تاریخ و غیره
- ۱۰ - تاریخ و غیره
- ۱۱ - تاریخ و غیره
- ۱۲ - ...

۲۲۱  
۵۷  
۵/۲۳۵۱  
۵۰/۲۰۲۰

موضوع فعالیت بهائیان در ...

موضوع

شب ۲۰/۲/۵۰ جلسه بهائیان در مسجد در منزل امیراله رفاهی تشکیل گردید . آقای عزیزاله  
 بهرمان مبلغ و رابط بین محفلهای شیراز و مسجد سخنرانی کرد و در مورد آزاد شدن -  
 بهائیت و استقلال و رسمیت پیدا کردن بهائیت مطالبی بیان نمود . نامبرده سپس اشاره به  
 حقوق معلمان و درآمد نفت و تیراندازی به سبب فرستادن خود به سجن شماره ۳۵۰  
 شرکت کردن جناب آقای نجات وزیر در محفل بهائیت در روز عید رفوان و همکاری دولت  
 در تهران نسبت به فرقه بهائیت کرد .

نظریه یکشنبه . اظهارات مندرج شده مورد تأیید است . در میان

نظریه چهارشنبه . نظریه یکشنبه مورد تأیید است .

نظریه ۲/۵ - نظریه چهارشنبه مورد تأیید است .

۲۱۹۰۵۴  
۲۲۱

۲۲۱  
۴۱۳۰۰۱

خیلی مستقیمانه

## خیلی محرمانه طبقه بندی حفاظتی گزارش خبر

صفحه شماره یک از یک نسخه

نسخه شماره یک از ۴ نسخه

۱ - ۳۲۰ - ۷ - منبع ۱۶۹۹

۲ - ۵۷ - ۸ - منشأ -

۳ - شماره گزارش ۱۵۲۷۲ / ۵ - ۹ - تاریخ وقوع ۵۰/۹/۲۴

۴ - تاریخ گزارش ۵۰/۹/۲۹

۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۹/۲۴

۵ - پیوست ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل

۵۰/۹/۲۷

۶ - گیرندگان خبر ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز در منزل آقای صدیق حقیری در کوچه شمشیرگرها وزیر نظر آقای علی اکبر ایروانی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شخصی به نام نعمت الله حکاکی که پیر مرد ۷۰ ساله می‌باشد و از اصفهان به شیراز آمده است. چند نامه به آقای چهره نگار داد. نامبرده ضمن صحبت اظهار داشت روزی خواهد آمد که تمام سلاطین جهان به شیراز بیایند و در بیت مبارک سر فرود آورند. خصوصاً عده‌ای از دربار شاهنشاهی مخفیانه برای زیارت بیت مبارک به شیراز می‌آیند. وی اضافه کرد من در مدت عمرم ۴۵۰ نفر را بهائی کرده‌ام شما از کسی نترسید و بیشتر - مبارزه کنید. سپس آقای ایروانی مدت ۴۵ دقیقه پیرامون بهائیت سخنرانی کرد و آقای نصرالله چهره نگار اظهار داشت پنج نفر از بهترین بهائیان آبادان و اهواز اخیراً به شیراز خواهند آمد آقایان روی کارتها و مهر آن دقت نمائید. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از علی اکبر ایروانی، نصرالله چهره نگار، نعمت الله هوشمند. عزت الله هوشمند. احسان الله و کاکاخان مهدیزاده قاسم کریمیان عنیقی رضائی، محمد حسن افغانی، بیژن گلشن، بدیع الله روحانی، نعمت الله حکاکی اصفهانی.

نظریه یکشنبه، اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریائی

نظریه چهارشنبه، نظریه یکشنبه مورد تأیید است. م.

نظریه ۷ / ۵ نظر چهارشنبه مورد تأیید است.



فصل پنجم در حدیث  
گزارش خبر

۱ - تاریخ رسیدن خبر به شیراز	۲۳۰
۲ - تاریخ رسیدن خبر به تبریز	۲۳۱
۳ - تاریخ رسیدن خبر به اصفهان	۲۳۲
۴ - تاریخ رسیدن خبر به مشهد	۲۳۳
۵ - تاریخ رسیدن خبر به کربلا	۲۳۴
۶ - تاریخ رسیدن خبر به نجف	۲۳۵
۷ - تاریخ رسیدن خبر به قم	۲۳۶
۸ - تاریخ رسیدن خبر به اهواز	۲۳۷
۹ - تاریخ رسیدن خبر به بندرعباس	۲۳۸
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به سراسر ایران	۲۳۹
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به هند	۲۴۰
۱۲ - تاریخ رسیدن خبر به چین	۲۴۱

در فعالیت بهائیان در ایران

همه با شرکت ۲ نفر از بهائیان شیراز در منزل آقا مهد بقی حقیقی واقع در کوچه نیشهرگرها  
 در شهر تبریز اتفاقاً یکی از اکرایروانسی تنگم کردید . پس از قرائت مناجات شخصی بنام نعمت اله حکاک  
 که پسر مردی ۷۰ ساله میباشد و از اصفهان بشیراز آمد ما است چند نامه به آقای چهره نگار داد . نامبرده  
 ضمن صحبت بسیار داشت و بزی خواهد آمد که تمام سلاطین جهان بشیراز می آیند و در بیت مبارک  
 سر فرود آید . خصوصاً عد ما را از دربار شاهنشاهی مخفیانه برای زیارت بیت مبارک بشیراز -  
 می آیند . و با ما فکر کردن در مدت عمر . و (نشریه بهائی) کرد ما هم تمام از کسی تقریب و بهشتی -  
 سارزه کنید . سیر آقای بیروانی مدت ۵ دقیقه بهرامین بهائیت سخنرانی کرد آقای نصراله چهره نگار  
 اسرار است پنج نفر از بهترین بهائیان آبادان و اهواز اخیراً بشیراز خواهد آمد آلبان روی  
 گارتهای مهران رفت سائید . شرکت کنندگان در این جنبه عبارت بودند از علی اکبر ایروانسی  
 نصراله چهره نگار . نعمت اله می شنید . عزت اله می شنید . احسان اله . کا کا خان مهد یزاد و  
 قاسم کریمیان . فیروز فائز . محمد حسن افغانی . بیژن کشن . بدیع اله روحانی . نعمت اله  
 حکاک اصفهانی .

نفسه بکنند . اظهارات خیره سر و تالیفات . در این  
 نفسه چهارشنبه . نفسه بکنند سر و تالیفات . م  
 نفسه ۲ / ۵ - نظر به پیشین مرده . تالیفات

شیان  
 کتبه  
 کتبه  
 کتبه

۱۰۵۰۲۰۹۰  
 ۴۲۱

## خیلی محرمانه

## طبقه بندی حفاظتی

## گزارش خبر

صفحه یک از صفحه

نسخه شماره از نسخه

۷ - منبع ۸۸۳۵

۱ - به: ۳۴۱

۸ - منشأ: مسموعات منبع

۲ - از ۳۵۷ /

۹ - تاریخ وقوع: ۵۷/۸/۲۱

۳ - شماره گزارش ۳۵ / ۳۰۲۹۹

۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۷/۸/۲۱

۴ - تاریخ گزارش ۵۷/۸/۲۹

۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل

۵ - پیوست

۵۷/۷/۲۴

۶ - گیرندگان خبر

۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع بهائیان شیراز

آقای رثوفیان یکی از بهائیان سرشناس شیراز در یک مذاکره اظهار داشته آقای امیر عباس هویدا به پشتیبانی بیت العدل اعظم و کامبالای افریقا مدت ۱۳ سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست‌های مهمی را در ایران اشغال و پولهای مملکت را به خارج فرستادند.

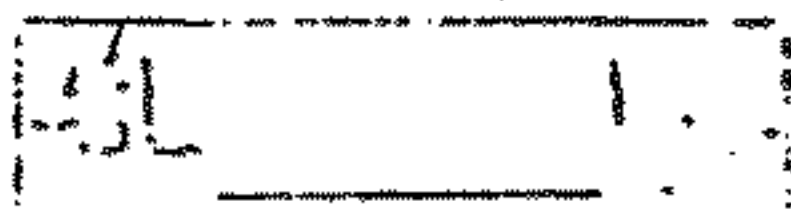
نظریه شنبه: عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه به خاطر وقایع اخیر و رکورد فعالیت بهائیان بوده است.

نظریه یکشنبه: با عطف توجه به صداقت شنبه عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه صحت دارد.

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

نظریه جمعه: نظریه چهارشنبه مورد تأیید است.

نظریه ۷ / ۵ نظریه جمعه تأیید می‌شود.



طبقه بندی سنجشی

گزارش خبر

درجه عوزیت

- ۱ - شماره گزارش ۲۴۱
- ۲ - تاریخ گزارش ۲۵/۷
- ۳ - شماره گزارش ۱۱۱۱/۲۵
- ۴ - تاریخ گزارش ۱۱/۸/۵۴
- ۵ - پیوست
- ۶ - موردگان خبر
- ۷ - منبع ۸۸۴۵
- ۸ - مناسبت مسرعات منبع
- ۹ - تاریخ وقوع ۵۷/۸/۱۱
- ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۷/۸/۱۱
- ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر سرسلیات مناسبت ۵۷/۸/۱۱
- ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع بهائیتستان بهرآزار

ملک  
برید

آقای روشیان یکی از بهائیان سرشناس شیراز در بهت مذاکرات چهاردهم آبان ماه ۱۳۰۵ خورشیدی در خصوص بهائیت با هیئت اعدل اعظم و کابینای افریقا مدت ۱۳ سال در ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به به شرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست های مهمی را در ایران اشغال نمود. این سلطت راه خارج فرستادند

- نسخه ششم : عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه بخاطر وفای اخیری در خود فعالیت بهائیان بود نامست .
- نسخه هفتم : با ملاحظه توجه به مذاقت ششم عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه مستند ارد گرد
- نسخه چهارم : نسخه هفتم مستند است .
- نسخه پنجم : نسخه چهارم مستند است .

نسخه ۱۳۰/۷ : نسخه پنجم تایید میشود

۱۳۰  
۱۳۰  
۱۳۰

## خیلی محرمانه

## طبقه بندی حفاظتی

## گزارش خبر

صفحه شماره یک از یک صفحه

نسخه شماره یک از چهار نسخه

۱ - ۳۲۱ - ۷ - منبع ۱۶۹۹

۲ - ۵۷ - ۸ - منشأ -

۳ - شماره گزارش ۹۵۷۸ / ۵ - ۹ - تاریخ وقوع ۵۰/۴/۲۵

۴ - تاریخ گزارش ۵۰/۳/۳۱ - ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۳/۲۵

۵ - پیوست - ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل

۵۰/۳/۲۷

۶ - گیرندگان خبر - ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بھائیان

جلسه ای با شرکت ۱۲ نفر از بھائیان شیراز تحت کمیسیون نشر نفعات الله در منزل مسیح الله روحانی تشکیل گردید پس از قرائت مناجات و صفحاتی از کتاب لوح احمد آقای مسیح الله روحانی پیرامون بھائیت سخنرانی و اظهار داشت دیده شده است که یکی دو نفر از شما با افراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است دیگر نباید این موضوع تکرار شود شماها به یاد ندارید که در زمان رضا شاه و در زمان سید نور الدین ما را غارت کردند و لی شخص رضا شاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مخفیانه و دور از چشم علما عده ای از مسلمانان را از بین برد چون او یک بھائی واقعی بود و همیشه از بھائیان پشتیبانی می کرد کشف حجاب از روی قانون و منطبق بھاء الله صورت گرفته است .

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریائی

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است. م

نظریه ۷ / ۵ - نظریه چهارشنبه مورد تأیید است .

در گزارش دیگری به سند بر خورد می کنیم که در سال ۱۳۵۱ تهیه شده، در یکی از محفل بھائیان گفته می شود که شاه در نظر داشته است به بھائیت جنبه رسمیت دهد. و در همین گزارش یکی از مسئولین ساواک به الویت دادن افراد بھائی نسبت به مسلمان اشاره می کند .



بیت و مختصر مآثر

طوبه بدنی و خانگی

گزارش خبر

- ۲ - ضمیمه ۱۶۹۶
- ۳ - ضمیمه
- ۴ - تاریخ و غیره ۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲
- ۱۰ - تاریخ رسید خبر به ضمیمه ۱۲۳۴۵
- ۱۱ - تاریخ رسید خبر بر غیر مطالبات مثل ۱۲۳۴۵
- ۱۲ - ملاحظات خانگی

۱	۲۲۱
۲	۵۷
۳	۹۵۷۸
۴	۱۲۳۴۵

موضوعات بهائیان

جلسه‌های با شرکت ۲ نفر از بهائیان تبرازت عنوان کمیون نشر نضحات اله در منزل مسیح‌الذریوحانی تشکیل گردید پس از قرائت حاجات و صفحاتی از کتاب لوح احمد آقای مسیح‌الذریوحانی بهرامین بهائیت سخنرانی و اظهار داشت در بدو شده است که یکی در تبرازت شما با افراد تبلیغات اسلامی تماس گرفتند و بگفتند این موضوع تکرار شود شماها بهادند از بعد که در زمان رضاشاه در زمان سید نورالدین مارا غارت کردند ولی شخص رضاشاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مدتی آنده در روز چشم طلسم‌های از مسلمانان را از من برد چون اولک بهائی واقعی بود همیشه از بهائیان پشتیبانی میکرد کشف حجاب از روی قانون و منطق بهائیه صورت گرفته است .

نظریه یکنبیه . اظهارات شنبه مورد تأیید است .

نظریه چهارشنبه . نظریه یکنبیه مورد تأیید است .

نظریه ۱۷ هـ - نظریه چهارشنبه مورد تأیید است .

۱۹۰۴۳

۱۹۰۴۳

۱۹۰۴۳

۱۹۰۴۳

تاریخ و غیره



## خیلی محرمانه

طبقه بندی حفاظتی  
گزارش خبر

صفحه یک از یک صفحه

نسخه شماره یک از ۴ نسخه

۱ - به ۳۴۱ ۷ - منبع ۱۷۶۶

۲ - از ۵۷ / ۸ - منشأ -

۳ - شماره گزارش ۱۹۴۹۶ / ۵ ۹ - تاریخ وقوع ۵۱/۱۰/۲۳

۴ - تاریخ گزارش ۵۱/۱۱/۷ ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۱/۱۰/۲۳

۵ - پیوست ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل

۵۱/۱۰/۲۸

۶ - گیرندگان خبر ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

در جلسه تذکری که در منزل مرحوم سرهنگ شباب برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند در این جلسه پس از قرائت مناجات به فرزند آن مرحوم تسلیت گفته شد. سپس آقای «اردشیر ماستر» در پاسخ یکی از شرکت کنندگان در جلسه اظهار داشت مرحوم سرهنگ شباب افسر سازمان امنیت بود و موقعی که در سازمان امنیت شیراز خدمت می کرد خیلی به بهائیان شیراز کمک می نمود. پس از آن در باره کارمندان باز نشسته بهائی صحبت گفته شد که کارمندان باز نشسته باید در کلاسهای تعلیم مبلغین شرکت نمایند و به جای این که بیکار بنشینند، به مهاجرت بروند و به دیانت بهائی خدمت نمایند. رشید پور که افسر ارتش می باشد گفت اگر به دیانت بهائی رسمیت می دادند دیگر هیچ ناراحتی در برابر ادیان دیگر نداشتیم چون وقتی نمی توانند دلیلی در رد بهائیت بیاورند می گویند پس چرا شما رسمیت ندارید آن وقت چند روز وقت لازم است که بتوانیم برای آنها صحبت کنیم و آنها را قانع نمائیم سپس پدر سرهنگ شباب گفت چند سال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی در مورد رسمیت دادن به بهائیت صادر فرمایند لیکن جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بهانه ای به دست آورد و گفت شاه ایران بهائی شده و دستور اسلام را زیر پا گذاشته است وی اضافه کرد: شاهنشاه ایران راهی را دنبال می فرمایند که بهاءالله گفته است. چون امر خداست خود به خود اجرا می شود.

شیرازی حضرتان و مؤلفان  
خانه بنگاه حفاظتی  
مزارش خیر

۳۰۰۰۰۰۰۰

- ۷- منبع ۱۷۱۱
- ۸- مناسبت
- ۹- تاریخ وقوع ۱۳/۱۱/۵۱
- ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۲۴/۱۰/۵۱
- ۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مبنای اصل ۲۸/۱۰/۵۱
- ۱۲- ملاحظات حفاظتی

- ۱- منبع
- ۲- منبع
- ۳- تاریخ وقوع
- ۴- تاریخ رسیدن خبر به منبع
- ۵- تاریخ رسیدن خبر بر مبنای اصل
- ۶- ملاحظات حفاظتی

مقتد  
مورد

مورد فعالیت بهائیان - شیراز

در جلسه‌ای که در منزل مرحوم سرهنگ شهاب‌الکرمی برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند و در این جلسه پس از فراغت مناجات به فرزند آن مرحوم تسلیت گفته شد. سپس آقای ارد شیرما شروع به سخن گفتن کرد و از شرکتکنندگان در جلسه چهارده نفر نام برد. مرحوم سرهنگ شهاب افسر سازمان امنیت بود و موقعی که در سازمان امنیت شیراز خدمت می‌کرد تهنیتی به بهائیان شیراز گفت. پس از آن در باره کارمندانی که از بهائیان صحبت کرده بودند گفت که کارمندان سازمان امنیت باید در رکاب سبای تعالیم مبلغین شرکت نمایند و بجای اینکه بگویند بهائیان را می‌کشند باید بگویند که بهائیان را می‌کشند. شاید پس از آن افسران امنیتی می‌باید گفتاگر بهائیان را می‌کشند باید بگویند که بهائیان را می‌کشند. پس از آن در باره کارمندان سازمان امنیت که بهائیان را می‌کشند گفت که بهائیان را می‌کشند. پس از آن در باره کارمندان سازمان امنیت که بهائیان را می‌کشند گفت که بهائیان را می‌کشند. پس از آن در باره کارمندان سازمان امنیت که بهائیان را می‌کشند گفت که بهائیان را می‌کشند.

۱- از بهارات شماره ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰

۲- مخور شهاب سرهنگ شهاب رشت سابق سازمان اطلاعات و امنیت خرم آباد لرستان میباشد.

بیت‌القدس

شماره چهارشنبه - نظر - کتبی - میباشد  
شماره ۱۲۹/۵ - نظر - کتبی - میباشد

۳۱۵۰۵۴

۱۴۰۱/۱۱/۱۵

طبقه بندی حفاظتی

۱۳۰-۲۲

نظریہ یکشنبه ۱ - اظہارت شنبہ مورد تأیید است .

۲ - منظور شنبہ مرحوم سرہنگ شباب رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت خرم

آباد لرستان می باشد. دریائی

نظریہ چهارشنبه، نظریہ یکشنبه مورد تأیید است .

نظریہ ۷ / ۵ - نظریہ چهارشنبه مورد تأیید است .

و سند زیر در ارتباط با آچہ کہ بعداً خواهد آخذ حائز اهمیت است :

### خیلی محرمانہ

### طبقہ بندی حفاظتی

### گزارش خبر

صفحه... یک از..... یک..... صفحه

نسخہ شماره یک از چهار نسخہ

۱ - بہ ۸۲۵ /..... ۷ - منبع شہربانی آذربایجان شرقی

۲ - از ۳۰۰ / د..... ۸ - منشأ -

۳ - شماره گزارش ۲۰۹۹۵ / ۳۰۰ / د ۹ - تاریخ وقوع

۴ - تاریخ گزارش ۴۸/۱۱/۱ ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر بہ منبع

۵ - پیوست ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بہ رہبر عملیات محل

۴۸/۱۰/۲۸

۶ - گیرندگان خبر نسخہ های ۱ و ۲ ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

۳ (۸۲۵) - نسخہ ۴ پروندہ

موضوع.....

چند تن از افراد فرقہ بھائی در کشور اسرائیل سکونت داشته و چند نفر نیز از جملہ شخصی بہ نام روح اللہ مشتاق اہل قریہ «سیسان» در اطراف تبریز بہ آن کشور تردد داشته و کمک ہائیکہ از طرف فرقہ مذکور بہ کشور اسرائیل می گردد توسط آنها انجام می گیرد ضمناً بھائی ہائیکہ در آذربایجان و سایر شہرستانها دارای تأسیسات و کارخانہ ہائی ہستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل استفادہ و با خرید آن بہ اقتصاد کشور مورد بحث بطور غیر مستقیم کمک می نمایند.....!

نسخہ اول بہ عرض بناء مدیریت کل رسیدہ مطلبی مرقوم فرمودند عین سند در صفحہ بعد

درجه دوم

کتابخانه موزه و مرکز اسناد  
جمهوری اسلامی ایران

شماره

- ۲ - منبع
- ۸ - جلد
- ۹ - تاریخ وقوع
- ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
- ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل
- ۱۲ - ملاحظات حائضی

- ۱ - شماره بکس
- ۲ - شماره کتابخانه
- ۳ - تاریخ بکارگیری
- ۴ - تاریخ بکارگیری
- ۵ - تاریخ بکارگیری
- ۶ - شماره های اوراق ( ۸۲۵ ) - نسخه ۲ پرونده

صفحه  
ردیف

موضوع

چند تن از افراد فرقه بهائی در کشور اسرائیل سکونت داشته و چند نفر نیز از جمله شخصی

بنام روح اله مشتاق اهل تهره سیمان در اطراف تهران کشور ترو داشته و تک هائیکه از

طرف فرقه مذکور بشهر اسرائیل میگرد و توسط آنها انجام میگیرد فضا بهائیاتیکه در آن دریاچه

و در سایر شهرستانها دارای تاهیمات و کارخانه هائی هستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل

استفاده یا خرید آن با اعتماد کشور مورد بحث بطور غیر مستقیم کلاه میبایند . ۶

فرماندهی پلیس راهبانی کابل - ۱۳۷۸

شماره ۸۱۴ - تلوار شماره

فرماندهی پلیس راهبانی کابل - ۱۳۷۸

تاریخ  
۱۳۷۸

کتابخانه موزه و مرکز اسناد  
جمهوری اسلامی ایران

۸۴۵-۱۵۵

۱۴۰۰

۱۳۷۸

## خیلی محرمانه

نسخت وزیري

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.ا.و.ا.ک

گزارش :

درباره.... انتخابات هیئت رهبری بھائیان جهان در اسرائیل .

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواک .

قرار است در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ انتخابات اعضای هیئت رهبری محفل مرکزی بھائیان

جهان را به عهده خواهد داشت .

به همین منظور نه عضو از هر محفل بھائی از ۱۳ کشور جهان تا تاریخ وقوع برای شرکت

در این انتخابات به اسرائیل عزیمت خواهند نمود .

با توجه به اینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بھائی را به عنوان یک مذهب به

رسمیت شناخته است به نظر می رسد با اجرای برنامه تبعیت از این فرقه می کوشد که اقلیت

بھائیان در سایر کشورهای جهان به ویژه ایران بهره برداری سیاسی - اطلاعاتی و

اقتصادی نماید.

آقای خادمی ۳۰۰/۷/۳ - ۱۳ اداره کل هفتم ۱۳۵۲/۲/۶

مسئله اقلیتها که مذهب بھائی نیز جزو آن می باشد از وظایف اداره کل سوم است

به خصوص که نمایندگی یک مجله از خبر پیوست را که از متن آشکار نیز می باشد به آن اداره

ارسال نموده است .





## بھائی یعنی بی وطن

ھر بھائی از ھر ملیت و کشوری کہ باشد  
 بہ ھر نقطہ ای از عالم کہ رفت باید آنجا را کشور  
 خود دانستہ تعلق خاطر بہ میهن و مولد خویش  
 نداشتہ باشد .

از: «اسلام و مہدویت: باقر حجازی»

تعلقات آسمانی در قالب آہنگ و سرود پیامی است کہ بھائیان بہ عنوان بی وطنی سر  
 می دهند؛ مفاهیم و الفاظی کہ در بطن این نغمہ گنجانیدہ شدہ این معنی را تفہیم می کند کہ بنا بہ  
 کلمات خود اشعار ھر کجا منزل کنم احساس غربت نمی نمایم!!

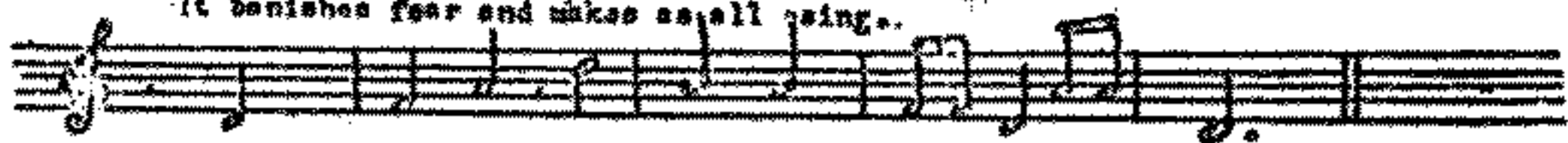
### نغمہ سرود



- 1) I was born in ,KQJA, but the globe is my home I feel not stranger wherever I roam  
 2) God made the world so wide Man made little towns,  
 God made the whole mankind Man made whites and browns.  
 A. 3) I have no ill feeling nor hate toward you,  
 I stretch in affection my hand toward you,



- 1) For ,KQJA, is a title they gave to God's land,  
 It could have been Egypt, Persu or Finland.  
 2) Whether you are Indian, English or Chinese,  
 whether you are Persian, German or Benesse.  
 B. 3) For the love of humanity is a wonderful thing,  
 It banishes fear and makes us all sing..



- A. 1) I was born in ,KQJA, but the globe is my home,  
 I feel not stranger wherever I roam.

## نغمات آسمانی

ترجمه س - ر

در کجا متولد شده‌ام :

نمی‌دانم « کجا » متولد شده‌ام اما خوب می‌دانم که نام وطنم کره زمین است،

هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم،

زیرا « کجا » عنوانی است که انسانها به سر زمین خدا داده‌اند،

آنجا می‌تواند مصر، پرو یا فنلاند باشد....

خدا پهنه گیتی را خلق نمود و انسان شهرهای کوچک را،

خدا نوع انسان را آفرید و انسان نژادهای سفید و سیاه را،

بدان که چه هندی باشی، چه انگلیسی، چه چینی،

چه ایرانی، چه آلمانی و چه برمه‌ای... برای من فرقی نمی‌کند،

به تو هیچ! احساس کینه و دشمنی ندارم،

بلکه مالا مال از عشق، دستم را به سویت دراز می‌کنم،

چرا؟ که عشق به انسانیت دری است بس گرانبها، دشمنی‌ها می‌راند و ما را به نغمه

خوانی سرودهای نشاط افزا می‌خواند، نمی‌دانم کجا متولد شده‌ام اما خوب می‌دانم که نام وطنم

کره زمین است، هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم...<sup>۱</sup>

## فهرست اعلام

## آ

- ۶۵ ..... احمد (پسر باب)  
 ۴۸۸ ..... احمداف  
 ۶۳۹ ..... احمد افخمی  
 ۲۴۲ ..... احمد حبیب کاشانی  
 ۲۴۴ ..... احمد حکیم کاشانی  
 ۴۲۸ ..... احمد سهراب  
 ۱۸۱ ..... احمد شانه ساز  
 ۵۱ ..... احمد قادیانی  
 ۵۲ ..... غلام احمد  
 ۵۴-۵۳ ..... احمد مهدی سودانی  
 ۴۹ ..... احمد نامی  
 ۶۶۷ ..... ارجمند مهرانگیز  
 ۵۲ ..... احمد هروی  
 ۳۰۹-۱۵۴-۶۷ ..... ادوارد براون  
 ۶۹۹ ..... اردشیر ماستر  
 ۶۲۹-۶۲۰ ..... اردکانی حسسن  
 ۸۶ ..... اریک بلوشان  
 ۲۵ ..... ارسطو  
 ۲۱-۲۰ ..... ازل=صبح ازل=میرزایحی  
 ۲۵۷ ..... استاد عبدالکریم خراط  
 ۶۸۹ ..... اسدالله علم  
 ۶۸۹ ..... اسدالله قدسیان زاده  
 ۴۲۸ ..... اسدالله قمی  
 ۶۴۱ ..... اسفندیاری عباس  
 ۶۴۱ ..... اسکندری حسن  
 ۱۸۰ ..... اسمعیل بزرگ  
 ۱۸۰ ..... اسمعیل کوچک  
 ۶۳۱ ..... اشراق  
 ۶۶۰ ..... اشراق خاوری  
 ۱۷۳ ..... اشراق خاوری عبدالحمید  
 ۲۵۸ ..... اصفهانی  
 ۱۷۱ ..... آخوند ملا عبدالرحیم علی التقریب  
 ۶۲۰ ..... آرتموس لامب  
 ۶۹۹ ..... آتش کوستاس  
 ۱۴۸ ..... آصف الدوله  
 ۱۱۲ ..... آغا محمد خان  
 ۳۶ ..... آقا باقر  
 ۱۸۷ ..... آقا بیک زنجانی  
 ۶۸ ..... آقا خان کرمانی  
 ۲۵۶ ..... آقا خان نوری  
 ۱۷۳ ..... آقاسی حاجی میرزا  
 ۹۰ ..... آقا عبدالله مجتهد  
 ۳۹ ..... آقا فتحعلی شیخی  
 ۱۵۰ ..... آقا محمد محسن لاریجانی  
 ۱۱۶ ..... آقا محمد مهدی کلباسی  
 ۱۲ ..... آقا میرزا علی ثقة السلام  
 ۴۳۱ ..... آواره عبدالحسین  
 ۶۴۵ ..... آیت الله بهبهانی  
 الف  
 ۳۶ ..... ابا  
 ۶۴۰ ..... ابدال بختیاری  
 ۵۶ ..... ابراهیم حیدر پات  
 ۱۱ ..... ابراهیم خان قاجار  
 ۶۳۲ ..... ابراهیم خلیلی  
 ۵۷۶ ..... ابن گورین  
 ۴۹ ..... ابی حامد غزالی طوسی  
 ۵۵ ..... ابوالسعود  
 ۱۳۱ ..... ابوالفضل گلپایگانی  
 ۱۴۰ ..... ابوالقاسم الحسنی الحسینی  
 ۱۷۹ ..... ابوطالب خان  
 ۱۰ ..... احمد احسائی

- ۸۵ ..... برغانی
- ۲۶۵ ..... بزرگ خان
- ۱۴۵ ..... بشروئی ملاحسین
- ۶۹۱ ..... بمبوسیان عزیز الله
- ۶۲۶ ..... بنان موسی
- ۳۱۹ ..... بهائیه خانم
- ۶۲۲ ..... بهیه نورد
- ۶۹۳ ..... بیژن گلشن
- ۱۷۷ ..... بیوک خان پشت کوهی
- پ**
- ۴۵ ..... پاشا عبدالباقی افندی
- ۴۳ ..... پاشا نجیب
- ۲۷۷ ..... پالمرستون لرد
- ۶۲۰ ..... پانی کی لئونک
- ۲۵۶ ..... پرنس دالگورکی
- ۶۷۶ ..... پروفیسور جیراندو
- ۲۴۴ ..... پشت مشہدی حاجی
- ۶۲۱ ..... پورا کاولین
- ت**
- ۱۷ ..... تقی خان امیر کبیر
- ۴۲ ..... تقی برکانی
- ۶۲۱ ..... تلما پرکز
- ۳۱۷ ..... تیمور میرزا
- ث**
- ۶۶۹ ..... ثابت پاسال
- ۱۰۳ ..... ثقة السلام میرزا شفیع
- ج**
- ۲۷۰ ..... جان بیگ
- ۶۲۷ ..... جان ربارتز
- ۶۲۷ ..... جان فرابی
- ۶۲۷ ..... جرج تاوژند
- ۵۷۶ ..... جسی رول
- ۶۸-۶۴ ..... اعتضاد السطنہ
- ۲۵ ..... افلاطون
- ۶۹۳ ..... افغانی محمد حسن
- ۶۹۱ ..... اقدسی عباس
- ۱۵۷ ..... اکبر میرزای ظل السطان
- ۵۷۶ ..... ال اتل رول
- الہیارخان آصف الدولہ دولوی قاجار
- ۳۰۱ ..... الکساندر سوم
- ۸۵ ..... ام السلمہ
- ۱۷۶ ..... امیر اصلان خان
- ۲۹۳ ..... امرالله رفاہی
- ۱۷۸ ..... امیر تومان یاور خرقانی
- ۶۶۰ ..... امیر عباس ہویدا
- ۴ ..... امیر کبیر = میرزاتقی خان
- ۵۷۷ ..... امیل سنڈر استورم
- ۶۲۷ ..... امیلیا کالینز
- ۸۴ ..... امین حاجی
- ۱۰۳ ..... انصاری شیخ مرتضی
- ۶۲۰ ..... اوناترو
- ۶۱۸ ..... ایان سہیل
- ۶۹۳ ..... ایروانی علی اکبر
- ۶۱۸ ..... ایموس گیسون
- ۶۲۷ ..... ایناک اولینگا
- ۴۲۳ ..... ایورلینگ واتسن
- ب**
- بادلوکثر صفحات (علی محمد شیرازی)
- ۱۸۰ ..... بابا خان یاور
- ۷۰۵ ..... باقر حجازی
- ۶۳۰ ..... بالیوزی حسن
- ۶۳۹ ..... بختیار مهندس علی اصغر
- ۱۷۸ ..... بخشعلی نجار پاشی
- ۶۹۳ ..... بدیع الله روحانی



- ۸۲۲ ..... حاجی میرزا عباس  
 ۳ ..... حائری عبدالحسین  
 ۶۵ ..... حبیبه (همسر باب)  
 ۲۳۸ ..... حییت الله عین الملک  
 ۱۴۲ ..... حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی  
 ۶۲۷ ..... حسن بالیوزی افغان  
 ۱۴۸ ..... حسن خان سالار  
 ۴۹ ..... حسن علی منصور  
 ۶۳۹ ..... حسین رامتین  
 ۱۰۶ ..... حسین خان نظام الدوله تبریزی  
 ۱۴ ..... حسین خان والی  
 ۲۷۲ ..... حسین سلطان میرزا  
 ۶۳۹ ..... حسین شقاقی  
 حسین علی بهایی (بهاء الله) در اکثر صفحات  
 حضرت اعلی ..... ۶۲  
 حکاکی نعمت الله ..... ۶۹۳  
 حمزه میرزا ..... ۱۷
- خ**
- ۱۴ ..... خال (دائی باب) / سید علی  
 ۲۴ ..... خانم باجی  
 ۶۲۲ ..... خدارحم پیمان  
 ۶۰ ..... خدیجه (مادر باب)  
 ۱۵۱ ..... خسرو بیک قادی کلائی  
 ۱۵۱ ..... خسرو خان گرجی  
 ۶۶۲ ..... خلیل خیاط  
 ۲۵۸ ..... خلیل مسکر کاشی  
 ۶۳۱ ..... خلیلی  
 ۶۲۰ ..... خمسی مسعود  
 ۵۶ ..... خیرالدین بیک
- د**
- ۱۰۹ ..... دارابی میرزا یحیی  
 ۱۲۲ ..... دالگور کی
- ۱۶۷ ..... جعفر تبریزی  
 ۱۶۷ ..... جلال سینا  
 ۶۹۹ ..... جمال عبدالله  
 ۷۶۷ ..... جمالیه  
 ۱۵۷ ..... جمشید ماکوئی  
 ۳۲۴ ..... جنرال النبی  
 ۶۶۲ ..... جواد منصور  
 ۳۲۹ ..... مسترجی
- چ**
- ۵۷۸ ..... چارلز میسن ریمی  
 ۶۱۸ ..... چارلز ولکات  
 ۵۴۷ ..... هیو چانس  
 ۴۲۲ ..... چرچیل وینستون  
 ۶۴۰ ..... چتایات ادوارد  
 ۶۴۰ ..... چتایات صالح  
 ۶۹۳ ..... چهره نگار نصرالله
- ح**
- ۱۲ ..... حاجی احمد مجتهد  
 ۱۱ ..... حاجی میرزا شفیع تبریزی  
 ۶۵ ..... (حاجی) حبیه  
 ۱۱ ..... حاجی کریم خان  
 ۱۶۶ ..... حاجی سلیمان خان  
 ۸۳ ..... حاجی عبدالوهاب قزوینی  
 ۶۷ ..... حاجی عبدالله (یکی از دایه‌های باب)  
 حاجی محمد حمزه ..... ۵۸۸  
 حاجی شریعتمدار ..... ۹۹  
 حاجی ملا محمد خان ..... ۷۲  
 حاجی ملا محمد علی بارفروش = (قدوس) ۱۶  
 حاجی ملا محمد کریم خان کرمانی ..... ۱۲  
 حاجی ملا محمود ..... ۱۳۹  
 حاجی میرزا آغاسی ..... ۱۲۰  
 حاجی میرزا جانی ..... ۸۴

۶۷۰	دکتر مهران	۶۳۱	دخیلی مسرور
۶۴۱	دکتر هوشنگ آرام	۶۷۷	درخشش محمد
۶۴۱	دورایجی	۲۶۹	دروتنی بیکر
۶۲۱	دورتنی فرابی	۳۹۰	دریائی
۱۷۱	دوست محمد	۶۳۹	دکتر احمد توکلی
۲۴۲	دیبا چه نگار	۶۴۱	دکتر احمد علی آبادی
۷۱۳	دیوید روهه	۶۳۹	دکتر ارفع السلطنه فرخ
۶۲۰	دیوید هوفمن	۶۴۱	دکتر ایرج وحیدی
	ذ	۶۴۱	دکتر باقر عاملی
۶۷۵	ذبیح الله قربان	۶۳۹	دکتر جعفر جهان
۶۲۶	ذکر الله خادم	۶۴۱	دکتر حسین اسفندیاری
۱۸۱	ذوالفقارخان	۶۷۵	دکتر ذبیح الله قربان
۲۴۲	ذوقی	۲۸	دکتر رحمت الله مرشد زاده
	ر	۲۹۵	دکتر روحانی
		۴۲۵	دکتر ضیاء بغدادی
۴۹۵	رثوفیان	۶۳۴	دکتر عباسیان
۶۰۳	راسخ	۶۳۹	دکتر عبدالحسین راجی
۶۶۱	راسخ شاپور	۶۴۰	دکتر علی اصغر خشایار
۶۶۷	رامش راسخ	۶۳۹	دکتر علی پرتو
۶۲۰	رحمانی هادی	۶۴۰	دکتر غلامرضا کیان
۶۲۷	رحمت الله مهاجر	۶۴۱	دکتر فرزین
۶۴۳	رحیم ایروانی	۶۷۶	دکتر فرمند
۵۶	رجب صدیق بیک	۶۴۱	دکتر کرباسفروش
۵۵	رشید بیک	۶۷۱	دکتر کیوان
۱۶۷	رضا خان میر آخور	۶۷۵	دکتر قربان
۶۹۷	رضا شاه	۶۴۰	دکتر گزفی
۱۵۷	رضا قلی خان اردلان	۶۴۰	دکتر محمد حسابی
۴۱	رکن الدوله علینقی میرزا	۶۴۱	دکتر محمد طاهری
۶۳۱	روح انگیز مهانیان	۶۴۱	دکتر مرتضی رسا
۷۰۷	روح الله مشتاق	۶۴۱	دکتر مصطفی نامدار
۶۲۲	روح الله ممتازی	۶۴۱	دکتر ناصر یگانه
۶۹۷	روحانی مسیح الله	۶۳۹	دکتر مهدی ذوالریاستین

- ۵۵ ..... سعید پاشا  
 ۴۳۳ ..... سعید خان افشار  
 ۱۲۱ ..... سعید خان میرزا  
 ۱۱۵ ..... سلطان العلماء  
 ۱۶۰ ..... سلطان حسین میرزا  
 ۳۱۹ ..... سلطان خاتم  
 ۷۴ ..... سلطان محمود خان ثانی  
 ۶۲۰ ..... سلمانپور منوچهر  
 ۶۴۲ ..... سلیمان بهبودی  
 ۵۶ ..... سلیمان عونى بیگ  
 ۵۶ ..... سلیم عونى بیگ  
 ۵۴ ..... سماء الله  
 ۶۲۰ ..... سمندری مهدی  
 ۲۹۶ ..... سیاح  
 ۶۲۱ ..... سهیل علائی  
 ۱۱ ..... سید کاظم رشتی  
 ۱۷ ..... سید احمد یزدی  
 ۱۰۹ ..... سید جعفر دارابی  
 ۳۷ ..... سید حسین میبیدی  
 ۱۷ ..... سید حسین یزدی  
 ۱۸ ..... سید ذکر باب  
 ۹۲ ..... سید صالح شیرازی  
 ۷ ..... سید علی = علی محمد شیرازی  
 ۶۰ ..... سید علی تاجر  
 ۱۷۹ ..... سید علی خان  
 ۱۷۷ ..... سید علی خان سرهنگ فیروزکوهی  
 ۶۵ ..... سید علی محمد  
 ۴۴ ..... سید قاسم ابن احمد  
 ۱۴۸ ..... سید محمد امام جمعه  
 ۳۵ ..... سید محمد مشعشع خوزستانی  
 ۳۶ ..... سید مهدی بحر العلوم  
 ۶۹۹ ..... سید نورالدین  
 ۶۳۱ ..... روحانی  
 ۲۳ ..... روحیه خانم ماکسول  
 ۵۵ ..... روف پاشا  
 ۱۷۳ ..... ربمی  
 ۸۵ ..... زرین تاج  
 ۶۵ ..... زعیم الدوله  
 ز  
 ۳۶ ..... زین العابدین احسائی  
 ۲۳۸ ..... زین العابدین خان  
 ژ  
 ۵۷ ..... ژنرال گوردون  
 ۳۲۴ ..... ژرژ پنجم  
 ۳۷۶ ..... ژوزف مفرانسو  
 بس  
 ۱۴۸ ..... سالار  
 ۶۲۷ ..... سادر لند ماکسول  
 ۱۸۸ ..... سام خان  
 ۶۹۱ ..... سپهبد فرسیو  
 ۶۸۱ ..... سپهرکاشی  
 ۶۶۵ ..... سرتیپ هدایت الله سهراب  
 ۴۸ ..... سردار جوهر  
 ۱۵۰ ..... سردار عباسقلی خان  
 ۴۲۳ ..... سر رونالد استورز  
 ۴۲۲ ..... سر عبدالبهاء  
 ۴۲ ..... سرکار آقا ابوالقاسم خان  
 ۲۵۴ ..... سر کیس ارمنی  
 ۱۳۸ ..... سر لشکر اسمعیل لقائی  
 ۴۹۲ ..... سر لشکر شعاع اله علائی  
 ۴۲۱ ..... سر هربرت ساموئل  
 ۶۹۹ ..... سرهنگ شباب  
 ۴۸ ..... سرهنگ فضل الله مقدم  
 ۳۸۰ ..... سعید العلی

- ۶۴ ..... شیخ عابد  
 ۴۵ ..... شیخ علی  
 ۲۴۳ ..... شیخ علینقی  
 شیخ کاظم رشتی = سید کاظم رشتی ۱۱  
 ۹۲ ..... شیخ صالح عرب  
 ۳۲ ..... شیخ صندوق  
 ۱۵۳ ..... شیخ طبرسی  
 شیخ محمد حسن (صاحب جواهر الکلام) ۲۸  
 ۳۲ ..... شیخ محمد خان کرمانی  
 ۴۹ ..... شیخ محمد سنوسی  
 ۸۹ ..... شیخ محمد شبل  
 ۶۴ ..... شیخ محمد عابد  
 ۳۱۸ ..... شیخ محمد علی  
 ۷۵ ..... شیخ مهدی قزوینی  
 ۶۲۹ ..... شیدالله ارکانی  
 ص  
 ۲۹۷ ..... صادق اف مصطفی  
 ۲۴۳ ..... صادق خان گروسی  
 ۶۷۶ ..... صارمی غلامحسین  
 ۶۴۰ ..... صالح چتابات  
 ۶۲۰ ..... صبار  
 صبح ازل = ازل = میرزایحی ۲۵۰  
 ۲۳ ..... صبحی  
 ۶۲۰ ..... صبری ایزوبل  
 ۹۰ ..... صفر علی خان سرتیپ  
 ض  
 ۷۵ ..... ضهیرالدوله  
 ط  
 ۲۴۴ ..... طاهر دیباچه نگار  
 ۱۹۳ ..... طاهره = قرة العین  
 ۶۲۷ ..... طراز الله سمندری  
 ۷۵ ..... سید ولی الله  
 ۱۰۹ ..... سیدیحیی دارابی = دارابی  
 ۱۱۱ ..... سیدیحیی  
 ۶۲۲ ..... سمندر مهدی  
 ۶۲۰ ..... سنکاران نیر  
 ۶۹۷ ..... سید نورالدین  
 ۵۷۶ ..... سیلوا آیواس  
 ۱۵۷ ..... سیف الملوک میرزا  
 ش  
 ۱۳۵ ..... شاهزاده اسکندر میرزا  
 ۱۴۷ ..... شاهزاده حمزه میرزا  
 ۴۰ ..... شاهزاده محمد علی میرزا  
 ۲۷۲ ..... شاهزاده ملک آقا عبدالله  
 ۲۷۲ ..... شاهزاده ملک قاسم  
 ۱۵۸ ..... شاهزاده مهدیقلی میرزا  
 ۴۲ ..... شاه عبدالعظیم  
 ۵۳ ..... شرف الدین  
 ۱۳۳ ..... شریف العلماء مازندرانی  
 ۶۲۶ ..... شعاع الله علائی  
 ۶۴۱ ..... شفائی اسماعیل  
 ۶۲۲ ..... شلی ساندرم  
 ۲۳ ..... شوقی افندی  
 ۹۲ ..... شهباز خان مراغه‌ای شهید ثالث  
 ۸۷ ..... شیخ ابراهیم  
 ۸۲ ..... شیخ ابوتراب اسشتهاری  
 ۱۰۶ ..... شیخ ابوتراب  
 ۷۲ ..... شیخ احمد  
 ۸۷ ..... شیخ اسمعیل  
 ۵۱۱ ..... شیخ الاسلام طاهری  
 ۱۳۵ ..... شیخ بهاء الدین عاملی  
 ۴۹ ..... شیخ جغوب  
 ۶۴۵ ..... شیخ خزعل

- طباطبائی استاد محیط ..... ۳  
 طیب ..... ۶۸۷  
 ظ
- ظفر کیقباد ..... ۶۳۹  
 ظل السلطان ..... ۱۰۶  
 ع
- عباس اسفندیاری ..... ۶۴۱  
 عباس فاطمی ..... ۴۹  
 عباس قلی خان لاریجانی ..... ۸۲  
 عباس میرزا ..... ۱۵۹  
 عباس هویدا ..... ۳۵۴  
 عباسیان ..... ۶۳۲  
 عبدالباقی افندی موصلی ..... ۷۴  
 عبدالبهاء در بیشتر صفحات ۲۲  
 عبدالحسین آواره ..... ۶۳  
 عبدالحسین تهرانی ..... ۲۶۵  
 عبدالحسین نوائی دکتر ..... ۱۶۵  
 عبدالرحمان خان کلاتر ..... ۶۸۴  
 عبدالوهاب قزوینی ..... ۴۲  
 عبدالله تعاشی ..... ۵۴  
 عبدالله خان افغان ..... ۱۶۴  
 عبدالله خیاز ..... ۱۸۱  
 عبدالقادر پاشا ..... ۵۶  
 عبدالله سلطان ..... ۱۷۸  
 عبیدالله مهدی ..... ۴۸  
 عبدالله مجتهد ..... ۹۰  
 عزت الله هوشمند ..... ۶۹۵  
 عزیزالله خان سردار کل ..... ۱۰۰  
 عزیز خان مکرری ..... ۱۰۰  
 عزیز یزدی ..... ۶۲۲  
 علی اصغر الحسینی ..... ۱۴۰  
 علی اکبر سلطانی خوئی ..... ۱۷۸
- علی اکبر فروتن ..... ۶۲۷  
 علی خان ارویاوی ۵۳۸ .....  
 علی خان سردار ..... ۱۷۹  
 علی فری ..... ۶۴۵  
 علی محمد ورقا ..... ۴۹۸  
 علی نخجوانی ..... ۶۱۸  
 علی نقی نبیل الدوله = نبیل الدوله ۶۸۳  
 عنیقی رضائی ..... ۶۹۵  
 عین الملک میرزا جیب الله ۶۶۲  
 غ
- غلام احمد قادیانی ..... ۵۱  
 غوج علی سلطان ..... ۱۹۰  
 ف
- فاضل مازندرانی ..... ۶۳  
 فتح اعظم ..... ۶۲۰  
 فتح الله فرود ..... ۶۳۹  
 فتح علی شاه ..... ۱۰  
 فتح علی شکارچی ..... ۱۷۷  
 فرخ خان تبریزی ..... ۱۸۰  
 فرد شاد فلاخر ..... ۶۲۶  
 فرمند محمود ..... ۶۴۰  
 فروتن علی اکبر ..... ۶۳  
 فریدون توللی ..... ۶۷۷  
 فضل الله مقدم ..... ۶۴۱  
 فضل الله مهتدی ..... ۳۲۱  
 فضل علی خان قره باغی ..... ۱۲۲  
 فلورانس ..... ۶۸۴  
 فواد پاشا ..... ۱۷۷  
 فورانس می پری ..... ۶۲۰  
 فون هامر ..... ۶۱۲  
 ق
- قا آئی میرزا حبیب الله ۲۴۲



## ل

لییب محمد ..... ۵۷۴  
 لرد البنی ..... ۴۲۳  
 لرد بلغورد ..... ۳۲۴  
 لرد پاسمرستون ..... ۳۲۹  
 لرد گرومر ..... ۵۷  
 لرد گیچز ..... ۴۲۳  
 لطف الله حاکم ..... ۳۱۸  
 لیروی آیواس ..... ۵۷۶  
 لوئیس ..... ۶۲۱

## م

ماتلید ماتلیدا ..... ۶۴۵  
 ماولین فری ..... ۶۴۵  
 مازنری زری ..... ۶۴۵  
 متمهدی سودانی ..... ۵۷  
 مجد الدوله ..... ۱۷۴  
 محمد آقای حاجی یوسف خان ..... ۱۷۸  
 محب علی خان ..... ۱۵۷  
 محسن خان سورتی ..... ۱۶۲  
 محمد احمد متمهدی ..... ۵۵  
 محمد باقر (پسرخال) ..... ۷۰  
 محمد بن عبدالله (زکیه) ..... ۴۸  
 محمد بن عبدالله تومرت ..... ۴۹  
 محمد بیک چاپارچی ..... ۱۲۲  
 محمد بیک یاور ..... ۱۵۰  
 محمد تقی خان سرهنگ ..... ۱۷۷  
 محمد تقی ممقانی ..... ۴۱  
 محمد حسن بشرویه ای ..... ۱۳  
 محمد خان امیر تومان ..... ۱۷۷  
 محمد خان خوئی ..... ۱۷۷  
 محمد خان امیر آخور ..... ۱۶۸  
 محمد رضا بزاز شیرازی ..... ۶۰

قاصد مراغه ای ..... ۲۴۶  
 قباد ظفر ..... ۶۴۰  
 قدوس (محمد علی بار فروش) ..... ۹۲  
 قدوس محمد علی ..... ۹۳  
 قربان دکتر ذبیح الله ..... ۶۷۸  
 قره العین ..... ۱۶

## ک

کاظم خان فراشباشی ..... ۱۲۷  
 کاظم زاده ..... ۶۱۰  
 کارمن دو بور اناتو ..... ۱۶۲  
 کارین ترو ..... ۶۲۶  
 کبیری صدیقه ..... ۶۶۸  
 کریمیان قاسم ..... ۶۹۳  
 کریستو فراسحق فری ..... ۶۴۲  
 کریم خان اشرفی ..... ۱۶۳  
 کسروی احمد ..... ۱۰  
 کلاردان ..... ۶۲۶  
 کلنل سر آرنو لد کمبل ..... ۳۱۰  
 کلنل شیل ..... ۲۸۷  
 کلنل فرماکو ..... ۵۶  
 کلنل هیکس ..... ۵۶  
 کنت دو مونت ..... ۶۸۲  
 کنستانتین میخائیلو فیدورف ..... ۲۹۷  
 کلونا ریواول ..... ۶۲۰  
 کیت ادوارد بوت ..... ۳۴۰  
 کیدانی محمد ..... ۶۲۰  
 کلیس فورستون ..... ۶۲۷

## گ

گاردینر لوید ..... ۶۲۲  
 گرگین خان ..... ۱۱۲  
 گلپایگانی فرید ..... ۶۵  
 گوهر خانم ..... ۳۱۹

- ۱۶ ..... ملا حسین بشرویه‌ای  
 ۱۴۹ ..... ملا حسین حسین آبادی  
 ۳۰۷ ..... ملا حسینقلی نوری  
 ۸۲ ..... ملا خدا بخش قوچان  
 ۸۵ ..... ملا صالح برغانی  
 ۱۴۷ ..... ملا عبدالخالق رزی دهقانی  
 ۱۴۷ ..... ملا علی اصغر نیشابوری  
 ۸۰ ..... ملا علی بسطامی  
 ۸۶ ..... ملا محمد تقی برغانی  
 ۸۷ ..... ملا محمد تقی هراتی  
 ۱۸۳ ..... ملا محمد علی زنجانی  
 ۱۶ ..... ملا محمد علی قدوس  
 ۱۲ ..... ملا محمد کاظم مجتهد  
 ۷۳ ..... ملا محمد مازندرانی  
 ۵۸ ..... ملا محمد ممقانی  
 ۸۳ ..... ملا محمود خوئی  
 ۸۳ ..... ملا مهدی خوئی  
 ۱۱۶ ..... ملا محمد مهدی کلباسی  
 ۸۳ ..... ملا هادی  
 ۸۳ ..... ملا یوسف اردبیلی  
 ۴۸ ..... منصور دوافقی  
 ۱۵ ..... منوچهرخان گرجی  
 ۶۲۹ ..... مهانیان  
 ۵۵ ..... مهدی سودانی  
 ۲۴۹ ..... مهد علیا  
 ۶۹۳ ..... مهدی‌زاده احسان الله و کاکا خان  
 ۸۳ ..... مهدیقلی میرزا  
 ۶۸۰ ..... مهران (دکتر)  
 ۶۴۲ ..... مهندس شیلاتی فرطاهر محمدی  
 ۶۴۰ ..... مهندس میر عبدالباقی  
 ۶۴۱ ..... مهندس عباس محمدی  
 ۶۴۰ ..... مهندس علی اصغر بختیار  
 ۴۸۵ ..... محمد رضا قناد شیرازی عین  
 ۱۵۷ ..... محمد سلطان یاور  
 ۵۳ ..... محمد سودانی  
 ۸ ..... محمد شاه قاجار  
 ۸۰ ..... محمد علی بار فروش  
 ۱۷۶ ..... محمد علی خان شاهسون افشار  
 ۴۷ ..... محمد علی میرزا شاهزاده  
 ۷۶ ..... محمد کریم خان قاجار کرمانی  
 ۵۷۴ ..... محمد لیبب  
 ۱۱ ..... محمد مهدی تبریزی  
 ۴۸ ..... محمد نبیل زرنندی  
 ۴۴ ..... محمد نجیب پاشا  
 ۱۸۰ ..... محمد میراد خان بیات  
 ۱۸۰ ..... محمود کلاتر  
 ۸۳ ..... مرضیه (خواهر قره العین)  
 ۱۸ ..... مریم بنت خمیس ال عصری  
 ۶۶۷ ..... مؤده راسخ  
 ۶۹۹ ..... مسیح الله روحانی  
 ۶۴۱ ..... مصدقی هادی  
 ۱۷۷ ..... مصطفی خان امیر تومان  
 ۱۵۷ ..... مصطفی خان قاجار  
 ۱۵۷ ..... مصطفی خان هزار جریبی  
 ۶۲۹ ..... مفیدی منوچهر  
 ۱۴۵ ..... ملا احمد نراقی  
 ۸۳ ..... ملا احمد مراغه‌ای  
 ۱۷ ..... ملا باقر یزدی  
 ۸۳ ..... ملا باقر یزدی  
 ۷۳ ..... ملا بزرگ نوری  
 ۸۳ ..... ملا جلیل ارومی  
 ۸۲ ..... ملا حسن بختانی  
 ۱۴۲ ..... ملا حسین  
 ۳۱ ..... ملا حسین اناری کرمانی

- مهندس قباد ظفر ..... ۶۳۹  
 مهندس محسن فروغی ..... ۲۴۹  
 مهندس ناصر بهبودی ..... ۶۴۰  
 میسن ریمی (چارلز) ..... ۲۳  
 میرزا آغاسی ..... ۱۵  
 میرزا آقاخان کرمانی ..... ۶۶  
 میرزا ابراهیم محلاتی ..... ۹۲  
 میرزا ابوالفضل گلپایگانی ..... ۶۱  
 میرزا ابوالقاسم حجة الاسلام .. ۱۴۲  
 میرزا احمد روحی ..... ۶۸  
 میرزا باقر خوانساری ..... ۴۳  
 میرزا تقی جوینی ..... ۱۴۸  
 میرزا تقی خان امیر اکبر ..... ۱۷  
 میرزا تقی خان لسان الملک ... ۱۳۹  
 میرزا جعفر ..... ۱۲۷  
 میرزا جعفر خان معیر الممالک ۱۲۷  
 میرزا جلیل ..... ۸۳  
 میرزا جیب الله عین الملک .. ۶۶۲  
 میرزا حسن امیر نظام ..... ۱۷  
 میرزا حسن گوهر ..... ۷۲  
 میرزا حسینعلی بهاء ..... ۲۵۲  
 میرزا حسین همدانی ..... ۷۵  
 میرزا خدا بخش قوچانی ..... ۵۹۷  
 میرزا رضا بزاز ..... ۶۰  
 میرزا رضاقلی هدایت ..... ۶۸  
 میرزا سلطان قورخانه چی ۱۶۵  
 میرزا شفیع تبریزی ..... ۵۷  
 میرزا طاهر ..... ۷۵  
 میرزا عابد ..... ۲۴۷  
 میرزا عبدالله نورائی ..... ۴۹  
 میرزا عبدالوهاب قزوینی ..... ۴۱  
 میرزا عباس قلی خان لاریجانی ۱۵۰  
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام . ۱۲۷  
 میرزا فضل الله ..... ۱۲۷  
 میرزا کریم خان اشرفی ..... ۱۶۶  
 میرزا محسن قاضی ..... ۱۲۷  
 میرزا محمد روضه خوان یزدی ۸۳  
 میرزا محمد تنکابنی ..... ۲۹  
 میرزا محمد علی مدرس ..... ۴۳  
 میرزا سید محمد باقر مدرس ... ۴۴  
 میرزا محمد علی تبریزی ..... ۱۷  
 میرزا علی قزوینی ..... ۸۳  
 میرزا علی محمد طاهری ..... ۵۱۱  
 میرزا کاشانی ..... ۶۷  
 میرزا محمد خوئی ..... ۱۲۷  
 میرزا محیط کرمانی ..... ۷۲  
 میرزا ملا علی ممقانی ..... ۴۱  
 میرزا موسی تفرشی ..... ۱۲۷  
 میرزا مهدی خان بیان الملک ۷۱۹  
 میرزا هادی قزوینی همدانی ..... ۷۵  
 میرزا یحیی صبح ازل = (ازل) .. ۱۷  
 میرزا یحیی نوری ..... ۱۸  
 میرزا یوسف اردبیل ..... ۲۵۵  
 ن  
 ناصر الدین شاه ..... ۸  
 ناپلئون سوم ..... ۳۷۹  
 نبیل الدوله ..... ۶۸۳  
 نبیل زربری ..... ۴۸  
 نجف قلی آهنگر ..... ۱۸۱  
 نسلرود ..... ۲۷۲  
 نصر الله خان خمسه ای ..... ۱۱۷  
 نصرت الدوله فیروز ..... ۶۸۴  
 نصرت الدوله فیروز میرزا ..... ۲۳۸  
 نصیر الملک ..... ۱۲۷

۶۲۷ ..... هوراس هولی  
 ۶۴۱ ..... هوشنگ عامری  
 ۶۹۳ ..... هوشمند عزت الله  
 ۶۱۸ ..... هوشمند فتح اعظم  
 ۶۹۳ ..... هوشمند نعمت الله  
 ۶۸۹ ..... هویدا = امیرعباس

## ی

۱۷۹ ..... یحیی خان تبریزی  
 ۶۱۲ ..... یوسف خضائی  
 ۶۳۹ ..... یوسف مازندری  
 ۵۷۶ ..... یوگر جیاگری

۳۴ ..... نظام الدوله  
 ۶۳ ..... نظام العلماء  
 ۱۵۷ ..... نظر خان گرایلی  
 ۶۹۳ ..... نعمت الله حکاکى اصفهانی  
 ۳۱۹ ..... نوابه خانم  
 ۶۴ ..... نوائى عبدالحسین  
 ۱۸۱ ..... نور شکارچی  
 ۵۶ ..... نورغقره  
 ۸۵ ..... نیکلا

## و

۶۳۳ ..... وحدت  
 ۶۸۴ ..... وثوق الدوله  
 ۳۶ ..... وحید بهبانی  
 ۲۳۴ ..... ورقه علیا  
 ۶۲۷ ..... ولی الله ورکا  
 ۷۱۹ ..... ولی میرزا  
 ۶۲۰ ..... ویسنت ساما فیگو  
 ۶۸۴ ..... ویلسن  
 ۳۱۲ ..... ویکتوریا ملکه  
 ۶۲۷ ..... ویلیام سرز  
 ۶۲۰ ..... ویلیام مکسول  
 ۵۷ ..... ویولت نخجوانم

## ه

۵ ..... هادی افندی  
 ۶۴۱ ..... هادی مصدقی  
 ۶۴۱ ..... هاشم حکیمی  
 ۶۲۷ ..... هرمان کروسن  
 ۶۳۹ ..... هروی علیرضا  
 ۸۵ ..... هووی ملامحمدتقی هری یویل  
 ۶۱۸ ..... هیو چانس  
 ۶۲۱ ..... هوارد هاروود  
 ۶۲۰ ..... هوپرد انبارد

## کتابشناسی

تاریخ نبیل زرندی	آئین باب
ردالباب	احقاق الحق
رسالة سیاح	ناسخ التواریخ
روضه الصفاى ناصرى	ادله سبعة
اقدس	اشراقات
سدالباب	فتنه باب
سه سال در ایران	خاطرات صبحی
سید علی محمد باب	الروح
شیخ‌گیری	امیر کبیر و ایران
صد ساله قره العین	انشعاب در بهائیت
قرن بدیع	ایقان
ظهور الحق	باب و بهاء را بشناسید
کواکب الدریه	بهائیان
کشف الحیل	بهائیکری
مفتاح باب الالباب	تاریخ یهود ایران
نامه‌ای از سنت پل	بیان
نقطه الکاف	بی بهائی باب و بهاء
یک سال در میان ایرانیان	پیام پدر